

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234532

UNIVERSAL
LIBRARY

راحتی و آسایش
راست و باطل
راحت و آسایش

۱۳۰۰
۱۳۰۰



فای جا
مظفر الدین
السلطان
۵۱۵

در عهد
شاهنشاه ممالک
محروم ایران یادگار بیلان
سحر یار اسیر دیوان صولت
اسلاطون فطنت حمید رایت
خورشید آیت طلسمه سین و الارضین
المجاهدین و مناهج الدین پسند
السلامین و مختار الخواتین
السلطان بن السلطان
بن السلطان
والخاقا
ن بن الخاقان
بن الخاقان
خلیفه مکه
سلطان

جلد اول قاجار یا فتح جلدات ناصر التواری



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد المتعبد من كل ضد وند خالق الاشباح فائق الاصباح خض من عباده
من شاء بعوارف الآلاء والنعماء والصلوة والسلام على مرات صفاته واشرف مخلوقاته ومظهر اسمائه
ومظهر آياته محمد سيد الطهين وسيد الخافقين وعلى صحبه ووزيره وظهره وظهره مام المشرق والمغرب
ابى الحسين على بن ابي طالب عليه السلام وعلى الائمة الهداة المعصومين من آل طه حسن الذين هم صباح الرحمن
ومخارج الايمان وبقية بنده درگاه يزداني وچاکر حضرت سلطانی محمد تقی سپهر مستوفی حسن قی نگار
که چون قدرت کامله جهان آفرین بآبادانی ایران زمین تعلق گرفت شهر جوانی آنجست وارث تاج تخت
شیر خرم و فاعول غمام خافروغ آفتاب سلطنت برهان کتاب سیمت قدرت دست کبرانی قوت
قلب پادشاهی تخت جود و جودت آیت جلالت و جلالت صفات سواهب مصباح غیاب شاه شیران
بردار نامی شیر شاهان جهان کشای خلاصه سلاطین نامه ارسال صنادید قاجار صدر لهالین را نخواست
المجاهد فی مناج الدین ناصر الاسلام ولسیلین ظل الله فی الارضین السلطان ناصر الدین شاه قاجار لازالت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الواحد المتعبد من كل ضد وند خالق الاشباح فائق الاصباح خض من عباده
من شاء بعوارف الآلاء والنعماء والصلوة والسلام على مرات صفاته واشرف مخلوقاته ومظهر اسمائه
ومظهر آياته محمد سيد الطهين وسيد الخافقين وعلى صحبه ووزيره وظهره وظهره مام المشرق والمغرب
ابى الحسين على بن ابي طالب عليه السلام وعلى الائمة الهداة المعصومين من آل طه حسن الذين هم صباح الرحمن
ومخارج الايمان وبقية بنده درگاه يزداني وچاکر حضرت سلطانی محمد تقی سپهر مستوفی حسن قی نگار
که چون قدرت کامله جهان آفرین بآبادانی ایران زمین تعلق گرفت شهر جوانی آنجست وارث تاج تخت
شیر خرم و فاعول غمام خافروغ آفتاب سلطنت برهان کتاب سیمت قدرت دست کبرانی قوت
قلب پادشاهی تخت جود و جودت آیت جلالت و جلالت صفات سواهب مصباح غیاب شاه شیران
بردار نامی شیر شاهان جهان کشای خلاصه سلاطین نامه ارسال صنادید قاجار صدر لهالین را نخواست
المجاهد فی مناج الدین ناصر الاسلام ولسیلین ظل الله فی الارضین السلطان ناصر الدین شاه قاجار لازالت

پایه جلد اول از تاریخ سلاطین قاجاریه

۳
 ریاست نظریه مقصود و صاحب کتاب اهداء منقشه زینت تاج و کلاه و صاحب کنج و سپاه گشت و کار ملک و ملت
 بنظام کرده و از آنجا که از خودی و کلی مسح امری از امور خود را معاف میدارد و از پیشگاه ذره تا بارگاه محراب
 و از ویب در تابش عظمی را بنفس بنفس استقرار و استحکاف میفرماید هم این بنده را فخرمود که
 غرض از تحریر ناخ التواریخ آنست که کتابی در فن تاریخ نگاشته آید که تاکنون در هیچ دولتی نظیر آن
 نتوان یافت و اگر نه کتب تواریخ بسیار است و سلاطین سلف نیز بسیار کس از مورخین را نگاشته اند
 و فراوان کتابها نگاشته اند اما در هیچک تحقیقی سبزه زده و از در حقیقت بیفتی نشده و همانا بیشتر از مورخین
 کتابی از کتب متقدمین را اخذ نموده و در برابر بعضی از آنکه نگاه بگرداند کاتبی داستانی را نقل کرده اند و بعضی
 بلوک آورده اند و سلاطین پیشین و وزرای پیشین زمان بدین سنی از کمال ساعت غری غنیه نموده
 بیکر نامی قناعت کرده اند همانا کتاب اول ناخ التواریخ را بدین قانون مرتب داشتی که از آن
 استنباطی تواریخ ربع مسکون و دنیای جدیدی توان کرد و از جغرافیا بهره تمام توان یافت
 و مذاهب مردم جانها توان دانست و بسیار از معضلات حکمت را در ذیل قصه حکما فهم توان کرد و از هر
 جالبین و اقوال و اشعار ایشان فایده علم ادب توان برداشت و مانند این فواید در آن کتاب
 فراوان است اکنون روایا باشد با عقیدت و صداقت صافی که در هیچ زحمت و خدمت از عقب
 و طلب نشده امروز از تحریر کتاب دوم ناخ التواریخ خود را معاف داری هم اکنون در توفیق و تمیق
 کتاب دوم استوار باش و کتاب اول را به دارالطباعه فرست که بر حسب فرمان بزینت طبع محصل گردد
 تا قائل و باطل و عارف و عامی را دست زرس باشد و فایده آن متشکر گردد و اگر چه واردات
 حال سلاطین قاجار را با تواریخ سلاطین رومی زمین در جای خود بخار خواهی داد هم روا باشد که مختصر
 نگارشی از آثار ایشان در صدر کتاب رقم کنی و حاتم را بتفصیل این اجمال موشع سازی تا صدر و بحر و مبدأ
 منتها بخر باشد و آغاز و انجام بعالم یک بر آید چون آن کلمات بنهایت شد زمین خدمت بوسیدم
 و بخدمت قبول تلقی نمودم و عرض کردم که تاکنون درین حضرت طرق خدمت سپرده ام و عوارف
 بنف برده ام بخدمت پادشاه جهان که دولتش جاوید باد خود از کلیات تواریخ جهان آگاه اند
 و مقدر هر یک از مومنین و انداز که کتب هر یک از ایشان را میگو دانند انشاء الله بخت شاهنشاه
 عالم بکتاب ثانی را چنان پرداخته کنم که دوست و دشمن کوای دهند که از صدر اسلام تاکنون
 هیچ دولتی از دول جانیان کتابی بدین سیاق و ذوق تحریر نشده که جامع جمع حوادث حدشان
 و حوادثی تمام واقع جهان باشد و باین خدمت و زحمت که شترش سرید و اثرش مؤبد است
 اگر از کرم پادشاه قدر دان بجزول قلمی و وصول منی اسید و بار بستم بعید نباشد اللهم و قنی بالا تمام

بالنسی و آله الکرام

در سبب تصدیق سلاطین قاجار بر معاصرین ایشان و مقدم داشتن

ذکر آن جماعت از جای خود در کتاب

ناخ التواریخ

این کتاب در سبب تصدیق سلاطین قاجار بر معاصرین ایشان و مقدم داشتن ذکر آن جماعت از جای خود در کتاب ناخ التواریخ

جد اول قاجار یا نخبه دات ناسخ التواریخ

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الواحد المتعدي من كل ضد وند خالق الاشباح فائق الاصباح خفي من عباده
 من شاء بعوارف الآلاء والنعماء والصلوة والسلام على منارات صفاته واشرف مخلوقاته ومظهر اسماء
 ومظهر آياته محمد سيد الثقلين وسيد الخافقين وعلى صحبه ووزيره وظهره وظهره مأمم لشارق المغرب
 ابي الحسين علي بن ابي طالب عليه السلام وعلى الائمة الهداة المعصومين من آل طه وسن الدين هم صباح الرحمن
 وسفاح الايمان وبقية بنده درگاه يزداني وچاکر حضرت سلطان محمد تقی سپهر مستوفی حسن قمی نگار
 که چون قدرت کامله جهان آفرین بآبادانی ایران زمین تعلق گرفت شهر بار جانم نجات وارث تاج تخت
 شل ضرغام و فاعل غمام سخا فروغ آفتاب سلطنت برهان کتاب سمیت قدرت دست کبریا فی وقت
 قلب پادشاهی تخت جود و جود آیت جلالت و جلالت موابه مصباح غیاث شاه شیران
 بردار زامی شیر شاه بن جهان کشای خلاصه سلاطین نامه ارساله صنادید قاجار صدر لهالطین را نخواست
 المجاهد فی مناجح الدین ناصر الاسلام و امین ظل الله فی الارضین السلطان ناصر الدین شاه قاجار لازالت

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الواحد المتعدي من كل ضد وند خالق الاشباح فائق الاصباح خفي من عباده
 من شاء بعوارف الآلاء والنعماء والصلوة والسلام على منارات صفاته واشرف مخلوقاته ومظهر اسماء
 ومظهر آياته محمد سيد الثقلين وسيد الخافقين وعلى صحبه ووزيره وظهره وظهره مأمم لشارق المغرب
 ابي الحسين علي بن ابي طالب عليه السلام وعلى الائمة الهداة المعصومين من آل طه وسن الدين هم صباح الرحمن
 وسفاح الايمان وبقية بنده درگاه يزداني وچاکر حضرت سلطان محمد تقی سپهر مستوفی حسن قمی نگار
 که چون قدرت کامله جهان آفرین بآبادانی ایران زمین تعلق گرفت شهر بار جانم نجات وارث تاج تخت
 شل ضرغام و فاعل غمام سخا فروغ آفتاب سلطنت برهان کتاب سمیت قدرت دست کبریا فی وقت
 قلب پادشاهی تخت جود و جود آیت جلالت و جلالت موابه مصباح غیاث شاه شیران
 بردار زامی شیر شاه بن جهان کشای خلاصه سلاطین نامه ارساله صنادید قاجار صدر لهالطین را نخواست
 المجاهد فی مناجح الدین ناصر الاسلام و امین ظل الله فی الارضین السلطان ناصر الدین شاه قاجار لازالت

د پاجه جلداول از تاريخ سلاطين قاجاريه

رايات نصره برتعه و صاحب کتاب اهداء منقشه زينت تاج و کلاه و صاحب کتب و سپاه نشست و کار ملک دولت
 بنظام کرد و در آنجا که از خبر دي و کلي مسح امري از امور خود را معاف ميندارد و از پيشگاه ذره تا بارگاه مهر انور
 و از ديب ذره تا جنبش عظمى را بنفس نفيس استقرار و استحکاف ميغرايند هم اين بنده را فرمود که
 غرض از تحرير ناخ التواريخ آن است که کتابي در فن تاريخ نگاشته آيد که تاکنون در مسح دولتي نظير آن
 نتوان يافت و اگر نه کتب تواريخ بسيار است و سلاطين سلف نيز بسيار کس از مورخين را نگاشته اند
 و فزاد آن کتابها نگاشته اند اما در هيچکي حقيقي سيزار نه و از در حقا و دقيقى نشده و همانا ميرزا نور
 کتابي از کتب مستدين را اخذ نموده و در برابر بخش و ده انگاه بگرداده کاتبى داستانى را نقل کرده اند و بجز
 بلوک آورده اند و سلاطين پيشين و وزراي پيشين زمان بدین معنى از کمال سناعت عوزي مضمر نموده
 بذكر نامى قناعت کرده اند همانا کتاب اول ناخ التواريخ را بدین قانون مرتب داشتى که از آن
 استيفاي تواريخ ربيع مسکون و دينايى جديد توان نمود و از جزيات باهره تمام توان يافت
 و مذاهب مردم جهان را توان دانست و بسيار از معضلات حکمت را در ذيل قصه حکما فهم توان کرد و از اول
 جاي پيشين و اقوال و اشعار ایشان فايده علم ادب توان برداشت و ما بندين نوایه در آن کتاب
 فراوان است اکنون روايند با عقيده و صداقت صفائي که در پيچ زحمت و خدمت از تعجب
 و طلب نبشته امروز از تحرير کتاب دوم ناخ التواريخ خود را معاف واري هم اکنون در دقيق و دقيق
 کتاب دوم استوار باش و کتاب اول را به دار الطبايع فرست که بر حسب فرمان بزينت طبع محصل گردد
 تا عاقل و باطل و عارف و عامي را دست رس باشد و فايده آن فاشه گردد و اگر چه وارد است
 حال سلاطين قاجار را با تواريخ سلاطين رومي زمين در جاي خود بخار خواهي داد هم روا باشد که مختصر
 بخارشي از ناثيران در صدر کتاب رقم کنی و حاتم را بتفصيل اين اجمال موشح سازي تا صدر و عجز و مبدأ
 فتنه بغير باشد و آغاز و انجام بفال نيک بر آيد چون آن کلمات بنهايه شد زمين خدمت بوسيدم
 و بخدمت قبول تلقى نمودم و عرض کردم که تاکنون درين حضرت طريق خدمت سپرده ام و عوارف
 بخت برده ام بجهت پادشاه جهان که دولتش جاويد باد و خود از کليات تواريخ جهان آگاه اند
 و مقدار هر یک از مورخين و اندازه کتب هر یک از ایشان را اينکودانند انشاء الله بخت شاهنشاه
 عالم نيز کتاب ثاني را چنان بر داخه کنم که دوست و دشمن کو ابي دهند که از صدر اسلام تاکنون
 مسح دولتي از دول جانيان کتابي بدین سياقت و دلاق تحرير نشده که جامع جمع حوادث حدان
 و حادثى تمام وقایع جهان باشد و باين خدمت و زحمت که مرثش سرمد و اثرش مؤبد است
 اگر از کرم پادشاه قدر دهان بحصول تمني و وصول مني اميد دار باشم بعید نباشد اللهم وفقى بالاتمام

بالنسبى و آله الکرام

در سبب تصدير سلاطين قاجار بر معاصرین ایشان و مقدم داشتن

ذکر آن جماعت از جاي خود در کتاب

ناخ التواريخ

کتابخانه
 مجلس شورای
 ملی
 تهران
 شماره ثبت
 ۱۳۰۰
 شماره قفسه
 ۱۳۰۰
 شماره کتاب
 ۱۳۰۰

ذکر نسب سلاطین قاجار نسبت ایشان بقاجار نویسن

در بیان نسب سلسله قاجار و ابتدای ظهور آن قابل جلالت شاعر و شرح بیکه چگونگی این نام مبارک بر بیان قاجار
چون ششصد و پنجاه و سه سال قمری از هجرت بنوی بر گذشت هلاکو خان پسران نجو قاجان بن تویی بن چنگیز خان
سلطنت ایران یافت و آنگاه که سفر عراق عرب و قلع و قمع طغای بنی عباس را بقیم غم داد و ازل سکو قاجان
فرمان رفت که از هر ده خانوار منول دو خانوار بیرون شده از بهر عراست و حفظ حدود و ثغور از گنار کرتستان
تا کرانه مصر و شام نشین کند ما مورین صد هزار خانوار بشمار شدند و در آن اراضی جایی کردند سرتق نوایان بن
سابا نوایان بن جلاب بن نیرون کین از نوایان درگاه و سر مکان سپاه هلاکو خان از جهان رخت برست
و فرزندش ابا قاجان بجای اوشت سرتاق نوایان را مورد رافت و عافیت ساخته منصبی نامکی فرزندش
از غون خان را بدو گذاشت و از لب رود جیحون تا قزل آقاج معان را ب حکومت او باز داد و ابا قاجان نیز بعد
هفتاد و سه سال پادشاهی در کارش تبااهی گرفت از پس او کنگو دارا جان برادرش و سال از غون خان
فرزندش هفت سال و یکجا توکل برادر دیگرش سه سال و باید و خان هشت ماه بنوبت سلطنت کردند
و در سال ششصد و نود و چهار هجری غازان خان بن از غون خان در چار باش پادشاهی جای کرد
و این هنگام سرتاق نوایان نیز از جهان برفته بود و میرش قاجار نوایان که نسب قبیل قاجار بدو پیوسته
میشود کمال رشد و بلوغ داشت غازان خان حقوق نامکب پدر را منظور نظر داشته قاجار نوایان را بجا
سرتاق نوایان مورد الطاف و اشفاق داشت و آنچه در حوزة اقتدار سرتاق بود به و باز گذاشت و در
قاجار نوایان فرزند آن بسیار با وید آمد و اولاد و غیرت او فردنی گرفت و آن جماعت را بنام جد و پدر
قاجار همی نامیدند و قانون ترکمان از پیشین زمان بر این بود که چون طایفه بجمالت و جلالت مأمور
شد مذی بسیار از مردمان خود را به آن طایفه ملحق ساخته بنام ایشان معروف می گشتند چنانکه در اولاد
او خورخان و سلسله منول و تا از این قصه مرقوم افتاد با بجه قبیل قاجار عدتی و شوکتی حاصل کردند و بجلالت
و شجاعت معروف شدند و چون سلطنت اولاد چنگیز خان را در ایران مستوری بدید آمد و حکومت
سلطان ابوسعید بن ایلخانی سلطان در نه هفتصد و سی و شش هجری بخوان رفت سلسله قاجار نیز بتبارتی
باعتقادی خویشاوندی و ایلت بقایلی که در حدود شام نشین داشتند پیوستند و آن اراضی را از بهر فرد
وطن دانستند و چون امیر تیمور کورکان در سال دوازدهم پادشاهی خود که هشتصد و سه سال
از هجرت بنوی شده بود سفر مصر و دمشق کرد و فرمان داد که جماعت مغول از حدود شام
که اراضی بیکانه است کوچ داده بایران آیند و از ایران بترکستان که وطن اصلی ایشان است
نشین جویند لاجرم آن جماعت بار بر بسته سجد و دایران و ایران زمین آمدند و بیشتر راه
ترکستان شس گرفته و گروهی خاصه مردم قاجار در آذربایجان و حدود کجی و اروان حاصل
اقامت انکندند و چون دولت کورکانیه ضعیف شد حسن بیک بن علی بن عثمان که نخستین
آق قویونلو میباشد و نسب بقاجار میرساند در سال هشتصد و هفتاد و یک هجری بنوبت
سلطنت گرفت و چهل و سه سال پادشاهی در خاندان او ماند چنانکه نام هر یک از زمین مردم

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

که یاد کردیم قصه ایشان را در جای خود شرح خواهیم داد مع القصد چون هفتاد و پنج سال از هجرت رفت شاه عباس رضی بر تخت ملکی جای ساخت فرماند که مقبله قاجار را از کعبه و ایران کوچ داد و ابطال رجال ایشان را که شجاعت و جلالت از دیگران بر زیادت بوده بفرموده در اراضی استرآباد و در قلعه مبارک آباد که در کنار کرکان و از مستحبات پادشاه ایران بود جای کنند و ایشان در مبارک آباد جمعی که بر سوی فرار قلعه مقام گرفتند طبق بقا قاجاری باش شدند و آن گروه که بر سر و در قلعه بودند اشاق باش نام یافتند اما نیمه دیگر را بفرموده و نامزد شاه جهان منزل نمایند و مراد شاه عباس ازین حکومت آن بود که نواحی استرآباد و مازندران از تاخت و تارکگان محفوظ ماند و اراضی خراسان از زحمت قبایل و درنگد محروس باشد و نیز در ضمیر داشت که از شریعت سلطنت بر نیاید که مردم قاجار بآن شجاعت و جلالت استوار است در یک جای انجمن باشند لاجرم ایشان را متفرق و شتت ساخت همانا مقبله قاجار با اینکه از جمیع قبایل ایران بعد و شمار کمتر بودند در کار مبارزت و معاجزت فرونی داشتند چنانکه برین عهد و قبل بر تمامت ایران غلبه جسته و سلطنت یافتند شینه شد که وقتی بیکتن از مردان قاجار سفر نمود که در پنجاهم عبدالعزیز با یکتن مرد عثمانی که از علما مان پاشا بود با هم بمحصولت موفج شدند و کار ایشان از مناسبت و معاضه بکامخت و مناطحت انجامید با یکدیگر را با یکدیگر و شتت همی کوفتند و از اینوی بد استو همی کشیدند تا هر دو تن میان و جد در افتادند و در آب فرو رفتند مردم که از دور و نزدیک بخوان بودند غوغا برداشتند و خواصان را همی خواندند باشد که آمان از آن غرقاب نجات دهند تا نگاه خویش آب جبهه ایشان را بر آورد و سر عثمانی را در چنگ مرد قاجار بود همانا در زیر آب هم غرق و بماند است خنجر خویش بر آورد و سر او را از بدن دور کرد و نیز سموع افتاد که کین از مردان قاجار که شتاب تمام از صفهان آهنگ مازندران داشت انگاه که از قمر قل دلاک گذشت و شعب کوه و چشمه صید بجهت بر سر آن چشمه فرو افتاد و اسب خویش به بخت و بخت نشست تا ناچار بشکند در اینوقت و دیت تن از سواران افغان که از دار اسخافه با صفهان میشتند با او باز خوردند و قصد کردند مرد قاجار را کشتن خویش بر گرفت و لختی بر کوه صعود کرد و فرساید برداشت که ای سواران افغان آهنگ من نکنید که در این سو اسودن بپسینید همانا هفتاد و پنج تیر در کیش دارم و بی کمان هفتاد کس از شمار از پاسبان در آورم که هم که چون تیر نماند و کار بازیره و تمیشت تمام را دستگیر کنید از کین چه خواهید یافت پس پذیرفتار این پند شدند و بسوی او حمله کردند پس مرد قاجار خدکی بزد کرد و به پیش آهنگ آن جماعت گشت و او و آن تیر بر قوس زمین آمد و شتت و بر ناف سوار آمد از پشت او بخت و همچنین تیر بر سرین نشست مرد قاجار فریاد برآورد که ای سواران این زخم بخوبیستید هم اکنون اگر خواهید باز حمله و بزدین کوه صعود کنید ایشان از که و پشیمان شدند و او را بجای گذاشته غلظت کردند و از سنگ و جلالت انداختند و قاجار و او را دستگیر

شرح حال نواب فتحعلی خان پسر قلیخان

باجمله مسیله قاجار بعد از ورود باستراباد پیوسته با ترکمانان رزم دادند و آتش محاربت و مبارزت را افزوده (۷) داشتند و پدران فتحعلیخان توانا و مجاوره قاید آن مسیله و سید آن سلسله بودند لکن بیچیت با سلاطین مغویه ساز مخالفت آغاز نمودند تا زبنت فرماگذاری قاجار بفتحعلی خان رسید

بیان احوال نواب فتحعلی خان قاجار و صادرات ایام آن سردار جلالت آثار

نواب فتحعلی خان پسر قلیخان بن محمد سیاحان بن ولیمان بن محمد قلیخان است و او را دو برادر بود یکی فضلعلی یک و آن دیگر محمد علی یک نام داشت و مادر این فرزندان شه بانویه نامیده میشد و او خاتون نام برادر بود که در همه مازندران و استراباد برابر داشت گویند چون او را از شهر شاه قلیخان عقد می بستند جشنی شاهیوار کردند و در مجلس عیش و عرس او کرنا و دیو ساز با نوا خوانند چنان بزمی کردند که در میان قبال قاجار و ترکمان و مملکت مازندران تاریخی گشت با نوحه فتحعلی خان بعد از پذیر مجده رشده و بلوغ رسیده در فتون فرسیت و فراست توید است گشت و همچنان در قلعه مبارک آباد نشین کرده در قبال قاجار فرمان گذار بود چون آیات جهان گیری و ملک ستانی در ناصیه او مشایه میرفت حکام مازندران را از وی هول و هربی در دل افتاد و حکومت او در آن اراضی در خاطر ماحولی افکند لاجرم محمد خان ترکمان قزوین که این وقت استراباد داشت با عوای میرزا احمد قزوینی که او را وزیر و سپرد بود قلع و قمع فتحعلیخان را در خاطر گرفت و چند تن از بزرگان قاجار را در این کید و کین با خود بحدت دایم و اتیان ساخت و در بنیان تجیز لشکر کرده نیم شبی بر قلعه مبارک آباد تاختن برد و فتحعلی خان را با برادرانش دستیکر نمود هر ستن را در زندان باز داشت روزی چند بر نیامد که فتحعلیخان خرسنه بست کرده از زندان برآمد و بر نشست و بقبایل میوت پیوست از پس او جمعی از قاجار شاق با ش بحدت شده برادران او فضلعلی یک و محمد علی یک را از مجلس بر آورده و مقتول ساختند و از نیم آنکه فتحعلیخان از بر خو خواجهی کر بنده در حفظ و حراست قلعه مبارک آباد بر جده و جده پفرودند و صلحش خان قاجار بر دروازه حصار نکاهبان ساختند اما از آن سوی چون فتحعلی خان خبر قتل برادران بشنید در بنیان با صلحش خان میان بست و موهنه نهاد آنکه از مردم میوت لشکری سازد و آه مانند سیل میان کن برفت صبا و صبا بخار مبارک آباد آمد صلحش خان در بکشد و او بی توانی بقلعه درآمد و بکودار پیک زخمین شکرگین نخستین بر محمد خان میرزا احمد تاخت و هردو تن را گرفته بجای برادر سر بر گرفت و در آن قلعه با نجات تمام مکان شای قاطنین استراباد و قاطبه قاجار چون این دلیری و دستبرد بدیدند کید و کجبت سر بفرمان او نهادند و او را استراباد و نواحی نماند فرمان گشت آنکه خواست تا کار حمالک مازندران را یکباره کند نخستین تخیر اراضی قدر سک را در غیر گرفت از آنجا که سر کپک نامی که نسب بقسله کرد جهان یک لویبر و در آن اراضی شوکتی بفر داشت و با فتحعلی خان لوی مخالفت میا فر داشت لاجرم جمعی از مردان جنگ را برداشته آهنگ او کردند و در اول حمله مردمش را در هم شکست و تار و پود جمعیتش را در هم شکست و او را دستگیر نموده و عرضة شمشیر فرستادند این اقبال را نیز بقبال گرفته با ابطال رجال پسر نکاه آهنگ

فتحعلی خان

فتحعلی خان

فتحعلی خان

جله اوله جاريه از مجلدات تاريخ التواريخ

مازندران کرد چون لقي راه پيچيد و در حضرتش معروض افا که محمد حسين خان و فضلعلی بيگ و محمد قی بيگ با چند
دیگر از سران قاجار همدستان شده اند که در همان از مردم میان ستانند تا وقت مقابله در یابند و هر
سواقت بر تانند فتحعلی خان اگر چه بازوی توانا و دل قوی داشت اما جانب خرم فرو میگذاشت با خود
گفت دشمن در خانه که داشتن و بی سکانه برداشتن در شریعت مبارزت معذور نباشد بدین بهانه
که در این سفر مدت لشکر و اعدا کار ازین مشایه غان باز خانه تافت و از هر آنکه مردمان ساده دل
که ذوقیه دشمنان شده اند معقول نخورند و تیر میگویند ساز داد که مجلسی بصفیافت بیارید و سران معذیرا
دعوت فرماید چون مجلس بیارست و آنجمع را بخواست از آنجا که هر دل ناپاکتر باشد هر کسناک تر باشد
محمد حنیان از نیمه راه طریق فرار پیش گرفته راه بگردانید و یکان در آن بزم مخافت پای نهادند و سر بر سر
صفیافت داد چون فتحعلی خان و دشمنان خوشتر است اقبال پایمال کرد و هر روز قوت و قدرت او در کار
کلب و مملکت فرونی گرفت در این هنگام که کیهنار و صدوسی و پنجبال از تاریخ بخت برفته بود و جماعت افغان
شهر اصفهان را بمجا صره داشتند اینهمه سماع فتحعلی خان افتاد و روانید که پادشاه ایران را در چنین کار
صعب بکاری نباشد هر اسوار از دلیران قاجار خستیا کرده و بیعت تار ه شباب و یا طلعه آفتاب
بجانب اصفهان شتاب گرفت و بعد از ورود بدان اراضی چند گزشت در جنب افغان ترکستاریه
نمود و بسیار کس از آنجماعت نجاک انداخت و عرضیه تیر تیغ ساخت و بسیار سران آن سپاه بر سر
سنان کرده در پیشگاه شاه سلطان حسین صفوی نجاک داده افکند اعیان درگاه شاه سلطان حسین
که سالها در تبریز و امان غنوده و در کار مقابل و مقابل غافل ذال بود و بزم کرد که سبادا در این فتنه
فتحعلی خان نیز دل دیگرگون کند و بهوای سلطنت تبار و و کاری بساز و بدین اندیشه های ماصواب پادشاه را
با او به کمان و سحر کرد آن ساختند لاجرم فتحعلی خان برنجید و اصفهان را با افغان که آشته راه اترابا برداشت
و از پس او و زیت و ششم شوال در سال یکم هزار و صدوسی و پنج هجری اصفهان بدست افغانان مفتوح
و شاه سلطان حسین در معرض هلاک مطروح افتاد و جماعت افغان بعد از فتح اصفهان ایت جبا بخریسه
افراخته تا با اراضی ری تا خشد مردم ری استغاث بفتحعلی خان برده از وی استداد کردند و او با
لشکری خوشنوا را همکری فرمود و در برابر ایتام آباد و در این افغانان دو چار شد از هر دو رویه صف بر زدند
از چاشنگاهی آفرودند آفتاب مردان جنگ بخت و تاب بودند و طریق حرب و ضرب می نمودند چون
جهان بیا شد و هر دو سپاه جنگ را دست باز داشتند در حضرت فتحعلی خان معروض افتاد که چون
خبر فتح اصفهان و قتل شاه سلطان حسین در اطراف جهان پاکده شده شاه طهماسب از دوز با میان مازندران
آمد و اینک در آن اراضی تجیز لشکرهای خواهد کرد تا با افغانان رزم دهد و دشمنان پدر را کفر نهند بعد از
اصغای این قصه شتاب تمام راه مازندران برداشت و در شهر ساری شاه طهماسب را دیدار کرد و کفیل
امور پادشاهی و وکیل دستگاه سلطنت او گشت پس شاه طهماسب را بر داشته با سترابا آورد و در
لشکری لایق پارسا و عرض پناه داده راه غرابان پیش گرفت و در ایام محاصره مشهد مقدس

این می باشد

محمد حسن
نویسنده

شرح سلطنت جانیگیری محمد حسن شاه قاجار

روز شنبه چهارم شهر صفر که سال تایخ بکهاره یکصد و سی و نه پیوسته بود باغهای نادریا شاه افشار (۲۹)

اورا شنید که در نه چاکه تقصیل این جمله در جای خود شرح خواهد رفت

ذکر پادشاهی و جانیگیری محمد حسن خان قاجار و خاتمه احوال مندرج مال او

محمد حسن خان پسر فتحعلی خان است و او را برادری بود که محمد حسین خان نام داشت و در دربار کار کرد از جهان روی برکاشت اما محمد حسن خان چون بچه رشد و بلوغ رسید همتن شعاع شجاعت و جوهر جلالت بود و آن آثار از وی ظاهر گشت که دور و نزدیک رحمت وجود و عظمت نهادش را گردن نهادند و در شاه افشار چون بکشت او را داشت در قطع و قطع او یکجمله گشت محمد حسن خان نیز کمون خاطر او را کثوف داشته راه دشت برگرفت و در میان ترکمانان نشین ساخت مدتی در بر بنیاد که از ترکمانان سیاهی ملازم حضرت ساخته شهر استرا با تا ختن آورد و آن بلده را فرو گرفت محمد زمان یک که در این وقت حکومت استرا با داشت فرار کرده در کنار اتمک با بهبود خان که سردار نادری شاه بود پیوسته شد و او را با لشکری خوخواه جنبش داده بکنار که کان آورد و محمد حسن خان جنگ در پاینده شده در برابر او صف راست کرد و چون شیر خیمکین حمله به پیوست و بهبود خان را شکست محمد زمان یک و یکبار از زر زار مکاه فرار کرده در قریه کینا و در وقتیکه نادری شاه از مهمل باز میشد بهرگاه آمد و صورت حال را باز نمود و نادری شاه محمد حسین خان قاجار را با لشکری که این جنگ را تواند ساخته کرده و فرماندهی بر او با سرعت برق و باد شافته بکنار استرا با آمد و بدان بلده غلبه یافت و از دو تنخواه آن محمد حسن خان هر که را دست کرد سر گرفت و از سرای ایشان منار را برافراخت و یکبار به محمد حسن خان ناچار شده بطرف دشت رفت و در میان قبیل و از جای کرد نادری شاه بقبایل ترکمان مشوری کرد که محمد حسن خان را دست بته بدرگاه فرستند و اگر نه فطر آتش غضب و سورت سخط پادشاه باشند بزرگان ترکمانان انجمن شده بقبیل و از آمدند و گفتند واجب افتاد و یا محمد حسن خان را بدرگاه باید فرستاد و یا مورد سخط نادری شاه باید بود و بکنج که صاحب و قایم بشید بود ناچار به بن سخن رضا داد زن او که مکانتی بمنزله داشت محمد حسن خان را در سرای خویش پنهان کرد و بمیان انجمن آمد و گفت ای بزرگان قبایل ترکمان سخن بر این نهادید که پسر فتحعلی خان را دست بته بقبیلگاه فرستید این بکجاست و معجز گرفت و در میان انجمن بگفت و گفت هم اکنون در سایه این بحر نشینید و پاسبان نادری شاه را بزمان بگذارید ترکمانان از کفار و شر مسار شدند و سخن بر آن نهادند که محمد حسن خان را از میان خود بجلالت کوچ دهند و در حضرت نادری شاه معروض دارند که ما را از و خبری نباشد لاجرم محمد حسن خان با دو سرب و بختن غلام و یک بهله بار از میان ترکمانان پیرون شد و راه دشت برگرفته مسافتی بعید در نوشت و در میان آن بیابان بی پایان بختید با آن غلام بزیست و غورش ایشان همه از صید مرغان بود که به تیری آن با صطیبا و میکرد و بریان نموده اکل میفرمود و چون روز کار می بر آن سپری شد روزی چون آن بار از از بهر صید بر ما کردند در پروا صعود و همیکرد و دیگر باز نیامد روز دیگر زحمت جوع برایشان اثر کرد و ناچار یکی از اسبان را ذبح کردند و روزی چند بجزرند چون از پیسج روی فتح بابی نشد اسب دیگر را نیز بکشتند و بجزرند آنکاه جو جان

در نه چاکه

در نه چاکه
در نه چاکه
در نه چاکه

در نه چاکه

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

(۱۰۷) و میراننده بعد از دور و در با اتفاق غلام نجیب محمد حسن خان سادّه و کرسنه پهلوی بر زمین نهاده آمده ها که کشت در این جنگام همچنانکه صناع کوش بر زمین است بیک تنم گاه و آن همی اصفا فرمود و در عجب شد که در این بیابان آمد و شد سواران از چو در باشد بر جنت زیاده بر پای خواست و با آنهمه ضعف تن بر گرفت و بر کشید تا اگر مردم نداشتند باشد مصاف و همچون سواد فوشتن نمودار کرد سواران او را از دور دیدار کردند و بجا نیاوردند و او را نشناختند پس حال او را محض کرده نخستین مقداری خورونی در کلویش فرستادند تا بقوت آمد آنگاه که کفشش داشت که نادر شاه از جهان رخت بر بست و جنبشی پیش داشته آبرشت و او را بیان قبیله آورده لشکری مقرر رکابش ساختند تا یکبار به باستر با داخته آن بلده را مسخر فرمود و این جنگام یکبار و یکصد و هشت سال از تاریخ هجرت گذشته بود مع الفقه محمد حسن خان را هر روز قدرت و شوکت برافزون گشت تا آنگاه که کریمخان زند را بت خود سری برافراشت و میرزا ابوتراب دختر زاده شاه سلطان حسین را شاه اسمعیل نام کرده و خود را وکیل او خواند و با لشکری بنوده در سنه یکصد و هشت و پنج هجری جنگ محمد حسن خان را ساخته شده باراضی استرا با داخت و در ظاهر آن بلده لشکرگاه کرد و چهل روز آن شهر را بمحاصره داشت و ازین سوی محمد حسن شاه هر روز لشکری از شهر بیرون فرستاده با او رزم میدادند و از طرف دیگر فرمان کرد تا رتکمان اطراف لشکرگاه او را فرو گرفته و از دور و نزدیک ایشان را آسیب دادند چنانکه کریمخان بمحاصره افتاد و در لشکرگاه او محظوظ و غلبه دید آمد و مکر خان و شیخ الدین خان زند که از انکار قواد بود مقتول شدند شاه اسمعیل چون بخت را و از شون کار را و یکگون یافت از لشکرگاه کریمخان فرار کرده با چهل هزار تن آمد و پناه از محمد حسن شاه جست ازینجاست که کریمخان گفت شاه که ملک بگرام بخونیت با مجله چون کار به نیکونه رفت کریمخان با چار اموال و اطفال خویش را که داشته از کتل نفل سنگ راه فرار میسر گرفت مردان قاجار اموال او را غنیمت بر گرفته و از دنبال او برفتند و بسیار کس از لشکر او اسیر و دستگیر تر کمان و دلیران قاجار شدند اما محمد حسن شاه اسیر از ارتکمان خرید و آزاد ساخت و شاه اسمعیل را برداشته بطرف شرف کوچ داد جمعی از مردم مازندران که با کریمخان زند از در موافقت بودند طریق مخالفت گرفتند لاجرم مقیم خان که از مردم ساری بود با اتفاق سبز علی خان لاریجانی لشکری ساز داده در کفر سنگی شهر بار فروش در برابر محمد حسن شاه صف بر زدند و جنگ در انداختند نخستین مقیم خان بکوه زنبوره جراحات یافتند و کشته شدند و لشکرش هزیمت شد پس محمد حسن خان بفرمود تا حطب بر زبرجم نهاده برافروختند و مقیم خان را بوفتند آنگاه آقا حیدر علی حاجی میر علی شهید سیر را با خود داشته بعد از مصادره بیت هزار تومان با فرزند آن مقتول ساخت و بر رست مازندران نافذ فرمان گشت از پس ایوانقه در سنه یکصد و هشت و هشت هجری احمد شاه افغان بعد از استیلای در مالک قندهار و کابل و هرات ارض اقدس را مسخر داشت شاه پسند خان افغان با پانزده هزار سوار جوار مو بر تنیخراستر با و فرمود با بایم خان و عباسقلی خان بغایری و میسی خان کرد و همچنین قلیچی با چند تن دیگر از بزرگان خراسان که از اذیت و آزار افغانان در زحمت بودند و وقت مقاتلت بدیدند از بلاد خویش بیرون شده بدگرگاه محمد حسن شاه آمدند و صورت حال باز نمودند و پیشکش لایق کردند

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

آغاز سلطنت
محمد حسن شاه
قاجار

تنیخ محمد حسن شاه
مازندران

شرح سلطنت و جانشینی محمد حسن شاه قاجار

از جمله آن اشیاء و قطعه الماس بود یکی بنام دریای نوری آن میزان هشت مثقال بود و آن ویکو تاج ماه نام
 است و در وزن پنج مثقال بود و لاجرم محمد حسن شاه ایشا را بیکتانت تمام نهاد و تیر و سیور خالی شایسته
 نظر فرمود و در سکنه تفرین درگاه و مقر آن پیشگاه داشت آنگاه محمد و لیجان قاجار یوغاری باش را
 با تفاق حسین خان برادرش بدفع افغانان نامزد کرد و ایشان با چهار هزار تن مرد رزم آزنوده که کج و داو و
 در سبزه دار با افغانان که رزار کردند و چنان آنجا حجت را بکشته هریت دادند که تا بشهد مقدس غان نتوانستند
 کشید و مراجعت کرده حاضر حضرت شدند محمد حسن شاه از پس این فتوح لشکر براند و قزوین و کیلا را مفتوح ساخت
 باز تاخت و بی توانی ره سپار عراق شد سرداران کریمخان زند مدافعت را کر بسته بروی درآمدند و در حلقه
 نختین از پای برفتند و در آن روز که محمد خان بی کله با هفده تن ویکو از بزرگان قبیله زند پیرو و سیخ
 کشته محمد حسن خان ایچمد را با سترا با و فرستاده باز داشت و خود با لشکریان آهنگ اصفهان کرد و کریم خان
 چون این بدانت سپاهی کران کرد و کویزیره جنگ شد و در کون آباد که چهار فرسنگی اصفهان است مدتی
 مقاومت نهاد هر دو لشکر صف راست کرده در هم افتادند و از یکدیگر می کشیدند و خسته بهم در پایان لشکر
 زند شکست شد ناچار کریمخان اموال و اطفال خویش را بقیصیت مردم قاجار که آشته راه شیراز پیش گرفت
 پس شهر اصفهان و توابع آن در عوزه دولت آمد و منیمه مملکت شد چون مملکت عراق را از دشمن بر داشت
 و کار بکام ساخت در سنه یحزار و صد و شصت و نه بجوی با شکری ابنوه آهنگ مملکت آذربایجان کرد
 آزاد خان افغان که این هنگام در آن اراضی فرما کند از بود عرض سپاه داده بابت هزار مرد و دوش سرکشی
 ارومی در برابر محمد حسن شاه صف بر زد و هر دو لشکر دست بآلات حرب و ضرب برده با هم در می کشیدند و خون
 یکدیگر بر می کشیدند محمد حسن شاه کوهت اصطبار پیوشید و سخت بکوشید چنانکه لشکر دشمن خسته و شکسته
 هف و دمار و هلاک شدند آزاد خان چون کار به انگونه دید ناچار با چند تن از مردم خود از رزمگاه پیرون تخته
 راه فرار برگرفت و از پس آن جنگ ویکو در آذربایجان جای در یک زندید لاجرم وداع ملک و مال کشته بار خن
 تعین شتافت اموال او بهره بطلال گشت و لشکر او در ظل لوی محمد حسن شاه درآمد و جانش پدید آمد
 چهار هزار تن از افغانان را نیزه کنیزه کرده با سپاه خویش طبعی ساخت و مقله شوشی باخت و آن بلدان
 و اراضی را عرضه نوب و غارت سپاهیان داشته بطرف تبریز مراجعت کرد و این هنگام یحزار و یک صد و
 هفتاد سال از هجرت بنوی برفته بود که آذربایجان را از مضافات ممالک محروسه داشت و فرزند اکبر و ارشد
 خود آقا محمد شاه را که در این وقت هیجده ساله بود بغیرا کنداری آن مملکت گذاشت و خود از آنجا تیغرفارس را
 در ضمیر گرفته لوی مراجعت برداشت و چیرج منزل و مقام در کنگر و اندی بمچان شتاب ده تا به ابراهیم
 کاشان آید شیخی خان زند که بعد از مراجعت محمد حسن شاه از قتل کریمخان بحکومت اصفهان استقرار داشت
 چون دانت که آن لشکر بجز در سیل و سنده و کوه روزه در میر سندی که پای از سر برداشته خویش گرفته
 راه شیراز پیش گرفت و محمد حسن شاه با پنجاه هزار مرد سواره و پیاده بیاضی و عاقبتی با صفهان درآمد و چون
 در شهر صفهان بمای غلا و آسیب خط استیلا داشت توقف فرمود و آنرا غله روانه و فرمان داد و از

از جمله آن اشیاء و قطعه الماس بود یکی بنام دریای نوری آن میزان هشت مثقال بود و آن ویکو تاج ماه نام است و در وزن پنج مثقال بود و لاجرم محمد حسن شاه ایشا را بیکتانت تمام نهاد و تیر و سیور خالی شایسته نظر فرمود و در سکنه تفرین درگاه و مقر آن پیشگاه داشت آنگاه محمد و لیجان قاجار یوغاری باش را با تفاق حسین خان برادرش بدفع افغانان نامزد کرد و ایشان با چهار هزار تن مرد رزم آزنوده که کج و داو و در سبزه دار با افغانان که رزار کردند و چنان آنجا حجت را بکشته هریت دادند که تا بشهد مقدس غان نتوانستند کشید و مراجعت کرده حاضر حضرت شدند محمد حسن شاه از پس این فتوح لشکر براند و قزوین و کیلا را مفتوح ساخت باز تاخت و بی توانی ره سپار عراق شد سرداران کریمخان زند مدافعت را کر بسته بروی درآمدند و در حلقه نختین از پای برفتند و در آن روز که محمد خان بی کله با هفده تن ویکو از بزرگان قبیله زند پیرو و سیخ کشته محمد حسن خان ایچمد را با سترا با و فرستاده باز داشت و خود با لشکریان آهنگ اصفهان کرد و کریم خان چون این بدانت سپاهی کران کرد و کویزیره جنگ شد و در کون آباد که چهار فرسنگی اصفهان است مدتی مقاومت نهاد هر دو لشکر صف راست کرده در هم افتادند و از یکدیگر می کشیدند و خسته بهم در پایان لشکر زند شکست شد ناچار کریمخان اموال و اطفال خویش را بقیصیت مردم قاجار که آشته راه شیراز پیش گرفت پس شهر اصفهان و توابع آن در عوزه دولت آمد و منیمه مملکت شد چون مملکت عراق را از دشمن بر داشت و کار بکام ساخت در سنه یحزار و صد و شصت و نه بجوی با شکری ابنوه آهنگ مملکت آذربایجان کرد آزاد خان افغان که این هنگام در آن اراضی فرما کند از بود عرض سپاه داده بابت هزار مرد و دوش سرکشی ارومی در برابر محمد حسن شاه صف بر زد و هر دو لشکر دست بآلات حرب و ضرب برده با هم در می کشیدند و خون یکدیگر بر می کشیدند محمد حسن شاه کوهت اصطبار پیوشید و سخت بکوشید چنانکه لشکر دشمن خسته و شکسته هف و دمار و هلاک شدند آزاد خان چون کار به انگونه دید ناچار با چند تن از مردم خود از رزمگاه پیرون تخته راه فرار برگرفت و از پس آن جنگ ویکو در آذربایجان جای در یک زندید لاجرم وداع ملک و مال کشته بار خن تعین شتافت اموال او بهره بطلال گشت و لشکر او در ظل لوی محمد حسن شاه درآمد و جانش پدید آمد چهار هزار تن از افغانان را نیزه کنیزه کرده با سپاه خویش طبعی ساخت و مقله شوشی باخت و آن بلدان و اراضی را عرضه نوب و غارت سپاهیان داشته بطرف تبریز مراجعت کرد و این هنگام یحزار و یک صد و هفتاد سال از هجرت بنوی برفته بود که آذربایجان را از مضافات ممالک محروسه داشت و فرزند اکبر و ارشد خود آقا محمد شاه را که در این وقت هیجده ساله بود بغیرا کنداری آن مملکت گذاشت و خود از آنجا تیغرفارس را در ضمیر گرفته لوی مراجعت برداشت و چیرج منزل و مقام در کنگر و اندی بمچان شتاب ده تا به ابراهیم کاشان آید شیخی خان زند که بعد از مراجعت محمد حسن شاه از قتل کریمخان بحکومت اصفهان استقرار داشت چون دانت که آن لشکر بجز در سیل و سنده و کوه روزه در میر سندی که پای از سر برداشته خویش گرفته راه شیراز پیش گرفت و محمد حسن شاه با پنجاه هزار مرد سواره و پیاده بیاضی و عاقبتی با صفهان درآمد و چون در شهر صفهان بمای غلا و آسیب خط استیلا داشت توقف فرمود و آنرا غله روانه و فرمان داد و از

اصطبار پیوشید و سخت بکوشید چنانکه لشکر دشمن خسته و شکسته هف و دمار و هلاک شدند آزاد خان چون کار به انگونه دید ناچار با چند تن از مردم خود از رزمگاه پیرون تخته راه فرار برگرفت و از پس آن جنگ ویکو در آذربایجان جای در یک زندید لاجرم وداع ملک و مال کشته بار خن تعین شتافت اموال او بهره بطلال گشت و لشکر او در ظل لوی محمد حسن شاه درآمد و جانش پدید آمد چهار هزار تن از افغانان را نیزه کنیزه کرده با سپاه خویش طبعی ساخت و مقله شوشی باخت و آن بلدان و اراضی را عرضه نوب و غارت سپاهیان داشته بطرف تبریز مراجعت کرد و این هنگام یحزار و یک صد و هفتاد سال از هجرت بنوی برفته بود که آذربایجان را از مضافات ممالک محروسه داشت و فرزند اکبر و ارشد خود آقا محمد شاه را که در این وقت هیجده ساله بود بغیرا کنداری آن مملکت گذاشت و خود از آنجا تیغرفارس را در ضمیر گرفته لوی مراجعت برداشت و چیرج منزل و مقام در کنگر و اندی بمچان شتاب ده تا به ابراهیم کاشان آید شیخی خان زند که بعد از مراجعت محمد حسن شاه از قتل کریمخان بحکومت اصفهان استقرار داشت چون دانت که آن لشکر بجز در سیل و سنده و کوه روزه در میر سندی که پای از سر برداشته خویش گرفته راه شیراز پیش گرفت و محمد حسن شاه با پنجاه هزار مرد سواره و پیاده بیاضی و عاقبتی با صفهان درآمد و چون در شهر صفهان بمای غلا و آسیب خط استیلا داشت توقف فرمود و آنرا غله روانه و فرمان داد و از

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

(۱۲)

عراق گندم و جو و دیگر خوب حمل داده با صغنان آوردند چنانکه در جمیع مزارع اصفهان را و فاکرد و بهار و
 داپس بدرنگ در نه کینار و یکصد و هشتاد و یک از صغنان بسوی شیراز خیمه پروان زد و با آن سپاه کرات
 پت و بلند زمین را و دهم وزیده در کفر سکنی شهر شیراز لشکرگاه کرد که نیکان زند ابواب حصار را مسدود
 ساخته متحصن شد بزرگان فارس چون غلبه محمد حسن شاه را قهر نس کردند از هر جانب بحضرت او شتافتند
 از جلد نصیر خان لاری با شش هزار مرد تفکیکی حاضر درگاه شد با لشکرگاه پیوست با تجمیع چهل روز که نیکان زند در
 سنگای محاصره بجهت و حرات خود رنج میرد در این وقت بسبب آن قحط و غلاییکه در همه اصفهان و فارس استیلا
 داشت در لشکر محمد حسن شاه نیز کار بصوبت میرفت و لشکریان در رنج و تعب میزیستند چنانکه هم آن بود که مردمان
 متفرق و تشتت کردند و چنان افتاد که در این سختی افغانان را وحشتی در خاطر نشست و دهشتی در ضمیر کشیدند
 و از هم جان و سختی غلاییم بشی سوار شده بسوی شیراز شتاب کردند و با نیکان زند پیوسته شدند و یکوقت ایل
 لشکر چون این بدیدند در ارکان شتابان لغزشی عظیم افتاد و از کوی نیز مستی قحط و غلای بود که محال
 در یک از برای کس نمائید بیکبار آن لشکر انبوه در هم سکنه شد و هر چند طریق وطن خویش پیش گرفت چون
 محمد حسن شاه از سر پرده خویش پروان شد جز جاعتی اندک بجای نبود از غایت غیرت و جلالت
 خواست تا با آن قلیل مردان قاجار که پای برجای اند و تفکیکیان نصیر خان لاری شتاب قدم
 ورزیده دست از مقاومت و محاصره باز ندارد و محمد و لیجان قاجار و ولواز در خیر خواهی مردان در حرکت
 آنحضرت اسحاق نمود و معروض داشت که امیک که نیکان و مردان زند که از هم گزند شریار در سنگای این
 حصارند همه شیران کارزار و دیران گیر و دارند این چنین لشکر بر باعدتی اندک در برابر شدن و رزم دادن
 از طریقت خرم بعید است و خود برقت و اسب پادشاه را حاضر ساخته رکاب بحضرت محمد حسن شاه چون
 یک کمر بست جای زینت بودند ناچار دل بر کوچ دادن نهاد و پیش خستین باب جنبت خاص خویش را که قراقریبه
 نام داشت بفرمود حاضر کردند و زمین بر بخسارند و دخترکی که از اصفهان در سلک جاری در آورده طهرام
 خدمت ساخته بود بفرمود و تار بنشت و بعضی از جوهر نصیه بر ساخت زمین بت آنجا که گفت کس بدین اسب
 نتواند دست یافت همه جا بر کنار راه باش که کس عنایت نتواند گرفت پس شتاب زده تا اصفهان غلای
 باز کش و در سرای خویشین رستین میکن که من نیز از قفا در میرسم آن دختر که بر بنشت و برعت صبا و سحاب
 شتاب کرد و همه جا از کنش شاع طلی سافت میکرد تا بنجایان اصفهان که خبر بجاده رفتن چاره نبود در ثبات
 از قضا در این وقت یکتا از غلامان رایض و جنبت گران محمد حسن شاه از مازندران بشیر از می شتافت
 در میان خیابان چشم او نیز انحرکت که بر قراقری بر آمده بتاب شهاب در میرسد چون قی جبهه
 از پیش رویش بر آمده عنایتش بگرفت و گفت اب محمد حسن شاه را از کجا بدست کردی و یکجا می نشوی
 صورت حال را باز راند لاجرم چون غلام رایض بشنید او را برداشته بجان زد و پراورد و با جوهر جای داد
 و اسب قراقری را برداشته پذیرد محمد حسن شاه شد و در میرم آن جنبت را دیگر باره بخدمت شاه رسانید
 تا بر بنشت و طلی طریق کرده با صغنان آمد و این هنگام روز نیم سگستن و بر بنشت از ظاهر شیراز بود هم

محمد حسن شاه
 در شیراز
 در بنشت

شرح سلطنت و جهانگیری محمد حسن شاه قاجار

در اصفهان در یک محله جهان سرعت طریق مازندران گرفت و این خبر درست شد که قزاقوزی در شب جل (۱۳) مازندران سم خارا اشکاف بر سنگ میگوشت و مانند رعد میل میگرد اکنون بر سرخن روم محمد و لیجان قاجار شیریار و لشکریان قاجار را بر نشاند و راه اصفهان را پیش داد و مازان سوی حسین خان دولوی قاجار یو خاری باش که از قتل محمد حسن شاه حکومت اصفهان داشت چون مرا کندگی لشکر پادشاه را از اصفهان بدرک طریق مازندران برگرفت تا ساز مخالفی ولی نعمت را طراز دهد که قبل از ورود محمد حسن شاه مازندران را فرو کرد صفر علیخان توانا این معنی را دانسته محمد خان توانا عمراده محمد حسن خان را که قتل او والی مازندران بدست میفری مکتوبی کرد که حسین خان را از استیلا مازندران دفع دهد لاجرم چون محمد حسن خان از شیراز بظاهر عبده و اصفهان رسید در باغ قوشخانه فرود شد و اندیشه حسین خان دو لور باز داشت مجال نیافت که در اصفهان در یک کنه و لشکری از بهر جنگ که بچنان تجهیز فرماید بی توانی بر پشت و سرعت برق و باد بوسیله مازندران شتافت اما از آن سوی چون کتب صفر علیخان محمد خان رسید و دانست که حسین خان دولو را می در رسد هم کرد که جماعت افغانان را که محمد حسن شاه از آذربایجان کوچ داده در مازندران نشین فرموده عداوت نمائی را عیان سازند و بعد از ورود حسین خان با او پیوسته شوند لاجرم پیش از آنکه این خبر را کند شود شبها تن از نزرگان افغانان را بدست آورده خفا و مهر بانی در محبس خویش حاضر کرده حکم داد تا جده را در غل و در کج کشیده و در حبس خانه بازداشتند افغانان چون این بستیدند در یکجای انجمن شده که خود لشکری کردند محمد خان چون خبر طغیان ایشان را شنید یوسفخان هوتکی را با پنجاه تن از سران افغان سدر برگرفت و با اسطال حال خود بر سر فغانان تاختن برد و با آنجماعت رزم داده غلبه یافت بعضی را هر ضمه شمشیر و برخی و سیکه فرمود اما از آن سوی حسین خان که با افغانان مواضع داشت چون بغیر از کوه آمد و حال ایشان را باز داشت فتح غریت از تیغ مازندران داده اراضی هزار جریب و فولاد محله را در نوشته با ستر اباد آمد و آن بلده را مفتوح ساخته استوار نشست اما محمد خان بعد از محالقت با افغانان شهرار سوار و پیاده آمده که در مختصر موبک شهر یاری می بود در این وقت محمد حسن شاه با چند تن بعلی آبا و نزول فرموده و محمد خان خیره شده در علی آبا و بدرگاه پادشاه پیوست آنجا که محمد حسن شاه از علی آبا کوچ داده بشهر ساری در آمد و روزی چند در آنجا بماند برده لشکری بزرگ فراهم کرد و آهنگ استر اباد فرمود حسین خان دولو دانست که رزم او را پانچ از دو خواوندان و برادران خود را برداشته به اصفهان که بخت و با ابراهیم خان بغا ریکه در دامن اصفهان بزم همدستان شد محمد حسن شاه از دنبال او با ستر اباد در آمد و از آنجا با لشکر کران پیرون تاخته در ظاهر دامن اصفهان لشکرگاه کرد و حسین خان در تنگای محاصره افتاد در این هنگام خبر رسید که شیخعلیخان زنند با سپاهی کار آزموده از راه فرزند کوه را محطار حال فرموده محمد حسن شاه هم کرد که مباد شیخعلی خان آهنگ مازندران کند و محمد خان را قوت جنگ او نباشد لاجرم دست از دامن اصفهان باز داشت و عیان عزیمت بطرف ساری گذاشت سپاهی که قلمزم رکاب بودند از کثرت غائب و ایاب خسته خاطر شده بسیار کس از راه و میرا هشت لشکرگاه می کردند و دوساری تر کمانائی که قلمزم حضرت بودند نیز سوار بر بقعه اطاعت بر تاخته دست بغارت

محمد حسن شاه

محمد حسن شاه

محمد حسن شاه

محمد حسن شاه

جلد اول تاریخ جاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۱۴) کشادنه و باز خانه ساسد محمد حسن شاه ناچار با دعای از اشاق باش و کردی از غلامان خاصه راه اتراباد
 بروخت و شیخی خانی مانی بجا ب ساری تاخته آید و را مسخر ساخت و حسین خان و دو لویز از دهستان
 سفر کرده در ساری او پست اما محمد حسن شاه دیگر باره در اتراباد سازش کرده بطرف اشرف تاخت
 و در آنجا سسکوی برآورده آمده جنگ کشت و شیخی خان نیز در برابر او لشکر پاراست و صف بر زد و در دره
 چند از هر دو جانب باز در حب و ضرب و رواج داشت و مردان کار از هر طرف مبارزت و مناجازت
 می سپردند شیخی خان چون در این سودا سود می گمان داشت چنان صواب شد که فتح اتراباد
 کند اما محمد حسن خان را در ماندن از آن دشمنی نماند پس تمامت لشکر را بدو داشته از کنار دریای طبرستان
 طریق اتراباد پیش گرفت محمد حسن شاه چون این بدید سسکوار که داشته از راه خیابان ره سپار گشت در
 ارض کلبه دین عسکرین زیاده از یکفر سنگ مسافت نماند در این هنگام از هر دو لشکر جاعی از پی آذوقه
 و علف پیرون شدند و با هم باز خوردند و پاره در هم افتادند بانک تعنگ و نگره مردان جنگ بالا گرفت و
 هر دو لشکر از آن کینه دار خبردار شدند و کرده کرده از سواره و پیاده با عات مردم خود پیرون شدند
 عاقبت کار بجار از کشید و تمامت لشکران از دو سوی دست آلات حرب برده و گنار بحر رزمی بزرگ
 افتاد و جمعی کثیر مقتول گشت از پس آن جنگ محمد حسن شاه با اتراباد آمد و شیخی خان را کلبه مشرف
 گشت اما محمد حسن شاه بعد از ورود با اتراباد کس خبر اسان فرستاده و لیجان و نجف خان که در اتراباد
 طلب داشت و ایشان با ده هزار سوار بحضرت وی حاضر شدند و سبز علیخان شامیاتی را که بدست قیاق
 که ریخته بود نیز بخاند و مورد اشفاق و الطاف ساخت و سبب فراری آن بود که محمد و لیجان دو لو که تعوب
 درگاه محمد حسن شاه بود پدراور بکشت و او و مجال در یک نیافته بدست کرمیت و دیگر از تعنگ حیان
 اترابادی و جماعت کرامی و حاجی که و کفش و کتول و دیگر قبایل هفت هشت هزار تن مرد و جنگی فراوان
 که در این هنگام نخستین بدفع منافقین پرداخت پس محمد و لیجان و برادران او و بی اعمام حسین خان و دولا
 و مجلس شادرت طلب کرد و سبز علی خان را فرستاد که چون من از مجلس شادرت که کناره جستم بخون بد
 محمد و لیجان را مقتول ساز مع القصه چون این جمله حاضر شدند محمد حسن شاه بهانه ساز کرده از مجلس بر
 سبز علیخان با جمعی از غلامان با تیغهای آخته در آمدند و محمد و لیجان و صادق خان و جمعی از اعیان بخاری
 با پیش را مقتول ساختند چون اینکار پرداخته شد با پیاده هزار سوار و پیاده خیمه پیرون زد و در پیرون
 اشرف بزم شیخی خان را ساخته شد و از آن سوی شیخی خان نیز با لشکرهای خود پیش کرده در میان
 قرق طلای فریقین گشت و کار جنگ بالا گرفت بعد از کیر و دار بسیار جماعت کردن خراسان نخستین
 و یکباره عثمان بدین راه خراسان پیش گرفته محمد حسن شاه نجاتی دیگر با پیاده کان پایله و مردان
 رزم داد و پیاده کان را نیز چون پای نماند ناچار از آن کرداب و باروی بر تافت و از راه خیابان
 طی مسافت همیکه و لشکر شیخی خان نیز از دنبال در شتاب بودند در میان راه پل شکسته پیش آمد
 و آن پل نیز از قحطام و از دحام هر میت شد کان مسدود بود و محمد حسن شاه را در کنار راه ساحی نظر

منافقت
معنی منافق

جایگاه
جایگاه

اقتیاد
نمی توان
جاری

تاریخ سلطنت و جانشینان حسنعلی خان قاجار

که از آنجا رسیده بود باد و غلام خود حسن علی خان را از آنجا که قوامی اب با دپای در آن عرصه بود (۵) و هم در آنوقت سبز علی نام کرد که از میان غلامان او روی بر آفته پیشین خان سوسه بود با اتفاق محمد علی آقایی دولو برادر حسین خان با ده سوار دیگر بر سید و ولایت را گرفتار و ملایم خشم از سوابق مفت و نه حکم و به تیغ و سنگان بد و حمله بردند و سر که سالها زیبا فرود از تن جدا ساختند چون محمد خان قوام در استرآباد استماع این خبر کرد جای درنگ نداشت و در کباب آقا محمد شاه که فرزند اکبر محمد حسن شاه بود و حقیقی خان و دیگر فرزندان پادشاه شید از استرآباد پروان شدند و بداندوی کرکان کوچ دادند و این واقعه در سال کیمزار و صد و هفتاد و یک افتاد و مدت سلطنت محمد حسن شاه نسی سال بود اما از آن سویی سر محمد حسن شاه را بر داشته نزد کریمخان زند آورده و قتی که کریمخان در شهر طهران در میان ارالامار خویش بر بند سلطنت جای داشت یکی از مردم قاجاران سر را در محلاتی خجسته بجا با تاپشگاه پادشاه بشتاب آورد کریمخان گفت مان چیت در این محلاته گفت سر محمد حسن شاه کریمخان چون این بشنید از جای جستن کرده بی آنکه کفش در پوشد از پیش روی کاخ عبور آمد و آن سر را از محلاته بر آورده با دست خویش در آب بشت و موسی آن را بشان زد و کلاب افشاند و آغاز سوگواری نمود و روز دیگر در تابوت حمل داد و خود تاد و راه شهر پاده تشیع فرود و جمیع بزرگان حضرت و امرای درگاه را همراه نموده در حضرت شاهزاده عبدالعظیم بقانون سلاطین بزرگش با خاک سپردند و کوبیدند و در شاه افشار آن هنگام که تخیه بند و ستان کرد یک قطعه سنگ یا قوت بحضرتش آوردند که میزبان میجده مثقال بوده اعیان درگاه آن سنگ را بستودند و کفشد تا کون یا قوتی بکمران میجده مثقال آید ندیده ایم نادر شاه فرمود که من در ایران یا قوتی میدانم که میجده من بسنگ شاه وزن دارد و روی سخن با محمد حسن شاه داشت با لهام دولت هنر که در حلیت او بود کشف داشت با محمد محمد حسن شاه را نه سپرد و دختر بود اما پیران نختین آقا محمد شاه بود که پانزده سال از دیگر فرزندان بزرگتر بود دوم حسنعلی خان نام داشت و مادر ایشان خواهر محمد خان قاجار بود و این محمد خان پسر سلیمانخان نظام الدوله آقا محمد شاه است حسنعلی خان پسر حقیقی شاه پسر سیم محمد حسن شاه مرتضی قلیخان و چهارم مصطفی قلیخان نام داشت مادر ایشان دختر خواهر حسین خان دولو بوده و این حسین خان پسر مصطفی خان است پسر خیم جعفر قلی خان نام داشت و مادرش دختر محمد خان است از قاجار عصفه الدین لو پسر ششم مهدی قلی خان و هفتم عباس قلیخان نام داشت مادر ایشان از مردم کرد محله استرآباد بود مهدی قلی خان پسر ابراهیم خان است که در میان قاجاریه بابر ابراهیم خان عمو مشهور است اما عباس قلیخان در جوانی و دواعی جهان گفت و از وی فرزندی نماند پسر ششم عباس قلیخان نام داشت مادرش از مردم استرآباد در سلک خانسان حرم بود پسر هفتم عیسی قلی خان نام داشت مادرش از مردم صفهان در سلک جاری شمار داشت و دو دختر محمد حسن شاه نختین شاه جهان بی بی خانم نام داشت که بچان زند چون در سلطنت قید شد او را از قزوین بشیر آورد و تاز بهر محمد رحیم پسرش عقد بند و دختر کریمخان گفت که این دو شیرزه در خور برادر من نیست بلکه شایسته

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ الیوم

۱۶

فاطمه خان است لاجرم او را بقرون باز فرستادند آنگاه زند پادشاهی یافت او را از بهر خود بخارج بست و بخانه خان بارگرفت از اینجا بود که چون آقا محمد شاه صاحب تاج و تخت شد دختر کریم خان گفت خواهر مرا لایق قاطری شناختی و بجای این سخن او را بسیار با فضل قاطری بخشید و سالها او را در طهران بداشت و هم در سرای او ببرد و دختر دوم محمد حسن شاه را زنی که در میان قاجاریه زبیده خاله مشهور است از بهر سپرده کمال کرد و هر دو در جوانی بمردند و از ایشان فرزندان نیستند

بیان شجاعت و جلالت نواب حسینقلی خان بن محمد حسن شاه و کشورگشائی او
اولاد و عیثت محمد حسن شاه چنانکه مذکور شد با تفاق محمد خان قاجار توانو در میان قبایل بیوت جایی کرد و پس از درنگاری که ایران زمین بزرگواران کریم خان زند آمد دانستند که کناره حبیب و در بیان زمین مورث فتوحی نخواهد بود و ایشان در صدد مملکت و حوزه حکمرانی از خاطر با ستوده خواه گشت لاجرم در خدمت کریم خان را نوعی از مقدمه نصرت یافته بحضرت او شتافتند کریم خان مقدم ایشانرا که قاطعیت بدان محکم میگشت طلیعه منیت گرفت و آقا محمد شاه را که فرزند اکبر محمد حسن شاه بود و اینوقت سی سال از زندگانی گذشته بود قلمزم رکاب ساخته با خود بجانب شیراز کوچ داد و برادران خویشاوندان او را در قزوین نشین فرمود و در نگاری دراز بر نیامد که نواب حسینقلی خان از کن کوه کی سر بر کشید از شربت شباب نوشید و ادبک را شیر آهین چکان و نینک بجز آهنگ بود و چنانکه خند او ندان سخن و کز زندگان خبر جانیوزششاهی می خواندند با تجمعه حسینقلی خان چون کمال رشد و بلوغ یافت آرزوی دیدار برادر کرد و مسافر شیراز فرموده از ملاقات آقا محمد شاه برخوردار گشت و آنگاه که مراجعت را تقیم عزم داد کریم خان حکومت بلده دامغان را به و تفویض فرمود و بعد از ورود به دامغان و نظم آن اراضی داعیه سلطنت و جهان کشائی که در جلیش مستور بود جنبش کرده لاجرم در ضمیر گرفت که نخستین دشمنان خانه را ازین براندازد آنگاه بکار چکان پردارد پس تمهیز نگه کرده از دامغان مانند سیل دمان بجانب استرآباد تا ختن برد و نخستین حمله نواحی استرآباد را فرو گرفت و جمعی از سران قبیله یو خاری بانش را سر بر داشت بزرگان قابل کنترل و حاجی لر را نیز عرضه شمشیر ساخت مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان برادران حسینقلی خان بسبب قزاقی که از سوی مادر با قبیله یو خاری باش داشتند از شیرانیان ایمن بودند و در استرآباد نشین میفرمودند چون خبر ترک تاز برادر را در آن اراضی اصفهان بودند از شهر برون شده او را دیدار کردند و حسینقلی خان چون ارکان رتب و قتل دشمنان پرداخت شد و خاطر تنبوی دامغان عیان مراجعت بر یافت در اینوقت محمد خان سوادکوهی که مشهور بداد بود و از قبل کریم خان حکومت مازندران داشت از دست حسینقلی خان و آنگونه لشکر ساختن و مقبل و غارت تا ختن هراسان گشته و با خود گفت از آن پیش که در تدمیر مردان و تیغ بلدان مازندران دست جلالت از آستین بیرون کند باید او را از پایی در آورد پس لشکری ساز کرد و نخستین آهنگ تیغ تو کنده کرد که آن به کام مرتضی قلیخان در آنجا مقام داشت چون این خبر بحسینقلی خان رسید کس نزد برادر فرستاد و پیام داد که با مردم خود

داد و بپای آورد
دال محمد برون
جاده و بیعی غلام
است

سرخ سلطنت اجماعی سیفی خان جابر

۱۷

جنگت اور پزیرہ باشش کس از و کج سوئی کا داور آتشه خواهم ساخت این کیفیت و معدودست از مردان کار دنده برداشته بکود از برق و باد بکار ساری آمد از هیت جلالت او اول و هر به تمام در خاطر کار گذاران محمد خان افتاد چند آنکه خویشی اری توانستند کرد بی کلفت شهر ساری را بد گذاشتند تا در آمد چون ایخبر سموع محمد خان افتاد ناچار راه ساری برگرفت و چون خوات از سرم کلاه گذم تقی قلیخان بر او کین بختا و ناگاه بر لشکر او تاخته حمله سپنجد و سپاه او را یزیت کرده محمد خان در آن دار و گیر و سیکر فرمود دست به نبرد حسیقلی خان ش کیل ساخت و حسیقلی خان اورا هم خان در داخل در بخیر بار فروش آورده و از پس آن که اموالش را ماخوذ داشت جان از وجودش برداشته کرد و بر تمانت مازد ران پادشاه حکمران کشت اما از آنوی چون این اخبار موشه در حضرت کریم خان معروض افتاد صواب چنان دانست که مهدیخان پسر محمد خان را بجای پدر حکومت مازد ران دهد زیرا که پر کشته نیکوتر کینه خدای تواند کرد پس منشوری بنام مهدیخان کرد و او از مردم خود آبخشنی کرده در بار فروش بر سندا مار ت جای نمود چون حسیقلی خان این خبر شنید و یکو باره چون شیر صید دیده شتاب از شهاب گرفت و صبحگاهی مانند بلای آسمانی از دروازه بار فروش بدرون رفت مهدیخان چون چشم از خواب باز کرد دشمن را بر در سرای یافت آشفته و پریشان خاطر خویشین را از زوایای خانه بدرون انداخته و پنهولهای بار فروش پنهان کشت حسیقلی خان فرمان او را محض کرده اورا دسیکتر ساختند و در حبس خانه باز داشتند آنگاه تن بجا بد جنگ بیاراست و بست بلند اراضی مازد را در فوشت هر جا دشمنی داشت در معرض هلاک مطرح داشت و هر جا قلعه مسدود میشد معترض فرمود و قلاع و بقاعی که در نواحی استر آباد بدست اعدا برآمده بود حمله را منهدم نمود کریمخان نذ از کردار او خشمگین شده چند کت لک کران بهش نامزد کرد و از تغیر و آویرا سودی بدست نیامد این هنگام الله ویردی خان جاجرمی که سالها در خدمت او طریق صداقت می نمود نزول معش را بجای خود استبار آمد و حسیقلی خان بداسخا شد بعد از ورود جاجرم نصر الله میرزا پسر شاه افشار بر سرعت تمام بجای آمد از بهر آنکه در جهان گیری و مملکت کشایی با حسیقلی خان همدست و همدان شود چون این معنی را در حضرتش مکشوف داشت حسیقلی خان فرمود که کار سلطنت بشراکت مانند ووشیر در یک بنام و دوشیر در یک نام است هرگز است نیاید و او را بر اجبت وطن خویش اجازت فرمود و خود از جاجرم بر امیان آمد ترکمانان کوکلان بعد از بیرون شدن حسیقلی خان با دو هزار سوار جوار آهنگ جاجرم کردند و در ظاهر جاجرم سکوی راست کرد و جنگ را ساخته شد الله ویردی خان بموت حال را مکتوب کرده بدست سفیری روانه معروض داشت حسیقلی خان از استماع این خبر آتش خشمش زبانه زد و ن گرفت ولی آنیکه بجهنم لکری کند با ساز سپاه خود و بر اسب خویش برآمد و راه جاجرم پیش گرفت دویست تن از غلامان او برشته لقمه رکاب کشته داد و پانده شاهین فرار گرفته که از دنبال صید خویش آهنگ فرود کند طی مسافت نموده با ماضی جاجرم در آمد

محمد خان جاجرمی

حسیقلی خان

محمد خان جاجرمی

محمد خان جاجرمی

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

ترکمانان که دست پروردشت نبرد بودند و مردار از مرو سبک می شناختند چون از در و دادا گهی میفتند از کرده شیمان شدند و کس بحضرت او فرستاده خواستار مصالحه و مذاکره گشتند حسینقلی خان نیز از مقامه مضایقت نفرمود و ایشان کار از در آشی را ندانگاه بزرگان ترکمان را بار داده تا حاضر حضرت شدند و مورد حفاظت و رعایت گشتند و شاید خاطر طریق منازل خویش سپردند اما جماعت قاجار و حاکمان باش چون صولت و سلطنت حسینقلی خان را بخوان شدند و استلای او را در ممالک نازندان شاه کرده دانستند که اگر در کار بایده بکین از ایشان را زنده نگذارد و دستدادار کریمخان نیز کاری بکیران نبرد حیلته دیگر و کیدی بیکو کرده کردند و چند تن از ترکمانان بموت را که قلمزم رکاب و ملازم هرگاه حسینقلی خان بودند بمال فراوان قطع کردند تا اگر تواند کیدی اندیشند و وجود آنحضرت را که زنی رساند ایشان نیز چون قضا بر این رفته این غار را بمضاربند و چشم از حقوق و لعینت پوشیده نیم شبی خوشی را به پشت سر برده و در سامند و سیکار در خوابگاه او کلوله های تفنگ را کشته داده و نامحجان در جامه خواب شنیدند چند آنکه غلامان دولتخواه محض حال قاتلان او کردند کثوف میقتاد چون این خبر بکرمخان رسید و مملکت نازندان از چنین شیری و شتر یاری خالی دید ز کیمخان نازد که مصدر شر و کزنده بود بچگونگی آن ممالک مضروب داشت چنانکه شرح شرارت و شرارت او در جای خود مرقوم خواهد شد بدست عمر حسینقلی خان میت و هفت سال بود و از وی دو پسر ماند یکی فتحقلی خان که شهریار جهان گشت و دیگر بنام پدر حسینقلی خان نام یافت همانا چون حسینقلی خان از شیراز به امغان سفر کرد عهد علیار که مادر فرزندان اوست از قبیل قاجار عضدالدین لوبشر طرزی برای آوردن خنجرین شهریار جهان فتحقلی شاه از وی متولد گشت و دیگر باره چون محل یافت ترکمانان حسینقلی خان را در جامه خواب شهید کردند و در نازد او در صحرای ترکمانان افتاد و در آنجا مهد علیا بار بگذاشت و پیری آورد و لاجرم نام پدر را برد که داشته حسینقلی خان نامیدند کرمخان زنده مرصی قلیخان برادر حسینقلی خان شهید را فرمان کرد که زن و فرزند برادر را از میان ترکان مراجعت دهد و او اینکار بفرمان کرد و این بود تا آقا محمد شاه بعد از فوت کرمخان از شیراز باز نازد آن آمد آنگاه عهد علیار از بهر خود نکاح بست و او را با شاهزادگان که فرزندان برادرش بودند برای خویش آورد و واهی به داشت چنانکه ذکر ایشان در جای خود مسطور خواهد شد و ذکر سلطنت پادشاه کامکار آقا محمد شاه ابن محمد حسن خان قاجار و خاتمه کار او

شهریار جهان آقا محمد شاه پسر ارشد و اکبر محمد حسن شاه است و مرقوم شد که بعد از انقضای سلطنت پدر در خدمت کرمخان زنده سفر شیراز کرد و پانزده سال در آن بده گرفتار بود اگر چه کریم خان او را در مجلس خود جلوس میداد و بر سر خوان خوش خود حاضر میکرد اما رخصت سفر مانده نازد و اجارت رفتن در استرا با داشت تا آنگاه که کرمخان مرخص گشت و مرض او همی شدت کرد و چند آنکه تحویل او ازین جهان تفرس میشد این هنگام آقا محمد شاه از بهر آنکه پس از مرگ کرمخان در شهر بند شیراز نیز بنده نباشد هر روز بهانه حید کردن و تجسیر افکندن با باز و یزد و برادر خود جعفر قلیخان و محمد قلیخان را بر داشته

شرح سلطنت و جاکیری آقا محمد شاه قاجار

و چند تن از خویشاوندان و دیگران نیز ملازم در کبابخانه باشد و از دروازه شهر بیرون می شود و هر شام (۱۹) چون نهم می شود که کریمخان هنوز زنده است بهتر در می آمد تا دوازده شبه یزد هم شهر صفر در نه یکم اردو صد و نود و سه از بیرون دروازه شهر بکنت تفنگ و آواز می یایند می مردم را صفا فرمود و است که کریمخان و دایم زنده کافی گفته پس با برادران و خویشاوندان پایی از بیرون و بال از شاهین استغارت کرد و ببرعت سحاب و شتاب شهاب تا شهر طهران غلایان باز نشسته روزی چند اعدا و کار را در اراضی متوقف بود خان ابدال خان کرد جهان پیکلو با پانصد خانوار طریق خدمت گرفت و این وقت خزانی که از عراق بشیر از و ترخان را که از ماندن دران بغارس حمل میدادند از هر جانب کس فرستاده ما خود داشت و بر سپاهیان قیمت کرد و قیقان زنده را که از قبسل کریمخان سردار ری و فیروز کوه بود دستگیر فرمود قیقان سلامتی جان را بهائی کران ابد و برست اما از آن سوی دوبرابر آقا محمد شاه نخستین برسی قیقان و آندیکو مصطفی قیقان که بخواستاری حسین و دولو ساکن استرآباد بودند و سفر شیراز بخودند در این وقت دانستند که کریمخان زنده از جهان برفت مرتضی قیقان سپاهی ساخته از استرآباد بسوی بار فروش تباخت و آن بلده را فرو گرفته تبشت از پس این واقعه آگهی یافت که برادرش آقا محمد شاه از شیراز بر زمی آخته و رایت جاکیری برهنه آخته اگر چه از زنده شدن برادر اظهار سرور و شادایی می کرد و لیکن بر زبان داشت که ما زنده ان راسن بشیر خوش صافی کرده ام و خاص غیش میدانم اگر بوی طمع و طلب بدین مملکت بند از پای نخواهم نشست و دست باز نخواهم داد و جاجعی را بخواه که فرستاده شکری کردند و بجو راق محمد شاه را سدی ندیده شدند و هم در این وقت رضا قیقان برادر دیگر آقا محمد شاه از منزل دولاب طهران پشت برادر کرده باز زنده ان شتافت و با مرتضی قیقان پست مرتضی قیقان و رود او را بعال نیک گرفته او را و مصطفی قیقان را با جاجعی از لشکریان بطرف سوادکوه فرستاد تا با لشکر سابق متفق گشته در دفع آقا محمد شاه بمدست باشد آقا محمد شاه چون ازین وقایع آگهی یافت جعفر قیقان را خود را نزد مرتضی قیقان رسول فرمود تا او را بصیاح مشفقانه ازین کردار نا صواب که از فرمای جعفر قیقان برفت ولی نسل مقصود باز آمد لاجرم کار بجنگ حالت رفت آقا محمد شاه حکم داد تا جعفر قیقان و حاکمان ابدال خان کرد و لطفعلی خان دادوی ایلات عراق و قیقان سوادکوه را بر داشته بکوشان تا خنثی و جنگ در انداخته نخستین رضا قیقان بهریت شده راه بار فروش پیش گرفت و جمعی کثیر متقبل گشت و سبکوشان بدست شد و اموال لشکریان بمنیت رفت مصطفی قیقان چون کار بدینگونه برکباب آقا محمد شاه پیوست و مرتضی قیقان اموال و اطفال خود را برداشته با استرآباد گریخت و آقا محمد شاه با نصرت و فیروز بی شهر ساری درآمد اما از آن سوی چون کریمخان از جهان برفت زکیان عمزاده او صاحب تاج و تخت شد علیرضا خان ظاهر زاده خود را ما موراصفهان داشت و او بعد از ورود باصفهان بهیتر فکر کرده بطهران آمد و بعضی از سکه کردگان لاریجانی را با خود یار نموده در آمل برای جنگ آقا محمد شاه شکری کرد و آقا محمد شاه را در خود حضرت قیقان را با هزارتن سوار از رزم آما می داشتند تا آنکه حمله انجمت را

چند تن از خویشاوندان و دیگران نیز ملازم در کبابخانه باشد

و هر شام

چون نهم می شود که کریمخان هنوز زنده است

تا دوازده شبه یزد هم شهر صفر در نه یکم اردو

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

در شش و هجدهم از مردم لاریجان افغانان متغول گشت بقیه اسیر بطهران مراجعت کردند از پس این فتح آقا محمد شاه رضاقلیان توانورا بابل گذاشت و خان بدال خان کرد را بمباری مامور داشت و خود آهنگ عراق فرمود اما از آن سوی چون رضاقلیان برادرش از سوادکوه که ریخته بستر اباد رفت باز آغاز فتنه کرد و لشکر که بر داشته تا بماراضی و را این تیغ آقا محمد شاه جعفرقلیان را بدفع او مامور فرمود و خود از بابل او همی کوچ داد رضاقلیان از استماع این اخبار تا ب درنگ نیامورده ناچار بر کباب برادر پیوست و اظهار پشیمانیه نکرد و آقا محمد شاه جبرئیل را معفو داشت و او قهر نم رکاب گشت و با اینجه در نواحی طهران باز نیم شبی مخالفت برادر را سخوی از نصرت و طفر بشده بمردم خود بماراضی لاریجان کرخت و از نو آغاز فتنه کرد و مرتضی قلیان نیز از استرآباد با لشکر خود تا فیردز که براند و رضاقلیان از لاریجان کوچ داده بد پیوست و همچنان ممد قلیان که از قبل آقا محمد شاه باستمال اهل لاریجان رفته بود بمارتضی قلیان موافقت نمود چون این اخبار پراکنده شد آقا محمد شاه جعفرقلیان را که در اینوقت بجد و قزوين مامور نموده بود طلب کرد و خود نیز سخته سفر مازندران گشت نخستین جعفرقلیان بماراضی مازندران درآمده بمارتضی قلیان دوچار شد و رزمی صعب در میان برفت و جعفرقلیان لشکرت و از میان درختستان مازندران خود را بیکسو کشیده و دیگر باره اعدا لشکر کرده در خواجک کجور بمارضاقلیان رزم داد و لشکر او را هزیمت کرد و از دبنال ایشان چون شیر و منده برفت و رضاقلیان را تسکین کرده مغلولان برادر آورد آقا محمد شاه بمارطغان و عصیان او را برجل و نادانی حل داده از قاتش تقاعد ورزید و دیگر باره همزیاده و سواره لشکری ملازم جعفرقلیان فرمود بماراضی لاریجان نش فرماد تا برفت و آن نواحی را از کدورت بدخواهان مصطفی داشت آنگاه از بازار فروش آهنگ استرآباد نمود تا چهار دانگ براند و در خاطر داشت که مرتضی قلیان از کردار از اینجاری خود پشیمان شده پذیره خواه گشت و بر کباب خواهد پیوست چون این اندیشه بصواب مقرون نیفتاد و جنگ با برادر را نیز کرده میداشت از آنجا بجنیده خاطر را ده بگردانید و بطرف اشرف کوچ داد و دو تنخواه آن حضرت معروض داشتند که اگر شهر یار رضاقلیان را با ساخته بزدیک مرتضی قلیان کیسل فرماید و در نباشد که ماده منازعت مرتفع گردد و مرتضی قلیان نیز از در ضراحت بیرون شود آقا محمد شاه متمسکین را با جابت مقرون داشت و رضاقلیان را رخصت سفر استرآباد داد و بعد از ورود مرتضی قلیان بنیاد اظهار پشیمانی کرده مصطفی قلیان برادر اعیانی نو در ابا معده دی بحضرت فرستاده تا ملازم رکاب باشد آنگاه آقا محمد شاه بمباری آمد و جعفرقلیان و مصطفی خان را با معصودن از ابطال رجال تحیرگیلان مامور داشت و خود بمبار فرودش آمد استوار نشست و رضاقلیان قاجار قوا لمورا بصبیات آمل مامور کرد و رضاقلیان برادر خود را باستمال مردم لاریجان بر یکاشت از میان بمارضاقلیان آتش فتنه را دامن برزد و با سران لاریجان اتفاق کرده در سنگه کمر او صد و نود و پنج بجزی سپاهی ساز داد و ناگاه بجانب بار فروش تاختن کرده مغافطه بشهر درآمد و کرد سرای برادر را فرو گرفت و شورشی از مردم شهر و اطفال لشکر برپایی که در مانند باران بهاری کلوله تفنگ در آن سرای بجای آقا محمد شاه شاهزادگان

از
نسخ
الرحمه

از
نسخ
الرحمه

شرح سلطنت جہانگیری آقا محمد شاہ قاجار

۲۱۵) قلیخان و حسنقلی خان را با اتفاق مادر ایشان محمد علیا برداشته در بادکوبه کمری که از پس سرای بود متحصن
 هر چند چهار سوی جان سرای ویرش بردند با کله تفلک دفع می داد و چون تگه آن دانستند که بد دست
 نیامد آتش در سرای زیرین زدند و هم از آتش زبانی بدان بادکوبه فرستید و آقا محمد شاه بختینه اینهمه بیات
 قدم از بهر آن داشت که خان ابدال خان کرد و از ساری برسد و بادشمان رزم دهد از قضا خان ابدال
 نیز بادشمان مواضع داشت وقتی برسید و اینمفی معلوم گشت آقا محمد شاه سودی در تحصن ندید ناچار
 بیرون شد در ضاقلیخان را مخاطب ساخت و فرمود اگر چه در بهوای افسر اینهمه خود سرای کنی و طلب تخت این
 به سختی را شعار داری لکن خداوند این فضیلت بر جلیت تو ننهد و به اینمفی در بهاد تو بودیت نگذاشته و ازین
 عقب و طلب جز بجز و شکنج بهره نخواهی یافت رضاقلیخان بکلمات کذب آمیز میمنتگ شده چنان استی
 میداشت که من محرک این غوغا را نمیدانم و مردم را از این طغیان باز نشاندن نمیتوانم با محمد شاه
 و شاهزادگان را بندگان بر نهاد و در محال بندی آورد و باز داشت و خود بهوای سلطنت سر بر کشید
 رضاقلیخان قاجار از آمل این خبر را بدست مسرعی پوسیده تر از برق و باد و بحضرت قلیخان و مصطفی قلیخان در
 وایشان طریق کیلان را گذاشته مراجعت کردند و از آنسوی مرتضی قلیخان و علیقلی خان و محمد قلیخان
 و خوانین قاجار چون این قصه بشنیدند پند داشتند و با هم قصد کس از بهطال جال و کردید که آن لشکر
 بغیر کفیر از دست را بدرون شدند رضاقلیخان چون آگاه شد خان ابدال خارا با چهار صد تن خوار
 بدفع ایشان روانه ساری ساخت و چون هر دو لشکر با هم راه نزدیک کردند و در هم افتادند در حمله نخستین
 سلطان کرد و بدست شیران دغا گشته شد و لشکر خان ابدال خان در هم گشت از میان خان ابدال خان
 کرد و فرار کرده باری درآمد و دیگر باره و بختی کرده روز دیگر رزم و یکو داد و جمعی را بدرض شمشیر داده
 هم باری در کربخت و با اتفاق محمد قلیخان لاریجانی بدکان صباغی در رفته پنهان گشت و لشکران
 محض حال او کرده دستیکش ساخته این هنگام مرتضی قلیخان بشهر ساری درآمد و از آن سوی چون
 رضاقلیخان این بشنید بالشکر خود از بار فروش پرون شده آهنگ ساری فرمود در نیمه راه خبر گشت
 خان ابدال خان در میان مردم او پرکنده گشت و بهولی در ولشکریان جای کرده او را بکند داشتند
 و بهر سوی متفرق شدند رضاقلیخان با چهار فرار کرده به بندی آمد تا از برادرزاده خواهد و بحضرت او پناه
 آقا محمد شاه او را بار داد و عذر و فریب او را پذیرفت و بخت رضاقلیخان چون این بدید راه عساق
 برگرفت و بنزد علیمراد خان زند رفت و هم از خدمت او روی بر تافته با صفهان کربخت و از آنجا بشیراز
 سفر کرد و با صا و قحان برادر کریمخان پیوست و از آن خوی و حینلا که در منفرد داشت در شیراز نیز توانست
 زیت کرد و از آنجا بخراسان کربخت و در خرسان رخت بجهان و دیگر بد اکنون بدستان باز آمد
 در سنه یکصد و نود و چهار خان ابدال خان کرد و خواست تا از خانه خویش نقب به پرون شهر ساری
 زده فرار کند زیکه در سرای داشت این خبر بد مرتضی قلیخان آورد و او حکم داد تا سر او را بر کوفته بنزدیک
 آقا محمد شاه فرستاد و مصطفی قلیخان برادر اعیانی خود را بسلام آقا محمد شاه کیسل نمود و با اینهمه چندی

شرح سلطت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

(۲۲) آقا محمد شاه خواست با دو دیو برادران کار بموافقت و برادری کند معین بشد عاقبت کار بمقت کش مرتضی قلیخان در علی آباد سنکوی کرده جمعی از لشکریان را برای جنگ برادر باز داشت آقا محمد شاه رضا قلیخان قاجار با کردی از مردان جنگ بر سر ایشان فرستاد تا در حمله نخستین آن جماعت را متفرق کردند و خود بی توانی از طریق علی آباد آهنگ جنگ برادر کرده تا ساری تاخت و مرتضی قلیخان را در قلعه ساری بمجا صده انداخت و روزی چند از هر دو جانب بمقابل و مقابل و رو کار که داشتند عاقبت کار مرتضی قلیخان تنگ شد ناچار از قلعه بیرون شده روی ضراحت بر قدم برادر نهاد آقا محمد شاه جوش را معفو داشت و استراحت و چهار دانگ و دو دانگ هزار جریب را بسور غالی او امر و مقرر فرمود و بجانب استراحت و خیر نمود و تفرین رکابش را شاد کام با او همراه داشت در این هنگام در حضرت شهریار آقا محمد شاه معروض افتاد که قادر خان عرب که حکومت بسطام داشت لشکری کرده و بر سر دامن شتافته تا کلبعلی خان مغار که مهاوخواه دولت است دفع دهد آقا محمد شاه شاهزاده فتحعلی خان بن حسینعلی خان را که در این وقت ساکن داشت در قلعه این فتنه برکاشت و اسمعیل خان توانو صاحب قلعه زرد و حاجی اسمعیل خان غزالدین را که ده لاریا با جماعتی لایق قلمزم رکاب او نمود و ایشان را بمجمل تمام شتافته نزدیک قادر خان لشکرگاه کردند و از دو سوی در برابر هم صف برزده جنگ در میوتند بعد از کشش و کوشش فراوان قادر خان هزیمت شد و شاهزاده عثمان بوی دامن تافت و مرده این فتح معروض درگاه پادشاه داشت آقا محمد شاه در آن انجمنست و دامن را به قبول شاهزاده مقرر فرمود و از پس این واقعه علیراد خان زند امیر کونیه خان افشار را سپاهی داده به تیغ بازندان مامور فرمود و چون راه باراضی بازندان نزدیک کرد و اهل لاریان هزیمت او را الترام داده بمجال خوشیش در آوردند چون این خبر کوشش و آقا محمد شاه نخستین عقیلی خان را با کردی از سپاهیان بدفع او فرمان داد و او با مردم خود تا ختن کرده و با امیر کونیه خان جنگ انداخت و از مصاف و سودی نبرده بی سل مقصود بازگشت آقا محمد شاه چون این بیچاره بمزیم او نرشت و در سزمیدان او را یافته جنگ به موت بعد از تنزد آویر امیر کونیه خان کشته شد و طهران بر گرفت و عبا سقینیان سپاه و قتل گشت و محمد خان لاریانی لمقت بعید نیز غرضه میسر شد آگاه آقا محمد شاه کار لاریان را بنظام کرده از آنجا کوچ داد و طاهر عثمان را لشکرگاه کرده و آن بلده را بمجا هزیمت انداخت مردم قلعه چون طاقت در تنگ و فوت جنگ نداشتند لا بطریق هزیمت گرفتند و از آنجا بدامن و بسطام سفر کرده مردم آن محال را مامور و ملازمت فرمود قادر خان عرب نیز بطریق طاعت سپرد و عبا سقینیان معفو معنی گشت و فرمان داد تا اهل مال در ساری شتمن کند و بسطام را بمقتول جعفر قلیخان و ستار را بسور غالی عقیلی خان مقرر داشت و خود با تیرا بد کوچ داد چون این هنگام علیراد خان زند از اصفهان سجد و کرمانشاهان سفر کرده بود بمطمان دانست که لشکری از بهر تیغ طهران سازد و پس عقیلی خان را با فوجی مامور طهران فرمود و او را در شهر طهران آمده لشکرگاه کرده مردم شهر را بواب آن بلده را استوار کرده بحفظ و حرارت خود در میوتند عقیلی خان چون چند کثرت یورش بشهر انداخت و کاری ساخت دست از فتح حصار باز داشت و بخواه

برنجی قلیخان

فقدان
نفسهای بود
بودند

ده لاریا
بقریم و لام
شد

جلد اول قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

(۲۳)

تاریخ
صفحه
۱۰۰

در این
کتاب
در این
کتاب

مقاله
محمد
شاه
در این
کتاب

محمده
استر
آباد
محمد
خان
زند
فوت
والده
آقا
محمد

از این ایوانه شاهزاده جوانخت فتحعلی خان که در این وقت یازده ساله بود خواست زنی بنجاح و دختر
ولده قاجار خان عرب را از بهش عقد بست و چنانکه پادشاه از اشیای مجلس عیش و سرور و سیاهی بر
انگاه تخیل طهر از تقسیم غم داد و خیمه سپردن زد و بالنگری جنگجوی در ظاهر طهران فرو شد و آن جلد در محله
انداخت و از آنجا جعفر قلیخان را به تخیل مهران و تدمیر مراد خان زند نامور سرود و علیقلی خان قاجار را با دو
سوار جبار نیز قلم رکاب او ساخت جعفر قلیخان بیدرنگ لشکر براند و در برابر مراد خان رده برکشید چون
کار حرب و ضرب بر وفق شد علیقلی خان افشار را پای اصطبار بلغزید و با مردم خود از جنگ گاه روی برکاشت
جعفر قلیخان از بهر میت او دشتی در صیقل میآورد و همچنان مردانه حمله می کرد آنرا که نامراد خان را شکست
و جمعی از لشکریان را هم میگردانید هم از راه مراجعت نمود و حضرت برادر پوت آقا از آن سوی چون مدت
محاصره طهران بدر از کشید هوای اندرون قلعه عفن گشت و بسیار کس مریض شد و هم از شهر لشکر گاه اگر کرده
بسیار کس از لشکران عرضه و مار و باک گشت لاجرم شهریار آهنگ باز نذران کرده مدت زیست آن در
زینت در سینه کینه از دود و نو و دشت هجری نخستین چنان افتاد که در شهرهای آتش در سراسر مردمان
گرفته و هفتاد تن از مرد و زن بوخت آقا از آن سوی چون علیمراد خان زند بعد از فوت زکیخان و قلع و قمع
و غیرت کریمین از شیراز با صفهان آمده و لای سلطنت برافراخت شیخ و مین خان ولد اکبر شش با دو از ده هزار
از ابطال جماعت لر و کرد به تخیل مهران نامور ساخت بعد از ورود شیخ و مین خان را رضی رمی محمد علیخان
حاکم خوار بد و پوت و مردم سمنان نیز با او طریق انقیاد گرفتند و همچنان امانی لاریجان او همدست شد
پس بدل قوی چمن لار را لشکر گاه کرد چون خبر او در حضرت آقا محمد شاه معروض افتاد رضاقلیخان و لاری
جوغ او نامزد فرمود در روز مقاتلت شیخ و مین خان در شکست و دود تن از سر کردگان با اتفاق چاه تن از
لشکریان را امیر فرمود شیخ و مین خان از زکامه فرار کرده بدو ماند نشین ساخت و بجزارت خوشترین پرداخت
بعد از پانزده روز علیمراد خان با لشکری انبوه وارد طهران گشت و پیدرنگ شیخ و مین خان را از طرف فیروز
کوه و سپس مراد پیر غم خود را از جانب نورو و همیل خان زند را از سوی دامغان با لشکری بسیار به تخیل
مازندران فرمان داد و چنین هنگام که اعیان در گاه پادشاه جهان آقا محمد شاه جای آن است که در
دشمن کجبه باشند و همدست بگویند مرتضی قلیخان برادر را که داشته باشد گاه عادی پوت لاجرم آقا محمد
چنان صواب دانست که در شهر استرآباد نشین کند و اعداد کار و دشمن فرماید پس لشکر زندیه بی عافیتی و با
در تخیل و کرب شه آمل و بار فروش پر داختند و در اراضی مازندران کار بر مراد ساخته انگاه علیمراد خان
محمد ظاهر خان خواهرزاده زکیخان را با جماعت بختیاری و دیگر مردم که هشت هزار مرد و هزار زن و کودک
استرآباد نمود و محمد ظاهر خان بر حسب فرمان در ظاهر استرآباد لشکر گاه کرد و سنجوی راست کرده نشست
از ده سوی کار محاطه میرفت یحیی محمد ظاهر خان در کنار شهر برجی برآورد و تکیه چنان را در آنجا بجای داشت
صبحگاه آقا محمد شاه چنان بید فرماد تا لشکریان میروند شده آن برج را میورش فرو کرده و از جانب دیگر
برکاشت تا راه علف و آذوقه بر لشکر گاه محمد ظاهر خان سد و نمودند در این وقت محمد علیا و والده آقا محمد

شرح سلطنت و جانشینی آقا محمد شاه قاجار

که خواهر محمد خان قاجار بود مریض شد و بجان او دیدن حلت فرمود و بعد از روزی چند ممدقلینان (۲۵) برادرش که مادر او از مردم کرد محمد استرا با بود هم در گذشت آقا محمد شاه سوگواری مادر و برادران او را دیده انخواست و از چار سوسو لشکرگاه محمد ظاهر خان را بمحاصره انداخته بکانه طریق خورش خوردنی برایشان سب و ساخت چنانکه کار بر او تنگ شده ناچار با چند تن از نزدیکان خود راه فرار پیش گرفت جمعی از بهال جان و بنال او برگرفتند و در حوالی کرکان و سیکرش ساخته بنزدیک شهر یارش آورده فرمان رفت تا سرش از تن برگرفتند و لشکر او بیشتر بر بکمانان شدند و معدودی بفرار برگشتند چون این خبر را گنده شد شیخ و بی خان نیز تاب درنگ نیاورد و به آغز و قو خود را ریخته بطهران گریخت و این وقت آقا محمد شاه خوابست که باز در آن آید و آنجا اعدا و فتح عراق فرماید لاجرم بدین سرملکان در حاکم گرفت تا مردی کار را زموده که از تمامت ما زدن ان نجابت اصلی و اصالت فطری ممتاز باشد و بشوکت و جلالت مختار اختیار کند و تمام لشکریان کعب کفایت او نهند تا این جماعت را بنظام و بروفق مرام کوچ دهد از میان میرزا اسد الله خان را که پدر برادر از صنادید ما زدن بلکه ساخته همایران بود اختیار فرمود همانا پدر او در اراضی ما زدن از عهد قدیم بزرگان و خواجهکان بوده اند چنانکه در آن مملکت بطایفه خواجهکان مشهورند و بنسب نجواب و بصلت هر دو میرسانند چنانکه در جای خود مسطور است با محمد آقا محمد شاه میرزا اسد الله خان را حاضر حضرت داشته فرمود اکنون آغاز دولت و باد اقبال است و این معنی پوشیده است که سلطنت را خاصه در عنوان امر که بنظام لشکر و قوام سپاه است بالهام دولت چنان وابسته ام که در این امر حلیل تر اکیفیل فریام و از ثبوت آرا و انقیام خیال بیوده پوی لشکریان بر آسایم و او را بوزارت لشکر برگشید و خلقی در خور بهاد و خوشین جنبش کرده بهر ای درونی رفت و قلعانی با خود حمل داده هم بدست خوشین او را سپرد و گفت این مفتوح و وزارت و کلید امارت است بدین لقیقه مستلم تر از خدا و ندان شمشیر و علم فرمانروا ساختن تا تمامت تو و سپاه و اعیان در کاهت نرزم کردن و فروتن باشند میرزا اسد الله خان چون مورد این ملاحظت و مرجع این رفت گشت چنین شکر گذاری بر زمین ضراعت سوده معروض داشت که بفضل خداوند قادر و قهار و اقبال شریار تا جدار جماعت لشکریان را چنان سلوک دهم که بهنگام صلح از آب زلال بی آزار و زور و جنگ از ملک در پال خوشخوار تر باشند و دلهای ایشان را با پادشاه چنان مهربان دارم که سر بر آستان نهند و جان بر ایکان دهند شیر یارش تحسین فرستاده و او زمین بوسه داده در انجام کار که استوار همانا هنوز آن قتلان را که و دویه سلطنت و طبعیه سیمیت است جناب با شرف امجد صدر عظم میرزا آقاخان که او با ضرر نداشت و آن قید را کن شد است و در محره رزین مضبوط دارد و باتبع هندی در محج خطی برابر شمارد اکنون بر سر داستان شوم از پس انواقه آقا محمد شاه بصواب بد میرزا اسد الله خان عرض سپاه دیده بهما زدن سفر کرده و عیله را در خان رستم خان زدن را که از عمر او کانش بود با دو هزار سوار جرأ بطرف سواد کو که فرستاده و ازین سوی آقا محمد شاه جعفرقلین را بدفع او نازد کرده در ارض زرباب بایک کج دو چار شدند و کارزار کردند و برستم خان تاب درنگ نیاورده بهزیمت شد لاجرم این همه ادبار که از پیش

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۰۰۰
 تاریخ ثبت ۱۳۰۰

شرح سلطنت و جانشینری آقا محمد شاه قاجار

برافراشت در این وقت اسمعیل خان منشی بدست برادرش کشیش و عریضه نفاذ حضور داشته مورد الطاف (۲۰)
 خد و انکشت و همچنان بر بند ماکنداری لرستان منشور یافت آگاه آقا محمد شاه از صفهان بنویسید
 سفر کرد و در آنجا خسرو خان والی کردستان عم خود را پیشکش لایق بدرگاه فرستاد و ایالت کردستان را
 حکم گرفت و از آنجا شهریار آهنگ طهران کرد مردم طهران چون فتح و فیروزی پادشاه را در آن سفر دانسته
 بودند و دیگر محبوبات قلعه و حرات خویش نپرداختند و مقدم ضراعت میش آمدند محمدخان ولد محمدخان بود
 کوهی بایک عم و عذرا که خدمت علیمراد خان میکردند بحکم پادشاه نایب شدند و شاهزادگان فتحعلی خان
 و حسینقلی خان که مامور توقف ماندن در آن بودند حاضر و رکاب آمدند اما از آن سوی جعفرخان چون داشت که
 پادشاه از صفهان بری سفر کرد و بتجمل لکرنود با صفهان آمد و بایستد خان خراسانی را مقتول ساخت
 و حاجی مصطفیخان کارزونی را با جمعی از سپاه فارس بجانشان فرستاد و خود بانشکری آراسته به طرف
 کلیان و قتلکه کوچ داد شریار چون این خبر شنید فامنداد اختر و جان والی کردستان و علیخان حاکم
 خنده و سه کردگان قراقرز را با جماعت خود در اراضی همدان همراه بر او گرفتند و در انداختند یک روز
 بامداد تا شامگاه در حبس بر پای بود عاقبت جعفرخان کشته شده و بیکر کجیت کشیدند بگرد او آورده و از
 هر سوی حمله افکندند چند اکر کار بر جعفرخان تنگ شد ناچار اموال و اشغال خود را گذاشته با صفهان کجیت
 دیگر باره قوی و شوکتی بدست کرده بنشیند آقا محمد شاه بانشکری رزم آزمای برفع او برخاست و از اراضی
 فرامان گذشته بمنزل و حق فرود شد و از آنجا مکشوف افتاد که جعفرخان چون اصفای عنایت شهریار را
 نموده تاب در یک نیارد و باز بشیر از کجیت پس شهریار جعفر مصطفیخان را با شش هزار کس مامور توقف
 اصفهان فرستاد و خود بکین سبکباران آمد و از آنجا سموع افتاد که علیخان خنده از طریق اطاعت سر برآید
 لاجرم بجانب خنده شافت چون راه بکینه نزدیک کرد علیخان بقدیم خنده ابرپرون شده استرعام و استعطف
 نمود و پادشاه جرش امعفوداشت و از آنجا بطهران آمد

و قایل سینه بیکر اردو و دیت و یک دستخ کیان بفرمان آقا محمد شاه

چون از جرجت بنوی صلی الله علیه و آله بیکر اردو دیت و یکال در گذشت هدایت الله خان در شیروان
 اعداد کار کرده بکلیان مراجعت نمود و بدان اراضی استیلا یافت آقا محمد شاه چون صفای این قصد فرمود
 مصطفی خان دو لوارا بشیر از کس از ابطال برفع او مامور ساخت هدایت الله خان چون این بدانت
 ایوانی خان کرجی را با جسمی از ابطال رجال بداند برانجیت و او تارسم آباد کرده و فرسنگی رشت است
 پذیره جنب شد لکن از آن پیش که مصطفی خان ریسم آباد و مصافی باید شود فرار کرده به هدایت الله
 پیوست و مصطفی خان از دنبال او تاخت ناچار هدایت الله خان پیرون شده در میر بازار صف بور
 و با مصطفی خان رزم داده شکسته شد چنانکه سکون داشت را در وقت باز دی خودند و پس بجانب انزلی
 فرار کرده متحصن گشت و لشکریان از قفای او مانزلی نباختند و قلعه او بجا صره یزدان خنده از قضا کیش
 آتشی در ساری کین از قلعه کیان افتاد و بدست باد پراکنده گشت و موجب پراکندگی خاطر مردم

مصحح
 محمد حسن
 قزوینی

تصحیح
 محمد حسن
 قزوینی

تصحیح
 محمد حسن
 قزوینی

شرح سلطت و جاکیری آقا محمد شاه قاجار

مسموع شیریار افتاد که جعفر خان زند با سی هزار مرد جنگی از شیراز بیرون زد و و تخیل صفهان را تقسیم (۲۹) غزم داد آقا محمد شاه ازین حدیث برآشت و با سیصد تن مرد رزم آزمای برشت آهنگ صفهان کرد چندی که ملازمان حضرت معروض داشتند که سی هزار تن را با سیصد کس دفع توان داد و مفتاد و جواب فرمود فتح و اقبال با ایند متعال است و همچنان بقدم محل و شتاب راه برداشت و از آن سوی چون جعفر خان ترکانهی شیریار باز داشت از نیمه راه بجانب شیراز در حرکت زآمد و این معنی مقرب بود که چون آقا محمد شاه در مملکت مازندران مستقر بود جعفر خان را بایت فتح صفهان برمی انداشت و هرگاه به واکگی میرسد که آقا محمد شاه رزم او را تقسیم غزم فرمود و آهنگ صفهان نمود خواه بالکجیا خواه بانظر قلیل بی آنکه متی از غلاف برآید و کردی از بمصاف برخیزد عارف را فرخی پنداشته و واسطه طریق شیراز بر میداشت و این کار را چنان بر خوشتن استوار بناده بود که هنگام ورود با صفهان کرد و بی از درویشان که خوی ایشان بدست کردن دتوس و باد و مخمبند در بوق است رسیدن جعفر خان به استند از هر طلب و نیاری و کدی در همی فراهم شده در بیرون صفهان بر سر راه او انجن شدند چون آن سواران که بر مقدمه جعفر خان بودند بر سیدند و متجاوزان جنت به یار شده همه کرده شده و باد در بوقها در انداختند جعفر خان در میان پیش از آن خویش پذیره شده کان شهرانگاه صفای خان آوازهای حبیب نمودن کرد که این بانگ کرناهای آقا محمد شاه است و شش از جای برفت و غان آید بگردانید و در طریق سوار چون شاهین شتاب گرفت خاصانش از قفایا حشد و او را از قصه گاه شده سخت غنده و شتر سار گشت و گفت اکنون که کار به سیکونه رفت از کوی در و شان که شتن و بدیشان عبور کردن روانا شد پس از در دیگر با صفهان در آمد تا این هنگام که بر حق کریمت مع القصد خبر فرار او در منزل مورچه غور معروض افتاد آقا محمد شاه بی کلفت خاطر با صفهان در آمد و مصطفی خان و ولور از دنبال او تا ختن بسر نمود و او تا ارض ایزد خواست برفت و چند عاده توب از مردم جعفر خان با خود داشته باز صفهان شد و آقا محمد شاه ظفر کرده و حضرت یافته مراجعت بطهران فرمود و دستیاران در مازندران سپای بره در اینجا معروض افتاد که جعفر خان بدست کتیری که در سدرای داشت مسموم و مریض گشت و این مراد خان و صید مراد خان و شاه مراد خان و امام علیماد خان زند و ابراهیم خان و مله اسمعیل خان و حاجی علیقلی خان کارزونی که کیمال در ارک شیراز زندانی بودند در این وقت دو تن از غلامان جعفر خان را که یکی رجب و آن دیگر باقر نام داشت و نان و آب مجوسین را تصدی بودند با خود یار کردند و شبانگاه لند زندان بیرون تاختند و بر بام خلوت ارک برآمدند و آهنگ فرود شدن کردند و صید مراد خان از غم جان بر بام بماند و دیگران بدست آویز طنابهای شاد و روان برآمده و در نوب خانه کین نهادند با داک طلت بر نجات یکی از زمان جعفر خان مرد بیکانه در سدرای دیده فریاد برداشت جعفر خان چون بانگ او بشنید با همداستانی تیغ برکشید و از خوابگاه خویش پریدن تاخت نخستین شاه مراد خان بروی در آمد و جعفر خان تیغ بزد و یعنی او را جواحت کرد ابراهیم خان چوب

بسم الله الرحمن الرحیم

مورچه غور
بسم غای سمیه و
معدود در
مهد ساکنه قوی
نقانی
بجای سمیه و

جله اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

(۳۰)

جاردی بدست کرده از قهای جعفر خان برآمد و بر سر او کوفت چنانکه از پای در آمد پس دست بخت
 و تیغ از کف او سبده و با همان شمشیرش بر گرفت و بر بام سرای افکنده صید مراد خان بی تواریخ
 آن سر را بر داشته بسای و یوارا که انداخت در اینوقت لطفعلی خان سپه جعفر خان که در لار بود چون
 پدر را صفا فرمود دانست که راه بشیر از تو است که در نزد یک شیخ نصر عرب برفت و از اول گری استند او کرد
 باز بشیر از شد و آن بده را مستخر داشت و قاتلان پدر او ستیکر ساخته برخی ناچا و بعضی را مقتول نمود و آن
 خود را بت استتال بر افراخته بر منند پیشین ساخت آقا محمد شاه چون صفای این وقایع کرد و در خیر حاکمیت
 فارس بخت کشت و در نه یکم از دودیت و چهار بجری باشکرهای ساخته شتاب صبا و سحاب صفهان
 آمد و از آنجا بجانب شیراز کوچ داد و در منزل صفاکه شش و فکی شیراز است بنه و آغزوق را با برادر خود
 عیقلی خان که داشته ابطال رجاء را برداشته بشیر از آمد و از آن سوی لطفعلی خان بابت هزار سوار
 و پیاده بزم مقاومت بیرون شده در عوالی مسجد بروی باشکر پادشاه برار شد از دور روی صف
 راست کردند آقا محمد شاه در قلب پناه جای کرد و جعفر قلیخان در میمنه و مصطفی خان و کورد میره
 ساکن شدند تختین لطفعلی خان هزار و دویست تن از دلاوران بجانب جعفر قلیخان کاشت و ایشان
 رزمی سخت افکندند و چون سستی در ایشان راه کرد که در یکی با عانت آنجا بخت جیش داد تا با هم پیوسته شدند
 و از هر کوشش نیروی از نوبت کردند آقا محمد شاه چون این بهید جماعتی را به بستاری جعفر قلیخان فرما
 و یکبار لطفعلی خان آنجمنی بتوان قوم خود کرد و همچنین شهریار فوجی بر آنجخت از امیکونه کار کردند تا
 جنگ بانوه و زمان کوشش کوشش بر از کشته و فرادان مرد و مرکب بجاک در افتاد و سرانجام لشکر
 لطفعلی خان هزیمت شدند و مردان شهیدار تا به دروازه شهر از بی هزیمتینان تا خشد و بسیار کس از
 بزرگان سپاه را و ستیکر ساختند و از پیادگان هشت هزار مرد و کشتار گشت ناچار لطفعلی خان بجهاد
 متحصن شد و پادشاه از مسجد بروی کوچ داده و دیگر سکنی شهر شیراز لشکرگاه کرد و سکنی مثل بر
 دروازه بر کشیده و یکماه تمام استوار نشست و چون فتح حصار در این هنگام صعب می نمود بجانب
 طهران مراجعت فرمود و آنگاه حکم داد تا ضربی زانند و کرده انقاد در گاه ملایک پناه آمد الله العالی

باز از آن وقت
 بنفشه زک آغزوق
 بالفادی وین
 مجوسان در اسیر
 مملکتهم بر سکون
 داده قاضی ساکن
 یعنی حال و حال است
 مسجد بروی بردن
 سردی
 پشیمان معین
 و یاد در اکینه

و قایع سال یکم از دودیت و پنج هجری و غزم آقا محمد شاه بنیخ از با بجان
 در پابان سنه یکم از دودیت و پنج هجری آقا محمد شاه تختین از بهر دفع شسته لطفعلی خان هزار و
 فقهی خان را بپای لایق نامور با صفهان و توقف در آن بده و سینه بود آنجا و تجیز لشکر کرده بجانب
 آذربایجان کوچ داده چمن اراضی طارم لشکرگاه کشت سلیمانخان را با شهر از مرد بگالش فرستاد تا آن
 آن اراضی را بموضع نهب و غارت در آورده بزرگان آنجا بخت را بازن و زن و زن بخت ساد و سر
 از طریق طای مسافت کرده با دو هزار سوار کار آمدن و بخیر قطع مراب و به میرصادق خان را به پیغمبر غم داده و
 خان شهابی با نیش و افعیت بیرون شده و مبارزتی نمود در اول حمله شکست شد و طریق فرار برداشته تا و آ

شرح سلطنت و جاکیزی آقا محمد شاه قاجار

غسان باغچه و در پناه ابراهیم حلیل خان جوان شیر پارمید شهریار از پس او فرمان داد اما سراب را (۳۱)
 خراب کردند و هم با تش سوغند و از آنجا کوچ داده بار و دل آمد مصطفی خان حاکم قزاقه داغ پادشاه را
 پذیره شد و پیشگی لایق پیش گذاریده مورد اشفاق خزان گشت از پس آن شیر مار جان محمد خان
 قاجار را با حاجتی از مردان جنگ دفع مصطفی خان طالش نامزد فرمود و برفت و گشت شده باز آمد چون
 منازل صعب و درخت استان فراوان در راه داشت قلع و قمع اورا بدو وقت گذاشت و از آنجا بسوی
 قزاقه داغ سفر کرد و در چمن گنج فرو شد حیقلی خان و منلی که حاکم خوی بود در آنجا حاضر حضرت شده حکومت
 خوی و تبریز بهای گشت و زوجه او که دختر ابراهیم حلیل خان بود به توقف قزوین فرمان یافت آنگاه میر
 قلیخان حاکم ارومی پناک شده باراضی هشتمو کز بخت آقا محمد شاه محمد خان عزالدین لوی قاجار را به همراه
 کس بقبله ارومی مامور فرمود تا اهل مال محمد قلیخان را بشکرگاه حمل داد و بهمانا در محل اموال نصبی از شاه نصیه را
 بنهانی از بر خویش ضبط کرد و نهی معلوم شد و هم در حضرت شیر پارمید و شاه که محمد خان ازین تیانت
 بر زیوت است که با محمد ولی آقا محمد علیخان جو جو و محمد تقیخان شایبانی مواضع فاده و پیمانی نماده اند
 که اگر تو اخذ شیر پارمید کنی رسانند حاجم تشش ختم پادشاه زبانه زدن گرفت و فرمان داد اما محمد خان
 از ارومی بماند و کسند بهرگاه آه و دند و فرمان برفت تا اورا و محمد علیخان جو جو و محمد علیخان عزالدین
 و محمد ولی آقا را میل در کشیدند و محمد تقیخان را عرضه شیر ساخته در این هنگام محمد علیخان ارومی که کر بخت
 حضرت بود درگاه پادشاه را پناه دانسته با پیشگی سرادار بقتل آستان شیر پار حاضر شد و بجهت اکر ام و
 کشت از پس این وقایع عریضه حاجی ابراهیمخان شیرازی لخطو نظر شیر پار افتاد بشرح آنکه لطفعلی خان تجر
 لشکر کرده با بیت هزار کس سواره و پیاده تیغ صفتان را تقسیم غرم داده خیزه پروان زد عبد الرحیم خان
 برادر حاجی ابراهیمخان را با دیگر بزرگان و سرکردگان فارس را ملازم رکاب ساخت و بمیدان
 مسافت کرده در سیمیم علیا فرو شد از مینوی شاهزاده فتحعلی خان که ولیعهد دولت و نایب سلطنت بود
 در چمن گندمان اصغای انجیر شد کرد و پدید رک ساخته جنگ شده بالشکری نامور تاراض قشقه کوچ داد
 آنگاه هر دو سپاه از یکم و بیش یکدیگر آگاه شده در یکجا را تنگ و در آورند و در تیر پرتاب هم منور شدند
 لطفعلیخان از دور اندیشی در سنگر جای کرد تا روز دیگر بیکره که چون پاسی از شب گذشت عبد الرحیم خان
 بر حسب وصیت برادرش حاجی ابراهیمخان سرکردگان فارس و بزرگان قتل زنده بگنجن کرده با ایشان
 در هم بنیان کار و تحریب بنای ابر لطفعلی خان همه استان شد و هم در آن شب در میان لشکرگاه تفکیکی چند
 به پرتاب گشاد دادند و ساز مخالفت پیش نهادند لطفعلی خان دانست که لشکریان شاهزاده پروان
 تاخته و بشیون انداخته اند بخت هر استناک شده و بنه و آغروق خود را بجای گذاشته باد ویت تن
 از خاصان خویش فرار کرده بسوی شیراز شتاب گرفت تا با زن و فرزند و خزان و دافین خود که دیر از
 داشت پیوسته شود و بازه اعداد کاری کند چون بهروازه شهر منور آمد حاجی ابراهیم خان نفرمود
 تا دروازه حصار را استوار کرده اورا باراندا و ملازم با چار شده به بنادر فارس که بخت این در لشکرگاه

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت
 ۱۳۵۷
 شماره قفسه
 ۱۳۵۷
 شماره کتاب
 ۱۳۵۷

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت
 ۱۳۵۷
 شماره قفسه
 ۱۳۵۷
 شماره کتاب
 ۱۳۵۷

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

(۳۲) داشت بهره غازیان لشکر شاهزاده گشت مع المقصه حاجی ابراهیمخان بهم در کتب خویش معروض داشت که شهریار از بهر ضبط قرائن لطفعلی خان و سیاحت مردم فارس سرداری و سپاهی مقرر دارد آقا محمد شاه میرزا خاقلی را بفرمود تا در مضافات بحضرت و تبعه آمده و شاهزاده مصطفی خان را با سه هزار کس با او یار کرد و اتفاق بشیر از آمدن بعد از ورود بشهر میرزا خاقلی اموال و ائصال لطفعلیخان را حمل داد و جواهر و دیوایه او را ماخوذ داشته با هزار سر و دیان مراجعت نمود اما از آن سوی لطفعلی خان از بنادر فارس یارانی خست آمد و از زال خان خشتی استمداد کرد و سیصد تن مرد جنگی ملازم رکاب ساخت و با این تسلیل مردم بخیر شیراز را تقسیم غم داد و طی مسافت نموده در منزل کویم فرود شد و از قصای این وقت کاروانی را در راه کاروان بنا نهاد و خبر بنب قافله در شیراز پراکنده گشت مصطفی خان چون این بشنید با هفصد تن از مردم خود بر پشت و در پنج فرسنگی شیراز سر راه بردزدان گرفت در اول حمد ایشان بگریختند ابدال خان عبدالملکی از دنبال آنجماعت بناخت چون راه نزدیک کرد چند تن سوار بر تاخت و او را زخمی بر سینه زدند چنانکه از پای درآمد این مهتکام لطفعلی خان که کین نهاده بود چون کینک غضب کرده با مردم خود مانگاه بیرون تاخت و در برابر مصطفی خان بخروش آمد از این سوی که مصطفی خان بشیر می رزم آزمایه بود کمان بگرفت و چند آنکه تیر در ترکش داشت پرتاب کرد چون جبهه تیر پر دخته شد دست به سینه برد و اسب بر جانند در میان آن دو مرد دلاور جنگی مردان به پای رفت عاقبت هر دو لشکر از هم جدا شدند لطفعلی خان بجایگاه شد و مصطفی خان باز شیراز گشت و حاجی ابراهیم خان صورت اینحال را بشیر به دست سرعی سبک میر معروض داشت آقا محمد شاه جان محمد خان را با پنج هزار کس مرد جنگی با مویشی از فرمود و لطفعلیخان در مدت ذهاب ایاب این سیفر و هزار مرد و لشکری بر سر خود بجهنم کرد و در جبهه بدی شمشیر فرمود این هنگام جان محمد خان بر سید و هر دو لشکر صف بر زدند و جنگ در انکند بعد از کیه و در اسب یار لشکر لطفعلی هزیمت شدند و او ناچار گرد فری نموده برزقان فرستاد که دویم در آنجا با عدا و کار بر داشته و یکبار چهار هزار مرد بر سر خود بجهنم ساخت و از غیسوی جان محمد خان و مصطفی خان و در ارض کلبه درآمدند و مصطفی خان از آنجا بجا فطیه شیراز آمد روزی چند ازین مگذشت کیشب لطفعلی خان برشته مانند برق و باد بر لشکرگاه جان محمد خان بشیون آورده و از هر جانب تاخت و رزم باخت لاکن رخنه و ثلثه در آن لشکرگاه توانست که دلاجرم بی نعل معضود مراجعت نمود اما از آن سوی آقا محمد شاه از آذربایجان مراجعت بطهران را تقسیم غم داد و در راه امنی خسته ملا محمد حسین ملاباشی را بطلب آقا محمد علی مجتهد پیر آقا محمد باقر بهیانی اعلی اندام مقام رسدات انجمن فرمان داده بکوماتهان سفر کرد و آنجناب را بطهران آورد و از قضا حین انقاد که روز چهارشنبه هفدهم ربیع الثانی در سنه هزار و دویست شش هجری آقا محمد شاه همچنان که بر تخت سلطنت گشته داشت و با خا صان حضرت سخن میکرد ناگهان مرض سحکات عارض شد قطع سخن کرد سلیمانخان قاجار که قرب مکان داشت تفرس مرض شهریار کرده حاضران در نگاه را به سیکوتر جلیتی حضرت انصراف داد و پادشاه را به بستاری خواجکان و حقیان سرای بحرم خانه آورد و میرزا مسیح و میرزا احمد صفهانی

اینست شرح جنگ که در میان
 شجاع محمد حسین و
 کویم بن کاف و
 دو قوم محلی
 در کوه
 بکونیم

معاهده خان
 محمد خان لطفعلی
 خان زند

در زمان بنسج زاری
 معجزه بکون رانی
 وقاف و الفنون
 تلمذ باضم رفته را
 کونیت

کات و کات
 یعنی خاموش شدن
 در فی است
 مرد
 خضیع خضایه
 و الله فایکشدن
 خضیت خضایه
 بکیر جامع
 ماری شدن
 مری که آقا
 عورت

شرح سلطنت و جہانگیری قاضی محمد شاہ قاجار

(۳۲)

که طبیب حاذق بودند حاضر نمود تا بر بکشدن موی سر و احصای زخمهای دیگر و در پرتاب و بیخ و عالت
این روز دیگر دیده باز کرد و سخن آغاز فرمود پس و لتخوام درگاه بشکرا نه شانی رخا که نهادند و ادا
صدقات و نذورات نمودند از پس انواقه صادقان شقانی که نزدیک ابراهیم خلیل خان که بخت بود
ده تن از برادران خود را با پیشگی لایق درگاه فرستاده اطمینان خاطر حاصل نمود و خود نیز حاضر درگاه
گشت و سلیمان پاشا والی بغداد بمصوب مصطفی آقا مکتوبی معروض داشته با چند سراب و استروخند به
چرخ و بعضی دیگر از اشیاء نفیسه روانه درگاه نموده اظهار عقیدت فرمان برداری کرد و هم در مهال آقا محمد شاه
فرمان داد تا عبد الرزاق خان حاکم کاشان که بحلیه دیانت و امانت آراسته بودند هندسان و تبتان
و استبدادان صیانت در مشهد مقدس سید الشهدا علیه الفحیمة و ائمتنا حاضر نموده از توبه کردن و کفایتی رفع
بر آورده باز را ب مذهب نمودند حاجی سلیمان صاحب کاشانی قصیده بنظم کرده این مصرع بتاریخ
آورده در کسبند جین علی زیبایف زر و هم در این سال یکم از دود پست و شش جوی قاجار محمد شاه
و بعد دولت فتحعلی خان را بصیانت و امارت استرآباد و دامغان و سبطا هم و یکم بلدان امصاران
اراضی باز داشته خود با سپاهی کران باصفهان کوچ داد و از آنجا بچین گندان شتافته راه شیراز
پیش گرفت و در منزل ابرج معروض افتاد که لطفعلی خان از زرقان آهنگ بشنخون لشکرگاه پادشاه
فرموده شیراز را بکین را بحفظ و حرارت خویش تحریض داد و ابراهیم خان را بیده بانی پرون فرستاد
تا اگر از لشکر بیکانه خبری و اند بعض رسا چون سیاهی شب جهان بگفت لطفعلی خان چون دیوانه
نخچر گشته و دیوانه جنبه بر سر ابراهیم خان تاخن کرده او را بول حمله مقتول ساخت و مانند سیلاب
بلا تا کرانه لشکرگاه پادشاه عنان باز بکشد و بر یکجانب اردو رکاب کران کرد و عبد الله خان عم
خود را فرمان داد تا با جماعتی از متهوران سپاه میان لشکرگاه درآمد و غوغای عظیم در لشکران درآورد
و از هر سوی بانگ جزایر و تفکات بالا گرفت و جماعتی پریشان را گنده شدند آقا محمد شاه در چنین کرد
بلا مانند کوه پای بر جا خشتین داری کرد و خاصان درگاه اطراف خراگاه پادشاه را پاره زدند
و صیانت و حرارت پادشاه را کمر بستند عبد الله خان بعد از رزم سازی و ترک تازی چنان دانت
که آقا محمد شاه را نیز در میانه آسیمی رسیده یا از میان بخاری هند را کرده و از پس او لشکر را حاکم
خونک و نیروی جبک نخواهد بود لا جرم دست از جنگ باز داشته کناری گرفت تا در باد با امر ابطال
و نهب اموال دست برآورد و در اینوقت میرزا فتح آرا در دلائی که از پیش شناخته لطفعلی خان بود در
لشکرگاه پادشاه میزبانی نزدیک لطفعلی خان بشتافته او را اثرده فتح داد لطفعلی خان نیز بشقیه
کلمات او شده بیکاره دل بر آن نهاد که صبحگاه سپاه بی پادشاه را ماخوذ خواهد داشت پس سود
خاطر در کنار مصافگاه آرام گرفت چون سپیده دم نزدیک شد آقا محمد شاه حکم داد تا مؤذن بانگ
برداشت لطفعلی خان چون ندانیدند دانت که پادشاه را گزند می رسیده و چون روز برآید
بآن سپاه که آن قوت سازت نخواهد داشت سخت آشفته خاطر گشت و بیدرنگ طرق واریش گرفته

جلد اول مایخ قاجاریه از مجلدات مایخ التواریخ

(۲۴) بجناب کرمان سرعت گرفت آقا محمد شاه بفرمود تا فوجی از لشکرمان از تقای او تا خشد و حاقی از مردم او
و سیکر ساختند و از مینوی بجکام بلدان و امصار مسلمان کردند تا آن فوج شقاقی و دیگر مردم از لشکر که در آن
کیر و در فرار کردند جمله را دستگیر ساخته با کنده و زنجیر برگاه فرستند و از آنجا بجناب شیراز کوچ داد و حاجی
ابراهیم خان و دیگر بزرگان شیراز بزرگ شده شهر را را بپوشش کردند و بشهر در آوردند بعد از ورود شهر
آقا محمد شاه فرامداد تا اولاد و غیرت کرمان را که بیشتر بدست علیراد خان نامی بنا بودند با اتفاق زن
و فرزند لطفعلی خان و سایر بزرگان زند بجناب استرآباد و مانده در آن کوچ دادند و میرزا فتح الله خان اردکان
که بزرگ و کینه بود در این وقت کفرآتش شده برگاه آوردند و بقطع زبان او فرمان رفت آنگاه امر مملکت فارس را
بنظام کرده مراجعت بطهران فرمود در طهران مشایخ و حنفی خان را که این وقت چهارده ساله بود بآن
یکو کجاست و شنی لایق ساخت اما از آنسوی چون لطفعلی خان از اینجای راه فرار برگرفته بکرمان در
ولدان نظر علیخان زند که با او از زمان دیرین بکن بودند از دروازه ای که یافته شد آنجا بر سر او نشاندند
و چند تن از مردم او را بقتول ساختند لطفعلی خان را ازین حدیث درست شد که در کرمان نیست تواند
کرد و بیدار بگشت بطرف را در کرمان میرزا محمد خان را وری نیز بکن او برخواست و رزم آراست
و چند تن از ملازمانش را دستگیر نمود لطفعلی خان از آن محبت و عدد بود که با آن جماعت ساز مبارزت
و آغاز مبارزت فرامد ناچار فرار کرده از راه چهل پاه لوط طریق طبرس گرفت و در طی مسافت چهارتن
از مردش برض عطش هلاک شدند چون بطبرس رسید امیر حسن خان حاکم آن بده سیصد تن از مردم
خود را محکوم و ملازم او ساخت لطفعلی خان با آن قلیل جماعت آغاز کینه خرابی نمود و بهوای پادشاهی
دیگر باره راه شیراز برداشت و چون خواست از اراضی بزرگ و نواحی تفت عبور کند کثرتی فرمان تقی
یزدی دفع او در آمد و با او در آنوقت لطفعلی خان چون برق تاناک که بر خار و خاشاک زند در شان نهاد
کرد و میرزا تنیخ و دو نیمه ساخت و جمعیرا هزمت کرده لختی از قفا بتافت آنجا غبار برفاقت باراضی ابرکوه رفت
اما از آنسوی چون آقا محمد شاه خبر مراجعت او را بجا که فارس صفا فرمود محمد حسین خان له زاده خود را
با شت هزار سوار بتافت و قتی بارض ابرکوه رسید معلوم داشت که لطفعلی خان غم خود را بصفت
آن ابرکوه گذاشته و خود طریق بوانات و اصطبلانات برداشته محمد حسین خان نخستین دفعه نصرالله
خان را بقتیم غم داده او را در قلعه برکوه محاصره داشت و در ظاهر آن حصن استوار بنیشت چون بدست
محاصره بردار کشید از آقا محمد شاه فرمان رسید که لطفعلی خان را که دشتن و غم ابرکوه برداشتن برآید سود
نخواهد بود لاجرم محمد حسین خان از ابرکوه کوچ داده بطرف شیراز تاب گرفت و قتی برسید که لطفعلی خان دست
از قلعه داراب جرد باز داشته طریق نیز برداشته بود لاجرم از راه تنگ گرم برفت و در پای خرمن کوه
نه درید از هر دو سوی صف قتال راست کردند و کرد از مصاحبه برانجختند و خون یکدیگر بچستید
یازده روز در برابر هم لشکرگاه کردند و هر روز از بام تا شام رزم دادند لطفعلی خان آنگاه تشنج بود
و جمعی از ابطال رجال کزیده کرد و کین از مردم او که حاکم نام داشت از لشکرگاه او منسار کرده

آمد لطفعلی خان
دیگر باره
شیراز

شرح سلطنت و جانشینی قاجار

نزدیک محمد حسین خان آمد و او را از کنون ضمیمه لطفعلی خان الکی داده تا بحفظ و حراست حاجی فرمود
 لاجرم چون لطفعلی خان نیش تاخیر کرد از هیچ سوی دست نیافت و بی مثل مقصود از شایسته صبحگاه
 که جان روشن محمد حسین خان یکباره دل رنجاک نهاده صف برزد و لطفعلی خان را شکر مرون شده
 رده بست از هر دو سوی جنگ پیوسته شد و کشتش و کشتش نهایت رفت هم در میان کار لشکر لطفعلی خان
 پشت بجنب داده راه فرار پیش گرفت و مجال در یک برادر محال نمود و ناچار از ارضی شیراز دل بر گرفت
 و طریق طبرستان داشت اما آقا محمد شاه در این وقت تقصیر فرمود داده در سنه یک هزار و دویست و هفت
 هجری از راه اصفهان بجن آسپاس آمد و شاهراد و قلعی خان را با و هزار سوار و پنج هزار پیاده و توپ و
 روز پنجم در هر هفت هم شهر شوال ماسور بفتح کرده آن فسرود مصطفی خان و کوراه طهرم رکاب او بخت
 آنگاه حاجی ابراهیم خان شیراز را با بزرگان فارس طلب داشته در چمن آسپاس فرستاد تا شاهراد و قلعی خان
 طی مسافت فرموده در شهر بکشت فرود شده و در آنجا محمد رضا خان کربانی را طلب نمود و او را منعکس شده و در
 بر تافت و اسواتش عرضه نوب و غارت گشت آنگاه شاهراد از آنجا بشتیغ نظر انگره گاه کرد و مصطفی
 باشهر از تن بجم و زما شیر ماسور بود و از هر آنکه افغانان دیگر مردم که در آن ارضی نشین دارند بی طمع و منقاد
 سازد و او برفت و کامروا باز آمد مع انقبضه شاهراد و بمانست تابع و ارضی که از آنجا تحت فرمان کرده محمد ابراهیم
 آقا برادر مصطفی خان را از هر سبط سالانی وانی در کرمان باز داشته خود طریق حضرت بزرگوار پادشاه
 آمد محمد رضا خان کرانی که در این وقت دستگیر و کربان بود در حبس فرمان در حضرت شیراز عرضه هلاک و دوا
 گشت آنگاه آقا محمد شاه جان محمد خان قاجار برادر مصطفی خان و کوراه بدم قلمه شیراز ماسور نمود و با برفت
 و آن بنابر با خاک پست کرد و آنگاه مراجعت بطهران فرمود و از آنجا سفر استرا با و کرد و از هر آنکه جماعت میوت
 ساین خانی که در طرف صحرائی ترک دشت قحطان جای داشته در اسیر و نوب مردم استرا با و طریق طغیان
 نمی سپردند لاجرم شیراز را بعد از ورود و استرا با و بزرگان میوت را کتبوی کرد و کذا اصطال رجال خویش را
 روانه درگاه و طهرم رکاب سازید و زن فسرود خود را بجز و کان بسیارید و اگر نه ساخته جنگ شود
 ایشان از پیرون زنان خود بجز و کان مضایقت نمودند پس محمد و لیجان خواند و مصطفی خان و کوراه
 با ده هزار کس از لشکر بکران بر سر ایشان تاخیر فرمود مصطفی خان تا پی حیت که ربع فوسک بمنازل
 جماعت مسافت داشت لشکر براند و سنکری راست کرد و کید و روز مرگان بر سر ایشان تاخیر و از
 دور و نزدیک جلائی می نمودند و وزیران حرب بالا گرفت و از دو سوی صف بته جنگ پیوسته شد
 بعد از کشت و کشتش فراوان ترکان کشته شدند سیمد مرد و لیر عرضه شمشیر کشت و هزار زن و فرزند
 از آن جماعت طریق عدم سپردند و هشتصد کس از زنان و کوراه و کان دستگیر گشت و در آن کیر و در چنان
 افتاد که بعضی از ترکان از زمان خود را بکشته تا بدست بیکانه اسیر نشوند و نیز بعضی از زنان خویش را از هم
 اسیر هلاک کردند چنانکه کین از زنان که بدست مرد لشکری اسیر بودند دست یازیده کاد و از کمر مرد لشکری کشیده
 و خود را بکشت و بمحاران مردم از ترکان از زنی سکو رخسار و دلف خود ساخته بهر میت می یافت

لطفعلی خان
 محمد حسین خان

محمد رضا خان
 محمد حسین خان

محمد رضا خان
 محمد حسین خان

محمد رضا خان
 محمد حسین خان

محمد رضا خان
 محمد حسین خان

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجتهدات تاریخ التواریخ

(۲۰) چون لشکریان راه بدو نزدیک کردند آن زن را که آفتاب بجهنم بود بنجاک راه انداخته پشیش بدو نهم زد و پس آنکه جنگ بکوهان رفت و هر دو لشکر باز جای شدند مکتب از بزرگان ترکمان که بصره نام داشت با سواران آمد که زلفش را از قید اسیر بماند آقا محمد شاه بفرمود تا او را و از کوه سرد آب بداشتند تا جان او و در آن سفر اندویدیم و اسب و شتر و کاه و میش و گاو و کوسه غنیمت خزان بهر لشکریان گشت و اسیران بسیار بماند آوردند با اینهمه جنگ و جوش از لشکر پادشاه زیاده از پرت تن تباخت با سجد آقا محمد شاه اسیران را از لشکریان بخیرید و در شهر ساری نشین فرمود از آن سوی چون ترکمانان کار بدیکند دیدند از بهر پیشکش اسبهای گزیده و خشیار کردند چهل تن از پسران چمنسار دیویت را برای گردگان عرض دادند و پانصد سوار نیز از میان قبایل خود انتخاب کردند که در حضرت پادشاه ملازم رکاب باشند ایچده را محرم علی آقایی و اشکوبه داشته در ساری حاضر در گاه شد و نیز گردون نهاد که از زمان اعیان گردگان فرستاده و هرگز جز از در صدق و عقیدت قدم نزنند آقا محمد شاه او را نیکب خواست و مسئولش را با جابت مقرون داشته اسرای ایشان را با او کیل فرمود تا باراضی خویش باز شامند و خود بجای طردان کوچ داد و بعد از ورود در آن محله نظام الدوله سلیمان خان را بشهر از کس بدفع ابراهیم خلیل خان مامور فرمود و سلیمان خان کوچ و دریا با ذریایان و پسر گشت از آن سوی چون ابراهیم خلیل خان این بشیخه عبدالقصد یک پسر عم خود را با پیشکش لایق بدرگاه پادشاه فرستاد که خواستار شد که بسبب ضعف بدن و زحمت شیخوخت از سفر گردون بطهران روزی چند معاف باشد عذرش پذیرفته و مسئولش را جابت مقرون گشت و سلیمان خان بنظم سایر بلدان و در آنجا می آوزد با میان متوقف و مأمور گشت و عبدالقصد یک ملازم رکاب شد

مقرر شدن
ترکمانان
آقا محمد شاه

و قایم مسند یکم از دودیت و هشت هجری و غزیت آقا محمد شاه بدفع لطفعلی خان زنند در سال یکم از دودیت و هشت هجری مرتضی قلیخان کرمانی که از قبل شهریار حکومت کرمان داشت با عیال و عیالهای آن بلد بود و امام جمعه و جماعت و جمعی از مشائخ آن شهر جمعی استانبول لطفعلی خان زنند را که این پنجم در قاین متواری بود با مارت خویش دعوت کردند و او بدین مژده شاد خاطر شده با چند تن از ملازمانش ثواب شهاب و سحاب ثنائیه بکرمان درآمد و بر مسند فرمانداری جای کرد و بعضی از افغانان هم و سستان چون ایرانشینند نزدیک او شافقه هزیرلوایش جای کردند از آن سوی چون آقا محمد شاه اصغری این خبر فرمود و شاهزاده فتحعلی خان را با سپاهی که زحمت میدان را از راحت او آن باز داشتند از پیش روی پرهون فرستاد و خود نیز بالشکری کران با بانک کرمان خیمه پرهون بدو بعد از طی مسافت بخیمه شهاب و نامده اهل حصیان و طینار از کفیری بزرگ و تا از کرد و پیشان و طلیع فرمان گشتند و از آنجا پیشرفتند و چهل تن از سران اشرا را عرصه هلاک و دمار ساخت و گردوی داد و ابار قزاق و از داخته با خاک انباشته کرد آنگاه مشتاب ندو بکوهان آمد و در ظاهر قلعه لشکرگاه کرد و یکدور در لطفعلی خان مردم خود را پرهون فرستاد و مردم دادند و مشتبه شدند چون دانت که با آن پناه نیروی جنگ ندارد و یکباره در دوازه های دصار استوار بته متحسن گشت آقا محمد شاه چون این بدید فرمان داد تا دیوار کران و بنایان ده هزار تن در لشکرگاه حاضر کردند

تأیید
بجایگاه
و پیشتر
جمع بزرگ
چندین

شرح سلطنت و جاکیری آقاخان شاه قاجار

و از بیرون شهر در برابر هر برجی از حصار برجی برآوردند و میان بر چهار اخذ می کردند و استوار نشستند
 پنجاه شبانه روز کار بجوب قوب و تفنگ می رفت و از فرد بر جانت ب می زدند بسیار بود که در میان
 نقبها از دوسوی لشکران دست و گریبان میشدند و یکدیگر را با تیغ و خنجر میخفتند و آن هنگام که در میان پیش
 آمد شهر را فرمود تا لشکریان نیز خانها کردند و از خیمه برواقها درآمدند سرانجام محوطه و غلاد کرمان باو
 کشت چند آنکه نه از ارتق از مردم را بحکم از شهر بیرون فرستادند هم سودی نبود و ازین سوی چون کار
 محاصره بدر از کشید آتش خشم شهر یار دانه زدن گرفت و فرمان داد تا یورشش آن قلعه را فسد و کردند
 اسطال رجال روز جمعه میت و نهم برج الاول یکبار و دیت و نه سال از بخت بوقت آنکه که آفتاب
 نشست روی بصر نهادند چند آنکه کله ذوالحجاء از برج و باره بیاریه و لیوان لشکر را باک نمود و همچنان
 کیدل و یکجست بروج شهر عروج کردند و شهر را فز گرفتند و دست بقل و اسرو و نب و غارت برکشیدند
 لطفعلیخان در آن طفت شب چون کار به نیکو دید بجز از قتب و طلب خویش را از تنگهای خصا
 بیرون انداخته بقلعه بم در رفت و همیستان ضعف حال و فرار او معلوم کردند و در اخذ و قید او یکجست شدند
 و نخستین اسب او را که غران نام داشت و در میان تکاوران نامور بود و غرق کردند لطفعلیخان از درون خانه
 اکنون خاطر آنجا بخت را تفرس کرد و خواست تا خویش را بران برساند و از آن بلا برهانند از جای نش
 کرده با تیغ آخته بیرون تاخت وقتی رسید که اسب را غرق کرده و دید دست بر هم نهاد پس او را بگرفتند
 و فل بر نهادند و روانه درگاه پادشاه آورد آقا محمد شاه بفرمود تا او را اسل و کشیدند و از آنجا بطهران
 تاخته عرضه هلاک و دمار ساختند و غم او نیز ناپاکت و میرزا محمد علیخان کاشانی برادر لطفعلیخان ملک الشعرا
 که در خدمت او منصب وزارت داشت بجرم یکد وقتی از قبل لطفعلیخان کتبی بحضرت شهریار کرده
 و کلمات نامور در آن نامه نگار داده و معرض عقاب و عتاب حاضر آمد چون از آن نگار نگار بخود عرضه
 هلاک و دمار کشت و یکجست از قید افشار کرمان که دولتی او را بودند نابود شدند و دو قطعه الماس که یک
 دریای نوزوان و دیگر تاج ماه نام داشت و از جمله جواهر محمد حسن شاه بود از انقلاب زمانه دست لطفعلیخان
 افتاده و در بازوی او بود و هم خاص شهریار کشت آنکه فرمان رفت تا زن فرزند سادات شهر باکت را
 بقریه کمک که از توابع قم است نشین فرستاد که از سخت و وطن آنجا عست بود و مهند خاوار از عست
 عطاء اللهی عبده مزبور را بتوقف ری نامور داشت و یکبار از آنجا تا در کرمان برگردی مرتضی قلیخان
 کرمانی نامور طهران فرستادند و حکم داد تا او را حصار کرمان را با خاک پست کردند آنکه آنکس شهر از فرود
 و در این گیر و دار عبدالعزیز بیک سپهر عم ابراهیم خلیل خان فرستاده کرده راه آذربایجان برداشت چون
 بدان اراضی رسید بعضی از مردم شایعون او را شناخته قصد کردند که دستگیرش سازند اسب
 خویش را بر جهان تاز میان بجهت از قفسای او تاختند و باز خم کله بجاکش انداختند و سرش را
 از تنه در کرده اند از آوردند اکنون باز نمایم که شاهزاده لطفعلیخان که بر مقدمه پاه

نخستین
 درون

شهریار شدند و از آنجا که او را
 دو عارضه و لطفعلیخان

عقربند
 زخم زدن و پی
 زدن ستون
 کوبید

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجله استانس لویس

(۸۳) راه سپرد کار بر چگونگی که در نخستین قابل گری را که طریق مخالفت سپرده بودند کیفری بسزا فرمود
 و از آنجا بجهت تاخت و ساکنان آن اراضی را میطیع ساخت آنگاه طریق تیر و گرفت مردم بقتل
 بجهت خویش در رفتند و متخصکشتند شاهزاده محمد تقی یک قول را قاسمی را از بھر استمالت به شان
 فرستاد و او را بتبع بختند و یکباره در به بستند شاهزاده فرمان داد تا لشکریان با یورش آن
 حصار را فتح کردند پس شاهزاده اهل عصیان را کیفری کافی کرد و از آنجا بارض نما میروم سفر کرد
 و با افغانان کارزار نمود و آنجا عت را ذلیل و زبون فرمود تا خراج بر خویشان نهادند و کروگان دادند
 آنگاه از نواحی کرمان بفارس آمد و محال لار را بظلم کرد و قلعه قریه را دورا بچکم یورش مفتوح ساخت
 و بحضرت پادشاه بازگشت آقا محمد شاه فرانکداری مملکت فارس را بدو گذاشت و او را لقب بجهانبانی
 فرمود و حاجی ابراهیمخان شیرازی که برزانت برای و در صانت خدمت شناخته بود بوزارت اعظم برگزید
 و هم در این سال که یکصد و دویست و نه عام از هجرت برفته بود ابراهیم خلیل خان با دالی تقییس طریق داد
 و حفاظت گرفت و بر کرکان شیروان و شمانی و قبه و در بند را با خود تا لیل داد و سر از طرق طاعت
 بپیچید لاجرم آقا محمد شاه فرمان داد تا سپاه انجمن شدند و میرزا اسد الله خان نوری که وزیر لشکر بود
 بعضی سپاه با تیا و اصلاح کار مردمان را بصلاح و سلب آراسته کرد و پادشاه را که بکفایت و کفایت
 ادا اعتمادی تمام بود از کار لشکر دل قوی گشت و خیمه بیرون زد و راه آذربایجان مش گرفت بعد از ورود
 بار و یل محمد حسین خان قواملورا حکم داد تا با جماعتی هزار لشکر بمقدمه تاخته و در سه فرسنگی قلعه پناه آباد
 بر سر تل خدا آفرین که قطره رود را سر است لشکرها که از بھر آنکه ابراهیم خلیل خان فرصت بدست
 نخبه و دست بهدم و انمخار پل نیار و اما محمد حسین خان اگر چه سرعت تاخت و وقتی بر سیدل را بدست
 مردم ابراهیم خلیل خان سگستیه یافت و صورت حال را معروض داشت آقا محمد شاه حکم داد تا سیلیمان
 خان از میان لشکرها که جماعتی از بنایان و دیوار کران برداشته در کنار پل حاضر شد و ول را از نو
 بساخت و چهار برج از آن سوی پل بر آورد و چون کار پل پرداخته گشت و پادشاه از عبور لشکر
 خاطر شد مصطفی خان قاجار را بتیغ طالش مامور ساخت و سیلیمانخان را با پنجاه ازمیچی و محمدنجان
 حاجی ابراهیمخان با سه هزار مرد از دینال مصطفی خان بیرون فرستاد و برزکان طالش چون خبر
 لشکر بشنیدند زن و فرزند و اموال و اثقال خود را در کشتی جای داده بطرف سالیان فرستادند
 و مردم سالیان از بیم پادشاه راه به شان ندادند و آن جماعت ناچار در میان بحر کشتی باز داشتند
 و لشکر کران که دزد تفکیحان کیلانی که در بحر رفتن توانستند و رزم کردن دانستند بحسب فرمان بریادند
 و کشتی ایشان بگرفته آن اموال و اثقال که در کشتی بود را خود گشت سیلیمانخان و مصطفی خان نیز رجال
 آنجماعت را که در قتل جال جای کرده بودند عرضه نهب و غارت ساخته که و بی را بدید ابراهیمخان خستند پس
 شهریار را بعد از چند تن از مصنفان طالش را بتبع بگذرانید و زن و فرزند ایشان را با بزرگان و بعضی
 بار و یل نشین فرمود آتش همنوار خان پیرشاه پلک را که دستگیر لشکر بود بخواست و مورد اشفاف

شرح سلطنت و جانشینری آقا محمد شاه قاجار

شاهانه ساخت آنگاه ازل ارسس جو رنوده و مصطفی خان را با فوجی مبنازل ارانسه قان تاخن (۳۹) فرمود و او بعد از قتل و نهب ایران بسیار از زمان خوب رو و سپه ان میکن مو با یک صد و شش نوزه سد بدرگاه آورد و شخیرا را امر را برده و همین سز که از خیانت بمیانست با شدند و ضایقین نیز بجانب دیگر ماسور شد و منظر و منصور باز آمد آنگاه در منزل تحت طاوس عبدالرحیم خان شیرازی چرخان بختیار را با فوجی بجو است پل و ساختن سنکر باز داشت و سلیمان خان و مصطفی خان را با ده هزار کس بر سر قلعه پناه آباد تاخن فرموده و رینه راه با قراولان ابراهیم خلیل خان باز خوردند بعضی رگشده و برخی را و سیکر نو و کردهای بقتل کمر بستند و ایشان از دینال هز میتان بظاهر قلعه آمد و سنکر کردند و آقا محمد شاه با انوه سپاه از دینال برید و حکم داد تا تو بجهای اتشین دم زانبوی قلعه کشاد دادند و جمعی از قلعه کینا را هلاک ساختند و مصطفی خان با پنجاه کس بکمران که سه فوسکی پناه آباد است فرستاد تا راه برترودین بر بند و ورخان قلیخان را با فوجی بسنکر تحت طاوس ماسور ساخت که طریق توافل و جو پس سد و دارد ابراهیم خلیل خان با ده هزار تن از قلعه پروان تاخت و رزمی صعب و رانداخت بعد از کشتن دگوشش هز میت شده راه قلعه ش گرفت هزار تن از لشکر او مقتول گشت و جماعتی ایر شد و اینوقت آقا محمد شاه فرمود تا با ابراهیم خلیل خان نامه کردند که چند ازین هول و هرب طریق خدمت گیر و ازین رنج و تعب برای نشی و دستور کنار داد ز منجیق ملک سنک فتنه بیبار و تو اهلما نه گریزی با یکجینه حصار ابراهیم خلیل خان در جواب نوشت که بخند ارمن آنت که من میدنم شیه را در بغل سنک که میدارد با بجهاد آتسوی محمد بیگ استک برادر زادگان ابراهیم خلیل خان که بیرون قلعه در آمنی سخت نشین کرده بودند پرتلیان و عبدالمنان بر فرمان بر فتنند و ایشان را دستیکر کرده بیاوردند ابراهیم خلیل خان اصفهای این خبر را شفتکی میفرود و کین از خویشان خود را بدرگاه فرستاده اظهار رزاری و ضراعت نمود و خواستار شد که نچین از بزگان خود را بجزوگان بسیار و خراج برگردن نند باشد که شیر بار بشیخت و ضعف او بجهاید و حاضر شدن او را بدرگاه بوقت دیگر موقوف فرماید طعنت او مقبول افتاد و از پس آن محمد خان قاجار را روانی و جواد خان کنه ملکین و ملک قلی و ملک اسمعیل با پیشکشهای لایق بدرگاه پوستند و شیعی خان و پرتعلی خان قبه بمصحبی انرا با خود پنجاه تومان نقد انعام درگاه داشت و ضیخان حاکم با کویه کتوبی جا کارانه و پیشکشی در خور بدست فرستادگان خود پیش داشت و سلیمان پاشا حاکم بغداد اسبهای تازمی ترا دو بوستان قوی میاد و دیگر تحف انعام حضرت نمود مع القصد آقا محمد شاه بعد از سی و سه روز که در ظاهر پناه آباد جای داشت روزی بزگان درگاه و سر بنگان سپاه فرمود تا در پیشگاه سلطانی انجمن شد و حکم داد تا جوانان قاجار که از سی سال کمر و در کار داشتند با اتفاق جوانان ویکو قبایل یکجوده شدند و یک صف برز وند مشایخ کهول نیز از قاجاریه و دیگر طوایف که پنجاه سال هسند و نند هسند بر حسب فرمان صف دیگر شدند و همچنان مردم پروهرم انجمنی دیگر ساختند آنگاه آقا محمد شاه فرمود که من انجا بخت را از بهر شادرت کرد و کرد و از جوانان و عوانان ویران جدا گانه رای خواهم جت پس نخستین روی با جوانان کرد و فرمود ما از عرف

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجله استنایخ لویان

راه سپرد کار بر چگونگی که در نخستین قابل کرمی را که طریق مخالفت سپرده بودند کفیری بسزا فرمود
 و از آنجا بجهت تاخت و ساکنان آن اراضی را بطبع ساخت آنگاه طرق تیر و گرفت مردم بخت و
 محصار خویش در رفتند و متخصم گشتند شاهزاده محمد تقی یک قوللر آقاسی را از بھر استمالت به شان
 فرستاد و او را بتبع بختند و یکباره در به بستند شاهزاده فرمان داد تا لشکریان با یورش آن
 حصار را فتح کردند پس شاهزاده اهل عصیان را کفیری کافی کرد و از آنجا بارض بنما شیر و بم سفر کرد
 و با افغانان کارزار نمود و آنجا عت را ذلیل و زبون فرمود تا خراج بر خویشان نهادند و کوکان دادند
 آنگاه از نواحی کرمان بفارس آمد و محال لار را بنظم کرد و قلعه قریه را دورا بکلم یورش مفتوح ساخت
 و بحضرت پادشاه با زکشت آقا محمد شاه فرمانگذاری مملکت فارس را بدو گذاشت و او را لقب بهابانی
 فرمود و حاجی ابراهیمخان شیرازی که برزانت را می و رصانت خرم شناخته بود بوزارت اعظم برکشید
 و هم در این سال که بکزار و دویست و نه عام از هجرت برفته بود ابراهیم خلیل خان با دالی تقفیس طریق داد
 و حفاظت گرفت و بزرگان شیروان و شمانی و قبه و در بند را با خود تالیف داد و سراز طریق طاعت
 بیچید لاجرم آقا محمد شاه فرمان داد تا سپاه انجمن شدند و میبزاز اسد الله خان نوری که وزیر لشکر بود
 بعضی سپاه با تباد و اصلاح کار مردمان را بصلاح و سلب آراسته کرد و پادشاه را که بکفایت و کفایت
 ادا اعتمادی تمام بود از کارش کردل قوی گشت و بخیه بیرون زد و راه آذربایجان پیش گرفت بعد از ورود
 باریل محمد حسین خان و انوارا حکم داد تا با جماعتی از لشکر بر مقدمه تاخته در سه فرسنگی قلعه پناه آباد
 بر سر پل خدا آفرین که قطره رود و در سراسر است لشکرها که از بھر آنکه ابراهیم خلیل خان فرصت بدست
 نهند و دست بهدم و انجمن ایل نیار و اما محمد حسین خان اگر چه ب سرعت بخت و قتی بر سیدل را بدست
 مردم ابراهیم خلیل خان سگسته یافت و صورت حال را معروض داشت آقا محمد شاه حکم داد تا سلیمان
 خان از میان لشکرگاه جماعتی از بنایان و دیوار کران برداشته در کنار پل حاضر شد و ل را از نو
 بساخت و چهار برج از آن سوی پل برآورد و چون کار پل پرداخته گشت و پادشاه از عبور لشکر
 خاطر شد مصطفی خان قاجار را بتیج طالش مامور ساخت و سلیمانخان را با پنجه از قفقاز و محمدتجانب
 حاجی ابراهیمخان با سپهر مراد و دینال مصطفی خان بیرون فرستاد بزرگان طالش چون خبر
 لشکر بشیندند زن و فرزند و اموال و اطفال خود را در کشتی جای داده بطرف سالیان فرستادند
 و مردم سالیان از بیم پادشاه راه به شان ندادند و آن جماعت ناچار در میان بحر کشتی باز داشتند
 و لشکر کران که در قفقاز کیلانی که در بحر رفتن توانستند ورزم کردن داشتند بحسب فرمان بریادند
 و کشتی ایشان بکوفه و آن اموال و اطفال که در کشتی بود را خود گشت سلیمانخان و مصطفی خان نیز رجال
 آنجا عت را که در قتل جال جای کرده بودند عرضه بنب و غارت ساخته که و بی را بد قید ابراهیم خاند خستند پس
 شیریار تاجدار چند تن از معتمدان طالش را بتبع بکندز ایند وزن و فرزند ایشان را با باز مزان و بعضی
 باریل نشین فرمود و آتش هنوز از خان پیرشاه پلک را که دستگیر لشکر بود و بخواست و مورد اشتیاق

شرح سلطنت و جانشینری آقا محمد شاه قاجار

شاهنده ساخت انگاه ازل ارس عبور نموده و مصطفی خان را با فوجی منازل ارانسه قان تاختر (۳۹) فرمود و او بعد از قتل و نهب ایران بسیار از زنان خوب رو و پسران میکن مو با یک صد و شش نیزه سه بدرگاه آورد و شجر باران را برادران و پسران که از خیانت بیعت با شهنشاه قاجار نیز بجانب دیگر مامور شد و مظفر و منصور باز آمد انگاه در منزل تحت طاعوس عبدالرحیم خان شیرازی در آنجا بختیار را با فوجی بخواست پل و ساختن سنگر باز داشت و سلیمان خان و مصطفی خان را با ده هزار کس بر سر قلعه پناه آباد تاختر فرموده و دیندار راه با قراولان ابراهیم خلیل خان باز خوردند بعضی را کشتند و برخی را دستگیر نمود و گروهی بقتل رسانیدند و ایشان از دینال هریمتیان بظاهر قلعه آمد و سبک کردند و آقا محمد شاه با انبوه سپاه از دینال برید و حکم داد تا تو بجهای آتشین و مزار نبوی قلعه کشاد دادند و جمعی از قلعه گیاره اهلک ساختند و مصطفی خان با پنجاه کس بکمران که سه فرسنگی پناه آباد است فرستاد تا راه برترودین بر بندد و در خا قلیخان را با فوجی بسنگر تحت طاعوس مامور ساخت که طریق قوافل و جویس سدود و دار ابراهیم خلیل خان با ده هزار تن از قلعه پروان تاختر در زمی صعب و انداخت بعد از کشتن و کوشش هزیت شده راه قلعه پیش گرفت هزار تن از لشکر او مقتول گشت و جماعتی اسیر شد در اینوقت آقا محمد شاه فرمود تا ابراهیم خلیل خان نامه کردند که چند ازین بول و هر ب طریق خدمت گیر و ازین رنج و تعب برای منشی در منشور کنار داد و بمنجیق ملک سنگر فتنه بیبارد و تو اهلما نه گریزی با یکصد هزار ابراهیم خلیل خان در جواب نوشت که محمد ارمن است که من میدهم شیشه را در بغل سنگر که میدارد با محمد آراشوی محمد بیگ ابیک برادر زادگان ابراهیم خلیل خان که بیرون قلعه در آمیختن سخت نشین کرده بودند پسر قلیان و عهده دکان بر سر فرمان بر خستند و ایشان را دستگیر کرده بیاوردند ابراهیم خلیل خان اصفهانی این خبر را شنید و میگفت و میگفت از خوشیان خود را بدرگاه فرستاده اظهار زاری و ضراقت نمود و خواستار شد که بخت از دکان خود را بگردگان بسیار و خرج برگردن بند باشد که شیر بار بشیخت و ضعف و بنجاید و حاضر شدن او را بدرگاه بوقت دیگر موقوف فرماید متمسک او مقبول افتاد و از پس آن محمد خان قاجار اروانی و جواد خان کنده ملک و ملک قلی و ملک اسماعیل با پیشکشهای لایق بدرگاه پوستند و شیخی خان پسر فتحعلی خان قبه بمصوب یکی از پسران خود پنجاه تومان نقد انعام درگاه داشت و جنیان حاکم با کویه مکتوبی جا کرانه و پیشکشی در خور بدست فرستادگان خود پیش داشت و سلیمان پاشا حاکم بغداد اسبهای تازه را و جواهرات قیمتی میباید و دیگر تحف انعام حضرت نمود مع القصة آقا محمد شاه بعد از سی و سه روز که در ظاهر پناه آباد جای داشت روزی بزرگان درگاه و سر بزرگان سپاه فرمود تا در پیشگاه سلطانی بچین شدند و حکم داد تا جوانان قاجار که از سی سال کمتر در کار داشتند با اتفاق جوانان دیگر قبایل بچیده شدند و یک صف بر زدند و مشایخ کهول نیز از قاجاریه و دیگر طوایف که پنجاه سال داشتند و نداشتند بر حسب فرمان صف دیگر شدند و همچنان مردم پیرو هم گشتی و دیگر ساختند انگاه آقا محمد شاه فرمود که من اینجا هستم را از بهر شاد و رت کرد که از دکان و جوانان و جوانان و پیران جدا گانه رای خواهد جست من نخستین روی با جوانان کرد و فرمود ما از عراق

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ لاهیج

۴۰

بقصد فتح پناه آباد تا ختن کردم و این قلعه را بمجا صره انداختیم و کاری ساختیم اکنون بهنگام خریف و در وقت
هواست آذوقه و علف نیز آنکه است بنماید که راه صواب کدام است بمانیم و رزم دهیم یا بجانب عراق تخفیم
عزم فرماییم جوانان معروض داشتند ما کاران درگاهیم نه اصحابان خکا که روزمقاتله و مقام بله کاریم نه بهنگام
مجا و ده و شاد و راه را هیچ را نمی دهنای میت چشم بر طاعت و کوش بر سر ما نیم شهر بار بار از احتیاج فرستاد
و فرمود این جوانان با خبر و پیروخت جوان و مسازند همانا ما را در این شوری و کیش خویش نمودند و من قبل ایشان
سخن خواهم کرد آنگاه روی باشا رخ و کهول منبرمود که رای شما بر چگونه است ایشان کهنه غمختن فرستادیم
تا اینجا عتیران که بال از ما بهترند سخن کنند و رای ایشان باز دینیم من آقا محمد شاه پیران موجب خطاب
کرد و رای آنجا عتیران باز بست بزرگان قاجار عرض کردند ازین پس نشان پیش آید و علف و آذوقه شکل بدست
شود و لشکریان را زمین صعب کرد و صواب است که شهر بار باز نظران شود و درستان پای برد و ما را سبک
لشکر را باز آورده بهنگام بهار باز آید و بزرگان آذربایجان عرض کردند تا بطهران تا ختن و دشمن را بجای گذارن
نیکو باشد چه بعد مسافت خصلت از مخافت امانی باشد اگر شهر بار در این رستان در آذربایجان قامت فرماید
و لشکریان استجمام دهند و بهنگام بهار لواهی کینه خواهی فرشته سازند بصواب نزدیکتر است آقا محمد شاه در پاسخ
ایشان فرمود همانا سخن صبدق بخودید و در مشورت هوای خویش حبسید چه بزرگان قاجار سفر طهران رسانیده
کردند که باز آن خویش سویند و بزرگان آذربایجان نیز مصاحبت اهل خویش را اختیار نمودند و هیچ اندیشه بخود
که بهر زمان خود چه خبر باز خواهند داد آیا خواهند گفت تمامت بزرگان ایران و سر بنگان سپاه و دلیلان
در این سفر کخیر جارجی را نتوانستند دفع داد و ازین سخن روی باز ابراهیم خلیل خان داشت چه از اجداد او ختن
این منصب داشته باشد چو ن سخن پا و شاه بدینجا رسید کهول و شایخ سر برداشتند و کفشد ما و دیگر از اینجا
سفر تخفیم تا این قلعه را با خاک پست سازیم و ابراهیم خلیل خان را بدست نیاریم آقا محمد شاه فرمود شما نیکو سخن کردید
آنچون من وکیل جوانان شده ام بصواب دید ایشان کار کنم فردا بگاه کوچ باید داد و از بداد و لشکریان هر کس نه
آغز و قوز در باغوشن جل کند و خود نیز رنشته در پهلوی بار گیر جاکند تا من حکم کنم که بجای خواهیم شد سخن برین
بنامد صبحگاه تمامت لشکر کار بدینگونه کردند آنگاه آقا محمد شاه عان اسب بوی نقیض بخودانید و کت
لشکر از قفای او راه برداشتند پس از کنار پناه آباد بغرم تسخیر نقیض کوچ داد و در منزل قاجای بنده و غرق
کذاشته حاجی ابراهیم خان اقامت الدوله را امر توقفت فرمود و از اینجا بار کلبی خان والی کرجهستان نشوری نشو
که ما طمئن ابراهیم خلیل خان را معبول داشتیم و او را روزی چند مهلت نهادیم و اسبک بالشوی که عدد و رل
و شارغل دارد باراضی نقیض خواهیم شد چون این مملکت از عهد شاه اسمعیل صفوی تا آغا در دولت ما در
حاکم ایران بوده باید از شریعت عقل سیر و ن نشوی و بحضرت پیونیدی ارکلی خان کردن از فرمان
پیچیده بجهانت برج و باره پرداخت و از شهر نقیض لشکری ساخته پذیره جنگ را بیرون تاخت بعد از ملا
فرعین جنگی صعب سوخته شد مردان کارزار باو یختن و خونریختن در هم افتادند و این بهنگام با دی بر مراد
لشکر شهر بار و زمین گرفت و قبایل کرجه را زجعت انداخت چنانکه مجال در کف نیافته پست با جنگ دادند

شرح سلطنت و جانشینی آقا محمد شاه قاجار

و لشکر از پشت ایشان باو یختن و خون ریختن مشغول شدند و طرق دروازه شهر گرفتند و اینوقت (۴۱) ناگاه از دروازه دیگر چهارصد تن از ابطال رجال و شجاعت قابل عجز کس بیرون شدند و بقتل آقا شاه سواضع نهادند و بکمره راه سر برده آقا محمد شاه را گرفتند و همچنان است تا زور زم ساز داشت سر بر آید و بعضی از طلبه های خیمه را مانع بزدند آقا محمد شاه با اینهمه بی دشت خاطر بر جای خویش استوار بود و از بزرگ مسند و جنبش فرمود و حکم داد تا بعضی از فتنه گران از زندانی که حاضر در گاه بودند تفکهای شیر بدیشان کشاد دادند و بعضی از اجتماع رکشته و برخی را هزیمت کردند و اینوقت ارکلی خان را یکبار به پای اصطفا بغرید و طرق هزیمت کش گرفت و دانست که در شهر تقطیس نیز غمخیزان اری نتواند کرد و لاجرم با چند تن سربچکان خویش بشهر درآمد زنش را که ده فال نام داشت با اتفاق ظاهر و دختر خود بر گرفته راه کاشت و کار تیل مش گرفت که معقلی سخت و صعب بود آقا محمد شاه بعد از اخذ بنه و آغز و ق هفتاد تن از عیال که جیازا عرضه شمشیر ساخت آگاه بشهر تقطیس درآمد و لشکر دست بنیاب کشادند و چند کجک داشتند و توانستند از زور و سیم و دیگر شیاء نفیسه حمل دادند و پانزده هزار تن از زنان و دوشیزکان و مردان و پسران اسیر و دست کشادند و گیشان را دست بته بر و دارس در انداختند و کلیه های ایشان را بوشند و بیوت و منازل و آلات و رعایا و دیگر مردم را بست و هدم کردند بعد از نوزده روز از تقطیس خیمه بیرون زدند این هنگام آقا محمد شاه جوانان قاجار را طلب داشت و فرادان خواست و فرمود من و کل شما بودم و بشورت شما کار کردم و لکن شما شهر را بر سر کج فرمود و در دهنه جواد که مله قای رود کرد و در سراسر است کثوف افتاد که مصطفی خان و در متقول گشته است و این قصه چنان بود که آقا محمد شاه او را با دروازه هزار کس دفع مصطفی خان حاکم شیران را مور فرمود حاکم شیران چون قوت جنگ او را داشت تاب در کج نیار و ده بیعت و عقی میس و بکریخت مصطفی خان و دو لبر شیران استیلا یافت و اینوقت برادر محمد حسن خان حاکم شکی که سلیمان خان نام داشت از برادر بنجد ه نوزاد اکسندر لکری حاکم جارد تکر رفت و او را بالشکر بر برادر آورد و محمد حسن خان چون نیروی جنگ او داشت با قداش کرخت و شرح حال خود را معروض گاه آقا محمد شاه داشت شهر یار حکم داد تا مصطفی خان و دو لبر او را بد کند و مصطفی خان با فوج خویش با قداش سفر کرد و در این هنگام حاجی سعید و حاجی نبی که از اعیان آن دیار بودند بحضرت شهر یار آمد و فدا و ضمیر و خیانت ظاهر محمد حسن خان را باز نمودند چنانکه شهر یار منشوری کرد مصطفی خان محمد حسن خان را خود داشته با اموال و اطفال بحضرت فرستد و سلیم خان را بحکومت شکی تمکار و دو خود بار شیران شود لاجرم مصطفی خان او را در بند کشید و اموالش بر گرفت و بدین دست آید دست تقدی از استیمن بر آورد و ملازمان محمد حسن خان دیگر اشراف و اعیان آن دیار را در سجن کشید و از بد خویش مالی فرادان قراهم کرد و از اموال محمد حسن خان نیز بنهایی غمی از هر خود بر گرفت چون این کردار را بنجار در حضرت شهر یار بطور پیوست آقا محمد شاه او را طلب داشت و عقی جیازا بجای او برکاشت ناچار مصطفی خان برشته طرق حضرت گرفت مردا سیکه ایشان را بطلب مال تبع است و زحمت بشهر رنج ساخته بود و در نیمه راه بد و تا خشد مصطفی خان نیز بدیشان درآمد و جنگ در انداخت از پس آنکه

در این وقت که آقا محمد شاه را گرفتند و به کمره راه سر بردند و او را کشتند و بعضی از طلبه های خیمه را مانع بزدند

و بعضی از فتنه گران از زندانی که حاضر در گاه بودند تفکهای شیر بدیشان کشاد دادند و بعضی از اجتماع رکشته و برخی را هزیمت کردند و اینوقت ارکلی خان را یکبار به پای اصطفا بغرید و طرق هزیمت کش گرفت و دانست که در شهر تقطیس نیز غمخیزان اری نتواند کرد و لاجرم با چند تن سربچکان خویش بشهر درآمد زنش را که ده فال نام داشت با اتفاق ظاهر و دختر خود بر گرفته راه کاشت و کار تیل مش گرفت که معقلی سخت و صعب بود آقا محمد شاه بعد از اخذ بنه و آغز و ق هفتاد تن از عیال که جیازا عرضه شمشیر ساخت آگاه بشهر تقطیس درآمد و لشکر دست بنیاب کشادند و چند کجک داشتند و توانستند از زور و سیم و دیگر شیاء نفیسه حمل دادند و پانزده هزار تن از زنان و دوشیزکان و مردان و پسران اسیر و دست کشادند و گیشان را دست بته بر و دارس در انداختند و کلیه های ایشان را بوشند و بیوت و منازل و آلات و رعایا و دیگر مردم را بست و هدم کردند بعد از نوزده روز از تقطیس خیمه بیرون زدند این هنگام آقا محمد شاه جوانان قاجار را طلب داشت و فرادان خواست و فرمود من و کل شما بودم و بشورت شما کار کردم و لکن شما شهر را بر سر کج فرمود و در دهنه جواد که مله قای رود کرد و در سراسر است کثوف افتاد که مصطفی خان و در متقول گشته است و این قصه چنان بود که آقا محمد شاه او را با دروازه هزار کس دفع مصطفی خان حاکم شیران را مور فرمود حاکم شیران چون قوت جنگ او را داشت تاب در کج نیار و ده بیعت و عقی میس و بکریخت مصطفی خان و دو لبر شیران استیلا یافت و اینوقت برادر محمد حسن خان حاکم شکی که سلیمان خان نام داشت از برادر بنجد ه نوزاد اکسندر لکری حاکم جارد تکر رفت و او را بالشکر بر برادر آورد و محمد حسن خان چون نیروی جنگ او داشت با قداش کرخت و شرح حال خود را معروض گاه آقا محمد شاه داشت شهر یار حکم داد تا مصطفی خان و دو لبر او را بد کند و مصطفی خان با فوج خویش با قداش سفر کرد و در این هنگام حاجی سعید و حاجی نبی که از اعیان آن دیار بودند بحضرت شهر یار آمد و فدا و ضمیر و خیانت ظاهر محمد حسن خان را باز نمودند چنانکه شهر یار منشوری کرد مصطفی خان محمد حسن خان را خود داشته با اموال و اطفال بحضرت فرستد و سلیم خان را بحکومت شکی تمکار و دو خود بار شیران شود لاجرم مصطفی خان او را در بند کشید و اموالش بر گرفت و بدین دست آید دست تقدی از استیمن بر آورد و ملازمان محمد حسن خان دیگر اشراف و اعیان آن دیار را در سجن کشید و از بد خویش مالی فرادان قراهم کرد و از اموال محمد حسن خان نیز بنهایی غمی از هر خود بر گرفت چون این کردار را بنجار در حضرت شهر یار بطور پیوست آقا محمد شاه او را طلب داشت و عقی جیازا بجای او برکاشت ناچار مصطفی خان برشته طرق حضرت گرفت مردا سیکه ایشان را بطلب مال تبع است و زحمت بشهر رنج ساخته بود و در نیمه راه بد و تا خشد مصطفی خان نیز بدیشان درآمد و جنگ در انداخت از پس آنکه

در این وقت که آقا محمد شاه را گرفتند و به کمره راه سر بردند و او را کشتند و بعضی از طلبه های خیمه را مانع بزدند و بعضی از فتنه گران از زندانی که حاضر در گاه بودند تفکهای شیر بدیشان کشاد دادند و بعضی از اجتماع رکشته و برخی را هزیمت کردند و اینوقت ارکلی خان را یکبار به پای اصطفا بغرید و طرق هزیمت کش گرفت و دانست که در شهر تقطیس نیز غمخیزان اری نتواند کرد و لاجرم با چند تن سربچکان خویش بشهر درآمد زنش را که ده فال نام داشت با اتفاق ظاهر و دختر خود بر گرفته راه کاشت و کار تیل مش گرفت که معقلی سخت و صعب بود آقا محمد شاه بعد از اخذ بنه و آغز و ق هفتاد تن از عیال که جیازا عرضه شمشیر ساخت آگاه بشهر تقطیس درآمد و لشکر دست بنیاب کشادند و چند کجک داشتند و توانستند از زور و سیم و دیگر شیاء نفیسه حمل دادند و پانزده هزار تن از زنان و دوشیزکان و مردان و پسران اسیر و دست کشادند و گیشان را دست بته بر و دارس در انداختند و کلیه های ایشان را بوشند و بیوت و منازل و آلات و رعایا و دیگر مردم را بست و هدم کردند بعد از نوزده روز از تقطیس خیمه بیرون زدند این هنگام آقا محمد شاه جوانان قاجار را طلب داشت و فرادان خواست و فرمود من و کل شما بودم و بشورت شما کار کردم و لکن شما شهر را بر سر کج فرمود و در دهنه جواد که مله قای رود کرد و در سراسر است کثوف افتاد که مصطفی خان و در متقول گشته است و این قصه چنان بود که آقا محمد شاه او را با دروازه هزار کس دفع مصطفی خان حاکم شیران را مور فرمود حاکم شیران چون قوت جنگ او را داشت تاب در کج نیار و ده بیعت و عقی میس و بکریخت مصطفی خان و دو لبر شیران استیلا یافت و اینوقت برادر محمد حسن خان حاکم شکی که سلیمان خان نام داشت از برادر بنجد ه نوزاد اکسندر لکری حاکم جارد تکر رفت و او را بالشکر بر برادر آورد و محمد حسن خان چون نیروی جنگ او داشت با قداش کرخت و شرح حال خود را معروض گاه آقا محمد شاه داشت شهر یار حکم داد تا مصطفی خان و دو لبر او را بد کند و مصطفی خان با فوج خویش با قداش سفر کرد و در این هنگام حاجی سعید و حاجی نبی که از اعیان آن دیار بودند بحضرت شهر یار آمد و فدا و ضمیر و خیانت ظاهر محمد حسن خان را باز نمودند چنانکه شهر یار منشوری کرد مصطفی خان محمد حسن خان را خود داشته با اموال و اطفال بحضرت فرستد و سلیم خان را بحکومت شکی تمکار و دو خود بار شیران شود لاجرم مصطفی خان او را در بند کشید و اموالش بر گرفت و بدین دست آید دست تقدی از استیمن بر آورد و ملازمان محمد حسن خان دیگر اشراف و اعیان آن دیار را در سجن کشید و از بد خویش مالی فرادان قراهم کرد و از اموال محمد حسن خان نیز بنهایی غمی از هر خود بر گرفت چون این کردار را بنجار در حضرت شهر یار بطور پیوست آقا محمد شاه او را طلب داشت و عقی جیازا بجای او برکاشت ناچار مصطفی خان برشته طرق حضرت گرفت مردا سیکه ایشان را بطلب مال تبع است و زحمت بشهر رنج ساخته بود و در نیمه راه بد و تا خشد مصطفی خان نیز بدیشان درآمد و جنگ در انداخت از پس آنکه

شرح سلطنت و جاکیمسری آقا محمد شاه قاجار

۴۲

چند تن از طرفین طریق ملاک سپرد مصطفی خان نیز مقتول گشت و شیریار از خبر قتل او دل آزرده شد اما عیقلی خان بعد از مصطفی خان قاجار بدان اراضی درآمد و دفع مصطفی خان شیر و انبی تقسیم عزم داده از دنبال او آمدن فدا غمی برانده و او را بجا صره انداخت و کار بر او صعب ساخت چنانکه خراج بر نوشتن نهاد و قهرم خدمت گشت پس عیقلی خان از آنجا کوچ داده در ارض سفان بهشکرگاه پیوست و صورت حال را در حضرت پادشاه عرض نمود و ملازم رکاب کشته به طهران آمد

مجلس عیقلی خان
دو بدست
مردم

جلوس شاه ایران آقا محمد شاه بر تخت سلطنت و واقع شدن مکیزار و دیت و ده

بسیار وقت صنادید درگاه و قواد سپاه خواستار می بودند که شیریار تارک مبارک را بتاج پادشاهی زیب و چار بالش سلطانی را بر بزر تخت کیانی هند پادشاه سخن آن جماعت را وقتی نمینهاد و طمس ایشان را پذیرفتند همانا در ضمیر داشت که در مقام ممالک ایران چند آنکه یکن از در نا فرمانی تواند پیرون شد و اندیشه مخالفت تواند در خاطر گرفت سر با بمل تاج کران بخند و بر تخت بیکه نزنه اینوقت که بر مراد دست یافت و آرزو کرد گرفت مسئول بزرگان درگاه را با جابت مقرون داشت و حکم رفت تا صنادید و شناسندگان تمامت ایران در طهران حاضر شدند و بساعتی سیکو اختیار رفت آنجا که تاج کیانی را که بجوهر بکار و جبال زینت ترصیع داشت بر فرق منهد قدان سالی نهاد و باز و بند دریای نور و تاج ماه را که رفیق ارزو می سج پادشاه بنود و بازوی جاکشانی بست و رشتهای لالی منهد در که هر یک بیضه عصفوری یا بند که کا قورنیه مینمود از بین و شمال کتف و بال در آویخت و شمیر جهان کش که از زبان مار کر زده و دندان شیر شرزه بکار تر بود بر میان بر بست و بر تخت که هر آئین شریعت ملوک پیشین زمان و سنت سلاطین باستان بنیشت بزرگان ایران و اعیان اصهار و بلدان و خاصان درگاه و سر بکان سپاه از د و سوبه صف بر کشیدند و رده شدند و تحت و تهیت فرستادند و بایادی سنگا تره و خطای فخره و مغر و مباحی گشتند و هنگام این جلوس یکمزار و د و دیت و نه سال از هجرت بر فته بود از پس آن روزی چند لشکران و کار با سایش آراش که داشتند تا دیگر باره آقا محمد شاه از بهر نظم ممالک تقسیم عزم داد و در تقسیم بقیعه در سه یکمزار و د و دیت و ده بالشکری افزون از عو صله حساب و دوزای کار آگاه حاجی ابراهیمخان اعتمادالدوله و میرزا شفیع صدر اعظم و میرزا اسد الله خان نوری وزیر لشکر و تمامت امراء و سرداران از طهران طریق ساریه و استر آباد سپرد و از آنجا بطرف دشت قیاق کوچ داد جماعت کوکلان را که در سمنان برداری خوشین داری میکردند کیفری بنه کرد و دوز و دیار ایشان را پهای ستوران سپرد و مزرع و مرتع آن قبایل را بوقت مردون بعضی اسیر و برخی عرضه شمیر گشت آنجا از طریق کالپوش خمیه بجا جرم زد و از آنجا ره سپار غراسان گشت و قندهار خان قلیجه حاکم سبزوار و ابراهیمخان کردشاد لو حاکم اسفراین امیر کونذ خان زعفران و مومشتخان زعفران لو حاکم خیاران و لطفعلی خان حاکم اکت و جعفر خان پسات حاکم تیار و صفیر علیخان ببا یریک بالشکری خود از ققای هم نبوت برکاب پیوستند و سر کر و کان اششام و منزل جهان اربعان با افواج خود رسیدند اما از میان جعفر خان بیات بعد از نزول سوکب پادشاه در شش بود در تقدیم خدمت تقاعد

سفر آقا محمد شاه
برگشتن
و غریبان

کمان
اول
مسلک
بهم
غایر بقیم
سوقه
میر و دیت
تختی
درای

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ لویانج

در زیاده و بعضی مصادره در آمد بعد از اخذ اموال بازن و سرزدن مأمور توقف طهران کشت آنکاه صادره بآن
 شتاقی را با پنجه ر کس مأمور بخرشده مقدس نمود در اینوقت میرزا احمدی که در میان ملا نخری نامور و مخفی
 جند آوازه بود با اتفاق شاهن میرزا و قمار قلی میرزا پسرش از مشهد مقدس پادشاه را پذیرشده برگاه
 آمدند آقا محمد شاه شاهن میرزا را رخصت جلوس فرمود و میرزا مهدی را در جنب او جای داده و روز
 و یکو شاهن میرزا را با فرزندش حکم داد که ملازم رکاب باشد و سلیمانخان را با هشت هزار تن از
 اسب طال رجال بفرمود که با اتفاق میرزا احمدی بجهت مشهد در رود و مردم آن بلده را برافت و ملافت
 پادشاه اسید وار و مطمن خاطر سازد و نا هر میرزا پسر و یکو شاهن میرزا چون این جنبر معلوم کرد و کتبی کرده
 معروض داشت که اگر عفو شاهانه شال شود رخصت رود بی آنکه حاضر درگاه شوم بجای روم شمشیر یا
 اجازت کرد و او زن و فرزند را برداشته طریق هرات برگرفت آنکاه آقا محمد شاه آهنگ مشهد کرد
 و ابراهیمخان شاد لوراک در رسیدن علف و آرزو که کار بنساجم کرده بود بازن و سرزدن مأمور
 بتوقف طهران فرمود پس از دروازه خیابان بشهر مشهد در آمد و بتبیل آستان ملایک پاسبان امام
 واجب الاطاعه علی بن موسی الرضا علیه السّلام و التّسبیح اخت و از تیشم خاک آستانش سر مباحات
 بسوات افراخت آنکاه بمقره دولت و سلطنت جای کرد و شاهن میرزا چند آنکه در قوه اقدار داشت از
 نفیسه و اشیاء دیگرش که زاینده و چون از بدل خراین و کشف دافین خواست خویشتن داری کرد و آری
 بزحمت و تعب می طلب داشته و بکنج و برنج مطالبت نمود تا ماتت جواهر و لالی که از مادر شاه
 افشار انداخته داشت در پیشگاه شود که داشت مسموع افتاد که آقا محمد شاه از غلبه بر خاندان مادر شاه
 و بدست کردن آنکه لالی آمدار و جواهر شاه و از چند آن شاد خاطر شد که بفرمود در رواقی نظها بخت
 و آنجا اهرار بر نفع بختند آنکاه رواق را از بیکانه پرداخت و چند نوبت از مینوی رواق تا به انوی را
 بایش و پهلوی علفان علفان برفت و با بجهت چون خور و دشهر یا ر بجهت نشد در اطراف و نوا می شست
 شد شاهزاده مراد خان اوزبک که از اراضی مشهد دست تاراج باز نمیداشت چنان بمناک شد که تا بخارا
 عنان باز نختد آنکاه آقا محمد شاه بفرمود تا شاهن شاه بازن و فرزند در مازندران نشین سازد و او
 حسب فرمان کوچ داده در پهنه راه بجهان یکو شافت پس فرزندانش مازندران جای کردند آنکاه بختی خان
 حاکم تربت حیدریه و برادر محمد خان هزاره او میاقیه و دیگر بزرگان آنخود حاضر حضرت شده مورد الطاف
 ملکانه و ضلع شاهانه گشتند و مملکت اراضی خویش مراجعت کردند آنکاه محمد حسن خان مستر اکوز لور
 نیز یک شاه زمان خلف تیمور شاه افغان که اینوقت سلطنت کابل و افغانستان داشت رسول فرستاد
 و کتبی حفاظت آمیز بر دکر و بشارت فتح خراسان بداد و خواهش فرمود تا ملج را که جزو ممالک
 ایران است عمال خویش را طلب داند و باو لیا ی حضرت پارد و اسمعیل آقایی که را که در سلک پیادگان
 درگاه بود با منشوری مهر انجیر نزدیک شاهزاده محمود برادر شاه زمان که فرماندهی هرات
 داشت کیل ساخت و نیز کس نزدیک سلطان بخارا فرستاد و پیام داد که شهر مرور او بران کردی

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

(۴۴) و اسیران بروی وسیع ارم علیخان کرب باقیله قاجار داشت عرضۀ هلاک و دمار آوردی اکنون اسیران را بازداشت و از آنچه کردی یاد میکن و جر که میفهمی و اگر نه ساخته جنگ میباش که من سفر بخارا خواهم فرمود و با بخارا و سلطان بخارا آن می خواهم کرد که تو بامرد و میر معلی خان کردی سلطان بخارا را ازین خبر بول و بیستی بزرگ در دل جای کرد و دانسته بود که آقا محمد شاه را که لشکر باکره دار همس خان رود و لاجرم اسرا نیکه در اراضی او از پیشین زمان تا آنوقت که قمار بودند بشمار آورد و هشتاد هزار تن برآمد این حمله را از بهر برادر که در آن میباش و از خراین و دفاین کنی بزرگ برهم نهاد که این حمله را به و وزیرین بسم د بلا برده آقا جنبش لشکر روس و سفر پاوشاه از اراضی طوس طوفان این فتنه از وی بجو داند چنانکه مرقوم می شود مع القصد آقا محمد شاه رسولان بفرستاد و از حکام و ولات ممالک خراسان رن و فرزند بجو دکان گرفته روانه طهران فرمود چون این کار را بر پا داشتند با ناکاه سرعتی سبک سیر رسید و عریضه حکام آذربایجان برآید محمد خان بیکلر پکلی ایروان و حنیقلی خان دغلی بیکلر پکلی تبریز و خوی و دیگر بزرگان آن اراضی بخارش را بودند که چون در سال پاریس قتل جمعی از جماعت روسیه در قتلش افتاد پادشاه روس کترین دوم زوجه بطر شیم که خورشید کلاه لقب داشت بجن خواهی که استوار کرد و هشتاد هزار کس لشکر و جده عاده و توپ بجانب مغان بیرون فرستاد و اینک در ارض جواد لشکرگاه دارند و گروهی از آن سپاه در بند را بجا هر انداخته اند و مردم با کویه و سالیان و طالش از بیم جان طریق خدمت ایشان را گرفته اند و جماعت شیروانیان و مردم گنجه نیز مغلوب و مقهور شده اند آقا محمد شاه از اضعای این خبر جهان و پیش تار یک شد و آتش خشمش زبانه زد و گرفت در زمان محمد و لیجان قاجار را با ده هزار سوار بر سواری خراسان باز داشته حکم توقف فرمود و فتحعلی خان کوتول را بجز است قلعه شهید و تعمیر روضه متوره و اخذ منال یوانی منبر ماند او و بجانب طهران شتاب تمام شافت بعد از ورود بطهران محمد حسن خان که نزد یک شاه زمان شده بود رسید و سفیر کابل که و خان با اتفاق و جواب نامه شهریار از شاه زمان بیاورد که شعر بر تنیت تیغ خراسان و تشدید مولات و مصافات بود و تفویض رنج را در طریق صدق و صفا بسیار اندک نموده بود از پس این واقعه خبر رسید که پادشاه روس را اهل موعود دریافت و ناکاه راه عدم شتافت و پول سپر بطر بجای او نشست و چون این خبر در لشکرگاه رسید پراکنده شدن جماعت را بحال در کنت محال افتاد و ممالک شیروان و در بند و و کوار اراضی را که داشته اند با یک خویش شتاب کردند یکی از محومان حضرت آقا محمد شاه حدیث کرد که این هنگام که شهریار جنگ جماعت روئیده را ساخته میشد و اعداد کار و عدت سپاه ایشان را از نیکو میدانست تیغ که صورت سرما شدت بود در کنار آتش نشسته از اول شب ابری دست کرده و انگشتهای افروخته را در منقل یک یک سیاه گرفت و از مینوی برآورد که داشت و این کار را بنگار حسنی کرد و سر فرود هم داشت تا آنگاه که مؤذن بلند آوازه گشت چون بانگ اذان بشنید آن امیر از خشم در میان منقل کوفت چنانکه انگشتهای اسفند خفته پراکنده گشت و گفت ای خدای قاهر غالب یا در اکبش میز از میان بگیر روزی چند بر نیاید که خبر مرگ پادشاه روس برسد با محمد آقا محمد شاه در ماه ذیقعد در سال یک هزار و دویست و دوازده هجری از طهران چینه بیرون

آدم لشکر
روئیده
بطرف
ایران

شرح سلطنت و مجامیری قاجار شاه قاجار

۴۵ دانند سیل جان کینست و بلند زمین مادر نوردیده از راه اردیل بخار رود ارس آمد لشکرگاه کرد و از میان لشکرده هزار سوار چرا که نیده ساخته بر سر قلعه پناه آباد آختن فرمود ابراهیم خلیل خان از مجرد قایه جان ل ارس را اسگشته بود شاه بدان مکرست و مانند باو از آب عبور کرد و اگر چه بعضی از لشکریان را اسفاین شکست غرق شدند اما ابراهیم خلیل خان را از سیکونه عبور و خوف نیست بگرفت خانکه در میان مسله مجال در کت و چشمش مجال نمودی توانی ایل و اولاد خویش را برداشته بطرف شکی و اراضی لکزیه کوچ داد و شهر بار بیانی و اراضی بقلعه پناه آباد که در حصانت و درصانت نظیر آن نتوان یافت در رفت و اموال و اذلال و خشنود این دو فاین که در سالهای ولادت و رعایت آن ملک است و خفته بودند تا خود داشت و در چار باش سلطنت مستحقی آمد و این وقت چون روزگار شهر بار را پایان رسیده بود و دشمنان نهایت روی داشت سرتن از خادمان نزدیک را که طریق چناب پسرده بودند بوعید کینفر و تهدید قتل مذکرت و میعاد و سپاه از فرغ و نهاد و این معنی تجرب بود که در آنحضرت شفاعت و فراغت سودی بخشد و نمی که بر زبان اند چون نصای آسمانی با مضار رساند لاجرم استند که چون آفتاب سر از آب برزند تن بجاک خواهند سپرد از در چاره بیرون شدند و از هر گونه سخن کردند عاقبت باهم موافقت نمودند که اگر توانند دوست یابند پادشاه را تبار کنند و هم در آن شب که شب شنبه بیت و یکم شهر ذیحجه بود و یکم اردو و دیت و دوازده سال از هجرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله بفرقه و وقت از ایشان جبارت و رزیده باو شده کشیده بخوابگاه لغبت تا فتنه نزدیک بیدیده دم چنان پادشاهی را که پادشاهان جهان از بیم او خواب نخورده می در جامه خویش با هانت یکدیگر شهید کردند و او را کت خردی را با خویش آلوده ساختند و صند و قله جواهر و بازو و سینه مرصع و شمشیر که هر آئین و دریای نوره تلج ماه را بر گرفته بنزد صا و قحان شقای شتافتند چنانکه

بشرح خواهد رفت

و قایع سنه یکم اردو دیت و سنه ده و ذکر طلوع و خرد دولت شاه شاه ایران فتحعلی شاه قاجار شرح رفت که چون شهر بار از آسیای غربی رزم خواه آقا محمد شاه را شهید کردند قاتلان میباید که نخستین نزد صا و قحان شقای شدند و خبر باز دادند صا و قحان از وفود هول و هیبت و کمال غرابت این خبر را نیک استوار داشت قاتلان بی توانی باز شتافتند جواهر و لالی و امانه سلطانی را حمل داده و بر سپردند لاجرم دانست سخن ایشان بر صدق است هم در حال آن اشیاء را ما خود داشته از قلعه پناه آباد بیرون شت و برعت برق و باد راه عراق گرفت اما از آنسوی چون صبحگاه ایجا دیکه کثوف کشت نخستین محمد حسین خان قاجار کشیکی باشی میرزا اسد الله خان و وزیر شکر و میرزا رضا قلی منشی المانک بجوابگاه پادشاه شهید در فیه و یکم شریفش را از خون لعل رنگ یافته و آن فوت نم داشتند که بن پادشاه را از جایی بجائی نقل کردند که ناچار بعضی از جواهر نفیسه که قاتلان بجای گذاشته بودند برداشتند و جامعی از سمران سپاه را با خود یار کرده از راه انجوان و مراغه بجانب طهران شتاب گرفتند در این وقت شورش بزرگ در لشکرها افتاد و جو قیام و از راه از یکدیگر میگریستند شاهزاده حبیبعلی خان از لشکرگاه با چند تن از برادران و از دکان

نصف از راه

جداول تاریخ قاجاریه از مجلد استانخ التیاریخ

(ع ۳) که از فرزندان ولعهد دولت فتحعلی شاه بودند ساز رفتن بطهران کرد و جماعتی از اعیان و خاندانین منب
 و آغزوق درخت قلمر کاش از اذکان شدند و حاجی ابراهیم خان شیرازی با فوجی از اعیان و کتک چان
 مازدرانی از شاهزادگان یکسوی افتاده از راه اردیل و زنجان طریق طهران برگشتند و در حوالی زنجان محمدنجان
 و میرزا رضا قلی پیوسته شدند اما حنیقلی خان و سلیمان خان بابیار از سپاه از راه طالش درشت بطهران
 آمده و در ظاهر قتل و فرود شدند میرزا شیخ صدر اعظم که روزگاری وزارت آقا محمد شاه داشت و بعد از آنکه
 حاجی ابراهیم خان این محل یافت او را بدرگاه گذاشتند اینوقت در طهران متوقف بود چون اصفای این خبر کرد
 با میرزا محمد خان قاجار که شاهر طهران را بر سر وصیت شاه شهید حارس و حافظ بود مواضع همدان که
 هیچکس از اعیان و لشکران را بشهر در شدن نگذاشته اند چه آنکه ولعهد دولت فتحعلی شاه در رسیدن دروازه
 شهر را استوار کردند و راه بر صاف و وارد مسدود ساختند علیقلی خان برادر آقا محمد شاه نیز چون
 قتل برادر بشنید سپاهی که با او بود برداشت و از ایروان پیرون شده از راه خوی و مراغه و تبریز بعراق آمد
 در قریه عیشا که از محال شخیر بار در پنج فرسخی طهران است لشکرگاه کرد و در ضمیر داشت که بجای برادر صاحب
 تاج و کمر کرده و از آنسوی چون جواهر پادشاه که هر یک خراج مملکتی بپادشاهت بدست صادق خان شقایق
 افتاد آن را خنجر اقبال دانسته درگاه سلطنت یکدل گشت و با گروهی انبوه طی مسافتی همی کرد و بسیار کس
 که از لشکرگاه پادشاه متفرق شده بهر جانب فرار میکردند از بهر استکباری خویش بر سر او انجن شدند
 پس از رو دارس عبور کرده مردم شقایق را نیز از هر سوی بخواند تا لشکری بزرگ فراهم شد آنکه یکی از برادران
 خود را در تبریز بایالت گذاشت و دیگر برادرش جعفر خان را بمارت قزاق داغ مامور نمود و خود بآن لشکر کران
 بجانب طهران ره سپار گشت و نخستین فتح قزوین را واجب شمرد از بهر آنکه زن و فرزندش را که بفرمان شاه
 شهید در آنجا نشین داشتند را بی بخشد با آنچه چون ظاهر شد وین را لشکرگاه کرد و از آنجا برادران خود را که
 در تبریز و قزاق داغ بودند مکتوبی کرد که سپاهی لایق برداشته قلعه خوی را با خاک پست کنند ایشان نیز با خنجر
 کس در کنا دخی خیز زدند اما صادق خان چون ابواب شهرت زوین را مسدود یافت حکم بیورش از هر دو
 جانب کار جنگ با تیر و تفنگ میرفت و بسیار وقت که از بهر دیرش جنبشی می افتاد مردم فرادان نابود
 میکشت و بای مفتوح نمیشد صادق خان حکم داد تا جمیع قری و مزارع را که در اطراف قزوین بود عرضه تنب
 و غارت و شتنب کار بر مردم آن اراضی صعب کردند و روزی چند به سیکونه کار همیرفت و هر سر بر اهر
 ورمیاء تا آنکه که شخیر بار نامه از فتحعلی شاه در شیراز بفرقتل شاه شهید را بپسند پس میتوانی خیمه پیرون زد
 و راه طهران برگرفت چون قطع مسافت کرده بخاطر طهران فرود شد نخستین شاهزاده حنیقلی خان اگر چه در ضمیر
 بوس سلطنت داشت اما غمی در خاطر نرفته در پیرون طهران بدرگاه برادر حاضر شده و چنان اطلاع یافت
 بر زمین نهاد در اینوقت فتحعلی شاه منشوری بامشکر علیقلی خان کرد که تا اینوقت فرادان رحمت سفر برده است
 است که روزی چند بجای بای خویش باز شده از تعجب راه بر آساید تا آنکه که وجود شما واجب افتد حاضر درگاه
 خواهید شد لشکریان چون چنین فرمان یافتند سخن علیقلی خان را وقتی ننهاد و باز خاها شد و با او خبر غلامان خاصه

فدوسی
 علیقلی خان
 آقا محمد شاه
 در هوای سلطنت

مواضع
 و تفر با هم
 عمدتین و قرار
 درگاه
 گذاشتن

رسیدن
 شهر بار جاذار
 فتحعلی شاه از
 شیراز
 بطهران

شرح سلطنت و محاسن نجرى فتحلى شاه فاجا

کس نماد و این وقت عیقلی خان را طلب کرد که میاید نزد یک ماستامی و بشهر در آئی تا در کار سلطنت بکشد
 مشورتی کنیم و دشمن را دفع دهیم عیقلیخان چون لشکر که با او تواند جنگ را ساخته شد داشت ناچار شهر
 طهران درآمد اما هنوز در خاطر داشت که بعد از مشاوری و دوشیزه دولت در کما، خواهد بود و مسمی
 زبان داشت که میراث برادر خاص برادر است چندانکه وضع و شریف او را پند و اندرز گفتند مفید نیفتاد
 این هنگام زنمان قاجار که در درگاه رسد و آن دیده بودند روزی در یکجا انجمن شده او را دعوت نمودند
 و گفتند ایگونه پسندار ما که در دماغ جای داده خبر و بال و نکال ثری نخواهد داشت صواب است که وصیت
 برادر را پذیرفتار باشی و ولیعهد دولت را فرمان بزدار آئی هم سز بر تافت و سخن ایشان را پذیرفتار گشت
 زنمان قبله هدست شده او را بد کفشد و برانند و لطمه زند عیقلی خان از نزدیک ایشان بیرون شد
 سخته شده شیر را مادر فتحلى شاه چون چنان دید داشت که کار او باریق و مدار اصلاح نیاید و در دیگر
 در ایوان دارالاماره میرسد سلطنت جای کرد و کس طلب عیقلی خان فرستاد که ایست حاضر باش
 تا شاورت در امر سلطنت را بنهایت بریم که کاری صعب در پیش است همانا صادق خان الشکری کران
 در ظاهر قزوین نشسته و دل در سلطنت بته هر که راجع و کرده بعبره آفتد نخستین دفع او را که نزد عیقلی خان
 از جای جنبش کرده آهنگت دارالاماره کرد و او را رسیدن غلامان خاص بود که زینت آلات حرب از فضه
 و ذهب داشتند اینجمله ملازم رکاب او کشیده و گروهی از ملازمان نیز از پیش روی او میفرستند و چنان بود
 که هر وقت عیقلی خان بر فتحلى شاه در میان صد مجلس محبت و بجانب صدر می شتافت این نوبت را
 چون بدروازه دارالاماره درآمد ایست آقا سى ملازمی که از پیش روی او بودند باز داد و با عیقلی خان
 گفت این مجلس شوری و قرار سلطنت است نه انجمن مجال و دعوا و چون عیقلی خان درآمد هم در حال
 حکم داد تا در بان در به بستند و ملازمان او را از پس در گذاشتند آنگاه در بهلوی عیقلی خان درآمد
 چند کام در برابر ایوان همی بود و گفت هم اکنون سر خضیع منور و آرو کفش پروان کن چه ایک پادشاه
 صدرا یوان بخوانست این سخن بر عیقلی خان کران آمد و سخن نا هموار گفت در پاسخ خطابی درشت دید
 تهدید قتل یافت ناچار قطع بغلین کرد و سر فرسود داشت پادشاهش پیش خواند تا نزدیک پیشگاه آمد
 پس بفرمود تا صعود با یوان کند چون عیقلی خان راه بگردانید که از باب ایوان داخل شهوازیس در
 او را به یکجای بودند و از هر دو چشم نا پنا ساخته ماسور بوقت بار فروش باز نذران نمودند و در حال
 غلامانش را میرزا اسد الله خان وزیر لشکر با شفاق و الطاف ملوکانه سپید و آراسته نام ایشان را
 جریده ملازمان درگاه کنار واد مسموع افتاد که وقتی عیقلی خان از آقا محمد شاه بمنیاک شده از حاضر شدن
 بدرگاه تقاضا در نزد آقا محمد شاه مکتوبی کرده که بانامی عیقلی چراوشت در ضمیر گرفتی و هراسناک شدی آن
 برادران که از من کنار گرفته و آزار دیدند برادر من بودند تو آقا حاجی منی روایت که خواهر از برادریم پس
 فتحلى شاه را فرمودند نزدیک عیقلی خان شتاب و او را از من مطمئن خاطر سازد حاضر درگاه کن لکن از قبل خود را
 بیان کن و او را خط امان مده که بعد از من دفع او بر تو واجب خواهد گشت مع القصد چون فتحلى شاه از کار عیقلی

فتحلى شاه
 نجرى پادشاه

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجملات تاریخ التواریخ

(۴۸)

مردا خت روز دیگر حسین خان قولی آقا سی را با فوجی لشکر از پیش روی مود فرمود تا بقزوین تاخمت کند و مردم قزوین را از ورود او دل توی کرد و از بهر آنکه در جنگ صادق خان سستی بخیزد و این همه بیگم در حضرت شهریار مروان جنگنا مذک بود و از قضا محمد ولیخان قاجار که بحکم شاه شهید نامور بجا است قلعه مشند مقدس بود از شنیدن خبر شهادت آقا محمد شاه باشه زار کس که لازم خدمت او بود از راه برسید فتحعلی شاه این معنی را بفانگینک گرفت و لشکر یازده هزار نفر از کوه غمان غریت بجانب قزوین گذاشت و همه جا بقدم عمل سیطه طریق کرده بعنزین آمد صادق خان ناچار جنگ را ساخته شد و در مصافکاه آمد و صف راست کرد و اینوی نیز شهریار بفرموده داده بر کشیدند مسیر و سیمین یار استند پس از هر دو سوی لشکریان در هم افتادند و دست و بازو کشادند کوششی مروان گرفت و مردان بسیار کوفتار شدند در پایان کار مردم صادق خان پشت باجنگ داده روی بفرار بخشادند صادق خان را تاب درنگ نماند و تا سراب غمان نتوانست باز داشت و چنان شتاب رفت که چذاسب جنیت در زیر قدمش جان او را بکشت چنان میدانت که قلعه خوی و تبریز در تحت فرمان برادرانش میباشند و بدینجا پناه تواند برد و اما از آن سوی چون حسین خان و نبلی خا که مسطور افتاد در تنه وین بود و برادر او جعفر قلخان در رکاب شهریار کوچ میداده ایشان بر طریق صدق میرفتند و از جان دل میطیع و منتقاد بودند برادران کتر ایشان نیز در او باسیان از دور و لخواهی بودند لاجرم چون اندیشه برادران صادق خان را دانستند و هزار مرد از اکراد و دیگر مردم فراهم کرده و مردم را برادران صادق خان مصاف دادند و ایشان را چنان بهریت دادند که دوازده فرسنگ مسافت را در مدت دو ساعت در نوشته به تبریز و رآمدند و هم در آنجا خبر شکستن صادق خان را اصف نمودند نیز در تبریز نتوانستند زیت کرد و بجانب سراب شتافتند با صادق خان پیوستند از قصایب صادق خان در کج و زشتی که بود مع القصه خا نا افتاد که در جنگ صادق خان قاتلان شاه شهید بدست غلامان درگاه گرفتار شده ایشان را بموقوف عذاب و عقاب آورده باز داشتند و حکم رفت تا جمیع مفصل ایشان با کار و و دشمنان هم فضل دادند آنجا شهریار باراضی زنجان آمده لشکرگاه کرد و منشوری بصادق خان شقاقی مسطور داشت و آن مثال را با ابراهیم خان عضد الدین لوی قاجار سپرده و بنزد صادق خان فرستاد بعد از رسیدن ابراهیم خان و رسانیدن احکام شختر مار صادق خان از در زاری زراعت پروت شد و استغفار و استعجاب همی کرد و توبت و انابت کراشد و جواهر دولتی و بازو بند و دیگر امانه سلطنت را با ابراهیم خان سپرد و کتبی از در نیایش و طلب بخشایش با و داد تا بحضرت شهریار باز شده این جمله را پیش داشت فتحعلی شاه جرم صادق خان را نادیده انگاشت و او را بکجکومت کمرود و سراب باز گذاشت و نیز محمد خان ایروانرا که تفرم رکاب بود با مارت چو ز سعد شاد خاطر فرمود اسمعیل خان قاجار را بکوتوالی قلعه ایروان نامور داشت و جعفر قلخان و نبلی مندرمانند از تبریزه خوی گشت آنجا حنیقلی خان عبدالدین لوی نامور پناه آلوده منوره منشوری با ابراهیم خان طیل خان کرد که نقش شاه شهید را با اتفاق او بجانب عراق حمل کرد پس از زنجان بسوی طهران کوچ داد و ازینیه راه نظام الدوله سلیمانخان را بنظم کیلان فرستاد و در

مقتله صادق خان
شقایق پادشاه
و مندر او

سرب
نبتع
سرب
سرب

مرنه بفتح هم
بروزن پرند

شرح سلطنت اوجھانخیری آقا محمد شاہ قاجار

بیت چهارم ربیع الاول در سنه پنجم از دودیت و دوازده و از دهمین کشت و پس از روزی چند
حقیقی خان از پناه آباد مراجعت کرده جدش شهید را پادشاه در لاجم شهریار با تمامت بر سر کار درگاه
وسران سپاه پذیره شد و جدش شهریار را فرود آورده و شجره در آمد و هفته بسوگوری روزگار بردارند
محمد علیخان قاجار را بدو هزار سوار و ده هزار مشقال زر مسکوک فرمان داد تا با اتفاق میرزا موسی نجف بیگ
و ملا مصطفی قشجه شاه شهید را بمشهد نجف علی ساکنه آلف الحینه و التحف حمل دهند و ابراهیم خان
عزالدین لوباقرا و حفاظ قرآن مجید ملازم باشند روزیست و چهارم جمادی الاولی از طهران بیدون
شدند و راه در نوشتند سلیمان پاشا والی بغداد با استقبال بیرون شد و یکو خدستی کرد و با محمد نقش شاه
شهید را در مشهد نجف با خاک سپرده چند تن از قزاقی قرآن را ملازم آن مرار ساخته باز شدند چون اینجا
نیز پرداخته کشت شهریار را در خفتلی شاه فرمان داد که بمنجنق و تباره شناسان ساعتی بیکو تر از بجزیر بسنج
و جدول سخت اختیار کردند هم در آن ساعت کلاه کیانی که خراج ملک کیانی بها داشت بر سر نهادند
در شتای لالی آباد و جواهر شاه را از برودوش حمال کرد و باز و بند تاج ماه و دریای نور بست
و بر تخت پادشاهی بر نشست ویران بزرگ و ایران سترگ و ایمان درگاه و معوضنجان سپاه را بار داده
تا در آمد و پیشانی بر خاک نهادند هر نفری بجای خویش بر صف شد شهریار سخن آغاز کرد و مردمان را بیدل
و داد خویش نهد داد و دست و دشمن را بهم و امید و وعده و وعید فرستاد حاضران حضرت زبان تابش
و نیایش گویند و بشکرانه چنین بر زمین بودند اینجا ابواب جود و کرم گشاده ساخت و مردم را بیدل و نیای
و درم بخواخت هم در این روز شاهزاده محمود پسر تیمور شاه افغان از راه بر سید و رخصت بار حاصل کرده در
پیشگاه شهریار درآمد و مورد اشفاق و الطاف ملکانه کشت و او را سبب هجرت و پیوستن بدین حضرت
این بود که تیمور شاه افغان شاهزاده همایون را که اکبر اولادش بود و ولایت عهد داده در قندهار
سکون نموده و شاهزاده محمود را بایالت هرات باز داشت و برادران خود را در بالای حصار کابل که حصا
حصین و معقلی متین بود جای داد و خود در کار کابل و پیشاور روزگار میبرد و شاهزاده زمان را که کوچک
ترین فرزندانش بود در نزد خود میداشت چون تیمور شاه و داع جهان گفت شاهزاده زمان که حاضر
حضرت بود تاج و سر نهاد و سر سلطنت برداشت برادران و متر پادشاهی را در گردن نهادند و لشکر
چندین مصاف دادند نخستین شاهزاده همیون بدست شاهزاده زمان که فرار شد و غلبه برادر از هر
چشم پناگشت و شاهزاده محمود چون این بدید و قوت مخالفت او داشت شاهزاده و فیروز برادر کتر خود را
و شاهزاده کامران مندر زنده و در راه داشته بحضرت شهریار رفتی شاه پناه جست بعد از ورود او پادشاه
حکم داد تا امیر علی قری همانرا در اباد شد و چراغ علی خان نوایی مجالت و مصاحبت او مندر به ارس
اینوقت در حضرت شهریار کشف افتاد که محمد خان پسر زکیان دند که در غلبه دولت شاه شهید بصره کریمه بود
در اینوقت خبر قتل شهریار بدو رسید از بصره با جمعی از خویشان خود باراضی بهبهان آمد و از آنجا بکارزون شده
جمعی از قابل منی بر سر راه ایمن شدند چون در آن اراضی از بیم لشکر پادشاه نریستن بر او صعب بود و راه

ایران و خلیج فارس
فاجایه بزرگ
برطانیه

اول شادی حسین
معدوم غریب و دودار
کے ہاں

جلد اول تاریخ فاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

جنیس پیش گرفت و از آنجا بجانب اصفهان تاخته در خاکسکان فرو شد چون حاجی محمد حسین خان اصفهانی
که بیکلر پسکی آن اراضی بود با اعیان محضر درگاه پادشاه بود برادر حاجی محمد حسین خان با جماعتی ساخته جنگ
برف او بیرون شد و در اول حمله اسیر و دستگیر آمد پس محمد خان سعادت آباد آمد و جای کرد و میرزا عبدالوهاب
مستوفی را بکجاست اصفهان باز داشته دست مساعده از آستین برآورد و با خد اموال تجارت و تواریخ
مشغول گشت بعد از اصفای این خبر فتحعلی شاه حسینقلی خان قاجار دولو و محضر علیخان و اشکو و اسد
و یردی خان محمدالدین لود حسین خان قلندر آقاسی را با جماعتی از لشکر برف او نامزد فرمود و ایشان بجانب
اصفهان شتاب گرفتند محمد خان زند چون این بشنید مردم خود را بر آنجهت باستقبال جنگ بیرون شد
و در منزل خبر متاخر فریقین افتاد بعد از تعالیه وقت آمد محمد خان شگفته شد در راه سعادت آباد پیش گرفت
وحسین خان زند بنال او تهاخت چون مردم اصفهان از سنگستن او آگاهی یافتند بجانب سعادت آباد شتافتند
و اموال و اطفال کثیره که در ایندت قتل جسم نهاده بود بغارت برگرفتند و از آنسوی بجنف خان زند که تاش
این فتنه را دامن می زد و اکنون میان قایل بختیاری رفته استمداد می کرد بدست یوسف خان بختیار
که قاتر آمده و او را با جماعتی که همراه داشت بدرگاه فرستاد پس بر حسب فرمان حیدر ابدیهان چهارهسته اش
در زند و مردم او را عرضه بشیر ساختند چون اینجهت کوش زد محمد خان و رستم خان برادرزاده اش گشت
بیشتر در هول و حرب افتاد و بمجال سیلاخور گرخت و در آنجا جمعی از مردم با جلان را بر سر خود انجمن کرد
و میان قتل از آن اراضی در رفته نشین ساخت نظر علیخان با جلان چون این بدید جماعت خود را
بر داشته بر قطعه و تاخن برد و او را دستگیر ساخت کین از مردم با جلان که ممد می نام داشت با چند تن
و ستیار او شده او را بر ما کرد و دیگر باره بیرون شد و از دور نزدیک لشکری ابنوه کرد و قضا او در حضرت
فتحعلی شاه معروض افتاد شهمیار محمد و لیخان قاجار و الی کر از ولایر و حسن خان و الی فیلی و قیقان حاکم
بروج در برف او فرمان داد اینجهت بجهت لشکر کرده و در اراضی سیلاخور با او جنگ دیو بستند و در این جنگ
قیقان بروج روی زخمی صعب یافته جان داد و هر دو لشکر از هم جدا شدند و محمد خان زند را بر شوکت و قوت
بفرزد و در اراضی سیلاخور نام در گشت و از آن سوی جعفر قلیخان و سبکی که ایالت تریز و غوی داشت و لرم
حضرت پادشاه بود در حضرت انصاف حاصل کرده روانه آذربایجان شد صادقان شتافتی چون این بشنید
بیمناک شده حکومت سراب و کمر و در آنجا داشت و باراضی شیردان کرخت و عجب آنکه جعفر قلیخان و سبکی
نیز باغای مفیدین و بخان کدب فتنه جویان بر خویشان برسد و پشت با دولت پادشاه کرده روی
سعادت با صادقان نهاد و با او همدست و همدستان شد محمد قلیخان فتنه بر بشتان پوشت چون
این جلد با هم مواضع محض اند و در مخالفت شهمیار پیمان دادند حسینقلی خان برادرزاده محمد قلیخان کمون
خاطر ایشان را مشوف داشته بجانب طهران شتاب گرفت و در حضرت پادشاه صورت حال را باز نمود
فتحعلی شاه در چشم شد و قلع و قمع آنجا عت را تقسیم غم داد و نخستین محمد و لیخان قاجار را با کرمی از لشکر فلم رو
علیکر فرمان داد که بر سر محمد خان زند تبار و نام و نشان او را از اراضی عراق باز دارد و آنجا حسینقلی خان قاتر را

نصیب
باجای بختیاری
و با جماعتی
که در آنجا
مستوفی
را بکجاست
اصفهان
باز داشته
دست مساعده
از آستین
برآورد

مساعده خون
کسی را بمال
از دست
جز بفتح
میکون
رای محمد
آورد
بغاری
که کرد

هراسناک
شد جعفر
قلیخان
و سبکی

شرح سلطنت و جاکیری آقا محمد شاه قاجار

بایالت ارومیه اختیار فرمود و او را حکم داد که از پیش روی سپاه تا ختن کن از جماعت افشار به سوی ساخته (۵۱)
حصار ارومیه را مفتوح سازد و محمد قلیخان عثم خود را دست گیر کرده در بند و بنجر بردارد و بر حسب فرمان غیر بران
زده و نظام الدوله سلیمان خان را نیز با فوجی بر مقدمه پیش رفتن فرمود آنگاه نواب شاهزاده محمود افغان را
گفت که تو بروی میمان بوده زحمت سفر از بهر تو روانه دارم بچند دور دار المومنین کاشان که حوزه این است
نشین فرمای چنانکه ما از سفر باز شویم و کار تو بر مراد کنیم و او را روانه کاشان فرمود و خود در دهم شهر ذیحجه
باسبای رزم ساز نیمه پروان زده و طی طریق کرد و چمن سلطانی را لشکرگاه کرد چون صادق خان شفتی از
جنش شعیار و مردان کارزار آگاه شد در هول و هرب افتاد و کس نیز دیکت سلیمان خان نظام الدوله فرستاد
آغاز زاری و ضراعت نهاد تا او را بشاعت برانگیزد با محمد سلیمان خان عفوگناه او را خواستار آمد و شهر
متمس او را پذیرفتار گشت چون صادق خان خط امان یافت در منزل سیاه سنگ بدرگاه شافت وارد
آسوی چون جعفر قلیخان و محمد قلیخان از قصه صادق خان آگهی یافتند جهان مالک نزد دست بدو آمد جعفر قلیخان
از اراضی ایران بیکوی شده بمیان کردان رومی و بسید کرد و یزیدی جای کریم قلیخان بحصار ارومیه کریمت
اما حسینقلی خان برادر زاده او که بکرمین قلم خویش مامور بود با اتفاق محمد علی بیگ قوئلر آقاسی و جمعی از قبیله بیگلر
بر سر ارومیه تاخته باز که گمازای قلعه را تسخیر و غم خود را دستگیر نمود و صورت حال را معروض داشت
محمد علی شاه بفرمود تا میرزا ضاقلی منشی الممالک با رومی رفته اموال اشراف محمد قلیخان را مایه خود داشت و اشراف خان
و مایه های بجات برج و باره مامور گشت و شهریار روز ششم محرم در ظاهر ارومیه لشکرگاه کرد و حکم داد تا محمد
قلیخان را جامه زنبورک چیان در پوشیدند و اجری و جاکمی ایشان مقرر کردند تا مردمان بدو به عبرت بیند
و بنگیرند آنگاه در هفدهم محرم از ارومیه بحاج غوی کوچ داد و در آنجا حسین خان دهنی که بیکلو پیک
خوی و تیریز بود خدمتی بنظر کرد و شاهنشاه ایران را در باغی که خود کرده بود خواستار صیافت آمد و آن گونه
سیمان را چنان میزبانی کرد که سالها به زبان نماند که به میرفت و از پادشاه در خور خدمت خویش نواخت
و نوازش را بدین هنگام معروض افتاد که برادر شعیار شاهزاده حسینقلی خان که مامور بکومت فارس بود از
مخالفت بیرون شده بهر بخود سری برداشت و بهوای سلطنت جنبش کرد و جمعی از بزرگان آن اراضی را که
با خود از در صدق میداشت میل در کشید و در حبس خانه باز داشت و میرزا نصرالله خان که بر حسب فرمان
پادشاه مامور بتوقف فارس بود نیز ناچار ساخت و فوجی از بهر گرفتن جان محمد خان قاجار که در این وقت
در لار بود مامور فرمود و او تاب درنگ نیانورده در عراق کریمت از پس او ستم پیک علام خود را بجات
فارس و خط مجوسین باز داشته و عرض سپاه داده ره پار عراق گشت و چون راه باصحنان نزدیک
کرد محمد قلیخان قاجار که از قبل شهریار مامور بنگاه داشت اصحنان بود با حاجی محمد حسین خان پیکر یکی اصحنان
این سخن در میان نهادند و از هیچ روی دفع او را در قوت بازوی خود ندیدند لاجرم از شهر بیرون شده
در ارض دهنی که چارده فرسنگی اصحنان است جای کردند و حسینقلی خان پانفی باصحنان درآمد مع لقمه
چون شهریار هفتای این کلمات کرد سخت خستگین و غمده شد و در اصلاح این کار تقسیم غم داد پس تخنیت

محمد علی شاه قاجار

حاجی محمد حسین خان

محمد علی شاه قاجار

محمد علی شاه قاجار

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

(۲۵۲) نظام الدوله سلیمانخان را از برای نظم آذربایجان امر توقف فرمود و خود با سپاه راه عراق برگشت اما از آنسوی چنانکه مردم قباد محمد و لیخان قاجار بر حسب حکم شهریار بدفع محمدخان زند تا اراضی سیلاخور به قدم محل و شتاب برفت و در آنجا با محمدخان رزم داده او را شکست و محمدخان از مصاحف گاه فرار کرده خواست تا خود را با اراضی بصره رساند در نوای دزفول مردم میلی او را دستگیر ساختند و بنزد حسن خان والی آوردند حسن خان هم کرد که بمباد محمدخان زند باز ما شود و روزی او را که نزد رساند لاخبر هم او را از هر دو چشم نابینا ساخت و باز بخیر و کسده بحضرت شهریارش فرستاد از قضا ورنیکه فحقی شاه از تبریز کوچ داده در منزل ارواق جایگاه داشت محمدخان را حاضر کرده شهریار بصره سودا او را بمردم چارده استر با دو سپردند چه ایشان نزد از محمدخان مطالبت خون میرفت پس حکم قضا بر او جاری کردند آنگاه پادشاه از آنجا کوچ داده در منزل میانجی کر مرود فرود شد و در آنجا ابو الفتح خان سپه کتر ابراهیم خلیل خان جوان شیر که از پیش با حصار او حکم رفته بود بر کاب پیوت و مورد اشفاق شاهانه کشت و از آنجا طی طریق کرده در حین سلطانیه نیمه زد این هنگام در حضرت پادشاه معروض افتاد که بعد از پیرون شدن شهریار از آذربایجان عیسی بیگمت خان کلیانی و خان بابا خان سر کرده مانگی نظام الدوله سلیمانخان را بفرستند که در این هنگام چون محمدخان زند عراق را اشغله ساخته و حنیقلی خان تا اصفهان تاخته اگر هوای سلطنت سر بر کشی تواند بود و سلیمان خان نیز سخن ایشان را استوار داشته لای مخالفت بر فراخت فحقی شاه چون دفع حنیقلی خان را واجب تر میدانست مخالفت او را وقتی ننهاد و روز دیگر از چنین سلطانیه از راه قمر و عیگر طریق عراق برگرفت و حنیقلی خان نیز از اصفهان پیرون شده بمجال مندان تاخت مع القصة شهریار ملا علی اصفهانی پاشی را فرمان داد که در کاب شاهزادگان نواب عباس میرزا و محمد قلی میرزا و حنیقلی میرزا از طهران بپید و ن شده درین راه بدرگاه پیونند و ایشان در اراضی در غزین بشکرها پیوسته شدند و بعد از تعقیل سده سلطنت منظور نظر پادشاه شده هم از آنجا رخصت انصراف حاصل کردند و با طهران شدند و شهریار از در غزین کوچ داده در قریه ساروق که از تملک فزایان است فرود شد اما از آنسوی چون محمد علیا و الد پادشاه مخالفت سپه کتر را با برادر بپید است سخت برسل و رسال چند اندک توانست حنیقلی خان پند و اندرز کردند و هیچ مفید نیفتاد با چار خود ابراهیم اطعای نایره فساد بفرعت تمام بنزدیک پادشاه آمد و کلمات حکمت آمیز آنرا کرد و او ششم شهریار را بنشاند و از آنجا بجانب حنیقلی خان شتافت و از در مهر زبان برکشود و فرمود در حضرت پادشاهت سیف غایت شده ام و کار بر مراد و مرام تو کرده ام هوای پادشاهی بگذار و بر خوشتن تباهی کن این سخن خان حنیقلی خان در گوش بخت و از جنگ و جوش نشست لاجرم فحقی شاه روز دیگر بجه و آغز و ق را در ساروق گذاشته با ابطال رجال راه برگرفت و در اراضی کمره با برادر دو چار شد از هر دو سوی صفراست کرده و سیمه و میره بیار استند لکن چون شهریار را در ضمیمه ستر بود که چند اندک تواند کار بدها و بهار بفرزند شکران از مبارزت منع فرمود و میرزا موسی بیگ پاشی را از میدان جنگ بنزد برادر کیسل ساخت و پیام داد که اگر چه در امان مخالفت آویختی در شته اخوت کیستی و یکب نیم میدانی که در این میدان جنگ

در وقت
بفتح جزیوگون
رای مده و فتح
درین سینه
قاف ساکن

بیک
بفتح جزیوگون
والف و فون
مکوه و فیم رکی

ساروق
پسین مده
والف و فون
جلد و سکون
و بود و فون

شرح سلطنت و جانشینری آقا محمد شاه قاجار

مردان تو را با لشکر مایروی در کف نیت با این همه خاطر ماسنوز مال ایستاد است اگر خوف و خفاف
 ول بیک سوی غمی و از در معذرت بجانب ماکوچ دی کنایت معفو دارم و دل آزرده ات گذارم سیر
 سویی برفت و این کلمات را لبان حکمت و زبان موعظت بگفت و او را از بخت و شتر سبزه آورد و چنانکه فی
 توانی از میان سپاه خویش اسب بر ججانه یکخته بنزد یک برادر شافت و روی برخاک نهاده اسکت بیاید
 شتر یا را از اسب دست فرابوده خاک از چین و آب از پیش بستر و هم مهر اخوت خویش کرد که شتر را رخن
 آب و چشم بچواید و فرمود ما از جنایت و جرم مفرمان رکاب حقیقی در کد شستم پس هر دو لشکر بهم دست
 شدند و محالقت آغاز نهادند اما و لیجان قاجار که از جانب شهریار بنفع محمد خان زند ما مور بودی سببی از
 سیلا غریب رون شده بحقیقی خان پیوست کردار او در خاطر ابدی حلی کران بود بفرموده او را ضربت
 نختی زمت گردید و با سحر کان کوی و بر زن مستدار قص کردن فرمودند آنکاد در زنجیر و کنده هشت باز داشتند
 چون اینکار پرداخته شد حقیقی خان قاجار را ما مور بفرمان فرموده و نور و زخان غمزدن لوی ر نظام
 بهببان فرستاد و در پانزدهم شهر ربیع الاول بجانب طهران کوچ داد اما از آنسوی چون خبر این فتح و
 کوش زد سلیمان خان شد پای اصطفا و مش لفریدن گرفت و از هیچ سوی خلاص خویش را ماضی ندید خرائیکه
 بهکاه پادشاه پناه جوید و کناه خویش را عذر خواه آید و دست و تنل توسط مقران درگاه بدان عطف و معفو
 شاهنشاه زد و شتر بار فرستاد اگر آن خدتن مردم که او را بجایست و خلاف اغوا کردند بعبانان حضرت سپارد
 جرم او را ندیده انکاریم سلیمان خان چون این بشنید بی توانی علی همت خان کلیسائی و خان باباخان ننگی را
 داشته در سلاسل و اغلال کشیده و با خود بطهران آورده ایشان را بعبانان سپرد و خود در اصطبل خاص پناه
 جت شاه کینه فواید بخت حکم داد تا علی همت خان را به آن چنباره بسته آتش در زدند و حسین خان پیرش را
 بر سر بر کشند و خان باباخان کلیسائی را پس کشیدند و عبدالله خان خنده را که با ایشان همدست بود نیز
 با جیاساخت آنجا جرم سلیمان خان را عفو فرمود و بکثات و عطمتی که داشت صغود داد و از پس این قانع صلاح
 کار محسود میرزا و فیروز میرزای افغان که ما مور بوقف کاشان بودند پرداخت و حکم داد که ایشان اعداد
 سفر هرات و قندهار کنند و بقواد و سرهنگان سپاه خراسان روان رفت که با لشکرهای آراسته اعانت محمود
 و فیروز را واجب شمارند چنانکه بر سر بر ملک سورت ممکن کردند ایشان را کاشان راه خراسان برگرفتند
 اما از آنسوی چنانکه از پیش مذکور شد جعفر خان دلی از اراضی آذربایجان بخواجی روم افنی و میان مردم
 کرد و یزیدی که رنجت در این وقت از رجال آن قبیله لشکری فراهم کرده بر سر خوی تاخن آورد و برادر
 مهرش حسین خان دلی را که بیکلر سکی خوی و تبریز بود در قلعه خوی بمجاصره انداخت حسین خان برج و باره
 شهر را آتش زد و آن سینه ببارانده می شد یکشت و صورت حال را در حضرت پادشاه باریز
 فتحعلی شاه ابراهیم خان قاجار دود لور با لشکری لایق بدفع او فرمان داد و ابراهیم خان طی مسافت کرده
 ظاهر خوی با او دو چار کشت و صف راست کرد و حسین خان خیزه بادل قوی و تن توانا ابطال رجال
 خویش را برداشته با ابراهیم خان پیوست از آن سوی جعفر قلیخان نیز صف بر کشید از دو جانب بار

سلیمان خان
 جانشین

محمد شاه
 قاجار

محمد دافن
 بفرمان

جلد اول تاریخ جاریه از مجلدات نسخ التواریخ

(۵۴) تیر و تنخ بر وقت شد از رگتا زمره دان و کرد میدان و طوفان جنگ و د خان تفتک جهان روی پشیر
و قطران شست و بسیار کس در خون خود بغلطید و پایان کار ابراهیم خان حسین خان را که در آن کرد آب با
کوه را رخ جبل ثابت بود و نصرت یار کشت قبایل کرد و یزیدی و طایفه شکاک پست با جنگ داد و روی پشیر
نهادند جعفر قلیخان با همه کردی و مردی چون در میان خویش ایکنه یافت چار راه فرار برگرفت چون خبر این
فتح معروض شد سلطنت افتاد و این وقت زمستان در پیش بود و فرمان رفت که حسین خان در خوی و ابراهیم خان
در تبریز متوقف باشند از قضا هم در آن زمستان حسین خان رخت بجهان جاوید کشید جعفر قلیخان چون این خبر
بشنید و یکباره سپاهی ساز کرده سر غیر از صبا و سحاب بسوی خوی شتاب گرفت مردم خوی پس از
حسین خان قوت جنگ او داشتند چار او را در آورده و بر حکومت وی کردن نهادند جعفر قلیخان چون
خوی استیلا یافت در زمان عریضه از در ضراعت نکار داده انفا و حضرت شهریار داشت که اگر عفو شاهانه
شامل حال کرد و از جرم گذشته پشش نماید مانند برادر متهر هرگز از طریق طاعت بخردم و چون دیگر چاکران
از در صدق قدم زخم شهریار در پاسخ فرمان داد که اگر کنه خویش را از خاطر خواهی ستر و کیفر این جرم را
از پست خواهی انداخت نختین سپه خود را روانه درگاه ساز و بعد از حصول طمیان خود حاضر حضرت شو
و اگر نه پایال سناکت ستور و دست فرسود گردان غیور خواهی شد جعفر قلیخان چون از پذیرفتن منکران
گریزی نداشت اعداد همشال کرد چنانکه مذکور میشود

وفات
حسینخان
دشلی

وقایع سال دوم جلوس شاهان ایران فتحعلی شاه و تقویض و ایت محمد نایب السلطنه عباس میرزا و حکومت او در ایلیان
شهریاران در فتحعلی شاه در سال دوم سلطنت خویش که یکصد و دویست و نینده سال از هجرت بنوی صلی الله علیه
و آله برفته بود بر حسب وصیت شاه شهید آقا محمد شاه شاهزاده آزاده نایب السلطنه عباس میرزا که در میان
فرزندان رکن الله و فرزند ارشد بود و ولعهد خویش فرمود مقربان حضرت و صنادید مملکت فال سبک را
درو و فرستادند و با نعم و افضال شاهانه شاد خاطر شدند آگاه شیعار بفرموده میرزا اسد الله خان در ترک
که در میان مقربان حضرت مصدق نیت حسن طوین ممتاز بود و لشکری شایسته عرض او و فرم هر کتاب
و ولعهد ساخت و بر حسب فرمان پادشاهان قاجار نیز لازم خدمت گشت و نایب السلطنه بطرف آذربایجان کوچ
داد و هم در این وقت میر جعفر قلیخان دشلی که حکم با حضارش رفته بود بر سید و مورد الطاف خود یار کشت و
کار آذربایجان پرداخته شد اعتضاد الله و ابراهیم خان قاجار که بنی غم شغب ر بار بود با فوجی از سپاه عراق
و فارس روانه چمن گندان کشت در این وقت فتحعلی شاه خویشین سفر خراسان را به تقیم عزم داد از این رو
که بعد از شهادت آقا محمد شاه و بیرون شدن ولینخان قاجار از خراسان مادر میرزا ولد شاه هرج شاه قش
از اراضی هرات با گروهی از افغانان بطرف خراسان تاختن کرده در شهر مشهد شمشیر ساخت و با کونین
طمیان حسینعلی خان احتلال مرا در با بجان مجال دفع او بنود این بهنگام شهریار نخستین جان محمد خان
قاجار را با جاعتی از طریق سبزوار و موبتخیر مشهد فرمود و خود از راه جاجرم و اسفراین کوچ داد و چون
در چمن بام مقام کرد صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار فروغ را با فوجی از لشکریان بطرف چاران رفت

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

فرمود تا اگر مشخان طرق اطاعت و انقیاد میسر در دستکار باشد و اگر نه حصاران چاربان خاک ۵۵
 پست کند و او را دستگیر سازند آنگاه از ایام تابستان بوریان بخشد جعفر خان بیات که حاکم فیما بود
 تقدیم خدمت پسرش را پذیره ساخت اما از پس آنکه شهریار راه قلعه فیما بوزندیک کرد جعفر خان از
 سر در قلعه بدست لشکریان مضایقت نمود و دروازه استوار بر بست و بحفظ و حراست قلعه مشبست
 یکتن از بنی اعوام او که حبس نقلی خان نام داشت از وی روی تافته بدرگاه پادشاه شافت و مورد ابطا
 خسران شد اما شهریار از کردار نامحار جعفر خان تافته شد و این معنی بسبب شد که لشکریان نواحی پاد
 دست نهیب و هدم بر آوردند و از تخریب این و تقدیب بکینه هیچ دقیقه عمل نگذاشتند و همچنان تش غصب
 شهریار زبانه زدن گرفت و حکم داد تا پسر جعفر خان در پای دیوار حصار آورده و پیش چشم در سر کر کند و
 مردم در خیم آن پسر را که هنوز عذارش با خط مسکین اندوده بود در پای دیوار حصار آورده و زکال فکند
 و تیغ بر کلوکاهش نهادند و لختی بودند و پیم دادند باشد که جعفر خان از باره بر آید چون سودی بخردند
 کو سپندش سر بر کوفته اما جعفر خان بعد از خرابی بوم و بر قتل چنین پسر تیغ و کفن بر گردن حمل داده بدرگاه
 و طرق اطاعت و انقیاد گرفت و پادشاه که ایش را از باطن صبر و شکرش با نذران بشکریان سپرد اما از آنوقت
 چون صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار فروغی بر سر چاران رفتند صادق خان دینانی بمشخان
 مواضع نموده او را از میان فرار داد تا بمشهد مقدس پناه جست آنگاه چاران بمحاصره گرفتند و این
 در حضرت شهریار مکتوف افتاد و سربازان او که ایشان با جان محمد خان پیوسته شوند و بهیوده گردیدند
 چاران نماند و خود با سپاه کوچ داده در ظاهر مشهد لشکرها کرد و آن بده را بمحاصره انداخت و مزین
 غلات و جو بات که در محومه بود بتمامی بی پسر لشکریان کشت و راه آمد و شد بر مردم شهر سد و آید لاجرم
 بلای غله در میان ایشان افتاده کار بر آنجا عت صعب شد و در میرزا علما و سادات را شفع حکمت
 و معروض داشت که باین گناه که مراست فل آن ندارم که بدرگاه آیم که در ازای این حرم خدمتی تقدیم رود
 اطمینان باینکه خواستارم که دختر مرا محطوبه یکی از شاهزادگان فرمائی و مراد و بی همتای می تاخته
 تقدیم رسانیده آنگاه حاضر حضرت شوم طمس او با جابت مقرون شد و شهریار روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول
 بجانب طهران عخان بگردانید و در قصبه چاران امیر کونه خان کرد زعفران لوجا حکم جنویشان رخصت
 انصراف یافت و میرزا محمد شفع صدر اعظم مامور گشت که دختر او را از بهر کجای شاهزاد و جعفری میرزا بطهران
 کوچ دهد و در منزل ارغیان جعفر خان بیات با خلعت حکومت نیشا بور رخصت انصراف حاصل کرد
 اما چون فتحعلی شاه طی مبافت کرده در چهار فوسکی آق قلعه فرو شد صادق خان شقاقی از دست شقا
 و نفاق بیرون شده در حضرت شهریار رخصت الله یار خان قلیچ حاکم سنو را را خواستار آمد و پادشاه
 کار آگاه از کثرت الحاح و اصرار او الله یار خان را رخصت انصراف داد اما چون زمین بوسید و رفت
 بر قفای او نگریت و فرمود این پستی است که روی او را دیدار نخواهیم کرد و چنان بود در کرباق قلعه
 در رف و در بت و اطهار عصیان نمود و چون بحکام کفر نمود کس بمغش مامور گشت و از پس او

نخستین فصل
 در بیان
 بیات و
 جعفر خان

بیات و
 جعفر خان

بیات و
 جعفر خان

بیات و
 جعفر خان

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ اتوا ریخ

(۵۷)

ابراهیم خان شاد لوی حاکم انحران و سعادت قلیخان بغیر لور ابراجت محال خود اجازت افتاد و از آنجا
از بل ابراهیم عبور کرده راه طهران پیش گرفت و چهارشنبه یازدهم ربیع الآخر وارد طهران شد و بعد از آن
چند روز خاطر گرفت که کند مطهر و بقعه مبارکه مضاعف موسی بن جعفر علیه السلام را تعمیر فرماید صد هزار تومان زر خطا
از بصره زانند و دقعه و تزیین بقعه در االامان قم فرستاد و با پی از زراب کرده و در صبح مبارکش نصب نمود
و بنیان قصر قاجار هم در این وقت بود چنانکه در جای خود بشرح خواهد رفت اما از آن سوی نایب السلطنه عباس میرزا
با پانزده هزار مرد و زخم آرنای چون طی طریق کرده به تبریز آمد سخت کس نیز یک جعفر قلیخان دلی و ستاد و پیام
داد که تو فرزند خود نیز یک پادشاه فرستادی میان نهادی که خود نیز دشت و دشت یکسوی نمی با لارمان
رکاب کوچ دهی اینک حاضریم باید بحضرت آئی و سخنان را روی در روی اصفاعمانی جعفر قلیخان که از
کردار خود پریم و پاک بود ازین خبر زیادت هر سالک شد و بدین حکومت سرور نیار و دلاجرم نایب السلطنه
در تخری و ی و تدبیر او یکجکشت و عرض سپاه داده از راه سلاسل بک عنان شد جعفر قلیخان چون این
یک سخن از برادران خود را ب حفظ و حراست می باز داشته بقدم عمل بیان کردان در رفت و از قابل ریسی
و شکاک و سپکی پانزده هزار کس انجن ساخته معالمت و مبارزت را میان بر بست اما ازین سوی
لشکر نایب السلطنه قلعه بود را بمجا صره انداختند خان ابدال خان کرد که از قتل جعفر قلیخان کجا بهان قلعه بود
بعد از آن بر خاست لاکن لشکر این اودا و قعی نماند و در حمله نخستین بود در استخر ساخته متروین استقبول ابراهیم
ایشان را منسوب داشتند و بی توانی در طلب جعفر قلیخان کوچ دادند و از آن سوی جعفر قلیخان نیز بی خوف و
راه نزدیک کرده میان سلاسل را آب در انداخت باشد که دشمن را بهزیت کند و در کل لای و سیکر نما
بمجد روز هفتم ربیع الآخر و لشکر در برابر یکدیگر شدند و کار حرب و ضرب ساخته کردند با یکدیگر و در و
بالا گرفت و مردان جنگ در طلب نام و نیک در هم افتادند و مردانه بجوشیدند بعد از کشت و کشتش در اوان
لشکر جعفر قلیخان روی بر کاستند و طریق فرار برداشتند و آن کل و لای که از بهر خصم آمده که در دزد خود افتادند
چند آنکه و هزاران ایشان و سیکر و بهر پیشرفتند جعفر قلیخان بر جنت تمام از آن ملک بگریخته راه چور شدند
و بقلعه ای که معقلی مسیح است در رفت و نایب السلطنه از پس این فتح بی کلفت خاطر بقلعه غوی در آمد و آن
به پیر قلیخان قاجار شایبانی سپرده بطرف تبریز کوچ داد و از تبریز صورت حال را مکتوبی کرده ارسال حضرت
پادشاه داشت و مورد الطاف شایبانی کشت و طمرین رکابش که در در تبریز کار مردان مرد کرده بودند
سجده فخره محلی شدند اما از آن سوی چنانکه رقم شد محمود میرزای افغان را کاشان آهنگ ارات کرد و چون
بشیریز رسید برادر خود فیروز میرزا را در آن بده باز گذاشت و خود روانه خراسان کشت ابر حسن خان
و امیر قلیخان عرب را لشکر خود باغات او از راه قانیات طریق فراد گرفته و تخریب را در تقسیم عزم داد و فیض
پسر شاه زمان که والی ارات بود اندیشه ایشان را در قصد بد و فتح مملکت به انت در حال زمان خان در آن
و تیمور خان تیموری و بعضی خان وائی را بدین ایشان فرامداد و اینجاست بالگوای خود در فراد سوار راه
محمود میرزا که نشد و نایره قتل بالا گرفت بعد از حرب و ضرب لشکر قیصر میرزا کشته شده و فراد بقرن

مقاله نایب السلطنه جعفر قلیخان

شکاک و تشدید کاذب

سیکری فتح سکن همداک سوره کورد محتانی ساکن و کاف و دیگر

مکتوبی با کاف و بی بر وزن

قانیات بخت قانیات بده است

مقتادش هرزه محمود افغان با قیصر میرزا

شرح سلطنت و جہانگیری محضی شاہ قاجار

(۵۷) محمود و بر عهد و امداد سپاه پیغمبر و با اتفاق امیر علیخان بر سر برات براند و آن بگذره را حاج محمد
 اخت پس از روزی چند با خواهی قیصر میرزا مردم محمود میرزا طریق نفاق سپرده رایت خلاف برگزیده
 و تباراج لشکرها دست کشوند و پرانده شدند امیر علیخان چون پیچید مردم خود را بر داشته راه قاین پیش
 گرفت محمود میرزا بغراه کرخت و کاروان میرزا از فراره برآید و بعد از دو دو موب شهریار بطهران میرزا
 و کاروان با اتفاق جابگیر خان بدر بار شهریار آمدند و از آنجا بر حسب فرمان یکجذ توقیف اصمغان مامور گشتند
 اما محمود میرزا از فراره بدو شاهان آمد و از آنجا بخارا شد تا که با ستطهار شاه مراد اوزبک که یک جان لقب
 داشت کار بکام کند و از آنجا این مردی را در قوت بازوی او ندید لاجرم بهانه زیارت بیت الله
 با حوام از نواد پروت شده راه خوارزم گرفت و علی خوارزم مقدس را که ارامی داشته سامان او را ساخته
 کرد و روانه درگاه شهریارش نمود بعد از دو دو بطهران بر حسب فرمان در سرای آصف الدوله میرزا شیخ
 منزل نمود و هم در اینوقت که نیمه شهر جادی آلاخره بود و خراسان کوه خانی زعفران لور با شاهزاده حسینعلی میرزا
 بشرط و ناشوئی زفاف و نیز اینوقت میرزا مهدی علیخان لقب بیبا در قمت جنگ بر حسب فرمان
 انسانی دولت بهیه انگلیس و فرمانفرمای هندوستان در اوایل ربیع الآخر در نگاه شهریار آمد و تخطا به
 فوختان و هندوستان که برای و داد و طرحین و اشباح و دوشین محل داده بود پیش گذرانید و مورد اشفاق
 شاهانه گشت و از دیگر سوی ایلیان چرب زبان از جانب میتو شاه سلطان دارالملکت و کن بر سید و سرخبر
 فیل و دوقض مرغ و افری مرغ بخواهر پیش گذرانید و معروض داشت که مردم انگلیس چهار صوبه از خفت
 صوبه هند را متصرف گشته اند و هنوز چشم دارند که سه صوبه دیگر را بدست کنند متوقع آنست که اگر ما با ایشان
 رزمی پیش آید پادشاه ایران از پامردی ما دست باز دارد و از پس این وقایع الله یار خان حاکم سبزوار
 از خرافت بیرون شد و عفو عصیان را عریضه کرد و خواستار شد که در سرای دار و بحضرت وقت
 و میرزا اسد الله مستوفی دیوان اعلی انجام اینجاست را مامور گشت انگاه پادشاه شاهزاده حسینعلی میرزا
 بامارت فارس نامور و چاغعلی خان لوائی را بوزارت او معذور نمود و شاهزاده محمد علی میرزا فرمان گذار
 بازداران شد و میرزا نصر الله بوزارت او نام بردار گشت از پس این وقایع شهریار دین دار و محلی شاه از بهر
 زیارت منبج مطهر معصوم بخت موسی بن جعفر علیه الصلوٰه و السلام سفر دارالامان قم فرموده فرمان رفت
 در سه جدید معروف بغضیه را بنیان کردند و بر تندیب قبه مبارکه و تعمیر مسجد امام حسن عسکری علیه السلام
 تجدید دارالشفا و کاروان سرو حاتم و باز امو قافات بر آستانه مقدسه نیز حکم صادر شد انگاه از قم پروت
 شد و در غره شهر رمضان دار و طهران گشت و از پس روزی چند و لیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا
 حاضر در نگاه آمد چون از سال نوبت بگذارد و میت و پانزده بخت خلیل خان فرا کرد که مامور با و در وقت ابرام
 خلیل خان جان شیر بود و از طهران گشت و شهریار و خراسان خلیل خان در سبک پرده نشین عصمت مشک
 ساخت و هم در اینوقت معروض افتاد که کیتن از اعیان دولت انگلیس اسم ایلی تا حد و فارس طی مسافت کرده
 فخره یک نوری ناسا انگلیسی میزانی او معین گشت و از طرف دیگر طره باز خان افغان نزد شاهان

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

(۵۸)

سیر و رض داشت که در مملکت ماسنج افتاد که شهریار آهنگ خراسان فرمود و هما مسافر شهریار بخراسان موجب
 اشک و پریشانی امصار و بلدان است اگر سفر خراسان بدیگر وقت افتد از اشفاق شاهانه بعید نباشد فحقیقی شاه
 پانچ اورا کتوبی کرد که ما را از طلب ملک موروث و تسخیر خراسان تعاضد نخواهد رفت و اگر کسی را در اینجا زخمی باشد
 باز بان ششیرم باب خواهد گرفت و بکین از خدام اعتماد الدوله حاجی ابراهیم نزار صیقل طره باز خان ساخته رخصت
 انصراف داد و آنگاه نایب السلطنه را بموی آذربایجان سیل فرمود و سلیمان خان و ابراهیم خان و رضاقلین و ولور
 ملزم رکابش ساخت و صا و قحان شقای را که هیچگاه از راه شقاق و نفاق نمیکشت بجهان دیگرش جای داد
 و حکومت سراب و کرمان و دربار سار و خان برادرش مغفوس فرمود و محمد علی سلطان برادر دیگرش را بقتل خان
 سفیر ساخته سواران شقای را به و سپرد آنگاه سفر خراسان را بقتیم غزم و او بختین اعتضاد الدوله ابراهیم خان
 قاجار را باده هزارتن مرد لشکری روز دوشنبه دوم ذیحجه امحرم تسخیر آق قلعه و ده میرانده یار خان از پیش بیرون
 فرستاد و محمد یقینان و ولو حسین خان قاجار قزوینی را متفق او ساخت و فحقیقی شاه روز دوشنبه نهم و چهارم از طهران
 خیمه بیرون زد و در منزل نیکه پسر و برض سپاه پرداخت میرزا اسد الله خان نوری وزیر لشکر یک و بی سپاه
 باز نمود و آلات و ادوات ایشان را بساخت و در پنجم محرم وارد اراضی مزیان شد و سرپرده فراخته کرد و با هزار
 حقیقی خان را با حاجی از لشکر ماسور بجا صره سبز و در فرمود و خود فرماد که مردان لشکر سیل قلعه را که حصنی حصین و
 از متحدان الله یار خان بود مفتوح سازند و لشکریان بکیم یورش آن قلعه گرفته با خاک پست کردند و از آنجا
 کوچ داده بنظر سبز و از فرود شد و آن بلده را عجا صره گرفت و حقیقی خان را فرمود تا از آنجا کوچ داد و به تشریف
 پرداز و مع انقضه چون کار بر مردم سبز و از صعب گشت الله یار خان از در ناری و ضراعت بیرون شد
 و دخترش را که تا این زمان بماطله میداشت همراه میرزا اسد الله مستوفی روانه دربار نمود تا در سلک جواب
 حرم سلطنت باشد و نیز خواستار آمد که این پریهفتا سال را از احضار بحضرت معاف دارند تا از جان مال طمان
 بدست کرده و دیگر وقت ملزم رکاب شود و هم در این زمان یکبار طره باز خان افغان با تحف و ایا از نزد
 شاه زمان برسید و از قبل او تمسک گشت که از مات خراسان الله یار خان و حضرت بنات از آن عصیان
 و طغیان که از پیش کرده اند عظیم خفا که اند تواند بود که شهریار و وزیر چیلان ده تاس از برخواستن لشکر
 از نزدیک ایشان اطمینانی بدست کرده حاضر حضرت شوند و اگر جز این کنند حجت بر ایشان تمام باشد
 باز ابطال رجال برقرارند و تیغ و سنان زدوده دارند شهریار تمسک او را با جابت مقرون است حکم
 تا لشکر از نوب و غارت دست باز گیرند و حقیقی خان را از کنار نیا بطلب داشت و شاهزاده محمود افغان
 که ملزم رکاب بود بجای گذاشت و با سر که دکان خراسان حکم رفت که در اسعاف و انجاء مقصودش
 که تسخیر کابل و قندهار است دست باز دارند و بیت و هفتم شهر مفر از ظاهر سبز و از کوچ داده راه
 برگرفت و در منزل و مفر این حقیقی خان بدرگاه پوست و در آق قلعه ابراهیم خان اعتضاد الدوله را
 و ابراهیم خان عرب و عجم توقف مزیان ماسور گشت و از آنجا طی مسافت کرده چهارده روز در چمن کاش
 برای نظم طایفه کوکلان و میوت توقف فرمود و از آنجا بمبنا آمده بیاطعش و عرش شاهزاده محمد ولی میرزا

سفر شاه
ایران بخراسان

کتاب
تاریخ نون کاف
مزیان تسخیر
وزیر محمد
بروز مزیان

طره باز خان
بعضی های بی
دست یاری
نشد

که بوش
با کاف علی
الف و کون
لام بر و
و اکثرش

در سال
۱۲۶۱

شرح سلطت و جہانگیری محلی شاہ قاجار

(۵۹)

بیای بر دو چار دهم ریح آلا فروردین طهران کشت و پس از روزی چند بغردین سفر کرده و شت هزاره نیرومند محمد علی میرزا را که حکمران آن اراضی بود نواخت و نوازش فرمود و بساط کنج و زلف برای او بخت و نوازش ابراهیمخان را بنظم کیلان مامور ساخته و خود مراجعت طهران فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از اذربایجان بقیس سده سلطنت طهران آمد و این هنگام فتحعلی بیگ نایب ایگت آقاسی که بمیزبانی ایلمی تخلص مامور بود با ایلمی برسید و چند قطعه الحاس و چند سگت آینه و مروجه و صندل و عود و دیگر اشیاء نفیسه که از فرنگ و هند ایلمی حمل داده بود پیش کدز آینه و نامه فرما کدز آینه و متان برسانید شد یار فرستادگان را یک بنواخت و حاجی خلیل خان ملک التجار با بلاغ جواب نامه و تشدید معاهدات و دستاورد بهر سیفر مامور ساخت الحاکم محمد حسین خان بیکلریکی اصفهان را فرمان داد که در اصفهان میان عمارت چهل ستون مثبت آیین مردم شاهانه بر آورد و هم بفرموده نادر کنار رود خانه و دو که معبر قوافل باز در آن بوطی استوار برافراشد و هم بر بطی کنار کرد که بخبرنگی طهران است بنیان فرمود و در سنه هزار و دویست و شانزده ستر گبری و زاده شهید با فتحعلی شاه زیارت عبات عالیات را بتقیم غم داد و بر حسب فرمان نوروز خان قاجار ایشک آقاسی ملزم بود و ملازم عمارتی کشت و از مرمر سنگی که برای قبر شاه شهید مقصور و منقر کرده بودند ایشان بنجب اشرف حمل داده بر سر رازش نصب کردند از پس این واقعه چون الله یار خان قلیجه و خضر خان بیات فحانت شاه زلفان افغان را نیز وقتی ننهادند و چنان بگستند و حاضر حضرت نشدند قطع و قطع ایشان در شریعت ملک واجب افتاد و لاجرم اعضا و الدوله ابراهیمخان را با پست برار سپاده و سوار مامور بتخیر سبزو ارغند فرستاد و محمد خان و ولور قلیخان شامیاتی و جمعی دیگر از اعیان درگاه را با او همراه کرد و حکم رفت که امیر کدز خان زعفران لو و ابراهیم خان شادلو و دیگر جوانان خراسان بشکرگاه ابراهیم خان پیوسته شوند و دقیقه از سب و نوب و غارت و خوارت و سنگین و بتن فرو کدز اند و نظام الدوله سلیمان خان قاجار را با پانزده هزار سوار بدفع جعفر خان بیات و فتح نیشور مامور نمود و این هنگام چون هر خطری را خطری و هر کالی را عین الکالی در دنبال است زوال دولت اتحاد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی فراز آمد همانا از این پیش مرقوم افتاد که صاحب ابراهیم خان بمادرانش سمرقندت لطفعلی خان دزد بر تافتند و شهر شیراز را با خراین و دقایق زن و فرزند لطفعلی خان بکار داران آقا محمد شاه پیروند شاه شهید که سلطانی حق شناس پادشاهی کارگاه بود درازی این خدمت روز تار و روز بر بکانت و منزلت و فرزند تار و کمال قرب و قربت وزارت عظمی مهابی آمد و در محاکم پادشاهی آمرو ناهی کشت بعد از انقضای دولت شاه شهید شیراز مامور فتحعلی شاه نیز او را بمبضب وزارت باز گذاشت و بمواضعه و مواظبه و مشاورت و محاورت او بیج امری را فیصل میفرمود لاجرم بر مقامت نوبزکان درگاه و سرانخان سپاه زبردست کشت و فرزندان و خویشاوندان خود را هر یک در مملکتی از محاکم شیراز مقرر نموده چند آنکه بیج قریه از استقرای او مسلم نیرفت و بیج خاطری از استگشاف او معاف نمی افتاد این غلبه و استیلا در خاطر شیراز نگهوار آمد و نمر پادشاهانه سکانت او را نام بخادر محاکم منقاد اما اسنمه امر چاکر از او قار کمر و سکون سلطانی بر مقامت و اما رغو و سبب شعار در

نسخ
 محمد حسین
 بیگلریکی

جلد اول تاریخ قاجاریہ از مجلدات نسخ التواریخ

و در اول در راه می‌نهاد مردم مفید و حاسد که در حاشیه سلطنت راه داشتند که در دست صییر پادشاه را
 از وزیر کارگاه تفرس نمودند و بایکدی می‌خواستند و تشبیب و تقرب و کنایت و تفریح در حضرت شهریار
 معروض داشتند که حاجی ابراهیم خان دست اقتدارش در اخذ نواصی ادا می‌گفت و اقامت می‌گفت و اینک
 مملکت ایران در سختی و آمانندیک حلقه انحراف است که بر سوس خود داند بگرداند و از بیم آنکه پادشاه که صاحب
 تخت و تاج است روزی باز پرس کند که مال و خراج ایران را خاص خویش و خویشان و از آن خود ساختی و دیگر
 چاکران که سالها رنج و دیده و شهنش و فتنه پذیرد اختیاری یک پسته خاطر پادشاه را آشفته می‌خواند و ادعای دولت را
 از دور و نزدیک بکنجه تئید و آتش را مجال سوال نماد و او را عتاب و نکال تواند و چند طفره اکتوب که
 هر یک را از قبل و بعضی از دولت بخار داده و خاتم او بر آن نهاد و بودند حضرت آوردند و این جمله طوطی شهریار
 افتاد و آتش غضب سلطانی زبانه زد و نون گرفت و از پریم که مباد و چون حاجی ابراهیم خان را بوقف عتاب
 عذاب باز دارد و فرزند او و برادران او که در اطراف ممالک فرمان کدازند سرغشته و فساد بردارند این را دراز
 در ضمیمه نفقه داشت و از بد دفع هر یک از خویشان او بکن از علما و حلاوت شعار را معین نمود و ایشان را
 در نهانی القا کرد که در غره شهر نیجه باطنه کانی حاجی ابراهیم خان را در خواهم نوشت شما هر یک در کاشان
 و اصفهان و بروج و شیراز و دیگر بلاد میاید و روز اول و نیجه برادران و مندر زدن و از پای و در آورید
 و اگر زودتر ازین روز بدیشان رسیدید که برفق و دعا بکنید تا غره و نیجه در رسد و هر یک را مثالی و مشوری
 بر قتل و دفع خویشان حاجی ابراهیم خان در نهانی بداد و مشوری جدا گانه که از خبر ایشان بهانه و روان بلاد
 باشد نیز ببرد و اینجه از پی انجام اینجه دست بیرون شدند و چون غره و نیجه پیش آمد حاجی ابراهیم خان
 در پیشگاه سلطنت باز داشت و از کردار او بچشم و خشت باز پرس فرمود و بکتابت او را یک یک بروید
 بنمود حاجی ابراهیم خان چنانکه تبری نمود و عرض کرد که مرا ازین بکتابت جزئی نیست بلکه این بکدیت
 اهل حق و حد کرده اند استوار نیفتاد و حکم رفت تا هر دو چشم جان پیش را ازین بر آوردند و زبانش را
 که در این بهنگام بر زبان خویش زبانه زن بود قطع کردند آنجا که مغلولان و فرزند آن که نیز هر یک
 زخمی و جراحتی جدا گانه داشتند در قزوین جای دادند و هم از آنجا بجهان و یکوش کوچ فرمودند و موال
 و ائعال او و مندر زدن و دیگر خویش و دانش که هم در غره و نیجه گرفتار شدند ما خود کشت و کار صدارت
 اعظم یک راه بر میرزا شیخ مفوض و مسلم آمد هنوز مور و صییر شهر یارین که در دست صافی بود که مخالفت شاهزاده
 حسینقلی خان با برادر او و کثوف افتاد و آن چنان بود که مفتعلی شاه بعد از قطع و قطع حاجی ابراهیم خان در شهر
 صفه المظفر از بهر رسید کردن و بنحیر افکندن باراضی لاریجان و لار و نوایردن شد و در آنجا معروض
 داشتند که حسینقلی خان از آن روز که حکومت کاشان را مور کشته بکمر و خنای سلطنت روز بروز به خاک
 از آن بهنگام که محمد قاسم یک پیراوند که وقتی بملا بازاری لقب وزانی ملا محمد نام داشت و بهر زمان و هر یک
 با مقتضای وقت بنامی و لقبی بر میآید بکاشان رفت و نام خود را محمد قاسم گفت چون مدعی کار صفا
 و صفت گیمیا بود حسینقلی خان برای اعداد و حساب سلطنت مقدم او را مبارک شمرده و بعد از روزی

شرح سلطنت و جاکیری فتحعلی شاه قاجار

سید که از پیش با محمد قاسم خان عقد موالات محکم داشت و در فنون نیز کما توانا بود بر رسید و بشور و صواب و
محمد قاسم خان ساز زده و عبادت ساخته که چندانکه در میان مردم بقوی و کرامات مثل شکست حقیقی
بشوق فراوان و در مجلس خاص طلب نمود و از باطن او استعداد و در کار سلطنت فرمودند به بسیاری از
صورت یثیری بدو شکار کرد تا بیکباره عقل او در بهشت آنجا که گفت سلطنت آنوقت توانی کرد که از سخن صلاح
قاسم خان بپسردن کجی لاجرم این سخن در خاطر حقیقی خاچای کرد چنانکه هر شب که مجلس از یکجا بکجا می‌پرداخته
میگردد چون غلامان هم خریده در نزد محمد قاسم خان سپاری می‌استاد چون محمد قاسم خان این بکانت و عظمت بت
کرد و خستین فرمود تا حقیقی خان اعیان در کاه خود را که از مخا لعت او با برادر کرده داشتند بعضی را
ناپناه و برخی را محبوس کرده اموال ایشان را مافود داشت و در نیمه بریغ الا اول شاهزاده محمد تقی میرزا را
پس داده او بود از کاشان برداشته با مردم خود بجانب نظر کوچ داد و از نظر نیز جمعی پیاده و فراخیم کرده و برکت نام
بشهر صفهان در آمد و مذکور ساخت که بر حسب امر پادشاه حاجی محمد حسین خان از حکومت صفهان معزول و شاهزاده
محمد تقی میرزا منصوب است حاجی محمد حسین خان از این خبر سرار کرد و تا مردمان صدق و کذب با غریبی می‌کرد
بر صفهان دست یافت و با خدایا سوال مردم بشغول شد و نقش زر و سیم بنام خویش کرده محمد قاسم خان را
توزارت بر کشید با محمد چون فتحعلی شاه صفای ایندستان فرمود سخت غضبناک شد و با محمد خان و حقیقی خان
قاجار را با گروهی انبوه از پیش وانه نمود و بای السلطنه عباس میرزا را در طهران امر بوقف فرمود و میرزا
صدر اعظم را ملازم خدمت او کرد و هم در اینوقت نواب سلیمان خان و ابراهیم خان که نامور بخراسان بودند
بدکاه آمدند و نامیرزای افشار برادر خود عباس میرزا را برای تقبیل آستان پادشاه و عذر خود از حاضر شدن
در کاه با ایشان متفق ساخته بودند مع القصد شهریار با ابطال حال اوایل شهر بریغ الا اول خیمه بران
در راه اصفهان برداشت از آنسوی چون حقیقی خان این بشید طاقت در کنت از بهر او نماند لاجرم قلعه
اصفهان را که متعلق منیع بود از جنوبات و فلات آکنده کرده بعضی از مردم خود را بحفظ و حراست
باز داشت و حاجی جعفر خراسانی را در اصفهان به نیابت خود بکاشت و خود بمصواب میر محمد قاسم خان بطرف
سیلا خور کوچ داد و تا از مردم سپار نمود و با جلان لشکری کند و این هنگام حقیقی خان را محمد قاسم خان می‌پس
و سوسه می‌آلود که چون ازین پیش با فتحعلی شاه راه مخالفت سپردی و در میدان جنگ لشکری از کدشتی
و با برادر پیوستی بسیار کس را بمیکشد انداختی و بسیار خانه‌ها ویران ساختی هم اکنون مردمان از پیوستن با تو
بیمناک اند که مبادا باز برادر کار بدهند و مصالحه کنی و بشی از عرضه هلاک و ماسازی اگر خواهی دم از دستان
تو برادر این شوند و کیدل با تو پیوندند شاهزاده محمد تقی میرزا را با تیغ بزدان حقیقی خان فرمود که اکنون آنچه
گفتی بکار بستم و اگر سودی ببردم دم نزدم اما اینکار نخواهم کرد زیرا که محمد تقی میرزا فرزند من است و برادر او را
بفرزند من باز داده اما از آنسوی فتحعلی شاه با لشکری ساخته بشهر صفهان در آمد و حاجی جعفر خراسانی
فرار کرده بقعه اصفهان گریخت و نواب ابراهیم خان با ستلحاص حصار و هلاک و دمار او را مورد بشهر
بر قفاه حسیقا خان و اطراف کلا بکان رهسار آید و در آنجا معروض حضرت افتاد که حقیقی خان بدیده

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ لایواچ

(۶۱) محمد قاسم خان باراندی سیلاخور در رفت بامید اینکه قابل پیرانوند و باجلان که محمد قاسم خان خود را از قبیلۀ ایشان می شمارد بر سر او انجمن شوند این معنی می نوشت و محمد علیخان از برود و آقا جان قاجار از سیلاخور نیز جنگ او را ساخته شدند لاجرم حسینقلی خان از سیلاخور بارض کمره آخت و محمد قاسم خان چون از آن همه نیرنگها رنجی نداشت و تدبیر خود را با تقدیر راست نیافت خواست از میان بطرفی گریزد خاصا حسینقلی خان بر کمون خاطرش مشرف شده را از او را کثوف داشتند حسینقلی خان او را گرفته کشته و در غیر بر بند و باز داشت پس از دوروز بهان شعبه ها که دانست و توانست بند بکشت و بکویخت و چنان بشتافت که کس نشانش نیافت و حسینقلی خان بعد از فرار او سواره و راه داد الایمان تم می گرفت باشد که در آنجا از جان مان یا به چشمه سار بعد از اطلاع بدین اخبار از عجز آنکه مبارک و بطرف دیگر گریزد و فتنه دیگر بخیزد از هر جانب لشکری با خدا و پراکنده ساخت و خود نیز بطرف قم پناحت از میان اسمعیل خان و اسماعیل خان حسینقلی خان رسید حسینقلی خان چون او را بدید تنگت خویش را بشکست و با دست نامبارد از وی آسبی بیند اسمعیل خان عرض کرد که از من با تو زیانی نرسد خواهی که بر حسب فرمان پادشاه بجهربان کوچ دهی با تو همراه خواهم بود پس همچنان حسینقلی خان با تنگ ساخته بجا بخت اسمعیل خان بخوان و قطع مسافت میفرمود بشهر قم در آنجا و در عقبه مقدسه معصومه علیها السلام جای کرد و اسمعیل خان نیز در پهلوی او نشست و از دنبال شان فتنه شایع با مردان سپاه رسید شاهزاده محمد تقی میرزا نخستین حضرت پادشاه شافقه شرف اندوز دربار شد و از ویدار پدر شاد و غار گشت حسینقلی خان در حرم حرم شیر کبودن آویخته بقدم رازی و ضراعت رو بر خاک نهاد و خاکساری از خد ببرد و شیر بار دیگر باره بروی بخشود و کناش را ندیده انکاشته سرش از خاک برگرفت و خاک از چهره اش بترو شکر گری و مهد علیا و اله شاه نیز زبان شفاعت بگوید و شیر باره بر غصه حرم برادر ناچار ساخت لاجرم حکم فرمود که یک چند از زمان در شهر قم متوقف باشد آنکاه بعضی از پوستان او را از قبیلۀ پیرانوند و باجلان و دیگر طوایف که دستگیر بودند بطولۀ شیر فرمود و از قم کوچ داده و در اوایل مجادوی و اردو طران کشت بعد از چند مدت مردم در این آن حرم از سه و سلوک حسینقلی خان بنالیدند پس حکم رفت تا او را بطهران آورده و در قریه از قزاقی شیران مجوس داشتند و از بهر جس غایه او بهاری معکوس کردند که شغب و مرور آن از سوی سیدون بود تا مبارک و اوقتی در اندرون قلعه طغیان کند و خویشی داری تواند و همچنان در آنجا میزیست تا آنکاه که هم در خیال و اله شهید و داغ جان گفت پس فرمان رفت تا مردم در حرم بفرشد و او را از هر دو چشم با پنا ساختند و بیکال دیگر بنیت آنکاه در طریق خراسان جان به او اما از آنندی بعد از آنکه نواب ابراهیم خان دست از محاصره سبزوآباد داشت و از سفر خراسان باز آمد از قضای قتل قاجار در آنده یار خان قلیجه در مدافعه بزرگانان مقتول و امده یار خان بعد از قتل برادر که هم پست و پشیمان بود و بدست ضعیف و ناتوان کشت و دیگر نروغی و مجال در نک در خود میدید لاجرم و لعیده دولت نایب استلحه عباس میرزا را بشفاعت خویش بر بخشید و دست تو تسل بعضی خسر و از زده باز و منصرف نفع و اقوام و اتباع بطهران آمد و از شهر بیرون نداشت و

پیشین
حسینقلی خان

شرح سلطنت و جهانگیری محلی شاه قاجار

یافته قریه اشتهار و فردین را هم که در زمان پیشین سکن قریه قلیچی بود بسیر غالی و مقرر گشت و میرزا محمد خان
 قاجاری قاجار بحکومت سبز و اسفند گشت و هم در انبال ملک الشیر آقا فتحعلی کاشانی که در زمانت را
 و امانت طبع و سلامت سلیقه و استقامت طریقه موصوف بود ما مورثت که بخط رشت رفته بدست آید
 صیافت و شایسته کان صناعت ضریحی از سیم مشکبک برای صندوق مبارک ابی عبدالله محسن علیه الصلوه
 بر آورد و مراعاتی شهریار را که خود در شادوات آن حضرت بنظم کرده و کتیبته آن ضریح کتب دارد و آن
 در این خدمت که سعادت دینی و عقبی را آگنده کنی بود پنجاه تمام رنج بود و آن ضریح جصل داده و در آن
 نظر پادشاه بگذرانید و چون ازین پیش اندیشه ما صواب حینعلی خان را در کاشان همه روزه در حضرت پادشاه بمانند
 و صدق لجه و در پایان کار کثوف افتاد از زمان که کار حینعلی خان بکوان رفته بود و پادشاه عی ناس در
 پادشاه آن صداقت و ازای این خدمت آقا فتحعلی را بلقب غانی سرافراز داشت و حکومت قم و کاشان و نظر
 و جوشقان و سایر البوک را بدو گذاشت اما آن ضریح منظره را چون این پنجاهم را از عی عبات عالیات
 عبدالعزیز و پسرش مسعود آشفته بود و محمد حینعلی را که از بزرگوار و دوست و پیچیده و داده و جصل
 مسعود پسر از ساخت

پایان ظهور مسعود بن عبدالعزیز و خرابی که بلا قتل سکنه آن بلد طسینه و تنه احوال شهریار آمد فتحعلی شاه قاجار
 محمد الوهاب نامی از عرب با ویر سفر بصره کرد و در نزد دکت از علمای بصره که محمد نام داشت بچند از زمان
 آنکه از آنجا باراضی ایران آمده در اصفهان متوقف گشت و در نزد علما بحقیل علم خود و صرف و معالی پرداخت
 و نیز از اصول و فقه بهره تمام بدست کرده در مسائل شرعی آغاز اجتهاد نهاد و در اجتهاد خویش اصل و رفع
 چنین نهاد که خدای فردرسل و رسائل بفرستاد و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله قرآن بیاورد و در
 خویش نمود و بعد از و خلفا هر یک مجتهدی بودند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام و شافعی و ابو حنیفه
 و حنفی صادق علیه السلام بگونه مجتهدی از پی مجتهدی برسد و باید مجتهدین استخراج مسائل از کتاب خدا
 کنند و بسیار چرب و بدعت است از حیل بنای قیاب عالی بر قبور ائمه و ابنیا و تزیین بقاع بزرگ و سیم و صوف
 داشتن اشیاء نفیسه در مصانع متبرکه و طواف مراقد ایشان و تقبیل عقبه را شرک دانست و بکین این عمل
 بابت پرستان برابر نهاد و بیکجفت بپرستان آن صورت که از سب و در میگرد و پرستش نمود و شفعا
 نه خالق اشیاء و این مردم که تقبیل و طواف سب و در می کنند و صاحب بقعه را شفیع میداند نزد پرستان
 باشند مع القصة باین عقاید از اصفهان با وطن خویش مراجعت کرده با عبدالعزیز که یکی از شاخ عرب
 بود پیوست و او را با خود در این عقاید هدایت کرد و از آنجا که هر کس راهوای سروری بر سر آید و در
 مستقیم مانع نباشد اینگونه مستحکات و بدع را در دین اسباب وصول بمطلب نباشد لاجرم عبدالعزیز در
 این تربیت گشت و هر روز در رواج این کیش مردم خود را فراهم کرده پشایخ عراب زرم میدادند که از قوی
 بدست شد آنکه در اراضی و حصن حصین آورد و دست نیت بخار و شجاعت چنانکه در آن نواحی حاکم نافذ فرمات و پسر

تشریح بحکومت
 و سکن شایسته
 و فتح علی شاه
 و ابی بر و انصاری
 و سکن دال
 و سید
 صیافت
 مسعود پسر
 کرم

جلد اول قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

(۴۶)

مجدد شد و بلوغ رسیدند مسعود که فرزند اکبرش بود و شجاعی بکمال داشت در اراضی عرب جنگها کرد و جلاد تها نموده نفاق
 امر به پیغمبر داد و این هنگام عهد العزیز را بنحاطر آمد که بر قلعه نجف اشرف تاختن کرده قبه مبارک است کند و قوت
 بقعه شریفه را برگیرد و زائرین آنحضرت را که بکجان خودت پرست می پنداشت مقتول سازد و پس لشکری
 مسعود داده او را به بن محترم مامور داشت و مسعود با مردم خود بطرف نجف اشرف سرعت نموده قلعه نجف
 بمحاصره انداخت و چند گزرت یورش بقلعه برده مقصود حاصل نگردید و از آنجا بی نیل مرام مراجعت کرده آنجا
 که بلانموده باز دوازده هزار تن از ابطال رجال خود چون سیلاب یا منافقه بجا بلا درآمد و این هنگام
 باده روز عید غدیر بود پس نخستین تیغ بیدریغ در سکنه آن بلده نهادند پنج هزار تن از مردوزن مقتول
 ساختند و ضریح مبارک را در هم شکستند و آلات رزم و سیم و جواهر نیکین و لآلی ثمین که سالهای فراوان
 از هر کشوری و کشورستانی به آنجا حاصل داده و خزینه نهاده بودند هب و غارت بر گرفتند و قنادیل
 زرین و سیمین را فرو دادند و خشمهای زراجر را از ایوان منظر باز کردند و چند آنکه توانستند در تخریب
 آثار و بنا کوشش کردند و بعد از شش ساعت از شهر بیرون شدند و اشیاء مهنوبه را برشته نماند
 بجهان و رقیه کوچ دادند اکنون بر سر داستان شوم چون از سال هجرت یکم از دودیت و هفده رفت شهر
 ایران فتحی شاه از پس آنکه بساط جشن نوروزی در نوشت نظم غرا ساز از تقسیم غزم و اوختن ابراهیم آن مختار
 الدوله را باده هزارتن سواره و پیاده از پیش روی بیرون فرستاد و هم نشورین عبد العزیز کرد که اگر اموال مهنوبه
 بدان ارض مقدس باز نفرستی و از ادای دیت کشمگان خود داری کنی و فضل شما که سورت حرارت بجا شد
 خاک در عیبه را بسنابک فرس فارسان بیا و خواهم داد و خطابی بسلیمان پاشا دالی بغداد بخار داده است
 اسمعیل یک غلام بدو فرستاد که اگر اولیای دولت عثمانیه را مضایقت نرود و مالشکری بدفع عبد العزیز
 برانجیزیم و اگر نه قبل از آنکه کار او استوار شود از هلاک و دمارش خود داری بکنند سلیمان پاشا استر
 اموال مهنوبه و دیت مقتولین را بر خود نهاد و معروض داشت که اعداد دفع فتنه او را کرده ایم و دیر نباشد
 که یکبار آه آثارش از لوح جهان سترده شود لکن سلیمان پاشا از کار بپایان رفت و بجهان و دیوشت
 عبد العزیز را قوت بر زیادت شد مع القعه شهریار آنجا مالشکری دریا مسج ره سپر خراسان شد بعد از
 علی سافت در ظاهر شهر شهید لشکرگاه کرده آن بلده را بمحاصره انداخت حسین خان قاجار مسترد و پنی را
 با جاعتی بدفع مش خان کرد و عفران لود و سیخه قلعه چاران مامور داشت اما چون از استداد مدت محاصره
 غلای غلا در شهر شد با دید آمد مردم شهر میرزا مهدی مجتهد را که فعلی نامور در میان علمای عصر بود بشفاعت
 برانجخته عرض کردند که ما را قوت مخالفت با ما در میرزایت و ازین محاصره جمعی بچا و تها که دزد متوقع اگر کم
 شایان تواند بود که بر مسلمانان بیخشانند و فتح این محاصر را بوقتی دیگر موقوف فرمایند شهر بایر طمس ایشان را
 با جابت مقرون داشته اند که از گذر شهید راه طهران برگرفت چون در اراضی سمنان فرو شد قیصر میرزا پیر شاه
 زمان افغان بدرگاه آمد از بهر آنکه محمد میرزای افغان چنانکه مرقوم شد بعد از رخصت سفر بجهان قندار محمد
 الحکام شهریار بزرگان خراسان در اوقات او بیلده قاین آمده و اعداد لشکر کرده راه افغانستان پیش

سفر شهریار
 تاجدار بخارا
 در سنه
 ۱۲۱۷

در عیبه
 بادل سید در
 مهد و بین مهد
 و تخانی نژاد

شرح سلطنت و جهانگیری فتحی شاه قاجار

گرفت و در اراضی قندمار این خبر را گنده شد که اینک شاهزاده محمود از شهریار ایران فتحی شاه است و (۶۵)
 کرده و یکم اولشکری ساخته بدیچانپا تخته افغانان را اینجرا آشفته خاطر کرد و جنگست و از ارض صواب
 و در دستند لاجرم او را پذیره شده پیر حجت و کلفش نقبندار در آورده و کمر خدش بر میان استوار کرده
 شاهزاده محمود آغشی را بفال سینک گرفته سپرد و کامران میرزا را در قندمار بجکومت باز داشته باشکوی
 پنججوی آیینک کابل کرد و ازین سوی زمان شاه با سپاهی لایق از کابل مرو ن شده در برابر برادر
 برز و در او هر دو می مردان جنگ صف بر میخیزند و تیغ بر آید میخیزد فراوان خونها بجاک ریخته شد و خاک
 خون آمیخته شد و در پایان کار لشکر شاه زمان بجنگ و خود نیز بدست شد شاهزاده محمود و بفرمود
 تا هر دو پیش را ازین بر آورده و بقوت تمام فوج سلطنت و همچو ابه دولت کشت قیصر میرزا پسر شاه زمان
 که در هرات نشین داشت چون خبر بشنید تاب در کانت نیارده و شهر هرات را بغیر و نیز برای برادر
 شاهزاده محمود گذاشته راه فرار پیش گرفت و در شهر نماند بلکه پادشاه پوشت و یک زنجیر فلز بعضی
 دیگر پیش گذرانید و مورد تفقعات ملکات کشت و هم در امینال و خرمیرزا محمد خان و لوی قاجار که بعضی
 سبای عصمت و رابذ شهر بدعت بود از بهر و لعید دولت پادشاه عباس میرزا عقد و شد و سوار
 پامی روند ازین این پیش و عرس بزرگان افغان که ملازم رکاب شاه زمان بودند رخصت شده و پیشگاه
 سلطنت چنین خضاعت بر زمین نهاده عرض کردند که فوت و کرم پادشاه آباء مناس منانند کشت
 و یکس را ندانیم که بدین حضرت فرار آید و بی نیل مقصود باز نشود اینک قیصر میرزا که از ترک تارک زدن
 نافته و بدین درگاه مستغافه از طریق کرم و کرامت دور است که محمود و دایوس هجرت کند شاه را از
 چلوپس ایشان دل بهر مانوس کشت و زمان شاه را بجفت کرانها و شمیر مرصع دل بجای آورد و بزرگان
 خراسان را فرمان کرد که از اعانت او دست باز گیرند و شاهزاده محمود و میرزا را بغیرا نگذاری مملکت
 منصور داد و مسرور داشت و خود بطرف مازندران سفر کرده بعضی از قبایل ترکمانان که طریق بی فرسای
 گرفته بودند کوشای مبرز داد و برد را طاعت و انقیاد داشت و از آنجا به افغان کوچ داد و هیت رو بود
 آنجا مراجعت بطهران فرمود اما از آن پس که محمد ولی میرزا حکومت خراسان یافت بالنگری که لازم رکابش بود
 اراضی شافت و در ظاهر مشهد مقدس بشکری که مساخته آن بلده را بجا صره انداخت و راه مرو ن شدن در آن
 بر مردم شهر سد و کرد آنجا حسین خان قاجار را در آنجا استوار داشت و خود آهنگ قشیا بود که بدست
 کوچ داد و شاهزاده حسین خان کار بر اهل شهر صعب کرد و مردم را توان سختی نماد لاجرم در روضه مقدس
 میرزا مهدی مجتهد کتب با خانه ان نبوت داشت و در علم و عمل تحریری یکانه و جبری سبزه را نه بود آن
 و فریاده افغان برداشتمند و از نادر میرزا درخت محاصره و محط و علا عظیم بنا لیدند و میرزا چون این
 غوغا بدانت فهم کرد که دیگر مردم شهر با او از در مهر نخواهند رفت و دفع چکانه نخواهند داد و گفت معینا
 که اگر دیر مانده بدست دشمن اسیر کرد و ناچار کار فرار باز کرد و برابر خویش بر پشت و چنان رفت
 که مصدر این شرخاب میرزا مهدی و مردم بیشترانی او در این غوغا همدست شده اند بدین خیال

ایستاد
 میرزا
 رحمتی

ایستاد
 میرزا
 رحمتی

تحریر
 سکون
 بیاد
 سکون

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ المصنوع

[illegible]

10

دفاعی و تہذیبی
بھری

استداعی کار
پیشخیز

قوله

۴۴۰ ف و ک ز ای

الحمد لله رب العالمين

في الفنون

و لا مضموم و

تہاں

سید شمس محمد حسن

محسبی مضموم

دین می ببطور
دین می ببطور

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

۱۵۵۱

وہودال معلوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیارای محبسی

مجلس

روزنامه تجاری

سازمان نظامی و امنیتی

ی مے

ماہنامہ

ی لفظ وطن

معنی شہر ہے

۴۰۰

از این جهت که در این کتاب

شرح سلطنت و جانشینری فغلی شاه قاجار

بجای قزاق و ایران رسول فرستاد و ایشان را با طاعت خویش عوت کرده و بتمام آن اراضی چون حدو شین
 قندهار اذات ماطله در گذشتن خراج میداشتند با ایشخدر طریق رفتی و در ایران میردند چون این اخبار مر حشر گوش زد
 شیراز را در شد حکم داد و امیرزای شیخ صدر اعظم با ایشخدر را مکرر که ایکونه قنده در میان دو لیکن سورت قند
 لشکر و بجای طرفین است یکونه آن است که اراضی ایران را از مردم خود پر و خستگی در سولی و اما نزد و میدو
 کیل سازی تا در کار بغلیس با سپهر کلی خان سخن بصلح کند و اگر نه ساز مبارزت میکن و بجنگ راساخته میباش چون
 جواب کتاب بر آرد و نماید فرمان رفت تا نخستین نایب السلطه عباس میرزا روز دوشنبه بیت و هفت و نیمه
 بطرف آذربایجان کوچ داده و در تبریز بختیگر میفرود و در چهار و هسم شهر صفر که یکم از دوشنبه و نوزده یال
 از جهت برقه بود از تبریز با هیک ایران شتافته در نیم فرسخی آن بلده لشکرگاه کرد محمد خان حاکم ایران
 که با سپاه روس نیز زبان چالوس داشت اقوامی که در محال ایوان نشین داشتند باراضی دولت عثمانی
 پرانده ساخت و خود و بمصان قلع پر داخته به ستیاری توپ و تفنگ بجهت دانه نایب السلطه مد یقینان و دوی
 قاجار را بشهره سوار بارض فارس فرستاد تا آن قابل را مراجعت دهد و اگر سر عهدمان درینار نه قتل مردن
 و بی زنان دست باز نماند و مد یقینان بریفت و قبله لشکر او قاجار را کوچ داده با اموال و سواشی طریق مراجعت کرد
 در نیمه راه ایشخدر با پست هزار پیاده و شش هزار سواره و سی عاذه توپ در رواجی بجهت ایران و دو چار شد مد یقینان
 مانند شیر که از دوی اخذ فرسید و خواهند کرد و هفتصد تن از لشکر خود را ملازم خویش ساخته و دیگر مردان سپاه را بر
 دو آب و انعام و کوچ دادن زن و مرد و آن قابل باز داشت و خود با آن مردم قتل چندان با ایشخدر و آن
 کرده انونه کار بنما زده و مدافعه کرد که آن قابل بنمازل خویش جای کرده اند انکاه از میدان جنگ باز شده
 بشکرگاه پوست و ایشخدر در پیک ایران یک دور روز توقف کرد و در یکشنبه نوزدهم ریح الاول الحکام
 نماز دیگر در حرکت آمد جمعی از نزدیکان حصار کلیسار از مردم تنی دانسته به انجار راه نزدیک گردن مردی که
 در حصار بودند از پس شقیها خاموش نشسته تا خضم نزدیک شد بیکبار تفکما بجا اند و جماعتی از دوشنبه را
 بمعرض هلاک و آورده و چون بنیخمر معروض نایب السلطه افتاد حکم داد تا طبعی خان شاهمیران با فوجی و در
 اوج کلیسای کین نهاده تا با ادا و جماعت مدویه را آسوده کند از دوشنبه و صبح روز دوشنبه بفرمود تا سپاه سلاح
 بتن است کرده از جای جنبش کرده و میرزای شیخ صدر اعظم و احمد خان مقدم حاکم مراغه و تبسیر را حفظ بنه
 و آخر دق و در است سنکر باز داشت تا مباد از قلعه ایران محمد خان کیدی سازد و بنیخما نازد و آن
 آن دوی ایشخدر سپاه خود را بر صورت سه قلعه باز داشت و از هر قلعه و بگرد ویت قدم فصل گذاشت و بنا
 بگرد پیادگان حصار ای آهین کرد و خود از غایت جلالت در میان لشکر اتحاد و فرمان جنگ بشارت
 دست هجیداد و نایب السلطه مانند آتش تافته بر جانب شافت و مینه و مسیر را راست کرد و از میان نخستین
 سواران طایفه شاهمیران و خواهر و نه و عبد الملکی از صف سب بر جبهه بر سر یک بره از جاف رویه
 تا ختن بردند و ایشان با دافتن کلور توپ و تفنگ و دفع می دادند با اینکه کلور چون باران باریدن
 سواران محمد روار در آتش تافته در رفت و با تیغ سر از پیادگان روسی برگرفتند چند انکه یک بره از آتش

نیمه یکم از دوشنبه و نوزده یال
 در تبریز بختیگر میفرود
 در نیمه راه ایشخدر با پست
 در یکشنبه نوزدهم ریح الاول الحکام
 در حصار بودند از پس شقیها
 در اوج کلیسای کین نهاده
 در بتن است کرده از جای جنبش
 در و آخر دق و در است سنکر
 در آن دوی ایشخدر سپاه
 در بگرد پیادگان حصار
 در دست هجیداد و نایب السلطه
 در سواران طایفه شاهمیران
 در تا ختن بردند و ایشان
 در سواران محمد روار در آتش

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

(۶۸) که فاند قلعه بر زده بودند بر آکنده شده و بقلعه دیگر پوستند و همچنان دست بجنگ گشادند و بخیل عرب از طرف
 برپای بود و آفتاب شبست سه روز بیکو نه از یاد او تا شامگاه روزم دادند و مرد و مرکب بجنگ انجمنه اند اگر چه از
 هیچ جانب نصرتی معروف بدست نشد اما ایشخدر را نفرشی افقا و ولجی باز پس شست و محمد خان قاجار که باعث
 رویان اسید و او بود سخت ترسید و میرزا شیخ صدر اعظم را بخواستاری بقلعه در آورده و طینیانی حاصل شست
 و بعد از مراجعت صدر اعظم میر خود را با پیشکشی لایق بحضرت و لیعهد فرستاده پیمان با مبروری نهاد و در انوقت بای
 السلطنه برای استجمام مرکب بمنزل قرخ طایغ آورده لشکرها که ایشخدر چون از اطاعت و انقیاد محمد خان آگاه
 شد سپاه خود را بر داشته بیک آگاه از راه در که بر لشکرها میلین تخمین آورد و انجا سیکه لشکریان میان کش و آمد
 آسایش بودند بای السلطنه چون این بدید بر پشت و هر که از سواره و پیاده حاضر یافت بر شاند و جنگ را بدید
 شد رویان در کنار لشکرها عقد می توپ و تفنگ را بر گشودند و همی آتش بازیدند در این هنگام بعضی از مردم
 شمس الدین لود قراق که قلمزم رکاب و لیعهد بودند سر از خدمت بر تافته دست بجات کشوند لشکرها
 که از پیش روی با آتش افروخته پشانی میزدند چون باز پس نخواستند نه و آخر وق خود را در معرض هنب ویدند
 بجای از جای رفتند و طریق فرار پیش گرفتند ایشخدر بعد ازین نصرت بطرف ایروان شتافت و در محله
 جای ساخت و لشکر محکم کرده و دهان توپ و تفنگ بجا نب باره بگشاد و محمد خان دفع او را از پس برج دوازده
 میان استوار کرده اما بای السلطنه بعد از فرار لشکرها از ارض صدر که ایروان شتاب زده آمد و جمیع پراکنده گان
 سپاه پرداخت و هم از آنجا صورت حال را مکتوب کرد و آنجا حضرت شهریار داشت فتحعلی شاه در زمان
 اسمعیل پیک و امثالیرا که روی از مردان فرسان بر مقدمه سپاه کوچ داد و خود نیز از چمن سلطانیه
 جنبش کرده سرعت فرموده از ارس کبشت و در سه فرسنگی ایروان در لشکرها بای السلطنه فرو شد و از آن
 جمعی از رجال ابطال را عازم رکاب بای السلطنه فرمود تا از پیش روی شتافت و هم در آنروز در برابر
 مسجد ایروان با سپاه روس آتش جنگ بالا گرفت و تا شامگاه حرب برپای بود و دیگر محمد خان
 معروض داشت که نکا همان قلعه جمعی از مردم ارامنه اند پیمن آن دارم که حمایت گیش و مذ هب را بدست
 گذارند و هنگام فرصت بار رویان همدان شوند شهریار فوجی از پیادگان سپاه را بقلعه ایروان فرستاد
 داشت تا بر فسد و برج و باره قلعه را خور و فسد و قلعه کیان با یک شادمانی بلند آوازه کردند ایشخدر از آنروی
 شب هنگام بقصد پشخون سپاه خویش را برداشته طریق لشکرها پاوشاه گرفت حن خان یوزباشی غلام که طایفه
 لشکری بود و نزدیک بخورویان بر نظاره میزیت کنون ضمیر ایشان را بدست واد و بنال ایشان راه
 برداشت و بیکتن سوار فرستاده شهریار را آگهی داد و بر حسب فرمان لشکر سلیمانان صلاح جنگ بر تن داشت
 کرده اطراف لشکرها را پر زده اما سپاه روسیه چون در راه پیاده شدند کاهی سمن قستی شمال رفتند و نزدیک
 پسیده دم بجوالی لشکرها رسید و بر فراز می علم داشت کردند و ولجی پیا سوید و لشکر بر صف کردند و توپها
 تندر خروش را بجار داشتند جنگی صعب در میان گرفت و ازین پشخون سودی بدست نشد لاجرم سپاه
 روسیه آنها را مراجعت کردند و مسلمانان از دبنال ایشان مسافتی دراز در فوشتند و همه جا رزم سار گشتند

تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ
 بکتابخانه ملی
 مسجد اعظم
 قزوین
 صدک
 بفتح صاد محمد
 بر وزن درک
 قریبیت از
 ایروان

ازم
 در پس

شرح سلطت و جہانگیری فہرست شاہ قاجار

چون سپاه روسیه بمشکوهی خود در رشت فتح علی شاه فرماد که لشکریان ایشان را محصور بدارند و راه آذوقه و علف را (۶۹)
به ایشان نگذارند و در اینوقت جمعی از تجار قفقاس با حاجی از لشکروس علی خان قاجار و عیقلی خان شاهسون که
قزاق لشکر بودند و چهار شدند بعد از رزمی سخت مردان روس قتل و تجار اسیر و دستگیر شدند اموال اسرا
بر کاه آورده بعضی از اسیران که لایق بودند در سبک غلامان پادشاه درآمدند آنگاه در حضرت شهیداکم شرف
افتاد که در ارض میبک ایروان که روی از روسیان نشین ساخته آذوقه و علف از کرجان به انجا حمل داده و آن
انجا بشکوه غرضیش بر بند بر حسب فرمان پریقچیان بدفع ایشان بیرون تاخت و چون راه به انجاخت نزدیک کرد
ایشان ایشان را کشید و راهی فرستادند و او ثبات تمام لشکری بر آشوب با چند عراده توپ از بهر اعانت مردم خود
و حمل آذوقه بتاخت و از میوی شهر را عیقلی خان شاهسون را نیز با جمعی مانور سیاحت عیقلی خان از کجانب
و پریقچیان از سوی دیگر سپاه روسیان را در میان آورده میان پیمک و ایروان آتش حرب فروخته شد و کجانب
پیش آمد که از آن پیش کس نشان نداد و بعد از کوشش که در آن و مردان هلاک شیران و دلیرون سپاه روس
ببخت و چهار هزار تن از ایشان بعضی اسیر و برخی طعمه شمشیر کشت و سپاه اسلام منظره فنیخام بار شدند
و از روس مردم روس در کنار لشکرها سار با افراخته کشت و از بن ایشان تنها بر هم نهاده شد دیگر
مجال در یک برای ایشاندر نماز و اول ربیع الثانی از کسار ایروان بجناب تعلیق علی شاه سواران ایران از
قهای ایشان فراوان تاختن کردند و قندهار و اسیر آوردند و در اینوقت محمد خان قاجار حاکم ایروان
علیق علی خان لشکر او بحضرت شهریار حاضر شده مورد اشفاق خردا نه گشتند و حکومت ایروان بچنان محمد خان
مقرر آمد و پسرش که لازم رکاب بود در خدمت انصراف حاصل کرده باتفاق پدر مراجعت نمود و توپخانه
بایل کنسکر لو کلبعلی خان مفوض فرمود و ابو الفتح خان جوان شیر با یالت و باغ و الکندر مرزا ولی
توقف قراجه داغ مانور کشت آنگاه چون غاز خزان و برودت هوا پیش بود از طرق تبریز راه طهران
برداشته چهاردهم شهر رجب وارد دارالخلافه شد و همسر در میال حاجی خلیل خان مترونی که بفارس
هندوستان برفت چنانکه مذکور شد بدو دزدگانی گفت چه آن هنگام که باتفاق ملکم بهادر الملی مجلس
مجلسی در آمد وزیر مجلس دو بیت تن از سالدات از بهر تعظیم او در خدمتش باز داشت روزی چنان گفت
که کین ازین سالدات بموچی تفنکی کشاد داد سر همک ایشان او را بمرض عتاب در آورد و ملازمان حاجی
خلیل خان خواستند تا گناه او را مدعی تر باشند و از سخط سر همکش خلاصی بخشند چون ظرفین از لغت یکدیگر
بجبر بودند در میان با کرمای بلند شد و غوغا برآمد حاجی خلیل خان از خانه بیرون شد که صورت حال را ندان
فته نشاند از قضا تفنکی و یکجور گشاده شد و کلوه بر حاجی خلیل خان آمد و او را بر جای خود سدر کرد و مادر
وزیر مجلس چون این بدانت سخت غمخیز گشت و شرمینی بالیوز بصره را از بندر بوشهر طلب داشته از درخت
بر کاه پادشاه رسول سافت و هنگام توقف در چمن سلطانیه بحضرت شهریار پیوست بکفت و مورد
اشفاق شاهانه کشت فتح علی شاه بجای حاجی خلیل خان محمد بنی خان ظاهر زاده او را سیغفر فرمود و او
طریق بمبئی گرفت روزیکه بدان لجه در میآمد و دیت هزار تن از سپاهای رقت او را ندیده شده

بانی
دوره
مصر
خوش
نظر
کلی
است
از
تاریخی
در
ایران
به
منطقه
فارس

وای خدایا که در این عالم و
در این نقطه دارویی خانجانی
مستحقستی با هم چنین سگ
و با خادواتی که از آنجا بگریزند
و به زمین برسند
و ای خدایا که در این

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

(۷۰)

و بدین مکان عطفش شهر آوردند آنگاه او را روزی بنظاره لشکرش سپردند و در روز و یکم شش تماشای کشیده
 جنگ برون بردند محمد بنی خان پیشش نمود که کوله توپ بر چوب تا چند کار کند و کشتی را تا چه مقدار زیان ساند
 و آنگاه بود که بهای کچینه جنگی جداست اما کار گذاران انگلیس توپها را بسبب سفینه که ده هزار تومان بهاداشت
 کشاده دادند و آن کشتی را یکبار هانا بود ساخته با بجه محمد بنی خان پنجاه دهنی و تحال در بنگاله بود و به حکام مرجهت
 بامرک و ساز فرادان کوچ داده بحضرت پادشاه درآمد و هم در نیالی ناصر الدین توره پناه از حضرت پادشاه
 بهمان یکجا سپرد نیالی اتابقی بن حکیم اتابقی را نام میر معصوم بود و هم او را شاه مراد میکشند و در میان لشکران
 بولی نعمت خطاب میشد از آنجا که پدران او در نزد سلاطین بنحول رتبت اما یکی داشتند اتابقی لقب یافت با بجه
 چون یکجا از جهان برون شد و و سپروا میر حیدر توره و ناصر الدین توره از دی زمانه و ایشانرا ازین سرودیک
 توره خوانند که از جانب مادر نسب بابو اغیض خان که از خاندان چنگیز خان است میرساند و لفظ توری اگر
 در لغت بمعنی غمی در و شش است اما فلولو را دالنه نشان داده را که نمید مع اقصه بعد از پدر میر حیدر توره سلطنت
 یافت و ناصر الدین توره را از مر که دارالامار داد و بطلب فرمود ناصر الدین توره چون از کیدیت برادر دانا بود
 سر از فرمان برآفت و رسول او را بی نیل مامول باز فرستاد آنگاه پناه از حضرت پادشاه حسته عرب بنی
 در ضراعت کنار داده انفا و ذکاه داشت شجر یار مادر فتحی شاه پناه از ده محمدی نیز که فرمان گذار اعر
 بود منشوری کرد که دست از اقامت ناصر الدین توره باز گیر و در رزم میر حیدر توره او را پای مردی کن
 و چون از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله کجرا عدد و بیت و بیت سال برفت محمد خان افغان در
 حضرت سلطانی سپهر مانی کرد و هانا محمد خان میر عظم خان افغان غلیجایت چون احمد شاه افغان از
 ابدالی بود و میان این دو بتسید کار بمبادات مبارات افتاد عظم خان از دولت احمدشاهی روی یافته با
 از مردم خود بنزد کرمان نداشت و از قبل او در ارضی نرماشیر کرمان نشین یافت و اندک اندک افغانان
 در آن یکجا مکانی بست کردند و در زمان دولت شهیار مار مادر فتحی شاه محمد خان میر عظم خان برگاه آمد و تعیین
 ولایت نرماشیر را منثور گرفت در اینوقت که بقصد الدوله ابراهیم خان حکومت کرمان داشت محمد خان بنی
 طغیان و عصیان گرفت و بدان شد که قلعهم را بست کیر دابرا بهیم خان چون این است اسمیل خان عرب
 حاکم خدق را بجایست قلعهم مامور نمود و صورت حال را مودض درگاه داشت شهریار فرزوخان غزالین
 لوی قاجار را که اسیک آقاسی حاجب بار بود با سپاهی لایق مامور فرمود تا بهرت تمام طی طریق کرده ارا
 نرماشیر براند محمد خان چون قوت مبارزت داشت بقلع نرماشیر در قه متحصن گشت و بعد از یکد و کرت
 کوشش و یورش قلعہ منسوخ شد و محمد خان در میان دار و کیر و زخم منگوبرداشته با چشمتن از مردم خود بطرف
 بلوچستان کرخت و دیگر مردم او طبعی تن شد آنگاه فرزوخان بطهران مرجهت کرد و در اینوقت شهریار مار
 نایب السلطنه عباس میرزا را از بهر مفاقت با سپاه روسیه سفر آذربایجان فرمود و میرزا عیسی زندانی را
 مردی کار از موده و موجب بود وزارت او مقرر داشت لاجرم نایب السلطنه روز چهارشنبه چهاردهم شهر
 بالشوخی رزم از مای خینه پرون زد و شهریار روزیت و چهارم صفر نیزه و بنال راه برگرفت و در چمن

نیا چیتن
 ناصر الدین
 توره از درگاه
 پادشاه

نمک
 نرماشیر
 ای محمد و هم
 پیشین هم کرد
 ای محمد و هم
 و شدیدیم

شرح سلطنت و جانشینری قحلی شاه قاجار

سلطانیة اسمعیل خان و نهانی را نیز با جاقعی حکم داده که بمرت رفته با نایب السلطنه پیوسته شود و شاهزادگان
 برادر اعیانی نایب السلطنه را مامور بوقت زنگان فرموده اسمعیل خان قاجار حاکم خوی را خطاب فرستاد که او نیز
 با مردم خود نایب السلطنه پیوندد و خود روز دوشنبه نیرودهم بیع الاول کوج داده در حین او جان دوشد و معلوم
 افتاد که ابراهیم خلیل خان بیکاره از دولت ایران روی برکاشته و پناه از پادشاه بختی لاجرم فرمان رفت
 که نایب السلطنه نخستین آهنگ تیغز قلعه پناه آباد کند ابراهیم خلیل خان این به است جعفر قلی بیگ پسر محمد حسن خان را
 که نیراهش بود با پسر فضلعلی بیگ جانشین از بهر استعدا و بکجه فرستاد و ایشخدر جمعی از سالدات روسیه را بحد واد
 فرماد و چون ایشان بقلعه شوشی رسیدند ابراهیم خلیل خان محمد حسن خان پسر خود را با جاقعی از لشکر قرا باغ سپاه
 روسیه بجا اظمت پل خدا آفرین مامور نمود و از نیوی چون بر حسب امر نایب السلطنه اسمعیل خان اسغانی از ارجان
 اهر بر مقدمه روان بود در چهار فرسنگی پل خدا آفرین هنگام نماز و یکبار لشکر روس قرا باغ باز نمود و سپاه
 از دور و بیکجک درآمد و کوششهای مردانه در میان گرفت و پیچ آن بود که لشکر اسلام شکسته شود و از آهنگ
 چون خبر لشکر روس مسرع نایب السلطنه از بهر آنکه سببا با اسمعیل خان و چهار شونده خود نیز از دنبال اسمعیل خان
 استعجال میفرمود از قضا در این وقت رسید که اسمعیل خان را پای صهارسنگ بود و شورش اخشیته تمام در
 جای داشت چون چشم اسمعیل خان برایت اسلام افتاد و رسیدن نایب السلطنه را بدانت دیگر باره دل
 قویست کرد و بیکجک درآمد و بیکس از سپاه روسی و قرا باغی مقتول گشت چون لشکر روس رسیدن
 اسلام را بدانت بخیریت پست با یکجک داده بر خمت فراوان از میان درختستانها خود را بقلعه شوشی دراز
 و نایب السلطنه از زونس ایشان حمله ای کران برگاه پادشاه فرستاد و خود از دنبال هزیمت شدگان
 ارض آق اعلان تباخت و بختعلی خان که روس را بمر است آق اعلان بکذاشت و خود از از چاقی طی
 مسافت کرده در ظاهر پناه آباد لشکر کرد و از آن سوی شهر مارا نادر بختعلی شاه در بیت و ششم بیع الاول از راه
 قوا به داغ بخت علایس نزول فرمود در این هنگام در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که بوکو یک کرکن
 سرمهک سپاه روس با اتفاق کتلا و سکی و جمعی از سمران لشکر ابطال رجال خویش را کزیده کرده و با حمله
 قوب برای حفظ قلعه پناه آباد از کجه پرون شده اند و دیت عرا ده اسلحه جنگ و آذوقه و غلف با خود
 حمل میدهند و اینک ارض عکران لشکرگاه ایشان است با اینکه هنوز لشکر اسلام عبا را را از بهر گسترده بودن
 برشت و لشکر اجیش داد چون راه بدیشان نزدیک کرد و لشکر صف برزوند اسمعیل خان و معانی آب
 بر جهان و در میدان جنگ از زمین و شمال منهدان تا ختن کرد و پیر قلیان قاجار از پیش روی صف از
 جلالت جای کرد و حاجی اللهوریدی خان قاجار بختیجان کر از منهدان رابر و ده کرد و نایب السلطنه در
 قلب میدان رزم آزمای چون کوه پای بر جاشد و از آن سوی کتلا و سکی و بوکو یک نیز صف راست کردند
 و سالدات بر رده شدند و از دهن توپ و تعلقک آتش و آهن باریدند شیران ایران زمین مانند سمن
 بوی آذره می رفتند و حمله انجند از میان صا و قحان قاجار زخمی کران از کلوله برداشت با اینهمه در پایا
 کار سپاه روسیه را دست توانائی از کار شد و بختی بپرس شده بختستانی در رفتند و از پس عرا ده های توپ

نایب السلطنه
 اسمعیل خان
 قاجار
 در حین او جان دوشد
 معلوم
 افتاد که
 ابراهیم خلیل خان
 بیکاره از دولت ایران
 روی برکاشته و پناه
 از پادشاه بختی
 لاجرم فرمان رفت
 که نایب السلطنه
 نخستین آهنگ تیغز
 قلعه پناه آباد کند
 ابراهیم خلیل خان
 این به است جعفر
 قلی بیگ پسر محمد
 حسن خان را که
 نیراهش بود با
 پسر فضلعلی بیگ
 جانشین از بهر
 استعدا و بکجه
 فرستاد و ایشخدر
 جمعی از سالدات
 روسیه را بحد واد
 فرماد و چون
 ایشان بقلعه
 شوشی رسیدند
 ابراهیم خلیل خان
 محمد حسن خان
 پسر خود را با
 جاقعی از لشکر
 قرا باغ سپاه
 روسیه بجا
 اظمت پل خدا
 آفرین مامور
 نمود و از نیوی
 چون بر حسب
 امر نایب
 السلطنه
 اسمعیل خان
 اسغانی از
 ارجان اهر
 بر مقدمه
 روان بود
 در چهار
 فرسنگی پل
 خدا آفرین
 هنگام نماز
 و یکبار
 لشکر روس
 قرا باغ
 باز نمود
 و سپاه
 از دور و
 بیکجک
 درآمد و
 کوششهای
 مردانه در
 میان
 گرفت و
 پیچ آن
 بود که
 لشکر
 اسلام
 شکسته
 شود و از
 آهنگ
 چون
 خبر
 لشکر
 روس
 مسرع
 نایب
 السلطنه
 از بهر
 آنکه
 سببا
 با
 اسمعیل
 خان
 و
 چهار
 شونده
 خود
 نیز
 از
 دنبال
 اسمعیل
 خان
 استعجال
 میفرمود
 از قضا
 در این
 وقت
 رسید
 که
 اسمعیل
 خان
 را
 پای
 صهارسنگ
 بود و
 شورش
 اخشیته
 تمام
 در
 جای
 داشت
 چون
 چشم
 اسمعیل
 خان
 برایت
 اسلام
 افتاد و
 رسیدن
 نایب
 السلطنه
 را
 بدانت
 دیگر
 باره
 دل
 قویست
 کرد و
 بیکجک
 درآمد و
 بیکس
 از
 سپاه
 روسی
 و
 قرا
 باغی
 مقتول
 گشت
 چون
 لشکر
 روس
 رسیدن
 اسلام
 را
 بدانت
 بخیریت
 پست
 با یکجک
 داده
 بر خمت
 فراوان
 از میان
 درختستانها
 خود را
 بقلعه
 شوشی
 دراز
 و نایب
 السلطنه
 از زونس
 ایشان
 حمله ای
 کران
 برگاه
 پادشاه
 فرستاد و
 خود از
 دنبال
 هزیمت
 شدگان
 ارض آق
 اعلان
 تباخت و
 بختعلی
 خان که
 روس را
 بمر است
 آق
 اعلان
 بکذاشت
 و خود از
 از چاقی
 طی
 مسافت
 کرده در
 ظاهر
 پناه
 آباد
 لشکر کرد
 و از آن
 سوی شهر
 مارا
 نادر
 بختعلی
 شاه در
 بیت و
 ششم
 بیع
 الاول
 از راه
 قوا به
 داغ
 بخت
 علایس
 نزول
 فرمود
 در این
 هنگام
 در
 حضرت
 نایب
 السلطنه
 معروض
 افتاد که
 بوکو
 یک
 کرکن
 سرمهک
 سپاه
 روس با
 اتفاق
 کتلا و
 سکی و
 جمعی
 از
 سمران
 لشکر
 ابطال
 رجال
 خویش
 را
 کزیده
 کرده و
 با حمله
 قوب
 برای
 حفظ
 قلعه
 پناه
 آباد
 از کجه
 پرون
 شده
 اند و
 دیت
 عرا ده
 اسلحه
 جنگ
 و آذوقه
 و غلف
 با خود
 حمل
 میدهند
 و اینک
 ارض
 عکران
 لشکرگاه
 ایشان
 است با
 اینکه
 هنوز
 لشکر
 اسلام
 عبا را
 را از
 بهر
 گسترده
 بودن
 برشت
 و لشکر
 اجیش
 داد
 چون
 راه
 بدیشان
 نزدیک
 کرد و
 لشکر
 صف
 برزوند
 اسمعیل
 خان و
 معانی
 آب
 بر جهان
 و در
 میدان
 جنگ
 از زمین
 و شمال
 منهدان
 تا ختن
 کرد و
 پیر
 قلیان
 قاجار
 از پیش
 روی
 صف
 از
 جلالت
 جای
 کرد و
 حاجی
 اللهوریدی
 خان
 قاجار
 بختیجان
 کر از
 منهدان
 رابر و
 ده کرد
 و نایب
 السلطنه
 در
 قلب
 میدان
 رزم
 آزمای
 چون
 کوه
 پای
 بر جاشد
 و از آن
 سوی
 کتلا و
 سکی و
 بوکو
 یک
 نیز
 صف
 راست
 کردند
 و سالدات
 بر رده
 شدند و
 از دهن
 توپ و
 تعلقک
 آتش و
 آهن
 باریدند
 شیران
 ایران
 زمین
 مانند
 سمن
 بوی
 آذره
 می
 رفتند
 و حمله
 انجند
 از میان
 صا و
 قحان
 قاجار
 زخمی
 کران
 از
 کلوله
 برداشت
 با اینهمه
 در پایا
 کار
 سپاه
 روسیه
 را
 دست
 توانائی
 از کار
 شد و
 بختی
 بپرس
 شده
 بختستانی
 در رفتند
 و از پس
 عرا ده های
 توپ

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

بایستادند و پیش روی اخذتی کردند و متعین شدند چون این اخبار در حضرت شهریار معروف افشار فرمان داد
تأخیری خان قاجار با افواج دامغانی و چهارماده و توب بشکرنایب السلطنه پیوست شش روز بیکو نه حرب
برپای بود عاقبت الامر مردان ایران ل از جان برگرفته بشکرنایب و سیان یورش برده و بقوت و غلبه بشکرنایب
و بسیار کس از ایشان بکشته و اسیر کردند و بکلوینیک از پس آنکه سه زخم برداشت با چند تن سالدات فرار کرده
در نیم شب بقلعه ترناوت در رفت پریقینان قاجار با فوجی از دخیال و آخته اورا بمجا صره انداخت و بکلوینیک
مملت خواست و پیمان نهاد که بعد از سه روز بحضرت نایب السلطنه آید چون سسولش با جابت مقرون شد
و ایرانیان در کار محاصره هستی گرفتند شب سیم فرار کرده راه گنجه برداشت و لیوان از دخیالش تاباختند چند
تن از سربازانش را عرضی تنگ ساختند و بولکونیک تبعث شام بجل جرق که از جبال شامخواست صود کرد
و از کمره داب بایرون شد و هم این بکام کشف افتاد که ایشخدر با تمامت سپاه خود با عانت و بکلوینیک
از کجای پرون شده و در کنار رود تر نشین کرده نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی را برای محض حال بر طرف
او پرون فرستاد اسمعیل خان گیتی راه به پیود با جمعی از روسیه و چار شد و رزمی سخت داده ایشان را بمعرض
هلاک و دمار باز داشت و جمعی را نیز اسیر کرده در کاه نایب السلطنه باز شد و مرده این نصرت روز پنجشنبه
سیر دهم ربیع الثانی در منزل تخت طاوس معروف در کاه پادشاه افشار از آن سونی چون اسمعیل خان
شامیاتی قاجار حاکم قوی بر حسب فرمان پادشاه بایردان در رفت معلوم کرد که محمد خان کلم ایروان
باز بمویلات لغمانی جمعی از روسیه را خواستار آمده و آنجا عت ازار اضی شوره کل عبور کرده به قس
تا لین آمده اند از بھر آنکه کار گذاران شهیدار بر آن دیار مستولی نشوند در این وقت از قهای اسمعیل خان
حمد یقینان قاجار نیز رسید و صورت حال از اسمعیل خان اصفانود صاحبم بشهر و قسله ایروان
در رفته بهانه استحمام و دیگر کارها سر کرد کان لشکری که به راه داشت یک یک و دود و بقلعه طلب داشته
چون آنجی لایق شدند فرمان داد تا برج و باره اطراف قلعه اخرو گرفته و قستی محمد خان آگاه شد
که قوت افتاده از بهر او نبود پس حمد یقینان صورت حال را معروف داشت و شهریار اشرف خان
دامغانی را با جاعتی از لشکریان بجو است قلعه ایروان دستاد و حکم داد که حمد یقینان محمد خان را بدارد و خود
آن مملکت فرمانده باشد و نیز از سوی دیگر خبر فتح کیلانیان بر سپاه روسیه رسید چه ایشخدر از بهر آنکه طرف
مملکت ایران را استیغیه کند بکن از سر مکان سپاه را که شفت نام داشت و در کارزار سخت زبردست و قوت بود
با دوازده فروند کشتی آنکه بردان کار و آلات کارزار و توپهای آتشبار را بھر تیغیر شت فرمود ایشان از بھر
خضری مسافت کرده دور و در عالی طالش لشکر آنکندند و از آنجا به انزلی در آمدند کجا بهانان انزلی چون
نیز وی یافتند داشتند بطرف رشت که میشتند و در میان بی مانی در انزلی جایی کردند و از آنجا آهنگ
تیغیر شت نمودند میرزا موسی پنجم باشی لاهیجی که حجب فرمان حکمران کیلان بود از مردان کار آزموده
آن ارضی سپاهی کرده در پیره بازار رشت که درختستانی بهابونه داشت سکوی راست کرده آماد
مقاومت و مبارزت کشت و شفت نیز با مردم خود در سید جنگ به پیوست و از دخیان توب و تفنگ عتته

بایان
هسته دوی
رعد و رزون
آوان گزگزگ
برای حمل کاه
عربی چو لان
با جمعی برون
غزلان

نیمه
مستورینی

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

جایارید و مسلمانان و لیرانه کوشیدند و لشکهای خویش به پیشان کشادند زمانی در بر نیامد که هزار (۷۳۱) تن از سپاه روسیه بزم کلوه بخاک افتادند ناچار پشت با جنگ داده هزمت شدند و بزمیت تمام خود را بانزلی رسانیده بکشتیها در فرستند و راه بازگویی بر گرفتند و هم در اینوقت محمدولی میرزا فرمان کداز ملکیت خراسان صورت رزم با ترکمانان قیله که را بدینگونه عریضه کار داده بود که حیثیتان قاجار قزوینی مرد و خراسان را با جمعی از دلاوران بقتل و قتل آنجا حاکم امور ساخته روز یکشنبه بیستم شهریور سال ۱۲۵۷ در کشتی رود طرین هر دو لشکر با هم دو چار شده آتش کار را فروخته شد و در پی بزرگ درسیان گرفت هم در پایان کار ترکمانان کشته شدند برخی اسیر و حاجتی مقتول گشتند و اسرا نیکو سالهای دراز به بست کرده بودند استرداد شد و اموال و اطفال ایشان منسوب گشت با تخته پانصد نیر هزار ترکمانان و در منزل تحت طایوس در پیشگاه پادشاه بخاک راه افتاد اکنون با سر سخن ایشیدر باز شویم چون معروض درگاه پادشاه افتاد که ایشیدر بجهت حمایت بولکوپنک از کجی پرون شده در کنار رود و ترتر لشکرگاه کرده و اینک کجی از سپاه روسیه می است پس شیریار نامدار حکم داد که نایب السلطنه عباس میرزا به تیغ کجی کوچ دهد و اسمعیل خان و امغانی و انزلی با سپاه رزمجوی بجنگ ایشیدر پرون فرستاد و بوجوب فرمان نایب السلطنه تا اراضی کجی تا فتن کرده شهر کجی را مستخر فرمود و قلعه را که نشین لشکر روس بود بمجا صره انداخت و چون در شهر کجی و لشکرگاه از دمه و حلف ایک بود و اهل قلعه از جوابات و غلات فراوان نگذرد داشتند ازین روی توقف بسیار در کار محاصره صعب منویلا هم نایب السلطنه حکم داد تا پنجاه روز و مرد شهر کجی را که از مرد و روسیان در شنجی بودند بدو آب خویش حل داده تا بشکورد که نیمه نسکی کجی است برانند و خود هم در آن شب در ظاهر قلعه بماند و اینکه روسیان تا با دلا لشکرگاه را هدف کلوه توپ و تفنگ ساختند هیچ نفرش نفرمود و صبحگاه از آنجا کوچ داده و مردم کجی را بشکورد یکیک را باز پرسید پس از کرده ره سپر منزل ز کم آمد و در نیمه را با جمعی از روسیه که حل از دمه از بهر ایشیدر میداد باز خورد و سرشک ایشان را با چینه تن از مردوش و سیکر ساخته وارد و ز کم شد و از آنجا مردم کجی را با اتفاق بر قتلان و محمد علیخان شامیانی از راه ایروان روانه تبریز فرمود و آنجا حاکم را چنان با من و آیهایش حرکت میداد که یکبار دو هزار تومان در مسکوک داشت از یکین مردم کجی منقود شده بدست یکن از سکران افتاد و همچنان آن همیاران بختم و نشان نچند اندر تر باز رسانید و چون وارد تبریز شد پادشاه داد که مصحوب ملا ملک محمد حاضی عسکر از بهرانی کجی زروسیم فراوان عطا فرمود اما از آنسوی نایب السلطنه چون مردم کجی با جانب تبریز خود بخود حاضی آخینه قزاق رفته روزی چند توقف فرمود و جمعی از بزرگان کاخ و قلعه کی نفیس حضرت شافیه نواخت و نوازش یافتند آنگاه از آخینه تا اراضی ایروان که پیچیده فرسنگ است و بسیار جای جاده در میان دو خستنا چنان است که زیاده بر یکین نتواند عبور کرد و مردم قزاق از بهر تقرب دولت و من و هم جا میان مشها کین نهادند و نایب السلطنه بدل قوی قطع مسافت همیکو در دهنی چنان افتاد که نایب السلطنه از بهر دو کانه فرود شد و از میان شیفته نعلنی بسوی او کشاد و دادند و بزم کلوه موزه او را خراش داده و با نیمه نفرمود و با تمام اموال و اطفال صحیح و سقیم لشکر وارد ایروان شده و صورت حال انکار داد حاجی محمد خان

تاریخ قاجاریه

تاریخ قاجاریه

تاریخ قاجاریه

تاریخ قاجاریه

تاریخ قاجاریه

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلّه ات تاریخ

(۷۴) قزاقانو بدرگاه شهریار آورد و اما اسمعیل خان افغانی باتفاق ابوالفتح خان جویشی که جنگ ایشخدر نامور بود و نگار و در ترتر برانند و با ایشخدر مصاف داد و جنگی معصب در میان گرفت در پیمان کار ایشخدر خود را بکوه کتاف دره که جلی معصب ملکات در سپرد و بسیار کس از مردم او به کتیر سلمان کشت آنگاه اسمعیل خان منظره محض حضرت شهریار درآمد و اینوقت شاه ایران ولیعهد دولت نایب لعلطه ز برای سرانگدازی و حکومت مکت آذربایجان و انجام جنگ ایشخدر در آذربایجان بجای گذاشت و خود ایت مراجعت بسوی طهران افراشت و چون در منزل او جان فرو شد از قبل علی پاشای وزیر بغداد و احمد علی بدرگاه آمد و شکایت از عبدالرحمن پاشای بابان والی شهر نر آورد و بهمان شهر نر و از سوی شمال باراضی ارومیه و از جانب جنوب باغشک نشان و از طرف مشرق بحر و استان ازجه مغرب بهنجاک کرکوک متصل است و از پیشین زمان اگر دبا بان در آن اراضی مسکن و نشین اشتند و ایشان را در آن اراضی قلعه بر سر جلی است که قلعه چولانچ اند چغفت که چولان بادام کوبی را گویند باجمله ابراهیم پاشای برادر عبدالرحمن پاشا آن هنگام که سلیمان پاشا حکومت بغداد داشت در سه فرسنگی قلعه چولان شهری بنیان کرد و آنرا بنام والی بغداد سلیمانیه نام نهاد و نوکاری در آن گرفت که ایشان در آن اراضی فرمانگدازند و چون این اراضی از عهدستان دشمنان گزینان از هم کاس ایران بود و وقتی سلاطین آل عثمان تحت فرمان آوردند لاجرم حکام این مملکت با قضای قتل کاهی از سلاطین ایران پناه جویند و زمانی بدولت آل عثمان پیوند و پیوند و لیتن حتمی اندازند پس چنانچین روز کار ابراهیم پاشا بکران رفت و برادرش عبدالرحمن پاشا بحکومت آن اراضی بر پشت با علی پاشا والی بغداد و از در خلاف و غنا و پیرون شد و بسیار از محال بغداد را برعهده نوب و غارت ساخت علی پاشا دفع او را لشکری است در نواحی سلیمانیه با او رزم داد و عبدالرحمن پاشا هزیمت شد و بگردستان کریمیت و اما آن الله خان اردکان والی کردستان در حضرت شهریار نامه در فتح علی شاه صورت حال را معروض داشت و بر حسب فرمان بکران و اهل اردکان در گردستان مقرر نمود علی پاشا پیشگی لایق بمصوب احمد علی روانه درگاه شهریار نموده خوا شد که عبدالرحمن پاشا را از دولت ایران پناه دهند و از خاک کردستانش پرویشان فرمایند و احمد علی در اینوقت که شهریار در چمن او جان جای داشت برسد و اخبار و خبیش را برسانید شهریار ایران سیزه صادق مروزی و قیام بخار را بر ابراهیم پاشا احمد علی رسول بغداد فرستاد و در پاسخ علی پاشا فرامداد که چون عبدالرحمن پاشا پرسنده و دولت بیست حکومت شهر نر را باید بدو گذاشت و اگر نه امرای دولت عثمانی زود باشند که از در سپهر پشیمانی آید و خود بطرف طهران کوچ داده و در عشر آخر شهر جهادی الا ولی و له و دارا سخنان کشت و در پانزدهم شعبان دختر مرتضی قلیخان عم فویش را از برای شاهزاده حسینعلی میرزا انکاح بست و جشنی شاهوار از مهر سلطان سورا و پاشا فی آمار آتسوی چون نایب لعلطه بغدادگدازی آذربایجان استقرار یافت و شهر نر زودا بر حسب فرمان محمد خان قاجار حاکم ایروان را همراه محمد علیخان شایبانی روانه درگاه شهریار داشت و در تبریز آرام گرفت و اینوقت ایشخدر عده و مملکت ایران را از لشکریان پرداخته یافت و دانت که سبب برودت هوا و اقتصاد اشتنا سفر کردن ساه آتس و صعبات سخت بهانه تماشای قلعه شوشی طلب فرستاد

بابان
بازر دبا ی خود
بر وزن نادان
کرکوک را می همد
و کافهای خبر
چونان باغی
بر وزن
فولان

تاریخ ایشخدر
و شهریار

شرح سلطنت و جانشینری فتحعلی شاه قاجار

ابراهیم حلیل خان را منور و ساخت و او نیز او را از در صدق استه بخوان ضیا قش و عوت نمود و پیشخدمت بیانی (۷۵)
 بقعه شوشی در رفت و در زمان چهارصد تن از مردم خود را بجا است برج و باره قلعه باز داشت و خود غنای غنای
 بجانب کبک که داشت این هنگام شیعیان خان حاکم قبه و در بند و سرخای خان لکرنی و حقیقی خان حاکم باکو به
 مکتوبی بحضرت نایب السلطنه معروض داشتند که یکمان شفت بعد از فرار از کیلان آپسک باکو به خواهر کرد و دو
 او را عدد و عددی اجاب افتاده نایب السلطنه عسکر خان فشارارومی را با جمعی از سواره و سیاه و فرساخت و از سر
 و بار و سلاح و سلب سامانی لاتی بدیشان فرستاد و ایشان ل قوی کرده ساخته بخت نشدند و از آن شوشی
 بر سید و کشتهای خود را در برابر باکو به داشت از دوسوی کار بخت آمده شد و همان توپها با تاش آتشانی گشت
 بکشت حقیقی خان مردانه بکوشید و چند فروغ کشتی رویان را با کلوله توپ در هم شکست و در آب پست کرد
 رویان آب پرون شده از سوی شکی توپها را بجانب قلعه گشاد و دادند و میان حرب سخت تیر نهادند و در وقت
 شیعیان خان با تفاق نوح بیک پسر سرخای خان لکرنی نیز بر رسید میان قلعه در رفته حقیقی خان هم پست هم باز
 شدند و آتش این رزم روزی چند افروخته بود در پایان کار شفت را در کار آشفته شده دانست ازین کار رسوا
 بدست نهند لاجرم مردم خود را برداشته بکشتی در رفت و کشتی به اند و تا میان بشت ساری طالش پاد و پیاد
 و از طرف دیگر پیشخدمت از کبک شیروان نمود و سبطی خان شیروانی صورت حال را بعرض نایب السلطنه رسانید
 در حال نواب لیبید پیر قلیان قاجار را با جمعی از مردان کارزار بداد و فرستاد پیر قلیان چون بکس رود که
 دوازده فرسنگی شیروان است فرود شد و مکتوف داشت که مصطفی خان از در خوف و هراس با پیشخدمت کار
 بمداشته کرده و او را دیدار نموده و در میان کرک آشتی انداخته و پیشخدمت را از کار در صدق پنداشت و طریق
 باکو به برداشته حقیقی خان را بخیر شفت کوشالی و به شفت نیز با مردم خود با پیشخدمت پیر قلیان
 این اخبار را معروض داشت و نایب السلطنه بی توانی حقیقی خان قاجار را باکو به و لیران بکتاب باکو به یافت و از
 قضای او عسکر خان فشار را با هزار سوار پرون فرستاد و از دنبال ایشان احمد خان مقدم سیکر سکی تیریز و مراغه را با کوه
 و سپاهی از سواره و پیاده کوچ فرود و خو و نیز با همه سختی رستمان کثرت برف باران پست و دوم شهر واقع
 از تبریز خیزه پرون زد و از طریق اردبیل راه برداشت بعد از ورود در اردبیل معروض افتاد که عسکر خان فشار را برب
 صبا و صاحب بقعه باکو به درآمد حقیقی خان قاجار در کنار رود بجا است جبر فرود شد و پیر قلیان با تفاق حقیقی
 در ظاهر قلعه لشکرگاه کردند و از آن سوی در لشکر پیشخدمت را از سورت سراد و الی که حمل توپخانه خیزه اند بردند و از در
 و علف در لشکرگاه اندک شد و کار بمصوبت رفت پس حلیتی اندیشید که مصطفی قلیان حاکم باکو به را منسوب
 و روی ل او را بعه عطا و عید عبا و خوکند تا ازین بختی بر و از کرداب بلا بجد پس حقیقی خان را پیام
 داده و بختار دیدار شد حقیقی خان بمنی را بغال سیک گرفته در پرون قلعه جانی نشتن معین کرد و روز دیگر
 پیشخدمت را دوسرین از مردم خود از لشکرگاه بیرون شده به انجای شد حقیقی خان ابراهیم خان عم ناز
 خود و یک و تن دیگر از قلمه برداشته نزد پیشخدمت آمد با هم نشستند و سخن پیوستند در میان گفت و شنود از اینجای
 باشارت حقیقی خان انعکس که در دست داشت از پست پیشخدمت گشاده و دنیا که کلوله از سینه او بکشت

انچه خان
 نفع منعم کن
 رای محمد ز قاجاری
 نامه انچه منست
 رسد و او را

ایضا
 محمد ز قاجاری
 نامه انچه منست
 رسد و او را

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

(۷۶)

تاریخ قاجاریه

مجله قاجاریه

شرح حال حاجی میرزا ابشاری

و بروی دراق ده جان باد هم در زمان آن چند تن را که با او بودند سر بر گرفتند و سر ایشان را نیز با یکدیگر است و قطع کردند و غوغا دارند استند تا لشکریان از جای خش کردند و بر رویان حلا الحکمه و بیک کس را با شمشیر کینه و جمعی را اسیر و دستیکر ساختند شخت چون کار به نیکونه بدید باز حمت با مردم خود کشتیها رفت و شتاب زده تا پشت ساری رانده در آن جزیره متواری گشت از پس این فتح حقیقی خان سرودست ایشان را در محله جای داده بدرگاه نایب السلطنه فرستاد و نواب ولیعهد از اردبیل روانه طهران نمود و روز ششم دیحجه در دروازه اخلاص طهران در حضرت شهریار نادر فتحعلی شاه بنجاک راه افکند و حکم رفت تا آن سرودست را بخراسان برده بزرگان آن زیار دیدار کنند همانا وقتی امنای درگاه پادشاه از مولانا حاجی میرزا محمد خاوری نشانید که عالمی بخیر بود و نیز تیز ابرو و ظاهره و خیره و علم اعداد و نیز نجات و عظمت یک میدانست خواستار شدند که اگر توانی در پاک و دمار ایشان که ویوی دیوانه و ازین پاکیانه است تیریری اندیشی بصواب باشد حاج میرزا محمد متوسلینا را قبول داشت و چهار روزه میعاد نهاد که سرورادر حضرت پادشاه حاضر کنم منجی بران حضرت نیز معروض پادشاه داشتند آنجا حاجی میرزا محمد در بقعه تبرک شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه بر اوید و در صورت مردی را بقصد ایشان بر دیوار زانوید رسم کرده و خود پشت و آن گری که میدانست بکارت میان عبه همین خان پیر صدر عظم حاجی محمد حسین خان اصفهانی که در میان مجسم و عرب بفضل و ادب تحریری امضا یکشب نگارنده این کلمات را حدیث کرد که آن ایام که حاجی میرزا محمد باین طلب و قب نشسته بود در روز ششم بر عبدالعظیم بر اوید او در فقم و او را بخیریت که رسته از پس پشت که زانیده بود و جانب آن صورت که بر دیوار کرده بت بود و هر دو چشم بر چهره آن مثال بر کجاسته بر انسان که دو پیاله خن می نمود و پوسته کلماتی چند بر زبان داشت و خان مستغرق آن خیال و بخوان آن مثال بود که از درون شدن من بدان را اوید و پروان شدن ببحر آگاه نشد مع القصه اینجا رسید است تا روزیکه پنجم بود کار دی بکوفت و بر سینه آن نقش که بر دیوار کرده بکوفت و باز آمد و بگفت ایشان در این وقت که نشسته اندای دولت همی روز شمرند تا با داور و چهل برسد پادشاه به و کس فرستاد که روز میعاد بر سینه عرض کرد که هم امروز سرور او را خواهند آورد مردمان چشم بر او همی داشتند تا نماز و یکباره شیر بار پیام داد که اینک روز بپایان میرسد از سر ایشان را میمنت پاسخ داد که آورنده سر او پای اب ملک شود و چند ساعت از وعده آن سوی تر برسد بر من میمنت ساعتی بر نیاید که سر برسد و سر ایشان را بیاورد و کشف شد که از منزل سلیمانیه که شش فرسنگی طهران است اب و از یکمایل لنگ شده و بر حمت آمده از پس اینا قدامنای دولت از حاجی میرزا محمد خواستار شدند که بهتر ازین قتل پادشاه روس است فرمود پادشاه از ناتوان چنین سسل و آسان زیان کرده هم در کفر قتل ایشان که سر داری بزرگ و منفی قوی بود در همتستول خواهند ساخت و جان بود که او سر مودیر که امنای دولت را از کردار او وحشی در خیره نشسته و با خود گفته و در میمنت هر که او را بر بخاند با ایشان بیک پهلونجا با ندر پس حلیتی طراند که دند که شیر بارش بنحان و لنواز در کمال اکرام و اعزاز سفر مقبات عالیات فرموده از قضا و قستی در بغداد رسید که در میان اسعد پادشاه و او پادشاه بر سر وزارت بغداد کار بجنفوت میرفت در این وقت بعد پادشاه

شرح سلطنت و حجابیگری فحشلی شاه قاجار

حاجی میرزا محمد ابواب موالات و مصافات را کشیده داشت تا بصغای ضمیمه حسن تدبیر او را بداند
 خصم غلبه دهد و او پاشا که نیز حاجی میرزا محمد را از موده داشت تیرسید و پیش از آنکه دشمن بروی چاشت کند شام
 خورد و در نهانی عوام و او باشش بعد از برادرش را نیز تا بیجا رغو غابرداشتند و هم او از لغتد حاجی میرزا محمد را بداند
 جود و مردی مردود اگر در اقامت روح و اوقات و شش تاخیری رود و در بنیاد که مردم این شهر را از راه بگذرد
 و بجا اندازد و هر مومن موعده را کافری مبد سازد و این هنگام حاجی میرزا محمد در خانه خود نشسته با محرابی و سخن
 پیوسته بود که من انجام کار خویش دیده و دانسته ام همانا از مدت من ساعتی پیش مانده ایشان بی دریغ خود را
 این چه خبر است که هرگز کس بسیناد و این از کجا کوی و از کجا دانی با نگاه غوغای حلقه را اصفا نموده و هنوز باقی
 نیامده بودند که این شورش از کجاست و راست که مردمان با تنها و خرمای آخته اطراف جازه را فرو گرفته و از
 و در بدو نرسای آمده و حاجی میرزا محمد را شنید که در حدایش بیامرداد و از باغ رضوان آرامگاه و با و از اینجا
 و استان روم بعد از قتل ایشیندر نایب السلطنه عباس میرزا قلع و قمع جعفر قلیخان و نعلی را واجب شمرد از راه که در کاف
 بود که در قلع تالین ایروان نشین داشت و در آن اراضی کار پیغمبرانی و تفریکه داشت و جاعتی از روسیان نیز
 در تحت حکومت او بودند لاجرم نایب السلطنه جدید قلی خان قاجار بیکلر سکی ایروان را حقیقتی خان بیکلر سکی ایروان
 و همیل خان حاکم قوی را و کلبعلی خان حاکم نخجوان را با که روی اسب از لشکر افشار و ایروان و سپاه کنگر و و
 قوی بخارت و مضارب و نامزد و و حاجی محمد خان قرا که ز لور حکم داد که نزد یک ایشان شده فرمان
 تا نخستین در برابر قلع تالین حصنی حصین آورند و هزار تن از تفنگچیان زبردست در آن قلع جای دهند
 آنگاه راه از و قلع و جعفر قلیخان و روسیان سده و سازند اما از آن سوی چون جعفر قلیخان از دور و نزدیک
 این اخبار را اصفا نمود و صورت حال را تفرس فرمود و قلع از فرام شدن لشکر و سختی محاصره طریق فرار برگرفت
 و بعضی از مردمش و سیکر قرا و لان جدید قلیخان قاجار شد و دیگر چون پاشایان دولت عثمانی در این منته به
 بعضی از اراضی ایران از نجات میگردید از جمله ابراهیم پاشا حاکم بایزید و قتی چهار هزار تن از لشکر خود را تاج بواج
 ایروان نمود داشت نایب السلطنه این هنگام کلبعلی خان حاکم نخجوان را بیکر از حکم داد و او پتمش افتاد
 بیا شافت و بیکر قتل و دستگیر نمود و دیگر پاشایان چون این بدیدند از درواری و مضارعت بیرون شدند
 و کتو بها شعر برانیت از جایت و پشیمانی از بی فرمانی کار داده و بحضرت و لعیه فرستاد پس حکم رفت تا در آن
 سپاه به بدان و امصار یک فرمان که از او بودند باز شدند اما مصطفی خان حاکم طالش که پشت با دولت ایران
 کرده داشت طراز نمودت داده بود این هنگام هر اساک شده بداند که از طالش بجزیه شست ساری داد
 بقر که ریزد نایب السلطنه میرزا یزید که وزیر خویش را که مردی پسندیده و خوشی لب بود با ستات اوسل
 فرمود و میرزا یزید که او را مطن ساخت آنگاه مصطفی خان را از و قلع و علف بر روسیان ببت و دیگر از راه
 شفت مجال در یک خانه لاجرم آهنگ فرار کرد و از شت جوع و کرسکی و سورت سرابا کس از مردم
 هلاک شد و همچنان مصطفی خان شیروانی که از ضعف فطرت و سوء طویت داغ پشیمانی بر پیشانی داشت
 بخار رود که شانه احمد خان بیکلر سکی تبریز و مراغه را که بر حسب فرمان کجا بهان آن جرود و بود دیدار کرد

تکیه حاجی میرزا محمد
 در کاف

از این منته
 از این منته
 از این منته
 از این منته

از این منته
 از این منته
 از این منته
 از این منته

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

داده و او را در نزد ولیعهد از در ضراحت بشاعت آویخت و پیمان نهاد که ازین پس اگر مستر به پای از طریق اطاعت بپیوندد نهند

وقایع سنه یک هزار و دویست و بیست و یکم چو یومین شاهنشاها را فتح علی شاه و وزیرای اربعه دولت را
 روز جمعه پنج شنبه و پنجده ایام شش ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته خورشید از برج حوت مجمل شد و نور و جمشید
 بادل محوم افتاد و لاجرم شهریار و نیکوکار بجای جامه زرین تار سب سوکوارسی و بر کرد و قافا شور در مصیبت پیدا شد
 علیه التجه و انشا چون تا تمیز و کان روز گذشت انگاه بظلم مملکت و تهید و قاعه سلطنت پرداخت و حاجی محمد حسین
 بیکر کچی اصفهان را که در ترفیع حال رعیت و سپاه و اخذ حقوق پادشاه معین بن زاده و قس بن ساعده بود طلب فرمود
 و او را این آله و لقب داد و وزارت استغای ممالک مباحی داشت و فرامان داری اصفهان را بفرزند کبریا
 عبداللہ خان گذاشت هانما شهریار تا جبار فتحعلی شاه و قاعه مملکت را بچار تن و زیر و انشد که اگر کان اربعه مملکت آن
 استوار میفرمود و در این وقت نخستین میرزا شیخ اصفهانی که در ثانی دوازده مرش و طعن گشت و زیر اول صد و ظلم بود
 و حاجی محمد حسین خان اصفهانی در زیر دوم دستوری المملکت آمد و میرزا ضاقتی نوائی و زیر دارالانشا و منشی المملکت
 بود و نظم سپاه و وزارت لشکر بچنان از به دولت شاه شهبه تا کنون میرزا سید عبداللہ خان نوری دشت با بجه
 چون شهریار ازین کار پر دخت محمد خان و ولوی قاجار را بیایست و سر داری خراسان با نور ساخت و حسین خان سردار
 خراسان و حاکم نیشابور را حاضر نموده بجای نظام الدوله سلیمان خان قاجار توالمو که و داع جهان گفته بود
 سپهسالاری لشکر داد انگاه از بھر جنت و سیان سپاهی بزرگ بچن کرده و روز جمعه بیست و پنجم ربیع الاول خیمه
 زد و تا چمن سلطانیه خان بار بکشد این بهنگام (موسی) ژو و برهه اند دولت فرانسه بر مسالت آمد چه روز کاری بود
 پادشاه فرانسه در خاطر داشت که با دولت ایران ساز موالات طراز کند و طریق و داد باز در چن که در سال شهادت
 آنچند شاه و دوتن رسول از دولت فرانسه با سواد عهد نامه سلاطین صفویه که در میان دو لیتن رفته بود و در المملکت
 طهران آمد و وقتی برسید که هنوز بعد از شهادت آقا محمد شاه شجر یار نامد افغنی شاه از شیراز باز طهران شد و در بخت
 جلوس نفرموده بود لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله پشاز با مجازیر دلپذیر باز فرستاد و همچنان بعد از آن
 سخن که بلا چنکه مذکور شد اسمعیل بیات سیفر بعد اگشت یکن از بازار کانان ارانسه که داد و ظم دشت و تجارت
 فرانسه میگذاشت نزد یکساز رفته و مکتوبی چند بخط فرانسه بنمود و خود را از جانب دولت سیفر خواند و با اتفاق
 بطهران آمد و لیای دولت ایران سخن او را استوار ندانستند و کتاب او را بکذب پنداشتند این بهنگام که
 سلطنت مملکت فرانسه را ناپلیون داشت و با دولت روس کار مبادات میگذاشت (موسی) ژو و برهه (دولت
 ایران رسول فرستاد و پیام داد که حضی رویان با شاه روشن است و حضرت با ایشان مبرهن هانما دشمن دشمن
 و دست گیرنده خاصه این وقت که داد و اتحاد دولت ایران فرانسه موجب استیصال و مضطراب رویان است
 چون موسی ژو و جفی سافت کرده و دار و اراضی بایزیه شد محمود پاشا که حاکم بایزیه بود بر حایت دولت روسیه
 و عثمانیه اورا گرفته مجبوس داشت و دوتن ملازمان او را مقتول نمود چون این خبر در اردبیل موصول حضرت نایب
 افتاد در حال مکتوبی بجای یوسف پاشا که ایالت ارزن الروم داشت فرستاد و در کیسل ساخت (موسی) ژو و برهه

روزگار

موسیٰ بن جعفر
بن ابی جعفر
موسى بن جعفر
بن ابی جعفر
موسى بن جعفر
بن ابی جعفر

شرح سلطنت و جانشینی محلی شاه قاجار

در میان بعضی از اموال بزرگان شکی و تبری تا راجع مفت این مجد را نایب السلطنه از خویشین بهاداد و مصطفی خان (۸۱)
 ازین ترکست از چهاره نامند از دهم و نیاز پیرون شد و طلب نام و اطمینان نمود و دیگر باره نایب السلطنه چشم
 جوش پوشیده تحقیق بجان کرد و بس و عطار آمد خان شاهسون را بقلعه فیت که اینوقت مامن مصطفی خان و در
 تا او را دیدار کردند و از غف و لیسندش امید و ارساختند با اینهمه از قون طبع و سوء وطن و قبیل درگاه و حضور پیشگاه
 ماطله نمود و محمد علی بیگ خال زاده خود را بدرگاه فرستاد و لاجرم نایب السلطنه از کنار رود و در کربوی آفتاب کوچ
 داده اسمعیل خان و اسخانی و صیقلی خان قاجار را بتیغ شریان که مقتولی میتن بود نامور و بنده بود تا حکم و درین
 از دو سوی آن محکم محکم را مفتوح ساختند و بعد از قتل و اسرار اموال ایشانرا منسوب استند نایب السلطنه نفر
 تا اموال آنجا رفت را باز دادند و ایشانرا بقتل مراد خان که افزون از شهر از بود و در آنه مخان کردند در آنوقت
 و دیگر باره مصطفی خان آشفته گشته سلیم خان حاکم سکی را از در ضراحت شغاعت آنخت و پیمان داد که حاضر درگاه
 شود و نیز در نهانی بحلیت اندوزی و تسویف وقت مشغول بود و یکروز خان افتاد که مردم او را از که فیت نبرد
 و بانان آمد خان افشار کاردار دادند و بعضی مقتول و کربوی و سیکر گشته با مجدهم در منزل آقوشیخ علیخان
 و صیقلی خان حاکم با کوبه حاضر درگاه شده نظم در بند و حفظ آخذ و در برابر گردن نهاده با فوجی از سواران
 ناموران اراضی شدند اما مصطفی خان شیروانی کذب این خبر را گنده کرد و که نایب السلطنه محمد حسن خان
 برادر سلیم خان را که حکم شاه شهید بدست مصطفی خان و دولو نایبناشد لشکری داده و بقید و اسیر لیخان فرستاد
 سلیم خان ساده دل این سخن را باور داشت و با مردم خود کو کلن کورن جای کرد نایب السلطنه پاس دست
 سابق او را نگاه داشته میرزا ابوالقاسم وزیر و له میرزا میسی قائم مقام را مامور نموده تا او را در بند و سکی
 ویدار کرد و که درت این کذب را از خاطرش ببرد و آنگاه بهرب فرمان شهربان میرزا یعقوب خان قاجار از حکومت
 ایروان مغزول فرمود و احمد خان بیکلر یکی تریز و مراغدر را بجای او منصوب داشت و احمد خان پایبانی
 بایروان شد و برج و باره قلعه را تعمیر داده و استوار گردانید این هنگام هوای یروان چنان عفن گشت که از پاه سواره
 و پیاده یکمزار و تشدد تن هلاک گشت و احمد خان نیز سخت مریض شد و کار ایروان از نظم بخت و روسیه بیک
 و کربان انتها ز فیت میبردند تا کیدی اندیشند و کار بنحوان نیز از بهر ضعی کلعلی خان باغزاده اش عباسقلین
 سخت آشفته بود و هم معروض حضرت نایب السلطنه افتاد که میان صیقلی خان قاجار حاکم ارومی و مصطفی خان
 که از قبل دولت عثمانی حاکم بکاریت کار مبارزت افتاده و پیر قلیخان نیز معروض داشت که مردم در بند و در میان
 بار و سیان پیمان و پیوند نهاده اند و شیخی خان در کار تیر و آویر نهان نگاه دارد و از نیروی پیر قلیخان
 آهنگ مراجعت نمود و هم مکتوف افتاد که امنای دولت ایران دیب علی پاشای والی بغداد را که سبب بقتل
 محمد آل عثمان شده و واجب جرمه اند لاجرم نایب السلطنه کار شیروان را دست باز داشته اند از قوط طریق
 مراجعت گرفت مصطفی خان شیروانی چون این بشیند جامع را منب و غارت و بناله پویان لشکر باخت
 وقتی بخان لشکرگاه رسید نزد حسن خان قاجار که برسم چند ادلی و سپار بود ایشان را دیدار کرد و مانده صاعقه بلا
 بدین در آمد و استیلا یافت بعضی نریت شدند و کربوی مقتول و سیکر آمد آنگاه بعضی نایب السلطنه

نایب السلطنه
 محمد علی بیگ
 خال زاده

محمد علی بیگ
 خال زاده

محمد علی بیگ
 خال زاده
 نایب السلطنه
 محمد علی بیگ
 خال زاده

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۴۴ پیرقلیان با فوجی روانه مخان شد که اگر بصواب نزدیک داند مردم شیر و از آنجا کج داده در اراضی طالش باشد و خود را بجهت تبریز فرمود از پس این وقایع حاجت روسیه منافقه باراضی شیروان در رفتند و مصطفی خان هم

از بد آنکه قوت یافتن است و هم از نیروی که با مردم سالیان و طالش کار بجای میگرد و سپاه روس را در معافیت با این دو قبیله پامیر خود میدانست بحکومت روسیه برگردانید و در این وقت حنیقلی خان نیز از لشکر روس هر سناک شده با زن و فرزند خویش و پیوند ارزا سالیان روانه تبریز شده بعد از وی بوالفک

سالیان باین
جلد و الف لام
مکروه است

که یکی از سرکردگان روس بود بهمانی بازگردد در رفت و شیعلی خان ناچار باروسیه طریق بداهنه و مد ارگرفت و بعضی از مردم سالیان که با علیخان حاکم خویش حنی داشتند با مصطفی خان شیروانی ابواب سکا تباست و صفا باز داشتند لاجرم مصطفی خان دل قوی کرده مردم خویش را با جمعی از روسیه برگردانید و اراضی جواد تباست و از آنجا تقسیم غرم داد که بر لشکر پیرقلیان شیخون برد و قبایل شیر و از آنکه او کج میداد استر و او کج پس شب بخام بر سر او آتش برد و پیرقلیان دفع لادر از غری ثابت و جدی تمام بجنگ درآمد و هزار کشته و در مصطفی خان اهریت کرد و در زدنال او تا که تباست مصطفی خان بعد از این کشتن و کربخین آهنگ سالیان کرد و میر با قربیک

برادر مصطفی خان که در جنب امر نایب السلطنه بسید تن تشکیلی بخوابست سالیان با مهر بود آکسی از اتفاق مردم و اتفاق بعضی از ایشان با مصطفی خان است بادل قوی بجنگ درآمد و از جانب دیگر آنجا حاکم که با مصطفی خان

پیمان داشتند در کج و دزد و روسان را در آوردند و میر با قربیک و جمعی از مردم طالش و سیکر شده و علیخان از میان بخت چون این اخبار گوش زدینارال نبایسن شد و کار با کویه و سالیان موغان را پرداخته یافت بطرف شکی شافت سلیم خان سپاهی از اول و جوار و تلمبه بد آورده با تو بخانه و قورخانه و اعدا تمام سنیاق کاسن کورن نشین کرد و دو گرت در حوالی شکی باروسیه صف جنگ بر کشید و مردان کوشید در پایان کار عشت

لکریه از جنگ روی برگاشتند و او را بکشد استند سلیم خان ناچار طریق فرار گرفت و ایل مال خویش را بر دوشه آهنگ نزد و هم در راه چند نوبت باروسیه برگردانید و از دو کعبه کرده و از راه اربیل با اتفاق فرج الله خان ایسون به تبریز شافت و بر حسب فرمان ولیعهد نشین در اردبیل ساخت اما از آن سوی بو لکومیک که انوقت در ارض جواد جای داشت مصطفی خان االش کتوبی کرد که قابل شیروان و موغان و رود و بار را باراضی خویش باز

گشت و اگر نه بسید تن از خوشان و عشرت ترا که در تحت فرمان می اندزد با تبع کذا نام مصطفی خان طالش او را پانچ فرشت داشت و صورت حال را در حضرت نایب السلطنه معروض داشت اکنون قصه

بعد از وطنیان علی پاشا را باز نمایم ازین پیش مر قوم افتاد که عبدالرحمن پاشا پنجه از کس ازال و عشرت و پایی و رحیت خود بدولت ایران پناهنده شد و در کردستان نشین یافت و میرزا صادق و قایم کار رست بعد از امور گشت از بد آنکه علی پاشا را از کین و کید عبدالرحمن پاشا باز دارد و حکومت شهر زور را و پنج باره باز

کند از و بعد از و رود و بعد از علی پاشا و قایم کار را و قی کند داشت و حکومت شهر زور را با خاله پاشا بعضی فرمود با تابی فرمانی خود استوار دارد و عریضه از در خدمت کار داد و با پیشگی لایق بهرگاه و شاه و پاشا شد و یاراه از فتح شاه را می فرمانی او شفا در خاطر بکنده و عبدالرحمن پاشا را از کردستان حاضرستان

کند از و بعد از و رود و بعد از علی پاشا و قایم کار را و قی کند داشت و حکومت شهر زور را با خاله پاشا بعضی فرمود با تابی فرمانی خود استوار دارد و عریضه از در خدمت کار داد و با پیشگی لایق بهرگاه و شاه و پاشا شد و یاراه از فتح شاه را می فرمانی او شفا در خاطر بکنده و عبدالرحمن پاشا را از کردستان حاضرستان

کند از و بعد از و رود و بعد از علی پاشا و قایم کار را و قی کند داشت و حکومت شهر زور را با خاله پاشا بعضی فرمود با تابی فرمانی خود استوار دارد و عریضه از در خدمت کار داد و با پیشگی لایق بهرگاه و شاه و پاشا شد و یاراه از فتح شاه را می فرمانی او شفا در خاطر بکنده و عبدالرحمن پاشا را از کردستان حاضرستان

کند از و بعد از و رود و بعد از علی پاشا و قایم کار را و قی کند داشت و حکومت شهر زور را با خاله پاشا بعضی فرمود با تابی فرمانی خود استوار دارد و عریضه از در خدمت کار داد و با پیشگی لایق بهرگاه و شاه و پاشا شد و یاراه از فتح شاه را می فرمانی او شفا در خاطر بکنده و عبدالرحمن پاشا را از کردستان حاضرستان

از بد آنکه قوت یافتن است و هم از نیروی که با مردم سالیان و طالش کار بجای میگرد و سپاه روس را در معافیت با این دو قبیله پامیر خود میدانست بحکومت روسیه برگردانید و در این وقت حنیقلی خان نیز از لشکر روس هر سناک شده با زن و فرزند خویش و پیوند ارزا سالیان روانه تبریز شده بعد از وی بوالفک

سالیان باین
جلد و الف لام
مکروه است

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجله استلخ امواج

ولشکوش ماهیت ساخته از بنال تا باشد از یکوی تا لشکرگاه علی پاشا و از طرفی تا اراضی کرکوک و موصل از قفقاز
 بهرینین بختند و اسیر گرفته و مرد و مرکب بجاک بختند و خاک او دیه را از خون و کلاوان ریختن ساختند
 سه هراتن از مردم آل عثمان غرضه بشیر شد و ازین پشتر اسیر گشت علی پاشا چون کار به سینکونه دید بر سمنه باد پا
 بنشت و بجز در باد تا کنار بغداد تاخت و در حال شیخ جعفر نجفی را که در میان علمای جعفری فعلی نامور بود
 از نجف اشرف طلب نمود و بحضرت شاهزاده محمد علی میرزا شیخ انجنت خجاش نزدیک شاهزاده سفر کرد
 و شاهزاده شمت قدم او را داشت و بخواستاری اولشکریان را از قتل و غارت اراضی بغداد منع فرمود
 و اسیران عرب و روم را آزاد ساخت و خجاش شیخ جعفر مراجعت فرمود و سلیمان پاشای کبیرا که مردی شایسته
 و نامور بود و در میندن و رابی اجازه ت شهر یارینده داشت باکنده و زنجیر بدگاه پادشاه فرستاده
 شاهنشاهی شش زنجیر از کرون برداشت و او را میرزا شیخ صدر اعظم سپرد و از چمن سلطانیه کوچ داده و رفت
 دوم شد حمادی آقاخره و در طهران گشت و از سوی دیگر حاجی یوسف پاشای صدر اعظم دولت عثمانیه که اینوقت
 فرانکدار محاکم ارزن الروم و قراحصار مشرقی و سپه دار سپاه بود فیضی محمود افندی را که از اعیان دولت بود
 بحضرت نایب السلطنه از بهر دانی کبیرا رسول ساخت و از طغیان علی پاشا کتابی از در سعادت کرده و نایب السلطنه
 بخواستاری و حضرت شهر در صورت حال را باز نمود و افندی را بطهران فرستاد و بهم در اینوقت شیخ جعفر
 برای خلاصی کبیرا و در طهران گشت لاجرم شهید سلیمان پاشای کبیرا را بشریف ملکانه فرستاد و فرمود
 و صرف داد و عید الرحمن پاشا را حلفت حکومت شهر زور عطا فرمود و میرزا صادق و قایم کار را دیگر با
 برای استقرار این امر و تشدید مباحث میان ولایتن اتفاق کبیرا روانه و ابراهام بنده داشت

و قایم سینه بیکر از دو بیت و بیت و دو و تقیم غزم روسیان به تنجیه ایران
 چون سفر ساعت و نوزده دقیقه از شب یکشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام گذشته در سینه بیکر از دو بیت و
 بیت و دو و بجای آفتاب از حوت بجل شد و شهر یار جمیده دستگاه فتحعلی شاه جشن جمشیدی گذاشت آنگاه سپاه
 روز مجری را از اطراف محاکم طلب داشت و روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول از طهران خمیر بیرون زد و بعد از
 ورود و بغزین شاهزاده هشتی میرزا را بجکومت آن اراضی بگذاشت و از آنجا کوچ داده سه شنبه هفتم ربیع
 الاول چمن سلطانیه را بشکرگاه کرد و از طرف روسیه که شرف افتاد که کجین از وزیرای روس که سالیان در
 بارزم و بزمن مانوس بود بجای ایشچدر سپه لار گشت و بالکوی ابنه از طریق قزل در و تغلیس شد و تخمین
 فتح ایران را در ضمیر گرفت و هم معروض افتاد که روسیه قزاق با قاف آمده مبارزت ابو الفتح خان را
 طرازا و اند و پاشایان قازان و بایزید باروسیه کار برق و مدارا کردند و ایک به ان سر نه که قبایل سکی
 و طغان که ساکین نواحی ایرانند بفریب و اگر نه بیستب بسوی خود گشاند و احمد خان بیکلر سکی ایران
 سر برض و علیل افتاده و مرد میکه در تحت فرمان او پاسبان قلعه اند میتر نیز بخور و ماتق در تسند در اینوقت با ایکه
 در تمامت آذربایجان بسبب قلت غله جای علایا لاکر فته بود نایب السلطنه را فتوری در ارکان شهادت راه کرد
 و حسین خان سردار قاجار را با مردان کار در تبریزی ایران و ان سفوب داشت و احمد خان را طلب فرمود

تاریخ قاجاریه
 از مجله استلخ امواج
 جلد اول

مجله استلخ امواج
 ۱۳۵۵

شرح سلطنت و جانشینی تختی شاه قاجار

و پرتخان و امیر مصطفی خان طالش بیرون فرستاد و نیز فوجی را با عانت ابو الفتح خان فرج ماند اولاد جرم از سر
 که هیچ چون این اخبار بشنید از جنش و گوشش فرو افتاد و بولگو میک بعد از در و در پرتخان را با جانی خان گفت که
 از شیردان بکنج در رفت و جمعی از روسیان که در تاقف جای داشتند چون اعداد ابو الفتح خان را از خود برگزیدند
 را و پنا آید و پیش گرفتند و آن فرقه روسیان که در شکی شدند و بعد از نبرست سلیم خان بر سر چار و ده شش فند چون
 از تاختن بر پرتیخان گاه شدند آهنگ مراعت نمودند و با مردم سلیم خان که در چار و ده شش ایام اوشه چون ب
 برف یخ طریق مراجعت و فرار بچار رسد و بود ناچار در زم دادند و بعضی مقتول و برخی بشکی گریختند و هم در پی
 هنگام از درگاه شهر با سپاهی جرار و ده آذربایجان گشت و از آنجا بعضی نزدیک حسین خان و او را بدست
 و نیمه و بجز بوی سفان نزد پرتیخان مأمور گشتند و نایب لفظه با عدت و عدو شایسته در نبرست
 از آن سوی که هیچ چون با دولت عثمانی نیز کار بمبادات و مبارات میرفت خواست تا با دولت ایران از در
 مصالحه و دامنسر بیرون شود و بر حسب فرمان پادشاه روس ایشیک آقاسی خود را که استپانوف نام داشت
 روانه درگاه شاه ساخت و کتوبی نیز بر شفع صدر اعظم کرد و بعضی از اشیای نفیته به دیار او داشت و خواستار تملیک
 جانیان و اتحاد و ولتین گشت و استپانوف در تبریز تشریف حضور نایب لفظه از آنجا بپهران آمد و بر حسب
 فرمان در خانه صدر اعظم فرود شد و کتوب و مهادی او را بر ساینده و کمون خاطر را در کار مصالحه کشف
 داشت اسامی و استایران در پاسخ کشفه مارا از دماهنه و مصالحه با دولت روسیه که بهی نیست بشرط
 آنکه از تصرف و اراضی ایران اگر چه بمقدار نقش فتدی باشد دست باز دارند و چون بخنان استپانوف
 از در خدمت دانسته او را وقتی و مکانی نگذاشتند و استواری کار و شایسته حرم را بر حسب امر شهرارچین
 قولاً آقاسی برادر حسین خان سردار با اشرف خان و ماوندی که در وی از لشکران بطرف ایران شتاب گرفت
 و استپانوف که در ظاهر طریق مسالت و مصالحت می سپرد و نیز نزدیک که هیچ مراجعت کرد و از آن سوی چنانکه
 بر قوم شد چون از جانب حاجی یوسف پاشا فیضی محمود افندی رسالت خویش بگذاشت و سیمان پاشا که باریا
 را ساخت و خود آهنگ مراجعت نمود و چون به تبریز آمد نایب لفظه فخری خان ایشیک آقاسی سپرد استپانوف
 رستی را با اتفاق او نزدیک حاجی یوسف پاشا رسول فرمود و میان دولت علیه ایران آل عثمان جمل تها
 و مهربانی محکم کرده باز آمد و حاجی یوسف پاشا حکام و پاشا نیک در عهد و اراضی روس بودند فرمان کرد
 که با روسیان طریق مخالفت مسدود دارند و خلافت و جوبات را که مایه قوت و معیشت است با ایشان
 مبرض بیع و شری در نیارند که هیچ ازین سنی پریشان خاطر شده از در کفر و مکافات ابواب معادات
 و مبارات بر روی ایشان باز داشت و نخستین بارال سوید و ف را سپاهی رزمجوی بجانب قارص مأمور نمود محمد
 پاشا حاکم قارص اگر چه با مردم خود بغیرم مخالفت بیرون شد اما در نهانی با روسیان موافقه نمود و فانی
 بگردانید و در قلعه قارص متحصن گشت یوسف پاشا یعنی را کثوف داشته سید علی پاشا را با جامعی با سورت
 و مردم قارص فرمان کرد که محمد پاشا را بکند و در بنجر نزدیک من فرستید و اگر نه مختصر عذاب و عقاب باشد
 محمد پاشا چون این بدانت عظیم ترسید و از کرده پشیمان گشت و جنگ روسیان را میان بست و با اتفاق

(۸۵) که هیچ چون این اخبار بشنید از جنش و گوشش فرو افتاد و بولگو میک بعد از در و در پرتخان را با جانی خان گفت که از شیردان بکنج در رفت و جمعی از روسیان که در تاقف جای داشتند چون اعداد ابو الفتح خان را از خود برگزیدند را و پنا آید و پیش گرفتند و آن فرقه روسیان که در شکی شدند و بعد از نبرست سلیم خان بر سر چار و ده شش فند چون از تاختن بر پرتیخان گاه شدند آهنگ مراعت نمودند و با مردم سلیم خان که در چار و ده شش ایام اوشه چون برف یخ طریق مراجعت و فرار بچار رسد و بود ناچار در زم دادند و بعضی مقتول و برخی بشکی گریختند و هم در پی هنگام از درگاه شهر با سپاهی جرار و ده آذربایجان گشت و از آنجا بعضی نزدیک حسین خان و او را بدست روانه درگاه شاه ساخت و کتوبی نیز بر شفع صدر اعظم کرد و بعضی از اشیای نفیته به دیار او داشت و خواستار تملیک جانیان و اتحاد و ولتین گشت و استپانوف در تبریز تشریف حضور نایب لفظه از آنجا بپهران آمد و بر حسب فرمان در خانه صدر اعظم فرود شد و کتوب و مهادی او را بر ساینده و کمون خاطر را در کار مصالحه کشف داشت اسامی و استایران در پاسخ کشفه مارا از دماهنه و مصالحه با دولت روسیه که بهی نیست بشرط آنکه از تصرف و اراضی ایران اگر چه بمقدار نقش فتدی باشد دست باز دارند و چون بخنان استپانوف از در خدمت دانسته او را وقتی و مکانی نگذاشتند و استواری کار و شایسته حرم را بر حسب امر شهرارچین قولاً آقاسی برادر حسین خان سردار با اشرف خان و ماوندی که در وی از لشکران بطرف ایران شتاب گرفت و استپانوف که در ظاهر طریق مسالت و مصالحت می سپرد و نیز نزدیک که هیچ مراجعت کرد و از آن سوی چنانکه بر قوم شد چون از جانب حاجی یوسف پاشا فیضی محمود افندی رسالت خویش بگذاشت و سیمان پاشا که باریا را ساخت و خود آهنگ مراجعت نمود و چون به تبریز آمد نایب لفظه فخری خان ایشیک آقاسی سپرد استپانوف رستی را با اتفاق او نزدیک حاجی یوسف پاشا رسول فرمود و میان دولت علیه ایران آل عثمان جمل تها و مهربانی محکم کرده باز آمد و حاجی یوسف پاشا حکام و پاشا نیک در عهد و اراضی روس بودند فرمان کرد که با روسیان طریق مخالفت مسدود دارند و خلافت و جوبات را که مایه قوت و معیشت است با ایشان مبرض بیع و شری در نیارند که هیچ ازین سنی پریشان خاطر شده از در کفر و مکافات ابواب معادات و مبارات بر روی ایشان باز داشت و نخستین بارال سوید و ف را سپاهی رزمجوی بجانب قارص مأمور نمود محمد پاشا حاکم قارص اگر چه با مردم خود بغیرم مخالفت بیرون شد اما در نهانی با روسیان موافقه نمود و فانی بگردانید و در قلعه قارص متحصن گشت یوسف پاشا یعنی را کثوف داشته سید علی پاشا را با جامعی با سورت و مردم قارص فرمان کرد که محمد پاشا را بکند و در بنجر نزدیک من فرستید و اگر نه مختصر عذاب و عقاب باشد محمد پاشا چون این بدانت عظیم ترسید و از کرده پشیمان گشت و جنگ روسیان را میان بست و با اتفاق

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلذات تاریخ التواریخ

سید علی پاشا با آنجا که رزمی مردانه داده ایشان را از خوالی قارص نهیت داده تا بمافیعی بعید باز پیش شدند و در بعضی از قوای آن اراضی جای کرد و از مینوی نایب السلطنه روز دوم شهر ربیع الثانی بالشکر جبار و توپ و زنبورک و شمشیر از تبریز برون شد و در ظاهر شهر لشکرگاه کرده تا اگر واجب افتد سواره و پیاده از بهر جنگ آماده باشد در آنوقت از حاجه یوسف پاشا و حسین خان قاجار سردار اروان مرده قلعه رومیان بروسیان برسد بدین شرح که بدیو فی پیر که در وچ با چهار هزار تن بر سر قلعه آخر کلک آخته برفت و کدو و چ نیز از دهنبال و شباقه سلیم پاشا که دوالی آخته بود در آن تن تفکیکی از جماعت لارم بد قلعه کیان آخر کلک فرستاد و کدو و چ سه ساعت قبل از رسیدن دم فرماد تا لشکریان نرو یا نه یا بروی و ار قلعه استوار نهاده و برش برده و صعود کرد و چند آنکه سنگ و آتش از قلعه باریدند و نیز از نرو یا نه بریر افتادند روسیانیان ز پس نشدند و و لیری نمودند و همی از پس یکدیگر صعود کردند تا بفر از باره بر شدند و در آنوقت سپاه آل عثمان نیز از پای نشستند و تا به پنج صبح رزم دادند و در پایان کار روسیانیان شکسته شدند و خوشین را از باره بریر کشند و راه فرار بر گرفتند قلعه کیان چون این بدیدند در کشتن و از دهنبال نهیت شدند که تا خند و بسیار کس را اسیر کردند و با پا بند و پنجه نیزه سرویج عراده توپ و شش عراده قورخانه باز قلعه شتافتند اما کدو و چ بدین نهیت از بهر کفیر غرمت دزدت کرد و با لشکر خود از بهر رزم یوسف پاشا باراضی قارص در رفت و از طرف شورگل ایروان و سپارکشت و یوسف پاشا بعد از آن حضرت با کبر و جیلای تمام آهنگ رزم او فرمود با اینکه کتوب نایب السلطنه بدور رسید که در رزم کدو و چ آهسته باش تا من نیز در رسم و تودار با سپاه ایران مدد دهم همانا خود را محتاج ندانست و افواج لشکر را برانگیخت و سید علی پاشا و محمد پاشا را بر مقدمه سپاه تابست و خود بماف تفهیم سنگ از پس شت ایشان همی برفت و منزل با نیندر لوی شورگل پاشایان را با روسیانیان دیدار شد و بانگ کیر و دار بالا گرفت بعد از تیز و آویز لشکر و دم شخته شد پا بصدق از ایشان اسیر و پا بصدق عرضه شمشیر کشت یوسف پاشا نهیت شده بقارص آمد و محمد پاشا را که چند کت از اسباب فرمان احضار رسیده بود و در قبال فرمان ماطله و مساله میداشت روانه اسلامبول فرمود و چند کس را فرمود که در عرض راه تا بحیفر آنکه بار روسیانیان در نهان مواضع نهاده بود سرش را بر گرفته و هم در این سال در خراسان ربیع الثانی امالی شرع اسلامبول و بزرگان قبایل میختری با سلطان سلیم که این پنجم صاحب تاج و تخت بود دل دیگرگون کردند و کفشیه این نظام جدید که شمار مردم یوروپانت در اسلامبول آشکار کردند کار اسلام شغین طریق عیسویان گرفتن پس بجاره بشوید مذ و او را گرفته از تحت سلطت بزرگ آوردند و سلطان مصطفی سلطان عبدالحمید خان را سلطنت سلام دادند و حاجی ابراهیم خان نظامی را که قوام این نظام بدو بود و جغتو نیکان در بار عرضه هلاک و دمار ساختند چنانچه در جای خود در ذیل قصه قیصره شرح این احوال خواهیم پرداخت مع القصه این جبار نایب السلطنه در عریضه نگار داده در چنین سلطانیه مروض و محکامه شیراز و هم از طرف خراسان مرده غلبه شکر اسلام بر افغانان و صوفی اسلام بر سید همانا قلعه غوریان و آن اراضی که بدشت فرسنگی برات ازین پیش بشت حسین خان قاجار مفتوح شد و شاهزاده محمد ولی میرزا که دلی خراسان بود آن اراضی را با سخی خان قرانی که لازم رکاب بود بکذاشت و اسحق خان برادرزاده خود را بکذاشت

بیرون
بایدی مرده
دالت اسکن
بی تختی دلی
مسلطه و دو
دنا آخر کلک
ازین قورخانه
و با کاف مفتوح
دلاک کن
کاف بزرگ

بسیار
بایدی مرده در این
بی تختی دلی
دولت است در این
سکه دلی
مسلطه و دو

شرح سلطنت و جہانگیری فتحعلی شاہ قاجار

حکومت اینجا بچشت مدتی دراز بر نیامد که جو مصلی خان طریق نفاق گرفت و با حاجی فیروز الدین میرزای افغان که
حکمرانی هرات داشت در نهانی اتفاق نمود و او را بر تنخیر خراسان بطمع داد و در اینوقت یکن از صوفیه جریه بخار
که صوفی اسلام نام داشت و سه سال از پیش سبجان اورد بک در و حاجی کنخ رور کار میگذشت آوازه گفت و
گراست بلند کرد و گروهی از به بارادت و ملازمت آورد و حاجی فیروز نیز شیفته شایل او گشت و از نور عقیدت
دست برداشت بدو داد و چنان است که از توجه خاطر او بر بادوی و حاضر حیره خواهد شد و بر چار بپوش مایه
خواهد زد و پس تنخیر لشکر کرده پنجاه هزار تن از قبایل هرات و قندهار و سمرقند و مارو چاق و قند و قتلان چنگش
و سینه و خازین و با و غیسات و او میقات جیشدی و تائینی و فیروز کوچی و کوندوری انجن کرد و صوفی اسلام را
فرمود جی درین جای داده در میان لشکر باز داشت و بشمار ایام سال سیصد و ششت و شش تن از ابطال را
در کرد و هودج کنا بهان گذاشت و شش فرسنگ از هرات پر دین تاخته در قلعه سبجان فرو شد و از اینجایی
محمد خان قاجار نایب خراسان بر حب فرمان پادشاه و اجارنت شاهزاده محمد ولی میرزا با سپاه خون آشام
تا قلعه شاه ده تها شد و میان فستین زیاده از فرسنگی نماز روز دیگر که چکینه بیت و دوم شهر ریح لسانی بود
محمد خان خاين خراسان را بر داشته بالشکر کرد و عرب و مردم هزاره و تیموری از قریه شاه ده میر و ن شده
و از آنسوی حاجی فیروز و صوفی اسلام نیز رسیدن جنگ نزدیک کردند و از هر دو جانب صفها بسیار استند و آلات
جرب و ضرب بجار داشتند نخستین از دو بان توب و تفنگت کجک مرکب باریدند و زنبورهای آتشین را دبان
بکشانند از پس آن و لیران ایران از آن محل و شتابی که در نهاد داشتند توب و تفنگت را بکذاشتند و با شیب
آتش بجانب خصم تاختند و همی مرد و مرکب سبک انداختند و در میان آن کیر و دار صوفی اسلام را دیدار کردند و گرد
پره زدند و آن سیصد و ششت و شش تن مردم که کنا بهان هودج او بودند دست از جان بگشستند و بر طرف هرج
راه بستند تا آن یکن که آخر شمار بود و غرضه و مار گشت کس هودج دست نیافت با محمد صوفی اسلام را با هودج خبر
قیح آید اواره پاره پاره کردند و ششصد و کس از افغانان را سبکاک بکنده زمین را از خون ایشان لعل کون ساختند
و بدل خان فوخرانی و که افغان و محمود خان تائینی و برادر میک ووشان جیشدی و مانند ایشان از سر کرگان بر گران
افغان یکصد و سی تن مقتول گشت و سه هزار تن از افغانان اسیر شده و دویست تن از سران کمان ایشان نیز
دستگیر آمدند که سه تن از جمله عبدالغیاث خان فوخرانی و بر خور دار خان اسحق رانی و یکصد و یک تن ووشان
جیشدی بود تمامت مبعات آنجماعت از قیلد و طریف و سیاه و سفید و توپخانه و قورخانه قیمت پناه شد
و محمد خان از دنبال هر غنیمت شدگان تا در وازه هرات تهاخت و در ظاهر آن بده لشکر کاه کرد و از برای
فتح قلعه استوار بشت حاجی فیروز چون کار به سیکون دید از در ضراعت پر دین شده خراج و وساله هرات را همیا
ساخته نزد یک محمد خان انفاذ داشت و یوسف علی خان قرانی را که علت این فایده و سبب این فتح بود است
بجودن بسته بیرون فرستاد و اسیران افغان را بهایی کران رز بهاد و بکوفت لاجرم محمد خان شاد خاطر در شهر
اول جادی الاولی در شد مقدس بحضرت نواب محمد ولی میرزا پیوست و مرده این فتح در نیک جادی الاخره
با پادشاه سر و خراج دو سال هرات و بعضی اشیاء نفه که حاجی قیس و ز برسم پیشش انفاذ داشته بود

شرح سلطنت و جانیخیزی فتحعلی شاه قاجار

از زن از مردم بکار و وجود طریق اسلامبول بسیار و هم در این سال با موزن کار می فرستادگان ناپلئون خانکه مذکر شد (۱۹۹۰) هم ملک ایران سپاهیان را تنفیجید برای جدال نهادند و حکم دادند که یک نیمه لشکر بقانون مردم زنک پیاده از یک جنگ کنند و بیشتر کار حرب توپ و تفنگ بکار برند نخستین در آذربایجان نایب السلطنه عباس میرزا بدین طلب رنج و تعب فراوان برد و بر نیروی بازوی سلطنت و حسن تدبیر میرزا بزرگ قائم مقام این مقصود بروفق مرام آورد و هم بفرمان پادشاه درو یکم بدن و امصار و ولات و حکام کار بدینگونه کردند نظام آذربایجان را سر باز خوانند و نظام عراق و ما زندان را جانبا ز لعنت دادند و یوسف خان که سبب که از محمد صبی و ایام کودکی در حجر تربیت شیرار پرورش یافته و یک و بدو زور کار را با آموختن کاری پادشاه دانسته بود سپه سالار سپاه گشت و ملقب سپهداری چند آوازه شد و فتنه مانگه از عراق از اراضی فرانک و کرانه و کره و سر بند و فتن و بز چلو و شراره و تفرش و آشتیان بد و تقویض گشت و دوازده هزار تن پیاده نظام از این اراضی اختیار نموده قانون جنگ با تفنگ و توپ بر قانون اهلای یورپ بدیشان آموخت و هم در در ان خیال سفرای سنج حضرت شهریار رسیدند تا ملک گشت و شصت و شصت طول و بیت و سنگ عرصه دارد و بر شکل مثلثی باشد از سوی مغرب جریای هند پیوندد و از سوی جنوب ابراهیمی هند کوچ و بوج منتهی شود و جانب شمالش بیابان مکران است حکام و فتنه مانگه از این ملک شش میزبانی و باند و سکنه آن سنی و شیعی و بیشتر هندی و چون نوبت ایالت آن مملکت میر غلام شاه که نسبت با خانان آل عباس داشت رسید از طایفه دالپور بوج چهار برادر که از امرای درگاه بودند و مکانی تمام داشتند پیوسته بحفظ و حراست شهر حیدرآباد که دارالاماره شد است و حکومت دیگر بدن و امصار مشغول بودند و این برادران نخستین میر فتحعلی و دوم میر غلام علی و سیم میر کر معلی و چهارم میر ثبات علی نام داشت و چون ایشان را حشمتی تمام دران اراضی بود میر غلام شاه بدین سرشد که با ایشان پیوندی کند تا بیاس خویا و ندی هرگز بر طریق خلاف نروند پس از آن جماعت و دوشیزه را بر سمن ناشوی طلب فرمود و این جماعت را هرگز با غیر قبیله خود قانون موصلت و مصاهره نبود اینکار را عاری دانسته پذیرفتار نشدند میر غلام شاه بقوت سلطنت و اعطای سیم و زر آن و قدر انجاش کرد ایشان ازین کردار خسته حاضر شدند و بدو نامه کردند که ما را در میان قبایل سند از ملک قدر انداختی و شر مسار ساختی میر غلام شاه در جواب ایشان منشوری کرده خاتم بر نهاد که من از هر قبیله حید بشرط مصاحبت و مزاجت برای خویش خواهم آورد و تا کسی را با شما زبان شناعت بپاشد و نباشد ایشان آن منشور را در تمام قبایل مشهور و مشهور داشتند و مردم را براد بشوراندند و با جماعتی انبوه کید و کجبت بر او تاختند و او را مقتول ساختند آنجا که جدش را در پیرون حیدرآباد خجاک سپردند و بر سر قبرش قبزه کردند از پس او برادران چهار گانه بزرگت بر مندی ایالت جای کردند و محلی نگاشتند که بی مشا درت یکدیگر کاری بتقدیم نرود و اگر یکت از ایشان از طریق مؤالفت بجد و آن سه یکدیگر با تفاق مخالفت او کنند و از سند حکومتش دفع و انداختند و بعد روزی چند بدینگونه کار کردند تا میر فتحعلی که برادر بزرگتر بود از جهان رخت پیرون برد و بموجب وراثت شهم او را پسر شش گذاشتند و مملکت سند را همچنان در ایالت در کان از بعد بودند

زبان بیهوش بنی فریاد

باران سفرایند
اسیدن
چرخ گلشن و بوی گلستان
مشرد و آلف و دایه
شربت معنی و دایه میسر
و استغفار فیض
مهر چرخ گلستان
علی بن ابی طالب
و لیکن غایتین
روشن فضا

کران فخر
وسلون کا
بذال مطلقہ
علامہ حسن
عجبی و
مراہی

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

(۹۰)

این پنجم از پنجم محمود میرزا ولی تیمور شاه افغان که پناهنده دولت ایران بود چنانکه مرقوم افتاد تخرمکلت
سدرالعیسم غم و به یاکار داران دولت انجلس چنانکه در هند دست یافته اند بطلب سندنیز بر خیزند و از این
هر دو محکمه که شاهنشاهی ایران قیصر سندنیزان ده چنانکه در عهد نامیر کبیر و سنجاب و سندن در شمار اقطاع ایران
بود و نادر پادشاه افغان نیز بعد از تخرمکلت سندن کار برپیکونه نهاد و اتفاقا بکبیر و سندن بود و بیکونه پیشینی و دو
اندیشی خاطر ایشانرا آشفته کرد پس مجلسی شوری را ست کرد و بهماقت سخن بر آن نهادند که فروتنی و خضوع
در خدمت شاهنشاهی ایران میبایست و عواری نباشد از درگاه او که معقلی منیع است پناه جویم و بر کار خویش باو شاه
باشیم لاجم میرزا محمد علی و میرزا اسمعیل را که از اعیان سندن بودند بر سالت ایران اختیار کردند و عریفیه
از در اطاعت و اتقیا و نگار داده با پیشکشی لایق روانه ساخته و ایشان کشتی بر یار انده از بندر عباس سرباز
کردند و در عشر آخر شهر ذی قعدة وارد دارالخلافه طهران شده کتب و مرسول خود را از پیشگاه حضور پادشاه
بگذراندند پس از یکجا فحتملی خان غلام شیخ متوجه و مذاق اتفاق ایشان سفرنشد و یک قبضه شمیر
مرصع از تبر طلا معلی خان که برادر همت بود و سه جامه کراهنها بخلعت آن ستن و دیگر بر حسب فرمان محل داده
به ایشان برده در محکمت سندن قید و قودی بست گشتند و در شمار متوسلان و پناهندگان دولت ایران آمدند
و قیام سال یکبار در دیت و پست و سه هجری و طلب مصالحه سرنوار و سندان دیتن

شش سالت و هشت دقیقه از شب پنجمه بیستم محرم الحرام گذشته در سینه یکبار در دیت و پست و سه هجری
آفتاب از عت بجل شد و شهید ارایان فحتملی شاه جشن نوروزی بیای بر دین هسکام فرستاده که و بچ
سردار روس بطلب مصالحه و پناهنده حضرت شاهنشاهی ایران فحتملی شاه آمد و بجزال غار دان خان غیره
فرانسه نیز مکتوبی داشت بهین شرح که چون میان دولت روس و فرانسه کار بر مهر و حفاظت می رود برست که
قواعد محبت و اتحاد در میان دولت ایران و روس استوار داری غار دان خان سخنان او را به یکسو ریخته
معروض درگاه داشت پادشاه فرمود که که و بچ در این سخن جیلتی کرده و پناهنده است که کار داران ایران را
خواب فرکوش دهد و منافعه فتنه انجیر و غار دان خان بر صدق سخن او برانی چند اقتراح کرد و بر ابرام
و اسحاق سیف و تان شهریار نامدار اجازت بر ترک مناجرت گرفته که و بچ را آگهی بفرستاد و او شاه خاطر شده
حضرت نایب السلطنه کتوبی برک معادات و اظهار مصافحات نگار داد و بی توانی آغاز جلیت سازی کرد و از
تقلیس به ست آویز توقف در پیک خدی بیرون زد نایب السلطنه مکتون ضمیر او را مکتوف داشته سندنیز از برک
قائم مقام را روانه در بار شهریار داشت تا صورت حال را باز نماید و از مکتوبی شهریار تا جدار روز پنجشنبه دهم
ربیع الثانی از دارالخلافه بیرون شده در چمن سلطانیه لشکرگاه کرد و قائم مقام در آنجا به کاه میوست و اندیش
که و بچ را معروض داشت شهریار فرمان کرد که لشکر را ساخته جنگ شوند و دفع او را آهنگ کنند غار دان خان
چون این به است در حضرت پادشاه حاضر شد و معروض داشت که روزی چند بر گزند که از دارالملک
فرانسه فرستاده در رسد و از در عهد و حفاظت حدود ایران را از لشکر روس پرداخته کند و چند آنکه
کار بمصلحت توان کرد و زحمت مقاومت و مبارزت بر خوشتن نباید نهاد و بی شک که و بچ را در این جشن

افترج
بهره
نکتن

معافات
فان کردن
محبت را با یک
چنگ نفع بی
عجب و سکون
فون دایره
مفتوح کاف
سکن نه و
تقلید

شرح سلطنت و جهایسمی فتحعلی شاه قاجار

مقصودی جز آراش در یک نیت و بختی نگاشته خاتم بر نهاد که اگر از لشکر روس در حدود ایران مسافرتی در
 مکه است رود عصیان بروی باشد و هم خواستار شد تا آسانی دولت ایران نیز پمانی ننهد و سبب
 نگاشتن که اگر از سپاه نایب السلطنه بقعی در جنگ روسیان افتد میرزا بزرگ قائم مقام که دیر دولت و
 حضرت اوست با خود عتاب و عقاب پادشاه کرد و سخن بر این نهادند و از جیش لشکر دست باز داشتند تا
 قائم مقام فوجی از مردم آذربایجان که نظام جدید آموخته بودند و نظر شهریار عرض داد و مورد تحسین گشت
 و رخصت انصاف حاصل کرده در بلدۀ خوی بر کاب نایب السلطنه پیوست و در این وقت فرستاده که ییج نیز دین
 غاردان خان آمد و پیام آورد که چون میان دولت فرانسه و روسن قواعد محبت و دوستی استوار است
 مراد دل می خواست که بر حسب آرزوی تو با ایران کار مصالحت کنیم اما چه توان کرد که امپراطور مرمند و
 کرده که بی ماطله قتلۀ ایران را مفتوح سازم و از پذیره حکم چارم اگر ترا در اینجا چاره بدست است
 از پایی منشین که من نیز نشاء خاطر خواهم بود غاردان از نقض عهد که ییج سخت غنچه و موسی لارار نایب خود را
 نیز دیک او را مورد نمود و بعضی کلمات حکمت آموز پیام فرمود موسی لارار در راه مریض گشت و وصول او به مقصود
 بتأخیر افتاد و از آن سوی که ییج عهد را از پس پشت انداخته با لشکری ساخته روی بایردان نهاد و نیارال
 تاسین را با سپاهی ابوۀ از طریق قربانغ بنوی بنخوان فرستاد چون این خبر در حضرت نایب السلطنه شرف
 شد نخستین صورت حال را بدست سرعی سبک سیر معروف در گاه پادشاه داشت و لشکر را که حاضر حضرت
 بودند نمی راز جز ایرچی تبریزی و غلامان فیکچی و سرباز مراده و جاقی از توپچیان مبد حسن خان قاجار را
 حسین خان فرستاد تا با فیکچی استر آبادی و دماغه ی و کرمانی و غلامان خراسانی که متوقف ایران بودند
 همدست شده در حفظ و حراست آن مملکت استوار باشند و ییج را از سربازان تبریزی و فیکچیان
 معقود و و چاشکی و خان دوزی محکوم فرمان فتحعلی خان نوری قورساول ساخته بطرف بنخوان
 فرستاد و خود در خوی نشست و از آن سوی چون شاهنشاه ایران این کین و کید که ییج بدانت فرمان داد تا
 فرج الله خان فاشار که با مورد با رضی شهر نور بود با سپاهی که به راه داشت راه آذربایجان گرفته در بلدۀ خوی
 بلکر گاه نایب السلطنه پیوسته شود و امان الله خان پیر فرج الله خان که حکومت خمد داشت نیز با دوزرا
 سوار با او متفق شد و از دینال ایشان بمعیل خان قاجار نیز با لشکری هزاره سپار گشت اما از آن جانب چون
 حسین خان سردار ایران و رود و که ییج را در اراضی ایران معلوم کرد و بالشکری که حاضر داشت بر پشت و جنت
 و در سرحد ایران که ییج را دریافت و بجنت در انداخت چون روسیان دامن توپهای آتشین را کشیده
 دادند قسید کرد و ایردانی بی آنکه ییجین سطر وح یا مجروح کرد و راه فرار بر گرفته و بمیان ایل والوس خدشته
 بی توانی ایل و مال خود را برداشته و از آب ارس غور دادند به مینوی آب نشین جستن حسین خان سردار
 با قلیل جابختی که ملازم خدمتش بود در می مردان داد و سودی در کشتش و کوشش خود نیافت ناچار سبک خود
 بازگشت نایب السلطنه چون این بشیند فرج الله خان را از راه چورسن و امان الله خان را از طریق
 بنخوان بمرداد فرستاد و احمد خان مقدم را بحفظ حدود بنخوان امر فرمود و امیر خان قاجار را که بی

مجلس
 مجلس
 مجلس

نقض
 سرار
 سرار

مجلس
 مجلس
 مجلس

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

تاریخ قاجاریه

(۹۲) سجد و در میان و قشلاقهای قزاق با دوا داشت و خود نیز با سربازان و کرازی در محال چرس وقت فرمود اما از آن سوی بعد از شکست یافتن کردان ایروانی کید و ج در فتح ایروان یکت دل شده ساز و بوج پارت نین را با سپاهی انبوه در تقدیم این تهم با نمود داشت حسین خان سردار چون این بدانت با یکد شکست لایق این جنگ داشت آهنگ او کرد و در ضمیر گرفت که بعد از تلافی مسدیتین سخت گری کند و حمله انجند پس عطف غمان فرماید تا روسیان او را هزیمت شده داند و سواران ایشان اسب از قفای او بر جانند و از پایا و لشکر خود دور مانند آنگاه غمان بگرداند و بکین از ایشان را زنده نگذارد و این تدبیر با تقدیر راست نیاید چون هر دو سپاه در هم افتادند غبار از یکجا ه چیده ان بالا گرفت که روز تاریک شد و دوست از دشمن بدیدشت حسین خان از میان آن غبار کناری گرفت و آنگاه بر بصیرت کند لشکریان چون سردار در میان ندیدند هر استناک شده پست بر جنگ داده راه فرار گرفتند حسین خان با سده دوی که مقرر رکاب داشت از فایت غرت چند کرت حمله انجند و جمعی را نابود ساخت و هم در پایان کار ناچار باز لشکرگاه شد نایب السلطنه چون این بشید از تعدادن لشکریان در کار و فرار ایشان در گیر و دار خشمناک شده چند تن را با تیغ بگذراند و هم در از در فرج الله خان و امان الله خان بالگو خود بر رسیدند و با حسین خان پیوسته شدند و دیگر باره اعداد جنگ روسیان کردند و در این وقت در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که لشکر ایران و در جنگ حاجت روس آهنگ نهمان داشتند بیناک شده تها و بی و رزیه اند و نیز نظر علیان و مسخرج الله خان حاکم اردبیل آن شخصقلی خان که روس که حاکم قلعه اردبیل بود بکمان شده با ایل و اوس خود فرار کرده و حسینقلی خان با کوی را که قاتل ایشچندر بود و سیکر ساخته بطرف لشکران تاخت و هم صطفی خان طالش که حاکم آن اراضی است در خاطر دارد که روسیان را راه دهد و از هم بر نایب السلطنه از اعنای این کلمات بر آشت و از منزل چرس کوچ داده بخار رود و اس آید و در نیم فرسنگی شهر نهمان لشکرگاه کرد و حسین خان سردار ایروان را حکم فرمود تا صادق خان غزالدین لوی قاجار را با افواج افشار در می در شرو که استشته با تعاق فرج الله خان و امان الله خان با سپاهی ساخته حاضر حضرت شد و این هنگام به سپیان تربیب بقریه قزاقا با بی نهمان در آمدند و در زمینی شیع و مرتفع جای کردند که امکان پورش بدان مکان قمع بود و بی در پی لشکر روس ایشان در میر رسید اگر چه در این وقت سده دوی در مبارزت مجتهد نبود نایب السلطنه کمره داشت که مبارزت و منازعت طریق بد اجبت گیر و لاجرم ساخته جنگ شد و فرمان داد تا حسین خان سردار و امان الله خان افشار و افواج محمد خان زنجنه و محمد بیک قاجار افشار که سر بیک سرباز بود بر میمند شدند و صلی خان قاجار با گروه خاتم خان بیک دینی و بنی خان کرازی بر میره در آمدند جنگ پیوسته شد و سربازان تبریزی جلادت کرده بر آن تلی که جای روسیان بود صعود کردند و خاک رزمگاه را با خون بیا میختند و کینه ایشان را از زجر جمل فرور میخستند در این هنگام لشکر عظیم بد و روسیان رسید و از پس سواران ایران در راه و غبار جنگ جان را تیر کون ساخت و فرعه دار و گیر بالا گرفت سواران را توان جنگ و نیز دوی در کنت نمادند بیکبار روی بر تافته بر طریق فرار شتافتند پایا کمان اسلام در میان و و لشکر بجا حمره افتادند

مقامه روسیان و ایران

شرح سلطنت و جہانگیری محملی شاہ فاجار

محمد یک سرهنگ سرباز نیز زخمی شد پس سربازان باز پس شدن گرفته و کزیری با سینه فرود نیکی کرده و خوشتر از
قلب لشکر رسانیدند و روسان نیز رزجویان قریب بقلعه آمدند نایب السلطنه با سواران صف خویش
جای خویش کرده حمله کردند و کینه و پناه سربازانجا کشت و ایشان را باز پس برد و در آن روز مکاره
تن از طرفین مقتول گشت و هنگام مراجعت سه عراده توپ از لشکر اسلام بجای ماند نایب السلطنه توپخان را
با خود معاق داشت و از نیم آنکه مبادا قلعه ایروان را ایسی رسد در زمان تاب اسرس را عکبر کرده و منزل
قبا ن با سان لشکرگاه کرد و علیخان قاجار و ابراهیم خان یوزباشی را با فوجی بدفع روسیه بخوان مامور
فرمود علیخان معافیه برایشان تاختن برد و چند تن از روسیانه را در برون سبکریافته سر بر گرفت و
روسیان هراسناک شده از آنجا کوچ دادند و بشهر مخروبه بخوان را لشکرگاه کردند پس علیخان با عینت
فرادان باز شافت اینوقت موسی لاثار که از جانب خراب غاردان نزدیک کدیوچ برای انجام کار معاصم
میرفت و در راه مریض شد با صنف حال و نقابت بحضرت نایب السلطنه رسید و امحاج فرادان نمود که
کتاب روسیان دست باز دارد تا من پیغام خار و از امر سام و پاسخ بستانم نایب السلطنه با محاج محس او
از منزل قبا ن با سان باز پس شده در قریه چورس نشین گرد و موسی لاثار که دویچ رفت پیغام خوش را بگذاشت
جوابی بروی آرزو یافت آنکه بیدم قلعه ایروان پیغام کرد که کدیوچ از فتح این قلعه ناچار است و سخته قلعه
عرض بگذاشت صواب آنست که قلعه را بگذارد و بگذرید و کدیوچ نیز نامه شحون بدینگونه کلمات بحسن خان فرستاد
و جوابی نا هوار شنید و در تیغز قلعه کدل گشت و از طرف دیگر سماند و دویچ با فوجی معافیه بخوانی کوکشت
و مواشی بسیار منسوب ساخت با تحمله نایب السلطنه حسین خان سردار و فرج الله خان فشار و صادق خان
قاجار و امان الله خان افشار را با گروهی بمدد قلعه کیان مامور فرمود ایشان چون نخنی قطع مسافت کردند سبانه
مترکم بادیه آمد و چندان برف سبارید که مجال عبور برپاده و سواره محال می نمود ناچار بارشافتند کدیوچ چون
این بشنید بجار بادل قوی تیغز قلعه را تقسیم غم داد و با تمامت لشکر از چار سوی قلعه درآمد و توپهای ره کوکشت
باز داده تا نیمه شب یک رعد و شرار برق توپ پرده انجم میدید بعضی کلورده فرج از دیوار باره را پست کردند در
بر شدن بقلعه را بوسالدا ت سهل نمودند آنکه در شب نهم شوال نزدیک بسپیده دم از چار طرف حکم بفرستاد
و سالدا ت روسی نزد بانها بر کف کیشه از خندق بگذاشتند و بدیوار قلعه مضرب کردند قلعه کیان چون این
بدید مانند شیران تخمیر دیده مشعلها و چراغها را تاباندا ند و لب از سخن بیستند و از پس دیوار خاموش
گمین نهادند چون روسیان آهنگت صعود کردند برخی در نیمه نزد بانها و بعضی بر فراز باره رسیدند حسین
خان با اینکه یقینه و مریض بود از شرط جلاد ت بکار درآمد و سر ما ند او تا بیکار دیوان ایران مشعلها را
و تیغها بیا میخند و دمان تلخکمارا بسوی خضم بگذاشتند اشرف خان دماوندی و میرزا علی نقیخان آذربایجان
و کلبعلی خان قاجار و غلامان فراسانی و دیگر لشکریان بجنگ درآمدند با کنت توپ و تفکات و با با هوای
مردان جنگ تذکره روز محشری کشت مع القصد سه هزار تن از لشکر روس مقتول گشت و دوهزار تن
زخم میخافت و بسیار کس از مرگروگان نبرد ک روس مانند بولکویک و مایور و بستیان و آفیسر

[illegible]

پیش

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجملات ناسخ التواریخ

(۹۴)

جان بر سر اینکار مصداق شد شکفتی آنکه در چنین جناب شگرف سرتن از مسلمانان مطروح و شش تن مجروح گشته
 و از این زن بنیاد است کس با آسیب فرسیده با محمد رویان بسکه خویش کریمشده و که بیج سخت غنمه گشت
 و از طرف دیگر اسمعیل خان قاجار از درگاه شهریار با فوجی دریا موج و آلات حرب و ضرب و حملهای درم
 و نیار درگاه و لیعهد پیوست و نایب السلطنه در زمان اعداد سپاه کرده با سواران افشار و جنب و چار و دله
 و مقدم و پیادگان طایری و سرباز از چرس حرکت کرده بطرف خجوان ره سپار گشت و حسین خان سردار
 اسمعیل خان قاجار را با جماعتی امورا بیرون داشت و علیخان قاجار و امان الله خان افشار را بر مقدم روان کرد
 چون خبر جنس نایب السلطنه گوش زد که بیج شد از برای او قوت و رکت نماز شب و شبیه بیت دوم شول
 نه بسنگهای خود پیرن شده طریق غرار برداشته اسمعیل خان قاجار از دینال انجماعت ثبات و شاز
 و چید راه دریافته جمعی رنجت و کردی و اسیر گرفت چنان کار بر روی سپاهان تنگ شده و ایشانرا دشت بخت
 که جماعتی با اختیار خویش از لشکرگاه خود منسار کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند و پناه جتند با بچه عاده و آلا
 فزاد ان از لشکر که بیج ضعیفتر گشته و که بیج تاراضی کر جان چنان رنجت علی مناسفت کرد که کین از خدایان
 سپاهش جان سلامت نبود و غراوان از لشکر پاشش اسورت سردا دست و پای ارکانر جنداخت و بسیار کس
 در شب شبال و پست و بلند اطلال در میان برف پری شد و از آنسوی نیارال بنسین چون خوات
 میان بیرون شده و علی خان و فتحعلی خان فوری که قزاول سپاه بودند در چهار فرسنگی خجوان او را در یافتند
 و جنگ در پیوستند از نفره مردان محله کردان و لهما آشفته شد و از آتش تفنگ و دخان توپ سربازانرا شوت
 گشت جمعی از رویان ده آن کیر و دار گرفتار شدند و کوهی عرضنه هلاک و دار گشتند چون آفتاب بخت و جهان
 تاریک شد هر دو لشکر دست از جنگ باز داشتند و در کین کید یکدیگر در سکو خویش جایگزین نم شب بنسین
 مردم خود را برداشته راه فرار برگرفت و آقریه قزاقا بای تباخت صبحگاه نایب السلطنه مر اثر او بر فتنه چون
 بنسین نظاره سپاه اسلام کرد و دانست که دیگر نیروی آن نادر که باطل کران از آن مملکه برگران شود عاده
 و بار و طو و اموال و اطفال و از و قد و علف چند آنکه در لشکرگاه داشت بر زیر هم نهاده آتش در زد و لشکر خود را
 برداشته راه قزاق و کتل سیان پیش داشت نایب السلطنه که بخان کسکر لور با جماعتی از قفائیس تباخت
 و مردم طایر و فوجی از سرباز را حکم داد تا که از بیراهه سراه ایشان گیرند و خود از دینال ره سپار گشت و نخی گشت
 و صوبت کتل و همیشق طریق مانع از مسابقت بود و رویان در میان کتل منسار گشته متحصن گشته و همچنان
 غیث مساعت کردند نایب السلطنه در منزل قزاقا بای نزول کرد و روز دیگر احمد خان مقدم را از طرف
 بیمن امور ساخت و خود از راه سلواری در حرکت آمد و این پسنگام چنان سیخ بچند و صرصر در زیر کپس
 چین و شال خور و دیدار غیبتاقت کرد و با انیمه شتافتند و رویان را دریا منسار گشته و جنگ در انداختند و جمعی را
 متعطل ساختند بسیار کس اسیر شد و کوهی خوشین بر کباب آمدند و پناه منده شدند چندی که رزند و ماندند
 از بول و هیبت در چنان سورت سردا شدت برف خوشین و بقتل جال شامخ در برود پس نایب السلطنه
 بقزاقا بایزاجت غر مردم و از آنجا به خجوان شده یکد و روز آن اراضی را بنظم کرده راه تبریز برگرفت و صورت

قزاقا بای
 بعضی وقت
 دای عاده

بنیان
 بکسر
 کوه
 تخت
 دوز

نمایان
 نایب
 بدین

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

[illegible]

(92)

بابی سوده والہ
اسکون دادوام
کسورہ و تنانی سن
موجہ

مختم
نظم یعنی هر است
مختم یعنی هر شده
سوی لای لایام و اف
بر وزن کای
توایف
در تافیر فکند
سجل نه شده
و ننگ هر

تسريح سلطنت و جاکير می فتح علی شاه قاجار

۹۷ و انی میداشت که من بشارت ایران و انجام معاهدات ناپلیون با مورد فرما هم گشت اما آنرا آنوی چون غاروان
پارسیس رسیده ازین روی که ناپلیون اورا طلب نفرموده بود و از شخص ایران نیز رخصت انصراف نداشت
مورد عتاب و عناکت و از مقام خویش نازل افتاد آنگاه ناپلیون عیگر خان را حاضر ساخت و فرمود چون کا
اسپانیای پیش آمد ما را از انجام امریکه با و شاه ایران میخواستیم بماند داشت و در باب باشد که کار و را انجام کرد
اجازت مراجعت و هم و پس از روی چند عیگر خان را رخصت انصراف فرمود و کتوبی به شهریار ایران
نکاشت و در آن نامه از حسن بشارت عیگر خان سطرپی چند باز نمودند و اورا به دار اسفند طهران
آمد موسی لاثار و موسی ژوانین نیز مراجعت پارسیس کردند اما آنرا آنوی بعد از پیرون شدن ژان از قبل
شهریار ایران حکم رفت تا سر هر فرد جنس را از اصفهان بجانب طهران حرکت داده در پست و هشتم شهر
دیجهد وارد طهران کردند و نوروز خان قاجار ایشیک آقاسی اورا پذیره شده در خانه حاجی محمد حسین خان
امین الدوله فرو و آورد و پس از دوروز در پیشگاه شهریار حاضر گشت و با نام پادشاه انجیزیه پیش داشت
کیقطعه الماس که پست و پنج هزار تومان بهای آن بود و بعد از فتح نامه ظاهر گشت و دیگر چیزها از اشیای نفیسه
و تحف که انبیا پیش گذاریند و عهد نامه دولت انجیزیه را باز نمود و شعر بر اینکه چند آنکه مبارزت روستیه
دوروز را بجای آورده خود را می نخواستیم کدو با سجد سر هر فرد جنس مورد اشفاق و ابلطف ملکانه شده آسایش
گرفت آنگاه شاهنشاه از بهر تشویق سلمان در محاربت و مضاربت باروسیان میرد بزرگ قائم
مقام وزارت کبری را فرمان کرد تا از علمای اثنی عشریه طلب فتوی کند و او حاجی ملا باقر سلماسی و سید
الدین محمد تبریزی را برای کشف این مسئله روانه خدمت شیخ جعفر نجفی و آقا سید علی اصفهانی و سید
ابوالقاسم جیلانی نمود تا در عقبات عالیات و دارالامان قم خدمت ایشان را دریابند و نیز بعد از کاشان
و اصفهان مکاتیب کرد با سجد جناب حاجی ملا احمد زاتی کاشانی که فخل فضلای ایران بود و شیخ جعفر و آقا سید
علی و میرزا ابوالقاسم و حاجی میرزا محمد حسین سلطان العلماء امام جمعه اصفهان و ملا علی اکبر اصفهانی و دیگر
علماء و فقهای ممالک محروسه هر یک رساله نگاشتند و خاتم گذاشتند که مجاهد و مقاتله باروستیه جاد
سبیل الله است و فرد و بزرگ را واجب افتاده است که برای رواج دین مبین و حفظ ثغور سلیمان شین و ارس
نخند و در بیان از داخل در حدود ایران دفع دهند و میرزا بزرگ قائم مقام این بکاتب را ناخود و مرتب کرد
رساله جادیه نام نهاد و هم در انبیا فتح علی خان خواهد وند از سفر سنده باز آمد و میراث علی گوزار قبل و لات
سند سیر ایران بود با اتفاق او تعین سده سلطنت کرد و چهار قطعه بعتک مرصع و یک پترو پلا و بعضی شاه
و یک پیش گذاریند و عرایض و لات سذر پیش داشت شدیار تاجدار سر هر فرد جنس را حاضر ساخته فرمود
چون مملکت سنده از پیوستگان دولت ایران است کار و ایران انجیزیه را از امانت آن راضی پر بهر و جاست
و شاهزاده محمدولی میرزا فرمانگذار مملکت خراسان و شاهزاده حسینعلی میرزا حکمران مملکت فارس فرمان کرد
که اگر از افغانان هرات و قندهار و دیگر اراضی روزی در نوامی رسد ترکازی کند از دفع ایشان دست
باز نگیرد آنگاه سرایت علی را شاه و کام رخصت انصراف داده میرزا احمدی پر حاجی محمد حسین خان

جلد اول تاریخ جاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

این نامه برای اطلاع اشفاق پادشاه با او همراه شد و هم در این سال در مرزماذران در لوله حادث شد که آن
 پیش کس نشان میداد با قریباً و فرزند عیسیان در بر وزیر و پشت بروی شد که کس بدانت که بجا بوده و کجا شد
 یکماه تمام زمین متزلزل بود و جانوران بسیاری از دشت روی تادی می نمودند
 و قلع سال یکبار و دویست و چهارم و چهارم می نمودند شاه از دکان حکومت ایالت
 در سنه یکبار و دویست و چهارم و چهارم می نمودند و قلع می نمودند و قلع می نمودند و قلع می نمودند
 حوت بجل حای که و پس از انجام خشن روز و شمع را تا جدار فتحی شاه شاهزاده عجله میرزا ابجکالی مملکت خسته
 کماشت و میرزا محمد تقی علی آبادی را که از دشمنان خاص خصاص داشت و در نظم و شرفیه بود وزارت سایر
 و شاهزاده سام اسلطنه محمد تقی میرزا را که حکومت بر جرد و سیلاخورد چاقی باز گذاشت و میرزا علی کرایی را
 که از این پیش یکبار و شکار شاهزاده حسنقلی خان بود فرمان رارت وی داده شاهزاده شیخی میرزا که شیخ
 الملوک لقب داشت و از سوی در نسب شیخی خان زند میرسانید اراضی ملایر و تویرکان و ان نواحی منصوص
 داشت و حاجی میرزا اسمعیل اشرفی مازندرانی را که یکچند از زمان رتبت نظارت دیوان اعلی داشت
 وزارت و برکات و شاهزاده حسنقلی میرزا را به نیابت دار الخلفه طهران و حکومت مملکت بطام و حاجم
 و قبایل ترکمانان کوکلان مورد و فاخت و نوازش فرمود و میرزا موسی نایب که از صفا دید رشت بود و برای
 صایب و فخریاب پسندیده و ستوده و بزرگان ایران و وزارت او یافت این پنجم در حضرت شهریار
 مکشوف افتاد که چون که و بچ و دستگیر ایران سپاه خویش را بمعرض آمد و امیر اطوار و سواران را از
 ساقط فرموده و طور مصوف را که بشهامت و شجاعت موصوف است سرداری کرستان باد و بزرگمندان
 نامور فرمود شهریار ایران حکم داد تا سپاهیان بچین شوند و شاهزاده محمد علی میرزا نیز با لشکری خود باز
 که نشانان کوچ داده در چمن سلطانیه حاضر رکاب کرد و آنجا و واجب افتاد که بر سالت دولت انحراف شیخی
 نامزد شود ازین روی که چون سر هر فرد جنس سفیر ایران گشت معادل یکصد و بیست هزار تومان شال داشت
 که از کپنی بهند گرفته و تنیم نمای دولت ایران سازد تا از بهر اعدا سپاه و مهارت روسیان مدعی
 باشد چون سر هر فرد جنس پنجم عبور فرمانفرمای هند و ستان را دید از بخود او بچیده خاطر شد و این زرا
 با فرستادگان سر هر فرد جنس تنیم داشت و چون امضای حکم دولت انحراف بروی لازم بود ملکم بهادر ایران
 طرف کپنی بر سالت برکات سر هر فرد جنس از این معنی آرزو خاطر شد و از دولت ایران خواستار آمد
 بچین بغارت نفر لادن کند و در تعیین سفیر و امضای عهدنامه و اجرای زیر سخن راند لاجرم بخوار ستاره
 حاجی محمد حسین خان امین الله و حاجی میرزا ابوبحسن خواهرزاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الله از حضرت شایه
 بلقب خانی منتقو شده سفیر دار الملک لادن گشت و از تنوعات رشتنای مروارید و طبعات کثیر و دو
 قوطه فاد زهر مرصع و بعضی اشیاء و یک صعب آورد و در عشر اول ربیع الثانی از طریق روم ابله راه زند
 بیروشت و کتوبی دوستانه نیز از بهر سلطان مصطفی که این پنجم سلطنت روم داشت مرقوم شد آنجا
 شاهنشاه ایران از طهران خبر میداد روز جمعه بیستم ربیع الآخر حین کمال را که هشت فرسنگی طهران است

از این تاریخ
 خان و سار
 با یکدیگر

مذول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

(۱۰۰) جز در حضرت شیرامشاهه بخودند لاجرم چنین ضراحت بر خاک نهاده بغناخت همعیل خان زلات ایشان محو
 سنی گشت وقتی بیک بز چلو که راه آذوقه و علف بر رویان سب و داشت مورد اشفاق و الطاف آمد یعنی از
 قبایل که در طغیان و عصیان ثابت و راسخ بودند عرض منب و غارت گشته آنجا که شاهزاده محمد علی میرزا نظر کرده
 و نصرت یافته باز شافت و در کنار قسره اسوی ایروان لشکر اقامت انداخت تا آنگاه که نایب السلطنه در آنجا
 نزول کرده یکدیگر را دیدار کردند و بر دیدار یکدیگر شاد و خوار گشته آنجا و از ایروان شتاب کرده در آرسینه
 سراب حاضرستان پادشاه گشت و در خدمت گرفته بکوشا شدن شتافت اما نایب السلطنه با ابنوه لشکر چند روز
 در چمن کلبه توقف فرمود ابو الفتح خان جو اشراف را با مردان دیر باور ساخت که ساکنین قربانغ و نواحی قیان
 و مقرر استمال ساخته از در اطاعت بدارد و جمعی از سواد شاهسون را بحدود باکو بیدون تانت
 که سپاه روسی را محضی کنند و خبری آرد نخستین جماعت شاهسون در تختار آمد و عیشی با گروهی از رویان و طایفه
 شدند و بکسب و دار افتادند بزخم تیغ و خنجر و سر نیزه جنگی مردان کردند و تمامت رویان را بقول ساختند
 و سرهای ایشان را بر دایه های عراذه حمل داده بدرگاه شهریار فرستادند آنجا که نایب السلطنه از کلبه کوچ داد
 و از طریق اردو باد که مصطفی طراد بود تا آنجا برانند در آنجا بولکونیک بارون و یردی و دیگر اعیان و بیجا
 برادرزاده طور مصوف بحضرت نایب السلطنه پیوستند و گفتنی صلح انجیر پیش کردند ایند شرح آنکه اگر بعضی
 از حدود ایران بدولت روس تقویض شود در ازای آن مملکت ارض الروم و بعد ادو دیگر حدود عثمانیه
 که با خاک ایران پیوسته است باعضداد و ولتین ایران در روس مفتوح و مغنوض داریم و اگر سفیری از ایران
 بزرگ و یک و پیرا طور روس نامور کرد و کار مصالحه با تمام رسد نایب السلطنه انجیان را نامور بتریز فرمود و نام
 ایشان را سال حضرت پادشاه داشت تا بهر چه حکم شود روا باشد و خود از آنجا آن سفر کنیز پیش گرفت و با
 قتل آذوقه و صعوبت طریق و سورت سرمای مسافت کرده در کوچه نزول فرمود و پیر طغیان قاجار و ساجی
 محمد خان قتلگور را با فوجی از سپاه بنظم قبایل کنیز بیرون یافت و غنیز بخش کرده بکنه آن اراضی و طغیان
 آنرا چون این بدیدند که و کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند و مورد الطاف گشته از آنوی چون بولکونیک
 قاطبه قبایل را در اقیانایب السلطنه بایل دید سکون خویش را در میان ایشان بیرون رویت یافت لاجرم محمل تمام
 بیرون شتافت و امیر خان قاجار برب فرمان تا حوالی شهر کنج انجیارداد و بعضی از رویان که با او دوچار شدند
 و بشیر آیدار ساختند و ارمانه که ساکن قلعه بودند پیام دادند که اگر از انسانی دولت اطمینانی حاصل شود قلعه را
 بپاریم آنجا امیر خان باز حضرت شد و در اینوقت سمیع نایب السلطنه افتاد که بعد از مراجعت شاهزاده محمد علی
 طور مصوف دل توی کرده ساخته جنگ شده است و در نواحی کنج در ارض رکن لشکرگاه ساخته بولکونیک
 و بتاسین نیز بدو پیوسته با تمام لشکر روس در زم را تقیم عزم داد و چون از انوا اضدار ارمانه که در قلعه جای
 داشتند با امیر خان آنجا شد ایشان را محسوس داشت بعد از اصرار این جناب نایب السلطنه دل بر جنگ نهاد
 با اینکه لشکرش از نیمه دشمن نیز بکسر بودند نه و آغز و قراچی کد داشت و بعد یعلیقان قوا لور اجراست
 باز داشت و خود آهنگ جنگ طور مصوف طمانند تار و شتاب شتاب گرفت و از آنوی نیز رویان

مقاتله
ایرانیان
و رویان

مستصو
بقع بزره و بزره
مادر و بزره
کی پور

شرح سلطنت و جانشینی فتحعلی شاه قاجار

از بهر جدل قدم محل میزدند و تا روز تارک شد و میان فستین مسافت نزدیک افتاد هر دو لشکر فرو شده بسیار شدند (۱۰۱) طو در مصوف که وی از سواره و پیاده را با توپخانه بقصد شیخون برانگیخت چون راه بلگر که نزدیک گردید از اینهمان بیات را که طلایه لشکر بود از دور بخیزستند و محمد اسبان و همه مردان بشینند بزم کردند که مبادا ایرانیان با بنگ شیخون ایشان بیرون شده اند لاجرم بی نیل مقصود طریق مراجعت پسیو و نه چون پسیده برسد و آفتاب علم برکشید طو در مصوف از در مصالحه و هدایه بیرون شد و کس بحضرت نایب السلطنه فرستاد و پیکونه معاهده نهاد که با دولت ایران بدکال نباشد و طریق جدل بنویس قبا لی که کمر خدمت بر میان دارند زبان نهند سخن بر این نهادند روز دیگر لشکر روس راه کرختان برداشت و ایل والوسی که در آلتوازه ایران بودند طریق ایروان گرفتند و نایب السلطنه یزنبوی ایروان کوچ داد و این هنگام شاهزاده محمد علی میرزا در نواحی ایروان جای داشت در کوچه معبر برادر تاخت و یکدیگر را با شکامی دیدار کردند و فرستادگان طو در مصوف را که در تبریز متوقف فرموده بود طلب داشت و نوازش کرده نزدیک او کسبیل نمود آنگاه محمد علی میرزا چنانکه مذکور شد روانه حضرت شهریار گشت و نایب السلطنه بایروان آمد و حسین خان را در آنجا بازداشت و از جانب دیگر فرج الله خان افشار چنانکه گفته آمد با پیاده و سواره خود روزی چند در اردبیل توقف نمود و با نظر علیخان شایسون که این هنگام حکومت اردبیل داشت طریق مرود و صفادت میگذشت تا آنجا که در فرستادن سوار شایسون بدرگاه نایب السلطنه کار بماطله کرد و مکتوف افتاد که بخواستن شایسون با مصطفی خان طالش مواضع نهاده و دل با روسیان داده لاجرم امان الله خان او را و فرج الله خان غم اورا که نایب اردبیل بود گرفته مسئولاً روانه درگاه پادشاه داشت و خود در تهر مصطفی خان طالش بکجه گشت مصطفی خان این هنگام وجه سپاه و رعیت طالش را با مرال و اطفال در کنار درهای خضر و قلعه جایشون جای داد و به پشتوانی رویه میر حسن خان و له خود را با لشکر در غور بطلع و فتح حسینی خان با کویه و هاشمی شیروانی و علیخان رودباری و محمد خان بیکدی که در حدود او جار و دجای داشتند مامور نمود و او نامگاه تاختن کرده بدیشان حمله برد علیخان و محمد خان و برادر هاشم خان شیروانی را و سبکی ساخته بار طالش تاخت از مینوی فرج الله خان افشار را لشکر حرازلنکران آمد که جای نشست مصطفی خان است و لشکریان آید و جدران آزار ویران کردند و مصطفی خان در جایشان متحصن گشت و این جاییش و این از سه سوی با دریا پیوسته است و از یکجانب بسوی لنکران طریق بر خشکی دارد و با محمد مصطفی خان هم در آنجا جماعتی از سالدان رویه را با چند عراده توپ بمباران آورد و میرهادایت خان پسر خود را نزد مصطفی خان شیروانی فرستاد و او را نیز استمداد کرده با اینکه عمر سلطان که یکن از بزرگان شیروان بود برای اتحاد و فیما بین مصطفی خان شیروانی و مصطفی خان طالش شرف طالش کرده او را با میر حسن خان سپه مصطفی خان طالش سازتی افتاد و جان بر سه اینچار نهاد مصطفی خان شیروانی از خون عمر سلطان بگذشت و فوجی از نصیچیان سالیان را بجاییش و آن فرستاد و هم در اینوقت بر حسب فرمان شاه شاه ایران میرزا محمد خان سر کرده هزاره لاریجانی بمباران کرد و فرج الله خان بر سید و او در محاصره مصطفی خان طالش کوششی بیخ نمود و مردم مصطفی

محمد علی میرزا
 شاهزاده ایران
 در نواحی ایروان
 در کوچه معبر
 با لشکر روس
 دیدار کردند

میرزا محمد علی
 شاهزاده ایران
 در نواحی ایروان
 در کوچه معبر
 با لشکر روس
 دیدار کردند

طیفان مصطفی
 طالش و محمد
 جایشون

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۱۰۴ که این هنگام سلیمان خان بود در موافقت بیرون شده و خواستار دیدار آمده و مجلس ملاقات آمده و مصافحات او را دستگیر ساخته مجبوراً روانه تقییس داشت نایب السلطنه قائم مقام را فرموده که خلف و عدله در کیش کرم روانه باشد بی بیم و باک نزد کینا و شتاب کن و اگر طراز حلیت و نیرنگ کند با غلامانیکه ملازم خدمت داری ساخته جنگ او با شش با تجمه قائم مقام راه برگرفت و طور مصوف بعد از تعیین چند جای و تجمه دیدار ایستاد از آن سوی عسکران مکانی معین ساخت و قائم مقام بدانجا شتافت سر برده بنام دولت ایران بر او ایستاد و طور مصوف بعد از پذیره شدن و فروتنی کردن فرو شد پس با هم نشستند و منشور و دولت بر خواندند و سخن از در صلاح برانند و نامه از بجز متار که نگار دادند و هر دو دولت مادر بخارش برابر نهادند در وقت معلوم شد که در صحن توقف نایب الوداره و عسکران فوجی مامور بتبجیر مقری شده قائم مقام از طور مصوف سبب پرسید در پاسخ گفت چون قبل از متار که سپاه روس کمری در اراضی مقری کرده و نیزه مقری این توابع توابع است روا باشد که انسانی دولت ایران سخن از آن سخنند لاجرم این سخن ثمره در بیان مصالحه است و دیگر آنکه طور مصوف داشت که بعد از مصالحه با ایران آهنگ منازعت و میان دارم بهمانا شکری اراضی خسته و قارص مملکت روم خواهیم بود یکی از پیمان متار که آنست که از ایرانیان بدیشان نه و نشود این شرط یکباره قواعد متار که مصالحه را متزلزل ساخت زیرا که در میان دولت ایران و آل عثمان این شرط مستوار بود که در صلح و جنگ هر دو دولت همدست و همدستان باشند با تجمه نایب الوداره در حضرت نایب السلطنه صورت حال را باز نمود و بر حسب امر ترک متار که گفت و آهنگ مراجعت کرده طور مصوف نیز تحتی شایعیت کرده باز پس شد ابو الفتح خان جو انشیر چون اراضی مقری را زیر پای روسیان دید نسخه آن دیار را و قاطنین قیامات و نواحی مقری را کوچ داده به منوی آب ارس نشین فرمود و نایب السلطنه حکومت و زار را باز نایب مقری بدو گذاشت و قبایل توابع بجانب نخجوان و دیگر ممالک محروسه کوچ دادند و اغند لو خان کتبه چند کرت نبوا حی کتبه تا خن کر و بسیار کس از سالدات روسیه را مقتول ساخت و قبیله ایرغوی کتبه را کوچ داده به طرف شرور و نخجوان آورد و از آن سوی شهر یار تا جدار روز و شبیه پست به مقیم رسید الا اول از طهران خیمه بیران زد و همه بیتیم جادی الا ولی چنین سلطانی را لشکرگاه ساخت و شاهزاده علیخان برادر اعیانی نایب السلطنه را به دفع روسیه بکبک و اباران مامور فرمود و اسمعیل خان و پسران و برادران او و ذوالفقار خان و مطلب خان با سربازان دامنغان و سوله مانی و خواص و ده و عسکری الملکی قلم را کباب و شند پس شاهزاده کوچ بر کوچ آچمن متبر با غلر نخجوان برانند و در آنجا برای دیدار نایب السلطنه مبادت او در کار جنگ نشست مع القعه بعد از بیرون شدن شاهزاده علیخان شهر یار تا جدار از چنین سلطانیه کوچ داده در چنین اوجان نزول فرمود این هنگام نایب السلطنه در چنین دیوکیان جای داشت چون خبر و رود موبک شهر یار را اصفانود با استقبال شافت و بعد از تقییل سه سلطنت رخصت اضراف یافته به نخجوان آمد و علیخان را روانه اباران ایران راخت و شاهزاده علیخان اسمعیل خان و اصفانود با جماعتی بنجام لومور فرمود تا با پادشاهت نخن مبارزت داده گردید و روسیه در میدان مهاجرت

توقین است
کسند کان قبا
نات جمع قبا
نادر بک و آل محمد
مسکن زاری
و بهر طرف
محمد زکریا
درغ است
آیه جود الفدا
و تخانی سکن
درای مسجد
معمود و سکن
و هم معمور
سکن و او

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۱۰۶

قاجار بدو سپرد و مادر کار قزاق و داغ و دوزمار تویدست باشند آنکه ابراهیم خان قاجار احضار بدو بار شد
 اما پیر قلیخان بعد از ورود بقزاقه واق با اتفاق حاجی محمد خان تهر کوکولو حاکم آن اراضی آهنگ قزاق باغ
 نموده از آب ارس عبور کرده و از بزرگبیه مد قلیخان قزاقی که در قلعه عسکران جای داشت راه بدو نزدیک
 کرد و او را در پس دیوار قلعه یافت و دانست که فتح آن حصن آسان نتوان داشت لاجرم او را بکذاشت و
 از دو در تر گذشت و آهنگ ایل جبریل لوفز بود با آنکه ایل در معقلی مسیح جای داشتند پای مروی
 یورش دست فرسودگیان کشتند و هر چه از ضامت و اطق داشتند عرضه نهب و غارت شد آنکه
 پیر قلیخان باز شتافت و جاعت چلیپا ملو را که در کنار آب ارس بجانب انسی ارستان جای داشتند
 و با طرفین طریق تذبذب و تبصیر سپردند کوچ داده با اتفاق بقتید یوسفانو بدین سوی آب آورد
 و صورت حالی را معروف و درگاه نایب السلطنه داشت و خند که از طایغان دولت اسیر گرفته بود باز نمود
 نایب السلطنه فرمود سیران شی و شی را حاجی محمد خان از شکریان گرفته باز جای فرستاد و هم در این
 سال انسانی دولت عثمانی در قلع و قمع سلیمان پاشای وزیر بغداد یک جت شد زیرا که او را بطمع و ستاد
 کار داران ایران میدانستند چنانکه از قصص سابقه خوانندگان استفاده می افتد با جمعه رئیس الکتاب را که حالتی
 افندی نام داشت از اسلامبول گسیل بغداد فرمودند و فرمان دادند که پاشایان کرکوک و موصل و بیل
 اعراب و در تحویب کار وزیر بغداد و او را امتداد باشند لاجرم حالتی افندی بغداد و شتافت و چنانکه حالت
 سلیمان پاشا را بدست عذر و احتیال پایمال کند مجال نیافت پس از پی چاره از بغداد کناره گرفت و در
 سلیمانیه با عبدالرحمن پاشا پیوست و با او در دفع سلیمان پاشا همدست شد و سکنه نواحی بغداد را بر شورانید
 سلیمان پاشا از چاره عریضه نکار کرده بدست سرعی سبک سیر بطرف او جان فرستاد شهریار
 ایران میرزا صادق و قیام نکار مرور را برای تسکین این فتنه روانه فرمود و قیام نکار و قیام نکار و او را
 بغداد شود عبدالرحمن پاشا و دیگر پاشایان کرکوک و موصل سپاهی ساز داده تا در بغداد برانند
 و سلیمان پاشا بالشکو خود برای مدافعت و منازعت پیروزان تاخته جنگ در انداخت اما بی بغداد او را
 بکذاشتند و روی از جنگ برکاشتند سلیمان پاشا چون این پدید ناچار راه هند را برداشت و با بعد
 از ملازمان خود به میان متبید از اعراب پناه جت شیخ قنبر شته حجت و غیرت را بکجخت و غوغا بر جت
 پس عبدالرحمن پاشا بی مانعی وارد بغداد شد و بمصوابه حالتی افندی سخن از کرکیان را که عبدالعزیز آقا
 نام داشت هند وزارت و مرقه امارت بر نشاند چون میرزا صادق و قیام نکار در کرککشان واقف این
 اخبار گشت سفر بغداد را ترک گفته بحضرت شهریار مراجعت نمود و از آتنوی چنان اقدام که حالتی افندی
 از عبدالرحمن پاشا رنج خاطر شده در انجمن عام اور سخنان ناموار گفت و عبدالرحمن پاشا نیز حل آن
 خشونت نموده جوابی درشت برانند و از نیروی پنهانک شده پناهنده دولت ایران گشت و عبدالعزیز پاشا
 بر آنکجخت تا پیشگشی ساز واده بمصوب احمد علی روانه درگاه پادشاه ساخت و شهریار ایران اصف
 وزارت او را در بغداد بنشور کرد و از پس آن فضل مرستان نزدیک شد و هوای از جان برودت

نزدیک بود
 بی فتنه
 چلیپا ملو
 خنق و لام
 بی سوره
 بی تفتانی
 و فون سکون
 لام مستقیم
 چنانکه
 ان کس را
 که دول باشد
 در کاری
 نه بدین
 بهنجری
 هم بهنجری
 یک و کوه
 بی کوه
 سفر مرزا
 صادق و قیام
 نکار و سبک
 تسکین
 بغداد

شرح سلطنت و حیا عیسیٰ و حایا

برودت گرفت موبک پادشاهی و حرکت آمده غره شوال جنبش کرد و در شتر آفرینشال وارد طهران گشت ۱۰۷
 اکنون باز در استان روسیان آغاز کنیم چون طور مصوف باز داشت که لشکریان از ایران باز شدند
 با مردم خود را راضی اخته لشکرگاه کرد سلیم پاشا که ازین پیش حکومت باش آحق داشت و پوت با شریف پاشا
 در سر حکومت اخته طریق نماز بیت میسر و چون این به بدتر گشت خدمت گفته پیر خویش را با لشکری لایق بد
 شریف پاشا فرستاد و خود نیز آماده کار گشت آن طور مصوف سه ساعت قبل از سپیده دم بمکه پیش بلده اخته
 مفتوح ساخته بدرون رفت از میان شهدا چاقو بدین و وصولی بکشت و شریف پاشا و دیگر دلاوران
 عثمانی به نیروی تنگت و استعمال سیف و شمشیر باخته گشت و تا دو ساعت بعد از طلوع هراتش کین
 افزوده بود و در پایان کار مصوف و اکثر رو بستیه منهدم شده تا یکم سنگت باز پس شد و چند روز توقف
 کرده و دیگر باره اعداد بندد کرد و از چار سوی اخته بدش اخذ پناه عثمانی باز بدانه بگوشتیدند
 و این گشت چنان روسیان را هزیمت کردند که بشکرگاه خویشین توانستند باز شد سلسله نظام ایشان
 متفرق و تشتت گشت و بعد از مسافت چهار فرسنگ یکدیگر را یافتند باراضی که جتان شافند شریف پاشا
 صورت حال را معروض حضرت نایب السلطنه داشت و بعد دولت ایران یکراسب باین رزین و
 یک قبضه خمر مرصع بخواهرشین تشریف شریف پاشا کرد و دیگر دلاوران بصاف راهریک بکفلی لایق قسین
 الطاف و از آن سوی و دیگر باره طور مصوف با جماعتی از روسیه در حد و دبانش اچوق سفر کرد و چیلنه
 طراز داده سلیمان خان را پیام فرستاد که اگر با ما دیدار کنی قواعد محبت و دواد استوار کرد و دوین
 روم در وسع متحد کرد و سلیمان خان با مستطهار کرد و بی از مردم باش آحق آهنگ ملاقات او
 کرد و ندانست که این مردم نیز با طور مصوف مواضع بناده اند با تحب بعد از ملاقات و معالای سلیمان خان
 با خود داشت و باز تعقیب شد و هم روزی چند برکنده گشت که حکم داد تا او را مجبوسا به بطرز بونع بر بندیدند
 ازین معنی آگاه شد و چون شب برسد و مجلس شرب خمر ساخته گشت و کاسات با ده دوری چند پیوده شد
 بهانه حاجی از مجلس بیرون شد و در حال جانده خویش را دیگر کون ساخته و همچنان شناخته از دروازه
 شد بیدون تاخت و براسی که از پیش باز داشته بود بر پشت و تا بلده اخته خان باز نیکه و در زمان سلیمان
 بیک و یون پکی اخته را که از خوشا و دانش بود بدرگاه شیدای ایران رسول نمود و خواستار شد که او را
 دزد و دهنند تا کین خویش را از طور مصوف باز جوید بتمس او مقبول افتاد و بر حسب فرمان شریف پاشا
 ایران بالکهر آرد و محل در هم و دینار باراضی اخته شتافت در بد و امر چند از کار تیل و مسد اقلان
 بنزدیک او رهسپار شده و خواستار آمدند که اگر صواب دانی لوان میرزا والی زاده که جتان را بکومت
 منصب فرامی باشد که ازین پس از جهای روسیان روی زیان نه پسیم و چنان برب آرزوی ایشان
 لوان میرزا را با برک و ساز فراوان بجانب کار تیل روان منهدم و او بعد از ورود در زندهای مردانه
 بارو بستیه نمود و از آن سوی در حدود مملکت آل عثمان سلیمان خان نیز چند گشت بارو سیان میدان مبارزت
 بسار است و کار مقامت راست کرد و هم در پایان کار انجاعت را از راضی اخته هزیمت کرد و بکیت معده

در بیان

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلّات نامخ التواریخ

۱۰۸ پیش در دست ایشان نماند و شریف پاشا که والی اخگر بود و یکباره پاسود اما از نیروی حسین خان سردار چون چنان میدانست که دیمه بانان شریف پاشا در جمیع طرق و شوارع کنعان روسیه اند شرعیت سپاهیان را در کار طلاقه و قتل و مملکت داشت و از روح تا صبح باج و قمر و خمر و سار و زید و عمر اشتغال فرمود و سپاهیان این به استند و منافقینم شبی در کنار لشکرگاه او در آن تو بهار بکشد و آه و آتش بیارید و مردم اردو که در جامه خواب خویش بی سلاح و ثیاب و بیشتر در خواب بودند عظیم در قتل و اضطراب افتادند هر کس سر خویش گرفت و راهی پیش داشت پس روسیه تا فتنه و دست نهب و غارت برافراختند میرزا عینقی خان قندهسکی استرآبادی جلاد قوی مردانه کرده و خوشتر را بپاشانده و آن تو بهای آتش زبانه زد و از ترک مرکبم بخود و بیا کس بکشت و بیا کس اسیر گرفت چنانکه لشکر روس شکسته شد و از کنی لشکرگاه کناره گرفت آمد حسین خان سردار از اسی این کیره و اراقات مشکل افتاد بی توانی مراجعت کرده و در او جان بحضرت نایب السلطنه پیوست و دیگر باره اعدا و کار کرده محمد بیک قاجار را سرسنگ و قاسم بیک سر کرده غلام تغسکی را نیز برداشته در بیت و ستم شد و سیام بقصد قراقلیای یکب افکار کرده با آنکه بیشتر از شورش و طرق آکنده برف و یخ بود و صورت سرما کال داشت داشت در یک شبانه روز پست و هشت فرسنگ راه پیموده و بهشت فرسنگی پیکان فرو شد و در آنجا لشکر را بنظم کرده هم راه برداشت و ساعت قبل از سپیده دم بنبرک حاجی قزانلیک شد پس لغتی بپایید و پنج تن از مردم فوراً امور ساخت تا آنکه لشکر و لشکر روسیه را خبری آید ایشان برفش و در پیرون سکور و سحر و تن سالدات باز خوردند و هر دورا ما خود داشته زنده و بنزد سردار آورده و او را از عدت لشکر ختم و رسم در راه آگاه ساختند پس حسین خان بماند شیر غضبان تا فتن کرد و نزد یک باد او بخار سنکر رسید و سپاهیان ازین کین و کید آگهی یافتند و از بهر دست بر تافتند باز محاربت و مضاربت رواج گرفت و آتش توپ و تفنگ افزوده گشت ایرانیان از جاسوس پورشش دادند و حمله آنچند و همه کرده و سنکر درآمدند و تمامت روسیه را تا تیغ بکشد زانیدند و جمعی از آن سنکر بفریاد که با سنکر اتصال داشت در کرختید و در خانه های ارامنه پنهان شدند ایرانیان هم بدان قریه در فرقه و هر خانه را که در آن سالدات روسی بود آتش در زدند و خانه را با ایشان بوختند و ارامنه را نیز مقتول ساختند زن و فرزند و احوال و اطفال ایشان را نهب و غارت بر گرفته و تو بهای روسیه را بکشتند و دوبار و غلام ایشان را برانند و ارامنه را با اسیران کوچ داده مراجعت کردند از سنکر و دیگر که نزد یک بجای مترا بود که همی از روسیه بان به بنال ایرانیان پیرون شدند بطمع اینکه غوغائی بکنند و اموال منسوبه را ستر و سازند چون لغتی راه پیموده غلامان تغسکی روی بر تافتند ایشان را دفع و او به و جمعی مقتول نمودند و قتل سردار کار مردا و شاد و خوار مراجعت کرد و سرای روسیه را با اموال منسوبه بکراه نایب السلطنه فرستاد و از خفت آن غفلت آزاد گشت از آن پس در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که روسیه بان و علف و از زود از قرا باغ بقریه شیخ آوین آورده و بنبر کرده اند و از آنجا بمقبری محل میدهند و فندان کرد تا محمد بیک قاجار سرسنگ با جاعت احسان خان و بنی از غلامان تغسکی بقصد مملکت ازنده و ارس مبره کردند

معتمد
نیک خان
سردار باج و
روس

مجلس
مجلس
مجلس

شرح سلطنت و جاکینداری قاجار

و از کثرت برف یخ و صعوبت جل و شخ بزم کرده ناگاه در کوه شیخ آویز پره زدند از جماعت ارامند و وسیع بازو ۱۹۱
 بتن فرار کرده بیام کلیسایی که در کنار شیخ آویز بود بر رفته و با تفنگ بتیزه آویز درآمدند و یکو ملام ایبر
 و دستگیر شدند و ایشانرا هم در آن قریه چون کوه سفید سربیدند که روی جردون یکی از خانه ها در رفته و خنجر
 داری همی کردند سربازان ایران چند نارنجک آتشین افکندند تا به میزان آتش تکانه کشت ناچار آنجا
 از خانه سیر و ن شده سربادند و سربازی ایشان را سربازان بر سرباز تفتک کرده با غنیمت فراوان
 مراجعت کردند و از ایرانیان در این مبارزت زیاده از چهارتن مطروح و مجروح کشت مع اقصیه موت
 ایوانقه در دارالمخله طهران عرض پادشاه ایران رسید آنگاه شهریار تا به دار سفر کاشان و همدان
 و چون در آن اراضی بلای غلا ظاهر بود معادل یکصد هزار تومان از منال دیوانی حل رعایا را یکبخت
 و مراجعت بطهران نمود و هم در ایصال میرزا حسن پسر میرزا بزرگ قائم مقام که در وزارت نایب اقصیه
 مرین شده در دوم محرم و اوج جهان گفت

وقیع سال یکزار و دویست و بیت و شش هجری و قمر عرب و ما بے

روز پنجشنبه بیت و پنجم شهر صفر در سنه یکزار و دویست و بیت و شش بعد از انقضاء یازده ساعت و سه و
 شش دقیقه از روز خورشید بجل شد و شهریار نامدار فخر علی شاه جشن عیدی بگذاشت و نخستین فحی که در این سال
 روی نمود و خبر کشت عرب و با آبی بود همانا آنجا جماعت از اراضی بجه هر روز بر قوت و شوکت افزوده تا زمین بحرین
 تحت فرمان آوردند و همت بر قتل و غارت سقط استوار کردند امام سقط منفعت خاطر ایشان را با هزاره
 حسینعلی میرزا که فرمان کذا در فارس بود باز نمود و بوجه فرمان او صادق خان و لوی قاجار که هم ازین پیش
 چنانکه ذکر شد کارزاران کرده عرب را مجرب داشت با فوجی از دلیران عجم تا بمقطه احقن کرد و از آنجا نیز
 لشکری با مردم خود پیوسته کرد و تا عالی در عید عنان باز نخبه سعود که سید آن سلسله و قیل آن قبایل بود
 برای مدافعت و منازعت سیف بن مالک و محمد بن سیف را با گروهی از عرب که عدو دل و عدو عمل داشتند
 بیرون فرستاد و هر دو لشکر در برابر یکدیگر درآمد بازار ستیزه آویز گرم کردند بعد از کشتش و کشتش محمد بن سیف
 و سیف بن مالک باز جنمای هملکت بصعوبت و زحمت طریق هزیمت گرفتند و مردم ایشان طعمه تیغهای
 سرافشان شد امام سقط بشکرانه پیشکش شایان بدرگاه شاهزاده حسینعلی میرزا فرموده و شکرده این فتح روز
 و شبانه بیستم ربیع الاول در حضرت شریف با معروض افتاد و هم در اینوقت از جانب دولت عثمانیه
 برای تشدید مبانی اتحاد سیه عبدالوهاب افندی با اتفاق شاکر افندی و حیرت افندی در عثمانی
 ربیع الثانی وارد طهران شد و بوجه فرمان در خان میرزا شیخ صدر اعظم فرود شد و مکتوب سلطان با ایشان
 بنده داشت و در حضرت پادشاه پیش کشید و فرمان دارمغان صدر اعظم را نیز سپرد و خواستاری مسای دست
 آل عثمان را از کار داران ایران نبود و شرح آنکه پاشایان با بان خاصه عبدالرحمن پاشا سفید و ولایت
 سبب ذات بین است اذنا و دخل حایت خویش دارند و اگر تیغ فکند تمهیش را واجب شمارند و سره
 داران روم را از حد و اخته و قارص پشتوان باشند و ایشانرا از حد و زور و لشکر مفاقت نفرمایند شمس

سید محمد
 میرزا

جلد اول تاریخ جاریه از مجلدات نسخ المواجه

۱۱۰

ایران هر چه سفیر روم خواستار شد پذیرفت و فرمود اینچه رجب آردی تا خواهد بود لکن پشیمان شد
 زور باید بجهاد بدینهای دولت ایران منصوب کرد و دین زور بنهاد ما را بطبع و نقاد باشد آنگاه سحر آید
 روم را نواخت و نوازش فرموده فرمان کرد که در آذربایجان و حضرت نایب السلطنه متوقف باشند و مرکب
 پادشاهی روز شنبه نهم جمادی الآخره از طهران در حرکت آمد کیشنه غره رجب چمن سلطانیه منصرف نیامد
 و اسمعیل خان و اسفانی برای حجت روسیان مأمور با آذربایجان گشت آنگاه در چمن سلطانیه بزم سوار و سوار
 کترده و خرمیرزا محمد خان و دولوی قاجار را برای شاهزاده شیخی میرزا و دختر سلیمان خان قوالخورا بر آید
 شاهزاده عبداله میرزا محمد بستند بعد از غمی با طبعش و عرس اخبار خراسان بدینگونه رسید همانا پس از
 قتل صوفی اسلام چنانکه رقم شد بچند مدت حاجی فیروز دالی هرات فرمان بردار و باج گذار بود این هنگام
 بهوای نغمانی و دسوسه شیطانی برای استرداد اراضی غوریان برپای شد و دست از کذاشتن خراج
 باز داشت شاهزاده محمد ولی میرزا که دالی مملکت خراسان بود با لشکرای ساخته روز شنبه بیت و ششم جمادی
 الآخره از مشهد متدس خیمه پروان زد و تا کنار پل نقره که سه فرسنگی هرات است کوچ کوچ گرفت و
 فرمان داد تا لشکریان نواحی نواح هرات را بدیال شناسک ستور که دزد کار بر حاجی فیروز صعب افتاد و با
 از در ضراعت پروان شده خراج هرات را بدست فرزند خود ملک حسین میرزا حمل داده نزد دین شاهزاده
 فرستاد و از عصیان و طغیان خویش انابت جست و شاهزاده عذر دارا پسند گرفت و مراجعت فرموده
 صورت حال را در عریضه نگار داده بحضرت شخیرا فرستاد و مرده این فتح در عشر آخر شعبان در چمن
 سلطانیه معروف درگاه سلطان افتاد و هم در امینال عبدالرحمن پشای حاکم شهر زور با حالتی افتد
 رئیس الکتاب که شرح حالش مرقوم شد همدست و هم پشت گشت و خاندان سلیمان پاشا را این کرده
 در دودمان او هر چه یافت ماخذ داشت و اراضی کوی و حریر را نیز در تحت فرمان آورد آنگاه خالد پاشا
 بنی عم خود را در محال زمام حکومت داد و محمود آقای پسر خویش را دزد کوی و حریر بکاشت و احمد آقای را
 خود را در سرحد بابان بحفظ طعه سروشت باز داشت این هنگام با آن الله خان والی کرهستان ساز
 مخالفت طراز داد شاهزاده محمد علی میرزا این معنی را معروض داشت سپهسالار تاجدار بفرمود تا نایب السلطنه
 احمد خان مقدم بکلیسکی مراغه و بوداق خان حاکم ساوجبلاغ مکر مرا از راه بلباس بدفع او پروان تفت
 آنگاه در روز خان عزالدین لوی قاجار نیز بفرمان شخیرا از طریق سروشت رهسپار گشت و قاسم خان قاجار
 قوال و ادراک سیحان و محمد حسن خان و ولدان جان محمد خان و دلولو یوسف خان سپه دار و فرج الله خان
 افشار نفعی باشی و نصر الله خان قندهار و لور ابانگرای ساخته فرمان کرد که کیشنه دوازدهم شهر رجب
 از چمن سلطانیه پروان شده ملزم رکاب شاهزاده محمد علی میرزا گشتند که از طریق دایب آهنگ شهر زور
 کنند این جمله تا کرمان شاهان تباخته و از آنجا در رکاب شاهزاده و غره شعبان بار اراضی تارل شدند
 خالد پاشای بنی عم عبدالرحمن پاشا سلامت جان را جز در اطاعت شاهزاده و تقبیل آستان او
 ندید بی توانی سپه عبدالرحمن پاشا را گرفته دست بکردن بر بست و او را برداشته بدرگاه شاهزاده

طغیان
 حاجی فیروز
 والی هرات

مسلماً
 قتل علی میرزا
 در دیوان

شرح سلطنت و جانیخیری فغلی شاه قاجار

آورده بچوانان بسپرد و قزاقی سپاه ایران را بر خوشنیت نهاد و شاهزاده از زهاب کوچ داده در کنار رود سیروان لشکرگاه کرد و یک دور روز برای استجمام مراکب بود و آنجا آهنگ شترنیزه کرده از جانب دیگر نوردن خان قاجار تا تواجی سردشت بک سیرکشت و عهد آقا سیه برادر عبدالرحمن پاشای آنگه مردان کار را دیدار کنند و میدان کار را ببینند آن حسن حکم را بگذاشت و طریق زاد و نشت عبدالرحمن پاشا نیز تاب درمک نیارده باراضی کوی و حریر کجیت و شاهزاده چون بشتر نوردن شبتافت و اورا نیات همچنان از قهای او تقدیم محل و دیار تا قلع کوی تباخت و او را مجاهده از نشت و تو بهای باره کوب را بدین قلعه کشاد داد و عبدالرحمن پاشا خوشنیت را در دامن مرکب نخواست ناچار تیغ و کفن حایل کرده حاضر درگاه شاهزاده شد پیشانی بر خاک نهاد شاهزاده بروی بخشود و جرمش را محو و سستی داشت پس عبدالرحمن پاشا بکمرانه خزانه ذخایر مفتوح داشته پیشکش لایق پیش گذارند وزن و فرزند خود را بجزوگان قمرم رکاب نشاند تا در کرمانشاهان ساکن باشد و حکم ایالت خود را از شاهزاده گرفته و بجزو باره در آن بلدان و همسایه فرما کند اگر کشت این بهنگام شاهزاده بجزو مانسان معاودت کرد و سرداران سپاه بدرگاه پادشاه شدند شهربار تاجدار از حسن سلطانیه کوچ داده روزی چند در چین کمال آباد کوچ فرو شدند و میرزا شیخ صدر اعظم سر روز پادشاه ایران را میزبان بود و از آنجا حرکت نموده جمعه مخیم شترشوال وارد و از آنجا حرکت و این وقت خبر رسیدن سفیر انگلیس نشتر کشت همانا ازین پیش مرقوم شد که میرزا ابوالحسن خان شیرازی بفرات لندن مسویر کشت بعد از طی مسافت چون بجد و آن مملکت فرو شد سر کور اوزلی بارونت که از اعیان دولت بود میزبانی و مهمان پذیری او را پذیره کشت و با محاکاتی تماشای بلندن در آورد امنای دولت انگلیس که بر سالت سر هر فرد جنس بر گردن نهاده بودند که همه ساله معادل یکصد و بیست هزار تومان برای اعداد جنگ روسیان بایران فرستند این وقت معادل هشتاد هزار تومان برافروزند و معجل گردند که سالی و دویست هزار تومان تسلیم کار داران ایران کنند سالی یکمیزار و پانصد تومان نیز در وجه سرزاد ابوالحسن خان بر خستار کردند که از دولت کمپنی هندوستان مأخوذ دارد و آنجا سر کور اوزلی بارونت را سفیر ایران ساخته با تعلق میزاد ابوالحسن خان مامور داشتند و ایشان کشتی در آب انخذه از دریا میحیط بهسپار شدند کشتی ایشان در فیه جزا با و مخالف عنان از کف ما جدا شد و قتی خویش آمدند نزدیک باطل بخی و دنیا بودند ناچار رخت نجلی کشیدند و در بند ریختر که از توابع مملکت بر ازیل است و در بخت فرمان پادشاه بر ریختر سر بدر کردند پادشاه بر ریختر که از منیب ناپلیون فرار کرده در آنجا نشین داشت از حال ایشان آگاه شد و جمعی را با استقبال فرستاده بر دوتن را با محاکات تمام و در اشد ریختر کرد و روزی چند بهمانی داشت و چنان افتاد که در آن ایام ماری که سیزده فرع دراز و کیندع پیدا داشت بدست مردی در میان درختها نچرخید چون جد آن سخت سگرف و شکفت بود و حضرت پادشاه بر ریختر آوردند بعضی به تاپوت آنرا که فحاشات چرم کاوه داشت برگزند و مصحوب میرزا ابوالحسن خان بفرستاد حضرت پادشاه ایران داشت تا از خلعت آن جانور شکفتی گیرند هم اکنون پست آن مار بر قرار است مع الغصه چون طوفان باد

بفرستاد

بفرستاد

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

۱۱۲

رسیدن
میرزا ابوالحسن
خان و امجد علی
به درگاه

باز نشست و یکبار کشتی در آب انجمنه زد و برنشته مانند بر بوشهر برانند چون کار واران درگاه آگاه شدند
بر حسب فرمان شهید ایران میرزا کیستونی مانند زانی برای میرزایی از طهران سفر کرد و در بند بوشهر
ایشان را دریافت و از آنجا تا به درگاه سلطنت جهانی و محرابانی را دست باز داشت چون راه نزدیک کردند
محمد علیخان قاجار و افغانیاب سرکشیک و میرزا محمد علیخان وزیر شاهزاده علیخان مأمور با استقبال سفیر
انگلیس شده و او را بشهر آوردند و در سرای حاجی محمد حسین خان امین الله جای دادند و سرکار او را زیل
مردی و دانا بود و زبان عربی و فارسی و ترکی و انگریزی و فرانسه و روس سخن میگوید و خط ایشان را می نوشت
با تخته روز جمعیت و هشتم سوال باریافته حاضر درگاه ششبار شد و نامه پادشاه انگلیس که ششون بمطابق
و داده بود و بدست خنکین بقطعه الماس که میت و پنج قراط میزان داشت و میت و پنج هزار تومان بهای
آن بود برای زینت نامه علقه کرده بودند و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش داشت و بجز زبان و دقت و
عذر خواه حقارت آن ارمنان آمد شهنشاه ایران فرمود از هدیه دوستی مانند پادشاه انگریز که اعظم اشیاء
جهان است بزرگتر سفیر است که در حسن سلوک ادای آداب ملوک نظیری نتواند داشت و او را نواخت
و نوازشی در فرقه موده رخصت انصراف از سرکار او زی پس از تعقیل استان به برای خویش آمده
زوجش را که از بانوی سرای پادشاه انگلیس نیز رسالتی داشت بتوسط حاجی میرزا علیرضای پسر حاج
ابراهیم خان شیرازی که خواجہ سرای حرم سلطانی بود و روانه حرم خانه داشت تا خدمت و خیر ابراهیم خان
جوانشیر را که بانوی کپر بود دریافت و از قتل خاتون خود و شهربان که بالاس تر صیغ یافته و چهار هزار
تومان بهادش پیش بگذرانید آنکه سرکار او زی در طهران از خبر خویش خانه بیان کرد و بسیار
و مسادل شصدهزار تومان در ملک تسلیم کار واران درگاه نمود و از آنکه که سر هر فرقه و جن این از سر
سیداشت اکنون سه سال و دوی هزار قبضه گفتگ انگریزی و میت عراده توپ و چهل عراده توپخانه نیز
دوی تن هندس و معلوم که نظام جدید و کارهای جنگ را دانا بودند بکاشت تا ملازمت دولت ایران کنند
و از تعلیم سپاهیان خود و اداری نمایند و با انسانی دولت نیز هر یک جدا گانه تحفه فرستاد و دیگر که این
هنگام سر هر فرقه جنس بر حسب امر پادشاه انگلیس رخصت حاصل کرده مراجعت بندن نمود و هم در این سال
و خمره ارغون خان منبول در ارض سجاس آشکار گشت همانا سجاس از توابع حمه است بقعه و قیدار بن
اسمعیل فرج علیه السلام در آن اراضی است و در غم فرسنگی آن بقعه قرار است که دیه ارغون نام دارد
و بر سر از قلعه چشمه ایت معروف بارغون بلانمی و بر طرف آن قریه جلی است مردی از قبیله ساجون
که که بلای فتحعلی نام داشت و خرویش را با چوپان خود نامزد کرد مرد چوپان سی دروان آن جبل لحظه
از بد آسایش نشست و خوبت که موشی از سوراخی بیرون شد و مرد را دید چندی بیار و ده دوقل آفتاب
بجگر و مرد چوپان آنجله را بر گرفت نمی پنهان کرد و ونیسی را بنامزد خویش به ساخت که بلای فتحعلی این از
به است و بنم شب ثبات و خاک را بشکافت و آنچه از زر و جواهر پافت برگرفت و بجای آورده در زمین
بنهفت مردی از اهلای کروس که مجید نام داشت هم بر این سر و وقت که دید و بر حسب تذکره که

شدن قبر
ارغون خان

شرح سلطنت و مجامع میری فیصلی شاه قاجار

اورا بود است که تبار خون خدایان است وی نیز بخت و کاوشش را بیکر کرد و آلاقی و دیگر از سیم و زیارت (۱۱۳) و تبرسید که این را از اندیشه و پشردن یافته لاجرم بطرف شیروان سفر کرده و از آنجا بجای ترخان شد اما آنجا بی سویی چنان را چون از مصاحبت نامزد مایوس گردید و از بهر فقر شوی و دیگر خواستند آن مرد را دید که از بهر خود منفعت بود و برداشت و بنزدیک شاهزاده عبد الله میرزا فرمان گذار حمله آورد و صورت حال باز گفت شاهزاده کس فرستاده آن اشیا را از کربلای فتحی ما خود داشت و آن تاج از زر بود مرصع بلبل و زرد و فروزه و کمری نیز بدین ترصیع و فخری که قبضه و غلاف از زر ناب داشت و مرصع بجوهرش اداب بود و جای از زر سرخ مرصع بلبل و فروزه و مشرب از ذهب خالص که چهار پهلوداشت و دیگر صحنهای زر که بر زر ساخت زین بوده است و یک علاقه شمشیر از زر ناب و چند قطعه لعل با اندازه بادام و بیت و پنج قطعه مروارید هر یک بمقدار بند قی بود شاهزاده عبد الله میرزا دیگر باره آن اراضی را کاوش کرد و چند منخ زر پاشد که هر یک بمیزان بیت و بمشغال بود صورت اینحال معروض درگاه پادشاه شد سلیمان بیگ که مدالو مأمور شده آن اشیا را بحضرت شهریار جل داده بخان زمان سپردند اکنون بر سر داستان روسیایان شویم از چمن سلطانیه شهریار ایران نایب السلطنه را مأمور داشت که از جنگ روسیه دست باز ندارد و در نظم حدود ایران از پانفی نشین نایب السلطنه نخستین اشرف خان و ماوندی و ابراهیم بیگ سر بیگ فوج تبریزی و علی بیگ یوزباشی و نظیر علیان کسکه که حاکم نخجوان مأمور ساخت که با اراضی مغا و نیز تر باغ شده و سکنه آن فواحی را بجانب نخجوان کوچ دهند و اگر فرمان پذیر نشوند معروض میسر آید ایشان برفتند و هر که بر طریق فرمان رفت بخواهند و کوهی از ارامنه که عصیان ورزیدند پایمال مینب و غارت رانستند و بسیار کس اسیر گرفتند لاجرم ارامنه از عصیان امان نام شدند و طریق نخجوان برداشتند پس نایب السلطنه اسیران ایشان را از لشکریان بخمرید و مسترد عاقبت و خود تا کن در دوا سر سفر کرده فرمان داد تا حصه محکم در آنجا بنیان گردند و بجانب تبریز عود نموده و این هنگام معین و امنانی بالنگری جز از درگاه شهریار برسید نایب السلطنه اورا بر مقدمه سپاه بجانب چمن کلنبره برون فرستاد و خود از دنبال او برون شد بعد از ورود او به کلنبره اسیر خان قاجار و دولا را با محمد بیگ قاجار افشار و کوهی از لشکر مأمور ساخت که با بغارت اراضی برکشاط آخته قلعه برکشاط را متعوض دارند ایشان آب ارسن را جمع کرده ببرد تمام طی طریق نمودند و از میان دوختن آنها که مردم برکشاط در چند جای از تنه درخت سنبله کاه کرده بودند همه جازم داده بسیار کس را بکشتند و فوایدان اسیر کردند و چنان رزم صعب افتاد که بسیار زنان نیز مقتول شدند و در پایان کار قلعه برکشاط که از قبا نام دارد و بگرفت اموال و اشغال وزن و سوزند اینجاست را بر داشته مراجعت کردند با اینکه بیشتر از لشکر پایاوه بودند هشت فرسنگ بر فشد و هشت فرسنگ باز آمدند و اینهمه در مدت بیت و چهار ساعت پای رفت نایب السلطنه اسیران ایشان را نیز اجتماع نموده مسترد ساخت و آنجاست امده و ار شده بقراجه داغ جای گردند و از طرفه دیگر پیر قلین قاجار را با سواران قباجه داغ مأمور بار اراضی قرا باغ و آورون یل جبریل و فواید پیر قلین

خاندان قاجار
دولت افشار
شاه حسن و قاسم
مخدوم وادار و خدایان
نخستین و فوج
الف وادار که در قراجه
داری

کتابت و نسخ
دولت افشار
سکن وادی
داری وادی
بابای وادی
داری وادی
داری وادی
داری وادی
داری وادی

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ماسح السوایح

(۱۱۴) از طریق چنانچه که اصعب ساکت است راه برگرفت و سکنه را امنه آن اراضی سسکوهای فرادان نهاده بودند
 پریقینان تفکیک آن استراده را فرمود تا هر سسکو را فتح کنند چندان بجا است باز دارند و اهنگ سسکو دیگر کنند
 در میان دوتن از عیان استراده مقتول گشت و با اینهمه آن جماعت را توان مقاومت نماند ناچار کوچ داده
 بعضی در ستراده داغ و برخی در بخوان نشین کردند اما پریقینان که جلادتی کرده بی اجازت از راه چنانچه رفت
 و سبب قتل سرانجام آن استراده شد در حضرت نایب السلطنه مورد خطاب عقاب آمیز گشت و تهدید
 و عید عقاب یافت از پس این واقعه آفاقیت که قایم الی کولانی است کس بحضرت نایب السلطنه فرستاده
 معروض داشت که قبایل مغاویز با من بخوان نهاده اند که بطرف بخوان کوچ دهند و از بیم نیاز الی خطا
 کوف و محدودی قایم حکم سترابه جنبش ننهند که اگر سرانگی و سپاهی به منوی شود اینکار بپایان
 رود و نایب السلطنه اسمعیل خان و امغانی را مامور ساخت و او چون بمیان ایشان در رفت آن جماعت
 بیم کردند که قصد اسمعیل خان نب و تاراج است و از مواضعه آفاقیت بجز بودند لاجرم از در مقاومت و
 مبارزت بیرون شدند اسمعیل خان از بجز اینک ایشان را دهمستی در خاطر نیفتد کس را آسیمی ننهد و خوشین
 حفظ کرد که از ایشان نیز آسینی نبیند آنجماعت نیز لطف این دقیقه را دریافته و یکباره کوچ داده
 بارض بخوان شافتند در این هنگام معروض افتاد که امین پاشای سرعکر دولت عثمانی از اوزن الروم
 آهنگت قارص نموده و مامور است که از مواجید نایب السلطنه در رزم روستیه بیرون نشود لاجرم
 نایب السلطنه از چمن کلبر کوچ داده بسوی ایران شد تا بارو عتیه تغیس و باش آقو با اتفاق امین پاشا
 رزم دهد بعد از روزه بخوان چون هنوز سرعکر وارد قارص گشته بود از راه بخوان بفرامیغ ملیف را کرد
 و صادق خان قاجار غزاله دین کور ابریل کورست گماشت و اشرف خان دماوندی و فلی خان نوری را
 با او متفق ساخت تا آن قبیله را کوشانی بنزداده و بسیار از قبایل را بجانب بخوان کوچ دادند نیاز الی
 خطا کوف با سپاه خود وارد کورس شدند چون در قوت بازوی خود مبارزت لشکر ایران را ندیدند
 در معطله ای منع کورس سسکو کرده متحصن شدند و بسیار کس از سالادات افسندار کرده بدرگاه نایب السلطنه
 آمدند تا بجلد نایب السلطنه چند کت لشکر بکنجه فرستاد تا بسیار کس از دوسیان را مقتول و اسیر جاسند
 و بعد از بیت رونق قتل قبایل مطیع و متغادر از وقتیکه عطا کرده مراجعت بخوان نمود و در وقت
 معروض افتاد که سرعکر روم وارد قارص شده تا بحین خان سردار ایران مجلس ملاقات
 طراز کنند و سرعکر روم بنشسته با مردم بطریق میعادگاه گرفت درین راه چندان از سواران
 او در پیش روی صف برای لعب با سب بازی و نفقات اندازی مشغول شدند ناگاه تفشکی گشاده
 یافتند که دود آن از کساره چهره سرعکر بگذشت چنانچه دودان او در هم گشت چنانکه در افتاد و از هوش
 بیکانه شد بی آنکه سردار ایران را دیدار کند او را بقارص باز پس بردند نایب السلطنه سترکل حلاج
 انگریزی را که نترزم رکاب او بود بمعالجت سرعکر فرستاد و او را باز پسری بسدافرمود و سران لشکر او را
 سام داد که ازین داهیه دل به دازید در پنجه نباشید که لشکر شما را آنچه واجب افتد کار دران

حکمت
 ایران
 و سیان

طلب ملاقات
 سرعکر روم
 حین خان
 ایر و ازا

که در کس
 بغیر کاف و کون
 داد و رانی
 معصوم و وارسان
 و سیر معدت

خطا کوف
 باغای بخبر
 و طای ممد
 کاف و دوا

شرح سلطنت و جانشینی فتحعلی شاه قاجار

کفایت کنند با بجهل زخم سر عکس بودی یافته چون هنگام خریف نزدیک بود بارزن الروم بازگشت (۱۱۵)
 و روسیان در آنکه خویش آسایش گرفتند اما نایب السلطنه پند داشت که بی مقاومت و منازعت
 باروسیان مراجعت فرماید لاجرم میرزا احمد مستوفی خاصه کاشانی را که برادرزاده فتحعلی خان ملک الشعر بود
 و در امور نظام جدید رفق و قشوق تمام داشت بجهت روسیان مامور کرد همانا آنچه از جاعت روسیان بفراتر
 در مصاحبه اسیر شدند و بعضی خود از لشکر گاه روس فرار کرده بر گاه نایب السلطنه پناه جستند از این جمله
 ده هزار تن مرد رزم آزمای نظام شد و ایشان طریقت مسلمانان گرفتند و به یکی مسلمانان لقب یافتند
 و در نظام جدید ایشانرا فوج خاصه همی خوانند و پیوسته نایب السلطنه از در اُفت و ملاطفت فرمود که سرک
 و سردار این فوج من خود همی باشم و چون میرزا احمد با کمال فضل و ادب و فصاحت در کلمات محکم
 و عجب شعر سیکو و شردل پذیر در صفت شجاعت و جلالت مکانی بحال داشت نایب السلطنه او را نایب
 خویش خواند و سرداری انجاعت را بدو گذاشت و این هنگام بفرموده میرزا احمد در ارجی متفری
 باروسیه رزم دهد و ابراهیم پیک با کویه سرهنگ فوج تبریز را نیز با جماعتی با او مامور ساخت و میرزا احمد با
 لشکر خود کوچ داده بقلعه کوروش آمد و محمدخان هزارجری را با جمعی از قشون که در آنجا سکون داشتند
 بروشته از آب ارنس عبور کرده و مانند سیل بنیان کن بخاک من روستیه تاخته جنگ در انداختند خنجران
 قوت و تفنگ انداخته شد و زمانی دراز بباریدن کلوله کار همی کردند چون از این ستیزه آویز هیچ سویرا
 که نیز بود میرزا احمد اعرق مردانگی در ضربان آمد و ناپروا پیش روی صف تاخته حکم یورش داد و لشکر
 از دوسوی با هم در آمدند و با سرنیزه های تفنگ ساخته جنگ شدند و بسیار بود که دست بگریان شدند
 یکدیگر را کشتی گرفتن و قوت کردن از پای در آوردند در پایان کار روسیان کشته شدند و در برج
 سبد و برج منقر متحصن گشتند و مسلمانان در گرد ایشان پاره زدند و از چار سوی یورش برده بدیشان
 دست یافتند و انجاعت را بتامست با تیغ بکزدانیدند آنجا مستدیر مقرر با خاک پست کرده
 بپاکس از روسیان را اسیر گرفتند و اموال و ائصال ایشان را حمل داده بحضرت نایب السلطنه
 مراجعت کردند میرزا احمد که مصدر این جلالت بود مورد عطوفتی عظیم شد آنجا نایب السلطنه احسان
 سرهنگ را با جمعی از غلامان قشونکی مامور باراضی اخوان قربان ساخت و او نیز تا قریه قلعه که معطلی مسیح
 تباخت و با سکه آن اراضی که جماعتی از ارامنه بودند رزم داده ایشان را بکشت و زن و مندر زد
 مواشی و اموال آنکس را با خود داشته از راه پل خدا آفرین بقراب داغ مراجعت کرد و آن جماعت چون
 این بدیدند ناچار کوچ داده بقراب داغ شدند لاجرم نایب السلطنه ایران ایشان را مسترد ساخت
 و بعلای علف و آرد و قند و سیم و زربواخت این هنگام کشف شد که روسیان به آن سدد که
 از طریق کروس و با تلف حل آرد و علف بمقری کنند نایب السلطنه دیگر باره میرزا احمد
 مستوفی را با فوجی از بهادران و جعفر قشون مقدم را با سرباز مقدم و کمیسر تن از غلامان رزم
 دیده و تباخت تا از طریق اردو بدو باشند برق و با سرعت کرده در میان مقری و قبان دلاور روسیان

نظامی
 شاهنشاهی
 قاجاریه

شرح سلطنت و جانشینی محلی تاه قاجار

قاجار از بندر مساخت و این عهد استه خان را بر قلعه نیا قاجار برای استمال ابراهیم خلیل خان پنجم (۱۱۷۰) زندگانی او پیشانی فرستاد و ابراهیم خلیل خان او را گرفته بر وسیله سپرد و تا این زمان در کعبه بشکجه زندان بود با محله او را مساخت و نام از در محله پر داخته بد سپرد و ماوراء خورلو خان سپهر جواد خان قاجار را برای دلجوئی اخورلو خان با او همراه کرد و روانه درگاه نایب السلطنه ساخت و مصطفی آقای قزاق را نیز فرمود تا حسین خان سردار ایروان طریق دودا و اتحاد سپهر آنا حاجی محمد خان مستوفی دیوان نایب السلطنه که حکومت قزاقه و ان داشت و در تدمیر جاعت روسیه رای یکو همزمان پنجم چند تن از قبیلده امیر کوک قزاقی را بر آنجخت تا بقلعه شوشی رفته پیشی بدر دازه حلیفه لوی شوشی شتافته قورخانه روسیه را آتش زدند و بعضی که از بھر دواب در بھر و ن قلعه و دزدون سبز کرده بودند بوضعند و چند خانه در شھر نیز بسخت مردم روس چنان دانستند که مجدی قلی آقای سپهر ابراهیم خلیل خان که حکومت قزاق و در مصدر این فتنه کشته و کمان کردند که مردم شوشی بمحکوم بشوریده اند با محله آن شب تابدا و شورشی عجب بود و بسیار کس از روسیه مقتول گشت و همچنان حاجی محمد خان خواست تا جعفر قلی آقای سپهر محمد حسن خان ابن ابراهیم خلیل خان را و قبیلہ جبرئیل لور استمال سازد و بسخت ترسناک بود از بھر آنکه در شهادت آقا محمد شاه این سخن سمر گشت که جواهر فتنه او ان از خواجگاه پادشاه بدست کرده و نیز نیم داشت که برادر کتیر او ابو الفتح خان جوانشیز که از بدایت امر نیا پنده دولت ایران بود بعد از دفع روسیه حاکم قزاق باغ شود و او از بون خویش گیرد با محله با اینهمه دشت تجویک و تحریر حسین حاجی محمد خان خواست تا روسیه بدولت ایران بند روسیان اینمنی را تفرس کرده جعفر قلی آقا و لطفعلی مین باشی جبرئیل لور را دستگیر حقه محبوس داشتند محمود آقا که از بزرگان جبرئیل لور بود آن قبایل را بمقتلی صعب برده این صورت را بجا محمد خان انهدا داشت و او در حضرت نایب السلطنه عرض داشت نموده واجب شمر که از بھر تجات ایشان با سپاهی لایق به آنجانب رکضت فرماید و هم حسین خان سردار ایروان معروض داشت که قلعه آخر خلکت از اراضی اخته را روسیه نیاگاه فرو گرفته و مسافت ایشان با ایروان قریب افتاد و در بنا که اگر فرصتی بدست کند اسیبی رسانند از برای مدد لشکر ایروان چند عراده توپ با فوجی از سپاه به منوی باید فرستاد نایب السلطنه چون اصغای اینکلمات فرمود با اینکه سخت مریض و علیل بود و سپاهی اندک ملازم خدمت داشت در دوازدهم محرم از تبریز خیمه بیدون زد و راه برگرفت این پنجم معروض افتاد که روسیان جعفر قلی آقا را با بسی بر نشاندند و پنجاه تن سالدات بروی گذاشتند که او را بقلعه کعبه برد و او را لجام اسب بدست یکی از بزمی بود چون خواستند از در تر عبور کنند و سربازان بخار در دوازدهم شناختن معبر متفرق شدند جعفر قلی آقا فرصت بدست کرده لجام را قطع کرد و بال اسب را گرفته بهیمه زد و از آب مانند باد بگشت و همچنان تا میان ایل جبرئیل و تا ختن کرد و بی توانی کس بحضرت نایب السلطنه فرستاد و صورت حال را عرض داشت نمود و قبیلہ جبرئیل لور کوچ داده از تحت حکومت روسیان برکنار آمد و نایب السلطنه او را مورد اشفاق و لطاف ساخته حکومت قزاق را بجا

اینکلمات
 در تاریخ
 سلطنت
 قاجار
 در
 تاریخ
 سلطنت
 قاجار

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

او فرمود و چهار هزار تومان مواجب در وجه او مقرر داشت و خود را نزد و دارس که نشسته بقصد رزم روسان
 از طریق اصلان دوز تا سه فرسنگی لشکر سلطان بود که لشکرگاه روسیان بود برفت و آن ارالهی دین
 شکی و شیردان و شوشی و کج و وقت آنکه فرمان داد که امیر خان قاجار و حاجی محمد خان سواره چار و دو
 و افشار و جماعت مقدم و فراداغی و ایل جبریل پوستانه شوند و ایشان همدست شده تمانت قبایل
 قراغ را از میان درختانها و بیشه ها که کج داده از و دارس بگذرانند و هر کس میفرمانی کند امیر بطعمه
 شمشیر کرد و خود آهنگ لشکر سلطان بود فرمود و صبحگاه دیگر بر سر سکر تاخت و روسیان را سرگردان
 شده صف بر زدند و بجایان توب و تفنگ آغاز جنگ کردند از اینوی نیز نخستین متر لای توپچی باشی
 انجریزی توپهای خویش را بکار داشت و در آن توب روسیان هدف ساخته چند توب را اخراج
 در هم شکست و عراده توب ایشان را نیز پست کرد و چند تن از توپچی روس مقتول گشت آنگاه از چار
 سوی توپها را پس بگو ایشان راست کردند و ابراهیم بیگ با دو فوج سرباز تبریزی و میرزا احمد کاشانی
 با جماعت بهادران و جعفر قلچیان با سرباز مراغه و نظر علیخان و مایور کرکشت با افواج خود ویرش برده
 بشکر در رفتند و جماعتی ابنه از روسیان را با سرنیزه تفنگ مقتول ساختند و چند تن کبکیان و
 افچال و شتر زن و یکتن مایور را بکشتند و یکتن مایور را با جماعتی امیر گرفته عمدی یلچیان جوان شیر
 حاکم قراغ با سواران خود از میان سکو سلطان بود راه فرار برگرفت و بعضی از مردم او نیز گرفتار
 شدند چون روسیایان این بدیدند علم سفید را که نشان امان است افزاشته کردند نایب السلطنه فرمان
 داد تا پاه دست از جنگ برداشتنند و میرزا بزرگ قائم مقام بیان ایشان رفته تمانت اسلحه جنگ را
 از آنجا حمت بده و دو علم عقاب پرچم و دو عراده توب که نشان خاصه دولت روس داشت میند
 ما خود فرمود و سر بیگت و سر کرکشتان ایشان را با هفصد و بیست تن سالدات که یک صد و هشتاد
 تن از ایشان جراحت داشت از پیشگاه حضور بگذرانید نایب السلطنه ایشان را امان داد و فرمود
 تا مجروحان را بر سر و پا بدارند و کشتگان را باین خویش مدفون سازند و مرده این فتح را عریضه بکار کرد
 با تمانت ایران و توب و علم سفید و نشان مایور روانه در بار شهر بار داشت و این جلد در دار المخلان
 طهران از پیشگاه شاهنشاه ایران بگذشت و عریضه که نایب السلطنه بکار کرده بود میرزا عبد الوهاب
 معتمد الدوله در میدان پیشگاه و بار عام بطلاقت تمام بر خواند آنگاه شمشیر تاجدار کرده ایران را
 سجای محمد حسین خان امین الدوله سپرد تا به ان جودت وجود که لازم وجود داشت ایشان را از پوشش
 و خورش آسوده دارد و دویت هزار تومان زر مسکوک در وجه نایب السلطنه بذل فرمود و ایران
 بشیر دین اسلام گرفته و در رسته یکی سلمان در آمدند و از آن سوی امیر خان و جعفر علی آقا
 نیز شش هزار خانه و در از قبایل قراغ را بجانب قراغ کج داده به حضرت نایب السلطنه بستند
 این پنجم سموع افتاد که چهار صد تن سالدات و یک عراده توب از قسطنطنیه آید و بشکر سلطان
 بود بیدون شده اند نایب السلطنه هم میر خان را بید میر ایشان را مورد داشت روسیان

نایب السلطنه
 بایرک روسیان
 سلطان
 بود

مایور کرکشت
 بایرک روسان
 عراده و تمانت
 بر وزن منظور
 کرکشت با کاف
 درای مایور
 سجد است

امیر شدن
 روسیه
 بست
 لشکر ایران

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ امیران

امیر سوره را طلب داشت و نیارال مرکز روانه پترزبورگ گشت و بجای او نیارال رویشوف منصوب گشت و تا
 تغلب سبکت عثمان آمد اما از مینوی چون عصیا و طینان مصطفی خان طالش و صفای خاطر او بار و سبک
 بنایت شد نایب السلطنه یحیی از بنی اعمام او را که سید کاظم نام داشت با ستاوت او مامور نمود تا اگر از این عزایت
 باز آید مورد عنایت گردد و اگر نه عذاب ببیند و از درگاه شهریار ایران سینه طاعلی کیلانی بدین قصد رهپار
 بود این هر دو بر پشت و او را دیه ادا کردند و بی نیل مقصود معاودت نمودند و هم در این وقت چنان افتاد که از قبل
 ردشوف دولت آل عثمان وزیر بغداد و مسدود از بقعه طاعت و انقیاد سپردن کرد زیرا که حکومت عبدالرحمن پاشا
 بلخ را میسر بدین بفرمان شهریار ایران در شهر نور پسندۀ خاطر امنای دولت عثمانی بود و از بهر آنکه در این غلبه وقت
 ایرانیا نیکو دولت و فتح بغداد را معاینه میدیدند لاجرم از جمله اسلامبول بعبدالله پاشای وزیر
 بغداد و نسبه بان رسید که عبدالرحمن پاشا را از منزلت خویش قطع کن و خالد پاشای غم او را که خشم او است
 سمجۀ و جیم و داد قافله سکومت شد و زور بکار لاجرم عبدالله پاشا بالکتری لایق در عرشه آخر جمادی الآخره از بغداد و سیر
 بفتح پایتخت شد و از آن سوی عبدالرحمن پاشا نیز پذیره جنگ شده و در ارض ولع باس که به منزلی شهر نور است
 و سکون نام حاقی فتنه یقین شد و در اول جماد عبدالرحمن پاشا بکشت بعضی مردش عرشه و مار و برخی گرفتار شدند
 و خود با چند تن مندر کرده تا دوا را آید و که کرمان شان غان بانکشید و عبدالله پاشا خالد پاشا را به
 حکومت شهر نور باز داشته خود طریق بغداد برداشت و خواست تا اینجا را در حضرت شهریار نیز استوار
 به اردو اسمعیل خان حاکم اردل را مصحوب عریضه داشتیم روانه چمن سلطانیه نمود شهریار ایران او را بی نیل
 مراد و نصرت مراجعت فرمود و از مینوی نیز معلومه افتاد که دولت عثمانی با روسیه کار مصالحه کرده اند و از
 و از کار داران ایران نام نموده اند این معنی نیز بر چشم شاهش پیفزود چه در میان این پیمان محکم بود
 که هر یک از دولت ایران و روسیه با وسیان طریق صلاح گیرند بی اذن و اجازت آن دیگر نباشد لاجرم
 شهریار تاجدار ظهیر الدوله قاسمخان قاجار قوا لغوا و یوسفخان کمرچی سپهدار را و فرج الله خان نپتقی
 باشی افشار را با لشکری چهار روز چیشند چهارم شعبان از چمن سلطانیه مامور ساخت و موکب پادشاهی
 بسبب طول توقف در آن اراضی بچمن بجاس رود و نزول فرمود با محمد عبدالزور و مسدودان به
 که مانیشان شاهزاده محمد علی میرزا محمد پخان کلدر را بجانب بغداد رسول فرمود تا اگر عبدالله پاشا
 از کرده پیشمانی آرد و عصیان خویش را پاداشی بپردازد بطرف او رخصتی شود و خود با لشکر از
 کرمانشاهان تا بزباب شتاب کرد و محمد پخان باز کاب شد و صورت اصرار عبدالله پاشا را در
 مخالفت باز نمود لاجرم شاهزاده لشکریان راه بهره ساخت که وی را از طریق قراپه تاخت و جاعت را
 از طرف قزل رباط مامور بقتل و اسیر نمود و خود از زباب حرکت کرده که اندوه خانه خائفین عرب و عجم را
 لشکرگاه کرد و لشکریان اقطاع و اسخا و بغداد را تا امت خراب و بیاب کردند عبدالله پاشا چاره
 گشت و جناب شیخ محمد جعفر نجفی را که در میان سلیمان شاعر فقیه مامور بود از بهر شفاعت بحضرت
 شاهزاده فرستاد و بر حسب خواستاری او حکم رفت که لشکریان دست از زباب و غارت بردارند

تاریخ
 کرمانشک
 ایران
 بغداد

شرح سلطنت و جانیگری فتحعلی شاه قاجار

آنچه عبدالله پاشا از زر مسکوک و اشیاء دیگر مشکبی در خزانها داشت و عذر خواه گناه خویش آمد شاهزاده (۱۲۱) جرم او را عفو کرد و عبدالله را پاشا را بجاگذاشت و صورت حال را بحضرت شهریار عرضه داشت یکشنبه پنجم شهر رمضان در سجاس این خبر بعرض رسید این هنگام پادشاه بجانب دارالخلافه کوچ داده پنجشنبه نهم شوال وارد طهران گشت و شاهزاده محمدولی میرزا والی خراسان بر حسب فرمان ناصرالدین قورده بخارائی و اسحق خان قنداری و امرای خراسان را قلمزم رکاب ساخته حاضر درگاه شد و از تهنیت حضرت شاهشاه کامیاب شده مراجعت نمود و بهمین احوال چهارتن از ارامنه طبغای اصفهان در سدرای سلطنت بکار قطع زجاج و نصب آینه مزدور بودند شب پنجم فرصتی بدست کرده از بام سرای خسروانه خاصه در رفتند و سی هزار تومان زر مسکوک بهرت بگرفتند و سوزن شدند و در پایان کار بعضی حاجی محمد حسین خان اصفهانی این آئینه را گرفتار شدند و آن زر استردا شد و شهریار بر داریت توت فطری و مروت چلبی بر جان ایشان به بخشود

وقایع سنه یک هزار و دویست و هشت هجری و طیفان یوسف کاشغری

پس از یازده ساعت و یازده دقیقه از شب یکشنبه هفتم ربیع الاول در سنه یک هزار و دویست و هشت هجری خورشید به پست الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بعد از تقدیم شن نوروزی فرمان داد تا لشکریان از مالک محروسه سالک درگاه شدند و سفر آذربایجان را تقسیم عزم داده پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی از طهران باغ نگارستان خیمه زد این هنگام خبر طیفان یوسف کاشغری سرگشت بهانا یوسف کاشغری پسر محمد امین خواجه و از پسر آبی خواجه است و آبی خواجه نسب محمد دوم اعظم میرساند که در ده ترکستان نامور بود و مردمان بدو نیاز می نمودند و طلب رشده و رشاد میکردند مردم ترکستان او را دودخدا و او را اسادات محضه اعظم خوانند و کاتبش ملکلی است از یک سوی با خاک بدیشان و از دیگر جانب با زمین خنثا پیوسته میشود و هشت شهر نام بردار در آن اراضی است مانند کاشغری و یار کند و آقو و اید و قن و قایل و طرفان و قبایل قالمق که نصب قبول میرسانند معادل سیصد هزار خانوار میان خاک خا و کاشغری سکون داشته اند و مردم کاشغری از تحت میگردانند چنان افتاد که وقتی یکن از اولاد محمد دوم اعظم بکاشغری آمد مردم آن ملک را از کیش بت پرستی بدین اسلام آورد و دوقبله قالمق نیز مطیع فرمان او شده از زحمات کاشغریان دست باز داشتند چون از خجستان جای پرداخت فرزندان آبی خواجه و کون خواجه غفلت پد یافته آبی خواجه بر سر سلطنت جای کرد و کون خواجه مندر ارشاد بگفت این هنگام مردم خوار سلطنت آبی خواجه و ترک تازی قالمق را تمجید می دیدند پادشاه خان چار ساخته جنگ شد بعد از کار از مندر اوان قالمق را معهور و آبی خواجه را مغلوب ساخت ناچار هر دو برادر مندر ارگده شهر بدیشان در رفتند پادشاه خا بطمع سیم و زر سلطان شاه را که شهریار بدیشان بود بفریفت تا خواجهان را بصفیات طلب داشت و سر هر دو تن را بر گرفته نزد یک پادشاه خا فرستاد محمد امین خواجه پسر آبی خواجه بکابل گنجینه واحد شاه آمد اما افغانان متاعه خواجهان لشکری فون آسام برداشته بدیشان را سخر کرد و سلطان شاه را گرفته

چنانکه
توجه داشت
لامعظم
دولت را

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدهات نسخ المورخه

۱۲۲

پس از این که پسر داتا بقصاص عم و پدر در عهد ناصرالدین شاه قاجار ازین بر گرفت و در کسب راسخ و دست
 آنکه محمد امین خواجه سفر بخشان کرد و بر سرند ارشاد تخته زد چون در کسب بجان گفت فرزندش
 یوسف خواجه جای و بگرفت اما چنان افتاد که آخرش شوریده و در کار کسب و سفر معسر کرد و از آنجا
 پست و بنده زمین در نوشته بشهر زو آمد و عبدالرحمن پاشا را فریفته خویش کرد و کجای بیگداد شد و با احد
 پاشا پسر سلیمان پاشا ساز خالط نهاد و عبد الله پاشا که این هنگام وزارت بغداد داشت یوسف خواجه
 باعث فتنه دانست و او را مأخوذ داشته به بالیوزاکی میزید و بالیوزش محبوبه روانه هندوستان ساخت
 یوسف خواجه در بندیمیشی از دست نگهبانان فرار کرده به بصره گریخت و از بصره سفر شیراز کرد و از آنجا به
 دارالخلافه طهران آمد چون اموال و اطفال او به سنگام لشکر کشی شاهزاده محمد علی میرزا در شهر زو به نارت رفته
 بود و شفاعت حاجی محمد حسین خان قاجار مردوزی از شهر یار تا جدار منبران گرفت و اموال منسوبه را استرداد
 کرد و نیز با میرزا محمد شافع صدر اعظم طریق خالط باز داشت و با بسیار کس از امنای دولت الفت گرفت و
 کاه کاه لب شطرنج بیکو باخت و چنان بود که به سنگام ذکر اسماء الله یک ساعت تمام حبس نفس مینمود و در ضمیر
 داشت که اگر توانم بر سلطنت برگردم و این شهر نقش خاتم کرده بود و شعر آری خواجه چون بفرودس پیش رنجبان
 جانشین دست یوسف خواجه صاحبقران با محمد در مدت توقف طهران با قربان تیلع خان ترکان بیوت
 مواضع نهاد و بتفاریق آلات حرب و ضرب استیلاع نموده بدشت کرکان فرستاد آنکه پوشیده
 از مردم بنشسته مانند برق و باد بدشت کرکان شافت و در زمانی قلیل جمعی کثیر از جماعت کوکلان در
 کرد خود را بجن کرده باراضی فندرسک تاخت و غلبه پیک را بمجا صره انداخت و بی کلفت خاطر متلع را
 زد و گرفت و از جانب دیگر میرزا علی نقی خان فندرسکی را فریب داده با خویش خواند و او را در کنر کرکان
 به پدران او و دبایان ترکان کوکلان سپرد اما چون پیشه پشیمان شدند آنکه در حدود استرا با و چند
 دانت و توانست از قتل و غارت باز نشست صورت این وقایع در باغ بخارستان کثوف ضمیر پادشاه
 ایران کشت بیوانی فرماند داتا شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان از طریق جابدم بدفع اقبال
 کوکلان تعصیم عزم ده و شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای طبرستان را حکم رفت که از اراضی استرا با و
 قبیل بیوت را کبفری شایان کند و ابراهیم خان دولوی قاجار با پنجهزار پیاده و سواره مامور بترکت
 کرکان کشت و اسماعیل خان قاجار شایبانی و ذوالفقار خان سردار سمنانی با جوشش کار از نموده طریق
 بچمن کاپوش پیوند آنکه موکب پادشاه را بر گرفته روز دوشنبه دوازدهم جمادی الآخره همین سلطانی
 لشکرگاه ساخت و هم در آن روز شاهزاده محمد تقی میرزا سمرکند از بر و جرد و جالقی باشکر خود بر کاب
 پیوست مع القعه بحرب زمان شاهزاده محمد ولی میرزا از اراضی سس طریق دست گرفت و اسماعیل خان شایبانی
 و ذوالفقار خان باشکر او پیوسته شدند و چنان ترکا زکر دند که ترکان را دوست برتن زندان کشت بسیار
 کس از ایشان کبشند و ذوالان اسیر کردند خواجه کاشغری چنان بگویند که هیچ کس نام و نشان ندانست
 لاجم شاهزاده مراجعت بخراسان نمود و ممش خان و دلا میرخان که در مهران لور ابایت اسیر او

طغیان
 یوسف
 کاشغری

او دبای و برادر
 و هر دو مال مملعه
 دبای سرحد
 و اغلب
 تخان

فرستاده
 و در کمال
 و در کمال
 و در کمال

شرح سلطنت و جانشین سمری فتحعلی شاه قاجار

و پانصد تن اسیر ترکمان و سیصد و پنجاه نیزه سر روانه درگاه شهریار داشت و او روز پنجشنبه نهم شهر رجب (۱۲۳۳) در چمن سلطانیه حاضر حضرت شد و این جلد را از پیشگاه شوی و نگذارید شعیار تا جدار مصحح علمیران گشت غلام شیخ دست شمشیری که نیاش بجا هر ترصیع داشت تشریف شاهزاده کرد و بزرگان خراسان را نیز غلام جده اکانه افشار داد اما خواجه کاشغری بعد از مراجعت شاهزاده محمد ولی میرزا بارض آمدن از راه به قنول سر بر کشید و دیگر باره از ترکمانان میوت و کولکان سپاهی کران فراهم کرده آهنگ استرا با نمود و شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرا این بدانت و با لشکر خویش از استرا با پذیره جنگ او گشت و ابراهیمخان قاجار و ولور با فوجی بدامنوی کرکان بر کاشت یوسف خواجه با پست هزار مر جشکی روز پانزدهم شهر رمضان در برابر لشکر شاهزاده صف بر زد و خود از پیش روی سپاه آستین را تا مرقق بر زده و بایزده خلی برین شمل بیی آخت و اول کس او بود که اسب بر زد و بمیدان آمد و تالیب آب کرکان غنان کشید و ترکمانان از دنبال او جلادت بی در زیدند و تا فتن کردند و لشکر شاهزاده را چنان هزیمت کردند که بیار کس از هول و هرپ خوشتن را در آب افکند و جان بداد این هنگام بخت از مردم کرالی که خواجه کاشغری را یکیوختند او را دیدار کرد و بی توانی از جانی بخشید و هم در آن پیش تنگت خویش را بدو بکشت و یوسف خواجه بدین کله را از اسب در افتاد و جان بداد چون پادشاه بدشتان در ازای خون سلطان شاه پدر خویش پیمان نهاده بود که هر کس سر یوسف خواجه را بنزد او بر دزد و سیم فرائل عطا کند این هنگام بر سر جبه یوسف خواجه میان ترکمانان عظیم مزاحمت رفت و جمعی کثیر مقتول گشت عاقبت سر او را بر گرفته با خود ببردند و ایرانیان بر جبهش اسب تا فسد و انخسری او را بداد شدند که در کرد داشت بر گرفته بنزد شاهزاده آوردند و او بحضرت پادشاه فرستاد و هم در اینال در اراضی عراق عرب چنان افتاد که اسعد پاشای پسر سلطان پاشا از بغداد پیرون شده بمیان عرب متفرج رفت و لشکری شاداده برای تیغیر بغداد بازگشت عهده پاشا که این زمان وزارت بغداد داشت بدفع او پیرون شد و در میدان معالمت مقتول گشت اسعد پاشا سر او را بر گرفته با سلامبول فرستاد و از دولت عثمانی فرمان وزارت بغداد گرفت و ازینوسی نیسه پیشگی لایق ساپاداده مصحوب رجب آغا بحضرت شهریار ایران کیل ساخت شاهشاه از چمن سلطانیه نصر الله خان نوری غلام شیخ دست پسر میرزا اسد الله مستوفی را با تشریفی لایق و ساخت و تمام مرصع با لایق جواهر با تفاق رجب آغا روانه بغداد نمود و اسعد پاشا را در سند وزارت استوار به داشت و هم در این سال جلال الدین افندی از قبل اولیای دولت عثمانی رسول شده بحضرت شهریار پیوست و او مردی زیاد و طلب و بیرون دب بود چنانکه اولیای دولت ایران را بنام بی خواند و کتباخ خطاب کرد و سخن بر این داشت که اموال منسوبه الی عراق عرب که پنجاه عانت عبدالرحمن پاشا بدست لشکریان افتاده است و ادبایه کرد و در پانچ حکم رفت که سفر تریز کند و با سید عبدالوهاب افندی بیاشد بعد از نزول سوکب پادشاهی بهمن اد جان جواب نامه او بکار خواهد رفت و او سفر تریز کرد و با سید عبدالوهاب افندی هم داستان گشت و چون وقت به سید کارداران ایران هر دو تن را طلب کرده و محبس گفت و شنود بپاراستند

یوسف خواجه
در این سال

در این سال
در این سال

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

(۱۲۴)

تاریخ قاجاریه
جلد اول
تاریخ التواریخ

ایشان آغاز سخن کرده نخستین اموال منسوب بکینه عراق عرب طلب نمودند بزرگان ایران پاسخ دادند که
اعراب آن را رضی از زوار عجم تبرکتاً زو سرت مال منبر اودان برده اند و اودان این هر دو مال به هم می توانند
و یکبار ه سخن کردند که سرحد داران ایران از مدخلت در امور بابان و شهر زور که از توابع نفوذ روم است
دست باز دارند جواب رفت که چون قبایل بابان در حد و دکرستان سیلاق کنند و مردم کروتان
باراضی بابان به قیشلاق روند اگر پاشا این شهر زور و دست نشان کار داران ایران نباشند
این مخالفت قبایل در پایان کار سبب مخالفت دولیتن کرد و عاقبت سخن بر آن نهادند که
مبلغ ده هزار تومان که عبد الرحمن پاشا بقانون منال دیوانی برگردن نهاد که همه ساله تسلیم حال ایران
نمایه از وی طلب بکنند کار داران از آن بقدر مضایقت بکنند و تنگ عبد الرحمن پاشا را بفرمایند
روم سپردند پس شهریار ایران سید عبد التواب را که از دولت عثمانی نیز احضار شده بود رخصت
انصراف داد اما جلالت الدین افندی که بحسب فرمان مامور بوقف ایران بود یکچند از ایام در او جان
و تبریز روز برد انگاه بی آنکه کار داران کی از دولستین او را اجازت مراجعت دهند دیدار احد پاشا
سر عسکر از زن الروم بهانه ساختن روانه شد و از آنجا راه اسلامبول گرفت و سخنی چند بعبایت برد
اولیای دولت عثمانی چون بر محال او دانادوند سخنان او را وقتی ننهادند و هم از قبل دولت ایران
میرزا رضای منشی که در کشفارت مجرب بود سفیر دولت روم شد و در از زن الروم احمد پاشا باور رسم
مدانی و صفات بی پای برد و از آنجا راه برگرفته و اردو اسلامبول گشت و از قبل سلطان روم نواخت
نوازش یافت و قواعد اتحاد بین دولستین را محکم و مستحکم ساخت این بهنگام آغاز داستان روسیان
کینم چون خبر جنبش شهریار ایران و انجمن لشکریهای گنجه بر آگنده شد و نیز کشوف افند که ناپلیون با
ایمپراطور روس ساز مکاح و مت و مناطحت نهاده و آهنگ تیغیر ممالک روسیه فرموده بشارل
رویشوف سردار روس در مصالحه و داهنه با کار داران ایران کیدل و بکنجه گشت و با لکولیک فریقار
از قبل خود نزد دیک سر کوزلوی برونس ایچی بزرگ دولت انجلیس کیل ساخت و با او مکتوب کرد که اگر هنوز
میان دولت روس و انجلیس حبیل سو دت محکمیت اتادیر نباشد که ناچار طریق و داد کیسه زور که
ناپلیون چنان شورشی در عالم بکنده که بیشتر دولتها بناچار باید با هم متحد شوند و حراست خویش
کنند چنانکه هم اکنون از قبل ایمپراطور مامورم که اگر توانم با دولت ایران پیمان اتحاد محکم کنم
و از پطرزبورخ از جانب دولت روس سحلی که بواجوی دولیتن و نیکو سکاال جانین است مکتوبی
کرده و خواستار شده که کار داران ایران و روس را با هم مانوس دارید و فسادات بین را از
میان دولیتن مرتفع سازید و هم عریضه مشعر بیکونه معانی بحضرت نایب السلطنه بخار داد و هم از دنا
او مایور پاپوف ایشیک آقاسی خود را با اتفاق حاجی ابوالحسن خان تاجرایرودنی مامور ساختن بر ناکید
و تشیه قواعد مصالحت بفرود چون از اسمای درگاه پادشاه ایران مضایقتی در کار مصالحت نزد
نایب السلطنه جواب مکتوب ردیشوف را بخواستاری سفیر انجلیس از طرف و داریا بخار داده و فسادگان

از زن الروم
بروزن کردن ای
فوقانی عوام از دنا
و از دنا از دنا
مکتوبت کیدل
کد کد کردن
مکتوبت کیدل
شاخ زدن و
بکنده

مستام
مردار روس
در کار مصالحه
بایران

تاریخ قاجاریه
جلد اول
تاریخ التواریخ

شرح سلطنت و جانشینی فتحعلی شاه قاجار

سردار روس را رخصت انصراف داد و چون هنوز ساز مصالحت طرازی نداشت کار بمحبت کردن
روان بود لاجرم برب فرمان شهربار اسماعیل خان قاجار و میرزا محمد خان برادرزاده او با گردوی از سواره
و پیاده روانه آذربایجان شدند و بنایب السلطنه خطاب رفت که در دفع مصطفی خان طالش خوشین
دار می بکنند بنایب السلطنه از تبریز خیمه پیرون زده در این وقت عریضه اشرف خان دماوند می برسد که اسد
سلطان قراچولو و قبایل صغایر و قزاقان به بخوان کوچ دادند و اسد سلطان با سوار قراچولو مراجعت بخردس
قزاقان کرده سوسیان آسند و در از محبت فراوان داد و بسیار بکشت و بسیار زمینت آورد و اسماعیل خان افشار
سدا بیکت یوزباشی و نظر علیان کنگرلو با اتفاق اشرف خان دماوندی از قتل و اسیر و سیاحت و قتل و قتل شدند
و حسین خان سردار ایران کار ملک و شور و کل را ساخته که دو اسیر خان قاجار و حاجی محمد خان قراچولو
و علیان نوری مزایع و مزایع خیزیک و قتل باغ را خرابه پایاب کردند لاجرم در منزل اهر قتل و قتل
مستمر کار داران که از جانب سفیر انگلیس روانه تغلیس بود عریضه سردار روس را بحضرت بنایب السلطنه آورد
خواستار شد که لشکریان دست از جنگ باز دارند و میکانی را بیرون از شهر تبریز معین فرمایند تا سردار روس
حاضر حضرت شده کار مصالحت را استوار دارد و بنایب السلطنه چهل روزه دست نهاد که شمشیر شهادت
نیام باشد بخرد و دفع مصطفی خان طالش که از مشارکت با این تار که بیرون است و بخفعلی خان طاکم کرد و در
میزبانی سردار روس فرمان داد و میعاد نهاد که اگر تا دو از دهم رجب که دو از دهم ایام تار که است سردار
روس از تغلیس بوی ایران شود پیمان تار که بر مطلقان خواهد شمع القعه صورت این تار که را روانه درگاه
شهربار داشت ایچی انگریز درگاه مصالحه ابرام و اسحاق نموده عاقبت سخن بر آن نهاد که حاجی میرزا ابوالحسن
خان شیرازی سردار روس را بیدار کند و کار مصالحت را پایان برد پس حاجی میرزا ابوالحسن خان رجب
فرمان ربهیار شده و در چمن کلان قزاقان فرود شده و در ویشتوف شرط پاره بجای آورده با هم نشستند و سخن
در پیوستند و ویشتوف بانکار زده خود نموده و تا بیکونه صورت صلح نامه را بخار داد و چنانکه عقرب سطور
خواهد گشت مع القعه بنایب السلطنه دفع مصطفی خان طالش بکجهت شد و از منزل اهر کوچ داد و نوایب کشین
آمد و اسیر خان قاجار را با لشکری جرارد و توپخانه صافه بار روانه طالش داشت و میرزا محمد علی ستونی بر آن
او فرما داد اسیر خان از طریق ارکان روان شد و اسماعیل خان قاجار شایبانی و صادق خان قاجار را
لنایب و هم خود از راه درین روز و زده ماور شدند و لشکریانی از طرف استاراجیش کرده روز هفتم شیخان
اسیر خان و سایر لشکریان در لشکران نزول کردند مصطفی خان هر جا حسینتی در مسالکت بود با در خان
زفت سکونت و هر جایی و قطره یافت بکشت و میرحسن خان پیر خود را با جاعت کامیوان
حافظه حارس معابر داشت و ایشان در برابر سپاه شهربار چون خن و خار که بر کدز سیلاب افتد
تاب در یک نیامورند و جاعت لشکران بکامیوان کریمش و کشتی های جنگی را که در هر کشتی شایبانه
بود و لنگه فداوان که هر یک را یک توپ بود و بیش داده و برابر مسوره لشکران بر آشتند
و خود در کنار بحر با مستلما کشتیهای جنگی و در خانه های شایبانه ای کنار بحر ساخته جنگ شده توقف

میرزا ابوالحسن
خان شیرازی

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۱۲۶) امیرخان چون این به نیت کردی از لشکر و چند عراده توپ برداشته قباب تمام بسوی تهران شتافت و جنگ در پیوست و ساعت از جانبین بغیر کلوله توپ و تفنگ مترو بود و جمعی تپاه شدند و میفرزنده گند روسیان بعد مدت توپ ایرانان سنگسره مرز مش غرقه شدند آنگاه امیرخان همان ضیق سخت را لشکرگاه کشتی روسیان مقصد فرغ بیش نبود لشکرگاه کرد آن زمین را از طرف عرض هفت و ذرع خشکی بزیادت نبود با محله طریق آن شد روسیان را رسیده و ساخت و از قول آقا ج تا مرض شلومار که شش فرسنگ است بر جهای شلت بنیان کرد و در هر برجی فوجی برکاشت تا مجال عبور بر رویه محال افتاد و کامیثوان را مجاهره گرفت چهل طایفه است محاصره میگرفت چهار ماه مدت محاصره بطول انجامید و در این ایام بابینکه شب و روز بامت توپ و چهار تپه تپه زیاده از چهار تن از لشکر ایران عرضه هلاک گشت مصطفی خان از قلعت آرزو و علف و امتداد محاصره سحاره کشت در پایان کار بر حسب فرمان حسن حصین و آن را منی بنیان کرد و نه تخمین در لشکران که نشین مصطفی خان بود و دیگر دراکوان و سه دیگر در ارض اسارا و این سه قلعه را بصوابه میرزا ابوالقاسم وزیر سپهر قائم مقام از مبدای رشتان تا نیند عقرب پایان بردند و تو بجا نه و آرزو قیباله از بجز حرسه قلاع سه کانه آماده نمودند و حاجی محمد خان قراقرز لو حاکم و حارس آن قلاع و اراضی کشت و میرزا رفیع خان رشتی با تفکیکیان رشت بحفظ ارکون پرداخت اما از آنموی در ایندت که نایب السلطنه مشغول کار طاش بود مدت چهل روزه متار که پای رفت و در ویشجوف سردار روس از تعلیس پرون شده بغیره اباغ آمد و اعلام کرد که میباید خدمت نایب السلطنه را در یابیم و سخن مصالحه را بیای برم لاجرم نایب السلطنه بخفلی خان کرد و س بهمان داری او روانه قسره اباغ داشت و قرار دیدار در سلطان حصار ی کذاشت این بهنگام خان افتاد که الکسندر میرزا والی کر جتان که در ایروان بود بغیرم ملاقات سلیم پشای والی اخته به چلدر رفته بود و از آنجا بکر جتان شده و مصدر رفته کشت و این معنی موجب وحشت خاطر سردار روس شده از رسیدن بحضرت نایب السلطنه پشایان کشت و پیام داد که ملاقات مادر کنار رودارسی می تواند بود و من تا سلطان حصار ی نخواهم آمد و نیز بعضی سخنان در میان اذاخت که دیدار متعذر شود و از جمله بهنگام ملاقات خواستار تساوی جانبین بود و نیازال حق و یردوف را فرستاد و پیام داد که من مصالحت و خستیار تمام بدارم لکن متار که میتوانم کرد و چند آنکه سفر امیان و ولتین متعذر شود و قرا محکم بکذا نایب السلطنه صادقان سپه بخفلی خان کرد و س را با ستر لزی توپچی و ستر کل حکیم اکلیس مامور ساخت که باتفاق حق و یردوف بزرگیک او شوند و در کلیات امور سخن کنند و میرزا ابوالقاسم وزیر را فرمود تا با صلمان دوز شود که بارودار س مقفل است و وحشت خاطر سردار روس را بزداید بعد از رسیدن میرزا ابوالقاسم با صلمان دوز و یردوف سردار روس حق و یردوف را بزرگیک فرستاد و بعضی سخنان پیام داد که کشف حال کرد که این آمده و شد همه از در فریب و یرنگ است لاجرم میرزا ابوالقاسم حق و یردوف را رخصت مراجعت داده صورت حال را مبروض داشت و نایب السلطنه از سلطان چهارماری کوچ داده با صلا دوز آمده و در ویشجوف به تعلیس شد و گفتار و سکی را بجز است

جدول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ الملوک

۱۲۸۰ هجری قمری شد که نیش طریق مراجعت سپارد چون تب پیرده سده جمعی از سالارات روسیه که در جنگ سلطان بود پیر شدند و در میان لشکر اسلام بودند خود را لشکر روس رسانیدند و ایشانرا ساخته مراجعت دیدند که گفته اگر شما ساز بشنویس کنید از پیشین لشکر برویم و سربازان شقاقی و نخجوانی را که در ایندت ساخته ایم بنام بخانیم باچیان دانند که مردم ایشانرا شمارا نگاه بمان ایشان در اندازیم این مای را بنارال پسندیده داشت و لشکر را جنبش فرمود بهین حلیت و قبی سر از شقاقی و نخجوانی با خویش آمدند باروسیان دست و گریبان بودند در اول حمله شکر گشت اسیریزی که سر شکت فوج شقاقی و نخجوانی بود و از جنگ کناره می نمود با چند تن دیگر مقتول و مجروح گشتند سربازان ماییز قوت در یک خانه آهنگ تل هسلان و زکریه و سپهان توپچیان با توخانه و بنال ایشان که گفته آگاه بهش در کوی در افتاد و از پشت زمین بعلبیده چو بر چند تن از غلامان که ملازم رکاب بودند چنان دست زدند که او را آفتی رسید و زنده گانی نگذاشت از کمال دشت بکشت برداشتند که نایب السلطنه نایب السلطنه هرگز از لشکر این بنشیند یکپاره دل از جان بر گرفت و اگر توانست بطرفی که رحمت نایب السلطنه نایب السلطنه از مضیق آن منهد و گاه صعود نمود و سواری را کجاست که زمام اسی را گرفته شتاب میگردد و انت که بکین از مردم روس است که اسب مسلمانان را به عنینت می برد و تیغ بر آویخت و از پیش روی او در آمد از قضا بکین از عنینت داران نایب السلطنه بود و او را شاخت و فرود شده اسب پیش داشت پس نایب السلطنه بر پشت و میان سپاه اسلام درآمد و آن جماعت را اگر چه بر میان بودند خویشی داری تا زمین حاجی خمره لو آورد و در روسیان نیز تفکک مقتولین را اخذ کرده چو آنی از صلحان دوز بیرون شدند و از رودارس گدشتند نایب السلطنه آتش را متوقف گشته روز دیگر فرامداد تا مقتولین را بجاک سپردند و احوال اطفال لشکرگاه را حمل دادند و از آن سوی پسر قلیخان بعد از عمره از رود کرد و چون خبر بشنید روسیه و سگستن لشکر اسلام را اصف نمود سفر شکتی را پیاصل داشت و مراجعت کرده بر رکاب و سپهان صادق خان و جعفر قلیخان از اراضی قرا باغ و ابره سپهان از طرف سالیان این خبر بشنید و بدگرگاه شافتد آنگاه نایب السلطنه بکین شتافت و روزی چند بود و در آنجا سر و مرض افتاد که روسیان بقبایل مغا و نیز که ساکن دره ایلد کرانچوان بودند ناخستنی کرده اند اینخبر واجب کرد که در تبریز تجیز لشکری لایق شود و طریق انتقام سپرده آید لاجرم از سنگین تبریز سفر فرمود و آنرا آن سوی ششعلی یک لشکر لو برد نظر علیخان حاکم نخجوان در جنگ اصلا ند و زکریه روسیان کشته بود و جایت روسیان بجان خویش (در) در افریقته مواجید کرد و آهنگ نخجوان نمودند باشد که بتدبیر او فتح نخجوان کنند از آن سوی نایب السلطنه در درانه شش نظر علیخان را طلب فرمود و کریمخان کسکر لور را بکومت نخجوان با داشت اما ششعلی یکپار لشکرگاه روسیان منهد کرده بر رکاب پوست روسیه چون این بدیده آهنگ نخجوان را بی سود و نته مراجعت کردند در این هنگام اسمعیل خان و اسماعیلی با سپاه از درگاه پادشاه بر سید نایب السلطنه او را از طریق اردبیل بمو قان با مور داشت و خود نیز از راه قزاق و داغ طریق موغان گرفت و همه جا بر ت لوز رکاب سوار میرفت و بنده راه مکتوف افتاد که قبایل متد باغی روسیان را بیان خود و جو بهت کرده اند و ایشان به اینجا

مغان
با قاف است
اهل آن در این
بنین
یونان

شرح سلطنت و جانشیری فتحعلی شاه قاجار

در رفته و ابطال قبایل را با خود یار کرده مغاضبه بر سر ارکان تاخته اند و عیلمان نوری که حافظ ارکان بود (۱۲۹) با چند تن از سید کرکان چون کوچ دادن ایل در سیدن روسیان را شنیدند بی آنکه رزمی دهند از ارکان بدر شدند و میرزا احمد ستونی کاشانی را که روسیه سبکی مسلمان نیز در تحت فرمان بود غیرت و حمیت نگذاشت که با همزبانیان یار شود و فرار کنند ساز مقامت طراز کرده با آن قلیس مردم قانون مردانگی محکم کرد و استینا مرفق بر زده از پیش روی صف ترک تازی همیگردانیدند ای مردان جنگ بلند شد و بانگ توب و تهنیت بالا گرفت میرزا احمد در آن کرد و قیرکون و میدان آمار کرده سخن چندان از زمین بشمال و از چپ بر راست تباخت و رزم ساخت که شربت شهادت بنوشید از جهان پیده پوشید پس از آن روسیه قصد لشکران کردند و نایب السلطنه با بغا طریق طالش سپرد و رارض مشکین کشوف افتاد که جماعت روسیه شب عاشورا از چار سوسوی بقلعه لشکران یورش افکند و اندوختنی سخت در میان شد نخستین تلکچیان لایه جانی شکستیده برجی را که حارس حافظ و دست باز داشته بزمیت شدند و روسیان صمود نمودند از بند از برج توب و تهنیت بسوی سر باران محمد بیک قاجار افشار بکشد و صادق خان قاجار سردار سپاه لشکران و محمد بیک قاجار افشار که در میدان جنگ شکست دم آهنگ و شیر رزم آزمای بودند چندان کوشیدند که شربت شهادت بنوشیدند اگر چه دوازده پانصد تن از روسیان کشته شد و بسیار کس مجموع کشتن بقلعه لشکران دست یافتند کتلا و کجی میندند سه زخم برداشت که بعد از بهبودی بعضی از اعضای او را کار مباد با بجه نایب السلطنه و جان را پرستان بر کشت تا او را بکشند و فرزندان مقولین را بتول و سیورغال مقرر فرمود و بسبب قلت آذوقه و سورت بروی هوا اسمعیل خان دامغانی را بتوقف اردو بل مأمور داشت اینوقت منشور شاهی را تاجدار رسید که نایب السلطنه را از این شدت غمناکی نباید بود بیستوانی طریق تبریز گیرد و انتقام این کار را را موقوف بهار دارد و لاجرم نایب السلطنه مراجعت به تبریز فرمود و حسین خان سردار ایران را حاضر حضرت نمود از آنسوی سردار روس نیارال پینک را باد و هزار تن سالدات مأمور بایردان داشت که اندها بنگ و شوره کل تاختن کرده باشد که از مزارع ایرودان اخذ غلات توانند کرد و از مینوی نیز حسین خان رخصت نفراف حاصل کرده وقتی بایردان رسید که بمقدار دو هزار تن از لایالی امیران آوده جاذ بود و بعضی از علما گفتند که با مجاهدین بسیار میشد حسین خان همان مردم را بدو داشته از شهر پروان شد و باروسیان جنگ در انداخت و چند آن کوشید که سردار روس را بزمیت کرده در آن جنگ چهل تن از مسلمانان شهید شد و از روسیان چهل صد تن بجنگ افتاد و حسین خان فرمود تا سردار روسیان از تن دور کرد و نیزه نایب السلطنه فرستاد و او بخت شهید یا کیسل ساخت وقتی رسید که پادشاه عمان غزیت بجانب آذربایجان گذاشت بود با بجه چون سردار سرانجست شاهنشاهی ایران از ظاهر طهران کوچ داده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و جنگ روسیان را ساخته آمد نخستین شاهزاده محمد تقی میرزا را با امیر ولیعهد و سخنان سپید اعراف و سوار با جلا و نیازه بخنایری روز شنبه چهارم در شب از راه سرجم و سبکی بیرون فرستاد و روز شنبه ششم در شب

تاجدار حسین خان

سردار روس نیارال پینک

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

(۱۳۱) شاهزاده محمود میرزا را با توغجان و سواره خواجه وند و عبد الملکی کسل ساخت و فرج الله خان افشار نیمی بایشه سپیش نامان الله خان غلام شجاعت خاصه ملازم خدمت او شد و روز پنجشنبه نهم رجب شاهزاده علیخان رضا قلیخان و محمد حسن خان و داورا بالشکری پر خاشجوی برداشته راه برگرفت و روز شنبه یازدهم رجب موکب پادشاهی بالشکری که عدد درل و حدت نعل داشت در جنبش آمده روانه چین اوچان شد و شنبه نهم در اوچان لشکرگاه کرد و نایب السلطنه عباس میرزا با توغجان و نظام جدید پذیره ساخته بتقبل سده سلطت پرداخت اما از آن سوی چون سردار روس جنبش پادشاه و از دو حام سپاه و انجمن مسنادید ایرانرا در اوچان بدانت و از جانب بیکر نصیم غزم نامیوز در تنجیر امصار و بلدان روسیه اصفا نمود در وقت بازوی امیراطو روس یک در یکچومان باد و دشمن نیز دست پنجه زدند لاجرم کتونی لبر کور اوزلی با رونت المچی انخیز نکاشت و او را بستحکام قواعد مصالحت بر پنجخت لبر کور اوزلی در پایه سیر سلطنت خواستار مصالحت گشت و میرزا شیغن صدر اعظم ایران با او موافقت نموده و المچی انخیز پیمان نهاد که شرایط مصالحت و خاتمه بدانت و مهاجرت برار زوی کارداران ایران خواهد رفت لاجرم میرزا ابوالحسن خان شیرازی حضرت یاشه برشت و چنانکه مذکور شد سردار روس را دیدار کرد و شهمر یار تاجدار از چین اوچان بشهر تبریز سفر نموده مردم آن بلده را نواخت و نوازش فراوان کرد و بیدل سیم و زر خوشدل و خورسند ساخت و غره شهر رمضان مرحبت بطهران فرمود نایب السلطنه بعد از حرکت موکب شهر بار فرزند ارشد اکبر خود شاهزاده محمود میرزا را که در قاجار امرا تار پادشاهی از دیدارش آشکار بود در آذربایجان گذاشته قائم مقام را در حضرتش باز داشت و خود بر کاه پادشاه شافت و مورد خطوفت و ملاحظت گشت و از برای تجنیز لشکر شاهنشاهی حلی کران از سیم و زر برد و حضرت مراجعت حاصل نموده وارد تبریز شد و از آن سوی سردار روس با میرزا ابوالحسن خان کار بدینگونه کرد و صورت عهدنامه را بخارنده او بدینگونه بخار داد

صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و روس صلح و صوابید میرزا ابوالحسن خان و سردار روسیه مرقوم شد
 علیحضرت امیراطو و مالک روسیه با القاب و علیحضرت شاهان مالک ایران با صاف بلاخط کمال محرابانی و اشفاق و ولایتین علیستین که در داده ایلی و رعایای جاپن دارند برفع و رفع امور عدوت و دشمنی که بر عکس رایک شوکت آرای ایشان است طالب استقامت مصالحه میمونه و دوستی جواریت سابقه نموده را راغب میشند معا لیا به سیکولای روسیجوف با القاب اختیار کلی عطاشده و علیحضرت شاهان ایران هم امیرالامرا اعظم میرزا ابوالحسن خان با صاف را در اینجا مختار با الکل نموده اند حال در مکر روسیه من محال کلتان قلعه بولایت قراغ یعنی رودخانه زیوه ملاقات واقع جمعیت نموده بعد از ابراز و سباده شمتک ما نوریت و خستیا کلی خود بیکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق بمصالحه مبارکه بنام نامی پادشاهان عظام قرار و بموجب اقتضا نامجات طرفین مسیود و فصول و شروط مرقوم ذیل را الی بد مقبول و مستقوب و اتمار میداریم فصل اول بعد از این امور جنگ و عدوت و دشمنی که تا بحال در بین دولتین روسیه و ایران بود موقوف و بموجب این عهدنامه الی ابد متروک و مراتب مصالحه اکیذیه و دوستی وفاق شدیده نمایان میراطور و علیحضرت

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

شاهنشاهی و در اثنای و لیعهدان عظام میانه دولستین ملتین ایشان پایداری و مسلوک خواهد بود و فصل دوم (۱۳۱)
 چون شتر موجب اظهار و گفتگوی خرفین مستول رضا در میان دولستین شده است که مراتب مصالحه در بنای
 اوسطاطوسکوه او پریندیم باشد یعنی در هر وضع و جای که الی قرار داد مصالحه الحال بوده است از آن
 قرار باقی و تمامی اولکاء و ولایات خوانین نشین که الحال در تحت تصرف و منصب هر یک از دولستین بوده
 حکاکان در تحت ضبط و اختیار ایشان بماند و درین دولستین ملتین اروپا و ایران بر حسب خط مر قومه
 ذیل سنور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده از استبدادی اراضی آوینده بازار محظ دست از راه محمدای منک
 تا معبریدی بلوک رود ارس از بالای کنار رود ارس اتصال و اسحاق رودخانه گنگ جای بیست که در
 و از آنجا خط حدود سامان ولایات قرا باغ و بلخان و ایروان و تیر زسدی از سنور گنج جمع و متصل گردیده و بعد از
 آنحد و در برابر که ولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس الدین لوتا مکان ایکست میدان شخص و متفصل
 میازد و از ایکست میدان تا بالای سر که بهای طرف راست طرف و در و خاخصای حمزه چمن و در سر
 که بهای چکلی کوشه محال شور و کل و از کوشه شور و کل از بالای که برف آلوده کشته از سرحد محال
 شور و کل و میان خود و قریه سدره بزو خانه اریه چای قحی و متصل شده معلوم و مشخص میگردد و چون ولایات
 خانشین طالش در پنجاهم عداوت و دشمنی دست بدست افتاده اند ابجهت زیاده صدق و راستی حدود
 ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و اردو پس بعد از تصدیق این صلحنامه از پادشاهان عظام معتقدان
 و مهندسان اسود که بموجب قول و وفاق یکدیگر معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه نام دریاچه
 و اکنه و مزایع طرفین تفصیلاً تحریر و تمیز و تشخیص مییازند این نیز معلوم و تعیین ساخته آنچه در حال تحریر
 این صلحنامه درست در تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده آنوقت خط حدود ولایات طالش مزبور بنابر
 اوسطاطوسکوه او پریندیم مستقر و تعیین ساخته هر یک از طرفین آنچه در تصرف دارد برسد آن با سبقت
 خواهد ماند و همچنین از سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتقدان و مهندسان
 امور طرفین هر یک طرف موافق اوسطاطوسکوه او پریندیم رضا خواهد داد و فصل سیم علیحضرت
 شاهنشاه مالک ایران بجهت ثبوت دوستی و وفائی که با علیحضرت امیراطور مالک اروسیه
 دارند با این صلحنامه و ولیعهدان عظام تحت شاهانه ایران ولایات قرا باغ و گنجه که الان سسی با بی
 سابط بول و اولکاء خوانین نشین سکی و شیردان و قبه و در بند و باکو و هر جا از ولایات طالش را که
 الان در تحت تصرف دولت روسیه است و تمامی دغستان و کر جتان و محال شور و کل و آچوق باش
 و کورنه و بخول و آنجا و تمامی الکاء و اراضی که در میان تقعا ز لیسند و سرحدات سینه بحال بود و نیز
 آنچه از اراضی و مالی تقعا ز لیسند الی کنار دمای خضر متصل است مخصوص و متعلق دولت امپریه
 اروسیه میدانند فصل چهارم علیحضرت امیراطور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود با
 علیحضرت شاهنشاه ایران و بجهت اثبات این معنی بنا برهم جواریت طالب در اغب است که در
 مالک شاهانه ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در نمای اکیده مشاهه و ملاحظه نمایند

ارسطاطوسکوه
 بجهت صلح و دوستی
 علی محمد پادشاه
 در سنه ۱۲۸۵
 در شهر تبریز
 در روز دوشنبه
 در ماه ذی القعدة
 در سال ۱۲۸۵

جلد اول تاریخ قاجاریہ از محدثات نسخ الیوانیح

۱۳) لهذا از خود و از عوض و لیعبدان عظام مستدر می نمایند که هر یک از فرزندان عظام ایشان که بولیعبدی و ولت ایران متعین بگردد هرگاه محتاج با عانت واحدی از دولت علیه روسته باشد مضایقه نمایند تا از خازنه تواند کسی قتل و تصرف در مملکت ایران نماید و بامداد و اعانت دولت روس و دولت ایران محکم و مستغفر گردد و اگر در سر امور داخله مملکت بیامین شاهزادگان مناقشی رخ نماید دولت علیه روس را در آن میان کاری نیست تا پادشاه وقت خواہش نماید فصل ششم کشتیهای دولت روسیه که بروی دریای خضر برای معاملات تردد مینمایند به دستور سابق باذن خواهند بود که بیو اصل و بنا در جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و سخت کشتی از طرف ایران اعانت و یاری و دستاورد نسبت بآنها شود و کشتیهای جانب ایران هم به دستور سابق باذن خواهند بود که برای معامله روانه سواحل اروسیه شده بپیرن خود در پنجم طوفان و سخت کشتی از جانب اروسیه اعانت و یاری و دستاورد در باره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتیهای شکر و جنی اروسیه بطریق که در زمان دوستی و یاد در هر وقت کشتیهای جنی دولت اروسیه با علم دریای خضر بوده اند جایز محض دوستی باذن داده میشود که به دستور سابق معمول گردد و واحدی از دولت و لهای و یو سوای دولت روس کشتی جنی فصل ششم تمامی اسرا یکدیگر و بجای که قمار یا آنکه از املی طرفین اسیر شده از کربان و هر مذہب و یو باشند میباید و عده سده املی بعد از تصدیق و خط گذاردن در اینند نامه از طرفین مرض و رد گردیده هر یک از جانین خرج و اقسای باسرای مزبور داده بقبر اکیسار ساند و کلاچو سرحدات طرفین بموجب بشیر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها بجای عین بیکدیگر مینمایند اسرای جانین را باز یافت خواهند کرد و آنان که بسبب تقصیر یا بخوابش خود از مملکتین مندر نموده اند باذن با یکدیگر برضا و رغبت خود داده آمدن داشته باشند داده شود که بطن املی خود مراجعت کنند و هر یک از قومی چه از اسرا چه قرار یکدیگر نخواسته باشند بایند کسی با او کاری نیست و عفو و تقصیرات از طرفین نسبت بفراریان داده خواهد شد فصل هفتم علاوه از اظهار و استدر مزبور با رای علیحضرت امیر انور ممالک روسیه و علیحضرت شاهنشاه ایران قرار یافته که لیجان معتقد طرفین بکسب حکام لزوم مامور و روانه دار السلطنه جانین میشوند بروفق لیاقت رتبه و امور کلیه مرجع ایشان نزد دولت و محفل و محبت به دستور سابق کلا یکدیگر از دولیتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین یقین و تمکین گردیده زیاده از ده نفر عمل نخواهند داشت ایشان با غرض شایسته مورد مراجعت گردیده با حل ایشان به یکدیگر رحمت نرسیده بل زحمتی که بر عایای طرفین ماید گردد بموجب عرض اطهار و کلا ی رعایای مزبور رضائی بستم دیدگان جانین داده شود فصل هشتم در باب آید و شد قائل و ارباب معاملات در در میان ممالک و ولایتین ملتین باذن داده میشود که هر کس از املی تجارت بخصوص ثبوت اینکه درست عاید ارباب معاملات متعلق دولت علیه اروسیه یا تجارت متعلقه دولت بیہ ایران میباشد از دولت خود یا از سر داران جانین تذکره و کاغذ راه در دست داشته باشد از طریق بحر و بر بجانب ممالک ایران آیند و دولت بپیرن توشش آیند و هر کس هر قدر خواهد متوقف گشته با امور تجارت و معامله اشتغال ننماید و زمان مراجعہ آنها با و طمان خود از دولیتین مانع ایشان نشوند آنچه مال و ثغور از آنکه ممالک روسیه و لایات نیز از طرف

شرح سلفیت و جانیخیری محلی شاه قاجار

ایران بمالک اروستیه بنده خواه بعوض بیع رسانیده و یا معاوضه بال و اشیا و دیگر نماید اگر چه میانه از باب ۱۳۳ معاملات طرفین مخصوص طلب و غیره مشکوک و ادعائی باشد بموجب عادت نافذ نزد کلا طرفین اگر کسی نباشد بنده حاکم آنجا رفته امور خود را عرض اظهار سازد تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آنها تحقیق و معلوم کرده خود یا بمعرفت دیگران قطع و فصل کار را ساخته گذارد که تعرض در حقیقت بآب معاملات عاید و اصل شود و از باب تجارت طرف مالک اروستیه که دارد و مالک ایران میشوند تا ذون خواهند بود که اگر خواهند با اموال و شخواه خودشان بمالک پادشاهانه دیگر که دوست ایران باشد بروند حرف دولت ایران با مضافه تذکرات راه با ایشان به روند و همچنین از طرف دولت علیه اروستیه نیز در ماده ای تجاری دولت ایران که از خاک مالک اروستیه بجانب سایر مالک پادشاهان که دوست اروستیه باشند میروند معمول خواهد شد وقتی که کمی از رعایای دولت اروستیه در زمان در زمان توقف و تجارت در ملک ایران فوت شد و اموال و املاک او در ایران باشد چون بعرف او از مال رعایای متعلقه بدولت است لهذا بیاید اموال مفوت بموجب قبض الوصل شرعی و دو تسلیم بازماندگان اقوام مفوت کرد و ویندا اذن بدهد و او که املاک مفوت را اقوام او بفروشد چنانچه بمنفی در میان مالک اروستیه نیز در مالک پادشاهانه دیگر دستور و عادت بود و متعلق به دولت که باشد مضافه نماید فصل پنجم باج و کرک اموال تجارت طرف دولت اروستیه که به بنادر و بلاد ایران بیارند از یکتومان مبلغ پانصد و نیار در یکت بده که گرفته از آنجا با اموال مذکور به ولایات ایران که بروند چربی مطالبه بخرد و همچنین از اموالیکه از مالک ایران بسید و بن بیارند اعتبار زیاده بعنوان فرج و توجیه و تحیل و اختراعات چربی از تجارت اروستیه با شر و شقاق مطالبه نشود و بهین نحو در یکت بده باج و کرک تجارت ایران که به بنادر بلاد مالک اروستیه می برند یا بیرون بیارند به دستور گرفته اختلافی بهیچ وجه نداشته باشد فصل دهم بعد از نقل اموال تجارت به بنادر در کسار دریا و درون اندازد خشک ببلاد و سرحدات طرفین اذن و اختیار بآب تجارت و معاملات طرفین داده شده که اموال و شخواه خودشان داده اموال دیگر خریده یا معاوضه کرده و دیگر از انسانی که در کف دست چرب طرفین اذن و دستوری نخواسته باشد زیرا که بر دانه انسانی کرک و ستاجین لازم است که ملاحظه نمایند که معطلی و تاخیر در کار تجارت از باب معاملات وقوع نیابد باج خسران را از باج یا از بیع هر نحو در میان خودشان سازش نمایند حاصل و باز یافت نمایند فصل یازدهم از تصدیق و خلک گذاشتن در این شرط ناچیه بکلائی مختار و ولایت تا تاخیر با طرف چرب اعلام و اخبار و امر اکید بخصوص لمره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی بهر جا ارسال خواهند کرد این شروط نامه الحاله که بخصوص استامت مصالحه دائمی طرفین مستقر و قطعه مشروط به ترحان خط فارسیه مرقوم و محسره و از وکلای مختار ما مورین و ولایت مزبوره بالاستصدیق و مهر محتم کرده و مسدود و کید بیکر شده است بیاید از طرف اعلیحضرت امیر اطوره و ستیه و از جانب اعلیحضرت شاه شاه مالک ایران با مضامین شریف ایشان تصدیق کرده و چون این صلح محتم شده و مصدق میباشد از دود دولت پادشاه بکلائی مختار برسد لهذا ولایت ولایتین در مدت سه ماه بمالی وصول کرده و تحریر آتی مکرر و نشد در و حاکم

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ النواک

۱۳۴ زیاده من محال کستان متعلقه بولایات قرا باغ تاریخ بیت و نهم ماه شوال سنه یک هزار و دو بیت
بیت و هشت هجری و تاریخ و دوازدهم ماه اکبر سنه یک هزار و هشتصد و سیزده عیسوی
صورت نوشته سردار روسیه نیکولای روستوف

سپاری آنکه چون میان وکلای دو دولت پایداری عهد نامه قرار یافته بنا بر این شد که بعد از امام مصالحه و دستخط
کداشتن برای استقرار دوستی و اتحاد سفر آید و شنیدند که اندک زمانی که از دولت علیه ایران برای مبارک باد
به دولت بنیروس میروند مطالبی که از شاه خود مامور است برای حضرت امیراطور عظمی عرض و اظهار نماید
سردار و دولت بنیروس تعجب نمود که در مطالب ایران بقدر متعارف و در کوشش سعی نماید بجهت اعتماد خط که داشته
در نمودیم تاریخ سیزدهم ماه اکبر میر با بجهت میرزا ابوالحسن خان بعد از اتمام امر مصالحه غربت رکاب نظیر تاسا
نموده از معسکر روسیه برآمد و در دار الخلافه شرفیاب رکاب منظر شد و این هنگام سرکره اوزلی ایچلی
انگیز که بنیان قواعد مصالحت میان دولت ایران و روس میباید مراجعت انگلستان را بقیسم غرض
و برای انجام کار مصالحه از اراضی روسیه آنکه عبور کرد و شتر بارش را اجازت داد و بعضی کمکات
و آلات و اسب خالص که صنایعت کوک را لایق بود و او را عطا فرمود و پادشاه انگیز را نیز مکتومی از در
حفاوت کرده و او را سپرد و جواب نامه بانوی حرم پادشاه انگیز نیز از قبل خاتون سرائی سلطنت بخاریافت
با بجهت سرکره اوزلی فایب خود مترجم را در ایران که داشته اند از قفقس و بطرز بزرگ و بسیار گشت و سیر
ابو الحسن خان شیرازی از قبل شهریار تاجدار مامور سفارت روس گشته از طهران پرودن شد و هرگز
تومان نقد کار و اربابان حضرت تسلیم او نمودند و نیز خط دادند که اگر حاجت افتد چهل هزار تومان از
تجار کبیلان اخذ نمایند و بصوابه ایچلی انگیز کار مصالحت را چنان پای بر آید که روسیان دست از آزار
ایران که در مدت سناخت و اخفت کرده اند باز دارند و هم در این سال بزرگان خراسان اعلان کلمه
عصیان کردند و وزیر که شاهزاده محمد ولی میرزا که در آن ناحیه والی ولایت را می رعیت بود به قوای
جانی و شریعت کامرانی و تجر و تمیز که او کی چون از بزرگان خراسان تفرغ عسکری میفرمود در خاطرش
حکمی کران می انگذ و در ششم میرفت و آغا ثنوت و غفلت میکرد و ایشان را بدشام بر میبرد و بجهان رشت
اسلاف و اخلاف آنجا رفت و رایا و میگرد سار گرفت که صدا دید آن اراضی خاطر بخنده داشتند و کشف
که در وقت غیر میخواستند که در آن هنگام که قصه پنجم روسیه در اصلان و زلفیان کا شریف
کوشند و مردمان شد اسحق خان سردار مستدانی و دیگر بزرگان خراسان در میان که کان اینجمن
شهری انگذند و سخن بر آن نهادند که شاهزاده محمد ولی میرزا گرفته باز دارند و ممالک خراسان را
در میان خویش بخش کنند و چون در عرض ماه فوت آن یافتند که کار بر مراد نکند هر یک بیانه
دیگر از رکاب شاهزاده رخصت انصراف یافتند و اسحق خان قرایی نیز از منزل با قدرت اجازت
یافته بترت حیدریه شافت آنگاه بزرگان خراسان متفق شدند که در روز چهارشنبه بیت و هفتم شعبان
نوادای مخالفت بر افراختند و در مراجع خلدان و شاهزاده را عرض نمودند و عادت ساخته طریق کشند

نسخه
باز کرده و در سال
۱۳۴۴ قمری
در روز ۱۳ شعبان
در شهر تهران
نویسند

نسخه
در شهر تهران
نویسند

عصیان
خاندان

شرح سلطنت و جانشینی فعلی شاه قاجار

مقدس بر گزیده و در حالی آن بده بر کنازی دست کشوند شاهزاده چنان پنداشت که اسحق خان را از دوازده و ۱۳۵ طغیان ایشان خبری نیست فی الحال کس نیز دیکت و فرستاده او را برای دفع این فتنه طلب داشته است چنان
که مصدر آن داهی بود بالشکر خود طریق مشه گرفته و روز یکشنبه یازدهم رمضان که روز دوازدهم و او شب بود
و شاهزاده یکباره از حلیت او غرور غافل بود و بعد موافقت محمد خان قاجار نایب خراسان با اتفاق میرزا
رضاقلی زائی وزیر خراسان با استقبال پیون شد اسحق خان چون ایشان را دید ار کرد هر دو تن را گرفته باز
داشت و بشاهزاده پیام داد که من از خوشنیت طبع و در شتی خوی شما این نیتم اگر خواهی من بدرون شهر شوم
و بزرگان خراسان را دفع دهم بت و کشود ارباب بده و حفظ و حراست برج و باره شهر بید و تحت فرمان من باشد
شاهزاده ناچار بدین سخن رضا داده و اسحق خان تلقینچنان فتنه را بی هیچ و باره شهر فرستاده خود بدرون
آمد و در چهار باغ فرو شد و شاهزاده را دست حاکمانی از کار باز ماند اسحق خان پیام داد و از رضا قلغان
کرد و عفران و مختلی خان سالو حاکم بزر و بیکر خان چاشلو حاکم دره جز و سعادت قلغان بغیر از حاکم
جهان ارغیان شهر درآمد و مجلس مشاورت ساز داده میرزا بهایت الله پسر میرزا مهدی شهید ثالث را نیز
حاضر کردند و سخن درآمد خستند میرزا بهایت الله که در میان با اسحق خان عهد استان بود و این خسرانان را
خطاب فرمود که مخالفت با سلاطین نامر از صده با فعلی شاه قاجار که در هر کشوری پسر می فرمان گذار دارد
کاری نهایت دشوار است اکنون که شما در این بحر منظم در افتاده اید زمام کار را بدست یک تن باز دهمید
و بغیران یکتا کردن بنید باشد که روزی چند بیاید و اگر نه فرداست که از هر سوی لشکر با جنبش کند و
خاک این اراضی بیاید و در خوانین خراسان متفق انگیز گفتند امروز اسحق خان در پیشوخت دارد و
ما را بجای چه تواند بود از صواب و صلاح او بیرون نخواهیم شد میرزا بهایت الله گفت کار بجز داراست
نه بجفتار اگر این سخن از در صدق است در نزد اسحق مستحسن و عقد موافقت ببن رای نیست هم اکنون
بر خیزید و در پیشگاه او ایاده شوید خوانین خراسان از این سخن بر آشفته و گفتند ما را حشمت حب و شرف
نسب از اسحق خان افزون است خادم او نخواهیم شد و از جای جنبش کرده دامن بر افشانند و از مجلس
بر شده هم در زمان از شهر بیرون نداشتند اسحق خان چون تقدیر را بدست خویش راست نیافت ار کرده
پشیمان و چاره کار را با طاعت شاهزاده دانسته بقدیم ضراحت بحضرت او شافت و زمین بوسید
و سرکشت داشت ببارید و روز عید فطر شاهزاده را بر و سوده فرمان گذاری جای داد و میرزا
شمس الدین تغرش را که امین خویش میدانت برای ارتقاء کناه از خود بدرگاه پادشاه فرستاد با جمله
خبر مخالفت خوانین خراسان با شاهزاده نوزدهم رمضان در او جان معسر و ضافتاد و شهریار تاج
پنجشنبه دوازدهم شوال از چمن او جان کوچ داده و در تیرین میرزا شمس الدین بر سید و خبرکنش
بر سندانالت برسانید در روز یکشنبه نهم تیر محکب پادشاهی وارد طهران گشت و میرزا شمس الدین
روز ورود طهران در عرض راه عارضه افتاد و بسکام احتضار میرزا شمس صدر اعظم را بر سر
چو در رفت و او موافقت خوانین خراسان و اتفاق ایشان را با اسحق خان و طغیان و عصیان شبرج

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت
 ۱۳۵۷

جدید تلخیص تاریخ و جاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

بیشتر و در مدینه خراسان از آن موافقت که در مخالفت شاهزاده کرده بودند نهایت هر اسباب بود
 لاجرم منکر نگذاری خوارزم را بسوی خویش دعوت کردند که روز رزم ایشان را پشتوان باشد این هنگام
 محمد رحیم خان میر عوض ایلی بن محمد امین بن ایلی قیاسی حکومت خوارزم را داشت که بعد از برادرش
 البرز خان رایت فرماندهی افراشته بود چون دعوت خراسانیان بشیبه طمع و طلب خاطر او را اجتناب داد
 و با لشکر خود در قلب شاه خوارزم راه خراسان برگرفت چون بارض دره جرسید او را خواجه حسن اسان
 بنانست و تاراج نواحی خراسان غلبت میدادند محمد و حجاج و خات پایان کار و مخالفت شهریار ایران را
 بنیدیشید و ولایت دره جراسانوب داشت و از بهانجا عثمان مراجهت فرو گذاشت و چون بنجوق رسید
 عریضه بحضرت شهریار بخار داده بمصوب ملگلی نامی روانه فرستاده و اغوای خواجه این خراسان را از محراب
 خود باز نمود کار داران حضرت پاسخ او را نگذاشته و لغتی از هم و امید سخن رانده فرستاده او را رخصت نفرستادند
 و اندوهم در اینوقت حنیفلیخان پسر اسحق خان قرانی که یکچند مدت وزارت خراسان داشت حاضر درگاه
 شد و در سرای میراثیغ صدر اعظم در آمد تا رفع گناه از پدر کند و سپاه بدفع خواجه این خراسان برود و در
 آنوقت که فصل زمستان بود نامور توقف طهران شد و امیر حسن خان غرب کاکم طس که از در صدق طریق عفت
 میسر و علی بن قیاس پسر خویش ابانگشی لایق کیل درگاه پادشاه ساخت تا صدق عقیدت خود را آشکارا
 داشت و هم در اینحال بر حسب فرمان حاجی محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی نظام الدوله لقب یافت
 و نامور بنظم فارس و عراق گردید و فرزندش عبدالله خان بگو بیکلر سکی اصفهان بود حاضر حضرت شد
 لقب بامین الدوله گشت و استیفای ممالک محروسه بدو تفویض یافت و هم در اینحال امیر حیدر توره
 فرمانگذار ماوراءالنهر بارسایند و قاجاری با سرپوش که از سنک شیب بپرواقت و لعل مرصع کرده بودند
 پیش داشت و رخصت یافته از طریق بغداد وارد روم برگرفت تا از سلطان روم که او را حنیفه مختلفا
 میدادند استغنا کنند که در طریق تنبیه و جماعت اسیر که قن مردم شیعی مذہب و بیع و شرعی برایشان
 جایز باشد یا روا نیست و هم در اینحال از اهالی اراضی بین دو تن عرب طلیق الانسان بر سالت برسید
 و از جو رسود فرمانگذار ممالک نجد شکایت بدلمگاه پادشاه آورد و هم در این سال سعود نیز فہد تن
 عرب بر سالت فرستاد و بکھفہ زمره صافی که بمقدار ترنجی بود شکش ساخت و خواستار شد که
 حجاج محبسم از راه اراضی نجد طریق که معطله سپردند و مکران بحرین شیعی نامی را با چند رشتہ بردارید
 و بعضی اشیاء نفیہ از ہندوستان بحضرت فرستاد و پناہندہ دولت ایران گشت زیرا کہ اعراب بقول
 ساکن جزایر فارس پس از انقضای مدت نادر شاه بروایت بحرین ست یافته و از تبعہ ایشان قبیلہ
 جو اسم کہ در جزیرہ قشم جای دارند بسیار وقت مہرت کشتیهای ایران و ہندوستان دست کشودند
 بعد از اتفاق دولت روم و انگریز مقرر شد کہ کار داران و اہلسیت در قلع و قمع حاکم بحرین و طایفہ
 جو اسم متحد باشند لاجرم حاکم بحرین دفع ایند اہمہ ما دست توسل بامان کار داران ایران زد و حکم
 رفت تا سمندالدوہ میرزا عبد الوہاب ششی الممالک بمجواب دید کار برداران مملکت جواب

این کتاب از
 تصانیف
 میرزا محمد علی
 قزوینی است
 و در این کتاب
 تاریخ ایران
 از سده اول
 تا سده دوازدهم
 قمری
 مذکور است

میرزا محمد علی قزوینی
 فرموده و عریضہ
 پادشاه ایران
 سخی شد و بعد از
 در و در طهران
 عریضہ گشت
 و در او اندر

قزوینی
 سلیم
 و در این کتاب
 و در این کتاب
 و در این کتاب
 و در این کتاب

شرح سلطنت و جهانگیری محلی شاه قاجار

محاسب سیزده سال را بخار داده مراجعت کردند و هم در این سال میرزا عبدالوهاب مقدم آمد و در آن سال (۳۷) بیت هزار تومان و برزیادت از منال و یوانی مقرّر داشت چون اکثریت کرم و شدت حیا یسح سائل را محروم توانست دید و رعایت درویشان و مساکین را بر خویش واجب میداشت معادل سی هزار تومان بدیون کشت شاهنشاه فتور در آن حق شناسی بمهرمود تا از خزانه خاص معادل سی هزار تومان زر مسکوک خادمان حرم سرای محل کرده تسلیم معیت داد و نمودند تا دیون خویش را بکشد آنکه شهریار تا جدار سفر قدم و کاشان فرستاده و حکم داد تا در قره قین که از نواحی کاشان است بنیان عمارتی و کاشی کردند و روز یکشنبه هفتم ربیع الاول سنه یک هزار و دویست و بیست و نه هجری مراجعت بطهران فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از تبریز بحضرت شافت و تقبل شد سلطنت یافت این هنگام شحریراجبها را برای دفع فتنه خراسان فرستاد که اسمعیل خان و امین الله با هر دو برادرش ذوالفقار خان و مطلب خان با لشکری ساخته و نظام سنائی و امان الله خان قبا سرپایه بختیاری با سواره و خواجه و نه و عبدالمملکی روز و وارده هم ربیع الاول بطرف خراسان سپار شدند و حسین قلچان پسر اسحق خان مشرایی را نیز

رحضت مراجعت فرمود

و قایل سال یک هزار و دویست و بیست و نه هجری و تنبیه خوانین خراسان

روز دوشنبه هفتم ربیع الاول در سنه یک هزار و دویست و بیست و نه هجری چهار ساعت و پنج دقیقه از روز گذشته خورشید بجل شد شاهنشاه ایران فحقی شاه چون بباط فوز و زی منور گذشت فرمان داد تا لشکری از زم جوئی از ممالک محروسه حاضر حضرت شوند تا باراضی فیروز کوه سفر کنند و کار داران درگاه خراسان بخوان باشند اسمعیل خان چنانکه شرح رفت با اتفاق سرداران سپاه راه خراسان برگرفت و در شهر مشهد روزی چند بپایند آنکه پنجشنبه هفتم ربیع الآخر لشکری خود را ساخته آنان بلده بیرون رفت و از آن سوی رضا قلچان و زعفرانو و خفقی خان شادلو و بیکر خان چاشلو و سعادت قلچان بعبایر لوباء مردم خود پذیره بکشت شدند و شب شنبه فوز و هم ربیع الآخر بشکرگاه اسمعیل خان بشیخون آوردند رزمی در میان برفت و از مردم خراسان بسیار کشته و کشته گشت با مدد از هر دو و یصف راست کردند از سوی خراسانیان بیت هزار مرد در ده بخت و از جانب اسمعیل خان پنجاه کس برزیادت نبود با بجهت بکشت در انداختند رضا قلچان و بیکر خان جلالت کرده اسب بر جانند و بالشکری خود بصفت امان الله خان افشار حمله بردند و آواز کشتش و کوشش نمودند سواره و نه و عبدالمملکی و پیاوگان بختیاری چون شیران پنجه یافته بر ایشان تاختن بردند با بکشت و در و گیر بخت و خاک با خون بخت شد در پایان کار خراسانیان پشت دادند و طریق هزیمت گرفتند و مردم عراق تا نواحی جویشان از قحای ایشان برفتند و مردم مرکب گرفتند روز دیگر اسمعیل خان و اسمعانی بجانب مشهد مقدس باز شافت و صورت انحال در عشر اول جمادی الاولی در حضرت شهریار کشت افتاد اما از مینوی چون بشکرتا در دراز اختلاف طهران

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

در ۱۳۸۱ هجری شمسی شهر یار تاجدار شبیه یازدهم ربیع الثانی از شهر پرون شده در قصر خارخیزه و امیر محمد قاسم خان تواریخی قاجار و یوسف خان کریمی سپهدار عراق را و فتح الله خان آقاولی افشار تهرانی با نسی را و حسن خان سردار قاجار تروینی را با لشکری در غر و توپخانه لایق منتقلی اردو روانه اراضی بگرام و چین کاپوش داشت و خود با لشکری بیرون جاب کوچ داده و چین فروز که نزول کرد این هنگام خبر طغیان محمد زمان خان غزالدین لوی قاجار رسید بنام محمد زمان خان یکصد نفر از لوی و غلام و عطف شاه شهید آقا محمد شام بود و پس از او شهریار نامور فتحعلی شاه او را بکومت بگرام و کبود جاره خورسند میداشت و بعد از خود دشت خواجه کاشغری با یالت استرا و قابل ترکمان سر بلند گشت با اینکه مدتی با لارستانی میرزا یسویق صدر اعظم دعوی داری محمد زمان خان را اسنی داشت شهریار تاجدار در شریعت عدالت روانه که بی طوع و عصیان او را از سنگات خود ساطع سازد تا این هنگام سیر طغیان بر آورد نخستین بعضی از بزرگان قاجار را که با کار داران دولت یار میداشت بدست ترکمانان خود داشت و با خواجه حسن بدستاری سکاقت عقود و مصداقت و مصافات محکم نمود و امیر خان برادرش را بقلعه داران فرستاد آنگاه سی هزار کس از ترکمانان میوت و کولک را با خود بدست و همدستان ساخته رایت مخالفت برافراخت و بهنگام اتفاق و تخییر مملکت نمودیم در این هنگام یحیی از بایسیس او در لشکرگاه که گرفتار شد شهریار تاجدار او را به جان امان داده و نشوری چند بخار داده او را سپرد که در بنان بسزگران و علما و کارفرمایان استرا باد برساند بدین شرح که محمد زمان خان را که دیوی دیوانه و از خرد بیگانه است اگر با خود داشتید و دست بسته بجزرت فرستادید مورد عطف و ملاحظت خواهید بود و اگر چه روزی چند برکنند که مردان آن دیر غرض و ما را خواهند گشت و زمان و صبیان بسی و اسر خواهند رفت جاسوس راه برگرفت و پادشاه از چین فروز که کوچ داده در علی باغ دامنان منور و شد اما از آن سوی جاسوس در ظاهر شهر استرا باد و غایب پادشاه را در میان علی از علف نهاده بر پشت بخت و بشیر در رفت در خانه آقا محسن شیخ الاسلام در و و مثال شاه را به و داد و شیخ الاسلام شب هنگام سادات و بزرگان شهر را در سرای خود انجمن کرده بیم و امید می که در منشور بود باز نمود و آن جماعت پادشاه را واجب شمرده دفع محمد زمان خان را هم داستان شدند و با دوا و غوا خبر داشته که در سرای او را فرد گرفتند و صومع افتاد که محمد زمان خان این هنگام آبکش هام داشت چون طغیان آل شهر و کمون خاطر ایشان را بدست چنان آشفته شد که برون کردن جاسوس را فراموش کرد و با نسل و دستار و کلاه بآب گرم که مایه در رفت با محمد زمان خان و مردم یکیش تا به او رزم دادند و خوشین داری کردند در پایان کار سه تن از بزرگان ترکمانان مقتول گشت و از بزرگان میوت آقا محمد حسین نخشی و قاجاق آدینه حسن خان آقا و جعفر بای و نوروز خواجه و قوچاق صوفی القی و طغان میناز خان بخیر و پیر عم قربان قلیج و یحیی از غوثیان علی کافرو و جی گرفته شدند و ازین سوی خلیل آقایی سپانوی قاجار با کولک و تنگ محمد زمان مقتول شد با محمد املی استرا باد محمد زمان خان را پسین گرفته بزرگان خانه باز داشتند و صورت حال را در حضرت شدید باز نمودند شاهانه ایران میرزا یوسف مشرفی نایب مستوفی المالک را به ضبط اموال او نامور ساخت و میرزا محمد خان عرب بگرام نیز با نسی ملا

طغان محمد زمان خان غزالدین لوی قاجار

برنجی سبک

سبی بر کفش کردن و اسپر کفش علی باغ در تنگه یعنی چشمه

بکوبای مختاری دانی کج دای

شرح سلطنت و جانشینی قاضی شاه قاجار

حکم داد تا محمد زمان خان و هوا و امان او را مغضوب و لا حاضر حضرت کند و در دوی پادشاهی در حرکت آمد بیستم (۱۳۹)
 رجب چمن مکنه و امنان لشکرگاه شد و امیر خان برادر محمد زمان خان نیز در قلعه آمدن بدست لطفعلی خان
 کتول گرفتار گشت مع القصد هر دو برادر در چمن مکنه در پیشگاه پادشاه بموقوف عتاب و عقاب ایستاده شد
 لغتی بچوب و تا زیاده عذاب دیدند آنگاه مردم مسخره اش چون عروسان بخراب و خط و خال صلی و جعل کرده
 و از نو به بخری ریش پشت بر نشاندند و در لشکرگاه عبور دادند آنگاه فرمان رفت تا هر دو تن را از ویدکان
 نابینا ساختند و محمد حسین قاضی قاجار شایبانی و علمردان و ملک عبدالحسین و مرتضی قلی استرآبادی که
 در این عصیان با او همدستان بودند حکم رفت تا جدا ایشان را بنده از بند مطلق داشتند همانا نواب
 فتحعلی خان قاجار چنانکه مرقوم افتاد و فضلعلی بیک شاه سیستانی را که جد این محمد حسین آقا بود و بجوم جایت مقبول
 ساخت و فیضعلی بیک را نیز بحیفه گناه محمد حسن شاه تپاه کرده و محمد تقی بیک فرزند او را شاه شهید آقا محمد شاکست
 و با فتحعلی شاه که آنوقت ولیعهد دولت بود فرمود که ایکست پسر محمد تقی بیک که محمد حسین آقا نام دارد و کودکی است
 دانسته باش که چون با تو کسی از کین کمر بندد و وی در رکاب او خواهد بود و بدست تو گرفتار خواهد گشت او را
 زند و کد که قیمتت است مع القصد محمد حسین آقا را چندان دل قوی بود که قناعت بدین و را بنده از بندار هم
 کردند و او تا پایان کار آه سحر و سیح سخن بخت جز اینکه بنجام قطع مفاسل و جلاد خیز و بروی او انحنند با خطا در آن
 و او را بر شمرده و گفت ترا مکم و او ندانست که اعضای مرا از هم باز کنی نه اینکه شمت مرا بخانه داری با بجه و دست
 از ترکانان نیز در نواحی استرآباد و سیکر شدند و مدت طلوع و غروب محمد زمان خان میزد و روز بگذر آنگاه شهر
 ایالت استرآباد و راینر شاهزاده محمد علی میرزا ملک آرای بازندان باز گذاشت و در دوی پادشاه در حرکت
 آمده نوزدهم شهر رجب اراضی اربع میدان جوق را مضرب خیام داشت اما از طرف خراسان ابراهیم خان
 هزاره چون مخالفت خوانین را با شاهزاده محمدولی میرزا معاینه کرد و در قریه ابدال آباد جام جای کرده با حاجی
 فیروزالدین میرزای والی هرات ابواب مصفا فات باز داشت و او را بتیخیر قلعه غوربان برانجخت و حاجی فیروز
 پسر خود ملک قاسم میرزا بالشکری لایق امور بتیخیر غوربان نمود و حاجی آقا خان سدراتی وزیر خود را لازم
 خدمت او ساخت و ملک قاسم میرزا بر سر غوربان آه محمد خان سپهاسلطان قرائی را که حارس قلعه بود
 مجاهره انداخت اما از آنجا بگریه چون محمد خان و اسحق خان پسرش عریضه بنزد یک کاران میرزا فرمان
 کداز قندار بگذاشته بودند و بر ظهر تر آن مجید خاتم نهاده و پیمان نهاده بودند که اگر پاسبان خویش آنجا
 خراسان کند بی کلفت آن ملک را بوی سپاهند کاران میرزا نیز بنشین ایشان و نفیقه شده با لشکر
 جدار از قندار بیرون شدند و نخستین عبور او بر هرات افتاد حاجی فیروز چون نبش کاران از اجابت از کرده
 پشیمان شده و ملک قاسم میرزا را از غوربان باز خواند و چون سینه وی جنگ کاران را ندانست کتب بے
 با سمعیل خان سردار و امنانی کرد بدین شرح که اگر بموی هرات کوچ دهی و دفع کاران کنی هم در زمان
 پنج هزار تومان زر مسکوک بحضرت شیردار ایران بیکش دارم و همدساله منال و دیوانی هرات را بگذارم
 و نام پادشاه را زیت سکه و خطبه و انعم لاجرم اسمعیل خان برادران خود و و انعمت را خان و مطلب خان

محمد حسین
 میرزا
 قاضی

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

با لشکر که حاضر داشت کوچ داده تا بل نقره سه فرسنگی هرات قطع مسافت کرده و بنه و آغرواق را در آنجا گذاشته
 یکمیل بیست و پنج فرسنگ هرات بخت و در بل مالان فرود شد که مران چون آنسنگ اسمعیل خان را به انت روانه
 که با کارداران ایران ضمنی بکنند گفتی از در معذرت بخار داده بصوب بغیر خان هزاره بنزدیک اسمعیل خان
 فرستاد از ضمنی با شاه ایران براءت بخت و از سر منزلی هرات مراجعت بقصد مازندران نمود و حاجی فیروز شاد خاطر
 شده اسمعیل خان و برادران او را بجهت در آورده به آنچه پیمان نموده بود وفا کرد اسمعیل خان در نیمه رجب
 بمشهد مقدس مراجعت نمود و مرده فتنه هرات در عشر اول شعبان در چمن میدان جوق مسعودی در کاوه پادشاه
 افتاد این هنگام شهریار با جادار شاهزاده محمدولی میرزا را در چمن میدان جوق طلب داشت و شاهزاده
 حسینی میرزای حاکم طهران را نیز حاضر فرمود و در خاطر داشت که برای رفع و خشت خواجه فراسان محمدولی میرزا را
 مأمور بحکومت طهران فرماید حسینی میرزا را بخرمکانیل سازد و دانیان در کاوه هرکس را می زد و در پایان امر سخن
 بر آن مقرر شد که ویکبار محمدولی میرزا بحکومت خراسان باز شد و میرزا عبدالوهاب بمشهد الله و له برای یک
 استقامت خواجه فراسان ملازم خدمت او گشت و شاهزاده حسینی میرزا بحکومت طهران و بطام باز شد
 و فرمانگذاری بمده نیز دینیز با او منقوض گشت از پیش این وقایع چون ترکمان یوت و کولکان با خواجه کا شریف
 سر بلطیان بر آوردند و زمانی بمحمد زما نخان طریق عصیان سپردند و بر حسب فرمان امین خان قاجار دولابک
 آقاسی و حاجی رضا قلیخان دولوی قاجار و عیسی خان و دمانی غلام شجاعت باشی مأمور بت میرزا ترکان کشته
 و محمد قاسمخان توانلو و یوسف خان سپهدار و فرج الله خان انشار نیز از چمن کپوش جنبش نمودند اما چون ترکمان
 از کردار خود اطمینان نمودند احوال و احوال و زنان و سرزدان خود را کوچ داده در اقصای دشت
 راندند چون قطع آن مسافت بعید برای عدم علف و آذوقه محال مینمودند چار سرداران سپاه ساز مجتهد
 کردند و شاهنشاه ایران در بیت و ششم شعبان از چمن میدان جوق کوچ داده از راه علی طایغ و افسان
 و فیروزکوه و لاریجان در عشر آخر شهر رمضان وارد طهران گشت و از بھر چهارتن شاهزادگان مجلس سوره
 بر آراست و دختر شاهزاده حسینی خان را که برادرزاده شاهنشاه بود بغرض خود شاهزاده محمد رضا میرزا عقد
 بت و دو تن از دختران محمدخان قاجار و دانی را یکی شاهزاده انام ویردی میرزای انجانی و آن یکرا
 بشاهزاده محمود سپرد و دختر محمدعلیخان بنی غم شهریار بھر شاهزاده حیدرقلی میرزا افتاد و پس این
 و سردار از قبل دولت انگلیس مر ویکه هنری المان نام داشت از راه اسلامبول بمفارت برسید از بهر آنکه
 و فضل از فضل عهدنامه که سرگرداوری بار دولت در سنه یکم هزار و دویست و میت و شش هجری باد دولت
 ایران عقد کرده بود تغییر دهی کی آنکه نام و بیحد در عهدنامه معین نشود و یکو آنکه هر سال معادل دویست هزار
 تومان که بر دولت انگلیس بود که تسلیم کارداران ایران بکنند بشرط باشد و بشرط اینست که چون جنگ
 روسیان با ایران بمصلح پیوسته پادشاه ایران طلب این نر از انگلیس بکنند و ازین پس اگر ایرانیان بکجک
 روسیان مبادرت کنند هم مطالبات این نر نخواهند کرد و اگر روسیان اقدام جنگ ایران کنند دولت انگلیس
 چند ساله دویست هزار تومان تسلیم کند و سفرای انگلیس در میان بخوان باشند تا اگر سرحد داران طرفین از

شرح سلطنت و حجاب نیکو می فتح علی شاه قاجار

حد و خویش قدم پیش نهند معاینه کنند و صورت عهدنامه سرگرداوی بار و نیت چون در این وقت کمال یافت
در اینجا بخاطر شش رفت

مهرت عهدنامه که در میان دولت ایران و انگلیس برقرار شده

احمد شاه افغانی آقا بعد از این محبت اوراق دستخطی است که از طرف ارباب و فاق رسته و به دست اتفاق
و کلا حضرت نیتین بختین برسم عهدنامه مفصل بر طبق اصدق و خلوه میوسته میگرد و چون قبل از نیکو علیا

نذبه السفراء سر بر فرج بنس از جانب دولت بنیاد انجیز محبت مقدسات کجحتی و ولایت علیستین
در بار سیم احمد شاه شریاری شده بود عهدنامه محلی فیما بین کلا دولت علیه ایران جناب میرزا محمد شفیع

صدر اعظم باللقاب و حاجی محمد حسین خان ستونی الممالک دیوان مطم با و ضافه باشار الیه که وکیل و غیر دولت
بنیاد انجیز بود بشرط و چند کتبین آن عهدنامه مفصل رجوع شده مرقوم گردیده بود و عهدنامه مزبور

علی شرایط تصدیق و مضای دولت انگلتره صدق و مضی آمد بعد که علیا به سرگرداوی بار و نیت باللقاب
ایلمی بزرگ دولت مزبور برای تمام حدود و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التوا در کاه خلاق پناه پادشاهی

گردیده از جانب فخره دولت وکیل کفیل در باب کجحتی بود و کلائی این هاجون حضرت قاهره بصلاح و صواب
مشار الیه عهدنامه مفصله مشتمله بر عموم و شروط معینه مرقوم و مشروح ساخته عهدنامه که عهدنامه کجحتی

و اتحاد منظور دولت بنیاد انگلتره که دید چند فضل از آنرا با تغییرات چند مقتضای مراسم یک جتی و اتحاد
دولتین علیستین انسب دانسته علیا به امری الس را روانه و در حق نامده و ستانده خواهند شد تغییرات مزبور

گردیده اند جناب صدر مغزی الیه و نایب الوزاره میرزا بزرگ قایم مقام و معتقد الدوله میرزا عبدالوهاب
منشی الممالک و کلا دولت علیه ایران با علیا به سرسوری باللقاب ایلمی جدید دولت بنیاد انگلتره و علیا

مشار الیه شروع در تفصیل شروط و حدود کرده مقاصد معاهد و میونه از قتراری است که بعد از تغییرات مزبور
در مفصول یازده گانه شرح داده خواهد شد فصل اول اولیای دولت علیه ایران بر خود لازم داشته که

تاریخ این عهدنامه فیروز هر عهد و شرطی که بجهت یک از دولتهای فرنگت که دولت بنیاد انگلتره در حالت نزاع
و دشمنی باشد به اذ باطل و ساقط دانسته و لشکر سایر فرنگیان را از حد و متعلقه تنگاک ایران راه عبور بمت بندگان

و طرف بنا در بندگان باشند و احدی از این طوائف را که قصد بندگان و ستان و دشمنی با دولت بنیاد انگلتره است
کنند از آنکه داخل مملکت ایران شود و اگر طوائف مزبور خواهند که از راه خوارزم یا تارستان و سنجار

در این عهدنامه که در میان دولت ایران و انگلیس برقرار شده

*

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ تواریخ

۱۲ و حکام ولایات و سرحدات ملکین ابد الابد برتر و استوار باشد پادشاه والا جاه انجیر قرار دود و جهانیه
که بر سر امور داخله ایران فیما بین شاهزادگان یا امراسد و ارباب مناقشتی روی دهد دولت
بهینه انجیر را در آن میان کاری نیست تا شاه وقت خواش نماید و حیانا اگر احدی از شاهان الیه و ارباب
و جانی از خاک متعلقه ایران را با آن دولت بهینه بدیند که بازاء آن کوکیت و اعانتی نماید هرگز او کیا
دولت بهینه انجیر با این اقبال بخرد و پیرامون آن بخزد و دخل و تصرف در خاک متعلقه به دولت
ایران نخواهند کرد فصل سیم مقصود کلی ازین عهد نامه آن است که دو دولت قوی شوکت از
جانبین امداد و کوکیت بیکدیگر نمایند به طلی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور نیست
که از امداد جانبین بیکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردند این عهد نامه محض از برای رفع سبقت نمودن
دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت تجاوز نمودن از خاک متعلقه بخود و قصد
حکمت خارج از خود نمودن است و خاک متعلقه بهر یک از دو ولتین ایران و روس از قرار است که باطلان
و کلاه و ولتین ایران و انگلتره و دو دولت روس بعد ازین معین و مشخص گردد و فصل چهارم چون
در یک فصل از فصول عهد نامه مجمله که فیما بین دو ولتین ملکین بسته شده قرار داد چنین است که اگر طایفه
از طوایف فرنگیان بمالکات ایران بغیر دشمنی پاسبند و دولت علیه ایران از دولت بهینه انگلیس
خواهش امداد نماید فرمانفرمای هند از جانب دولت بهینه انگلیس خواهش مزبور بعمل آوردند و لشکر
بغیر خواهش و سردار و اساس جنگ از سمت هندوستان بایران بفرستند و اگر فرستادن
لشکر امکان نداشته باشد بعوض آن از جانب دولت بهینه انگلیس مبلغی وجه نقد که قدر آن
در عهد نامه مفصله که من بعد فیما بین دو ولتین قوتین بسته میشود معین خواهد شد بحال مقرر است که
بمبلغ و معتدرا آن دو بیت هزار تومان سالانه باشد و اگر دولت علیه ایران قصد کلی خارج از خاک
خود نموده در نزاع و جنگ سبقت با طایفه از طوایف فرنگیان نمایند امداد مذکور از جانب دولت بهینه
انجیر داده نخواهد شد چون وجه نقد مذکور برای بخا بدشتن قشون است ایلمی بهینه دولت انجیر را
لازم است که از رسیدن آن بقشون مستحضر و خاطر جمع شود و بدانکه در خدمات مرعوبه صرف می شود
فصل پنجم هرگاه اولیای دولت علیه ایران خواهند که برای تسلیم و تعلم نظام فرنگت معلم بایران
بیاورند مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگت که با دولت بهینه انگلتره نزاع و جدال نداشته باشد معلم
بگیرند فصل ششم اگر کسی از طوایف فرنگت که در حالت مصالحه با دولت بهینه انجیر میباشد نزاع
و جدال با دولت علیه ایران نماید پادشاه والا جاه انجیر کمال سعی و وقت نماید که فیما بین
دولت علیه ایران و آن طایفه صلح و اقیه شود و اگر این سعی بجا نیفتد پادشاه و بجایه انگلستان بگریز
که مرقوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه بموکیت ایران بامور کند یا آنکه دو بیت هزار تومان مقرر
برای خرج عساکر و سپاه و غیره کاد سازی دولت علیه ایران نمایند و این اعانت و امداد نام
که جنگ فیما بین دولت علیه ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیه ایران صلح نمایند مصفا

ترج سلطنت و جانشینی فتحعلی شاه قاجار

شود فصل هشتم چون قرار داد مملکت ایران بنیت که موجب قشون شاه بشش ماه داده میشود و قرار داد (معه)
خواهیکه بعضی عساکر از دولت بتیه انجیز داده میشود این شد که نخواهد مزبور را ایچی آن دولت بتیه هر
مکن شود و دود و پشتر مناسازی نماید فصل نهم هرگاه طایفه افغانه را با دولت بتیه انجیز نزاع و جدلی
باشد اولیای دولت علیه ایران ازین طرف لشکر تعیین کرده بمستی که مصلحت و ولتین باشد بدولت بتیه
انجیز امداد و اعانت نمایند و در اخراجات آنرا از دولت بتیه انجیز بجزند از قساری که اولیای دولتین
قطع و فصل نمایند فصل نهم اگر جنگ و نزاعی فیما بین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بتیه
انجیز را در آن میان کاری نیست و هیچ طرف که کمک و امدادی نخواهند کرد و اگر اینکه خواهش طرفین واسطه
صلح کردند فصل دهم اگر از دوسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یا غی بشود و مندرج بملایک انجیز نماید
بعضی اشارت انسانی دولت ایران آنکس را از ولایت مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود او را گرفته روان
ایران نمایند و در صورتیکه پیش از رسیدن آنکس بولایات مزبوره اشاره از نهی دولت ایران و در باره او کار
آن حد و برسد آنکس را رخصت فرود آمدن دهند و بعد از ماندن آنکس فرود آید او را گرفته روانه ایران نمایند
و همچنین از جانب دولتین معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفین مستقر پذیرفته فصل دهم اگر در حکم
دولت علیه ایران امدادی ضرور شود از دولت بتیه انجیز بشروط امکان و فراخالی گشتی جنگ و قشون بتیه
و اخراجات آنرا موافق بر آورد آفوت قطع و فصل نموده باز یافت نمایند و کشتیهای مزبور بر آن خورما و
لشکرکها عموماً کنند که انسانی دولت علیه ایران نشان میدهند و از جاهای دیگر بخرشت و ضرورتی عموماً
یکصد خانه که وکلای حضرتین علیستین میباشیم این عهدنامه مفصله را که سابقاً فیما بین وکلای دولتین بعضی
دوازده خانه بخارش یافته حال تغییرات چند که منافی دوستی و محبتی دولتین علیستین نبود و بصلاح حضرتین
مینود در فصول یازده خانه تعیین و تعیین و تحویر کرده دستخط و مهر که اشیتم تاریخ بیت و پنجم ماه و نبرسنه
یکهزار و هشتصد و چارده هیوی مطابق دوازدهم شهر ذیحجه الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و نه بجوی صفوی
علی باجره اسلام و التجه تحویر آئی دارالخلافه طهران صانها الله تعالی عن طوارق الاحداث و اسلام و الاکرام
پس از انجام عهدنامه هنری اسس مراجعت بانگله نمود و از پس آن میرزا رضای تنوینی منشی که سعادت
اسلامبول شده بود در عشر آخر ذیحجه شاد خاطر و کامروا در طهران شد و هم در اینوقت احمد علی از قتل
اسعد پاشا وزیر بغداد برسید و عرضیه اسعد پاشا را برسانید و پیشکش همه ساله بعد از او پیش داشت و مورد
اشفاق خسرو از کشته مراجعت کرده هم در امیال انجوف کرجی از قتل میکولای درویشوف سردار روسیه
با پیشگی لایق به بنیت مصالحه دولتین علیستین ایران در روس برسد بر حسب فرمان شهید ناصر الله خان وزیر
غلام میخدمت خاصه برافقت انجوف روانه تعلیس گشت و بکخطه نشان مرض شیر و خورشید که خاص دولت
ایران است و یک قبضه شمیر و یک سراسب بشرف سردار روس بر دپس از مراجعت ناصر الله خان وزیر
بدره سردار روس و لگوینک پاد لایخ وزیر عسکر را بشکر از عواطف شهریار با پیشگی لایق پیشگاه بدرگاه
فرستاد و در زمیثنه بنیت از بهر هم محم سنه یکهزار و دویست و سی بجوی حاجی آقا خان وزیر حاجی مبارک

ایمانی و
بایستدانی و
سکون و زن با
موند و صدای

انجوف
بدره و زن
و صبر و عفت
و درگاه

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

والی هرات و ابراهیم خان بیکر کی قبایل هزاره در کاهه شمر باز آمدند و پیش ایشان ابراهیم خان خون اغوا می‌فتند و غریبان کرده بودند تا مورد توقیف طهران گشت و حکمرانی قبایل هزاره و آردخان سپهر محمد خان هزاره معوض شد و حاجی قاقان از قبل والی هرات خواستار شد که در مخالفت باشاه محسن و کارداران ایران دست از رعایت او باز دارند میرزا صادق و قایم‌نکار مروزی در دوم ربیع الاول به راه او مامور بسفر هرات گشت و اشفاق شاهنشاه ایران را بجای فیروز کشف داشت و هم در این وقت میرزا حمزه کلانی مازندران وزیر محمد قلی میرزای ملک آرا بر حسب فرمان معزول شد و مهد یقینان و دولوی قاجار بنظم اراضی مازندران مامور گشت و هم در عشر آخر محرم حاجی ملا محمد نجفی که در ازویه و ایامی سجد دار و املا فطهران مازندران بجای می‌گذاشت و در کتب علوم نیز آنکه بضاعت داشت روزی در عبور کوی و برزن باستی دو چار شد و در میان ایشان عربه برفت حاجی ملا محمد یعنی را دست آورده و جمعی از مریدان خود بی‌اکنی کارداران دولت برای حمایت از آنکه که طهرانی در رفت و جنمای خروادانی و دیگر سکران هر چه یافت بگشت و بعضی اموال ایشان نیز بدست عوام نهارت رفت شهریار نامه از سر خود اینجا جفت در پناه هلا می‌ان و نیز از آل ذنت شمرده شوند خسارت ایشان در شرفیت ماسپندیه نیت و جبارت حاجی ملا محمد در سینه سلطنت سخت کوهیده است پس فرمان داد تا او را و آل او را هر که بود از زن و سر زن از دار املا فطهران و قایم‌نکار بیکزار و دودیت و سی جری و فتند مردم ذلف آباد

در سینه بیکزار و دودیت و سی ده ساعت و پنجاه و سه دقیقه از روز سه شنبه نهم ربیع الثانی چون برگشت ایشان با حمل تحویل داد و پادشاه ایران قاضی شاه قاجار جشن نوروزی بیای برد و اینا که گشتین فتند ذلف آباد و این پیش آمد همانا بود ذلف که بکجن از امرای بنی عباس است چنانکه ذکر شد در جای خود مسطورات در اراضی هندوستان بنام خود بنای شهر گنبد و آذر ذلف آباد نام نهاد که بفتح دال معد و لام مفتوح است در این زمان آن را ذلف بغیر ذال سجد و سکون لام خوانند و نیز بجا ذات این شهر زمین را خمر کرده و شهری در تحت ارض آراسته داشت که همچنان مساجد و مساجد و بازار و برزن و دور و قصور همسایه و زمین برابر بود و از هر سه خانه چای بخانه زیرین ضرر داد که سبب توتج بود و ضیاء خانه زیرین باشد و خط محیط این شهر که در تحت ارض است از سه فوسنک کمتر نباشد مردم ذلف آباد که نیز جلادتی در نگاه داشتند جات ایشان را این معقل منع اندون کردن و ایمانی خان حاکم قشیش را بیفرمان شدند و سال دیوانی را از کردن بجا و آن گاه روز ما در شهر زیرین جایگاه می‌ساختند و بشا بقتل و غارت کار و اینان می‌پرداختند یوسف خان سپهدا عراق این فتند و در حضرت پادشاه عرضه داشت و بر حسب فرمان محمد الله خان که جی یوز باشی با علایان شاهسون و سواره حسن دل و سربازان تلخ و سواره و فرامانی به فتح ایشان پیرون شدند مردم ذلف آباد و این خود را بمن کرده و میدان بکنت آمده و با ول حد نیت شده و این شهر زیرین در رفته لشکران اطراف ذلف آباد را حصار دادند و طریق آب و آذر و آذر و آذر انجماعت میداد و داشتند پس از روز جمعه کار برایشان سخت شد تا چار امان طلبیده و بیايند و شدند آن گاه از آن بنیوله با سیر و ن شدند

شرح سلطنت و جهانگیری قحلی شاه قاجار

هر چند تن بسکی از آبادینهای عراق آذربایجان وطن حبسند پس شهر زبرین بدست لشکر ایران گشت لکن ۱۴۵
 شهر زبرین همچنان بر حال خود باقیست و تخریب آن کاری عظیم بخت است از پس این واقعه کثوف شد
 که دیگر باره خاچین خراسان با خواهی اسحق خان مستدائی طریق طغیان سپرد و اندک شهربار ایران اسمعیل خان و نه
 سردار با سپاهای هزار و دویست و شصت از جای آلاخره به تنبیه ایشان و تخریب قلعہ جنویشان مورد داشت شاهزاده محمدولی
 میرزا را طلب فرموده و خود در شب نیمه بهمد هم شهر رجب انظران شده و در چمن خوش ییلاق لشکرگاه کرد و اسمعیل
 خان سردار از راه حاجم و اسفراین قطع طریق کرده قلعہ جنویشان را حصار داد و خاچین بخوشتین داری برداشتند
 و از آن سوی محمد خان قاجار و دولوی نایب خراسان با تقاق اسحق خان قزاقی از اراضی اقدس سپردن شده قلعہ
 را و کان را بجای صره گرفت و قلعہ خان کیوانو حاکم زاوکان و بیکلر خان چابلق حاکم اکت ساخته جنگ شده
 از قلعہ بیرون تاخته در میان فتنین اندک کرد و قوی برفت و خراسانیان بزمیت شدند بیکلر خان ابرائیم
 دره جز کرخت و قلعہ دیگر باره بمقله شافت اسحق خان مستدائی چون قلعہ فتنه را در آمدند محمد خان زنجانی
 فریبده از قلعہ و تنخیران بازگذاشت و با تقاق او در ظاهر جنویشان بمشکرگاه اسمعیل خان پوسیت و لشکریان
 پست و هشتم شهر شعبان فتح قلعہ جنویشان را یکدل شدند و پیادگان بخیماری از چار سوسی پورش برده و رنج
 قلعہ جنویشان عروج کردند و حرسه قلعہ را بستند بکدراینه و از آنجا آهنگ شهر نمودند این هنگام چون خاچین
 داشت که خاچین خراسان را دیکو نیروی جنگ نیست و در نزد سردار ضمانت کرد و کلا آن جاعت را از دکان
 بدارد و خون جمعی بکجیاه در میان تپاه نشود پس لشکریان ست از جنگ بازداشتند و امیر کوخان عفرانو
 رضاقلینان سپه خود را و خفعلی خان شاد لور را در قلعہ شرباز گذاشت و خود بمشکرگاه اسمعیل خان سردار
 و میرزا هدایت الله و میرزا عبدالعجود و ولدان میرزا مهدی شیدالث را از مشهد مقدس طلب نمود و ایشان
 بمشکرگاه آمده و او را و خفعلی خان قزاقی را برداشته از چمن خوش ییلاق بدرگاه شیرآرآمد و بغایت
 دو سید قوشی نسب از عقاب و عقاب شیرآر آسودند پس امیر کوخان حضرت امیراف حاصل کرده بعد
 مراجعت بخویشان رضاقلینان و خفعلی خان را از بهر کر و کان بطهران فرستاد و خود کمر بند داری استوار
 آنگاه شاهنشاه ایران شاهزاده محمدولی میرزا را بجکرانی خراسان باز فرستاد و از چمن خوش ییلاق کوچ داده
 روزی چند از بهر تنخیر و فیروز کوه بود و چهارشنبه بیت و دوم شوال وارد طهران گشت اما میرزا صادق
 وقایع نگار چنانکه مذکور شد چون بهرات رسید و منشور عواطف پادشاه را برسانید حاجی فیروز را دل
 قوی شد و بطبع و طلب قند بار و قنغر و غلبه بر شاهزاده محمود میان بست و رشید خان درانی را با تقاق
 وقایع نگار بپیشگی شاهوار کسین درگاه شیرآر ساخت و او خواستار شد که از قبل شیرآر برای دفع شاه
 محمود سپاهی باغات حاجی فیروز انجخته شود بعد از ورود بطهران حکم رفت که یکچند رشید خان در
 میرزا شیخ صدر اعظم متوقف باشد آنگاه پادشاه در غیبه بربع الاول سفر قریب بعضی اراضی عراق را
 عزم داده و پنج آلتی مراجعت فرمود این هنگام چنان افتاد که دو تن از ترکمانان میوت و کوکلان گنجان
 حسین و آن دیکو قربان نام داشت و این هر دو پیشکتن از قاقان شاهزاده خفعلی خان پدر شیرآر

تاریخ
 جهانگیری

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

جهازار بودند بدست مهدیقلی خان پیکر کی استر با و گرفتار شدند ایشانرا در پنجر کشید و خواست تا هر دو تن را بدرگاه
شهریار فرستد شب هنگام قربان خود را هلاک کرد و حسین نیز پنجر کشیده بر گردن خویش فرو داد و در پنجر برنجهراند
وزند انبان بدانت و از آن پس نکنداشت تا بقتل خویش دست یابد و او را زنده بدرگاه آوردند شهریار نظر
تا هر دو چشمش را ازین برکنند و هم در انبال مصطفی خان طالش مریم شده از جهان بگذشت و پسرش میر حسن
و میر حسین و عباس بیگ با هم مخالفت آغاز کردند و از رونق و مکانست پغتا دند و از پس او جعفر قلیخان
و بنی و دواع جهان گفت و او در پایان کار از کردار خود پشیمان بود و کاه و سپکاه در حضرت نایب السلطنه اظهار
انفعال مینمود بعد از وی مروم شکی سر از اطاعت پسرش اسمعیل خان بر نداشتند و کار داران و سیه نحاسین
او را گرفته باراضی خود بشرط صبی فرستادند لاجرم اسمعیل خان در حکومت شکی قوت یافت و امیر مسلمانخان
برادر جعفر قلیخان جسمی از غویشان خود بدرگاه نایب السلطنه آ

و قایع سنه یک هزار و دویست و سی و یک هجری و منتهی و الی حارزم
در سنه یک هزار و دویست و سی و یک هجری بعد از چهار ساعت و چهل و سه دقیقه از شب پنجشنبه بیت و یکم
ربیع الثانی خورشید بجل شد و شیرمار بقانون پار و پیر از جشن نوروزی بیای بر دکانها و نجواستاری شایه را
محمد ولی میرزا برای دفع خوائین خراسان منسج الله خان افشار باده هزار تن سواره و پیاده در عشر احسن
جمادی الاولی با نور بخراسان گشت و میرزا صادق و قایع بکهار با اتفاق رشید خان درانی با فرج الله خان همراه
شدند که از خراسان بدات شوند و بجهت مخالفت خوائین خراسان لشکر فرستادن بجهت و تسخیر قندهار با بوقت
دیگر متوقف داشتند و از جانب دیگر قربان قلیج خان میوت پست با دولت ایران کرده بخارزم شافته
و محمد رحیم خان اوزبک را باراضی کرکان و دشت اکت دعوت نمود و الی حارزم میزد مردان رزم را بکن
کرده سفر کرکان را بقیسم غزم داد تا از ترکمانان کرکان کیره و ایشانرا مانند قبایل که ایل و الواس غیش داری
چون انجیر سموع شهریار افاقه در میان داد تا فرج الله خان بالکوخود از اراضی بطلام طریق استر با و پیر دو
درد و نیز با مردم خود با ایشان همدست شد محمد رحیم خان چون جنبش سپاه را بشنید بکین از مردم خود را بزر و یک بقعا
لقا خان سردار رسول فرستاد که من از بهر اخذ فکوة شرعی بمیان این قبایل آخه ام و ساخته جلبک پادشاه
نیتم ذوالفقار خان رسول او را بار داد و چون شنیده بود که مردم خنوق سازی را که چکور مینامند بیکو میوزند
شب هنگام که بجهت خواب در رفت فرستاده محمد رحیم خان را طلب نموده حکم داد تا پیر و ن سر پرده بشت
و تا بهاد چکور بنواخت صبحگاه نیز او را دیدار نمود و کوش بجهار او داد و باز نش فرستاد با محمد ولی حارزم و در حدود
سپر که از اراضی فخر سکت است سکری راست کرده بشت و از مینوی لشکریان راه نزدیک کرده و لاجرم از هر دو
سوی صفهار است شد و بانک کیره و دار بالا گرفت خوارزم میان را در حله اول پای ثبات بغزیه و بنکر خویش گزینید
و آنروز سپکاه شد بهیواد و بیکر سپاه ایران مانند شیران پنجوی جنبش کردند و عرادای توپ پیشان بزند و راه رفت
محمد رحیم خان نیز از آنسوی باسی هزار مرد خوارزمی و ترکمان از سنکر مهید این آمد و مردان خویش را بظم کرد

مرج سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

۱۴۷

سید علی میرزا

سید علی میرزا

درب زبانه زدن گرفت و آلات ضرب بچاک چاک افتاد و هر روز نیز در پایان رزم سپاه عوارزم بت دادند و طالع
 ایران و نبال ایشان بر گرفتند و بسیار مرد و مرکب نجاک انداختند و بسیار کس دستگیر ساختند محمد رحیم خان
 تا جوق هسان باز نیخند و بنده و آغوش او یکبار هجده لشکر کشت چون مرده این فتح بحضرت شهریار آوردند
 بفرمود فتح و بنده خان سپهچان بالنگر و طریق خراسان سپرد و خود بالنگر کار دیده و ریشنه هفت رجب
 آهنگ چمن سلطانیه فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از آذربایجان تعین شد و سلطنت شافت و شاهزاده
 محمد علی میرزا از کرمان و شیخ السلطنه حسینی میرزا از طهران نیز حاضر رکاب شدند اما از آنوشی شاهزاده
 محمد ولی میرزا فرما کند از خراسان محمد خان قاجار و نایب خراسان را با موافقت قلع را و دکان و تدمیه
 توجه خان فرستاد و میر قلیج خان تیموری و عید الکریم خان عرب بطامی را ملازم خدمت او ساخت
 و خود با سق خان قرانی و سپاه سبز و از نیشابور از شهر مشهد خیمه بیرون زد اما محمد خان نخستین دفع بیکرگان
 چاشلو حاکم دره جزا فرض شده بدو تاخت و بیکر خان با مردم خود و جمعی از ترکمانان که بمذا فخر پرداخت
 با دل حمله سگسته شد لشکریان از ققایی او شتاب کردند و قلعه عمادات را از حرسه او سگسته اموال و اطفال
 بیکر خان را اسنوب ساختند و او بدو خبر کریمت آنگاه محمد خان باز شده و قلع را و دکان را از حصار داد و انوقت
 امیر کوزه خان زعفرانلو با مردم خود و بشکرگاه محمد خان پیوست و سق خان قرانی نیز از درغسان میرفت و در
 شبان تیره به نبال علف و آرزو و بقعه کیان میفرستاد و امیر کوزه خان را اغوا میکرد که اگر توانی رضا قلچان
 سپرد خود را بفتحعلی خان آگهی ده تا همیشه بر این لشکرگاه شهنون آرد چون این سخن صوب میفود سخن بر آن نهاد
 که کس بحضرت شهریار فرستند و بیکر خان را زبان خراست شغایت کنند فرستاد و کان ایشان بطهران آ
 و شد یار صلاح وقت فرماند که شاهزاده دست از محاصره را و دکان باز دارد و عباقلی خان فوالی غلام میباشند
 این مشور را شش روزه بارض اقدس برود و شاهزاده از را و دکان دست باز داشته مراجعت بمشهد مقدس
 فرمود این بهنگام اتقی خان تهرانی سپرد و حسینعلی خان را بر بار شهریار فرستاد و عرض داشت که خوانین
 خراسان از شاهزاده وحشی در خاطر نیستند که اید ابرکاب او پیوسته نشوند اگر کمین از مکر را و دکان دیگر و او
 این مملکت کرد و روا باشد کار داران دولت پذیرفتن کلمات او را رواندیدند و آرزو کی خاطر او را یکبار
 نیز نپسندیدند لاجرم مشور حکومت ترشیز را با فتحعلی خان صادر کرده او را سپردند حسین علی خان
 مراجعت کرد و بی آنکه شاهزاده را و قبی و مکانی هند ترشیز رفت و بکار حکومت و جصانت قلع ترشیز پرداخت
 اتقی خان نیز بدین اندیشه ناهموار سپرد و استیارت و حن بیک قرانی را بشکایت و سعایت شاهزاده درگاه
 پادشاه فرستاد شاهزاده محمد ولی میرزا در قتل او یکجست کشت و تمیز فرصت بود که او را با پسرش بیک پهل
 خوابد از قضا روزیکه اتقی خان در پیشگاه شاهزاده پیاپی بود حسینعلی خان پسرش از راه برید و در آید
 از دور بایستاد شاهزاده او را پیش خواند و آغاز سخن کرد حسینعلی خان از آن خیل که در دماغ داشت
 با شاهزاده بجهت سخن میگذاشت با بجهت چندان پاس او بیکر که شاهزاده را غضب بخند و بر دبار
 در فرستاد که از بی صلاح و صواب مملکت داری در پیش خوار نمود و میتوانی بفرمود تا جوانان در آمدند و خطاب

جدول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ المواجه

قتل احمد
قزاقی
و پسر

شادروان قطع کرده در کرون حسینی خان در انداخته و کشیدند تا جان بداد از پس او سختی خازرا خود داشتند و با او نیز همین معاملة کردند و حبه هر دو تن را در میان میدان پیش سرای در انداختند و مردم ایشان را در پس خانه بنده بستند و اموال هر دو تن را مضبوط ساختند اینجذب در عشر آخر رمضان در چنین سلطانیه معروف درگاه پادشاه افتاد و اردوی پادشاهی کوچ داده در عشر آخر شوال وارد طهران گشت اما از آن سوی شاهزاده محمد ولی میرزا عبد از قتل احمدی خان سرداری و پسرش حسینی خان و ولایت ترشیز و اراضی سرد جام خاف را بخت فرمان آورد اما محمد خان پسر احمدی خان برادر دیگرش حسینی خان را بصلطرت حیدریه کما شت و خود در قلعه دولت آباد جای کرد و محمد خان قاجار نایب خراسان و امیر شیخ خان تیموری بر حسب حکم شاهزاده قلعه دولت آباد را احصار داده در این هنگام آزاد خان حاکم قبايل هزاره برود و هجبان کرد و اسکندر خان بنی عم و بفرمان شاه زاده حکومت هزاره و ولایت جام دریافت و امارت غوریان نیز بدو تفویض گشت در اینوقت شاهزاده راجم آن افتاد که سب و ابا ز ماندگان احمدی خان حاجی فیروز والی هرات را بمصیان و وطنیان اغوا کنند و تحریک دهند لاجرم میرزا عبد الکیریم مستوفی خود را به سفارت هرات کیل ساخت اما ازین تدبیر کار حاجی فیروز بکاری نبود و در تخیر غوریان بکجبت گشت و فتحعلی خان مرد زیر که در قریه شیخان سکون داشت با سید تن بر سر غوریان فرستاد و آن قلعه را استخلص کرد و شاهزاده محمد ولی میرزا چون این بدانت ابکندر خان حاکم هزاره را بفرمود تا نواحی غوریان را منسوب ساخت انکاه طریق سفر نامی گرفت و با بنیاد خان هزاره متفق شده و بنیاد خان از قبايل هزاره و جمشیدی فیروز کوهی فوجی بر آورد و نصیر خان برادر خود را از قندهار بخواند و با حاجی فیروز نیز بیعت و ساخته جنگ شد و در غریبان بنیشت محمد خان نایب خراسان چون این حادثه بشنید دست از محاصره قلعه دولت آباد باز داشته آبکندر غوریان کرد چون در اینوقت میرزا صادق و قانع بخار متوقف در هرات بود حاجی میرزا و زحیلته اندیشید و بدروغ کوشند و قانع بخار ساخت که لشکری از هرات به پیشین لشکرگاه محمد خان نایب نامورند و قانع بخار این سخن را باورد داشت و بدست آوید ملاقات محمد خان نایب و اصلاح ذات من بار دو یک محمد خان شافت و او را ازین قصه آگهی داد و باز هرات شد اما محمد خان چون سپاهی در غور جنگ حاضر نمود بیناک شد و راه مشهد مقدس برگرفت از قعای او حاجی میرزا آمده خاطر ملک قاسم میرزا پسر خود را بیامنی بنوریان فرستاد و بنیاد خان افغان دست بغارت اراضی خاف برگشود شاهزاده محمد ولی میرزا و دیگر باده محمد خان نایب را با دو هزار سواره و پیاده سواره و افشار بیرون فرستاده ایشان در نواحی غوریان یح و قیعه از جنب و غارت فرو نگذاشتند و چون لشکر از آن غنایم محلی کران نصیب افتاد هنگام مرهبت در رت شیخ جام منیت خود را قیمت کرده هر کس بتقاریق طریق مشهد گرفت و از آن سوی محمد خان متدالی و اسکندر خان و بنیاد خان و نصیر خان چون دانستند که محمد خان نایب را از لشکران خبر قطعی حاضر نیست در مقامات او مسارعت کردند و در کرد او پاره زدند محمد خان نایب لابد بجنگ درآمد و کجی کوشید چون قوت جنگ بدانت ازیمت شد و بجانب مشهد بگریخت مصطفی خان استرآبادی نیز در میان بدست مردم قتلانی امیر شد

شرح سلطنت و جانیخیری فتحعلی شاه قاجار

محمد خان مشائی و خواجه خراسان بعد از این فتح دل توی کرده کس بطلب حاجی فیروز فرستادند و حاجی (۱۴۹) فیروز نیز این سخن ایشانرا استوار داشته مدو خان افغان نایب هرات و حاجی آقا خان وزیر خود را و دست محمد خان و آئی را بالشکری که توانست بیرون فرستاد و باندک جنبشی اراضی غوریان و جام و باختر را نیز بر فراز آورده بزرگان آن محال را بکجواکان کرج داده در هرات نشین داده میرزا عبد الکیم مستوفی شاهزاده را بی مثل مقصود باز فرستاده میرزا صادق و قایم بخار را در حبس خانه بازداشت چون این اخبار در حضرت شمس یار مقشوف قناده شاهنشاه ایران دانست که از آن پس خواجه خراسان از شاهزاده محمد ولی میرزا امین توانمند بود و از پسم جان ناتوان و از دزد خویشین داری باز نخواهند نشست لاجرم شاهزاده حسنی میرزا بکجواکان خراسان فرمان داد و شجاع السلطنه لقب فرمود و اسمعیل خان سردار دامنغانی بالشکری در خور قمرزم رکاب او ساخت و محمد ولی میرزا را بحضرت طلب داشت شجاع السلطنه نخستین از ابیم خان هزاره را که در طهران مجبوس بود در حضرت پادشاه از در ضراعت شفاعت کرده در ساخت و او را مقرر خدمت خویش نمود و در همدایم محرم سنه هزار و دویست و سی و هجری دارد مشهد بمقدس کشت خواجه خراسان دست از فتنه باز کرد و طریق خدمت سپردند و حاجی فیس و وزیر چون خبر و در شاهزاده حسنی میرزا و لشکر پادشاه را ببینید پسر خویش ملک قاسم میرزا را در غوریان باز خواند و رشید خان افغان را بپشت و رود شاهزاده فرستاد و بنیاد خان هزاره بقلعه محمود آباد و جام کرجخت اینوقت اسمعیل خان سردار دامنغانی باستمال محمد خان قرایی برفت و او را از اراض تربت بحضرت شاهزاده آورد و شجاع السلطنه اموال سنه و پیرش را از مردان استر و او نمود و سپرد و در هزاره و از غلّه از مزارع ترشیر باغ نام او مقرر کرد با امینه چون محمد خان خدمت یافته باز تربت شد برادرش حسنی خان را گرفته مجبوس نمود و در دهنانی با بسیناد خان افغان و ضیر خان هزاره که در محمود آباد بودند مواضع نهاد و پشخان چون خواجه خراسان بعضی حاضر حضرت شاهزاده نشاند اسمعیل خان سردار بالشکری جزا برفت و محال را و کاکان آخو شازایی پسر ناکستوران نمود و خواجه خراسان از در ضراعت پرون شده قبول خدمت و طاعت کردند آنگاه شاهزاده رشید خان فرستاده حاجی فیروز را رخصت مراجعت داده فرمود که با حاجی فیروز بکوی که اگر خراج هرات را تا پایان بگذاری و سکه و خطبه نام پادشاه ایران بگردانی دست فرسودند است و پشانی خواهی بود بعد از رسیدن رشید خان حاجی فیروز و قایم بخار را حاضر کرده بپندارل بنواخت و کیل ساخت و او بعد از آنکه نه ماه در هرات مجبوس بود رشید مقدس در آمد و متوقف گشت و هم در این سال نایب السلطنه عباس میرزا امیر خان قاجار خال خود را بخاری بوداق خان حاکم کمری تا بدیال عباس با مورد داشت و یوسفخان کرجی سر بکف فوج بهادران را با او سپردن فرستاد و ابراهیمخان سرپت و جعفرقلیان مراغه با مردم خود و سپاه بوداق خان نیز مقرر خدمت او شدند و جماعت عباس از آن پذیره جنگ شده رزمی سخت دادند چنانکه هزارتن از آنجا بقتل و بقیه اسیران بریت شدند و هر کس از آن قبایل بطرفی کرجخت و اموال ایشان بجا مات عرضه فتنه گشت و هم در شاهزاده محمد علی میرزا بدهان بختیار پرا میطیع فرمان کرد و این اسد جان مودعی بنیاد

محمد خان مشائی
 و خواجه خراسان

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلّات ناسخ التواریخ

۱۵۰ ولیر بود چنانکه وقتی دانسته بخت شیر کر بست و آن شیر را بیک ضرب شمشیر بخت پیوسته در کوپه بختیاری
 بیزیت و سیچکس را فرمان برداری میکنید و در اخذ اموال کاروانیان هیچ خود داری نمی فرمود و آن ایام
 که حکومت بختیاری با شاهزاده محمد تقی میرزا بود میرزا علی کرایی وزیر خود را با استمالت اسد خان بخت
 و از شاهزاده محمد علی میرزا خواستار شد تا او نیزه آقا قاسم صندوق دار خود را با میرزا علی رفیق راه ساخت بعد از
 ورود ایشان اسد خان هر دو تن را گرفته محبوس نمود در این وقت که مملکت بختیاری رجسب فرمان شاه شاه
 ایران مقفوض شاهزاده محمد علی میرزا آمد با سپاه خویش نظم بختیاری بیرون شد و نزدیک بدر میسران
 که جایگاه اسد خان بود لشکرگاه کرد و در میسران برزبر کوپهی رسیع است و جز از یکجانب راه آمدن شدن
 ندارد و از آنرا هیچون خواهند بد شد و از فرار قلعه طما بهای منبر و آرد و بمیان شخص بر بندند و بمبوی بالا
 بر کشند با بچه شاهزاده محمد علی میرزا میسر را محمد لولاسانی وزیر خود را با استمالت اسد خان بقلعه فرستاد و خود
 نیز بیک تنه پای و ز آمده با استیاد میرزا محمد نیز بعد از دستمانهای فراوان سخن بر آن نهاد که اسد خان از در
 فرو شده با شاهزاده وید که کند که اگر این شد قهرم رکاب کرد و اگر نه باز قتل شود چون از قلعه برزبر
 شاهزاده اورا گرم پرش نمود و سخن بزمی در پیوست و مشاوران او یک یک و دو و در آمدند و ناگاه بر کرد اسد خان
 پره زو زد و در آن تصکما بمبوی او بداشتند چون اسد خان چنین دید ناچار طریق مکت گرفت و چنین مذلت
 برخاک نهاد شاهزاده بر دی بخشود و فرمود باز قلعه خویش شود و بیج راه کرده دور و نزدیک در لشکرگاه حاضر
 باش اسد خان چون این بیدول قوی کرد و مراجعت بد نمود و شافکتی خویش کرد و پس از دور و ز بخت
 شاهزاده آمد و همواره ملازم خدمت بود و هم در انضال حکومت دارا اخلاط طهران را که پس از شجاع السلطنه
 مقفوض بشاهزاده اسماعیل میرزا بود برادر احمسانی نایب السلطنه علی خان شاهزاده مقفوض آمد و او را
 سلطان نقب داشته عیلا شاه خوانند و هم در انضال میرزا موسی رشتی وزیر شجاع السلطنه حسنعلی میرزا که مردی
 دانا و آرموده بود و حکومت نیز داشت بر حسب فرمان وزارت خراسان نامزد شد و محمد زمان خان سپر حاجی
 محمد حسین خان نظام الدوله و اصغمانی مأمور حکومت یزد گشت و این هسنگام میرزا ابوالحسن خان شیرازی از سفر
 روس مراجعت کرد و همانا میرزا ابوالحسن خان چون رسول مملکت رویه شد در هر اضی و بلدی مکانی تازه
 یافت و چون پاوشاه روس برای جنگ ناپلئون در حد و مملکت خویش بود بعد از ورود میرزا ابوالحسن خان
 در ظاهر بطرز بویغ و در باغ پادشاهی رسیدن آن بده منزل ساخت تا امیراطور روس مراجعت بختگاه خوش
 کرد پس بفرموده فرسنگت راه را برزکان درگاه با استقبال میرزا ابوالحسن خان پرور شدند و او را عظیم
 عزت و حشمت بهشتند و از یک فرسنگ راه پنجاه هزار سالادات و دو هزار سوار و شصت عراده توپ از دور
 راه بر صف کردند و او را از میان رده مشجره در آوردند پس از چند روز که از رخت راه بیاسود بحضرت امیراطور
 دست یافت و نواخت و نوازش فراوان دید و از نکلمات امیراطور چنان معلوم میداشت که مملکت یقین
 و شیردان و دیگر ارضی که رویه تحت فرمان در آورده اند دست باز خواهند داشت و بکار داران ایران
 خواهند گذاشت آنگاه که ملک ناپلئون بنهایت شد چنانکه در جای خود بگذرد و اید گشت فاطمه امیراطور از بل

نسخ تاجری
 علی
 بنجبر
 وزیران بکبر
 دال مملکت
 نایب وزیر
 قضاوت
 بکبر
 تشرین
 بیج بکبر
 مملکت
 تیره

تسج سلطنت و جانیخیری نعتلی شاه قاجا

آسوده آمد روزی میرزا ابوالحسن خان در پیشگاه خویش حاضر فرمود و گفت مملکت کرjestان و آذربایجان را (۱۵۱)
هرگز از دست ضعف و تقدیری بدست نکرده ایم بلکه امالی این مملکت بقدم رضایش شده اند و پناهنده دولت ما
گشته اند از کیش مروت و آیین مملکت و اداری بعید است که پناهندگان دولت روتیه را دست بسته بکار واران
ایران سپاریم با تجمد مردم مملکت کرjestان و متد ابلاغ چون مذهب عیسی علیه السلام دارند سیکوتر آن است
که در تحت فرمان پادشاه روس باشد و مردم و افغان چون بسیار وقت باراضی کرjestان ترک کار نمیکنند
و نهب و غارت پروراند نیز واجب است که زبان بر داوریتیه باشد لکن در اراضی شیروان و کج طالش
یکمروه میندارم و مسترد میانم این نیز وقتی است که ایلمی محنت را که سه حد دار جدید کرjestان است بدان آید
در آیه و رضای خاطر مردم باز داند سخن بر این بنماید و انگیزد یطوف را سردار قفقاز نمود و ایلمی مختار شش
لقب بنماید و باتفاق میرزا ابوالحسن خان روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت یطوفه بعد از ورود
تغییس برای نظم آن اراضی متوقف گشت و میعاد ننماید که در نیمه بهار بحضرت پادشاه آید و چندان از مردم
خود را با عریضه بهیرا میرزا ابوالحسن خان روانه درگاه شاهنشاه نمود و هم در این حال هنری الکات الخیری نیس
لقب و کالت یافته مامور بتوقف ایران گشت و مستر رویه از حضرت شاهنشاه رجعت مراجعت یافته با نظر و شفا
و قایم سال کیمزار و دودیت و سی و دوجری و ذکر شامت و شامعت شجاع استلطف فرمان

در سنه یکمزار و دودیت و سی و دوجری و سلامت و سی و سه دقیقه از شب جمعه دوم جادی الاولی چون بگذشت
خویش به پست الشرف شد و شاهنشاه ایران نعتلی شاه جشن جشید بگذشت این هنگام میرزا ابوالحسن خان
ایلمی از روس با فرستادگان یطوف بر سید و عریضه سردار روس را باز نمود و شهادت یار با جبار سردار
که هنگام توقف در چمن سلطانیه حاضر درگاه شود و عسکر خان اودمی افشار بر حب فرمان پادشاه و اختیار
و تبعید دولت بمیهاداری او را مزد شد و میرزا عبدالوهاب بمحمد الله و لدا حکم رفت که روانه زنجان شده
چون ایلمی روس وارد شد او را در چمن سامان ارجی که تا سلطانیه یکمزار سنک راه است فرود آورد و در وقت
عینت ابدوی پادشاه کنون خاطر او را باز داند و میرزا افضل الله مستوفی علی آبادی نیز مامور شد که آنچه
ایلمی روس را در خرج راه بکار باشد از منال دیوانی معلوم دارد و ما خود دارند و بکار بند این جلد راه بر کر
انگاه فرمان رفت که از مملکت محوره لشکر برای کوچ دادن سلطانیه در حرکت آیند اما از طرف
خراسان ازین پیش مرفوم شد که حاجی فیروز بزرگان جام را از بھر کر و کان بهرات کوچ داده در عیت
جام را در قلعه محسود آباد سکون نمود و دنیا و خان سرانکه از ایشان گشت بعد از رسیدن جعفری میرزا بون
محمد خان قرانی برگردن نهاد که هر وقت فرمان رود قلعه محسود آباد را از تصرف بنیاد خان انتراع حسد
و از قبالی متدائی نیز جمعی در محسود آباد باز داشت این هنگام اسمعیل خان سردار بفرمان شاهزاده کمش
فرستاد که بوعده و فاکن محمد خان جواب باز دهد که چون شاهزاده بنظم جام کوچ دهد مصافقتی در سپردن
قلعه محسود آباد نخواهد رفت شجاع استلطف و رایت وقت واجب دانست و در عشر اول جادی الاولی با تفریع
انک مسیحا ای از اراضی اقدس بر پشت و بقدم عمل علی مسافت نموده در همان شب بشهر خورشان آید

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ السوانح

۱۵۴۰ و رضا قلیخان افغانی که پدر خویش امیر کوته خان را در حبس میداشت چون اینگونه و در دستان هزاره راه یافت
 سراز بای نشاخته پذیره شد و جان و مال را بر بزم میکشیش داشت صبحگاه که این خبر پراکنده شد بمحضلی خان
 شاه و حاکم بر و بخرو و بیکلر خان چابک حاکم و ده جزو سعاد قلیخان بخاری و حاکم جهان ارفغان و قوجه خان
 کیونکه حاکم را و کان شتاب زده بمحضرت شاهزاده شافستند و جدا گانه نواخت و نوازش یافتند چون خاطر
 ایشان را مطمئن ساخت بچنان باداد و یکو بر نشسته بناگاه بارض اقدس درآمد و خوانین خراسان پیشکش لایق
 فراهم کرده بازن و مسرند طریق مشهد مقدس گرفتند تا بکوکان در آن بده بگذارند و ده هزار سوار جرار
 نیز بکباب آوردند آنگاه شجاع السلطنه سه شنبه پست و ششم جمادی الآخره تیغیه هرات را بمقیم عسکرم داد و
 از شمر مشهد خیر پروند و چون در سنک پست جام فرو داد محمد خان مترانی نیز بمحضرت آمد و در حبس
 شاهزاده میرزا محمد خان تکلوی جامی با اتفاق محمد خان فوله شد که قلعه محمود آباد بدست تیر و ایشان راه برگزیدند
 و شاهزاده از قنار بسیار شد روز و روز و محمود آباد و محمد خان نیز دیک شاهزاده آمد و معروض داشت که بنیاد خان
 در پروند و بعد پیغمبر مانی می کند اینک لطفعلی خان برادر زاده خود را با پانصد تن هزاره بمرست قلعه باز داشت
 و خود با سپاهی کین کاهی گرفته که اگر تواند کزندی بار دوی شاهزاده را رساند شجاع السلطنه چون این بشنید
 چون شیر غضبناک بجنار قلعه آمد و لشکر را حکم پیرویش داد عبدالله خان ارجمندی و رستم خان متران و کوزلو
 و سطلب خان و افغانی از چهار سو می بخت و آمدند و اسمعیل خان سردور توپهای آتشین را روی بقلعه بار داد
 و شاهزاده از پیش روی سپاه همه جا بمین و شمال می ناخت و لشکریان را تحریص داد و با مجله و لیران رزجوی
 حمله مستواتر کردند و مانند آن زمان از خندق عبور داده از برجهای متسلط صعود کردند و دست بقتل برکشادند
 لطفعلی خان با جمعی راه مندر بر گرفت و شاهزاده با کوی از قنای ایشان تا فتن کرد و بسیار کس را بمشیر
 خوشین و دینیه می ساخت با تجمه در آن مصاف سیصد و پنجاه تن از مردم هزاره گرفتار شد و کمید و پست نیزه
 سر بشمار آمد فرمان رفت تا گرفتار از ابرخی زمین با منج آهین بدو خستند و بعضی را در آتش سوختند و جماعتی را
 سر بر کز نرم کردند و اعضا حی جمعی را با تیغ از هم باز گشادند آنگاه از سرهای ایشان در آن ارض مساره
 میان کردند و حدودی درگاه پادشاه فرستاد و این قصه را عرضه داشت نمود بنیاد خان که این بشنید در طریق
 فرار از برق و باد شتابانده ترکشت آنگاه میرزا محمد خان تکلوی جامی را بکلمت جام باز گذاشته بجا ب
 هرات جنبش کرد چون تربت شیخ جام رسید عطا محمد افغان از قبل حاجی فیروز بد کاه آمد و زمین بوسید
 و معروض داشت که حاجی فیروز غوریان را باز گذارد و اطاعت دولت ایران را فرض شمار و بشمار آنکه
 شاهزاده از اراضی جام مثنی بخوید و هرات ماکه از احمد شاه بمیراث مانده از حاجی مینر و در نفع ندارد
 شجاع السلطنه سخن او را وقتی نگذاشت و باز ش فرستاد و از تربت شیخ جام کوچ داده چون بمبندل کوته
 نزول کرد امیر حسن خان عرب حاکم طون و طیس با لشکر خود بر کباب پیوست با تجمه شاهزاده علی مست
 نموده در پی نقره سه و سنکی هرات لشکرگاه کرد و از آن سوی حاجی فیروز کرد و بهی از شخی لچیان را در مصفا
 هرات و تل بچیان که معطلی منبع است باز داشت و خود در قلعه هرات نشین ساخت روز دیگر شاهزاده اندل نظر

مقالة شجاع السلطنه با افغانان
 تاريخ قاجاريه
 جلد اول

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ النوايح

۱۵۴ در آنجا بازداشت و خود با سپاهی بزرگ در جای دیگر کمین نهاد چون کار جنگ رواج یافت مطلب خان
 در معانی بنیاد در امیرعلی خان سردار با سرمازان خود یورش برده لشکر ایشان را بکشت و محاسن خان را
 با مردم او عرضه تیغ ساخت لشکریان اینوقت با خد غنیمت پرور شدند تاگاه از طرفی بنیاد خان با سواران
 در رسید و در حمله اول که بالای باقرانانی سر کرده پایادگان از انانی استر ابادی کشته شد و مردم او از جنگ
 هزیمت گرفته و سواران هزاره بغل ایشان از دنبال تا خستند سواران سپاه سردار چون این بدید پیمانک
 شدند ولی که نجاتشان بر داشتند چنانکه سردار کلاه بر گرفت و افغان همی کرد و سودی بخشید تا چار و دین
 بر پشت و بکویت تاگاه که نجاتشان در پهنل مرغ چون یکیک دود و دوشک کاه شاهزاده رسیدند
 و قصه بخشش شاهزاده بیستوانی امیر حسین خان عرب و امیرعلی خان قاجار شایبی را بحسد است اردو
 باز داشته خود بر پشت و تو سنان را تحریک داده و شتاب کرد تاگاه به جاعتی که از دنبال هزیمتیا نیتان
 دو چار شد و بانک رعد آسای توب بالا گرفت و خود نیز باینز هفتی بدیشان حمله کرد و یکصد و سی تن از آن
 جاعت را دستگیر ساخت و یک قلعده دره بام باز کرختند و در زمان حکم او تا گرفتاران را با سیجها
 آهین بر زمین کوفته و پسند مرغ چون باز آمد و کس فرستاده امیرعلی خان سردار که قلعده کرختی بود
 نیم بشی لشکر کا و آورده و باه او آهنگ دره بام کرد و خاین خراسان معوض داشتند که چون یک نیمه
 لشکر قلعده کرختی اند و اینم درم نیز پنهان کشته اند انتقام اینجا بر بکویت مبارکتر است لاجرم مراحت
 فرموده و در منزل کشید و معوض افتاد که در خان و درانی جسمی از افغانان در قریه شنگ جای دارد
 و میرزا صادق و قایم کنار که ملازم اردو بود و بعضی مال بیرون فرستاد و برفت و در خان را بدر کاه شاه
 آور و کشف شد که از حاجی فیروز والی هرات و حاجی آقا خان و وزیر او بخجیده و بملازمت شاهزاده شافته لاجرم
 شجاع اسلطنه او را بجلت کرد اینها و فخر مرغ معمر ساخته ملازم رکابش فرموده و از کشیدان بجهن برنی آم
 در آنجا عطا محمد خان افغان از قبل حاجی فیروز با عریضه و پیشش شایسته برید و مورد نواخت و نوازش
 شده باز هرات شد آنگاه امیر علم خان عرب و ابوالسیحان هزاره و امیر حسن خان حاکم طبرس و دیگر
 سرکره و کان را رخصت انصراف داده خود روز شنبه دهم رمضان وارد مشهد مقدس گشت و قایم
 احوال را در حضرت شاه شاه ایران عرضه داشت نمود و هم در اینال روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان بر
 حب فزان شهریار تاجدار با طعش و عرس بکبر و نه و دو تن از دختران حسینی خان را که برادرزادگان
 شریارند برای شاهزاده ظل سلطان و شاهزاده اند و بیوی میرزا عهده مزاجت بستند و هم در اینال
 شاه زمان افغان که بدست برادرش شاهزاده محمود و پناکت بایک پسر خود بدر کاه پادشاه آمد و آنک
 زیارت بیت الله داشت و مورد الطاف و اشتاق خسروانی گشت این بهتخام وقت رسیدن
 و لکنند بر طرف ایچی روس قریب افتاد و این بر طرف از قبل او رسد بوجی خان بن بکیز میرساند و بپ
 خشن و خاطری سببه داشت پس از دو ماه که نظم مملکت تعلیس و قرائع به او بوجب میباید آهنگ چمن سلطانه
 کرد و عسکر خان افشار بفرمان نایب اسلطنه از او بچ کلیمایان پذیر گشت و در اینروان حسن خان برادر

السلطنه
ابن ابی
روس

برای آنکه
یکصد و سی
دین و سیصد
سهم و سیصد

شرح سلطنت و جہانگیری فتحعلی شاہ قاجار

حسین خان سردار با پنجاه کس از سواران نامور با استقبال شرافت و حسین خان که در شهر ایران از بهر (۱۵۵) ضعیف سر پرده پنج سری بر پای کرده بود وقت رسیدن ایلمچی تا پیرون سر پرده پذیره شد و دست او را بقانون ایلی یوروپ که علامت محبت محضه انداخته و او را مبار پرده آورده و او را با شرطی همان نوازی از خاک ایران بگذرانید و در روز و شب بر حسب حکم نایب السلطنه از قریه سلطان تاسرا می داد

الامار بیت و پنجاه سوار و پانزده هزار سرباز و بیت هزار کس پیاده و چهل هزار کس از اهل حرف صنعت با چهل عراده توپ از دور و بر صف برگشیدند و همه تن چون مثال دیوار از سخن خاموش و چشم بر ایلمچی داشتند

با بجهل بر طوف بدین ساز و سامان در آمد و روز دیگر حضرت نایب السلطنه شرافت از نایب السلطنه سخنی که تشبیه قواعد مصالحت کند نشود زیرا که خاطر او شیفته جنگ بود و آهنگ انتقام و استلا جرم بر طوف با که در دست خمیر از آنجا کج داده و بزنجان آمد و شاه هزاره عبد الله میرزا و عظیم نیک داشت و هیچ قیقه از پذیره دادن همان پذیرای فرو گذاشت و بر حسب امر شاه ایران او را در حرم سلمان از رخ فرزد آورد و میرزا عبد الله ب معتمد الله و با او طریق موافقت و موافقت سپرد از مینوی شاه ایران را در پیشگاه بیت و بنعمت شهبان از داد و اخلاف طرزان حرکت فرموده و همه بعد هم شهر رمضان و در حرم سلطانیه کشت و از توخانه و زنبورکخانه و سوار و سرباز و شاهزادگان و امرا چندان انجمن بودند که کمتر وقت بدین اندوخت و انتظام سپاهی با و یا تو بر طوف با و یا سی و دیگر کون از نیک سوی بیرون شده نظاره سپاه و رسیدن پادشاه را به ان شوکت و حشمت می کرد و بعد از روز و بچشم سلطانیه بفرمان شهبان اسبی با ساخت مرصع بجا بر آید از بزرگیت ایلمچی بودند تا بر نشسته بنگرگاه آمد و امان الله خان والی کردستان با پنجاه سوار پذیره او شد و از سر پرده شاه تا دو میل راه سربازان و توپچیان و زنبورکچیان از دور و بر صف راست کردند با بجهل بر طوف با این مکانات وارد شده در سر پرده میرزا شیخ صدر اعظم درآمد و محمود خان دبی قوری و ول باشی از قبل پادشاه به آنجا شده و او را پرستی سبزه نمود و روز دیگر هنگام باد عاصم که شاه ایران بر تخت مرصع جای کرده و ادوات و ادانی رز و کو هر که هر یک بالما سس و یاقوت شاهوار مرصع داشت بکار شد و شاهزادگان با سبهای زمار و جواهر آبر جل و خل کرده در برابر پادشاه رده و بستند و بزرگان و امرای ایران در جای خویش بر صف شدند حکم با حضور ایلمچی رفت و بر طوف با چهل تن از مردم روستیه و دو تن ترچان بر نشسته ایلمچی در کشیک خانه پاسد و از آنجا بر پرده خروانی در آمد و اتفاقا حاجب بار از هنگامی که پادشاه دیدار شده تا آنجا که بنگرگاه در آمد چهار جای سر فرستاد و شاه ایران بدان قانون که با سفرای یوروپ کار می کرد او را اجازت جلوس و او بر طوف بر حسب امر نشست و بیدار بخت و نامه امپراطور و امیرزا شیخ صدر اعظم از دست بر طوف اخذ نموده در پیش بخت شد که داشت پس از مطالعه کتب و پرسش طالع امپراطور و سربازان بر طوف را احضار فرموده هر یک را عطفی و در خمره سرود و جلد را اجازت داد بقانونی که در آمد باز شدند و روز سیم ختم امپراطور را از نظر پادشاه بگذرانید و آن صورت فیلی از ذهب خالص بود که در پهلوی چپ آن صنعت ساخته کرده بودند که گام

از نظر ما و شما
دوس ارمغان و شاد
کنند از نینا و محی

بدار آن ساعت تمامت اعضا و جوارح فیل مشایخ کار طبیعت در حرکت بود و نغمه بقانون موسیقی منوافت و سه
 قطعه آینه سمانی که هر یک پنج ذراع طول و دو ذراع مقداری بر زیادت عرض یک است سخن داشت
 و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش گذاشتند بر حسب فرمان آینه دار کاخهای سلطنت که تمامت آن کاخها نیز از آینه
 بود و نصب گشت و همچنان بر طوف از قبل امیر اطوار افسری مکتل بجا هر و بعضی اشیاء دیگر به میرزا شفیق
 صدر اعظم عطا کرد و هر یک از بزرگان درگاه راهی جدا گانه دادا کرد و سفر بر طوف برای تشیید تواعد عهد
 سابق بود و لیکن پاره سخن از قبل امیر اطوار معروض داشت که میان مودت رامتسه نزل میا ختن
 ان بود که پادشاه روس را با دولت عثمانی اینک محاصرت است شاه ایران را بحکم احت و درین محاصرت
 احاطت روئیه لازم است و اگر نه احاطت روسان نیز نفرا به ششبار یا تاجدار در پاسخ فرمودند عهد
 با امیر اطوار همان است که در عهد نامه مسطور است و یک عرض کرد که دشت خاخرم با اراضی دولت روسیه
 پیوسته است و باز کسان روس را پیوسته مردم خاخرم زحمت رسانند و اموال ایشان را بفارت
 برگزیده شاهنشاه ایران یا خود لشکر خاخرم فرستاده آن اراضی را در تحت فرمان خویش آرد یا اجازت
 که لشکر روسیه از دریای خزر با سرباز شود و از آنجا از راه حصارسان یا از طریق دشت به تنبیه خاخرم میان
 عبور کنند شیدار فرمود که اگر چه در فصول یازده گانه عهد نامه این سخن مرقوم نیست و لکن در طریق محبت
 مضامینت می رود اما مجبور سپاه روسیه در خاک ایران بود و اینست و از تیغ خاخرم کار داران ایران را که و
 نباشد بشرط آنکه ختن نفع تلخ و بخارا و هرات بدست شود آنگاه خاخرم از آن آسان کرد و چنانکه پادشاه
 افشار رسیده چنین کرد و یک عرض کرد که اگر اجازت رود و یکقر با یوز از دولت روسیه در کیلان متوقف
 باشد و زشت و زیبای تجارت روسیه را باز داند امنای دولت بدین سخن وقتی نخواهند و ابا کردند و دیگر
 عرض کرد که بر حسب عهد نامه مبارکه موثقی معین شود که حدود طالش را باز نماید شخیرا باجناسم این کار را
 مصوابه بد و لیسجد دولت عباس میرزا باز گذاشت و یک عرض کرد و توقف و کلای طرفین در سرحد و لیتن
 واجب است پاسخ رفت که پس از مراجعت بقلیس معتمدی بدگاه ما فرست تا با کارپردازان دولت ایران
 اینجا ساخته کنند آنکه بر طوف را بخلعت کران بها و شیر مرغ و اسب با ساخت و ستام مکتل به جواهر
 و یکقطعه نشان شیر و خورشید الماس سرافراز فرمود و همراهانش را جدا گانه هر یک را بحسب قرین اعطا و اعزاز
 داشت و رخصت مراجعت فرموده بهماننداری عسکر خان افشار باز شافت از پس بر طوف پادشاه روشن
 ضمیر را کثوب افشا و که اوزکاوش روم و خاخرم از پای نخواهد نشست و در نباشد که وقتی بدولت ایران
 نیز از وی زیانی رسد لاجرم محبلی خان خلج حاکم ساوه را که مردی کهن سال بود با یکت زنجیر فیصل و چار سر
 اسب و چند رسته تیغ مرورید و بعضی اشیاء دیگر بمفارت روم فرستاد و انی داشت که اگر بر طوف
 سجد و ایران یا روم وقتی دست تقدی دراز کند دولت عثمانی و ایران با اتفاق دفع دهند محبلی خان
 در عهد آخر شوال از چمن سلطانیه طریق حضرت سلطان محمود خان ملک روم گرفت و شهریار تاجدار
 راه دار آنجا فرامیشت داشته شبانه یازدهم و یعقده وارد طهران گشت و در این سال میرزا شاه فیصل

رقن محبلی خان
 خلج بمفارت
 روم

شرح سلطنت و جانیخیری فتحعلی شاه قاجار

مقتول گشت هانامیر شاه خلیل الله پسر سید ابوالحسن خان است و او از سادات اسمعیلیه می باشد ۱۵۷۲
 هم اکنون جماعتی که طریقت اسمعیلیه دارند ایشان را امام خویش دانند چنانکه در ذیل مذاتب جانیان حضرت
 ایضا جماعت را نیز بشروح باز خواهیم نمود باجمعه در مدت دولت زندیه سید ابوالحسن خان حکومت کرمان داشت
 و چون غزل شد در محلات که محال تم است نشین گرفت و به سپه خان جماعت اسمعیلیه از هندوستان ترکان
 زکوة خود را بحضرت اوی آوردند و اگر نسیه وی سفر کردند داشتند به باب دریای می افکندند و چنان
 می پنداشتند که دست امام میرسد و بسیار کس نذر مسکروند که در حضرت امام می می معین مجاور باشند
 و طی مسافت کرده در اراضی محلات و هر جا که امام را سکن باشد حاضر میشدند و بسیار آب و کشتی و دیگر
 کارهای می پرداختند بعد از سید ابوالحسن خان امامت قوم شاه خلیل الله فرزند او رسید و او بعد از روزگار یکی
 سفر کرد و دو سال توقف نمود و روزی چنان افتاد که بیک دو تن از ملازمان او در بازار یزد باطل صرفت
 سازعیت کردند و زحمتی رسانیدند مضروبین شکایت میرزا محمد جعفر صدر الممالک بردند و او با حضرت
 ملازمان شاه خلیل الله حکم داد ایشان هر سنگی که شده برای شاه خلیل الله که بختند و عوامان صدر الممالک
 بی میل مقصود باز شدند ملاحین یزدی که مردی دیب و فاضل بود چون این بدید خواست آورد نزد صدر
 الممالک اظهار عقیده کند می توانی از مجلس جنس کرده با جماعتی از عوام آسنتک سرای شاه خلیل الله کرد
 و او از بجز دفاع در سرای بت بر لب بام سگری کرد و بغیرم داشت بنشست مردمان یورش اول در سر
 شکسته و شاه خلیل الله را باره سترن از مردم او پاره پاره کردند حاجی محمد زمان خان سپه حاجی محمد حسین خان
 نظام الدوله که این وقت حکومت یزد داشت ملاحین و دیگر اشرار را که این کار کردند بگرفت و باز داشت
 و صورت حال را عریضه نکاشت شجره کس فرستاد تا صدر الممالک و ملاحین و دیگر مردم کت کار را
 حاضر در گاه ساختند نواب صدر الممالک را بنجان خشن از مکانی که داشت فرود کرد و ملاحین را
 در زندان برده و در بیکم کشیدند بنحایت نظام الدوله ملاحین بجان امین شد و عقاب او جرئت
 چوب معلق شد و صدر الممالک بعد از کناه چشکی لایق پیش کشید و مخدولان و نه یزد شد و چون قاتل معین
 نبودیت مقتول را از اقامت ترکین این کار را خود داشتند انگاه شهریار تا جدار آقاخان و له اکبرش را که
 بجای پدر امام اسمعیلیه بود سر و عطف داشت و او را بمصاهرت خویش بر کشید و حکومت سایر اهل ملک
 قم و محلات مابین داشت و هم در ایال مردم بندر مغویه که در کنار دریای عمان است با جاعت جو اسم
 و قبایل عتوبی هر استان شده سرطیفان بر آوردند شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس با همیشه
 از شیراز بیرون شده تا دهنزنی بندر مغویه و در اراضی پنج خال فرود آمد و از آن سوی پنج بند کس از مردم
 جو اسم بکشتی برای آمد و بیکار بندر مغویه آمدند شاهزاده محمد زکیخان نوری ما نزدانی را که مرد می جلالت
 شعار و در مملکت فارس سردار بود به نفع ایشان بر آنکخت مردم مغویه چون قوت مقاومت خود دیدند
 بمجبار در رفتند محمد زکیخان مجامه پرداخت و روز تیم حکم ویرش داده قلع را فرو گرفت و آن جاعت را
 عرض تیغ ساخت و در کنار بحر از سر بلای ایشان سار را برافراخت و باز آخته در رکاب شاهزاده

شماره پنجم

کتابخانه مجلس شورای ملی

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۱۵۸۸ هجری بمحبت بیشتر از نمود و مرده این فتح در غره ربيع الثانی مروض در کاه شاهانه افتاد آن کاه شهریار ایران
 بجای می ماند از آن سفر کز شاهزاده محمد قلی میرزا زانگذار ماندن آن کوه خدستی نمود و بعد یقینان دولتی
 قاجار حاکم استرآباد و سرکردگان میوت و کولان در جبهه اشرف بر کاب پوشت و پیشانی لایق پیش کز این
 دشت شاه ساز محبت نهاد و بمشبه پنجم جادی الاولی و در طهران کشت و هم در اینال فتح خان افغان
 از قبل شاهزاده محمود دفع هرات کرد و همدان شاهزاده محمود چنانکه شرح رفت با عانت کار واران ایران بر
 افغانستان غلبت فزاد و همدان را برادر حاجی فیروز گذاشت بعد از ورود شاهزاده حسنعلی میرزا بخراسان
 حاجی فیروز را وحشتی در خمیر نشست و یکت حین سپر خود را با حسن خان ماطر روانه کابل نموده از برادر استرآباد
 لشکری کرد باشد که قوتی گیرد و غوریان را استرآباد کند محمود شاه که تخیر هرات را در خمیر داشت این معنی را
 بغال سبک گرفت و فتح خان وزیر خویش را بالشکری انبوه روانه هرات داشت تا هرات را به دست گیرد
 و اگر توانه بخراسان سینه زخمی رساند و این فتح خان مردی ولاد بود و پست برادر داشت که هر یک در محله
 سرداری و هندو مکنکاری بودند و حکومت او در وزارت محمود شاه از پادشاه بر زیادت بود و نقش خام
 چنین داشت بیت چه بخت دولت محمود شد معظم شد غلام خاص فتح خان وزیر اعظم شد
 با محمد فتح خان بالشکری از اوان و تو بختاناه و فزاد براند حاجی آقا خان و وزیر حاجی حسین و ز صواب شد
 که او را بشهر آورد و با استقبال او تا نواحی هرات استعجال کرد و تخیر غوریان را برود و هرات معظم
 داشته او را در پیرون شهر سمنه و آورد و فتح خان چند روزی بود و روی ل مردم همی با خویش کرد آنگاه
 حاجی فیروز را به دست آویز شورت به پیرون شهر دعوت کرد و پس از لحظه گفت و شنود از نزد او بیرون شد
 و حکم داد تا او را بر بزرگان دولت او را در حبس بازداشتند و بشهر هرات در رفقه خزین و فاین و احال
 و افعال حاجی فیروز را ناخود داشت و ملک قاسم میرزای سپه حاجی فیروز را پس از چند جرات دست
 بخت و زنان و دختران را اسیر کرد و هم از تفرض ایشان است باز داشت و حاجی آقا خان و وزیر
 و عبدالرشید خان در آنی را مقتول ساخت آنگاه حاجی فیروز زنان و فسرندان او را بر روانه قندهار
 نمود و خود در هرات نشست و کسب لغان برادر خود را تخیر غوریان فرستاد و بمکاتب و مواعید محمد خان
 قرایی و ابراهیم خان و بنیاد خان هزاره و دیگر بزرگان جمشیدی و خراسانی را با خود بر سر مهر و خاوت آورد
 و با محمد رحمان قربان که از خوارزم نیز به استان کشت آنگاه عصیان با دولت ایران را بلند آوازه کرد
 و دور و قبل از نوروز انجیث در حضرت شهریار تشریافت و فرمان رفت تا لشکر را بجن شوند
 و شجاع السلطنه تا رسیدن لشکر در عراست هد و خراسان استوار باشد

طبعان
 فتح خان افغان
 فتح خان
 در کتبی و نقالی
 و کسب

و قایع سال بیکار و دودیت و سی و سه هجری و ذکر سفارت میرزا ابوالحسن انگلیس

در سنده یکبار و دودیت و سی و سه چون از روز سه شنبه سیزدهم جادی الاولی چهار ساعت و پست
 دقیقه پیری شد بخورشید باطل حل سپرد و شهباز را تا حدار فحتلی شاه قاجار بآمین جمشید جشن نوروزی
 در نوشت و نخستین نظم خراسان را عظیم غم داد و میرزا عبدالعزیز باب معتمد الله و له را با تملات خوانین

شرح خلطت و جانیگری فتحی ساه فاجار

خراسان که با فتح خان افغان ابواب موالات مفتوح داشتند نامور دوا با اتفاق ذوالفقار خان و ۱۵۹
 مطلب خان بابا لشکر سمنانی و دوا معانی و جمعی از دهم جادی آلاخره سیدون فرستاد آنگاه میرزا
 ابوالحسن خان شیرازی را بصفارت انخلتره نامور فرستاد تا پادشاه انگلستان را که صلح دولت ایران
 و روس توسط کارداران او بود آگاه سازد که انگلند بر طرف فرستاد و امیر بطور روس مادی کوکن قتم
 از اطوار او چنان تفرس کردیم که زمانی دیر بر بگذرد که عهد بکشد و اوراق عهد نامه را در نورد و در قلم
 بدست مساحت محو سازد و دیگر باره کار بمقتات و مبارزت از دوا سپهان از دوست هزار تومان
 مسکو که در ایام تقالت بار و سیئه همه ساله از دولت انخریز بد دولت ایران جل میشد و پس از مصالحه
 پیشکاران انخریز از افغانیک نیده آن ذهب دست باز داشته اند طلب کند و بکشفه شمشیر چند رشته مراد
 و قالی از سنک شیب که مثال شاهنشاه ایران بر آن رسم بود و بعضی اشیاء دیگر ببدیه پادشاه انگلستان
 مقرر شد و چون میرزا ابوالحسن خان از طریق اسلامبول بر سپاه بود دهم کتونی سلطان محمود خان ملک دهم قوم
 افتاد و همچنان نامه با امیر بطور رسد و کتاب دیگر پادشاه خواند رقم شد و هر یک را از معانی جدا گانه خواند
 و میرزا ابوالحسن خان در نیده رجب را بر گرفت و شهریار نیز سپاه کرده در پیچد هم رجب خیمه سیدون زد
 و تا اربع فیروز که و کله براند و در آنجا اقامت جست تا خبر خراسان باز ماند و کار بر مصلحت وقت براند آنا
 از آنسوی شجاع اسلطنه صفی میرزا فرمان گذار خراسان محمد امین خان یاز و کی کرده و اسیر قبیح خان تیوری
 جرات قلعه غزریان و حصن محمود آباد باز داشت و فوجی را بتا راج و دنب اراضی با خرد و تربت کاشت
 و از طرف افغانستان بعد از نوروز فتح خان از مردم فراباشر کابل و افغانان قدمار و سکنه هرات
 و بلوچان و سیان و قبایل حبشی و هزاره و فیروز که کی لشکری انبوه ساز داده با قوچانه و زنبورک خانه به
 اینک تیغ خراسان از هرات بیرون شد و محمد رحیم خان مسند مانگند از خوارزم نیز با مردان رزم آزمایه
 تا اراضی سرخس تاختن کرد و از غزاین خراسان محمد خان قزاقی و ابراهیم خان هزاره بشکر کا و فتح خان پیوند
 در مضامین خان غفرانو و خفعلی خان شاد و لوبیکل خان چا پشلو و سعادت قلیخان بغیار لور در حصار با
 خویش استوار نشتند و محران شدند تا هر کرا نصرت یاز شود بد و یار شوند شاهزاده شجاع اسلطنه خنین و فتح
 افغانزاد اجاب و انت و روز هشتم رجب با سپاهی کججی راه هرات برگرفت میرزا عصبه الی باب مسند الدوله
 با اتفاق ذوالفقار خان و مطلب خان و دینزل کال یا قوتی بد و پیوست و هم از آنجا کوچ داده در رباط کافر
 قلعه کشف افتاد و فتح خان با سپاه مرد سپاهی در اراضی کوسویه ساخته جنگ است و مسافت او تا پین
 مسرت از دوا فرسنگ برز باد ویت شجاع اسلطنه چون این بشنید بد و آغز دق را در کاسه قلعه
 که داشته باده هزار تن سواره و پیاده و زنبورک خانه کار بمقتات بیار است و اینار کرده و در اراضی کوسویه
 قالی فریقین افتاد و فتح خان چون سپاه شاهزاده را دید اگر دیکجن از افغانان را رسول فرستاده و پیام داد
 که شاهزاده غزریان را بد دولت افغان گذارد و محال تربت و با خرد را محمد خان و ابراهیم خان را و از آنجا
 بر دوا سپاه لی که بهم آویخته بودند و غنایار میخه کرد و مراجهت نمایند و اگر شاهزاده از جنگ پندرسید

خراسان
 و جانیگری
 فتحی ساه فاجار

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

بابا و آریز و چه داند که فتح و نصرت کرا باشد بعید نباشد که بتکبر ملکه اذکی و تخرجهانی مملکت سلطان اترنزل
 کند شاهزاده در پاسخ گفت که مولای تو محمود را که پرورده منت پادشاه ایران است هرگز آن مکنات
 نباشد که در میان ملوک سخن به نیکت و بد کند و دم از خیر و شر زن ترا چه افتاده که ویر و زشت افغان سد و
 زانی را سختی چشم از حقوق و سیفت پوشیدی خدایکند با بانوان سرای ایشان نیز در آویختی و در آیشی اینگونه
 سخن از اینگونه مردم سپند نباشد مگر اینی خواهی آن چند تن ترائی و هزاره را دست بسته بسوی دانت
 و اگر نه جنگ را ساخته باش چون سخن بجای رفت و سیف فتح خان باز شد بازار مبارزت رواج گرفت شجاع سلطه
 صف راست کرده و سیمین لشکر را بر راعده الواب معتقدالدوله و فضلعلی خان توانوی قاجار سپرده سواران
 خواجه وند و عبد الملکی را در زیر رایت ایشان داشت و پیادگان استرآبادی را با بایک عراده توپ از پیش
 روی سیمین کرد و حینقلی خان پات تیشا بوری را با پیادگان جنبه سانی بجهت مینه فرستاد و آنجا دزد و لافق
 خان حاکم سمنان را با سربازان سمنانی و سواره قراچول و بطرف میره داشت و طلب خان حاکم دامغان
 و علی اصغر خان عجم بطام و سربازان و امنایر اخراج میره بداد و خود چون شیر خنجر دیده با سواران مایه
 و غلامان رکابی در قلب جای کرد و آراستنی شج خان شیردل خان برادر خود را با مردان سیتان و دلیران
 فیروز کوهی و جیشیدی در سیمین داشت و کهن دل خان برادر و دیگر خود را با لشکر هراتی و تائینی و درزی میره
 فرستاد و بنیاد خان را با سواران هزاره و چکچک و جناح میره جای داد و محمد خان را با جماعت فراهی و سواران
 در جناح سیمین گذاشت و خود چهل قزلباش کابل و افغانه قندار و ابراهیمخان هزاره و محمد خان قزلباش
 و توبخانه قبلهگاه در آید و جمعی از لشکریان را نیز در سازه و کین جای تادن فرمود اینوقت آتش حرب بنایه
 زدن گرفت و آلات ضرب بجار افتاد و دمان تو بهار از طرفین کشاده شد و از کرد و دود و درز نگاه جهان
 کشت شیردل خان با جماعتی از سپاه افغانان بر میره سپاه شاهزاده حمله آنکند و سربازان سمنانی
 سواران قراچول و برایشان در آید و بدستباری تغلک و دیگر آلات جنگ آنجماعت را چنان هزیمت
 که هر تن دیگر سویی می دفت بسیار کس از ایشان بجاک معرکه افتاد و دیگر باره افغانان یک حمله دیگر انداختند
 و ذوالفقار خان کار ایشان را باخت اینوقت کهن دل خان با مردم سیتان و قایل هرات چون یکپیک
 حمله کین با بیک میره سپاه شاهزاده بک غمان شد پیادگان استرآبادی حلقی اندیشیدند و خواستند
 تا آنجماعت را از لشکرگاه خود و دکنند و یکباره دستیکر سازند لاجرم لغتی باریس شدند و فری نمودند سواره
 خواجه وند و عبد الملکی چون این بدیدند ایشان را هزیمت شدگان پنداشتند و میتوانی روی برکاستند و از
 جانب دیگر بنیاد خان هزاره بد آنجا که نه و آخر وقت شاهزاده بود و باخت و همنوز مردم او دست بخیری
 فرستاده بودند که سواران رکابی شاهزاده برسیدند و جنگ در پیوستند بنیاد خان را نیز روی جنگ
 ایشان نماد از پیش روی سواران بجز بخت از قضا در هزیمت با سواران خواجه وند و عبد الملکی که ایشان
 نیز از جنگ فرار کرده بودند هر دو سپاه که ریخته در کنار میدان با هم در آویختند بعد از کیر و دار و کوشش و
 کوشش بسیار بنیاد خان بجانب کوسویه که بخت و جماعت خواجه وند و عبد الملکی طریق مشهد مقدس

مقاد
 شجاع سلطه
 با فتح خان

شرح سلطنت و جانشینی فتحعلی شاه قاجار

برداشت اما میدان رزمگاه از کرد و دو چون شاه سپاه بود و یکس دوست از دشمن میساخت شجاع سلطنت
 در آن کردگاه با چند تن از غلامان بکف نهاده و کف بر لب آورده چون بل مست قدم استوار داشت
 و زمین دشمنان را میخندد در میان چند تن از افغانان او را دریا فشد و با تیغهای آخته بوی او شافتند
 شاهزاده اسب بر جهان دماند شیر خکین برایشان در آمدن کهن از افغانان که مردی دلاور بود پیش دستی را
 تیغ بر فرق شاهزاده براند شاهزاده سر بر زد و آن تیغ بر سر اسب آمده لنگی جرات کرد هم در آن حال
 شاهزاده دیگرش مجال نداد شیر برزد و او را دو نیمه ساخت و روی پر کاشتنند و دیگر برادر که گاه برد
 و آن یک را بر سر بر اینند با بچه چار تن را شاهزاده پاره پاره ساخت و چند تن دیگر از افغانان چون این
 جلادت مشاهدت کردند روی پر کاشتنند و بیا کس از کز کجکان سپاه ایران آن استواری و در کنگ
 شاهزاده را در جکات بدانستند از دور دزدیکان بچن شدند و از انفقار خان سنانی که در بهشت است
 و شجاعت نامور بود چنان دانست که سپاه ایران شکست شد از مردم خود را بچن کرده در یک سوی میدان
 در کنار رود هری جای کرد و مبارزت را پای داشت فتح خان را در آن ظلمت جکات کلوله از تفنگ برداشتن
 آمد و عظیم جرات کرد و چهار پست با بچنک داده با تو بلباش کامل و افغان قندار باراضی فراده و بهر از کجک
 مع القعه در پایان کار افغانان یکبار هزیت شدند و از میدان کارزار تا کنر سبزار که میت و کنگ
 مسافت است همه جا کشته و افکنده و اسیر و دستگیر بود چنانکه هوای آن طریق چنان معفن گشت که یک
 از مدت زمان عبور کاروانیان بصعوب میرفت با بچه میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله در تاریکی کردگاه
 حیران ماندند انت معمر کیت و معمر که نام است بی آنکه راه بداند و جای بشنا حد بارضی کو سویت باخت
 از آنجا مسووع بهشت که شاهزاده در میدان کارزار استوار است جنواری عیان بر تافت و در کنار رود
 هری جسمی از سواره و پیاده نخواست که بچن شده اند چنان دانست که ایک شاهزاده و سواران او
 بوی ایشان شتاب کرد و چون بر رسید و بنیاد خان بود معتمد الدوله را دستگیر ساخته و به کنگام افکند
 و روزگناه شد شاهزاده آن شب را در کافرقعه فرود شد و بنیاد خان در رباط کو سویت منزل کرد و معتمد
 و محمد خان قزاقی نیز با او بود و محمد خان بنیاد خان را می بخت که معتمد الدوله را بهادت فرستد و او را
 و خدمت کرد و امری اندیشید و معتمد الدوله نیز او را بفرغیت و روی او را با شاهزاده کرد و عفو گناه او را
 خواستار آمد شاهزاده شجاعت با حکومت غوریان و با غرور و کوسویت راه و گذاشت و خط حکومت او را
 با خلقی که اینها بمعصوب میرزا علیرضای رشتی برادرزاده میرزا موسی وزیر خود بود و فرستاد و بنیاد خان
 جمعی از بنی اعمام خود را بر بسم کرد و کان ملازم خدمت معتمد الدوله نموده روانه کردگاه شاهزاده داشت
 روز دیگر نخستین ذوالفقار خان بلگرگاه منسج خان در آمد مردم او از غنیمت بهره عظیم یافته و این
 او شاهزاده و لشکر او در آمدن ایشان نیز از آن غنیمت بی بهره بودند از پس این وقایع شجاع سلطنت
 کرده مرده این فتح را در حضرت شیراز عرضه داشت و شهر یارش بعد در منشور طاعت مسرور

منصور ملک
 مشد کوه خاکی
 در ستم بدشاد و تو کار
 خوان بر تار و بختند
 افغانان

چنان
 غنیمت
 زیاده

نست
 سب
 نیت

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

۱۶۴۲ و هم از فیروز که حکم رفت که شجاع السلطه از محاصره تربت دست باز دارد و حسن خان قاجار قزوینی را با پنج هزار تن از ابطال به جال بتیغز قلعه صفی آباد و دفع سعادت قلیخان مقرر نموده و شاهزاده محمد تقی میرزا مسلمان که از برود و بختیاری بمقاتله و مبارزت محمد رحیمخان مسلمانگذار خوارزم باور گشت و مهدی قلیخان و محمد خان دولوی قاجار با ده هزار تن لشکر ملازم رکاب او شده و فرمان شد که اگر محمد رحیمخان از ازار اسیضه درون و زمین قدم فزانه گشته دست از او باز دارند و حصه بار بر و بخرد را محصور دارند و بختیقلی خان شاد لور او سیکر نمایند شهید آقا جدار چون این احکام برانند خویشان نیز سفر خراسان را مقیم غرم داد و با لشکری از حوصله حساب افزون راه بر گرفت و از شاهزادگان محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و همون میرزا وحید زقلی میرزا و الله ویردی میرزا ملازم رکاب شدند و قاسم خان قوالوی قاجار که بمصاهرت پادشاه مصافحت داشت همراه سپاه آمد با تجمه اردوی پادشاهی از چمن میدان جوق جنبش کرده از راه خاجرم چمنان نورد گشت در منزل اسفراین فرستادگان شجاع السلطه برسیدند و نظاره خانه و تو بجان و زبزرک خانه فتح خان را بحضرت آوردند و روز سه شنبه نیم شهر رمضان اراضی بام که از محال جهان اربعین است مضرب خیام شد و در آنجا مکشوف افتاد که سعادت قلیخان در قلعه صفی آباد جای کرده و حراست قلعه بام را بر بعضی قلیخان برادرش گذاشته بر حسب فرمان عبداللہ خان ارجندی و سربازان فیروز کوهی قلعه بام را حصار دادند و هدف تو بهایک باره کوب ساختند روز سیم از قلعه کیان بامکت استغاثه بلند شد و مرتضی قلیخان باتیغ و کهن در باره بمند پادشاه نامن حبت شد یار و نیدار بروی بخجود و در ازای عنایتی که از مردم قلعه سبزه لکریان میشد معادل سه هزار تومان زر مسکوک از خویشان بشکر عطا کرد سعادت قلیخان در قلعه صفی آباد چون اصغری انجیر نمود و در ازای ذراعت محمد قاسمخان قوالورا شفاعت آنجخت و بخواسار می پتیل نشان پادشاهی شتافت و رقم عفو و عطف یافت و در منیر خان افتاد که روزی شکاری بکند قلعه بام بریاد و نظاره تو بچان نظام ایشان بکند محمد نام بنایری این بید و بدانت و کست خانه شحال فیشر ابوی پادشاه بکشد و کلو له شحال خطا کرده و از پادشاه کذب بریشانی بکن از علما مان آمد مفرا و را پر اکنده ساخت بعد از فتح قلعه بام چون شهر یار آنجا حبت بخجود و تیغ بخون خاین نیز نیالود بعد از فتح بام میرزا عبداللہ بن محمد الله و در ازاد شجاع السلطه بشکر کا آه و معروفی است که این نظام که شاهزاده تربت حیدریه را حصار داده از قبل ساه محمود افغان و میرش کامران میرزا ملا شمس سفتی هرات خان ملا خان ملا باشی درانی بنده و یکت شاهزاده آمده و او را در حضرت پادشاه شفیع ساخته اند که زلات ایشان بر لارل عفو از جریه جهان شسته کرده و سخن بر این نهاده اند که ما را از جبارت فتح خان خبری نبوده و ما این کاوش فرموده ایم و اگر اجازت رود و فرستادگان او و پیشگاه پادشاه حاضر سازیم تا بحکف مسؤل خوش بماند شاهشاه ایران مسرود که ایشان را نزد ما بار نباشد و پاسخ ایشان را شجاع السلطه بگذارند و بدینک پیام دهند که اگر بکیفر آنجناب فتح خان را دست بسته بوی فرستی یار و جهان پین او را از چمنان بیرون کنی و دیگر باره با تو طریق ملاطفت و مصافات خواهیم سپرد و اگر نه ساخته عذاب و عقاب پیاسش چون سخن بیای رفت

تشریح سلطنت و جهانگیری مصلحتی شاه قاجار

بنحسب معتقد الدوله باز شافت و شیریاره شنبه دهم رمضان از بام کوی داده در منزل پیرش بهماز فرو شد و در آنجا
 سروض افتاد که محمد حسین خان خوارزمی چون سفر او شاه را بارض خراسان بدانت چنان هراسناک شد
 که بنده و آغز و ق را بجا گذاشته شتاب زده بجانب خوارزم شافت و لاجرم محمد تقی میرزا که ساخته رزم او بود
 بمجا صره برو بخیر پرداخت و کار بر بختی خان شاد لولنگ شده و برادر خود محراب خان بیک و شرف خان
 بیک و مست تن از خوش اندازان و جامع از علما و سادات مانزد و یک محمد تقی میرزا فرستاد و او را در حضرت
 پادشاه شفا بخشید شاهزاده آجماقت را به کاه پادشاه کیسل ساخت و خواستاری او کنه ایشان میغذ
 کت اما رضاقلی خان زعفرانی را با سندها محمد خان قزاقی ماه تربت پیش گرفت و چون تربت را محصور یافت
 باز شافت لاجرم شیریار تا جدار فرمان داد که حسن جان قاجار قزوینی و میسی خان امیر آذربایجان هزار پیاده
 و سوار بمقتضای سپاه بطرف خوشان برون شدند و خود و دستبند شازدهم رمضان کوی داد و در ظاهر
 قلع خوشان لشکرگاه کرد حسن خان و میسی خان در جانب جنوب قلعه سنگری بر آوردند و یوسف خان سپهدا
 و اسمعیل خان سمرقانی شرق شدند و سرپرده شیریار در برابر دروازه مشتهد برپای شد و از آنسو
 و قتی رضاقلی خان از اراضی تربت باز شافت و ازین جوش و جیش آگاه شد و دعت یافت که بجای
 خوشان در رود و عظیم تر رسید و اجمال و اقبال خود را ریخته بقلعه شیروان که ده فرسنگی خوشان است
 کرخت چون این خبره لشکرگاه سمر شد فرمان رفت تا شاهزاده محمد تقی میرزا از کناری و مجبده و برخاسته
 در ظاهر قلعه شیروان نشست و راه آمد و شد بر قلعه کیان مبت اما از آنجانب و یکو چون امیر حسن خان
 حاکم طبرستان برب حکم شاهزاده شیخاع استلطنه یکنجه از مدت زمان تخریب قلاع تربت روز میگذشت
 و حصن دوع آباد را که از محلات تربت بود با خاک پست کرد و محمد خان قزاقی را در مملکت خراسان
 معقلی محکم که با ستمها را آن استوار تواند نشست نمائند لاجرم از کار داران شیخاع استلطنه خواستار آمد تا
 میرزا عبد الوهاب معتقد الدوله برفت و خاطر او را از کدورت و حشت و دشت صافی داشته بحضرت
 شاهزاده آورد و روز و یکو شیخاع استلطنه در خانه او و خان او میمان شد و دل او را باز جای گذاشته
 لازم کرد کابش داشت و از خاک تربت بارض اقدس و مشتهد مقدس کوی داد آنجا آهنگ درگاه شاهنشاه
 ایران کرد و امیر حسن خان طبری و محمد خان قزاقی و امیر قلیچ خان تیموری و امیر ایسم خان و کریم داد خان
 تیموری و ذر محمد خان برادر بنیاد خان هزاره و میک تویش خان برادر صید محمد خان خبلا بر حاکم
 کلات و خانی چاکلو و منصور خان فرستاده کاران میرزای افغان و حکیم خان حاکم حسن
 و بزرگان و صنادید قابل ترکان سالور و ساروق و سر حسن و مرو و میان میر علی و علی ای و صیحه و منه
 و درون و سنا و سپورد و آخال ایچله در رکاب شیخاع استلطنه شافتند و چون قرب اردوی پادشاه یافتند
 برب فرمان جامعی از ملک زادگان و پیشکاران پیشگاه و تواد سپاه پذیره شدند و شیخاع استلطنه را بعلیم خان
 بقتل سنده سلطنت حاضر کردند شیرارش نوازش فرمود و ملازمان رکاب او را بسکون یافت و خانیان
 باغبانان و مکاران را که از کهر از قن بر زیادت بودند نزد یک حاجی محمد حسین خان نظام الدوله میمانان تا نظام الدوله آگاه کرد

محمد حسین خان

محمد حسین خان

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلّات ناسخ التواریخ

و غلبت لیل و دتن از سواران ترکمان از کتب رخسار عبور دادند تا کاه کبوی که فضل میاه بطبخ او در میرفته
 در آمدند چند آنکه همیز زدند و مرکب را تحمیک دادند باشد که آن آب عبهر کنند در قوت بازوی ایشان بنو
 ناچار دل بر مرکب نهادند و جان به دادند مع القصد بعد ازین وقایع چون رضا قلیخان یک کمریت خوانین
 خراسان و بزرگان افغان و ترکمان را بعضی مقهور و بر حینہ االترام خدمت پادشاه مجبور یافت
 و خویشین را در طریق حصیان و طغیان بکشته دید از کار داران دولت خواستار آمد که اگر میرزا شیخ صبا
 اعظم یک شب مرا میمان آید و خاطر مرا از غضب پادشاه امین فرماید هیچ بهانه نجویم و بر طریق حضرت
 پویم بر جب فرمان شغریار صدر اعظم میرزا فضل الله علی آبادی ستونی را و میرزا رضای قزوینی فی
 سؤلف تاریخ ذوالقرنین که مشتمل بر آثار سلاطین قاجار است با خود برداشت و در عشر آخر شهر رمضان را
 قلعه رضا قلیخان را پیش گرفت چون با قلعه قریب شد رضا قلیخان با پانصد تن جزایری به استقبال
 بیرون شد با پانصد تن جزایری با استقبال بیرون شد و از اسب بریز آمد و رکاب صدر اعظم را بوسه زد و
 اجازت یافت بر پشت و در رکاب و قلعه درآمد کجفتم صدر اعظم باستمال او روز گذشت و امیر کونه
 خان پدرش که هم در آن قلعه بست پیر محبوب بود او را فرستاد که صواب آنست که صدر اعظم را قنبرم رکاب
 شوی و بحضرت پادشاه شاب گیری اگر با خون تو شیر آلود نام دولت ایران بر پشتی بر آید و اگر
 بر جان تو بخشاید جاودانه امین خواهی ز نیست سخن پدر را نیز وقتی ننهاد و در هشتم شجاع السلطنه نیز یک تن
 بقلعه درآمد و یک شب بود و هر چه دانست و توانست بفرمود اینهمه سخن حکمت آمیز که حدت شمشیر
 تیز داشت در دل رضا قلیخان راه بخود و در هشتم صدر اعظم رضا قلیخان را بجای خود گذاشته راه
 برداشت بعد از ورود بدرگاه آتش خشم پادشاه افروخته گشت چون ایل والوس رضا قلیخان و موسی
 ایشان را به سیفناق بود حکم رفت تا شاهزاده محمد ولی میرزا با جماعتی به تخیر سیفناق فارغ و اسپید جرد
 جنبش کرد و شاهزاده امام و یردی میرزا بوی استاد خرو غان گذاشت و محمد خان قاجار و دولو
 از لشکرگاه شاهزاده محمد تقی میرزا آهنگ سیفناق راز و قوشش خانه کرد و شاهزاده محمد رضا میرزا
 و محمد قاسم خان قوالو در نواحی خوشان تا صبح کردند سه روز و مدت بر زیادت زفت که تمامت
 مواشی و ائعال آن قبایل منسوب شد و از جانب دیگر لشکریان دیوار قلعه بیرون و خوشان
 با توپهای باره که بزرخه و ثلثه فراوان کردند و بر بروج و باره بسیار نفب در بردند رضا قلیخان را
 و یکه توان خویشین داری نماز جماعتی از عسکرا بشاعت برانجخت و آلات حرب و ضرب خویش را
 چند آنکه خنپاره و زنبوره و شحال و تفنگ داشت باش عراده توپ بدرگاه پادشاه فرستاد و زن
 و دختر و پسر خود را بجز و کان نهاد و استعاثت آورد که در این سفر چون آتش خشم پادشاه بر من باقیه
 است دل دیدارند از من و ابا باشد که بر من بخشاید و دیگر وقت حاضر حضرت فرماید شجاع السلطنه و خوانین
 خراسان تا خون پیکان مان هر نشود و قلعه خوشان پی پسر لشکر بخود و بدین سخن همدستان شدند و به
 خواستاری در آستان پادشاه حسین بر خاک نهادند شهریاران ایشان بپذیرفت و زن و فرزند رضا قلیخان را

سیفناق
 از یکی بجای
 محد و تحاسنه
 ساکن و منین
 و زن الف
 وقف جای
 سخت و پناه
 جای

شرح سلطت و ہانجری فتح علی شاہ قاجار۔

مکر و دکان بوانه مشهد مقدس است و چون بر حسب فرمان شاه محمود فتح خان افغانزانا پنا ساخت شهریار (۱۶۵۷)
فرستاد دکان کامران میرزا را نوازش و نواخت فرمود و در خست انصاف داد و تحقیقینان پشیمان شجاع سلطه
بغارت هرات نمود فرمود و از همه کدکامران میرزا خلقی که را بنوا و کفر خیزی مرتع بجا هر شین انفاذ داشت
و امیر حسن خان حاکم هیس را وکیل خراسان لقب داد و هر یک از صنادید خراسان و بزرگان ترکها را در کانه
عطائی رفت آنگاه اردوی پادشاه در بنه شوال با صد هزار کس از ابطال رجال بفرستاده مشهد مقدس
داد و شش روز در آن روضه شمس توقف فرمود و هر بام و شام در آستان علی بن موسی علیه الحیة و انوار
چهره عزت بر خاک سود و میرزا موسی رشتی وزیر شاهزاده را معادل ده هزار تومان تسلیم کرد تا در بهلولی
روضه مقدسه صحنی جدید بنیان کند و از آنجا پنجاب را و مخالف طهران و سپارکشت و در پنجشنبه به قمشه
و تحفه دار آن بده کنت اکنون بشیر کویم که فتح خان افغان را چگونه میل کشید همانا آن هنگام که
فتح خان رزم میداد شاه محمود با فرزند خود کامران از قندهار بیرون شد و کامران را به بات فرستاده خود
در فراه توقف نمود آنگاه که فتح خان کشته شد و شاه شاه ایران حکم داد که کامران میرزا یا فتح خان را بزرگ
فرستد یا او را بنیاسازد کامران میرزا ناچار شد و بی آنکه پایان کار را بجاید فتح خان را ناخود داشته از هر
چشم پنا ساخت و او را با برادرش شیردل خان در حبس خانه انداخت این هنگام شاه محمود مراجعت بقندهار
نمود و از پس او پر دل خان برادر و یکو فتح خان از هرات فرار کرده در قندهار و علی از جاعت غلیجایی
آبجی کرده تا اگر تواند کامران را که نه می رساند و برادران خود را از زندان او برهاند کامران برادران او را نا
ساخت تا از کید و کین او بر آساید اما از آنسوی چون خبر بنیاسازی فتح خان بمشهد محمد عظیم خان برادر مستر او که
فرمان کداز کشیده بود و برادر کتر خود دوست محمد خان و یار محمد خان را بطلب شاهزاده ایوب باراضی میآورد
فرستاد و او را بر تخت نشاند و شاه محمود بنزد آمد و واحد و جلال آباد را در تحت فرمان آورد و از طرف
دیگر محمد عظیم خان عبد الجبار خان برادر دیگر خود را با اتفاق دوست محمد خان به بخیر کابل مامور فرستاد و همچنان
محمد زمان خان برادر دیگر را به بند و ستان کیل ساخت تا شجاع الملک پسر تیمور شاه را که پناهنده دولت
دیگر بود بسیار و دو تا با همسر خان حاکم دره مبارزت کرده او را بهزیمت ساخت و محمد هاشم میرزا
سلطان الله میرزا را در چنین هنگامه از نزدیک شاه محمود در تخته شیردل خان پیوستند و با او همدست شدند
و بنوقت پر دل خان در رکاب محمد هاشم میرزا و سلطان الله میرزا بطلب سال و دیوانی شکار پور راه
بوچستان برداشت با بجمه تمام افغانستان آشفته شد و بر حصار قندهار و هرات در حکم شاه محمود
و کامران باقی ماند لاجرم کامران میرزا روی خرافت بدگاه شاه شاه ایران نهاد و خالق داد خان در
بیکت زنجیر فیل و خنجر تومان رزمسکوک و دیگر اشیاء بدگاه فرستاد و شریار فرستاده او را سواخت و بوعده
ملاطفت و احسانت لویه داد و در سال او را در خست مراجعت فرمود اما در صافیلخان بعد از حرکت اردوی
پادشاه از خاک خراسان بشهد مقدس سفر کرد و حاضر درگاه شجاع سلطه شد و مکانی عظیم یافت
آنگاه اجازت مراجعت بسید تاجبج سفر کرده در رکاب شجاع سلطه طریق سده سلطت بسیار و چون در

جداول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ النوار

(۱۶۰) شد و یکبار به پیمان شکست و دروازه حسن بخت نام چار شجاع استلطنه او را باز گذاشت و طریق دار الحکله برداشت و در طهران مورد عطف و شریک شد و برادر اعیانی خود حسین میرزا را که نیز حاضر درگاه بود دیدار کرد و بیستم در این سال حاجی محمد حسین خان عزالدین لوی قاجار مردی سپهر ارم علیان مریم شد و سه روز قبل از نوروز چهارم بدرود کرد و او مردی بزرگ تراد و دانا و دل فضلی بکمال و فزاینکی بنزد داشت شیریار را در محاسن خاص معجب و در بار عام مخاطب بود و هم در این سال بر حسب پیمانی که در میان دولت ایران و روس رفت چنانکه مذکور شد بگویند مرزا بیج از دولت روسیه بصوابه به انگلند بر طرف بدرگاه پادشاه ایران آمد تا حدود طالش را معین کند و خود نیز در ایران توقف کند و کار تجارت روسته را بخوان باشد شاه ایران فرمود تا ولعهد دولت عباس میرزا او را در مملکت آذربایجان جای نشین معین کند و یکن از کار و امان خود را از جبر تقسیم حدود طالش با او همراه دارد و هم در این سال میرزا عبدالحمید خان غلام شجاعت که با اتفاق خالوکی خود میرزا ابوجن خان شیرازی بشارت فوکنستان مانور بود و بصوابه به میرزا ابوجن خان کتوب پسر طاهر غنی معصوب او کت جاب نامه پادشاه ایران را از ایمه اطور گرفته با تحف و هدایای او برسانید و هم در این سال احمد خان بیکر کچی آذربایجان در مراغه و دواع جهان گفت و نمای استلطنه پسران او حسن قاف و نورزیه خان و حفیرت لیخان را مورد نوازش داشته حکومت مراغه را بنزد احمد خان و سران

مرزا بیج
نسخ میرزا
سجده رازی
دانش و ادب
تحتانی و هم

مراغه به حبس قلی خان سپرد

وقایع سنه یک هزار و دویست و سی و چهار هجری

چون در سنه یک هزار و دویست و سی و چهار هجری دو ساعت و یازده دقیقه از روز چهارشنبه بیت و چهارم جمادی الآخره برگشت آفتاب به بیت اکثر شد شاه ایران مختل شد و بعد از انجام جشن نوروز شاهزاده حسن میرزا را رخصت مراجعت بخراسان داد و اسمعیل خان سردار و ذوالفقار خان برادر او را با ده هزار پیاده و سوار جرار قهرم رکاب با وساخت شجاع استلطنه در سلخ جمادی الآخره راه خراسان برگرفت و موبک پادشاهی روز پنجشنبه بیت و هفتم شعبان از طهران کرده بعد از طی مسافت چمن سلطانیه لشکرگاه شد و در این سفر میرزا شیخ صدر اعظم در منزل سلیمانیه مریم کشت و چهار روزین اقامت حبت شیریار تا بعد از چمن سلطانیه میرزا احمد حکیم باشی صفائی و حاجی آقا بزرگ مخیم باشی کیلانی و محمود خان قوریادول باشی و بنی میرزا بھر صاحب و صاحب او نامور داشت چون مدت او را پایان رسیده بود روز نهم رمضان المبارک و دوازده ذی کفای گفت شاهزاده علیسقی میرزا حاکم قزوین حیدر او را بکاخ تاقی تمام به سلطانیه محل داد و از آنجا بحسب فرمان بزین کر جابره در آستانه حسین بن علی علیهما السلام با خاک سپردند مدت زندگانی او از هفتاد و سال بر زیادت بود و یک دختر از وی بازمانده و او مخطوبه شاهزاده بیادون کشت و پس از وی وزارت اعظم حاجی محمد حسین خان نظام الدوله مفتوح کشت و پسرش عبداللّه خان امین الدوله و مستوفی الاملاک آدلفظ وزیر اعظم وفات میرزا شیخ و نصب حاجی محمد حسین خان را تاریخ کشت و هم در این سال شاهزاده محمد علی میرزا فرمان کد از عراقین عرب و عجم تا دیب پاشای بغداد و بکت خان کشت

وفات
میرزا شیخ
صدر اعظم

وزارت
حاجی محمد
حسین خان
اصفهان

شرح سلطنت و مجامع میری محلی شاه قاجار

بنام داد و پاشا که از کرجی زادگان بغداد است در بیان افندی بود خاطر اسعد پاشا که وزارت بعد از او (۱۲۷۰) داشت از او برنجید و از بعد از شش پیرون شدن فرمود داد و پاشا روزی چند از پاشایان که کرکوک و موصل و شتر ذور استمداد کرد و کس او را تصرف نتوانست در پاشایان امر استقامت حضرت شاهزاده محمد علی سیدزاده آورد و برگردن نهاد که بعد از فتح بغداد و معادل پنجاه هزار تومان نزد مسکو تسلیم کار و داران شاهزاده فرزند لاجرم شاهزاده او را باز و لشکر داد و داد تا در بغداد و بر وساده وزارت جای کرد چون اسب مراد و مراد را یافت پیمان بست و از وفای و عهد سر بر تافت شاهزاده محمد علی میرزا که سفید یار را عهد ذلیل می پنداشت از این کرد از خشکین شد و لشکری بفرستاده اراضی همدان و دیاب و بقعه را بر زیر قدم لشکریان و سپرد و درگاه پادشاه عیسی خان دامغانی امیر آخونداده هزارتن مرد کار از مایه سینه بدینوی بسیار گشت و میرزا صادق و قایم نگار رسول بغداد شد که اگر داد و پاشا از کرده پشیمان گردد و دین خویش بگذارد و لشکر را از استیسا آن اراضی باز دارد آقا داد و پاشا چون نزول این دو را بهی راسا بدست کرد و خامت کار را انعامیه فرمود آقا احمد کرمانشاهی را که عالمی خیر بود در بقعه سلطه که بلامجاورت داشت شفقت بفرماد و احمد علی را با پیشگی لایق حضرت و نمائی که بر خویشین نهاده بود نزد کیت شاهزاده کسب ساخت لاجرم شاهزاده فرمود تا لشکر دست از غارت باز داشت و گناه او را دیدار گشت و صورت کار او در حضرت شهریار بار نمود و سینه در چمن سلطانیه رعیت کیلان که در تحت حکومت خسرو خان کرجی بودند از جو و اعطاف حاکم خویش نالیده پادشاه عدالت کیش دست او را از عمل باز داشت و شاهزاده محمد خیر زار بحکومت کیلان گشت و میرزا عبدالوهاب معتداله و در ابرای رفع حساب خسرو خان و کیلانیان مأمور فرمود و هم در چمن سلطانیه نایب السلطنه عباس میرزا به تقییل سده سلطنت شافت و پس از روزی چند حضرت انصراف یافته باز در بایجان شد و شهید یار تا حصار از چمن سلطانیه کرج داد و محمد نور و هم ذیقعه و در طهران گشت و این هنگام و بعید ثانی دولت شاهزاده محمد میرزا سپار شد و اکبر نایب السلطنه عباس میرزا را حاضر درگاه ساخت و از بهر مجلس سور و سرور بیای بر دو دختر محمد قاسم خان قوال را که از سوی مادر نیز نسب شاهنشاه ایران میرساند از بهر او کنج بست و آن دو و فرزند زاده را در ساختن سیکو از دیدار هم شاد و خوار ساخت بگفت که شاه بشهید آقا محمد شاه روزی با فتحعلی شاه خطاب کرد که من جماعت قاجار و دولاباد و ولت خویش شریک ساختم تو میباید دختر میرزا محمد خان قاجار و دولابا عباس میرزا که ولیعده دولت است بشروط ناما شوی باز کرداری و فرزند ایشان که از سوی مادر و دولابا از جانب پدر قوالخواه بود و نیز ولیعده دولت خواهد گشت چون سبن رشد و بلوغ رسد همچنان تو زنیده باشی از بهر او دستری از جماعت قوالخواه فرمای تا فرزند ایشان از دو جانب نسب بقوالخواه رسد و چون پادشاه باشد همه قوالخواه باشند این بگفت و از کمال محبت بر حاکم و بوجد و سماح درآمد و چندی که بفرمود و همه قوالخواه باشند همانا با الهام دولت این سخن کرد و امر وزیران آن سخن شاهنشاه جوان همانرا ناصرالدین شاه است که در تحت سلطنت ایران جای دارد و او از جانب پیر محمد شاه است و محمد شاه پیر عباس میرزا او پیر فتحعلی شاه باشد و مادرش نیز پیر فتحعلی شاه است

مجامع میری محلی شاه قاجار

بلد اول تایخ فاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

در مادرش امیر قاسم خان پسر سلیمان خان توانوست پس پسر بود شاه شهید آقا محمد شاه همه توانو باست
 و هم در این سال شاه ایران فتحعلی شاه دختر میرزا شیخ صدر اعظم را از بهر شاهزاده بهما یون عقد بست و هم
 اینوقت دختر شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آراسی مازندران را بشرط زنی سلیمان خان پسر امیر محمد قاسم خان
 پسر و سلیمان خان لقب بخان خانان است و با دختری که بولجید ثانی عقد بسته شد برادر احمائی است
 لاجرم از سوی مادر نیز خبره شهریار تا جدار است و هم در این هنگام محمد صادق خان توانو خبره مرتضی قلی خان
 برادر آقا محمد شاه و علی محمد خان پسر محمد خان نایب دوله مصهارت شهریار تا جدار قرین مفاخرت آمدند و از
 طرف خراسان چنانکه مرقوم افتاد چون شجاع السلطنه و اسمعیل خان بد اخراج کوچ دادند و این خراسان دیگر
 باره بیت شغلا استغاث آوردند و حاضر شدن بدرگاه را بدیکر وقت منتقل ساختند کار داران دولت
 نیز از بهر آنکه مسلمانان بدمر نشوند در تأخیر تنجیر خویشان مسامحت روزه داشتند و حکم رفت تا لشکریان دست
 محاصره باز داشتند از پس اینوقایع روز یکشنبه دوازدهم جمادی الاولی سفر قمر و کاشا را شهریار خیمه بیرون
 زد و جمعه دوم جمادی الاخره مراجعت فرمود اینوقت از قبل سلطان محمود خان ملک روم سلیمان اقدیس
 سفارت برسیده و احمد چغنی فرستاده داد و پاشای وزیر بغداد نیز با او همراه بود بر حسب فرمان میرزا
 صادق وقایع نگار پذیرد شد و ایشان را در سرای حاجی محمد حسین خان صدر اعظم نمود و آورد و کتوب و
 همدای خویش را در حضرت پادشاه پیش داشتند و بخلاصه که اینها و کمر خمر مرصع شاد کام شده پاسخ
 دوستانه بگرفتند و در عشاء آخر رجب مراجعت کردند

مندی بکبریم و سکون
 بلاد اول مجلد اول
 مقصود اول
 بیدی نیمه
 طرف چپ
 و تفت

وقایع سال یک هزار و دویست و سی و پنج هجری در سیدن رسول امیر طور و روستیه
 در سندن یک هزار و دویست و سی و پنج هجری بعد از چهار ساعت و یکدقیقه از شب سه شنبه ششم جمادی الاخره بقا
 از حوت بکمل شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه به باط عید پای برد و در اوایل امینال سرخای خان الکلی
 و مصطفی خان شیروانی و محمد بخان قراباغی از کارپردازان روستیه برچندند و جلای وطن جنسها را که در کعبه
 نایب السلطنه پیوستند و مورد عطف و عنایت شدند و از پس آن عبد الصغیر خان فغان از قتل شاه محمود
 و فرزندش کامران میرزا با میکش فراوان بدرگاه پادشاه آمد و از اشتک کی ممالک افغانستان و عصیان
 برادران قشع خان و صغیر شاه محمود بنالید شهریار پشتوانی او را بر دشت شجاع السلطنه نهاد و عبد الصغیر
 خان را پنجمین بیت و ششم شعبان رخصت انصراف داد و خوشی تن نیز از دارا سخلافه خیمه بیرون زد و راه
 چمن سلطانیه برگرفت در منزل سلیمانیه فرستادگان امیر طور روس برسیدند و کتوب مودت و خفادت
 برسانیدند و تحف و هدایای امیر طور را پیش داشتند و آن عوضی شمن از بلور صافی بود که از هر سه جانب
 تا جانب دیگر چهار ذراع بعد داشت و عمق آن دو ذراع بر میآید و قواره در زیر کرش منصوب بود و چند
 قطعه آهنیه که هر یک را چهار ذراع و شش ذراع طول بود و همچنان قنادیل و گل چراغهای بلور و دیگر اشیا
 پیش داشتند و بهر تاجدار تحف امیر طور را بطهران فرستاد و فرستادگان او را کامروا اجازت انصراف
 داد و از سلیمانیه کوچ داده دوازدهم رمضان چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و نایب السلطنه از آذربایجان

شرح سلطنت و جانشینی فتحعلی شاه قاجار

۱۶ **اعلی سلطان از طهران در آنجا چنین شاهی شده** سلطنت گشته چون سورت ایام مصیبت بگشت در غره
ذبیعه کوچ داده روزیازدهم ذبیعه در محبت بطهران منسوب و از آن سوی بعد از مراجعت عبد الصمد
خان افغان شاهزاده شجاع السلطنه ساز لشکر کرده از ارض اقدس پروان تاخت و محال با خزر و شهر
نور از تصرف بنیاد خان متخلص ساخت بر آن اراضی اسپه قلیج خان تیمور را فرمان روا داشت میر حسن خان
حاکم طبرستان و محمد خان قزاقی در میان راه بر کباب میستند و شجاع السلطنه را پیوسته در خاطر بود که محمد خان
و شیکر سازد و شغاعت میر حسن خان حایل فیما ثا در تربت شیخ جام ناگاه امیر حسن خان بر کف نمی درگشت
شجاع السلطنه چون این بدید متوالی محمد خان را خود داشته زنجیر بنهاده در زمان بجا ب تربت حیدر
شافت باز ماندگان محمد خان محضن شدند و یکدور روز خوشین داری کردند و چون شهادت این کرد و سبب
هلاک و دمار محمد خان خواهد گشت تا چاراد محمد خان دو پسر و یک پسر علیجان و محمد قلی خان را بر داشته
با کلید قلع تربت بحضرت شجاع السلطنه آمد اینوقت شاهزاده الفتوت فطری و مروت علی منصبش داد محمد
خان را با مادر و برادران مورد نوازش داشته حلفت کرانها و داد و حیدر را حضرت فرموده تا تربت حیدر بنشیند
و روز دیگر با چند تن از نزدیکان درگاه مبرای محمد خان میمان شدند و یکتن از خواهران او را در جبال کج
خویش در آورد و محمد خان را یکبار از دهشت خیمه آسایش داد و صورت حال را در حضرت شهریار تاجدار عرض
داشت نمود و آنا از آن سوی شاه محمود و افغان را چون ساختن لشکر و کوچ دادن شجاع السلطنه کثرت افتاد هر سال
شد که مبادا در مملکت او تاختی کنند صید کریم خان افغان را با پیشکشی منهد او ان کیل درگاه شاه و ایران
داشت و او تختین در تربت حیدر به حضرت شجاع السلطنه پوست و معروض داشت که جنش این لشکر یکبار هفتاد
آشفته سازد و مردم را بر محسوس شاه بر شوراند اگر رعایت جانب او نزدیک کار و داران ایران معتبر است
هم اکنون منهد مالی تا این سپاه طریق شده سپاه شجاع السلطنه بخوار استاری او امیر قلیج خان تیمور را
در محال حاف و با خزر باز داشته بشهد مقدس مراجعت کرد و صید کریم خان طریق طهران بداشت و پیش
شاه محمود در پیش که زانید شهید یار تاجدار منهد مود مملکت خراسان پرده شجاع السلطنه است و کار حد و قنور
آن اراضی منوط بصوابید است و صید کریم خان را با تشریف خروانه و جواب نامه باز فرستاد و امیر
علی نقیخان پسر امیر حسن خان را منثور حکومت طبرستان و کالت خراسان صادر گشت و هم در این سال
فقهای مملکت کیلان معروض داشتند که خدام حضرت شاهزاده محمد رضا میرزا و علی خان اصفهانی
وزیر اودا درویشان نعمت الهی ارادتی نهایت داشت و تسویلات ایشان نیز شاهزاده ارادت
کشان درویشان است هم اکنون از بی قیدی اینجا است کس نام از جمعه و جماعت نبره آیات شریعت
منهدم و ملومس باشد شاهنشاه ایران بدست او نیز بخیر کردن تا اراضی هارم شافت و شاهزاده محمد
رضا میرزا و ملازمان حضرت او را حاضر کرده در معرض عتاب و عقاب بداشت وزیر او را نیز از عمل
منزول کرد و حاجی محمد جعفر قراکوز کوک در قریه کبود ترانک نشین داشت و در طریقت نعمت الهی
حلفه عهد و مرشد وقت بود با اتفاق سپید حسن هدانی مورد و سخط یا د شاه شدند و بمبارده و بهر توان

تاریخ سلطنت
فتحعلی شاه قاجار
در این سال
چهارم

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

(۱۷۰)

زرمسکو که گرفتار گشتند فاضل خان کردس امیر طبرستان که فاضلی نامیده او را دیو کا حکم بود با جماعتی از چادوشان باغ
آن مامور شد و عبدالله خان امین الدوله از عهده فاضل حساب کیلان را درشت در نوشت و شاهنشاه مراجعت
بطهران کرد و امیر محمد قاسمی توانمند را از بهر نظام قبایل بختیاری روانه اصفهان داشت این وقت میرزا
ابو الحسن خان شیرازی که بشارت انکساره رفته بود بر سید و مکاتیب سلاطین روم و منه و منه را که
هنگام عبور دید کرده بود برسانید معادل صد هزار تومان زرمسکو که کار داران انگلیس از تعلیم کار پردازان
ایران مضایقت کردند ما خود داشت و سبب انفاذ و علت امشک این رز در دولت انگریز از پیش بشج
رفت و نیز خطی با مضای و لیسندنی نایب السلطنه انصحب میرزا ابو الحسن خان بفرستاد و دست سفارت میرزا
ابو الحسن خان سد سال بود و هم در انبیا میان دولت روم و ایران که سالها بطریق خودت کشاده بود
ادوات خصوصاً آه ده کشت نخین از بهر آنکه سلیم پاشای حاکم بایزید و موش قاسم آقای حیدر انور با ایل
عشیرت از محال چالداران تحریک داده با رضی دوم بر دو قبایل سپکی را نیز از ایران بر کران داشت چند
حکمرانان خوی و ایروان در استرادیان سخن کردند بماطت و مساحت و فو داد دیگر آنکه چون داود پاشا
سلیمان پاشا را مقهور کرد و وزارت بغداد را بگرفت صادق پیکت پیر سلیمان پاشا گزار کرده پناهنده
دولت ایران گشت حافظ محمد پاشای سرعکر ارزن الروم از نایب السلطنه خواستار ما خاطر او را این کرد
روانه ارزن الروم داشت بعد از ورود بدان اراضی با غمی ای داد و پاشا او را مقول ساخت و بنده
مکاتیب حافظ محمد سرعکر پاشای موش در تحریک قبایل سیکی و سیکر شد و طوطی طاقت او و کمون خاطر
او کشف گشت که خون شعیان اثنی عشره را در دانه مال ایشان را صباح شمارد و دیگر آنکه والد
شاهزاده علی قلی میرزا سپهر زیارت پت انعام گشت و جماعتی از مردم ایران مقرر خدمت فدام او گشتند
بعد از ورود بظواهر ارزن الروم سرعکر حکم داد که سر پرده او را محض کنند تا مبادا اموال تجار را از جاعت
عشار بهانی حمل دهند چون اندیشه او کشف شد بعینه سوده حاجی علی رضا پسر ابراهیم خان شیرازی
حاجی ربیع خان و حاجی علیخان کرآزی با چهار هزار تن از مردم ایران اطراف سر پرده را پاره زده ساخت
جنگ شدند مسلحاً ای که سرعکر باد و هزار تن از مردم شهر سیر و ن شده انت که قوت مبارزت نداشت
لاجسم با چند تن از نزدیکان خود پیش شده اظهار خضوع کرده مراجعت نمود و هم در این حال چرب
فرمان شاهنشاه ایران نایب السلطنه عباس میرزا حاجی حیدر علیخان صندوق دار خود را که برادر
زاده حاجی ابراهیم خان شیرازی بود بشارت مصر نزد یک محمد علی پاشا فرستاد و یک قبضه شمشیر که
نیامش با جواهرین ترصیع داشت از بهر او انفاذ نمود و خود بنویسند و بدو مکتوب کرد که در دست میر جاعت و بدو
و عبدالله بن سعود و تیغزار رضی در عیسر و نجد سعی جمیل بنه دل دارد که ایشان در حصیان دولت روم
و ایران و غارت اموال زیرین بیت الله المحام هرگز خوداری نکنند بعد از آن و حاجی حیدر علیخان
و ابلاغ حکم شاهنشاه ایران محمد علی پاشا برادر زاده خود ابراهیم پاشا را با پای رزمجوی مامور داشت
تا بمکه و نخله تخته حصه در غنمه و مفتوح ساخت و جاعت و ملی را مستهل نمود و عبدالله بن سعود

عباس میرزا
بیار و وزیر کتفه
خاتم الماس پادشاه
انگریز بهشت لیدی
نایب السلطنه

تتبع فقه
در میان
ایران روم

مترجہ سلطنت و جمہوری محقق شاہ آغا

مفتولاً بسلامت و ستاد و سلطان محمود خان فرمود سرافتمش درگذرند آنجا حاجی حیدر علی خان (۱۳۸۱)
شاد کام مراجعت نموده از طریق که معطنه راه ایران داشت و در تبریز

و قایع سنه یک هزار و دویست و سی و شش هجری و طغیان افغانان
دو، سنه یک هزار و دویست و سی و شش هجری چون در ساعت و پنجاه و هفتم از شب چهارشنبه شانزدهم جمادی
آخره گذشت خورشید به بیت الشرف شد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه چون جشن روز بگذارد و میرزا عبداللہ
مستعد اللہ و لہ را مأمور بخراسان نمود و ششصد و پنجاه نفر از اعیان سنه بود تا خاطر خوانین خراسان را از دست زدند
و ایشانرا حاضر در کاخ پادشاه سازد و مستعد اللہ و در بیت و دوم بپای بیرون شد و شاهزاده شجاع السلطنه و شتر
و ل شهبان در آمد و طغیان و عصیان خوانین خراسان را بآز نمود و نیز شاهزاده محمد علی میرزا بحضورت پادشاه و بیت
میرزا داشت که چون محسود پاشا سپهر عبدالرحمن پاشای بایان بجای پدر حاکم شده و فرزند باغواهی داده و پاشای ایران
عبدالرزاق فرمان کار و داران ایران بر تافت با محمد شریف تاجبدر محمد علی میرزا را باز کرانستان فرستاد و
شجاع السلطنه را رخصت مراجعت بخراسان داد و نور محمد خان و دولوی قاجار را با سپاهی آراسته ملازم رکاب
او ساخت و سوگ پادشاهی چهارشنبه یازدهم شهبان در حرکت آمد و در ابراضی فیروز کوه و مکه عرض سپاه
داوه شد و از آنجا کوچ داده و در چمن خوش نیلاق لشکرگاه افتاد اما از آن سوی معتد اللہ و دولتی مسافت
کرده و بخنجران در جنوبان رضاقلیخان را دیدار کرد و آنجا به نجفعلی خان و محمد خان قرانی و امیر علم خان را ملاقات
نموده و ایشانرا در طاعت پادشاه همدمان کرد و فرزندانشان را بشیر طرک و کان کیسل درگاه داشت
لاجرم حقیقی خان پسر رضاقلیخان زعفرانلو و علیمراد خان پسر نجفعلی خان شاد و و مهدی قلی خان برادر
محمد خان قرانی و محمد صادق خان برادر امیر علیقلی خان و عرب زکونی و اسد اللہ خان پسر امیر علم خان و عرب
خرید در چمن خوش نیلاق حاضر حضرت شدند و از قبل شهریار مورد نواخت و نوازش گشته مأمور بتوقف بمان
آمدند اما شجاع السلطنه چون بمشهد مقدس شافت معلوم داشت که در مدت ذیاب و ایاب او به اراغخانه
طهران بنیاد خان افغان قلعہ شهر نور ابجا صره انداخته و نواحی باخزر را منسوب ساخته لاجرم شجاع
السلطنه و تن از پیران خویش ہلاکو میرزا و ارغون میرزا را ملازم رکاب ساخته با سپاہی لایق تدبیر بنیاد
خانرا تعظیم عزیمت داده از مشهد مقدس بیرون شد و میرزا عبداللہ اب مستعد اللہ و در ترتب حیدر
محبضرت او پیوست و خواستار آمد که بکشتہ بنزدیک بنیاد خان فتنہ اورا غلظن طاغیہ اند و بحضرت ابدان
وراء برگرفت و برفت بنیاد خان بعد از ملاقات با مستعد اللہ و دست از محاصره قلعہ نوبار داشت در محال
باخزر بقلعہ کاریز شافت و در واز در کاخ شجاع السلطنه بر تافت شاهزاده اندک و دار او بر خشم و کین نپفزد و با سر
تن مرد لشکری بجا بآ و حبش کرد و از آن سوی بنیاد خان پادہ ہزار تن سوار جمشیدی و ہزار و
فیروز کوہی پذیرہ جنگ شد و در جمعبیت و چارم رمضان در سیدہ و ن فریہ کاریز ہر دو لشکر تک در فتنہ
و صف جنگ راست کردند از با د تا نیمہ روز کار بستیز و آویز رفت ناگاه ہلاکو میرزا کہ دل شیر و چنگ
بکند داشت اسب بر جانہ و بانیزہ خلقی محمد کران انکند و چون پادہ و برقی خویشتن مابو لشکر بنیاد خان

وفاقیہ

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

(۱۷۲) نزد بسیار مرد و مرکب بخاک انداخت و فراوان کس را جرات کرده مطروح ساخت بیدار خانزادای اصطبار
نورش گرفته روی بزمیت نهاد شجاع اسلحه با حال و اقبال او تکبریت و ارتقای او تا خشن کرد و بنیاد خان
اقریه کو سویه شتافت و چون خصم را ترک تاز در قنایافت هم در کو سویه نتوانست زیست کرد و از آنجا بنزد عثمان
زمان میان ارباع جمشیدی که رحلت این هنگام اموال او در لشکرگاه و اندوخته او در کو سویه تمامت غنیمت
لشکریان شد و بسیار کس از سلمان را که در کو سویه مجوس داشت تا تبرکشان در مسجد صریح و شریع
در آورده و در هکشتند با جمعه شجاع اسلطنه ابراهیمخان هزاره را بجوهرت شهر نو و با خزر باز داشت و عثمان
بجانب هرات گذاشت در منزل پسرانی فرستادگان شاه محمود بریدند و اظهار سکنت و اطاعت کردند
لاجرم میرزا سوسی کیلانی وزیر بھرات شد و تنگ ده هزار تومان خراج همه ساله را بدهد و یکصد طاقه شال
باقه کشمیر بسم پیش گرفته مراجعت نمود و در منزل پیرانی بلکیرگاه پست آنجا شجاع اسلطنه راه مشد
مقدس برداشت و صورت قصه را در حضرت پادشاه عرضه داشت شهر با تاجدارها کو میسر دارا که در
جنت آن جلالت کرده بود لقب بهادری عطا کرد و از جانب دیگر چون ترکگانان بام و بومر به با عوایب
محمد رحیم خان در سال پانزدهم سبزووار را منسوب ساختند اگر چه علیراد خان حاکم جین از دینار
ایشان تباخت و هفتاد نیزه سه و یکصد تن اسیر گرفت لاکر کارداران دولت بدین قدر را
بنودند لاجرم برب فرمان ذوالفقار خان سمنانی و علیراد خان افشار سر کرده سواران حمله در رکاب
شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرا می نامند دران راه دشت بر گرفتند و در منزل سندر و چند شاهزاده
اقامت جت و ذوالفقار خان و علیراد خان تباخت و تاراج قابل بام و بومر به پرداخت شدند بسیار کس
مقتول ساختند و زنان و پیران و دختران ایشان را اسیر کردند و اموال آن جماعت را غنیمت نموده
قیمت کردند و این خبر را بعض پادشاه رسیدند و هم در این سال شهر یار کیجاب از زجر جالین
مرصع بجا هر شین که در هزار تومان بهادری معصوم عبدالله خان امین الدوله روانه شد مقدس
داشت و میرزا هدایت الله مجتهد آنرا در پای صریح نقره در قبه علی بن موسی علیها السلام نصب نمود و این
مراجعت کرد و از قبل او یای دولت آل عثمان چنانکه شرح رفت چون آن که در دای نامستور و طاهر
و قابل حیدر افغانو سبکی را در اراضی خود نشین دادند چنانکه کارداران ایران همنای دولت را
و سر عکر اوزن الروم را مکتوب کردند و از نقض عهد و شکستن پیمان تخذیر نمودند و سودی بخشید لاجرم
بر جب فرمان نایب اسلطنه حسن خان قاجار تزدینی با سپاهی کران از ایرودان خیمه سپردن و تاجات
حیدر افغانو را باز جای آورد و چون لختی بجانب حیدر افغانو کوچ داد و سلیم پاشا بالشکری از زمین مغافصه بر سر
حسن خان تباخت و جنت در انداخت با اینکه حسن خان ساخته رزم نمود و کمان داشت که در میان درختان
عهد تا به نیاجد و جد کنند برشت و چون لیکت غضبان بجنگ اند آمد هر دو لشکر لختی با هم بکشتند و از نام
بخشد لاکر از پنج سوی نصرت بدست شد این هنگام خبر و محمد پاشا از اسلامبول سب عسکری اوزن
الروم منصوب گشت و حافظ علی پاشا معزول شد و او نیز رعایت عهد نامه نمود و در کجایاری قبیل

شرح سلفت و جانیخیری محلی شاه قاجار

حیدر خانو میکوتی برآورد و رسولی خبر دیک نایب السلطنه فرستاد و اراضی هریرا که از محال سلماست (۱۷۳) در تحت فرمان خویش خواست نایب السلطنه حاجی بیگیت تبریزی را همراه فرستاد و او مأمور فرمود تا با سرعمر در رفع منازعت ذات پین سخن کند خرد محمد پاشا حاجی بیگیت را مجوس نمود و گفت تا چهری را بپشت نکشم ترا از دست نگذارم و حافظ علی پاشا را بجلومت قارص منصوب داشتند بالخری انبوه سجد و دایروان مأمور نمود تا در سترای ایروان تقدیم قتل و غارت کرد و صادق پاشای سپهسلیمان پاشای وزیر بغداد که بدین دولت پناهنده بود و کار داران ایران برای تشدید اتحاد و ولایتین دارا بهما دارو از او از کرم کرد بعد از ورود بحکم سرعمر صادق پاشا و حسن خایه افتادند و پس از روزی چند صادق پاشا را با بیست تن ملازمان او سر بر گرفتند و سرهای ایشان را روانه اسلامبول داشت و همواره در ای پانچ نامه باز فرستاد و لاجرم نایب السلطنه را آتش غیرت تحریک داد و لشکر را را بجن کرد و روز دوازدهم و یکم از تبریز خیمه روان زد و تا ملبه خوی بلخست چون سرعمر این بشیند احد افندی و دواتی را از در ضراعت بدگاه نایب السلطنه فرستاد باشد که آن سیل بر خاسته را بنام چون این رسالت نیز از در حلیت بود پذیرفته نرفت و نایب السلطنه حریفان بمقتلای سپاه نامیر ساخته نیز راه برگرفت و تا منزل چالدران برانداختن خان سپاه رومی را در هم شکست و اسیر فرادان و تسکیر نمود و تو بنجانه ایشان را بگرفت و از آنجا بجا ب توپراق قلعه شافت و بحکم ویرش مفتوح ساخت نایب السلطنه بعد از اصفای این خبر سویی وان و بایزید کوچ داده و در سویی غربی بایزید محکم زنگ زور را بهت قراولان سپاه مفتوح ساخت مردم شهر بایزید هر سناک شده علماء و قضات خویش را بدگاه فرستاده و امان طلبیدند و سر اطاعت پیش داشتند و مورد رافت کشتند در این وقت بهلول پاشا که از پیش در بایزید جای داشت و سرعمر او را مغزول و مجوس نمود بخواست قلعه آق سرائی مأمور شد و بحکم سرعمر باستخلاص زنگ زور میان بست و تو بنجانه خود را به آنجا برانزد و دیگر نایب السلطنه امیر اصلا نجان و شبلی را با یوسف خان و فوج بهادران بر قلعه آق سرائی که در فراز جبله شامخ استوار بود و حصار شهر بگاشت و بهلول پاشا را پیام داد که اگر سلامت خواهی در اینحضرت اقامت جوی و اگر نه زود باشد که قرین نهامت باشی بهلول پاشا هر سنده شد و با اینکه برادر خویش را نزد سرعمر بجزوگان باز داشته بود برادر دیگر را بهرگاه فرستاد و نایب السلطنه بدین قدر رضامند آمد ناچار بهلول پاشا حاضر حضرت گشت و لشکریان بیامنی و عاقبتی بر بروج شهر عروج کردند و حصار آق سرائی بر پای در آورند نایب السلطنه لشکر از قتل و غارت باز داشت و حکومت بایزید را با پنج محال دیگر بهلول پاشا گذاشت و عهد امجد پاشا را که بخت از خویشاوندان او بود بنظم سپاه گذاشت و حسین خان سردار ایروان را با اتفاق بهلول پاشا و مسند و به شهر جامع بایزید فرستاد تا خطبه در منبر جامع بنام شاه ایران مفتعلی شاه کرد و مردم شهر را از وضع و شریف بنبدل قید و طریف شاکر احسان ساخت حاجی حسن پاشای محین او غلی که باشکری انبوه بجات حد و دشتوران مالک مأمور بود از بشیندن این اخبار منزله لگشت لشکرش پراکنده شد و خود در قلعه گشت که معقل منعم بود و متحصر آمد نایب السلطنه امیر اصلا ن خان را بد فم او فرستاده بعد از

شکی
 نایب السلطنه
 بجا آمد

چالدران
 حیدر خان
 و امیر اصلا نجان
 و دیگران

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

بازرت حاجی حسن پاشا شکسته چار قلعه را گذاشت و با رزن الروم که سخت و نایب السلطنه و متحیف
 رزن الروم بکجه شد و لشکرهای براند در محال لشکر و معلوم گشت که سپاه عثمانی که در حسن قلعه جای داشتند
 بعد از اصرارهای فتح بایزید راه نرسد را برداشته اند بقصر حصار و معدن و نریان که از آن سوی رزن الروم است
 و رفته اند نایب السلطنه محمد زمان خان قاجار و حسن خان عبدالله خان و ماوندی و در حقه امه خان را با همراه
 تن سباز و هزار کس تفشکی و هشت هزار سوار کردند و عجم بر اثر ایشان بتاخت و خود از طرق ملاذ کرد و در شتاب
 آمد و در منزل خامو صدقی افندی مدرس رزن الروم با جماعتی از علما از قبل اجاقسویان شهر و بزرگان قیل
 و سوباشیان محال در کاه نایب السلطنه آمدند و چنین ضراعت برخاک مکتب سودند و خسرو محمد پاشای
 سرعکر که در نازین متسلطه متحصن گشته بود و عریضه از در انکار و پنجه را داده خواستار عفو گناه آمد و پیشکش
 بر کردن نهاد که همد ساله انفاذ داشته از طرق فرمانبرداری بخرد و دهمسوز این سخن در میان بود که معروض
 افتاد که سلیم پاشای والی ارمنیه بفرمان سرعکر با پست هزار تن لشکر از حد و بولاق سبک ناکاه از بنال
 محمد زمان خان حسن خان تا حقن کرده اند نایب السلطنه چون این بشید صدقی افندی و حاجی ملاذ قاجار
 عسکر را رخصت مراجعت با رزن الروم نموده و در پاسخ سرعکر سپاههای درشت و سخنان هوسران
 فرستاد و از آنجا بجانب بولالوق المغار کرد و لشکر روم چون جنبش این جنبش را تفرس کردند بی آنکه با مردی
 در آویزند و گروهی بر آنچینند راه فرار برگرفته حسن خان و دیگر دلیران ایران تا حد و کلی سولر که سه فرسخی
 رزن الروم است از بنال نریان برخاستند و بهم از آنجا نایب السلطنه ده هزار سواره و پیاده و دو
 عراده توپ از قفای کرخیتکان و محض قبال حیدر انلومامور نمودند و مردان کارزار چون سیل بی زنا
 پست و بلند زمین را در نوشته تا جغجغور و ترشور و تر جان که چهار فرسنگی دیار بکرات بتافتند اگر چه اسیل
 حیدر انلومور نیافتند لکن تمام آبادانها و قریه های سپر تپاه گشت و جماعتی کثیر عرصه شمشیر آمد و پنجاه
 تن مردوزن و دختر و پسر اسیر شد و دویست هزار سر مویشی و اغانام و دستیکر افتاد و هفده عراده توپ
 و فرادان از آلات ضرب و حرب و اموال و ائصال بجزه لشکریان گشته چنان شد که سپاه نقل آن
 احوال را بر نتابیدند و یک نیمه اموال منسوبه را برد و فوات در انداختند سلیم پاشا چند آنکه داشت
 و توانست مرد و مال از آن اراضی بقتل جبال شامخه صعود داد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 و خود در مسیر که شهر نموش خوانند جای کرد و دیوار حصار را استوار داشت نایب السلطنه حسین خان
 سردار را بدفع و فرستاد و او پاشا شهر از مرد لشکری کوچ داد آنگاه اسمیل خان بیات را مأمور بفتح قلعه ملاز
 نمود اسمیل خان برفت و آن صحنی که بنایت حصین بود بحکم یورش بکشد و توپخانه و صلاح جنگ هر چه یافت
 بر گرفت و در کنار قرا سوباشیان سردار پیوست و سواران سپاه از بھر نرب و غارت بهر سوی پراکنده شدند
 آنگاه جمعی از گردان بایزیدی و خانلر و سواران چهار دولی و بزرگان کین گشته ده جنگ در پیوستند حسین خان
 سردار چون این بدانت اسمیل خان بیات و کریمخان گنسر که در عسکر خان افشار را مدد فرستاد و از آن
 سوی سلیم پاشای حیدر که در قلعه لشکر داشت بیرون فرستاد و جنگ عظیم گشت آن روز تا چهار ساعت

جنگ
 حسین خان
 سردار اروان
 با لشکر
 روم

شرح سلطنت و جاکیزی محلی شاه قاجار

زشب برفت حرب برپای بود آنگاه توب و تفنگ را دست باز داشتند با تیش و خنجر سکه کو در آمدند و هفت (۱۷۵)
 ساعت و یکوزم دادند اینوقت حسین خان سردار جمعی از سواران قزاقی را بفرمود تا هر کس بکین ارسلان
 بمقدم دارد و بیعت ساخته از آب عبیره و او دهن چون سربازان بمصافحان در آمدند و طبل جنگ زدند و تفنگها
 بجای دادند مجال در کت بر لشکر ورم محال افتاد یکباره پشت با جنگ و او عقبه کر خنجر و روز و یکراکمی نیاب
 السلطنه رسید و از منزل حسن سهل ناکامه اسو تاخت و بیدر کت آن آب را عبیره کرده و عمن زمان
 ناکامه شد براند و آن بلده را از سه سوی مجاصره انداخت مردم شهر چون این صولت و جلالت مشاهده
 کردند سادات و منما و دشمن هر یک صفحی بر کف نهادند و بجزرت آمدند و از بهر شجاعت روی خست
 بر خاک سوختند نایب السلطنه ایشان بخشود و چهارده ساعت میعاد نهاد که اگر سلیم پاشا بطریق حضرت یار
 لشکران را از قتل و غارت شهر باز دارد و محمد حسین خان زکند را بطلب سلیم پاشا بشد فرستاد و او قی ماطله و با محمد
 سلیم پاشا را با تیغ و کفن بدرگاه آورد و در پاداش انجندت محمد حسین که متعجب نیابت داشت ایشیک
 اقامتی شد با محمد با محمد روز دیگر میرزا ابوالقاسم فرامانی وزیر در مسجد جامع تبریس بنظر خطبه بغرت بنام شاهنشاهی
 ایران قلمی شاه قزاقیت کرد و لشکران روزی چند در آنجا ماند کی خویش را دفع دادند و نایب السلطنه محمد
 زماخان و حسن خان را که بر حسب فرمان قلعه خوس را فتح کرده بودند بخواند و هنده عراده توب هم از آنجا حمل داد
 و سلیم پاشا را بجلوت ارسنه باز گذاشت دوهزارتن سواره و پیاده از آن ممالک قلمزم رکاب ساخت
 و محمد بیگ برادر سلیم پاشا را بقلب خانی عطا فرموده بر آنجا حمت سرنگ نمود و چون سپاه را بسبب قلت
 از دوقه از یک راه کوچ دادن مدب سینمو و نختین حسین خان سردار را با هفت هزار کس از طریق خامویرل
 ایرودان ساخت و چهار هزارتن سوار شقاقی و شاهیمون و قزاق و قزاقی را از راه که سپان بوان
 خوی داشت و محمد خان را از طریق تبریس و محمدخان قاجار و حسن خان را از راه اخلاط روانه داشت و فرمود
 قلعه وان را نیز تسخروا و سلیم پاشا تسخیر قلعه وان را بر خویشین نهاد و ایشانرا از محاصره باز داشت و نایب
 السلطنه اسیرانرا آزاد ساخت و خود از راه ارویش و سپارکشت روز و از دهم صفر قلعه ارویش را که
 از سه سوی محاط آب است و از سوی دیگر و محلی در پیش دارد و بود و مهات و سورت سطوت تسخیر داشت
 و دوازده عراده توب بر گرفت و محال بجری و بنداهی و محسودی نیز تحت فرمان آمد و چون این
 اراضی با خاک خوی پیوسته بود و بفتحی خان قاجار بیکلر سکی خوی تفویض یافت با محمد در این سفر که دو ماه
 مدت بر زیاد داشت بلاد و مصار و قزاقی را نیز بد و لشکر دوه یا دین و ملا ذکر و تبریس و میمش و اخلاط و لجز از
 و ارویش و خوس با تمامت محال و هد و دوقایل و رعیت و لشکری بزرگسازان و در شمار ممالک سلطان
 ایران آمد و نایب السلطنه از آن به غنیمت که میان سپاه قمت شد سیر و ن چهل و هشت عراده توب
 چینی را خود داشت و هم در اینوقت معروض افتاد که بعضی از لشکران که با تسخیر کاری بودند بجهت سبقت
 حکام را تسخیر داشتند مع القه نایب السلطنه در این سفر مانند بکین از احاد لشکرهای زیست و در خوردن
 و نوشیدن و پوشیدن بر یکپایس فزونی بخت و چون غان باز گذاشت مرده این فتح را در حضرت

نایب السلطنه
 محمد حسین خان
 قزاقی
 در این سفر که دو ماه
 مدت بر زیاد داشت
 بلاد و مصار و قزاقی
 را نیز بد و لشکر
 دوه یا دین و ملا ذکر
 و تبریس و میمش و
 اخلاط و لجز از
 و ارویش و خوس
 با تمامت محال و هد و
 دوقایل و رعیت و
 لشکری بزرگسازان و
 در شمار ممالک
 سلطان ایران آمد و
 نایب السلطنه از آن
 به غنیمت که میان
 سپاه قمت شد سیر و
 ن چهل و هشت عراده
 توب چینی را خود
 داشت و هم در اینوقت
 معروض افتاد که
 بعضی از لشکران که
 با تسخیر کاری
 بودند بجهت سبقت
 حکام را تسخیر
 داشتند مع القه
 نایب السلطنه در این
 سفر مانند بکین
 از احاد لشکرهای
 زیست و در خوردن
 و نوشیدن و پوشیدن
 بر یکپایس فزونی
 بخت و چون غان
 باز گذاشت مرده
 این فتح را در حضرت

جلد اول تاریخ قاجاریه از محمدتاج تاریخ التواریخ

۱۷۶ پادشاه عرضه داشت اما چون انجمن در اسلامبول حکم گشت اولیای دولت عثمانی دو هزار تن لشکر و ده عراده توپ
 نیز و یکت داود پاشای وزیر بغداد فرستادند و او را بر آن بختند تا اگر توانستند دو ایران را با یک ستران بزنند
 کند داود پاشا سخت محمود پاشای بابا را که بقوت کار داران ایران در شصت و دو حکومت داشت با خود بیم
 و استمان کرد و محمد آقای کیاباده هزار کس مرد سپاهی و جماعت و لو باش روانه شد و در داشت و محمود پاشای
 بابا با سه هزار تن سوار و یکت رآب سیروان بجایا پیوست چون محمد علی میرزا فرمان کدار عساکر این بدست
 با پانزده هزار سواره و پیاده در عرشه اول ذیحجه از کرمانشاهان خیمه پروان و ده عراده توپ با لشکر برانند و
 حسن خان دالی مینلی از پشت کورستان با سه هزار کس مرد پیوست این هشتاد و یک سیپاشا خان غسه و محمد
 باقر خان مافی را از راه سنندج بفرستاد و خود عقبه چنانرا در نوشته در یحیی هم ذیحجه قریب بشهر زور لشکرگاه کرد و
 محمد آقای کیابا و محمود پاشا در پاسبان سپه که از سه جانب با آب پیوسته و از یک جانب با خطاب سنگی راست
 کرده نشست و پانزده عراده توپ در پیش سنگریز داشتند این هشتاد و یک سیپاشا از در کعب و حلیت چند کس
 بحضرت شاهزاده فرستاد که اگر گناه مرا معفو دارند و خاطر مرا این فرمایند فردا که از دو جانب صف راست
 شود با لشکر خود از کیابا و انوسی کریم و در زمان با کیابا و آویرم شاهزاده چون کلمات را با صدق راست
 ندانست پاشا سخن لایم سوال باز داد و فرستاد و کان او را باز فرستاد و آن شب را بی بیه و آغوش و وق پای
 بر در و زد و یک که خورشید سر بر زد ساخته جنگ کشت و موسی و ده معتم انجمن را با جماعتی از سرباز و سوار و
 توپخانه و زنجیر که خانه از میان دره چنانکه خضم ندیده و ندانست بفرستاد تا آنگاه از تقیای دشمن در آیند
 و نیز آرمایند و خود لشکر را جنبش داده میانه و میانه راست کرد و در برنده از قتی صعود کرده چپین بر خاک
 نهاد و از کار ساز بی نیاز طلب نصرت نمود و سخت بجویمت آنگاه به میان سپاه آمد از دو سوی
 کیر و دار و لیسان بالا گرفت و ده تن توپ و تفنگ صاعقه بار آمد و از خون مردان خاکت میدان کوه
 لعل و مرجان گرفت و میان را محال در یکت نماز پشت با جنت داده بیکت بار روی بر آفتاب محمود پاشا
 با اتفاق کیابا عیان زنان بطرف کرکوک که بختند شاهزاده بیزحمی در لشکرگاه کیابا فرود شد سر پرده
 و حرکات و توجان و هر چه در میان را بود بدست لشکر ایران افتاد آنگاه شاهزاده مظفر و منصور
 سلیمانیه نزول نمود کیابا چون این بدید و از مراجعت بغداد شکر کین بود و معافیه در باره بند
 شاهزاده پناهنده شد و از آسیب جان سلامت نشت اینوقت شاهزاده عبدالله پاشای عم علی پاشا
 واسطی دیار بکر را که پیشین درگاه شاهزاده پناهنده بود بجویمت شهر زور فرستاد و خود ایام محرم
 در سلیمانیه پای برد و صورت این قصه را بحضرت شاهزاده ایران عرضه داشت و در اول شعبه صفر
 سلیمانیه خیمه پروان زودت چهارم بعد از انجمن و خستین زیارت روضه عسکریه را علیها السلام
 و تقی استانه ترمین رای نمود آنگاه بطرف بغداد شافت در منزل و لوعباس مزاحش از اعتدال
 بخت و سخت مرعی شد و از آنسوی داود پاشا هراسناک کشت و شیخ موسی نجفی را که در میان
 علای اثن عشریه نام بردار بود شیخ ساخت و بدرگاه فرستاد شاهزاده محمد علی میرزا را مکاتب شیخ موسی

حقیقت
 یعنی نامه

ترمین ای
 یعنی نامه که
 که از آید و از
 ساد من باقی
 آنگاه که مستقیم
 به پاسبان که در
 نام که نامه

شرح سلطنت و جانشینی محلی شاه قاجار

و شدت مرض از تفرغ میزد و باز داشت و او و پاشا را بجای گذاشته بجانب کرمان کج داده و منزل علی (۱۷۷۰) گزاشت و سال بر صنف بدن پیروز و ناچار در آنجا رحل اقامت انداخت و دانست ازین مرض جان سلامت نبرد حسن خان قلی و اسد خان نجفبازی را طلب کرد و فرستاد و در نشاند که چون من نمانم ازین لشکرگاه نتوانم سلامت بیرون شد اکنون که مرا خاشاک از جان بجاییت طریق مانن خویش گیرید و برگزید و شب شنبه بیست و ششم شهر صفر در سال یک هزار و دویست و سی و هفت هجری بهنگام سپیده دم رخت از این جهان بجهان جاویدان کشید و در ششم رجب الاول این خبر مسموع شاهنشاه ایران افتاد و در سوگواری سپیدی چون ابرو بادل ساکنه و خاطر خسته بود بجبرای سلطنت و شریعت مملکداری اهلنا رخنه و فتنه نفرمود و فرزند اکبر ارشد او محمد حسین میرزا را بجای پدر نصب کرد و منشور فرستاد مکنکداری عراقین عرب و عجم را بد و فرستاد و او را ختمه الله و لقب داد با تخلص جدش شاهزاده را و بیرون کرمانشاهان در میان روخته که خود کرده بود با خاک سپردند

و قایم سال یک هزار و دویست و سی و هفت هجری ذکر فتنه میان دولت ایران و روم

چون یک هزار و دویست و سی و هفت سال از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله برگذشت و سه ساعت و سی و نه دقیقه از روز پنجشنبه بیست و ششم جمادی الآخره برفت آفتاب از حوت بجل شافت و شاهنشاه ایران فعلی شاه قاجار جشن نوروزی بی پای بردار نگاه لشکر باران بجهن کرد و در سه شنبه پنجم شوال خیمه بسیدون زد و از طهران سیلما به براند و از آنجا میرزا عبد الوهاب مقدمه الله را بخوار استاری شاهزاده حسنعلی میرزا از بهراستمالت خوانین خواران فرستاد و خود از سیلما نیه کوچ داده و دو شنبه پانزدهم شوال چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و در آنوقت اولیای دولتی آل عثمان در استرداد ممالکی که نایب السلطنه بدست کرده بود چنانکه بشرح رفت مکمل و بیکت گشتند و هر جا در ممالک عثمانی تاجری ایرانی یافتند او را مجوس و اموالش را مایه خود داشتند و وزیرین پت الله المحام را در مملکت بحس خانه در انداختند و محمد رؤف پاشا را سرعمر ساخته بارزن الروم فرستادند ازینوی نایب السلطنه نختین حسن خان قاجار فتنه وینی را بطرف قارص و نریمان فتح قنده معاز باخت و او در اول رکعت با سپاه روم دو چار شد و در جنگ آنجا حوت مردانه بکوشید و ایشانرا بگشت و بسیار کس بگشت و سعید آقایی سیواسی را که سر بگ آن قوم بود با هزار تن بکشت و روانه درگاه نایب السلطنه داشت و از این طرف نایب السلطنه در عشر آخر شعبان از تبریز بجانب خوی کوچ داد و بعد از ورود بخوی اسیران روم نیز در رسیدند نایب السلطنه اسیرانرا آزاد ساخت و سعید آقایی را طلب داشتند بوی سرعمر روم کیل ساخت و پیام داد که اگر ازین جنگ و جوش دست برداری و در میان دولتین رفع ذات پن کنی بر طریق سلامت رفته باشی و اگر نه راه ندانم خواهی پسر بعد از مراجعت سعید آقا سرعمر روم و دیگر پاشایان بر کید و کین پیروزند چنانکه بکاره ابواب مدینه و مکه و مدینه و مدینه و مدینه و مبارزت افتاد و ناچار نایب السلطنه ساز لشکر کرده در مدینه شهر صیام از مدینه خوی بیرون شد و نختین جاقی از سپاه را بطرف سلاسل و الباق و اراضی روان

روان کرد تا از آن سوی رزم دهد در این وقت سموع افتاد که جلال الدین محمد پاشا و حافظ علی پاشا و ابراهیم پاشا با
لشکری سپه و نصاب توپراق قلعه را بمحاصره انداخته اند و در قلعه از ایرانیان کیهن تن سرباز و نوزده نفر
خلج بر زیادت نبود نایب السلطنه چون این بشنید لشکریان را از اراضی و ان بخواند و از جالدران عثمان بخا
الکثره گذشت و در منزل ادا حق لشکری که از بهر حرات قابل نزد فتحعلی خان بیکلر بیکی غوی بود و هزاره
و پیاده گردان رومی و ولی باش و همطاب بر سر قابل خضرلو و گوری که در ارض توره و حاجی بیکت جای داشتند
تا حقن بردند و مواشی ایشانرا بنهب پیش را انداخته طایفه گوری در این وقت بالشکروان همدستان شدند و بان
جماعت کوچ داد از قضا این هنگام سهداب خان غلام خاصه با ۲۰ فوج سرباز و سواران مقدم که از دنبال اردو
کوچ میداد با مردم و ان باز خورد و چکنی صعب در میان گرفت در پایان کار لشکروان سگته شد و کروی
ایرکت مواشی منسوب را استرداد کردند و طایفه گوری را باز جای آوردند و در منزل ادا حق بحضرت پاشا
پیوستند و هم در این وقت محمد زماخان قاجار و فتحعلی خان بیکلر بیکی غوی که بتاراج نواحی و ان مأمور بودند
منظر و منصور در آمدند اما از طرف دیگر خبر شنید که حافظ علی پاشا در محاصره توپراق قلعه سکروا
نزدیک کرده و فقهها دریده ویران باشد که آن چهار را بجایید و سپهان ارامنه که در آن اراضی
جای دارند با ستظهار در میان سراز خدمت بر تافتند و در شت فرسنگی توپراق قلعه و هزار خاوا
بالات حرب و ضرب در قوا کلیا سکری کرده اند نایب السلطنه بعد از اصغای این اخبار از ادا حق
الخمار کرده راه برداشت و نخستین بر قوا کلیا گذشت جماعت ارامنه را که با سیل و منده توان معاشرت
بود گیشا را با حاج و پنجلش داشتند از در استغاث چمن خراعت بر خاک نهادند نایب السلطنه
کناه ایشان را نموده انکاشت لکن فرمانداد که در بجای انجمن نشوند و در محال و یادین سکون نمایند و ان
شب را در آنجا پشای برده مسجکاه برشت و خواست تا لشکر آبایش کوچ دهد از بهر آنکه ماندکی پرور
کنند و جنگ را تو انا باشد در پیر راه سموع افتاد که پاشایان از جنبش لشکریان آگاه شده اند و
کوشش و ورش افزوده اند باشد که بر ادر رسیدن لشکر فتح قلعه کنند نایب السلطنه ازین خبر استغنه خاطر
و جوانی حسین خان سردار و حسن خان برادر او را با که در محال از لشکریان برداشته شتاب زده راه
بیکرقت و از بهر آنکه میدان جنگ را بداند و جای ب و ز بنور و باز نماید تا قویب سکروا میان بر اند سپاه
آل عثمان از دیدار لشکر پیکانه هم بر آمد و نخستین جمله و عاده توپ و چهار هزار مرد و لشکری از قابل و یله
باش و همطاب بر سر اذنی را انداخته و بان توپ و تفکات را برایشب کشودند نایب السلطنه با غلام تفکات چان
از دامن تل بیکت در آمدند نفعی سفیر کل در میان آمد و شد که کار برینگونه می رفت تا سپاه ایران که یک
فرسنگ از دنبال پوه با تو بکنند بر سید و این هنگام هر جا فراز ملی و محلی بود لشکر آل عثمان بر می داشتند و تو بهارا
بر فراز شتاب می بردند و بهر آنکه سوار و پیاده را برساند بهشت فرسنگ راه سپرده بود و در آنجا بهی تو بکنند و آن کر بکاه در طول شتاب

و نایب السلطنه را خبر دادند که در قلعه از ایرانیان کیهن تن سرباز و نوزده نفر خلج بر زیادت نبود نایب السلطنه چون این بشنید لشکریان را از اراضی و ان بخواند و از جالدران عثمان بخا الکثره گذشت و در منزل ادا حق لشکری که از بهر حرات قابل خضرلو و گوری که در ارض توره و حاجی بیکت جای داشتند تا حقن بردند و مواشی ایشانرا بنهب پیش را انداخته طایفه گوری در این وقت بالشکروان همدستان شدند و بان جماعت کوچ داد از قضا این هنگام سهداب خان غلام خاصه با ۲۰ فوج سرباز و سواران مقدم که از دنبال اردو کوچ میداد با مردم و ان باز خورد و چکنی صعب در میان گرفت در پایان کار لشکروان سگته شد و کروی ایرکت مواشی منسوب را استرداد کردند و طایفه گوری را باز جای آوردند و در منزل ادا حق بحضرت پاشا پیوستند و هم در این وقت محمد زماخان قاجار و فتحعلی خان بیکلر بیکی غوی که بتاراج نواحی و ان مأمور بودند منظر و منصور در آمدند اما از طرف دیگر خبر شنید که حافظ علی پاشا در محاصره توپراق قلعه سکروا نزدیک کرده و فقهها دریده ویران باشد که آن چهار را بجایید و سپهان ارامنه که در آن اراضی جای دارند با ستظهار در میان سراز خدمت بر تافتند و در شت فرسنگی توپراق قلعه و هزار خاوا بالات حرب و ضرب در قوا کلیا سکری کرده اند نایب السلطنه بعد از اصغای این اخبار از ادا حق الخمار کرده راه برداشت و نخستین بر قوا کلیا گذشت جماعت ارامنه را که با سیل و منده توان معاشرت بود گیشا را با حاج و پنجلش داشتند از در استغاث چمن خراعت بر خاک نهادند نایب السلطنه کناه ایشان را نموده انکاشت لکن فرمانداد که در بجای انجمن نشوند و در محال و یادین سکون نمایند و ان شب را در آنجا پشای برده مسجکاه برشت و خواست تا لشکر آبایش کوچ دهد از بهر آنکه ماندکی پرور کنند و جنگ را تو انا باشد در پیر راه سموع افتاد که پاشایان از جنبش لشکریان آگاه شده اند و کوشش و ورش افزوده اند باشد که بر ادر رسیدن لشکر فتح قلعه کنند نایب السلطنه ازین خبر استغنه خاطر و جوانی حسین خان سردار و حسن خان برادر او را با که در محال از لشکریان برداشته شتاب زده راه بیکرقت و از بهر آنکه میدان جنگ را بداند و جای ب و ز بنور و باز نماید تا قویب سکروا میان بر اند سپاه آل عثمان از دیدار لشکر پیکانه هم بر آمد و نخستین جمله و عاده توپ و چهار هزار مرد و لشکری از قابل و یله باش و همطاب بر سر اذنی را انداخته و بان توپ و تفکات را برایشب کشودند نایب السلطنه با غلام تفکات چان از دامن تل بیکت در آمدند نفعی سفیر کل در میان آمد و شد که کار برینگونه می رفت تا سپاه ایران که یک فرسنگ از دنبال پوه با تو بکنند بر سید و این هنگام هر جا فراز ملی و محلی بود لشکر آل عثمان بر می داشتند و تو بهارا بر فراز شتاب می بردند و بهر آنکه سوار و پیاده را برساند بهشت فرسنگ راه سپرده بود و در آنجا بهی تو بکنند و آن کر بکاه در طول شتاب

شرح سلطنت و جانیخیری فتحعلی شاه قاجار

فتحعلی شاه نایب السلطنه بی ترس و بیم خان قاجار را با سرباز و سوار ایران و جوان و عوی حکم پویش آورد و بخت (۱۷۹۰)
 چون شعله نیران بجانب بالبال گشته و در اول حمله خود را بر وزارت پشته رسانیده چند عراده توپ از در میان بتنه بمبارست
 ولی با شش و اسیلا چون فلک زخم خورده بجنک درآمد و هر دو لشکر در هم آتختند و یکدیگر را با کار و خنجر خون ریخته بعد از
 دار و گیر فزاد و آن غلبه رومیان را افتاد توپهای خویش را باز پس ستند و ایرانیان را شکسته سرایش بر انداختند
 نایب السلطنه چون این بدید جعفر قلیخان مرندی و قاسمخان ترکمان و محمد رضا خان باکونی برادر ابراهیم
 خان سرتیپ ماباد و فوج سرباز تبریزی و مرندی بمدد هزیت شدند و فرستاد حسن خان سه دار که سپه
 استان و شیرفتیان را بر دینیداشت و یکبار و چون یکت غلبان و شکت دمان بجنگ درآمد و بادل نقشه
 و تن کشته و دمان پر کرد و کف از میان صف بیرون شد و موی مندر از درنگ تا زآمد لشکریان چون این
 بدیدند دل قوی کردند و از دنبال او نشتاب آمدند هم در این گرت رومیان چون شیران دیوانه گردیدند
 آتختند و مانند شیر و آب با ایرانیان در آتختند سربازی دلیران در زیر فل ستران بخش گشت و خاک آن
 پشته از خون کشته لعل به خشان شد در این حمله شش عراده توپ و یک عراده خنجره و لیران ایران بگرفتند
 و از فزاد که بر در آمد آتختند صفهای لشکر روم که از دور و نزدیک بدان رزمگاه نظاره بودند و دلهای ایشان
 از این جلالت بجمید و این هنگام جنگ بزرگ پیش آمد در آن نگاه سلیم پاشا با ده هزار تن سواره و پیاده
 در برابر امیر خان قاجار جای داشت و با توپ و تفنگ کار میکرد نایب السلطنه چند تن نفی بفرستاد
 و حکم داد که امیر خان بر سلیم پاشا حمله نکند وورش اندازد و غنیمت بامینه و میره و جاح و ساقه
 از جای در آید نخستین لطفعلی خان کتول با چند تن از غلامان بر سر توپخانه رومیان بتاخت دو تن از
 توپخانه را بجا که انداخت تا که کل توپ برداشته آمد و بر جای سرود شد نایب السلطنه بر فرمود تا
 اسکندر خان قاجار که امیر توپخانه بود توپها را تحویل داد و مانند باران بهار کل توپها را بد و لشکریان
 از دنبال و دیگر حمله نکند تا که پای اصطبار رومیان لغزش یافت یکباره روی از جنگ بر تافته نخستین
 جلال الدین محمد پاشا که پوچان او قلی معروف بود پست هزار سوار و پیاده با پست عراده توپ در زیر
 رایت داشت روی بر کاشت از تقای او علی پاشا با ده هزار تن مرد لشکری از کنار توپرا ق فستد
 طریق هزیت برگرفت غلامان رکابی و جاعی از سوار در تقای که رنجگان اسب بر مجاندند ابراهیم پاشا
 که با پست هزار مرد بجا است سکر پوچان او قلی قیام داشت با لشکریان با سیخت و بسکر که بخت نایب السلطنه
 از بهر آنکه مباد غلامان رکابی را از لشکر ابراهیم پاشا استی رسد بفرمود تا حسین خان سردار سرباز و
 توپخانه را بر داشته بر سر سکر ماند و در حمله نخستین بسکر در رفت پست و یک عراده توپ و خنجره
 و چهارده رایت بدست کرد و رومیان را در سکر نیز توان درنگ ماند لشکریان نیز بتجارتی پرانند
 گشت و امیر خان قاجار بر اثر سلیم پاشا راه برداشت و مرد و اسب فزاد و بسیکتر کرد و با محمد
 توپخانه و قورخانه حمیه و خرگانا قلی و صامت قلی و طریف هر چه با آن لشکر و دمان لشکرگاه بود
 غنیمت دید و آن گشت و لشکر دوم در این جرم نگاه و چندان مرد ایران بودند زیرا که کتاب جرایب لشکر روم

این جنگ در روز
 دوشنبه ۱۲۸۰
 قمری در روز
 دوشنبه ۱۷۹۰
 شمسی در روز
 دوشنبه ۱۲۸۰
 قمری در روز
 دوشنبه ۱۷۹۰
 شمسی

منصف
 حسن خان
 اصلان
 رومیان

تسج سلطنت، مجاںکری مصلی شام قاجار

افتاب بود همیشه روانه درگاه نایب السلطنه گشت و همچنان یوسفخان قایل آن اراضی را بظلم کرده باز شتافت
 و مصطفی خان بکاری که نسب بملاطین بنی عباس میرساند بحضرت نایب السلطنه آمد و چنین طاعت بر زمین بود
 و مورد غواخت و نوازش شده تشریف کرا بنیافت و باز بکاری شتافت و بضر خان یک پیش گزید
 درگاه پر بود هم در آنوقت و داع جان گفت آنگاه نایب السلطنه دویست تن از فوج حجاب در آن راجعت
 قلعه با شقان باز داشت و مصطفی خان بکاری دسترخوار از بهر ولیعهد ثانی محمد میرزا نامزد کرده با ساز و
 برکی شایسته درگاه نایب السلطنه فرستاد چون این وقایع معروف درگاه پادشاه افاد شهریار تاجدار
 پراشت که از طرف بغداد و کرکوک و وصل نیز اراضی آل عثمان را سیبی کند لاجرم حکم داد که محمد حسین میرزا فرمان
 که از عراقین عرب بمجم شکرخو در اجنبش داده باده عاده نوب آهنگ بنداد کند و امید محمد قاسم خان
 قوالورا با نقیچان استر ابادی و هزار جری فرمان کرد تا محمد حسین میرزا پیوسته شود و عهده میرزا حاکم
 حمزه را مامور بمیجر شهر زد و ذوالفقار خان سنمانی و مطلب خان برادر او و باشکر سمنان و دامنان ملازم
 رکاب عهده میرزا شد و مصطفی خان قوالوی قاجار و امان الله خان والی کردستان نیز بدوستند
 و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی از بهر تعیین علف و آذوقه سپاه باشکران کوچ داد و با محمد این حاجت
 روزیت و دووم ذیقعه از چمن سلطانیه بیرون شدند و شهریار تاجدار چهارشنبه سیم و پنج خیمه بیرون زد
 و در محال سفند آباد عید منعی کرد و از آنجا بجانب چمن یار سینج کوچ داد اما از آن سوی نخستین محمد حسین میرزا
 محال مندلج و بدرائی و وزیر باطیه را بریز قدم مردان کار فرسوده کرده داد و پادشاهی وزیر بغداد شد
 عهده میرزا شفاعت بر آنخت و شاهزاده عهده میرزا قبال بابان و شهر نوذ کفری بسند کرد لکن در
 این هنگام مرض و باد شکرگاه ایشان فراوان شد و بسیار از لشکران راجعت و مطلب خان دامنان
 نیز و داع زندگانی کرد و ناچار سپاه طریق مراجعت سپرد و هر کس بطرفی کرجخت و شاهزاده عهده میرزا
 راه زنجان برداشت و این مرض بکمرگاه شاهنشاه نیز شایع گشت و جعفر قلیخان نوهی قوریاول همیشه
 و دوست علیخان معیر المملکت و میرزا مقیم مازندران مستوفی را نابود ساخت و ناچار شاهنشاه ایران پامان
 رخصت انصراف داد و خود با جمعی از خاصان درگاه روزی چند در دامن جبل الوند نشست و ایام محرم را
 تا عاشورا در نهاده بود و از آنجا بسوی برورد کوچ داد و راه طهران برگرفت روز چهارشنبه بیت و چهارم محرم
 وارد دارالخلافه گشت اما از آن سوی چون محمود پاشا نیز از چمن بای و بکجور گزید و در رفت و عهده پادشاه در سلیمانیه
 قرار گرفت چون سورت مرض و با بخت و یکه باره محمود پاشا همسنگم سلیمانیه کرد چون این قصه بمعرض
 شاهنشاه ایران رسید فرمان کرد که نایب السلطنه او را دفع دهد و در دستار انظلم کند نایب السلطنه
 محمد حسین خان ایست آقاسی را بکوتبی شتون با پیرو عید بدان اراضی کیسل ساخت تا در کرکوک
 محمود پاشا را دیدار کرد و بتسلع احکام بداشت محمود پاشا هر اسناک شد و عثمان یک برادر کمتر
 خود را با اتفاق محمد حسین خان بحضرت نایب السلطنه خواستار غفوکناه گشت و مورد ملاحظت افاد و از آن سوی

[illegible]

جنت محمد

حسین مہرزا

در اراضی بغداد

2

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۱۸۲

عبدالله پاشای عثم و پناهنده دولت آل عثمان شده حکومت شهر نوزاد و دود پاشا خط و طغی کرفت لاجرم
 نایب السلطنه شریف حکومت شهر نوزاد را بموجب عثمان پیکت محمود پاشا فرستاد و ابراهیم خان با کولی را با دود فوج سپاه
 تبریز و مراغه نامور داشت که او را در جای خود مستولی دارد و بعد از رسیدن ابراهیم خان عبدالله پاشا چاره کشت و با چاق
 سرخیش گرفته پناهنده دولت ایران کشت محمود پاشا در میان کوی و سلیمانیه شد و او پاشا چون این بدست
 در ختم شد محمد پاشا حاکم کوی را بفرمود تا اهل و مال محمود پاشا را از اربل کوچ داد و بموصل آورد تا از آنجا از راه
 بغداد روانه اسلامبول دارد و مادر محمود پاشا صورت حال را بدست سرعی در حضرت نایب السلطنه عرض
 داشت و لیسیدنی توانی حکم بابر ابراهیم خان فرستاد که اگر در احوال و مال محمود پاشا تا توان و در ریه
 ماز و نجخال خواهی کشت ابراهیم خان از سلیمانیه بر سر کرکوک برانده و از چار سوی حصار داد و تو بهای باره کوب
 و بن باز داشت که پاشای حاکم کرکوک از در خضوع پروان شده فرمان برداری کرد و پیشگی لایق بفرستاد
 پس از آنجا کوچ داد و قلع اربل را بمحاصره داشت و کار بر قلعگیان سخت کرد تا فرزند و خویش و ندان برادر
 محمود پاشا هر که در آنجا بود بکرفت و از آنجا بکنج آب موصل آمد و اطراف موصل را با لشکر پرده زد و جنگ
 در انداخت مردم موصل چون مقاومت او را در قوت بازوی خود ندیدند مادر محمود پاشا و فرزندان او را
 بار و وی ابراهیم خان کیل ساختند و آسیب او را از خود دفع دادند انجمنیخان از آنجا بر سر کوی آمد و محمد
 پاشا در قلع کوی بمحاصره داشت و ساز مقاومت و مبارزت بیارات محمد پاشا جلالت و رزید چهل
 پنجر و خوشین داری کرد و همه روزه نبرد آزمود و در پایان کار که پای صطبارش از کار شد از در عجز
 و ضراعت بیرون آمد و سخن بر آن نخصه که اگر او را بسلامت گذارند تا راه بغداد کردی گفت قلع کوی را
 باز کردند و ابراهیم خان این سخن را پذیرفتار کشت و او قلع را گذاشته راه بغداد گرفت و پس او ابراهیم خان
 بقلعه کوی در رفته عثمان پیکت را بکومت باز داشت و چهارده عراده توپ با تمامت قورخانه بدست کرد و بفرمود
 تا تو بهار خود در هم شکستند و قورخانه را حمل داد و درگاه نایب السلطنه آمد و از دنبال او محمود پاشا نیز
 حاضر حضرت شد و از نایب السلطنه اشفاق و الطاف لکانه بید و بخلق تازه بلند آوازه کشت و باز سلیمانیه

اربابی بکرم
 عراده دسکون
 ای مملو بانی
 عراده کبود
 لام سکن

شده بحکمرانی پرداخت

و قیام سال یک هزار و دویست و سی و هشت هجری و ذکر مصالحه میان دولین روم و ایران
 چون یک هزار و دویست و سی و هشت سال قمری از هجرت بنوی صلی الله علیه و آله گذشت در روز جمعه پست و ششم
 رجب بعد از نه ساعت و پست و هشت دقیقه آفتاب بر پست الشرف شد و شاه شاه ایران فختلی شاه سارو
 برک فزوزی طراز داد و جشن عید بر قانون کرد و در عنوان امرو به و سال نایب السلطنه عباس میرزا معروض
 داشت که محمد روف پاشا سر عکرا زن آروم بر جوب فرمان سلطان محمود خان ملک روم بدان سر است
 که در میان دولت ایران و روم کار مصالحت کند شهید یار تاجدار انجام این امر را با اختیار نایب السلطنه
 باز داد و فرستاده او را باز فرستاد نایب السلطنه میرزا محمد علی ستونی آشتیانی دارد و آنه از زن آروم
 داشت تا ما سر عکرا از هر دو سخن کردند و دو عهد و معاهده یکی زبان پرسی و آن دیگر بخت ترکی کار دادند و در

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلّه ات تاریخ

و در حوالی مذکوره اگر از امانی طریقی و قیلاقی عبور نمایند در باب رسومات عادی سیلاست
و قشلاقی و سایر دعاوی که وقوع یابد باین کلای نواب و لعیه ایران و وزیر بعد از منجره شده رنغ
نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت بخود ماده ثانیه از امانی ایران گسانی که بکجه معطنه و بدینه
مکرّمه و سایر بلاد اسلامیّه آمد و شد نمایند مثل حجاج و زوّار و تجارت و مستودین امانی بلاد اسلام رومیّه
بآن جماعت مثل امانی خودشان معامله نمایند و از ایشان و زوّار و سایر وجه خلاف قانون شرعیّه
اصلاحی مطالبه نشود و کذا لک از زوّار عبات عالیات با دایمیکه مال التجاره داشته باشند بروقی
حساب کمرگ مطالبه شود و زیاده طلب نمایند و از طرف دولت علیه ایران نیز با تجارت طرف بیته عثمانیه
وامانی ایشان بر این وجه معامله نمایند و مقتضای شرایط سابقه فیما بعد در حق حجاج و تجارت دولت
علیه ایران تنفیذ و اجرای شرایط قدیم از باب و زرامی عظام و سیر حاج و میر میران کرام و سایر
ضابطان و حکام دولت علیه عثمانی کمال وقت و رعایت شود و از شام شریف اتی حرمین مخبرین و از آنجا
الی شام شریف از جانب این ضره همیون بعوفت بمقدی متعین که در میان آنهاست نظارت نماید
و از محمد رات حرم شاهنشاهی و حرمانی شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بیته ایران که بمکه معطنه و
عبات عالیات میروند و سفر اخرو مرسته ایشان حرمت و اعزاز شود و کذا لک و خصوص رسومات کمرگ
تجار و امانی دولت بیته ایران مانند دولت علیه عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان یکده بقدر
یکصد قروش چهار قروش کمرگ گرفته و بدست ایشان تذکره داده و دایمیکه از دست ایشان بدست دیکه
مقتل شده مکرر از ایشان کمرگ نخیزند تجارت ایران لاجل التجاره چوپن شیراز که بدار الحاده می آورند و رنغ
و شری آن محصور نباشد و بجر کس که خواهند رنغ نمایند و با تجارت و تبعه و امانی و دلتین علیتین جا پنن
آمده نمایند بمقتضای حجت جامعه اسلامیّه معامله و دستمانه شده از هر اید و اضرار محفوظ باشند
ماده ثالثه آنچه از غیره حیدر امان و سبکی تنازع فیما بوده و امروز در خاک دولت علیه عثمانی ساکن می باشد
مادامیکه درست آنهاست اگر سجد و محاکمات ایران تجاوز کرده خسارت رسانند سرحد داران در منع و پرت
ایشان وقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست برندارند و از جانب سرحد دار منع ایشان نشود از صاحب
ایشان دولت علیه عثمانی گفت یه نماید و اگر ایشان برضا و اختیار خود بجانب ایران بگذرند دولت عثمانی
ایشان را منع و متعصب نکند و بعد از آنکه بطرف دولت بیته ایران بگذرند بعد اگر بنجاک عثمانی بمانند
قطعا متعصب و قبول ایشان نشود و در صورتیکه ایشان بطرف ایران بگذرند و آن وقت از حدود دولت
عثمانیه تجاوز کرده خسارت زنند سرحد ثیان دولت علیه ایران در منع و تجاوز ایشان وقت
نمایند ماده رابعه بموجب شرط قدیم فراری دولستین از طرفین متعصب نشود و کذا لک از جمله عسایر
و ایلات هر کسبکه بعد ازین تاریخ از دولت علیه عثمانی بدولت فخره ایران و از دولت بیته ایران بدولت
عنه عثمانی بگذرد یا آن که ششکان متعصب نشود ماده خامسه آنچه از در استقله و سایر محاکم دولت علیه

شرح سلطنت و جانیخیری فتحعلی شاه قاجار

عثمانی اموال تجار ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاشته شده است از تاریخ این تسک در ظرف شصت و پنج (۱۸۵) در هر محلی که باشد بوجبه فائز برآورده و معرفت شرع و معتقد دولت ایران بصاحبان آنجا تسلیم شود و سوا
 اموال محفوظ آنچه در انشای وقوع عداوت از حجاج و تجار و سایر ایرانیان که در ممالک عثمانی با بعضی ضابطان
 جبراً از کسی گرفته باشند بعد از افاده و اظهار دولت علیه ایران از دولت عثمانی فرمان برطبق همان
 افاده بعهده وکیل آنها در هر محل صادر شود و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند ماده سادس در ممالک
 دولت علیه عثمانی از ایرانی ممالک طرفین کسی که فوت میشود و اگر وارث و وصی شرعی نداشته باشد
 مأمورین بیت المال ترک همان متوفی را بموقوفه شرع و فقهی کرده و به ثبت و سجل شرعی رسانند و آن را
 بعینه در محلی نامت کیال حفظ نمایند تا وارث وکیل شرعی آن آمده بموجب ثبت و سجل شرفیه اشیا
 متروکه تسلیم شود و رسوم عادی و کرایه محلی آن اشیا را گرفته باشد و آن اشیا اگر در مدت مذکوره حرق
 و تلف شود ادعای آن نشود و اگر در مدت مزبوره وارث و وصی نرسد ترک محفوظ را مأمورین بیت المال
 باطلاع معتقد دولت علیه ایران فروخته من آنرا حفظ نمایند ماده سابعه بموجب شرط سابقه برای آمدن و پناه
 دوستی و مودت در هر سال بنخیر از دولین در طرفین علین معکف و میقیم باشند و از بنده و ولین علین
 که در انشای حرب بطرفین گذشته اند در حق ایشان بنا بخرمت مصالحه خیریه سیاست این اسارت نشود خانه
 آنچه از اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد بر سنوال محرمه که بالمد کرده قرار داده شد و از طرفین قبول
 گشته ادعای اموال منسوبه البصیغات بقیضین مصارف جزیه از جانبین مضمی امضی گفته صرف نظر شود و از
 جانبین دولین علین بر وفق عادت تصدیق نموده باده شده بواسطه تاریخ این تسک الی مدت شصت
 روز در هس حد و دولین بکد کلمات کرده بآستانه دولین هیال تسلیم شود و این وجه عقد تجدید
 این مصالحه خیریه بماله حقیقه از تاریخ تسک مقبره مرعی و مقبره گشته و از هر جنبه بایره که ورت و خصوصیت
 منطقی بوده و منافعی و دینی و خلف این عهود و شروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی و معاملاتی
 جائز ندانند و از جانب جناب وکیل مشارالیه نظر حضرت کماله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ بکد از
 دویست و سی و هشت یوم بکینه نوزدهم شده بقیقه الاحوام این تسک محمود مضمی شد انکانه باخبر
 و السعاده و الحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً تحریراتی و احسنه شهر ببع الثانی سنه بکد از دویست و سی
 نه در دار المخلان طهران این عهدنامه مبارکه در حضور نجیب افندی سفیر دولت عثمانی تصحیح شد اما از جانب
 دیگر و او پاشای وزیر معیناد جناب شیخ موسی بختی را که از فحول فقهاء اثناعشریه بود برای عفو کسبه
 خویش و استرداد قلعه سنبلج روانه درگاه پادشاه ایران داشت ولی آنکه اورسالت خویش بکد از
 و خبری باز آمد مصرف افندی باباشکری در مجوی بتخیر قلعه سنبلج دستا دایمانی خان فرامانی و معینان
 کله که حارس و حافظ قلعه بودند قوت دفع انداشتند لاجرم ایمانی خان بکسخت و مهدیجان دستگیر
 شد و سنبلج مفتوح گشت چون این خبر بمسعود پادشاه ایران گشت فرمان رفت که محمد حسین میرزا این
 کمن بخوابد و او را با شاکر کند و خسرو خان کرمی را فرمود تا با شاکر بختاری یوسبته شود و قبل از آنکه

این مصالحه خیریه بماله حقیقه از تاریخ تسک مقبره مرعی و مقبره گشته و از هر جنبه بایره که ورت و خصوصیت منطقی بوده و منافعی و دینی و خلف این عهود و شروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی و معاملاتی جائز ندانند و از جانب جناب وکیل مشارالیه نظر حضرت کماله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ بکد از دویست و سی و هشت یوم بکینه نوزدهم شده بقیقه الاحوام این تسک محمود مضمی شد انکانه باخبر و السعاده و الحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً تحریراتی و احسنه شهر ببع الثانی سنه بکد از دویست و سی نه در دار المخلان طهران این عهدنامه مبارکه در حضور نجیب افندی سفیر دولت عثمانی تصحیح شد اما از جانب دیگر و او پاشای وزیر معیناد جناب شیخ موسی بختی را که از فحول فقهاء اثناعشریه بود برای عفو کسبه خویش و استرداد قلعه سنبلج روانه درگاه پادشاه ایران داشت ولی آنکه اورسالت خویش بکد از و خبری باز آمد مصرف افندی باباشکری در مجوی بتخیر قلعه سنبلج دستا دایمانی خان فرامانی و معینان کله که حارس و حافظ قلعه بودند قوت دفع انداشتند لاجرم ایمانی خان بکسخت و مهدیجان دستگیر شد و سنبلج مفتوح گشت چون این خبر بمسعود پادشاه ایران گشت فرمان رفت که محمد حسین میرزا این کمن بخوابد و او را با شاکر کند و خسرو خان کرمی را فرمود تا با شاکر بختاری یوسبته شود و قبل از آنکه

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ الموارخ

(۱۸۶) خروغان غنی مسافت کند محمد حسین میرزا جلالت و وزید بانجهر از سوار و پنج عراده توپ از کرمانشاهان مروان

شد و با بغیر از مسند لیج تاخت و از کرمانشاه حکم سورش داد و مندیج را بکجو و دوشه صد تن از رزمیان را
عوضه تنغ ساخت و در عشر آخر شوال این خبر بفرض شهریار رسید و در ازای این جلالت محمد حسین میرزا خسته شد
لقب داد و حکم رفت تا ادباز کرمانشاهان شود و خروغان در مسند لیج متوقف کرد و اما داد و پاشا از این
کردار سخت شمان گشت و عریضه از نو بکاشت و شیخ موسی را شفاعت بر آنجخت شهریار جرش را معفو داشت
و مشوری بنامش مسطور گشت و این شرایط در آن مرقوم افتاد و تحت آنکه از خافقین تا بسند و از زوایا
عجم باج بخیرند و دوم آنکه خزانه نجف اشرف را که در دستند و نه بی کجا طین علیها اسلام حل داده اند بیارند
یکتن از و سپهران دولت ایران باز جای برند و بطور تفصیل آن اشیارا خدام عبات عالیات خاتم بر نهاده
به قرقخانه دولت ایران سپارند سیم آنکه در اراضی عراق عرب و عبات زوایا عجم را پاس حشمت بدارند

و دعوی شرعی عجم را بجهت بدین شیعه گذارند چهارم آنکه داد و پاشا برگردن نهاد و سبکی به مهر صنادید
آن اراضی بداد قلع مسند لیج را بد و گذارند بعد از و دو وقایع کار بجداد داد و پاشا سرطاعت و انقیاد
پیش داشت و میرزا صادق را که مراد باز فرستاد و هم در اینال خوانین خراسان در محفلان بکار داران
ایران انسی کردند که شجاع اسلطنه حسنعلی میرزا را کمون ضمیر آنت که سر از رتبه اطاعت پادشاه مروان
کنند و بهوای سلطنت سر بر کشند پادشاه کار آگاه بدین پیمان کذب و ترهات پمغنی و قبیله نهاد و اما چون
شجاع اسلطنه این قصه بشنید حیوانی حاضر حضرت شد و با صرار و اسجاج منداوان حکومت خراسان را
از گردن فرو گذاشت و با برادر اعیانی خود حسینعلی میرزای فرما نفرمای فارس رخصت یافته تا با صفهان رفت
چون مزاجش از سخت بگشته بود در آنجا بمعالجت و مداوا مشغول شد و حسینعلی میرزا راه شیراز برگرفت از پس او
شهریار تاجدار شاهزاده علیتقی میرزای حاکم قزوین را طلب داشته تحت السلطان لقب داد و بحکومت
خراسان فرستاد و میرزا ابوالقاسم مستوفی اصفهان را بوزارت او برگشید و برادر اعیانی تحت السلطان
امام ویردی میرزا را که سرکشکی و انجانی ایل قاجار بود بحکومت قزوین فرستاد و خدمات المینایه را

بمیرزا اسد الله خان نمودی که از بد و کار شاه شهید آخوند شاه تا اینوقت وزیر سپاه و امین درگاه بود
باز گذاشت و چون میرزا اسد الله خان بسبب وزارت لشکر و امور سپاه و نظم جزئی و کلی حسود پادشاه
خاطری بکمال مشغول داشت فرزند خود میرزا هدایت الله مستوفی را به نیابت خویش بخدمت سرکشکی
گذاشت در اینوقت میرزا اسد الله خان وزیر لشکر تیرپاسان باشی لقب یافت و هم در اینال شهریار
تاجدار سطر سلطانیه را ترک گفته در نواحی طهران در اذیال جبل ابد زین طلاق منده موده و هم
در این سال حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی مرخص شد و صبح چهارشنبه سیزدهم صفر
و دایع زندگانی گفت فرزند اکبرش عبد الله خان امین الله که که ستر فی المملکت بود بجای پدر خدمت
وزارت اعظم نیز دریافت و هم در اینال ششصد یار تاجدار طالع کدکاشی و حاجی عبد الله اصفهانی
خواجهر اهریک هزار تومان زر مسکوک بداد تا از قبل شهریار و نیابت والد دیادش و سفر که مظهر کرد

اگر سال بعد از تو مان
مسکوک بگزاید غنوک
برگاه فرستد بحد فایح
نار حضرت میرزا صاحب
روزی با اتفاق جناب
شیخ موسی وانه انداخت
و حکم رفت که اگر این شرط
داد و پاشا

برادر اعیانی
آنت که از بد و کار
رکی باشد

شرح سلطنت و جانشین فتمتلی شاه قاجار

زیارت پت اندام محرام کنند و این شعر را شهر از نظم کرده و بفرمود تا بر لوحی مرمر منقش نمودند و حاجی عبد الله ۱۸۷
حل داده در مسجد المحرام یادگار گذاشت تا از شهر یا ایران تذکره باشد

میت

مهر می باید که پیغمبری برد نزد جانان نام کم می برد
انگاه در عشر اول جمادی الآخرة بجناب قم سفر کرده و از اسباج طبرستان آمد برار یک سلطنت مسمی کردید
وقایع سال یک هزار و دویست و سی و نه هجری
در سنه یک هزار و دویست و سی و نه هجری چون رسالت و هیجده دقیقه از شب یکشنبه نوزدهم ربیع الثانی
خورشید به پت الشرف شد و شهریار محمد فتمتلی شاه جشن نوروز باین جمعی گذاشت و روز پنجشنبه دوازدهم
شوال از طهران بکجاستان خیمه زد و پس از ده روز کوچ داده چهارشنبه دوم ذی القعدة همین سلطانی را
لشکرگاه کرد و نخستین مردم کیلان بحضرت آمدند و از کار پرور زبان شاهزاده محمد میرزا شکایت آوردند
محمد ضایع میرزا از حکومت آن اراضی دست باز داشت و بر حسب فرمان شاهزاده سیحی میرزا حکمران
کیلان گشت و منوچهر خان غلام ارمنی ایچ آقاسی باشی بنظم آن مملکت و تزیینت شاهزاده مامور گشت
و شاهزاده علینقی میرزا که در سال پیرین فرمان حکومت خراسان یافت و بجهت السلطان لقب آمد با خواهر خان
و نفاق ایشان بر تاپه لاجرم دو اسب بحضرت شافت و از فرمانگذاری خراسان استعفا بکشت شهریار جدا
دیگر باره او را بحکومت قزوین باز داشت و رکن الدوله لقب داد و هم در زمان کس بطلب شاهزاده حسن میرزا
شجاع السلطنه فرستاده او را حاضر درگاه منوچهر و دیگر باره بحکومت خراسان منصوب نمود و این حکام
و ولعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا بر حسب فرمان بدرگاه آمد و بمعالجت و مداوای میرزا احمطیب
احمد آبادی اصفهانی مزاجش که از صحت بکشت بود بهبودی داشت و فرزند اکبر نایب السلطنه شاهزاده محمد میرزا
که ولعهد ثانی دولت بود چون طارفت رکاب پدر داشت مورد غایت پادشاه گشت و ایالت اراکستان
تراکز و نیریز و تقوین آمد و در رکاب نایب السلطنه با تبریز گشت و شهریار تاجدار روز یکشنبه دوازدهم ذی القعدة از
سلطانیه کوچ داده پت و دوم ذی القعدة وارد طهران گشت و عبد الله خان امین الدوله اصفهانی که محل
و عقد امور دولت را کفیل بود بنظم اصفهان مامور فرمود

وقایع سال یک هزار و دویست و چهل و چهل و ذکر سفر شاه ایران باصفهان
در سنه یک هزار و دویست و چهل و چهل و هشت و هشت دقیقه از شب دوشنبه غفر شعبان سپری شد آفتاب
ر بهر محل گشت و شهریار تاجدار فتمتلی شاه بساط عید در نوشت و روز بعد از نوز و از طهران خیمه پروان زد
و راه اصفهان پیش گذاشت و در ضمیر داشت که در این سفر بعضی از مردم اصفهان را که با زیر دستان
حرم عیال طریق جور و اعتساف پرده اند کفری بفرمایند زیرا که از علمای اصفهان کتابی رسیده بود که
حاجی هاشم خان در بهت حرمت مردم و اخذ مال ایشان هیچ دقیقه فرو نمیکند از دین حاجی هاشم خان
و قبایل او از طوایف بختیاری بودند و سالها در محله لبنان اصفهان نشین داشتند چنان افتاد که عبد الله خان

این کتاب در کتابخانه
موزه ملی ایران
تحت شماره ۱۰۰۰
نگاشته شده است

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجملات تاریخ التواریخ

(۱۸۰۸) امین الدوله خواهر او را بشرط زنی بخانه آورد و این سبب تخریب و تخریب حاجی باشم خان گشت و حاجی از بختیاریه
 که در شهر عشرت او بودند دست بطغیان برآوردند و اهل حرف و صنعت و تجارت اصفهان را بسیار وقت محو
 آرزو دزد و اموال ایشان را محو و سندی اخذ میکردند چنانکه حاجی محمد حسن خان اصفهانی زنده گانی داشت
 جراحات این جماعت را بفرمود عطف و احسان استیام میداد و ایشان نیز چندان در آرزو دوستی نمیکردند که بایست
 اصطبار مردم بفرمود تا این هنگام که حکومت اصفهان میرزا علی محمد خان سپهسالار امین الدوله سقوط گشت و او خواهر
 حاجی هاشم خان بود یکبار هکته لبنان سر بطغیان برداشته و بسیار افتاد که بخانه تجارت در فرستند و اموال ایشان را
 با ششجه بگرفتند چنان شد که نه حاجی هاشم خان را در پایان امر آن قوت بود که جماعت خود را از آن در آرزو دوستی
 منع کند و نه عبدالله خان امین الدوله بسبب زن و فرزند نتوانست حاجی هاشم خان را دفع دهد یا چار خویشین
 حضرت شهریار زبان بعایت باز کرد و از حاجی هاشم خان غارت گشتای نمود و لاجرم پادشاه عادل بعد از ورود
 با اصفهان حاجی هاشم خان را با خود داشته از هر دو چشم با پنا ساخت و فرمود چون امین الدوله در تادیب حاجی
 هاشم خان مساعدت کرد که خواهد از محل خود ساقط نشود پنجاه هزار تومان زر مسکوک بخانه حضرت پادشاه
 و امین الدوله از آن غدا این زر خویشین داری کرد و این کار با کبر بای سلطنت راست نیامد لاجرم شاهزاده
 سلطان محمد میرزا را بحکومت اصفهان نصب کرد و او را سیف الدوله لقب داد و یوسف خان کرجی را که فرمان کد
 عراق و سپهدار سپاه بود فرمان داد که در حضرت سیف الدوله شاعلی خدمت باشد و کار اصفهان را بنظم کند
 و دیت هزار تومان از منال یوانی محل رعایای اصفهان را سبک ساخت و امین الدوله بربح فرمان لازم کرد
 شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس شد و حساب فارس را جزوی و کلی باز پرس کرده معادل سی هزار
 تومان از منال و یوانی تخفیف رعایا باز گذاشت و طریق حضرت شهریار مراد داشت انگاه در غره شوال پادشاه
 کوچ داده مراجعت بتهران فرمود و چون از امین الدوله آرزو بود وزارت اعظم را بامده یار خان
 دولوی قاجار که هم بمصاهرت شهریار افتخار داشت تقویض داد و او را باصف الدوله لقب فرمود و حسن خان
 سپهسالار که دخترزاده پادشاه بود امیر باز فرمود و سالار با لقب داد انگاه روز هشتم ذی قعدة هجری
 سلطانیه لشکر کاه گشت این هنگام کار و داران دولت روسیه را منصب خاطر گشت که با دولت ایران
 نقض عهد کنند و پیمان بشکنند پس سخن در انداختند که بعضی از اراضی کوکچای ایران بحکم صلحی ما بای
 در تحت فرمان ما باشد و همچنان چون در صلحی ما مرقوم شد که هر یک از دولیتین معتدی معین فرمایند تا حد
 طالش را باز نمایند و در مدت چهارده سال که فیما بین دولیتین ایران و روسیه کار بمصلحت و متار که میرفت چون
 مردم روس از حق خود بر زیادت طلب میکردند اینجا بپای زلفت این هنگام یکبار روسیان سر برداشته
 و گفته محال بالغ لود کوئی و کوکچای و نیز خرم و مملکت ما باشد و اگر نه کار بمصاحمت خواهد رفت و نیازال یردوف
 سردار کر جستان بولکونیک مرزاویچ وکیل دولت روس را با شاه میرخان ارمنی که ترجمان او بود روانه
 در کاه شاهنشاه ایران داشت تا این دعوی را بر مراد خویش کند و از آن سوی نایب السلطنه حسن خان
 بهاری اصفهان نیز حاضر حضرت شدند و بربح فرمان روزی چند با مرزاویچ سخن کردند

حاجی هاشم خان

سلطان محمد میرزا

امین الدوله

پادشاه

پادشاه

شرح سلسله جغرافیای سیستان و قندهار

و میرزا ابوالحسن خان شیرازی و میرزا محمد علی آشتیانی که از تفر بر عهد و تحریر عهد نامه آگهی داشتند نیز در ۱۲۸۹
 محبس گفت و شنود حاضر بودند در پایان امر چون مرزا یحیی را باشد ابط عهد نامه حتی نبود سخن بر این نهاد
 که این اراضی را کارداران بامبارسم عطا باز که دارند و اگر نه کار با باعمال نایب السلطنه راست نیاید و یک
 آغاز معالمت و مجادلت شود لاجرم شاه تهماسب نیز صادق و قانع نگار با اتفاق مرزا یحیی سفارت تعلیس فرمود
 تا بایر لوف سخن کند و آتش این فتنه را فرو نماند آنگاه میرزا ابوالحسن خان شیرازی را بوزارت امور دول ظاهر
 منقحر ساخت و شب نهمین روز دهم محرم سنه یکصد و دویست و چهل و یک هجری راه طهران بر گرفت و نایب
 السلطنه برای نظم محال قرار گرفت و بعد از آن در آن اراضی شتافت و شاهزاده یحیی میرزا با اتفاق منوچهر خان
 بر حسب فرمان در تزدین برکاب پیوستند و بعضی از اشرار کیلان را بدرگاه آوردند شاه شاه بعد از آن در
 آن جماعت را امور بتوقف سمنان فرمود و معادل شصت هزار تومان تحقیق سال یوانی کیسلان منقحر
 داشت و از آنجا سجد و دسایب مبلغ سفر کرده یکشنبه چهار دهم صفر وارد طهران گشت و از آن سوی وقایع کار
 با اتفاق مرزا یحیی طی مسافت کرده بعد از ورود به تبریز مرزا یحیی سبقت جست و قبل از رسیدن وقایع کار
 لوف را دیده اگر کرد و از طریق مراغه و موافقت بگردانید و سخن بر این نهاد که باید قبل از رسیدن سیفر
 ایران قریه بالغ را مسخر داشت و فوجی سالدهات با چند عراده توپ بخواست گذاشت اگر سه و داری و آن
 از به انتراع میان بند و ناقض عهد و فاتح نزاع او خواهد بود و اگر سخن نگوید با شیم تا سیفر ایران برسد آنگاه
 گوئیم که ما هر که کمان نه اشتیم که کار داران ایران از ارض بالغ که در خور هیچ زرمی و حرثی نیست با دولت
 دروغ دارند اکنون که کار به پیشکوه رفت و صورت حال معروف و امیر طور ردش شد بی آنکه از دولت فراموش
 رسد نتوانیم دست از بالغ باز داریم همانا کار بر داران ایران از به بالغی که ترک مصالحت نخواهند گفت و آغاز
 معالمت نخواهند کرد با جمعه سخن بر این نهادند و کینا ز قرا کلیه را حکم دادند تا برقت و مستی بالغ لور ابرقت
 و کینا با ویر باد و بیست تن سالدهات و دود عراده توپ در آنجا بگذاشت و ازین ی چون وقایع کار با ویران
 رسید کیسیار بحین خان سردار پیام داد که سیفر ایران را در این سفر سه صد و بیست و یک نفر مرید
 حدود دویست تن است این منازعه و مناقشه بر خاست و اگر دیدار بایر لوف را طالب است او بجد و حین
 سفر کرده پس بیاید بایر لوف تعلیس مراجهت کند وقایع کار سخنان و را در قبیله گذاشت و از راه بالغ
 کوچ داده سه شنبه پست و پنجم ریح الاول وارد تعلیس گشت و روز و روز او را عظیم مکانات گذشتند
 و نیز از پیر هگشتند و بایر لوف پنجاه نفر و لیمونف را از به گرفت و شنید سیفر ایران بجای گذاشته
 بود و او با وقایع کار سخن در انداخت و جز از در عذر و حیل حرفی بر زبان نراند و قانع نگار گفت از
 اینگونه سخن چیزی بدست نخواهد شد بیکو آن است که من حکم شاه ایران را بر لوجی رقم کنم و تو
 پاسخ خود را در ذیل آن نگار دهی تا مراجعتی باشد پس قلم برداشت و خلاصه حکم شاه را بر صفت
 بگذاشت بدین شرح که اکنون سال فزاد آن است که دولتمن علیقین ایران دروس را موافقت است
 بهتر آن است که کار داران دولت روسیه در شید قواعد اتحاد طرفین رنج برده تا شکر

نخستین
 تاریخ نگار

جلد دوم

کتابخانه

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ

در عیت و ولین بی کلفت خاطر زیت کند اکنون که جماعت روسیه از حد و خویش قدم فرایش نهاده اند و قلعه بلخ لور ازیر دست کرده اند صواب آنست که از خلف رای شاهنشاهی ایران پرسینند و از آن آرا بیرون شوند تا این سالت نجات پیوند و این مصافات بمبادات بدل نشود و ولیموف در تحت این کلمات نکاشت که با قریب بلخ لور ابض حد و خود است ایام وزیر دست کرده ایم تا از قبل امپراطور مندان نرسد دست باز داریم این هنگام الکسندر با ولیج امپراطور روس در بیت و یکم ریح الاول سنه یکم از و دست چهل و یک از جهان رخت بر برد و برادر او قسطنطین بهای سلطنت سر بر کشید چون او غفلت طبع و شرارت خوی شناخته بود اعیان دولت روسیه او را از در منبر مانده اند می نگذاشتند و برادر و یکم کوش کولایس با ولیج و ابلطت برداشته چنانکه شرح حال ایشان در ذیل قصه سلاطین یورپ مرقوم خواهد شد با حمله و قیام بخارا و حسین وقت مجال بیج اندیش نمائند چار نکاشته و ولیموف را بر دامنشته روز پست و هشتم جادی الاخره از قفقس راه برگرفت و بعد از ورود به ادر اخلافه طمان صورت حال را باز نمود و شاهنشاهی ایران کیفر کار و رویا ترا تقسیم غم داد و هم در این مال نایب السلطه عباس میرزا دختر شاهزاده محمد قلی میرزا از برای فرزند خود جهانگیر میرزا عقد بست و دختر خویش را به بیع الزمان میرزا پسر شاهزاده علیسیتی میرزا به رکن الله و له بنجاح داد و هم در این سال طبرالدوله ابراهیم خان و الی کرمان که عسکران شاهزاده شاهزاده بود و دایه زندگانی گفت و فرزند ارشدش عباس قلی خان که دختر شاهزاده بود بجای پدر حاکم کرمان شد و هم در این سال امان الله خان و الی کردستان رخت از جهان پیرون برد و حکمرانی کردستان بفرزندش خسرو خان که شرف مصاهرت پادشاه داشت مفوض گشت و هم در این سال محمد حسین خان متد اکوز لور دخت سیرا باکی کشید و رستم خان ولد اکبرش بجای پدر کار فرمای پیاده و سواره قراکوز لور گشت و ملازم خدمت و بعد ثانی شاهزاده محمد میرزا شد و هم در این سال یوسف خان کرجی سپهدار سپاه و حاکم عراق که بنظم اصفهان مشغول بود در آن بلده مریض شد و چشم از جهان بست و فرزندش غلامحسین خان که مصاهرت شهریار افشار داشت و با اینکه سنین عمرش افزون از هفتاد بود بسلامت فطرت و کرامت طبع و شهامت خاطر ایستاد داشت جای پدر گرفت و خدمت وزارت شاهزاده سلطان محمد میرزا و نظم اصفهان بخیر خان کرجی مفوض گشت و هم در این سال رحمن قلی توره خوارزمی تیغ خراسان را در خاطر گرفت چون در این سال محمد رحمان دای خوارزم در گذشت فرزند او رحمن قلی توره بجای پدر بر نشست و نخبین لشکری از قبایل اوزبک و ترکمان و سالور و ساروق و تکه و میرلی سکنه پاسورد و درون و مهنه انجمن کرده مغایفه تا گشت شهر مشهد مقدس براند و لشکر کاهی عظیم کرد شجاع السلطه حسنلی میرزا وقتی این بدانت گذر حضرت اول لشکری در خوارزم خوارزمیان حاضر بود از قصاهم در آن شب ابری عظیم مترکم گشت و بر فی شکر ف بارید و در صریه هم سرد بوزید و سورت سرا چنان شد که بیشتر از لشکر خوارزم جان دادند و بار کیرایشان نیز بر و رحمن قلی توره بزمعت تمام از آن دایه راه فرار پیش گرفت و با بعضی از مردم خود افتان خیزان تا از ایستاد محض بر گشت و صبحگاه مردم از شهر مشهد پیرون شده لشکرگاه او را از حاصت و ماطن متصرف شدند

اینست که در این سال
دوازدهم از این سال
در این سال

نکبتان چون
محمد علی خان
دای خوارزم

شرح سلطنت و جانشینی قحطی شاه قاجار

اما رحمتی قلی توره بعد از ورود به جنس که نجات لنگر خود را بنجمن ساخت و فوجی را بتابع فوجی جام و سرعام (۱۹۱) فرمود از قضا شجاع استلطنه فرزند خود را رخون میرزا را از سبزو اطلب داشته بود و او در منزل شریف آباد با بعضی مردم رحمتی قلی توره باز خورد و از رخون میرزا که خاک را زار بود چون ایشان را دید اگر بد بشیر است بیان ایشان سخت زمانی دیر بر نیامد که جمعی از آن قوم را دستیکم و برخی را عرضه بشیر ساخت و نیم دیگران لنگر او نیز در حدود جام با امیر نصر الله خان تیموری دو چار آمد که او نیز همسایه حضرت شجاع استلطنه بود و او تیموری و مادر آن جناب را آوردند چون این خبر رحمتی قلی توره رسید سورت غضب در دماغ او اگر کرد و یکبار دل بر کفیر نهاد و دیگر باره در تجنیر لنگر جدی بیخ فرمود و سه هزار تن مرد مبارز را از قبایل آورید. و تفرقات و مردم قراقالمق بنجمن کرد و جمعی از سواران سالور و ساروق را با ایشان بحدس نمود و تو آ و سپاه خویش را مانند دولت نظری و عوض آتیاق و رجب هترو و دولت مراد پرواچی و مراد سردار ترابی و وسیع خان را با ایشان همراه ساخت تا بکنار مشهد مقدس برانند و چنانکه توانستند از نهب و غارت خویشین واری نگذرد و آنجا محنت شباب و شربت عقاب باراضی مشهد تا ختن کردند و اینجا روز چهارشنبه چهارم رجب معروض شجاع استلطنه افتاد شاهزاده در زمان لشکریرا که حاضر رکاب داشت بر داشته پروان شافت و همچنان شباب زده در دامان جبل اثر کرد که با آنخوده دو چار شده از دور وید مردان بر صف شدند و گردان بکیر و دار آمدند بعد از آنجن و خور بنجمن ترکمانان پشت با جنگ دادند و خراسانیان در قضا با ایشان بختگزار آمدند و هزار تن اسیر و پانصد نیر سر از آنجا محنت بست کرده یا شافتند شجاع استلطنه هم در از سرای ایشان سار را برافراشت و رحمتی قلی توره بعد از این حدیث هو ناک مجال توقف و اراضی حسن محال یافت و باز خوار زم شافت و مرده این منسج روز نور و مرده حضرت شهریار ایران افتاد و قایع سال بکیر از و دویست و چهل و یک جوی و ابتدای نقض عهد روسیان ایرانان و رسته بکیر از و دویست و چهل و یک جوی چون ساعت و پنجاه و شش دقیقه از روز سه شنبه دوازدهم شعبان بمقت خورشید در خانه شرف جای کرد و شغریار ایران قحطی شاه قاجار بساط نوروزی سیار است و فرمان او تا نقش دینار در هر جای بیکونه کردند بر چهره در هم که معادل سی و شش نخودیم بود این مصرع رسم شد مصرع سکه قحطی شاه خسرو صاحبقران و بر چهره دینار که سیمده نخود و هشت طالع میزان داشت بهمصرع رسم شد مصرع سکه قحطی شاه خسرو کورستان و در هم چنین را یک دینار بهانه اند و یک دینار را یک چنین در هم بیکونه اند و هم در اینوقت در اراضی و امین ری و خیال امغان از زر و سیم سکوک مقداری بدست شد که بعضی سکه را ذوالکثف و برخی سکه خلفای بنی عباس و دیگر لوک نقش داشت و نیمه را خازنان پادشاه مضبوط شدند و این هنگام شاهشاه ایران در کفر جاعت روسیه بکجه شد چه ازین پیش نقض عهد ایشان و در آمدن بقلعه بلغ لوی ایرودان بشیح رفت و هم در ایندت که در اراضی مسلمانان تسلط بودند از دراز دستی با زمان بیکانه و اخذ اموال مردم خود واری می نمودند این حدیث بدست بعضی از چاکران نایب استلطنه که در مصالحه اردسان و کوران بودند که شهنشاه آقا سید محمد اصفهانی که ساکن مهابت غالباً بود بکجه و او بکجه و

اینکه قحطی شاه قاجار
در این وقت در اراضی
و امین ری و خیال
امغان از زر و سیم
سکوک مقداری بدست
شد که بعضی سکه
را ذوالکثف و برخی
سکه خلفای بنی عباس
و دیگر لوک نقش
داشت و نیمه را
خازنان پادشاه
مضبوط شدند و این
هنگام شاهشاه ایران
در کفر جاعت روسیه
بکجه شد چه ازین
پیش نقض عهد ایشان
و در آمدن بقلعه بلغ
لوی ایرودان بشیح
رفت و هم در ایندت
که در اراضی مسلمانان
تسلط بودند از دراز
دستی با زمان بیکانه
و اخذ اموال مردم
خود واری می نمودند
این حدیث بدست بعضی
از چاکران نایب
استلطنه که در
صلاحه اردسان و کوران
بودند که شهنشاه
آقا سید محمد اصفهانی
که ساکن مهابت
غالباً بود بکجه و او
بکجه و

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۱۹۲ درگاه شاه ایران نخواست که این هنگام جهاد با جغت روسیه فرض افتاده پادشاه اسلام را در این امر
 دای برکنه است شهریار تاجدار فرمود که ما پیوسته با دشمن جهاد و شاد بوده ایم و خوشین ما از برتر و دین
 و رونق شریعت ننهادیم جناب آقا سید محمد چون کنون خاطر پادشاه را صفا فرمود و قیوایی از عیبت کوچ
 داده راه دارد امحلافه برگرفت و در عشر آخر شوال الحکم وارد طهران شد و ماتت شاهزاده کان و علمای آن
 بده جنابش را پذیره شدند و شهریارش نیز گرامی داشت و از اجرای لشکر بر زیادت سیصد هزار تومان زر
 مسکوک از خزانه خاص باز کرد و در تجمیع لشکر بکار شد و پس آقا سید محمد و شاد و کرد و با هر یک از علمای ایران کتبی
 نثار داد که بحضرت شهریار گردانید و مردم را از بر جهاد تحریص کنند و فرمان رفت که عبدالله خان امین الله
 جان که اکنون که این هنگام از خدمت وزارت معزول بود آقا سید محمد و دیگر علمای میمان پذیر باشد و از جانب
 باجم و الفتون و دیگر میرزا ابوالقاسم مستوفی صفیایر امیها نزاری کان کندان لیکر انخلیس امور فرمود که از قبل دولت
 ویم و کانت الی کمینی هندوستان روانه ایران بود که بجای هنری دکت وکیل دولت انخلیس در ایران معین باشد و این هنگام
 محله الفتون و سید تاجدار و شهرانده بود با تحلیه در این وقت شاهزاده محمود میرزا که حکومت ننهادند داشت بر حسب فرمان شهریار
 و لام دولتی فرما که از لرستان فعلی گشت و شاهزاده جلیون برادر عیانی او حکومت ننهادند یافت انگاه در شبانه هفت
 درای محله هنری ششم شوال شاه شاه ایران از دار امحلافه طهران کوچ داده در سلیمانیه فرود شد و پس از چهار روز راه برگشته
 و کت بقیم هیج دو شبانه ششم ذبیحده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و جمعه دهم ذبیحده نایب السلطنه حاضر درگاه شد و از قبل
 هنوز و نون ری و دیو و نیکولای امیر طور روس کینماز بخکوف بفرات ایران آمد و بر حسب فرمان سه شبانه چهار دهم ذی قعد
 مدد و تختی و دیو و نیکولای امیر طور روس کینماز بخکوف بفرات ایران آمد و بر حسب فرمان سه شبانه چهار دهم ذی قعد
 و لام کانت خسرو خان والی کردستان و فرج الله خان آو خلوی افشار او را استقبال کرده در سرار زده صف الله
 الله یار خان وزیر اعظم فرود آوردند و میرزا ابوالقاسم قایم مقام و میرزا جم شیرازی طبیب که این وقت
 منشی المملکت بود و میرزا تقی علی آبادی او را ملاقات کرده پرشی سبزانو و دشتان دهم ذبیحده و حضرت
 شهید یار حجت و مکتوب امیر طور برسانید و تحت تجوری که بهدیه داشت پیش گذرانید و این تخت را
 الکسند با ولیج از بهر شاه شاه ایران پرداخته بود چون او مانده برادرش نیکولای بعد از جلوس بر سر
 پادشاهی جهان تخت را ارسال داشت و این تخت را سه نزع طول و دوزرع عرض باشد که از طور پشیا
 مرصع کرده اند و در آن از هر سوی سه شتر از بهر نوزان آب جای داده و از پس پشت نشست گاه صورت
 خورشیدی از طور صافی پرداخته اند با تحلیه بعد از تقبیل سه سلطنت سفیر روسیه مراجعت کرد و روز
 جمعه هفدهم ذبیحده جناب آقا سید محمد و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و آقا سید نصر الله استرآبادی
 و حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیز الله طالش و دیگر علما و فضلا وارد لشکرگاه گشتند و شاهزاده کان
 و امرا و ایشان را پذیره کردند و در شبانه هجدهم جناب حاجی ملا احمد زقانی کاشانی که از ماتت علمای شایسته
 فضیلتش بر زیادت بود با اتفاق حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی و جماعتی دیگر از علما و حاجی ملا محمد سر حاج
 ملا احمد که او نیز توده مجتهدین بود از راه بر سید ماتت شاهزاده کان و قاطبه امر او اعیان نیز باستقبال
 بیرون شافتند و جنابش را با تحلیه و متبیل و نکات و محلی حلیل فرود آوردند و اینجا مجتهدین که انجمن بودند

شرح صلّت و جانشینی تختی شاه قاجار

با اتفاق قوی راندند که هر کس از جواد بار و سیان باز نشند از اطاعت یزدان سر برافه متابعت شیطان ۱۹۳۲
 رده باشد شاهنشاه و نیندار و ولعهد و ولت نیز سخن ایشان را استوار داشت از میان مقتدایان و میرزا
 بدلولاب و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارج رزم روسیه را پند میباشند در ضامینا و نه مجتهدین
 ایشان را بیامیهای درشت فرستادند و کفشد بهمانا شمارا در عقیدت کیش خود فتوری است و اگر نه چگونه جواد با کافران
 گروه شیارید لاجرم ایشان هم در بستند و از آن سوی سیفروس چندان که سخن از در صلح راند و همی گفت سخن
 او را نیز وقتی گذاشتند و از قصاص هم در این وقت کینا زد و سرحد داران میکش و قراکلیا از حد و د خود
 بیرون شده تا آماران ایروان تا ختن کردند این معنی یکبار ه علمای دین و اعیان دولت را در کاجا
 یجکت کرد و سیفروس از گفت و شنود با کازداران دولت مأیوس شد و خواست تا مجتهدین را دودا کند
 بلکه ایشانرا از اندیشه جدال فرود آورد و خوشیستن بر کون هند که دست روسا را از حد و ایران داران و مجتهدین
 در پاسخ کفشد که در شریعت ما با کفار از در محروم و حقاوت منکر که سخن کردن کنایه بزرگ باشد اگر چه
 از حد و ایران بیرون شوند هم جواد با ایشانرا واجب دایم و پایمان کار شاهنشاه ایران سیفروس را
 طلب داشته فرمود اکنون کار بر حسب تشید مبانی شریعت است و ما همواره قوامت را بر صلاح دولت
 فضیلت نناده ایم و او را رخت انصراف داده یکبار توان ز سرسکوک و بعضی از اشیاء دیگر او را
 عطا فرمود و بر حسب فرمان میرزا اسمعیل منشی نایب السلطنه بهمانداری او مامور گشت و راه آذربایجان رفت
 از مسافر و شهریار تا جدار یکبار دول به جاد و نهاد و تختین شاهزاده اسمعیل میرزا را با تفکیکچان استرا با دی
 و هزار جری و فدر یکی بقتلای سپاه مامور فرمود و ایشان دوشنبه چهارم و پنج از سلطانیه راه
 آذربایجان برگرفتند و جمعه هشتم محمدقلیان پسر آصف الدوله با جماعت خواجه و د و عبد الملکی و مایه
 از قهای اسمعیل میرزا رسیدن شد و نایب السلطنه دوشنبه یازدهم طریق تبریز گرفت و مجتهدین از نهر
 تخمین مجاهدین پنجشنبه چهارم بهم نرفتند و حاجی محمد خان قاجار د و لوی با جماعتی از لشکر طرف طالش
 در شب آمد و فرمانت که حسین خان سردار ایروان با درش سخنان ساری اصران حد و کج و کجیر و مانع لورا
 از روسیان پرداخته کند و شهریار تا جدار در پنجشنبه بیت و یکم و یکم کج داده از راه سفان چای رسبار
 گشت و ر شنبه پت و ششم و پنج راهی اردل را لشکرگاه کرد تا از آن سوی حاجی محمد خان قاجار مجال
 او جاد و ثبات و با جماعت رسید که در قریه گرمی جای داشتند بخت در انداخت و حکم در شش
 به ان قسریه در رفته تیغ بر رویان نهاد پست تن اسیر و سی نیزه سر و د و عرا د و تب از ایشان بخت
 و روانه درگاه داشت و این جسد روز و د و پادشاه در اردل از پیشگاه حضور بگذشت و اند
 جانب دیگر چون حسین خان سردار ایروان از فرمان پادشاهی آگهی یافت اعداد کار کرده
 پس از دور و ز در جمعه پت و د و ششم و یکم بر سرسنگو باش آماران تا ختن برد و یکبار تن سالد است
 که در آنجا جای داشتند بخت در آمد و جمعی را بخت و آن جماعت را بخت کینا زد با کوه
 از مردم خود مندر کرده بدختستانها کر نیت و سچاقتلی خان قاجار فرودنی هم در آن شب

وقت آن است
 که حاجی میرزا ابوالحسن خان
 وزیر دول خارج
 رزم روسیه را پند
 میباشند در ضامینا
 و نه مجتهدین
 ایشانرا از اندیشه
 جدال فرود آورد
 و خوشیستن بر کون
 هند که دست روسا
 را از حد و ایران
 داران و مجتهدین
 در پاسخ کفشد
 که در شریعت ما
 با کفار از در
 محروم و حقاوت
 منکر که سخن
 کردن کنایه
 بزرگ باشد
 اگر چه
 از حد و ایران
 بیرون شوند
 هم جواد با
 ایشانرا واجب
 دایم و پایمان
 کار شاهنشاه
 ایران سیفروس
 را طلب داشته
 فرمود اکنون
 کار بر حسب
 تشید مبانی
 شریعت است
 و ما همواره
 قوامت را بر
 صلاح دولت
 فضیلت
 نناده ایم
 و او را رخت
 انصراف داده
 یکبار توان
 ز سرسکوک
 و بعضی از
 اشیاء دیگر
 او را عطا
 فرمود و بر
 حسب فرمان
 میرزا اسمعیل
 منشی نایب
 السلطنه
 بهمانداری
 او مامور
 گشت و ایشان
 دوشنبه
 چهارم و پنج
 از سلطانیه
 راه آذربایجان
 برگرفتند
 و جمعه
 هشتم
 محمدقلیان
 پسر آصف
 الدوله با
 جماعت
 خواجه و
 د و عبد
 الملکی و
 مایه از
 قهای
 اسمعیل
 میرزا
 رسیدن
 شد و نایب
 السلطنه
 دوشنبه
 یازدهم
 طریق
 تبریز
 گرفت و
 مجتهدین
 از نهر
 تخمین
 مجاهدین
 پنجشنبه
 چهارم
 بهم
 نرفتند
 و حاجی
 محمد خان
 قاجار
 د و لوی
 با جماعتی
 از لشکر
 طرف
 طالش
 در شب
 آمد و
 فرمانت
 که حسین
 خان
 سردار
 ایروان
 با درش
 سخنان
 ساری
 اصران
 حد و
 کج و
 کجیر و
 مانع
 لورا
 از روسیان
 پرداخته
 کند و
 شهریار
 تا جدار
 در
 پنجشنبه
 بیت و
 یکم و
 یکم
 کج داده
 از راه
 سفان
 چای
 رسبار
 گشت و
 ر شنبه
 پت و
 ششم و
 پنج
 راهی
 اردل را
 لشکرگاه
 کرد تا
 از آن
 سوی
 حاجی
 محمد
 خان
 قاجار
 مجال
 او جاد
 و ثبات
 و با
 جماعت
 رسید
 که در
 قریه
 گرمی
 جای
 داشتند
 بخت
 در
 انداخت
 و حکم
 در شش
 به ان
 قسریه
 در
 رفته
 تیغ
 بر رویان
 نهاد
 پست
 تن
 اسیر و
 سی
 نیزه
 سر و
 د و
 عرا
 د و
 تب
 از
 ایشان
 بخت
 و روانه
 درگاه
 داشت
 و این
 جسد
 روز و
 د و
 پادشاه
 در اردل
 از
 پیشگاه
 حضور
 بگذشت
 و اند
 جانب
 دیگر
 چون
 حسین
 خان
 سردار
 ایروان
 از فرمان
 پادشاهی
 آگهی
 یافت
 اعداد
 کار
 کرده
 پس
 از دور
 و ز
 در
 جمعه
 پت و
 د و
 ششم
 و یکم
 بر سر
 سنگو
 باش
 آماران
 تا
 ختن
 برد و
 یکبار
 تن
 سالد
 است
 که در
 آنجا
 جای
 داشتند
 بخت
 در آمد
 و جمعی
 را بخت
 و آن
 جماعت
 را بخت
 کینا
 زد با
 کوه
 از مردم
 خود
 مندر
 کرده
 بدختستانها
 کر نیت
 و سچاقتلی
 خان
 قاجار
 فرودنی
 هم در
 آن شب

جلد اول تاریخ فاجاریه از مجلدات تاریخ الموانع

(۱۹۴) بالغو تاخت و حمله آن لشکر را بکشت و دو عراده توپ بگرفت و حسن خان ساری اصلان از طریق

کرمی بر سره قرا کلیا رفت و با چهار صد تن سالدات روستیه که در آنجا انجمن داشتند طریق سعادت

و مجادلت سپرد و بسیار کس از ایشان عرضند هلاک و دمار ساخت و آن جاعت را هزیمت کرد و دو عراده

توپ بگرفت و زنان و فرزندان را اسیر ساخت و اراضی شوره کل را بیکجاره ارض و سیان مردان

و بوداق سلطان آید و طور بادیکو سلمانان بچهره سدا ایدوان آورد و به سپهان تقی خان بزرگ چلو ساکن

کو که و بخیر از طرف ذره حکمت راه خرمی بگرفت و اسبان تو بجانیه کینا زار براند و اعیان اسبهارا

بکشت و صورت این فتح از پی کیدیکو در حضرت پادشاه کشف گشت اما نایب السلطنه چون به تبریز

درآمد الکسندر میرزا والی کرجهان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی با جمال کرجهان

و شیروان و شکی با امور فرمود و حاجی محمد خان مستر اکوز لور را با فوجی از لشکر با مصطفی خان شیروانی

متفق ساخت و امیر خان سردار را با اتفاق مدد یغلی خان جوایشیر از طریق مقری و اراضی برکش طر و انداخت

و خوشین روز دوشنبه پست و دو م و نیمه راه قرا باغ پیش گرفت اما از آنسوی دو هزار تن سالدات که در

محال کرو س و خنزرک و چاقچی سکون و دشتد طریق قلعه شوشی برداشتند تا در آنجا اعدا کله کرده با

لشکریان ساخته جنگ سلمانان کردند درین راه با شاهزاده اسمعیل میرزا باز خوردند و آتش حرب افزوده

گشت حاجی آقا لریکت قرا باغی با مردم خود کاز قهای روسیان در آمد و رزم در داد و هم در این وقت

نایب السلطنه از راه در رسید و جنگ بیست از چاهشنگاه تا فرو شدن آفتاب آتش حرب افزوده

بود در میان کار و روسیان در قید اسار و بوار درآمد هزار تن اسیر و پانصد نیره سر و چهار عراده توپ

بدست لشکر اسلام افتاد و اینجمله چهارشنبه یازدهم محرم در ظاهر اردیل از نظر پادشاه بگذشت آنجا

فرمان رفت تا در قلاع چاقچی و خنزرک و کرو س حافظ و حارس باز داشتند و علف و آرد و قه پادند

و در این وقت که حاجی محمد خان مستر اکوز لور را با فوجی از لشکر با مصطفی خان شیروانی متفق ساخت و امیر خان سردار را با اتفاق مدد یغلی خان جوایشیر از طریق مقری و اراضی برکش طر و انداخت و خوشین روز دوشنبه پست و دو م و نیمه راه قرا باغ پیش گرفت اما از آنسوی دو هزار تن سالدات که در محال کرو س و خنزرک و چاقچی سکون و دشتد طریق قلعه شوشی برداشتند تا در آنجا اعدا کله کرده با لشکریان ساخته جنگ سلمانان کردند درین راه با شاهزاده اسمعیل میرزا باز خوردند و آتش حرب افزوده گشت حاجی آقا لریکت قرا باغی با مردم خود کاز قهای روسیان در آمد و رزم در داد و هم در این وقت نایب السلطنه از راه در رسید و جنگ بیست از چاهشنگاه تا فرو شدن آفتاب آتش حرب افزوده بود در میان کار و روسیان در قید اسار و بوار درآمد هزار تن اسیر و پانصد نیره سر و چهار عراده توپ بدست لشکر اسلام افتاد و اینجمله چهارشنبه یازدهم محرم در ظاهر اردیل از نظر پادشاه بگذشت آنجا فرمان رفت تا در قلاع چاقچی و خنزرک و کرو س حافظ و حارس باز داشتند و علف و آرد و قه پادند و حاجی محمد خان قاجار و دلو بعد از فتح قریه کرمی با اتفاق میر حسن خان پسر مصطفی خان طالش و آقا سلیمان کیلانی سرسبک فوج شقای بر سر قلعه لشکران رفت و بقوت یورش فتح قلعه کرده هر مردان و طریه یافت بر گرفت شکفتی اینکه چارده سال ازین پیش خاکه ذکر شد این قلعه در شب تا سوغایت روسیان افتاد و اینوقت هم در شب تا سوغایت فتح گشت با بجه سه عراده توپ و دو بیت تن اسیر از آنجا حاکم دستگیر شد و دو و از دهیم محرم حاضر در کاه شهریار آمد فرمان رفت تا قلعه لشکران را با خاک پست کردند و از پس آن فتح قلعه سالیان افتاد و اموال و اطفال بهره لشکریان شد از جمله یکصد هزار غر و آرد بدست کردند آنجا بر حسب فرمان میر حسن خان حکومت طالش یافت و شیرا تا بعد از بغیر سو تا از سرهای روسیان پنج مناره در کنار معبر شرقی اردیل منساخته کردند و چهار صد تن از سیران روس با ده عراده توپ شاهزاده سلطان محمد میرزا حاکم اصفهان سپرده است و دیگر سیران را روانه طهران داشتند از پس این وقایع نایب السلطنه اعوز لور خان پسر جواد خان یاد و قاجار حاکم کج از غوی طلب نمود و او را با محمد ولیخان افشار اردوی متفق ساخت و علما و حیان کج

برکش ط
فتح بای سوده
سکون بی
دکان منوم
سجده و اف
مدد خنزرک
بکر خای
درون ساکن
دنیای
و تانی
درای
کوهنا

شرح سلطنت و جہانگیری محلی شاہ قاجار

۹۵ حکومتی مشعر تجریش جہاد بار و سیہ کردہ بدیشان سپرد و سیل کجہ داشت و از قفای ایشان مقلی آقای بر و
 و غور لو خان را از طریق آبروم بر سر قایل قاجار و آیز و طو و قراق و شمس الدین لوفشا و تایشان را بر
 روسیان بشوراند اما مردم کجہ و قبایل و نواحی آن بلدہ چون از رسیدن اغور لو خان آگہی یافتند و عین
 بار و سیان یکجہ شدند و قبایل قراق و شمس الدین لویاں سکی خود را کہ روسیان مقرو کوین بکشتند
 و سر بطریان برداشتہ جماعت روس کہ در زور آباد کجہ سکون داشتند چون این بدیدند از ہر کفر و غافلان
 و تخییر کجہ بیرون شافتند و مردم کجہ جنات ایشان را پذیرہ کشتند و در خان باغی کجہ بار و سیان دو چار شدند
 در میانہ جنگی عظیم ہرفت ہم در پایان روسیان شکستہ شدند و جمعی کثیر از ایشان عرضہ شمشیر کشت و کردہی
 اسیر شد و ہشت عرادہ توپ دستی کہ آمدہ از آنجا ہفت عددی اندک با کیرا دہ توپ و ہفتر سنگور گرینچہ اغور لو خان
 جمعی از سواران از قفای ایشان تہافت تا در سنگور ایشان را نابود ساخت آنجا اغور لو خان بجای جد و پدر
 و شہر کجہ حکومت نشست و روز یکشنبہ یازدہم محرم سرنای روسیان ایسٹن ایشان از شیکاہ پادشاہ گذشت
 و این حکام نایب السلطہ فرما ند او اما میرخان سردار نیز در کجہ متوقف باشد و عبداللہ خان ماوندی و نور در علی
 خان سر بہک پادہ سمنانی قلعہ کجہ را حفظ و حارس کرد و از جانب دیگر مصطفی خان شیروانی تازدیک
 شیروان براند و بر حسب فرمان شہر مارا برسیخان قاجار و دولوی باد و عرادہ توپ و حاجی محمد خان قاجار جمع
 از لشکر پشتوانی مصطفی خان از طریق سالیان را بکہ گرفتند و تا منزل جاود برانند حاکم روسیہ کہ در کجہ بود
 جای داشتند چون این جنک و جوش بدیدند بدینکہ بجانب برک کہ معقلی محکم بود فرار کردند و لاجرم مصطفی خان
 در شیروان و محمد حسین خان در شکی شاد خاطر بکمرانی پرداختند و از جانب دیگر گنبدیاز قرا کلیا چون
 و تبر و جن خان ساری اصلاں را بدانت خد انکہ احوال و اثقال و آذوقہ و علف بدخترہ داشت برزیر
 ہم نہادہ آتش در زود و قلعہ لوی کرینچہ در آنجا متحصن کشت مع القصہ از جمعیت و دوم و تہجہ آجہ
 بیتم محرم انجملہدان و امصار مغتوح کشت آنجا بر حسب حکم شہر یار شاہزادہ شیخعلی میرزا علی کم لایہ
 بالکری ابنوہ از لشکر گاہ بغیر تخییر قلاع قند و باکویراہ برگرفت و شہر یار تاجار پست و یکم محرم تا بہک
 قلعہ شوشی از ظاہر اردیل کوچ دادہ پست و چارم محرم در کچہر سنگی اہر در کنار رود طوید شامی منہود
 شد و اندہ یار خان آصف اللہ و لہ را بہت ہزار تن لشکر دادہ عرادہ توپ فرما ند کہ برکاب نایب السلطہ
 پیوستہ شود و در فتح قلعہ شوشی با او ہمدست کرد و صد ہزار تومان زر مسکوک از بہر تجیز لشکر دادہ
 و فرمود بعد از فتح شوشی پتوانی آہنگ تھنیں فرمایند و او پست و ہفتم محرم کوچ دادہ و دہم صفر در ظاہر
 قلعہ شوشی بشکر گاہ نایب السلطہ پیوست و چنان افتاد کہ در اینوقت سفیر دولت انگلیس جان
 کداند کیر بہمان داری میرزا ابوالقاسم ستونی پست و نہم محرم حاضر در گاہ پادشاہ شد و بر حسب
 امر شہر یار محمد حسن خان دولوی نتیجی باشی و محمد ولیخان افشار را و پذیرہ کردہ در آوردند و روز دیگر
 میرزا صادق و قایم نکار و میرزا فضل اللہ علی آبادی اورا باز پرسیدند اگر دہ پنجشنبہ چہارم صفر نصیل
 شدہ سلطنت حاصل کرد و مورد الطاف و اشفاق پادشاہ شد مع القصہ از آنسوئی نایب السلطہ

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

(۱۹۸)

شاهزاده محمد میرزا را مریضه و حراست شد و قلعه کج فرمود و محمد قلی خان قاجار را با جماعت خویش و عبدالملیک و نظرعلین مرندی را با لشکر مرندی لازم خدمت او ساخت و خود در فتح شوشی یکجست گشت و حکم داد تا لشکریان در اطراف قلعه لشکرهای نزدیک بردند و کار بر مردم شوشی سخت کردند قلعه کیان از در چاره بالشکر اسلام بیرون نماند و این طراز کردند و سیام دادند اگر مارا در مال و جان زیانی نباشد از در آوردن سپاه اسلام در این قلعه و متابعت پادشاه اگر اهی نداریم روزی چند بدین ماطله و تسویف بیای بردند و از آنسوی مدد دوف که در خدمت امیراطور روس سرداری نام بردار بود سپاهی از جماعت روسیه و ارمنیه و قزاق ساز داده بامت عراوه توب مغافه بجانب کجبره مبارکت و از کار شوشی که هم آفت و محل مخافت بود یاد بخود و سعید ثانی محمد میرزا چون قصد مدد دوف را بدانت با اینکه لشکری در خور جنگ انداشت جلاد و در زیدیه پذیرد رزم او شد و قلعه کج را بنظر علیخان مروری سپرد امیرخان سردار که جنگ را شیر آهین جنگ بود هم لازم رکاب شاهزاده محمد میرزا گشت در اراضی شکور هر دو لشکر با یکدیگر دیدار کردند و جنگ استوار گشت با یکدیگر و در ابر خاست و شتر توب و تفنگ با لا گرفت امیرخان که در میان اندو و دم بادل تفته و لب کفته از چپ و راست رزم میداد تا که کلاه تفنگ بر مقل او آید و سقا و درخت بجهان جاوید برد و لشکر اسلام که هم از سخت بالشکر عد و قلت عد داشتند چون سردار را گشت دیدند یکبار روی برکاشتند و مدد دوف هم در آن روز که چهاردهم صفر بود از پس این ظفر سپرد رکاب آهنگ قلعه کج کرد نظرعلین مرندی چون این جلاد از مدد دوف بدانت تاب در رکاب نیارده قلعه را گدشت و طرفی فرار برداشت و لشکر روسیه بمانی و دافعی شد و قلعه را فرو کرد نشد از آنسوی چون خبر آنکست مدد دوف بطرف کج در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد و تخنق دفع او را واجب شمرد و دست از محاصره شوش بازداشت و حکم داد که مهد تقی خان جویشیر ایل و ایل سکی که ساکن اراضی قزاقان از جانب قزاق و داغ کوه و خود قبوئی سپاهی که حاضر حضرت بود برداشته از تقای مدد دوف تا خنق کرد و وقتی برسید که شهر قلعه کج را لشکر روس آنگذ بود ناچار فرود شده لشکرگاه راست کرد و تا نختی سپاه از دخت راه بیاساید و از صبحگاه سازمقاقت فرماید از قضا هم در آن شب بقا و یج که یکن از خبر الان جنگجوی روسیه بود با چهار هزار تن سالدات از طریق قلنس برسید و بامد دوف به پیوست و بامداد دوشنبه است و سیم صفر سازمقاقت طراز و نایب السلطنه لازم رکاب و سواران عبدالملکی و سربازان عراقی که در میمنه بازداشت و سپاهیان استر ابد و مانذران را بر میره کرد و جاکج میرزا باد و تن دیگر از سرنه زن خود در قلب جای داد و در آن سواران از بیجانی را در پیرامون ایشان بجاشت و خود با جماعتی از دلبران لشکر در میان دره کیلنگاه گشت و از آنسوی مدد دوف و یار حصار را استخوان ساخته لشکر خویش را بر صف کرد و آنچو در آن قزاق را از چپ راست بداشت و خود با سرباز و توخانه در قلب تخنق و یکنجان عراقی و مانذرانی سازمبارزت کردند و بیشتند که در آنجا که دوی از جماعت روسیه سینغاق کرده بودند ویرش بردند و در اول حمله روسیان از هزیمت دادند و پس از آن سواران ایران آب برانختند و با کرده قزاق در آن میخند سوار قزاق نیز تاب

سکست
فرمان
ز روسیه
و شسته شدن
امیرخان

فتح کج
بهت روسیه

شرح سلطنت و جاجاخری محلی شاه قاجار

در کتب نیاروده و پشت باجک داد و دوف چون این نحریت از جلگاه منیش کرد و حکم داد تا دمان تو بهایش
 و از خان و شراره مصاحف که چون شب قیر کون پرستار کشت و کله توب و تفنگ چون بکوک مرک بسیار
 نایب السلطنه در اندیشه رفت که مبادا من زندان را که نوآموز کارزارند در آن طشت جنب آسیبی رسد
 کس بقاتب فرستاد که ایشان را بر کنار کارزار باز دارند نگاهبانان ایشان هم از نادانی و هم از در شغلی فرزند
 نایب السلطنه را در پیش چشم لشکریان از جلگاه بیک سوتی تا خنده سر باز آید باستانی چنان محسوس کردند که ایشان
 طرق مندر اگر فتنه لاجرم بی آنکه رزمی دهند و حمله نکنند بجهت سر برکاشند و بار کیرهای لشکر عرانی و بختیار را
 که کنار جنگ بودند بر نشسته راه فرار برداشتند جماعت از ذرا بی و عرانی چون این بیدار شدند و بی جنگ از
 ایشان برفت و از دنبال هزیمت شدگان بر فرشتگان از میان دو هزار و پانصد تن مردم عراق و بختیاری را که
 انس نبود بر پشته صعود کرده متحصن شدند و یکروز و یکشب بار و میان رزم دادند و در میان کار حمله بر
 و دستگیر کردند و چهار توب از سایه اسلام بست و میان افتاد و نایب السلطنه با اتفاق آصف الدوله
 ناچار دنبال هزیمت یان که فتنه و ناگسار رود و ارس برانند چون شهریار از آن قصبه بدانت هر دو ان را حاضر
 حضرت ساخت و دیکو باره باز لشکر پرداخت و فرمان داد که نایب السلطنه همچنان در کنار رود ارس ساخته
 جنگ باشد از قضا در غره شریع الاول در طوید شامی که لشکرگاه پادشاه بود بر فی جان شکوفت بسیار
 که مجال در کتب در آنجا محال نمود ناچار کوچ داده از طریق اهر راه تسبیح گرفت و در ظاهر آن بده فرو شده
 و مجتهدین را که در مدت متابعت در تبریز جای داشتند ملاقات نموده نواخت و نوازش فرادان فرمود
 و بعد از سه روز بمطرف و بخوارقان کوچ داد و شاهزاده شیخی میرزا حاجی محمد خان و دولوی ابراهیم خان قاجار
 از اراضی قبه مراجعت کرده در آنجا حاضر در گاه شدند و بزرگان و اعیان و محققین سده سلطنت شافیه
 مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشتند و بعد تعلیمات و انبیا شهر از خانوار ابل و اوس قرا باغ را کوچ داده
 در اراضی قراوغ نشین فرمود و حسن خان ساری اصلان و مصطفی خان شیرانی و محمد حسین خان شیخی
 بر حسب فرمان تا دو فرسخی تغلیس را بمعرض منب و غارت و آرد و نایب السلطنه تا آغاز فصل شتادگان
 ارس سکون فرمود و امیر حسن خان طالش را در اراضی خویش فرمانروا ساخت و شهریار تا جد اریست و ششم
 ربیع الاول از ده خوارقان کوچ داده و دوم ربیع الثانی و اردو دار اسخلاف کشت و آذوقه منظمی مدد ف و میرزا
 جادی آلاخره از آب ارس عبور کرده بجهت پیشگین شافت از بهر آنکه قبایل متبر باغ را باز جای برود و از
 محال گذر لواء احد بیک لواء عبور کرده در کرکول لشکرگاه کرد چون این خبر در حضرت نایب السلطنه مروض افتاد
 قاسم خان حسین پاشای یوزباشی و رحمة الله خان سرپ فوج قراجه داعی و محمد رضا خان سرکس فوج
 تبریز را با سپاهی ساخته برفع او فرستاد و از جانب و یکو شاهزاده عبد الله میرزا بر حسب حکم شهریار تا جد
 بالشکوی جزار در سیزدهم جمادی الآخره روانه اردل گشت و دوف چون انجن لشکریان را از جواب بدست
 شتاب زده آهنگ مراجعت کرد و از اسبهای تو بخانه و عراده های که حمل آذوقه میداد و منداوان
 بجهت لشکر اسلام گشت و این هنگام جناب آقا سید محمد که در میان علای ایران فحلی نامبردار بود و مرز جیش

در کتب نیاروده و پشت باجک داد و دوف چون این نحریت از جلگاه منیش کرد و حکم داد تا دمان تو بهایش

در کتب نیاروده و پشت باجک داد و دوف چون این نحریت از جلگاه منیش کرد و حکم داد تا دمان تو بهایش

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۱۹۸۴

وفات
اکسید
محمد مجتهد

دفین
شجاع السلطنه
بهرات

لشکرکشی
پادشاه
خوارزم
خراسان

از اعتدال بخت و از تیز برون شده در پین راه برض بهمال و دواع جان کشته در خان جاویدان جای کرد
و هم در اینال شاه محمود افغان از فرزند خود و کامران میرزا تفرس منصبیانی کرده پیمانک شد و از شهر هرات
بیرون شده از قبایل فراه و سبزارانجی کرده و در دفع پیر بخت کشت کامران میرزا بمحضرت شجاع السلطنه
که فرمان گذار خراسان بود پناهنده گشته است و او فرمود شاهزاده محمد امین خان پازوسکه را با پانصد
سوار کسب هرات ساخت و کامران را کامروا فرمود شاه محمود چون این بدانت باراضی سمینه و مرغاب
و بادغیس و غر جان شتافت و از جایت اوزبک و دیگر قبایل چهار هزار تن سوار بر خاشجوی ساز داده بقصد
پیر سر بر تافت و از ایندی کامران میرزا پیر و جها بیکر میرزا را بمداغه پدر بر بخت و محمد امین خان
با سواره خراسانی در باغ شاه جای کرده اما شاه محمود از منزل سر خمیده بادغیس ایغار کرده از دامن معروف
بیکر کلان سر آشیب شده بکنار هرات آمد و از کرد راه جماعتی را بدفع محمد امین خان و سواره خراسانی تافت
تا بهسم در آویخته لاکن بیج جانب را خضر بست نده شاه محمود و خود بر سر فرزند زاده خویش جهانگیر
تاختن کرد و در حمل اول او را بخت و کامران از در قلعه هرات حصار داد این هنگام شاهزاده کامران
بیم کرد که مباد مردم شهر بروی بشورند و شاه محمود فرزند را آوردن لاجرم صورت حال را در حضرت شجاع السلطنه
معروض داشت و شاهزاده در عشر اول دیچه از پیشا بر ایغار کرده پنجمه دره بکنار خوریان آمد
و کامران میرزا دل قوی کرده بالشکر ساخته از بنده هرات بیرون شد با پدر ساز مقالت کرد
بعد از کشتن و کوشش شاه محمود شکسته شد و طریق مندر بر گرفت از پس او شجاع السلطنه در چمن
سنگ بست لشکرگاه کرد و کامران میرزا با امرای افغان حاضر حضرت شده از نواخت و نوازش
شاهزاده کامروا کشت و شجاع السلطنه را برای خویش دعوت کرده شهر در آورد و سفایح حصار شهر
دخزاین خویش را پیش داشت و شجاع السلطنه از میان آنهمه جواهر شاهوار یک انگشتری عقیق اختیار
کرد و مننه زنده خود را بخون میرزا را با پنجهزار سوار در شهر هرات گذاشته در عشر اول محرم هجرت
بارض اقدس کرده و ثروته این فتح در طویده شامی مسعود من در کاه شیر بار ایران افتاد و هم در
اینال الله قسلی توره برادر رحمن قلی توره باغواهی محمد خان قرانی بالشکری ساخته از خوارزم بیرون شد
و در عشر اول شهر رجب از طریق مرو و سرخس باراضی جام رانده در کنار قلعه محمود آباد لشکرگاه کرد
دوست بنهب و غارت برکشاد از قضای نزدیک بسیده دم چند سرباز در لشکرگاه او افشا
گینجه در هم افتادند و پرستاران و ایضاً ستمندان برخاسته و غادرانداختند و زاد دادند
که از دور و نزدیک مردم منده ام شده و سبهارا دستگیر کنند و غای ایشان سبب وشت لشکران کشت
هر کس از خواب بچخته شد چنان دانست که شجاع السلطنه با سپاهی ساخته آهنگ بشینون تاجیکها
لشکر خوارزم جنبش کرده طریق فرار پیش داشتند و الله قلی توره تابرس توانست کشته و از آنجا بریدند
آهنگ خوارزم کرد و مسجده مردم جام بشکرگاه او در آمد طریق و قید و سیاه و سفید هر چه یافتند
برگرفتند و ثروته این فتح در عشر آخر شعبان در دار الخلافه طهران معروض حضرت شیرایران امام

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ذکر وقایع سال یکم اردو دویست و چهل و دو هجری متعاقب ایران باروسیان در سرآذربایجان
 ۱۹۹ در سال یکم اردو دویست و چهل و دو هجری چون هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از روز چهارشنبه پست دوم
 شعبان سپری گشت آفتاب به پست انشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه چنین روزی بگذشت و از
 متعاقب باروسیه با حضار لشکر به مشور کرد و از آمانوی کارداران روس و و فروزنگشتی حکمت از دریا
 خزر بحد و استرآباد و یازندران برانند و جماعت ترکمان را که سکنه سواحل بحر خزر بودند بیدل سیم
 و زر بفرضیه و بر فرما کرد از آن دولت ایران بر شورا آیند از میان مردی که قیات نام داشت و در
 میان اهل جعفر بای حکمران بود ساخته طغیان و عصیان گشت بنوع الزمان میرزای پسر شاه زاده محمد
 قلی میرزا که حکومت استرآباد داشت مدعی تاقان و محمد تقیخان هزارجری و میرزا اسمعیل خان فخرسکی را ملایم بر
 ساخته تفکیکشان استرآباد و یازندران را بیکم سوار کوه کلمان نیز برداشته شب پنجشنبه روز دهم شعبان از آن
 پیش که سپیده برزند خویشان را بر مردم جعفر بای زود و مردان را خون برنجیت و زنا زار برده گرفت و اموال و ثقل
 آنجماعت را حل داده استرآباد و مراجعت کرد و روسیان چون این بدستند بی ملایم گشتیهایی خود را باز
 رانند شهر یار تا جابر بعد از اصغای این خبر منوچهر خان ایچ قاسمی را بنهستان کرد که بکلمان رفته فرست
 انزلی را حافظ و حارس باشد و عبد الله خان امین الله و له برب امر مقرر خدمت شاهزاده سلطان
 محمد میرزای حاکم اصفهان شد اما از آنجا ب دولت رویه کار و دیگر کون گشت زیرا که مسدود و اضایر طور
 افتاد که حدود مملکت ایران را که بر روز کاری و از آن کارداران ایران پرداخته بود و از علف و از و قوا
 حرب و ضرب انباشته داشت بیک تا خلق لشکر ایران دست و سود خویش ساخته و اینمندی در خاطر هر طور
 ثقلی بزرگ انداخت لاجرم الکسندر یرووف سردار کرکستان را از محل خود ساقط ساخت و نیارال بقا و تاج را
 بجای او نصب کرد و کیسیان زد و وف را بنزد حکومت قرا باغ و شیروان و سکی برگرفت و باجنوب را
 برکاشت و ایشان در فتح ممالک ایران بکجهت شدند نخستین بقا و یج تقیم عنزم داد و نیارال و یج را
 باده هزارتن سالدات و پست عراده توپ بتیغاری و ان برانجخت و باجنوب نیز باشش هزارتن سالدات
 و ده عراده توپ راه قراجه داغ گرفت در غره شوال و یج در اوج کلیسا و باجنوب در پل خدا آذین
 فزود شد حسین خان سردار ایران و برادر خود حسن خان ساری سلطان با پنج هزار سوار و هزارتن
 سرباز بقتل دشمن از قلعه بیرون فرستاد و از آمانوی نیارال و یج با سه فوج سرباز و هزارتن سوا
 قراق و چهار عراده توپ بر سر قلعه سردار آبا که از مستحاثات حسین خان سردار ایران بود تا تعین
 کرد حسن خان ساری سلطان پذیره جنگ او کرده در کنار قرا سو که میان طریق اوج کلیسا و سردار آبا
 او را دید که در مانند شیر خشم کرده و پلنگ زخم خورده بر سر روسیان درآمد و در اول حمله بکشد و سی تن
 از آنجماعت را عرصه شمشیر و دویست تن را زنده و سیکم نمود با اینهمه نیارال را و یج را مستوری در محضر
 جلالت پدید شد و لشکر خود را از آن محافظ بیرون آورده عیان زنان بر سر سردار آبا دادند و از
 نیشب حکم پورش داد عرصه قلعه را بیدافت برخاستند و تا با در ششم داو و یج چون فتح سردار آبا

محمد
 جهانگیر
 شاه قاجار
 در
 سال
 یکم
 اردو
 دویست
 و
 چهل
 و
 دو
 هجری

محمد
 جهانگیر
 شاه قاجار
 در
 سال
 یکم
 اردو
 دویست
 و
 چهل
 و
 دو
 هجری

صعب دید از آنجا سر بر تافته مانند و بود و روانه بعضی قلعه تالین شتافت و همچنان کرد و فندی کرد و رودی
 ندید ناچار بطریق مراجعت گرفت اما آنجنوب از کنار پل چند آفرین جنبش کرده که از آب ارس عبور کند و بار
 قراجه دلخ نوب و غارت آنخذ و لیعهد ثانی دولت ایران شاهزاده محمد میرزا با شش هزار سوار و چهار هزار تن
 سرباز و پنج عراده توپ در آن اراضی لشکرگاه داشت چون این بدانت مانند شیر آشفته بدیشان کین بجاد
 و بهنگام عبور از آب و بان تو بهار آبان جماعت گشاد داد و از آن کلوله های آتشین بسیار کس در آب جان
 سپردند آنجنوب را قوت در نیک نماند و پشت با جفت داده سرخوش گرفت و این خبر در عرش آخر شوال
 معروض درگاه پادشاه افتاد و شهریار تا جدار این بهنگام مسند مانده تا قندی از زر ناب کرده با جواهر خوشاب
 مرصع نمود که در قیامت معادل خنجر از تومان زر مسکوک بر آید و آتزاب بقعه قطره مصطفی موسی بن جعفر علیها
 السلام موقوف داشته ببلده تم فرو ستاد و خود روز سه شنبه ششم شهر ذیحجه از دار اسخلاف طهران خمیه بیرون
 نبرد و راه آذربایجان پیش داشت و از آنسوی کار و داران رویه نیارال مسکروف را با اتفاق کینیا سوار سمر
 با چهار هزار تن سالدات و هزار سوار قزاق و چهار عراده توپ از اوج کلیا بر آنجختند تا لشکرگاه حسن
 خان ساری اصلان شینون آنکسند در میز راه قزاقان سپاه ایشان را دیدار کرده ساری اصلان را اکاه
 ساختند در زمان برخاسته به و آنغروق خویش را بگذاشت و در تیر و سگسنگین گرفت این بهنگام
 روسیان بر سید نه و سید رنگت لشکرگاه در آمدند و از قهای ایشان ساری اصلان و مردم او با تیهنگام
 آخته تاخت و شمشیر در آنجا تهناد و تمعی کثیر را با تیغ بکند ایند نیارال مسکروف چون این بدید
 قوت مبارزت از بهر او نماند ناچار تو سخانه خویش را بگذاشت راه فرار پیش گرفت که وی از سواران
 و نیال ایشان گرفتند و هم در آن شب تا کنار رود ارس بر فشد روسیان بعضی در آب غرق شدند
 و برخی دستگیر گشتند ساری اصلان که فغان را بر سر داشت و رؤس ایشان را انفاذ درگاه پادشاه
 نمود و در منزل میانج پانصد نیزه سرازیشگاه حضور بگذشت و برب فرمان این جلد را در اسخلاف طهران
 حل دادند تا سلیم بدان شاد شوند آنجا اردوی پادشاه از میانج بطرف تبریز کوچ بر کوچ شد
 اینوقت چنان افتاد که روسیان پانصد عراده آذوقه از بهر مردم خود از عقیس سیاحت ایران حل میداد
 که در حصار وادون اپروان بکار لشکر شود و خان ساری اصلان این بدانت و شب بهنگام تا ختن برده
 عراده های آذوقه را ما خود نمود و نگاهبانان را بر برگرفت و این خبر در تبریز مکشوف حضرت پادشاه
 و شهریار تا جدار از تبریز خمیه بیرون روزه در چمن قبله لشکرگاه کرد اما روسیان چون از حصار وادون اپروان سود
 بدست نبردند دست باز داشته بجانب نخوان شتافتند و قصد تیغز قلعه عیسی استی اما که دست داشت
 نایب السلطنه عباس میرزا ت نمودند نایب السلطنه این بدانت و از لجه خوی تا محال چورس بران
 و احسان خان پسر کلعلی خان را که از پیش حکومت نخوان داشت با سپاه نخوانی بجوات قلعه عباس آباد
 امر فرستاد و محمد امین خان و دولوی قاجار را با گروهی از بختیاری با او بدهستان کرد و احسان خان
 چشم از احسان شهریار و حفظ یقه اسلام در شیده در همان یانیا مال بقا و بچ ابواب موالات باز داشت

سفر
 شاه شاه
 ایران باور
 با بجان

شرح سلطنت و جانیخیری فتحی شاه قاجار

و او را بمحاصره عباس آباد تحویل نمود و لشکر و سوار شتاب کرده عباس آباد را حصار دادند اینوقت شاهزاده
 طینقی میرزا مجرب امر شهریار با پنجاه سوار و پنجاه پیاده بارض چورس آمده و پادشاه از چنق کج کوچه داد
 در ظاهر خوی فرود شد و نایب السلطنه حاضر حضرت آمده احکام پادشاه را اصفانود و پس از چهار روز
 مراجعت فرمود الیامیر خان آصف الدوله نیز با پنجاه سوار و سیاده قلمزم رکاب نایب السلطنه رده
 چورس شد اینوقت محاصره عباس آباد کشوف افتاد لاجرم نایب السلطنه کنالدوله و آصف الدوله را
 سوار و دو عراده توپ برداشته از چورس بیرون شد و حسن خان ساری اهلان را هشتم فرستاد که با پیش
 جنگ رسید راه برگزینیک من کین نهاد و ام چون روسیان لشکر ترا اندک بیند دست از محاصره عباس
 آباد باز دارند و از سینفات و شکو خویش بیرون شده با تو در آویزند پس من کین بجایم و از قهای ایشان
 و کار بکام کنم از قضا بکنم از امر ایروان که در لشکر ساری اهلان بود این را از راد بخت و شب بکام است
 از باره بند ساری اهلان بکشد و در پشت و چون و نیز دیکت بقاویج تاخت داد و ازین کسید و کین اگاه
 ساخت لاجرم بقاویج با سختی تمام کج کوچه داد و ازین سوی چون نایب السلطنه رهبرکت کار بر آرزو یافت
 و درین راه بقاویج را دید که در چهار صاف کارزار راست کرده جنگ پیوسته بشد اگر چه زمانی دراز مردم
 ایران پای اطمینان نشدند اما با قلت عده و عده روئی طفره نخواستند دید و بیار کس پست با جنگ
 دادند در میان چهار تن از روسیان با شکست نایب السلطنه تاختن کرد و خدمتش پنجوشتن هر چهار را دفع داد
 کین دو تن را مانع نزد و دیگر را با کله و شجاک انداخت و فضلعلی خان توانوی قاجار در آن روز کجا و ازین
 اسبش انامی در آید پیاده می رزم داد تا از کثرت جراحت با کشتن بهم آغوش افتاد ملازمانش او را گرفته
 بکنار آوردند چون بهبودی گرفت جان نثار دولت لقب یافت مع القصد ایرانیان بحال چورس مراجعت
 کردند و بقاویج علی را که نشانه دولت ایران داشت برافراشته از و دارس عبور کرد و تا کنار عباس آباد
 ناخن نمود احسان خان که از پیش با او موافقت داشت چون این بدانت هر کس از حره قلمه را که و لغو
 ایران میدانت گرفته بند بر نهاد و در روی بقاویج بخشاد و در پست و هفتم شهر دیکه بقاویج عباس آمد
 و محمد امین خان قاجار و عباس خان بهر کرده فوج بختیاری و چند تن دیگر را با خود داشته روانه نقیض نمود
 و احسان خان را پادشاه این خدمت حکومت بخوان داد چون انجمنه مروض در کجا شهر بار تا جدار افتاد
 حاجی محمد خان دولی قاجار و اسفندیار خان نایب غلامحسین خان سپهدار با میرزا باغ و سواره
 و قم بکرات قلمه خوی مامور داشت و عبدالله خان فیروز کوبی بحفظه قلمه برز شافت و شاهزاده محمد
 و لیعه ثانی دولت بنیب و فارت اراغی قلمه باغ بیرون تاخت و برادرش جانیخیر میرزا باغ با
 کج کوچه داد و شاهزاده طینقی میرزای رکن الدوله توقف اراضی چورس مامورکت و نایب السلطنه
 ایروان گرفت آنگاه شاه شاه ایران از ظاهر خوی کج کوچه در وده اندازد چمن مرند و قلمه را از چمن
 عدبان کشت و از آن سوی بعد از و در و بقاویج در عباس آباد مروض و با در لشکرگاه و در آنجا و بر و در
 تن و زیاده و سپاه هلاک میشت ناچار از آنجا کج کوچه داده راه قرا با بای قرا باغ پیش گرفت و خدا هرزاده خود

پنج
 پنج
 پنج

پنج
 پنج
 پنج

پنج
 پنج
 پنج

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

میرزا بایده و فغانزدیک نایب السلطنه کیل داشت و سخن از در مصالحه و هدیه کند و سخنان او را بعضی شهر با آجا رسانیدند پسندیده داشت و فرمود سخنان بقایوچ از در حلیت و نیرنگ است بدین ترتبات و قتی نباید که گذشت لاجرم میرزا که بایده و فغان بی نخل مرام از نزد نایب السلطنه مراجعت نمود و این هنگام شیخعلی خان برادر احسان گنجر که حکومت اردو باد و آنچنان داشت اقتضا برادر کرده قتل کرد و با در میان سپرد و خدمت ایشان گرفت شهر را تا جبرافسند انداد ابراهیم خان قاجار و دولو با افواج بمقدم و قرا کوژ لو بطرف اردو باد تا ختن کرده و از کرده راه تبک ویرش قلعه را باز بستند و حرسه آن قلعه را مقتول ساخته خود متوقف شدند و سرهای کشتگان را بگرفته تنهای ایشان را از بیرون دیوار باره مریشیب آویخته کردند و نیز شاهزاده محمد میرزا را ضعیف و باغرا سنبوب ساخت و جانیخیر میرزا سالیان را ویران کرد و پاسبانان آن محال را مقتول ساخت و تو بجانده ایشانرا که حل و غلش مشکل مینمود بر روی جسد را انداخت و بعد هم شهر صفرا ن خبر و حضرت شهیدار کثوف افتاد اما نایب السلطنه چون ایام عاشورا را بهیچای برد شاهزاده و رکن الدوله را در چورس گذاشته راه ایروان برداشت و بعد از ورود و دیوان قاسمخان بتبصره نری سر بنک فوج خاصه و جعفر قلخان مقدم را و حاجی میرزا محمد خان معصوم دلوئی استر ابادی و لطفعلی خان ملایری را با لشکری کار آزموده و تو بجانده و قورخانه بخواست قلعه ایروان را مور ساخت حسین خان سردار ایران را از افرزم رکاب فرمود و بمقدم محفل شتافته قلعه اوج کلیا را احصار داد و حربه قلعه از جماعت رویان ساکنان اباران بودند استمداد کردند و ایشان را جابت نمودند نایب السلطنه این بدانت و یوسف خان کرچی سر بنک تو بجانده و سهراب خان کرچی غلام شیخت باشی با چهار هزار تن لشکر بمجا صره اوج کلیا باز گذشت و خود طریق اباران برداشت و در قریه اشترک که از ارض ایروان است با جماعت روسیه که بعد مردم اوج کلیا میآیند و و چار شد از هنگام چهره شدن همراه آنسوی زوال میسران قتل افروخته بود و مردان جنگ به این قرب و تفکات حدیسه و در زم میبندادند در پایان کار رویان هریت شدند و تو بجانده و آلات حرب و ضرب بر خیتند و بجانب اوج کلیا که نختند سواران سپاه از قهای ایشان تا ختن کردند و از آنسوی لشکر ایران دست از محاصره باز داشتند و پیش روی آنجماعت پرون شدند و دست بقتل و اسیر کشیدند و از آن جمع الاعدای قلیل بسلامت نرفت نایب السلطنه از پیش آن فتح ییگز در لشکرگاه بمبانه و سرهای کشتگان را با سیران برت بچی خان امیر آخور خویش روانه درگاه پادشاه داشت و خود مراجعت بایروان فرمود و آنسوی بقایوچ چون این بشنید نیارال ارستوف کرچی را بجنط قتلعه عباس آباد گذاشته خود از منزل قرا با با آنچنان آنک ایروان کرد شاهزاده و رکن الدوله و حسن خان ساری اصلان نیز از ارض چورس کوچ داده طریق ایروان گرفتند و صحرانشینان ایرانرا که در کنار رود ارس نشین داشتند در سینقا قهای محکم جای داده لشکری بجنط ایشان بگذاشتند و بعد از ورود ایشان بایروان نایب السلطنه از آنجا پرون شده در دامن آفری داغ نزدیک بقریه انجوره لشکرگاه کرد و بقایوچ با وچ کلیا شد و مجروحان لشکر را روانه یقین داشت و خود حاضر فتح قتلعه سردار آباد کاشت نایب السلطنه ساری اصلانرا بجنط قتلعه سردار آباد و نامور فرموده خود آبسنگ عباس آباد کرد و نیارال ارستوف از عباس آباد پذیره جنگ شده با لشکری ساخته تا قریه فوک آنچنان تا ختن در آنجا

مقاله
نایب السلطنه
و قریه اشترک
باروستان
و ظفر یاقین

آفرینش
بالف و قاف و اسکا
مجله تختانی و دل
مجله و الف و قاف
انجوره و الف و قاف
مجله و الف و قاف
مجله و الف و قاف
درای مسجد
و الف و قاف

شرح سلطنت و جانیخیری محلی تاه تاجار

۲۰۳

هر دو لشکر صف راست کردند چنگی بپوشیدند و در آنده خستند نایب السلطنه پای استوار کرد و چندگاه استوار
 گشته شد و راه عباس آباد پیش داشت آنگاه نایب السلطنه منزل چشمه شاهی غوی فرو رفته و پادشاه را از آن
 آنگاه کرد شهیدار تا جدار فرمان کرد که آصف الدوله در قلعه تبریز نشین سازد و عبد الله خان ارجمندی و طلماب
 قلیخان لاریجانی و ولینخان تنگابنی و حاجی حسن خان و اسماعیلی و علی قلی خان قراقرز و عبد الله خان
 و مامندی با افواج خود قهرم رکاب او باشند و معادل ده هزار تومان زر مسکوک از هجر نایب السلطنه عطا فرود
 آنگاه از جن مهربان باراضی سراب غنیمت و این به کام بجای خان بر رسید و دو هزار و سیصد نیزه سر و کلاه
 پانصد تن اسیر و پنج عراده توپ از پیشگاه پادشاه بگذرانید بشاهنشاه ایران یکت فوج از اسیران را با دو
 عراده توپ روانه اصفهان فرستاد مود تا خاص شاهزاده سلطان محمد میرزا باشد و دیگر اسیران با آلات
 حرب و ضرب چند آنکه بود کسب طهران نمود و خود نیز از سراب کوچ داده نشسته و دوازدهم ربیع الاول دارد
 در آنخلافت بعد از بیرون شدن شهریار تا جدار از مملکت آذربایجان لشکر ایران را بجا برد و در جرجان
 نشست و بقایوچ را طبع و طلب زیادت شد این به کام آصف الدوله افواج باز خدانی را روانه تبریز داشت
 و کروی از رجال را بر داشته با تقایم میرزا ابوالقاسم قایم مقام از آب ارس عبور کرده بقریه البقی آمده و نایب
 روزی چند در ایروان و نخجوان پیاپی برده چون علف و آرد و اندک بود باراضی چورس شتافت و از آن
 ببلده غوی در آمده آصف الدوله و قایم مقام را طلب داشت و بقایوچ در محاصره سردار آباد قدم جهتا
 استوار کرد و حسن خان صاری اصلمان چون استشام بپول و هرب از لشکر اسلام می نمود در وقت باروزی خود
 ندید که از دروازه وقت بیرون شود و بار و سیاهان رزم دهد و لاجرم دو بار حصار را آتش کرد و از آنجا پرتاب
 ایروان گرفت و با دو که در آنجا سردار آباد از فرار او آگهی یافتند تحبب باره دل از خویشین واری برگرفتند
 و ابواب قلعه را گشوده روز دوشنبه نهم ربیع الاول بقایوچ را با مردم او در آورند و علف و آرد که نباشد داشتند
 بر و سیاهان گذاشتند و بقایوچ از پس فتح سردار آباد ایستاد ایروان کرد و آن بلده را حصار داد و دو مان
 بجانب قلعه بگذاشت پس از روزی چند که از جانیخیر کار به پیش میزد رفت جعفر قلیخان مقدم و فوج مراغه هم از چپ
 و چپ از آردی که با احسان خان در نمان مواضع داشت از قلعه فرار شده و فرار کرد و آنکه بیک مردم که حاکم
 و حافظ قلعه بودند هر اسناک شدند چنانکه دست ایشان را کارهای شد و از آن سوی شب جمعه چهاردهم ربیع الاول
 به کام سپیده دم بقایوچ از طرف جامع ایروان چون کرک با کلکله توپ و تفنگ بیاریه و فرار باره حصار را
 از هر سه پرداخت ساری اصلمان چون این بدانت که دیگر از لشکر اسلام کار مبارزت ساخته نیست دست
 جنگ باز داشته در مسجدی که خود بنا کرده بود جای کرد پس اهل قلعه در فرار کردند و بقایوچ در راه وین
 کس فرستاده حسن خان ساری اصلمان و حاجی محمد خان معصود و حمزه خان نرانی و دیگر شهنشاهان
 لشکر را بند بر نهاده مجبورانه بغلیس داشت چون انجیر در بلده غوی سر و وضع نایب السلطنه آقا شاهزاده
 رکن الدوله و اللبهار خان آصف الدوله را روانه تبریز نمود و در حقه الله خان فرستادانی را با خود
 مده و زر که کسب ساخت که بهادر و سیاهان از آنجا عبور کرده آهنگ تبریز کنند و خود باراضی مرند که از فرار

نایب السلطنه
 در آنخلافت

تفصیل
 در آنجا

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۲۰۴

نشینست چنانچه در اینوقت مستحق افتاد که بنادال ارستوف بشکر فرادان و تو بخانه در خور از دره و زر که کرده بنجاب
 تبریز شایسته نایب السلطنه فتحعلی خان رشتی بیکری تبریز را بنزدیک بقا و بیج رسول فرستاد و پیام داد که در اینوقت
 اگر چه لشکر ایران در آذربایجان اندک است و این قلیل مردم نیز از جنگ و هشت زده و شکسته خاطر اند
 اما بیکو آفت که ازین جنگ و جوش باز نشینی و از عاقبت کار بیدیشی که اگر صد هزار تن از روسیه یا دول دیگر
 در بلدان و امصار ایران و آید بیکس از در مدافعت بیرون نشود همان اهل صنعت و حرفت از در ویدار
 بر خود واجب کنند و بکیش جهان از وجود بیکس بردارند و خود و دیگر باره مراجعت بخوی فرمود و حاجی محمد خان قاجار
 و اسفندیار خان نایب سپه دار را با اتفاق بهرام میرزا در آنجا گذاشته خود طریق تبریز گرفت در منزل طبع میرزا
 افتاد که ارستوف در قریه صوفیان حای کرده و از آن سوی چون نظر علیجان یکا نلوی حاکم مرند بجرم آنکه قتل
 کرد از نایب السلطنه بتجهل آنکس تبریز کرد و از آن سوی چون نظر علیجان یکا نلوی حاکم مرند بجرم آنکه قتل
 کنجدر این محنت مخالفت بر و بسیار گذشت و هرگز چنان نایب السلطنه عرض نه هلاک آمد اینوقت
 که ارستوف بنزدیک شد مردم مرند که بخجده خاطر بودند به پیوستند از میان بله و تبریز سپه حاجی میرزا
 یوسف مجتهد که میر قیاح نام داشت و جوانی نامحسوب بود به توهمات فغانی و تخمیلات شیطانی چنان
 دانست که اطاعت امیر طور روس صورت متابعت عوام الناس خواهد شد و محراب و منبر او را
 و رواج و بیکر خواهد یافت پس بر منبر برآمد و دعای دولت امیر طور بگفت و مردم را بجهنم دعوت
 کرد و بیکر مردم بر شوریدند و غوغا در انداختند و حفظ و حره بیج و باره را بریزاندا خشنه چون کن الله
 و آصف الله و له کما یبمان بیج و باره را مستقور عاشر شریفتند از در چاره بیرون شدند رکن الله
 از شدت تبریز بدو شد و آصف الله و له زنان و پرده کیان نایب السلطنه را از شهر بیرون فرستاد تا در قره
 بیج بر کن الله و له پیوستند و خود در شهر ماند و چند آنکه در اطهای میشه ان فساد جنبش کرده منفعت
 و از آن سوی چون بانکتوب روسیه از ارض آچی چای که دو فرسخی تبریز است بلند آوازه شد میر قیاح علی
 افزاشته کرد و مردم شهر را برداشت با استقبال روسیه و سپهر گشت روز جمعه سیم شریع الثانی در سال
 یک هزار و دویست و چهل و سه هجری جماعت روسیه را بارگ شهر تبریز در آورد و در حال آصف الله و له را مخوف
 داشته بارگ در بردند و بکام بهمان سپردند این هنگام نایب السلطنه که بهکنت تبریز قیاحت چون بدو
 فرسنگی شهر رسید این قصد بشنید قائم مقام را روانه تبریز فرمود و خود ناچار سربافت و بجانب سلس
 شایسته امارتوف چون بر تبریز دست یافت فرما گذاری تبریز و صواب و صلاح امور را برای و ریت
 میر قیاح گذاشت و اینخبر بنزدیک بقا و بیج انبی کرد و از ایروان کوچ داده و طریق تبریز گرفت در آن
 نجوان فتحعلی خان رشتی که از جانب نایب السلطنه رسول بود دید که کرده و او را در حسین و قتی و قتی گذاشت
 اما بعد از ورود به تبریز از دور اندیشی چنان صواب شمر که مدخلت در امور مسلمین نفرماید تا مبادا بیکس
 بر شورش و آن کنند که اصلاح نتوان کرد و آصف الله و له را دیداری از در هر دو حدت نمود و مدنی طریق
 سالت و مصالحت ببرد و حکومت شهر را نیز بچنانکه بود تقوین بفقیر خان رشتی داشت و با او کار بر وفق

فتح شهر
تبریز
به دست
روسیه

شرح سلطنت و جاکیری مختلی شاه قاجار

۲۰۵ که و انگاه بطلب فتح خوی برخاست و سپاهی بدو بجانب مامور نمودنایب السلطنه چون چاره کار را در چنین بنگام خرد
 مصالحه نمیدانست روانه شد که در سفر خوی کار بقاقت و محاممت کند پدید یک لشکری که در خوی اقامت داشت
 با آلات حرب و ضرب بلباس آورده حکومت آن ولایت را با میرا صلاخان و نبلی گذاشت و در وسیه بی وانی
 و مانعی بشهر خوی در رفتن آنوقت قایم مقام در سلاسل حاضر حضرت شد و نایب السلطنه از سلاسل
 باروسیه آمد و بیژن خان که می غلام پیغمبر مت را بنزدیک بقاویج فرستاد و بدو نگاشت که از
 این غلبه که مانده ترا قاده طریق تمرکیز و از خشت شاهنشاه ایران و کثرت شاهزادگان و عدت پادشاه
 و شورش خاص عام در حفظ بعضی اسلام امین میباشد و کله بردارند و معاهد میکن که سلامت طرفین
 رفاهت جانین در این است باینکه بیژن خان بنزدیک بقاویج شد و نامه داد و پیام خوش گذشت
 بقاویج سخنان او را با میزان عقل راست یافت و دانست که فتح بسیار بلاد و امصار از بهر سلطانین
 سهولت تواند بود اما بصعوبت نتوان نگاه داشت خاصه وقتی که مینت مذیب در میان باشد و با اینکه
 روسیه هنوز تصرف کلی در تبریز نکرده بود و با مسلمانان مخالفت فرمود و ان بداشتند بسیار کس
 سادات ایشان دو بر زن و باز از بهر یز صفقو شد چه باز از این و اهل صنعت و حرفت هر جا بدو انجاست
 دست می یافتند و بدو میباشند و چون بقاویج این معانی را فهم کرده بود در جواب بیژن خان
 از قبول مصالحت و مسالمت سخن کرد و خواستار شد که با نایب السلطنه در یک مجلس دیدار کند و کلام
 و کار مصالحه استوار دارد و مجلس ملاقات را در پشت فوسکی برانده در اراضی و همچو ارقان معین کرد
 چون این خبر نایب السلطنه رسید برای حفظ و مایملین و حراست بعضی اسلام سخن بقاویج را پذیرفت
 کشت و فرزند خود بهرام میرزا و خوانین قاجار و لشکریان را از طریق ارومی و سلطه در بجهت که اکنون بر خمت
 آباد شهر است فرستاد و خود با چند تن از ملازمان حضرت روانه لشکرگاه بقاویج گشت و از آن سوی
 چون شاهزاده علیقلی میرزا آمد و دیکان سردار نایب السلطنه را از باسج کوچ هسی داد و قابل کابل و شتاع
 با همک نذب و غارت تاراضی زنجان از قهای ایشان همی بر خستند و علیقلی میرزا با آن متیل مردم شایان
 دفع همیداد بعد از ورود در زنجان پرده کیا ز با تفت حاجی علی اصغر خواجه سرداری و عبداللہ خان دماوندی
 روانه شهر مهران مسرود و خود طریق تزدین گرفت و از آن سوی خبر غلبه روسیه را آذربایجان روانه
 جمعه دهم ربیع الثانی معروض حضرت سلطان افشار شاهنشاه ایران این بنگام میرزا عبدالوهاب
 مقتدر الدوله را که کار و زرات اعظم میکرد و طلب داشت و حکم داد که بجمع ممالک محروسه منشور کنند تا
 لشکرها گرد آیند و اعداد جنگ نماید چون بوجوب امر محمد الدوله مناسیر پادشاه را برادران سپاه
 رسانید ختین غلام حسین خان سپهبد عراق که در حضرت پادشاه مفاخرت مهابرت داشت با دوازده
 هزار سرباز و علف و آذوقه چهار ماه روز پنجشنبه چهاردهم جمادی الآخره در اراضی ساوه لشکرگاه
 کرد و در عشر اول رجب شاهزاده ملک آرای مانده در آن و استر اباد و ده هزار تن سوار کرامی و اوصاف
 و افغان و ساد و استر ابادی و هزار دجری بر سید و شاهزاده محمد تقی میرزای حاکم السلطنه بشهر

این خبر در روز پنجشنبه
 در روز دهم رجب
 در روز دهم رجب
 در روز دهم رجب

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ماسخ الموائج

در باره جلالت و بسیدان و پیاده بختیاری و سیلاخوری و تو بنجانه در مشد آخر جرب درآمد و شاهزاده جانشاه
ز قبل شاهزاده محمود و والی ارستان بالشکوفیلی بر سید و شاهزاده جغلی میرزای شیخ السلطه در مشد مقدس
علم مبارک حضرت رضا علیه الصلوة والسلام را برافراشت و تمامت امرای نهرسان و لشکریان آن از آنجایی
در کرد و علم انجمن کرده سپاهی بزرگ ساز داد و بقدم عمل تا دار الخلافه بتاخت مع القصد در زمانی قلیل لشکری افزون
از حوصله حساب در دار الخلافه طهران فراموش شد و همچنان شاهزادگان همه روزه از بلدان و امصار خود بالشکری
فرزوان بسی در میانه و چون بقایو بچ پیارال را زن را با سپاهی بزرگ در میانجی محض کوه بود که هم حفظ
آذربایجان کند و هم که تواند مردم نرنگان را فریخته و دولت روس کرد و اندک شهر بار تا جدار میسر از تقی علی
آباد میرا که منشی حضرت بود و وزارت شاهزاده عبدالقادر میرزا و از نرنگان منتهی بود و شاهزاده شیخ میرزا را
نیز بالشکری در غور نامو بتوقف نرنگان منتهی بود اما از آنموی چون بقایو بچ برای دیدار نایب السلطه به خوارقان
در آن نایب السلطه نیز آنکست و بخوارقان کرد و روز و در نایب السلطه بقایو بچ و تمامت سرداران و سیه به استقبال
بیرون شدند و بقانون خویش خضوع نموده کلاه بر گرفتند و نایب السلطه ما هر یک با نذر و تحلل و اوقتی تا قیام
و بقایو بچ بمنزله بانی پرداخت و آصف الدوله را نیز از تبریز حاضر ساخت بعد از چهار روز که سخن اندر مصالحت بجی رفت
بقایو بچ سخن بر این نهاد که کار داران روسیه در مدت مصالحه و ولایت در اراضی و متعلق قرا باغ و دیگر قریع
و حدود آذربایجان که متصرف بودند از آزاده و علف و تو بنجانه و آلات حرب و ضرب و اموال و ائصال لشکری
بکینجا داشتند و لشکریان این یکت تا متن حمله را منسوب ساختند و دیگر باره معادل بست کرد و در رسکوک
ایمیر اطوره و سیه تجیز لشکر کرده و بخت او مساعدت کرده منافعه آذربایجان منتهی شد که کن که کار بمصلحت است
یا این بلدان و امصار را که مفتوح ساخته ایم چندان ببا کذارید که از منال و دیوانی آن حقوق خویش را ما خود داریم
و اگر تقویض این بلاد کرده پسیداریده و استر و اسپهبد این زر که ما در اینجا نهادیم ما باید داد با حمله بازده
کر و در رسکوک ما بسیارید تا از تبریز و جلا و یکو که مفتوح کرده ایم پرون شویم نایب السلطه محفل خان رشتی را
بحضرت پادشاه فرستاد تا ابلاغ انجمن کند شهر بار تا جدار بعد از اصفای اینکلمات بدین ششم شد و فرمود ما کیمیه
این زر را تجیز لشکر عطا کنیم و بختن از روسیان را در آذربایجان زنده نگذاریم و منتهی شد که شاهزاده شیخ السلطه
و محمد تقی میرزای حاکم السلطه و غلام حسین خان سپهبد ار بالشکری جبار از دار الخلافه کوچ داده و در بلده افزون
انجمن شدند چون بقایو بچ این بشیند از آن سورت و حدت که در خاطر داشت اندک فرو شد و دال خشکی را
که یکی از محومان عیش میدانت کیل حضرت پادشاه داشت و قایم مقام نیز جرب امرایب السلطه بسیار
شد تا اتفاق دال خشکی کار مصالحه را ساخته کنند و زبان دولت روسیه را کار دلدانی ایران جل فریب
مال مصالحه را برده که در زر معتبر کرده کار پر از آن ایران معروض داشتند که آنون مملکت آذربایجان
سپاه روسیه اندات بعد از آنکه لشکر اسلام انجمن شوند و بدان در امنی تا متن بزند اگر چنان مملکت را از روسیان
پرداخته کنند اما در میانه مردم منتهی و ان مقول خواهد گشت و همچنان زر و سیم بسیار بر اینکار خواهد شد و چون
روسیه مقهور شوند از آذربایجان ساز سفر کنند ازین مال المصلحه افزون از اموال و ائصال تجار و با

شرح بصلص و جانیخیری محلی شاه قاجار

۲۰۷ نبارت خواهد رفت بمحسوب نزدیکتر آنت که شیراز را تاجدار مال و الما لمر از خزانه عطا کند و بر جان و مال
 مسلمانان بجایش آورد و چون پادشاه عاقل و دور اندیش بود آتش غضب را بزلال عقل در دیت فرو نشاند
 و این عمل را بر خشتین نهاد چندانکه شاهزادگان و اعیان ایران و قوادح سپاه و بزرگان درگاه و غوغا برداشت
 و ندادند که مملکت ایران بی شیران و غوغا بجا و دیران است اما این عاقل بر خود پسندیم جان و سر بر سر
 اینجا بهسیم و دزدیم و درسیان را با این شور و شورش که در سر داریم از تعلیق این سوی تربیم شاه فرمود
 که ما پشت و روی اینجا را دیدیم و دانستیم که شما بر رویان غلبه نداشتید که دو آذربایجان را مسترد
 توانید ساخت اما تا ممکن است از غیر بلاد و ترفیع عیال چشم نتوان بست عاقل آنت که چون دو کا پیش آ
 غرور جا بماند و غیرت بهیانه را سخت از خود غزل کند آنجا حکومت نماید پادشاهان که خزان را بهسیم و
 زرو لالی و در را بناشته کنند از بهر آنت که اگر روزی بکار بود بکار بماند و نیز امروز این روز بهسیم و بار
 و ما و عباد و تحویب بلاد را می نویسم و فرمان کرد تا حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر دول خارج
 سفر و بخوارقان کرده قواعد مصالحه را محمد و اردانا از مینوی مردم دار و امخلفه طهران چون شجاع السلطنه
 حسنی میرزا با بنوه بشکر خراسان برسد و کلمات او را در اهرار جبار و سید اصفا نمودند و تجمعه و تفرار
 در کار جنگ بدیدند با خود اندیشیدند که سر او را آنت که شیراز را تاجدار او را و لعیبید دولت کند و نایب
 السلطنه را که مقهور رویان کشته مغزول مندراید اندک اندک این ترمات چندان شایع گشت که نایب
 دل خنکی باور داشت و چنان پنداشت که نایب السلطنه از ولایت عهده مغزول است و ازین پس نایب
 سلطت شجاع السلطنه خواهد بود و لاجرم بقا و بیچاره را ندانند که کار داران روس را سخن مصالحت
 و مسالمت با نایب السلطنه بود و شرایط موافق عهد نامه با او محکم گشته از پس آنکه و لیعهد دولت ایران
 شجاع السلطنه شد و او را جگر کاوش با رویان سخن بر زبان میت این رنج بردن و عهد مصالحه استوار
 کردن با دیکم بر بستن است بقا و بیچاره چون این سخن بشنید میرزا ابو الحسن خان را وقتی گذاشت و
 آصف الدوله را برداشته از بخوارقان روانه تبریز شد نایب السلطنه نیز با چار از طریق صاین
 افتاد و سامان کرمی بار خن کرد و سشتافت و امیرزاده بگرام میرزا با بنوه و آغزوق بدوست
 و میرزا ابو الحسن خان در زنجان اقامت کرده صورت حال را معروض داشت شاهان ایران که ازین
 کوزه مصالحه در خاطر محلی کران داشت شاد خاطر شده و بکاره دل بر جبار نهاد این هنگام که اندک
 مختار دولت انجلیس که متوقف تبریز بود از بهر عقد مصالحت میان دولتی ایران در و س میان
 بت و تخمین بقا و بیچاره را دیدار نمود و گفت بعد از شمع و قلع ناپیون کار داران دول فرنگستان
 سخن بر این نهادند که اگر پادشاهی از اراضی خود پیشی جوید و بدولتی دیگر مدافعت کند دولتی دیگر
 همدت شوند و او را از پای در آورند تا مبادا قوت زیادت کند و مانند ناپیون مورث نشه و تحریب
 ممالک شود هم اکنون اگر کار داران روسیه دست از مملکت آذربایجان باز ندارند واجب افتد که
 دولت انجلیس با دیکم دولتها همدستان گردد و دولت روس را از پای نباشد مع الحقه بقا و بیچاره

اینجا
 در
 ایران
 در
 روسیه

جلد اول تاریخ فاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

قرارداد و امپراطور روسیه بر این مطلب نموده تمهید کرد که ذاب مغزی الیه را از بیخ جلوس برنجت شاهی پادشاه بالاستحقاق آن ملک از فصل ششم کشتیهای تجارت دولستین روس ایران از هر دو طرف اجازه دارند که در بحر خزر و طول سواحل آن بطریق سابق سیر کرده بجنارهای آن فرو و آیند و در حالت شکست کشتی از هر دو طرف امداد و اعانت خواهد شد در باب سفین حربیه که علمهای حکمیه روسیه دارند مثل سابق اذن تردد در بحر خزر دارند و بغیر از دولت روس و لهجای دیگر آن اذن دارند فصل هفتم و کلا و سفرایه طرفین اعم از متوقفین و عابریین باید از دو طرف مورد کمال اعزاز و احترام گردند و در این باب دستور العمل مخصوص از طرفین مرغی و ملحوظ گردد فصل هشتم در باب امر تجارت هر دو پادشاه و الا اجازه موافق میباشد جداگانه که باین عهدنامه ملحق میگردد تصدیق نموده و اعلیحضرت پادشاه مالک ایران در باب کونسله و حامیان تجارتی که از دولت روس بکافی السابق در هر جا که مصلحت دولت اقتضا کند معین شود و تعهد میکنند که کونسله و حامیان را که زیاده و زائده نفراستماع نخواهند داشت حایت و احترام نمایند امپراطور روسیه در باب کونسله و حامیان تجارت ایران وعده میکند که بهمین نحو مساوات منظور دارد و همدگانه دولت ایران متحققا کتبی از کونسله و حامیان تجارت روس واقع شود و کیل بیکار گذارد و دولت روس که در دربار دولت ایران متوقفاست و اختیار کونسله و حامیان تجارت با اوست اذن که امر مزبور را بعنوان جاریه بدیگری رجوع نماید فصل یازدهم بجه امور و ادعای طرفین که بسبب جنگ افتاده بعد از انعقاد بمصلحت موافق عدالت با تمام خواهر رسید مطالباتیکه رعایای جانیین از یکدیگر از خزانه داشته باشند بتجمل و تکمیل وصول پذیر خواهد شد فصل دوازدهم دولتین عیلتین باین تین بلاشتر که منفعت تبعه جانیین قرار داد میکنند که برای آنها یککه ماچن خود بسیار واحد در دو جانب رود و اساطیر دارند و بعدی سه ساله مقرر نمایند تا بآزادی در بیع و معاوضه آنها قدرت داشته باشند لکن امپراطور خاکل روسیه از منفعت این قرار داد در همه آن معتد است که با متعلق دو اکنار میشود سردار سابق ایران حسین خان و برادر او حسن خان و حاکم سابق نخجوان کریمخان راستینی میازد فصل سیزدهم اسرافاتی که جنگ آخر و قبل از آن و تبعه که از هر دت با سیری افتاده اند از هر دو طرف قرار داد شد که در مدت چهار با اراجات راه ببایس آباد فرستاده شوند که وکلای طرفین که در آنجا امور باین کار جباشند آنها را اگر با وطان خود برسانند و هرگاه در مدت مذکوره تعویقی واقع شود هر وقت از هر طرف مطالبه کرد یا اسرا خود داشته عا نمایند بلامضايقه رد کرده آید فصل چهاردهم از هر دو طرف قرین الشرف تصدیق که رعایای جانیین اعم از فزاری یا غیر فزاری که در حالت جنگ و قبل از آن مملکت طرفین فتنه اند یا این بودند در صورتیکه وجود ایشان منشاء ضرر و فساد نباشد مطالبه نشود و لکن اشخاص صاحب و شان اعم از حکام و خوافین یا رؤساء و طایفای بزرگ و غیر آنرا که وجود ایشان در ممالک دو طرف در محاکمات و مجازات خفیه منشاء ضرر و مارتست در ممالک طرفین نگانند از بد و از حد و دمیست در فصل چهارم چنانچه بیع سازند فصل پانزدهم اعلیحضرت پادشاه مالک ایران باید از تقصیر الی ای آذربای

شرح سلطنت و جانشینی فتحعلی شاه قاجار

از خاصه و فائده که در مدت جنگ و تصرف عساکر و رسیدن ولایات استر و ادکیه مباحثه رخانی شده اند (۲۱۱)
در گذرند و هر یک خواسته باشند با خیال از ولایت بیرون روند تا مدت یک سال بایشان ملت داده شود
که اموال و ائصال خود را یا بیع یا بخل مملکت روسیه نمایند و احدی از حکام هیچ وجه متعرض خسارت آنها نشود
و در باب بیع املاک بخانه ملت داده شود هرگاه در مدت یک سال مذکور از احدی چنانی تازه بطور رسد
داخل در غنوه و گذشت نیستند فصل شانزدهم بعد از اسفای این عهد نامه میبوی فی الفور و کلای مختار جانین
و ستور العیلمای لازم بحد و خود را سازند که ترک خصوصیت و بقدری پروا از این مالمه نامچ در و نسخ
بیک مضمون ترویج یافت و بدستخط و کلای طرفین رسیده و ما بین ایشان مبادله گردیده است باید مضافی آن
تصدیق دو پادشاه در بجا در مدت چهار ماه و اگر ممکن شود زودتر تا پن و کلای مختار ایشان مبادله شود
تجربا در قریه رنگان چای تبارنج دهم شهر قیو رال سنه یک هزار و هشتصد و پست و هشت سیج که عبارت است
از پنجم شهر شعبان المعظم سنه یک هزار و دویست و چهل و سه بجری بملاحظه و تصدیق نواب نایب السلطنه رسید پس
وزیر امور دول خارج میرزا ابوالحسن خان رسید فصول عهد نامه تجارت بدانکه این عهد نامه میبوی غیر مقرر
بر فصول تنه و تفصیل فصول از انبقر است که بعینه ایراد میگرد و فصل اول چون دولتین ملتین با همتی
تتمه دارند که اتباع خود را از جمله منافعه و فواید که از آزادی و رخصت تجارت حاصل میشود بجهت دارند
لذا با این تفصیل تدارک داد و اگر مذکور عاید و اتباع روس که مذکور متعارف در دست داشته باشند در همه جا
ایران میتوانند تجارت کرد و گذرگت بمالک مجاوره دولت مذکور میتوانند رفت و بهین نسبت اهل
ایران امتعه خود را از دریای خزر یا از آغشکی سرحد و ولتین روس و ایران مملکت روس میتوانند برود
معادنه و بیع نمود و خرید کرده متاع دیگر بیرون برده و از هر گونه حقوق و امتیازاتیکه در مالک مملکت
امپراطوری با اتباع کامله الوداد و ولتای اردیاده میشود بهره مند خواهند شد در حالتیکه یکی از اتباع
دولت روس در مملکت ایران وفات یابد اموال متعلقه و غیر متعلقه او چون متعلق بدولت روس است بدین
تصور بدو ام یا شرکای او تسلیم خواهد شد که با اختیار تمام بخو که شایسته و اندم معامله نمایند و در صورتیکه اقوام
و شرکای او موجود نباشند اختیار ضبط و کفالت همین اموال بکسیل یا کارگردار یا کوسلهای روسیه و اگر
میشود بدون اینکه هیچ تناقضی از جانب حکام ولایات ظاهر شود فصل دوم حج و بر و ات و ضمانت نامه
و دیگر عهد نامه که برای امور تجارت خود ما بین امالی جانین مکتوبه با سیکلزد و نزد کونسل روسیه و حاکم ولایت
ثبت میشود تا اینکه سازنده بین طرفین برای قطع دعوی بر طبق عدالت لحقات لازم خواهند کرد
اگر یکی از طرفین خواه بدون اینکه بخود کور فوق تنگات محرمه و مقصد که لایق قبول هر محکمه عدالت است
در دست داشته باشد از دیگری و دعائی نماید و بخواهد اقامه شود و لیلی و بکونینار و این قبل ادا نماید و اینکه هیچ
علیه خود تصدیق بحقیقت آن نماید مقبول نخواهد شد همه معاملات منعقد که بصورت مذکور ما بین اهل
جانین واقع شده باشد با وقت تمام مرغی و ملحوظ شد هرگز مجانبت که در انجام آن بطور رسد و باعث
ضرر یکی از طرفین گردد و مرث قلمانی خدمات تناسبه از طرف دیگر خواهد شد در صورتیکه یکی از تجارت

جدداول تاریخ قاجاریه از محببات نسخ السوایح

در ایران مجلس و ریخت شود حق باریاب طلب از امتعه اموال او داده میشود اما اگر از وکیل یا کارکنان یا کوکسول
استعلام نمایند که مجلس که مال ممکن انصرف که بکار استرهای همان ارباب طلب بیايد در ولایت روس
که داشته است یا نه برای تحقیق کردن این مطلب ساعی جمیده خود را مضایقه نخواهند داشت این مترادف است
در این فصل معین گشته همچنین درباره املی ایران که در ولایت روس موافق قوانین کلیه تجارت میکند هر
خواهد شد فصل سیم برای اینکه تجارت بعد جانیین منافی را که علت غائی شرط سابقه اند گزیده اند تحقیق
و مستحکم نمایند قرار داده شد که از هر گونه مباحی که توسط تبه روس یا ایران آورده یا از این مملکت بیرون برده
شود و کذلت از امتعه محصوله ایران که توسط تبه اندولت که بدریای خزر یا از راه خشکی مرصه دولتیین روس
ایران بولایت روس برده میشود و همچنین از امتعه روس که بر جایای ایران با همان راهها بیرون میرند
کافی استاق در وقت بیرون رفتن و داخل شدن هر دو مکیه فسخ از حد کرک گرفته میشود و بعد از آن
بسیکونه کرک و بجز از ایشان مطالبه نخواهد شد و اگر دولت روس لازم داند که قانون تازه در کرک و تفریعا
مجدد قرار داد کند متعهد میشود که در اینجا تیر کرک ترور بر که پنج از صدات اضافه نماید فصل چهارم
اگر دولت روس یا ایران با دولت دیگر در جنگ باشد تبه جانیین ممنوع خواهد شد از اینکه با امتعه خود
از خاک دولتیین ملتین معا هتین عبور کرده بمالک دولت مزبور برده و فصل پنجم چون موافق عادیکه
ایران موجود است برای املی بچانه مشکل است که خانه و انبار و مکان مخصوص برای وضع امتعه خود با جا
بدا کنند لهذا تبه روس اذن داده میشود که خانه بجای سکنه و انبار و مکان برای وضع امتعه تجارت
هم آجاره نمایند و هم ملکیت تحصیل کنند و متعلقان دولت ایران بان خانه ها و مکانها و انبارها غفاد امل
شد لکن در وقت ضرورت از وکیل یا کارکنان روسیه استرخاص متوانند نمود که ایشان صاحب
منصب یا تر جانی بعتین کنند که در وقت ملاحظه خانه یا امتعه حضور داشته باشد فصل ششم چون وکیل و کار
دولت امپراطوری و صاحبمنصبان مأموره ایشان و کونسلها و تر جانه ها و ایران امتعه که بکار بطوس ایشان
بیايد و اکثر اشیاء ضروریه معیشت برای ایتاع پیدا میکنند لهذا میتواند بون بلج و خرج هر گونه امتعه
اشیاء که خاصه بمصارف ایشان تعین شده باشد بیاورد و کذلت این امتیازات تمامه درباره وکیل
که از دولت ایران که مقیم دربار دولت روس باشند مرعی و ملحوظ خواهد شد و کسیکه از امل ایران برای
خدمت املی یا وکیل و کونسلها و حامیان تجارت روس لازم است مادی که نزد ایشان باشند مانند تبه
روس از حمایت ایشان بهره مند خواهند بود و لکن اگر شخصی از آنها تر کب بجای شود که موافق بقوانین ملک
ستحق قبه باشد در آنصورت وزیر دولهت به ایران ماکم و در جا نکه آنها باشد بزرگ ولایت مجوم بر او
از املی یا وکیل یا کونسل در نزد هر کدام باشد مطالبه میکند تا اجرای عدالت شود و اگر این مطالبه بستی باشد
بر دولتی که سبدم و تعقیبه تتمه را ثابت کند املی یا کونسل یا وکیل در دادن او مضایقه نخواهند کرد
فصل هفتم همه اموال و متسنازع هینا که ما بین تبه روسیه باشد با الاستحصار بلا حطو قطع و فصل و بیست
یا کونسلها و علیحضرت امپراطوری بر طبق قوانین و عادت دولت روسیه مرجع میشود و همچنین است متارعا

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و ادعای یکدلی با پادشاه روس و تبعه دولت دیگر اتفاق افتد در حالتی که طرفین بآن راضی شوند و مسازعات
 ۲۱۳ داد عاقلانه با پادشاه روس و ایران واقع شود به یوان حاکم شرع و یا حاکم عرف معروض و محول میگردد و ملحوظ
 و علی نبیند و اگر در حضور ترجمان وکیل یا کونسلمها چون اسکونه ادعا کند که مدعی موافق قانون ملی شده باشد
 دوباره استعلام نمیتواند شد هرگاه او ضایع نوعی باشد که اقتضای تحقیق و ملاحظه ثانی کند بدون اینکه
 وکیل یا کارکنان یا کونسول روسیه را سابقاً از آن اخبار شود و ملاحظه نمیتواند شد در اینجا است آن امر
 استعلام و محکوم علیه نمیتواند کرد و دیگر در دفترخانه اعظم پادشاهی که در تبریز یا طهران باشد کمالهت در حضور
 یکمتر ترجمان وکیل یا کونسول روسیه فصل ششم کاتل و امثال آن کتا بهای بزرگ که در میان خود
 رعایای روسیه واقع شود تحقیق و قطع و فصل آن سطلق در اخبار الملکی یا وکیل یا کونسول روسیه خواهد بود
 بروقی قوانین شرعیه که با این در باب اهل ملت خود داده شده است اگر کسی از تبعه روسیه به جوی
 جرمی مستلزم ایستاده یا دیگران متهم باشد هیچ وجه او را تعاقب و اذیت نباید کرد و در صورتیکه شرکت او
 بجرم ثابت و مدلل شود و در اینجا است نیز مانند حالتی که کسی از تبعه روسیه بجنه جرمی متهم میشد حکام ولایت
 نمیتواند که متجسس حکم جرم بردارد و در حضور کما شسته از طرف وکیل یا کونسول روسیه اگر در امکان صدور
 جرم از کونسلمها یا وکیل کسی نباشد حکام ولایت مجرم را بجا یکه کونسول یا صاحب منصبی از دایره وکالت
 در اینجا باشد روانه میکند و استشهاده نامه که در باب برات و شغل دهنده متهم بواسطه حاکم و مفتی آن مکان
 از وی صداقت مرتب و مبرایشان رسیده باشد و باین کیفیت عملی که حکم جرم خواهد شد فرستاده شود
 اسکونه استشهاده نامه باند معتبر و مقبول ادعا خواهد شد که اگر اینکه متهم عدم صحت آنرا اعلامیه ثابت نماید
 و در صورتیکه متهم چنانکه باید قهرم کشته فتوی صریح حاصل شود مجرم را بککیل یا کونسول روسیه تسلیم نمایند
 که برای جسدای سیاسی که در قوانین مقررات مملکت روسیه بفرستد فصل نهم دولتیین
 معاهدتین اتمام تمام در باب رعایت و اجرای شروط این معاهده خواهند داشت حکام ولایات
 و دیوان پکیان و سایر رؤسای طرفین پس از مواخذة شدید و داشته باشد در هیچ حالت تحلف
 تجا و زنجوارند که در حالتی که تجا و تحلف چنانکه باید محقق شود موجب معزولی ایشان خواهد بود
 خلاصه ما و کلامی مختار علیحضرت امپراطور کل ممالک اروپا و روسیه و علیحضرت پادشاه ممالک ایران
 که در ذیل دستخط نوشته ایم شروطی را که در این معاهدتین است و از نیاج فصل دهم عهدنامه است
 که بهما و زتر کما نیچای جستام یافته است چندان اعتبار و قوه خواهد داشت که گویا لفظ لفظ در خود
 عهدنامه مرقوم و مصدق گشته است منظم و مقرر داشتیم لهذا این معاهده جدا گانه که شتمل بر دو
 نسخه است توسط ما دستخط گذاشته بهمدیاری و مبادله شد تحویرا در قریه ترکمانچای تاریخ دهم
 شهریور سال سنه یک هزار و نوبت و هشت سی و سه که عبارت است از پنجم شهر شعبان المعظم سنه یک هزار
 و دویست و چهل و سه بجزیه چون از طرف روسیه کار نبصالحه انجامید و لشکری در عتبی دولتیین ایران
 در روسیاریا امید در اراضی کرمان و یزد و فسه دیگر حدیث شد همانا چون ابراهیم خان قاجار عزا و شهر

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

ماجد از جهان رخت پروان برد چنانکه مذکور شد عباسقلی خان ولد ارشد او که دخترزاده شهنشاه بود و چون
 کرمان استقلال یافت زیرا که در حیات پدر منصب نیابت داشت و هم بوجوب حکم ابراهیمخان محمد قاسمخان
 دامغانی وزارت او میکرد و این محمد قاسمخان مردی تندخوی و خشن طبع بود با اینکه خوشتر از حلیه در ویشان
 میسر و دنجوی ایشان نبود چنانکه ازین پیش نیز با ابراهیمخان طریق تفرّد سپرد و بقلعه بم کرختیم با مردم
 سیستان بهستان گشت و سرطغانان بر آورد و شهریار ماجد از احمدین باز درانی شجاعت را فرمان کرد و
 برقت داد و در طعن خاطر ساخته بکومان آورد و در نزدیک ابراهیم خان شسب دراری و کار که ازاری باز داشت
 و بازگشت و از پس آن چون ابراهیم خان آبکنت طهران خواست کرد و در آنجا و دایع جهان گفت فرزند
 خود عباسقلی خان زود کرمان به نیابت گذاشت محمد قاسمخان را بوزارت او باز داشت و درستم خان فرزند
 و بیکرانجه گشت بم زبساد و ابوالقاسم خان کرد و در مسالمازم خدمت او کرد و چون ابراهیم خان از کرمان
 سفر کرد و نیز از جهان بسیدون شد محمد قاسمخان عباسقلی خان را که جوانی حدیث و تاجرب بود بفرهت
 و طریق عصیان گرفت و نخستین لشکری بر داشته مغفقه بقلعه بم در رفت و ابوالقاسم خان کرد و در مسالما
 مأخوذ و مقتول نمود و مراجعت کرده برادر ابوالقاسم خان را در کرمان عرضه هلاک فرمود و از کرمان بپنجاب
 کرمان اشقته شد و قبایل بلوچ فرصت بدست کرده نواحی آن بلده را منسوب ساختند چون این خبر در داری
 سعروض شد بسلطنت افتاد و فرمان رفت تا میرزا جعفر میرزا کلائی باز درانی برای نظم آن مملکت سفر کرد و بعد
 در و بکومان بسبب استیلائی محمد قاسم خان به اخلت در کاری نتوانست کرد و ناچار طریق مراجعت
 گرفت از پس او شهریار ماجد از خانلرخان پسر علیزاد خان زنده را که از سوی مادر نیز نسب محمد حسن شاه
 قاجار میرسانید و در حضرت شهریار علام شجاعت خاصه بود بنظم کرمان مامور شد و ملاکن او نیز
 کاری بنظم نتوانست خاصه در مدتی که مقادیر و سیان در میان بود محمد قاسم خان در تحریر
 عباسقلی خان و تحوکیق فقه بر زیادت رنج می برد و خانلرخان چون استقام طغان و عصیان از
 احوال ایشان فرمود در بنجیده خاطر برشت و طریق طهران پیش داشت عباسقلی خان بصوابه پی
 محمد قاسم خان کین از مردم ناشناخته کرمان را که ارباب حسین نام داشت با چهل تن و بیک از مردم بی نام
 و نشان بفرستاد تا خانلرخان را در رباط قلعه با عین با یکین شجاعت او شب چارشنبه بیستم جمادی الاول
 سال هزار و دویست و چهل و سه هجری شمید کرد و مردوی و دانشور بود شمشیر کو توانست گفت و خط بیکو
 توانست نوشت با تجمه بعد از قتل خانلرخان محمد قاسم خان بجای راه طریق خود سعی گرفت و هر کس
 قبل کار بهاران دولت با خد سال و دیوانی مشغول بود مغرول کرد و کوهی را مغلول و محبوس نمود
 شاهزاده محمد ولی میرزا که این بنحاکم حکومت یزد داشت چون این خبر بشنید هم از بهر آنکه گناه کاران
 دولت را کیفر دهد و هم حکومت کرمان را بدست کند در عشر اول رجب بدین طمع و طلب طریق حضرت
 گرفت از شهریار و ستوری جوید و بالشری ساخته بوی کرمان تا ختن کند و بعد از خانلرخان یزد
 میر تقیخان بیکر بیکری یزد که اینوقت وزارت شاهزاده داشت و مل و عقد امور یزد برای و ریت

ذکر
 شورش
 کرمان و طغان
 محمد قاسمخان
 دامغانی

قتل خانلرخان
 خان زنده بیکم
 عباسقلیخان قاجار
 و محمد قاسمخان
 دامغانی

شرح سلطنت و جانشینی فتحعلی شاه قاجار

او بود در منصب شاهزاده مردم شهر را با خود همدست و همداستان نموده بر شاهزاده طغیان گرفت امثال کنگا (۱۵۱۷) و خراین و دغابین و اورا از طرف و قندهار و سیاه و سفید ما خود داشت و زنان و فرزندان و جاری و حاشیه او را آبادی اندک بر بار کسب می کشاده روانه دارا اخلاص نمود و از انبوی شاهزاده محمد ولی میرزا از حضرت شهیدار حضرت اسراف قاضی که در راه یزد پیش گرفت چون باراضی نایب رسید ناگاه با زمان و سنه زنده بی سازه و پرک باز خورد و کردار عبدالرضا خان را بدانت ناما چار اولاد و احفاد و پر و کسان خویش را که قریب سیصد تن بودند بر داشته روانه دارا اخلاص گشت و این هنگام محمد قاسم خان و اسماعیلی چون افشک می آورد یزد را استخوان و با جماعتی از قبایل بوچستان و سیستان را فراهم کرده در خدمت عباسقلی خان باهنک تیغ نیزه از کرمان بیرون شد در منزل رباط شمس که سرحد کرمان و دوازده فرسنگ سافت تازیان دست مردم کرمان سران خدمت عباسقلی خان و اطاعت محمد قاسم خان بر تافتند و از لشکرگاه او بجز جانب پراکنده شدند عباسقلی خان چون این بید ناما چار برشته طریق شیراز گرفت و در خدمت خالوی خود شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس پناهنده گشت و پس از دوزخی چند از آنجا سفر از مدینان کرد و در نزد محمد قلی میرزا به ملک آرا قرار گرفت و محمد حقیق و اسماعیلی روانه قندهار شد و کشت راه ناهار با طرف سیتان که ریخت و چون این اخبار معروف شد درگاه شریار اقامت حکومت کرمان یزد در ایشاهزاده حسنعلی میرزا مغفوض داشت تا با بهان لشکر فراسایک ملازم خدمتش بر دآن مملکت را بنظم کند و آن محمد اسمعیل اصفهانی پیش خدمت باشی را ملازم خدمت شجاع السلطنه تا ظاهراً شهر یزد و براند و در باغ دولت آباد فرو شد و لشکرگاه کرد و شهید یزد را حصار داد و مدتی کار بمبارت و ستاعت کرد و علماء و اعیان یزد که بی تقصیر در کرباب بلاد و آیه قیام و فلاح قرار بودند در حضرت شهیدار تا جدار خواستار آمد مذکران کند تا شجاع السلطنه دست از محاصره یزد باز دارد و حکومت آن بلده با عبدالرضا خان تفویض آید شاهنشاه ایران بمصلحت وقت مسئول ایشان را بجا بست مقرون داشت و حکم داد تا شجاع السلطنه از ارض یزد بیرون شود و آن اسمعیل پیشخدمت باشی مقداری از اسوال شاهزاده محمد ولی میرزا از عبدالرضا خان استرداد کرد و روانه دارا اخلاص گشت این هنگام فرما کننده یزد را شیراز تا جدار شاهزاده طغیان ظل السلطان مغفوض داشت و عبدالرضا خان از قبل او در یزد و حاکم اکتام شجاع السلطنه چون از یزد سفر کرد و بر سر دین بلده کرمان در باغ نظر فرو شد و مردم شهر از فرمانبرداری او سر بر تافتند و آقا علی میرزا قلی خان افغان دهانی که از غوغا طلبی میراث از جده خویش داشت سر بفرمانبرداری آورد و در دوزخی چند در اطراف باغ نظر رزم داد و در آن معات محمد حسین خان قاجار مقتول گشت و میرزا علیقلی پسر میرزا عبدالعزیز که همسر و تن در نزد ابراهیم خان وزارت داشتند این هنگام با امانی شهر را ماضی عفا داده بود بکل لطفک نگاهبانان باغ نظر بود گشت با بچه بعد از دوازده شبانه روز نیزان آن فتنه بر لال تدبیر احمد حسن پیشخدمت خان شهیدار خاد گشت و امانی کرمان طریق خدمت گرفتند و از شجاع السلطنه سر و اشفاق و رافت آمدند و ده کار می در اندازیدند که دیگر بار مردم کرمان آغار شورش.

شاهزاده محمد علی میرزا
 از عسکران و سپاهیان
 از عسکران و سپاهیان
 از عسکران و سپاهیان

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۲۱

شورش
الکرمان
و تنبیه شجاع
السلطنه تاجران

استاد
لازیت میرزا
میرزا آقاخان
نوری

شاهزاده
شاهزاده
حسام السلطنه
و شاهزاده
محمود و پسر
روستان

گروه و ششی در خانه شیخ محمد حسن کرمانی نجفستانی کرده در مخالفت با شاهزاده رای همی زدند صبحگاه
شجاع السلطنه عیان ایشانرا حاضر حضرت کرده کلبعلی خان را مقتول و هفت تن دیگر از بزرگان را پنا
ساخت و شیخ حسن از بیم جان خود را میان چاهی در انحنه و هم در آنجا جان داد از پس این واقعه شجاع السلطنه
کس بطلب محمد قاسم خان فرستاده او را بنده پیر از سیستان بدرگاه آورد و از آنجا روانه دارالخلافه داشت
شهریار بغیرمود تا هر دو چشمش برآورد و در دارالخلافه معان سکون فرمودند و هم در این سال آنگاه
که شهریار تاجدار آهنگ سفر سلطانیه فرمود میرزا آقاخان سپهر میرزا اسد الله نوزیر را که وزیر لشکر بود و در دولت
ایران یکتا از وزرای اربعه خیا که مذکور گشت طلب فرموده ملازم خدمت و ملتزم رکاب داشت با اینکه
هنوز سنین عمرش بشیرین نرسیده بود بتفرس مکان و الهام دولت کارنامه وزارت و طهرای صدارت
در نامه ای احاش شاه سیفرمود چنانکه امروز کمون خاطر آن پادشاه کارگاه کثوف و معلوم آید
ایران و تمامت اعیان جهان است منصب صدارت کبری بوجودش بلند آوازه و خاطرهای پرشور و
و لهای افروخته بزلال احاش طری و تازه است چنانکه انشاء الله عقرب باز نموده خواهد شد مع لفظه
شهریار تاجدار خدمت لشکر امیرزا آقاخان مغویض داشت و میرزا اسد الله خان که از بنده دولت شاهید
آقا محمد شاه تا این زمان وزارت لشکر داشت و در سفر و حضر ملازم حضرت بود هم برای تربیت پسر بمحض
و قریب نوبت تفتیل درگاه پادشاه کاه کاه همی کرد و سخن که در حل و عقد امور بکار بود بعضی رسانید و گاهی
در بعضی از اراضی بازندان که بتول و سیورغال و مقرر بود روزی چند آسایش فرمود و هم در انبیا
شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا فرما کند از بر و جرد و بختیاری و خوزستان و شاهزاده محمود فرما کند از
روستان قبلی کار مبارزت کشید از نیروی که در میان قله ساکی و سکوند متعلقی رفت و چند کس مقتول شد
و این بر و قله از هم برسانک شدند قله سکوند که در اراضی هر و ساکن بودند و با خاک بر و سب و سب
و شتند پناهنده درگاه شاهزاده حسام السلطنه آمده و کار داران او را بطمع و طلب اراضی هر و جنبش
دادند چنانکه شاهزاده حسام السلطنه لشکری ساز کرده و بجاک هر و آمد و سپرده رات کرده و از این
سوی شاهزاده محمود میرزا از مردم قبلی سپاهی کرده خواست تا بآباد در زم و ده و او را از خاک هر و بارس نشاند
نکارنده این کتاب مبارک که این بستگم آغاز دز کار بود و در کار دین و دولت قدمی استوار داشتم
در قله فرم آباد حاضر حضرت شاهزاده محمود بودم اسلح و اسلح ذات پین را سفر هر و کردم و بحضرت شاهزاده
حسام السلطنه پیوستم بانتهائیکه ضرغام دارم توان کرد و پلنگ را از آشتی بانی توان آورد خدمتش را از
اوج طلب و غضب با بطساقم و چنانشن برادر و بجه و حفاظت کردم که با چند تن از غلامان خویش آهنگ
فرم آباد مندر بود و این بنده را قلمزم رکاب ساخته تا قله فرم آباد و باخت هر و و برادر یکدیگر را و در کرد
روزی چند بشاکامی بیای بردند و حسام السلطنه مرا حجت بر و جرد فرمود و روز کاری در از بر نیامد که با
فته خفته سید ارشد و بختان سفیدین باز گیر و دار کردم کشت حسام السلطنه از قبایل با جلان و برانوند و یار
احمدی و سکوند و هفت لکنت و چهار لکنت بختیاری قریب چهار ده تن لشکری فراهم کرده آهنگ رستان کرد

شرح سلطنت و جانشینی فتحی شاه قاجار

و شاهزاده محمود از قاجاریه سنوند و کاکاوند و ساکی و چواری و پشرون و جاجقی از قبیل پشت کوه که سپرده چنان ۲۱۷
والی فیلی بود و از ده هزار تن سپاهی بجن گرو و در اراضی هر و لشکرگاه فرمود شاهزاده جانش را
که کمتر برادر اعیانش بود با چهار هزار سوار و پیاده از پیش روی سپاه بغزتا و از قضا سواران سکوند
و جاجقی از لشکر حسام السلطنه با اینکه عددی قلیل بودند با جانشاه و چهار کشتند و جنگ به پستند و راول
جانشاه شت شد و طریق هند گرفت و مردم غلی از قحای او پر اکند شدند و سواران سکوند ایشانرا
در یافتند و تفنگهای ایشانرا گرفته مانند بار حطب برهم نهادند و بر اسبهای خویش حمل دادند و نام سوارانرا
و پیاده منازل خویش را به سپر کشتند و خبر چون در لشکرگاه شاهزاده محمود پر اکند شدند دل لشکریان خفت
و در این وقت چنان افتاد که بعضی از رعایای فیلی که در هر و مرز غری و مرعی داشتند بهرگاه شاهزاده محمود
آمده معروض داشتند که این لشکر مزایع و مراتع ما را بشهر می دهند و از وقت و از دخته ما را بغارت میرند
شاهزاده محمود مردی خاسانی را که عباس خان نام داشت و حارس سرارده و حافظ خوابگاه شاهزاده
بود طلب داشت و فرمان داد که بیان دید و شنید را بنویسم و رفتند دست تقدی لشکریان را از ایشان باز داد
عباس خان برشت و غان زمان مزایع و اجتماع شایسته بهار میدهم در این وقت جمعی از لشکریان
به ان دید و رفتند و آغار تقدی کردند چنانکه عباس خان از در طرد و منع بیدون شد مفید نیفتد
و هیچکس او را وقتی و مکانی نکند داشت لاجرم او را حیلتی در خاطر آمد و چند تن از مردم قریه را طلب کرد
ایشانرا آموخت که هرگاه که هم اکنون راه برگزیده و از پشت این جبل که مشرف بر این قریه است سر برگیرند
و تفنگهای خویش را کشا و بید و غوغا در اندازند که اینک لشکر حسام السلطنه است که از راه در رسید
چون چنین کنند این لشکریان هم گند و ازین قریه بدو نزد مردم متدیه سخن او را پسند داشتند و در
زمان شبانه و از فراز متدیه سرپردن کردند و تفنگها بکشد سخن در افتاد که لشکر حسام السلطنه
رسید و لشکریان از قریه لشکرگاه که گزینند در این وقت از غوغای مردم و هندار لشکریان و بایا بوسی
اعل قریه امر بر خود عباس خان و دیگر کوز کشت و باور داشت که لشکر حسام السلطنه رسیده و اندید که
ولی نعمت را اگر کسی ندید بر اسب خویش نشسته چون برق و باد راه لشکرگاه شاهزاده محمود پیش داشت
از قضا این وقت نیز روز که مکه بود مردم در سایه خیمهای خویش با کرمهای کثوره غنوده بودند که ناگاه
عباس خان از پیش روی لشکرگاه پدیدار شد و کلاه خیر ایکست بر گرفته غان زمان و هندار
کنان بجای آمد و همی گفت ای شاهزاده چه آسوده نشسته اینک شصت هزار لشکر حسام السلطنه از راه در رسید
این همی بخت و همی برقت و بزودیک سرارده شاهزاده نیز نه ایستاد و همچنان سر به پان نهاد و لشکریان
بعضی از خواب بختند و برخی بنده خیمه بختند یکی بر اسب زین که در نشست و یکی پیاده بخت من
همی بودم و دیدم که میرزا رجعی نام حکیمباشی هر دو پای خویش را بیک پاچه شلوار در میسرد و فریاد
میکرد که شلوار بند مرا چه رسیده و میرزا قطره اصفهان فی شتاب زده زین بر اسب زد و بر نشست
فی آنکه پای بند اسب را بر کشاید و همیز زد و تازیانه آرمود چون اسب نتوانست جنبش کرد و هندار بر آورد

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

کتاب مراجع رسیده مع الحقه شاهزاده محمود سوار شد و از دوازده هزار لشکر زیاده از پانصد تن بر سر او کس نه استیاد و دیگر مردم فرار کردند چون چند ساعت برفت معلوم افتاد که این خبر صدق یافته اند که اندک که نجات یافتند و دیگر گاه باز آمدند و جاسخان نیز باز آمدند بجز است سرپرده که بت آما این حادثه چنان فتوری درگاه کرد که زیتن در آنجا دشوار نمود و چارشا هزاره محمود و کیمترل باز پس شد و هم از آنجا تا خرم آباد همان نیکند و از آن سوی لشو حسام السلطنه قویدل که کوچ کوچ داد و فرسنگی خرم آباد آمدند و از جانب شاهزاده محمود جمعی پذیره جنگ شده و در اول حمل به جنگند و راه فرار بر گرفتند و شاهزاده در قلعه خرم آباد محصور افتاد و هم در قلعه آذوقه و در روزه بنو و ناچار قلعه خرم آباد را با شاهزاده شیخی میرزا و همایون میرزا گذاشته خود با یکصد سوار پیرون شد باید که از مردم غنی و نهاده لشکری فراهم کند و بر سر برج و دژها قیام نماید تا خاطر حسام السلطنه آشفته شود و از کنار خرم آباد باز آید اینکار نیز بکام نشد و مردم پراکنده و راغبین نتوانست کرد و ناچار راه دارا اخلاصه گرفت و بحضرت شهیدار شتافت از پس او یکروز شاهزاده شیخی میرزا حفظ و حرارت قلعه پرداخت و از جانبین کللوله توب و تعفک بکار شد چون در اینجا یک وجوش سودی نیامد عاقبت در یکشوند و متلعده را بحسام السلطنه سپردند از درگاه پادشاه نیز مشور حکومت لرتان بنام حسام السلطنه صادر گشت و شاهزاده محمود متوقف دارا اخلاصه آمد و شیخی میرزا امر اجتناب فرمود و در راه

وقایع سال یکصد و دویست و چهل و سه بجای و پیرون شدن روسیه از بعضی بلدان ایران
در سال یکصد و دویست و چهل و سه چون دو ساعت و پنج دقیقه از شب جمعه پنجم رمضان سپری شد آفتاب از
بجل درآمد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی بر قانون سلاطین عجم بگذاشت و چون استیاد
آصف الدوله با یکصد وزارت کبری داشت در تجیر لشکر و مبارزت باروشیه مسامحتی کرده بود و اگر چه حاکم
ظاهر ساخت خیر صافی پادشاه را از وی که در تی بود لاجرم او را از سند صدارت ساقط کرد و فرمود چنان
حاجب بارباش و عبدالله خان امین الدوله را حاضر کرده و یکبار باره کار وزارت را بدو تفویض نمود و از
طرف روسیه چنانکه سبق ذکر یافت نیارال بقا و بیع بلده تبریز و غوی دار و میسر را بکار واران ایران سپرد اما پروا
و لشکر از در تحت فرمان خویش بهشت و در جواب گفت سپردن ایند و مملکت بی اجازت امپراطور نتواند بود
من در خیر خواهی دولت ایران چنان میدانم که برب امر شاهنشاه و لعیو دثانی دولت محمد میرزا سطر فخر
کند و سیکولای باولج را که تازه بر تخت امپراطوری بر آمده تنیت کوی بی گمان امپراطور روسیه این ملک را
بیانج شاهزاده تقوین فرماید بلکه معادلی این نزد که دولت ایران از ایران رسیده بهبدیه و تحفه بدل کند تا بسلطنه
بعد از اصغای کلمات بقا و بیع خود بحضرت پادشاه شتافت تا برب فرمان کار کند چارشنبه بیست و ششم
عقبیل سه سلطنت کرده و روز چپند در پنخی نزدیکان درگاه را می زدند و در پایان امر شهریار تاجدار
فرمود که بصواب نزدیکتر آن است که نایب السلطنه خود این سفر را تعقیب عزم دهد و امپراطور را دیدار کند
و مملکت مسلمانان که با عیویان چونت مذهب دارند از در محروم و حفاظت باز ستاند کار واران
بدین سخن همه استان شدند و بیج سفر نایب السلطنه میگردند انگاه شهریار تاجدار فرماید و تا نایب السلطنه

عزل
آصف الدوله
و نایب امین الدوله
بار و یکبار
وزارت

شرح سلطنت و جهانگیری محمّدی شاه قاجار

۴۱۹ ندرخان آصف الدوله را در میدان پیش سرای سلطنت آورده و بچشمه سامعی که در سکاوت باروسیان
 کرده بود دست خویش با چوبش تا ویب فرمود پس از آن از حضرت پادشاه رخصت یافته روانه قزوین گردید
 همدان شد تا از اخی را بفرمان کذا این وقت طغیان خاچین خراسان معروض درگاه شاهنشاه افتاد و پیشتر که بعد
 انصراف شجاع السلطنه از دارالخلافه منشور نموده که کذا خراسان را بنام فرزند خود هلاکو میرزا کرده و سپه و سحر
 ارغون میرزا را بجنگانی سبزوار برگذاشت و منکوقا آن فرزند و سحرش را کبیل ترشیز داشت و امیر علیقلی خان
 حاکم طبرستان را بوزارت او مقرر نموده و از این واقعه سه ماه برزیادت زلفت که محمدخان قزاقی حاکم تربت حیدر
 سرطینان برآورد و هلاکو میرزا که بهادر خان لقب داشت این معنی را برتابید بجهیز لشکر برداشت و آنست
 تربت فرمود درضاقلینان که در غفران و خفعلی خان و مسید محمدخان جلایر حاکم کلات و سپهرخان چاشلو
 حاکم دره جگر که هر یک جداگانه از محمدخان رنجیده خاطر بودند مردم خود را بجهنم کرده و هلاکو میرزا
 پیوستند و شاهزاده درین شهر رمضان از بلده مشهد خیمه بیرون زد و در منزل رباط سفید امیر علیقلی خان عرب
 نیز با سپاه خود بر رسید و بنیاد خان هزاره با هفت سواره بلکه گاه پیوست یا محمدخان نیز از قتل کامران
 والی هرات با دو هزار سوار بغوریان آمد و منظر فرمان نشست با این عده و غده هلاکو میرزا تا ظاهر تربت
 محمدخان متبانی چون کار بدینگونه دید از درجیت و نیزکنت بیرون شد و شرمی معروض حضرت شاهزاده
 داشت که من از خصوصت خاچین خراسان هراسان شده ام و مرا از فرمان برتافته ام اگر شاهزاده
 کند و خاتم بر بند که سخنان دشمنان را در حق من صفا نفرماید و محل مرا از ایشان فرو و نذر و بخت شایم و
 پیشانی بر خاک گذارم هلاکو میرزا که هنوز پست و بلند جهان را موجب بنود سخن آورد باور داشت و سبلی برنگاشت
 و کلماتی چند باز نمود که پسند خاچین خراسان بود و نیز دیک محمدخان دستار و محمدخان متبانی کلمات
 آن نامه را بر خوانین آشکار نمود و ایشان از شاهزاده رنج ساخته با خود یار کرده و کار بر شاهزاده و بیکو کشید
 صبحگاه به است که و یک در فتح تربت کاری نتوانست کرد بلکه در لشکرگاه زیت نتواند نمود ناچار تربت
 در راه مشهد مقدس پیش گرفت و سواره هزاره بجو یک رضاقلینان در اطراف مشهد لغتی تنب و غارت نمود
 مراجعت کردند آنگاه رضاقلینان و یار محمدخان افغان و دیگر خاچین خراسان با هلاکو میرزا پیوسته بارض
 آمدند و در آنجا رضاقلینان هلاکو میرزا را از فرمان که آری خراسان دست باز داشته جمعی نگاهبانان دیده بانان
 بر او کاشته بجنو شان آورد و برادر کوچک او با قاخان بر بسند حکومت جای داد و شترش را برده و نوا
 آفران نیز بخت فرمان آورده و داماد خود و جعفر متبانیان سپهر خفعلی خان شاد و در آن حکومت آن اراضی را داشت
 پس از روزی چند از این کردار ناپسند پنهان شده هلاکو میرزا را کبیل ساخت و او تا شهر سبزوار نبردیک
 برادرش ارغون میرزا تا ختم صورت حال را معروض درگاه پادشاه نمود شهریار تا بعد از برای طغیان
 این نشه شاهزاده امیر میرزا را منشور حکومت خراسان سپرده بیرون فرستاد و تحت اسمعیل میرزا
 سبزوار آمد و چون امانی حسد خان شجاع السلطنه در آنجا جای داشتند از آمدن بشه دار که ممنوع افتاد
 ناچار از آنجا بشه مقدس شافت و هم در آنجا چون بعضی از فرزندان شجاع السلطنه در آنجا میشدند

ندرخان
 آصف الدوله

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ماسح المورایخ

۲۲۰

و هیچ جانب نسبت بآن دیگر نرسد و پذیر نبود کار شکل افتاد و این خبر نیز در دروازه اخلاص سرکشت این بهنگام شیر
 تا جدار اسمعیل میرزا را احضار فرمود حسین خان قاجار قزوینی سردار ایران را با برادرش حسن خان سارنگی
 اصلمان مأمور بنظم خراسان فرستاد و ایشان با جماعتی از پیاده و سواره در نیمه ششتر صفربارضا قدس شهنشاه
 درآمدند و ارک مشهد را بتدریج حواری از تصرف فرزندان شیخ سلطه بیرون آوردند و ارغون میرزا را
 در سبزه دار نافتد فرمان باختند این بهنگام در اراضی افغانستان کار بر مردم مصعب افتاد زیرا که بعد از
 دولت شاهزاده محمد و افغان برادران فتح خان و آن ممالک بقوت شد و هر کدام مکتب از اولاد
 تیمور شاه افغان را بنام سلطنت برداشته آغاز تعدی بنهادند و مردم از ایشان بخیجه خاطر شدند لاجرم
 مردی از جماعت هند و از طایفه سیکه مشهور بریدان بانام که بخیجه نام داشت بجان کشیده تاخت کرده
 مملکت کشمیر را تحت فرمان کرد مردم کامل و پیشاور پناهنده دولت ایران گشتند و عریضه نگار کرده بت
 حنیقلی خان جوانشیر انفا و حضور شاه ایران داشتند بدین شرح که هرگاه شهریار تا جدار کتین از شاهزاده
 کازرا با جماعتی از لشکریان بدین اراضی مأمور نمیداد چون راه بدین مملکت نزدیک کند ما بندگان قریب باشی که
 از قدیم الله بر فرمان بردار سلاطین ایران بوده ایم خود را من بر میان رنیم و برادران فتح خان را دست
 بته بیاریم و تا سرحد پشاور و پنجاب را بر نیت مفتوح داریم بعد از رسیدن حنیقلی خان جوانشیر شهریار
 تا جدار در اسراف حاجت ایشان متقاعد گشت چه از بد و امر باد دولت انجلیس طریق مودت و مولات می پند
 و مأمور داشتن سپاه با نخد و مورث آشنگی هندوستان می گشت لاجرم روزی چند حنیقلی خان را امر توقف
 دار امحلان فرمود آنگاه بجنب خاستاری او مشوری بوالیان سند کاه فرموده او را سپرد و روانه
 سند داشت چنانکه تقصیل آن مرقوم خواهد افتاد آنگاه شهریار تا جدار در نیمه جادی الاولی از دار امحلان فخریه بیرون
 زده بدارالامیان قم شافت و آنجا میرزا فضل الله منشی شیرازی بنو لاف تاریخ ذوالقرنین در احوال سلطان
 قاجار تقبیل شده سلطنت کرده معروض داشت که شاهزاده همیون که فسر نامکند از هنا و ذ است پادشاه و شاه
 خدمت وزارت این بنده را بجهت سوس نمود و آنچه در تمامت عمر اندوخته بود بمبارده از من گرفت اینک بان
 و فرزند فسر ار کرده بدین حضرت شافتم شهریار تا جدار او را بمواعید مرحمت استمال فرموده رخصت داد
 تا جدار امحلان فرود و روزی چند باشد تا شهریار مراجعت فرماید و شاهنشاه پس از چهار روز توقف در قم راه
 سلطان آباد و برگرفت غلامحسین خان سپهدار عراق که از تمامت امرای ایران چون بد تمام از ستارگان
 ممتاز بود آوازه جودش از عراق تا حجاز بهرفت و همواره در کاهش از مردم آرزو مند آنگاه در و در عرب
 و عجم از خضر تش محل و نیار و درم میگرد چون آهنگ شهریار را بدست بقدم عمل پذیر شد حسین خاک راه
 شاهنشاه را بانعامت سپاه برای خویش در آورده تختین سرکوبینه و دوفینه بختا و دچند انکه سیم و زر و تال
 داشت در شکاه پادشاه کشید و هر سبلی و قباله که از مزارع و مراجع و دیه و متدیه و دور و مقصور داشت
 سران کجما میزد که داشت و برسم پیشکش میس که زاینده آنگاه حکم داد که مردم سلطان آباد و کوز از خود
 پیشانی و دیگر اسباب از لشکریان بخرند و نه بدیشان بفروشد و خود ابواب غلات و جو بات و آذوقه

رسیدن
 رسول قزلباش
 افغانستان
 بدگاه شهریار
 ایران

سفر کردن
 شهریار بدار
 مان قم و سلطان
 آباد

صیانت
 نمودن سپه
 شاهنشاه را

شرح سلطنت و جانشینی فتحی شاه قاجار

و علوه فرزند کرده و صلاهی عام در داد و آمار که بود و هر چه خواست بر دایمهای خویش محل دادند و بشکر که در ده ۲۲۱
 خیزدای خود بر بزم انباشته کرده و به آن طمع و طلب که در نهاد بشر است هیچکس از پانی نشست و کوهی بگذر
 مانند ایل غارات تا خنق آورد و هر چه توانست بر گرفت و ببرد و سجدار بزیادت ازین حرکت از بزرگان کار
 و آحاد سپاه را به یہ در خود فرستاد تا شهریار را جادار بدان زد و مال سگریت و اینچله را با سپهدار گذشت و هر
 دیه قریه که سبیل آنرا حاضر کرده بودیم با و عطا شدند و بزیادت منال و دیوانی آنرا قبول و سپرد خال و
 مقر داشت و او را که خدای عراق لقب داد و دشمنیکه شمال شاه بر آن نقش بود عطا کرد و پنج عواد و توب
 برای حفظ قلع سلطان آباد و بگذشت و فرماد که برگردد و بیاورد و نیز خندقی کند و خرج آنرا با کار داران این
 محسوب داند آنجا و سازن حاجت فرمود و لشکریان چند آنکه توانستند از جو و گندم و ارزن بر بار گیرند
 خویش محل دادند و آنچه فرون بود با چار بگذاشتند و بگذشتند چه در همه سلطان آباد و گران یکن بود که توان
 از آن اشیاء بیکت جبهه اجماع کند بعد از گذشتن شهریار کار که از آن سپهدار آنچه بود و مضبوط نمود و دوشانشاه
 روزیت و هفتم شهر جمادی الاخره وارد دارالمخلان گذشت این هنگام تیارال کر باید و فو هزار دینار
 بقای و چون در بزرگان چای حاضر بود و از شرایط مصالحوه آگهی داشت تخت مدرکاه امیر اطورشاف
 و صورت حال را باز نمود و آنجا که کار داران دولت دوسر او را امور سفارت ایران داشتند تا در آنجا
 اقامت جوید و شرایط مصالحه را بپای برد و نامه مودت و مصافحات امیر اطورشاف را چنانچه می بود و یکو شیا
 بغیه بصوب او انفاذ داشتند چون خبر ورود او به تبریز رسید نایب السلطنه نظر علیخان افشار و می را
 به معانداری او سید و نرسد و او را با مسکنی لایق در آورد و چون در عهده نامه مقرر بود که کثیر کوشل از
 دولت روس بجهت قرار کار تجارت در اراضی ایران میقم باشد و هنوز تعیین محل و مکان نکرده بود که بگذشت
 کتین از مردم خود را بعبارت روانه کیلان داشت و خود راه دارالمخلان پیش گرفت از دربار شهریار
 محمد خان سکر کرده سوار افشار به معانداری او مامور گشت و در یکشنبه پنجم شهر رجب وارد دارالمخلان گشت
 و میرزا محمد علیخان کاشانی وزیر فل سلطان و محمد ولینخان قاسم لوی افشار او را استقبال کرده فرد
 آوزوند و وزیر میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و الله قلی خان و دولتی قاجار نیتقمی باشی و میرزا
 فضل آماندانی مستوفی بصری او رفقه حتمت و و و او را بجا داشتند و بعد از سه روز چنانکه قانون بود او را
 پادشاه آوردند که باید و ف را بخت و تهمی غیر معروف بود و بقیل سده سلطنت و گفت و شنود در حضرت خلعت
 حضوری که در خور چاکران است مرغی نداشت و قدم بر آت و جبارت همی زد و سخن بطلعت و خشت همی گفت و
 کبریای سلاطین و چنین امور از فی البرزی قیاس گشت و خردلی را خرمی سپندار دپادشاه عادل مجربا
 که دار و حلی در خاطر نمیخند و او را در حضرت داد و بصری خویش باز شد و آغاز فقه جوئی کرد و در دایم
 پیش گرفت سخت گفت که از شرایط عهد نامه آنست که هیچکس از اسرای ارمنه در ایران نماند اینک
 و و کتیرک در خانه آصف الدوله است باید من سپرد هر چند امنای دولت ایران را بپند کشید و تعقیبا
 و این کتیرکان در خانه آصف الدوله و ات بود و کیش مسلمانان داشتند و محله آصف الدوله در

در این کتاب
 از کتابخانه
 مجلس شورای
 ملی

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ اربعین

۲۲۲

مختار و سیه و مسامحه در مقامه ایشان مجرم و ستم درگاه پادشاه بودیم که این گرت نیز قرقه نقض بنام او برآید یعنی آن کثیر که از اسیرای کر بایه و فزستاده و ایشان در سرای او بملادت قران مشغول شدند و علمای اسلام را از حال خویش اعلام دادند و از تقای ایشان آقا یعقوب که کتین از حصیان سرای سلطنت بود و نسب بایه امیر و آن میرسانید چنان افتاد که از سال و در آن وقت او مشغول کشت از در چاره سرا کر بایه و فزست و نیارال نیز او را بطریق و پشتوان کشت و گفت اگر کار و در آن ایراز با او سخی است باید قطع سخن خویش را در دارالشرع روسته کنند علمای اثنا عشریه تکلیف خویش را داشتند که کثیرکان کر جیه را که سالها کیش مسلمانان داشتند از کر بایه و فزست که تواند استرداد فرمایند و مردم شهر نیز روز و شبانه و در شعبان المعظم یکبار بشوریدند و غوغا برداشتند و در مسجدیکه حاجی میرزا سیح طهرانی امام جماعت بود این غوغا فزونی داشت اما درای علماء و قتل المی نبود بلکه غرض ایشان تهدیه المی و استرداد زمان مسد بود اما عوام سه از انقیاد علماء بر گردیدند و یکبار نیز در یکصد هزار مرد و زن غوغا گمان روی محبتانه کر بایه و فزست نهادند این خبر دوارک که شتر و شهریار تا جدار کشت و در زمان جمعی از شاهزادگان و وزرکان درگاه بیرون فرستاد اما عوام را از اقدام این امر دفع دهند مردم شه با ملک زادگان سخن نجبوت کردند و گفتند آنجا که پای دین در میان باشد ما از دولت دست باز داریم اینک این تیغهای آخته را از بهر دشمنان دین افراخته ایم اگر شما حمایت دشمن کنید حجت شما نخواهد بود و نخست این تیغها بر شما برانیم شاهزادگان چون این بیدیدند ناچار مراجعت کردند و غوغا طلبان منهد یادگان طریق خانه کر بایه و فزست پیش گرفتند کر بایه و فزست چون کار به سیکونه دیدخت هراسناک شد و آن و کثیر که کر جیه را با اتفاق آقا یعقوب از خانه بیرون فرستاد و در سرای خویش میت و از پس دیوار بامبد افه بشت و چون مسلمانان را با آهنگ سرای خویش میدانست فرمانه او تا تفککها بکشد و در میانه جوانی چهارده ساله بزخم کلوله بقتل و جان بداد مسلمانان چون این بیدیدند یکبار بر فرمودند و نخست آقا یعقوب را بر در سرای المی با بنجر و شمشیر پاره پاره خستند انگاه از در و دیوار خانه کر بایه و فزست صعد کرده برآی و در رفتند و او را با سخی و غصبتن از مردم او مقتول نمودند و هر چه در آن سرای بود بغارت بر گرفتند و خانه را نیز ویران کردند و در زمان پراکنده شدند هر کس بمطرف رفت راه خویش گرفت چنانکه قاتل شاخته بودند عازت کننده معلوم کشت مع القصد از میانه موقوف نامی که نایب اول کر بایه و فزست بود با کتین لازم او خود را به پهنوله در برده و خنده بماند چون مردم عابد پراکنده این معنی را معلوم داشت تا کار داران دولت چند کس را فرستادند و او را بپنجان اربعینم بارک آوردند شهید را تا جدار بفرمود تا جبهه کشتگان را در کلیسای ارمنیه طهرانی بجاریت کشیدند و موقوف را عزت عنایت و اشفاق فرموده و او را بزخم کر بایه و فزست یکبار اعتراف آورد انگاه نظر علیخان فشار ارومیا را بمقتل موقوف مامور فرموده روانه تبریز داشت و با نایب السلطنه فرمان کرد که کر بایه و فزست را مجبور و بی آزارم بود و دست بجاری چند در برده که مسلمانان را طاقت حمل آن نبود ناچار بر شورییدند و علیانکه کار و در آن دولت را آگاهی دهند یا از ایشان منع پذیر شوند او را مقتول ساختند صورت

قتل
کر بایه و فزست
سفر روسته

شرح سلطنت و جانشین محمدی شاه قاجار

اینحال را در نزد امیراطور روسیه کشف و از تاجران نداند که با جازت امنای دولت چنین مستح کار می نماید ۴۳
چون این منشور برفت و ملوف با وزیر باسجان برسد نایب السلطنه بفرمود تا بقانون نظام قوادسیاه جاسیه
که در ده سر و روز و سوک که باید وف را بد اشتند و ملوف را نیز نواخت و نوازش فراوان فرمود و با ساز و در
تمام روانه تعلیس داشت و میرزا ابوالقاسم قائم مقام را بفرمود تا نامه نیارال ببقا و بچ کرده و عدم آگهی کار در این
دولت را از این عمل شیع باز نمود و صورت نامه چنین بود نیارال که باید وف ایچی اند دولت جاد وانی بعداً
در و در این محله صحبت سبانی و شریفی فی حضور علیحضرت صاحبقرانی دست پیاده رفارهای نامبار زرد
و مباشر برخی از جبارتهای ناموار شد همراهش آنچه منع کرده و سودی بخشید و میان دیوان طلبش آنچه
بصیحت نمودند فایده پذیرند و به بالاخره دست بکاری زد که خلاف طریقه دین غرای اسلامان و بهیچک
از انالی شرع شریف و مصلحتیان خلاف شرعی را نمیشود در فقه کار از مصلحت دولت آری کشت و شویان
وین سپین را بنا بر عایت شریعت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله نوبت و بنداری کشت بجهت رعایت وین
حرمت دولت را فراموشش کرده و منشورشی عام در دار انحلاف دست داده ایچی و همراهانش بقتل آوردند
حکم قضا با اقدام شویانان شریعت غرا و هجوم عوام سپرد و موافق افتاد و ایچی بهینه دولت روسیه سبب باریت
اتفاقیه جان خود و بهسران را بر با و فدا و نه اولیای دولت قاهره را ازین معنی خبری نه از وجود مباشرت
توان سیاست نمود اثری همان تعصب و بنداری بر عدم اطلاع همینان دولت ابد مدت شهر بار ایچی و شویانان
و شهادت ملوف صاحب نایب بر جبارتهای نیارال که باید وف و منشورشی عام از غنی و ملوف برانی برین
هرگاه امنای دولت روس رجوع بعقل خرده بین نمایند و نهند که دولت علیه ایران بعد از ظهور موافقتی چنان
خسارت کنجی شایگان مباشر علی چنین مستح که مایه هزار گونه تیغ است نخواهند شد و خود را در دولتهای بزرگ
به نام نخواهند خواست اگر این معاذیر حقه را می پذیرند و شهادت ملوف صاحب را که خود حضور داشته بطریق
میگیرند اولیای دولت علیه نیز تمامی این امر خطیر را بر وجهی من عمل خواهند آورد و آنچه از آن سرور با اقتدار
و دستور عمل در رسد معمول خواهند کرد و هرگاه خدای خواسته باز امر با شتاب است و کار بر که درت و اگر
خواست خداوندی در میان حکم است و قطع این گفتگو موقوف بحکم و شایسته معظم با محمد چون ملوف به
تعلیس رسید و نامه نایب السلطنه به بقا و بچ رسانید و فقه آن بکامه و منشورشی عام بکف بقا و بچ
به انت که این دایره بی آگهی کا و داران دولت بوده و جبارت که باید وف صورت این خسارت شده و در
ملوف را سفر بطریق فرمود تا خاطر امیراطور را از آلاشش که درت صافی کند و در جواب نامه نایب السلطنه
نیز عریضه بخار کرد که کشف افتاد از چنین امنای دولت آوده نشوند و بقتل ایچی و رسول رضایمی بسند
اکنون که بحکم قضا اینجا چنین برفت میگویند که میتوانی بکن غیر چرب زبان از دولت ایران
درگاه امیراطور شود و بهسم در این بکرمی عذر این بسکانه بخواجه قوادعد دوستی همچنان محکم باشد
و بنیان اتحاد استوار پای و اگر از آن فضا که در این فضا بستان بودند بکن که بین افواشته است
مکمل شایسته ایران از ممالک محروسه پادشاه پیرودن شود و بزیادت امیراطور غفر بشت و خواهند داشت

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۲۲

پس نایب السلطنه چون عریضه بتعالیج را از در خیرخواهی دانست و صواب دید و با صلاح دولت قریب یافت
صورت حال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود

وقایع سال کبیر از دودیت و چهل و چار هجری و تیسین الهجری بر سالی غرض است قتل کرماند

در سال کبیر از دودیت و چهل و چار هجری هشت ساعت و پنج دقیقه از شب پانزدهم رمضان چون برفت
خورشید ببت الشرف حل شد و شاهنشاه ایران مختلی شاه قاجار جشن عید بیای بردار نگاه برب خوار است
نایب السلطنه و ثانی زال بتعالیج شاهزاده رکن الدوله عیسی میرزا را مامور بفرستاد و میرزا صادق و قاجار
نکار مروری اینست لازم خدمت او به نایب السلطنه رای زنند و سفیری بدرگاه امیراطور کسب سازند
به شب پانزدهم شوال رکن الدوله از دارالخلافه بپسرون شد اما از آن سوی چون موف بدرگاه امیراطور
رسید و قصه آن هنگامه و شورش عامه معروض داشت کار پردازان دولت روسیه چنین خوانند که بخت
از شاهزادگان ایران بحضرت امیراطور سفیر شود و عذر ایند امیه بگوید تا در میان دولتهای یوروپ

در قتل الهجری حل بر صنف دولت روسی بخت بتعالیج صورت حال را معروض نایب السلطنه داشت و نایب
السلطنه قتلانی فرستاد و خود خرم و میرزا را از بهر این سفارت اختیار کرد و محمدخان رکنه را که امیر نظام آذربایجان
بود با کمال حب علیه نب داشت بملازمت رکاب او بر کاشت و گروهی از اعیان درگاه نیز با او همراه

شدند و بعضی از آلای منصوب و بافتهای کشیده بر سیم هدیه امیراطور بدو سپرد و او را روانه داشت و فرمود
تا تقیلس طی مسافت با هستکی بجی کن شاهزاده رکن الدوله و در تبریز شود و نامه شاهنشاه ایران را که
بامیراطور روسیه بخار داده بیارد و بصفت توافقا دیار با بمجددیت و هفتم شوال رکن الدوله و در تبریز

بکشت و سفر خرم و میرزا را بدانت و صورت حال را معروض درگاه و شهریار داشت شهریار ایران معادل
صد هزار تومان در مسکو از بهر خرج سفر خرم و میرزا را فرستاده ساز و برکی لاتی از قهای او تقیلس فرستاد
نگاه خرم و میرزا از تقیلس روانه بطبرز بورخ کشت و هم در اینوقت نیارال والفر که که از نزد یک امیراطور

بسفارت ایران مامور بود و بیت و پنجم و پنجم و در تبریز کشت زیرا که چون قتل کرماند و معروض امیراطور
افقار نختین او را مامور ساخت که حقیقت اینحال را بداند و بعرض رساند در اینوقت که وار و تبریز کشت
نایب السلطنه مقرر داشت که تا هنگام مراجعت خرم و میرزا از بطبرز بورخ متوقف تبریز باشد نگاه خرم

خرم و میرزا در اختلاف کند و مقیم طهران کرد و شاهزاده رکن الدوله نیز شنبه دوازدهم محرم سال هزار و دودیت و بیت
پنج هجری از تبریز مراجعت به دارالخلافه نمود و خواستاری کارداران روسیه را در آرای خون کرماند و چنین
معروض داشت که تحت سفارت بختن از شاهزادگان بطبرز بورخ و آن با خبر و میرزا است آمد دوم

از میان آن از دهام عوام بختن را که بشارت معروف باشد و در قتل الهجری و بمرامان او مردم نام او
بیشتر بزبان رانند قصاص شود و دیگر آنکه حاجی میرزا مسیح مجتهد که در میان علما از بهر امنه و ن
در شورش مردم محترم فیض و دوازده مملکت ایران بپسرون شد و لا محصم بعد از سفر کردن خرم و

میرزا رضاعلی ملک سر ماه سکت طالش که بختن از نواد آن خوا بود و با تیغ خون آلودار نشند

سفر
خرم و میرزا
بروس

شرح سلطنت و جانشینری محمد علی شاه قاجار

فرار کرده در اراضی شیران که از قزاقی طهران است نیز خونی بر بخت بدست خوانان ظل سلطان گرفتار شده ۳۵
 و حکم محشر یار تاجدار در میدان پیش سرای سلطنت بر معرض هلاک و دمار رسید اما در کار حاجی میرزا یحیی
 شاهنشاه متوقف بود که سباده پروان شدن او با شریعت مقرون نباشد حاجی محمد ابراهیم کلوایسی
 خراسانی که فاضلی نخبه بود و معروف داشت که چون در توقف حاجی میرزا یحیی برهم شدن دو لیتن شرت
 و تواند بود که در توانی او دیگر باره تنگنا آخته و بسیار خونبار ریخته گردد و سفر او بعبادت بر قانون شرح مبین
 خواهد بود لاجرم محشر یار تاجدار او را حاضر حضرت ساخته فرمود که بصلاح وقت یک چند مدت از زمانه
 مجاورت عیالات باش چون حاجی میرزا یحیی از حضرت پادشاه سبادهی خویش شد بعضی مردان
 او را القاکروند که چون از دروازه طهران سپردن شوی تو را مأخوذ خواهند داشت و بر و سبسان خواهند
 سپرد تا بخون که باید دفن تو را مستعمل سازند و این سخنان را باور داشت و روزی چند سفر کردن را
 قبول نمود و محاطه گذشت تا باصرار کار داران دولت روز یکشنبه هشتم صفر بمبج شده بازن و منبر زنده
 و مردم محشر آغا زوداع نهادن کرد و در شورش عوام از سخت بار بر زیادت شد مردم شهر از دانی و قاضی
 نزدیک او انجن شده و غوغا بر داشتند و این فوبت آتش غضب پادشاه بازنه زدن گرفت و هم آن بود که حکم
 مقبل عام فرماید حاجی ابراهیم کلوایسی میرزا یحیی را دیدار کرد و از پشت و روی ایکنار او را آگاه ساخت لاجرم میرزا
 یحیی بی آنکه خاص و عام شب هنگام با جامه دیگر کون از شهر پروان شده و راه عیادت پیش داشت و مردم چون
 بیرون شدن او را دانستند از غوغا باز نشنیدند و کار داران روس چون این شورش مردم و غوغای دوم را
 مشاهده کردند از کار پروان داران ایران نهایت شاد شدند اما از جانب خراسان که مرقوم شد حسین خان سردار
 ایروان و برادرش حسن خان ساری اصلان بدان اراضی شدند و خوانین فرسان با ایشان طریق طاعتی
 و فرمان برداری سپردند اما رضا قلیخان که در عفرالو حاکم خوشان چون در ایام فترت امور خراسان تیار بود و کار
 کان و چهار نواخت فرمان گرفته بود و سردار را وقتی و مکانی میگذشت حسینیان از بهر آنکه او را نرم کردن و فروتن
 کند با محمد خان قزاقی که در ریخته دولت و رانده حضرت بود ابواب ملاطفت باز داشت و محمد خان نیز انیمانی را
 بغال گرفته با سردار در دفع رضا قلیخان و دیگر بزرگان خراسان همدستان گشت رضا قلیخان چون اینها
 انیمانی را تفرس کرد و بجای راه سراز طاعت بر تافت و عیانی خویش را آشکار ساخت این انجام ساری اصلان
 با اتفاق محمد خان قزاقی و هشت هزار تن مرد سپاهی بدفع رضا قلیخان پروان شد و تا ظاهریا بر تاختن برده
 کاری بر مراد نتوانست که دوی نسل مقصود و مراجعت بارض اندس فرمود لاجرم کار رضا قلیخان بالا گرفت
 و در ارکان شوکت سردار فتوری بادید شد و هم آن بود که رضا قلیخان بر سر مشهد تاختن کند و آن لجه در آن
 بست کرد و این وقت محمد خان قزاقی بدستی بدست کرده بدست آویز مراست میشد شگری از قزاقی آورده فتنه
 ادک و باره مشهد را بدیشان سپرد و لاجرم سردار یکبار به ارکان باز ماند و محمد خان در شهر بر تق و تق امور
 پرداخت و روزی یکبار باز که در آمد و سردار را دید و بگریه و فتنه مشروط و عقد امور را بی حاشیه
 همی گفت و پیوجی جواب گرفت و ملا و مسافران شهر مشهد عریضه بحضرت شهریار کار کرد که مصادره

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۲۲ پس نایب السلطنه چون عریضه بقایج را از دروغ خدای دانست و صوابه بدو را با صلاح دولت قریب یافت صورت حال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود

و قریب سال یک هزار و دویست و چهل و چار هجری قمری حسین المصطفی بر سبای غدر خواستن قتل گردید و در سال یک هزار و دویست و چهل و چار هجری هشت ساعت و پنج دقیقه از شب پانزدهم رمضان چون بوقت خورشید بپشت الشرف حل شد و شاهنشاه ایران مختلی شاه قاجار جشن عید سبای بردار نگاه بر حسب خواستاری نایب السلطنه و ثبات بقایج شاهزاده رکن الدوله عیسی میرزا را مأمور بفرستادن نمود و میرزا صادق و قاضی بخار و وزیر اینست لازم خدمت او ساخته تا نایب السلطنه رای زنند و سفری بدرگاه امیراطور کسب سازند و شبانه پانزدهم شوال رکن الدوله از دروازه اخلاطه بیرون شد اما از آمدنی چون موقوف بدرگاه امیراطور رسید و قصه آن هنگامه و شورش عامه معروض داشت کار پردازان دولت روسیه چنین خوانند که یکن از شاهزادگان ایران بحضرت امیراطور سفیر شود و عذر ایند امیه بخوبی تا در میان دولتهای یوروپ در قتل المصطفی حل برصفت دولت روس بکنند بقایج صورت حال را معروض نایب السلطنه داشت و نایب السلطنه چنانچه میفرموده و خبر میرزا را از بهر این سفارت اختیار کرد و محمدخان رنجه را که امیر نظام آذربایجان بود با کمال حسب علیه منب داشت بملازمت رکاب او بر کاشت و گروهی از اعیان درگاه نیز با او همراه شدند و بعضی از آلای منصوبه و بافتهای کشیمه بر سبم هدیه امیراطور بدو سپرد و او را روانه داشت و فرمود تا تقییس طی مسافت با هستکی بی کن شاهزاده رکن الدوله و تبریز شود و نامه شاهنشاه ایران را که بامیراطور روسیه بخار داده بیارند و بصحبت توانا و دیار با محله پست و بنعم شوال رکن الدوله وارد تبریز بگشت و سفر خسر و میرزا را بدانت و صورت حال را معروض درگاه و شهریار داشت شهریار ایران معادل صد هزار تومان نزد مسکو که از بهر فرج سفر خسر و میرزا فرستاده سازد و برکی لایق از قهای اتقیس فرستاد و نگاه خسر و میرزا از تقییس روانه بطبرز بورخ گشت و هم در اینوقت نیادال و الغور کی که از نزدیک امیراطور ب سفارت ایران مأمور بود دست و پنجم و پنجم و در تبریز گشت زیرا که چون قتل گردید و معروض امیراطور اتفاقاً نخبین او را مأمور ساخت که حقیقت احوال را بداند و برض رساند در اینوقت که وارد تبریز گشت نایب السلطنه مقرر داشت که تا هنگام مراجعت خسر و میرزا از بطبرز بورخ متوقف تبریز باشد و نگاه خسر و میرزا را در اخلاطه کند و مقیم طهران گردد و شاهزاده رکن الدوله نیز شبانه و دوازدهم محرم سال هزار و دویست و پست پنج هجری از تبریز مراجعت بدار اخلاطه نمود و خواستاری کار داران روسیه را در ازای خون گردید و چنین معروض داشت که نخست سفارت یکن از شاهزادگان بطبرز بورخ و آن با خسر و میرزا است آمد دوم از میان آن از دهام عوام یکن را که بشهرت معروف باشد و در قتل المصطفی و برلمان او مردم نام او بیشتر بر زبان رانند قصاص شود و دیگر آنکه حاجی میرزا مسیح مجتهد که در میان علما از همه امنه و در شورش مردم محمد رض داد از مملکت ایران بیرون شود و صاحب هم بعد از سفر کردن خسر و میرزا رضاتلی یک پیرنپاه یک طالش که یکن از نواد آن خواند و دو بایغ خون آلود در نشاند

شرح سلطنت و جانشینی فتحعلی شاه قاجار

نزار کرده و در اراضی شیران که از قزاقی طهران است نیز خونی بر بخت بدست خوانان ظل سلطان گرفتار شده ۲۳۵
 و بحکم محشر یار تاجدار در میدان پیش سرای سلطنت به معرض هلاک و وادار رسید اما در کار حاجی میرزا
 شاهنشاه متوقف بود که بسا و پروان شدن او با شریعت مقرون نباشد حاجی محمد ابراهیم کلو ایسی
 خراسانی که فاضلی تهرانی بود و معروض داشت که چون در توقف حاجی میرزا سیح برهم شدن دولتین شریعت
 و تواند بود که در توانی او دیگر باره تنگنا آخته و بسیار خونبار خیزد و سفر او بعبات بر قانون شرح مین
 خواهد بود لاجرم محشر یار تاجدار او را حاضر حضرت ساخته فرمود که بصلاح وقت یک چند مدت از زمان
 مجاورت عبات عالیات باش چون حاجی میرزا سیح از حضرت پادشاه سبای خویش شد بعضی بزرگان
 او را القا کردند که چون از دروازه طهران سپردن شوی تو را مأخوذ خواهند داشت و بروسان خواهند
 سپرد تا بخون که باید و دف تو را مقتول سازند وی این سخنان را باور داشت و روزی چند سفر کردن را
 متوقف و محاطه گذاشت تا باصره کارداران دولت روز یکشنبه هفتم صفر میجد شد و بازن و مندر زید
 و مردم شمس را غنایم دادند و این کردار شورش عوام از سخت بار بر زیادت شد مردم شهر از دلی و قاضی
 نزدیک او انجمن شده و غوغا بر داشتند و این نوبت آتش غضب پادشاه باز زدن گرفت و هم آن بود که حکم
 قتل عام فرماید حاجی ابراهیم کلو ایسی میرزا سیح را دیدار کرد و از پشت و روی اینکار او را آگاه ساخت لاجرم میرزا
 سیح بی آنکه خاص و عام شب هنگام با جامه و یک کون از شهر پروان شده و راه عبات پیش داشت و مردم چون
 بیرون شدن او را دانستند از غوغا باز نشنیدند و کارداران روس چون این شورش مردم و غوغای دوم را
 مشاهده کردند از کار پروان ایران نهایت شاد شدند اما از جانب خراسان که مرقوم شد حسین خان سردار
 ایروان و برادرش حسن خان ساری اصلان بدان اراضی شدند و خاچان خراسان با ایشان طریق طاعتی
 و فرمان برداری سپردند اما رضا قلیخان که در عفران حاکم خورشان چون در ایام قدرت امور خراسان تیار بود و
 کان و چار از تحت فرمان گرفته بود سردار واقعی و سخنانی میکند است حینخان از بهر آنکه او را نرم کردن و فروتن
 کند با محمد خان قزاقی که در خیزه دولت درانده حضرت بود احوال ملاطفت باز داشت و محمد خان نیز انجمنی را
 بنال گرفته با سه دار و دفع رضا قلیخان و دیگر بزرگان خراسان همدستان گشت رضا قلیخان چون ایضا
 اینجمنی را تفرس کرد و بجای سه سزار طاعت بر تافت و عیان خویش را آشکار ساخت این هنگام ساری اصلان
 با تفاق محمد خان قزاقی و هشت هزار تن مرد سپاهی به دفع رضا قلیخان پروان شد و تا ظاهر نشا بر تاختن برده
 کاری بر مراد نتوانست کرد و بی نیل مقصود مراجعت بارض اقدس فرمود لاجرم کار رضا قلیخان بالا گرفت
 و در ارکان شوکت سردار فتوری با دید شد و هم آن بود که رضا قلیخان بر سر مشهد تاختن کند و آن لجه را که
 بدست گیرد اینوقت محمد خان زمستی بدست کرده بدست آویز هرات مشهد لشکری از قزاقی آورده مستعد
 ارک و باره مشهد را به پیشان سپرد لاجرم سردار یگبار از کار باز ماند و محمد خان در مشهد بر تن و قنق امور
 پرداخت و روزی یکجا باز کرد در آید سه دار و دید که یکباره و قصه شروع و عقد امور را بی حاشیه
 بی گفت و میوهی جواب گرفت علما و سادات شهر مشهد عریضه بحضرت شهریار بخار کردند که معاهده

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ماسخ المونایخ

محمد خان قزاقی در این بد ما ز منال دیوانی افزون است و دروغ او از سر پنجه قدرت سردار پیرون در ضایق خان بنیادین بلار از خود بگوید و خیانت محمد خان را باز نماید و بسیر خود میرزا ضایق را نامی را کیسل حضرت شهریار داشت و خواستار شد که یکی از شاهزادگان حکومت مملکت خراسان مأمور گردد و تا او نیز در رکابش لازمست کند و شهر مشهد را از تصرف قزاقی بازستاند شهریار تا بعد از رسول مالی خراسان را با جایت مقرون داشت شاهزاده احمد شیراز را بفرمانگذاری آن مملکت اختیار فرمود و میرزا موسی نایب کیلانی را که مردی دانا بود بوزارت او برگزید روز سه شنبه سیم صفر در سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج هجری احمد علی میرزا راه خراسان برگرفت و سپاهی از سواره و پیاده لازم رکاب او گشت و مصطفی قلیخان عرب میشست که از پیش حاکم ترشیز بود و دست سال محبوبه سار در دار و در خلافت میرزیت بخواتاری شاهزاده تشریف حکومت ترشیز را از بر کرده رحمت انصراف یافت با تجمعه شاهزاده دوشنبه و دوازدهم ربیع الثانی وارد چمن چاران گشت و رضاقلی خان ایلانی بی و محقق خان مشادلو در آنجا حاضر حضرت شاهزاده شده ولایت یشابور را بکار داران وی سپردند و برها فتح قندهار شدند و دفع قزاقی بیت هزار سواره و پیاده انجمن کرده با شش عراده توپ را سپار گشتند و در کجیف نسکی شدند قبایل هزاره و تیموری نیز در رکاب شاهزاده لازم شدند صید محمد خان حبلا بر حاکم کلات گذر شدند با محمد خان همدستان بودند چون پشت و روی کار را نظاره کرد سواران را انقضا محمد خان بر تافت و بدرگاه شاهزاده شتافت و بنیاد خان هزاره که حاکم جام و با خزر بود از بهر آنکه کار داران دوات ایران را از خود شاد کند لشکری ساخته بهنب و غارت اراضی تربت حیدریه برداشت محمد خان استدانی از همه جنبه ابواب بلار باز دید ناچار برگ و شد مشهد را بگذشت و با مردم خود راه تربت حیدریه برداشت و شاهزاده احمد علی میرزا هفتم شهر جب در ارگ شدند و دشت و دوا این فرمانان و لشکریان را در خدمت انصراف داد آنگاه مصطفی قلیخان عرب را بحکومت ترشیز خدمت داد و امیر علی قلیخان عرب را که حکومت طبرستان داشت با عانت و استقلال او بر کماست مصطفی قلیخان چون بر مسند حکومت جای کرد کار داران آن محال را اسزول کرد و عمال سابق خویش را بر سر کار آورد مردم شهر ثقل ایند تغییر و تبدل بر خویش توانستند نهاد تا جرم انجمن شده او را گرفتند و محبوس شدند و برادر کترش محمد قلیخان را بحکومت برداشتن و کس بحضرت شاهزاده فرستاده صورت حال را باز نمودند و از کار کارداران او خط رضا گرفتند و هم در اینوقت بر حسب فرمان پادشاه حسین خان سردار و ساری مسلمان روانه دار و در خلافت گشتند در چمن راه حسن خان ساری مسلمان چون از سوانخ این امر انفعال داشت راضی بدید اراعیان درگاه نشد و راه بگردانید و در عبات عالیات اختیار مجادرت کرد و حسین خان سردار با یکدیگر قریب بود سال روز کار برده بود بحضرت شتافت و روزی چند نیز بحکومت فریدن و چهار محال اصفهان پرداخت آنگاه و در ع جهان گفت و هم در سال هزار و دویست و چهل و چهار هجری روز دوشنبه پنجم ذیحجه میرزا احمد ابواب مقصد الله و له برض سل و دوق در گذشت و منوچهر خان ایچ آقا سی باشی نقیسی لقب بمقتله الله شد و مصطفی منشی الحاکمی او همسیره

شرح سلطنت و جانشیری محلی شاه قاجار

میرزا خانمازندرانی سپهر حاجی خانبان حلال خور ساکن بندلی کشت و شهریار تاجدار در نیمه صفر در اطراف ۲۲۷
 در اختلاف سفر سیاق فرمود و بلای و باد و بیشتر بلاد ایران در افتاد و در طهران نیز قریب ده هزار تن بود
 کشت میرزا خان فرشتی المملکت نیز روز چشمنه پست و دوم ربیع الاول بدان مرض رخت بجهان جاوید برد
 و میرزا تقی علی آبادی مازندرانی سپهر میرزا کی مستوفی المملکت آقا محمد شاه منشی المملکت کشت و در نیمه ربیع الثانی
 شهریار تاجدار مراجعت به دار اختلاف فرمود و اما از آن سوی چون خبر رسید از سفارت روس مامور کشت نیک
 مذکور شد امیر طور روسیه فرما کرد که از خاک بخوان تا در پل ز نورخ اورا با شمت و مکانی که در غر زما و شاه
 ز او کانت کوچ میدهد و حکام هر بلد بقا نوینکه سلاطین را پذیره شوند استقبال او بی کرد و پذیرش
 گذارینند و عمال و لایات را بکار گذاران شاهزاده سپردند تا از بهر آذوقه و علوفه و دیگر کار امر و نایب
 خود باشند و در بیشتر از منازل از قبل امیر طور کاری سلطانی از بهر سواری شاهزاده میکشند و روز و در
 بطرز نورخ امیر طور روسیه با تمامت سرداران و یارالان و جلد سوار دنا لدا ت که در دار المملک حاضر بود
 قریب یکفرسنگ شاهزاده را پذیره کرد و او را هموار چنبد قدم بر خود مقدم میبرد و در در و در شهر چند که شهر
 قرب غرت کشا میدادند از بهر شاهزاده نیز یکجا وند با تحمل شاهزاده در ساری امیر طور فرود شده و یکجا شستن
 نادر و صرف غذای شبانه امیر طور مجلس شاهزاده بی آمد و خوردنی و آشامیدنی بکار میداشت و شاهزاده را
 طرف مین خویش بی جای داد که این علامتی از غرت و برتری بود و هر شب مجلس عیش و طرب آراسته کرد و تمام
 لهو و لعب پرداخته آورد و ختران فرس که بر سر دوستان افوس کردی و بر ماه آسمان انجست نهادی بار و
 روشن تر از خورشید و خونی خرم تر از ناهید در آن بساط آسان جلاط مکررین خرمای خوش کور و نوا فغن سازگار
 موسیقار و دست نون و پای کوفتن و دل آشوق در آمدند امیر طور روسیه هم بقا نوینکه سلاطین یور و پ
 راست کاه کاه دست یکن از هم نشان گرفت و با او رفتی و در عخان با خبر و میرزا انحران بود که در میان شفته
 که شود و فریفته که کرد و شاهزاده نهادی ضعیف و نژادی شریف داشت از علو مکانست و محل مسافت در
 نیشد و دل بخل و خال نمی بست و دیده بر جالی میکشود و از اینکه میرزای را پیش خواند و کاهی با او طبعت فرانسه
 سخنی کرد امیر طور روسیه که با ختران را خاص بجزو مجلس بر میآید این کرت چون بشاهزاده کشت طبعیت
 فرمود که از نظاره اینده ماه پاره کناره گرفت و صحبت این عجزه را در یوزه شدی خبر و میرزا حشمت امیر طور
 بر پای خواست و گفت من بدین حضرت از بهر آن شدم که دو دولت بزرگ را با هم الفت مواحدت و هم و عا
 مخالفت را از میان بدست و الفت بدوم اگر روزی چند که در اینحضرت اقامت دارم پوشش بر سر جام
 و دل به لارام و هم کار بکار می توانم کرد و امیر طور را با گفتار و کردار معروف چنان بفریفت که هرگز از قتل
 که باید و ف یاد بخود مع انقضه خبر و میرزا سخت و با یکدیگر از قبل شاه شاه ایران دشت از نظر امیر طور گذرانید
 و بزرگان دولت روسیه را هر یک جدا گانه عطای و عطیستی فرستاد و چون عقد معاهد برده که در نزد تسکو بود
 و دو کردار ازین هنوز تسلیم کار داران روس شده بود امیر طور روسیه زیادت بر آنکه از خون که باید و ف
 شاهزادیک که در آن زمان در پاریس شاهزاده نیک کرد و کرد و دیگر در اینجا میعاد نهاد و بهر دو و اشیا

شهریار تاجدار

شهریار تاجدار

شهریار تاجدار

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

محمد خان قزوینی در این بلد با زمانه یوانی افزون است و دروغ او از سر بخت قدرت سردار بیرون در خانیان نیند
تأین بار از خود بگذراند و خیانت محمد خان را باز نماید و بسیر خود میرزا های فرامانی را کسب حضرت شیراز داشت
و خواستار شد که یکی از شاهزادگان ب حکومت مملکت خراسان نامور گردد و تا او نیز در رکابش ملازمت کند و شهر
مشهد را از تصرف قزاقی باز ستاند شهریار تا جدار مسئول مالی خراسان را با جابت مقرون داشت شاهزاده
احمد میرزا را بفرمانگذاری آن مملکت اختیار فرمود و میرزا موسی نایب کیلانی را که مردی دانا بود ب وزارت او بگشید
روز سه شنبه نیم صفر در سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج هجری احمد علی میرزا راه خراسان برگرفت و سپاهی از
سواره و پیاده ملازم رکاب او گشت و مصطفی قلیخان عرب پیش مست که از پیش حاکم ترشیز بود و دست سال
محبوس در دار الخلافه میزیت بخواتاری شاهزاده تشریف حکومت ترشیز را در بر کرده و حضرت انصراف
یافت با تاجک شاهزاده دوشنبه و دوازدهم ربیع الثانی وارد چمن چاران گشت و در ماضی خان امانی نی
و محقق علی خان شادلو در آنجا حاضر حضرت شاهزاده شده و ولایت یشابور را بکار واران وی سپردند و بر
فتح قلعه مشهد و دفع قزاقی بیت هزار سواره و پیاده انجمن کرده باشش عراوه توب را سپار گشتند و
در یکفرسنگی مشهد قبایل هزاره و تیموری نیز در رکاب شاهزاده ملازم شدند صید محمد خان حبلا بر حاکم
کلات که در مشهد با محمد خان همدستان بود چون پشت و روی کار را بنظر آرد که دسدر از مرا فقت
محمد خان بر تافت و بدرگاه شاهزاده شتافت و بنیاد خان هزاره که حاکم جام و با خزر بود از بهر آنکه
کار واران دوات ایران را از خود شاد کند لشکری ساخته بمهنب و غارت اراضی تربت حیدریه برداشت
محمد خان استدائی از همه جبهه ابواب بار را باز دید ناچار برگ و شد مشهد را بگذشت و با مردم خود راه تربت
حیدریه برداشت و شاهزاده احمد علی میرزا همقم شهر جب در ارک مشهد فرستاد و شد و خانیان فرار
لشکریان را در خدمت انصراف داد آنگاه مصطفی قلیخان عرب را ب حکومت ترشیز حضرت داده امیر
علی قلیخان عرب را که حکومت طبرستان داشت با عانت و استقلال او بر کثافت مصطفی قلیخان چون
بر مسند حکومت جای کرد کار واران آن محال را اسغول کرد و اعمال سابق خویش را بر سر کار آورد
مردم شهر نقل اینده تغییر و تبدل بر خویش نتوانستند نهاد ناچار جم انجمن شده او را که فرستاد و محبوس شدند
و برادر کترش محمد قلیخان را ب حکومت برداشتند و کسب حضرت شاهزاده فرستاده صورت حال
باز نمودند و از کار واران او خط رضا گرفتند و هم در اینوقت بر حسب فرمان پادشاه حسین خان سردار
و ساری مسلمان روانه دار الخلافه گشتند در بین راه حسن خان ساری مسلمان چون از سوانخ این
امرا انفعال داشت راضی بدید اراجیان درگاه شد و راه بگردانید و در معنات عالیات اختیار مجادرت
کرد و حسین خان سردار با اینکه قریب بود سال روز کار برده بود و حضرت شاف در روزی چند بر حکومت
فریدن و چهار محال اصفهان پرداخت آنگاه و دایع جهان گفت و هم در سال هزار و دویست و
چهل و چهار هجری روز دوشنبه عجم و نیمه میرزا عبدالوهاب معتدله دوله بر مرض سل و دق در گذشت
و منوچهر خان ایچ آقاسی باشی نقیسی لقب معتدله و له شد و منصب منشی الحاکمی او همسره

شرح سلطنت و جانشیری محلی شاه قاجار

میرزا خاخره ز زانی سپهر حاجی خانبان حلال خور ساکن بسندلی کشتی و شهریار تاجدار در نیمه صفر در اطراف ۲۲۷
 در اسخلافه سفر سیلانی فرمود و بلای و باد بیشتر بلا و ایران در اقامت و در طهران نیز قریب ده هزار تن بود
 کشت میرزا خاخره منشی المملکت نیز روز پنجشنبه میت و دوم ربیع الاول بدان مرض رخت بجهان جاوید برد
 و میرزا تقی علی آبادی و مازنی سپهر میرزا کی مستوفی المملکت آقا محمد شاه منشی المملکت کشت و در نیمه ربیع الثانی
 شهریار تاجدار مراجعت به اسخلافه فرمود اما از آن سوی چون خسرو میرزا سفارت روس نامور کشت خانه
 مذکور شد امیر طور روسیه فرامگرد که خاک نخوان تادریز نورغ اورا با شمت و مکانی که در خور باد شاه
 زاد کانت کوچ همیدادند و حکام هر بلد بقا نوکیه سلاطین را پذیره شوند استقبال او همی کردند و پیشکش
 گذراندند و عمال ولایات را بکار گذاران شاهزاده سپردند تا از بهر آرد و دلو و دیو کاکا امر و نایب
 خود باشند و در بیشتر از منازل از قبل امیر طور کار می سلطانی از بهر سواری شاهزاده میکشدند و روز و شب
 بطرز نورغ امیر طور روسیه با تمامت سرداران و یارالان و حله سوار و نالدا که در دار المملک حاضر بود
 قریب بچهار شصت شاهزاده را پذیره کرده و او را همواره چند قدم بر خود مقدم میرود و در و در شهر خند که هر طور
 توب غرت کشا میدادند از بهر شاهزاده نیز بکجا دند با تحمل شاهزاده و در سبای امیر طور فرود شده و بکام تخت
 نادر و صرف غذای شبانه امیر طور مجلس شاهزاده همی آمد و خور و می و آشامیدنی بکار همیداشت و شاهزاده را
 طرف میین خویش همی جای داد که این عطاشی از غرت و برتری بود و بر شرب مجلس عیش و طرب آراسته کرده و تمام
 لهو و لعب پرداخته آورد و خزان نورس که بر سر و بوستان افروس کردی و بر ماه آسمان انجست نهادی بار
 روشن تر از خورشید و خونی غرق تر از ناهید در آن بساط آسمان بطاطبک ریختن خرمای خوش که در و نواختن ساز
 موسیقار و دست دادن و پای کوفتن و دل آسوفتن در آمدند امیر طور روسیه هم بقا نوکیه سلاطین و یار
 راست گاه و گاه دست بختن از بهر نشان گرفت و با او برقی و در محفلان با خسرو میرزا انحران بود که در میان نشسته
 که شود و فریفته که کرد و شاهزاده نهادی عقیق و نژادی شریف داشت از علو مکانست و محل منافعت فرود
 نمیشد و دل بخت و خال نمی بست و دیده بر جالی میکشود و خاکیک پیرزالی را پیش خاند و کاهی با او بغلت زان
 سخنی کرد امیر طور روسیه که با دختران خاص بچو مجلس بر میآید این کرت چون بر شاهزاده کشت طبیعت
 فرمود که از نظاره اینده ماه پاره کناره گرفت و صحبت این عجزه را پذیره شدی خسرو میرزا شمت امیر طور
 بر پای خواست و گفت من بدین حضرت از بهر آن شدم که در دولت بزرگ را با هم الفت مواعدت و هم و خا
 مخالفت را از میان بست موافقت بدوم اگر روزی چند که در اینحضرت اقامت دارم بوش بر سر هام نم
 و دل به لارام و هم کار بکام کی توانم که و امیر طور را با گفتار و کردار معروف چنان بفریفت که هرگز از قتل
 که باید و فایده بخود مع انقضه خسرو میرزا تخف و به ای یکبار از قبل شاه ایران داشت از نظر امیر طور که نشد
 و بزرگان دولت روسیه را هر یک جدا گانه عطاشی و عطیشی فرستاد و چون عقد مصالحه برده که در زرتشک بود
 و و کرد و از آن پسوز تسلیم کار و داران روس نشد و امیر طور روسیه زیادت بر آنکه از خون که باید و ف
 نامبر و یک که در آن زمان در راه پانزده شاهزاده مذکور و کرد و کرد و میعاد نهاد و بهیه و اشیاء

منشی
 شهنشاهی
 در طهران

منشی
 شهنشاهی
 علی بابا

در دفتر
 بیگلر بک

جلد اول تاریخ قاجار به از مجلدات تاریخ السیاح

۶۲۸ نفید و یکو شاهزاده فرستاده محمد علی امیر نظام را نیز عظیم بزرگ داشت و خواست و نوازشی جداگانه فرمود و یکو هم را نیز اینک شاد داشت و درخت انصاف داد و خضر و میرزا سال یک هزار و دویست و چهل و پنج روز سیم رمضان وارد تبریز گشت مدت سفارت او ده ماه و پانزده روز بود با بکله و قایم سفر و سفارت او در انبایب السلطنه در حضرت شاهنشاه معروض داشت و هم در انبایب شاهزاده محمود میرزا بعد از آنکه از حکومت لرستان فیلی خاکنه گذار شد معزول گشت بعد از روزی چند بکله متناوبه با سر شد و شاهزاده محمود متوقف در انخلا فکشت بعد از ورود محمود میرزا بنهاند بعضی از مردم لرستان که از حاکم السلطنه محمد تقی میرزا دشتی در خاطر داشتند نزدیک او آهنگن شدند و در کابل لرستان فتنه انگیزند محمود میرزا که با حاکم السلطنه خاطری نمود میرزا کین تونو و در اخوای مردم لرستان بسی روز بروز در پایان ارفقه بزرگ با دیده آمد و یکو باره با حاکم السلطنه در بنهاند متناوبه و محمود میرزا کار مبعثات و مبارزت انجامید از جاپن سازشگر که در حاکم السلطنه از قبایل باطلان و بیرون با حاکم السلطنه و سکوند و بختیاری سپاهی بزرگ کرده تا ختن شدند و متاوه و فرسخی بنهاند براند و از اینو از زنهاند و سواره نزل و قید حسود فیلی لکری ساز شد و شاهزاده جهان شاه سردار سپاه آمد و با استقبال خلعت پروان شده و در دو فرسنگی بنهاند ملاقاتی فریقین افتاد و در اول حمله جهان شاه را قرار برداشت و بره دیانی که با و از سابق آن متعاضد میگشت بشت و چنان برفت که در خاک بنهاند توانست خان کشید پنج زن شک از بنهاند آتشی ترک گشت و در لایر فرود شد و روز دیگر بنهاند مراجعت کرد با بکله شاهزاده محمود در بنهاند محصور گشت و شهر را تا جدار چون انصافی این خبر کرد و یکو باره عشا هزاره با یوز بکله متناوبه بنهاند منصوب فرمود و محمود میرزا را به انخلا فکطلب داشت بعد از رسیدن همایون میرزا بنهاند شاهزاده محمود از سفر در انخلا فک سر بر تافت از بنهاند که در این محاطه و تنه و بیرون می ل انسانی دولت را با خویش کند و در حکومت بنهاند خشوکی از نو بدست آمد و در این محاطه بی فرامی نام بر آورد و مندان رفت تا حاکم السلطنه و شیخی میرزا اور اطوعا ام که بار و نه در انخلا فک گسند اینوقت محمود میرزا دستگیر و من دوز که در وسط شهر بنهاند خود بنیان کرده متعاضد گشت و همایون میرزا در یکی از خانه های شهر نزل کرد و لشکر حاکم السلطنه و شیخی میرزا در برابر و من دوز سسکو کردند و از طرفین بجای داد و توب و تفک مشغول شدند این حرب تا چهار ماه بر پای بود و من بنده کلین پنجم در بنهاند بودم چند لکه محمود میرزا از اینکار شیخ منع کردم مفید نبود و جمعی در میان معزول گشت چم حاجت بختیاری محکم و بر این روشن شاهزاده محمود دامنم کردن کردم و در میان او حاکم السلطنه پیوستگی دادم تا بخت و محبت تمام از قله بر آید و رواج برود و جرد گشت و از بنهاند او من بنده زن غزل محمد کجانی فوری از وزارت فارس و فرزند و احمال و اطفال و در برابر و جرد حمل دادم پس لکریان و سلطان خویش باز شدند و حکومت بنهاند خاص همیون میرزا گشت و هم در انبایب لکی خان فوری از وزارت مملکت فارس معزول گشت و با در سال هزاره و دویست و چهارده بجای خاکنه گذار شد شاهزاده حسین میرزا فرمانفرمای مملکت فارس گشت و در حب فرمان شهر را به یکو از تن از تنه کجانی فوری دامنم رکاب او گشت و لشکر الله خان میرزا الله الله خان فوری وزیر لشکر مبر که یکی از حاجت منصوب آمد و چون لشکر الله خان بنور کرد که فوری از تنه کجانی

شرح سلطت و جانشینری محفل شاه قاجار

برادر میرزا اسد الله خان نزار مور بخدمت شاهزاده کشت که در حضرت او غلام شخیصت باشد و تقیخان ۲۲۹
 نوزدهمین بر یک و به مطلع گردید مع القعه ایشان در رکاب شاهزاده بهسار کشت و تقیخان نوزدهمین
 و فرزند در شیراز متوقف آمدند و محمد زکیخان که مردی چرب زبان و خوشخوی و کشته دل بود هر روز در حضرت
 شاهزاده برده ابرج علیه ارتقا نمود تا از آن صفا دید درگاه و سردار سپاه شد و هیچ امری در مملکت فارس
 بی رای و ریت او محفل نمیگرفت چنانکه وزیرای فارس با سیلای او استقلال نتوانستند یافت تا جاکار
 وزارت نیز با او موقوف گشت و در کار تن و تسلیم و الیاسین آمد و هم بر زیادت ازین خواهر فراموش نگذاشت
 شوقی برای آوردن و مضایرت شد تا بعد از مغایرت تمام حاصل گردید در این مدت دراز میان جماعت
 نوزدهمین شیراز قشمای بزرگ برخاسته بود و بسیار وقت با یکدیگر آویخته و خون هم ریخته کار مبارات
 و معادات بجای کشیده که اجتماع هر دو طایفه در یک بلد محال افتاد شاهزاده حسینعلی میرزا اصلاح کار را در
 اخراج جماعت نوزدهمین دانست و ایشان را از شیراز کوچ داده روانه دار بختلاف نمود و این هنگام مردم
 فارس را از محمد زکیخان و هشت و دشت افزون گشت تا چار و اورا نیز از مسند وزارت بریز آورد و اخذ
 منال و یوانی و رتی و فتق امور را میرزا محمد علی سر ریخته دار فارس موقوف داشت و این واقعه سبب
 اشغالی امور فارس گشت و منال و یوانی در عقد و تعویق و تعطیل افتاد این هنگام شهریار تا جدار چنان
 صواب شد که در ارضی فارس قیام کند و کار آن مملکت را نیز بنظام آورد پس سفر فارس را تقسیم نمود
 حاجی میرزا عبد العظیم خان فردوسی غلام شخیصت ظل سلطان را روانه یزد فرمود و عبد الرضا خان ظلم یزد را پیام
 کرد که با اعیان یزد در شیراز حاضر گردد و اگر در این کار شتاب بخورد مورد عتاب و عقاب خواهد بود
 حسینعلی خان معتز المملکت را با امور باصفهان داشت که تا ورود موکب سلطانی منال و یوانی را خوف دارد
 و میرزا یوسف شخیصت خاصه را که مردی ادیب و لیسب و روایت شعر شاکر آن حضرت را طلیق لسان بود
 بکربان فرستاد تا شاهزاده شجاع اسلحه را بدرگاه آورد و شاهزاده القلیوردی میرزا را بنظم قش و مسرم مرون
 فرستاد و عبد المجید خان را با تقیخان نوالی ملازم رکاب او ساخت و غلام حسین خان سپه دار را فرمان کرد که با ش
 هزار تن سرباز عراقی و تاجانه و قورخانه رحل داده از پیش روی باصفهان کوچ داده و شاهزاده علیشقی سر
 رکن الدوله و امور وی میرزای ایلیانی کرسی یکجایی با شاهی و شاهزاده عبد الله میرزا دستخ اند میرزای شجاع
 و شاهزاده بهمن میرزای بهادر الدوله فرامانگزارد امغان و سمنان و محال خوار و شاه قلی میرزا و محمد مهدی
 و ملک ایچ میرزا ملازم رکاب شدند و میرزا آقا خان نوری وزیر لشکر را فرمان کرد تا عرض سپاه دید و محمد زکی
 و محمد خان افشار و فضل الله خان قراکورد و محمد حسین خان خرقانی را با سواره جمعی ایشان باز دیدی سزاکرد
 حکم بر کوچ داد و نیز عبد الله خان مسیر و زکوی و عبد الله خان و ماوندی و مصطفی خان سمنانی را با پایادگان جمعی
 ایشان بنظام کرد تا گناه شخیرا تا جدار بفرمود تا عبد الله خان امین الدوله و در دار امخلافه متوقف باشد و باغ
 ظل سلطان امور خراسان و بلرستان را بخوان کرد و الله یار خان آصف الدوله را میرزا و منوچهر خان
 معتد الدوله ایچ آقاسی و حاجی محمد خان و دولوی قاجار و پسرش علیمحمد خان و محمد صادق خان بنی طالب

شخصیت و جانشین

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدهات ماسخ الموارح

۲۳ و میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارج و حسن خان سالار بار و محمد حسن خان دولوی قاجار تنجی باشی و محمود خان دلی قور سیاهل باشی نیز قهرم رکاب شدند و همچنان میرزا محمد تقی علی آبادی منشی الماکله میرزا تقی و نایب منشی خاصه و میرزا صادق و قانع کار و میرزا ابراهیم خان نوری میرزا اسمعیل کرکائی مستوفیان دیوان و میرزا فضل الله منشی سیال ساز و برگ راه کردند و شهباز باجه ایگنبه پست و چهارم جادی الاولی سال بیکه از دوست چهل و پنج هجری از دوار اسفله خیمه بسیر و نود و از راه قم طی مسافت کرده و دوم محبادی الآخره وارد کاشان شد میرزا علی محمد خان پیرامین الدوله که حکومت کاشان داشت خدمتی بسزا کرده و بنظام الدوله لقب کشت و اعیان و اشراف کاشان مورد اشفاق و الطاف آمدند و از آنجا سوک سلطانیه در حرکت آمده و هم جادی الآخره وارد اصفهان شد و باغ سعادت آباد لشکرگاه کشت و شاهزاده سلطان محمد میرزا فرماندهار اصفهان دقیقه از خدمت فرو نگذاشت بعد از شش روز نیز از اصفهان کوچ داده و غلام حسین خان سپهدار بمقتلای لشکر و دروزه از پیش می شد و در قش سلیمان خان خانان که از سوی مادر نسب با شیراز داشت تقبیل آستان نمود و از آنجا پادشاه راه شیراز گرفت شاهزاده حسینعلی میرزا مندرمانفرمای فارس باندگان آن اراضی تا منزل شوکتان آمده پذیره کردند و در نیم شهر رجب شیراز با جبار در ظاهر شیراز باغی که بمدرمان فرماندهی شده بود فرود شد و شاهزاده حسینعلی میرزا معادل دویست هزار تومان زر مسکوک و دیگر اشیاء نفیسه پیشکش می نمودند و علف و آذوقه لشکر داده روزه بقانون مصیافت گذاشت

۱۰۸۱ شاه دویست هزار تومان زر و در آنجا میضای دیوانی محبوب داشت و در کار مردم فارس باز پرسیده میگردید و دینک و به هر کس را جزا داد و شجاع السلطنه نیز در شیراز حاضر حضرت کشت و بزرگان که مانع تقبیل شده سلطنت آورد و حساب خویشرا پرداخته کرد و در رجب فرمان محمد زکیخان نوری که از وزارت فارس معزول بود بوزارت کرمان منصوب گشت و در رکاب شجاع السلطنه راه برگرفت اما عبد الرضا خان نیز وی که از حاضر شدن پیشگاه سلطانی سبناک بود میرزا سلیمان طباطبائی محبتدار با جمعی از برادر و برادرزادگان خویش و پیشکشی در خور شده سلطنت روانه درگاه نمود و بعد از ورود و ثباعت میرزا سلیمان و عبد الرضا خان در حکومت یزد و برقرار ماند و فرستادگان او رخصت انصراف یافته آنگاه فرمانفرمایان مورد الطاف فرموده اعیان فارس را هر یک نواختی جدا گانه میرزا محمد علی وزیر شیر الملک لقب یافت و میرزا علی اکبر کلاتر فارس پیر حاجی ابراهیم خان شیرازی بقوام الملک لقب گشت و در این وقت سرحد افتاد که نیارال و الفور کی ایلمی دولت روسیه که متوقف تریز بود و مانع از مراجعت خسرو میرزا از مملکت روسیه بدگاه آید این هنگام که خبر و میرزا باز شده بمناذاری محمد حسین خان رنکته و فرمان نایب السلطنه تا اصفهان کوچ داده و شهباز باجه ایگنبه پست و چهارم جادی الاولی سال بیکه از دوست چهل و پنج هجری از دوار اسفله خیمه بسیر و نود و از راه قم طی مسافت کرده و دوم محبادی الآخره وارد کاشان شد میرزا علی محمد خان پیرامین الدوله که حکومت کاشان داشت خدمتی بسزا کرده و بنظام الدوله لقب کشت و اعیان و اشراف کاشان مورد اشفاق و الطاف آمدند و از آنجا سوک سلطانیه در حرکت آمده و هم جادی الآخره وارد اصفهان شد و باغ سعادت آباد لشکرگاه کشت و شاهزاده سلطان محمد میرزا فرماندهار اصفهان دقیقه از خدمت فرو نگذاشت بعد از شش روز نیز از اصفهان کوچ داده و غلام حسین خان سپهدار بمقتلای لشکر و دروزه از پیش می شد و در قش سلیمان خان خانان که از سوی مادر نسب با شیراز داشت تقبیل آستان نمود و از آنجا پادشاه راه شیراز گرفت شاهزاده حسینعلی میرزا مندرمانفرمای فارس باندگان آن اراضی تا منزل شوکتان آمده پذیره کردند و در نیم شهر رجب شیراز با جبار در ظاهر شیراز باغی که بمدرمان فرماندهی شده بود فرود شد و شاهزاده حسینعلی میرزا معادل دویست هزار تومان زر مسکوک و دیگر اشیاء نفیسه پیشکش می نمودند و علف و آذوقه لشکر داده روزه بقانون مصیافت گذاشت

۱۰۸۱ شاه دویست هزار تومان زر و در آنجا میضای دیوانی محبوب داشت و در کار مردم فارس باز پرسیده میگردید و دینک و به هر کس را جزا داد و شجاع السلطنه نیز در شیراز حاضر حضرت کشت و بزرگان که مانع تقبیل شده سلطنت آورد و حساب خویشرا پرداخته کرد و در رجب فرمان محمد زکیخان نوری که از وزارت فارس معزول بود بوزارت کرمان منصوب گشت و در رکاب شجاع السلطنه راه برگرفت اما عبد الرضا خان نیز وی که از حاضر شدن پیشگاه سلطانی سبناک بود میرزا سلیمان طباطبائی محبتدار با جمعی از برادر و برادرزادگان خویش و پیشکشی در خور شده سلطنت روانه درگاه نمود و بعد از ورود و ثباعت میرزا سلیمان و عبد الرضا خان در حکومت یزد و برقرار ماند و فرستادگان او رخصت انصراف یافته آنگاه فرمانفرمایان مورد الطاف فرموده اعیان فارس را هر یک نواختی جدا گانه میرزا محمد علی وزیر شیر الملک لقب یافت و میرزا علی اکبر کلاتر فارس پیر حاجی ابراهیم خان شیرازی بقوام الملک لقب گشت و در این وقت سرحد افتاد که نیارال و الفور کی ایلمی دولت روسیه که متوقف تریز بود و مانع از مراجعت خسرو میرزا از مملکت روسیه بدگاه آید این هنگام که خبر و میرزا باز شده بمناذاری محمد حسین خان رنکته و فرمان نایب السلطنه تا اصفهان کوچ داده و شهباز باجه ایگنبه پست و چهارم جادی الاولی سال بیکه از دوست چهل و پنج هجری از دوار اسفله خیمه بسیر و نود و از راه قم طی مسافت کرده و دوم محبادی الآخره وارد کاشان شد میرزا علی محمد خان پیرامین الدوله که حکومت کاشان داشت خدمتی بسزا کرده و بنظام الدوله لقب کشت و اعیان و اشراف کاشان مورد اشفاق و الطاف آمدند و از آنجا سوک سلطانیه در حرکت آمده و هم جادی الآخره وارد اصفهان شد و باغ سعادت آباد لشکرگاه کشت و شاهزاده سلطان محمد میرزا فرماندهار اصفهان دقیقه از خدمت فرو نگذاشت بعد از شش روز نیز از اصفهان کوچ داده و غلام حسین خان سپهدار بمقتلای لشکر و دروزه از پیش می شد و در قش سلیمان خان خانان که از سوی مادر نسب با شیراز داشت تقبیل آستان نمود و از آنجا پادشاه راه شیراز گرفت شاهزاده حسینعلی میرزا مندرمانفرمای فارس باندگان آن اراضی تا منزل شوکتان آمده پذیره کردند و در نیم شهر رجب شیراز با جبار در ظاهر شیراز باغی که بمدرمان فرماندهی شده بود فرود شد و شاهزاده حسینعلی میرزا معادل دویست هزار تومان زر مسکوک و دیگر اشیاء نفیسه پیشکش می نمودند و علف و آذوقه لشکر داده روزه بقانون مصیافت گذاشت

وزارت محمد
برکات خان نوری
نوری کرمان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

تا بنده و آغز و خزان و مسند و قخانه را که حلی کران بود بر گرفته از طریق اصفهان راه دار احمد نادر سپه و مصطفی ۳۱
 قلیخان بهمنانی با لشکر خود ملازم رکاب شاهزاده گشت و علاءالدین خان سپه دار را فرمود که تو بخانه و قورخانه
 حمل داده با سرباز عراقی از راه فیلیان طی مسافت کند و در بهبهان برکاب پیوسته شود و شش هفت روز در جمعه
 یازدهم شعبان از شیراز کوچ داده میرزا منصور خان حاکم بهبهان و لیل راه گشت و از دشت ارژن تا
 کارزون برانند از کثرت سیلان صحاب که هر چشمه ساری رود پهناء می شد مجال حرکت محال می نمود و در
 توقف علف آذوقه صعب بدست میشد ناچار دومی پادشاهی بعد از پنج روز بچوکت آمد و از رود پای
 سکرف مردم به رحمت عبور کردند و در اراضی فیلیان و شب بدان که از جبات اربعه حجبان شمرده می شود
 خیمه زدند و بقلعه سفید که در مسند از کوچی صعب است بخوان آمده از قضا در این منزل چون پنجاه نفر با شکفتن
 رسیده و خوان و خورش سلطانی را حاضر کردند شیراز را رفتی با کل اغذیه زلفت و بجائی از جلاب قناعت افتاد
 ملازمان حضور چون آن طعاهای الوان با نرس بر دند و غشیتن بخور دند مزاجا و یکو کن شد و پنجاه تن
 افزون مستلابتی و اسمال و بیوشی گشت ابراهیم خان سپه حاجی محمد حسین خان صدر اصفهان یکم شرف
 مصاهرت و منصب نظارت داشت هم از اکل آن اغذیه چون مردکان پزبان افتاده بود و میرزا حسین
 حکیم باشی اصفهانی چنان دانست که سخی در غذا بقیه شده است و بعضی چنان محض کردند که طبای خان در منزل
 سراب بهرام از چشمه که آب آن سمیت معروف است آب بر گرفته اند و دانسته بکار برده اند با محله شاهزاده
 حسینعلی میرزا از منزل فیلیان رحمت انصراف حاصل کردند و شیراز منزل سراب کوچ داده و به روز و به شب
 صحاب از سیلان نمی ایستاد و همچنان از رود و سنگ تیر لشکر بآن رحمت تمام عبور کردند و از آنجا از منزل
 بت و غیر آباد گذشتند و در آخر آبادی را بهولی تمام سپردند و طی مسافت کرده بکار آب که در استان در ظاهر
 شهر بهبهان خیمه زدند سپه دار با تو بخانه در آنجا برکاب پیوست و از آنجا منزل که سیاه شافقه باز
 عبور از میاه و رحمت پناه و پیش بود و در آن منزل چون لختی شیراز از بهر صید کردن و تخمیر بگذشتند
 که در آن اراضی و دشت برانند و شیراز از پیش پرورن شد و هیله دیدن رکاب گشت و شاهزاده حمام
 استلطنه هم در منزل که سیاه از بلده شوشتر در رسید و رسم پذیره پای برد و شیخ مسافر حاکم حبیب
 در آن منزل پیشکش خویش بگذراند از آنجا فرمان رفت که سپه دار از پیش روی شوشتر سفر کرده در آنجا
 لشکر عراقی را رحمت وطن دهد و خود منظر موکب پادشاهی باشد آنجا شاه از منزل که سیاه
 کوچ داده در ارض رام هرگز نرسد و دشمنان کومند اگر چه استوار نباشد که درخت نارنجی و نوبران قابل
 بدان زمین بدست خویش غرض کرده و درختی را که همان دانند هنوز بنوریان و بار آور و طریقت و محبوبان
 بدان تقرب جویند مع القعه شیراز تا بعد از جمعه نهم شهر رمضان وارد شوشتر شد و از نظاره بنیان
 سدید که شاهزاده محمد علی میرزا برود و شوشتر کرده بود شکفتی حاصل فرمود و قنعه گشتن آن تدبیر
 بدست و درین قیصر در عهدش پور و الاکتاف در کتاب اول نسخ التواریخ مرقوم افتاد با محله سدید که شاهزاده
 محمد علی میرزا کرده در این وقت که شیراز تا جدار در شوشتر جای داشت را تمیز این حرف و تفصیل کردیم بقصد

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ المبرخ

پنجاه نوزده طول آن سداست و شصت مذق قطروسی نزع ارتفاع دارد اما قطر آن که در شیب آب شست
نزع است چون بر سر از آب آید پست نزع شود با تجمه شاهنشاهی کینه یازدهم رمضان از شوشتر سیده
در فول کوچ داد و بعد از پنج روز از آنجا پروان شده پست و سیم رمضان در قصبه خرم آباد رسید
و در این وقت سی و پنج کس از سیلان سحاب آسایش نمود و جشن نوروزی در خرم آباد افتاد
و قایل سال یکبار و دو بیت و پنج هجری و عید کردن شاهنشاهی ایران در خرم آباد میل

در سال یکبار و دو بیت و پنج هجری چون دو ساحت و چهار دقیقه از روز کینه پست و پنجم رمضان در آن
آفتاب به پست الشرف شد و شیراز را جدار فخری شاه قاجار در خرم آباد و فی جشن نوروزی بگذشت و در سیم
عید نوروز از خرم آباد و بیرون سفر کرده از آنجا بلا یزول مسعود و در پنجم شوال وارد مهران گشت
و نیارال و الفورکی المی روسیه بهماذاری میرزا احمدی ملک الکتاب و محمد حسین خان رنکته وارد مهران گشت
و نایب السلطنه نیز با خبر و میرزا از راه برسید شاهنشاهی و الفورکی را مورد نواخت و نوازش داشته مهران کرد
تا آصف الدوله غلامحسین خان سپهبد ارده و یکجرا و وزیر کان درگاه هرب کین برای به ضیافت طلب کلاه
و مجزشش های کوناگون و ساز و برگ بساط طرب و انواع لهو و لعب عظیم بزرگ داشتند آنجا به تشریف
پادشاه شاد کام شده و رخصت مراجعت یافت و این وقت چون میرزا محمد علیخان کاشی وزیر ظل سلطان
با اتفاق دوست تن از اعیان طهران حاضر درگاه شده چنین ضراعت بر خاک نهادند و خواستار شدند که
سی سال بر زیاده است که شهر یار تا جدار جشن نوروزی در دار اسخلاف طهران مسعوده و سال این بساط
شاهوار در خرم آباد گسترده شد و در ازای آن مردا باشد که شهر یار تا جدار از بهر سلاق در ارضی عراق قوت
نفرمایند بلکه طریق دار اسخلاف گیرد و مردم آن بده را از زحمت انتظار در آورده و لا جرم شاهنشاهی نایب السلطنه را
فرمود تا در مهران متوقف شده حدود بغداد را نیز بکشان باشد و در عشر آخر شوال از مهران کوچ داده
هشتم ذیقعد وارد دار اسخلاف گشت و این هنگام در محکمت خراسان مسید محمد خان جلایر حاکم کلات از
خدمت احمد علی میرزا سرباز تافته با اتفاق کریمخان زعفرانی و همساز تن سوار ترکان انجمن کرده ارضی چارن
و را و کان را بمرض نوب و غارت در آورده و در ضاقتینان پسر سکر خان چاشلوراک حکومت وره سبز
داشت هم با خود یار کرده با غزای والی خوارزم پرداخت و الله تعالی توره مسد یفته سخن او شده با جمعی از
قبایل تکه و از یک تاراج خراسان را بقیم غم داده تا کنار رود و طرفین برانده شاهزاده احمد علی مسید را چون
این یار رفت خوین خراسان را حاضر درگاه ساخت و لشکری رزم جوی فراهم کرده به استقبال جنگ با پادشاه
الان و شت تا فتن کرد و والی خوارزم چون این بشنید بی آنکه رزم دهد یا حمله اخذ پست با جنگ داده روی
بجوق نهاد و لا جرم احمد علی میرزا بار ارضی پست کوه که در تصرف مسید محمد خان بود تا فتن برود و مسید محمد خان
روی مده خرنه و بار ضاقتینان هم پست گشت سلیمان آقایی برادر ضاقتینان چون از برادر خوفناک
بود در قلع محمد آباد مانع جت و جمعی از ترکان علی ایل را با خود یار کرده در قلع را استوار کرد و مسید محمد خان
با قبایل چاشلوراک هشتم شد و تجمه بخار قلع محمد آباد آمده حمله و نکل با کله به تفنگ کی از قلع کیان جان میاد و

نگه شاه
کشیدن پادشاه
خوارزم
خراسان

شرح سلطنت و جانشینی محمد علی شاه قاجار

حاتم انبوی احمد علی میرزا در اراضی پشت که قلعه جنبه را بقوت توپهای باره که بفتح ساخت و فتح دیگر
 قلع که در پیرون و در بند قلع کلات است سهل گشت با بجز آن اراضی را تحت فرمان کرده مقابل جلای را
 بجبهه کوچ داد و در اراضی اسدای کرده چنان بجهت قلعه شادلو سپرد و باز شد متعسسی شد و خبر آن فتح
 در غنیمت شریار معروض افتاد و هم در انیال بلای و بادایران بالا گرفت و از چاکران گاه پیشاه
 میرزا کی نوری مستوفی در گذشت و فرزندش میرزا محمد تقی بجای او منصوب گشت و محمد حسن خان دولی قاجار
 و داع جهان گفت و پسرش محمد امین خان بجای او تنقی باقی شد و هم در انیال بخوارستاری مردم کرمانشاه
 دیگر باره شاهنشاه محمد حسین میرزا یی پسر شاهزاده محمد علی میرزا را بجلومت کرمانشاهان منصوب داشت و
 از رسیدن محمد حسین میرزا بان اراضی مردم خوزستان و لرستان فیلی که سالهای فتنه او ان در تحت
 فرمان محمد علی میرزا بودند و هم روی فل با فتنه زندان او داشتند روزی چند برگذشت که حکومت شاهزاده
 محمد تقی میرزا یی حاکم سلطنته در آن ممالک لغزش یافت چند گشت اصلاح ذات پند را از جانبین سل و ریا
 انکسند شد و عاقبت کار از سبکدستی بخلت کیش و از مصالحت بناطحت انجمنید محمد حسین میرزا از مردم کرمان
 و زنجان و کلهر سپاهی راست کرده تا کنار قلعه خرم آباد و برانده شاهزاده حاکم سلطنته را فتنه او را بجهت شکو
 پرداخت این هنگام راقم حروف در بر وجود دوم چون شاهزاده محمود نیز برب شاه شاه در بر وجود توقف
 بود و نیز بفرمان حاکم سلطنته از آن بده پرون شدن نمیکند استند تا بهاد ابر عایت شاهزاده محمود و حضرت
 شاهنشاه سعایت کنم و شکایتی آفازم یا محمد حسین میرزا و دیگر شاهزادگان را در این حضوت تحویفی بهم بجلو حاکم
 سلطنته از جماعت بختیاری و با جلان و پیران و دیار احمدی و سکوند و حسنوند لشکری فراهم کرده با استقبال جنگ
 محمد حسین میرزا تا اراضی اشتر برفت و لشکر گاه راست کرد و شاهزاده همیون حاکم نهاوند را طلب فرموده نزد یک
 محمد حسین میرزا رسول فرمود تا در میان سخن مصالح کند و رسم منازعت را از میان بگیرد و کار در ان محمد حسین میرزا
 معروض داشتند که شاهزاده بهایون از بد آن بی نیامده که مارا خواب خرگوش دهد و حاکم سلطنته منافعه مختصر
 کرمانشاهان تا فتن بر دلاجرم فرمان کرده تا بهایون میرزا را بر اسبی کون بر نشاند و بجوانان بر دزد و ملاقات
 رکابش را و سبکتر ساخت سلاح و سلب و اسب ایشان را گرفته را دادند در این وقت شاهزاده شیخی میرزا که بجهت
 حسین میرزا و شاهزاده محمود طریق مودت و مصافحت پیرو فرصت پست کرده از مردم جلایر و توسیر کان
 که در تحت فرمان داشت لشکری انستیار کرده قابل زندیکه نیز ملازمت او داشته انجن شد با سپاهی تا
 بر سر بر و جرد آمد و نزد محمد خان قاجار و دلو برادر آصف الدوله که از قبل حاکم سلطنته در بر وجود و بخل و حرمت
 آن عهد میان استوار کرده و از ابواب شهر را بر بسته تنگیان جلالت پیشه در بیج و باره بکاشت و شیخی میرزا
 همچی که از کر در راه رسید توپهای باره که بایجان نه گشت و داد و لشکر او بی در وازه هسی حمله انکسند
 از باد تا فرو شدن آفتاب کار چشکوند رفت و در میان میرزا حسن شیرازی و وزیر شیخی میرزا با کلو انکسند
 زخمی برداشت از آن سوی شاکاه انجنر با حاکم سلطنته بر دزد او و توانی نه و آخر وقت داد و لشکر که خود که آن
 ان عتاب صید دیده شتاب گرفت و تا بهاد اسب برانده صبحگاه شیخی میرزا اکاه شد و حکم داد تا لشکر بر فراز

در این
 جنگ

در این
 جنگ

در این
 جنگ

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۲۳۴

پشته که در بیرون لبه بروجداست در آمد و عوامی توپ را بر فراشته نصب کردند و سپاهیان از پشته و راست رده شدند چون حاکم السلطنه بر سید نه تو بجان را وقتی نهاد و نه لشکر داشتی گذاشت و حکم ورش را سپاه او چون شعله نیران راه فراز گرفتند و توپ لشکر شیخعلی میرزا را بجانب شیب یابی توانست بود و لاجرم سپاه حاکم السلطنه صعود کرد و دلیران بر آن پشته برآمدند مردم طایر و زنده چون این دلیری بدیدند و بیکر توانستند در ننگ کرد و یکبار هریت شدند و راه شیب گرفتند مردان بختیاری و باجلان و سکوند از قهای ایشان چنین همی کردند و بسیار مرد و مرکب بجاک انداختند و میرزا اسمعیل خان کلهیاکیانی که ناظر شیخعلی میرزا بود در هریت اسبش بر جل نشست و بختن از مردم سکوند با کلوله تفنگش و در محمول ساخته اسب و سلاحش را برادر چرخان سکوند که مردی دلیر بود از قهای شیخعلی میرزا باجخت و راه بد نزدیک کرد و دست فرا برد که میان نظر علی میرزا را بخت تا از اسب بریزد و شیخعلی میرزا چون این بدید سر بر تافت و با نیر به جانب چرخان حمله برد چرخان آهنگ او دست از نظر علی میرزا باز داشت باز پس نشست و شیخعلی میرزا پیر را بر داشته بمایه کرخت و آقا سید مراد که بختن از اسادات بروج و از غیرت آقا سید مهدی بروج العلوم بود و بجنبه خاطر نبر و شیخعلی میرزا روز یکدشت با چند تن از بزرگان زنده دست بیکر کشد و حاکم السلطنه بفرموده ایشان را با جامهای دیگر کون در بر کرده از میان بازار بروج و با سحرگان عبور دادند و بند بر نهادند و خود با کبر و حیلای تمام در آمد و در دارالایاله و خویش جای کرد و لشکریان او بنه و آغز و ق و احاط و ائصال لشکرگاه شیخعلی میرزا را انهب و غارت بر گرفته بابع و مسکن خویش نشاند و یکبار حاکم السلطنه فرمان کرد تا سه روز آن لشکر بر آکند و بختن شدند و چهارده هزار تن عرض سپاه داد و بدفع محمد حسین میرزا از بروج و پرون شد و از آنوی محمد حسین میرزا که قلعه خرم آباد را سقوط ساخته نیشین داشت پذیره جنگ کرده از قلعه بیرون شده و سر باز کوران و سیادگان را از پیش روی باز داشت و سواران از قهای پیادگان جای کرده و خود در پیش روی لشکر صف راست همی کرد و ازین شمال همی شد با تجمعه روز هشتم محرم سال هزار و دویست و چهل و شش جوئی در بیرون خرم آباد قاتی مسیر یقین شد سواران پروان و باجلان و بختیاری اسب بر جهانند و هم غان حمله بکنند ازینوی میرزا کوران و تفنگچیان کله و رخنه یکبار در بان تفنگها بکشادند و آنجا بخت را دفع دادند و یکبار سواران حاکم السلطنه که در هم برآمدند و همدستان کشته حمله و یکبار بکنند و نوبت نیز باز خرم کله باز پس نشستند در اینوقت مفران میرزا برادر محمد حسین میرزا که داماد حاکم السلطنه بود و در لشکرگاه او میریت جمعی از لشکریان را با خود متفق کرده بزرگیت برادر شافت این نیز در لشکر حاکم السلطنه ثلثه در خننه افتاد و با این سپاه او همدست و هم پست شدند و در کرات سیم حمله بکنند محمد حسین میرزا از اسب فرود شد و پیاده از پیش روی سپاه بچپ و راست همی تاخت و لشکر را بجهت و سکون و صبت همی فرود و بجنگ و آهنگ تحریض همی نمود این نوبت چون سواران حاکم السلطنه از باران تفنگ پشته با جنگ دادند و بیکر نه ایستادند و راه فرا پیش داشتند این هنگام محمد حسین میرزا بفرموده سواران از پس پشت پیادگان بیرون شده در قهای هریتان باخستند و بیشتر از آن سپاه را اسیر و دستگیر ساختند حاکم السلطنه نیز با طریق هریت گرفته و پاسی خننه از شب گذشته پاکیه و تن مشه بروج و در آمد این هنگام

شرح سلطنت و جانیخیری محلی شاه قاجار

این کارداران اورا منعی میدارگشت و در اندیشی در امور و حفظ حدود و ثغور فتور یافت برادران و فرزندان ۲۳۵
 حاجی ملا سید محمد به وجودی و ملا علی مجتهد بخارنده این کتاب مبارک را از شهر بند بر وجود سید و ن آورد
 نادانی سرزند که در تحت فرمان غلام حسین خان سپهدار بود مبلات کوچ دادند و از آنجا سن بنده بهار بخار
 سفر کردند و به تاجیک مملکت لرستان بر کارداران محمد حسین میرزا مسلم گشت و هم در این حال جلال الدوله محمد
 علی خان برادرزاده آصف الدوله وزیر لکنایه و وزیر یار ت عیبات عالیات و مشند بخت اشرف شاه از کما
 زایر مشند مقدس گشت و بهنگام مراجعت باز در کوچ می داد و در میان منزل عباس آباد و سیاهی جاتی از ترکمانان
 تخته باخشد و دو سبت تن از صغیرن زوار را با تیغ بکشد و بپایند و پانصد تن جوانان و زنان را اسیر کرد و اموال
 و ائصال ایشان را بر داشته راه دشت برگرگشت در میان معاوول یکصد هزار تومان اموال محمد یعلی خان بغارت رفت
 و خود نیز اسیر شد چون این خبر در حضرت پادشاه معروض شد در ضاقلینان زعفرانلو حاکم جنوشتان را دستور
 کرد که محمد یعلی خان را از ترکمانان بکشد باز تا در ضاقلینان چنان دانست که در جنبش لشکر دور نباشد که خون
 محمد یعلی خان در میان در شود کس بیارزگانی فرستاد تا او را در و جیش ابراهیم جرایر که هم با سر برده
 بودند بهار توان در مسکو خرید و روانه دارالخلافه داشت و ششصد یار تا جدار او را بنواخت و بویک و سار
 داد آنجا حاجی امیرعلی خان شبنانی را با حاجی ارشاد که بکفر ترکمانان با مور بخراسان فرمود و حاجی امیر
 خان مریم کشیده در بکینزی مشند برود جهان کرد و هم در این هنگام تنور خان افشار والی سمنه و تبریز
 عبدالرحمن یوزباشی خوزار وانه درگاه شاهانه نمود و پیشکش او را بکند زانید و معروض داشت که اگر بکین از
 شاهزادگان بدین اراضی با مور فرامی در درگاه او را بکند و هم و مالک او را و انهر و بده و پنج در هفت سوخته
 بکار و دران حضرت پادشاه فرستاده او را معظوفی بفرموده در حضرت انصراف دادند و هم در این حال بهرام خان
 ولد بنیاد خان بهار که حکومت جام و باخورد داشت سفر حسن کرد که پراکنده کان ایل والوس خوزار فرامی کند
 مروی از هزاره که باید برش اندر و خنجا می بود فرصتی بدست کرده او را مقتول نمود و محمد خان قزاقی و قبا
 غنیمت شمرد و با مردم خویش با رضی جام و با خزر تاخته یعقوب خان و آقاخان عسکراکان بهرام خان را با
 تن از غیرت ایشان مقتول ساخت و آن مملکت را تحت فرمان کرد و هم در این حال چنانکه مذکور شد حبیبی خان
 جویشیر از کابل بن سیف درگاه آید و از شاهانه منشور ملاحظت گرفته سفر کند که در نزد میر مراد علی خان دای
 سند خوزار سیف ایران نام نهاده که بنمود که کار و دران ایران و شیر کابل تقیم عزم داده اند و دیر نباشد که پاه
 پیکران ان اراضی تاختن کنند و معلوم نیست که مملکت سند هم از تفرض ایشان مصون ماند و والی سند
 بینا که شد و میرزا محمد علی شیرازی را با چند تن دیگر سفارت ایران برکاشت و سه زنجیر موسی باقیه اینج
 کشیر بر پیش نهاد داشت میرزا محمد علی از طریق بلوچستان راه بندر عباس گرفت و حبیبی خان جویشیر از راه
 سحر بندر بمبئی آمد و از آنجا طریق دارالخلافه گرفت و دو ماه قبل از رسولان سند بهرگاه آمد و میرزا محمد علی
 یازدهم ربیع الآخر وارد طهران شد و قبض سند سلطنت کرده پیش خود را پیش داشت و خواستار
 رعایت و حمایت گشت که از آسیب بچند یک پادشاه کشیر مملکت سند محفوظ ماند شاهانه او را بنواخت و

این کتاب را از کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 تهران
 شماره ثبت ۱۳۵۷
 شماره قفسه ۱۳۵۷

این کتاب را از کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 تهران
 شماره ثبت ۱۳۵۷
 شماره قفسه ۱۳۵۷

این کتاب را از کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 تهران
 شماره ثبت ۱۳۵۷
 شماره قفسه ۱۳۵۷

مبداء اولیای فاجاریه از مملکت اسطوخودوس

و معادل هزار تومان در وجه میرزا محمد علی عظامیر بود و نظر علیان فاجار قزوینی نایب ایلی آقایی به غارت
 سند مامور ساخته و جامه لایق بایک قبضه شمشیر برای ضلعت امیر مرد علیان اورا سپرد و در قشتر آخر جامه ای آلاخره
 اورا با اتفاق میرزا محمد علی کیسل سند فرمود و هم در امینال عبدالرضا خان حاکم یزد با شفع خان حاکم بلوک را در که
 از مملکت کرمان است پویند خویشاوندی محکم نموده و اورا از فرمان برداری شجاع اسطوخودا نمکدار کرمان بازداشت
 شجاع اسطوخودا غضب شده از بلدان کرمان لشکری کرد و بر سر یزد تاخته آن بلده را محاصره انداخت و هم میرزا
 پیر حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس را که اینوقت در آباد سورق متوقف بود هم نزد یک خویش طلب نمود
 تا در تسخیر قلعه معاون باشد و چون بی اجازت کار داران دولت این مبارزت کرد و شمشیر یا تا جدار اندیشید
 که اگر اورا از محاصره یزد منع فرماید از برای او در مملکت کرمان واقعی و مکانی نمائند لاجرم سیف الدوله سید
 پیر ظل سلطان را بحکومت یزد بیرون فرستاد باشد که بعد از ورود او شجاع اسطوخودا در حصار دادن آن بلده ابرار
 یزد را وقت شد و دست نه ماهه اینکار برار کشید و گاه که عبدالرضا خان بدست آید اینک حکومت یزد با
 ظل سلطان تفویض یافته و اینک فرزند اوس سیف الدوله میرزا بر سر بند حکمرانی میکند است لشکری فراهم کرده
 از دروازه بیرون میفرستاد و با سپاه شجاع اسطوخودا رزم میداد و اینمدت محمد زکیان نوری وزیر شاهرزاده
 مریض شده و دواع زندگانی گفت و محمد کاظم خان سواد کوهی که مردی جلالت پیشه بود بزخم کلوم مردم
 عبدالرضا خان در پایان امر شاهانه فرمان کرد که نایب اسطوخودا را برای نظم خراسان مامور خواهیم داشت نیکو
 است که سخت قلعه یزد را یکشاید آنگاه بجانب خراسان شود چون این مشور بنایب اسطوخودا رسید باده
 هزار تن سرباز و پست و پنج عراده توپ از او پل پرورن شده تا برنجان تابخت و از آنجا و بعد شانه
 محمد میرزا را با سرباز و توپخانه از راه ساد و روانه قم فرمود و خود با میرزا ابوالقاسم قائم مقام و معتمد
 از غلامان رکاب در دروازه دهم شعبان وارد و دار اسخلاف طهران کشت شاهانه بفرمود که سخت قلعه یزد را
 مفتوح سازد و عبدالرضا خان را بر کسید و آنگاه شجاع اسطوخودا را که بی اجازت کار داران دولت بدین
 محاصره اقدام نموده روانه درگاه دار پس بوی خندان شود لاجرم نایب اسطوخودا بیت و چارم شعبان
 از دروازه اسخلاف بیرون شده راه یزد را برگرفت و چون در منزل عقد ابر سید عبدالرضا خان قیامت خویشاوندی
 باتیغ و کنن بحضرت او شافند و روی فراغت بجاک سودند و چون شجاع اسطوخودا خبر ورود نایب اسطوخودا
 عقد استماع نمود میوانی مردم خود را برداشته راه کرمان برگرفت و نایب اسطوخودا بشهر یزد در آمده کاران
 بلده را بنظم کرد و سیف الدوله میرزا را همچنان در حکومت باز گذاشت و چون بعلت امتداد محاصره علف و
 آذوقه اندک بود بعد از سه چهار روز روانه کرمان شد شجاع اسطوخودا چون این بدانت سختین مندر زده خود
 ملاک میرزا را تا در منزل با استقبال بیرون فرستاد و چون راه یزد و یک شد و یزد بیره کرد و بمجتمعات خضانت
 پرداخت و چون شهر یا تا جدار احمد کریم پیشدست را با حصار شجاع اسطوخودا کیسل فرموده هم با نایب
 فرمود و در بنیاد که شجاع اسطوخودا آن جبارت که در حصار دادن یزد و کرده میناک شود و از حاضر شدن

آدم
شجاع اسطوخودا
بر سر یزد

فوت
محمد زکیان
نوری

فوت
محمد کاظم خان
نوری

نایب اسطوخودا
باز یزد

تاریخ سلطنت و جانشینری محلی شاه فاجار

درگاه قاعدی و رز دیات بادی کیر و لاجرم نایب السلطنه بفرمود تا یخچولج سربازان را بخانه بمان کشند و محمد
 زمان خان دولوی قاجار را بدولت سوار نیز لازم رکاب او ساخت تا او را به دار اختلاف کج دادند و در میان
 میرحسن خان پسر مصطفی خان طالش که در مقام باروتی است سابق المجاهدین لقب یافته بود و دروغ زندگانی گفت
 و این میرحسن خان چنان افتاد که بعد از مصالحه و ولایت ایران و روس نیز یک بقایوچ شافت باشد که
 حکومت طالش را به دست گیرد چون از شرایط عهدنامه بود که از ششایختان مملکت اگر کسی فرار کرده بدولت
 روس پناه برد یا اندوختن بایران آید او را باز فرستند نایب السلطنه برخوب فرمان شاه شاه کس نیز بقایوچ
 فرستاده میرحسن خان را طلب کرد و بقایوچ نمیتوانی او را ندانم نمود و نایب السلطنه میرحسن خان را بدست محمد
 قلیخان سعدله حاکم فخرال سپرد و فرما نمود که چنانچه به اراده فرار نماید کرد بعد از سفر نایب السلطنه بطرف عراق
 و نزد میرحسن خان فرست بدست کرده از فخرال بطالش کریمت و از آنجا لشکری فرام کرده باراضی لشکران
 و از کون تاختن بود و بالشکره و س چند روزم مردانه داد و ایشانرا بکشت و آن اراضی تحت فرمان کرد چون
 اینخبر به بقایوچ رسید بکار و از آن دولت ایران نامه کرد و اگر چنینش میرحسن خان با اجازه شاهیست او کناه کار
 برود دولت است لشکری بیخ و او به میکاریم شایه از آنجا بکشد و کینند لاجرم نایب السلطنه افزاج سپاس
 اردیل را بسوی طالش فرستاد و بقایوچ نیز لشکری را برکرد میرحسن خان در میان سپاه ماند و در مشر
 آخر شوال با نزدیکی کیلان کریمت و از آنجا سفرماندن کرد و به دار اختلاف طران آمد بقایوچ پنهان بود
 که مباد و یکبار میرحسن خان از طهران بیرون شود و فتنه بکشد از کار داران ایران خواستار بود که او را
 روانه تغلیس دارند از قضا میرحسن خان مریمش کشت و برمن استقامت گذشت و هم در اینسال و یکبار
 محمدخان قرانی و لیک تویشان برادر صید محمد خان جلایر حاکم کلات باللقبلی توره پادشاه خوارزم
 سارادعت و عادت طراز کردند و باب رسل و رسائل باز داشتند و لیک تویشان نزدیکی خان خوارزم
 رفته مورد نوازش کشت و سردار سرحد ترکستان لقب یافت و ترکمانان ساروق را نهب و غارت
 خراسان برنجخت از مینوی احمد علی میرزا چون اینخبر به است لشکری بکشد که به استقبال جنگ تاختن
 کرد و در قل خاتون نزدیک به حسن با ترکمانان دو چار شده آنجا عت را هزمت کرد و جمعی را اسیر و کروی را
 عرضه شمشیر ساخت و در میان رسولی را که خوان و خوارزم نزدیک محمد خان کیسل ساخته بود نیز گرفتار شد احمد علی
 میرزا اورانی آسیب روانه خوارزم داشت و باللقبلی توره از این معنی سفلی شده از آن پس در حضرت شاهزاده
 چهارم مؤلف و مواعدت می کرد و به ترکمانان ترکمانان که ساروق را بحضرت شاهزاده روانه فرمود تا
 اظهار ای و خدمت کندی کرد و پیشکش لایق پیش کند اینده ایران خوار را با ستمند از بخت بیک تویشان
 محمدخان توانی ناچار با شاهزاده طری خضوع و عیادت گرفتند و صورت اینحال در حضرت شهریار کشف
 قاده و شاهزاده ایران پنجشنبه ششم و یکج از طران خیمه پرورند و از راه قسم عبور کرده تا اراضی که کج
 رفت شاهزاده حام السلطنه و شعیلی میرزا و محمد حسین میرزا از ولایت برود و ولایت کرمانشاهان بحضرت
 مستند و علی حسین خان سپهدار که فرما بکند از آن اراضی بود و در میرزانی پادشاه و مهربانی بایه کلان درگاه

محمد حسن خان
 میرزا حسن خان

میرزا حسن خان
 میرزا حسن خان

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ماسخ الیواح

۲۳۸ و علف و ازوقه سپاه خود داری بخود بعد از چارده روز که لشکره در آن راضی انجمن شد مذشریارتاجدار شاهزادگان
حضرت انصاف داده از آنجا راه برگرفت و از طرق کلیکان و خانات رطبی مسافت فرموده بکینه مغره شهر هوم
سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری در محین قهیز که از اراضی چهار محال است فرود شد و از آنجا عبدالقہ خان
امین الدوله را بجهت دفع حساب مملکت فارس روانه شیراز فرموده او در قش با شاهزاده حسینعلی میرزای فرمان
فرمانی که بقصد قتل سده سلطنت می شافت باز خورد و شاهزاده را به جانب فارس مراجعت داد و شاهزاده
سلطان محمد میرزای سیف الدوله با ایمان اصفهان به رکاب شاهشاه آمدند و پیشکش و پیشکش داشتند
این هنگام که نایب السلطنه از کرمان پیوسته حضرت کرد و در حسین خان سردار ایران را بکجاست چاه
محال و نظم قبایل بختیاری برکاشت و در اول شد صفرازان اراضی سفر کرده در محین سنگباران لشکرگاه کرد
و هم در آنجا بکجه توقف فرمود و این هنگام ارغون میرزا پسر حسینعلی میرزای شجاع که سالها در سبزو ار
حکومت داشت اگر چه مردی مبارز و نامور بود و اما به تکرار ادکی و سکر جانی که دارهای ناسپندیده داشت
از جنب و غارت مجازان و کاروانیان مضایقت میکرد اینوقت که مردم سبزو از نیر از جغای کار و داران
او بجان آمدند و بر شوریدند ناچار از سبزو راه مسغان آمد و از آنجا از پابان جندق طرق حضرت گرفت و از نیم
عقاب و عقاب پادشاه در باره سبذ سلطانی پناه جت و شفاعت هم و پدر کنایش معفوگشت آنگاه از دیده
سلطانی حرکت کرده سر چشمه آب زنده رود و آب که در آنجا زمان رکاب نظاره کرده در قویه ده که در لشکرگاه
نایب السلطنه کشت و نایب السلطنه چون فرمان احضار یافت فرزند خود کثیر از مسغان که جی امیده تو بجان خود را در
کرمان گذاشت و سلیمانخان کیلانی سر بنک را با فوج شتائی در یزد ملازم خدمت سیف الدوله میرزا نمود و خود
باسه فوج سرباز و شش عراده توپ غره شدریع آتشی در سبذیه ده که در حاضر درگاه شد و بیک بقعه مشتمل بر
بلالی و جواهر شین تشریف یافت و شهر یارشش معادل چاه هزار تومان زر سکه که برای نظم خراسان عطا کرده
وده هزار تومان به سربازانی که در کرمان متوقف بودند بل رفت و منشور شد که فرزند نایب السلطنه فرزند میرزا
از جانب پدر در آذربایجان حکمران باشد و محمد خان زنجنو میر نظام و میرزا اسحق قسره ایامی عمراده قائم مقام
لازم خدمت او باشند و نایب السلطنه خود از یزد و چون تا کنان اب ترک را که از مالک شرقی ایران است
نظم کند نایب السلطنه فرمانگذاری کرمان را بنام سیف الملک میرزا میر غل سلطان مشور گرفت و خود فرمان
کرد که خسرو میرزا و یوسفخان امیده تو بجان با لشکر از کرمان یزد کوچ دهند و از آنجا از طرق طبرستان خراسان
بگذرند و حسینعلی خان و بهیو خان جو انشیر را که از قبل تر لباسش کابل رسول بودند چنانکه که نشد قلمزم رکاب
ساخته از راه اصفهان و کاشان آهنگت خراسان نمود و علیخان پسر عبدالرضا خان یزد دریا با بال مشرت
عبدالرضا خان برسم کروگان روانه آذربایجان فرمود بعد از بیرون شدن نایب السلطنه شهریار تاجدار
از سبذیه ده که کوچ داده پنخروز در بنجف آباد توقف فرمود و هم از آنجا بسبزو ن شده و شبند و از نیم
ریح آتشی دار و اصفهان کشت اما در این ایام که نایب السلطنه حاضر حضرت پادشاه بود عبدالرضا خان
و شفیع خان که برود روز در کرمان بودند چون در طغیان و حسینان عبدالمتنای می شدند در آنوقت که در سبزو

رسیدن

نایب السلطنه
بشکرگاه
پادشاه

عبدالرضا خان
یزدی و شفیع
خان

شرح سلطنت و جانشینی محلی شاه قار

بر حسب فرمان در کرمان جای داشتند یکدیگر را دیدار کرده و یکبار در مخالفت با دولت مواضع نهادند
 و از نزد خسرو میرزا فرار کرده عبدالرضا خان در قلع باقی جای کرده و شیخ خان بقلعه را در رفت و نایب
 السلطنه در منزل قتل این خورشید و فرمان کرد تا از کرمان و سیستان که جی با سر باز و تو بختانه به تفرقه
 را در شتافت و سلیمان خان کیلانی که با فوج شقاقی متوقف نزد بود بر سر باقی تا خلق برود با یکدیگر و سیستان
 بحکم پیرش و ضرب کلوه توب در سه ساعت قلع را در رانش کرده شیخ خان را با دو پسر بر حسب امر او
 او پیل داشت و عبدالرضا خان بخشی که سبازان پورش بقلعه باقی میدادند با چند تن از بنی اعلام خود بجانب
 طبرستان و قیامت کرخت و در شهر آخر ربيع الثانی در اصفهان این قصه معروف درگاه افشار شاه و سیستان
 و سلیمان خان را با بیشتر مرصع و جامه که آنها خلعت کرده هم در این وقت رعیت ملایر و توسیرکان بر شاهزاده
 شیخعلی میرزا بر شوریدند و دست آن گذاشت که آن فتنه بر خاسته را بنشیند ناچار با چند تن از فرزندان خود
 را در بر گرفته در اصفهان حاضر درگاه شد و فریاد مردم ملایر از تعدی کارداران او نیز گوشه زد و اصفان
 درگاه شد و همی کفشدن شاهزاده چندان سنت مردم لوط را بر خود منقض داشت که شیخ الاسلام و نایب بعد
 به دار که سین که دولت سپرده اند بجای پیران امر و بنبرای خویش آورده و بایشان در آنچه و در آنچه
 و گاه دست طلب به امان مردی ناخبر بزرده و به و مخدوف را از وی کشف خواسته و ستره کتوم را از او
 معلوم دانسته و بناظر خویش از تحریک و مقیصل داده ارض پناه سپرده و بجز کرم و کیمیا بی غم رسیده
 و گاه و دیگر در بروی آشنای و پیکانه و در هوای دختر پادشاه پریان نشسته و این سخن از آن در کفشد که قوی
 مردی جابجاء که در کار حلیت و نیز نکند فرو بود بجهت شاهزاده آمد و معروف داشت که قابل جن تست
 در تحت حکومت سن باشد ایک دختر پادشاه پریان و از رفتار و شیفته دیدار توشه است باینکه
 چون حور بهشت و آفتاب اردی بهشت است بر دست نهاده که اگر با او هم بترشوی و مرد و شیرکان
 بر داری سلطنت اقبالیم سجد را با تورات کند شاهزاده این سخن را با و داشت و صبر او در وصل بر می سلطنت
 روی زمین اندک گشت و آن مرد نیز نکند ساز از بر و ساده غت جای داد و خود که گاه در برابر دست بخش
 کرده بایستاد و بنبراعت و سخت طلب آرزو و همیکرد مرد جهان کرد حکم داد و تا در باغ جنت که از پس سر
 او بود رواقی از به زفاف و دختر پری اختیار کرد و خدا که آلات زر و سیم و جواهر ثواب و لای شایه
 در سرای شیخعلی میرزا بود به آن رواق حمل واده حلی و حل بستند و تا افقته چند آنکه شاهزاده و خایر و دافین
 بود و مستعانیر توانست که به آن رواق در بر و نه چون زفاف پیش آمد فرمود که دختر پری با مردان موسی
 پس گوش رواند اردو ایک بجز نباشد و بن را از موسی زیاده برداشته کن و موسی پس گوش را ستره فرای و خضاب
 کرده ساخته زفاف باش و بنبرای تا طعام عرس مایک معطر کنند که پری با عطر آموخته است چون شاهزاده
 کار بنبران کرد و از کار به برد شد گفت ایک در سرای خویش باش تا من برواق شده به بوختن بخور و خایر
 غایم و دختر شاه پریان را با تحت سلطنت حاضر کنم و چون بهت ساعت از شب پری شود کس طلب تو
 و ستره داری به ستر کنم این بهت و برواق در رفت و چند آنکه سیم و زر و جواهر دود بود بر گرفت

۲۳۹
 از نزد خسرو میرزا فرار کرده عبدالرضا خان در قلع باقی جای کرده و شیخ خان بقلعه را در رفت و نایب السلطنه در منزل قتل این خورشید و فرمان کرد تا از کرمان و سیستان که جی با سر باز و تو بختانه به تفرقه را در شتافت و سلیمان خان کیلانی که با فوج شقاقی متوقف نزد بود بر سر باقی تا خلق برود با یکدیگر و سیستان بحکم پیرش و ضرب کلوه توب در سه ساعت قلع را در رانش کرده شیخ خان را با دو پسر بر حسب امر او او پیل داشت و عبدالرضا خان بخشی که سبازان پورش بقلعه باقی میدادند با چند تن از بنی اعلام خود بجانب طبرستان و قیامت کرخت و در شهر آخر ربيع الثانی در اصفهان این قصه معروف درگاه افشار شاه و سیستان و سلیمان خان را با بیشتر مرصع و جامه که آنها خلعت کرده هم در این وقت رعیت ملایر و توسیرکان بر شاهزاده شیخعلی میرزا بر شوریدند و دست آن گذاشت که آن فتنه بر خاسته را بنشیند ناچار با چند تن از فرزندان خود را در بر گرفته در اصفهان حاضر درگاه شد و فریاد مردم ملایر از تعدی کارداران او نیز گوشه زد و اصفان درگاه شد و همی کفشدن شاهزاده چندان سنت مردم لوط را بر خود منقض داشت که شیخ الاسلام و نایب بعد به دار که سین که دولت سپرده اند بجای پیران امر و بنبرای خویش آورده و بایشان در آنچه و در آنچه و گاه دست طلب به امان مردی ناخبر بزرده و به و مخدوف را از وی کشف خواسته و ستره کتوم را از او معلوم دانسته و بناظر خویش از تحریک و مقیصل داده ارض پناه سپرده و بجز کرم و کیمیا بی غم رسیده و گاه و دیگر در بروی آشنای و پیکانه و در هوای دختر پادشاه پریان نشسته و این سخن از آن در کفشد که قوی مردی جابجاء که در کار حلیت و نیز نکند فرو بود بجهت شاهزاده آمد و معروف داشت که قابل جن تست در تحت حکومت سن باشد ایک دختر پادشاه پریان و از رفتار و شیفته دیدار توشه است باینکه چون حور بهشت و آفتاب اردی بهشت است بر دست نهاده که اگر با او هم بترشوی و مرد و شیرکان بر داری سلطنت اقبالیم سجد را با تورات کند شاهزاده این سخن را با و داشت و صبر او در وصل بر می سلطنت روی زمین اندک گشت و آن مرد نیز نکند ساز از بر و ساده غت جای داد و خود که گاه در برابر دست بخش کرده بایستاد و بنبراعت و سخت طلب آرزو و همیکرد مرد جهان کرد حکم داد و تا در باغ جنت که از پس سر او بود رواقی از به زفاف و دختر پری اختیار کرد و خدا که آلات زر و سیم و جواهر ثواب و لای شایه در سرای شیخعلی میرزا بود به آن رواق حمل واده حلی و حل بستند و تا افقته چند آنکه شاهزاده و خایر و دافین بود و مستعانیر توانست که به آن رواق در بر و نه چون زفاف پیش آمد فرمود که دختر پری با مردان موسی پس گوش رواند اردو ایک بجز نباشد و بن را از موسی زیاده برداشته کن و موسی پس گوش را ستره فرای و خضاب کرده ساخته زفاف باش و بنبرای تا طعام عرس مایک معطر کنند که پری با عطر آموخته است چون شاهزاده کار بنبران کرد و از کار به برد شد گفت ایک در سرای خویش باش تا من برواق شده به بوختن بخور و خایر غایم و دختر شاه پریان را با تحت سلطنت حاضر کنم و چون بهت ساعت از شب پری شود کس طلب تو و ستره داری به ستر کنم این بهت و برواق در رفت و چند آنکه سیم و زر و جواهر دود بود بر گرفت

۲۳۹
 از نزد خسرو میرزا فرار کرده عبدالرضا خان در قلع باقی جای کرده و شیخ خان بقلعه را در رفت و نایب السلطنه در منزل قتل این خورشید و فرمان کرد تا از کرمان و سیستان که جی با سر باز و تو بختانه به تفرقه را در شتافت و سلیمان خان کیلانی که با فوج شقاقی متوقف نزد بود بر سر باقی تا خلق برود با یکدیگر و سیستان بحکم پیرش و ضرب کلوه توب در سه ساعت قلع را در رانش کرده شیخ خان را با دو پسر بر حسب امر او او پیل داشت و عبدالرضا خان بخشی که سبازان پورش بقلعه باقی میدادند با چند تن از بنی اعلام خود بجانب طبرستان و قیامت کرخت و در شهر آخر ربيع الثانی در اصفهان این قصه معروف درگاه افشار شاه و سیستان و سلیمان خان را با بیشتر مرصع و جامه که آنها خلعت کرده هم در این وقت رعیت ملایر و توسیرکان بر شاهزاده شیخعلی میرزا بر شوریدند و دست آن گذاشت که آن فتنه بر خاسته را بنشیند ناچار با چند تن از فرزندان خود را در بر گرفته در اصفهان حاضر درگاه شد و فریاد مردم ملایر از تعدی کارداران او نیز گوشه زد و اصفان درگاه شد و همی کفشدن شاهزاده چندان سنت مردم لوط را بر خود منقض داشت که شیخ الاسلام و نایب بعد به دار که سین که دولت سپرده اند بجای پیران امر و بنبرای خویش آورده و بایشان در آنچه و در آنچه و گاه دست طلب به امان مردی ناخبر بزرده و به و مخدوف را از وی کشف خواسته و ستره کتوم را از او معلوم دانسته و بناظر خویش از تحریک و مقیصل داده ارض پناه سپرده و بجز کرم و کیمیا بی غم رسیده و گاه و دیگر در بروی آشنای و پیکانه و در هوای دختر پادشاه پریان نشسته و این سخن از آن در کفشد که قوی مردی جابجاء که در کار حلیت و نیز نکند فرو بود بجهت شاهزاده آمد و معروف داشت که قابل جن تست در تحت حکومت سن باشد ایک دختر پادشاه پریان و از رفتار و شیفته دیدار توشه است باینکه چون حور بهشت و آفتاب اردی بهشت است بر دست نهاده که اگر با او هم بترشوی و مرد و شیرکان بر داری سلطنت اقبالیم سجد را با تورات کند شاهزاده این سخن را با و داشت و صبر او در وصل بر می سلطنت روی زمین اندک گشت و آن مرد نیز نکند ساز از بر و ساده غت جای داد و خود که گاه در برابر دست بخش کرده بایستاد و بنبراعت و سخت طلب آرزو و همیکرد مرد جهان کرد حکم داد و تا در باغ جنت که از پس سر او بود رواقی از به زفاف و دختر پری اختیار کرد و خدا که آلات زر و سیم و جواهر ثواب و لای شایه در سرای شیخعلی میرزا بود به آن رواق حمل واده حلی و حل بستند و تا افقته چند آنکه شاهزاده و خایر و دافین بود و مستعانیر توانست که به آن رواق در بر و نه چون زفاف پیش آمد فرمود که دختر پری با مردان موسی پس گوش رواند اردو ایک بجز نباشد و بن را از موسی زیاده برداشته کن و موسی پس گوش را ستره فرای و خضاب کرده ساخته زفاف باش و بنبرای تا طعام عرس مایک معطر کنند که پری با عطر آموخته است چون شاهزاده کار بنبران کرد و از کار به برد شد گفت ایک در سرای خویش باش تا من برواق شده به بوختن بخور و خایر غایم و دختر شاه پریان را با تحت سلطنت حاضر کنم و چون بهت ساعت از شب پری شود کس طلب تو و ستره داری به ستر کنم این بهت و برواق در رفت و چند آنکه سیم و زر و جواهر دود بود بر گرفت

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ المومنین

۲۳۸ و علف و ازوق سپاه خود داری بخور و بعد از چهارده روز که لشکر را در آن راضی بکنی شصت هزار تاجدار شهنشاه گزیده
 رخصت انصاف داده و از آنجا راه برگرفت و از طرق کلیان و خان طری مسافت فرمود و بکینه و غره شهر کوم
 سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری در عین قیصر که از اراضی چهارمحال است فرود شد و از آنجا عبور نمود
 امین الدوله را بجهت رفع حساب مملکت فارس روانه شیراز فرمود و او در قش با شاهزاده حسینعلی میرزای فرمان
 فرمای که بقصد تقبل سده سلطنت می شافت باز فرود و شاهزاده را بتجانب فارس مراجعت داد و شاهزاده
 سلطان محمد میرزای سیف الدوله با ایمان اصفهان به رکاب شاهانه آمدند و پیشکش خویش پیش می نمودند
 این هنگام که نایب السلطنه از کرمان پیوسته حضرت کرد و حسین خان سردار اردلان را بجلوگرفت چاه
 محال و نظم قبایل بختیاری برکاشت و در اول شد صفر از آن اراضی سفر کرده در عین سنگباران لشکرگاه کرد
 و هم در آنجا بکجه توقف فرمود و این هنگام اردو خان میرزا حسینعلی میرزای شجاع که سالها در سبزوار
 حکومت داشت اگر چه مردی مبارز و نامور بود اما بتمیز کلاذکی و سکر جانی کردارهای ناپسندیده داشت
 از جنب و غارت تجار از آن و کاروانیان مضایقت نمیکرد اینوقت که مردم سبزوار نیز از جغای کارداران
 او بجهان آمده و بر شوریده و ناچار از سبزه دار به اصفهان آمد و از آنجا از پابان جناب حضرت گرفت و از عین
 عتاب و عقاب پادشاه در باره نایب السلطانی پناه جست و بشفاعت هم پدر کنایهش معفوگشت آنگاه از دیو
 سلطانی حرکت کرده سرچشمه آب زنده رود و آب کرد را ملازمان رکاب نظاره کرده در قریه ده که در لشکرگاه
 نایب السلطنه گشت و نایب السلطنه چون فرمان احضار یافت فرزند خود شیراز و سخنان کرمی امیر تونجخانه خود را در
 کرمان گذاشت و بیست و نه خان کیلانی سر تنک را با فوج شتاقی در یزد ملازم خدمت سیف الدوله میرزا نمود و خود
 با سه فوج سرباز و شش عراده توپ غزه شهر ریح آتشی در سربیده که در حاضر رکاب شده و بیک بقعه مشتمل بر
 بلالی و جواهرین تشریف یافت و شهریارش معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک برای نظم خراسان و ملازم
 ده هزار تومان به سربازانی که در کرمان متوقف بودند مل رف و منشور شد که فرزند نایب السلطنه فرزند میرزا
 از جانب پدر در آذربایجان حاکم باشد و محمد خان زنگنه امیر نظام و میرزا اسحق قندهاری را بای غمزه قائم مقام
 ملازم خدمت او باشند و نایب السلطنه خود از یزد و جیحون تا کنار آب ترک را که از مالک شرفی ایران است
 بنظر کند پس نایب السلطنه فرمانگذاری کرمان را بامام سیف الملک میرزا میرعلی سلطان منشور گرفت و خود فرمان
 کرد که خسرو میرزا و یوسف خان امیر تونجخانه با لشکر از کرمان بیزد کوچ و هندو از آنجا از طرق طبرستان خراسان
 بیزد و حسینعلی خان و بیجو خان جو انشیر را که از قبل قزلباش کابل رسول بودند چنانکه مذکور شد قهرم رکاب
 ساخته از راه اصفهان و کاشان آهنگت خراسان نمود و علیخان سپهبد الرضا خان یزد و ابا اهل شریعت
 عبدالرضا خان بر رسم که و کان روانه آذربایجان فرمود و بعد از بیرون شدن نایب السلطنه شیراز را تاجدا
 از دست یزد و کر و کوچ داده بخروزد در بخت آباد توقف فرمود و هم از آنجا بسبزه ران شده و دو شبته و از دم
 ریح آتشی دارد و اصفهان گشت اما در این ایام که نایب السلطنه حاضر حضرت پادشاه بود و عبدالرضا خان
 و شیخ خان که بر درو در کرمان بودند چون در طغیان و محسبان عبدالعزیز می شدند و اینوقت که در سبزه

در آن

رسیدن
 نایب السلطنه
 بکمرگاه
 پادشاه

فرار
 عبدالرضا خان
 یزدی و شیخ
 خان

شرح سلطنت و جانشینی محمدرضا شاه قاجار

بر حسب فرمان در کرمان جای داشتند یکدیگر را دیدار کرده و یکبار در مخالفت با دولت مواضع نهادند ۲۳۹
و از نزد خیر و میرزا فرار کرده عبدالرضا خان قتلعه باقی جای کرده و شیخ خان قلع را در رفت و نایب
السلطنه در منزل قتل این فرستاد و فرمان کرد تا از کرمان یوسف خان کرمانی با سر باز و توپخانه به تیسر قلع
را در شافت و سلیمان خان کیلانی که با فوج شقاقی متوقف بود بر سر باقی تا خلق بر د با بحد یوسف خان
بحکم ویرش و ضرب کلوه توب در سه ساعت قلع را در رشتخ کرده شیخ خان را با و و سپهر بر حسب امر او
ار و پل داشت و عبدالرضا خان جنبشی که سبازان یورش قلع باقی میدادند با چند تن از بنی اعلام خود بجانب
طوس و قیامت کرخت و در شتر آخر ریح الثانی در اصفهان این قصه معروض درگاه افتاد و شاهنشاه یوسف خان
و سلیمان خان را با شمشیر مرصع و جامه کراهنه خلعت کرد و هم در این وقت رحمت ملایر و توسیرکان بر شاهزاده
شیخعلی میرزا بر شوریدند و دست آن داشت که آن فتنه بر خاسته را بنشیند ناچار با چند تن از فرزند آن خود
را و بر گرفته در اصفهان حاضر درگاه شد و فریاد مردم ملایر از تعدی کا ز واران او نیز گوشه زد و اقصان
درگاه شد و همی کشتن شاهزاده چندان سنت مردم لوط را بر خود منرض داشت که شیخ الاسلام و نایب
بدار که سنین کهولت سپرده اند بجای پیران امر دین برای خویش آورده و با ایشان در آنچه و در شیخه
دگاه دست طلب بدان مردی ناخبر ب زده و به و مخدوف را از وی مکشوف خواسته و ستره مکشوف را از او
معلوم دانسته و بخاطر خویش از تحریک و مقیصل داده ارض پنهان سپرده و بکرم و یکیمیای عظم رسیده
دگاه و دیگر در بروی آشنای و پیکانه و در هوای دختر پادشاه پریان نشسته و این سخن از آن در گفتند که قتی
مردی جابجود که در کار حیل و نیز گشت فرو بود بجهت شاهزاده آمد و معروض داشت که قابل جن تهاست
در تحت حکومت من باشد ایک و دختر پادشاه پریان و ادر رفتار و شیفته دیدار توشه است با اینکه
چون حور بهشت و آفتاب اردی بهشت است بر دست نهاده که اگر با او هم تشریف و مهر و شیرین کاری
بر داری سلطنت اقبالیم سبعا با تورا است کند شاهزاده این سخن را با و در داشت و صبر او در وصل بری سلطنت
روی زمین اندک گشت و آن مرد نیز گشت ساز از بر و ساده غت جای داد و خود که گاه در برابر دست بخش
کرده با ستاد و بنساعت و سخت طلب آرزو و همیکو و مرد جهان کرد حکم داد و تا در باغ جنت که از پس سر
او بود رواقی از بهر زفاف و دختر پری اختیار کردند چندانکه آلات زر و سیم و جواهر ثواب و لالی شاهوار
در سرای شیخعلی میرزا بود و بان رواق حمل واده حلی و حل بستند و تا مقته چندانکه شاهزاده ذخایر و دافین
بود و مستغنی تر توانست که در بان رواق در بردند چون زفاف پیش آمد فرمود که دختر پری با مردان موسی
پس کوش رواند ارد ایک بجای نه شود بان را از موسی زیاد پمداخته کن و موسی پس کوش را ستره فرمای و خضاب
کرده ساخته زفاف باش و بفرمای تا طعام عرس را ایک معطر کنند که پری با عطر آموخته است چون شاهزاد
کار بفرمان کرد و از کرا به برد شد گفت ایک در سرای خویش باش تا من رواق شده به بوخت بخور و خوان
غزایم و دختر شاه پریان را با تحت سلطنت حاضر کنم و چون هفت ساعت از شب پیری شود کس طلب
فرستم با پری هم بستر کنم این بخت و بر رواق در رفت و چندانکه صمیم و ز و جواهر و دره بود بر گرفت

۲۳۹
و از نزد خیر و میرزا فرار کرده عبدالرضا خان قتلعه باقی جای کرده و شیخ خان قلع را در رفت و نایب

سلطنت و جانشینی محمدرضا شاه قاجار

و بکین لازم خود و دو سراسب محل داده از برق و باو می گرفت و شاهزاده که در شاهراه انتظار هر ساعتی سالی
بر او میرفت چون ساعت بهفت رسید و کس طلب او نیامد یعنی با اضطراب و التهاب بزیست انگاه بر فاسته
بهشت رواق آمد و چند کثرت نداد و داد و جواب نشیند بستیوانی براق در رفت و صورت حال را باز
وانست افغان کنان مردم خویش را طلب کرد و از هر جانب که راه و طریقی میداشت صد سوار بسید و
فرستاد و چند آنکه در و بنال او شافند نشان او را یافتند مع البقعه بعد از اصفای کلمات داد و خواهان شاه
بستیوانی غلامن خان سپهسالار را فرمان کرد که محال تو سیرکان طایر را بخت فرمان خویش را در میان
شاهزاده و داد و خواهان باز پرسی بسزا فرماید انگاه میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را مأمور فرمود تا بر رفت
از ارتفاع منال دیوانی و حکومت شیخی میرزا در طایر اکتی حاصل کرده بجزارتن از اعیان آن اراضی را با خود کوچ
داده بدگرگاه آورد و اینجاست یک نیمه شاهزاده کار بر بافت داشتند و نیمه دیگر آن در مخالفت بود و دشمنان
تا جدار فرمود تا کار اینجاست بر قانون شریعت فیصل و بهم حکم داد تا ایشان از چمن کوهان با صحنان شوند و در
محصر حاجی سید محمد باقر شعی کیلانی که قد و مجتهدین و فضل فضلی ایران زمین بود حاضر شود و طی سخن کسبند
شاهزاده بقدیم انابت و ضراعت پیش رفت و جبر کسر رعیت را بر دست نهاد و روی دل مردم را با خویش کرد
و بهم حکم استخاره فرما کرد ای او واجب افتاد و لازم حاجی سید محمد باقر صورت حال را بکار واران دولت مرقوم
داشت و شیرار تا جدار دیگر باره شیخی میرزا را تشریف حکومت داد و همسیر را بهار الدین بهبهانی را با او
همراه کرد تا اگر بر مردم جور می کند بعضی رساند و بهم بفرمود تا حاجی سید محمد باقر طاهرا احمد حسنه اسانی را از فضل
خود متوقف طایر فرمود تا اسوار آن اراضی همه بروق شریعت مصطفوی صلی الله علیه و آله صورت پذیر کرد
و بهم در اینوقت شاهزاده بهمن میرزا بهار الدین و له مندر ما که از سمنان و دامن و خوار و جندق خنجر
از صلاکیت بلوچ و پانزده نیزه سراز اینجاست که لازم آن او در حد و جندق گرفته بودند بدگرگاه فرستاد
و حکم شد تا سرنیزه کار اینند از تن دور کردند انگاه معاود دویست هزار تومان از منال دیوانی ملکیت
فارس سبب آفتخ خوار کی حل رعیت را سبک فرمود و حسینعلی میرزا فرما فرمای فارس را رخصت
انصراف داد و سپه آن شجاع اسطبله ملاکو میرزا و ارغون میرزا و اباقا خان میرزا و اوگتای قان میرزا
لازم رکاب او فرمود و دو شبانه ششم جمادی الاولی از اصفهان کوچ داده از راه نظرو تسم علی ساف فرمود
و یکشنبه غرم جمادی الاخره وارد طهران گشت و این بهنگام شاهزاده ملک آرای مازندران و بجی میرزا حاکم
کیلان از چمن بلای طاعون مندر کرده متوقف طهران بودند و در خاک کیلان از صد هزار تن افزون بر من
طاعون در گذشت و این بلا در بیشتر بلاد ایران سرایت کرد و چنانکه سالها در کرمانشاه و مازندران و همدان
و بروجرد و آذربایجان سایر بود و یک نیمه مردم را از میان برداشت در طهران زیانی اندک که در ویرانه صحنان
و کاشان و تسم محفوظ بماند اما اینست چنانکه بشیر رفت از راه اصفهان و کاشان طی کرده در راه سینه
در این سه روزه توقف فرمود و لشکر سنانی و سوار و اسان و خوار را فرمان لازم رکاب داد
و تا مله سوار راند و مندر نزد خود متهمان سرزاد را بحکومت آن بلده منصب کرده محمد خانی

سفر کردن
نایب اسطبله
بخراسان

شرح سلطنت و حجاب خیر محلی شاه قاجار

را با فی داور است او بر کشیدند و تیر قلع سلطان میدان را که در تحت حکومت رضا قلیخان غفران
 با و تقسیم نمود داده از سوار پروان شد و در کنار قلع سلطان میدان لشکرگاه کرد و محمد حسین خان
 رنجنده را که در حضرتش ایشیک آقاسی بود نیز یکما قلیخان فرستاد و پیام داد که چون برق راه حضرت سپرد
 و اگر نه خاک جوشان و غیرت او بر باد خواهد رفت و حکم رفت که قلع سلطان میدان را سربازان لشکر قوت
 یورش زد و کینه اسماعیل پیک سیرانی که با فوجی شجاعی از قبل رضا قلیخان کجا بهان قلع بود سه روزه ملت نهاد
 در رضا قلیخان را آگهی داد و او میرزا محمد رضا مقصد خود را کسب درگاه نمود و خواستار شد که میرزا ابوالقاسم قائم مقام
 بجوشان شده و او را سلطان خاطر سازد و نایب السلطنه بفرموده باقیم مقام با تعاقب میرزا موسی رشتی کرد در
 خراسان وزارت احمد علی میرزا داشت بجوشان شد و با رضا قلیخان چند روز سخن کرد و بهسم عاقبت
 رضا قلیخان کار بر این نهاد که زن فرزند بچه کاکم و شکری که در تحت فرمان دارم در سفر هرات و خوارزم
 ملازم رکاب سازم بشرط آنکه مرا از جوشان به پروان طلب نهند و از حاضر شدن حضرت معصوم دارند و کس
 فرستاده چهارشنبه نهم رجب قلع سلطان میدان را بضمبط کار داران نایب السلطنه داد و روز دیگر سیر خود
 حسینقلی خان را با تعاقب جعفر قلیخان سپه بختیاری خان با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاد و پس از آن قلع محمد آباد
 نیز تغویض کرد و نایب السلطنه آن قلع را میرزا موسی رشتی بسور غال عطا فرمود و کجا محمد جعفر خان
 با جانور با یکصد نفر سه باز بچق قلع سلطان میدان گذاشت و راه مشهد مقدس برداشت و محمد زماخان
 قاجار و دوله حکومت قشور داد و در روز پنجشنبه هفدهم رجب وارد شهر مشهد گشت علیراد خان جوینی
 خورشیدی و ابراهیم خان کبکلو در دستخان چوله و محمد خان بغایری از پس کیکو بقیل حضرت پوستاند ملک
 توشخان جلایر حاکم کلات بیت و دوم رجب بدرگاه آمد و نایب السلطنه او را سفارت حقوق امور داشت
 و خان خوارزم را پیام داد که اگر ایمنی غلای اسرای خراسان و سایر ملکان ایران را کسب سازی و اگر
 ساخته جنگ میباشی یکم توشخان چون بکلات آمد مرخص شد و از خدمت سفارت باز ماند و نیز
 شاهزاده احمد علی میرزا چون امور سفر دار احمد ناله بود از خراسان کوچ داد و پنجشنبه سیزدهم رمضان وارد
 طهران گشته و از آن سوی خسرو میرزا رجب فرمان بالشکر از کرمان بیزد کوچ داد و از آنجا طلی سافت کرده در
 شعیان وارد طبرستان گشت و میر علیقلی خان در میمان پذیرای سیکو خدمتی کرد و بهسم از آنجا خسرو میرزا
 جفران نایب السلطنه آهنگ ترشیز نمود از بهر آنکه محمد قلیخان عربش مست که حکومت ترشیز داشت
 و بقیل سده نایب السلطنه کار به تسویه ماطله میگذاشت تا بجه خسرو میرزا از طبرستان لشکر غنی و لاکوسه
 و کونکلی را قلم رکاب ساخته ششم رمضان در ارض ترشیز ظاهر قلع سلطان آباد لشکرگاه کرد و محمد خان را
 با چهارهزار تن از مردم خود از تربت تاراضی که سرخ سفر کرد و آنکه خسرو میرزا بقلعه سلطان آباد چسبیده شود
 در حضرت او اظهار سیکو خدمتی کند و اگر کار دیگر کون شود حال دیگر کون کند نایب السلطنه کون خاطر او را
 نفرس فرمود و کس بدو فرستاد و حکم داد که متوانی طریق تربت گیر که مارا ببد و تو حاجت میت لاجرم محمد
 خان باز شتافت و از مینوی خسرو میرزا قلع سلطان آباد در احصار داد و محمد قلیخان با مردم خود چند

بجوشان شده

بجوشان شده

کرت از میان قلعه پرون شده کرمی کرد و بهریت کشت اینوقت میرعلینقی خان حاکم خراسان که هم از عرب بود
استین طلب برزده بدرون قلعه رفت و محمد تقی خان را هم و اسیر داده و نزدیک خنجر و اسیر را آورد
و جعفر قلیخان را برادر کشته او که هنوز در قلعه بود همچنان طریق طغیان کردند و بر روی لشکر شاهزاده در بست
و از درگاه راز از پس دیوار پشت خنجر و اسیر را آتش غضب زبانه کشید و حکم پورش داد و یوسف خان را اسیر تو بخت
و سر بازان جلالت طراز از چار سو سکر با پیش بردند و عقب و خضرار ص دست یازیدند و از دهان توب
و تفنگ جهان را قیر کون ساختند و در زمانی اندک چنان کار بر بستند که گمان سخت شد که سبتن و سران
جعفر قلیخان را به تقسیم غم دادند و او این معنی را تفرس نمود و پدید آمدن اتفاق علما و اعیان شهر تیغ و کفن
از کردن در آویخت و روی درگاه بهمن و شاهزاده بروی میخورد و هم در آنروز که میجد بهسم رمضان بود
علی اصغر خان محبم بسطام را با فوجی از لشکر بحفظ و حراست برج و باره آن قلعه برگماشت و خبر این فتح
روز عید فطر در طهران معروض درگاه شاهنشاه افتاد و با حمله بعد از فتح سلطان آبا و خنجر و اسیر را بشکر بقلعه
درآمد و چون حاجی فیروز پسر محمود شاه افغان چنانکه از پیش مرقوم افتاد بعد از فرار برادرش شاهزاده محمود
فرست بدست کرده با اهل خویش بهشد مقدس برگرفت و شجاع السلطنه همان بهنگام حکومت خراسان داشت
مقدم او را بزرگ شمرده و چون کامران میرزا با پدرش شاهزاده محمود کار بمقتلت کرد شاه پسند خان که
بکین از بزرگان افغان بود سفر خراسان کرد که از کار داران ایران استمداد کند و کامران میرزا را تحت
حکومت میدارد بعد از سفر او بخراسان شاهزاده محمود بهلای و باد کندشت این بهنگام شاه پند خان
بدان سرشد که حاجی فیروز را با خود برداشته بهرات کوچ دهد و کامران را از میان برگیرد و لاجرم حاجی فیروز را
از تربت حیدریه کوچ داده تبرشیز آورد و تا از نایب السلطنه استمداد کرده روانه بهرات شود این بهنگام که
خنجر و اسیر را بشکر بقلعه سلطان آبا و در آمد شبانگاه بکین از ملازمان حاجی فیروز در طلب اسیران و فرست
پرون شد و چون بی بهنگام بود بدست قزاقان سپاه گرفتار کشت این خبر بجا حاجی فیروز برود و او
شمشیر کشیده برای دفع فتنه اولان پرون تاخت و قزاقان او را ناشناخته مقتول ساختند مع لقمه
بعد از فتح سلطان آبا و خنجر و اسیر را بمنه ماذا تا محمد قیخان و مصطفی قلیخان برادرش را که محبوس او بود
با و یکجای برادران و غویشا و ندان روانه شدند نمودند و خود بعد از عید فطر برگماشت نایب السلطنه بیوت

قتل
حاجی فیروز
افغان در
خراسان

وقایع سال یکصد و دویست و چهل و هفت هجری و رسیدن سفر ابرارگاه پادشاه

در سال یکصد و دویست و چهل و هفت هجری چون یکساعت و پنجاه و نه دقیقه از شب چهارشنبه بهمن
شوال برگزیدشت آفتاب بخانه شرف تحویل داد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار بعد از انجام
چشم نوزدی فرماد تا بدیع الزمان میرزای حاکم که کمان و ترکمان بیوت و کولان بالشر استرا با د
و ما زندان از دشت ترکمان سفر خراسان کرد و ملازم خدمت نایب السلطنه شد و این بهنگام جان
کداند کیزالچی انجلس در تبریز مرعوض کشته سفر آنجهانی کرد و دستگیر نایب دوم او بجای او منصوب شد
و کار داران و انجلس او را بتوقف دار اسلحه و گواهند پس از تبریز بطهران آمد و بهنگام کشت و نظر علیخان قاجار

فوت
الچی
انجلس

شرح سلطنت و جهانگیری محلی شاه قاجار

۲۴۲

قزوینی که بفارس ندرفته بود مراجعت نمود و میرزا علیخان والی سند هر دو را که منشی محرم علی نام داشت باقی
 او با پیشکشی لایق درگاه شاهنشاه فرستاد بعد از ورود و مورد عنایات پادشاه گشته مراجعت بنمودم
 در این سال شاه هر دو یک که کتب از اگر اقبسید روانه وزارت و بتوت جلالت و غلبه بمیدانده و در آن
 بود و پیران ذیاب السلطنه حکومت کوی و حریر میزد داشت در میان کرکوک و وان سر پغیان را
 و در محال لایحان ساد و جلاخ کمری تا ختن کرده اموال و اقبال مردم را منسوب ساخت چون آن
 معروض درگاه پادشاه افتاد منشور شد که خسرو خان والی کردستان و ارامنه و سار و ذیاب السلطنه
 نیز از خراسان حکم فرستاد تا محمد خان سر بکنت فوج تبریزی و ده میرا خود را می بخشد و در عشر آخر و نیمه آن
 هر دو لشکر بیهوش شدند و بجانب میر و اند و سرعت نمودند او نیز با مردم خود پذیره جنگ شد بعد از
 تلافی فریقین قریب به اربعین از مردم سیر و اند و در عرض شمشیر گشت و جمعی نیز دستگیر شد سیر و اند
 از میان با جماعتی بسلامت بجهت و از آن پس در پس و یاور خدایان نشست و هم در این سال و یکبار
 در میان شاهزاده حاکم السلطنه فرما که از بر و جرد و بختیاری و قشمت الدوله محمد حسین میرزا حاکم کرمانشاهان
 و خوزستان کار بقیله و مقابله افتاد چه بعد از مقابله نخستین کار واران دولت در میان ایشان جنین حکومت
 کردند که بعد از آنکه شتمه الدوله خوزستان و لرستان را بخت فرمان و در و زیان حاکم السلطنه را و سر حکومت
 ایند و مملکت از خزانه خویش ادا نماید و سبلی از وی گرفته بحاکم السلطنه سپردند و این وقت که هنگام رسیدن
 حاکم السلطنه مطالبه زر کرده شتمه الدوله روی بجمعه لاجرم حاکم السلطنه تیغ خوزستان و لرستان را بقیغم عزم
 و او فرزند خود ابو الفتح میرزا را با جمعی لشکر بیاورد بختیاری فرستاد و از جالحت با جلان میرا و نیز لشکری
 سه شنبه بیت و یکم و نیمه از بر و جرد و نیمه بیرون زد و آهنگ خرم آباد نمود و ابو الفتح میرزا با لشکر بختیاری
 و کردنه لاران بحضرت او پیوست با مجده تا کنار قلعه خرم آباد عثمان نخچینه نصرانده میرزا را در شتمه الدوله
 میتوانی بچهارتن پیاده و سواره از کرمانشاهان و کردستان فراهم کرده بزم و نفع او شتاب گرفت
 و نامها و ندهانه و همچون میرزا که حاکم بنا و ند بود ناچار همان پذیر گشت و کار عیاف و آرزو و لشکر و سالان
 کرده این وقت شتمه الدوله چنان صواب شمرده که نخستین بزم تیغ بر و جرد و او را از آنجا با حاکم السلطنه معارف
 و ده و آهنگ بر و جرد کرد چون ازین نیرنگ حاکم السلطنه آگاه شد لابد از کنار خرم آباد بر خاست و جنگ
 شتمه الدوله را بقیغم عزم داده تا ختن کرد و در بین راه نخستین قراولان سپاه شتمه الدوله با ابو الفتح میرزا
 که پیش از لشکر بر بوده چار آمدند و در هم افتادند ظفر ابو الفتح میرزا را بود قتل و لاران شتمه الدوله را
 هزیت کرده هم در این وقت هر دو لشکر بزمین جنگ نزدیکت کردند روز و شب و در دهم محرم در زمین
 پیرا که میان خاک خاوه و هر سبب لرستان است تلافی فریقین شد مردان ندای جنگ در دادند و
 آلات حرب و ضرب بجما و نخستین مردم بختیاری با جلان جلادنی کردند و لشکر شتمه الدوله را
 لغتی باز پس بردند این وقت مردم میرا و لرستان که در لشکرگاه حاکم السلطنه بودند در وی لاشتمه الدوله
 دو شتمه بیجا پیش کرده با لشکر شتمه الدوله پیوستند سپاه حاکم السلطنه از کرمانشاهان منقلب شدند

میرزا علیخان

سلطان

میرزا علیخان

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۲۴۴

و دیگر کتاب در دست نیارده بشت باجکت دادند ناچار حسام اسلطنه فرزند کرده بکنه تابر و صبر و عیان نمیشد
 و خسته الدوله همچنان از قهای او تباخت و بخار بر و جرو آید و آن بلده را بمحاصره انداخت ابو الفتح میرزا
 خذکرت از شهر بیهوش شده رزم می داد و باز محاصره شد با مجید شاه از دهم محرم این خبر در دواستخلاطه
 سمرگشت شاهانه در چشم شده بفرمود تا غلام حسین خان سپهسالار به آن اراضی تاخت کند و محمد حسین میرزا
 خسته الدوله را از کنار بر و جرو بجانب کرمانشاهان کوچ دهد محمد تقی میرزای حسام اسلطنه اگر بکفر این گناه
 که بی اجازت کار داران دولت این مبادرت کرده معادل صد هزار تومان زر مسکوک بقیه کند در حکومت
 بر و جرو منسوب باشد و الا اورا نیکبیل در کاه سازد و بجنبط ملک و مال و برادر و سپهسالار برب فرزند
 از طهران تا سلطان آباد و در روز تباخت و از آنجا عرض سپاه داده باشهزار تن سواره و پیاده اینک
 بر و جرو کرد و در روز دوا خسته الدوله برادر خود جاکبیر میرزا را با استقبال او مامور داشت و حسام اسلطنه
 از شهر فرزند خود یکا مرین میرزا را پیاده فرستاد با محمد سپهسالار و بر بیرون دروازه لشکرگاه کرد و در روز دیگر
 محمد حسین میرزا بعد از آنکه چهل و پنج روز بر و جرو در محاصره داده بود بجانب خرم آباد جنبش داد و آنجا به شهر دوتی
 رفت و قن بر و جرو و جالقی و بختیار را بکار کرد از آن خویش گذاشت و دوتی عامل حسام اسلطنه را
 از عمل بازداشت و پس از روزی چند اصلاح امور حسام اسلطنه را بحضرت پادشاه خواستار شد و بعضی
 کرد و حسام اسلطنه نیز راه دار استخلاطه گرفت بعد از چهار ماه که التاب غضب شاهانه بشت و یکبار ه
 فرمان کرد که سپهسالار آن مملکت را بحسام اسلطنه کند امده و خود راه سلطان آباد سپارد چون راقم حروف
 سعادت شاهزادگان را در دو قصیده نظم کردم اگر چه شعرای متقدم در قصاید خویش کاهی نظم ککایات
 و روایات غزوات سخن کرده اند لکن بچونیات و قایع پسند و اخته اند بلکه بهر حکایتی اشارتی کرده اند از بهر
 آنکه در قصیده بایک قافیه و قایق قصه را شمردن و سخن بیک آوردن کاری صعب است و اینکار حسن
 در بجزر شنوی راست نیاید من بنده که در این کتاب مبارک هرگز شعر عرب و عجم ننویسم مگر آنکه آن شعر کار
 تاریخ کند و سندی از بهر آن قصه بود این هنگام چون انشاد این قصاید را در ایراد خبری و کلی چنان
 کرده ام که کوفی فردوسی در مشنوی خویش قصه کند و هم این قصاید نیز تاریخی بود با بجهل یک مصتیده درین
 کتاب تحریر کلام نمائند که شاعران باشد و روی این سخن با آنان است که دارای زبان باشند و حق
 سخن را بداند و سخن پاری را بشناسند

مجلس کرده ام و در این سخن سپید بگویم که کلام
 خاست شاهزادگان را بجزر شنوی خدایت خدایت

قصیده مسود اوراق در شرح مقاتله شاهزادگان عسداق	ز پورستان تا چند و دار و کیر پشن	به استان بهشتا ه سخته کوی سخن
چون چکونه و لیسان شوند در پر خاکش	به بین چکونه نرکان بوند در داشن	چگونه نظم جهان دوا و این فساد و فتن
چگونه عزم همان کرد ازین زرد و شتاب	کرد بانی خطی چنان زمین و زمین	فصله گشت و شنیدی تو سینه پادار من

پیش از آن کلامی
 که من بگویم
 که بیان ازانی و
 درانی معاد شد
 در پیش بانی
 غنی است با کلام
 غنی است

شرح سلطنت و جہانگیری فتح علی شاہ قاجار

۲۴۵

در این مقصد و در این قایم گفتم
 این در این بنام که در در دارا
 چنانچه در حجت شاه و جهان کشا محمود
 کنون سه ایم کر آن پس بدست قضا
 بدان و تیرہ محمود شاه از بد چرخ
 هنوز دلش چو آہن میان نارضا
 بیج فن و فنون از فنون چرخ نرست
 ولی چو شاپور از باد شاه و ستور
 بدان ہوا کہ هنوزش فراغ در سبک
 ندیدہ بود کہ چون چسبہ قاید دوران
 بجان نقشہ شود سور و مار مردابا
 بی زبانی در آید کجا زبردستی
 شدند کہ در مہر خلق خواست خوفا
 تمام کیدل گفتند کہ بد شاپور
 کہیش نفل در آتش کہ کیما جوید
 زبہ جیوہ ہی جتہ رہ کشائی دل
 کسی بہ اعیہ سلطنت بر آرد
 تبر ساز دمای و خشن کند آواز
 کمی چو دیو گرفتہ کند ہوا ی بری
 برای وصل پریشانی تن بکوبان
 از این چنین کس آیین غدل و شیمہ دا
 بس این سخن بسر و دندورہ نور شدند
 در اصغیان زمین بس شاه پستند
 ملک پیاختان لب کشا از در داد
 بحکم شرع میان شاہ حکم ایم
 پس بخواست بہر بار چہر دل شاپور
 بکار خانہ شرع محمد مختار
 اگر ز فخر ام پشوی دین با مہر
 یکی مثال بیاری کہ ان کردہ تورا

ہزارستان ساز و ستارہ برین
 شدند کہ در ملک زادگان مرد و فتن
 همان تقی شد و شاپور شاہ چرخ
 چہ برسد آستان چہ بودشان دین
 منفعت ماند بری ہسپو کنج در زمین
 هنوز تشنہ چو سدان بریز یک من
 ملک ہیبت بر او ان میں فساد و فن
 گرفت و کردہ در ارتقا چہ باز وطن
 بدان ہوس کہ هنوزش فروغ درو
 ندیدہ بود کہ چون تیرہ اختر روشن
 بیست خستہ بود ہوم کہ یم آہن
 بود و تمعش ہرزیر دست دستان رن
 کہ شد ز خاطر غوغای کاوہ و قارن
 توان نشستن تا چہ کہ بہست خزن
 بہ من امید ہی آب سودہ در مان
 بہ طلق کشتہ ہی دیدہ زدن کانی تن
 کہ تاج شدہ را در غور نباشد الا من
 ہی زمیندہ دہ بازو کر زادہ من
 پری پڑوہ دہ زیب و زینت ممکن
 سترہ موی زیاد از مغاکا سہ بن
 حدیث مست ہیون است دیدہ در زن
 بسوی در کہ دارا سپہر امن و امن
 خوشش و ولولہ بر شد ز کلاہ کن
 کہ دہریش نباشید زار و آسبون
 کہ از مخنتم این شیوہ بود سخن
 کہ ای بہ بد شدہ آشوب مرد و فتن
 چہ شاہ شہر چہ شہر زہ در دہ زن
 کہ جز برایش توان شناخت فرض و سن
 کہذب و بہتان آلودہ میکند دامن

در این مقصد و در این قایم گفتم
 این در این بنام کہ در در دارا
 چنانچه در حجت شاه و جهان کشا محمود
 کنون سه ایم کر آن پس بدست قضا
 بدان و تیرہ محمود شاه از بد چرخ
 هنوز دلش چو آہن میان نارضا
 بیج فن و فنون از فنون چرخ نرست
 ولی چو شاپور از باد شاه و ستور
 بدان ہوا کہ هنوزش فراغ در سبک
 ندیدہ بود کہ چون چسبہ قاید دوران
 بجان نقشہ شود سور و مار مردابا
 بی زبانی در آید کجا زبردستی
 شدند کہ در مہر خلق خواست خوفا
 تمام کیدل گفتند کہ بد شاپور
 کہیش نفل در آتش کہ کیما جوید
 زبہ جیوہ ہی جتہ رہ کشائی دل
 کسی بہ اعیہ سلطنت بر آرد
 تبر ساز دمای و خشن کند آواز
 کمی چو دیو گرفتہ کند ہوا ی بری
 برای وصل پریشانی تن بکوبان
 از این چنین کس آیین غدل و شیمہ دا
 بس این سخن بسر و دندورہ نور شدند
 در اصغیان زمین بس شاه پستند
 ملک پیاختان لب کشا از در داد
 بحکم شرع میان شاہ حکم ایم
 پس بخواست بہر بار چہر دل شاپور
 بکار خانہ شرع محمد مختار
 اگر ز فخر ام پشوی دین با مہر
 یکی مثال بیاری کہ ان کردہ تورا

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۴۴

تو جادو دانه بر این قوم حکمران باشی
و این گروه از او آورند منشوری
برای در دست که داریم جادو دانه نرند
بجفت و خواست پس مهر محمد و مجربان
به و سپرد همه ملک و مخزن شاهپور
کنون کج که ازین دو که آورده منشور
که این گروه بکند بنده ایشان بعبادت
پس جناب روان از جناب فخر اعم
بلا که گفتند ای پشوا ای پشوا
ز غوی و خصلت شاهپور و کیش و ملت او
اگر باین صفت و شیه لایق حکم است
و که نه بر مان و غیر دم ذلیل صغیف
که او شیخ الاسلام و نایب القدر است
ز هم نداندریش سفید و زلف سیاه
ز شیر خواره ندانند مرد صد ساله
حلال داند خون رزان و خون کن
کسی که سلوی و سن که و ساز خان کردی
کسی که تشاهی رنجبر بود از خاها
فراخواهد در ماکر بنای سیم
کسان مانند خواب خبر خجاک مرار
بس اینچنین مبرودند تا وضع و ثبوت
ستوده فخر اعم گفت شاه دمان باشد
درست گشت که شاهپور کافران و لعین
کشت کفر وی و پس آن نهاد بخین
که این چنین کس هرگز نه از مسلمانیت
مذین محاکمه شاهپوریک ماند شخت
شیع ساخت این شه و شبانکه نیز
سرود این جابان پس بنظر اعم
الی و مرد پشیمانی آورد از عیان

تاریخ قاجاریه

جلد اول

تاریخ قاجاریه

بغال سیک در آئی بجان و دامن
که بسز بر استی ایدر نژاده اند سخن
زمانه منی اسر که بجز شکنج و شکن
سپید آیت نیروی قادر و دامن
که خود تو زور سلطه و زینت مخزن
که باد و رخ قرین و که با منبر و رخ قرن
و که که منبریه ز شاهپور رخ او بر کن
شدند و خواست درگاه تورش و چون
یکی بختا بر مستحکان طعن و محن
کنیم یک یک بر تو عیان و چون
مهاجم ایم بحکمش چون بدکان کردن
ز چاک ظالم عتدار و جابرین
که کیش مردم بطش شده است شیوه من
که نیازت چه مندر دوت ار من
کسی نماند که پستان نیار و دشمن
چو آب صافی شریان کشیده دردی
کنون نباشد قادر بر یک آویشن
کنون بخاری بر شب بند بخارا
شمر بخوید از ماکر که سیب ذوق
زنان ما بزد و من جز زمر و عشن
که بستند بر ایشان چار بر در بهمن
که آید از پس تنگی و رنج نعمت من
کزیده است یزدان پاک اهرین
مبوی شاه و ستاد آن خطره شن
که بر مسلمان باشد امیر شده و عین
که بایه از پی این چاره جادوی چون
بپای ما چان هر دو شدند زانوزن
که که چه فتنه شاهپور بر تو شد روشن
چو به بکند و از جرش ایزد و دامن

شرح سلطنت و مجامع و محاسن شاه قاجار

۷۴۴

کنون توبه بکرایده است چون شاپور
 برین و تیره دل سخت نرم گردنش
 بگاه محسنه دم گفت حکمران شاپور
 و کرماندگی خلق چاره که بر او
 و کر مصالح بنا چاره بار بر بستند
 ز پی جو ضمیمه غضبان برید شاپور
 هنوز دست بر آن زمره پس نخر سلطان
 کهنه نبرد تقی شد پیوش حشمت شاه
 تقی شهادت در دار چایافت و سوزید
 بجای عیش غدا و به جای سیم خال
 نه غازیان کماکش بگاه کوشش کین
 نه آن درفش کیانی نه آن طاه کین
 به دست خصم نیارست دید ثروت نیش
 یکمه ایجن ز همان کرد و گفت کای او
 عد و کابشن خلد اندرون شکست تراست
 ز گفته اند که همه از حسام بر نایه
 شامه چاره کالیس از پی این کای
 بپا تحش همه کفشد بازبان سنه
 بنوک تیر توان رخسار کرد در اعدا
 تقی شه آنکه ناچار عزم رزم نمود
 بجفت ای شده بد نام هرزنده سوا
 بر شمارا باید بجای حشمت اجل
 ز جانور حی چینی موت اسودت اول
 چو پست سرخ کل از شرم گشت روی او
 که کینه ز خصم عفو باز کشیم
 اگر ز ننگ زبرد فتر نام باز غریم
 حلال بر تو مانند شیر مارا خون
 ازین کز اذ تقی شد دل استوار نمود
 سخاست فوج ملان و کشتن نمود سپاه

ز جرم او بگذر شاخ و دولتش دشمن
 به بیگیت حیات و نیکو کوفته آهین
 بدین کرده بدین سان باذاین اوسن
 ز کم و کیف نیارست به یکس لم و لن
 نژاد گشته و سکیکن بجای مسکن
 رسیده بازش دار الشجاعه شد کمن
 هنوز بیست بر آن کلمه شیر و پازن
 « شیر مرد او بار و دود مرد شیر او زن
 مبدی دار و سرور آمد و نمود وطن
 بجای مال و بال و بجای حشمت جشن
 نه مهوشان هجا جو بقت شوخی و زن
 نه آن حسام میانی نه آن سیج مین
 بهر دور و زش آشوفت معنی کین کین
 یکی به سینه آفریدند کاسه نعلین
 فراخ کیهان برین رزمی آن کلین
 نداده اند بستن زبان مرد وطن
 عیان کسبید که من نیز بر زخم و من
 همی شوند نبرد کان ز خصم دستان
 بستن نیز توان کینه خوابت از دشمن
 سران لشکر اخوات ز امیر و امین
 از آن نبرد که پیرا کشتان دیدن
 تن شهادت شاید بجای جامه کفن
 نه نذکی چنین مرک احمر است حسن
 بلا به گفتند از پانچ ایدریم الکن
 چراغ بخت غما نیم خالی از روغن
 بهیکنیم به آب و باتش از در تن
 حرام بر ما برسان نام مارا زن
 بهرم رزم میان مبت کیدل یک فن
 که بود در عز این داور می سپاه کشتن

در این محله
 در این محله
 در این محله

در این محله
 در این محله
 در این محله

در این محله
 در این محله
 در این محله

جلد اول تاریخ قاجاریہ از مجلدات نسخ التوابع

سوی مرز لرستان خاک از سرور
مکان پای سیه دز گرفت و گو کند
بزدردن بر نصرت شاه آگهی برد
تقی شد است و دود و سوار سینه کذا
ازین فایز چو آگاه گشت نصرت شاه
بجفت زید رشتاب نزد حمت شاه
بگو چه شسته آسوده خیز و بزم آری
تقی شاه است و فزون از تار و مروید
اگر بوی کنجی بسیج رنج نمایی
ره نمود و نزد حجت پیک و کرد
چو بخت و تقی بشد لی بجا به پیام
اگر بزمی ربا نیت رخ سپاس کذا
بگو که راه نشاید بر بهر که دون
گرفتیم آنکه گشودیم بر تو این شکو
چه سودا که ستانی نگاه داشتش
که منداش کردی نزد حمت شاه
که زیدی آن سنگ نهنگ دیدن
نه ویر کا یادید بهان که سینه شیر
پای بود که کون کند فرار و فرود
به بدار سرور آور و چو پرشک
اگر بیدان ندان از دست برده
و کرد بهیچده این سختی و جان کش
طمع کن که نه مالک ایم و تو سر جان
سپن که آب سیه دز بود به از حیوان
چه زین تور که بود بصلاب بر جیش
ببا که سر شده در بوی کله و آری
سخن رسید به بن رهسپار آمد یک
کونین هوا بگذر نام خور و آب
تقی شش از سخن او بخشم رفت و سرود

سپید بر اند بجز و در سیل میان کن
کوه خارا را حنہ بجز خاره شکن
که بر دمید ز گلزار خرمی را سن
که روی باره کند بر تو پشت پالا دن
نجات پکی گوینده و بدیع سخن
ولی بر فن پای اند پر عقاب شکن
فغان کوسس که زین از ذوای اورا من
نه ویر کوز بر ماتا به اختر روشن
و کر نه مارا در کام ارژ و نامعکن
به دوسر و د که بدار مغز و با و می این
ز آب و آتش آگه کن فضای این
و کنده بو بخن پوشش جامهای خشن
گو که کوه نشاید کشید بر کردن
که فتم آنکه سپردیم بر تو این با من
نه داشتی و سپردی به تیز دم آه من
همه خار و اند و در لشک و در زم پشن
مگر ندیدی آن تو شش و تاب در جوش
بجا که کوه بر آتش و آب و سم و سن
بیا که کوسس که ساکن زمین و زن
جان بروی تو سازد و چاه بر پشن
سلم است ترا چاه و اند این مخزن
پوشیر غضبان همه لحظه بر بیا کن
همه پسند که نه تو آتشی و ما خرمن
مپن که خاک لریستان و به از لادن
چه زمین ترا که بود و نظر بر بعدن
کجا و در سه و تار این جو س پتن
بر تخی شده و بیره و باشت و سون
که این جو بر معن کن رخ ناز و من کین
که مان جو بر نصرت شده و کوا زن

مجله اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

به تیر خنجر دهمی ساخت تون و رکاب
تقی شاه از دم آن اثر و مایه از سر و
نه دست آنکه زنده راجه باد افرا
پس چو جت زار از قرار شاه چو سود
به بست راه بشیر از چهار سوی کشید
و کر صباغ بگردار برق خرم سوز
پای باره همی ده چهار روز نشست
نزد ز شمشیر برون زره به شهر درون
شکاروان بجای دی و کر ز راه ستاع
خبر رسید شاه جهان که کار جهان
بیاد حادثه زمین فتنه رفت خاک عرفا
ملک بخواست همه بخردان چاره کمال
مرات فن که بدینکار خود شوم ناچار
پاسخ ملک آن را و محسنه دانگشند
دشاه آید پر دخت کارهای بزرگ
ملک سرود که کرمانه همسپار شویم
بخوشبید ایران ندانم و اوست
نماز بروند آنکه به بخردان بر شاه
ملک به تخت کین بر شد و طلب فرمود
همین سپید ایران همیشه صبر ملک
نبرد شاه خم آورد دیا و شاه سرود
نبرد حمت شاه و فساد مرز عراق
کنون بناخن اندیشه این که به بجا
تبرکت از چو تا به مرزدار سرود
بران بخواری ندان ملک فوج حمت شاه
ازین شکست که او داد صد هزار دست
و کر نه باز فرستش بری چو مرد گناه
ملک و مالش خود را بزرگ دان و امیر
سخن رسید به بن داد خم سپید مال

این نسخه از کتاب تاریخ قاجاریه است
که در کتابخانه مجلس شورای ملی
ذخیره شده است. این نسخه از
نسخه خطی است که در سال ۱۳۰۰
تألیف شده است. این نسخه از
نسخه خطی است که در سال ۱۳۰۰
تألیف شده است. این نسخه از
نسخه خطی است که در سال ۱۳۰۰
تألیف شده است.

این نسخه از کتاب تاریخ قاجاریه است
که در کتابخانه مجلس شورای ملی
ذخیره شده است.

به تیغ چار همسایه کرد رکاب و توسن
کشید رخت بر از کینه چون دل بهمن
نه جایی آنکه بکر از کرده پا داشن
چه سوخت فرو شیر بر بند کردن
برج و باره و زنجور با سه تین تن
رسید حمت و زو برق فتنه در خرمن
چو شیر کز پی طمع چشیده طعم و سن
بخنجر کار بهی تنگ شد از این دیدن
نه بزرگ بختی و دی و کر بجا و چون
سکفت در هم و آشفته گشت آسیون
سبک نشین و بران آتش آبی اندر زن
بخت ای ز شاتار چاره بر پروان
برای چاره شمارا چسبیده باشد ظن
که گفت شاه چو در مین بود به من
و یکسکه پس از شد بزرگ سر و مل
کسی که داند ایزه ساخت چون ارغن
کف کریم و دل بازل و سپاه کش
که رای شاه بختی بود قرن و قرن
امیر و یو شکو دیو بسند شیر تشکن
خلاصه همه گیتی ستوده و دوا من
که رای بزم چو دو رخ بزم چون کلشن
ششیده که فغان شد ز مصر تا لندن
بچاره از سپه ایگار بر بزم دامن
پسین بر آتش این فتنه گیت با پرن
وزان بجان تقی شده نه هزار من
به ست لطف بدل کن ز بول او بکن
بزم و زرم مانش بکر زه و کر زن
طلب نمای از همد و زه تا به بران
چو یافت دستوری از شاه زمین و زن

شرح سلطت و جبايخري مصلی شاه ماجار

۲۵۱

بخواست اسب و برآه به پشت باره جواد
 ز مرزبری و دوشبانه روز ترگتازی کرد
 و پنج کره هزار از سواری نیده کرد
 و روزماند و گرین کرد و بازشت برین
 خبر رسید بجهت شد و لیس که بان
 رسید آنکه در ایندشت طایر تیرش
 نه اوتقی شد و این فوج نه سپاه ویت
 سپید است و ملک در ملک سوار دلیر
 شد این فسانه چو آتش لپه سیما ب
 بجوا طاعت چاره ندید حشت شاه
 پذیره را بجهان گیسو شاه رخت داد
 ادب نما و سخن از در ادب به کمال
 و زان طرف ز تقی شاه که مران گشت
 و حشم خود بخواره در یک انجمن نشاند
 هر بر و کور یک آغل اندرون غنوند
 بر اند باره سپید بیای باره سهر
 بمان جم بریا جوج فتنه سدیست
 نه بود و لشکر زین داری و صنع و غیر
 ذکر صباح نیز و تقی شد آمد و گفت
 ز باره مرد بخواه و در حصار کاشی
 چه بود و تقی شد که این از خرد است
 اگر که حمت تا خیر بر پایی حصا
 به بود سپید که رنج حرم سیر
 تو در کثا و زم خواه که حمت شاه
 بهش گفت تقی شد بویه یعقوب
 چونیک وید سپید که این سخن باشد
 و درم نشست و بر آشت و روی چهر
 کان کنی که چو حمت بشم در آن بهنگام
 سعاد من نشنا سبز جود و باره بزو

ز طور تافت همی نور وادی امین
 بشهر سلطان آباد ساخت پس کن
 کشتان نینده فتنه در دل ملک رزن
 بزیر کام نه است خار را ز سن
 شد انگی که زوید ز خاک جز ردین
 سپاه نابز باید چو مرغان اوزن
 که در بند تو باشد به چم آستین
 سپید است بهان در جهان پاکش
 غریب خواست و رخسار یافت مر
 که از اطاعت اهرن همی شود اهرن
 که در بند سپید نور صلاح بن
 فروتنی کن و مسرای من من و سن
 پذیره و به نداد زبانش چون سون
 نه زین بآن نه از آن باین مستور و فن
 در آن سفینه که نماند شش کار فتنه سفن
 میان هر دو کره شد پیاده از توس
 که سد جم بر آن همچو برگ سترون
 بر آستانش پرستش گرفت همچو شمشیر
 اگر چه حشم تو چون از دما ت لاخون
 که این مصون همه بی از دما است این مصلحت
 که در کبی نخود است بر رخ دشمن
 سکا لدم ارغنی کومیش ناسخ لن
 که تیغ من بی تو است حسنی از این
 که من به پیر ایم نیک خار باز چمن
 که دید یوسف خواهی نه در به بیت مر
 همی کوشش تقی شد چو آب در داون
 که چند در بر معلق تو را سخن سن
 که رو پیا شده پنهان بزیر بر من
 به بجز و کوه برابر من در مع و من

بخواست اسب و برآه به پشت باره جواد
 ز مرزبری و دوشبانه روز ترگتازی کرد
 و پنج کره هزار از سواری نیده کرد
 و روزماند و گرین کرد و بازشت برین
 خبر رسید بجهت شد و لیس که بان
 رسید آنکه در ایندشت طایر تیرش
 نه اوتقی شد و این فوج نه سپاه ویت
 سپید است و ملک در ملک سوار دلیر
 شد این فسانه چو آتش لپه سیما ب
 بجوا طاعت چاره ندید حشت شاه
 پذیره را بجهان گیسو شاه رخت داد
 ادب نما و سخن از در ادب به کمال
 و زان طرف ز تقی شاه که مران گشت
 و حشم خود بخواره در یک انجمن نشاند
 هر بر و کور یک آغل اندرون غنوند
 بر اند باره سپید بیای باره سهر
 بمان جم بریا جوج فتنه سدیست
 نه بود و لشکر زین داری و صنع و غیر
 ذکر صباح نیز و تقی شد آمد و گفت
 ز باره مرد بخواه و در حصار کاشی
 چه بود و تقی شد که این از خرد است
 اگر که حمت تا خیر بر پایی حصا
 به بود سپید که رنج حرم سیر
 تو در کثا و زم خواه که حمت شاه
 بهش گفت تقی شد بویه یعقوب
 چونیک وید سپید که این سخن باشد
 و درم نشست و بر آشت و روی چهر
 کان کنی که چو حمت بشم در آن بهنگام
 سعاد من نشنا سبز جود و باره بزو

بجان کوه برآه اندرون زنند شرار
 بخت و خواست ز جاوطلب نمود سپاه
 خبر بکشن سپه شد ز امر نافه داد
 یکی سپه که بجایه رماح شناسند
 بمغفوروی اندر سپهر هر روز
 بجای آهمن خای و بچکت که در سایه
 نظام بسته بوقت نبرد همچو کلکات
 بخورده خواب ز دشت بخاک سام سوا
 سران فوج تقی شاه نیک داشتند
 اگر که در کشاید این گروه آهستند
 ز برج و باره برآیدند و بجو و نا
 همه سپاه سپهبد شهر در شد و کرد
 و کر مسباح بیاید نبرد دشت شاه
 کنون بخیز و سرخوش گیر و بخرد باش
 ستوده دشت شه چون هژیر و بخرد بود
 به بست رخت و برآید باره تارنه
 سپهبد از برآو شد بر تقی شه و گفت
 کنون بیاری شاه صد هزار دشت
 که زر کنند همه کار ساخته چون زر
 و کر نه زنی در دارا بود دل کبیر
 تقی شه این سخنان چون شنید بخت
 بگفت از بی اینکار چاره ساز که تو
 سپهبدش چو پرشیده وید گفت من
 بپو بکارتی و شاد دزی بدر که شاه
 بشه نیاز برم قات باز بفرستد
 پس تقی شه زنی در که ملک قیادت
 نیاز نامه سپهبدش شفیع کند
 ملک گذشت ز جرش که بد شفیع بزرگ
 و کر هوش بهان ملک کرد ملک خدا

تقی شاه در این وقت که در دشت
 با سپهبدش مشورت میکرد
 که چگونه با دشمنان مقابله کند
 و تقی شاه به او گفت که
 باید که با دقت و تدبیر
 عمل کنی و از هر چه
 در دشت افتد بآگاه باشی
 و از لشکر خود مراقبت کنی
 تا در هر وقت که نیاز باشد
 بتوانی از او استفاده کنی

بجام بحسد بجام اندر و کسند لجن
 دل استوار بجایه شد که شود تن
 روان شدند بماند سیل بنیان کن
 ز برک نترس و هیچ درع نشین
 با عدلی اندر محبت و اور بنجن
 بود تند رسان و محله شیرا ورن
 قطار گشته بود وری چو گلک افکن
 نخسته امن ز دشت کور پور پشن
 که میتند به پر خاش مردا هر مین
 که بر شوند باره چو مرغکان بو کن
 در حصار و فکندند مغر و جوشن
 برج و باره آن شهر مان و کن
 نشست و گفت که مینوش کید و نخته سخن
 سبیل ارغون مکرزین بنفشه ارغن
 نمود خلعت اندر ز او طر از بدن
 بهانه جوی تخت و بخت جلیت فن
 که بر فروخت چراغت ز زر طر از کن
 بومیانی اسگشته مایه کن مین
 ز زر آرد واره ازین قل و قال از غن من
 از این همه شد و مال و خانه و مخزن
 که هست در همه احوال سبتلای سخن
 صد پرستی و منم نه بنده ام بوشن
 بر آنچه منت اسرایم هیچ از آن کردن
 ترس از یکد مانی چون گنج در ز من
 بسوی مشکوی - اور شوی بر دوزن
 ولی تمام ز اندیشه دوشون به سخن
 که بیان و دشتش پادشاه پاداشن
 برآو باره خلاصه و سیج مین
 ز شاه یافت نشان با هزار شادی و شن

شرح سلطنت و جابجری فتحعلی شاه قاجار

دو هفته ماه سزیدیش کوی پیراهن شسته را دسپسید بیاد پاتوسن مظهر آمد و سپلوی ملک یافت سمن سران همه بسر و طفل کسان بفریدن بخواست نوبت شادی ز خانه و بر زن که از عراق گرفته است تا دیار و گن نه از زیاده دامن همت تو و سن حرام باشد جز از پی تو و دوح و نون نفسه اگر نه بدید تو در کمر در زن بهام قدر تو همدی چسبید چوبک زن هزار مرتبه در ناف آهوان ختن بخش بر شنونده اذین دراز سخن مکفت خویش ازین پیش شیمه دین بی نقای شنش بر که ذوالمن که بوی دوست بر کجی زخم فتن نه زخم که رنشن سخنان دشمن فرکن	پس از دو ماه دیار است و ربا ز آمد چو شد بخانه خداوند شاه و در سرور بشد سلطان آبا و زدن سه ماه سفر پذیره رفت برون جلق شهر از که و بشهر در شد و نشست با سماع و سرود تبارک الله ازین بختی در آید نه از غذا شده و دیدار خاطر تو کدر و بال باشد جز از در تو عرض سوال سخن اگر نه ببح تو در زمان بنیان بهشت رزم تو بهرام ترک ترکش کش منم که کلکم در مدت تو خون کرد است سپه تکی و سخاوت قاضیه تا چند اگر چه راوان زینکونه پیش ازین کرد تو لب به بند و دعاراد و دست بر تنجا همیشه که ز ماه مدینه است مثل مزاج لطفش دیدار یاورش کلگون
---	---

بین و میتره کسی در قصیده لب نگوید

بهوشش باش که این شیوه ختم شد برین

زین پیش مرقوم افتاد که عبدالرضا خان یزدی از باقی طریق فرار گرفت همانا بعد از فرار باو ده تن از مردم
 و ذرا بهرات پیش داشت در میان قاین و هرات بعضی از صعا لیکت به و باز خوردند و زرو
 سیم و جواهر نیز چند آنکه با او بود بغارت بردند ناچار عبدالرضا خان مرا عجبت بقاین نمود
 و امیر اسد الله خان حاکم قاین او را بر داشت و محضرت نایب السلطنه آورد و بشاعت او
 در پیش معفو گشت و روز دوشنبه هفتم شرفی قعدة الاحرام نایب السلطنه با چهار هزار تن پیاده
 و سواره وارد شد مقدس گشت و پانزدهم ذیقعدة محمد خان قرایی بر کاب پست و مورد
 نواخت و نوازش آمد نایب السلطنه پیر او را بشرف مصاهره خویش مفاخرت داد و دختر
 او را از هب کجتن از فرزندان خود خلبه نمود آنگاه میرزا محمد علی آشتیانی مستوفی را بنزدیک
 یار محمد خان وزیر کامران میرزا فرستاد تا او را از در اطاعت و انقیاد دیار و این هنگام
 مار محمد خان مالشکری ساخته در غوریان جای داشت بعد از سالت میرزا محمد علی و مرعبت او

جلد اول مایح قاجاریه از مجلدات مایح التواریخ

معلوم شد که یار محمد خان در مخالفت با کار داران ایران و صاحب رضا قلیخان کیدل و بختی است اگر چه میرزا
 قریش را با اتفاق میرزا محمد علی بدگاه نایب السلطنه فرستاد و لکن کمون خاطر او کشف بود با مجله نایب السلطنه
 محمد خان قزاقی را روز غره شهزاده بجهت رخصت داد تا تربت حیدریه رفته پناه خود را ساخته کرده باز حضرت شود
 و در آن سوی رضا قلیخان زعفرانلو هرسانک شده و خواستار آمد که نایب السلطنه قائم مقام بر قلع
 امیر آقا کیسل سازد تا در آنجا با خجعلی خان شاد و لو سخن کند و رضا قلیخان را اطمینان دهد و لاجرم حسب
 فرمان پانصد و پنجاه قائم مقام با در قلع امیر آقا با خجعلی خان را دیدار کرد و چون بی آنکه رضا قلیخان حاضر
 برگاه شود و تقبل ایشان کند معذرت نمود سخن ایشان با هم راست نیامد اما خجعلی خان با قائم مقام موافقت
 نهاد که چون نایب السلطنه اینک قلع خوشان کند مگر رضا قلیخان را که به حضرت پیوند دین و ذرا بهت تمام
 نایب السلطنه از سه سفر هرات و سمرکند و دوازده و دوازده سال هزار و دویست و چهل و هشت هجری بالخراسان
 از شدت مشید برون تخت و شش روز در او لنگ یا قوی که ده و فوسکی شهادت توقف فرمود و از آنجا که کوچ
 داده و چون قلع لشکرگاه کرد با مجله روز یکشنبه ده م مفرود ظاهر قلع امیر آقا چهاران سراپا در است کرد و قلع
 امیر آقا از مستحبات رضا قلیخان بود و خندق عمیق داشت و دیوار آنرا از ذرع ارتفاع بود و جسمی از بر
 چاربان و کردهای از ترکمان در آنجا نشین داشتند و یوسفخان تا آنجا رسیدن شتخا لاهی از قلع زعفرانلو
 بفرمان رضا قلیخان نیراسبان قلع بودند با مجله نایب السلطنه شنبه هشتم صفر یوسفخان کوهی امیر تو بخانه را با جمعی
 از قواد سپاه حاضر کرده حکم پوریش داد و لشکریان از چار سو سکرپایش دادند و بر سران بفرمان نقب ارض برداشتند
 و قلع کیان چند کرات کم کم نقابان را صفا نموده بمدا فدر بر خاستند و در میان نقبها متعاده آراستند با مجله یک
 نقب را تا در برج بازه در برده با باره و انباشته کردند و آتش در زدند و در هم شد صفر آن برج بر آید و یک نیمه آن
 بمطرف خندق فرو رفته و خندق را آکنده کرد و توپچان آهنگام مانند کرک کلور توپ باریدند و بر سران را
 حلف و حشیش بار بار بر برهم نهاد و بر پشت ای کشیدند و بخندق و راندند آتش آن کند و آکنده کردند و حکم پوریش
 بر فرار باره می عروج کردند یوسفخان امیر تو بخانه جلالت و رزید و بر فرار باره آمد و لشکرهای تحویض داد و قویدل داشت
 و دینار و در هم می نبدل کرد و ناگاه کلور کجی از شتخا لاهی پیشانی آید بر جای سر شد نایب السلطنه چون این یه فرزند خود
 بدلم میرزا را فرمود و قشایب کرده بر جای یوسفخان پاستاد و همچنان مردم را با هم و امید تحویض جنگ میداد یوسفخان
 تا از این که در یکباره منزلی گشت و شمشیر از گردن آویخته از دروازه و یکبارگی قلع و افواه کان روی بخت
 نهاد و چنین بزرگت بر خاک نمود نایب السلطنه بر آنجا عت مجتهد و فرمان کرد و آشکریان و ست
 غارت باز داشتند و چون لشکریان این قلع بحکم پوریش مفتوح ساختند و بحکم نظام احوال قلع
 کیان بهره ایشان بود نایب السلطنه اموال مردم قلع را با مردم قلع تقویض در در بهای
 آن معادل بیت هزار تومان در مسکو از خزینه خود مالشگر عطا کرد و بیرون مال و بیت سیصد
 قبضه شمال و سیصد مراب و پنجر و در سرب و بارود و ششصد خرد و قلع را خود نگار داران نایب السلطنه
 شد و فرمان کرد تا آن قلع را با خاک پست کردند و حکومت چار از انجمنی زعفرانلو برادر زاده محمد خان

کم کم
 با یکی که از آلت
 و شقت نفی
 زننده بکوشان
 کشته خندق را
 میکند بپیش
 و انباشت

قلع قلع
 امیر آقا بیت
 نایب السلطنه

شرح سلطنت و جانیخیری فتحعلی شاه قاجار

۲۵۵

کذاشت و مرده این فتح است اسد الله خان افشاری و رتو بخاندوم شهر بیع الاول معروض درگاه شاه قاجار
و شهریار جهان معادل پانزده هزار تومان زر مسکوک و پنجاه زره خلعت از بهر ابطال لشکر عطا کرده بخوارتن
و پیاده نیز ملازم حسن خان پیر آصف الله و له فرمود تا بشکرگاه نایب السلطنه پیوند و شاهزاده ملک قاسم
نیز با ایشان کوچ داده پانزدهم ربیع الاول بحضرت نایب السلطنه پیوستند اما آنانوی چون رضا قلیخان فتح
امیر آباد را به دست تیرید و بفرمود تا لشکری و رعیت او از هر دیه و قریه که جای داشتند کوچ داده در
جنوستان بکمن شدند و بجعلی خان شادلو سپرد و جعفر قلیخان را که سینه داماد رضا قلیخان بود با کیمز ارش شاهی
شادلو جنوستان فرستاد و در خط برج و باره استوار باشند و جعفری خان پیر رضا قلیخان با کیمز ارش سواره شاهی
بحفظ قلعه شیروان بیرون شدند که در ده فرسنگی جنوستان است اما نایب السلطنه دوم ربیع الاول از امیر آباد
بیرون شده بر او کان آمد و از امیر آستانه کیوان را بجوگرت راوکان گذاشته جمعه ششم ربیع الاول وارد طاس کشت
که تا جنوستان و در فرسنگ مسافت است بجعلی خان شادلو بهمان مواضع که باقیم مقام گذاشته بود و روز دوم
بر کباب پیوست و مورد نوازش کشت جعفری خان پیر رضا قلیخان یکد و کثرت با جمعی از ترکمانان با نذیه شمع
از شیروان تا کنار لشکرگاه نایب السلطنه تا صبح آورد و از پیچ سوی زیانی توانست کرد و ناچار طریق قسرت
پس دور و دوم ربیع الاول رسولی از جانب کامران میرزا و یار محمد خان افغان که در غوریان لشکرگاه داشت
بر رسید و مکتوب ایشان را بر سائید بدین شرح که اگر بار رضا قلیخان کار با ما است و مسالمت خواهید کرد
ما نیز در میان سخن از در صلاح کنیم و این مقصود را زود تر فیصل دهیم و اگر قصد تیر خیز جنوستان و تیر خیز قلیخان
ما از پای نخواهیم نشست و لابد با او خواهیم پیوست نایب السلطنه فرستاده او را هم در زمان باز فرستاد و نام داد
که اگر رضا قلیخان طریق صدق سپرد هرگز مورد عقاب و عقاب نشود و اگر شمار در صلاح کار او خاطریت
حاضر درگاه شود بعد از مراجعت رسول و اگر کسی یار محمد خان از لشکرگاه نایب السلطنه و کما در حال و کثرت
ابطال داشت که با او نتوان ساز جدال و قتال کرد و لشکر خود را باز هرات فرستاد و با کیمز تن از طاس
خویش برگاه آمد و از نایب السلطنه محلی بیع یافت و از پس او در زیمت و بیعیم ربیع الاول بیع الزمان میرزا بالشکر تهر
رسید و پیوسته لشکرگاه کشت و از ترکمانان سالور که سخته حرس اند پنجاه تن از بزرگان بدرگاه آمدند و پیشکش
لاقی پیش داشتند نایب السلطنه فرمود تا خبر و میرزا ایشان را ده مشهد مقدس بمالطه دارد و اگر آهنگ
میرحس کنند گذارد و مع القعه رضا قلیخان چند کثرت ما حسین کوچک سوار بر از قلعه جنوستان برگاه فرستاد
و آغاز مسکنت و ضراعت نهاد نایب السلطنه در پاسخ فرمود اگر رضا قلیخان طریق سلامت جبهه قلعه
جنوستان را بپارد و بحضرت ما بپاید و اگر نه ما خود تیر خیز حصار کنیم و او را عرضه دمار سازیم چون از آمد و تیر
کاری بر او نشد و ما از بالشکر جنبش کرد و جنوستان را حصار داد و نذیه سپاه رکابی از طرف مشرق قلعه بر زد و چون
پاشای مقدم با فوج مرغه بوی مغرب شد سدها بظن کرجی با تو بخانه جانب جنوب گرفت و بیع الزمان میرزا
با ابطال رجال طریق شمال سپرد و از چار سوی جنوستان را فرو گرفتند و سکوها پیش بردند و صفرا از جانب غرب
چنان تالاب خندق بر مید که اگر تن سوار در پهلوی یکدیگر تالاب خندق رهسپار کشتی از فراز باره کس ایشان را

نایب السلطنه

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ البیاض

۴۵۵ دیدار کجی در ایوت حسن خان میر آصف الله ولد بانجرا ترین بشکر و محل سیم وزر و تشریفات پادشاه از راه
 بریدنایب السلطه پذیره خلعت شهریار کرد و چون بشکرگاه باز میشد از باره قلعه توئی سیاحت اوگشا و دادند
 این جرئت خدش داشت غضبناک کرد و حکم داد آتش بقتل پورش قلعه راست کند سپاه از جای بپسید
 و جان از گردن کرد شد بانگ توب و دوا خان تکلیف و پایاوی مردان جنگ زمانه را قهر کن ساخت رضا
 قلیخان ابواب سلامت را مسدود یافت و کس نزد قایم مقام فرستاده و قیاب اسبستان کرد قایم مقام
 پیام داد که خبر در این درگاه تو را ملاذ و نیاد میدانم بیست و هفتی تن از گرداب بلا بر آرد طریق حضرت سپاه
 و فرزند خود میرزا علی را نیز نزد ویت او فرستاد تا بی آیش بشکرگاه آورد و در ضابطی خان در زمان
 از گردن آویخته طریق بشکرگاه گرفت و در سر پرده قایم مقام فرو شد و قایم مقام هم در آن روز که ششم
 ربیع الثانی بود اورا بحضرت نایب السلطه آورد و از زمان جان امینی حواد و نکاحا بهان برکاشت که اورا با نکاح
 قد نخوان باشند و روز دیگر نایب السلطه بشهر خوشان در آمده برج و باره را با بشکر خویش سپرد و خود
 بجوایه در رفت و قمر خجعی خان شاد و کو که ضحیح رضا قلیخان یکت زمره جامه شاهوار و ده سرباسب
 و سی نفر شتر پیشکش گذارند و میت عراده توب و هزار قبضه شمشال بار و دواخان قلعه بسیار که انباشته
 و ضابطی خان بود و ما خود کشت انگاه نایب السلطه بفرموده قلعه خوشان را پست کردند و حکومت آن بلده را
 با سر ولایت یشا بور دام و صنی آباد جهان ارغیان بنو محمد خان برادر آصف الله و توفیق داشت و مرشد
 این فتح را محمد ظاهر خان قزوینی روز چهارم جمادی الاولی در دار الخلافه طهران بمعرض درگاه پاد
 داشت منع القصد چون نایب السلطه کاجوشانرا بنظر کرده بعضی اموال رضا قلیخانرا با خود داشت از میان
 مجوه او بکوتی بست شد که صادق آقای برادر بیکلر خان چاشلو که در لشکرگاه نایب السلطه روز میرود
 زشته بود و اورا بشنچون تحریر و داده بود نایب السلطه بفرموده تا بجغیران گناه سوار از ارباب و گرد
 انگاه بعضی از لشکر را رخصت مراجعت بوطن داد و در میان ایشان سواضع نهاد که ما از تسخیر سر حسن ناکریم
 تا که مردم آذربایجان را نیشا بور علی مسافت کرده در منزل آق دربند انخن شوید و گوش بر فرمان بگذارید
 و خود پست و دوم ربیع الثانی از ظاهر خوشان کرج داده دوم جمادی الاولی بشهر مشهد مقدس در آمد بعد
 از سه روز رضا قلیخان ایلمانی جهان کرامه شدن و سردن شستن از خیابان بالا بهجام مشهور بجام بشارت
 شد و بعد از بیرون شدن از حاکم بکت از ملازمان او تنی و تنگی به داد و او بر اسب خود بر آید راه فرار پیش
 گذاشت سرن از نکاحا بهان او بکستار در آمده لجم پیش بگرفتند و او بیدرنگ بکت را با کله و ننگ و آن دیگر را
 با شمشیر از پای در آورد و چون از ماتن سواره چهاره مانند از اسب فرو شد و ده دوان دوان
 ره فیه مقدس گرفت که در تحت قدمه حضرت رضا علیه السلام پناه جوید بعضی از لشکرین او را دید که در
 در نیمه راه مانده و داشتند و موی رنخش را ازین برکنند و تنش را از جامه عریان نمودند و سر و مغزش را
 با سنگ و چوب بگرفتند و همچنان در حضرت نایب السلطه آوردند و تنش خدش بروی بخنود و درای خویش را
 بر گرفته و عطا و عوامن خویش پوشید و پناه تن سرباز برکاشت تا اورا بیک نخوان باشند انگاه بشهر

فرار
 رضا قلیخان
 بفرار نمود
 کرفاری او

شرح سلطنت و جانیگری فتحعلی شاه قاجار

۲۵۷

نسخه خطی
کتابخانه
مجلس

سرخرس را بقیمم مرم داد که نشین ترکمان سالور است و آنجاخت خود را منصب بتولی خان بن چنگیز خان میدارد
و اورا لقب مبارک خان میداند و مکات خود را از آن برتر می شمارند که قبض و اسیر بردارند از این رویه
ترکمان نگه و ساروق و میر علی و علی ایلی نزدیک ایشان رفته اسب و سلاح بخاریت گیرند و چون بخاران مردم
شیعی دست یافته و اسیر گرفتند اسیران را با مال بزرگ ایشان برند و یک نیمه ایشان بخره دهند با بخله
نایب السلطنه و از دهم جادی الاولی سخن در انداخت که بطرف هرات خواهم رفت و راه سرخرس پیش گرفت محمد
حسن خان پیر ابراهیم خان پیکر کی هزاره نیز لازم رکاب گشت زیرا که به کام غلبه محمد خان قشهرانی در مشهد مقدس
ابراهیم خان پدرش معادل هزار تومان اسب از بکنه خرس بخرد و زو و پسر و آل خود را مرهون قیمت اسب گذاشت
تا که رسواری چند راست کرده و بجهت لشکر کرده بر مردم هزاره غلبه جوید شیر محمد خان و اسکندر خان برادرزاده
اورا دفع دادند و اسبها را نیز ما خود داشتند لاجرم تا کنون اهل او وزن محمد حسن خان در سرخرس بجز و کان بود
این بهنگام محمد حسن خان از پی چاره لازم رکاب نایب السلطنه گشت با بخله نایب السلطنه روز شام نزد هم
جادی الاولی در آق در بند فرو شد و مدتی خان و محسن خان برادران محمد خان قرانی بهیچین
بشکرگاه پیوستند و هم در آنجا طما سب میرزای نوید الله و له را با شوارشایسون و خنه و قند کوز و برهم ستم
بیرون کردند و خود بالشکرمانند ران و استر با دو سمنان و دو معان از قفای اور بسیار گشت و حکم داد و جعفر
قلین پیر خجلی خان شاد و لو با دو هزار سوار خراسانی به پنجبر سنک مسافت از قفای اردو کوچ دهد
و ولعهد ثانی شاه هزاره محمد میرزا تو بخانه و لشکر آذربایجان بخرسنت بر قفای جعفر قلین بودند به یکونه
علی طریق همی کردند از قضا سیصد سوار ترکمان که از تاخت و تاراج قایات مراجعت کرده بودند بالشکر میرزا
و دو چار شدند سواران لشکر از قفای ایشان همی تاختند تا فوج جعفر قلین در آمدند از آنجا سوار جعفر قلین
به ایشان در آمد و ایشان را هر نیت کرده از دنبال ثبات و تمامت آنجاخت را اسیر و دستگیر نمود و بجهت
نایب السلطنه آورد و بر حسب فرمان سران تن همی دور کردند با بخله سه شنبه پست و دوم جادی الاولی
نایب السلطنه در ارضی سرخرس خیمه زد و طما سب میرزا با دو هزار سوار از لشکرگاه بیرون شد و با جماعتی از
ترکمان سالور و چار شده جنگ در پیوست برخی از لشکر شاهزاده مقتول شد و بقیه استیغ فارک و لشکرگاه
پیوستند هم در آنحال و ولعهد ثانی محمد میرزا از راه برسید و لشکر بر حسب فرمان او بنده ان کرده ترکمانان
بر دو ایشان را هر نیت کرد و روز دیگر نایب السلطنه بهر باب خان امیر تو بخانه را حاضر ساخته حکم بویشتن قلعه خرس
و لشکر از جای حبش کرد و دمان توب و خناره بجانب برج و باره کشت و یافت سکنه سرخرس از پی طایفه
شیعی را آورد و در مفصل قلعه برابر کلوه توب بهشتند تا توپچیان از باریدن کلوه لختی قلعه ورزیدند آنجا
بالی محرم بهادر متراول بستی و آوید و تورت خان سالور زانی را که شوهرهای ایشان خاکه مذکور شد
در مشهد موقوف بودند بدو هشته بلکرگاه آمدند و سه هزار تن اسیران شیعی را که در سرخرس بودند بهرگاه
و فرزند ان ابراهیم خان و زوجه محمد حسن خان را نیز سپردند باشد که نایب السلطنه دست از محاصره
سرخرس باز دارد و مردان ایشان را نیز جز حبس نشده با سازد نایب السلطنه فرموده از ان ایشان را در لشکرگاه

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ المومنین

۲۵ و بانی محرم کبیر قلع ساخت و فرمود تا این حصار را با کار داران موقوفین نهند برین بلیه و بارانی بخوبی بعد از
مراجعت بانی محرم بزم مردم سرطاعت فرو داشتند و از پس دیوار قلع آغاز طیفان و عصیان نمود
این کثرت نایب السلطنه سخت غضبناک شد و فرمان پریشان داد لشکریان بی آنکه خبری کنند یا نفعی کنند
از چارسوی محمد افکنده و مانند مرفان اولی اجنه از در و دیوار قلع هجوم کردند و در آن بلده در آمد و تیغ
بیدین مردم نهادند و دست یکجاخت هر کرا یا فتنه عرض تیغ ساختند بانی محرم نیز در آن غوغا مقتول شد
آنکه برج بفرمان لشکر دست از قلعه داشت و پنبه غارت پرداخت و کتک کس بود که مسأول هزار
تومان بجزه نیافت و از آنکه اموال سه هزار خانوار سالور و سیصد مراب خاص نایب السلطنه کشت پس
بفرمود تا قلع سرخ را با خاک پست کردند و چهار صد و پنجاه تن از قبایل ترکمان برسم تجارت در سرخ
جای داشتند و ایشان پنجاس بودند که اسیران شیعی را در سرخ خرید و می بردند در حقوق و دیگر بلدان
ترکمان میفرختند و نایب السلطنه بفرمود تا ایشان را حاضر کردند و اسیران شیعی را که در سرخ گرفتار بودند
نیز انجمن کردند و تیغ بریشان زد و تا جمیع این برون فروشان را پاره پاره ساختند و این وقت هزار و پانصد سواره
ساروق که از مردم بد و مردم سرخس میآمدند چون راه با سرخ نزدیک کردند و این قبیله با بشینند سرخس
گرفته از نیمه راه مراجعت کردند آنکه نایب السلطنه بفرمود تا جعفر قلیخان شاد و مصطفی قلیخان سمنانی با جمعی
از لشکر سه هزار خانوار ترکمان سالور را که اسیر بودند با سه هزار اسیر شیعی که از دست مردم سرخس نجات
داده بودند بجانب مشهد مقدس کوچ دادند و چند آنکه عیالات و جو بات در سرخ انباشته ترکمان بودند و
سرخس محل داده بجانب مشهد فرستاد تا بای غلامش که در مشهد بالا گرفته و نشست مع القیسه شانزدهم حاد
الآخه اسیران شیعی بدروازه مشهد قریب شدند میرزا پادشاه محمد با قیامت مردم مشهد پذیرفته
کردند و در مسجدون شهر میرزا پادشاه الله نماز جماعت گذاشت و بر منبر بر آید و بگوید که کذاری دولت ایران و سلطنت
شاه شاه زبان به عابریکشا و مردم غوغا در انداختند بعضی بهایای کریم شاه و یارانش کردند و برخی بهایای پوی از
از فوج و سرور افسانه بودند بعد از ورود بهر نایب السلطنه اسیران شیعی را روانه اوطان خویش نمود و اسیران
ترکمان را بشیعیان بدل فرمود و صورت حال را عرض کرده معسوب حضرت قلیخان شاه هیسون روانه حضرت
شاه شاه داشت و این مرده پست و چهارم حادی الآخه در دار املا فکوشش زد و مردان نایب السلطنه
در چنین هنگام که از شت بر دوت بود که بر مردم معیوبت میرفت و از کثرت برف و یخ طرق شارس
یکبار همد و بود و بعد از ده روز از سرخس خیمه پرده زد و هشت روز در آق در بند اقامت فرموده در اینجا
بیخ الزمان میرزا را بمصهارت خویش مخاضرت بخشد و بجانب استرا با مراجعت فرمود و از آنجا کوچ داده و در
قزلب در ارضی جام منهد و شد و قلع محمود آباد و دولت آباد و راه و سکنان را که محمد خان قزاقی مقتول خویش
میدانست بیانی مفتوح ساخت و محمد قلیخان و محسن خان برادران محمد خان ناچار طریق خدمت سپردند
محمد خان قزاقی که در نمان بانایب السلطنه خیر صافی داشت و در طریق صداقت تعاهد میوردید ناچار
از ترب پرده شده حاضر درگاه شد و نایب السلطنه را تربت حیدریه در آورده و قبیله از قانون معاهدات

شرح سلطنت و جانگیری فتحعلی شاه قاجار

فرو گذاشت و پیشش شایان پیش گذرانید در این هنگام کاروان میرزای افغان که سینه ماند از هرات بود ۲۵۹
 خواست تا در حضرت نایب السلطنه اظهار عقیده تی کند و ایمنی جوید مکیاب محمد خان قزاقی را که بدو کرده بود
 بدگاه فرستاد بدین شرح که سفر نایب السلطنه در خراسان من از بد دفع خا این خراسان بفتح قلاع قزاقی نیست
 بلکه ملت خانی فتح هرات و تخر افغانستان است اگر جمعی از لشکر افغان را روانه تربت دوری تا حفظ قلاع قزاقی
 کند و من نیز جمعی از قزاقی را که با خود یکدل میدافم از خود دور کنم و حفظ و حراست هرات و قسم بصواب نزدیک
 باشد مع القه نایب السلطنه مکیاب محمد خان را قرائت کرد و محمد خان این معنی را تفرس نمود و هر اسناک شده
 آهنگ فرار کرد و این معنی کشف افتاد و لاجرم نایب السلطنه بفرموده او را و برادرانش را بید بر نهادند و
 حکومت تربت و برسن و دکن و محلات و سرخایم را سهداب خان غلام شیندست باشی تعویض فرمود و ابراهیم
 خان هزاره در بعضی ازین اراضی بیابان و برکات انکاه حسن خان سالار پسر آصف الدوله را از مشهد تعین
 احضار کرده در حضرت انصاف بهادر امخلافه داد و لشکر سمنان و دامنار نیز باز فرستاد و خود از آنجا کوچ داده
 در عین تشبیهان وارد مشهد گشت و رضاقلیان زعفرانلو را با تقی محمد خان در ارگ مشهد محبوس باز داشت
 و یار محمد خان افغان را چنانکه مذکور شد از روزیکه بدگاه پیوست پنجاه تن سرباز او را بخران بود که محل خوش
 مراجبت نخبه نگار هرات بیکره شود و شاه پسند خان افغان که با کاروان میرزا برای خلاصی زیر خویش حتی اندیشه
 عکس بدگاه نایب السلطنه فرستاد و معروض داشت که یار محمد خان برکنه هرات استیلا می کند و او ان بدست
 کرده چنانکه مرا از عمل باز داشته اگر کار در ان حضرت و لیبعد او را در حبس بدارند من شکر نعمت خواهم بود
 یار محمد خان نیز معروض داشت که کاروان میرزا با من از در حضورت است اگر مرا مورد ملاحظت دارید
 و حضرت مراجعت دهید قلعه هرات را بفرحت سپاه و آمد و شد لشکر بکار و در ان حضرت سپاه نایب السلطنه
 حلیت ایشان را بآنت و در بازداشتن یار محمد خان مبالغت بر زیادت کرد و فرستاده کاروان میرزا را
 بی نیل مرام باز فرستاد و چون این هنگام قلب شاد بوده و یورش بجناب هرات مشکل می نمود و سرباز آذربایجان
 از زحمت سفر و ساله بسته بودند از آنجا بجماعت فوج خاصه را میقم درگاه داشت و دیگر فوج و ملازم رکاب
 فرزند خود خسرو میرزا فرموده روانه آذربایجان نمود تا هنگام بهار از فوج بیکر لشکر کرده برای فتح هرات
 افغانستان و خوارزم و قندبار حضرت شود انکاه یار محمد خان را حاضر کرده فرمود افغانستان همیشه در
 فرمان سلاطین ایران بوده اند بعد از قتل پادشاه افشار احمد شاه افغان سر پطینان و خود سری بر آورد
 و کریم خان زند آن دست نیافت که او را بسجای خود بنشانند لاجرم احمد شاه و فرزندان او مجال یافتند
 و یک چند از زمان سده از خدمت سلاطین ایران بر تافتند اکنون کاروان میرزا باید مملکت هرات
 بسیار و خود طریق درگاه شاهان ایران گیرد یا سکه و خطبه بنام پادشاه ایران کند و منال
 دیوان را بر گردن نهد و دختر خود را بکو و کان تا آسوده باشد و اگر نه با سپاه ساخته بجانب
 او تا ضیق خواهیم کرد و کیفر او را بکار و خواهیم گذاشت یار محمد خان بعد از اصفای این فتنه
 یکتن از ملازمان خود را مابوی هرات کسل نمود و صورت خال مابکاران میرزا مکتوب کرد و هم

ضعی داشت
 سرباز و فراده بیکر
 آمد و در حبس را بکار
 برای فتح هرات
 نمود و کاروان میرزا

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدهات تاریخ التواریخ

در این ایام محمد علیخان فرمان که از خوقند عیبه الرحمن بیک لازم خود را با اتفاق قاضی خوقند مغراران
 و روم فرمود و سفارت ایشان مغرور من داشت که پادشاه خا لکرتا خت مملکت کاشغرا تحت
 فرمان کرد و مردم بت پرست را بر اهل سنت و جماعت عید داد و با کمیسر این کار تجیز لشکر کردیم و دارا
 کاشغرا از بت پرستان برداشتیم جمعی را اسیر گرفتیم و برخی را مقتول ساختیم لاجرم شرده علیه مسلمین را با
 کفره در حضرت پادشاه ایران و مملکت روم عریضه کردیم تا بدین شادی شریک باشند و تسادگان او
 سخت در ارض اقدس تقبیل حضرت نایب السلطنه کرده از آنجا طریق دار اسخلافه گرفتند در عشر آخر
 رمضان حاضر درگاه پادشاه شده عریضه خان خوقند را با دو تن غلام و کینه خانی از پیشگاه حضور بگذراند
 در حضرت یافته سفر سوم کردند و هم از راه ایران مراجعت نموده طریق ترکستان سپردند اما نایب السلطنه بعد از
 توقف در شهر مشهد از شاهشاه ایران خواستار شد و بر حسب تنهایی او شهر یار تا جدار نشد ماکذاری جمیع مملکت
 خراسان را بنام ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا برکاشت و میرزا مصداق برادرزاده قائم مقام را نیز لازم
 رکاب او ساخت پس از آن شش فوج سرباز که شمار چهار هزار و هشتصد تن است از جلدان و اصفهان خراسان
 اختیار نموده مسلمین برکاشت تا ایشانرا کار نظم و نظام بیاموزند و چهار هزار سوار نیزه از آن قابل
 مملکت متین نموده و مرسوم و مواجب ایشان را از منال و دیوانی خراسان مقرر داشت تا فرما کند
 خراسانرا منظر فرمان باشند و میرزا موسی خان برادر کتر قائم مقام را که مردی با امانت و دیانت بود بزرگ
 و تقوی و زبیر در بقعه مطهره حضرت رضا علیه الصلوٰه و السلام بتولی فرمود تا امور خدمت آن آستان
 بلاکت پسباز بنظم و هر ملک و مالی که سلاطین سلف و بزرگان پیشین خاص آنحضرت موقوف داشته اند
 مضبوط به اردو دست تصرف بیکانگان را منقطع نموده و میرزا موسی خان در انجام این احکام خدایت
 نیز اگر چه نام او در جهان تذکره گشت و هم در ایالت میرزا علی اکبر کلانتر فارس با محمد علیخان ایلمانی
 قابل ثقافتی بدست موصلت و پیوند خویشاوند شدند و با هم متفق شده در عزل و زبر فرما نفرما که انوقت
 امیر از محمد علی شیر الملک بود مواضع نهادند از آن سوی شیر الملک بمنتهی زادانته در حضرت شاهزاده جعفر میرزا
 فرامفر مواصلت و موافقت ایشانرا از بھر مخالفت با فرما تقر با باز نمود و شاهزاده را با ایشان سرگردان
 نمود میرزا علی اکبر چون بتوقف در شهر بند شیراز بود ناچار طریق ضراعت سپرده به ستیاری پیشکش سخنان
 فرمیده فرامفر را با خویش بر سر مهر آورد اما محمد علیخان ایلمانی برادر خود مرتضی قلیخان ایل کیکی را در
 نمان القا کرد تا قابل ثقافتی را لوح داده راه کرمان پیش گذاشت و خود نیز فرار کرده در اراضی فسا با
 پیوست و هم در آنجا میرزا محمد حسین فانی را که از احفاد فاضل ادیب اربابیه علیخان بود در مخالفت فرما
 با خود متفق کردند و بجانب کرمان شتاب گرفتند سیف الملک میرزا پسر ظل سلطان که این وقت از
 قبل نایب السلطنه حکومت کرمان داشت مقدم ایشانرا بغال گرفته در اراضی بم و نر با شیر بلایق و قشای
 آن جماعت را معین کرد و محمد علیخان ایلمانی برادرش مرتضی قلیخان را با تاست ایل در آن ارمنی
 سکون نموده خود با اتفاق میرزا محمد حسین فانی و داماد خود میرزا قاسم خان خلیج شهر کرمان

آمن
مغیر خوقند
بدرگاه پادشاه

نمودار و تشریف و تصدیق نایب السلطنه میرزا موسی کلانتر که در آن وقت حاکم فارس بود

لشکر
کشیدن
فرامفر
فارس
بکرمان

شرح سسنت و جانیخیری فتحلی شاه قاجار

در رفته جدا که سیف الملوک میرزا شتافت و در حال سیف الملوک صورت حال را عرض کرده معجب ۲۱
 میرزا محمد حسین و میرزا قاسم خان روانه حضرت نایب السلطنه داشت و ایشان راه فراسان گرفتند از آن
 سوی فرما نفر ازین قصه آگاه شد و از شیراز باراضی میرزه و دارا بگرد تاخت پشخ عبدالرحمن حاکم ابو شهر را
 رخصت مراجعت داد و در اراضی و شتستان جمعی بنو نوحی و طلب ناسان بر او تا خنده و مقوش سافند
 آفرما نفرایشخ محمد امین شیخ الاسلام فارس را با اتفاق میرزا علی اکبر کلانتر به استمال ایل خانی و قبیل
 او روانه کرمان فرمود و خود در شیراز قامت جست و نینه از بهر لجنی با آن جماعت شیر الملک از وزارت
 معزول کرد و میرزا محمد حسن نظام العلماء را منصوب داشت و صورت حال را عرض نمود و در راه
 شیراز تا جسد او فرستاد و شانه نایه چون سبب این فتنه را دانست که جزو وزارت شیر الملک نبوده رضا
 قلخان سپاهلوی قاجار را مامور داشت تا او را بدار اختلافه آورد با محله فتنه با نفر ما خود چهل روز در شیراز
 و در ارجب و روزبرد و مراجعت جماعت قشائی معلوم شد ناچار تجیز لشکر کرده با ده هزار تن سواره
 و پیاده بجانب کرمان کوچ داد و در نیمه ربیع الاول در ظاهر قصبه شهر بابک بشکرگاه کرده و هم در آنجا
 شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر کلانتر بیل مرام بدرگاه آمدند ضعیف ابراهیم خان ظهیر الدوله که حکومت کرمان داشت
 چون با فرما نفر ما از یک بمن و صلب ظاهر بود و در شهر بابک نشین داشت بی کلفت در بروی برادر بنحود
 و او را به صیاف طلب فرمود و فرما نفر ما جدا از و در برای او کجا بهانان قتلدار کرد و دست تن بود
 بیدل اجری و موجب شغال منموده روانه شیراز فرمود این هنگام شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر معروض شدند
 که اگر ایلخانی عزل شیر الملک را از وزارت استوار بدار و طریق حضرت پادشاه را جرم فرما نفر ما شیر الملک را
 روانه شیراز فرمود و چنان افتاد که در عرض راه رضا خان قاجار که بطلب او شتافت او را دیدار کرد و
 خواست تا بدار اختلافه کوچ دهد شیر الملک بعد از چندی که در راه شیراز گرفت مع القصه بعد از بیرون
 شدن شیر الملک و یکبار به شیخ الاسلام کرمان شتافت و ایلخانی را بدرگاه فرما نفر ما آورد و لکن سیف الملوک
 میرزا مراجعت ایل قشائی رضا میزد و ناچار منفر ما فرمود و از ده روز در شهر بابک توقف فرمود و مردم
 کرمان که نیز از سیف الملوک دل آزرده و دشمن با کارداران او بختاب و پیام آغاز نمودت و حوادث
 کردند چنانکه یکروز از قضا سیف الملوک میرزا برای اصطیاد و تجبیه کردن از دروازه شهر بیرون شدند چون
 خواست مراجعت کند مردم شهر او را گدازشتند و دروازه شهر بر روی بتند سیف الملوک پچاره ماند و بشکرگاه
 عم خویش فرما نفر ما آمد روز دیگر مردم کرمان نیز بدرگاه منفر ما آمدن شدند و از جوار سیف الملوک نایب
 در پایان کار فرما نفر ما بعرض نمود تا علینقی خان قاجار سیف الملوک را مجبوراً بطرف فارس کوچ دهد و در زمان
 او را فرمود تا در اراضی بوانات سیف الملوک را راند و او را و بشیرزد و کربخت بعد ازین واقعه فرما نفر ما
 کرمان در آمد و مردم کرمان با طاعت و انقیاد او کمر استوار کردند و جسیف الملوک که در قریب
 السلطنه بود این هنگام در باغ نظر میان ارک کرمان جای داشت دروازه قلعه ارک را بروی عم خویش
 بیت و ملتمس خان قراکوز لولما فوج محمدانی که نفرمان نایب السلطنه متوقف کرمان بود و بخت و حرات قلعه

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدهات تاریخ التواریخ

۲۱

نشت فرمانفرما بفرمود تا لشکریان با یورش قلعه را فرو کردند مصطفی قلیخان قشاقی بجای ماند و باقی که بعد از مراجعت
ایل با دو هزار سوار قشاقی لشکرگاه فرمانفرما پیوسته بود در خدمت از غون میرزا پسر حسنلی میرزای شجاع السلطه
و جمعی دیگر از لشکر خیر قلعه را بستند و در اول حمله مصطفی قلیخان بزخم کلوه تعنت در گذشت و از غون میرزا که
در میان شجاعت و شجاعت نامبردار بود یورش داد و او نیز زخمی با کلوه برداشته بقلعه لشکران
پیش رفتند و حبه او را از خاک برگرفته در کلمی بخشاند تا بجاری عمل دهند در همان حال که خبر خاشاک از جان دین
داشت گفت شیرایرنا در کلمی می پیچید و جان بداد فرمانفرما چون این بدید در خشم شد و بجار و دل فرست
به پنجاه روز آن قلعه را حصار داد تا از قلعت علف و آذوقه کار بر قلعه کین سنگ شده و ناچار در حصار
بماند لکن فرمانفرما نام از خود نخواهی از غون میرزا و بی فرمانی علی بن قلیخان قراقرز را ببرد و دختر نایب السلطه
ملازمت روانه یزد نمود و مردم یزد چون فتح کرمان را معاینه کردند دست سیف الملوک میرزا را از حکومت
اجا که داده دیدند خواسته تا سیف الدوله میرزای برادر سیف الملوک را که این وقت حکومت یزد داشت
مغفول دارند و در تحت فرمان فرمانفرما شوند پس عریضه چند نگار داده محضرت او فرستادند و خواستار شده
که با لشکر ساخته بطرف یزد کوچ دهند فرمانفرما در جواب فرمود چون کرمان در تحت حکومت برادر اعیان
من شجاع السلطه بود و بی سببی از وی انتزاع نموده اعلت ما در آنجا بی سندی نیت لکن بی اجازت
کار و ایران دولت سفیر و نتوانیم کرد آنجا هلاک میرزای پسر شجاع السلطه را بحکومت کرمان برگذاشت
و میرزا حسن نظام العلماء را غلام خدمت او داشت و اما قاجان پسر دیگر شجاع السلطه را که بجلاوت مشهور بود با
لشکری شایسته بر باد شمس که سرحد کرمان و یزد است متوقف داشت و در عشر اول جمادی الاولی راه یزد
بر گرفت و پسر عم و داماد خود محمد صادق خان پسر حسینقلی خان را روانه در بار شهریار نموده صورت حال را مرقوم
و از چاکر آن نایب السلطه لرتجان انگلیس که معلم سر باز همدانی بود و الله دیدی خان نایب ترخان ملازمت فرمان
فرما را اختیار کردند و در کاب او کوچ دادند اما از آنسوی هسنگامی که نایب السلطه مشغول تسخیر خوزستان و دماهر
قلعه باغ نظر بفرما و رسید در زمان محمد نظر خان مانی و پدر خان حبیب الله را با پادشاه نقی میرزا بوری و ترشیر
بید و قلعه کیمان فرستاد و ایشان چون یزد رسیدند خبر فتح قلعه را اصف نمودند و در آنجا متوقف گشتند اما مردم
یزد چون دانستند فرمانفرما به اعلت در کار یزد نخواهد کرد عریضه نگار داده اتفاقاً و دماهر نایب السلطه دانستند
و از تعدی سیف الدوله میرزا بنا لید نایب السلطه فرزند خود قهرمان میرزا را که حکومت یشابور داشت
بحکومت یزد مامور فرمود و محمد رضا خان فرمانبردار او برگشید و ایشان در عشر آخر جمادی الآخره
وارد یزد شدند و سیف الدوله میرزا با اتفاق سیف الملوک میرزا روانه و در آن خلافت طهران گشته و هم در این حال
اعلی روس نیارال بقا و بیج را از کر قبا ن حاضر در گاه کرده بفرموداری حدود مملکت را مامور
ساخت و نیارال بار و نر آنجا می او فرمانفرمای کر جستان کرد و بارون رازن بعد از ورود بکر جستان
میرزا ابراهیم برادر قهر محمد الدوله منوچهر خان را که در کر جستان میزیست بدر گاه شاهنشاه ایران رسول
فرستاد و سورت حال خویش و حکومت خود را در کر جستان مرقوم داشت و در نیمه ربیع الاول

آن
اعلی روس
بدر گاه شاه

ترج مسطرت و جابجری محلی ساه ماجار

۴۶۳ و طهران شده و در ساری معتدله دوله فرو شد و بعد از بتقیل سده سلطنت عریضه و شکش بارون
 ن رپیش که زانید و مورد اشفاق و الطاف پادشاه شد و لقب خانی مفتوحه آنگاه شمس یار تاجدار
 رزاحمدی مستوفی میرزا کجانی نوری را برای تنیست در دبارون رازن بکر جستان با تفاق میرزا ابراهیم
 ن روانه تغلیس داشت و چون معتدله دوله این هنگام نظم کیلان مشغول بود میرزا ابراهیم خان برای
 به ار برادر با تفاق میرزا مهدی پت و پنجم جادی لاولی از دوار امخلافه پرون شده بکیلان آمد و از
 تاجار از اه محال داریل طریق تغلیس سپرد و میرزا مهدی ابلاغ مسلمان پادشاه کرده بیک قطعه نشان
 یرو خورشید الماس از قبل شهر یار تعلیم سردار بکر جستان کرد و بعد از پت روز از تغلیس سپرد و آمد
 بیت و هفتم شول وارد طهران گشت و بهم در پی سال سبب مرض طاعون و کثرت برف و شدت سرما
 طامی فلاکار بر مردم ایران بصوبت رفت شاهزاده محمد قلی میرزای مکت آرای باز دران شاهزاده
 بی میرزا فخر ماکند از کیلان و سلطان محمد میرزا حکمران اصفهان حاضر حضرت شهریار شدند شاهزاده
 عادل چهار صد هزار تومان منال دیوانی اصفهان را از محل رعیت سبک ساخت و منال کیلان را از دوار
 نیز تخفیف سبک کرد و چون از شدت قحط و غلابیست مردم ایران در دوار امخلافه طهران انجمن شدند
 شهر یار بفرموده از بناشتهای غلات و جو بات را سرکشوند و هفت ماه تمام انبوه فقر و اساکین را جری
 تا هنگام حصا و جو کنندم برسد و مردمان تحویل قوت توانستند کرد و باو طان و ساکن خویش توانستند بفرمود
 وقایع سال بیکزار و دویست و چهل و هشت هجری و آمدن وزیر مختار روس

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

سال بیکزار و دویست و چهل و هشت هجری هفت ساعت و چهل و دو دقیقه از شب پنجشنبه پت و هشتم
 نوال چون بر گذشت آفتاب برج محل تحویل داد و شاهنشاه ایران محفل شاه قاجار مجلس نوز و زیاسه بود
 را اینوقت خبر رسیدن کراف نیما و یچ از قبل امیر اطور روسیه معروض افتاد چه از شرایط عهد نامه بود
 به پوسته یکن از دولت روسیه در مملکت ایران میقیم باشد و کفیل امور دولتی و تجارتی بود و چنین کس را وزیر
 مختار نامیدند و نیز از دولت ایران در مملکت روسیه میفری اقامت جوید و بدین امور واقف باشد
 با تجمیع چون سفارت کراف نیما شایع گشت بر حسب فرمان نخت علیخان آد خلوی افشار نطنجی باشی
 نایب السلطنه از تبریز اورا پذیره کرد و همان پذیر شد و روز و روز دوار امخلافه که پانزدهم ذیقعد بود امان الله
 خان افشار و سلیمانخان قاسمکو تا کفر سنکس را استقبال کردند و در ارک سلطانی شایسته فرود
 آوردند و روز دیگر میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارج و چند تن دیگر از چاکران در بار او وارد کردند
 تنیست و رد گفتند بعد از بتقیل سده سلطنت مقرر شد که در آذربایجان قامت جوید شهر یار تاجدار
 اورا پذیره قار شد و معادل هزار تومان زر سکوک و چهار باشه کشیری و چهار نشان مرصع بجا هر آید
 اورا و همسر امان اورا اعطا فرمود و او در بنیذ و پنجه راه آذربایجان گرفت و میرزا الکساندر ترخان خود را
 برای انفاذ نامه و هدیه امیر بطور حضرت نایب السلطنه بخاسان فرستاد و هم در انیال اندقی توره
 پادشاه و خوارزم عریضه بخار داده باز در کان که و ساروق انفاذ درگاه نایب السلطنه نمود و معروض داشت

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جلد اول تاریخ طایفه گاجاریه از مجلدات تاریخ الیوم

که اینک پنجارتن ترکمان سالور در آنحضرت میرده مستگیرند و بدو هجر من که نشین ایشان بود یکباره خراب
 و بیابانست اگر مردوت کمانه را رفیق حال ایران فرامی داشتند ایشان را از قید رقت آزادی و بی من پائیندانی
 کنم و ضامن باشم که ازین پس اینجاعت در امر شیعیان و غارت مجتازان اقدام نکنند بزرگان ترکمان
 با عریضه خان خوارزم برگاه نایب السلطنه آمدند و روی ضراعت و سکنت بر خاک سوخته و معادل
 پنج هزار تومان زر مسکوک بپیشکش گذاشتند و بجهل بکار داران دولت ایران سپردند بدین شدط اول آنکه
 قبایل سالور هرگز در اراضی خراسان دست با سر و دنب و غارت نتوانند و دوم آنکه در حدود و شوارع
 دیده بان بکارند تا اگر از قبایل ساروق و دیگر طوایف برای غارت بیرون شوند دافع و مانع آیند سیم
 آنکه اگر منافقه ترکمان در خراسان اسپرگز یا مالی برند بدست ایشان است که خود استردا کنند چنان
 آنکه بزرگان ایران از آفاق درنده تا کنان چون حافظ و حارس باشند و اگر ایشان از زانیانی برسد از خوشن
 جگر گیرند تخم تجاری که ایران رابع و شری کنند در اراضی خود بگذرانند و خود سینه نخرند و نفروشد
 ششم آنکه اگر فرمان که از هند اسان را بجهیز لشکر واجب افتد ایشان نیز فرمان پذیر باشند
 و چه آنکه خواهند ساز سپاه کرده حاضر رکاب شوند بعد ازین شرایط نایب السلطنه پنجارتن اسیر
 سالور را آزاد فرموده تاراه حرس بر کوفته و بجایگاه خویش شدند و از پس آن فرستاده یار محمد خان
 افغان از هرات باز آمد و از آن سخنان که نایب السلطنه پیام کرده بود چنانکه مذکور شد از نزد کامران میرزا
 جبری بر مراد باز نیارود و معروض داشت که کامران سید را بمن بر این نهاد که نایب السلطنه با من همان
 همان کند که با برادران خود در مملکت ایران رده دارد و در این سفر معادل پانزده هزار تومان زر مسکوک
 برسم پیشکش افتاد و درگاه دارم تا از شیر هرات خاطر خویش برداشته کند و راه عراق پیش گیرد و بگوید
 و اگر ازین بر نیاید طلبه و استخفاف نگیرد ساخته مصاف شویم و در زم و بهیم تا هر که اعدای خواهد نصرت
 و نایب السلطنه از اصغای ایکنکات بر داشت و شیر هرات را بقیم عزم داد و لشکر آذربایجان را
 و یکبارم بخراسان طلب فرموده و عریضه بخار داده و درگاه شمشیر یار فرستاد و خاستار شد تا سپاه
 نازندان و استر ابد نیز طریق خراسان گیرند شاهنشاه در پاسخ از فرمان کرده که برای فتح هرات
 و لیسندانی شاهزاده محمد میرزا یک پند است او را بگذارد و خود طریق حضرت مبارک دیدار ترانیک
 خواستاریم و رضا قلیخان زعفرانی و محمد خان قزاقی و عبدالرضا خان یزدی را که گناه کرده دولت
 نیز با خود کوچ دهد تا کفر عمل خویش را مشاوت کند لاجرم نایب السلطنه بربوبان شاهزاده محمد میرزا
 که داشت و پانزده هزار تن سواره و پیاده را لازم رکاب او ساخت و بهر از موسی رشتی نایب خراسان
 بود از دست او بر کشید و خود طریق حضرت برداشت و آن هر ستن را که شاه بنام خوانده بود و با محمد
 خان عوبد میشت و محمد قلیخان برادر محمد خان شترانی و جعفر قلیخان پسر جعفری خان شاد و محمد
 و عازم رکاب ساخت و رضا قلیخان و محمد خان را در و ز قبل از در و خود دارد و در محله لاف خود
 و خوشین پست و دوم محرم شهر طهران در آمد و تقبیل بنده سلطنت کرد و مورد اشفاق سیکر انداخت

نایب السلطنه
 بجای طرک

شرح سلطنت و حاکمیتی محلی شاه قاجار

آنجا حکم رفت تا رضا قلیخان و محمد خان را در روانه از باسجان نمود و پرسندل میبایخ رضا قلیخان مرخص شد ۲۶۵
در گذشت و محمد خان بسلامت متوقف تریز گشت اما عبدالرضا خان از آن پیش که حاضر در گاه پادشاه شود
و مقداری ایون بیج کرد تا که بر آن در گذرد و عقاب و عقاب پادشاه قهرمان را نه بسند اثر ایون
چند آنکه از حاج روح کسند بود و بسلامت تربیت اما از آن سوی چون این خبر در حضرت پادشاه مکشوف
افتاد آتش غضب پادشاه را باز زد و گرفت که آیا عبدالرضا خان آن مکان از بحر خویش نماده که محل باز
برادران افتاده چند آنکه خویش را هلاک میکند تا در پیشگاه حاضر شود و لاجرم بفرمود تا بایستد و زنجیرش حاضر
ساختند و او را همچنان بشاهزاده محمد ولی میرزا سپرد و گفت اگر سببی آید خبر من و دو فانی که با تو زبان
کرد کالبدش را از روان پروراخته کنی روا باشد مردان در خیم زنجیر او را گرفته از پیشگاه حضور رسیدن
شدند چون بگریاس درگاه رسید دست فرابوده کار و یکجنازه از میان بر کشید و یکم خویش زد
هم به آن زخم خورد و کار در از او بگرفتند و او را بجان شاهزاده محمد ولی میرزا بردند و سپردند و دوشنبه پست
هشتم محرم همسنگام سپیده دم فرزندان و آل شاهزاده محمد ولی میرزا که نزدیک به سیصد تن توانستند بود
و آنچه بدست عبدالرضا خان منسوب و مخدول بودند چنانکه مذکور شد بر او تا قطعه از فرزند شاهزاده و حکیز
میرزا و ناصر الدین میرزا و نصر الله میرزا و اما شاهزاده امام علی میرزا بپیر بیکجان او ربگ پیش دستی کرده
در قتل آلات حرب و ضرب برانند و هر کس با دانه خویش جبراحتی کرد و جسدش را بعد از دوروز
دفون ساختند اما محمد تقیخان پیش ست حاکم تریز را شاهنشاهی آید و بمنبر بود تا بنده را بر دست
تا ملازم رکاب نایب السلطنه گشت و دو سپهر کوچک محمد خان قهرمانی را در نزد پدر متوقف تریز نمودند
بهمان مندر ز نایب السلطنه خرم و میرزا بالشکر آذربایجان از تریز رسیده در ظاهر دارا محمدا فرود شد
و پس از روزی چند بر حسب فرمان پادشاه و صواب دید و بعد بجانب خراسان کوچ داد و از جانب دیو
چنانکه مذکور شد چون فرزند نایب السلطنه قهرمان میرزا در حکومت یزد استقرار یافت از مردم یزد و
ناتین سپاهی ساز کرده با پانصد تن سواره و پیاده هندوستانی که قهرم رکاب داشت برای تسخیر کرمان
تعمیم عزم داد محمد نظر خان مانی و بدرخان جلیلو نیز در رکاب او کوچ دادند اما خان پسر شجاع السلطنه
چون این تشبیه لشکری آید که در پی رفعت شد در متعلقه باغین کرمان هر دو سپاه یکدیگر را دیدار کردند
و با یکدیگر و دار بالا گرفت اما قان مندر و غالدوله در آنجنگ جلادتی به نهایت که در باغ کشیده
از زمین و شمال تاخت و مرد و مرکب بجا که انداخت زمانی بگشاید که دویست تن از لشکر خراسانی
و یزدی مقتول گشت و محمد نظر خان مانی با جاقی اسیر شد بقیه اسیر طریق فرار گرفتند از دهان باز
نخستند و اسیران و اقبال ایشان منسوب گشت شهریار تاجدار بعد از اضمحلال این قبیله میرزا بر آشت کرد
بی اجازت کارداران دولت این جبارت کرد و او را از حکومت یزد منزول ساخته و یکبار به سیف
الدوله میرزا پسر قل سلطان را منصب فرمود و حکومت کرمان را بنام ملاکو میرزا پسر شجاع السلطنه مشور
کردار نسیس این و قلع محمد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی نایب السلطنه و میرزا باجی بکمر باغی

شاه قاجار

انجلس در روس آمد و میرزا محمد تقی علی آبادی منشی المملکت بجا بماند و بی درباری فرمان پادشاه مشهور کرده
 بیورغال مردی داده بود و مغزول شد و میرزا تقی توانی ماند و بی درباری منشی المملکت گشت آنگاه نایب السلطنه
 سعادول پنجاه هزار تومان زر مسکوک از شهریار عطا کرده اجازه برفت سفر خراسان یافت و نوزدهم بهسم روح الا
 به انجانب شافت اما این هنگام انواع اقسام و آلام در مملکت ایران گسترده گشت محمد تقی میرزا مملکت
 آرای مازندران و حاکم السلطنه فرمانگذار بر وجود و شتمه الدوله حکمران عراقین عرب و شاه زاده و همین
 میرزای عجب الدوله حاکم سمنان و خارا از استداد بلای طاعون طریق حضرت گرفته و در دروازه سمنان
 انجمن شدند و هم در طهران نزدیک به نیت هزارتن بمرض تب لرزه و فوبه در گذشت و نسیه از استداد بلای
 فوبه در ایران انسترون از ویت هزارتن نابود گشت و مزاج پادشاه همچنان از راه کجاست و مدتی دراز
 به تب لرزه روز گذشت بعد از ادای صدقات و امضای معالجات چون روی بهبودی دیدار شد
 شجاع السلطنه را رحمت فرموده تا تخت در شیراز شده به ستیاری برادر اراضی که کیلویه و دشتان را
 بنظم کرده سفر کرمان کند و در آن مملکت فرمانگذار باشد اما از آن سوی چون نایب السلطنه راه خراسان
 گرفت بر حسب فرمان سوارشایسون و خدمه نیزه لازم رکاب او گشت و مصطفی قلیخان با سرباز
 سمنان و دامغان در عرض راه بدو پیوست در چمن بکپوش زده روز لشکرگاه کرد تا لشکر مازندران
 و استرآباد برسد و از آنجا بطرف جویشان کوچ داد و فندان کرد تا ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا
 به تنخیر هرات شتاب گیرد و شاهزاده می توانی حمیه پروان زده خضر و میرزا با لشکر از بلخان و خج
 طلیخان شادلو و امیر طلیسقی خان عرب حاکم طبرستان و امیر اسد الله خان عرب حاکم قیامت و دیگر خواجه
 با لشکرهای خود ملزم رکاب شدند و ملک قاسم میرزای افغان سپه حاجی فیروز و شاه پسندان افغان
 که نیزه گینه خواه کامران میرزا بودند بدو پیوستند و شاهزاده بجا بماند هرات سرعت گرفت و بعد از پروان
 شدن او نایب السلطنه در عنبر اول جادی الاولی از جویشان کوچ داده بشهر مشهد آمد و میرزا
 ابوالقاسم قاسم مقام با سواره و پیاده که در رکاب داشت از قفای شاهزاده محمد میرزاکیل نمود
 اما شاهزاده محمد میرزا تخمین باراضی که سویه عبور فرمود اگر چه یار محمد خان افغان در مشهد مقدس محبوس
 بود لکن حاجتی که بجهت قلع که سویه مقرر داشته بود دست از هرات باز نداشتند و ابواب قلعه را بر د
 لشکر بایان فرار کردند شاهزاده حکم پورش داد و حاجتی بر زیادت زلفت که پاهایان بر قلعه پیره شده
 و افغانان را که در آنجا گنجانیده بودند اسیر گرفتند آنگاه شاهزاده جمعی از پیادگان خراسان را بخراسان
 آن قلعه باز گذاشت و راه هرات برداشت و بی آنکه بفتح قلعه غوریان نظری بکار و تا بل نقره که سه و نیک
 تا هرات مسافت است براندا از آن سوی نسیه کامران میرزا پنجاه هزار سواد افغان را که از تحکات رجال بودند ساخته
 جنگت کرده بیرون فرستاد و در بل نقره هر دو لشکر با یکدیگر آسختند با یکدیگر و در بار بالا گرفت و کرد
 سوار جهان را که در زمانی با هم بجنگد و از هم بجنگد ناگاه توپچیان و دمان تپهارا بوسی افغانان
 گشاد دادند و از آنجا بخت فرادان کس با خاک بپست شد لاجرم خان بر تافته بجا بماند هرات در تحکات

مرحمت
 نایب السلطنه
 از طهران
 خراسان

ولیعهد ثانی
 محمد میرزا
 هرات

شرح سلطنت و جانشینی قحطی شاه قاجار

آمدند و سواران حسبه سانی از قحطی ایشان دروازه آن بلده تاختن کردند از پس این فتح شاهزاده گرج ۲۶۷
 داده در نیم فوسکی بهر پات لشکرگاه کرد اما قایم مقام از قحطی شاهزاده علی سافت کرده چون بخیران
 رسید و هزار سواره و پیاده میحاصره غوریان باز داشت و خود با یک لشکر بکوه کاه شاهزاده
 پیوست کامران میرزا و یکبار به جلادتی کرده از نو تجیز لشکر کرده و کرتی و یکو با شاهزاده ببرد آرمود
 و هم سودی نبه و بر دوش گرفته و شکته باز هرات شدند و او در تسکنای محاصره افتاد چون حکم قضا
 و یکو کون بود کار هرات برب آرمود دنیا د از بد آنکه نایب السلطنه روزگاری در آرز بود که حیدر است که
 و زحمت کالبد داشت و اطباء ای انجریزی و ایامانی مداد ای اور روزی بر دند و کاهکاه بهودی حاصل
 آن بهکام که سفر خراسان خواست کرد حکیم کارل و جان کیسل که دو طبیب نام بردار انگلیس بودند و به
 از اطباء ایران بهد استان کشتند که اگر نایب السلطنه سفر کند و حرکت صورت مزید حرات شود این
 درم که از سر کشتان پای تاپیان را زافو کرده است سبب هلاکت خواهد گشت قایم مقام چون این سخن را
 به است در بنان صورت حال را در حضرت شاهزاده معروض داشت و شپه یار تاجب دار اور اسام
 که برای حفظ بدن اگر این سفر را بیک وقت مقرر داری و او باشد نایب السلطنه چون معلوم کرد که
 سبب این پیام قایم مقام بوده هم کرد که مباد شاه چنان داند که از زحمت سفر و گرج دادن لشکر
 تعاهدی و زبیده و خوشی قایم مقام را بختن ایخلت انجیت از نیروی بر قایم ششم گرفته و سر و
 مغز او را با صدمت مشت در هم کوفت و راه خراسان پیش داشت بعد از دو روز و بارض اندیس بر دند
 مرض فزونی گرفت و وقت بدن آنکه شد چون این خبر پادشاه برداشتند معادل پنجه از دانه
 زر مسکو که حکیم کارل انجریزی عطا فرمود و او را با اتفاق میرزا علیسنقی رکن لازم آصف الله و له و
 شد مقدس داشت از قضا حکیم کارل در منزل میامی برض فوبه بهوش گشت و هم در آن بهوش
 در گذشت بعد از و کار ایران دولت خواست تا جان کیسل را که طبیب حاذق و نایب اول ایچی انگلیس بود
 برای معالجت کیل شد سازند و او با این سفر رخصتاده چه دانسته بود که مرض نایب السلطنه مداوا پذیرد و این
 حکام امرای دولت حکیم داد و خان سیجی را برک و ساز راه کرده سفر شدند فرمودند و او نیز مرض فوبه گرفتار شد
 و حرکت نتوانست کرد مع القه اهل که شاه از که انشاسته و توانخوا از در ویش خانه راه نزدیک کرد
 مرض فوت گرفت و هم پاهای طریق صود سپرد نایب السلطنه تفرس کرد که سفر آنجهانی در پیش است
 میرزا علیسنقی رکن را پیش طلبید و سفر نمود کار و یکو کون شد و ما را سفری و یکو پیش آمد با رحلت خداوند عفا
 امید و ارم اینک چهل و هفت سال در اینجا روز شمرده ام و هر که از فرمان پر پیکوی شده ام بترقت
 با مردم مردم و روس در دار و کوب بوده ام و در و اج دین کرده ام و هم اکنون را ز دل با حند اند
 اینجا که خواهم گفت و در این تربت پاک خواهم حقت غم فرزند ان و باز ما که کان ندارم که ایشان بندگان
 آکنند و فرزند خان پادشاه و صبح خنبد هم جادی الاخره سال هزار و دویست و چهل و نه هجری دم
 در بخت و بکوت یزدانی پیوست میرزا علیسنقی رکن در حال راه و در انظار بگرفت و پست چاریم جاد

در این
 کتاب
 شرح
 سلطنت
 و جانشینی
 قحطی شاه
 قاجار

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۲۶۸

آخیره وارد طهران گشت یکپس مانده وی آن بود که در ابلاغ این خبر سماعی کرد و در حضرت پادشاه ناعی
آید عاقبت دو تن از شاهزادگان کوکب را که تو آموز سخن بودند این سخن را آموخته کردند تا آنگاه بزبان
را ندانند و شاه را بر شاه راه بیمار نشانند شهریار سالخورده را در مرکب چینی سپرد که غم از اسباب دل اسفند
داشت آن میرزا که کیو مرث را در مرکب سیامت و فریدون را در قتل امیرج و کاوس را در خون سیاه
و کشماسب را در ماقم روئین تن در و او بود و از آنجا که در شربت سلطنت پند و نیت که بنیان صبر
و سکون پادشاهان چون یکم مردم بدست تو اصف با و عواصف غایت لزل شود و شصت بار تا بعد از
خویشتن واری می کرد و خسران داد تا مردم آرد با بیجان و سکنه خراسان شاهزاده محمد میرزا را که غصن
آن اصله و ثمر آن غنچه و فروغ آن ماه و فرزند آن شاه است بجای او بناسند و فاش را نرم کردن
و فرودن باشند آنکه ظل سلطان که بنایب السلطنه برادر اعیانی بود در سرای خویش مجلس بگواری گزیده
کرد و اعیان درگاه و قواد سپاه و تمامت لشکری و رعیت در سوک چنان پادشاه سلیمان سیاه کردند
و بکانت نال و آه بجا بردند اما آن سوی در شنبه مقدس چون نایب السلطنه بجنان جاوید خرامید مهران
درگاه و مهران حضرت سرور این راز را مستور داشتند تا مبادا در کناره رات از چنین خبر بشنوند
شود و سرخی که رغن برق و باد میداشت کیل لشکرها داشتند و بعد از سه روز جسد او را از ارک شهر
مشهد بر وضه مطهره حضرت رضا علیه الصلوٰه و السلام تحویل داده در مقامی از جنه با خاک سپردند
اما چون قایم مقام و سران سپاه از این واقعه آگاه شدند چنان صواب شمرند که با کامران میرزا کار مصالحت
و مسالمت کنند لاجرم میرزا موسی کیلانی نایب خراسان و نجفعلی خان که دشمن دل بهر هرات در رفته
و کامران را که در آرزوی چنین روز بود بشارت مصالحت دادند آنکه میرزا موسی مراجعت بشکرها کرد و
نجفعلی خان برای انجام شرایط مصالحه در هرات متوقف گشت پس شاهزاده محمد میرزا از کناره رات
کوچ داده طریق مراجعت گرفت و دوست خانوار بکنه کوسویه را بپایر ساداته خان عرب سپرد و تا با خود
برده و در عشر آخر جمادی آخیره وارد مشهد مقدس گشت و در پس چند روز نجفعلی خان شاد دل بایکتن از
مردم کامران میرزا برسید و معروض داشت که کامران میرزا انجام کار مصالحه را برای درویش یار محمد خان
که در اینحضرت مجبوس است باز گذاشت پس کارداران شاهزاده محمد میرزا یار محمد خان را حاضر
ساخته با او در کار مصالحه سخن کردند و او در پایان امر کار بر این نهاد که کامران میرزا سکه و خطبه بنام
شاهنشاه ایران کند و پانزده هزار تومان زر مسکوک با پنجاه رزمه سیخ کثیر بر بسم پیش بگذراند و
و کس نبندد کامران میرزا فرستاد و او را از شرایط مصالحت آگهی داد پس کامران میرزا میتوان
یکتن از فرزندان خود را روانه مشهد مقدس نمود اما ادای آداب تعزیت و تلیت کرد و آن پیشکش را
از پیشگاه شاهزاده بگذرانید و هم در اخیال چنانکه از پیشش مرقوم شد بعد از مراجعت خسرو میرزا از سفارت
روس گیت کرد و تومان زر بر بومنت کارداران ایران بجا ماند که بعد از مدت معین تسلیم خاندان دولت
روسیه دارند و این هنگام وقت ادای آن زر بود پس شهریار یار محمد میرزا ابوالحسن خان وزیر دول

مراجعت
و بعد از
از هرات

شرح سلطنت و جماعتی محلی شاه قاجار

خارج را نامور بشارت روس منبرمود که در ادای آن زرتو یعنی اندازد و از نو میسادی بند و یمنی پوشیده بود که نایب السلطنه در زمان زندگانی خویش با کار و داران روس سخن کرده و زمان ادای زرتو ۱۰۰ سال بود ملت نهاد مع القصد این خبر شاهزاده محمد میرزا رسید و او از دراز پدر و میعاد و آگاه بود پس در حال غرضه بخار داده بحضرت شهریار فرستاد که کار و داران دولت ایران این رنج بفرزند و یمنی بجانب روس کسل نفرمایند و هرگز نام این دین بزرگان نرا نهند که ادای این زرتو بفرست من است لاجرم شهریار آجدار شاد خاطر شده و در مورد نواخت و نوازش فرمود و میرزا ابوالقاسم قایم مقام را طلب داشت تا حاضر در گاه شده و در نظم آفرین بایجان و انتظام خراسان و یقین و لیعهد آنچه واجب باشد اصف نماید و محمد باقر خان قاجار و دلو برادر آصف الدوله را که خال شاهزاده محمد میرزا بود با یکصد بسته خامه تشریف روانه خراسان فرستاد تا سوگواران نایب السلطنه را که سلب سیاه در بر کرده بودند از سوگاری برآرد و میرزا محمد خان پیر آصف الدوله را نیز با یکصد دست جامه و یک نامور با زربا بایجان فرستاد و در اینال مرتضی قلیخان ایل سپکی قبایل قشائی سور و کجالی و عقاب آمد با ناچون جاعت طبع از اراضی بم بایران سفر کردند که وی از آن قبایل جدا شده طریق فارس سپردند مردم طبع این گروه را قچایه کفشد که معنی کریمچه است و این زمان به تغییر اسامه قشائی مشهورند و در اقم صرف ذکر قبایل ترکمان و سب القاب ایشان را در قصه اغوز خان مرقوم داشت مع القصد بعد از جانی خان ایلیانی قشائی فرزندان او بر حسب فرمان شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس بکمانی تمام بدست کرده محمد عیسیان لعل ایلیانی یافت و مرتضی قلیخان ایل سپکی شد و چون محمد زکیخان سردار نوری از وزارت فارس معزول گشت با جاعت نوری از آن بده پروان شد همه روزه این برادران بر شوکت پیروز و دقتی تازه بدست کردند خاصه مرتضی قلیخان ایل سپکی که مخروجه داشت و آرزوی امنه زن از حوصله خوش می انداخت از شصت هزار خانوار ایل والوس فارس و هزار خانوار که بمال از دیگران امنه زن بودند گزیده کرد و ایشان را اعلام نهاد و ازین خانوار نیزه و هزار سوار اختیار نمود و حکم داد که ایشان پیوسته شاکلی سلاح ملازم خدمت او باشند و اکثرا او را حلا از وی جدا نشوند و اوقات و آلات ملوکانه از هجره خود در است که و چند آنکه بهکام نمود و کسب و کسب درین عصر غلب مردم طرب سلطان خباب کردند و هرگز طریق شهر بند شیراز نمی سپرد و در حضرت فرمانفرما حاضر میشت و نیزه قتی شایخ میرزا سپه فرمانفرما را بفرست و او را برداشته باهشت هزار مرد لشکری باراضی قشائی تاختن کرد و خان خانان سلیمان خان سپه سر امیر محمد قاسمخان قاجار را که از جانب مادر نسب با شیراز نامور داشت از حکومت قشائی منع نمود و شایخ میرزا را بجای او گذاشت چون که دارا بر منبر مانع گوار آمد و یکباره خواستار شد که محمد زکیخان پسر رسید معلوم داشت که مرتضی قلیخان با پنجهزار تن سواره و پیاده در سراپه انتظار او سپرد و تاج و تاج و جهان از او و دشمن پر از دنا چار محمد زکیخان طریق مراجعت سپرد با محمد که دارا در خاطر پادشاه نقیض افتاد و آن بهکام که شجاع السلطنه را رخصت فارس و کرمان مندرج و خاندان منتهی شد و

تحت
محمد
باقر
خان
قاجار

محمد
باقر
خان
قاجار
پسر
محمد
باقر
خان
قاجار

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ

۱ گفت که فرما فرمود در تهر میز قلیخان تهری ده شجاع اسلحه میبازورود با صفهان مندر زنده خود ابا قلیخان را
 نیز و برادر کیل ساخت و پیام پادشاه را بگذاشت لاجرم فرما فرمود آقا با خان مازنی سردار فارس را مامور به
 اراضی قزوین و آباد ساخت و فرمود در تهر قلیخان را بفرستد و دستگیر کند و بستمند و فرست و خود
 شیراز محمد علیخان ایلمانی همسر زافاسم خان داماد و را بگرفت و در حبس خانه بازداشت و مندر زنده خود
 امام قلی میرزا را بستانه میرزا علی اکبر قوام الملک فرستاد و او را با حقایق پیرش میرزا محمد خان کلانتر گرفت
 مغلوله برگاه آورد و بر حسب امر ایشان با نیزه زنده انخانه ایلمانی و دامادش محبوس داشتند اما از
 آقایی آقا با خان طای مسافت کرده و در قلعه قزوین و آباد اقامت جست و با مرتضی قلیخان که در آن اراضی
 سکون داشت و با کبر و حیله ای تمام میرزیت ابواب حکایت و مهربانی مفتوح ساخت و عاقبت الامر او را
 با ندر و ن قلعه طلب داشت تا از در صواب و صلاح با هم سخن گفتند و کدورت میرفرو تهر را صافی دارند
 مرتضی قلیخان که هرگز نیکپس را زبردست خود نینداشت با چهل تن از مردان رزم آورده بدرون قلعه
 آمد و با آقا با خان در مجلس شام درت و محاورت نشست چون لختی سخن کردند آقا با خان منشور فرما فرمود
 بدو داد و گفت بهم اکنون بر حسب این فرمان مجسم و محبوس می توانی دست فرابنده ما تو را بی اسب
 بجانب شیراز کوچ و هم مرتضی قلیخان از اصغای این سخن خشنماک شده زبان بدشام بگشاد و از جای
 جنبش کرده راه بیرون شدن قلعه پیش داشت کردی از تفکات چنان که در بیرون دروازه قلعه
 جای داشتند بر حسب سوره ضعه آقا با خان و نهان تفکرها را بوی او و مردمش گشاده و او در مرتضی قلیخان
 چون ماه بیرون شدن نیافت در کرباس قلعه اقامت جست و در پیش در کرد و او انجن شدند و در
 وازه قلعه را بروی خویش بر بستند تفکیران از روزن در و فرام بام کمرک کلکو که برایشان باریدن گرفته
 و تازان چهل تن کس بجای بود مرتضی قلیخان و آسب رسید بعد از قتل آنجماعت یکپای مرتضی قلیخان
 نیز زخم کلکو برداشت و او گرفتار شد آقا با خان او را محبوسا بشیراز آورد و پس از روزی چند بهمان
 زخم و دای جان گفت آنگاه فرمان فرما بفرمود تا میرزا قاسم خان خلیج داماد ایلمانی را از سرحد و چشم
 ناپنا کردند و اسما او را فرود داشتند و هم در اینوقت از قضا در مقبره احباده ایلمانی بیرون دروازه
 کارزون معادل شصت هزار تومان زر مسکوک آشکار شده کار گذاران فرما فرما منصوب نمودند
 مع العصد چون مرتضی قلیخان که اصل فتنه دغ فیه بود قطع و ختم کشت فرما فرما ایلمانی و میرزا علی
 و مندر زندان او را از زندان بر آورده و فوارش مندرمود

و بر سر عمل بازداشت

و قایم سال یکبار و دو دیت و چهل و نه هجری خاتمه امر شاه ایران مختلی شاه قاجار
 در سال یکبار و دو دیت و چهل و نه هجری چون یکساعت و سی دقیقه از جمعه دهم ذیقعد سپری شد آفتاب
 به بیت الشرف در رفت و شهید ایران مختلی شاه قاجار بساط عید در نوشت و پس از روزی چند که سل
 بابت و سه تن از معتدین انکیز که برای تعلیم سران آذربایجان احضار شده بودند از راه رسیدند و شترلین

شرح سلطنت و حاکمیری محلی شاه فاجار

قلم و بخت با جملهای تنگ و انگلی و اردو کشت و بکاران مورد نواخت و نوازش آمدند آنگاه محمد یار دیندار
 ای کشیشل آستان بغداد موسی بن جعفر علیها السلام سفر فرمود و در آنجا میرزا علی محمد خان کاشی را که از وزارت
 ل سلطان معزول و در آن بقعه زاده و غول داشت حکم داد که ایوان پیش قبه مطهره را از پشت زکند و از در
 به تپای سنگ بلور درم سازد و از خزانه خویش چند آنکه دینار و درم بکار بود بخار کرد و هسم در آنجا سلطان محمد
 میرزا احمد را که از اصفهان حاضر حضرت شد و قهرم رکاب کشت روز عید غدیر در دار امخلافه مشرود شد
 و در این وقت بفرمان شمس یار جشن سور و سرور آراسته گشت و با طعش و غری که خندان را در غارت
 ساخته شد و سیف الدوله سلطان محمد میرزا و برادر اعیانی او نیز آله و تشیع میرزا حاکم بدهان سازاد
 صاحبقران نیز از امیر تو بخت و زبورک خانه هر یک با بعضی شایسته جفت آمدند و حینعلی خان میرالماکان
 و سلیمان خان قاسم سر بهشت هزاره افشار مجاهرت شاه شاه قرین مغافرت کشید بعد از انجام این سور
 و سرور سیف الدوله طریق اصفهان گرفت و نیز آله و باز بدهان شد و هم در این حال در نیمه و نیمه خیزد
 برادرش هزاره محمد میرزا که در آق در بند خراسان حافظ آن ثور و ناظم آن اراضی بود و بکلام مراجبت
 بمشید مقدس با جاقی از ترکمانان که دو چار شد و رزمی صعب بدو پست و مردانه بگوشت و ایشانرا بکشت
 برخی را بکشت و کروی اسیر گرفت ازین ظفر کبری تمام و تخمیری بزرگ در دماغش می کرد و بعد از دور و مشید
 مقدس از مسکنت و خضوع و حضرت برادر بکات و عاقبت زیت بروی صعب نمود و راه فرار
 بر گرفته پست و چهارم محرم با یکبار وارد دار امخلافه گشت و در مرای ظل سلطان فرود شد و بجای
 این جنایت از قبل شهریار مورد عنایت بخت و از پس این واقعه ترکمانان که باراضی ترشیر تا خن کردن
 و جمعی اسیر کردند و مال ذراوان پنا بردند و چون طریق مراجبت گرفتند شاهزاده اسمعیل میرزا حاکم
 بمطام جاقی از تقای ایشان بباخت تابیشان در رسیدند و پانزده کس بکشت و میت تن اسیر کردند
 و اموال منسوبه را استرداد نمودند و هم در این وقت یگولای بادلیج امیر اطور روستیه بعد از اصفای قعه
 وفات نایب الملقه قانون پوکواری بکذاشت و دستوف را که از اعیان درگاه بود با مکتوب نیت
 بحضرت شاه شاه فرستاد و او در نیمه محرم سال یکبار و دویست پنجاه و هجری وارد و طهران گشت و حاضر حضرت
 شده مکتوب امیر اطور را بشاه شاه ایران سپرد و آداب تسلیم و تعزیت پای برد و از قبل امیر اطور و
 تشدید و ترخیص امور شاهزاده محمد میرزا را خواستار گشت آنگاه مورد نواخت و نوازش شهریار اعدا
 شده با پاسخ نایب امیر اطور طریق مراجبت سپرد و شاه شاه مشور کرد که شاهزاده محمد میرزا از خراسان
 سفر کرده حاضر درگاه شود و این وقت مزاج پادشاه از اعتدال بخت و مرض نوبه و ذات المجه
 ذات الصدر مدتی دراز اناز بود و این سبب طغیان و عصیان راهزنان گشت چند آنکه جمعی از قبایل
 بختیاری معادل پست هزار تومان سال و یوانی را که از اصفهان بطهران حمل میدادند حاجات
 بردند و محتازان و بزرگان از طرق و شوارع فارسیان رحمت بسیار کردند تا شاه شاه را آواره بودی
 گشت و مردمان در صراط مستقیم مستقر آمدند و از آنسوی چون شاهزاده محمد میرزا نشور و خوار شد

میرزا علی محمد خان

میرزا علی محمد خان

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۲۷۲

شهریار مطاعت کرد و برادر اعیانی خود قهرمان میرزا را بجنکوست خراسان بگذاشت و محمد رضا خان فرمانی را
 بوزارت او بازداشت و میرزا ابوالقاسم قائم مقام با احترام رکاب ساحت روز شنبه ششم صفر سال یکم
 دویست و پنجاه هجری وارد دارالخلافه گشت شاهزاده صاحبقران میرزای سالار توخان و وزیر کتبه با
 چهار عراده توپ پذیره گشت و برب فرمان عبداللہ خان امین الدولہ و میرزا آقاخان وزیر لشکر با دهن
 از مستوفیان طریق استقبال سپرد و شاهزاده بعد از ورود بدشہر تقبیل سده سلطنت کرد و مورد الطاف
 و اشفاق خسروانی گشت و بیرون دروازه طهران در باغ نجارستان منزل فرمود و صاحبقران میرزا بمباد
 اومعین گشت اما شاهزاده ظل سلطان برادر اعیانی نایب السلطنہ چشم آن داشت که از پس نایب السلطنہ
 منصب ولایت عمدہ و تفویض شود و کار داران دولت ایران دو کرده شد و مجلس شاورہ و محاورہ
 بپادشہ استدعا کرد و خان آصف الدولہ که خال شاهزاده محمد میرزا بود با اتفاق علاءالدین خان سپهسالار و
 خان ایچ آقاسی معتمد الدولہ و حاجتی از چاکران دربار در تشہیر امر شاهزاده محمد میرزا و تفویض ولایت عمدہ
 رای می زدند و عبداللہ خان امین الدولہ و میرزا تقی علی آبادی و کوهی و دیگر ظل سلطان از انبیا سلطنت
 می ستودند و در پایان امر چون میراث در خاص فرزند است شہیار تا جدار شاهزاده محمد میرزا را بنیاد
 سلطنت اختیار نمود و ہم از تخت بفرستی که خاص پادشاهانت دانسته بود که داشت تاج و تخت محمد
 میرزا خواہ گشت چنانکہ از آن پیش که نایب السلطنہ و داع جهان کوید بیاد وقت محمد میرزا را طلب میفرمود
 و اورا از میکفت و در نہان مرده سلطنت بدو میداد و بازماندگان دولت و پردکیان سرای
 سلطنت را بدوی سپرد و شہی چنان افتاد کہ شہیار تا جدار انجمنی کرد و چند تن از شاهزادگان را در کرد
 خود در حقت جلوس فرمود و شاهزاده محمد میرزا از پس حلقہ شاهزادگان نشست و چشم ہی بر شہیار داشت
 و بر بازو بند پادشاه که الماس و دریای نوزیر در آن نصب بود دوزیدہ نظری میکاشت تا گاہ پادشاه
 چنانکہ کمتر از اہل محل آگاہ شدند اورا القاسم نمود کہ بخوان صیتی این بازو بند با زحمت شاهزادگان
 بہرہ تو خواہد بود و چند کرت بزیرب فرمود بتو میرسد محمد میرزا ازین کلمات سخت شرمین شد
 و عرق غلبت بر حیت مع القصہ چون شہیار شاهزادہ محمد میرزا را و لیعهد دولت فرمود خواست ظل
 سلطان آزرده خاطر نباشد و در میان بزرگان ایران از محل خویش ساقط نشود و فرمان کرد تا جمعی
 از شاهزادگان و کوهی از بزرگان حضرت و شاهنشانان دولت در نزد سلطان مجلسی گردند و منوچہر
 خان معتمد الدولہ را فرمود ہم اکنون با اتفاق محمد میرزا بزرگویت ظل سلطان حاضر باشی و در انجمن با
 کوی برادر اعیانی تو نایب السلطنہ چند آنکہ زندگانی داشت اطراف مملکت را حافظ و ناظر بود و با اعدا
 وین و دولت کار بیارزت و مقابلت ہی کرد و تو حاضر حضرت بودی و بخواست خراین و دافین
 نفم دار اختلاف روز ہسی بروی ایک محمد میرزا فرزند برادر است اگر فایہی بنام و نشان پدر شد
 و کار و کردار پر کند و کونہ اورا بجای خود دار اختلاف بگذارد و خود بجای برادر باش و طہری
 آذر باسکان سمار ظل سلطان کہ کنون خاطر پادشاه را دانستہ بود عرض کرد کہ من فرزند برادر من

تفویض
 ولایت عمدہ
 دولت ایران
 بشاہزادہ
 جانشین محمد
 میرزا

شرح سلطنت و جانشین محمدی قاجار

بجای برادر من است صواب آنست که محمد میرزا بنام و نشان پدر باشد و منصب ولایت عهد بدو تفویض شود
 و در آذربایجان که خرد و بزرگ را شناخته و پشت و روی امور را دیده و دانسته زمین کند و من بنده
 که خورده حضرت محمد بن سید نجاک درگاه نیم دیابان آستان باشم لاجرم شاه ابرار بحسن فرستاده
 فرمانده اقامت لکرا و کان و عبد الله خان این الدوله با جاعت مستوفیان و دبیران میرزا آقاخان
 وزیر لشکر با سران سپاه و قواد درگاه و در باغ بخارستان بساطی شاهوار گسترده کردند آنگاه نفران شاه
 فرمان ولایت عهد و نیابت سلطنت با شیر مرغ و جوهر آیدار و خنجر مکل طای شادوار و کر نشان شیر
 و خورشید که خاص منصب ولایت عهد است و خلعتی در خورشید از ده صاحبقران میرزا برداشته روز
 پنجشنبه دوازدهم صفر باغ بخارستان تحویل داد و شاهزاده محمد میرزا پذیره تشریفات کلی کرده بولایت
 عهد نامبردار گشت و تمام مردم را با ایشان در هم و دنیا رکابکار ساخت و با اجتماع اشراف حاضر درگاه
 پادشاه شد چنان شکر گذاری بر خاک سود و رحمت سفر آذربایجان حاصل کرده شاهزاده دهم شرف
 راه برگرفت و برب فرمان میرزا محمد سپهر قائم مقام و وزیر آذربایجان گشت و نیز شهریار حکم کرد تا برادر
 و لیعهد خسرو میرزا شاهزاده امام و بیروی میرزا بر دهم شرف و بزرگیت برادر برد و بدو سپرد و مع
 عبد زور و و بخت آذربایجان مردم دیده بدیدار او روشن کردند و خاطر بخیل او گلشن ساختند اما برادران
 و لیعهد خسرو میرزا و جانشین میرزا و احمد میرزا و یحیی که چهار بیکت مادر بودند با هم مواضع همنامند
 و در میان آهنگ عصیان و طغیان کردند لاجرم و لیعهد فرمانده ایشان را از بست بزرگ کوچ داده
 در قلعه اردبیل محبوس داشتند اما از سوی خراسان چون و لیعهد و ولت محمد میرزا از آن اراضی مردان
 میشد فرمان میرزا را بفرمان گذاری آن مملکت گذاشت و نور محمد خان برادر آصف الدوله سردار
 خراسان را نیز در خدمت او باز داشت بعد از بیرون شدن و لیعهد رضا قلیخان چابلق حاکم دره فرزا
 که نایب السلطنه عباسقلی خان شش نام نهاد و بیکت تویشان حاکم جلایر حاکم کلات از طریق فرمان بردار
 تقاعدی در زمین لاجرم نور محمد خان لشکری کرده باراضی دره ختاختن کرد و عباسقلی خان مقامت
 با سردار بیرون قوت خود یافت چنانی درگاه او شتافت بعد از ادای منال و دیوان از فرزندان
 خوشین و اعیان دره خنجه کس و خدمت مردوار بگروگان فرستاد و خاطر او را از قبل خویش مجموع
 ساخت بیکت تویشان چون این بید باسد در همین محالست که و بخدمت فراغت بیکگاه شتافته بیک
 خدمتی نمود و خدمت مرجهت یافته بار کلات شد و نور محمد خان بشهد مقدس مراجعت نمود و صورت
 انجیل در عشر اول ربیع الاولی مردوخ درگاه پادشاه افتاد و هم در انجیل شجاع الملک میرزای افغان
 تیر فتد بار استقیم فرمود و این شجاع الملک بعد از آنکه پیش تیر شاه بجهان یکو شد چون برادران
 پهلوانانست زو پناهنده دولت انگلیس شده و شاه با مختصر بعضی وزیران و ای اجتماع بود آنگاه که
 نایب السلطنه آهنگ هرات کرد و اینی بر کار و دران انگلیس را کو را افتاد و ایشان چنان در خاطر نهاد
 که چون مملکت هرات و افغانستان در تحت فرمان پادشاه ایران افتد در حکومت هند و مستان

خاندان قاجار

خاندان قاجار

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ ایران

۲۷۴ خواهد رفت لاجرم سترگلیل علمی نگین که متوقف از این اختلاف بود نایب اول خود جان کینیل را روانه خراسان نموده باشد که نایب السلطنه را از این آهنگ بگرداند چون او را موافق شرایط عهدنامه و ولایت ایران و انگلیس جمعی بود بی نیل مرام مراجعت کرد و نایب السلطنه نیز زور کار نیافت که اینجا رسپای بر دانا کارداران انگلیس بنده میداشتند که شجاع الملک بر افغانستان غلبه جوید و او نیز در میان ایران و هندوستان سدی دیگر باشد لاجرم او را به هزار تن لشکر هندوستان روانه کرد و او را در پنجید که صوبه دار مملکت کشمیر و میر غلامعلی خان و آن سند بر ضاجوئی کارداران انگلیس از اعات و رعایت او دست باز داشتند و گروهی از افغانان نیز در گرد او اجمن شدند با محمد شجاع الملک باسی هزار مرد لشکری و توپخانه از راه پنجاب و کناره رودخانه سند سیل مسافت کرده قندهار را حصار داد و برادران فتح خان افغان که هر یک در آن اراضی حکامتی جداگانه داشتند بتجیز لشکر کرده در ظاهر قندهار با شجاع الملک رزمی صعب دادند و او را بهزیت کردند و هم در این چوین سال دیوانی فارس در عقده تعطیل بود و قبایل بختیاری در سالک و معابر زحمت کاروانیان میداد شاهنشاه آهنگ سفر اصفهان فرمود چه روز کاری بود که سبب بلای قحط و غلامی طاعون و وبا و ناتوانی پادشاه کارداران ایران آن بحال نیافتند که اخذ منال دیوان توانست یا محتاجان را از حیات معالیکت برهانند و بر زیاده در مملکت فارس آفت بلخ خوارگی و زحمت زلزله سکنه راجعان و ساکن را ویران داشت و شصدهزار تومان منال دیوانی فارس در عقده متوق و تعطیل افتاد و محمد تقی خان سپه علیخان کنوری بختیاری از ماتحت و تاراج قوافل و اخذ اموال تجارتخانه اسبابک و سامان کرد که باشت هزار لشکر بر سر شوشر رفت و اسد الله میرزا که از قبل برادر خود محمد حسین میرزا ختم الدوله حاکم آن بده بود چون قوت مقامت با او داشت طریق مداهنت و موافقت گذاشت و محمد تقی خان از اراضی شوشر و دزفول برآم بر سر شتافت میرزا منصور خان بهبهانی دولی خان منسی و جمال خان دشتی نیز با محمد تقی خان ابواب موافقت و موالات فرار نکردند و با محمد این همه موجبات سفر پادشاه شد و در یک شنبه سیم جمادی الاولی در باغ نیکارستان خمیدند و منصور کرد و تا حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه حکمران کرمان در اصفهان حاضر حضرت شوند و بتجیز لشکر فرموده شاهزادگان جمادی الاولی از نیکارستان کوچ داده به اصفهان قسم آمد و از آنجا امابوردی میرزای سرکشی باشت و صاحبقران میرزا امیر توپخانه و زبور گناه حکم داد تا بانه و آغز و از راه جوشقان طی مسافت کرده در منزل مورچه خورت اصفهان پیوسته رکاب شوند و خود راه کاشان پیش داشت و پست و دود خان دی اولی در قریه منمنه و شد و پس از هشت روز طریق اصفهان گرفت و در منزل مورچه خورت بنه و آغز رسید و محمد تقی میرزای حاکم السلطنه نیز از زبور و جردیش بکرگاه پیوست و سلطان محمد میرزای سیف الدوله حاکم اصفهان تا به آنجا پیاده گشت و شهید را از آنجا کوچ داده چهارشنبه چهارم جمادی الآخره وارد اصفهان شد و در باغ سعادت آباد نشین ساخت و فرمان گرفت که سیف الدوله نشین و کمن قبایل و معالیک بختیار را نیک باز دارند و با تفاق آصف الدوله و قطع و قطع ایشانی بودند و در روز دهم جمادی الآخره

سعدون
شاهنشاه ایران
حسنعلی شاه
بطرف اصفهان

توکل بر سست و جب که بر بی نفعی است تا حد

۵۷۵ فرما فرمای فارس برید و تقبل هسنان سرزمی نمود شیراز تا جداربب بود. محمد تقی پیرزای حسام السلطه
 به اتفاق فرما فرمای بجا فارس کوچ و ده و سنال دیوانه که از چهار سال پیش بجای نده است ما خود در
 و فرمان کرد که حسب اعدان من اندو له با بهفت هزار سواره و پیاده از قفای فرما فرمای سفر شرا که مغبین
 منی و بختیاریه که شالی میرادید و جمع و خرج فارس را بر بصیرت رقم زند لا جوم فرما فرمای محمد تقی میرزا
 سه شنبه بندهم شهر جمادی الآخرة بهارست یافته بطرف شیراز کوچ دادند و این الله و له میرزا ابراهیم حسن خان
 و دل خامه و میرزا مسید علی تفرشی مستوفی بزرگ داشته اند لکرها پادشاه پروان شد و در لسان الارض
 تحت نوام و صفهان منزل کرد و لشکریان نیز که دوا و بختن شدند و سراپرده راست کردند اما کار و بخت
 کون بود و خدای و دیگرسان قضا کرده بود و در این وقت زمان شهریار تا جدار نزدیک شد و در دژ کا
 چاکران در بار تارکیت گشت جانان شاه و انانیکمال از آن پیش که مرکش فرارسد بفرمود در رقم بکوشید
 از روضه مطهره بعبه موسی بن جعفر علیها السلام از بهر او مقبره کردند و دختر خود فرما الله و له را فرمان کردند
 از سفر عسکرات عالیات مراجعت میکرد و پنجاه من تربت از صبیح شریف سید اشهدا علیه آلاف التحية و الثناء
 با خود بیاورد و آزاد مقبره خویش بکشد و در دار اخلاص حکم داد تا از بهر نصب بر قبر خویش سکنی از مرمر صایف
 قطع کردند و میرزا تقی علی آبادی شرمه از آثار و صفات حضرتش تحقیق نمود و میرزا زین العابدین مستوفی
 کاشانی بخط نستعلیق بر آن سنگ رقم کرد و استادان فرمود پیشه منقر نمودند و این سنگت در سرای
 سلطانی بود و در ایحذت که استادان پنج آن میبردند همه روزه شاهنشاه بزیارت آن سنگت و استادان
 در انجام آن امر تمهیل مینمود و یاد مرک میفرمود و این وقت که سفر اصفهان پیش آمد هم بفرمود تا از بهر مرقد مطهر
 عباس بن علی علیه السلام قبری از نقره خام کنند و معادل شش هزار تومان بهای آنرا از خزانه خا
 نه او میرزا هدایت الله مستوفی برادر میرزا آقاخان وزیر لشکر را با اتفاق میرزا تقی نوری مستوفی در انجام این
 کار بکاشت و بکجه روی با حضرت آله داشت اما در اصفهان روز پانزدهم آخیره مزاجش از اعتدال بخت
 و بعضی ذات البجب که قرار شد چند آنکه اطباء در دوا و پنج بردند سودی نبود لکن پادشاه غیور با
 ایند رنج و غبار چاکران درگاه و قواد مسیحا ظاهر میگشت تا مبادا مردمان بیم مرگ پادشاه کنند
 و از راه بگذرد روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الآخرة سال یکم از دودیت و پنجاه مطابق دینت کل سرنگ
 سه ساعت قبل از فرو شدن آفتاب در داق غزل مانع بهفت دست سعادت آباد از جاده خواب خویش کرد
 و خواست آن را بجا برسیاراید و خویش را نیز بالشکر بناید هنوز بنده قباد استوار بخورده بود که ضعف
 قوت کرد و پادشاه از پایی نشست و بر آغایم قرابانی که کین از عواجم سعیدیان بود و بختی الله و له در آن
 تخیه خضی چند برآورد و دوم فرو بست شاهزادگان و باوان پرده سرای را بزد اندک این واقعه در لشکر کا کشر
 مردم نشو و لب از آن واقعه و مملکت بیای پی فرد داشتند و جب پادشاه مبادر همان سرای غسل کوفت کردند
 و نماز بکشد و نختین شاهزاده محمد میرزا از مذهب آگاه میدن و لیهید حیوانی بر نشست و مانند سحاب
 صد راه آرد با بیان پیش داشت و شاهزاده عبدالله میرزا نیز بطرف محله که دار حکومت بود و شاه

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

گرفت مردم لشکر که به تفرس و تقصیر از زندگانی پادشاه بدگان شدند و نافروشدن آفتاب اگر چه اذین دراز
 کس بر زبان نتوانست آورد و در دل همه کس آگاه بود از لشکر که مردم شدید سرتا می رفت و چون شب درآمد
 دروازه های شهر بسته و هر کس از بام و برزن خویش لشکری راست کردند و از پس سنگر نشسته بکشان
 تفکات دست بردند از شامگاه تا سپیده دم از قنات شهر اصفهان بانک تفنگ و هبهای مردم بخرج
 همی رفت و مردم لشکر که نیز بر دو بهره بودند لشکریان مازندران و قوچن رگابی و دیگر قبایل از پرتو قنات
 آباد در کنار زاینده رود نشین داشتند و تو بجان و زین و زک خانه در میان ایشان بود و ازین سوی زاینده رود
 سرارنده غلام حنین خان سپهدار و لشکر عراقی جای داشت و این مرد و لشکر از یکدیگر هر سناک بودند و در آن
 تو بهار و زین و راه را بسوی هم راست کرده داشتند و در میان ایند و لشکر قطره بر زاینده رود و هم لشکریان کرده
 بودند که زیاده از یکم و رفتن نتوانست اصف الدوله در این وقت بنده و آغز و ق خود را از همان قطره حمل داده صبرا
 پرده سپهدار در آمد محمود خان دلی قوری و لاشی و میرزا احمدی ملک الکتاب نیز کار به سیکونه کردند آنگاه
 شاهزادگان و اصف الدوله و سپهدار و دیگر بزرگان از در سعادت آباد انجمن شدند و شوری انجمن
 در پایان امر سخن بر آن نهادند که جسد پادشاه را در تخت جای داده و بد انسان که در زندگانی کوچ هسی و
 با لشکر که در سعادت آباد جای دارند از راه نظر طریق کاشان و قم گیرند و شاهزاده علی نقی میرزای
 رکن الدوله که از دیگر ملوک اوقات کبر بود کار فرمای لشکر باشد و بعد از حل جسد پادشاه و سپردن یک بنده
 لشکر سپهدار با سپاه خود و پادشاهان سرای سلطنت را از سعادت آباد بدر و از راه اصفهان کوچ دهد و شاهزاده
 سیف الدوله بسیار دود و از راه مورچه خورث و سه بکاشان سفر کند لاجرم رکن الدوله باز و بنده در یک
 نور و دیگر جواهر و اثاث سلطنت را به برادر اعیانی خود اما نوری میرزا سپرد تا حارس و حافظ باشد
 و با خود حمل دهد آنگاه کس فتاوند و امین الدوله را پیام دادند که چون حکم قضا و دیگر کون بود و کار دیگران
 کشت رو باشد که از لشکر که خویش نیز دیک مار بسیار شوی و آنچه بصلاح و صواب نزدیک است و آیین
 بیان فرمائی تا بشاورت یکدیگر بکار بندیم و لشکر از اینجا کوچ دهیم امین الدوله دانسته بود که اصف الدوله
 و سپهدار و اوراد و ولایت محمد میرزا با خود موافقند اما اگر تواند آیینی بدورسانند لاجرم سران
 لشکر را که در نزد او حاضر بودند طلب داشت و فرمود شارا الکی سید هم که شهریار تا جداره بهار اقرار داشت
 و کردنها از حل قتلاده حکم او از ادکشت اکنون بگویند تا بر چگونگی آید و کار بر چه سان خواهید کرد ایشان
 گفتند پادشاه قتل نموده و ما را نام و نان و مال و جاه از دست شد و در زندگانی خویش حکم تو را
 روان ساخت و انباشد که چون او و داع جهان گوید پستوانی سر از فرمان او بر تا هم و ما بودش انکاریم
 همچنان مانده ایم و حکم تو را چون وی و پریر بر فو دهان داریم چون امین الدوله از لشکر آیین
 یخت رسول شاهزادگان را باز پس فرستاد و پیام داد که در زمان رندگی پادشاه من بر فو فرض کرد
 که بعد از وی با هیچ سلطان کوچ ندیم و در محل عقد امور ملکی سخن نکنیم ازین پس نفس را از هوا سوزان
 خواهیم داشت و در زانو و جمل خواهیم زبست و از آن سوی مسیحی که از برقی حبسه ترو و از تقایم خواهد

دگر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلیٰ الله تعالی

۴۷۷ سبیل ساخت که متوالی طریق مراجعت کیرتانی گفت خاطر مضمان را با تو تفویض دارم و این سپاه که در کروس
 انجمن است لازم رکاب تو حازم چون در مضمان نشین کنی فرمان تو در شیراز روان تر باشد لشکرهای
 فارس بیدار بوی تو شتاب گیرند و شجاع السلطنه نیز ارکمان دورسد و ملکا و کان عسراق
 بشیر بوی تو آسیند زیرا که برادر بزرگتری و بجای پدر توانی بود محمد میرزا بهال فرزند ان ایشان است سرزده
 بابر در زاوه که بجای فرزند است بر خاطر کران باشد با بجهد ویر باشد که با صد هزار لشکر ساخته آهنگ طران
 کنی و بجای پدر در تمامت ایران حکمران باشی فرمانفرما چون مردی لین الحریکه بود و آن غفلت و غرض داشت
 که چنین هنر تواند کرد چنان دانست که اگر بشیر از شود و با مردم خود و انباز آید بهتر ازین کار بجام خواهد کرد و هر
 شاهزاده حاکم السلطنه را بطرف برود و روانه فرمود و خویشان سفر فارس اختیار کرد این الدوله چون این پیش
 لشکر را زحمت مراجعت با ما کن و او طان خود داده و خویشان بشیر مضمان در رفت و سلطان محمد میرزا
 کار فرمای مضمان از سکون در آن شهر چنانکه شده باراضی چار محال سفر کرده و فوج جدید سرباز مضمان
 که بر سرشکی مایور خان ارمنی بنظم کرده بود ملازم در کاه خویش ساخت اما شاهزاده رکن الدوله و شبنه بیست و هم
 جمادی الاخره هنگام باد اجده پادشاه را بر تخت حمل فرموده با تو سجاده و زینور کمانه کوچ و او و شاهزادگان
 و امرا از پس تخت رده بستند و لشکر از پس و پشت ایشان بر صف شد سینه و میره و قلب ببار استند و حذر
 ساد برسان کشت هم بدانگونه که پادشاه زنده بود قطع مسافت کردند و چون دروازه ای مضمان رسید
 بود از سعادت آباد و بر کرد شهر هسی کشد و نماز دیگر در باغ و شخانه فرود شدند بعد از بیرون شدن انجمت
 غلامحسین خان سپهدار و آصف الدوله در باغ سعادت آباد حاضر شدند و تاج الدوله و سلطان محمد میرزا
 که اینوقت بانوی بانوان سرای سلطنت بود با اتفاق ضعیف سلطان محمد میرزا و دیگر جواری و احارم پادشاه
 از سرای اندرون برآورده با حال و اقبال ایشان بشیر مضمان روانه فرموده از دور و پی سرباز خلع کلاه
 و بخوان بود چنانکه از سعادت آباد و دروازه شهر در بودند و با امین الدوله که این هنگام در کرباس در دروازه
 جای داشت سیرت محمد قلیخان پیر آصف الدوله نیز ملازم خدمت تاج الدوله بود و در مضمان با حضرت
 او مقیم گشت آنگاه سپهدار و آصف الدوله نیز بر نشسته مالشکو عراقی طواف شد مضمان کردند و آنگاه
 در باغ و شخانه درآمد و در این چند روز از سنگی علوفه و آرد و کاه بر لشکر معصب میرفت چه بلای قحط و غلا
 شایع بود و دیگر آنکه مردم از پس دروازه مضمان بودند و همه دوزخ هر که اهر چه با بسته بود بشیر در میشد و بدست
 میکرد و هیچکس افزون از وقت یکجته نمی حبت چون دروازه را بر بستند و با یکدیگر را در بیابان تجارت برده
 و هر کس از لشکر کاه قدم میدون گذاشت هم از لشکران ثواب و سلب اودا منسوب و سلب داشتند
 و مردمان چاره مانده هم جان و چهره سان بودند و هر که یک نمیدان سیر کردی این هنگام از هم جان خوف
 جوع بد و قرصه قناعت نمودی من بنده در شکستن ناما بر بر خوان سپهدار بودم اما تعدد دی این مجبور
 کند بخوبی که از گوشت شتر و گوشت کوسفه که بعضی را با دای و بیا و برخی را تجارت آورده بودند هر یک تن
 بودند نیز بر کمال گوشت کرده بوده این زیادت از شایء دیگر بود و از آنچه از زرها که بر آورده مع انقصه کن الدوله

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۲۷۸ از راه نظریه بسیار شد و اسکنان میرزای سپهرکات آرمی باز مردان را نگاهبان انانته سلطنت کرد و در هر دو
 و قریه و هر شهر و ده عالم و عامی با سلب سیاه با استقبال شافند و بانک و ده و افغان بکتاب ماه رسایند
 روز پنجشنبه چهارم رجب و اردو دارالایمان قم کتبه جمیع خادمان بده مطهره معصومه علیها السلام و تمامت علماء
 عموم رعایا پذیره گشتند و جده پادشاه را بشهر در برده با حشمت سلطانی و شریعت احمدی صلی الله علیه و آله
 در و خیز خویش با خاک سپردند و علی الله مقامه فی غرقات البهمن دست زندگانش در این جهان شت و هفت
 سال بوده از اینجمله سی و هشت سال منفرداً پادشاهی کرد و دوازده سال ولایت عمده داشت اما پس از
 و آصف الله و له بالشکر عراقی از راه سورچه خورت طی مسافت کرده در سر بند قزوین فرود شد و از آنجا به
 جالار در عقبه بخار داده دست سری بک سیر روانه حضرت ولیعهد شاهزاده محمد میرزا داد استخند و در
 شتاب کردن خدیش به ارالمکات ری اصلاح فرادان نمودن من بده و نیز شری چند انشا کرده است
 رسول بنادم خیا که غریب در ذیل قصه شاهنشاهی محمد شاه مرقوم خواهد شد مع القصد مردان از اجداد
 ایند امیه و هیال آری مشتمل به ست شد و هر کس با ندیشد دیگر سر بر آورد و چنانکه تفصیل اینجمله در ذیل سلطنت شاهنشاهی
 حق پرست دیدار محمد شاه قاجار بشرح خواهد رفت اکنون بذكر آثار مجتهد و تعداد اولاد و احفاد شاهنشاهی برگزیده
 بر داریم صفت عدل و صفت وجود و جودت و شهنشاهت و شجاعت آنحضرت در نگاشتن و قایل سلطنت
 مرقوم افتاد و دیگر از تحویر آن سخن باطلاب رود اما از شامل موزون و آفرینش او شطری بخار و هم که شنود
 شکفتی اردو همانا خدایش با ندای آفرید که اگر با صد هزار لشکری آینه رفتی و کوش از مسافتی که چشم بزمخت سیاه
 از سفید شدن خنق نظاره کردی به انستی که مردم که ام و پادشاه که ام است زیرا که ازین صد هزار مرد و بی هفت
 موزون و اندام مناسب فرود بود با کر که با ربک و سینه فراخ و چشمهای کشنده و ابروهای پیوسته بجان
 مشکینش از میان بر میمانست عجز آنکه اولاد و احفادش که اکنون در مملکت ایران زیاده از دوازده هزار تن
 تواند بود در هر یک کس نظاره کند نشان چشم و ابرو و دیگر علامات پسندیده اند که این کس نبهان
 پادشاه رساند و تعداد اولادش نا انگاه که جبار او دایع گفت چنین بود از روزیکه پادشاه بخار شد
 و بلوغ رسیده و یازده سال مضاجعت توانست کرد و فرزند آورد اما آنوقت که بجهان و نیکو شانت از دل
 نعت سال افزون نبود و در ایندت قلیل از صلب پاک او دوازده تن فرزند و فرزند زاده بر صد شوی پیرا
 و بشیر اینهم در حیات او دایع زندگانی کفشد و تا این زمان که پس از وفات او بیت یکمال سپری
 شده اگر فرزند و منزه زادگان آن پادشاه را شمار کنیم عجب نباشد که با دوازده تن است آید که
 را تم اینخو و مردگان ایشان را در قم بکنند و بنیره فرزندان را که نسبت بان شهریار بطنیم باشد نام بزرگ
 بلکه فرزند و فرزند زادگان را که همسنگام وفات شهریار زندگانی داشتند بخار و دهان و دست و هفت تن پیر
 و دختر بر اسله از پشت پادشاه با دیده آمد و بجهت و پنجاه و نه تن از ایشان در زمان حیات برود و بکشد
 مختلف نند از اینجمله پنجاه و هفت تن سپهر چهل و شش تن دختر بود و در پیرا دکان پانصد و شصت تن
 فرزند بجای ماند و دست و نو و شش تن سپهر و ده و نو و دوازده تن دختر بود و دوازده فرزند و نو

د فون ساقی
 شاه شاه ایران
 فتحعلی شاه قاجار
 در و خیزه دارالایمان
 قسم

و کرد اولاد و احفاد
 فتحعلی شاه و اسکا
 آن که همسنگام
 در شش نند
 بودند

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار علی الله مقامه

۲۷۹

هفت تن بجای بود و در بجه چهل و هفت پسر و پنجاه تن دختر بود پس معلوم شد که بهنگام پسر شدن از چنان آن پادشاه را
 هفصد و هشتاد و شش تن فرزند و پسر و فرزند زاده و زندگانی داشت اکنون اسامی ایشان را انکار و هم پسران و دختران
 و فرزندان ایشان را هر که پسر باشد بنام رقم کم و دخترکان را که دختر باشد بر شمار ایشان افتخار جویم و ذکر نام پسر دارم و پسران
 و پسران و دختران و دختران و دکان مقدم سازم همانا ارشد و اشرف پسران شاهانه ایران فتحعلی شاه ولیعهد
 دولت نایب السلطنه عباس میرزا بود که آثار او در این کتاب از بدایت تا نهایت بر نگار شد و او در چهار
 شبهه چارم و پنجم در سال یک هزار و دویست و سه هجری در محال نوای مازندران از بطن دختر فتحعلی خان دولتی
 متولد شد با اینکه از بهنگام همدان پان عدد به تهنیز لشکر کرد و نظم کشور دادگاه بار و م و روس جادوی کرد و گاه
 در خراسان و طوس رزم حمید او خط استعفیای باینک زیبا نوشت و نظم و نشر اینک داشت اگر وی بیکل
 ششیش از شاهانه آبرامگاه شافت از ذکر نام چنین ما برادرشاهی گریز نبود مع القصد از نایب السلطنه
 هشت تن فرزند بجای ماند بیت و دو تن دختر بودند نام ایشان و نام فرزندانشان ایشان چنانکه بدان شایسته
 رقم شود و بیت و شش تن پسران بود نخستین ایشان پادشاه و بانجست محمد شاه که شرح تطنش ازین پس
 مرقوم میشود و او در ششم ذیقعد در سال یک هزار و دویست و هفت و دو هجری از بطن دختر میرزا محمد خان دولتی
 قاجار متولد شد و دوم بهرام میرزا سیم جاکیر میرزا چهارم بمن میرزا که با شهریار تاجدار محمد شاه برادر
 اعیانیت پنجم فریدون میرزا ملقب بفرمانفرما ششم انکدر میرزا هفتم خسرو میرزا هشتم قومان میرزا که با محمد شاه
 از یک مادر است نهم اردشیر میرزا دهم احمد میرزا یازدهم جعفر قلی میرزا دوازدهم مصطفی قلی میرزا سیزدهم سلطان
 میرزا ملقب بحاجم السلطنه چهاردهم منوچهر میرزا پانزدهم فرهاد میرزا شانزدهم فریدون میرزا هجدهم خاظم میرزا
 اختتام الدوله بیجده هم بهادر میرزا نوزدهم محمد رحیم میرزا بیستم محمد یقعلی میرزا بیست و یکم شمس الدوله حمزه میرزا
 و بیست و دوم الیدرم بایزید میرزا بیست و سیم لطف الله میرزا بیست و چهارم محمد کریم میرزا بیست و پنجم جعفر خان
 بیست و ششم عبداللہ خان است پیر و دم فتحعلی شاه شاهزاده محمد علی میرزا است که متخلص به ولت بودی و بدو
 لقب داشتی شب هفتم ربیع الثانی سال یک هزار و دویست و سه هجری در قصبه نوا متولد شد و او بیست و چهار
 فرزند بود و دتن پسران بودند و چهارده تن دختران اما پسران اول محمد حسین میرزا بیست و شمس الدوله دوم
 میرزا یسویة الدوله سیم نصر الله میرزا ملقب بوالی چهارم اسد الله میرزا پنجم فتح الله میرزا ششم عماد الدوله و او
 میرزا هفتم نور الدوله هجدهم میرزا ششم جاکیر میرزا نهم محمد رحیم میرزا دهم ابوالحسن میرزا بیستم فتحعلی شاه شاهزاده محمد قلی میرزا
 که لکهار لقب داشتی و در اشعار خسروی متخلص فرمودی چهار شبهه بیست و دوم رمضان سال هزار و دویست
 و سه هجری در قصبه نوا متولد شد و او در چهل و شش تن فرزندانشان بود و بیست و سه تن پسران و بیست و سه تن
 دختران اما پسران اول محمد کاظم میرزا دوم تیمور میرزا سیم انکدر میرزا چهارم بدیع الزمان میرزا پنجم نوروز میرزا
 ششم عمران میرزا هفتم اردشیر میرزا هشتم سلطان حسین میرزا نهم سلطان حسن میرزا دهم دایب میرزا یازدهم
 نصر الله میرزا و دوازدهم نور الدوله هجدهم میرزا سیم و چهاردهم بایزید میرزا پانزدهم کیومرث میرزا شانزدهم
 میرزا هجدهم عبداللہ میرزا بیجدهم ملک حبیب میرزا نوزدهم شاه منصور میرزا بیستم لطفعلی میرزا بیست و یکم

در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۲۸۰. بهادر میرزا پست و دوم محمد جم میرزا پست و سیم ملک بهمن میرزا پسر چهارم فتح علی شاه شاهزاده محمد ولی میرزا پست و پنجم غره شوال در سال یک هزار و دویست و سه هجری متولد شد و او را چهل و شش تن فرزند از او پست و شش تن پسران و پست تن دختران اما پسران اول اسمعیل میرزا مادرش از کردان شاد لوت و پنجم میرزا سیم نصر الله میرزا مادرش دختر حقیقی خان بیات حاکم نیشابور است چهارم محمد میرزا مادرش دختر محلی خان برادر محمد خان قاجار و دانی است پنجم جعفر قلی میرزا مادرش دختر اسحق خان قزاق است ششم رضا قلی میرزا هم دین خراسانی است هفتم تیمور شاه میرزای برادر چنگیز میرزا است هشتم شیردل خان برادر اعیانی رضا قلی میرزا نهم دمی خان هم از مادر شیردل خان است و هم جلال الدین میرزا مادرش از سادات قرشی است یازدهم محمد ظاهر میرزا و او از هم محمد عظیم خان از مادر محمد میرزا است یازدهم جابگیر میرزا از مادر چنگیز میرزا است چهارم حسن خان از مادر نصر الله میرزا است پانزدهم موسی خان از مادر رضا قلی میرزا است شانزدهم محمد جعفر خان برادر اعیانی محمد ظاهر میرزا است هفدهم محمد ولی میرزا بنام پرات از مادر جلال الدین میرزا بیستم میرزا محمد خان از مادر محمد ولی میرزا نوزدهم میرزا خان از مادر رضا قلی میرزا بیستم شاهرخ میرزا بیست یکم طه باب قلی میرزا پست و دوم مهدی قلی میرزا پست و سیم عباس خان بیت و چهارم احمد خان پست و پنجم مسعود میرزا از مادر عباس خان است بیست و ششم سعید میرزا از مادر احمد خان است پیر پنجم فتح علی شاه حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس است در سال یک هزار و دویست و سه هجری روزی هفتم متولد شد فرزند از او بیت و شش تن باشند نوزده تن پسران و هفت تن دختران اما پسران اول رضا قلی میرزا از دختر محمد قلی خان افشار و دمی لقب بنای لایله دوم امام قلی میرزا مادرش از معارف نازندان است سیم خفقی میرزا لقب بوالی مادرش از کرکیان است چهارم نصر الله میرزا از مادر امام قلی میرزا است پنجم تیمور میرزا لقب بحمام الله و له برادر اعیانی رضا قلی میرزا است ششم شاهرخ میرزا از مادر خفقی میرزا است هفتم جابگیر میرزا است هشتم اکبر میرزا از مادر شاهرخ میرزا است نهم کبیر میرزا لقب به سپهسالار از دختر امیر کوزه خان زعفرانلوست و هم اسکندر میرزا از مادر تیمور میرزا است یازدهم محمد میرزا از مادر رضا قلی میرزا است چهارم کمران میرزا پانزدهم دراب میرزا شانزدهم سلطان ابراهیم میرزا از مادر کمران میرزا است هفدهم منوچهر میرزا مادرش از ترکمانان است بیستم امیر میرزا و او با منوچهر میرزا همزاد و توانان است نوزدهم طه باب قلی میرزا پیر ششم فتح علی شاه حسینعلی میرزای شجاع السلطه برادر اعیانی فرمانفرماست جمعه غره و یکصد و یک هزار و دویست و چهار هجری متولد شد و در اسعار سکه تخلف سه مودی فرزند از او شانزده تن باشند هفت تن پسران و نه تن دختران اما پسران اول هاکو میرزا لقب بهادر خان دوم ابا قان لقب به فروغ الله و سیم ارغون میرزا چهارم مشکو قان میرزا پنجم اوکای قان میرزا و این پنج تن از بطن و دختر مرصعی قلیخان عم شهبازاده و فتح علی شاه بودند ششم ابوسعید میرزا مادرش از مردم مسم بود هفتم قدسان میرزا مادرش و خراسانی خان قزاق است پیر هفتم فتح علی شاه شاهزاده محمد تقی میرزای حاکم سلطنت

محمد
جعفر
علی

محمد
جعفر
علی

محمد
جعفر
علی

از مادر محمد میرزا است

ذکر خاتمه کار فتحی شاه فاجار اعلی السعاده

روز شنبه ششم شهر صفر سال هزار و دویست و شصت و شش هجری متولد شد در اثنای شلوک تخلص فرمایید ۲۸۱
 فرزند او سی و دو تن باشند پانزده تن پسران و شانزده تن دختران اند اما پسران اول
 ابو الفتح میرزا مدرس دختر قتل و الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی است و دوم شجاع الملک
 میرزا ازاد و ابو الفتح میرزا است سیم ادرک زب میرزا مدرس از ترکمانان است چهارم ابوسعید
 میرزا پنجم محمود میرزا ششم امیر قیو میرزا مدرس دختر حسین خان دغلی است هفتم محمد صفی میرزا
 از دختر میرزا احمد حلیف سلطان است هشتم عالم کیر میرزا برادر اعیانی ابو الفتح میرزا است نهم جلال الدین
 از مادر ابوسعید میرزا است دهم سحر میرزا از مادر جلال الدین است یازدهم داراب میرزا و دوازدهم امیر شیخ میرزا
 سیزدهم اسحق میرزا چهاردهم کامران میرزا پانزدهم امیر حسین میرزا پشتم فتحعلی شاه و عیسی میرزا می کن اند و
 پانزدهمین نوزدهم شد شوال در سال یکصد و دویست و هفت هجری متولد شد فرزندان او انا و ذکراست و
 هشت تن باشد یک نیمه پسر و نیم دختر اند اما پسران اول سلطان بیع الزمان میرزا مخا طب سلطان
 مدرس و دختر مصطفی قلیخان عم پادشاه است دوم اسکندر میرزا او نیز برادر اعیانی سلطان است سیم جابگیر
 میرزا هم از مادر سلطان است چهارم انوشیروان میرزا هم از دختر مصطفی قلیخان پنجم اسحق میرزا مادر او از
 جماعت بنی اسرائیل است ششم داراب میرزا مادر او از قبایل کرد است هفتم محمد کریم میرزا بستره افرا سیاب میرزا
 نعم محمد رحیم میرزا و هم نصرانده میرزا یازدهم سکرانده میرزا مدرس از فاجار قزوین است و دوازدهم حمزه
 مدرس از مردم اصفهان است سیزدهم سیاه و سیل میرزا چهاردهم ان الله میرزا از مادر نصرانده میرزا است
 پانزدهم فتحعلی شاه شاه راده شیخی میرزا است معقب شیخ الملک شب چهارشنبه چهل و دوم رجب سال هزار و
 دویست و ده هجری متولد شد و او را چهل و شش زن فرزندان باشد پست و پنجم پسران است و ششم
 اما پسران اول نظر علی و شش سبب در شاه افشار رسا و دوم احمد میرزا مدرس همیشه محمد حاکم خان کان
 ساکن ملایر است سیم الب ارسلان میرزا معقب بسالار مدرس از مردم کرجهان است چهارم قزل ارسلان
 میرزا از مادر سالار است پنجم سلطان سحر میرزا هم از مادر سالار است ششم محمد رحیم میرزا از مادر احمد میرزا
 هفتم سلطان یوسف میرزا مدرس خواهر و دینار تاجکان ساکن ملایر است هشتم اسحق میرزا از مادر سلطان پست
 میرزا است نهم طغرل لیکن میرزا و نیز با سالار برادر اعیانی است و هم فضل الله میرزا مادر وی نیز ترکان است
 یازدهم محمد زان میرزا و دوازدهم محمد جعفر میرزا از مادر فضل الله میرزا است سیزدهم شاه مراد میرزا چهاردهم محمد کریم
 میرزا از مادر احمد میرزا است پانزدهم امام قلی میرزا شانزدهم محمد باوی میرزا از مادر احمد میرزا است هجدهم محمد باوی
 هم با احمد میرزا برادر اعیانی است بیستم سلطان یعقوب میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا است نوزدهم محمد
 مدرس دختر میرزا محمد خان فاجار دولت پتم جلال الدین میرزا مدرس ترکان است پست و یکم عیسی میرزا
 پست و دوم عبد لطیف میرزا مدرس دختر عبد لطیف خان ملایری است پست و سیم عبد الرشید میرزا از مادر
 عبد لطیف میرزا است پست و چهارم محمد صفی میرزا پست و پنجم اسکندر میرزا پسر و هم فتحعلی شاه شاهزاده و نیا معقب علی
 سلطان است شششنبه شهبان یکصد و دویست و ده هجری متولد شد و او برادر اعیانی نایب السلطنه است و پست و دوتن

محمد رحیم میرزا

محمد رحیم میرزا

محمد رحیم میرزا

محمد رحیم میرزا

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۲۸۲

فرزند ان دارد ده تن سپرد و دوازده تن دخترانه اماکن اول سیف الملوک میرزا مادرش دختر قلی میرزا
 نسب بنادشاه افشار رساند دوم محمد حسین میرزا سیم سیف الدوله میرزا برادر اعیانی سیف الملوک است چهارم
 محمد ظاهر میرزا پنجم شجاع الدوله میرزا و نیز ازاد سیف الملوک است ششم داود میرزا هفتم یعقوب میرزا هشتم
 ابوالقاسم میرزا نهم ابوالحسن میرزا دهم ابوالفضل میرزا در این هر سه تن از مردم قم است پیرازدهم فتحعلی شاه
 شاهزاده عبداللّه میرزا است که دارا تخلص فرمودی جمعیت چهارم جادی الاولی سال یکصد و دویست
 یازده هجری متولد شد او را سی فرزند بود که ده تن سپرد و هشت تن دخترانه اما پسران اول محمد حسن میرزا مادرش
 دختر نظام الدوله سلیمانخان قاجار قوامت دوم اسحق میرزا سیم یعقوب میرزا چهارم لطف الدوله میرزا پنجم
 خلیل الدوله میرزا ششم عبدالحمید میرزا هفتم عبدالحمید میرزا هشتم عبدالرشید میرزا برادر اعیانی عبدالحمید است
 نهم ابوشیروان میرزا دهم ابوسعید میرزا سپرد و از دهم فتحعلی شاه امام دیردی میرزا لقب المغانی برادر اعیانی
 رکن الدوله است شب چهارشنبه چهاردهم شوال سال هزار و دویست و یازده هجری متولد شد او را یازده تن
 فرزند است سه پسر و هشت دختر اما پسران اول اما سق میرزا از سوی مادر نسب بنادشاه افشار میرزا دوم
 محمد حسن خان مادرش دختر حاجی مصطفی قلیخان غم شیدار تاجدار است سیم علی محمد میرزا مادرش از دهقانان است
 پیریزدهم فتحعلی شاه شاهزاده محمد رضا میرزا است در اشعار افسر تخلص کند روز دوشنبه سیم ذیقعد سال
 هزار و دویست و یازده هجری متولد شد فرزند اش سیزده تن باشند ده تن پسر و ستن دختر اما پسران اول
 رضا قلی میرزا مادرش نسب بنادشاه افشار رساند دوم علیقلی میرزا مادرش دختر میرزا محمد خان دولوی
 قاجار است سیم محمد زمان میرزا برادر اعیانی علیقلی میرزا است چهارم حسام الدین میرزا مادرش خواهر علیخان
 اصفهانی پنجم محمد جعفر میرزا مادرش از مردم طبرستان است ششم محمد هاشم میرزا مادرش از زنزانی است
 هفتم محمد باقر میرزا ازاد محمد جعفر میرزا است هشتم محمد اسماعیل میرزا هم ازاد محمد هاشم میرزا است نهم اکبر میرزا
 مادرش از مردم کیلان است دهم جمال الدین میرزا ازاد محمد جعفر میرزا است پیرچهاردهم فتحعلی شاه شاهزاده
 حیدرقلی میرزا است محمد باقر دهم صفر سال هزار و دویست چهارده هجری متولد شد در اشعار خاور
 تخلص کند او را یازده تن پسر و هشت تن دختر باشند اما پسران اول مرتضی قلی میرزا
 لقب بختان بابا مادرش دختر محمد علیخان پسر مرتضی قلیخان غم شاه است دوم حاجی نصر الدوله میرزا برادر
 اعیانی مرتضی قلی میرزا است سیم اناندر میرزا مادرش از قبله قاجاریه است چهارم نور الدوله میرزا مادرش
 دختر حاجی مصطفی قلیخان غم پادشاه است پنجم اسد الدوله میرزا هم برادر اعیانی مرتضی قلی میرزا است ششم علی
 محمد میرزا مادرش نسب بنادشاه افشار رساند هفتم شکر الدوله میرزا ازاد اما ان الدوله میرزا است هشتم
 علی اکبر میرزا ازاد علی محمد میرزا است پیرپانزدهم فتحعلی شاه محمود میرزا است دوشنبه دوازدهم صفر
 سال هزار و دویست و چهارده متولد شد در اشعار تخلص باسم فرایه مسند زندان و سی و چهار تن باشد
 یک نیه پسر و نیم و یک دخترانه اما پسران اول سعید میرزا مادرش دختر محمد خان ایروانی است دوم
 محمد زین مادرش دختر علیراد خان زنده است سیم شیخ سیاوش میرزا با سعید میرزا برادر اعیانی است چهارم

سید میرزا

پیر میرزا

محمد میرزا

علی میرزا

شاهزاده

ذکر خاتمه کار فتح علی شاه قاجار علی الله تعالی

سلطان کش میرزا از طرف مادر بنادرشاه در ساجد فتح سلطان جان میرزا برادر اعیانی سلطان بخش است
 ششم کیان میرزا است بجای مادرش از مردم قزوین است و نام و ذات بهنم قاتان میرزا هشتم عبد الله
 میرزا مادرش از مردم قزوین است و نام و ذات بهنم قاتان میرزا هشتم عبد الله
 بخش است و او از دهم سکر الله میرزا سیزدهم نقه الله میرزا چهاردهم میکش قوش میرزا پانزدهم عطا الله میرزا
 شانزدهم حیدر میرزا هجدهم محمد میرزا پیرشاه نوزدهم فتح علی شاه بیایون میرزا است شب جمعه پست و هشتم جاد
 الاخره سال هزار و دویست و شانزدهم بجای متولد شد در اشعار حشمت تخلص کند او را بیتن فرزند باشد
 یازدهم تن پسر و نه تن و دختر از اما پسران اول محمد شیخ میرزا مادرش دختر میرزا شیخ از زانی صدر
 بهنم است و دهم اکبر میرزا مادرش از گردان شادولت تیم جو انتجت میرزا چهارم محمد رحیم میرزا مادرش
 و دختر متقی قلیخان پانزدهم قاجار است فتح سلطان سیاکت میرزا ششم ابو الغیض میرزا بهنم فتح علی میرزا ششم
 ابو نصر الدین میرزا از مادر ابو الغیض میرزا است نهم حسن میرزا دهم حسین میرزا این دو تن از مادر سیاکت میرزا توانا
 زاده یازدهم نور الدین میرزا مادرش از مردم و ما و ذات پسر هجدهم فتح علی شاه ویرودی میرزا است
 شب شنبه پست و بیستم شهر رمضان از مادر و سال هجرت هزار و دویست و شانزدهم بود در اشعار بهنما
 تخلص دارد و او را یک پسر و دو دختر است نام پسرش بهنم میرزا است و مادر او دختر حسیقلی خان برادر شهربان
 تاجدار است بیستم فتح علی شاه بهنم میرزا است شب جمعه چهاردهم شعبان سال هزار و دویست و هجده
 متولد شد او را چهارده تن فرزند ان است یک پسر و بیست و یک دختر اما پسران اول سلطان اویس میرزا مادرش
 از مردم خراسان است و دهم از دهم میرزا از مادر سلطان اویس است تیم محمد میرزا چهارم غلامرضا میرزا
 نیز برادر اعیانی سلطان اویس است پنجم غلامحسین میرزا هم از مادر سلطان اویس است ششم ابو القاسم میرزا
 و هفتم اسد الله میرزا پسر نوزدهم فتح علی شاه احمد علی میرزا است روز جمعه ششم شوال هزار و دویست و هجده
 شد برادر اعیانی شاهزاده محمود است در اشعار بنام خود تخلص کند و او را یازده تن فرزند است چهار تن پسر و
 ۴ خزان است اما پسران اول یعقوب میرزا مادرش از ترکمانان است و دهم سلطان حسین میرزا مادرش دختر محمد تقی خان
 سواد کوهی است تیم مادر میرزا مادرش دختر حسیقلی خان برادر شاه است چهارم خان کله بختان دوازدهم
 پیرشاه فتح علی شاه میرزا می برادر اعیانی شاهزاده محمد رضا میرزا است شب شنبه ششم و هجده
 هزار و دویست و هجده بجای متولد شد و او را بیست و یک دختر و بیست و یک پسر است و یکم فتح علی شاه قاجار است
 شب جمعه نوزدهم صفر سنه هزار و دویست و یکم بجای متولد شد و او را فرزند پنجن و خزان است
 پیرشاه و دهم فتح علی شاه بهنم میرزا است شب پنجشنبه ریح الاول هزار و دویست و یکم بجای متولد
 او را پنج تن فرزند باشد تن پسران و دهم خزان اما پسران اول امیر سلطان میرزا مادرش
 دختر امیر صلاخان کوهستانی است و دهم سکر الله میرزا مادرش از زانی است تیم اسد الله میرزا
 از مادر سکر الله میرزا است پیرشاه و بیستم فتح علی شاه پسر میرزا است شب چهارشنبه یازدهم صفر سنه و دویست
 و دویست و دهم بجای متولد شد او را یک پسر و یک دختر است نام پسرش مهدیقلی میرزا است مادر او دختر

شاهزاده پسر

مادر و پدر

مادر و پدر

مادر و پدر

مادر و پدر

مادر و پدر

مادر و پدر

مادر و پدر

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ماسخ التواریخ

۲۸۲

امیر اصلاخان کرد شمانیت پسر پسر چهارم فتحعلی شاه کات. م. ی. ر. - روز چهارشنبه دوم جمادی الاخره سال یک هزار و دویست و دو هجری متولد شد و بعد از رشد و بلوغ سفر آذربایجان کرده در خدمت ولیمه دولت نایب السلطنه بمی زیت پسر پسر پنجم فتحعلی شاه منوچهر میرزا است شب جمعه چهارم جمادی الاخره متولد شد در سال هزار و دویست و دو هجری او را پنج پسر و دو دختر است اما پسران اول اسد الله میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر شاهرار است دوم سلطان یوسف میرزا مادرش از مردم کرستان است سیم محمد کاظم میرزا برادر اعیانی اسد الله میرزا است چهارم محمد حسین میرزا مادرش دختر محمد حسین بکت افشار است پنجم علی محمد میرزا هم از مادر اسد الله میرزا است پسر پسر هشتم فتحعلی شاه هرگز میرزا است شب دوشنبه چهارم جمادی الاخره سنه چهارم و دویست و دو هجری متولد شد شش تن فرزند آن دارد چهار تن پسر و دو تن دختر اما پسران اول فرخ زاده میرزا مادرش دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است دوم فریدون میرزا برادر اعیانی فرخ زاده است سیم نصر الله میرزا مادرش ترکمان است چهارم منیر میرزا با نصر الله میرزا برادر اعیانی است پسر پسر و هفتم فتحعلی شاه ایچ میرزا است پنجمه غره جمادی الاخره سال هزار و دویست و دو هجری متولد شد او را ده تن فرزند است پنج تن پسر و پنج تن دختر اما پسران اول محمد حسن خان مادرش آصفه دختر علی مراد خان ذات دوم سنجر میرزا مادرش از کرهستان است سیم غلام حسین میرزا مادرش دختر حسینقلی بکت پازوکی است چهارم محمد قلی میرزا از مادر غلام حسین میرزا است پنجم جعفرقلی میرزا هم برادر اعیانی غلام حسین میرزا است پسر پسر و هشتم فتحعلی شاه کیکاوس میرزا است روز جمعه بیستم شوال سنه هزار و دویست و دو متولد شد فرزند آن او هشت تن باشد پنج تن پسران و سه تن دختران اند اما پسران اول شاهپور دیخان مادرش دختر فضلعلی بکت جانشیر است دوم ذول ارسلان میرزا برادر اعیانی شاهپور دیخان است سیم اسد الله میرزا مادرش دختر علیقلی بکت قزاقه داعی است چهارم اسمعیل میرزا هم از مادر شاهپور دیخان است پنجم ذوالفقار میرزا هم از دختر فضلعلی بکت است پسر پسر و نهم فتحعلی شاه شاه قلی میرزا است چهارشنبه یازدهم محرم سال هزار و دویست و دو هجری متولد شد او را نه تن فرزند اند سه تن پسر و شش تن دختر باشد اما پسران اول اردشیر میرزا است مادرش دختر حسن خان دهلوی قاجار است دوم محمد علیخان مادرش دختر محمد خان دولوی قاجار است سیم خلیل الله میرزا مادرش از قندهار است پسر سیم فتحعلی شاه محمد مهدی میرزا است شب یکشنبه غره شوال سال هزار و دویست و سی و دو هجری متولد شد او را نه تن فرزند است چهار تن پسر و پنج تن دختران اند اما پسران اول محمد کریم خان مادرش دختر امیر خان غزالدین لوی قاجار است دوم محمد صادق خان مادرش از مردم طهران است سیم محمد رحیم خان مادرش دختر محمد علیخان قاجار قوال است چهارم لطفعلی خان برادر اعیانی محمد رحیم خان است پسر سیم و یکم فتحعلی شاه کیخسرو میرزا است برادر اعیانی کیکاوس میرزا او را هشت فرزند است سه تن پسر و پنج تن دختر اند اما پسران اول محمد صادق خان مادرش دختر محمد باقر خان بیکلر سکی در املک است نهم قلیقلیخان سیم محمد حسین میرزا ایند و برادر از یک مادرند و سیلا و کیخسرو و سید زاهد و پنجمه میرزا

محمد حسن خان

محمد حسینقلی خان

محمد علیخان

محمد حسن خان

محمد حسینقلی خان

محمد حسن خان

محمد حسینقلی خان

محمد حسن خان

محمد حسینقلی خان

محمد حسن خان

محمد حسینقلی خان

محمد حسن خان

ذکر خاندان محمد فتحعلی شاه قاجار علی الله تعالی

محمد شاه قاجار عقد بست و بیست و نه فرزندش شاهنشاه جمشید و سکاوه ناصرالدین شاه که کلمش و دیب و صاحب تخت و تاج و هند اوند بیج و خراج است و دختر سیم سید یکم که همد سلطان لقب دارد و هم ازاد در فرما فرماست بجای لکنج محمد زکیخان نوری سردار فارس در آمد و در سفر بیت الله الحوام برض و با در گذشت و دختر چهارم هم مشهور بکلین خانم ازادشاه براده محمد علی میرزا است خط منیع را یکی نوشت و چند مجلد قرآن مجید را انکار داد و در عتبات الله دین علیم السلام سو قوف داشت ضعیف برادرزاده شیراز زمین العابدین خان کتب و دوتن و دختر یک پسر آورد نام پسرش محمد جعفر میرزا است و دختر پنجم مریم خانم ازاد حسام السلطنه ضعیف الله یار خان آصف الدوله است او را داشت فرزند است چهارتن پسر و چهارتن دختر تا پسران اول حسن خان مشهور با لا دوم میرزا محمد خان لقب بیکلو یکی سیم محمد علیخان چهارم حسین خان و دختر ششم فخر جهان خانم مشهور بفرخ الدوله ازادشاه ازاد شجاع السلطنه است روزی چند در سرای میرزا محمد خان پسر حسینقلی خان برادرشاه بود و از وی جدائی جفاست او را فرزند نباشد اما یک بزرگ و حضرتش مطاف بزرگان است سفر بیت الله الحوام کرده و تقبیل آستان الله هی سلام الله علیم فرموده و دختر هفتم شاه یکم مشهور بضعیف السلطنه است ازادشاه ازاد محمد و در سرای درونی شیراز بکارنده اسرار بود و وصیت حسن افغانا تات بدان و بعد از پدر ضعیف میرزا مسعود وزیر دول خارج شد و از و فرزند آن آورد و دختر هشتم سلطان یکم هم ازاد در ضعیف السلطنه است روزی چند با بر محمد یقلی خان دو لویسرو هم بستر بود و در جوانی و داع جهان گفت و ازاد یکد خزانده دختر نهم که برکت خانم با ولید دولت نایب السلطنه از یک مادر است تخت در سرای محمد امین خان قاجار تنقی باشی بود و از پسر او ضعیف میرزا ابو القاسم قائم مقام گشت او را فرزند نباشد و دختر دهم زیب خانم ازاد محمد قلی میرزای گت آراست و دو کت سفر بیت الله الحوام کرده و لقب سجای شاه شد ضعیف اسمعیل خان پسر نظام الدوله و در سلیمان خان قوامی است ازاد و تن منیر از یک پسر دارد و نام او احمد است و دختر یازدهم خدیجه خانم هم ازاد در ملک آراست ضعیف محمد باقر خان لقب برنج شاه پسر حسینقلی خان برادرشاه است چهار فرزند دارد و ستن پسر است اول اسد الله خان دهم حسین خان سیم محمد حسن خان و خرد و ازاد سیم قلینان خانم است بجای لکنج موسی خان قوا تو در آمد و بعد از ورکاری زایر بیت الله الحوام گشت او را فرزند است پنج تن پسر آن با حشند اول جعفر قلینان دهم محمد یقلی خان هم نام جد خود است سیم محمد قلینان چهارم سلطان قلی خان پنجم موسی خان بعد از فوت پدر متولد شد و نام پدر یافت دختر سیزدهم عزت نسا خانم است برادرزاده شیراز موسی خان پسر حسینقلی خان هم بزرگست و بعد از وفات شوهر سفر بیت الله الحوام نمود و در پایان امر بجای لکنج حاجی میرزا آقاسی کار کرد از ایران در آمد چنانکه مذکور خواهد شد و دختر دوازدهم یک پسر از موسی خان نام پسرش القلی میرزای ایغانی است و دختر چهاردهم شمس بانو خانم ضعیف میرزا میرزا موسی خان برادر میرزا ابو القاسم قائم مقام شد و دختر یازدهم خدیجه سلطان مشهور بمجتمه الدوله ضعیف ابراهیمخان ناظر پسر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم صفائی است او را چهار فرزند نباشد ستن پسر است اول صدر الدوله و دوم آصف الدوله و سیم محمد باقر خان و دختر شانزدهم محمد قلی شاه در خنده که هر خانم است

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۲۸۸

بنجع میرزا اسمعیل خان سپهر میرزا خان مر حلال خوراند رانی منشی المملکت باشا زاده اسمعیل میرزا از کتب مطبوعه است
 او را چهار فرزند است دو پسر و دو دختر آقا پسران اول نصر الله میرزا دوم سپهر میرزا سبزه دین دختر هفتم که هر شاه و حکم
 در سرای علی محمد خان قاجار دولت و دو دختر و یک پسر دارد نام پسرش محمد خان است و دختر هجدهم شاه
 سلطان خان بنجع محمد صادق خان توانو پسر مرتضی قلیخان غم شیدا است بعد از وفات شوهر زاری پست الله الحوام شد
 و در عقبات علایت بجهال کجای میرزا محمد تقی شهدائی که فاضلی بخویر است در آمد از محمد صادق خان پسر
 او که نام او محمد زمان میرزا است دختر نوزدهم فتحعلی شاه که هر خان بنجع رستم خان سپهر ابراهیم خان غم زاده
 شهریار است چهار تن فرزند آورد سه تن پسر اند اول عبدالحسین خان دوم سهراب خان سیم رستم خان که بعد از
 وفات پدر متولد گشت و نام پدر یافت دختر بیستم حاجی سکیم خان از مادر شجاع السلطنه است و زوجه نصر الله خان
 سپهر طبرالدوله ابراهیم خان توانوست او نیز سفر که معطر کرده و از نصر الله خان پنج فرزند آورده سه تن پسر است
 اول ابراهیم خان دوم مهد علی خان سیم حلیل میرزا و خستیت و یکم جهان خانم مشهور بوالیه و می نیز از
 مادر شجاع السلطنه است بنجع خسرو خان والی کرستان شد و شش تن فرزند آورد سه دختر و سه پسر آقا
 پسران اول رضا قلیخان سوم غلام شاه و دوم غلام شاه خان احمد خان و خستیت دوم ماه سکیم خان بجهال کج
 غلامحسین سپهر عراق در آمد او را سه فرزند است دو نفر پسر اند اول یوسف خان دوم حسن خان و خستیت
 بیت و سیم فتحعلی شاه سده و جهان خانم زوجه آقا خان حاکم محلات است که او را طبقه اسمعیلیه پست برشت
 امام خویش داند و پسران آقا خان سه فرزند است دو دختر و یک پسر که علی شاه نام دارد و خستیت و جهان
 خورشید خانم زوجه عباس قلی خان سر کرده حاجت افشار خسته است سه تن فرزند دارد یکتن پسر است سیم
 بولی محمد خان و خستیت و پنجم سوله و سلطان خانم زوجه رضا قلیخان سپهر اسمعیل خان سردار داسغانی بود و از
 جدائی جفت و برای حاجی حسن خان پسر دود الفقار خان سپهر غم شوهر نخستین خود در رفت او را فرزند نباشد
 و خستیت و ششم فتحعلی شاه عالی سلطان خانم زوجه علیخان داسغانی میرا خور شهریار شد یک دختر و یک پسر
 آورد نام پسرش عیسی خان است و خستیت و هفتم زبیده خانم زوجه علیخان مستد که زولت او را یک پسر است
 مسمی محمد حسین خان و خستیت و هشتم خورشید کلاه از مادر شاهزاده سیف الله است بنجع میرزا علی محمد خان
 نظام الدوله پسر عبداله خان امین الدوله گشت و سه فرزند آورد یکتن پسر باشد مسمی بنجع قلی خان و خستیت
 بیت و نهم شیرین جان خانم هم از مادر سیف الله است و در سرای مجری قلیخان ایگ آقاسی باشی پسر
 آصف الله است و خستیت و یکم قیصر خانم از مادر یکی میرزا است زوجه جهانگیر خان افشار و می شد
 و خستیت و سیم آقا سکیم زوجه میرزا علی اکبر هزار جری ملا باشی است یکتن دختر دارد و دختر سیم و چهارم شاه جهان
 خان مشهور بنجان بی بی چون همام غم شیدا است هم بعد شاه مخاطب میشود و زوجه میرزا عبدالقاسم بنجع باشی
 کیلانی است او را یک دختر است و خستیت و پنجم فرخ سلطان خانم از مادرش پور میرزا است
 و زوجه میرزا غلام شاه پیشخدمت باشی است که سب میرزا ابوالقاسم فخر کی میرزا زبیر است

در پسران
 سردار ایرانی است
 دختر سیم مرصع خان
 او نیز مادر سیف الله
 است و در سرای
 محمد قلیخان

بنجع میرزا اسمعیل خان سپهر میرزا خان مر حلال خوراند رانی منشی المملکت باشا زاده اسمعیل میرزا از کتب مطبوعه است

دگر خاتمه کا فتح علی شاہ قاجار علی احمد معامہ

بیت اللہ انعام کردہ و از میرزا غلام شاہ شش فرزند آید و دو تن پسرانند اول میرزا ابو القاسم
 دوم سید حسین میرزا و خترسی و ششم ماه و شش لب خانم زوجه امیر دیوان میرزا بنی خان قزوینی است
 یکم خرویک پسر آورده نام پسرش داراب میرزا است و خترسی و ہفتم حب نبات خانم از مادر محمد مہدی
 میرزا است برادرزادہ شہریار میرزا محمد خان بعد از جدائی از فخرالدولہ اورا بجالہ کالج در آورد و اورا
 یکم خرباشد و خترسی و ہشتم فتح علی شاہ پاشا خانم ہم از مادر محمد مہدی میرزا است زایرت اللہ انعام کتب و کالج
 سداب خان کرجی خازن شہریار در آمد و دو پسر از او آورد اول ارکلی خان عقبہ ہوالی دوم محمد علی و خترسی ہم
 فرزاندہ بیگم ہم از مادر محمد مہدی میرزا است زوجہ حنیف علی خان مغیرہ المملکت خزانہ دار شہریار است اورا یکم خرباشد
 و خترچلم فتح علی شاہ و مدجبان خانم ہم از مادر محمد مہدی میرزا است بعد از فوت شاہنشاہ زوجہ زین العابدین خان
 پسر قاسم خان ہزار جری قولہ آقا سی شد و خترچلم و کم سلطان خانم از مادر ملک ابرج میرزا است زوجہ محمد باقر خان
 دو لوبیکہ کی دارا بخلاف کشت اورا یکم خرباشد و خترچلم و دوم فتح علی شاہ خاور سلطان بیگم از مادر
 عقیلی میرزا است بعد از فوت شہریار بجالہ کالج میرزا نظر علی حکیمباشی قزوینی در آمد بچتن پسر آورد دسیمی بہ
 میرزا محمد خان و خترچلم و سیم فتح علی شاہ رخسارہ یکم بعد از فوت پدر زوجہ محمد خان ایروانی امیر تومان شدہ
 پس از او محمد علی خان ماکوئی اورا کالج بست و اکنون در سرای امیر سلطان خان قوالوست از محمد خان یکم ختر
 دارد و خترچلم و چارم خرم مہبار خانم از مادر کامران میرزا است و خترچلم و پنجم بزم آرا خانم او سیدہ از مادر
 کامران میرزا است و خترچلم و ششم ماہ تابان خانم زوجه میرزا بنی خان از یک مادر است و خترچلم و ہفتم
 ملکہ از خانم است و خترچلم و ہشتم فتح علی شاہ بدر جہان خانم عقبہ بہاہ باجی است او نیز از مادر بچی میرزا است
 آقا زوجات شاہنشاہ ایران فتح علی شاہ و محبہ باشد کہ اگر شمار کنند باہر از تن راست آید لکن در این کتاب
 مبارک آنکہ در حمت حب و نسب بچن و سند داشتہ اند یا در سرای سلطنت صاحب ولد بودہ اند و اگر نہ
 شناختہ نہ اند اگر شتہ اند نام کاشتہ میآید و آنجا عت کہ نسب بزرگہ داشتہ اند سخت رقم میشود و بعداً
 آن طبقہ کہ ہنگام حلت پادشاہ با فرزندان بودہ اند شمرده میآید آنجا آنجا عت را مرقوم داریم کہ
 بعضی را فرزند خودہ و برخی را فرزندان برودہ اند و ہنگام برودہ پادشاہ از جہان بی ولد بودہ
 با محمد نخستین زوجات فتح علی شاہ آسیہ خانم و ختر فتح علی خان دولوی قاجار است و دو مادر نایب السلطنہ
 عباس میرزا و ظل سلطان و کوہر ملک خانم است و دو تن از فرزندانش نیز وفات کردہ اند اورا شاہ شہنا
 آقا محمد شاہ برای شاہنشاہ عقد دہمی بست و در سند ہزار و دویست بیت ہجری و دوا جہان گفت جدا و
 بعقبات عالیات محل دادند زوجہ دوم فتح علی شاہ نیز آسیہ خانم نام داشت و او و ختر محمد خان قاجار ہمیشہ
 نظام الدوسلیمان خان قوالوست سخت در سرای مہدی قلی خان عم شہریار بود و ابراہیم خان ظہیر الدولہ را
 از او آورد و از پس او عقبہ داعی شاہنشاہ در آمد محمد قلی میرزا کی ملک آرا و خدیجہ خانم و زینب خانم فرزندان
 او سیدہ دو تن ہم از وی وفات کردہ و او در مازندران و دوا جہان گفت زوجہ سیم فتح علی شاہ خیر لہنا خانم
 و ختر فتح علی خان عم شہریار است کہ بطرف روس کریمت چاکہ مرقوم شد او نیز معقودہ شاہنشاہ و

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدهات نسخ التواریخ

میدستی میرزا است و تن هم از وی بدو است بامیر کلایگان سفر کرده و در آنجا رخت بپوشید و در روز چهارم
 فتحعلی شاه مریم یکم خانم دختر شعیبی خان زنده و مادر شعیبی میرزا است از وی سیزده تن فرزند وفات کرده با
 میرزا سرفراز کرد و از آنجا زیارت بیت الله الحوام شافت و بعد از مراجعت بیکم برای مقام کرد این چهارتن
 که شریفان معقوده بودند و دیگران بمدت معین و سینه شخص در سلک پردگیان برای سلطنت درآمدند
 زوجه پنجم فتحعلی شاه بدر نسای خانم دختر حاجی مصطفی قلیخان غم شیردار است او را یک فرزند یار و مرده خدا
 تندی بود که مرافقت با دیگر زنان نتوانست کرد و لاجرم طلاق گرفته از برای سلطنت بیرون شد و مغربت الله
 الحوام کرده پس از مراجعت به دار الخلافه و دایع زنده کافی گفت جدش را بعبادت عالیات صل دادند و زوجه
 ششم فتحعلی شاه خدیجه خانم دختر محمد خان غزالدین لوی قاجار است یکفرزند آورد و برادر او را جاریه از مردم
 سرباز بود و قتی از غارتون خویش خواستار شوهر گشت و سوسولش با جابت مقرون نیفتاد لاجرم خود را
 خود را زهر بخورید و بگشت و شیریارش بخیفراشکار بفرمود تا بر دهن چناره بستاند و آتش در زنده زوجه هفتم
 که هراتاج خانم دختر میرزا محمد خان و لوی کلکری طغان بود در جوانی برود و یکد خربیا دکار گذاشت که
 نام او کوهر خانم است و زوجه رستمخان پسر ابراهیم خان طغیرالدوله میاشد و زوجه هشتم فتحعلی شاه ملک سلطان
 خانم دختر ابراهیم خان و لوی قاجار است یکد خرا آورد و در کار نیافت و زوجه نهم سلطان خانم دختر ابراهیم
 خان قاجار و لودالدوله و امان الله میرزا است و زوجه دهم بدر جهان خانم دختر محمد جعفر خان عرب حاکم بطام
 حسین میرزای فرمانفرما و بشجاع السلطه و سه دختر از بطن او گشت و دختر نهم از وفات کرده زوجه یازدهم
 فتحعلی شاه خیرالنسا خانم دختر شایرخ شاه افشار است که شاه شهید آقا محمد شاه بعد از فتح خراسان او را
 برای شیریار خواستاری نمود و او یکفرزند آورد و برود و زوجه دوازدهم فتحعلی شاه آغا یکم مشهور با قاجاری و دختر
 ابراهیم خلیل خان و انیر حاکم قرا باغ است بعد از وفات والد ملک آرا بعد و انی شیریار درآمد و او را در
 در سال یکبار و دیت و چهل و هشت در ارض قم و در جهان گفته هم در آنجا دفن گشت و زوجه سیزدهم فتحعلی شاه یکم خان
 و خرماد و خان شقاقی است یکفرزند آورد و زنده و زنده چهاردهم فتحعلی شاه طرلان خانم دختر اللیار خان
 قلیجه است از وی سیزدهمین زوجه پانزدهم فتحعلی شاه یکم خانم دختر اماسلی خان افشار است ملک قائم میرزا
 و ملک منصور میرزا از بطن او است و تن هم وفات کرده و زوجه شانزدهم فتحعلی شاه قمرنا یکم دختر حنیفلی خان پیرامان
 قلیخان افشار است بی میرزا و جاسوز میرزا و سارا سلطان و قیصر خانم و بدر جهان خانم از بطن او است یکتن هم
 وفات کرده و زوجه بیستم فتحعلی شاه زینب خانم دختر احمد خان مقدم کلکری مراغه است او را فرزند یار و زوجه بیست و یکم
 فتحعلی شاه خانم کوچک دختر محمد تقی خان خیره کریمخان زنده است و زوجه نوزدهم فتحعلی شاه مریم یکم خانم دختر
 جعفر خان زنده است او را فرزند بوده و زوجه بیست و یکم فتحعلی شاه آقا یکم دختر حمید مراد خان زنده است او را سینه
 و لوی بوده و زوجه بیست و یکم خانم و دختر محمد علیخان زنده است و مادر شاه علی میرزا و یکفرزندش وفات
 کرده طواف خانه خدای نیز نموده است و زوجه بیست و یکم فتحعلی شاه خیرالنسا خانم دختر مجنون خان پازوگیت
 که خرا آورده و محمد سلطان سکر خان که با ابراهیم خان ناظرش عقدیت زوجه بیست و یکم فتحعلی شاه نوش

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه اعلی له مقامه

روش آفرین خانم دختر پسران زند است ماه نوش لب خانم زوجه میرزای خان و ده تابان که بعد از شاه ۲۹۱
 بنجاح میرزا حسین خان پسر میرزای خان و رآه دختران او نیز زوجه بیت و چهارم فتحعلی شاه مهرنا خانم شیر
 محمود خان قوری و لباشی و نلی است و او تخت نامزد و امیرسلیمان خان توانلو از پس او برای سلطنت در
 دو فرزند آوود و دو کت زایریت الحاکم است اما فرزندان او نماد زوجه بیت و پنجم فتحعلی شاه خانم جان خانم دختر
 محمد علیخان زند ولد کریم خان اورا مندر زند بود زوجه بیت و ششم خانم جانی خانم دختر ابراهیم خان طاب
 دو فرزند از دست گرفته و هر دو تن مرده اند زوجه بیت و هفتم فتحعلی شاه آغا یکم خانم نسب سلطان صفویه میرزا
 او فرزندینا و زوجه بیت و هشتم فتحعلی شاه ساجی خانم از بندک زادگان طالش است که هر شاد خانم زوجه
 علی محمد خان و دوی قاجار از بطن اوست زوجه بیت و نهم فتحعلی شاه کوهر خانم دختر زلفی خان زند است او از فرزند
 نباشد زوجه بی ام فتحعلی شاه بنات خانم دختر تیفان قاجار است او اولد نباشد زوجه بی و یکم فتحعلی شاه کوهر
 خانم دختر فتحعلی خان و ولد رضا قلیخان عم شهید است فرزند دارد زوجه بی و دویم فتحعلی شاه کوهر خانم دختر
 خانباخان ناخکی است او نیز ولد نباشد این طبقه از زوجهات شاهانه از شاهزادگان و بزرگان زادگان ایرانند
 اکنون زمانی که در سرای سلطنت پسران و دختران آورده و خود بزرگ و بانوی سرای پادشاه شده اند رقم می شود
 با محمد زوجه بی و ششم فتحعلی شاه زیبا چه خانم از مردم کرستان است شاهزاده محمد علی میرزا و ام سلمه خانم از بطن اوست
 و یکتن مندر زندش نیز وفات کرده زوجه بی و چهارم فتحعلی شاه بی بی کوکب خانم مشیره صادق خان و بروجیت
 شاهزاده محمد ولی میرزا از بطن اوست مریم خانم هم از دست زوجه بی و پنجم فتحعلی شاه علیخان بنمختاری شاهزاده
 محمد تقی میرزا از بطن اوست مریم خانم هم از دست دو تن فرزندش نیز مرده است زوجه بی و ششم یکم جان
 خانم دختر حاجی صادق قدوسی است دکن الدوله و امام و یردی میرزا و سلطان ابراهیم میرزا از بطن اوست
 زوجه بی و هشتم فتحعلی شاه مریم خانم از مردم کرجهان است محمد رضا میرزا و علیرضا میرزا از بطن اوست رستم
 از فرزندانش مرده است زوجه بی و نهم فتحعلی شاه مریم خانم از جماعت بنی اسرائیل است محمد و میرزا و
 همایون میرزا و احمد علی میرزا و جانشاه میرزا و از دختران صنیاء السلطنه و سلطان یکم خانم از بطن اوست
 پنج تن از فرزندان نش نیز مرده است زوجه بی و دهم فتحعلی شاه فاطمه خانم مشهور به سنبل حاجی همیشه علی اکبر خان
 راهبوری از بلوک کرمان است شاهزاده شجاع السلطنه و از دختران فخر الدوله و والیه و تا علی یکم خانم از بطن
 اوست شش تن هم از فرزندان وفات کرده زوجه بی و یکم فتحعلی شاه کلید خانم لقب بجایان الدوله از مردم
 کرجهان شاهزاده بهار الدوله و سیف الله میرزا از بطن اوست یکتن از اولادش وفات کرده و تخت درگاه
 سلطنت منده و قدار لقب داشت و نقش خانم چنین کرد مستبد در مالکات ایران قبض منده و قدار شاه جهان
 و از آن پس خازن الدوله نام یافت چه آنکه شیراز را جواهر شاه آود هم و دینار و ادات سیم و در
 ولایت مرصع بجوهر و در روز رهنای و پسا و سلهای زیبا به دست شد بجات سپرده او بود و هرگز
 محاسبی و اداره نگاری نداشت و علم او بر اینهمه خندان چنان احاطت داشت که اگر شهید ار و بی
 خرد و چینی و پاجیر و تیشی از آن خزان طلب میکرد در شب تاریک دست میداد و اول باطلوبت را میداد

این خانم که در این
 کتاب ذکر شده است
 از بطن اوست
 و در این کتاب
 ذکر شده است
 و در این کتاب
 ذکر شده است

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۲۹۲

بعد از وفات پادشاه زایر بیت الله احوام گشت زوجه چهل و دوم ظاهر شد خانم لقب بیاج الدوله از مردم اصفهان شاهزاده سیف الدوله نیز الدوله و عضد الدوله و از دختران شیرین جان خان و شمس الدوله و مرصع خانم از بطن اوست متن از اولادش نیز مرده است چون برای سلطنت در آمد چنان پسند خاطر شیرین افتاد که از مات خاتون فرونی جت بهاناچا اهری که از بهر صلی وصل از سر و بر علاقه کرده بود معادل دو کر و تومان زر مسکوک را بتقویم رفت و بعد از وفات شیرین نقش بکین چسین کرد خاک غم بخت فلک بر سر تاج

زوجه چهل و سیم فتحعلی شاه بنفشه با دام خانم از ارمانه آذربایجان است شاهزاده الله و یردی میرزا از بطن اوست زوجه چهل و چهارم فتحعلی شاه مشتری حاجی از امانلی شیراز است و در علم موسیقی قوتی تمام دارد و محمد مهدی میرزا و محمد امین میرزا و محمد باوی میرزا و از دختران جت بنات خانم و پاشا خانم و مهر جان خانم و فخرانه خانم از بطن اوست پنجم از فرزندانش وفات نموده زوجه چهل و پنجم زلیخا خانم از حاجت ترکان است اسمعیل از بطن اوست که حکومت بطام داشت زوجه چهل و ششم پرشاه خانم از مردم کرjestان است شاهزاده کیورث میرزا از بطن اوست و متن از فرزنداناش مرده است سیکت پارسا و پر بهیز کار بود و وزیر پادشاه زایر بیت الله احوام گشت و لقب سجاحی شاه شد زوجه چهل و هفتم شاه پری خانم لقب بهر دار در فن موسیقی نام بردار بود نسب بقید محوس سازد ملک ایچ میرزا و سلطان مصطفی میرزا و از دختران جت جان سلطان خانم از بطن اویند زوجه چهل و هشتم شاه پسند خانم از مردم شیراز است و در موسیقی هنری برادر و کعبه و میبزا و نو چهل و نهم یککهاوس میرزا و کچنر و میرزا از بطن اوست بکین از اولادش نیز وفات کرده زوجه پنجاهم فتحعلی شاه فتحعلی شاه تکیه جیران خانم از قبیله کهکان ترکان است سلیمان میرزا و سلطان سلیم میرزا از بطن اوست از مردم جهنا بکین هسم وفات کرده زوجه پنجاه و یکم ستاره خانم از مردم اصفهان است والده منوچهر میرزا و بهرام و بهر میرزا پنجاه و دوم فتحعلی شاه کل پیرین خانم از مردم کرjestان است علیقلی میرزا و عباسقلی میرزا و نورالدین میرزا از بطن اوست و از دختران خاور سلطان از بطن اوست زوجه پنجاه و سیم فتحعلی شاه زیباچرخ خانم خواهر رضیخان شیرکوتی رشتی است شاپور میرزا و از دختران فرخ سلطان خانم از بطن اوست و متن و لدش نیز وفات کرده زوجه پنجاه و چهارم زنه خانم همیشه محمد محمد بختان بازواری متخلص بشخصه است طیعون خانم و غربت نا خانم از بطن اوست زایر بیت الله احوام نیز گشت زوجه پنجاه و پنجم بی بی خانم دختر حاجی یوسف بار فروشی است شاه سلطان خانم از بطن اوست زوجه پنجاه و ششم حاجیه خاتون خانم و دختر لطفعلی یک اصفهانی است شمس باو خانم از بطن اوست زوجه پنجاه و هفتم فتحعلی شاه خوش نما خانم از مردم کرjestان است ماه یکم خانم از بطن اوست زوجه پنجاه و هشتم فاطمی خانم از مردم شیراز است سرو جان خانم از بطن اوست زوجه پنجاه و نهم خیرینا خانم از مردم لباس است شاه جان خانم لقب بختان بی بی از بطن اوست زوجه بیستم زنه خانم لقب بهبه علیا همیشه ملا عبدالله است از مردم سادی مازندران کاران میسرزا و اورک میرزا

ذکر خاتمہ کار فتحعلی شاہ علی اللہ مقامہ

۲۹۳ و از دختران بنام آراخانم و ششم بهار خانم از بطن اوست و یکن از فرزندانش نیز مرده است و زوجه
ششم و یکم فتحعلی شاه بهار خانم از قبیله کرد و جهان پهلوت و جلال الدین میرزا از بطن اوست و زوجه ششم
دویم یکم خانم و خرقاجی الیاس قهرقشی از قزاقی طهران است پرویز میرزا از بطن اوست و دین از فرزندان
نیز وفات کرده زوجه ششم و سیم ماه آفرین خانم و قمر کل محمد خان شیرازی است زبیده خانم از بطن اوست
زوجه ششم و چهارم شاه فرزند خانم از مردم بلخ است آقا یکم از بطن اوست و زوجه ششم و پنجم یکی خانم
الشیریه الکر از مردم قزاق است سلطان حسین میرزا از بطن اوست و زوجه ششم و ششم یک جهان خانم
از امانی شیراز است مولود سلطان خانم از بطن اوست و زوجه ششم و هفتم فتحعلی شاه شهباز خانم از مردم
قزوین است رخساره یکم خانم از بطن اوست و زوجه ششم و هشتم الکر خانم از مردم بطام است صاحبقران
از بطن اوست و زوجه ششم و نهم فتحعلی شاه شهباز خانم از قبیله خندابنده لوت و عالی سلطان خانم از بطن اوست
زوجه ششم و نهم فتحعلی شاه شهباز خانم از قبیله خندابنده لوت و عالی سلطان خانم از بطن اوست اکنون
جامعی از زوجات فتحعلی شاه مدقم میشود که فرزندان ایشان بحد و دایه جهان کتبه اند و هنگام حیات پادشاه فرزندان
نداشته اند زوجه هفتم و چهارم خیرنا خانم و دختر ابوالباب یکم سرتی دو فرزند از وفات کرده زوجه هفتم و یکم
حسن ملک خانم از جماعت لکزیست یک فرزند از مرده است زوجه هفتم و دو فتحعلی شاه جهان افروز خانم و
صید نظیر افروز است یکن ولدش وفات کرده زوجه هفتم و سیم حاجیه نبات خانم از جماعت بنی اسرائیل است
دو فرزند از وفات کرده او تخت در سرای جعفر قلیخان قم شریار بود و بعد از او بهای سلطنت درآمد و بعد از
مردن فرزندانش شاه او را طلاق گفت و بعد از انقضای مدت معلوم او را بامیر اشیرخان شیخ صدر اعظم
عقد بست و بعد از وفات صدر اعظم باریت بیت الله الحکام شافق زوجه هفتم و چهارم دلارام خانم
از مردم کرمان است یکن ولدش وفات نمود زوجه هفتم و پنجم طوطی خانم از قبیله ارمنیه است یک فرزند
از وفات کرده زوجه هفتم و ششم خدیجه خانم از جماعت بنی اسرائیل است دو فرزند از مرده زوجه هفتم و دو
هفتم جان یکم از مردم قم است یکن فرزندش وفات کرده زوجه هفتم و هشتم کلیمه خانم از قبیله ترکمان
یوت است سرتن فرزندش فوت شده زوجه هفتم و نهم حاجیه خانم از مردم طالش است دو تن فرزند
وفات کرده زوجه هفتم و یکم فتحعلی شاه شاه پرور خانم از قبیله قراچور لوت دو تن فرزندش فوت شده
زوجه هفتم و دو فتحعلی شاه سیکه خانم از مردم طهران است یکن فرزندش وفات کرده زوجه هفتم و دو
سیم سردار خانم دو تن ولد او وفات کرده زوجه هفتم و چهارم فتحعلی شاه جهان افروز خانم دو تن ولد
او وفات کرده زوجه هفتم و ششم فتحعلی شاه خاتون باجی از مردم مازندران است یک تن
ولدش فوت شده ازین پس آنچه از زوجات فتحعلی شاه بر بخار میشود در سرای سلطنت اولاد ندارد
زوجه هفتم و هفتم میرزا مریم دختر محمد شیک استر آبادی است زوجه هفتم و ششم فتحعلی شاه یکم خانم
از ترکمانان است زوجه هفتم و نهم شیرین خانم از جماعت بنی اسرائیل است زوجه نهم فتحعلی شاه شیرین
خانم از مردم ارمنیه است زوجه نهم و یکم سلخ نبات خانم از مردم کرمان است زوجه نهم و دو دوم شاه نبات خانم

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ متواریخ

۲۹

از مردم کجاست روجه نود و سیم فتحعلی شاه جان جان خانم از مردم اصفهان است روجه نود و چهارم فتحعلی شاه
شیراز خانم از قبایل بنی اسرائیل است روجه نود و پنجم کل بری خانم از مردم کرمان است روجه نود و ششم
فتحعلی شاه ترکس خانم از مردم ارمیه است روجه نود و هفتم فتحعلی شاه ترکس خانم از مردم کرمان است
روجه نود و هشتم جواهر خانم از جماعت ترکمانان است روجه نود و نهم فتحعلی شاه مشکوف خانم از مردم کرمان
روجه صد و یکم فتحعلی شاه غنچه دمان خانم از قبیله ترکان کولکان است روجه صد و یکم کرمانی مریم خانم از مردم
کرمان است روجه صد و دوم محصوده خانم از جماعت بنی اسرائیل است روجه صد و سیم نوبهار خانم از
مردم قزاقی طرزان است روجه صد و چهارم دل افروز خانم از ترکان کولکان است روجه صد و پنجم فتحعلی شاه
دل اسنور خانم از مردم ارمیه است روجه صد و ششم خیر النساء خانم از جماعت ارمیه است روجه صد و هفتم
آرزو خانم از جماعت شامیون زرگر است روجه صد و هشتم سینره خانم از مردم شیراز است روجه صد و نهم
فتحعلی شاه شناسر خانم از قبیله شقای است روجه صد و دهم فتحعلی شاه لولی خانم از جماعت ارمیه است
روجه صد و یازدهم جانجان خانم از مردم اصفهان است روجه صد و دوازدهم یاسمن خانم از مردم ارمیه است
روجه صد و سیزدهم زیبا نظر خانم از جماعت ارمیه است روجه صد و چهاردهم سیدنا خانم از سادات
کاشان است روجه صد و پانزدهم آهو خانم از مردم ارمیه است روجه صد و شانزدهم ماهی خانم از جماعت
بنی اسرائیل است روجه صد و هجدهم ناز آفرین خانم از مردم شیراز است روجه صد و هیجدهم شیرین خانم
از مردم اصفهان است روجه صد و نوزدهم نور سلطان خانم از قبایل ترکان است روجه صد و بیستم کلانی
خانم از جماعت زندیه است روجه صد و بیست و یکم شاه پند خانم دختر سلطان بیک محمد است روجه صد و بیست
و دوم جانخانم از مردم باجلان است روجه صد و بیست و سیم نازک بدن خانم از مردم قزاقی است روجه صد و
بیست و چهارم مروارید خانم از قبیله بزچلوت است روجه صد و بیست و پنجم طوطی خانم از طایفه کارخان زندیه است
روجه صد و بیست و ششم کوچک خانم از مردم بنی اسرائیل است روجه صد و بیست و هفتم فتحعلی شاه کوچک خانم
از مردم شیراز است روجه صد و بیست و هشتم فتحعلی شاه شاه منعم خانم از قبیله بزچلوت است روجه صد و بیست
و نهم کل مباح خانم از مردم ارمیه است روجه صد و سی ام یکم خانم از مردم ورامین است روجه صد و سی و یکم
مرال خانم از مردم ترکان است روجه صد و سی و دوم شیراز خانم از مردم مازندران است روجه صد و سی و سوم
سیم فتحعلی شاه نسا خانم از مردم عرب است روجه صد و سی و چهارم پروانه خانم از مردم قزوین است
روجه صد و سی و پنجم فتحعلی شاه شیرین خانم از مردم اصفهان است روجه صد و سی و ششم فتحعلی از مردم اصفهان
روجه صد و سی و هفتم ساما خانم از مردم اصفهان است روجه صد و سی و هشتم کات جان خانم از مردم ارمیه است
روجه صد و سی و نهم غوغه خانم همیشه ابد القاسم خان طرانت روجه صد و چهل و یکم خانم از ترکان ارمیه است
روجه صد و چهل و یکم منعم برخانم از جماعت عثمانی است روجه صد و چهل و دوم فتحعلی شاه زیب خانم از مردم
مازندران است روجه صد و چهل و سیم مریم گللیک خانم از جماعت ارمیه است روجه صد و چهل و چهارم
شرق خانم از مردم خراسان است روجه صد و چهل و پنجم خانم جانی خانم از سادات مازندران است روجه صد و

و کرامت کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله تعالی

چهل و هشتم شاه ویردی خانم دختر استاد محمد رضای تاریخی است. زوجه صد و چهل و پنجم زینب خانم از جغتای است. ۲۹۵
 زوجه صد و چهل و هشتم نجات خانم از مردم قزوین است. زوجه صد و چهل و نهم فخر جهان خانم دختر احمد محمد کاشانی است.
 زوجه صد و پنجاهم نجات خانم دختر کرمانی محمد زکریا است. زوجه صد و پنجاه و یکم نیاز خانم از مردم محسوس است. زوجه
 صد و پنجاه و دوم شیرین خانم از مردم همدان است. زوجه صد و پنجاه و سیم کوهر خانم از طایفه کلانی است. زوجه صد و پنجاه
 و چهارم زینب حاجی از مردم مازندران است. زوجه صد و پنجاه و پنجم زکریا حاجی از مردم ارمیه است. زوجه صد و پنجاه و ششم
 خانم از جغتای است. اسرائیل است. زوجه صد و پنجاه و هفتم سارا خاتون از مردم همدان است. زوجه صد و پنجاه و هشتم
 سبکته خانم از جغتای ترکمان است. انجید پسران و دختران از شاه ایران فتحعلی شاه بود که بر شمرده ام اکنون
 بعضی از اعمام و عم زادگان شهریار را بر می نگاریم و همانا پسرهای محمد حسن شاه که عم شهریارند در خاندان او می باشد. آن
 اکنون نام اولاد بعضی از ایشان را و نام سنده زنده ان جغتای خان برادر شاه شاه را بخار میید ه مع القصد ذکر خاندان جغتای
 و زینبانی او در این کتاب مبارک مرقوم افتاد و اما زنده ان او بتات در آیام نابینایی او متولد شد شش تن دختر و
 شش تن پسر بودند. دختران را شش تن از شاهزادگان پنج بستند. اول ظل سلطان دوم اندویردی میرزا سیم احمد علی
 چهارم امیر علی پنجم علی خا میرزا ششم منوچهر میرزا و نام شش تن پسران جغتای خان بدینگونه است. اول میرزا محمد خان دوم زین
 العابدین خان سیم محمد صادق خان چهارم محمد باقر خان پانجم مرتضی شاه مادرش که هر پنج خانم دختر علی خان بدست
 که بعد از وفات شهر بیکمال نکاح شاهزاده محمود در آمد پنجم موسی خان درش از جغتای است. اسرائیل است. ششم جغتای
 که بعد از وفات پدر متولد شده و نام پدر یافت اما بعد قتل خان عم شهیار چون از جهان برفت ابراهیم خان فخر الدوله
 از وی باز ماند و ابراهیم خان در سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج در دار اسخلافه و ذاع جهان گفت و در وی است
 و دختر بیت تن پسر با نام پسران اول محمد کریم خان که اکنون در میان شاکردان شیخ احمد احسانی رکن شد
 ناب اهد است دوم سخرانده خان سیم رستم خان چهارم خسرو خان پنجم موسی خان ششم اسمعیل خان هفتم شامرخ خان
 هشتم اسد الله خان نهم علی محمد خان دهم عیقلی خان یازدهم موسی خان و دوازدهم محمد تقی خان و سیم علامت خان
 چهاردهم غلامعلی خان پانزدهم محمد حسن خان شانزدهم عبدالرحیم خان هفدهم علی اکبر خان هیجدهم بهرام خان و سیم
 و یکر از دختر شاه فتحعلی شاه دارد که مرقوم شد. اول عباسعلی میرزا دوم ابوالفتح میرزا و یکم شهریار
 قلیخان است که بطرف روس گریخت چنانکه مرقوم شد. اورا هفت تن اولاد بود و پنجتن دختران بودند. اول بهرام
 و در رفت دوم نکاح شاهزاده ملک آر آمد سیم شاهزاده محمد ولی میرزا عقد بست چهارم معقوده شماع
 کشت پنجم پسر عم او آقا خان پسر حاجی مصطفی قلیخان نکاح کرد و اما دوتن پسرانش اول بهرام علیخان است که او را
 پسر بود محمد صادق خان و رستم خان و محمد باقر خان و محمد رحیم خان پسر دوش محمد حسین خان است که او را پسر
 مستی مهدیخان است. عم و یکو شهریار حاجی مصطفی قلیخان است و او برادر اعیانی مرتضی قلیخان است که او را
 برادرش از اداری روس بیکلان تا فتن کرد و بغیر از شاه شهید او را در دار اسخلافه میل کشیدند تا با دانه بر کشید
 و او سخت دیر بود چنانکه پیکان تیر از صفحات آهن نخاس در میبرد و هنگام صلیا در پشت آب کوران و قی را با
 و دینیه میا خت او را درده و خرد و از ده میر است اما میران اول محمد حسن خان لقب آقا خان و قی چنان است.

این کتاب از علمای
 محققان و دانشمندان
 این شهر است
 و در این کتاب
 تاریخ و جغرافیه
 و سایر امور
 مذکور است

انستام حله اول قاجاریه

که کبیرتی هانم او که نصیر نام داشت در کین کاهی که گزشتیاره توانست کرد و با تفکک ساخته بدست حارک
و کاف و کد شد آقاخان از اصنافی این قصه هر اسناک شده از شکارگاه فرار برداشت بر حسب فرمان
اسمعیل خان و اسمانی با یکتن در نیم از بقای او بدار بخلافه رفته هر دو چشمش را تار یکت کردند و دوم خود
و لیکن سیم حینعلی خان چهارم محمد کاظمی خان خبسم فضلعلی خان ششم عیسی خان هفتم با ستم خان ششم
احمد خان نهم اما مقلی خان دهم الله ویرد بخان یازدهم ذوالفقار خان دوازدهم بهرام خان سیم
نام اولاد و اخفا دشا بنشاه ایران فتحعلی شاه تا آنجا که رخت بجان جاویدان برد بر نکاشتم
عشرت حضرتش تا اینوقت که سال هجرت بر یکصد و هفتاد و یکت میرود و در بناشد که ده هزارتن باشند
همان در این کتاب مبارک ذکر سلاطین قایلیم سبعمه قوم کشت با اینکه بسیار پاشان را بعد و دیک
پیران بودند کاهی پیران بر پیران بشوریدند و کاهی پیران بدفع پیران کوشیدند کاهی برادران ازیک
دیکر روی برکاشند و بقلع مستغ یکدیگر خاطر کاشند در سیر سلاطین همه روی زمین مانند فتحعلی شاه
سلطانی نیافتم که بدین عدت و عدد و فرزندان آرد و ازین عجب تر آنکه اگر چه هر یک از ایشان در مملکتی
و شهری فرمانگذاری و شجاری بودند و توپخانه و بنور کخانه و سوار و سربازان و سواران و در کرد ایشان
انجمن بود هرگز سر از فرمان بر نکاشتن بلکه قوت بر کاشتن نیز داشتند مع القصد اکنون که قصه
فتحعلی شاه پرداخته شد ذکر احوال شاهیانه بهرور محمد شاه اعلی الله مقامه مرقوم می افتد آنجا که
بفرخی و مبارکی ذکر جلوس شاهیانه ایران و خسرو و خروان سلطان بن سلطان بن سلطان
ناصرالدین شاه که دولتش مؤید و مکش متولد با و کنار خواهد رفت و اولاد و اخفا و فتحعلی شاه را
چند آنکه از هشتادم وفات او تا زمان این سحر یار جهان دار برعد و عدت

افزوده اند هر یک را بنام بر خواهد کاشت انشاء الله تعالی

و حسن توفیق و منه تمام شد حله اول تاریخ قاجاریه

از محبدهات تاریخ التواریخ از تألیفات عالیجاه

مقرب اسحاق خان میرزا محمد تقی مستوفی

ملقب بمیان الملک تاریخ غره شهر شبان

النفوس سال هزار و سیمده و چهارده

هجری بیداین بنده فقیر حقیر اقل الحاج

حاجی محمد رضای متخلص به صفا

و ملقب سلطان الکتاب

لنگر نویس ابن مرحوم حاج

میرزا حبیب الله قاضی محملی

بمیرزا شد

مستطاب

الغزیر

این کتاب

مستطاب جلد

دوم تاریخ قاجاریه را از

مجلدات نسخ التواریخ که از

تالیفات مرحوم مبر و خلد آشیان

میرزا تقی خان سپهر لسان الملک

مستوفی دیوان اعلی طاب

است در دار الطباعه

اقایه مصطفی استایات و المله

اقایه میرزا حسن

بحلیه

وزیر یو رطع

سمت انجام

پذیرفت

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله

الحمد لله الهیمن العبد و الصلوة علی محمد المجد و علی وصیه و صحیره و آلہ اشرفین علی سرة الدین هم
صانع الله و الناس صنایعیم ما د است اشرف از غده و الکو اکب طارقه و بعدین می کنار و محمد تقی مستوفی لسان
که چون قضا شہر یار تاجدار فتحعلی شاه قاجار بسای رفت حدیث سلطنت و بعد دولت او را آغاز کرده و بجا
نخستین پیوسته میدارد و بمانا شاه جانشین محمد شاه قاجار پسر و بعد دولت و سلطان قی آیت نایب السلطنه
عباس میرزا است و او پسر شاه ایران فتحعلی شاه و او پسر شاهزاده جانشین جنتعلی خان قبیجکانشاه
و او پسر شہر یار تاجدار محمد حسن شاه و او پسر فتحعلی خان قاجار است که شریک دولت و کفیل سلطنت شاه طماست
شاه سلطان حسین صفوی بود شاه شهید آقا محمد شاه که در عرض این سلاطین افتاده است غم فتحعلی شاه و پسر
محمد حسن شاه است با تاجگذاری محمد شاه چون چهار ساعت و پست و هشت دقیقه از روز سه شنبه
ششم شرف یقعه پیری شد در سال یک هزار و دویست و پست و دو هجری مطابق تحاقوی ثل ترکی در بدنه
تبریز در ارک ملیت از مادر متولد گشت و مادر او دختر میرزا محمد خان و دلولی قاجار است که بیکلر کی دارا
طهران و خراجم آورده خراج ایران بود با تاجگذاری چون از مادر متولد گشت برب فرزان و بعد دولت نایب السلطنه
عباس میرزا بشیری روانه دارالخلافه شده این شریف و بجزرت شاه ایران فتحعلی شاه آورد و شہر یار
شاد خاطر شده نایب السلطنه را منشور کرد که بحکم وصیت شاه شهید آقا محمد شاه این مولود را محمد شاه نام
و بعد ثانی دولت شاس با تاجگذاری در محراب تربت پر و خیر و زنا بر دهنی بالیده شد تا بگذشت و بلوغ رسید

شرح سلطنت و جانشینی محمد شاه قاجار

۱۹۹ بسیاری آموزگاران هنرهای رزم و نرم، اینکوبیا سوخت و بفطرت پاک و نیت صافی و پیمان مردم
 ساخته آمد هرگز دامن دین و تقوی او کبد و رت مناهی و ملاهی آلوده نشد و لغات عرب صنعت ال ادب
 و تغییر کلام اندمجه و حفظ اشعار طرفه و بسید هنری بحال داشت و خط نستعلیق را نیکو نگاشت و در پیشه نقاشان
 و فن حساب و امان و مهندسان از تمامت باریا بختان درگاه و چاکران پیشگاه رقت برتری داشت و با تمام
 سلطنت اعمار سختی می کرد و دولتش بسوی درویشان می رفت و غوی ایشان می داشت در هر طریقت
 مومنین و عقیدت آنجا که معضلات حقایق و مشکلات و قافیه را از او تعلیم و تعلیم توانست بود تا کنون
 سلاطین شیعی پادشاهی بدین پاکی طینت و صفای طوینت و فضل طبیعی وجود جعلی نخواهد آمد و نشیند ام
 شجاعت و جلالت که اندک سلاطین جز آن شوق نیست هم در شخص او کمال ظهور داشت چنانکه شطری از آن
 در ذیل تاریخ شاه جهان فتحعلی شاه در قصه روسیان آذربایجان و جنگ افتاتان خراسان می نویسد
 و این شناخته بود که در هر جنگ نایب السلطنه عباس میرزا محمد شاه را با مورسبه سوختگی باز نیامد با تجمه انگاه
 که از سال میلادش و ازاده عام برگزشت در سنه یکم از و دویست و سی و چهارم بجای بر حسب زمان محاسبه
 حضرت شهریار ماجد ارگشت و شاه شاه از چنین آیات سلطنت می مطالعت کرد و هم در این وقت مصیبت
 و شرکبری و خیزش را که صیه بختصادالد و له امیر محمد قاسم خان قاجار قوا لغو بود با او کجاست
 و سوره سرور پادشاهانه بیای بر دویم از این دو شهرزاده شخیر امیر مظفر منصور ناصرالدین شاه زین و زینت
 تاج و تخت گشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مع انقصه از این پیش شرح رفت که فتحعلی شاه رود
 پنجشنبه و از دهم صفر سال یکم از و دویست و پنجاه هجری شاه غازی محمد شاه را در باغ کنارستان طهران
 تشریف ولایت عهد داد و او را روانه آذربایجان فرمود و هم در این حال خود سفر همدان کرده و در روزه
 نوزدهم شهر جمادی الآخره بجهان جاویدان تحول داد و بعد از وفات فتحعلی شاه چنانکه مذکور شد خاطر او بیک
 گشت بعضی از شاهزادگان آرزوی جای پدر می کردند و تخت و انصراف می جستند نخستین شاهزاده حسینی میرزا
 فزانه فرمای فارس بود که دور و ز قبل از وفات فتحعلی شاه در خدمت انصراف گرفته و سپهر ارگشت و شاهزاده
 محمد تقی میرزای حسام السلطنه حکمران بر وجود و بختیاری نیز بفرمان پادشاه با او همراه شد تا در نظم قابل و سکته
 اراضی فارس با او همدستان باشد و روز و یکم عبد الله خان امین الدوله نامور گشت که بختیاری سواره سوار
 از دنبال ایشان سفر شیراز کند و ششصد هزار تومان منال و دیوانی فارس را که در عهده تعطیل افتاده بود خود
 و حال رعیت فارس را باز پرس کند و معلوم دارد که سال دیوانی را اعمال اخذ کرده و ذخیره سوارده ام
 یا رعایا از خویش دفعه داد و هاند چون شاهزاده حسینی میرزا تا منزل میبار برفت و امین الدوله از اعدای
 اصمغان که لشکرگاه پادشاه بود یک تیر پر تاب دور شد در تخت پولاد خیمه زو شهریار تا جدار رخسارین جهان
 بیرون بر دو چنان لهای دراز میرفت که اندک یار خان آصف الدوله و غلامحسین خان سپهبد را به این الدوله
 کار بر جنوم بود و بدانسان که عادت خواجها نشان است حنی ایشان بر دوز بر زیادت میگشت ازین رو
 امین الدوله هرگز بدین نیز نیست و بدینانید اما محمد شاه غازی که خواهرزاده آصف الدوله است بر تخت سلطنت جای

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۴۵
 تاریخ ثبت: ۱۳۴۵

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۳۰

و ار اسوی چون آصف الدوله و سپهبد ارکمون خاطر این الدوله را دانسته بودند و هم و هشد که مبادا در تبرک
یکی از شاهزادگان جای سازد و در سلطنت شاهنشاه غازی مستوری اندازد و بعد از وفات فعلی شاه بن الدوله
واجب شمرده و با شاهزاده علیقلی میرزای رکن الدوله که این هنگام بزرگترین شاهزادگان لشکرگاه بود و بعد است
شد و آقا علی اکبر شیخ دست فعلی شاه را بسوی او فرستاد و سپاه دادند که ایست شاه از جهان بسید و ن
و کارها و یکو کن کشت صواب است که بنزدیک ما تحویل کنی تا کار بشوری کنیم و با هر چه پیش آید هم دست و هم
بعد استمان باشیم و خواستند تا اگر این الدوله بجانب ایشان بفرستد و او را مأخوذ داشته باز دارند اما چون آن
پیام با این الدوله رسید بختن سران سپاه را حاضر کرد و ایشان را از این راز آگاه ساخت آنجا که هم دل
و هم زبان گفتند و پیش میست که فعلی شاه مدد با تو همراه کرده و بفرمان برداری تو فرمان داد و هم اکنون او را
زند و انکار می و میرزا خط فرمان تو بر نداری این الدوله چون از قبل لشکریان دل توی کرد و پیام باز فرستاد
که من در حضرت شهریار سال مراد و ان بردم و زمان شیخوت دریافتم موی سفید شد و قوی ضعیف گشت
ازین پس در کار دولت مدد علت نخواهم کرد و از زوایا عزلت پرور نخواهم شد تا ازین چشم پوشیده دارم
و این چشمه را خاشه انکارید و آقا علی اکبر را بی نعل مراد مراجعت داد و عبداللہ خان من الدوله بعد از مراجعت
آقا علی اکبر سطرپی چند بر نکاشت و محسن بک ملازم خویش را طلب داشت و او را سپرد و گفت مبرعت صبا
سحاب شتاب کن و هر چه زودتر بشا برادرسین علی میرزا پیوسته شو این کتب را بد و بسیار و کجی بجا میروی آنک
فعلی شاه را زمان بر سید و برای و یکو کوچ داد چون انخبر اصفا کنی متوانی طریق مراجعت گیر و مانند برق
و باد در این لشکرگاه حاضر باش امروز فرزند اکبر و ارشد شهریار تویی و از همه برادران خراسان و فاین بیشتر داری
چون این لشکر تو را چند از کرد و رکن الدوله و یکو شاهزادگان بر آکنده که دزد و بنزدیک تو انجن شوند پس باز دند
دریای نور و تاج ماه و یکو آثار سلطنت که از معادل ده کرد و در رز مسکو که بر زیاد است مأخوذ داری انکار تر اباسی هرا
تن سپاه سواره و پیاده که در لشکرگاه حاضرند و چنین کج کران در تخت اصفهان جای دهم چون مردم فارس
این بدانند که تو با چنین کج و سپاه باصفهان راه کرده خرد و بزرگ با تبع و جوشن و اگر نیایند با چوبک
دشت ارشن اعداد جنگ کرده پنجاه و روز بگذرد که پنجاه هزار تن در اصفهان حاضر رکاب شوند و آ
آنسوی برادر اعیانی تو شجاع السلطنه که مردم ایران بی آنکه بپروهند شوند او را خواهند اند با یک چنین
لشکر که مان و نیز و برسد و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه که با اتفاق ست کلید عراق است
او را با خود باصفهان کوچ ده تا لشکر برانند و با جلان و بختیاری و یار احمدی و دیگر قبایل را در حضرت
تو حاضر سازد و دیگر کلر و کان که در بلدان و امصار عراق فرامگذارند مانند شیخ علی میرزای حاکم ملایر و همون
میرزای حاکم نهاوند و از آنسوی محمد میرزای حاکم کرانشه مان همگی طریق حضرت تو گیرند چنان شود که مردم
دار اسخلاف طران از در خطر و اضطراب تا باصفهان تر اندر یه شوند و بی کلفت خاطر بدار بخشا فرود آورند
مع القصد این الدوله از میسکونه سخن فرادان کرد و محسن بک پست و بلند زمین ابقدم مجلی در نوشته
در میرا بشا برادرسین علی میرزا رسید کتب ای الدوله را بداد و پیام او را بگذاشت شاهزاده حسینعلی میرزا

طلب نمودن
عبدالله خان این
الدوله شاهزاده
میرزای فرمانفرما
تطبیع سلطنت
ایران

زمان
رسیدن
معنی مردن است

برادر اعیانی
آنان اند که برود
چهره و مادری
باشند

برنده
معنی تقصیر
کننده است

برادر
استخوان

شرح سلطنت و جانشینی محمد شاه قاجار

از خبر مرگ پدر بی خوشن شد خدای باری اورا نوی سلطنت نداده بود و آن جلالت در که هر نه اشت
 که تا چندین ترکمان تواند که بهی نداشت که در از شیراز مروی غرب و سکن است لاجرم دشت زده و هزار
 محسن یک رانیز برداشت و در میان شتاب گرفته تا قله تاخت و از آنجا شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه را
 و داع گفته اورا روانه بر و جرد نمود و خود بطرف شیراز در سخت زاده و بعد از و در شیراز و قی مسوومین کرده
 تاج بر سر نهاده و تحت برآمد و نام خویش را نقش بر کرد و در زیت بنر ساخت و خود را سلطنت لایزاله فرمود
 برادر اعیانی و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه نیز چون بشنید که شاهنشاه ایران بجان جایدان تخیل او شک
 از مردم کرمان انبوه کرد و ملازم خدمت فرزند خود هلاکو میرزا که ده اورا موریه بتجهیز و فرموده هلاکو میرزا
 کوچ بر کوچ طریق یزد برداشت سیف الدوله میرزا پسر ظل سلطان که این هنگام از قبل برادر خود سیف الملک میرزا
 حکومت یزد داشت این قصد بشنید و چون از مردم یزد امین بود و محاکات و مبارزت هلاکو میرزا از طریق
 حصان عقل مخوف یافت لاجرم بی آنکه اسبی بمیدان تازد و رزمی سازد یزد را تسلیم داده با دو عراده توپ
 و پانصد سوار که ملازم رکاب داشت طریق دارالخلافه طهران گرفت اما شجاع السلطنه بعد از بیرون رفتن تاج
 هلاکو میرزا خود سفر شیراز کرد و در حضرت برادر آسوده بان اندیشه بود که حسنعلی میرزا کلید خزان و تاج
 بیت او خواهد گذاشت و او بتجیر لشکر کرده سلطنت برادر را استوار خواهد داشت اما از آنوی امین الدوله
 در لشکرگاه خویش تا چاشنگاه روز و یکو بماند نه از شاهزاده حسنعلی میرزا خبری رسید و نه محسن یک بانه
 دانست که فراموشی مراجعت نخواهد کرد پس از آنجا کوچ داده در کنار زاینده رود از پس دیوار باره شهر یزد یک
 آباد و سرآمده کرده چون رکن الدوله و شاهزادگان جدید شاه را محل دادند و لشکر که با امین الدوله بود اجازت
 یافت با لشکر رکن الدوله پیوست و رایوقت که توپچی و زنبورکی و سواره و پیاده همه آشفته خاطر و از یکدیگر جدا
 بودند و هر کس اگر توانست دست غارت بدیگری فرابرد و خلف و آرد و قدر نیکیا بود میرزا آقاخان وزیر
 بهان تبریر و رویت در میان انجاعت شیر و زبرکت که انیز در ممتشت آرای پراکنده خاطر را مهمل و همتان
 نموده انسان که با جبهه شاه چنان کوچ دادند که گفتی پادشاه زنده است و بر پشت اب طلی مسافت میکنند
 با تخمه چون در خانه اهل محفل شاه این قصه بشرح رفت بجز از نخواهیم پرداخت روز دیگر که غلام حسین خان
 تاج الدوله و دیگر پادگان سرای سلطنت را از سعادت آباد کوچ داده در میان دروازه اصفهان امین الدوله
 سپرد چنانکه مرقوم شد و خود راه دارالخلافه برداشت امین الدوله پادگان را برداشته بمیان شد آورد
 و در خانه های سلطانی جای داده و خود برای خویش فرود شد و چون هنگام حلت پادشاه شاهزاده سلطان
 محمد میرزای حاکم اصفهان با راضی چهار محال تاختن کرد و با سر باز خویش پیوست چنانکه ذکر شد امین الدوله بعدا
 و رود با اصفهان کس بسوی او فرستاد که از چه روی جا در چهار محال کرده چتوانی بر حینه و طریق شهر کردگار
 شد و انبظام کن سلطان محمد میرزا در تسیم سعادت آباد آمد و از در آمدن بشه پنهان بود و با امین الدوله گفت
 کرد که اگر تو با من از در صدق بودی و مرا با اصفهان از روی نیرنگ طلب نمودی اینک شاهزاده سلیمان میرزا
 بچه اندیشه در سرای خویش همان پذیرای امین الدوله در پاسخ گفت که خواهر من شهباز ناشونی در سلطنت ایران

و جانشینی محمد شاه قاجار

و جانشینی محمد شاه قاجار

مرجع
سلطان محمد
میرزا از جمال
اصفهان

در این وقت که پادشاه از جهان برفت بار کیرهای او در مراتع بگارت بودند اکنون در سرای من از بهر آن است
که بسج راه کند و طریق دارا اخلاص سپارو با محمد عاقبت این الدوله با او سکندیا نمود و در طهر کلام الله فرم
کرد که هرگز نش از در خیانت بیرون نشود انگاه سلطان محمد میرزا بشهر درآمد و این الدوله بحضرت اورفته عرض
داشت که اکنون اگر خواهی خود در این محضر رقی و فقی میکنی و مرا کنیز آید و سرای فوین میپایم و اگر خواهی
تا من بمهر و زهره بخیرت بویم و در مل و عقد امور را عقلت کنم باید از آنچه من گویم بیرون نشوی و بر آنچه حکم کردم
حکومت نفرمائی سلطان محمد میرزا چنان نهاد که از سرای درونی کمتر بیرون شود و در هیچ امر داخل نکند و این وقت
این الدوله بنزدیک علمای شهر سام کرد که سالها در زمان دولت فتحی شاه روزگار با پاشایش بر دیده و عزت
زیستین کردید اگر امروز خویش و تبار شما حق آن نعمت نگذارند و بهواجب نفسانی مردم شر و منفعت را حفظ
و حراست فرمایند زمانی دیر بر نیاید که جان و مال مردم ببرد شود مردم حاجی سید محمد باقر که فعل علمای
ایران بود و خویش و ندان آقا محمد مهدی امام جمعه و کما شکتان دیگر علما بعضی از مردم منفعت و شر را که سبب
آشوب شهر و غارت اموال تجار و نوب بر زن و بازار بودند ما خود داشتند و روز دیگر محمد علیخان اصفهانی
با جماعتی از سید بازان بنزدیک ایشان رفت و آنان اشرار را گرفته بنزدیک شاهزاده سلطان محمد میرزا آوردند
بجواب دید این الدوله و فرمان ایشان را در میدان نقش جهان اصفهان حاضر ساخته هر یک از بزرگان و راست
دست و پای قطع کردند تا بمر آن بده بنظام شد و حکومت شاهزاده دایم الدوله استوار گشت و این وقت
سیف الدوله سرباز که از چهار محال بدست مایور خان بنظام کرده بود ملازم خدمت داشت و از مردم بده
و حرم اصفهان و جماعت بختیار که در محله لسان نشین داشتند و همزمان آن حاضر حضرت این الدوله
بودند و این الدوله هنوز هم روزه با حینعلی میرزای فرمانفرمای فارس را میگوید که اگر چه از کفار اصفهان
سفر شیراز کردن پندیده بود با اینها از آن پیش که بجن در و دارا بخلاف طهران صاحب تخت و تاج شود و ک
سلطنت بدو استقراریا بدو بالنگری ساخته بجانب اصفهان تا ختن کن بلکه علیه ترا افتد و امیننی را یک بان که
در ارک شیراز روز برون و سکه و خطبه بنام خود کردن کس پادشاه ایران نشود و روزگاری دراز زود که در بهان
ارک شیراز در احصار دهند و بی کلفت خاطر گرفتار کنند و شاهزاده حسینعلی میرزا کلمات این الدوله را او
میگذاشت و همچنان در ارک شیراز نشین داشت اکنون برسد و اتان شویم در بهان ساعت که فتحی شاه
چشم از جهان بر بست شاهزاده محمد رضا میرزا و فرزندش رضاقلی میرزا بر اسپهای تیز بک نشسته با خیدن از طا
زمان خود مانند برق و باد راه آذربایجان پیش گرفته تا ششاه غازی محمد شاه را از این حدیث آگاه کند
و در حضرت او عقیدت خویش را مکتوف دارند و شاهزاده عبداللهمیرزا نیز میستوانی بر پشت و یک
نخج و اراضی خند نموده باشد که آنحال را از تحت حکومت شاهزاده فتح میرزای شجاع السلطنه
بیرون آورد و زمام ملک بدست گیرد چه از پیش چنانکه مرقوم افتاد در آن مملکت فرما کند از بود و بسا و ظا
و دافین در دور و مقصور خویش مد فون و مخزون داشت و بی آنکه خویشتن در اظهار ضی فرمان کنده آید از
کشف آبن خراین برهنه بود اما اصف الدوله و سپه دار با اتفاق از پناه مورچه فوت طی طریق بهی

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

کردند و لشکر عراق را با خود کوچ بخشید و دادند آنگاه که در دیه قهرود در سر بند عباسی مسند و دوشند عریضه تخت
 ۳۰۳ شاهانه خاندی محمد شاه بخار دادند که هر چه رود تر بجانب دروازه اخلا فطهران سفر فرمای و تاج و تخت سلطنت را
 معطل گذار تا مردم زیاده طلب از طلب و تقب باز نشینند و امانی ایران را از جنگ و جوش باز دارند امنیت
 منکس سپید اعرافم داد و از ده هزار تن مرد لشکری چشم برچشم و گوش بر فراغم اگر فرمان رود و طریق آذربایجان مگر
 و اگر نه در عراق فرمان پذیرم محمود خان غنلی قورسیا و لباسی و میرزا مهدی ملک الکتاب فرمانی نیز بر تکیه عینه
 یکبار دادند و عقیقه تی بجا بستند نگارنده این کتاب مبارک که حاضر آن بحسن بود و از دیر باز استفتاح بنام
 شاهانه خاندی میسود و اینجا شرافت اکر دم و دست رسول ننهادم

بشرد و دم از دو یقین جادوی ماه	ز سال جوت رفته دوششده و پنجاه
بماند و یازده روز و برفته یازده روز	بچه شهر رجب هم زده ز شهرین ماه
بروز خشم هفتقه به خشم آبان	که مهر بود و میزبان درو بر سلطان ماه
سخت روی ز خلق و نمود روی بخلق	که قتل بار آله و کز قتل بار آله
نجات از سخت و سخت بخت	کزیده و فحش شش گزین محمد شاه

با بخله کاتب را فرستاده بر کردی بجانب آذربایجان سبکت سیر آمد و آصف الدوله با اتفاق سپیدار
 و در و کاشان شدند چون حکومت کاشان خاص سپیدار بود فایبی از خویش برکات و طریق قم پیش رفت
 آصف الدوله در قم قامت نمود و سپیدار طریق عراق نمود و سلطان آباد متوقف گشت اما رکن الدوله
 و دیگر شاهزادگان و لشکریان چنانکه در خانه تصد فحش شاه شرح رفت چون جسد پادشاه را با خاک
 سپردند بالشکر باز گذارانی و توشن رکابی و دیگر سپاهیان راه طبرستان پیش داشتند و از آنسو بیاد داشت
 نیم جامی آلاخه مصری از عبده خان امین الدوله تبریک شاهزاده قلیخان ظل سلطان رسید و او را
 زفات پادشاه آنگاه ساخت و او باندیشه سلطنت پرداخت

و عوی سلطنت شاهزاده ظل سلطان در دروازه اخلا فطهران

ظل سلطان که در طلب سلف میریت و از آنروز که محمد شاه خاندی ولایت عهد یافت چنانکه مرقوم شد و اگر آن
 بود این بنجام بخاره کمون خاطر را کثوف داشت و در هار و زو وقت غار و دیگر محمد باستر خان و لوکی
 قاجار و برادر آصف الدوله را که پس کمر کجی طهران بود طلب نمود و دیگر بزرگان قاجار و اعیان دروازه
 طهران و نیز حاضر کرد و ایشانرا از مرکز پادشاه آگاه کرد و کمون خاطر خویش را در طلب پادشاه
 نیز باز نمود حاضران حضرت گفتند سالهای فراوان است که از پدران خویش بیژن خدمت سلاطین قاجار
 بدست نماده ایم اکنون که فحش شاه از جان برفت هر کس حق نعمت او را بر زمین نکنیم و تا جان تن داریم
 بیکانه دار ملک ما اخت نمیدهیم لکن هر یک از فرزندان پادشاه صاحب آج و گاه شود در حضرت ادب
 شویم و اطاعت او را آماده بشیم آنگاه ظل سلطان کار شهر را بنظم و نسق کرده و از برای حفظ و حراست برج و باره
 شدتکاه بان و دیده بانان برکات از پیش آن مجلس از بیکانه برداشت و محمد باقر خان بیکلرکی را حاضر

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ انوار

۳۰

ساخت و با او گفت اینک خاهازاده تو محمد شاه در طب تاج و کلاه است و برادر تو آصف الدوله اگر چه در قم اقامت دارد و با او بجل و همراه است اکنون کبوی کار ما با تو چگونه خواهد رفت اگر حاجت خویشان خواهی جست هم اکنون طریق ایشان بگو و اگر نه مرا از خوشی تو آسوده فرمای بعد از گفت و شنود فرادان محمد باقر خان قران مجید را در میان نموده سوگند یاد کرد که تا سلطان در ملک است بدین فرمان گذار دارد از فرمان او برنگذرد و همه کز جانب خاهازاده و برادرش کرد انگاه ظل سلطان دل قوی کرد و کلیه دروازه و حصه است برج و باره را بجهان با او گذاشت روز دیگر سرعی از شاه خاهازاده اما سرودی میرزا بر سید و کتب او را برسانید بدین شرح که بالمشک ساخته جد پادشاه را به ارالان تم آوریم و با خاک سپردیم اینک با همان سپاه براه دار احملافه اندریم و ما را جز در حضرت تو سرضاعت نیست و هر چه حکم کنی از در اطاعت خواهیم بود ظل سلطان بیک شاد شد و در پاسخ فرمود که با مقام لشکر هر چه زودتر حاضر در کاه شوالین سخن مردم فتنه جوی را دل قوی ساخت کردی نیز دین ظل سلطان بجهنم شده و گفته بید رنگ جای دارد رنگ گن و تاج سلطنت بر سر زن تا مردم و درو و نزدیک اندیشه ترا باز دارند و بد رنگه تو شتاب گیرند و اگر در اینجا تعاده بورزی مردمان ترا در طلب این امر ندانند هم آن میروند که اشهر دار احملافه ناکاه بر ستورند و بارک سلطانی در فتنه و سر سلطنت و خزان پادشاهی را منسوب دارند و اینمیه ظل سلطان هم داشت که چون بر تخت سلطنت جلوس کند سلاطین و دول خارج و بزرگان ایران او را از تخت فرود آورند و گویند بحکم ولایت محمد و وصیت فتحی شاه سلطنت ایران خاص شاه شاه غازی محمد شاه داشت در این وقت میرزا آقا محمد خان وزیر دول خارج که از میرزا ابر القاسم قائم مقام دشتی تمام در خاهازاده و از میرزای آرسلف شاه شاه غازی یارب بود گفت جواب دول خارج بر دشت من است و کاشته ظاهر ساخت که در میان دول خارج و بزرگان یورپ برقرار است که وصیت شاه شاه بر گذشته در عین ولیمه موقوف و منوط بر رضای جمهور است اگر مردمان را رضایت ولیمه نباشد تغییر آن ممکن است این کاشته بسیار از مردم را بقوت کرد و بعضی از شاهزادگان بزرگان که در طهران بودند حاجتی بحکم و کردی به خواه خویش در کنان صفحه شرعی نگار دادند و خاتم بر نهادند که با سلطنت ولیمه همسان نیستیم و ظل سلطان را بپادشاهی سلام داده ایم این پنجم اما سرودی میرزا آقا بالمشک و امانیه سلطنت بر سید باز بند های دریای نور و تاج ماه و شیر مرغ و دیکو لالی و او انی سلاطین را تسلیم کرد پس ظل سلطان روز چهاردهم شد رجب اثابه سلطنت را بر خود راست کرده رکن الدوله را در پایتخت خود تاج کیانی بر سر نهاد و بخت سلطانی جای کرد و بزرگان ایران در خدمت او بر صف شدند و او را در پایتخت بخت گفتند و نامش را در خطبه عادل و یاد کردند و بر سیم و وزیر علی شاه نقش نمودند رکن الدوله بدین نیکی خدمتی لقب تاج بخش گشت و افزون از حکومت قزوین فرمانگذاری کیسلان و خمر را دستور گرفت و میرزا و اما سرودی میرزای کرشیکچی باشی شریک السلطه لقب یافت و منصب خود را با افزون خویش امام علی میرزا ایک آقا سی کشت و چون ظل سلطان ازین امور پرورداشت فرزند ارشد خود سیف الملوک میرزا را بولایت عهد بکشت انگاه بفرمود تا با این الدوله دستور کردند که نخستین تزار از اینده ای که کی دستادی و بدین امر

اینک با همان سپاه براه دار احملافه اندریم

مرج سلطنت و جاکیری محمد شاه ماجار

محمد هادی النون از چه در صفهان نشین ساختی و بجانب پانزدهم شهریور آنی بجانب طرین بر کبر و دل رعیت
 امور چنانکه بودی پیش این آید و چون کار ظل سلطانرا استوار گردید و سلطنت او را گنجائی یکدشت
 سر بفرمان او در نیار و همچنان در صفهان روی ل جسیعی سیرای و انرا و شجاع استلطنه داشت با حمله
 و ن محمد حسین میرزای شسته آید و ظل سلطان از قون از برادرزادگی سمت معاشرت داشت نیز زمانی بسوی
 او گرد و حکومت که پاشا آن را بدو داشت و شاهزاده احمد و برودی میرزا نیز بحکومت قم مشور غرنا و اسیل
 میر عبد الرزاق خان کاشی را در کاشان باز داشت و فرمان حکومت او را و هم کرد از آنز که بر تخت نشست
 حد از دکنه شهریار تاجه از فتحی شاه بر گرفت و معاودل چهار صد هزار تومان زر سکه که بر باز نیکان و فرزندان
 آنز که در کتاب پادشاه سفر صفهان کرده بودند و همچنان و تجمیع کرد که در طرین اقامت داشتند و
 و چون رکن آید و امام و برودی میرزا و نیز آقاخان و وزیر لشکر و دیگر بزرگان سپاهیان از راه برسیدند و قریب
 چهار صد هزار تومان و یکصد و بیست و شش هزار و سیصد و شصت و شش هزار و سیصد و شصت و شش هزار و سیصد و شصت
 و پادشاه و جانشینان که بعد از قتل پادشاه عا و شاه خوانه او را بر اکنده حاجت چنانکه در جای خود رزم
 شد مع وقفه انوقت سیف الملک میرزا ظل سلطان در حضرت پدر معروض داشت که اینهمه در جسم و دنیا
 که در میان مردم بر اکنده ساختی برای تو ام سلطنت و بجاری نیست پادشاهان کار باره و ان شمر زن کنند
 نه با رضای جسی پیرز ازین کج که ناسیجده بدل میرمائی معاودل صد هزار تومان در استیسم کن این
 همچنان که از کرد راه برسید و با من همراه کن تا اینجا با رضای غصه و زبجان سفر کنم و در خاک سراب و کرم و
 غم و غم و بر سر راه محمد شاه و لشکر او سدی سدید باشم چنانکه بخت از دودم آید و با من جسی میفرماید
 بطبع بر سر از اطاعت محمد شاه بر تاج و در برین حضرت جین خرافت بر خاک بند جسی از حاضران و درگاه سخن
 بعد استان شد و صفات محصل او را شنید که در محمد جعفر خان کاشی که در اوقات ظل سلطان و آن سالها که
 ز او ان بود که با سیف الملک میرزا طریق مخالفت و مبارات یکدشت و سخت از دودر استغناک بود و با
 می اندیشید که اگر کار سلطنت بر ظل سلطان راست آید و سیف الملک میرزا بقوت شود و دور نباشد
 که قصد جان او کند و ظل سلطان مردی لین الود که است و آن غلط و صلابت در وجود دارد که تواند کارش را
 از شر و زدن حواس نماید لاجرم محمد جعفر خان در نهانی با سلطنت ظل سلطان رضاینداد و خا و
 که سیف الملک میرزا را هم میگرد و او را از اینهمه میبایست هم در اینوقت رای ظل سلطان را که مستعد است
 از اتفاق با پیر بگردانید و از جانب دیگر میرزا آقاخان و وزیر لشکر که بفرود آمدن و تجمیع صواب
 اگر فاسی اند آب آتش از دخی و از آفتاب سحاب کردی و از دیر باز دل در سلطنت محمد شاه داشت
 و کار سلطنت دولت او یکدشت و اینوقت به کام یافت و در حضرت ظل سلطان معروض داشت
 که در این زمان از سبوت همراه کثرت برف مرغ در آشیان بر جای سرود و خواسته از با من که
 سر و سبوت و هم در نهان قوت بر دوت بر زیادت باشد که تواند لشکر را با جسیش کرد که قتم آنکه کار در این شاه را
 تواند کرد و بسوی سفر خواندند و از پس روز سلطانی و اول بهار اتمام در این امر کنند و انجب ناسیجده که در

این از آن است که در
 این زمان در
 این زمان در

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

زمستان لکوی که بم کون رسید و ماه محرم در بخان مسلمانان و بیخاعت آبادیت بهار خندان حشده آمده بودند که هنگام خبر جستن با سپاهیان و دردم وادان بالشکر آفریدند بخان در اول محرم بیخاعت گشتند و راه فرستادند پیش گیرند و این لشکر آمدند از این سبب شایسته تمام ایشان بجای مانده که تا سر او برسند بیاید از راه بخود هم اکنون این بیخاعت ناچارند که سفر از خندان کنند و زمان و سفر از خندان خویش را در پیش بکشند چون نوز و سلطان فرزند آید سفر برایشان سهل گردد بد جاک بخانی و بهر کجا که برانی میطیع و مستعد باشند قتل سلطان و حاضران حضرت او که مردی نیاز نموده و نا محرم بودند چه دانستند که مردی ناچون بخانه دست ندرش در شند صافی ز بهر نفع تعبیه کند ایضا صورت را که در معنی شست و شوی و بهر حال دادند و بهر حال این را می پسندیدند و اشتد لاجرم وزیر لشکر کار بکام کرد و سپاه باز خدائی و دیگر قبایل را بطرف مراجع و ساکن خویش گیل رشت و درگاه قتل سلطان از لشکر برداشتند و هم در این وقت حاجی خان قراباغی سر بکشت که مأمور توقف فرسان بود با کین فوج سران شقایق رسید شگفتی آن قتل سلطان هم او را جتریف خضر الماس و عطاسه زر و سیم نوازش و نواخت فرموده روانه آفریدند بخان ساخت اما از آن سوی چنانکه مرقوم افتاد چون سپاه آمد میرزا سپید و دیگر قتل سلطان از یزید بیرون شد تا کاشان کوچ بر کوچ آمد و این هنگام مردم کاشان بر دوو شینیت و طریقت بودند که روی در طلب سلطنت شاهنشاه غازی محمد شاه چشم براه بودند و انتظار ورود مرکب او را بگذران میبردند از جمله ایشان میرزا ابوالحسن و کسب الزامای کاشان برادرزاده فاضلی خان ملک الشیراز مسند زندان و اتباع او بودند من بجهت غیر چون از سفر مصلحت بکاشان آمد دیگر از روی شیرا بر کشته فاضلی شاه کوچ هادوم در کاشان متوقف و در دو تواریش شاهنشاه غازی محمد شاه با میرزا ابوالحسن و اتباع خویش متفق بودند از آن سوی اسماعیل خان که از قتل قتل سلطان حکومت کاشان داشت و با مردم خویش حاجتی از اهل آن بلد به استبان شده ساز معاقبت و مبارزت طراز گردید چندگاه ساکن او را با مسکوار در میان بود و چون حکومت مسکوار در میان سرود و نیکیست تا این وقت که سیف الدوله میرزا از یزید رسید اسماعیل خان او را پذیره شده و بچشمش بالشکر و تهنیت فرستاد و در این حدیث جاکران محمد شاه را صغیف کرد میرزا ابوالحسن و فرزندش میرزا محمد از خانه خویش بیرون شده در سرای حاجی محمد تقی پست مشند تا که در میان غلامی اشاعه فاضلی نام بردار بود بنامند و کشته هر چند من بنده ایشان را تخمین میدادند و کثرت با بخصومت کار داران قتل سلطان نام بر آورده ایم اگر سلطنت او را افتد کس بر او اقتضای صواب آن است که بیس از سازعت و دافعت دست باز داریم میرزا ابوالحسن در جواب گفت هنوز از جنبش شاهنشاه غازی محمد شاه و سفر او را را بخلاف خبری نرسیده و اکنون قتل سلطان تحت سلطنت جای دارد و اینک مهادت کباب و لشکر با طریق معاقبت می سپارند بهر کسی که بکامی کریم تا او سفر طهران کند آن وقت اسماعیل خان دفع دهم این بخت و بخت حاجی سید محمد تقی را بخت و اما از آن سوی اسماعیل خان خبر داده سیف الدوله که با چند تن از ملازمان سیف الدوله بخت حاجی سید محمد تقی شده و با میرزا ابوالحسن و فرزند او میرزا محمد با بخت بخت محمد سوز کند یا کو کند و

شرح سلطنت و جانشین محمد شاه قاجار

در یافت که مانند ابرمباری بجایهای میکسیت اورداده و در کردستان محمد باقر خان را لشکریار داشت مطلق سلطان بود ۳۱۷
هرگز با پخلیات خاطر من آسوده نشود و بیگان چون ازین سزای در شوم مرا مأخوذ دارند و از هر دو چشم نامپنا
سازند و مایه نوقت زمان حرم مرا می بخورند و انجمن شدند و برادر مرغ و انفس می کردند و طریق چاره را پسند
یا فتنه محمد باقر خان آنگاه حکم داد تا مطلق سلطان را در رواق معروف بجاده زرینی آورده نشین فرمود و جانشین
از قشقیان را در کردستان جهان ساخت و فرمان شاه غازی را اینوقت بر مردمان کشوف داشت اهل
و غیرت محمد جعفر خان چون این بشنیدند حیوانی بنام آقا محمد و محمد در فرستند و محمد باقر خان کس فرستاد و آقا
سرای او را تعقل و محترم داشتند و این شده و در عریفه کنار دانه لنگرگاه فرستاد و ازین سوی میرزا
ابو الحسن خان وزیر دول خارج که گناه مطلق سلطان هم بر او بود چنانکه مرقوم شد چون گرفتاری او را بدانت
قرار کرده در آستانه شاهزاده عبدالحکیم یعنی آینه غنه پانزده گشت و شاهزاده سلیمان میرزا که از نسیان ملک
زادگان به و لتواهی مطلق سلطان شناخته بود فرار کرده راه شیراز برداشت بدست سلطنت مطلق سلطان و خود
سری او چهل روز بود و مع القصر روز دیگر شاه غازی بالشکرای ساخته و توپخانه و قورخانه و مقام سران
سپاه و اعیان درگاه بسلیمانیه آمد و از آنجا در قریه طرشت ری منزل نموده روز دیگر آهنگت دارا اخلاف
فرمود و کشته طهران خرد و بزرگ طریق استقبال پرورند و شاه غازی روز چهارم شعبان و ۱۲۰۰
نهار رستمان که از پرورن تسلیه بشهر است در او طایقی که معروف بدکشی می باشد در آمد و از شهر حضرت
خان که می شمشیر الماس و دیگر آلات مرصع بجا هر شاهوار و باز و بندهای دریای نوب و تاج ماه و تمامه امان
سلطنت را از کتوران مطلق سلطان انتراع نموده بحضرت آورده و شهنشاه به ان اشیای تن بیار است و بر کس
مرصع معروف بنجت طادس که نیز از شهر حمل داده بودند بر پشت و بارعام در دامت شاهزادگان
و امراء اعیان در پیشگاه حضور صف پرورند و شاه غازی در سلطنت سلام داده و نه تبت و تحیت فرستاده
اول کس از شاهزادگان که در پلidan ایران حکومت داشتند در دارا اخلاف حاضر شدند شاهزاده همین میرزا
بهاء الله بود که حکومت بسمان و دامغان و اراخی خوار داشت روز هیت و یکم شد شعبان باد و هزار تن بر بار
سنائی و دامغانی و چهار صد تن سواره او صافو بدگاه آمد و در کنار رستمان ملازم حضرت پادشاه شد
جوابدیه قائم مقام حکم شد اسپاهی که قترم رکاب او بود و میرزا سبطی معطفه قلیان سنائی سفر بسمان کرده
و در آنجا بیج راه کنند و بخوانان شوند و غلام حسین خان سپهبد عراق با یکیش شایسته بحضرت نشست
و نذر شش و خواست یافت و برادر اعیانی شاه غازی قزمان میرزا که این هنگام توقف خراسان بود
جنوس پادشاه و ماعریفه کنار داده و با پیشکشی لایق اغا داشت روز نهار و روز دیکت سران سرنگان
و اعیان و اصهار و بلدان طریق حضرت پرورند محمد حسین خان فیروز کو بی عباسقلی خان لاریجانی و دیگر
سرکردهگان بازندان هم در توقف کارستان قسطنطنیه آمدند و پادشاه غازی روز دوم شهر رمضان
و نذر طهران شده و بر کسلطانی در آمد این هنگام مطلق سلطان را برب فرمان از رواق کلاه فرنگی باورده
و در خانه خوار و محترم الله جای داده و محمد جعفر خان را بدست محمد باقر خان بیکر محلی میرده و در

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۳۱۸ در سرای خویش باز داشت و چون محمد باقر خان دانست که چهل بارگز از اموال او ائصال او بقریه شاهزاده عظیم
تحویل یافته کس فرستاد و اینجکه راجل داده در سرای سلطنت در اوطاق نقاش خانه بر زمین نهاد و پس
در دوشا شاه صورت حال را معروض داشت شاه با ذل مندان داد که اموال محمد جعفر خان را
از طریف و تلبه و سیاه و سفید با تو عطا کردیم پس محمد باقر خان آن اموال را بنجانه خویش آورد و در میان
آن احوال معادل پنجاه تومان زر مسکوک بنقد یافت و دیگر اشیاء نفعیه و جواهری که با خود داشت با آن در قسم
و دینار مسکوک بیزان صد هزار تومان بر سر رفت و از پس آن کس بنجانه محمد جعفر خان فرستاد و ابواب
سرای را مفتوح داشت هر صیافت بر گرفت اینکام محمد جعفر خان کس بنزدیک قائم مقام فرستاد و معروض
داشت که از آن روز که ظل سلطان آغا ز طغیان کرد و بر سلطنت در آورد من دانستم که قامت در حضرت او
سورث و خاست است و پیوسته در اندیشه بودم که خویشین را چنانکه از وی زیانی نبینم بجزاری کیسم
شاه حال اموال و ائصال من است که از شهر بروم فرستادم تا خویشین از دنبال فرار کنم از قضاوت
نیافتم و گرفتار شدم اکنون که محمد باقر خان قربانیت اندوخته من دست یافت و یکمرا یکمرا محبس من در خانه
او جرایم باشد قائم مقام بفرمود تا حسینعلی خان میر الممالک و حاجی علیخان حاجب الدوله و آقا محمد حسن صندوقدا
برفتند و او را بنزدیک وی آوردند بعد از گفت و شنود او را بمیر الممالک سپردند تا در سرای خویش باز داشت
و چون قائم مقام نماند بچند از مدت سپرده حاجی قاسمخان سرپن فوج خاصه بود و در پایان امر شهادت
حاجی میرزا آقا را داشت و در سال ششم سلطنت شاه شاه غازی از مجلد چاکران در کاخ شد چنانکه
جای خود نماند و خواهد شد اکنون بر سر سخن رویم بعد از ورود شاه شاه غازی مله ان حاجی سید محمد علی
که در میان مومنین طریقت و مجتهدین امور شریعت محلی نامور بود بدرگاه پادشاه آمد و تهنیت عرض
بگفت و این هجدهم شاهزاده طهاسب میرزا پسر شاهزاده محمد علی میرزا که بعد از پدر در حضرت نایب السلطنه
میزبیت بر حسب فرمان حکومت کاشان یافت و بموید الدوله لقب گشت و میرزا ابوالحسن وکیل الرعایا
کاشان که از تیف الدوله میرزا را مالی حبت چنانکه مرقوم افاد وزارت و منصب گشت و در حسب
امر مبلغ پانصد تومان زر که بمبادره سیف الدوله میرزا از وی ما خود داشته بود مسترد گشت چنانکه میرزا
برادر کمتر بموید الدوله نامور بمحکومت یزد گشت و عازم خدمت برادر شد که از کاشان وایز شد و خود را چون
از کاشان راه برگرفت و باراضی یزد نزد یک شد مردم آن بده بر ملا کو میرزا که اینوقت یزد را تحت فرمان
کرده بود چنانکه تفصیل آن در اینجا مرقوم است بشویند و او را چار بجانب کرمان فرار کرد و بجا نخر میرزا
وارد یزد گشته بر بسند حکومت جای کرد و با مجله طهاسب میرزا راه کاشان برگرفت و عبدالعزیز خان
زرزرا با جاجاتی از سواران او نیز ملازم به کاب طهاسب میرزا شد بعد از ورود بجاشان اسمعیل خان
گرفته باز داشت و بر طریق هفتمان و شیراز قراولان بر کاشت تا سبب امضا فضا از فرمانفرمای فارس
و شجاع السلطنه پای دیبچای تا ختن کند بعد از بیرون شدن طهاسب میرزا از طهران و آمدن بر کرمان
مازندران مصواید میرزا ابوالقاسم قائم مقام شاه شاه غازی میرزا فضل الله میر الممالک مستوفی علی آباد

فرمان باز نمود و می توانی سلب سیه طلب کرده چند روز جامه سوکواران در بر گرد آنگاه وزیر محنت در دست ۳۰۹
روس و انجلس با اتفاق در حضرت او حاضر شدند و رسوم تعزیت و تسلیت بپای بردن آنگاه معروض داشتند که
تحت مکت رابی پادشاه گذاشتن و سلب سوکواران داشتن ازین بر زیادت پسنده نباشد بمیدانیت که سبک
در اینجا گفته حدیث کند که بر محنت بسیار و نفع آن باید کرد بزرگان حضرت نیز بمنین به ایتان شدند
جلوس شاهانه غازی محمد شاه تحت سلطنت در دار السلطنت تشریف

میرزا ابوالقاسم قائم مقام به ستیاری ستاره شناسان تعیین وقت نمود به شب یکشنبه هفتم ربیع سال یک هزار و
دویت و پنجاه و هجری شش ساعت و پنجاه دقیقه از شب گذشته بطالع شانزدهم در جمعه شاهانه غازی
سلب سیه را از بر دور کرده جامه سلطانی در پوشید و بر تخت سلطنت جلوس فرمود و بار عام در داد و
بر بزرگان درگاه و سران سپاه و دبیران حضرت انجمن شدند و تنبیت و تحیت فرستادند و هر کس بدین
مبارکباد پیشگشته در خوشی پیش گذاشتند و تاریخ جلوس او را که در سال یک هزار و دویت و پنجاه و هجری
بود با عدد و حروف کلمه ظهور اتحی برابر یافتند آنگاه شاهانه غازی سفر دار اسخلافه طهران را تقسیم عزم داد
و چون از برای تجویر لشکر و اعداد و سفر زر سکوک بهت بود کار داران حضرت خواستند تا از وزیر مختار انجلس
چند آنکه بکار باشد در هم و دینار بقرض ستانند و بعد از ورود به دار اسخلافه دین خویش را بکند پس قائم مقام
وزیر مختار انجلس بکمال را طلب کرد و ازین سخن پرده بر گرفت بکمال در پاسخ سخن بیت و لعل میا نمکند و کار باطله
و تنویف می انداخت قائم مقام بر آشفت و با او گفت اگر در دادن زر و بیج سفر تقاعدی در زریه
در دولت انجلس مقصر خدای بود و کتابی از مجمره خویش پرور کرده بدو داد که میرزا بزرگ پدرش از سر کور
اوزلی ایلمی انجلس گرفته بود بدین شرح که بر دست کار داران انجلس فرض باشد که بعد از وفات فتحعلی شاه
و بعد دولت و نایب السلطنه او را چند آنکه سیم و زر بکار باشد و بیج سفر لازم افتد از خویش تسلیم کنند و بعد از ورود
به دار اسخلافه استرداد نمایند چون بکمال این عهد نامه را بدید جای سخن از بهر او نامه معادل سی هزار تومان زر سکوک
از بزرگان کان تبریز بام گرفته تسلیم کار داران حضرت کرد و بکار کار داران انجلس که در اسلامبول متوقف بودند
نخواست که دین باز بزرگان را بکار گران ایشان که نیز در اسلامبول سکون دارند تسلیم نمایند و این هنگام قائم مقام
کار سفر است ایلمی کرده و بر حسب فرمان برادر اعیانی شاهانه غازی بهمن میرزا که حکومت اردبیل و سگیان داشت
حاضر درگاه شد تا لازم رکاب باشد و چون در میان پسران نایب السلطنه جابگیر میرزا و خسرو میرزا چنانکه
در ذیل تاریخ فتحعلی شاه مرقوم افتاد با شاهانه غازی طریق مخالفت می سپردند و این هنگام در
در اردبیل مجبوس بودند قائم مقام پسم کرد که مبادا بعد از سفر شاهانه غازی بطهران خاصه اگر باده عیان سلطنت
مخالفتی افتد یا قوری در کار آید ایشان آذر با بجان آتشه کنند و مردمان ما بر پادشاه بشو اند لاجرم
مصلح و صوابه یاو بر حسب فرمان اسماعیل خان فراسش باشی با چند تن مردم و در غم روانه اردبیل گشت و هر چه
تن را از هر دو چشم ناپساخت و هم در این وقت منصور خان فرامانی که با دو فوج سرباز قزاقه داعی امور بود
که بخانسان رفته در اینجا قامت کند شاهانه غازی بعد از اصفای قعه فتحعلی شاه او را از سفر خندان

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات مانع التواریخ

منع فرمود و اتفاق لشهری انجمنی قورخانه و توپخانه را بر داشته روانه او جان شود و بعد از ورود
 شاه شاه غازی باو جان همه با منتهای لشکر کوچ داده بر مقدمه سپاه برود و هم در این وقت سلیمان خان کوران
 در تبریز بود از بهر آنکه محمد حسین میرزای ششم الدوله فرما کند از کرانشان دل با او برگرداند و او را با خویش از در مخالفت
 داشته از هر دو چشم دنیا ساخت و او از کرانشان فرار کرده پناهنده تبریز گشت و دیگر میرزا به ایت الله
 کردستانی از قبل رضا علیخان والی کردستان متوقف تبریز بود تا یکی از دختران نایب السلطنه را از برای
 والی نکاح بندد در این وقت شاه غازی برادر خود بهرام میرزا را فرمان کرد که با راضی کرانشان سفر
 کند و محمد حسین میرزا را از حکومت آن مملکت خلع فرماید و خود حکمران باشد آنگاه میرزا قاسم الدوله آشتیانی را
 بوزارت او نصب فرمود و حکم داد تا سلیمان خان کوران و میرزا به ایت الله نیز ملازم رکاب او باشند چنانچه
 حدود و ثغور آن اراضی آگاهند از پس آن مسدود و میرزای برادر خود را لقب نایب الایاله فرموده حکومت
 آذربایجان بازگذاشت و خویشین کید و نیجه آنهست در آنجا فرمود و وزیر مختار انگلیس در روس در تقدیم خدمت
 از چاکران حضرت کوی مسافعت همی بردند و در نظم توپخانه و قورخانه را یکی مسمی زدند

سفر کردن شاه غازی از تبریز به طهران

شاه غازی چهارم در بروج مطابق روز جلوس غل سلطان از تبریز کوچ داده در باغ شمال سپیدون مله
 لشکرگاه کرد و هم در آنجا سه روزه کار لشکر بجاخت و راه برگرفته در سعد آباد مسدود شد و از سعد آباد کوچ
 داده اراضی او جان را لشکرگاه کرد و نری و مسطور خان که در آنجا اقامت داشته تقبیل شده سلطنت نمود
 محمد خان امیر نظام با سوار و پیاده که قلمزم خدمت داشت هم در آنجا بمشکرگاه پیوست و صورت معاظه
 سرعتر مردم و قفسه سفر خویش را معروض داشت از آنجا که محمد خان از خدمت و همین امور آذربایجان نیک آگاه
 بود حکم رفت تا مراجعت به تبریز کند و در نزد مسدود و میرزا اجل و عهده امور پردازد و حاجی حیدر علیخان
 شیرازی نیز بحسب فرمان حکومت ارومیه یافت و هم در این منزل میسی خان بیک تنگانی از قبل منوچهر
 خان ششم الدوله حاکم کلیان حاضر درگاه شد و عریضه پیشکش او را پیش داشت و برضی رسانید که مصلحت
 با چهل هزار تومان در مسکو و لشکر ساخته بشتاب تمام ملازم رکاب میشود و هم در آنجا از شاهزاده
 فتح الله میرزای شجاع السلطنه که حکومت زنجان و خند داشت سرری بر رسید و عریضه و پیشکش او را
 پیشگاه حضور بگذراند شاه غازی منشور حکومت آن اراضی را با طعنی لایق به و فرستاد و فرمان کرد
 که سرحد خویش را از لشکرگاه حافظه حارس باشد اما از آن سوی چنانکه مرقوم شد بعد از اذونات فقهی شاه
 شاهزاده عبدالعزیز از اصفهان تا ختن کرده تا اراضی زنجان و چنان بازگشاید و همچنان که از راه
 برسد از دیه و محال زنجان و ایل والوسی که در آن اراضی سکون داشتند سه هزار تن سواره و پیاده
 در کرد و خویش انجمن کرد و در روز کار سپاه خویش راست کرده در کیفر سنگی شهر زنجان درگناه
 رود زنجان زد و لشکرگاه ساخت و با شجاع السلطنه مکته بی کرد و بین شرح که سالهای مضراوان
 من حکمران زنجان بوده ام و در این شهر رنج بسیار برده ام و دور و قصور برآورده ام چنان افتاد که

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

که روزی چند پدر ما که پادشاه ایران بود از من بپرسید که خاطر گشت و تور که برادر کوکبخت منی بر من چیست؟ فرمود ۱۱
 و حکومت زنجان را با تو گذاشت و بر زیادت کردستان را تفویض فرمود اکنون که پادشاه بجهان جاوید
 تحویل داد و صواب آنست که حجت برادر بزرگ بهاری و خان مرا بمن گذاری و خود بحکومت کردستان قاعدت
 فرمائی و اگر اصناف مذهبی و از در مخالفت و مبارات بیرون شوی با این لشکر ساخته خواهیم تاخت و شهر
 زنجان را بجای صره خواهیم انداخت بیگانه این شهر بدست من مفتوح شود و تو شترکین و مخدول کردی
 شعاع السلطنت در پاسخ نگاشت که پادشاه از او شناخت مردم فراموشی جداگانه است خاصه فتحعلی شاه را
 در حق ما که از نفرت سلطنت بر زیادت سمت بهر منی داشته و فرزندان خویش را بیک متعن فرموده همانا
 در ناصیه من کفایتی سطلعه فرمود که در دو مملکت فرمان گذارم ساخت و چون اینجا را من بفرمان پادشاه
 بدست کردم در شریعت ملک روان باشد که بفرمان پادشاهی از دست بگذارم اگر تو کار و کجی میکنی و از
 پدر بدتر شوی مرا پی نباشد از باید او کار جنگ خواهیم ساخت و با استقبال جنگ بیرون خواهیم تاخت
 فرستاده شاهزاده عبدالله میرزا در خفت اصناف داد و بهم در آن شب ساز لشکر کرده هزار و پانصد سوار
 و هزار تن سوار و پانصد تن غلام رکابی و دیگر مردم و چهار عراده توپ و یکصد زورک ساخت و صبحگاه
 از دروازه شهر بیرون تاخت اما از آن سوی چون لشکر عبدالله میرزا مردی چریک و مشتت بودند و دانستند
 که سهل و آسان غنیمتی بدست نمیشود و فردا بجا باید حاضر هرگاه بود و با کلوله تفنگ و شمشیر مردان جنگ
 بیرون از مودتاب و دینک نیارده و دو ساعت از آن پیش که سپیده برزند از لشکر که بیرون شدند و هر کس
 بجای راه برگرفت شاهزاده عبدالله میرزا با سعدوی از مردم خود ناچار بطرف قزوین روی کرد تاخت
 و چشم براه شاهزاده غازی می داشت و شعاع السلطنت چون این بدید مرا حجت بشهر زنجان نمود و در
 کنار داد و بدرگاه شهر غازی فرستاد که اگر دو فوج از لشکر بیجا بیاور شود من قوی بدست کنم
 و در بیرون شهر زنجان سنگریز را ت کرده لشکرگاه سازم و بر سر راه لشکر عراق سدی بسازم
 و بر حسب خواستاری او فرمان شد تا تفرقی صاحب انجیریزی و منصور خان فرامانی با دوست تیج آورد و فوج
 سرباز و شش عراده توپ بیجا بزنجان شتافت و بعد از ورود ایشان در آن اراضی بطرف شرقی شهر
 سنگریز را ت کرده لشکرگاه بیجا و خنجر زنجان و کردستان جای کردند و همچنان شاهزاده بهمن میرزا
 با فوج سنگی مسلمان باور شد که از راه سرچم و یک بی زنجان شود و منتظر موکب پادشاهی باشد و پس از هجده روز
 موکب شاهزاده غازی برسد چنانکه مرقوم میشود اما از آن سوی انجیر در دریا و احوال طهران پراکنده گشت که شاه
 غازی هم در این رستگاه با یک و در احوال از تبریز بیرون شد و با لشکر فزادان راه برگرفت و سورت سرما
 در غزم او نفرش بیکصد ظل سلطان از انجیر آشفته خاطر گشت و بزرگان درگاه را حاضر ساخته سخن بشوید
 در آنکند و گفت ما از آنکاه رای برخلاف زدیم که لشکرهای حاضر رکاب را از زرومال غنی ساختیم و در خفت
 خانه دادیم اکنون لشکر بی نیاز چگونه توان انباده و طان خویش بیدان جنگ آورد و در برابر کلوله توپ
 و تفنگ بدست ما میرزا آقاخان وزیر لشکر ما مبرور ساخت و چنان لشکر آتوبه را از کنار ما پراکنده کرد و تا فرمان

جسده دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ المومنین

۳۱۲

حضرت کشفه افوسس برکده شکیاری نباشد اکنون اگر تو ایند با محمد شاه از در مصالحت پرو ن شود
فرستادن ظل سلطان رسول و نامه نزدیک شاه شاه غازی محمد شاه

تمهید مصالحت را رکن الدوله میرزا موسی نایب کیلانی بیدست و عهد استان شد که با حضرت محمد شاه بنم
و او را از اندیشه مقاتلت باز داوریم ظل سلطان شاد شد از نوایشان براسج سفر کرده و سیم وزر بر او و گفت از قبل
من با محمد شاه و کوبید که نزدیک چهل سال فغعلی شاه که پدر ما بود و سلطنت ایران داشت و فرزند آن عباس میرزا
که برادر اعیانی من است و لیبید و نایب سلطنت کبری بود در آذربایجان همی زیست اکنون که پدر و برادر من
همچنان میراث پدر فرزند راست من جای پدر گرفت و نیز جای پدر گیرانیک تو فرزند برادر من بکه فرزند من باشی
مانند پدر خویش لیبید میباش و مملکت آذربایجان را بخت فرمان میداد و بر زیادت ازین از خزان پادشاهی
یکت کرد و تومان زر مسکوک بسوی تو محل و هم تا نسبت میش روز بری بیوده چرا بجهت لشکر باید کرد و با عم خویش
که حشمت پدر دارد مقاتلت نمود تا در میان جاعتی از مسلمین تباها کردند و خون جمعی بچناه ریخته شود از این لشکر
تا فتن و جنگ ساختن سبب صد تن از زمان و پدر و کیان فغعلی شاه که همه خواهران و مادران تو انداخته خاطر
برایشان بخشش این جمع را پیشان میخواه و اگر این سپند از من پذیرد و طریق مقاتلت برگیری اگر لشکر من بخت شود
بفرمایم تا این زمان کیوان خویش را ببرد و میدان جنگ در آیند و اطفال خود را در فک و کلاه و توب و تفکات
نمائند تا روز کار بر تو نکت شود و نام تو به نکت بر آید و این البته سلطنت که امروز بدست من است مانند تاج ماه
و دریای نور و یخ و جواهر بخین و لالی شین که هر یک رواج سلطنتی و خراج مملکتی است خود در هم شکم و جوان نشیند هر چه
بیایم بنورم در آتش بشویم و آب با محمد رکن الدوله میرزا موسی راه برگزیند و کار داران ظل سلطان جان
صواب نموده که لشکری ساز کرده از تقای ایشان پرو ن فرستند تا محمد شاه از آن لشکر نیز جند یشد و بار کن الدوله
کار بردار کند آنگاه از شهر و حومه قریب هفت هزار تن مرد لشکری اکمن کردند و ملازم رکاب امام ویردی میرزا
برادر اعیانی رکن الدوله نمودند و شهدا بجان کرجی را بفرمودند تا تو بجان و زور بخانه را برداشته در خدمت امام ویردی
میرزا کوچ ده تا اگر کار بمعالجه بجان نرود ساخته جنگ باشند بعد از پرو ن شدن ایشان خسرو خان کرجی معروض داشت
که من زبان تو نمیکتر دانم و با سخنان فرمیده بهتر توانم کار داران محمد شاه را از کید و کین باز ناغم او نیز بسج راه
کرده از شهر پرو ن شد محمد حسین خان ملک الشعرا که انتهاز فرصت میرد که از شهر بند طهران سربد بر کند و خود را
بمشکر گاه شاه غازی رساند و در اینوقت با خسرو خان همراه شد این بهنگام از مردم لشکری و سپاهی در طهران
جز خود وی اندک نبود و ایشان معبودی از عرب و کروهی از ازبکها را بی بودند که حراست برج و باره
میداشتند و در تحت فرمان محمد باقر خان بیکریکی میزینند مع العقه محمد شاه غازی از اوجان راه
برگرفت و طی مسافت بمیکر دو در پهنسندل لشکری بد و پیوسته می شد در منزل میانج رکن الدوله و ملازمان او
و میرزا موسی نایب رسیدند و در حضرت پادشاه چنین خضاعت بر خاک نهاد و پیام ظل سلطان را باز کشف
شاه غازی در جواب فرمود که خنیتن باید دانست که حضرت پادشاهان از غیر مایه و یکواست و فوسیه
سلاطین از یکجور مردم جداست و خدای باری خوی سلاطین و ظل سلطان گذاشته است با اینکه شمت ملک

ابان
ظل سلطان
شاه غازی

شرح سلطت و جانیخیری محمد شاه قاجار

خاص و تشنه و مردم ایران در سلطنت سلام نداده اند خوانه دولت ایران را که سلاطین پیوجی توت باشند .
دست به و بر گرفت و در میان مردم پراکنده ساخت و اکنون خون و اندوه پر دیکان را بر من عرضه حیدار و
و حلا مردان را با آه و ناله زنان و غنچه و دازگستن و اهر مراخته خاطر سواجیه کرم من بی دریای نور و تاج ماه مجاب
تاج و گاه تو انم بود اگر کس بچند پاره سنگ لاق افسر و اورنگ شدی کاهی نوبت بیازگان افتادی و اینکه میگو
من بجای چه نشسته ام و میراث پدر برده ام غنی گزافه است زیرا که میراث پدر بعد از ادای وصیت او به
فرزندان افتد و آن نیز بهر بهر ناست فرزندان باشد امروز بحکم وصیت سلطنت میراث من است و در سلطنت
دیگر کس در آن در شریعت پادشاهی حرام باشد صواب آنست که کل سلطان حشمت خویش را نگاه دارد و از آن
حق دوست بر زیادت بخوبی در پایان کار بتوسط میرزا ابوالقاسم قائم مقام سال دیوانی شده و در کاهستان ر
بسیور غالب ابدی کل سلطان مشهور کرده بشرط آنکه از کبر سلطنت فرود شود و از اندیشه تاج و تخت دست
باز دارد و از میانه شاه غازی کوچ داده طی طریق می فرمود تا باراضی زنجان آمد و در سخنان ارسنی
که از جانب شترتی یکفر سنگ تاز زنجان مسافت است لشکر کاه کرد این هنگام شجاع السلطنه اسی را که محبت
نام داشت و بهشت قد توان در مسکو کفریه بود بخاری که خاص پادشاهان است زینت کرد و آج زر بر سر
نزد زمین مرتفع بجا اهر بربت و بالشکریان با استقبال پیرون شد و همچنان هزار لوله تفک و شش مرآده
توپ و صد لوله زنبورک و یکصد و سی سراسب توخانه و ده هزار دست جابه سرباز و دو سیت باب خیمه و هزار
تومان نقد و هزار خرد و غلغله بر سم می کشش پیش گذارند و مورد الطاف و اشتیاق بشا بنه کشت چاکران حضرت
اسب محبت را بغال بیکت کرفتند با بجهل بر حسب فرمان محمد حسن خان غلغالی از سامان ارجی مامور شد که با هزار تن
لشکر در آن زنجان متوقف باشد تا اگر فتح طهران ویر بربت شود یا فتوری در کار در افتد مرکب پادشاهی در
آن زمان ساکن زنجان باشد آنگاه شاه غازی از زنجان کوچ داده در سلطنت لشکر کاه مسافت و از
آنجا میرزا یوسف بهمانی را مامور بجا ماندن فرمان فرمود و خطی بجهل حسین میرزای شمس الدوله فرستاد که مملکت کرمانشاهان
به بهرام میرزا که آشته بی توانی طریق حضرت کیر و آسوده می باشی و هم در سلطنت دست داده متعهد الدوله منوچهر
برسیه و معادل هزار تومان در مسکو کازداران حضرت کرده و مدد عرض داشت که انیک باشکری ساخت
و چهل هزار تومان از متعهد الدوله سپار حضرت است بیدیت که قبل از ورود و بفرزین لبشکر کاه پیوسته این خبر
نیز بربوت لشکران پیغمرد و دلهارا قوی ساخت آنگاه شجاع السلطنه را تشریف حکومت زنجان داده حضرت
انصراف داد و سیصد تن سرباز و دوهزار و دویست توپ در سلطنت سلطانیه گذاشت و راه برداشت چون هر یک
از اعیان دولت که متوقف طهران بودند کشف داشتند که قوا سلطنت کل سلطان تزلزل است بت
آوین مصالحه بین دو دین از طهران پیرون شده بد کاه پادشاه غازی میشد میرزا مهدی ملک الکتاب
و امجد یار خان بیات قولا آقا سی نیز تفصیل سده سلطنت کردند شاهزاده عبدالله میرزا نیز برسیه و چاکران
در کاه پیوسته شد و چون نزل فرموده لشکر کاه کشت برادر شریار و شیر میرزا که حکومت کرده داشت
یا فوج کرده سس بر کاب پیوست و در آنجا مدد عرض داشت که شاهزاده امیر دی میرزا از قبل کل سلطان

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجله تاریخ الهیاری

۳۱۴

و توپخانه با اینک جنگ در تختاز است و هم قریب به پنجاه منزل منوچهر خان محمد الدوله باده هزارتن سوار و جماعتی از
 تفنگچیان کیلائی و چهل تومان زر شکوک بشکرگاه پیوسته چنان ضراقت بر خاک نهاد و پیشش فویش را بگذرانید
 و ملازم رکاب شد بعد از رسیدن این نذکار داران دولت مستغنی شدند و دین وزیر مختار دولت انگلیس را
 از گردن فروگذاشتند با مجله سالار سپهر شعلی میرزا نیز در عرض راه برسد و عریضه پیشش در برابر سینه میرزا
 ابوالقاسم ذوالریاستین که وزارت محمد حسین میرزا داشت نیز لمحتی گشت و وقت حرکت از کرمانشاهان با محمد
 حسین میرزا مواضع نهاد که ایک من طریق درگاه پادشاه بیچارم و کار داران دولت را امتحان میدارم
 اگر خان فهم کردم که حکومت کرمانشاهان را از تو دریغ ندارند و چون حاضر حضرت شوی خضت انصراف خواهی یافت
 مکتوبی که با تو بنیگارم و عنوان آن هو العزیز خواهم نکاشت چون بخوانی متوانی طریق حضرت کرد و اگر کار را بدیکه گویا ختم در
 عنوان هو الله تعالی بنویسم اینک نام کرمانی خویشین داری که با لشکر که قصد تو کند مخالفت میفرماید و اگر نه بهر
 بهر جانب که توانی طریق قرار بسیار معتقلى از برای خویش دست کن با اینهمه مواضع چون درگاه آمد و مامولات
 محمد حسین میرزا را تبا و دید در مکتوب او هو العزیز نکاشت و او را حاضر درگاه ساخته بمالک صعبه انداخت چنانکه
 در جای خود مرقوم میشود با مجله در اراضی ابر برض رسید که شاهزاده اماموردی میرزا اراضی قزوین را در نوشته
 و تاسیاه وین که شش فرسنگ ازینوی قزوین است تا خن کرده و اولان هر دو لشکر که یکدیگر را دیدار کرده گری
 نموده اند و فضلعلی خان بیکر یکی قزاقی با سواران خود جلادتی بسز کرده و اولان لشکر اماموردی میرزا را
 تا بشکرگاه او هنریت داده و بسیار کس از هنرمندان را بهنگام عبور از کنار قزوین اهل حرفت و صنعت و دستگیر ساخته
 اسب و سلاح ایشان را خورده داشته و با نموده و از آنجا خبر جنبش پادشاه و سپاه او در لشکرگاه امام وردی
 میرزا پرانده شده و وقت درنگ از بهر ایشان نماند لاجرم راه را فرار پیش داشته اند و از قزوین نیز باز پس شده
 و در اراضی قشلاق نشین کرده اند اما شهر بار فرمان کرده تا صبحگاه لشکر ساز راه کرده و از ابر بر سر کشته تا ظاهر قزوین
 برانده سلطان بدیع الزمان میرزا پسر کرکن الدوله با بزرگان قزوین پذیره شده و دیگر علف و آذوقه خویشین در
 نخورده لاجرم فرمان حکومت قزوین بنام سلطان بدیع الزمان میرزا قسم شد و تشریف سلطانی بیافت بعد از
 دو روز از قزوین غیبه بیرون زد و در خاک علی فروه شد و آنجا آمد یار خان آصف الدوله که متوقف قم بود
 مذکور گشت با اتفاق میرزا تقی علی آبادی بدرگاه موت چون آصف الدوله بعد از آنکه رسیدن کب پادشاه را
 اصفا نمود از قم راه قزوین برگرفت و میرزا تقی علی آبادی نیز بفرمان ظل سلطان برای اصلاح ذات بین و طمان
 بیرون شده در عرض راه آصف الدوله باز خورد و متفقاً بقتل سه سلطنت نمودند خسرو خان کرمانی و محمد
 حسین خان ملک الشرا نیز لمحتی شدند این بهنگام مردیکه در لشکرگاه اماموردی میرزا بودند خویشین درایه
 نتوانستند که نخستین امان الله خان افسار از لشکرگاه اماموردی میرزا جدا شده بحضرت آمد و زمین بوسه زد
 از پس او سران و سرکردگان یکیک دود و با مردم خود پیوسته رکاب شدند چنانکه بکاره لشکرگاه اماموردی
 میرزا شگفته شاهزاده کیومرث میرزا به بقعه شاهزاده عبدالعظیم فرار کرده روز دود شهر یار غازی شهر طبرستان
 پذیره شد و محمد ظاهر میرزا بطهران کریمت امام وردی میرزا چار و ماند و بر جان خویش هراسناک گشت

شکست یافتن لشکر ظل سلطان

ناچار کناری گرفته و کتابی برکن الدوله برادر اعیانی خود کرده اورا در حضرت شهریار شیخ ساخت و خواست بآرام
که اورا مطمن خاطر ساخته بدرگاه پادشاه آودند لاجرم شاهنشاه غازی وزیر مختار دولت انجلس را نزد دیکت و
کیسل ساخت تا برت و خط امان شهریار را بدو بر دل نگاهانامویردی میرزا شاد خاطر شتاب گرفت در کتاب
پادشاه را بوسه زد و جرش مغشوش و شاهنشاه میان نهاد که هر گناه گناه کنون فرزند ان فحشلی شاه در سلطنت
کرده اند باز پرسش شود و ازین پس چون عیسانی کنند ما خود باشیم و فرما برت که منصب امواج نامویردی
میرزا آنچه در حیات فحشلی شاه برقرار بود کاسته نشود پس نامویردی میرزا شاد خاطر رخصت انصاف حاصل کرد
که بداد انخلا فاشده ظل سلطان از صورت مصالحه الکی و بدو به قول تمه کاشان را ضعیف بداد و طرق طهران
پیش داشت از آن سوی سهرانجان که جی با پیچده عزاده توپ و مسعود زینورک و هزار تن لشکری بجهت تارسیه
بفرمان ظل سلطان نامور شد که از طهران بیرون شده با اتفاق صاحبقران میرزا بشکرگاه نامویردی میرزا پیوسته
شود چون بخیر سنگ از طهران بیرون شده کار و داران ظل سلطان چون ضعف امر خویش را معاینه کردند در پی
شدند که مبادا سهرانجان بشکرگاه محمد شاه پیوسته شود لاجرم محمد رضا خان سپه محمد باقر خان بیکریکی را به چهار
صد تن لشکری از قهای او نامور ساخته که سهرانجان را بخوان باشد از آن سوی چون سهرانجان اینکشتن لشکر نامویردی
میرزا الکی یافت محمد رضا خان را ناخود داشت و کوچ داد و صبحگاه سلیمانیه آمد و در آنجا شاهزاده هرگز میرزا را که
در قرای سیور فال خویش اقامت داشت مجوس نمود نماز دیگر از سلیمانیه بیرون شد و چون یکایک از شب
که نشست در عرض راه با نامویردی میرزا که اجازت یافته بعد از بیات باز خورده و اورا اینست ناخود داشت
و قریب بقیشاق قزوین بشکرگاه پیوست وزیر مختار انجلس چون گرفتاری نامویردی میرزا را اصفافه بدو
قایم مقام آغاز نکات کرد پاسخ رفت که اگر سهرانجان از معاهده ما و شفاعت شما الکی میداشت هرگز بهین امر شیخ
مبادرت نمیکرد هم اکنون اورا رضا کیسم در کلیم با بجد چون محمد باقر خان بیکریکی دانست که سپاه شاهنشاه
غازی مانند سیل میان کن صعب و سهل زمین را در نوشته راه نزدیک کرد و نامویردی میرزا نیز بدو پیوست
معلوم داشت که آخر ظل سلطان و از کونه است و درین باشد که گرفتار شود لاجرم نزدیک آآمد و مردوخ داشت
که سن سالها پرورده نعمت و پناهنده حضرت بوده ام هرگز کفران نورزم و کافر نیست نشوم دانسته باش که
محمد شاه بالشکری در رسید که دفع او در قوت بازوی مانت اینک راه نزدیک کرده و نامویردی میرزا را
نیز بدو پیوسته که در وزیر کند زود که در کند ختم گرفتار شوی صواب آنست که هر چه توانی از زود که بر ازین خزان
دولت که امر در منقاش بدست برگیری و با خود حل دهی و در دارالامان قم در تحت قبه سلطه جای
کنی و اگر توانی بجای دیگر نیز توان رفت ظل سلطان گفت مرا فرزند ان و چاکران دیوستان فواد اند
اگر با مانت ایشان کوچ هم میلو باشد و ازین سخن را فی محمد جعفر خان وزیر در خاطر داشت محمد باقده خان
جواب باز داد و او ختم کرد که محمد جعفر خان را بیرون شدن کند اند لاجرم ازین غریت متقاعد گشت و محمد باقده خان
از نزد او بیرون شد و با خود اندیشید که اگر قتل از او در محمد شاه ختم می نمکند در شمار پیوستگان ظل سلطان
برآید و هر دو عتاب و عقاب پادشاه شود پس از قتل پادشاه مشوری مجبور شد عتاب بخوشتن نکاشت بدین

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجله استخار

۳۱

شرح که قبل از ورود مرکب پادشاه ظل سلطان محمد جعفر خان وزیر اوراد و یکم مردم که در طغیان و عصیان با او
 همه استان شده گرفته باطل و بنحیر مجوس دارد اگر در اسکار به اراکلی کفر خرابی یافت و خاتم محمد خان پسر
 مهدی قلی خان دولور گرفته بجای مهر محمد شاه به ان منشور نهاد آنجا تفکیکشان مستلزمه را که باز ذرائی بود طلب نموده
 چه دانسته بود که ایشان بامیر آقاخان وزیر لشکر موافقت نموده اند که هرگز باطل سلطان از در صدق و صفایرون نشوند
 و هر وقت بتوانند از گزند او خود داری بکشند با محمد آن منشور را بزرگان ایشان باز نمود و آنجا رفت را در کرتن ظل سلطان
 و محمد جعفر خان همه استان ساخت و از در خرم و داندیشی با عامه تفکیکشان گفت که ظل سلطان از محمد جعفر خان
 رنجیده خاطر شده و هم دارد که او بطرفی فرار کند و دیگر دست به نیاید ازین روی مرا حکم فرستاده که کم اشب
 اورا ناخود دارم چون ایشان را متفق ساخت بجاعت قاجاریه می فرستاده که اشب تا به اهر که از سده ایست
 خویش بر شود خون او هر که در در خانه های خویش بیاشید و در سرای استوار کنید اگر غوغائی بر آید پرسش
 نفرمائید و محمد رحیم خان و بعضی دیگر از مردم قاجاریه که با خود متفق میباشند حاضر کرده اما از آن سوی محمد جعفر خان
 و سیف الملوک میرزا از در و نزدیک اصفا نمودند که در سرای محمد باقر خان بختی است و تفکیکشان قلعه به بر عادت همه
 روزه در آنجا تردد نمایند لاجرم نفوس کردند که خاطر او در حق ایشان میگوید است بعد از فرود شدن آفتاب
 نزدیک ظل سلطان آمدند و هر دو ان معروض داشتند که اشب از کین که محمد باقر خان آسوده بستم
 و او را در حضرت تو از در صدق و صفایانیم صواب است که او را طلب فرموده یک اشب در نزد پادشاه
 کند و در این سخن اسحاق میراوان نمودند و در پایان امر ظل سلطان در پاسخ ایشان فرمود سخن به اراکلیشید و در
 جایگاه خویش بیا رسید که طینان بن محمد باقر خان زیاده از شاست چه او با من تاکنون ده کرت افزون
 باقران مجید سو کند یاد کرده و همه روزه کتب بر او در خود آصف الدوله را سر بسته نزدیک من آورده در این وقت
 سیف الملوک میرزا و محمد جعفر خان از حضرت او مانده اند و محمد جعفر خان بعاتت همه شب در بالا خانه
 کشیک خانه سده ای سلطنت برفت و بیا سوده و بعد از اکل و شرب شاد بخت و آسوده خاطر بیا رسید
 که رفتاری ظل سلطان محمد جعفر خان به ست محمد باقر خان بکلر سگی

نیمه شب محمد باقر خان مردم خود را برداشته با اتفاق جمعی از تفکیکشان باز ذرائی احکام سپیده دم به اراکلیه سلطان
 در آمد و محافظه بی بالا خانه کشیکخانه نمود و محمد جعفر خان را در جاده خواب فرو گرفت و ملازمان او را نیز ناخود
 داشت باز بند و اسبها و دیگر که در جیب و بطن او بود به ست خویش بر گرفت و او را آورده در میان کشیک
 که در وزیر سرای است باز داشت هم در این وقت محمد رحیم خان را باده تنگ خجی فرستاده تا در میان شهر رفته
 شاهزاده محمد ولی میرزا را طلب داشت و پیام داد که چیم و دشتی میت تو را از بهر آن خواسته ام که پیام مرا
 باطل سلطان رسول باشی چون محمد ولی میرزا حاضر شد گفت از قبل من در حضرت ظل سلطان معروض دارم که
 ازین پیش هر چه گفتیم پذیرفته شدی اکنون بر حسب فرمان پادشاه محمد جعفر خان را ناخود داشته و در حضرت تو
 از طریق ادب بیرون نشوم اگر خواهی به جانب فرار میکنی که تو را از مقصد باز نخواهم داشت محمد ولی میرزا
 که خود نیز از ظل سلطان دل آزرده داشت برای درونی رفت در اطاق نماز خانه فحش شاه ظل سلطان را

این تاریخ
 منوچهر و او اسکان
 وای قاجاری از این
 تاریخ منوچهر و او اسکان
 وای قاجاری از این

سراج مملکت و جانیخیری محمد شاه قاجار

۳۰۷ سلطان ناصر ساخته بنزدیک سیف الدوله میرزا آورده اند آنجا که امیرعلی خان اصرار فرمود که سیف الدوله را بشمارا
میل درگشته و ناچار سیف الدوله را نیز برقرار بخش لکن اموال ایشان را بغارت برگرفت و در بیاض چند
اسب و چند سر استر نیز از بنده مؤلف بغارت رفت با محمد اردو تن را بر عاده و توب سوار کرده راه طبرستان
پیش داشت بعد از پیرون شدن او من بنده و دیگر چاکران همچنان بخدمت شده امیرعلی خان را دفع دادیم
اما آنسوئی چون سیف الدوله میرزا با رضی شاه هزاره عبد العظیم رضی الله عنه رسید که از آنجا تا طهران یکت
فرسنگ و نیم مسافت است خبر گرفتاری ظل سلطان را اصفا فرمود چنانکه در جای خود نماند و خواهد شد
اینوقت میرزا ابوالحسن و میرزا محمد را با شده بقیه شاه هزاره عبد العظیم در رفتند اکنون باوستان شاهنشاه
غازی محمد شاه بر داریم و باز گوئیم که حکومتی که با شاه را اصفا فرمود و آهنگ دار اصفا فرمود
رسیدن خبر وفات پادشاه ایران فحتملی شاه شاهنشاه غازی محمد شاه
همانا بعد از وفات فحتملی شاه شاه هزاره رکن الدوله شاهی تمام سرعی بجانب دار الحکومت خود بده متصرفین و آن
فرمود تا فرزندان و عمال او را این قصه آگاه شده اموال و ائصال خود را محفوظ دارند و شهر متصرفین و حرمه آن
مبداء را از تعرض قبایل و جانی که در آن اراضی سکون دارند حراست فرمایند فرستاده او سه روز سیاحت
مسافت کرده وارد قزوین شد در اینوقت چنان افتاد که حاجی محمد خان باغ میشه که خواهرش بشرط زنی
در سرای نایب السلطنه بود در قزوین جای داشت و از نیروی آزاد با بیجان سفر قزوین کرد که دختر شاه هزاره
رکن الدوله را از برای پسر نایب السلطنه که خواهرزاده اش بود نکاح کند هنوز اینکار برپای نبوده بود که فرستاده
رکن الدوله بر رسید و خبر مرگ پادشاه برسانید حاجی محمد خان چون این بشنید از خواستاری و طلبه
بر بست و متوانی بر اسب خویش بر پشت و مانند برق و باد طی طریق کرده سه روز از قزوین با دز با بیجان شد
در دز میت و ششم جادی آلاخره وارد تبریز گشت و این سخن را از مردم پوشیده داشت جز اینکه بنزدیک میرزا
ابوالقاسم قائم مقام شده او را در محضاتی الهی داد و وقایع مقام بیوانی بمحضرت شاهنشاه غازی رفته
این قصه باز گفت و معروف داشت که این را از پوشیده میفرمای تا کار سپاه بنظام گردد و از حضرت او
مراجعت نموده برای خویش در رفت و آوازه رنجوری خویش را در انداخت و در بروی آشنایان و بیگانان
بر بست و بجا نشستن لشکر فرمان کرد محمد خان زنگنه که امیر نظام و حکمران سپاه آذربایجان تمام بود در اینوقت
در سرحد روم در غازی کلی جای داشت از بزرگان و بزرگواران دولت عثمانی و فرمانداران روم کار حد و دستور
ملکیت و تردد اهالی و ولایت را بنظم کند و لشکری ساخته ملازم خدمت او بود که کار کار بر طریق مصالحت و صلح
نزد او در مساجد و مبارزات پیرون شد و این هنگام قائم مقام نخستین بوی او نامه کرد که کار دیگر کون
گشت و شد از جهان پیرون شد اگر سر عکرا این قصه به اند و این سخن در لشکرگاه پرانده شد و لشکر ایران
دل شکسته شوند مردم مردم و بجز و قهر نپذیرانند و هرگز کار تو بر کام نشود پیش از آنکه این خبر گوش زد خاص
و عام گردد با سر عکرا در دفع و مدارا باش و در قرار امور تجارت و دیگر کار با آنجا که سخن بغیلت کشد و هر
بمادرت نگرند و کارهای کن و بیستوانی در میان معاهده بستم کن و بالش خویش طریق تبریز پیش گیر که بید رنگ

جلد دوم تاریخ قاجاریه له مجلدات تاریخ الهویج

آهنگ دار امخلافه بنو محمد خان که مردی دانا و توانا بود و چون این کتاب بدیده درانه میبرد و میخواست
تا اینجا ساخته کند و مراجعت فرماید و از غارت کلی تا لشکرگاه سرعمر بست در سنگ سافت بود پس رسولی نزد یک
او فرستاد و پیام داد که با شما دو ولایتین ایران در ورم تعطیل در فیصل امر صد و ستون بصواب نیست اکنون
که شما بطلب ملاقات با منی ندارید من برای دیدار شما از پایتخت میروم و فردا بگاه پیشکوه شاه خواهم
شافت در روز دیگر بنشینم بشکوه سرعمر در رفت و با او نشست و گفت چون عباس میرزای نایب السلطنه
و دایع جهان کرد قبلاً لشکری وحید را فرود و یکوطراف فرستی به بست کرده معادل یکصد و بیست هزار تومان
اموال تجار ایران را بغارت بردند و از کار داران دولت ایران بسیار وقت با شما هنجی رفت که اموال
بازرگانان را مسترد سازید و کار بسامحت کردید تا ویسعد دولت ایران محمد شاه از خراسان در بایجان آمد
و مرا با لشکر ساخته به بیجان باخت و فرمان کرد که اگر اینجا برقی و در از پای میزد و فیصل این امر را باز بان بشیر
حالت کنم جمیع اکنون یار قتی را بخت و خاتم خود بخار کرده من سپاه کلین قبال از بنده دولت ایرانند تا خوشین
اموال تجار را از ایشان استردا کنم یا مال بازرگانان را خود تسلیم فرمای با محمد نمی از سیکه سخن کرد و غارت
کلی مراجعت فرمود و روز دیگر سرعمر باز دید محمد خان را تقسیم غزم داده سفر غازی که کرد و در آن مجلس
بر وقت نهاد که معادل هشتاد هزار تومان در ازای اموال بازرگانان تسلیم کار داران دولت کند و بخت
نخاسته سپید و خواستار شد که روزی چند با محمد خان بیای بر دانا و دیدار یکدیگر یک بر خود را شوند محمد خان سخن
او را پذیرفتار شد و چنان بود که سرعمر طریق نزل خویش گفت پس بقم محل و شتاب آهنگ تبریز کرد
و چون دو ساعت از شب پری شد لشکر از دانا و دانی بکنت ششپور و پایهای کوچ و دانا ساخته راه شدند
و ندانستند بجا خواهند شد با تجمیع خاک که سرعمر به انت و لشکرگاه شد بجانب تبریز راه برگرفت و با هم
در آن شب با سر باز و لشکر پیاده پیچیده و سنگات ایغار می منبر مودانا ازینوی دور روز بعد از آنکه حاجی محمد خان
به تبریز آمد و خبر برگ پادشاه ایران را برسانید بکتن چار و دولت انگلیس نیز وارد تبریز گشت و نخل درز نمات
انگلیس را آگاه ساخت و از پس ده روز دیگر شاهزاده محمد ظفر را و فرزندش رضا علی میرزا و چند تن از ازارانش
و او بشه آتاشاه غازی را بسلطنت سلام گوید و او را بفرود امخلافه تحریض و تحسین یک ده این هنگام
مردم شهر تبریز از قفسه آگاه بودند اما هیچکس بر خلاف نظام جنبش مینمود الا آنکه این سخن را گوش بگوشتن سیس
تذکره کردند قایم مقام چون دانست که پیشین این راز و یکو و قی دارد میرزا احمد مجتهد شهر تبریز را و سرز
علی اصغر شیخ الاسلام و میرزا جبار قاضی و صدر لفضلا صدری و دیگر علمای آن لبد را و در نزد خویش انجمن
کرد و منبر مودان را آگاه با شید که پادشاه ایران از جهان برفت اکنون باید در لویه قواعد و تشید سیاسی
دولت شاهانه غازی محمد شاه هر که تواند بحال واکرند به عار و زبرد خستین عهد شاهانه با قهرت گفت آگاه
منتیت فرستاد و این خبر خوش را هر کس تواند در آنحضرت کشف سازد تا که علمای دین و اوصیان امین
میباشید یکی بمکوه بحضرت اوشانیه و پادشاه را از ایند اهیه آگاه سازید پس علمای بدو جمعاً بهرگاه شاهانه
رفته و او را از مرکب خوش آگهی داد شاهانه غازی محمد شاه اندوه دل آشکار ساخت و در آن عالم غمیش را

نرج سلطنت و جانشیری محمد شاه قاجار

طلب فرمود و فرمان کرد که سفران و فرزندان خود شاهزاده محمد قی میرزای ملک آرا می ماندن در اسطین خاطر حسته ۳۱۹
 حاضر درگاه سارنگ لاجرم میرزا فضل الله با تقاق عباس خان قاجار توانو شب نوزدهم شمس رمضان
 از طهران بیرون شده بیت و بهتم رمضان شهر ساری در رفت و شاهزاده را دیدار کرده فرمان احضار
 پادشاه را که بعد از در وقت و در اوج و باز نمودن تختین ملک آرا سخت هر اسنده بود و زنان و فرزندان او
 چنان چنان که بود که قتل میرزا فضل الله بعد استان گشت تا مبادا ملک آرا غرقه نماید و سفر طهران منتهی
 میرزا فضل الله و عباس خان گفتند با حصاف عقل سخن گویند و کلمات بجنید و برانند اگر لشکری دارد که با محمد
 شاه از در کجاست تواند بود عرض دهید و اگر گنجی انداخته که بدان تهمیر لشکر تواند کرد سرکشیاید و اگر نه
 خط عصیان بر خود نوشتن و از طریق فرمان پادشاه کشتن از شریعت عقل بیرون است چون عصیان شما
 آشکار شود و بی فرمانی شما که شتر بزرگان درگاه کرده و همان بزرگان ماندن دران شمار دست بخود بسته
 محضت پادشاه بر نه ملک آرای این رای را استوار گرفت و دل در سفر طهران بست و کس فرستاده پیر
 خود بیع الزان میرزای ملک بصاد اختیار را از استرآباد حاضر کرد و روز محبت و درهم شهر شوال از درگاه
 ساری سپردن شده و در آنجا پیش داشت و در منزل علی آباد از کثرت برف و باران پیوسته
 نتوانست جنبش کرد ازین روی کار داران درگاه چنان داشتند که ملک آرا از سفر طهران پیشان شده است
 و از نیمه راه آهنگ مراجعت کرد لاجرم میرزا تقی علی آبادی را نامزد استقبال او کردند تا حال را باز دانند
 بعد از دو روز میرزا تقی علی آباد میرزا فضل الله مستجاب برق و باد درگاه پادشاه آمد و ساعت ملک آرا را
 ازین آلودگی مصفا داشت و روز دیگر در رکاب برادر اعیانی پادشاه همین میرزا که ایوقت حکومت
 دار اخلافه داشت و جمعی دیگر از شاهزادگان و میرزا علی سپر قائم مقام با استقبال ملک آرا بیرون شد و او را
 در عشر آخر شوال شهر طهران در آورده در خانه سوسی خان توانو مندر آورده و بعد از دو روز حضرت پادشاه
 حاضر شد و کمال الطاف و اشفاق معاینه کرده رخصت جلوس یافت و همچنان شاهنشاه غازی هر یک و از
 اعام خویش را که سن شیخوت در یافته بودند چون مجلس از بار عام پرداخته بود هنگام ناهایتن نشین
 اما غل سلطان اگر چه کرده ای او را گران بودند و او را از شهر بیرون شدن بیکنه آشته لکن شهادت
 از دیدار خویش بی بهره و روینده است او را حضرت خویش طلب داشت و چون بر فراز مجلس آمد پادشاه
 نشست او را بر پای خواست و ظل سلطان محل سلطنت را و قی کند داشت چنان نشست که بر صدر مجلس برآمد
 اگر نه از محمد شاه فرزند پادشاه غازی که همه از علم و حیاء خویش است کلاه روی با او سخن کرد
 این کبر و خیل را بر او نخوت و بهج از آنچه در میان گرفته بود یاد بخود و چون مجلس بنهایت شد مردم موجب
 باطل سلطان گفتند اینکه که از مردم گرفتار با شمس یار و انیت چنانکه خداوند جبار را خویش و تبار
 نیست هر کس در حضرت او جاسوس تر باشد و اطاعت و بندگی بیشتر کند قریب او افزون است پادشاه
 کفر الله گویند چنان معنی تشبیه کند از اینجاست که سلاطین فرزندانند و پدر و عم شناسند هر که با ایشان
 از در مزاحمت و صداقت بیرون شد قریب یابد و بین سخنان ملک از غل سلطان از آن بجز و تیر زد و که تا وقت

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

دوره سپری شد و عهد فخر فرار سید و شاهنشاه غازی در عهد الاماره سلطانی خواست بر تخت مرمر جلوس کند
 ظل سلطان پیش شده دست در بخل نهاد که ده و او را بر تخت صعود داد و خود باز نشد و بصف با ایستاد از
 آن سوی چون این خبر را گنجه شد که محمد شاه در آذربایجان و مازندران و عراق آنقدر فرمان گشت در مهاباد و همدان
 این الله و له کس نیز بیک سلطان محمد میرزا دوستا دو پیام داد که پادشاه ایران تعیین یافت مرا و یک در امور مملکت
 مرا حلفت نخواهد رفت این گفت و از سرای خویش بنانه حاجی سید محمد باقر رشتی که محل مجتهدین ایران و بنایند
 گشت و دستا بنایست اینکام سیف الله و له نام شاهنشاه غازی را زینت شکوه خطبه نمود و بسبب این اندر مسکو
 که بنام شاهنشاه نقش کرده بود بر بزم میخیش بر کاه فرستاد و آن روز در شهر ریحان رسید اما کار در آن
 در کاه خرد خان کردی و انگلوت اصغمان نامور داشتند و او را اندر زکرنه که سلطان محمد میرزا سیف
 سیف الله و له را بی آنکه از خدمت او کاسته شود کیل طهران کن اما بخوان باش که به یک سو می جنبش خواند کرد
 و میرزا هجیم شیخ خدمت خاصه را نیز حکم رفت که سیف الله و له را به دار الخلافه کوچ دهد لاجرم خرد خان با صفهان گشت
 امر آن بلد را بنظم کرد و بر حسب فرمان سلطان محمد میرزا با عشرت خویش و مادر خود تاج الله و له حاضر در محفل
 تهر نمودن اندیار خان آصف الله و له و میرزا ابوالقاسم قایم مقام در امر وزارت اعظم برای خود
 از پس این وقایع اندیار خان آصف الله و له که خال شاهنشاه غازی بود روزگاری در حضرت فتحعلی شاه
 وزارت اعظم داشت این هنگام چنان میدانست که بی ذلت و طلب بدین منصب است خواهد یافت از بخت
 میرزا ابوالقاسم قایم مقام که متعده ای امر وزارت بود و او را از آرزوی خود دفع هسی و او از آنجا که بدون حوزه
 سلطنت همیشه عالمان سیف و علم مقهور عالمان قوطاس و قلم اند خاصه قایم مقام که با صوابت ای و صفت
 عقل شناخته تمام ایران بود حاجت بر آصف الله و له چیره شد و مصلح و صوابه بدو فرمان رفت که الله و له
 سفر فارس کند و در مملکت فارس فرما کند از باشد چون این حضرت از پادشاه بگفت نیز بیک آصف الله و له
 و گفت امروز در مملکت پادشاه قاعده دولت و قاعده سلطنت تویی اگر اعانت و حمایت تو نبود از بدایت
 ولایت عهد تا کنون کار سلطنت بر محمد شاه راست میخست هم اکنون مملکت فارس که بهترین ممالک ایران است
 اگر به دست تو مفتوح و مضبوط نشود از حوزه حکومت پادشاه بدون خواهد بود چنان پاس و تائید گشت
 که طمع و طلب آصف الله و له را یکی ده چنان سافت آگاه فرمود که من غرض از این بجهت شد طوایم که نخستین
 آنکه صد هزار تومان زر مسکوک از خزانه دولت مرا عطا کنند و یک آنکه مرا بجهت سراب جنبت بایر که با تمام و زین
 زین مرصع بجا بر همین باشد اینجمله را از باره بند خاص تسلیم کند و مملکت فارس را بسیر غافل من مشغول بدهد
 چنانکه من در آن اراضی حکمران باشم شال و یونی طلب بکنند قایم مقام بدلی منیع و جبین کشاده
 معروض داشت که ما خویش سفر شارا ازین برزیادت بنجیده ایم باز اگر خاطر می هست کثوف فرمای تا شانه
 و ارم آصف الله و له چون از قایم مقام که وزیر اعظم و کارکنار مطلق بود این سخن بشنید قوی دل شده و بنحمان
 و یکباره دوس طمع را تحریک داد و گفت بایر پیر حسن خان ساقا با میرزا باشد و پسر و یکو من محمد
 قلیخان چون یکمشت در صفهان ملازم خدمت سیف الله و له بود در امور صفهان پیشی میرزا دارد حکومت

شرح سلطنت و جانشینی محمد شاه فاجار

اصفهان را با وی گذارند و و سپهر و یکمین سیکل و سکی محمد علیخان از هند حکومت بر وجود و عهدان بیکوت با بیکند
 ۳۲۱ انیکونه سخن فراوان کرد و قایم مقام بنواید و او بهر باره صفه رستم کرد و تا نزدیک پادشاه برده و مشور کند و از
 نزد آصف الدوله بیرون شده بجهت شاهی غازی آمد و معروض داشت که بیج پادشاه را مانند هفت
 خالی و نیکت کالی بنوده امروز بر پادشاه بختایش آورد و عظیم فوت و مروت ظاهر ساخت زیرا که نام
 تحت و تاج نبرد آن را طلب نفرمود و فرو دین از زر و کوه مسدوب و اسیر و سیاه و سفید و طریف
 و نیک بیج نماید که نام نبرد و بنام طلب بخت و فخرت مسولات از در پیش پادشاه گذاشت و چنان بود
 که او معروض داشت آنگاه گفت کسی که لجام جاگر بی در دهن دارد و اینگونه سخن کند اگر باشد و فوت
 دست کند چو خواهد اندیشید اینکلمات در نزد یک پادشاه آصف الدوله را از محل خویش ساقط ساخت
 و بر خویش واجب کرد که هرگز او را در وزارت اعظم و صدارت کبری دست نهد و از بهر آنکه حاضر درگاه نباشد
 و در امور دولت در اخلت بکند او را بکومت خراسان مأمور فرمود و با اتفاق پسرش جرج خان سالار را از آن
 اراضی داشت آنگاه در دفع حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطه و تنجیر ملکیت فارس
 یکدل و یکجبهت گشت و برادر کتر خود فیروز میرزا را برای حکومت فارس اختیار کرد و منوچهر خان ابراهیم
 معتد الدوله را طلب فرمود و تنجیر فارس فرمان کرد و لژی صاحب انگریزی معلّم توجان را با کر و سینه بنوه
 از سر باز و سوار طازم خدمت او نمود و لاجرم معتد الدوله بیج راه کرده در عشر آخر شوال از دارالحکله طهران
 بیرون شد میرزا ابوالقاسم بهدانی لقب بهد و الیاسیتین و محمد طاهر خان قزوینی را که از شناسا حکمان طازان
 رکن الدوله بودند نیز با خویشین کوچ داد و لژی صاحب دایمسی عراده توپ و جامعی از لشکریان بر سطله
 سپاه روان داشت و خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده بعد از ورود و بقیه آمده و بیرون سپهر را که
 بحکم ظل سلطان در آن مبدعه حکومت داشت که قزوانه طهران نمود و حکومت قمر باجی امیر صلاخان
 ترا کوز کو گذاشته راه کاشان برگرفت و از کاشان فیروز میرزا و معتد الدوله با یک نیمه لشکر از راه اردستان
 و حدود ریزد رهسپار شدند و نیم و یکبار با اتفاق لسنزی صاحب بجانب اصفهان مأمور ساخته شاهزاده
 سیف الدوله که حکومت اصفهان داشت چون این خبر بشنید پذیره لشکرش و علف و آذوقه
 سپاه را ساخت و در اصفهان لژی صاحب را سموع افتاد که شجاع السلطه و شاهزاده حیدر قلی میرزا
 و سلیمان میرزا و فرزندان منیر با لشکری انبوه با یک اصفهان بیرون شده اند لاجرم شتاب زده
 با سپاه خویش از اصفهان خمیر پرورند و بطرف فارس سپار آمد و همچنان از آسنوی چون انجیر در ملکیت
 فارس سیر گشت فرمانفرما برادر اعیان می خود شجاع السلطه را باده هزار تن سوار و چنبره ارتق پیاده
 با استقبال فرمان کرد و حکم داد که بعد از شکستن لشکر محمد شاه تا اصفهان عنان زمان کوچ دایم
 و آن جده را مستود داشته نشین کند و مراکبی فرستید با بجهت شجاع السلطه آن لشکر ساخته از شیراز بیرون
 تاخت و پست و بلند زمین را در نوشته در منزل موسی آباد که از اراضی قمشه است سواد سپاه محمد شاه را
 دیدار کرد و لشکریان بهم برآید و از دو سوی رده شده صف راست کردند لسنزی صاحب فرمان داد

جلد دوم از تاریخ قاجاریه از مجلدهات مانع التواریخ

۳۲۲ تا توپخانه پیش انداخته و بان توپخانه بجا انداخته و سواران از پس توپخانه ساخته جنگ کشید از کولاه توپ و تفنگ کمرک مباریه و میدان حرب از خان و کرد و هندوستان خان شد که مردان و دشمنان توپخانه و شجاعان بطول که آموخته شجاعت و جلالت بودند چون این به بدانت که فارسان مملکت فارس مردان غرمت جسته و هم چون هزیت شوند تیغ برکشید و از بهر آنکه لشکر ابقوت کند چند کت تا کنار توپخانه تا ختن کرد و حمله افکند و هم از کوه مبارزت سودی بدست نشد لشکر شیراز از نیروی درنگ مانده بجای پشته باجنگ داده راه فرار پیش داشتند چند آنکه شجاعان سلطه از چپ راست تهاوت و مردم را بجنگ تحریص داد و مفید نیفتاد ناچار خود نیز طریق سوار بر گرفت و از قهای لشکر بمان برفت و در عرض راه در میان کوه و دره سیستانی بدست کرد و از بهر آسایش داشت کرده نری صاحب نیز از دنبال ایشان برفت و بر رسید و دیگر باره بایره حرب بالا گرفت و چون از کثرت برف و پروت هوا فرار از حرب گاه صعب می نمود ناچار درین کربت شاهزادگان قدم امطبار استوار کردند و تا فروشن آفتاب رزم دادند چون شب تاریک جان فرو گرفت و آرزو و علوفه میزد بدست بود نری صاحب با غنیمتی که از بهر میثیان بدست کرده بود و بلکه گاه خویش مراجعت کرد و شاهزادگان اینمغنی را فوری بزرگ شمرده با تفنن و شکر باز شافتند و هیچکس تا در شیراز بخان باز نیکند نری صاحب از پس این فتح در منزل آباد و بحضرت معتمدالدوله پیوست و معتمدالدوله بی توانی رهسپار آمد و مانند سیل میان کن از قهای هزیت شد کان برفت اما لشکر فارس از آن هول و هبت که یافته هم در شیراز نخواستند اقامت کرد و هر کس بوطن خویش گریخت فرمانفرما و شجاعان سلطه ناچار شکر را بکند داشتند و در قلعه آرک تحصن کشید و چون ساده دلان از بهر دور و معتمدالدوله همانندار و سیزبان معین کردند و از آن سوی معتمدالدوله دور و ز قبل از نوروز بشهر شیراز آمده اوجاب شد و باره حصار را بر دم خویش سپرد و در تیغ را کیدل کشت چنانکه مرقوم می شود و مقرب و هم در انیال برادر اعیانی شاه شاه غازی همین میرزا بر حسب فرمان حکومت در امخلاف طهران یافت و حاجی علی اصغر که از جمله خواجیه سربایان بود بوزارت او منصوب گشت و هم در انیال فرمان رفت که بعد از آنکه خان امین الدوله از اصغیان طریق درگاه سپارد و چون دیگر چاکران لازم حضرت باشد میرزا اتقی علی آبادی نیز بر حسب امر به و مکتوب کرده ازرافت پادشاهش نویه داد و بیسج سفید نیفتاد و همچنان در خانه حاجی سید محمد باقر پناهنده بود و هم در انیال میرزا محمد علیخان وزیر دارالمخلاف میرعبدالرزاق خان کاشی که در حضرت شاه ایران مفتی شاه در امور دولت مدخلت داشت و در راه درگاه مصالح مملکت شریک بود در ارض قم رفت بجهان جاوید برد و هم در انیال میرزا صادق مروری که وقایع نگار دولت و دراهمه دفتر خانه پادشاهی بود و برای باقی تحویل داد اما از آن سوی چون بهرام میرزا چنانکه مرقوم افتاد نامور بکومت که با تائبان و لسان و عربستان کشت نخمین در کاب شاه شاه غازی از تبریز تا بیسج کوچ داد بعد از پرون پادشاه از آن منزل رخصت انصراف یافته مراجعت به تبریز کرد و بیسج راه نموده بامیرزا اتقی قوام الدوله و سلیمان خان کوران و میرزا بهایه الله امین که در کستان در راه برگرفت و دوستی بن سوار شتافتی و مسدتن سوار و با پای و کیفیج سید باقر را در لازم کاب ساخت و بعد از طی یک دو مرطه بر حسب زمان فوج مراغه را نیز روانه لشکر گاه پادشاه داشت و با سواران رکابی از طریق ساوه و قزوین و پادشاه

شرح سلطنت و جاگیر محمد شاه باجور

۳۲۳ کشت و در اراضی شتر میرزا ایت الله در او نه سنج نمود تا با سپاه کردستانی در کنار رود سیروان پیوسته رکاب
 کرده سلیمان خان مایتر نامور فرمود که از پیش تا ختن کرده جماعت کردان را ساخته خدمت کند و دو باب را
 تحت فرمان دارد و بعد از ورود سلیمان خان به باب نورالدین هرگز که از قتل برادر خود شمس الدوله حکومت ذهاب
 داشت تا ب درنگ نیارده راه کرمانشاهان برگرفت و سلیمان خان حکم داشت اما بهرام سید را از قتل
 ایشان قلی سافت همیکو و در اراضی شتر زور محمد خان سرپای ابروانی که از پیش در سلیمانیه توقف و کار
 فرما بود بر حسب فرمان شاه غازی با چهار عراده توپ و دویست و پنجاه تن از سربازان مراغه بنه و یک
 بهام میرزا شتافت و بعد از ورود و بختار سیروان عبداله پاشای پسر سلیمان پاشای بابان با جمعی هزار تن
 سوار بابان رسید و با بهرام میرزا پیوست اما در خاطر داشت که اگر سلطنت بر محمد شاه قتل و اگر و اظهار عقیده
 کرده باشد و اگر روزگار دیکو کون شود کار دیکو کون کند روزی چند برگشت که خبر عبور شاه غازی از
 منزل ابرو و فرم دره بجانب لردان رسید پس بهرام میرزا دل قوی کرده رود سیروان را عبور کرد و ازین
 سوی او تراق نمود و عبداله پاشا را بالنگر حصت انصراف داد اما اگر حاجت آید و دیکو بارش طلب فرمائ
 در این وقت آقا محمد صالح برادر زاده آقا محمد جعفر محمد کرمانشاهان از قبل محمد حسین میرزای حشمت الدوله و در ده
 و حال پرسی سزا کرد و در قهای او ملک محمد سلطان خه سرسخت که از جمله خدمتگذاران حشمت الدوله بود پیش
 و کتوبی از محمد حسین میرزا برسانید و نوشته از قائم مقام میرزا بنمود شرح اینکه بخواهد به میرزا ابوالقاسم
 ذوالریاستین وزیر حشمت الدوله و معاهده او حکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان بر حسب فرمان
 خاص از برای حشمت الدوله است و بهرام میرزا ما موافقت که در ذهاب اقامت کند و آن حدود و شعور را حافظ
 و حارس باشد اما بهرام میرزا چون در نهان رخصت داشت که اگر تواند حشمت الدوله را در کرمانشاهان نگه دارد
 چشم ازین مکان بپوشید و میرزا قوام الدوله را با یکصد سوار روانه کرمانشاهان داشت و حشمت الدوله را
 پیام کرد که من از آمدن بکرمانشاهان ناچارم و اگر تو را حکومت این مملکت بایستی آنکه حاضر درگاه پادشاه شو
 و خاطر کار و داران دولت را از خویش صافی داری کار بجام نتوانی کرد و خود نیز از قهای او کوچ برگزید
 و از بزرگان کهر و زنجنه و دیکو قبایل هر روز پذیره کشتند و با او پیوستند سلیمان خان لردان با سپاه خود رسید
 رضا قلیخان والی کردستان با میرزا فرج الله وزیر خود میرزا ایت الله این که دوستان چهار هزار مرد
 لشکری در منزل ماهی دشت بشکرگاه بهرام میرزا پیوست که اگر حاجت باشد در رکاب او بکرمانشاهان در رود
 شاهزاده چون مردم آن بده را میطیع و متقاعد میداشت رضا قلیخان را بالنگر رخصت انصراف داد و میرزا فرج
 و بعضی از سه کردگان ملازم رکاب ساخت و در دویجده شهر رمضان کوچ داده در بیه دن باره شهر
 در قلعه که شاهزاده محمد علی میرزا بشیان کرده بود فرود شد و از آن سوی میرزا قوام الدوله در عرض دهی تن
 اند ازینان قبیلله بده را و بیکر نموده بزرگیت شاهزاده آورد و چون بهرام میرزا بیت و چهارم شهر رمضان
 و در کرمانشاهان شد بفرمود تا آنجا حمت را عرضه هلاک و دمار ساختند اما آنانوی چون میرزا ابوالقاسم
 قائم مقام میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین وزیر حشمت الدوله را با خود متفق ساخت کتوبی به معصوب ملازم خود

شرح سلفیت و جایگیری محمد ساه قاجار

۲۲۱

فصلی یک مجله الله و دلگذاشت و او را بنویس حکومت کرمانشاهان لافیت شهریار جهان مستمال ساخت و میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین چنانکه بدان اشاعت شد عریضه کرد و علامتی که با ختمه الله و مواضع داشت در عنوان عریضه رستم که ملاجم ختمه الله و در سفر دارالمخلایه کجبت گشت و چنان صواب شد که با بدهام میرزا و به ارکند و محل ختم خود خویش اساقط سازد و ملاجم روز در و به بدهام میرزا بشد کرمانشاهان از در و از و دیگر مردن شده ماه طهران پیش دشت اما چون بدهام میرزا در دارالمخلایه کرمانشاهان اقامت بت و کار آن بده و به بطنم کرد فرزند آن شاهزاده محمد علی میرزا با جد اگاهانه نواخت و نوازش فرمود و اجوی هر یک چون روز کار پر و برادر مقرر داشت آنکه ملا عبدالعزیز کاشانی که با امور بهلازست او بود در روانه لرستان فرمود تا نصر الله میرزا را که از قبل برادر خود ختمه الله و حکومت آن اراضی داشت روانه کرمانشاهان دارد و محمد علیخان کرمی تشکیک آقاسی شاهزاده محمد علی میرزا را که متوقف کرمانشاهان بود روانه لرستان فرمود تا با او یک ختمه الله و اسد الله میرزا را نیز از آنجا بکرمانشاهان فرستد و صورت جال را بخار کرده افاد و درگاه شاهان عاریت دشت و خواستار آمد که برادرش فرهاد میرزا را نیز دیکت او کیسل سازند تا در تقدیم خدمت بهر چه شایسته و از مصلحت دارد و کاروران دولت او را بشریف مثال پادشاه معاشرت بخشد و معادل سه هزار تومان زر مسکوک عطا کردند و هزار تومان میرزا تقی قوام الله و را بمل رفت و فرهاد میرزا را نیز از تبریز طلب فرمود و روانه حضرت او داشتند بعد از ورود او بکرمانشاهان بدهام میرزا او را بکلیت لرستان با امور فرمود با تعلق مملکت کرمانشاهان و لرستان و لرستان بر بدهام میرزا ایتاد نصر الله میرزا والی و اسد الله میرزا نیز دیکت او شدند و محمد حسین میرزا ختمه الله و در عشر اول شوال دارد و دارالمخلایه گشت و در حضرت شاه شاه غازی حاضر شده زمین برین پادشاه از در و او دیکت شاد شد چه فرست و شجاعت او را از به شاهزادگان افزون میداد و هم در شهر ذیقعه شاهزاده محمد در کاروران دولت در لرستان ما خود داشتند و روانه درگاه پادشاه نمودند و او در اراضی لرستان با عددی قلیل طی سافت کرده که نسبت عایت سفر کنند و چاکران درگاه پادشاه چنان تفرست کردند که کمون خاطر محمود میرزا آن است که مردم لرستان را با خود هد استان کند و عصیان در زود ملاجم که بقار شد هم در این سال فصلی خان کلر یکی قرا باغی با امور بکلیت مازندران گشت و آن مملکت را بظلم کرد و بعضی از ترکمانان که در جزیره میان کاله کین کاه ساخته با سر و تنب مردم میرزا ختمه الله و فرستاده هریت داد

ذکر و فایع احوال شاه شاه غازی محمد شاه قاجار در سال یک هزار و دویست و پنجاه هجری

در سال یک هزار و دویست و پنجاه و یک هجری مطابق سیمای ترکی چون ده ساعت و بیت و ذیقعه از در و کیشند دوم شد و پنجاه امواک سپری شد آفتاب در بیت الشرف جای کرد و شاه شاه غازی محمد شاه قاجار جشن فرود پای برد و درین سباط عید چون در حضرت پادشاه بزرگان درگاه بر مصف شدند و هر کس در جای بکشد شد غل سلطان جهان سیمای که فتحی شاه را سلام میداد در رفت و ختمان خویش را پوشید و آن تاج زر که بر سال تعاون دشت بر سر زد و او پیران ایران بر لب یکجاستاد و پادشاه را در و دیت فرستاد

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ المصابیح

دربار عاتیکه چاکران درگاه پادشاه بهیچم را مخاطب سازند در کفایت و شوق قربان خاکی مبارکت شریف گفت آما
 شاهزاده محمد تقی میرزای ملک آراست آفرین و بی پای و شیخوخت خویش درون ایوان شده سلام داد
 و تهنیتی و در ترانهای تحت پادشاه بنشست قایم مقام چون این بید شاهزاده بهادالدوله را نیز و یکت اورسول
 فرستاد و پیام داد که فل سلطان برادر اعیانی نایب السلطنه است و فتمیل شاه و عیت فرمود که محمد شاه
 حشمت اورا نکاه دارد و قدر اورا رفیع سازد با اینهمه باتاج و خفیان خویش برب آبکمر ایستاده تورا جدا افتاده که
 کاهی پادشاه را در عریضه خویش شاه بابا جانم بجای عنوان نکار میکی کنایت از آنکه باقا محمد شاه شهید بهنام است
 و کاهی در پای سریر سلطنت جلوس سفیرائی ازین پس در عنوانی بقدر قربان خاکی مبارکت شوم نویسن در پیشگاه
 پادشاه ایستاده باش و اگر از آن نکار عریضه فرما خواهی شد و ازین نشست تن و جان خواهی خست در
 این عید شاهزادگان بزرگ مانند محمدولی میرزا و محمد رضا میرزا و شاهزاده بهادالدوله و محمد میرزا و شمس الدوله
 و دیگران در پیشگاه حضرت بر مصف بودند و کار آذربایجان و مازندران و عراق و اصفهان منظم بود
 و شاهزاده محمد تقی میرزای حاکم سلطنت حاکم بر و جرد و بختیاری و شیخی میرزا حاکم ملایر و تو سیرکان و
 بیرون میرزا حاکم نهاوند از قفای یکدیگر و در عشر اول و پنجمه وارد و از آنخلافت گشتند و در عید مخفی همگروه تقبیل شده
 سلطنت کردند اما از آنسوی معتقدالدوله خاکنه مرقوم افتاد بعد از ورود و شیراز کس نیز فرمانفرما و شجاع سلطنت
 رسول فرستاد و پیام داد که از پس یوارا ک نشستن و در بروی خویش بستن و خود را فصبیان پادشاه بلند
 آواره کردن پسند خود مند نباشد شمارا که از خود و خوزستان تا حوزه بلوچستان دست قدرت دراز
 بود که ام کار بساز گردید که در تنگنای ارک شیراز تو ایند که در همانا کرد و در بسایند و در نیشاید بنسیر وی گوش
 و قوت یورش و کلودهای توب باره کوب این قلعه پست شود و قبه جلال شما که هرگز پست ندیده خاک
 یکسان کرد و اگر اجازت رود من بختینه حضرت شما ایم و شمارا از قتل پادشاه آسوده خاطر فرما فرماید سخن
 رضا داد و سخن بر این نهاد اما از آنسوی شجاع السلطنه برادر گفت صواب آنست که چون با ما معتقدالدوله بیجا
 حاضر شود و با ما سر سخن باز کند بیکفر زشتی که بروی ما آورده و اورا بیک ضرب تیغ و نیمه کم و چون او از میان خبر
 و سپاهش بی سالار ماند با معده می بر لشکرش تبارزم و جلد را پر اکنده سازم و این تو پخانه و آلات حرب
 و ضرب را بست کم و کان آن نیند و ارم که بعد از قتل معتقدالدوله این لشکر در که ما با بختن شوند و از بهر ما
 برای جنت اعدا می تازه باشد فرمانفرما فرمود این یکت رائی است اما با شش از من ایمائی رود قبل از
 اشارت من بر اینکار جبارت کن سخن بر این نهادند و روز دیگر معتقدالدوله با چند تن از ششائگان درگاه
 بحضرت فرمانفرما شد و چون نگاهبانان حارسان ارک کار فرمانفرما را استوار نمیدانستند از در آمدن مردم
 بیکانه اظهار که ایتی میخواندند لاجرم از قفای یکدیگر جاعی از سربازان بارک در فرستاد و چون معتقدالدوله
 با فرمانفرما آغاز سخن کرد و تهنیتی از سلطنت پادشاه و صولت پناه باز از فرمانفرما قوت پاسخ و قدرت
 اشارت نماذ و در حال معتقدالدوله حکم اند که چند تن سربازان ایشانرا نگاهبان باشند و نگذارند بری
 و درونی و در یک بر دکان عمو کرسند و گفت من حق نمت فتمیل شاه را فراموش نمیکنم و او لا دایشان را زحمت

کفر زشتی
 زان و نه
 سواد و نه
 ایمان

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

تاریخ

میرسانم لاجم سلیمان میرزا و فرمانفرما و فرزندان شجاع السلطه هر یک هر چه توانستند از مال پدر بر گرفته و بجا
 بصره و بغداد فرار کردند آنگاه معتمد الدوله فرمانفرما و شجاع السلطه را بمصنوع خان سرتیپ فراموشی سپرد
 تا با فوجی از لشکریان راه طهران بر گرفت چون ایستادند در قریه کمر بزرگ که در فرسنگات طهران مسافت است
 فرود کردند و اصلاح و اصرار و اسحاخ قایم مقام شاه شاه غازی حکم داد تا چند تن از مردم در خیمه ملازم محمد
 باقر خان بیکلر یکی دار اسخلافه شده به آنجا سفر کردند شجاع السلطه را از هر دو چشم پانها ساختند و این واقعه
 در شب یکشنبه سیزدهم شهریور تحرام بود و پس از دو روز در سه شنبه پانزدهم هر دو تن را وارد طهران کردند و فرمانفرما
 در خانه سوز چرخان معتمد الدوله تنزل دادند و چون در ایصال مرض و باطیان کردند و حیث آنکه مدتی میبود
 فرمانفرما بر مرض و با گرفتار شد میرزا حسین حکیمباشی فغعلی شاه او را عیادت کرد و از بهر حاجت و واسطی که
 بعیت اندک بود تجویز نمود فرمانفرما گفت ما و او بچینی که نه خادمی داریم که میساکند و نه درجی که با کم میرزا حسین
 سخت شرمناک شد و چون از ترسی لایق غذاشت معدودی از فلو سس نخاس در زیر بساط گذاشت و برفت
 مسعود افتاد که وقتی اسبهای رفته فرمانفرما را بشمار کردند و سجد و هزار برآید و او را خزانهای انداخته و بارها یک
 مروارید بود تا محمد در شب پنجشنبه پست و ششم ربیع الاول سال یکمزار دوست و پنجاه و دو و هجده سال و دید حراسه
 اکنون حدیث معتمد الدوله در مملکت فارس بیای میروند بعد از آنکه فرمانفرما و شجاع السلطه را روانه دار الحکله
 نمود اراضی فارس را تحت فرمان کرد و بدفع منافقین و مخالفین پرداخت نخستین محمد علیخان الیگانی شجاع
 و میرزا محمد فغانی را گرفته روانه طهران نمود اما دلیجان منسی که روزگاری در از سرفت که با منسه مانگزاران
 فارس طریق فرمان نمی سپرد و در عصیان با کارداران دولت نام بردار بود هم در اینوقت ده هزار تن سوار
 کرد و خود را بمن گرده تمامت شوارع و طرق را مسدود داشت و کاروانیان و تجاران را عرضه تنب و
 و عارت میگرداشت قلعه کل و کلاب و قلعه سفید که از زمان رستم و سیمستان تاکنون با استحکام و استان است
 از معاتل او بود و در طریق این متلاع سنگهای صخره بقیه کرده بود که اگر وقتی مردم بپایان به آنجا برش برند
 و معصود کنند باز که جنبشی که پاره های چند بر زیر شود و از منسه از بفرود و که هر لحقی دوست مرد را با خاک عجم
 سازد مع القعه معتمد الدوله لیکن از ملازمان خود را به و فرستاد و پیام داد که بیوده دور کرد و باش که در
 مملکت چنین پادشاهی قمار ملازی و پناهی از بهر تو نخواهد بود و لیجان محمد باقر خان میر خود را نیز یک معتمد
 فرستاد و اظهار فرمانداری کرد و خواستار شد که او را حاضر خدمت کند معتمد الدوله محمد باقر خان را
 مورد ملاحظت و اشتاق داشت و بشرفیات که تاکنون حاضر شش را شاه و ساخت و گفت تا لیجان را وید
 تخم هرگز نزد من موثق نباشد و خاطر او نیز آسوده نشود هم اکنون تمیل کن و با پدر بنزد یک من شتاب
 محمد باقر خان برفت و قعه بخت و لیجان با خود اندیشید که اگر بکینه بشود در رود و منسه زندان و لشکریان
 بست نباشد معتمد الدوله هرگز در امان خود نزارد پس احوال و احوال خود را در مستله سفید جای
 داده نگاهبان برکاشت و اهل و عشرت خود را با قعاق محمد باقر خان سپرد در قلعه کل و کلاب
 سکون فرمود و خود بهزد در آمد و نزد یک معتمد الدوله حاضر گشت مردمان از دیدار او عجب کردند

شرح سلطنت و جانشیری محمد شاه قاجار

۳۲۷ و در نزد معتدله و دوست و دشمن متفق الحکمه گشتند که دیو پاسبان کرد پاسبای خویشان بر بند آمده را گردان او از فرزند
بعید است لاجرم معتدله و لفسه بان کرد تا او را گرفته باز داشتند و لیجان چون خود را گرفتار دید از درباری
و ضرامت بیرون شد و بر دست نهاد که قلعه سفید را بر روی لشکر بان مفتوح دارد و چند آنکه اموال مردم
بغارت و سرقت برده و چند آنکه پیران فرما نفرما احکام مندر از خیره خود را نزد او بود و دعیت نهاده اند
بپیار و لاجرم معتدله و محمد ظاهر خان تسدوینی را با دو هزار تن سواره و پیاده ما سر بفتح قلعه
ساخت و سلیم خان سمرکند و سوار کجکی و جنعلی خان سرکینک فوج نزد می را با او متفق داشت و لیجان را نیز
با ایشان سپرد و فرمود او را بخوان باشند تا آن زمان که آنچه بر دست نهاده ادا سازد پس محمد ظاهر خان
و لیجان را برداشته تا قبله نورآباد که از بستن داشت لیجان است و تا قلعه سفید نیم فرسنگ مسافت دارد کوه دایو
و آسجا و لیجان با و عده و فاکره و قلعه سفید را از مردم خود پروراخته دست لشکر بان سپرد و محمد ظاهر خان فوجی
از سربازان رزمی را بجرات آسجا باز داشت و با و لیجان اظهار مهر و خاوت افزون کرد و پس از روزی چند
او را گفت ازین سفر نه غرض قلعه سفید بود و بس بلکه اموال منسوب باید مسترد شود و قلعه های دیگر نیز سپرده ای
و لیجان را از اوصاف کلمات او از سپردن قلعه نیز پشیمان گشت و روزی چند که با محاطه و مسامحه میکند داشت
تا یکشب که محمد ظاهر خان را دل بطرف لپو و لعب رفت باطلی بکتر و دسران سپاه را نیز حاضر کرد و بکاریدن
کاسات عقار و اوصاف موسیقار پرداخت و لیجان که حاضر انجمن بود چون دما غمار از تخیل شراب پر تاب
دید و نکاه بان خود را نیز سرشار پیمانه از خویش بیکانه یافت کس فرستاد و بعضی از مردم خود را از قلعه نورآباد
بر آورده در کنار لشکرگاه ایشان را با خود هدیه رسان ساخت و ناکاه برستان و در حلقه خستین محمد ظاهر خان
و رضا قلیخان و سلیم خان را مأخوذ داشته تا قلعه نورآباد براند و بند بر نهاد و لشکر او را بریت کرد چنانکه تشراف
غان نکشیدند و چون صبح برآمد کس قبله سفید فرستاد و سربازان رزمی را پیام کرد که هم اکنون از قلعه سفید بیرون
شوی و سر خویش گیرید و اگر نه سر کردگان شما را سر بر گیریم سربازان رزمی در پاسخ گفتند ما فرمان
پادشاهیم و از قتل صد تن چنین سر کردگان باک نداریم و در حراست قلعه نیکوتر شد اما از آنسو
چون از میت شدگان بشهر شیراز در رفتند معتدله و لفسه بان از این قصه آگاه شد و نوبت یافته خاطر گشت
و در زمان لشکری از سوار و پیاده باز کرده با تو خانه و قورخانه ملازمت شکر الله خان فوریه
و شی صاحب انجری پرون فرستاد و ایشان تا قلعه نورآباد تا صحن برآمد و لیجان چون قوت متعاقب
و متعاقب داشت حیثیت خود را کوی و دایو اموال و اطفال راه بیابان بر گرفت و از دور و نزدیک در شتاب
جبال و شکاف اراضی ازین دره بان دره می شد محمد ظاهر خان و دیگر سرکردگان را با خود مجوساً
همی برد از پس او لشکریان متسله نورآباد را فرو گرفتند و در محض حال و لیجان همی روز نشو و یک دوای
کار بدینگونه رفت و انجیر در طردان معروض درگاه شاهنشاهی غازی افتاد پادشاه را عرق غصب در
آمد معتدله و لفسه بان کرد که چون این شور و جوانی توانی خویشان از شیراز بیرون شود و لیجان را در هر چو که
باشد دستگیر کرده و دست بته محضرت فرست چون این سنه معتدله و لفسه بان رسید کید و بکجبت اینک

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۳۲. ولینان که در آن زمان سی چون ولینان در مجلس و بند محمد طاهر خان و یحیی سودی یافت که بسبب تنگبختی
 و جنبش لشکر داشت ایشانرا با ساختن آبشار از آنکه پس معتمد الدوله و محمد طاهر خان را خود در شیراز گذاشته خود را
 با سپاهی بزرگ خیمه‌پرون زد و در خدمت شاهزاده فیروز میرزا که آنوقت حکومت همدان را بر او سپرد و راه برگشت
 ولینان چون این بشنید سفر بسیار پیش گرفت که خوشین را بقلعه کل و کلاب رساند و در آنجا محصل کرد و خواهر حسین
 کلابی که از پیش او آمده استمان بود و مقدم او را مبارک داشت و قلعه کل که در مسیر و قلعه کلاب واقع است بدو
 سپرد و او با قرقان پسرش را با زنان و فرزندان در آنجا جای داد و خود با رمای مسنی اطراف بیابان گرفت
 و هر روز در پی خود و دره روزی که گذشت از میوه‌ی چون فیروز میرزا و معتمد الدوله با آن لشکر نامور باز می‌بهران
 رسیدند و خواهر حسین از قندهار و قندهار ایالت گئی یافت داشت که از دستیزه پرون شدن پیشانی بر سندان
 زدن است و لازم بدینکه لشکر گاه فیروز میرزا در آمد و نخستین بزرگیک معتمد الدوله آمده اظهار عقیدت و انقاد
 کرد و بکلیف خاطر قلعه کلاب را تسلیم داشت معتمد الدوله حکم داد تا سیصد تن از سربازان و قلعه کلاب جای کردند
 و چون قلعه کلاب بر قلعه کل شرف بود و سربازان و دهان تفنگکارا بطرف باقرخان و سید زدن و زمان ولینان
 کشاد و او از زمانی دیر بر نیاید که قلعه شوکت و لشکریان تا حقن کرده با سترخان و عشرت ولینان را تهاست
 و سیکر نمودند و دست به بشکوه فرستادند و در اینوقت نیز کشف افتاد که ولینان در ارضی کا زدن
 که ریخته است و در آنجا روزگار می‌برد معتمد الدوله بفرموده اسمعیل خان مستدرچرلو با سیصد تن سوار از دنبال
 او شتاب گرفت و در عرض راه معلوم داشت که ولینان در مسیریه خانه زنان که از قزاقی شیراز است نهایی
 زمین کند و صاحبم شتاب برق و باد تا حقن برده نیم شبی اطراف او را زد و گرفت و بی آنکه تنی از نیام بر آید
 یا تیری از کمان کشاده بزند او را گرفته و بسته بکازدن آورد و صورت کارا معروض فیروز میرزا و معتمد الدوله
 داشت و حکم رفت تا او را بشیراز کوچ داد و بعد از ورود او و بشیراز معتمد الدوله و ولینان را با بکسده و در بخیر روانه
 و در آنجا خلافت نمود و بسیار کس از مردم او را که اصول شرارت بودند ناما بسینا ساخت و از فرزندان و صاحبان قبله
 او و دیگر قابل چندان سر برید و از سربازی ایشان شماره بار آورد که قاطعان طرق را بیکباره دست طع موقوف است
 چنانکه وقتی سمیع افتاد که کیتن از ملازمان معتمد الدوله را معادل هزار تومان نذر مسکوک بر فقراک سبته بود و در
 او ارضی مسنی اسب را بر درختی به نجف و اسب را کشته برفت بعد از دو روز که اسب خویش را بیافت همان روز
 بر فقراک سبته دست و بچکس را از قابل مسنی آندل نمود که تواند آن زر بکشاید و دست بدان آلایه لاجرم
 کلانرویان و محبتازان در امن و امان بزیستند و هم در اینال شاهزاده اردشیر میرزا بر حسب فرمان
 شاهنشاه غازی ماسو بنظم کرکان و استر اباد شد و اسخدرخان قاجار و دولابا فوج مراد و ابراهیم خان سلیمان
 با دو فوج و مسطفی قلیخان سنائی با فوج سنائی و فوج دامغانی و ودیت تن علان رکابی و دو هزار
 شاهسون و کرد و دوازده عراده توپ لازم رکاب او شدند و از شاهنشاه غازی اسبی با زین زرین و خنجر
 بجوهرین تشریف یافته از دارا خا قه پرون شد و راه بطلام پیش داشت شاهزاده اسمعیل میرزا که از روزگار
 ویرین با نایب اسلحه مبرور عباس میرزا عقیدت صافی داشت و با شجاع اسلحه طریق موافقه می‌کند

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

در سال ۱۲۲۹ هجری قمری و جمیع شاهرود و بطام و ترکمانستان و غنچ کر و کاکر توخه اردو شیر مرزارا
 کزندی رساند اما شاهزاده بالنگر خوار مانند آتش آب پست و بلند زمین را شتاب و شتاب
 در نوشت در راه بدو نزدیک کرد و لشکر او از چن سبیل و منده چون خن و خاشاک بدو سوی پراکنده شدند و
 اسمعیل میرزا سحاره مانند پیش شاهزاده اردو شیر مرزا از کرمه رسید و او را مأخوذ داشته بطهران فرستاد
 و لشکری که با خود داشت با سوار فرمود که سیر خراسان کرده ملازم خدمت شاهزاده طهران میرزا باشند
 و خود نیز تا مرغان برفت و از آنجا با لشکری قلیل مراجعت نمود و بطام را بنظام کرد و طریق استرا با و سپرد
 و میوانی از آن اراضی سپاهی فراهم آورده بدشت کرکان تاخت و چون این خبر بدو رسید کارداران دولت
 رسید حاجی علی انصاری و ابراهیم را با توپخانه و قورخانه و مصمصام خارا با فوج سبکی سلمان و مختعلی خان بزمی با و
 تن غلام رکابی و هزار تن شایسون و افشار بهلازمت رکاب کبیل رسانند و ایشان در کرکان بایستادند
 و لاجرم از مردم میوت و کولان سال یوان بگرفت و بر زیادت کرد و کان و پیش از آنکه رود و روانه طهران داشت
 شاه شاه غازی اور خلعتی لایق و کاروی مرصع بجا هر شاه بود تشریف فرمود از پیش آن شاهزاده و یکبار و غیر
 بطام کرد و از آنجا به دارالخلافه آمد

که قاری میرزا ابوالقاسم قائم مقام بفرمان شاه غازی و خانه کار او
 اکنون بوقایع دارالخلافه باز کردیم بعد از جشن نوروزی چون روزی چند برفت و هو را سورت کر با و پیش
 شاه شاه غازی از طهران باغ نخلستان تحویل داد و کارداران دولت در پرامون نخلستان حینا فرستاد
 کردند و میرزا ابوالقاسم قائم مقام در باغ لاله زار که یک تیر پرتاب آبخارستان سافت است نشین کرد و این هنگام
 شاه شاه غازی در قید و بند قائم مقام محبت گشت چاره ویر باز از وی رنجیده خاطر بود با اینکه تشریف و زارت
 خاص از بهر قائم مقام می نمود و عقد های سخت را بر آن سخت تیر توانست کشد و فاضلی نمود و او بی محرب بود
 آن کبری که با منصب همساز است و آن خلعتی که با دولت است که دل پادشاه را با خود صافی دارد و که در
 خاطرش را که بالهای دراز تر اکرم بود و بدید چ از آن وقت که وزارت نایب السلطنه عباس میرزا دشت پسته
 محمد شاه از روش او با کراهت بود اجوی و مواجب ملازمان حضرتش را بی کلفت و شقت ادا نمی نمود و در مل
 عقد امور دولت هرگز بر مراد او تقدیم امری نمی فرمود و در مملکت خراسان بحشب چان افنا و کشتاهزاده محمد در
 سر پرده محمد شاه بمیان حاضر شد شاه غازی قائم مقام را پیام کرد که امشب مرا میهمانی رسیده خورش
 و خوردنی که لایق میزبان و میهمان باشد بفرمای تا در اینجا حاضر کنند در پاسخ گفت قانون شماست که هر شب با
 در سه خوان نایب السلطنه کارا گل و شرب کینه خوان جدا گانه بدست نشود و هم اکنون همان عذر و بهانه کنید
 و به آنجا کوچ دهید محمد شاه ازین سخن سخت آشفته شد و حشمت پیر مانع بود که قائم مقام را کیفر کند میرزا حسن
 اشتیاقی ستونی الماک که آنوقت در حضرت نایب السلطنه مستونی بود این قصه بشنید و کار آن مجلس باز
 خورش و خوردنی ساخته کرد و مع القعه ازین گونه کرد و در افراد آن افتاد که در هر یک پادشاه غور قتل
 قائم مقام بخویش واجب میداشت و بعد خاطر نفع میکرد و بعد از آنکه در تحت سلطنت جای کرد و در بام مملکت

به ست گرفت همچنان کار وزارت با قایم مقام بود این هنگام نیز بر جاتی که داشت بر مراد خاطر پادشاه مکرر ترفند
و اگر مکی از پادشاه میرسد و آنرا به صلاح دولت راست میداند یا با طبع خویش موافق نمی یافت بی سستی و
و جواب برخلاف آن حکم فرمان میکرد و اینقدر بغضب شاه افزوده میگفت و آن کین و دین نیز خوش میگرد و دوستی
چنان افتاد که شاه غازی معادل پست تومان زر برودی با چنان عطا نموده قایم مقام کس فرستاد
و آن زر استردا کرد و میوانی بشاهنشاه پیام داد که ما هر دو در خدمت دولت ایران خواهیم ایستادیم الا آنکه تو
چاکر بزرگتری و ما از صد هزار تومان بر زیادتی نتوانیم ایثار خویشتن کرد اگر خواهی مساعداری حکومت ایران را
خود میکن و هشتاد هزار تومان این زر تو را باشد و من با پست هزار تومان کوچ و هم و اگر نه من بهمان دار شوم
و تو با پست هزار تومان قناعت فرمای پادشاه را که در خاطر خوی شیرینزه نفع اندازین کردار و کفایتش
غضب افزوده گشت و ساخته پاک و دو ماه قایم مقام آمد و آنرا نوی قایم مقام کین و کید پادشاه را با خود
میدانست اما چنان می پنداشت که تا بر مقام ملک ایران نیک ستولی نشود بر طریق دفع او زد و با خود می پنداشت
که تا هنگام به ست و زرداری مختار و دول خارج و قریبی دیکر سختی بنجام بر بزرگان ایران و سلاطین دول خارج
رغم کند که چنانکه پادشاهی در خانه ان سلاطین قاجار بشرط ولایت عهده اندر پذیرد و کار است به یکس ارور
آن مقام بخند و زارت نیز به کیون باشد پادشاه را که او را و فرزند او را از وزارت خویش منع کند
و غافل از آن بود که پیر با تقدیر است نیاید با بجهت شاه غازی چون هنوز پیرهای فتنه گری شاه از
محل خود ساقط شده بودند و در چشم مردم با شوکت و مکنات تام بودند اگر اه میداشت که قایم مقام از کون
خاطرش آگاه شود مبادا که می آغاز و حسلی در کار ملک اندازد و لا جرم با میرزا نصر الله و بی صدر الحاکم
و محمد حسین خان زنجانی و آقاسی باشی و چندین دیگر از اربابان حضرت در میرا و همدستان شد
و حاجی میرزا آقاسی را که در طریقت پیوای خویش میداشت نیز آگاه کرد اما قایم مقام شب کینه بیت و جهام
صفو هنگام غار و دیگر با میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی میعاد نهاد که بنجام میرزا محمد پسر میرزا احمد کاشانی
رفته و وفات میرزا زین العابدین مستوفی کاشانی که غم او بود اور استیلت و تعزیت گوید این وقت از حضرت
پادشاه کس با حضور او نرسیده و او را طلب فرمود و آنرا نوی شاهنشاه غازی قاسم خان تولد آقاسی را
حاضر کرده فرمود که سالها پرورده نمفت ما بوده و در مهاد فراعنت غنوده امروز در تقدیم انجدهست اگر به جان
بر سرش کرده مساحت نباید روا داشت قاسم خان اجابت فرمان را چنین فراعنت بر خاک نهاد و نگاه اند
و برودی یک مهر دار و میرزا رحیم شیخ دست ظاهر که موافق میجن بودند هر یک را آلتی قابل سپرد و فرمود بعد از
در آمدن قایم مقام بخارستان او را حکم با قات کشید و اگر فرمان پذیر نشود و سیاه زراحت کند بغضب
کلودش از پای در آید مع القصد قایم مقام به باغ بخارستان در آمد او را گفتند در بالا خانه عمارت و لکشا
باش پادشاه از سرای درونی بیرون شود و برودی یک مهر دار و میرزا رحیم حبهایی خویش پنهان داشته
او را در بالا خانه جای دادند و در برابرش ایستاده شدند چون زمانی بر گذشت و شاه حاضر شد گفت من با چندین
میعاد نهادم که به تسلیم دوستی رفته باشم ها چنان چشم بر اهات میرزا تقی و میرزا موسی نیز در سالها

تسريح سلطت و جانيخري محمد شاه قاجار

انتظارند در حضرت پادشاه سرروض داريد که زحمت پيرون شدن بر خود نهند و از اين راه او حاضر حضرت فرستد ۳۳۱
 گفتند شاه فرمود تا مرايد از بخند مراجعت نفرمايد لغتي ديگر توقف کرد و ديگر باره آهنگ پيرون شدن
 فرمود و يروي بيگ گفت فرمان اين است که هم در اينجا بيايد گفت همان من مجوسم و کلاه خویش را
 بزي سر نهاد و يروي خویش را زير پوشش کرد و بجفت و از آن سوی شاهانه بيگ و اشکوت را بزرگ حاج
 قاسم خان سربت فرج فرستاد و فرمان داد که من قايم مقام را ما خود داشتم هم اکنون فوجي از سربازان را بخرت
 با اطراف باغ لاله زار پاره زنند و کاهها بماند و مردم او را بکند از جلاي بجايي نترسد شوند حاجي
 قاسم خان گفت هرگز من با پيام دل اينکار ندارم الا آنکه شاه غار مني با خط خویش رقم کند ديگر باره آمد
 بيگ برفت و خط پادشاه بياورد و لاجرم حاجي قاسم خان که يوي از سربازان را حکم داد تا ميرزا محمد و ميرزا سبط
 و ديگر فرزندان و ملازمان قايم مقام را کاهها بماند و اطراف باغ لاله زار را فرو گرفتند و محمد رضا خان
 فراماني سپرد هم قايم مقام را که از خراسان رسیده بود در پاره سربازان دستبند و جضي از سوال و انتقال و اسب
 و استر او را بيخي خان ميرزا خورناب السلطنه عباس ميرزا ما خود و مضبوط ساخت از اين يروي که محمد
 رضا خان بعد از وفات نايب السلطنه در شهد مقدس کار بيخي خان آشفته کرد و خواست او را مجوس
 و منقول سازد و بيخي خان نميشي خوشتر از باره شهر بزيار بکند و مندر کرد و اموالش ببرد محمد رضا خان کشت
 مع القصة بعد از بازداشتن قايم مقام در بالاخانه و لکث شاهانه غاري فرمود و نخستين قلم و قرطاس را
 دست او بگيرد و اگر خواه شرمي بمن بنگار کند نيز بکند آيد که سوي درستم و جادوي در بيان و بيان اوست که اگر
 خط او را پس من فریفته شوم و او را در باکم پس بر حسب فرمان عوان در خيم ادا کت کارش او را گرفته از بالاخانه
 و لکث فرو بردند و در پيوله که حوض خانه خوانند مجوس داشتند و بعد از شش روز در شب شنبه پنج صفر
 خيه کردند و جسدش را در جوار بقعه شهزاده عبدالعظيم رضي الله عنه با خاک سپردند از پس آن اموال و اشغال
 وزير و کوبر و کتاخانه او را کارداران دولت ما خود داشتند و فرزندانش را ما مور نمودند که در ارضي فراوان
 در قراي خویش نشين کنند و غيرت او هر که در آذربايجان بود هم ما سوراقت مر امان کت و هر که اسير ما
 از سال ديوان مقرر شد تا بدان معاش تواند کرد و برادرزاده قايم مقام ميرزا اسحق که در اينوقت در
 آذربايجان و زرت فرديون ميرزا را داشت هم از آنجا پيرون شده در دارالامان مستم اقامت کرد
 و مستان جمعي از شاهزادگان را بقلعه اردل و تفويض زارت اعظم ساجي ميرزا آقاسي
 بعد از هلاکت قايم مقام چون آغا زابستان بود سورت که با بقوت شد و بهاي طهران عفن کشته مرض با
 در ميان مردم در افتاد و شاهانه چاد بود از نيکه ارضي سيلاق سفر کرد و در شريعت سلطنت عبيد
 ميوند که جمعي از شاهزادگان را که ميتج فتنه تواند شد در دولت اخلاذ بکند و از آنجا بسيه و نون دلاجر
 بفرموده حاجي خان تکتلي و پريز خان چار دولي با جاعتي از سواران روز چهارشنبه چارم ربع الاول
 شاهزاده حسني مرزاي شجاع السلطنه و علي قتي ميوناي مکن الدوله و محمد قتي ميرزاي حسام السلطنه
 و امام يروي ميرزاي کيشکي باشي و شيخ علي ميرزاي شيخ الملوک و محمد حسين ميرزاي حسنة الدوله

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

و محمد میرزا و اسمعیل میرزا را گرفته هر یک با یکدو تن خادم روانه اردبیل داشتند و در قلعه اردبیل بنگاهبانان
برایشان نگاشتند و در عشر اول جادی الاولی صاحب اختیار سپهر محمد علی میرزای ملک آرائین را بنحافه ستاد
باجلبد بعد از پروان فرستادن شاهزادگان شاهانه غازی پنجشنبه غم ریح الاول از نکارستان بجانب آما
کوح داد و سر پرده راراست کرده دو ماه در آن اراضی اقامت فرمود و این هنگام شاهزاده الله ویردی میرزا
و ابو الملوک کیو مرث میرزا هر اسناک شدند که مبادا چون دیگر شاهزادگان مورد عقاب و عتابی گردند لاجرم
از ویه در بند که محل اقامت ایشان بود و تا دار امخلافه و فرسنگ مسافت داشت برنشته بجانب بغداد
فرار کردند اما بعد از قایم مقام وزارت لشکر چنان خاص میرزا آقاخان وزیر لشکر بود و هیچکس آرزوی آن محل
نمیکرد و در وقت بازوی خود نمیدید چه این صد هزار لشکر را پشتر بنام و نشان و حب و نسب میدادست و کتر
وقت بود که اگر از اجری و سواجب بچکن از لشکریان پرسش میرفت او را بجویه و محاسبان و فرود نکارش لشکر
نویسان حاجت اقد مبلغ و مقدار هر یک را باز نمیداد بلکه سسته و فاسته را میدادست لکن در وزارت کبری
و صد ارت اعظم بسیار گمن نیازمند بودند بچند روز میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی با اتفاق در
بعضی امور داخلت می نمودند و میرزا نصر الله صدر الممالک اردبیلی که این وقت در قریه امامزاده قاسم سکون داشت
و هم بدین آرزو روز سیرد لکن شاهانه غازی روی ل با حاجی میرزا آقاسی داشت و در امامزاده او ملازم رکاب
بود و حل و عقد امور بدست او صورت می بست و پادشاه او را قطب ملک شریعت و طریقت میدادست
و با او سخن عقیدت و صفای نیت میرزیت و مصدر کشف و کرامت می نمود و از قصاص بسیار وقت از روزگار
مستقبل خبری میگفت که بر استی می پوشت چنانکه از میرزا حسن مستوفی الممالک مسموع افتاد که در حیات فاضلی
خبر وفات نایب السلطنه عباس میرزا و جلوس شاهانه غازی محمد شاه را بتبارخ وقت خبر داد و مستوفی الممالک
پشت کتابی بنحاشه و چنان بود که او گفت با مجلید یادر زمان سیر و سلوک صفای بدست کرده بود یا کوکی
او را بدین مقام بر نشاند تربت میفرمود و بر زبان و دست او آنچه او را بکار بود جاری میکرد با مجلید شاهانه
غازی با طرف ممالک فرمان کرد که قایم مقام را جس مؤبد که دیم و تدبیر امور جمهور را بدست حاجی
میرزا آقاسی باز نهادیم بنظران او را پذیرفتار باشید اما چون حاجی میرزا آقاسی روز کار خویش را
بتعلیم و تسلیم برده بود و از اسرار سلطنت و رموز ملک داری خبر بود میرزا شیخ اشستانی صاحب دیوان که
مردی ادیب و اریب بود و از او راه نکاران و ترسلان فزونی داشت با خود یار کرد و در حل عقد
امور و رتق و فتق مملکت مشاورت او همی کار کرد و او را فرمود که میرزا حسن اشستانی آرزوی آن دارد
که مستوفی الممالک باشد و چون او را با محمد خان امیر نظام از سخت روز طریق موافقت و موافقت بود
جانب او را فرود من نخواهد که داشت لاجرم من بدین امر رضایم و شامل این منصب مردی محبوب میباشد
که در کارهای خطیر بصیر بود و روی ل او نیز با من باشد لکن در آن قوی میرزا شیخ عرض کرد که من میرزا
حسن از غزا و کایم و او بدین روزگار بیشتر برده و سال فرزندان دیده حشمت او را نتوانم فرو گذارم
و در میان خوش و دلان که دارم من کوبیده که و عاقبت الامر من بر این نهادم که میرزا تقی قوام الله را

شرح سلطنت و جاکیری محلی شاه قاجار

از که نشان طلب کنند این منصب را به و تفویض دارند لاجرم میرزا موسی از بی کیانی را بر حسب حکم پادشاه ۳۳۳
 بدین وقت که شاه ایران و لرستان و خوزستان با سور داشتند و بخاستاری میرزا موسی فرما و میرزا را نیز با او
 همراه شده و فرمان رفت تا میرزا تاقی قوام الدوله راه حضرت سپارد و از مینوی چون حاجی میرزا آقا سیّد شریف
 که کس او را وزیر خطاب کند یا صدر اعظم خوانند و رتبت خویش را بحضورت پادشاه برتر از این القاب می پنداشت
 و بی بر زبان داشت که چون نصرت پادشاه اسلام فرض است و مرا در خدمت محمد شاه عقیدتی بکمال باشد روزی
 چند زحمت این خدمت بر خویش منیم و این تقوی خویش بن پید بیای و بنوی آلوده میبازم تا مجربان زکنت
 امیر نظام از آن روز بیجان برسد و نام امور را بدست گیرد و نشت سایر پادشاه را خاکه قانون وزیران است
 خاتم نمی نهاد و املی دول خارج چون داشتند که حاجی میرزا آقا سیّد لقب صدارت و وزارت را کرده صادر
 او را شخص اول ایران خطاب کردند و این لقب را پند و داشت و خود وزیر و نایب السلطنه عباس میرزا هستونی
 بود و از شناسا حکمان درگاه شمار میشد و شاهانه غازی را مورد الطاف و اشفاق بود و در ایام توقف نامه مهر
 خویش را در پشت منشور پادشاه بجای مستوفی الممالک نهاد و چون منشور بدست حاجی میرزا آقا سیّد آمد
 خاتم او را محو کرد و آن منشور را بنزد پادشاه برده و عرض داشت که این موضع خاتم خاص این الدوله است
 اگر فردا این الدوله طریق خدمت جوید و بهین حضرت پویه جواب او صیت شاهانه غازی فرمود که میرزا حسن
 کیچب و در خراسان مارانان داد و همان مار را بنواخت در ازای آن مار این مان از قطع نخواهیم کرد و شایر
 باید وین میرزا حسن را بر ذمت بخت مار و اندازی روی این بنیاد صیانت شاهزاده محمود بود و خاکه مرقوم نهاد
 بعد از مراجعت از امامه میرزا مسعود پیروزی که مردی زبان دین بود بر حسب حکم وزارت دول خارج یافت
 و بنیاد السلطنه را که در میان و خزان فخری شاه بنام بود از بهر خویش کجاست میرزا ابو الحسن خان
 شیرازی که از پیش وزیر دول خارج بود و از چیم قائم مقام هسنوز در بقعه شاهزاده عبدالعظیم پناهند بود
 از قبل حاجی میرزا آقا سیّد مطیع خاطر شده بشهر در آمد و بعد از تقبل سده سلطنت در میان مقربان درگاه
 سفر طرکت این هنگام شاه غازی در عشر اول شوال میرزا رحیم متی خدمت خاصه دارد و از صفهان
 فرمود و این الدوله را پیام کرد که توقف تو در صفهان مورت اخلال حکمرانان آن را ضایع است سخت کنی
 و بر طریق حضرت کیر چون و یکو چاکران در تقدیم خدمت باش و اگر نه آه ارا لا ایسم سفر کنی هر وقت
 آسوده خاطر شدی راه طبرستان پیش و از این آلوده و دشمنای تمام میرزا رحیم را بماطله و توفیق بدشت آگاه
 شری وزیر مختار انگلیس بگذاشت و او را بشغاف برانجخت سرکنیل از کار داران دولت خواست
 تا او را رخصت سفر بمقات عیالات داد پس این الدوله از طریق کهستان بخیرای باراضی عراق
 عرب در رفت و در استان ملک پاسبان که بلا و نجف مجاهدت تارخت بجهان و یکو برده چنانکه در جایی
 خود مرقوم میشود تا از آنوی چون میرزا موسی روانه کرمانشاه شد و قوام الدوله را طهران پیش
 داشت کار آن ملک را بنظم کرد و بعد از چند ماه که فصل خریف برید شاهزاده بهرام میرزا سفر
 خوزستان را بنظم عزم داد و سوار سپاه کرده با پنجه بر سواره و پیاده و شش حاد و توپ

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۳۴۵
 تاریخ ثبت ۱۳۴۵

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

توقف ظل سلطنت از مرقم روانه نیلان کن این راز را پوشیده داشته و او را اجازت سفر نکرده و او در روز ۲۳۰
 بیت و چهارم رجب که با اول آذرماه مطابقت داشت از طهران پروان شد و از قضا در جلوس تخت
 سلطنت در طهران محرم اول آذرماه بود با محمد ظل سلطان چون از شهر بر شد و لختی غلی سافت کرد رجب
 فرمان چند سوار برقت و او را مأخوذ داشته نفر آذربایجان فرمودند و در هشتاد مراغه جای دادند
 و هم بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از امام محمد خان زنگنه امیر نظام آذربایجان برسد بزرگان درگاه
 و قواد سپاه خاصه ایلی نظام با استقبال او شافتند و او را با جشتی تمام در آورده و چون حاجی
 میرزا آقاسی خود نیز پیوسته بزرگان داشت که وزارت اعظم خاص امیر نظام است اعیان درگاه یکبار و
 در کرد او انجمن شدند اما حاجی میرزا آقاسی روزی با میرزا شیخ صاجدیون فرمود که من امیر نظام را
 از بهر آن آوردم و بر پادشاه و چاکران درگاه عرضه و اودم که شست او از نظر ما محو شود و اکنون که او را
 مبعوض آذربایجان مراجعت دادم و دیگر کسی بطبع و طلب وزارت او نخواهد شست و دل با من خواهد بست
 و اگر جز این کردم پیوسته مردمان بهوای او میرستند و هیچ کاهای بنظام نمی شد مع القصد پس از یک دو
 رجب فرمان پادشاه غازی امیر نظام روانه آذربایجان شد و از جانب دیگر چون خبر کشتی
 فایم مقام در مملکت خراسان گوش زد و اندک یار خان آصف الدوله شد بی آنکه مشورتی با حضرت
 صادر شود و راه طهران برگرفت و چنان می پنداشت که این هنگام مصادرت عظمی سبب مانع بود و معنی
 بهر او خواهد بود بعد از ورود بطهران وی نیز کار بکام نتوانست کرد و پس از روی چند فرمان شد
 آیتوانی طریق خراسان برگردد و مملکت خراسان را فرمانگذار باشد و برادر اعیانی شاه قاجار
 میرزا برباب امر از خراسان احضار شد و با امور آذربایجان کشت و این وقت کار وزارت اعظم
 حاجی میرزا آقاسی راست بایستاد و هم در امینال مترالت با کتوب تینیت و شخت تحت دولت از
 دولت انجلس حضرت شاهنشاه آمد و اتحاد و ولتین و اتفاق جانین را می شد مبنای کشت و مورد
 الطاف خسروانی شد و هم در امینال بهمن میرزا برادر اعیانی شاهنشاه غازی برباب فرمان حاکمان
 دارالسرور و جرد و سیلاخور و محال طایر و تو میرکان کشت و محمد باقر خان پسر کلمکی بجای او فرمان کرد
 و در اسفلا فامه و دیگر برادران پادشاه غازی میرزا امیر بکلوت میزدند و منوچهر میرزا حاکم کلپا کچان خوانش
 و بهمن آقاخان محلاتی امام اهل حلیه در کرمان نافرمان آمد و طریق عصیان و طغیان سپرد و حاکم در جای دیگر
 و قانع سال یکبار و دیت پنجاه و ده و سفر کردن شاه غازی محمد شاه با جاکوکان بی قایل بیت و کولکان
 در سال یکبار و دیت پنجاه و ده و شب ریشینه میزد و هم شنبه و پنج احوام چون چهار سافت و ربع سافت
 شب برآمد آفتاب بر پت الشرف تحویل داد و بهایت سینه تخا قوی ل ترکان کشت شاهنشاه غازی محمد شاه
 بر قانون سلاطین عجم جشن عیدی کرد و مردم را از چندان اندرز و جامه عطاداد که هیچگاه یادداشتند
 بعد از سپردن ساطع عید تخیرات را در خاطر گرفته فرمان کرد و از مالکات محروم و لشکریان اعداد کار کرده
 در دار اسفلا فامه رکاب شوند و هم در این وقت فریون میرزا از آذربایجان ب حکم حاضر حضرت شد و فرمان

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجله استانخ التوایخ

۳۳۶ برادر اعیانی پادشاه از خراسان برسید و منشور فرامنداری یافته روانه آذربایجان گشت آنگاه شاهنشاهی غازی روز شنبه پست و دویم شد صفر از دارالخلافه پیرون زد و در باغ کنارستان نشین ساخت و لشکرهای کربلین گرفتند از آنجا برادر خود فریدون میرزای نایب الایاله آذربایجان را با حسن خان ساری اصلان قاجار قزوینی پنج فوج سرباز و توپخانه و تفرخان و در خور روز دهم ربیع الاول بر منتقلای سپاه از راه خوار و سمنان نامور بطرف بسطام و کالپوش فرمود و در روز یکشنبه پیدجم ربیع الاول با سپاه بزرگ و توپخانه کران از کنارستان کوچ داد و چمن فیروز که در لشکرگاه کرده و چهل روز در آنجا اقامت فرمود و بعد از سه روز سپاهی از بی ساری برسید و میرزا آقاخان وزیر لشکر در عرض سپاه و فرامان آوردن مردم جنگی و بدست کردن علوفه و از نو و لشکر خدمتی بزرگ تقدیم کرد و خاک که دوست و دشمن اورا تحسین فرستادند و منوچهر خان معتمدالدوله مراجعت از فارس کرده هم در آنجا حاضر حضرت شد و پیشگی لاتی مش کدرا یزید مورد عنایت بی نهایت گشت چون سیح سفر خراسان و هرات ساخته شد فرستاده الله یار خان آصف الدوله حکمران خراسان برسید و عریضه که او بخاک کرده بود برسانید به پیش که انیک در تمامی اراضی خراسان بلای و باران کند است و در شهر مقدس روزی و دویست تن افزون به مرض از جهان بیدون شد و مردم خراسان در شتاب ملل جبل کرخیته اند و بیچکس و اندیشه بیچکس نیست صواب آنست که شهریار غازی تیغ هرات را بدو وقت اندازد پادشاه نامدار ناچار عیان بگردانید و نظم ترکمانان کند و بیوت و کولان را به تیغ هرات مقدم داشت و از فیروز که به تبه میر ترکمانان کمر بست و بهیبت سخط پادشاه و نظم وزیر لشکر جهان بود که در چهل روزه او تراق فرزند که به چهل و پنجاه تن سواره و پیاده لشکر و پست هزار تن بزرگان درگاه و خادمان ایشان یک سبده از نزرع رعیتی بی پیوسته بگشت با مجله از همان فیروز که سران و سرخیلان بتسال بیوت و کولان را متاثر بر کرده و بعد صالح خان که در محله سپرد و او را فرمود میان ترکمانان سفر کن و ایشان را بکوشا باج گذار سلطان ایران بوده ای و قتلا ده فرمان بر داری بر گردون داشته ای چه افتاد که یکسال را افزون ببرد که از طریق اطاعت و ضراعت بیکوشد و ای و بر سلطان و عصیان بر آوردیم هم اکنون ادای ما مضی باید کرد و با ساخته سراسر و غرما باید بود و در سیم جادی الاولی از فیروز که رایات نصرت افزاخته شد و شیران ابطال و در محال کور سفید بیار میدند و از آنجا کوچ بر کوچ تا منزل شاه کو عیان نخشد در آنجا بعضی از بزرگان قبایل بیوت و کولان حاضر درگاه شده و چون سخت بر خاک نهادند اما بیشتر از آنجا جماعت از طریق اطاعت بیکوی شدند و چنان می پنداشتند که کشیدن توپ و بردن لشکر و تحویل بنه و آغز و ق از قتل قبایل و سیتقا قهای سخت که ایشان است محال است چه تاکنون که بر سلطان با احوال و احوال در آنجا عبور افتاده و لاجرم در جواب محمد صالح خان و در قرن احکام پادشاه کار بملاحظه و تسویف میگردند این به کام شاهنشاهی غازی فرمان کرد که فریدون میرزا که در کالپوش سکون داشت چهار سوار و دوازده لشکر اختیار کرده تا قاری قلعه که ترکمانان را متعلق محکم است عیان بایر کند و در آنجا کوشش بر فرمان باشد این حکم از مصدر جلالت صادر شد و شاهنشاهی غازی از شاه کوچ داده ارض محمد محمد ارسو را در نوشته نوقان بسطام فرود شد و در پست و پنجم ربیع الاول چمن کالپوش لشکرگاه گشت

شرح سلطنت و جہانگیری محمد شاہ قاجار

۲۲۷ انفریدون میرزا که روز قبل از دود موکب پادشاهی محمد خان اسپه تو ان بیروانی و سهران خان حسن خان
 ساری اهلان را برده اشته با پنجرار سوار و شش عراده توپ راه قاری قلعه گرفت و انوقت چنان ماند
 که جمعی از ترکمان که با راضی بنروز ابرئیم و غارت تاخته بودند بهنگام مراجعت رعیت تورايش بر سر راه
 ایشان بیرون شده جنگ برپا شد و گروهی را از آنجاقت عرضه شمیر و برخی را دستگیر نمودند چندان
 ترکمان که جان سلامت بردند تا قاری قلعه تاختن کرده و درود پادشاه را بجا پیش و سفر فریدون میرزا را
 بقاری قلعه با بزرگان قابل کشوف داشتند و ایشان سائنه تعاقبت و مبارزت شدند و ده هزار تن بود
 جنگی انجمن کردند ازینوی چون رسیدون میرزا بظاہر قاری قلعه رسید انین مذکوره ملک شد و هر دو لشکر
 در هم افتادند و تیغ و سنان در یکدیگر نهادند این بهنگام توپچیان و ان توپبار اکیشتاد و ستران مانده باند ان
 کلور تفنگ بباریدند لشکر ترکمان از میدان جنگ بیکوی شد تا از آتش توپخانه گزند نه چند و چند گزشت
 از دور و نزدیک ترکتازی کرده حمل در انجند چون دانست ازین رزم سائنه جز جان باختن کاری بست
 نشود و ناچار پست با جنگ داده روی بفرار نهاد و جانب خفوق و جوارزم را پیش داشت لشکر ان سائنه
 بعبه از قهای ایشان تاختند و از آنجاقت سیصد تن مقتول سائنه و دولت و پنجاه تن بفرار شدند و خدا
 که اسوال و اطفال و آزوده و علوفه در قاری قلعه بزم بزم نهادند بودند بپست لشکر ان افتاد پس فریدون میرزا
 در قاری قلعه اوراق کرده صورت حال را معروض درگاه پادشاه داشت و گرفتاران را با سربازی کشکان
 کیل حضرت نمود و معروض داشت که قاری قلعه معقل سخت است اگر فرمان رود کنا بهانان بر کارم که
 در این حد و همیشه از بهر لشکر سیستانی باشد شاه شاه غازی فرمود که فوجی از لشکر ابراهیم ساله و بیقله که نشستن
 و تیمار ایشان داشتن سودی نباشد چه ترکمان درین دشت پناور بهر جا که خواهند تحول کنند قاری قلعه را
 با خاک پست کن که از بهر ایشان معقل نباشد و آزوده و علوفه و جو با شکر در آن قلعه انبار کنند پانزده روز
 اجزی لشکر ابریکر و هر چه بماند آب سرد و فرود ریز و خود بخار آب که کان سفر کن که با نیرب انجا خابیم شد
 لاجرم فرمان فرما برب فرمان قلعه را ویران کرد و جو بات را خورد و ماہان ساخت و خود اہلک کرد کان
 کرد و ازینوی شاه شاه غازی مودعت و پنجم ربیع الثانی از کاپوشش کوچ داد و در منزل دشت شاه
 نزول فرمود و از آنجا کوچ داده و در ارض بای قراول نزدیک بران محل جای کرد و چون محل ان توپخانه و اہل
 از ان محل صعب الحاکم بخت بود و چند ماہ از آن منت رقت بعد از گذشتن توپخانه از بای قراول بیرون شد
 از قراول و کنا آب که کان ملی سافت فرموده و کنبه قاپوش بمان قابل کوکلان شیمین کرد و بزرگان
 قابل دامن بر میان بر زده آزوده و علوفه سپاهیان را بر پست اسبانی سواری خود حل داده و لشکر کاہ میاوردند
 انکاہ حکم شد و جاسخان قاجار بیکلر سکی استرا با دیا نصرتن از خود کان آن قابل را بر رسم که دکان گرفته
 ابرسند انده خان فندکی روانه در انجند داشت چون کار کوکلان پرداخت شد رایت مسعود پادشاهی بطرف
 مراجعت در اہتران شد و بجانب بی بی شروان لشکر بپیش آمد و قابل بدت از اصغای این خبر اہل حال
 عودا راجل دود و بجانب بجان دافنی طریق فراموش داشتند از قصا فریدون میرزا که از قاری قلعه حضرت

جله دوم تاریخ قاجاریه از مجله استامبولی

۳۳۰ پادشاه سپرد و عرض راه با ایشان و چار شد و پدر نک بجنگ در آمد و بی کس از آن جاعت بخت بریسه
 اسیر گرفت و دیگر مردم مال و بنگه داشتند و راه و بار برداشتند اسب و شتر و گاو و کوفته آسماعت با تمامت
 احوال و اقبال بدو لشکران کشت و فریدون میرزا بعد ازین فتح حاضر درگاه شد و شاه غازی غم و محبت
 نصیم داده بیجا بدار استخلا فکرج داد و در دولت آباد و اسخان معروض درگاه افتاد که مردم ساری از
 فضلعلی خان حاکم از نذران و پیشی در خاطر نشسته چنانکه از دوشوی ساز مقامات و مبارزت طرز داده اند
 و فضلعلی خان در سرای امارت خویش که از یکجانب بادیوار باره شهر اتصال دارد جای کرده و از جاعت
 کرد و ترک که شاه شهید آقا محمد شاه از عراق بدان اراضی نشین فرموده در کرد خود انجمن ساخته و ایشان از دو
 هزار تن افزون بودند و در برابر اجتماع مردم ساری همگروه شده کار بنا زعت همی کنند شاهنشاه عاریه
 بعد از اصفای این قصه فرخ خان غفاری کاشانی پیشت خاصه را که باصافت عقل و اصابت برای بود
 مامور داشت که بدان مملکت سفر کرده حقیقت حال باز داند و بعرض رساند و قتی فرخ خان رسید که بیان فضلعلی
 و مردم ساری بهفت تن بزخم کلو زلفک از زبان پرداخته بود لاجرم دانست که دیگر مردم ساری فضلعلی خان
 از در اطاعت نتوان داشت در سرای کتین از مردم رعیت فرود شد و بشانگاه مردم کرد و ترک را بنزدیک خود
 طلب کرد و گفت ازین پس فضلعلی خان آسختن و خون مردم ساری را بختن نزدیک کار داران دولت
 بنده نباشد صواب آنست که شاه از گره او پرانده شود و برابع خویش رود تا فضلعلی خان بختنه بماند
 و خون ریختن نتواند جاعت کرد و ترک این سخن را بصواب دانستند و بنجانبای خویش شتاب گرفتند و چون
 فضلعلی خان را خواب بگذشت و بپس یار و یاوران داشت ناچار پذیره فرمان کشت و فرخ خان هماننداری لازم
 خدمت او داشته روانه دار استخلا فداشت و صورت حال را در عرضیه بجا شت کار داران دولت نشور
 کردند که برب فرمان پادشاهی در آن مملکت آمدنهای باشد و کار لشکری رعیت را بنظام بهار و اما حکمران
 مازندران معلوم و مامور کرد و هم در این سال چون عید نوروز سپری شد چنانکه ازین شش مرقوم کشت بهرام
 میرزا اند شد و شتر بزم تدبیر محمد تقی خان بختیاری خیمه بیرون زد و محمد تقیخان قلعه تل را که نشین داشت از مرد
 دال تی ساخته در سیع بنایان موکنت که متعلق استوار است جای کرد و ایل و الواس خود را از مزایع و مزایع
 خود کرج داده و اطراف خویش نشین فرموده چون بهرام میرزا به نمری طی سافت کرد و خبر در داد و با
 تو بچانه و لشکر متراکنت قابل بختیاری که در کنار محمد تقیخان بودند هر هسناک شدند و کفشد مارا با لشکر
 پادشاه قدرت مقامت نباشد و در میان ایشان سخن بلا و نمر افتاد محمد تقیخان دانست که اگر کار اینگونه
 رود و در نباشد و در نباشد که مردم بر شورش و او را دست بپای شکوگاه فرستند لاجرم عتیقی خان برادر خود
 بنزدیک بهرام میرزا رسول فرستاد و خواستار شد که اگر شاهزاده با سعه و دی از چاکران نجفی از لشکرگاه بکوی شود
 و محمد تقیخان را ویدار کند عجب نباشد که وخت او را بشاند و لازم رکاب گرداند بهرام میرزا بصوابه پیسید و
 موسی نایب و دانش صاحب اکثری از روی او را پذیر فاکشت و میرزا موسی از لشکرگاه بترکیت محمد
 تقی صلیب فرستاد و او را حاضر کند و خود با یکصد سوار از قفای او راه برگرفت و از آن سوی محمد تقی خان

شرح سلطنت و حجاب خیر محمد شاه قاجار

۲۲۹ با تفاق میرزا موسی با چارتن ساداتی مسافت کرده و نزدیک شاهزاده آمده و بهرام میرزا اورا بطریق خاطر فرمود و آنجا بچوب
آرد و موسی محمد تقی خان میرزا موسی را بخواست اردوی خود مراجعت فرمود و فیش نشان آقای سربش توپخانه و در آن
صاحب را بر داشته باسی تن سوار و از سیقاق موکث شد و محمد تقی خان را با شمشیر و جامه تشریف کرده بعد از سه
روزه مسافت بکو موکث رسید و آن معطلی است که از سه جانب طریق عبور رسیده و دارد و از آنسو
که جمع و توان کرد میند پانزده فرسخ را در ای روزمان نتوان بر شد و بر فراز آن که آبی حشکوار و سخته
مهور است با محمد شاهزاده را بر فراز آن جل صعود داده شرط میرزائی پای برد و زمان و فرزندان خود را حاضر
تا هر یک جدا گانه مورد نواخت و نوازش شاهزاده شدند و خاطر آسوده کردند و روز دیگر بهرام میرزا محمد
تقی خان را بر داشته بقلعه تل آمد و دودله توپ بی عراوه در آنجا مسافت فرمود تا بجوامشاهان محل و او را در آنجا
محمد تقی خان بر داشته بکمرگاه آورد و روز دیگر محطرف شوشتر تکیه داده و در روز محمد تقی خان را در
شوشتر داشت و با او معا ه و بنا که ضمیمه او زن و فرزند علی نقی خان و شفیق خان بشرط کروگان و کرمانشاهان
نشین کنند و عیسی خان پسته ملازم رکاب باشد و هزارتن سرباز از قندهار و بلوچان و رالمن صاحب نظام کرده
چشم خویشین برگاه پادشاه برده عرض دهد و سال دیوانی را به سال برساند با محمد عیسی خان با کروگانیکه معمر
کرده بود بر رسید و محمد تقی خان رخصت یافته بقیقاق خویش مراجعت نمود آنجا چون از عرب بنی لام بعد از
وفات پادشاه و برود فتحعلی شاه در حالی شوشتر ترک تازی رفته بود بهرام میرزا بمسعود تا میرزا احمد خان
غلام شجاعت و جاتقلی خان سرکبک میان آنجا مت رفته ایشان را کیفری بزرگ کردند و حاکم آن کرده را
که شیخ مذکور نام داشت مغرول نموده شیخ نند را بجای او منصوب فرمود و تشریف حکومت به او و نیز
بعد از نیز فرمان شاهزاده را پذیرفتار که شیخ نند را غفلت فرستاد آنجا شاهزاده اسمعیل خان توانوسی
قاجار را بکومت شوشتر که داشته خود ساز مراجعت کرد و یکماه در دزفول توقف نموده کار آن بلده را بنظام فرمود
و از آنجا بحسرم آباد فیلی سفر کرد و فرار و میرزا موسی از آنجا بر حسب فرمان پادشاه روانه و در آنجا و همسر
شدند و شاهزاده بهرام میرزا را که کرمانشاهان شد و در آنجا بر حسب فرمان شاهزاده غازی به تخمین
کرده فوج گوران را که سپرده محمد و لیخان سپه سلیمان خان بود و امور بفرمان برداری را را لسن صاحب
انگیزی نمود و فوج کرمانشاهانی را به نصر الله خان کلانتر سپرد و اینچند را روانه داشته در کرمان به لشکرگاه
شاهنشاهی پیوستند و خود از راه مانده و بهر جود طلی مسافت کرده در چمن فتح آباد و کندان و از آن
چار محال و بخت آباد بهر جاسفر کرده و کار مردم بختیاری و منال دیوانی ایشان را بنظام کرده و در دست
نهم شد شجاع مراجعت بکرماتشاهان نمود و از آنسو چون شاه غازی از سفر کرمان اردو در آنجا
گشت چنان سرودش رفت و که اختلالی در امر کرمانشاهان پدید شده و چون جمعی از بزرگان آن را رضی از بهرام میرزا
خاطره داشت زده اند و نظر بکار رجعت او را ت نیاید لاجرم بر حسب فرمان شاهزاده از حکومت آن محکمت مغرول
شده و روز چهارم بهر شوال از کرمانشاهان پروان شده اند از راه عراق و قم روانه و در آنجا و همسر
منوچهر خان ایچ آقاسی بی در شهر رمضان مامور بنظم سرمد عراق و عرب و عجم و حکومت خوزستان.

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۲. لرستان و بخاری و کرمانشاهان کشت بعد از ورود و بکوشانان قابل کلد و کرمان همچنان بر طریق
عصیان میرفتند چنانچه علی محمد و لیسان و مصطفی قلیان و جمعی دیگر از اعیان اعلان کلمه عصیان بدست
بهستان آمدند معتدله دوله در اندک روز کاری بر آنجا حمله کرده ایشان را از در اطاعت بازداشت و شاه
غازی برای تیسر و تندیب بقعه شریفه کاهن علیها السلام از خزانه خاص نری بدو فرستاد و نعمت الدوله حاج
سیراج حسن رشتی طبیب را برای انجام این امر بدان ارض اقدس کیل فرمود تا این خدمت را تقدیم کرد و هم
در ایصال روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران مأمور توقف بحدان
کشت اگر چه اقامت او در طهران تورث و خاسمی نبود لکن بدست آویز شیخوخت و سالجوردی خشت پادشاه
یکچونکجا مینداشت لاجرم رجب فرمان میرزا موسی خان برادر میرزایی خان امیر دیوان او را برداشته روانه
به حدان کشت و در آن بلده سکون فرمود و هم در ایصال برادر کتیر شاه شاه غازی اردشیر میرزا که در علوم
عربی و فنون ادبیه و آداب رزم و بزم هنری کمال داشت مأمور بحکومت مازندران کشت و میرزا
سداده خان نوائی بو زارت او نامبردار شد و شاهزاده فریدون میرزا که حکومت فارس داشت مأمور
بکمرانی کرمان آمد آقا خان محلاتی حاکم کرمان چون این بدانت از شهر کرمان براضی بم سفر کرد و قطعه بم را
سیقانی کرده بنیشت و رایت خود سری فراخته کرد چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد و هم در ایصال چون
قبل از سفر کردن شاه غازی بیجا بکرگان جماعتی از مردم کاشان از عباسقلی خان جوایش که حکومت
آن بلده داشت رنجیده خاطر شدند و بحضرت پادشاه شتافته زبان شکایت بازداشتند و بعضی کارداران
دولت رسانیدند که هر چه عباسقلی خان بکردار و کثارت ستوده صفار و کبر است لکن عمال او از شهر و دیه
از منال دیوانی بر زیادت طلب کنند و او بشریعت بذل وجود روا نمیدارد که ایشان را در معرض مواخذت
حاضر سازد لاجرم شاه غازی این بنده بخارنده را فرمان کرد تا سفر کاشان کرده مأخذ عمال او را
از مردم شهر و دیه در رسم و جریه کسب و فذلک حساب او را بعضی رسام سن بنده بعد از آنکه بجاشان رفتم
و فرمان پادشاه بحکم عمال او که از اعمال خویش در پیچ و بند زلال صفا و صدق را در میان عباسقلیان
و این بنده شکایت و سعایت مکرر ساختند و این بود تا شاه غازی بدار اختلاف مراجعت فرمود و این حکام
شاهزاده بهمن میرزای بهادله و رجب فرمان حاکم کاشان کشت بعد از ورود او و جمع و خرج منال دیوان
من بنده جریه کرده بطهران آورد و معروض درگاه داشتیم و هم در ایصال سیف الله میرزا
حاکم سنجان کشت و فتح الله میرزای شعاع استلحه حکومت بهمان یافت و محمد خان ایر وانی امیر تومان
حاکم عراق کشت و هم در ایصال سیف الملک میرزا پیرا که ظل سلطان با بعضی از مردم در پنهان زبان بگوشت
کار و داران دولت باز میداشت و بکمان خویش فتنه می انجخت چون صورت حاش کشوف کشت
بر رجب فرمان او را کوچ داده در قزوین نشین فرمودند و کجاها بی حید بر او کما شدند و هم در ایصال
سیرزا جعفر خان شیرالملک نشان بخارت کبری مأمور توقف اسلامبول کشت و او راه برگرفت و در
ارزن الروم امربس و شدای باز کمان ایران را بنظم کرد و از آنجا پروان شده در اسلامبول

شرح سلطنت و جانشینی محمد شاه قاجار

محل اقامت و سلطان محمود که این هنگام سلطنت و مملکت داشت و او مملکت شایسته نهاد و کسی از اهل آن خود را یک تن از نمایان او روانه عسکرات عالیات نمود و فرمان کرد که در آن اراضی از ایران شاه متعنه مسکنت دهند و باز در کانایران را بر طریق اقتصاد باشند با بجله میرزا جعفر خان را در اسلامبول مسکنتی بست شد که در آنجا بند را میزد و یکم مردم بسیار وقت بزدیک او پناهنده میرفتند و خود را در جوار و جوار او میگردانیدند و بدولت بطریق و اسپانول از قبل دولت ایران عقد مسالمت و معااهده تجارت بست چنانکه در جای خود مذکور می شود

وقایع حال شاهانه غازی محمد شاه قاجار در سفر هرات در سال یک هزار و دویست و پنجاه و سه
در سال یک هزار و دویست و پنجاه و سه یعنی مطابق میل ترکی چون ده ساعت و چهار دقیقه از شب چهارشنبه بیت و چهارم ذی الحجه سپری شد آفتاب از غروب بجای کرد شاهانه غازی محمد شاه جشن نوروزی بپای برد و چون پنج روز بعد از تحویل شش برج حمل ماه محرم در رسد و سال یک هزار و دویست و پنجاه و چهارم فرمود میگرد و با بجله بعد از در نوشتن با طایعه شاهانه غازی در نسخ هرات و تدبیر کامران میرزا بکجاست و فرمان کرد تا لشکر بازندگان و آذربایجان و عراق کرده کرده کوچ داده در دروازه خلفه انبوه شدند و از آن سوی کامران میرزا با لشکری ساخته آهنگ تیغریستان داشت و فرمان کرد از سیستان پناهنده شاهانه غازی شده صورت حال را بکاروران دولت نکاشت و از پس او میرزا و ستم خان سردار کابل و کمن دل خان سردار قندهار و شمس الدین خان سردار افغانان محال هرات را هر یک جدا گانه رسولی و عریضه انفاذ حضرت داشتند نیازمند شدند که خبر و ایران در تیغری هرات و تدبیر کامران میرزا بکجاست بتوفیق مذکور شاهانه غازی تا و کانایان بخواخت و پانچ کتب هر یک را مشور کرده و هم از قفای ایشان قبر علی خان مانی را بزدیک کنن دل خان رسول کرده و شمشیری که قبضه آن بالاس مرصع بود بتشریف او انفاذ فرمود و هم در این وقت کمال انندی از قبل سلطان محمود خان پادشاه دولت عثمانی حاضر حضرت سلطانی شد و کتب خویش را برسانید و شرح آنچه در میان دو تین ایران در م حادث شده در جای خود شرح میرو و با بجله شاهانه روز چهارم شهر صفر از شهر طهران باغ نخلستان تحویل داد و حاجی میرزا آقاسی که مشیر درگاه و کارپرداز کلی و خوبی رفیت و سپاه با تمامت شاهزادگان و بزرگان ایران بیج سفر کرده در پیرامون نخلستان سرپرده رات کردند و میرزا آقا خان وزیر لشکر که ز نام سواره و نظام پیاده بت رویت او بود در نظم سپاه آذربایجانی و جمع آوری لشکر عراقی و مانده رانی و جبهه ای علفه و آرزو و چندان جن رویت بکار داشت که شاهنشاهش هر زمان محسن و تحت فرستاد از آن سوی کامران میرزا والی هرات چون تقسیم غرم پادشاه را در تیغری آن اراضی دانسته بود تهرانی اندیشیده رسولی کسل حضرت سافت و این هنگام رسول او که فتح محمد خان نام داشت برسد و پنجاه طاقه با فکثیر و پانزده سراب برسم پیشکش پیش گذاید و عریضه پیش داشت بن شرح که اگر شاهانه ایران این عید عیدت کیش را چون دیگر چاکران حضرت شارد و عصیان که از دزد کذب ازین باز نموده

در این سال یک هزار و دویست و پنجاه و سه

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدهات نامخ الموارع

معه و منی دارد و وجه دانیرو را اوس منابر را بنام ولعب پادشاه زیت بنجم و هرگز از طریق طاقت نمود
از برای سبده مطیع و متقاد سفر پادشاه و زحمت پناه درین اراضی واجب نباشد چون کار در این بیان کنه
اورا مجرب داشتند کلمات اورا وقتی نگذاشته و فرستاده اورا بی مل مرام باز فرستادند و پیام دادند که سپاه را
سپردن این راه گزیر نیست اگر سخن کارمان میرزا از حد صدق و راستی است چون راه نزدیک شود حاضر درگاه
پادشاه آید آنگاه به حسب فرمان در آن مملکت آسوده خاطر حکمران گردد و از پس او شایسته غازی فرما
میرزا و محمد باقر خان پسر کلمه سخی و محمد کریم خان پسر اورا با فوجی که سپرده او بود و حاجی قاسم خان سرپرست برزی فوج
خاصه با سورتوقف دارا مخلاف فرمود و شاهزاده میرزا با اتفاق حسن خان ساری اصلان دسی هرگز نرسید
و سر باز فرمان کرد که همه جا پیش روی لشکر برود و درینجا بر بکشگر کامیوت شود و از پس او امیر توپخانه سپه
خان شاهین را بفرمود تا با پشت عاده و توپ طریق محال خار کرد و بر سقلای سپاه کوچ دهد و خود با سپاه
ساخته و توپخانه و قورخانه کوسن جیل کوفت و روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی از بخاراستان کوچ دارد
در قریه اشرف آباد فرود شد و از آنجا شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را با شش هزار لشکر کار از نمود
روانه چمن کندمان داشت تا اثر از بخاریا کیفر کند و اراضی کوه کیلیو را بنظم در آورد و امیر همدان خان قراقرز را
ملازم خدمت او ساخت و همچنان بهرام میرزا را بجکومت قزوین مقرر فرمود و خطاب قلیخان قزوینی را بوزارت
او برگزید و روز دیگر از آنجا بر پشت و کوچ بر کوچ طی مسافت کرده روز یکشنبه پست و ششم شهر ربیع الثانی
وارد شهر سمنان گشت شاهزاده سیف الله میرزا که اینوقت حکومت سمنان داشت پذیره گشت و آرزو
علاوه لشکر را بیکوتر و بجهی تقدیم خدمت کرد و بعد از هفت روز از آنجا کوچ داده روز شنبه دهم جمادی الآخره
در چمن بظام قدخیم برافراخت و مدت پست روز در آن اراضی او تراق فرمود و آنجا معروض افتاد که در
حاکمات رویه نیلوالای سفر تغلیس و کرختان را به تقسیم غم داد و تا زیارت انج کلیدیا کند و مملکت کهنه و مستد ایاغ
و ایر و از اینک بهانه و هم کتوبی بشاه غازی دست داده که تا بنجد و سفر کرده ایم اگر شاه ایران
نیز کامی چنده خاکدرد تا یکدیگر را دید اگر کنیم و شاد خوار باشیم ملک سزاوار است و این بهنگام چون سفر
خراسان و فتح افغانستان در پیش بود اینکار بر آرزو و میرفت

سفر کردن لعلبد کیوان محمد دولت ایران بجانایروان بحال پرسی ایسپه اطور روسیه
چون همواره در میان دولت ایران و دولت روسیه کار مبر و خجاست بود و اجابا فادتا میکت که لایق
حال پرسی ایسپه اطور باشد سفر ایروان کرده اورا دیدار کند و تشیده بنیاد اتحاد فرماید لاجم شاه شاه غازی
فرمان کرد که ستاره روشن سپهر سلطنت و نیز اعظم کردون خلافت و لیعهد دولت قوی آیت ناصر الدین میرزا
که این بهنگام هفت ساله بود و برتر از خیره برون زنده و امیر اطور را پذیره شود و تنیت درود کرد و محمد خان امیر نظام
و حاجی ملا محمد و نظام العلماء میرزا مفتی خان وزیر نظام و چند دیگر از شهنشاهان دولت ملازم رکاب
او باشند و محمد طاهر خان قزوینی را نیز بخواه با قدشال رضائی و شش بیست و سه مرورید و چهل اسب
ترخان را نیز مسار کلا و در اطراف و در محله نظام را بدست دهد و در راه و در راه و در راه

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و لیعهد یوست با محمد خان امیر نظام سیح راه کرده در کاب و لیعهد پروان شد: قبل از آنکه امیر طور و روسیه
 ۳۴۳ در آید و لیعهد دولت ایران در ظاهر ایران و خیمه راست کرد کار داران دولت روسیه بجزرت او آمد و هر دو
 داشتند که بربوب فرمان امیر طور در قمره این بله سرانی شاهوار ترتیب کرده ایم تا و لیعهد نشین مسرایه چاره
 نقل سر پرده روز باید که داشت و لیعهد فرمود ما را خضارت چمن و غزارت جو بیار از سنگهای حصار پنده تر
 باشد و از آنوی امیر طور از پای تخت دولت با هفت تن سوار که از خانه کان درگاه بودند کوچ بسی
 و هر منزل سوار می دلیل راه میکرد و در منزل دیگر او را مراجعت میداد و دلیل و دیگر ملازم رکاب
 نیاخت به کیلومتر طی مسافت کرده یکروز بعد از ورود و لیعهد وارد ایران گردید و بهنگام ورود و باز
 قوپ برای خیمت او کشاد داد و چون وارد شد نخستین بکلیسار شانه باز داشت و کشان و مسکینان را به
 سزا کرد و پس از آن بیاد و مرضی و چارن سالدات رفت و هر یکو پرشش و نوازشی جدا گانه فرمود
 آن چه حکم خانه و دوا خانه و قور خانه و جافخانه را یک یک باز دید کرد و از سجا منزل خویشین رفت و میوان
 بارن روزن را که وزیر اول بود بجزرت و لیعهد فرستاد و اظهار مهر و حفاظت فرادان نمود و پیام کرد
 که عم تو میگوید من برای شما سرانی شاهوار پرداخته کرده ام چاره و سجا منزل ساختید و لیعهد همان
 جواب نخستین باز داد که از برای خضارت و نصارت در چمن نشین کردیم و دیگر گفت عم تو میفرماید بشنید و ایم
 بسبب تنگ جنت در این سفر زحمت فرادان دید و ای در پاسخ نسیم دشت و دیدار امیر طور چند است
 که من هنوز در طرق محبت یک قدم پیش برنداشته ام و در خاطر دارم که قطع منازل بعیده توانم کرد و بارون
 روزن ازین سخن تنگ شاد گشت و فرادان نخستین و سیمت فرستاد آنجا معروض داشت که فرادان
 سه ساعت از روز برمی آید بدین حضرت حاضر میوم و در رکاب و لیعهد خدمت عم او امیر طور خا هم وقت
 در خدمت مراجعت حاصل کرده پروان شد و روز دیگر بهنگام رسید و کالکه خاص امیر طور آورد و و لیعهد
 بر نشاند و خود با اتفاق طرین خدمت و لیعهد در رکاب او طی مسافت کرده او را آورد و سدا ی امیر طور
 فرود آورد و در اوقاتی که یکدیگر با یوان امیر طور راه داشت نشین فرمود زمانی دیو بر نیامد که امیر طور خود
 آذر را فسر از کرده بدین اوقات در آمد و و لیعهد را در بغل کشید و هم از آن در با یوان خویش شد و معنی
 خال و لیعهد نیز از دنبال در رفت آنجا و یکبار در باز کرده و محمد خان امیر نظام و دیگر چاکر از طلب
 نمودند محمد خان نظام اظهار از پیش روی خود از قفای روان شد و میرزا یقینان از پس او و محمد ظاهر خان
 قزوینی و میرزا محمد حکیم باشی و میرزا علی اکبر مترجم تبریزی که چاکر دولت روس بود از قفای یکدیگر در فرستند
 امیر طور بهسپهان بر سر پای بود و و لیعهد را در بغل داشت و با او همی فرمود که هر چه میخواهی ازین هم چنی
 نزد ک بجواه که بهر چه دست دارد از تو دریغ نخواهد داشت و انشتر الماسی که مثال امیر طور از طرف
 نقش داشت در انشتر و لیعهد کرد آنجا با محمد خان امیر نظام فرمود که وج پای تو را شنیده که از با
 بنشین محمد خان از در ادب سر بفرمان در میان آورد و امیر طور خود دست بر کتف محمد خان نهاد و با او نشستند و بهنگام

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۳

اجابت فرمود و هم چنانی برای خاست آنگاه از حاجی محمد و نظام علیا پیش نمود محمد خان موردن داشت که از بزرگان صلوات و ارکمال انت و دیانت که اوراست شاه اسلام تعلیم و عیدش مخصوص و پیرا طوره نظام علیا فرمود که این که هرگز نمایه را با تو سرودم در خدمت او نیکو می باش تا اهل ایران در سایه این خدمت تا و راحت کند نظام علیا عرض کرد که انبیا از اخبار آسمانی نقل کرده اند که قلوب ملوک مضطرب الهام است بعد از آنکه دو پادشاه بزرگ این بنده را در غرین خدمت داشتند پشالله کار جرب آرد و خواهد شد و من مورد لطف و پادشاه خدایم شد آنگاه پرسش حال محمد طاهر خان کرد و خدمت او را باز داشت و میرزا تقیخان را بر سر رسید محمد خان عرض کرد که از پیش ستونی نظام بود و اینک وزیر نظام است و آنکس است که در بطرز بزرگ به کام سفارت خرم و میرزا تقی خان حضرت پیرا طور کرده فرمود شکو خداوند را که رفیق خود را و یکبار و ده بار که دم پس بیان اری حال او را پرسش کرده پاسخ گرفت آنگاه میرزا احمد حکیم باشی را فرمود من از شما راضی شدم که وضع پای میر نظام را بنیکو بدارد و اگر دی و با میرزا علی اکبر مترجم گفت ناشی که از بهر تو فرستادم مبارکت باشد آنگاه با میر نظام فرمود و حصار هرات را چه حصانات است و افغانان را چه مکنات که شاه شاه ایران را با لشکری فزادان چندین سرگردان دارند میر نظام ازین سخنان استقام محقری کرد و بنیکو پاسخ داد عرض کرد که قلعه هرات را آن حصانات و حصانات است بکلیه با نظر که کسی بنیان شده که تاکنون دست هیچ سلاطینی مفتوح نشده و صدق این سخن را از کتب تواریخ توان دانست و افغانان غوی همین مردم لکریه دارند که سالهای دراز است که با پایا مانند تو امیرا طوری رزم هندی دهند و هرگز شکسته نشوند با اینکه شده اند و حصارهای ندارند و افغانان از پس و یار قلعه خویشین داری کنند و هرگز بنیدان ایران در نیایند امیرا طور ازین سخن خاموش شد و دیگر باره فرمود جماعتی از ایران باراضی روستیه که شکسته اند و بر نیایند که قاتل شده اند و همچنین از جماعت روستیه که در جنگها امیر ایران کشته است یک دو فوج سیکی مسلمان در خدمت شاه شاه ایرانند اگر از جانین اسیران و کریمتکاران باز وطن منم سیتم نیکو کاری باشد و قواعد دوستی و یکجته محکم کرده و امیر نظام معروض داشت که چنین است و انجام این امر را بر ذمت نهاد پس حضرت انصاف داده و بجلد مراجعت کردند و آن در را استوار کرد و از دنبال ایشان انقیه دان مرصعی بالماس از برای امیر نظام فرستاد و در عرض به و رسانیدند و او گرفته پاس گذاشت و بعد از ورود و بمنزل انقیه دان مرصعی نیز از برای میرزا تقیخان و دو دیگر از برای عیسی خان و محمد طاهر خان انفاذ داشت و یک حلقه مشتری از بهر محمد آقای سپهر نظام العلما که هنوز کودکی بود عطا کرد و منم سود از بهر است که محمد آقا چون بزرگ شود بگوید پادشاهی بارافت بود که مراد طفلی من اموش نخود و نظام العلما و حکیمباشی و هر یک از چاکران را جدا گانه بمقدار محل اوسبطنی زر بزل کرده و بعد از سه روز امیرا طوره را که حستان گرفت و دو لیعهد طریق آذربایجان پیش داشت و بعد از ورود به تبریز دیگر باره امیرا طوره حاجی مرصع بالماس و نشان عقابی با حامی که خاص پادشاهان است بیا و لیعهد انفاذ تبریز داشت آنگاه و لیعهد صورت حال عریضه بخاک کرده و معجوب محمد طاهر خان انفاذ درگاه شاه شاه داشت بهر یار سخن امیرا طوره را در میان و و فوج یکی مسلمان پذیرفتار گشت و چون میرزا اسد الله خان نوائی وزیران نذران و دلج جهان گفت

شرح سلطنت و جانشینی محمد شاه قاجار

محمد ظاهر خان را بجای انجمنت وکیل الدوله لقب داده بوزارت مازندران برگزیده و روانه فرمود ۳۴۵

حرکت مرکب پادشاهی از بطام بجانب هرات و فتح قلعه غوریان

اکنون باز برسد استان شویم مدت پست روز که چمن بطام لشکرگاه پادشاه بود همه روزه سران و سرکره و کمان با لشکرهای خود از محاکمات محروسه با لشکرگاه پیوسته میشدند و هم در آنجا معروض افتاد که الله تعالی توره والی خوارزم جماعتی از قبایل کولکان را که در کرکان اقامت داشتند و خدمتگذار دولت ایران بودند با گروهی از کهنه قاری قلعه بجانب اکتک کوچ داده از بد آنکه در خوارزم جای دهد چون این خبر با صف بر سر کهنه قاریان بشا و در بابا انبوی از سواران نامور داشت تا ناخن نبوده در کنار قلعه معینان جماعت رسید لشکر خوارزم چون این بهینه سختین بقلعه معین در رفته خویشان را ساخته حبس کردند و از آنجا بکوه بیرون شدند و رزمی صعب دادند و هم در پایان کار شکسته شدند بجنلی خان سردار ایر سرمد او را از آنجا گرفت و هزار و پانصد خانوار کولکان را کوچ داده وارد برنج کرد و در آنجا مسکون فرمود و هم در وقت الله یار خان آصف الدوله نیز از خراسان پذیرفته شد و برید و در حضرت شاه معروض داشت که از پنجاهم جلوس شاه غازی تا این وقت مدتی دراز نباشد و کار داران دولت را هنوز استقراری بدست نشده و شاهزادگان ایران را هنوز سودای سلطنت از دماغ بر بیامده اگر درین سفر خطری بدین لشکر نامور رسد سزای بگریبان در رفته بطلب شود و مدعی سلطنت فراوان گردد و کار ایران ویرسان آید صواب آنست که شاه غازی از چمن بطام تحمل مقام نغمه سرداران و سرکره و کمان را با لشکرهای کار آزموده برای فتح هرات و افتاتان بکار گرفته کرد و کار بکام شود و اگر ده گرت شکست شوند زیانی نباشد و سلطنت نزد شاه غازی فرمود اکنون که ما تا به اینجا خسته ایم و سفر هرات را بلند آوازه ساخته ایم اگر در عزم فتوری و در آنجا مقصوری راه کند نیروی خصم و چندان شود و دیرانه آنجا جنگ کند این بکشت و فرمان کرد تا آصف الدوله بمشهد مقدس شده بتجهیز لشکر خراسان کند و بر کاب پیوسته شود و از پس آن فرمان کرد تا لشکر باز راه کردند و در زمزم جادی الا از چمن بطام کوچ داده در خرابه فرو شد و در آنجا بکشتن از مردم شاه هیون در میان قورخانه تفکیک بچند و هم رفت که قورخانه آتش گیرد و قورخانه چایش دست بسته بدگاه آورند و حکم رفت تا سر از تنش برگیرند شفاعت حاجی میرزا آقاسی از آن مخافت پلایمت بخت و در منزل نریمان نیز یکی از غلامان رکابی کار بدینگونه کرد و همچنین قورخانه چایش تحمل سخط پادشاه حاضر کردند این نیز با صلاح حاجی میرزا آقاسی از قتل اینان از قضا روز و روز بسوزانند و در میان هیون بر پشت اسب خویش در کنار چاهی زرف سکون داشت و آن غلام اسب خویش را بکفچه ترکتازی طی مسافت میکرد چون نزدیک شد اسب خان از کف او بید و مرکب فروش هیون باز خورد و لاجرم هر دو تن از پشت اسب جدا شدند و بجاه در افتادند و جان بدادند اکنون بر سر سخن باز شویم شاه غازی را غیر آباد کوچ داده تا ارضی سبزوار غمان بار کفچه امیر توپخانه در آنجا بر کاب پیوست و پس از چهار روز از سبزوار کوچ داده تا شهر نیا بر براند و پست روز در آن بده اقامت فرمود تا لشکر بماند بیج سفر کردند و هر چه در بایت بود حمل دادند شاهزاده حمزه میرزا و حسن خان ساری هسلان با بجاه از

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۳۴۶

از پیشگاه حضور بگذشت و لیکن تنگناهی سربق فوج خسته و قزاقان بالگره و نیز رسیدن پس از آنجا خیر برون زد و در منزل قدسگاه حاجی میرزا آقاسی و حاجی اندرکان درگاه سه روزه رخصت زیارت قبه منوره حضرت رضا علیه الصلوٰه و السلام را حاصل کرده به آنجا رسید و هم از آنجا اورا باد و از ده هزار سوار کار آورده و پیاده نظام و نه عراده توپ با موافقت با وین فرمود و فرمان شد که اسبکذر خان قاجار حاکم تربت حیدریه با سواران و شغالپیان قزاقی نیز با آصف الله و که کوچ دهد آنجا و از تربت شیخ جام باراضی سرجام نزول فرمود و پس از هفت روز از آنجا بطریق غوریان گرفت و روز و جمعی از افغانان از قلعه غوریان برون شده با عیال و متعلق خان ایروانی که قوادل سپاه بود و و چار شدند و روزم پیوستند و در اول محله شسته شدند و بقلعه در کریمشده عباس علیخان خدتن از آن حمایت را اسیکر گرفته با چند سربعزت پادشاه آورد و صورت حال را مودع داشت و مورد اشتقاق خسروانی کشت مع القعه شاه شاه غازی روز هفتم ماه شعبان در کنار قلعه غوریان بود و در زمان آنجا قلعه را فراز کرد و دیوار باره را استوار نمود و از تفکیکین و شغالپیان زبردست بر سر راه و لشکری انبوه کرد و مدتی وقت حاجی میرزا آقاسی سخن بر این نهاد که شاه شاه را بر سر فتح غوریان ایستادن و از مقصد باز نشستن لایق نباشد هم اکنون باید قلعه غوریان را ندیده آنکاشت و رایات غفر را بسوی هرات بر افراشت میرزا آقاخان در لشکر فرمود این دای بصواب نیست چه غوریان را از پس پشت انداختن و بجانب هرات تاخت از شهر میت گذرستانی بعید است همانا از پس این اگر لشکر از طرف خراسان آهنگ لشکرگاه کند یا لشکریان را محل آذوقه و علوفه واجب افتد از کنار غوریان چگونه عبور خواهند کرد و از رخصت افغانان چگونه سلامت خواهند داشت شاهزاده محمد رضا میرزا و چند تن دیگر از شاهزادگان و امرا در این سخن با وزیر لشکر عهدستان شدند حاجی میرزا آقاسی گفت آیا تو ندانم که قلعه غوریان در دو ماه و سه ماه بدست نشود و چون اینجا بدراز کشد صورت سلطنت شکسته گردد و مردم هرات را آن هر اس و هر ب که امر و زور دل است بر خیزد و وزیر لشکر گفت اگر در رتی و فتح این امر با غلت نغمائی بر دست من است که این حصار را زود و تر از هفت کشته ده دارم حاجی میرزا آقاسی غضب آلوده فرمود این اینجا بدست باز داشتم تو باش و قلعه غوریان پس وزیر لشکر قواد سپاه را طلب فرمود و گفت اگر قلعه غوریان را بکنیم و بکنیم چه کنیم در کنار هرات باشیم از خراسان نتوانیم خبر گرفت اگر چه هرات حصار داده باشیم خود نیز در محاصره خواهیم بود بزرگان سپاه متفق الکلمه گفتند سخن جز این نیست که تو فوای حاجی خان سربق و بعضی دیگر از سرکردهگان بر دست نهادن که قتل از انجام میدهد این کار را هر هفت کردیم و اگر همه بزل جان کرده ایم سخن تو را بکنیم بزل باشد پس آن لشکر جوار چون بجای بخش آمد و قلعه غوریان را از چار سو حصار دادند افغانان از فراتر و باره شغالپیان و ازینوی تو بچنان مان و تیار گشته و اند و سه باران با سرنمای تفنگ و آلات دیگر اطراف قلعه را بجز کردن و کشته بریدن خود کردند یکدور و نیز زیادت بنود که کنند را را بختی قلعه پیوسته کردند و از هر جانب تو بای چند از حال

لشکرگاه که در غورستان
افغانان برادران خود
با حاجی از افغانان
حافظ و حارس
غوریان

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

برداشتند و تپه را بر سر از آن قتلها صود دادند با یک تپ و تفنگ و کرد و دو خان جنگ حسان را ۳۴۷
و یک کون کرد و پای ثبات قلعه کیان برت شیر محمد خان را و یک دل نماه و ز سر از باره با یک الامان
بالا گرفت و سر را بر آورد که دیدار محمد حسین خان مراد واجب افتاد و اگر تاپای این برج را فرو نهد کند
روا باشد محمد حسین خان سرپ نیز در کوهی و مصصام خان سرپ فوج یکی مسلمان که در برابر آن برج سکن
داشتند آواز او بشنیدند پس محمد حسین خان تاپای باره برت و شیر محمد خان از فراز برج نذر داد و اما
طلبیده لاجرم صورت حال معروض در کاه پادشاه افتاد و امید بخشایش داد و آنگاه قتل کیان از در
ضراعت و سکت معروض داشتند که اگر این حصار را در بخشایم از مردم این مستعد نام و نشان نماه چند
صنت بگذاریم که این لشکر آشوبه بخیمه های خویش باز شود و این جنگ و جوش فرو نشیند تا دیشتن بجهت
پویم و در نیمه یار جویم با محمد روز سه شنبه چهاردهم شعبان شیر محمد خان تیغ و کفن از گردن آویخته با تفنگ
محمد حسین خان و محمد ظاهر خان بجهت آمد و چنین ضراعت بر خاک نهاد و بشعایت حاجی میرزا
آقاسی عصیان او معفو گشت شاه غاز میسرمان کرد که غوریان در مان باشند و مردش از قتل
و سبی و غارت و محفوظ باشند و آنجا که بحکم کار داران کامران میرزا از محال غاف و دیگر کوه
در آنجا سکون بسته اند آسوده خاطر بهر جا که خواهند کوچ دهند آنگاه میرزا اسد الله خان قایم را بفرمود
تا با یک فوج لشکر غراسانی در مستعد غوریان اقامت کند و حارس و حافظ باشد
و رود سوک پادشاهی در کنار هرات و محاصره نمودن قلعه هرات را

شاه بعد از ورود از غوریان کوچ داده روز پست و سیم شهر شعبان باراضی هرات در آمده در جانب
شمال قلعه قریب محلا و مزار ابو الولید لشکرگاه کرد و نخستین جمعی از افغانان نزدیک شهر از تن بفرمان کامران
میرزا از شهر بیرون تاخته با محمد ولیخان تنجانی سرپ و فتح الله خان مانعی که با مردم خود بر مقدمه سپاه
بودند بعد از عبور از بونه که بوترخان و چار آمده و جنگ پیوسته کردند با یکدیگر فتح الله خان از جنگ غوریان رخ
صعب داشت و در قدم جلادش مستوری با دیده نشده و مردانه رزم داد و محمد ولیخان که از مانع داران شعبان بود خود
علم برداشته حله سرفروش خان سرپک فوج قزوین و اسکندر خان سرپک فوج غم و یار فخر خان را
نیز بجنگت در آمده و چون شیران رزم آزمای از حسب دست تا صبح کردند در آن رزمگاه با قرقان هشت زخم
برداشت و از پایانی نشت در پایان کار افغانان شخته شدند و راه قلعه مش داشتند لشکریان از قلع
هزیمتیا تا به روز هرات بمان کشیدند و مرد و مرکب خاک انکند و باز لشکرگاه شدند و از
جانب دیگر سیمه تن سوار افغانانگاه از قهای لشکر بیرون شده یکتا از فیل بان را با یک فیل قتل آورد
چند و لان اردو چون این بدانستند برایشان تا خنده و آنجا که رزیمت ساغند هم در آن شب دیگر باره
فوجی از افغانان از بهر بشیون همدان شده از شهر بیرون تا خنده و بجانب مصطفی قلیخان سنایی
و سپاه او حمله کردند مصطفی قلیخان بیستوانی فرمان کرد تا سرانجام تفنگهای خویش را به ایشان
شاه و دانه لاجرم حسی بنجاک افتاد و برخی بشده در کینت روز دیگر اردو سی پادشاهی حرکت کرده و به

سنگ سفید او تراق کشت هم در آن روز افغانان از شهر پرون شده بجانب لشکرها ترک باز هم می کردند حاجی خان میر بهادر جنگ آهنگ ایشان کرد و در اول محله انجمت را هزیمت داد و روز دیگر فرمان شد تا قلعه هرات را حصار دهند و روز شنبه بیت و هفتم شعبان لشکرها از چارسوی جنبش کردند و محمد خان ماکوینلی امیر قرغان بجانب شرقی قلعه هرات شد در برابر دروازه قلعه با فرود آمد موسی سینوف هندس فرانس که علم هندسه استادی نامبردار بود کار فرمای لشکرا شد سکورات کرد و سران را حاضر کردن و باریج و کنده ساختن زمین و پیش داشتن لشکرها و محوخت محمد و لیجان سربش کجانی با فوجهای جنگجوی قزوین بروی و یکم شد و خیزل پرستی هندسی لشکرا کرد و حاجی خان میر بهادر جنگ در برابر برج خاکستری جای کرد و میرزا ضای هندس باشی تبریزی لشکرا و آموکار کشت و لیجان کجانی خواست تا برج فرمان باریج خود را از سنگو حاجی خان بگذراند و بجانب راست شود چون سران قزوین بسنگو حاجی خان راه نزدیک کردند سر از شقایق بدافه بیرون شد و با سنگ طریق رزم سپرد و سران قزوین سپه از سنگو ببر کردند که اینگونه آهنگ و جنگ با سنگ را باز دانند مردم افغان از برج خاکستری بیکار و دمان تفنگها بکشد و موسی تن از مردم قزوین را مقتول ساختند در اینوقت هم آن رفت که در میان سران قزوین و شقایق کارمخانه بود و هندسان صورت حال را معروض داشتند و شاه تکیه شین شده حاجی خازن امیر عتاب باز داشت و کفر گناه او را وقت دیگر گذاشت با بجهل مصصام خان سربش در برابر دروازه عراق نشین خست جیب انداخته حاجی امیر توپخانه برج خاکستری را که در میان بروج هرات بنام بود پیش داشت و توپهای باره کوب را بجانب آن برج کشت و داد و ناکاه توپی که بر سر آن برج بود و جسمی از صخره قلعه بیکار بر آید و هوای بزرگ در دل قلعه کنان افکنده مع القصد لشکریان از اطراف مارچها از پیش بردند و سنگوهایش دادند از میان فوج محصله خان راه و با قلعه نزدیک کرده قریب دروازه قلعه با رنگه و پست تن از سران قزوین در مسجد خوابه جای کردند بشاگاه پانصد تن از افغانان بمدت و همدستان کشته با توپهای آخته از شهر پرون باختند و سرکرت به آن مسجد خوابه یورش بردند و سرکرت با امر نگاری موسی سینوف سران قزوین تفنگها به ایشان کشت و داد و ایشان را باز پس بردند و سرکرت سیم ز سارکس از انجمت کشته شد با چارپشت با جنگ داده بشهر که میخشد و همچنان بسیار بشها از شهر پرون شده ششون میر محمد و لیجان و حاجی محمد خان میر بهادر جنگ و مصصام خان میردند و جان بر سه این بروت میباشند و از مردم سنگو نیز بسیار کس مقتول و رنج میباشند با بجهل تختین امیر بهادر جنگ در عزت پادشاه معروض داشت که در اجازت فرمای تا بقلعه هرات یورش برم و همی خواهم که تا بهیچیک از افواج با من جنبش نگیرد بشرط آنکه چون با مردم خود نیست پیاپی برم و شهر هرات را فرود گیرم و نهمه در بلاد و اسما را بنام من رود و خدا که شمشیر فرمود کس بنگونه در چنین قصد یورش نمیکنند و او بر الحاح پیروز و چنانکه پادشاه و دیگر سخن نگوید و حاجی خان این سکوت موجب رضا شایسته بکس خویش شتافت و باریج لشکرها و از انجمت شهر پیوسته کرد و سران قزوین همندس میرزا ضای چون روز تاریک شد خندق را از نباشته کردند و بدان سوی خندق جای گرفتند

تاریخ سلطنت و جانشینری محمد شاه قاجار

۳۴۹ و بهادر جنگ که از پیش روی سرباز میرفت ناگاه باطلو رنق جراحی یافت چنانکه از پشت مار سر
 مار که گاه پوست شکار خفته و یکجا هر هم کرد و تابیه وی یافت و اگر چه این مدت برخلاف فرمان بود لکن
 بدین جلالت یکتبه شیشه الماس پادشاهی یافت محمد ولایت و خیرال پر و سکی نیز بار چ و سکو خود را تا
 بخندق بردند و همچنان مصمص خان و محبعلی خان تا خندق راه کردند و محبعلی خان را جراحی کتف رسید
 و یکروز چنان افتاد که جمعی از سواران افغان در کنار لشکرگاه کین ساختند تا هر کس سلف چو و داوود
 مهدیخان سه اپاق و چند تن از غلام یفگیان برایشان تاخته بیست تن سرباز کشته اینوقت چنان
 افتاد که عامل طون و طیس معادل پنجاه تومان زر مسکوک و معذاری قورخانه و اشیاء دیگر بحساب
 لشکرگاه حمل میدادند و دیده بانان این خبر بهرات بردند و جاعقی از افغانان نیم شبی برایشان تاخته سی تن از پهلوانان
 عرض تیغ ساختند و آن روز دال را نیز کشته بهرات در رشتند از پس اینوقایع میرزا جان مستوفی بهرات از
 کامران میرزا فرار کرده پناهنده درگاه پادشاه گشت و بعد از وی شمس الدین خان سه دار که از
 برزگان افغان و برادر زن کامران میرزا بود از یار محمد خان وزیر کامران بجنیده خاطر شده بحضرت
 شاه شاه غازی شتافت و مورد اشفاق شد و از گشت و فرمان شد که شمس الدین خان میرزا جان شتافت
 بر داشته با جمعی از لشکر بقری و مزراع بهرات رفته آذوقه و علوفه با لشکرگاه حمل دهند و آنچه از رعیت با خود
 میدارند از بابت سال و دیوانی سند بپارند و ازینوی در شب پانزدهم رمضان یار محمد خان افغان و سیتی
 که لشکر در جوش و جنگ و کشتن توپ و تفنگ بود بر سر از برج آمده فریاد برداشت که ای لشکر دست
 از جنگ باز دارید باده اوان کین بشهر قدم نهند و ما را از قتل پادشاه امان دهد تا سرب خط فرمان که داریم
 و طریق حضرت پیاریم این سخن گوشزد پادشاه شد و فرمان رفت تا سپاه دور و دست از جنگ بهشت
 و بر حسب حکم عزیز خان سرسبک که این هنگام در حضرت شاه شاه منصور سردار کل عساکر منصوره است
 بیرون بهرات رفت و دو روز توقف نمود انگاه با عریضه شاهزاده کامران و یار محمد خان
 جمعی از برزگان افغان حاضر درگاه شد و مشورت داشتند که کامران میرزا در خاطر مناده که سخنان
 دروغ خویش را فروغی دهد و پادشاه را بواجید کذب و انفاذ از وسیم از بیخیر بهرات باز دارد
 شاهنشاه فرستادگان اورا بی تل مرام رخصت انصراف داد و منهدمان کرد تا و یکبار عزیزان حرب افروخته
 گشت و چون برب فرمان حاجی میرزا آقاسی لشکریان یک نیمه قنده بهرات را حصار دادند و ششم و هجده
 گشت و داشتند بسیار دقت افغانان از آن دروازه که در محاصره بود بیرون شده بشاهنجام برنگون
 تا خن میگردند و با سربازان سازمقاقت و مبارزت طراز میدادند میرزا آقاخان وزیر لشکر حاجی
 میرزا آقاسی آغاز سخن کرد که از پیشین زمان تا کنون قانون پادشاهان در حصار دادن شهر با چنان
 بود که ابواب طرق و شوارع را سد و میداشتند بلکه اگر توانسته جامه ناسد را درون شدن درون
 شدن نمیکند داشتند اینگونه محاصره که شما فرمان کرده اید و سه دروازه شهر را از آسیب لشکر معاف
 داشته اید تا قیامت اینجا رسد چنانچه غلات و جو بهرات بشهر در آورند و اگر لشکر سیه

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ الموارج

۳۵۰

بعد از این رسد بی گفت بشهر در بند و شبها نیز برایش خون آرد و چنان باشد که تا کن رسد و در بند و از تاریکی شب هنوز سر باز نماند که ایشان دوستانه یا افغانه شاهزاده محمد رضا میرزا و میرزا نظر علی حکیم شاهی و جمعی از سران سپاه به بن سخن هدایتان کشتند حاجی میرزا آقاسی سخن بسیار استوار میداشت و می فرمود که در روز سه روز را حصار دهید و سه دیوار مفتوح بگذارید و عاقبت اسلح که در دست و سر این سخن را بر سرش نموده در این گفت چون اطراف شهر را یک حصار و بهیم دست و طرق و شوارع کسبیم کار بر خیم صعب شود و در حرارت خورشید کوبیده و حفظ حصار بیکو کند و کار را به راز کشد اما چون بکوی شهر کشیده است در راه فرار کشیده است چون لختی سختی پسند شهر را بگذارد و در راه فرار بود و در زیر لشکر گفت که کار به نیکو نیست آنکس که از تنگهای مجاور خواب فرار کرد از راه شناخته بیرون نشود بلکه با چند پاره چوب قطره از بند خندق راست کند و از راه فرار شود و از راه ناشناخته فرار کند و قادر سپاه عرض کرد که راه صواب جز این نیست اگر کار به نیکو نیست چنان حصار بر بکاری اینکار به دست نداشت شود حاجی میرزا آقاسی ناچار گردید و فرمود که تمامت شهر را در محاصره گیرند لکن چون در فتح غریبان و بیار کار با سخن از زیر لشکر استوار می افتاد و شاه غازی می فرمود اندک اندک در خاطر حاجی میرزا آقاسی حلی کران بکنند و بهم داشت که بیکره روی شاه با او بود و بجهل بگویند جنبش کردند و شهر هرات را نقطه مرکز نهادند و پرکار شدند و از همه سوی طریق صادر و وارد شدند حاجی خان امیر محب در حرکت قزاقی با دو فوج شغلاتی از جانب تل بشکلی که بوی ادک هرات است سوار بر پیاده در واره قزاقی و در واره ملک جایی کردند و ولایتان تنگانی سریت با جماعتی از مردم تنگانی و فوج خند و قزوین و فوج سمنان و داسفانی و سیصد تن از فوج خاصه و کوهی از کجور و کلارستان بجانب برج خاکسار سوار گردید و مصعصام خان با فوج بهادران میان در واره عراق و برج خاکسار آمد و حسام الملک کلعلی خان قزاق با جماعت افشار و کلکند و کلکسانی و خدایند و بوی سرج فیلانی شد و اسکندر خان قاجار و لوی پختلی خان افواج قزاق و مراغه و قرانی و کوهستان در واره خشک و برج شاه کرم بکار درآمد و بنی خان سریت و انکوز و با افواج بهدانی در زیر برج خوابه عبدالمصطفی کردند و برج و نظم سنکر برداشت و محمد خان سردار با افواج عراق در برابر در واره قدیم ایران گیر و در برابر فروخت بدینگونه قادر سپاه بالکوتای خویش اطراف هرات را پر زدند اما از آن سوی چون کامران میرزا ازین پیش فرزند خویش نامیرزا را با اتفاق پسر لاشس قاضی هرات و باقر خان ایلیک آقاسی و امیر آخور خود بطلب آمد و پشتران نیز دیک امتد علی قوه فرما کند از عوارزم و مصر انجان و آله میمنه و شیر محمد خان هزاره و طایفه یامینی و جماعت جمیدی کیسل داشته پیام داد که ایک محمد شاه آهنگ هرات فرموده و چنان ندانند که بعد از فتح هرات آسوده خواهید زیت زیرا که عقب و طلب این پادشاه و سپاه از بهر ازادی ایران شیعیه است و این جماعت بیشتر در حقوق و میمنه میان قبایل پراکنده اند هم اکنون پایان کار را بخواند باشد و از مدافعت و منازعت این لشکر تقاعد روا ندارد و لاجرم قبایل عوارزم و ترکستان و جوشش و کوشش را میان استوار کردند و نختین طایفه یامینی و هزارتن سواره و پیاده عرض داد و در طریق هرات برگرفتند و در عرض راه با نصر الله خان کسر شکیمی باشی قاجار که با جمعی از سپاهیان حاصل غلات و جو باستان

شرح سلطنت جهانگیری محمد شاه قاجار

نسخه
 شماره ۳۵۱
 در کتابخانه
 مجلس شورای
 ملی
 تهران

بمکه گاه میکرد باز خوردند و جنگ پیوسته شد بسیار کس از مردم آیینی عود میسر و جماعتی نیز میسر گشت بقیعه آتشف سیر ۳۵۱
 و پیش را که تفرج و مسکن خود غمان باز نیکو آفاق سپه کاران میرزا پیام بدران بجان خاوردند برده
 الله قلی قزاق هزار و پانصد تن سوار جاز کرده ساخت و حلیفه عبدالرحمن زکمان را که مردم آن اراضی خاکست
 متدش را بشغای مرضی میروند بر آنجا میر ساخت و حلیفه عبدالرحمن را در میرزای سپه کاران را با برهان
 او بر داشته تا نیمه نزدیک مضران خان شد و از نیمه دانه خود و شیر خان شهیدار سوار کاری فراهم کرد و شیر محمد
 خان هزاره اگر چه هر روز که سبک برگاه پادشاه میفرستاد و تقبل نموده سلطنت را میعاد مینهاد لکن سخن از دور
 کذب میکرد در اینوقت که خبر لشکر کشی حلیفه عبدالرحمن را بشنیدند قبایل درزی و فیروز کوهی و جمعی دیگر
 مرد درزم آرموده به فرستاد و او با ده هزار مرد ساخته نبرد گشت و از بیطرف چنانکه جان اشارت شد
 آصف الله و له با ده هزار مرد سپاهی و نه عراده توپ از ترتب شیخ جام ماسور گشت و از یکصد سران و سرکرده گان
 لازم رکاب او شدند نخستین برادر زاد و او اسکندر خان قاجار با فوج مرافقه و فوج قزاقی و سوار قزاقی و هزار
 دویست تن پیچ راه کردند که یک نیزه شیر خان فراده او سرنگ بود و نیم و یک را احمد آقا سر بکنی داشت و هزار تن
 داد و دیگر کلبعلی خان حصار الملک افشار با فوج اخلاص سوار کلیائی هزار و شصت تن سباز کرد و دیگر بنی خان
 قراقرز هزار تن فوج قراقرز را اعدا کرد و عبد الله خان حصارم الله و له آن بکام یاوران فوج بود و دیگر علیزاده
 با چهارصد تن سرباز کوس کوس جیل خواست و نور الله خان شامیون با یکصد و پنجاه سوار جوار و جعفر قلنجان
 که دوشاد و با هزار تن سوار غراسانی و شاد و دودیک سرباز نیشابوری و ترشیزی و پایوه سرو لاتی و شمشیر
 که پهایر مشهد مقدس انجاعت نیز هزار و پانصد تن بشمار آمد پس آصف الله و له از ترتب شیخ جام بمنزل
 کاریز دار آنجا بکمان که مبدای خاک هرات است کوچ داد و از آنجا بمنزل شیکبان که آقله غوریان دو
 فرسنگ مسافت است براند آنجا بمنزل قوشه را در نوشته در اراضی باو غیبات و پورت قبال جندی
 فرود شد و در قراچه خیمه زد چون مردم آن اراضی را قوت ستاقت نمود حلف و آرزو که که انباشته بودند
 بکنداشتند راه فرار برداشتند و زمان خان جمعی با آنکه شش هزار مرد و جنگ داشت توان در کنگ
 ناور و قلیل کری نمود و در حمله نخستین دویست تن از لشکر او قتل و دستگیر شدند و چهار طریق فرار ردا
 از پس او آصف الله و له سه روزه در قراچه او تراق که در آنجا راه قلعه نوب کرگفت و بدین زمین که غنیمت
 مردم هزاره مرج و مرتفع خوراد و اع گفته به یکجای میفرستد و خانه های خود را آتش در میزدند و آصف الله و له
 چنان از قهای ایشان میرفت که بسیار وقت آتش افروخته ایشان را در میبرد و حکم میداد که لشکران
 بنشینند و خرابی روانه کنند با نخلها قلعه نوب را در آنجا ده روز اقامت کرد و از قبایل او یک و دیگر طوطا
 که گنگان سدا ل و سینه دانه خود و شیرخان بود محضی سبزه نمود آنجا که ده بجا بجا بالامر غایب
 شتاب گرفت از آن پیش که ارض پاره کج فرار سرداران خان جمعی و شیر محمد خان هزاره و شاه
 پند خان فیروز کوهی لشکرهای بنوه کرده بنجک در آمدند از دور و به صف قبال راست شد و باطل
 رجال طوطا ساد و متاقت سرودند و آن گشت افغانان مردان که ششده و دت چهار ساعت

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۳۵۲

رزم داد و در پایان امر و دست و پنجه تن از آن جماعت مقتول گشت و پایی مطهار ایشان بفرغید و بیکبار
 هزمت شده و آصف الله و له بمنزل پناه گنج در آمد و از آنجا اسکندر خان بجای رزاده خود را با دو فوج سرباز
 مراغه و قرانی و سواره قسدانی بمنقلای لشکر روان داشت و چون این منزل را در عرض راه که در دور است
 و هفت فرساده آن بود اسکندر خان یاده شد و از راه دیگر کوچ داده و لشکر طریق دیگر برداشت لاجرم
 اسکندر خان چون خواست از میان دره عبور کند جماعت هزاره و جمشیدی و فیروز کوهی و قچاق که از دور و
 نزدیک بخوان او بودند ناکاه بر او درآمدند و محجری آب را از آن دره مسدود ساختند و از دو جانب
 بر فراز کوه برآمده اسکندر خان و مردم او را که در شیب دره بودند پاف کلوله شغال و تنگ ساختند
 و کار بر او صعب افتاد اما چون شیران جنگی بمداخله پیرون شد و بسیار کس از مردم او مقتول گشت و بسیار
 اسب نیز سنجاک افتاد اسکندر خان با اینکه خود نیز زخم برداشت و سبهای گشته و مردان بخون آغشته را بنگر کرد
 و همچنان مردانه رزم داد و از آن سوی چون آصف الله و له نزدیک بفرو شدن آفتاب بمنزل رسید و بگذر غار
 نیافت و انت که در راه یاده شده است هم در این وقت ناکاه بآب شغال و تنگ برسید و کثوف افتاد
 که ترکان با اسکندر خان در آنجا لشکریان خواستند بمردان پیرون شوند آصف الله و له رخصت داد
 و گفت اکنون جان تار یک شود و اسکندر خان تا با ما ادو خوشین داری توان کرد و اگر این لشکر هم اکنون
 جیش کند و روز پگاه شود بعیدیت که راه به بخشد و خود نیز در تاریکی شب تباه شوند با محمد آتش تباها بود
 چون سپیده بزد جعفر قلینان قواجه داعی و بنی خان قراقرلو و کلبعلی خان افشار با افواج خود و جعفر قلینان
 شادلو با سوار کرد شادلو و سوار کلیانی بحکم آصف الله و له بمرد اسکندر خان پیرون شدند هنوز دو فرساده بالا
 آفتاب صعود ندهاده بود که بزنگاه برسیدند اسکندر خان همچنان از پس بنگر گشتگان رزم میداد بعد از
 رسیدن لشکر نیران حرب و ضرب بالا گرفت از دور و لیه بکوبش و کشتش در آمدند مردم اسکندر خان نیز نیز و
 تازه هزمت کردند و در پایان امر ترکان را بکشتند و هزمت دادند از قضا در این وقت سه هزار تن سوار به مدد
 ترکان رسید نیرستان چون این بیامدند دیگر باره دل قوی ساخته آهنگ جنگ کردند جعفر قلینان کرد شادلو
 و سواران خراسانی تا خلق برده از پیش روی ایشان پیرون شدند چون در میان هر دو لشکر حرب برپا
 ایستاد و کار بصعوبت افتاد و شیر خان سرسبک با فوج قواجه داعی از قفای جعفر قلینان برسید و جنگ
 به پیوست از دو سوی ویرانه رزم دادند هزمت تن از سواران خراسانی و شادلو مقتول گشت و از آن سوی حمید
 سلطان هزاره که یکتن از مرگروگان نابرابر بود جراتی صعب یافت و بسیار کس از مردم او و سیر قتل گشت لاجرم
 ترکان پشت با جنگ دادند و طریق فرار پیش داشتند و ایرانیان بشوگاه آصف الله و له مراجعت نمودند
 و این هنگام آصف الله و له سفر بلامرغاب را بقییم غم داد و مردی را که حاجی پیک نام داشت و از
 نزد شیر محمد خان هزاره از دور خدمت فرار کرده پناهنده لشکرگاه ایران شده بود دلیل راه کرد و تا پناه
 رهنمایی کرد و بلامرغاب برد حاجی پیک که از برای چنین وقت انتظار فرصت میداشت لشکر را بمیان دره
 برد و در آنجا دو سوئی حال باز را فرافتن داشت چون لشکر میان دره درآمد ناکاه ترکان از سقفا قباچین تها

شرح سلطت و جابجیری محمد شاه قاجار

و ایرانیان را به فتنه و شورش و تفنگ ساختن فوج کلبعلی خان افشار که بر فراز کوه عبور می‌دادند تا بمباد دشمنان ۳۵۳
 مشرف می‌ان دره شوند و کار بر سر سخت کنند قوت درنگ نیاوردند و لاجرم لشکریان در تنگنای دره سخت پیاده
 ماندند چنانکه ز قوت رخن داشتند نیز وی باز آمدن در این وقت سواران خراسانی که از پشت و بلند راه آگاه بودند
 از اسبها برآمده و اسب برزوند و در آن جل صعود داده با فوج کلبعلی خان پیوستند و در می سخت برآمدند و ترکان
 شکستند اکنون چندان سربازان در آن کوه بر فراز و فرو و آخته بودند که بعد از این فتح از شدت عطش ایشان
 و یکو قوت هدی بر گرفتند و خود حضرت قلیخان شاد و مقداری جوهر لیمو با خود داشت این وقت بر سر باران
 نشست کرده تا وقتی بهت کرده باز لشکرگاه شدند و چون در این جنگ نیز لشکریان اسبهای خود را سکو
 کردند فرسی فراوان نابود گشت و بعد از آن محقق این فتنه حاجی یک هزاره مفقود شد چندانکه آصف الله
 کس بطلب داشت نشان او نیافت با محمد صبحگاه و یکو آصف الله و اسکندر خان را با سوار و قوا
 بر منقلای سپاه مأمور فرمود و محمد رحیم خان برادر حضرت قلیخان را با سوار شاد و لوبخند اول گذاشت و لشکر را کوچ
 داده تا منزل خواجگسند برانند بعد از ورود و منزل کشوف افتاد که جماعتی از ترکان بر مردم اسکندر خان افتادند
 و بر ایشان غلبه ساختند چنانکه کس اسیر گرفته اند آصف الله و حکم داد تا سواران لشکرگاه دین بر اسبها بسته
 و پشتند نختن و دویتن سوار بمجد و قوا و لان رسید درین هنگام ناکاه سه هزار سوار هزاره از کینگاه
 بر دین تاخت و جنگ در انداخت سواران خراسانی چون این بدیدند و دانستند با عدوانه ک نوان بسند
 و پشتند و در زمان پایده شده اسبها را سکو با خنده و بخوشیدن داری پداختند ازین طرف
 اسکندر خان قاجار و حضرت قلیخان تراجمه داغی با سپیده سوار بر رسیدند و هم از تقای ایشان آصف الله
 با انبوهی از لشکر راه اندازید که سوار هزاره را دیگر قوت درنگ نماند و می توانی پشت با جنگ داد پس
 روز دیگر آصف الله از آنجا کوچ داده بخارآب شهر رود و فرود شد که اکنون مردم آن اراضی در پای
 بالامرغاب میخاند و آنجا بمقداران پناه خنجر سر کوفته از قبیل از ساری برانند و پست تن شبانان
 اسیر کردند و چون در اینست از عجب لشکریان کار بر ترکان صعب سیرفت و در رابع خویش رستنی نمی توانستند
 بنابر قیسی و همفتر از خانوار جمشیدی و فیروز کوبی رود و در اعبره کردند و در اراضی بالامرغاب بستند
 گرفته شده و آنجا شیر محمد خان هزاره و زما نجان جمشیدی و شاه پند خان فیروز کوبی سواران جنگی خود را
 گزیده کرده بمضرا نجان والی نمیه و حنیفه عبدالرحمن ترکمان و نادر میرزا سپه کاران میرزا که بطلب می
 بدان اراضی رفته بود پیوستند و مجبسی از پی مشورت کردند و پیمان نهادند که تا جان در بدن توان در تن
 و از اندام مبارزت و سنا جرت دست باز دارند و این هنگام پست هزارتن سوار رزم آزمای در کرد ایشان
 انجمن بود با محمد پست و بلند از مکاره راهند سه کرده بیت و چهار جای سکو بستند و ساخته جنگ نشستند
 اما آصف الله و بخارآب شهر و دهمی طی مسافت کرد و در این وقت کینتن از اسیران شیمی که منجون نام
 داشت و پیشخدمت محمد خان هزاره بود و همیشرا و بر گرفته بر کاه آصف الله که گریخت و صورت سار
 کشوف داشت که اسکت از جماعت او رنگ و مردم و سر بی و اند خودی و شبر قانی و سوار را

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۳۵۴

ترکان سالور و ساروق و قبایل چار و ایماق پست هزاره سوار و درود فرسنگی این لشکرگاه ساخته کارزارند
و فراز و نشیب داشت و اسکنانهای سخت برآورند و مجاری آب را از لشکرگاه سده و ساخته اند آصف الدوله
بعد از شورت با سران پناه و آغرو و اثنال احمال را در لشکرگاه گذاشت و محمد ابراهیم خان قاجار را
با دو هزار تن سواره و پیاده و دو عراده توپ بخواست بازداشت و لشکر را باشت عراده توپ جنبش داد
سهل و صعب زمین را در نور دیده چون راه لشکرهای ترکان نزدیک شد جنگی نزدیک پیش آمد از دور و میانه
راست کردند و دیران روه بر بستند آتش توپها زبانه زدن گرفت و از گرد و دخان روی هجران
تیر کردن شد نخستین بی خان بهدانی بر میمنه ترکان حمله افکند و سربازان مراغه به مسیره تاختن بردند جعفر قلیخان
سریق قاجار دانی با فوج خویش راه قلب پیش داشت و کلبعلی خان حسام الملک سریق و مصطفی قلیخان جعفر
قلیخان شادلو و دوست محمد خان تیموری و دیگر سران و سرکردهگان با فوج خود بیکار از جای خود جنبش کرده
حمله بردند و از آن سوی ترکان چون شیران غضبان بجنگ درآمدند و چهار کت هم کرده حمله انداختند چنانکه با شکر
ایران بیامیختند و با تیغ و خنجر خون یکدیگر بر میخیزد و هر کت توپچیان از دمان توپها تیر میزدند بر ایشان باریدند
و ایشان را باز پس بردند و در کت چهارم سوار ترکان یکبار پشت داد و این هنگام سواران ایران در قهای هزیمتان
تاختن کردند و سربازان بیکار و پیش بردند و فرامند خان شایسون با مردم خود در آن حربگاه جلاد قلی کمال طایف
ساخت مع لقمه هفتصد تن از ترکان در آن کیهو و اریغور غرضه شکر گشت قاجار به و آغرو و دکن گذاشتند و یکبار ط
فرار برداشتند لشکریان ناسه فرسنگ از قهای ایشان برفتند و مرد و مرکب گرفتند آنگاه خیمه و خرگاه خویش را در سرنگ
ایشان راست کرده سه روز اقامت کردند و احوال و اثنال آنجا عت را بنامت ماخوذ داشتند اینوقت باقرخان
امیر آخرا کاران میرزا که لازم پیرش را در میرزا بود و مرده این فتح را دست آورده بود و جاسبی را هوار بر نشست
و چون برق جنبه علمی طریق کرده بلکه گاه شاه شاه غازی پست و مصرت حال را مدوخل کار داران درگاه
و از میمان درگاه شد و نواخت و نوازش خرواند دید اما آصف الدوله بعد از آن فتح آهنگ یرت او یک
کرده بمنزل حکمت تو که اول آن اراضیات درآمد و از آنجا بمنزل آستین خواج که کوچ داد همانا که روی اذن ط
مرا حدیث کردند که آستین خواج غاریت که شش تن از مردگان را در آنجا بود بقت نهادند که در حدیث
بیخ غلی راه کرده و فساوی با دیدند و جد سکی و آهوی در کنار ایشان افتاده که نیز بصورت نخستین است
و در تخم زندان سگ بران آهونایان است چنانکه بیخ نقفان پذیرفته و سوی بدن سگ و آهوا غلی نرسیده
و همچنان مرغی مانند حمار در افتاده است که یک پر آن را آسیمی نباشد و بعضی از مردم کان کرده اند که ایشان
اصحاب گفته و نگارنده این اوراق قصه اصحاب کف در قیم را در کتاب اول تاریخ التواریخ رقم کرده و بصواب
آن در دست باشد اکنون بر سر سخن رویم آصف الدوله از آستین خواج بمنزل چار شنبه و از آنجا بارض قضا
فرود شد که تا میمنه و از ده فرسنگ ساخت داشت در این هنگام یکباره کار بر ترکان صعب افتاد ناچار
بزرگان میمنه و سران خودی و شتر غانی و سرکردهگان چار و ایماق و دیگر قبایل از در ضرر اعت
نزدیک آصف الدوله آمدند و سران قیاد و اطاعت فرود داشتند که لشکر از قضا به جنبش بخند و ابواب

و امیر آخرا کاران

شرح سلطنت و حجاب کبری محمد صادق

کوشش و کشتن نمود و در آلاء آصف اله و له یکن از مردم خویش را بمینه نرسد و بهر چه خواهد توان
 پذیرفتند آصف الدوله مسئول ایشان را بجا بجا متصرفان داشت و جعفر قلیخان کردشاد و در دانه میمنه نمود
 جعفر قلیخان راه برداشت در شش فرسنگی بمینه شیر محمد خان هزاره و زمان خان مجیدی بابر سواران را
 پذیرفته شد و در قلعه المال کجیب بضاعتی بکوه دستسما کردند و روز دیگر از طریق و قوزگل در دانه میمنه شدند
 و قوزگل عبارت از نه کوه باشد که مادر شاه افشار بر عبور دادن توپ بمینه بمجا در سنگ خار به
 شاری کرده با جلد چون بمینه دید خوانین تمام قبایل بابر سوار با استقبال او بریدند و امانت قبا
 سینه بر فستند مضافاً بخان والی مقدم جعفر قلیخان را عظیم کرامی داشت و او را شانزده برور همان بدو
 و در سندان برداری و چاکری شاه غازی پیمانی محکم نمود و آنگاه نسرند خود بکیمت خان بشیر طرک
 مورد داشت که هزاره لازم رکاب پادشاه باشد و همچنان رستمخان شیر خانی و شاه و لیخان از خود دست
 ذوالفقار شیر سرباز قبیله او بکب و شیر محمد خان هزاره و زمان خان مجیدی و دیگر سپاهیان و سرکردگان
 قبایل هر یک یکن از نسرند از آن خود را از بجه کروگان کیسل خدمت شاه غازی داشتند و نسران خان مجیدی
 میر احمد خان عماد و خذرا با کروگانها همراه داشت و یکصد سرباسی سقلانی و ترکمانی که رکاب نسر
 بود از بزشک کش گردیده کردند و از در ایل و اطاعت عریضه بآنگاه دادند و بجه جعفر قلیخان برگرفته بآنگاه
 آصف الدوله آمد و اینوقت بزرگان قویله شد و ابواب بیع و شری مفتوح افتاد و مردم میمنه از خود نرسند
 و پیشانی حل داده بآنگاه آوردند و لشکر راست عیش و خفت بدست شد و عبداللہ خان قیچاق
 برادر شاه سپید خان بزرگ آصف الدوله شتافته ملاقه طاعت برگردن نهاد و عفو عصیان خویش را بران
 ضراعت خواستار آمد و دو هزاره خانوار قبایل قیچاقی و مودودی و فیروز کوهی که در تحت فرمان او بودند
 از قیصار کوچ داده بشت دستک باز پس آورد و در ساکن خویش جای داد و سپهچانان از سوی دیگر مضافاً بخان
 برادر زاد و خوار با عریضه و پیشگی جدا گانه روانه درگاه شاه غازی کرد تا که آصف الدوله از نسران
 مراجعت دهد چنانکه در جای خود مردم می افتد

انجمن علای هرات افغانان را بجلست شیعیان بنام حجاب و

چون این جناب بکامران میرزا رسید و دستا و کانش بی نیل مقصود مراجعت کردند از بی چاره بایار محمد خان
 خود سخن بشوری انکند و بجه ابیدار محمد خان ملا عبدالحی که از اجله علای مملکت هرات بود مردم قریب شکی
 که از جوسدات شمره میشدند بشیر طلبید و در مسجد جامع مردم شهر را انجمن کرد پس از نماز جمعند او را
 که ای مردم اگر این سپاه بدین شمره که کنند جان و مال شما بر شود و حفظ جان و مال واجب است این
 بر زیادت معافیت با اینجاست جفا و بی پس انداخت که اگر کشته شود جای در بشت کینه و اگر از ایشان
 بجای بم بشت شمار باشد مردم را بدین کلمات جبهش داده می کرده که به کرباب و بر فستد و غسل کردند و با حق
 بچند و گفتن بوشیدند و مردم شکی از پیش روی و شجاعت این از قذالات حرب و ضرب را گرفته از دروازه
 حاکم آبکنک معافیت بیرون شدند و نخستین بفرمان محمد خان امیر تومان باز خواندند و بجه بیرون شدند

در به دیکر و در کلوترنگی بر قتل علی محمد خان کرد و بچه آمد و بر جای سر شد یحیی از افغان شتافت که سر از تن او
برگیرد و عیسی خان افشار چون این بدید تاغ آفت تابست و پنج تن از افغان را عرض شمشیر یافت و خود نیز
موجود شد با همان جرات علی محمد خان را بر فرس زمین حمل داده از آن سرگیری و برد و این وقت خبر ترکان از
ایشان بشکرگاه رسانید و محمد ولیخان سرپشتگانی و مجبلی خان خوشی و خیرالپسکی با قزاقان افواج خود
از جای منیش کرده بر آنجا حمله بردند در اول مجلسی دشت تن از افغان و چهار تن از سادات لشکر
و یحیی از غزاکان یا محمد خان وزیر مقتول کشت و پنجاه و شش تن جرات یافت و جمعی نیز اسیر کشت افغانان
پای اصطبار لغزید و دشت با جنگ داد و بشهر در گرفتند و خیرالپسکی نیز در این جنگ زخمی برداشت این
که این جنگ بر حسب فرمان عبد علی محمد خان را بمشهد مقدس حمل داده خاک سپردند و محمد صالح خان سرزنش او
بجای چارسوب کشت و هم دیکر باره یا محمد خان افغان لشکر حاجی خان نداد و داد و طلب همان کرد
و بر حسب فرمان شاهانه غازی یحیی از یاورهای فوج شقایق شهادت و رفته و آغاز گفت و شنود کرد و در
این کار سخن چنان برآمد که در گزشت یحیی با غزیز خان کردند و هم در این وقت بجعلی خان مستد اباعی وزیر باشی آمد
از غلام از او پرسید که از تربت شیخ جام و حدود ارض اقدس آنوقت و معلوم و قورخانه بجانب لشکرگاه
حمل دهد و دیکر چنان افتاد که التعلی قوره یا نصرت سوار از ترکانان جنگ آورید و کامران میرزا کسب اهرات
و ازینوی جیب الله خان امیر توپخانه برای حمل خندان که اعلا در اسخلاف می آورند از لشکرگاه تختی پذیرفته
و در عرض راه سواران ترکان آنسی و چارتن را سر بر گرفت و پنجاه و شش کس را اسیر نمود و یکصد و پنجاه سرباز
اخذ و دشت بقیه السیف باز مت فرادان از مصاحکاه راه فرار می داشتند هم از فضای زمین چارتن
تاختن کرد و روز دیکر اسیران را از پیشگاه شاه بگذرانید و حکم فرستاد تا ایشانرا نیز عرضه تیغ سازند و امیر توپخانه
و لاندانش را بجلاخ فاخره قرین مفاخرت فرمودند و نیز فرمان شد که مصطفی قلیخان معادل خنجر از غزاکان
از حال باد فیض بشکرگاه حمل دهد تا لشکر چنان را وقت و سعی در امر معیشت باوید آید و درین هنگام چون فصل
خفیف بود و درستان از پی در میر رسید شاهانه غازی بفرمود تا مردمان در ظاهر اهرات از چوب و سنگ
و گل از بد خوش خانها کنند روزی چند بر کشت که شهری از نو بستان کشت و مردم قورخانه و چاقخانه نیز
کار خانها را آورند و بسی امیر خان فراسباشی توپهای بزرگ بر میخند چنانکه کوهکان مرا می بدرون آن
توه خند رفت و همچنان کلوتر توپ بر میخند و بار و دبا خند و فیشک پر داختند و این وقت برادرزاده و ابی
حاضر از گاه پا داشت و عرض و پیش سفرانچان را پیش گذرانید و اظهار خرافت و طاعت کرد و شاه
غازی رسول اورا شاد خاطر باز فرستاد و فرمان کرد تا آصف الله و طرق مراجعت سازد و او در حشر اول
و پنجم به پیشکرگاه پست و بزرگان قابل حبشی و هزاره و نامی را که بکوهکان آورده بود عرض داد
و بعد از شش روز از کشت و حکم شد تا دکن اهرات راه خراسان بگذرد و در محل فعلی آذوقه و علوفه بشکرگاه
سی محمد سمرقانی و ده و آن مردم که بکوهکان آورده بود بجلاخ فاخته و ذافت و غوزش
خور و صبحان و غیره رخت و راجت ده و آصف الله و خاستداده که پای باره اهرات شده

و در این وقت که امیر توپخانه و سواران ترکان در راه بودند و سواران را سر بر گرفتند و پنجاه و شش کس را اسیر نمودند و یکصد و پنجاه سرباز را بجلاخ فاخره قرین مفاخرت فرمودند و نیز فرمان شد که مصطفی قلیخان معادل خنجر از غزاکان از حال باد فیض بشکرگاه حمل دهد تا لشکر چنان را وقت و سعی در امر معیشت باوید آید و درین هنگام چون فصل خفیف بود و درستان از پی در میر رسید شاهانه غازی بفرمود تا مردمان در ظاهر اهرات از چوب و سنگ و گل از بد خوش خانها کنند روزی چند بر کشت که شهری از نو بستان کشت و مردم قورخانه و چاقخانه نیز کار خانها را آورند و بسی امیر خان فراسباشی توپهای بزرگ بر میخند چنانکه کوهکان مرا می بدرون آن توه خند رفت و همچنان کلوتر توپ بر میخند و بار و دبا خند و فیشک پر داختند و این وقت برادرزاده و ابی حاضر از گاه پا داشت و عرض و پیش سفرانچان را پیش گذرانید و اظهار خرافت و طاعت کرد و شاه غازی رسول اورا شاد خاطر باز فرستاد و فرمان کرد تا آصف الله و طرق مراجعت سازد و او در حشر اول و پنجم به پیشکرگاه پست و بزرگان قابل حبشی و هزاره و نامی را که بکوهکان آورده بود عرض داد و بعد از شش روز از کشت و حکم شد تا دکن اهرات راه خراسان بگذرد و در محل فعلی آذوقه و علوفه بشکرگاه سی محمد سمرقانی و ده و آن مردم که بکوهکان آورده بود بجلاخ فاخته و ذافت و غوزش خور و صبحان و غیره رخت و راجت ده و آصف الله و خاستداده که پای باره اهرات شده

شرح سلطنت و جاکیری محمد شاه قاجار

۳۵۷

یار محمد خان را دیدار کند باشد که او را بپند و موعظت ازین غفلت و عظمت بریزد و با محمد رضت قاضی
 کرده بیای بار شود و یار محمد خان را طلب نمود و چند انکبوت او را فرودیم و امید سخن کرد و مفید نیفتاد و لا محضه
 حب فرمان طریق خراسان بر گرفت و هم درین وقت از جواب دوست محمد خان سر و کار کابل و دولتی
 سیستان و بخیه و سکه پادشاه پنجاب و بخارا و آند قتل قور و والی خوارزم رسولان چرب زبان و کتف
 و دیوانی مندر اوان از دنبال یکدیگر برسید و هر یک مورد نواخت و نوازش شدند و از مالک ایران
 سال و یوانی و متوقات سلطانی فضلعلی خان یوزباشی بشکوه کاه خل داد و هم در این سال خسرو خان
 والی اصفهان از محمد ابراهیم در بیکه از کد حمله ایان بحال بنجان بود و بخیه و خا طر کت و چنان دست
 کر عیت بنجان را در کد اشن سال و یوان نخل باشد لا محضه او را مأخوذ داشته مجوس فرمود و چند تن
 داشت که هم در زندان جان بداد کرد و او در خا طر مردم و حشمتی انداخت اما هنوز مندرمان پذیر بودند
 چنان افتاد که بعد از روزی چند آقا شیخ نجف آبادی را که مردی شناخته بود و هم بزندانخانه در افتاد
 خویش و زندان او کتفد بیکان با آقا شیخ همان معالمت در میان است که با محمد ابراهیم کرد و خنجرین آغچه
 کرده از در ضاعت بیرون شدند و بزرگان شهر را بشاعت برانگیختند آقا میر محمد مهدی امام جمعه کتولی بخبر و
 کرد و خواستار بانی او کت خسرو خان پذیرفتار شد و در قید و بند آقا شیخ پیروز لا محضه مردم بشوید
 و غوغا برداشتند و باش شهر بخسرو خان تاختند و او را در عمارت بهت دست محاصره انداختند و روزی
 چند کار بمقاتلت رفت و از جانین جز کلو زلفک و میانه رسول نبود و صودت ایحال روز حرکت شاهنشاهی
 غازی بیجا بهرات مدونش درگاه افتاد و شاهنشاهی غازی بفرمود تا فرخ خان غفاری کاشانی بدانجا شد
 صورت حال را باز داد و بعضی رساند فرخ خان از زندان راه برگرفت و در منزل مورچه خورت عباسعلی خان
 و بیجی باشی سابق از قبل خسرو خان او را استقبال کرد و آقا محمد مهدی امام جمعه اصفهان آقا محمد علی منصب
 بزرگیک او فرستاد و هر یک همی خواستند و او را برای خویش بر بند و با او متعلق شدند و مردم شهر نیز آغمن شده از دروازه
 برون تاختند و با فرخ خان بشهر در رفته همچو استند او را برای امام جمعه در بر بند مندرخ خان کفشار بیجیک را
 زیر قمار شد و برای خویش منزلی اختیار کرد و چون بدانت که میان مردم اصفهان و خسرو خان کار باطل
 فان کرد صورت حال را معروض درگاه داشته لاجرم کار داران دولت منشور کردند که خسرو خان را روانه
 گاه سازد و خود بقم شهر و اخذ خراج دیوانی بر داند تا آنکه که حاکمی منصب شود و از پس آن فضلعلی خان
 ابغی را مثال حکومت بدادند بعد از دو و چهار ماه و یکم مندرخ خان در اصفهان بود و منال و یوانی را
 پرداخت و بعضی اوان و آلات مرصع ملای که مامور بود باخت و روانه هرات کت و فضلعلی خان درگاه
 ریش استوار شد و مردم را آسوده خاطر نمود چون یکچند دیگر از مد حکومت او بگذشت میرزا جواد اصفهانی
 وزیر منال و یوانی بود و در اخذ اموال مردم و اطفال منال دیوان خود داری نتوانست کرد و هم شب بمو و لب
 ماز و طرب بر دوازده و ده هفت الامر از و خاست عمل تبرسید و هم کرد که مبادا وقتی فضلعلی خان از منال
 و ان پیشش کند بدان سر شد که با جاعتی همدان شده سفر هرات کند و دست او را از حکومت اصفهان

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۳۵۸ باز دار و صنعتی خان کنون خاطر او را کمشوف داشت و او را بحال نگذاشت و ناگاهش دستیکر ساخته جاس از وجودش بیادخت و هم در انیال شایسته غاری شاهزاده طهاب میرزای مؤید الله را که حکومت بهمان و توابع آن اراضی داشت حاضر حضرت نموده فرمان کرد تا در سفر هرات ملازم رکاب باشد و ابیسیج راه کرده از قفای لشکریان کوچ داده در اراضی هرات بدرگاه پویت و اما هنگام مراجعت پادشاه از تقدیم خدمت هیچ شب و روز نسیاسود

فراگردن ظل سلطان و تعینی شاهزادگان از قلعه اردل بمحکمت روسته

و هم در انیال مرض طاعون در محکمت آذربایجان راه کرده و شهر مراغه و اردل ببله تبریز تحویل دادند چون بایک تبریز بملاست بود ظل سلطان را از مراغه و دیگر شاهزادگان را از اردل ببله تبریز تحویل دادند چون بایک طاعون منبست و یکباره فرمان شد تا اردل جای کنند ایشان ظل سلطان و عیسی میرزای رکن الدوله و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و محمد تقی میرزا حسام السلطنه و امام وردی میرزای کشیکباشی و شاهزاده محمود و شیخعلی میرزا و محمد حسین میرزای حشمت الدوله و دبیر اعظمان میرزای سپهرک آرا بودند چون بچند از مدت از زمان در قلعه اردل توقف نمودند رکن الدوله در خاطر گرفت که اگر تواند از تنگای زندان فرار کند و خواست تا از میان قلعه بیرون شهر نقی حضر کند و از آنجا بدو پس بی آنکه کمون خمیر را کمشوف سازد شاهزادگان را بر آنجخت که باید درین قلعه گریز از بھر خویش کرد و از حاجت بیان شهر رفتن و بامردم فرومایه شنیدن و گفتن مستغنی گشت پس بصوابه یکدیگر محمد حسین میرزا با محمد خان زنکنه امیر نظام مکتوبی کرد که اگر چه ما باز داشته زندانیم اما پادشاه را واکانیم و خود و هر یک و شهری شهر یاری بده ایم و با ساز و برگ شایسته غنوده و آسوده ایم امروز درین قلعه گاه و بچاه و محتاج بکوبه بشویم و ناچار باید میان شهر عبور کنیم و با اهل برزن و بازار و در حاشا عسیران شویم این حادثه بسیار بر ما صعب است و نام دولت را نیز بپست کند اگر تو از مال غنیشین معادل سیصد تومان زر مسکوک در راه مایل کنی تا درین قلعه بنشینان طامی کنیم بسیار نباشد و هر یک از شاهزادگان در آن کتب کلمه چند رقم کردند و خاتم بر نهادند چون مکتوب ایشان لمخوذ امیر نظام افتاد و سیصد تومان زر از بهر ایشان انفاذ داشت و شاهزاده رکن الدوله مقصدی عمارت حاکم گشت حد یقینی میرزا سپهریاب السلطنه که حکومت اردل داشت و حاج علی عسکر خواجه سرای که وزارت او میکرد اگر چه همه روزه آن قلعه دریافته و شاهزادگان را باز پرس میکرد بعلبب بیان حاکم از حلیت ایشان غافل ماندند با بخله شاهزاده رکن الدوله آقا محمد ابراهیم برادر زن خود را روانه قزوین کرد تا بهانه خضر جایی حمام دوتن مرد معتنی آورد و ایشان را با تا بکار درآمدند و در میان مقننیه را آموخت که از جای حمام نفستی بیرون بایر و بزند چنانکه از میان خندق سر بر کند و این خندق که همه ساله پر آب بود از قضا سبب قتل باران خوششده بود و میان فرادان داشت با بخله مقننیه همه روزه جایی حمام خضر کردند و همه شب نقب بریدند و صبحگاه سر نقب بر بستند و خاک آن با خاک حمام بر بزرگم کردند تا آنجا که سراسر از میان خندق بیرون کرد و دواهی بیان نیز از شد پس سکنی بر سر آن حویلی نهادند و ازینوی نیز سر نقب را استوار کردند و مسافت این نقب پست ذرع بود چون کاغذی پای قتل شاهزادگان

شرح سلطنت و حجاب خیری محمد شاه قاجار

محمود و محمد جین میرزای شته الله ولد از دور و نزدیک تفرس کردند که شاهزادگان آهنگ فرار دارند و همه کردند
 که مباد بعد از شهادت شاهزادگان ایشان در اجرت بخت و بخت بدارند لاجرم حاجی علی اصغر را دیدار کرده و او را
 کشتند روزی چند بگذرد که شاهزادگان را در اراضی دولت روستیه خواهی یافت حاجی علی اصغر تفت
 خاطر شده چنانی بسیاری رکن الله و شافت و رکن الله از دور و دور سخت برسیه و از برای پنهان
 داشتن ابرصوب چنان دانست که نشین او را بر سر نقب باز و تا اگر در خانه نفس کند بر زیر پای خوشین بماند
 نزد با بجد با علی بخت و حاجی علی اصغر را بر شاند از قضا که بنیان نقب در رفت بود و چون نقب را تارکیت
 و سد و از آن یافت مضطرب شد و هر زمان جستن کرده خوشین را بد آن تخت پاره که بر سر نقب نصب
 بود میگرفت و بانگ بر میآورد و در کف در چهره رکن الله و دیگر کون میشد و حاجی علی اصغر آن بانگ میشنید
 و پرسش میکرد اما فهم نمیکرد که از کجاست و چون قضا بر این رفته بود این را از مستور بماند و حاجی علی اصغر
 از اندیشه فرار ایشان با خنده فریاد سخن کرد و رکن الله و در پاسخ سوگند یاد نمود و او پیشین خاطر شده بر خاست و راه
 خویش گرفت و دیگر باره رکن الله و آقا محمد ابراهیم را بیرون فرستاد تا بدست تجارت دهه سراسر بخیرد و با
 و تفری کلمه از آن که نزدیک بقعه ارک بود و پرواز بر بست و همی گفت چون مندری شوند در قزوین برده بفروشم
 و سودی برم چون اینکار با سپاری رفت رکن الله و خواست بداند که اگر شاهزادگان این را از آگاه شوند با او چه
 خواهند شد یا بپاک شد این را از پرده بیرون خواهد افتاد با خویش اندیشید که در خلاصی ازین بند ایشان شوی
 میکنم و ایشان را بگری صعب و سمناک میطلبم اگر اجابت کردند بمان ازین نقب دل گرفتار خواهم شد و داشت
 و اگر نه این تر نیز از ایشان ستور دارم لاجرم شاهزادگان را در یک محاسن بچین کرد و گفت تا چند در میان
 خواهیم زیت کفشد چه چاره توان کرد و گفت اگر کوچه من گویم پذیرفتار شود خلاصی تو اندیشه است آنگاه بیت
 ما خود چند تن از شاهزاده کایم و زنها کرده ایم و بخواهیم دیدیم هر یک شیشری بست کنیم و هم کرده بدین اولیا
 و همه را تیغ بگذرانیم و از قتل بر شویم شاهزادگان کفشد سخن بر مجال راندی ما سودی با شیم چگونه تو این را بخت
 غلبه کرد و میگفت جان بر سر اینکار نینمیزد رکن الله و گفت کسی که از جان بگذرد چگونه ازین زندان تواند بخت و دیگر
 سخن بخود شاهزادگان بر خاستند و بر کس بسیاری خویش شد از میان لغتی اسمعیل میرزا را بداشت و گفت اگر نه
 حکم کنم کردن بنی ازین بند را بشوی در پاسخ گفت تا بامن کشف ضمیر کنی و پست در وی کار را بشکرم با تو بمان
 سخنم و خود را بخطر نمیکنم و در اینر کسبل کرد تا شب یکشنبه بیت و ششم ربع الثانی که آهنگ فرار داشت چون
 ساعت از شب سپری شد ظل سلطان را آگاه کرد و برادر اعیانی خود اما نوروی میرزا را نیز آگهی داد و هر سه
 تن بر سر نقب آمده سر آن باز کردند و چند شمع در میان بغروفتند و در آن سوی چپ که مواضع کرده بود آقا محمد
 ابراهیم با چارتن چاکر و کچن دلیل راه همسبها را بر داشته نزدیک بکار خندق باز داشت و ازینوی چن شاهزادگان
 خواستند بدون نقب رفت زن رکن الله و بیا و آقا زاری نمود که سوار گاه چون شاهزادگان فرزند
 نصر الله میرزا را سر بردارند رکن الله و فرمود و در اینر حاضر کن پس نصر الله میرزا با پدر پیوست و هر چهارتن نقب
 در رفته میان خندق سر برد کردند و درینوقت ظل سلطان از هول و هیبت مهربش شد رکن الله و

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۳۶۰

بعضی تارسی برکاو بت از خندق بغیر از بدنه و بر بستی سوار کرده کین از پس پشت او نشست و او را بداشت
پس شتاب زده راه برگرفته و در عرض راه بیان درختانی رفته یاوه شدند و لطمی سرگردان در میان درختان
از پ و راست شدند و شایع را ندانستند تا سپیده بزد و در روشن شد پس راه را شناخته و بقدم محل تابستند
چون دو ساعت از ورسیری شد بقراولان نزد دولت رسیدند و از قلعه اردو پل تا به انجا و پل مسافت
بر زیادت بود با بجهل فراوان گفتند شمار با کار داران دولت ایران سپاریم و نیز اجارت نه ایم شتر
سفر کشیدیم در اینجا باشد تا صورت حال را بگیتان که کار فرمای است معروض داریم بجهل حکم کند چنان
خواهیم کرد مکن چون مسوف صاحب در این وقت بحسب نشورایمیرا طور حکومت ایران و طالش داشت
و این همان کس بود که نیابت کر بایه و فاطمی داشت و چون کر بایه وف در طهران بشویش عام مقتول گشت
چنانکه مر قوم شد مسوف سبی ظل سلطان و کار داران او از هلاکت نجات یافت این هنگام در قراولان نه رویه
بیادش آن بکونی شکوختی می کرد با بجهل این قصه را بخار کرده بچستان فرستادند آن از آن سوی چون روز
بر آمد علیرای خان که سر بک نکاهان قتلعه بود بعد از آن همه روز باز پرس حال شاهزادگان آمد و از آن جناب
چیزی نیافته در حال حاجی علی اصغر را آگهی فرستاد و او شتاب زده بیام و صورت حال را باز داشت از عقب
پادشاه بر جان خویش ترسید بختین زن رکن الدوله را بمقام عقاب و عقاب باز داشت و لطمی با چوب
سرو منفر او را بگرفت و او عقب را بنمود و گفت از نیزاه بدشتمند مرا چه کند باشد اگر تو ایند ایشان را و سیکر
کنید و کفر ساینده آنکه شاهزادگانی که بجای بودند بجهل گرفته گنده و بنیخ بر نهاد و در یک زن خان
باز داشت این هنگام مدتی میرزا نیز بر سید وخت آشفته حال بود و می بگرداره در می آمد تا به داد بکوان
نیز راهی کرده باشند و وقتی دیگر بدشوند چون عبور او بر کنار زندانخانه شاهزادگان افتاد محمد تقی میرزا حاکم السلطه
فریاد برداشت که ای مدتی میرزا نام و شک از بهر کدام روز است ندانم که غم بجای پدر باشد ما هم غم تویم
و هر یک نزدیک تو شست پدر داریم اگر نه تن برادران ما گاهی کردند عصبانی بر ما نباشد پای ما را چسب
بر کنده نماده ای و بنیخ کردن مشکند ای این سخنان بر مدتی میرزا کار گرفتاد و بر زندان خانه در رفته
کنده از پای اعظام خویش برداشت و فرمود تا قراولان پیسته بخوان ایشان باشند و از ایشان جدا نشوند
اما حاجی علی اصغر و علیرای خان با چند تن از مردم خود سوار شدند چون برق و باد از دنبال شاهزادگان پشت
و در قراولان نه رویه ایشان را دیدار کرده و از غایت سادگی خواست که بر بارشی و ضراحت آنجا متراجس
خانه مراجعت دهد روی بر خاک نهاد و اسکت ببارید و گفت اینجا که شما کردید اگر کس خبر بیاد شاه رساند
مراقبت بگذارد بر من رحم کشند و باز شوید شاهزادگان کشتند و مر و هنی باشی زن و فرزندند از ای خویش و
پیوندت نباشد اگر ترساکي به راه باش تا تو را با خوشین کوچ و هم گفت اگر من با شما سفر کنم این مزاج و مزاج
که در ایران کرده ام و لطمی مال سدر احم آورده ام بجهل با خود عودان دیوان شود و اگر شما بر این پر خسته بختید
و بنده آنجا نه مراجعت کنید مزاج زبان رسد و در اینجا این سکت همی اصلاح کرد و شاهزادگان در خشم شدند
و گفتند ای مرد کول احمی بر چنین راه خود گیر ما هر یک پادشاه و پادشاه زاده بوده ایم و بر سراج و تخت

شرح سلطنت بن یحیی محمد شاه قاجار

خنجر که ده ایم بعد از سه سال که از مجلس کریمیه ایام باز شویم و خود را عرض تیغ تیز سازیم از بهر آنکه تو مرد سپه خنجر
 از ده و پنج مربع و ده کرمی مربع خود بر خور و باشی این تسلیل بضاعت را از خون اینجاست افزون میدانی
 و او را بکف زدند که بنیزای پیرا حق و انپیش بر انداخته چار حاجی علی اصغر باز و بیل شد و مهدی قلی میرزا
 صورت حال را در عریضه بخار داده بدو کاغذ شحیرا فرستاد و هم در این حال بنکام حرکت اردوی پادشاهی بطرف
 هرات بر حسب فرمان حسین خان مقدم که اجودان باشی سپاه آذربایجان بدو سوره و سپاده لشکر آذر
 بایجانی را با تو پخته و قو خانه کوچ داده و در طهران کشت و در آنجا دو فوج سربازان خمسه را که از سفر هرات
 بسبب تاخیر اجری تعاعد و رزیه بودند مستمال ساخته با خود برداشت و در سمنان بکرا که پیوست و
 چهارده فوج سه باز و پنجر سوار و پیشگاه حضور عرض داده و مورد لطف خروانه کشت نشان مزبیه سیرت
 و حایل سرخ و یک قبضه خنجر مرغ پافت و از آنجا تا منزل میامی ملتزم رکاب بود چون تسکین وزیر مختار
 انگلیس که مأمور بتوقف و اصلاح بود از سفر کردن شاه غازی بطرف هرات و افغانستان
 هر اسناک کشت و پیوست که بعد از فتح هرات و افغانستان مملکت هندوستان آشفته شود و مردمان
 بر شوزند و کار داران دولت انگلیس را از خود دفع دهند و هم تواند بود که دولت روس و ایران همدستان
 شوند و در کار هندوستان ضللی انداخته بدین خیالات بنجاشتن و کفین ترهات پرداخت و هر روز مکتوبی
 بدولت انگلیس بکسل کرد تا موارد مصافات را که و رات و همیات آلوده کند و نیز مکتوب افاد که جارج هشتم
 پادشاه مملکت انگلیس و ادعیه کانی گفت و چون از خانه ان سلطنت پیری مخلف نبود و خبر برادر او که و کتور
 نام داشت مقصدی امر سلطنت کشت و این وقت کار داران ایران اجب دانستند که سفیر سفر بگلستان فرمایند
 که بتبیت جلوس او کویدهم با صلاح ذات پین پردازد و شبها تکیل را مرتفع سازد و همچنان بدولت
 فرانسه و منته ابواب ضحوت و مهربانی باز دارد و ساز مصادقت و موافقت فراز آرد از میان حسین خان
 اخیار رسد و بدو و بر حسب ابراج و ان باشی قامت عساکر مشیر شور تخانه و ایلچی کسر لقب یافت و با سوار
 بغارت دول ثلاثه آمد و از منزل میامی رخصت یافته روانه تبریز کشت و روز پنجم بهت و سیم جادی آلافره
 از تبریز بیرون شد و طی مسافت کرده از طریق خوی و چالدران راه سپهر کشت و در قریه قرا کند که سرحد
 اراضی روم و ایران است از قتل بسلول پاشا حاکم بایزید همانند ابرسید و محال بایزید را در نوشته باریان
 الروم آمد عثمان نوری پاشا سر عسکر حاکم ارزن الروم مقدم اورا گرامی داشت و از مملکت او بجهت
 تمام گذشته غره شبان بشیر و اسکله طرازان در آمد عثمان پاشا حاکم طرازان نیز همان یک رشت روز
 پنجم بهت و از دهم شبان بکشتی بخار سوار شده صد و شصت فرسنگ مسافت در یاراد و شبان روز دوازدهم
 یکشنبه پانزدهم شبان وارد اسلامبول شد و شب پانزدهم رمضان باتفاق ستار و نوری افندی وزیر
 جعفر خان مشیرالنه و له وزیر مختار ایران شرف حضور سلطان یافت و ملاطفت فراوان و تمثال شاه
 غازی محمد شاه را از اجودان باشی طلب فرموده دیدار کرد بعد از رخصت از حضرت سلطان روم با ایلچی دولت
 فرانسه و منته که در اسلامبول متوقف بودند ساز مراد و ت و مخالفت نهاد و اما لار و پانخان پی ایلچی کریمیه بنی

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۱ پیم داد که اگر از بهر تماس سفر لندن خواهی کرد راه کشاده است و اگر از در سفارت ایران بدانجا خواهی شد
چند آنکه مسوالات مترکبیل در ایران قرین آنجا نشود و راه نیابی با بکله حسین خان پنجه سیم شوال از اسلامبول
کوچ داده هفت و یکو بخیریه سیره سرحد خاک یمن آمد و از آنجا قطع مسافت کرده از طریق خیریه کار نو بکلت
منه فرود شد بعد از ورود به دارالملکت وینه پرسس مترنخ وزیر دول خارجه را دیدار کرد و او بعضی از مکیات
مترکبیل را که از ایران بمنه فرستاده بود در آنجا بطبع درآورد و پراکنده ساخته بودند آشکار ساخت
نهی از آتشکاری ایران و شورش شاه غازی بدات نگاشته بود حسین خان در پاسخ از نقض عهد کاردار
انگیز باز نمود چه در عهد نامه بته می که در جلد اول تاریخ قاجاریه رستم شد ثبت است که چون شاه
ایران قصد افغانستان کند دولت انگیز را در میان سخی میت و با این معاهده کشتی جنگی به بندر فارس
فرستاده و اخبار جنگ نموده و کامران نیز از مخالفت پادشاه ایران اغوا نموده پرسس مترنخ گفت
نیکو آن است که این کلمات را ترجم کنی تا من بمنه فرستم و کثوف دارم که کبیل دولت انگیز را بنقض
عهد شناخته خواهد داشت پس این سخنان اثر جانی کرده انفاق لندن داشت و از آن سوی انجلی کلیس که در
بود حسین خان را دیدار کرده آگهی داد که میان دولت انگیز و ایران کار برخاصیت و معادلات است و سفارت
نور دولت ما پذیرفته میت اما کار داران انگلیس چون از سفارت حسین خان آگهی یافتند پارلمان
وزیر دول خارجه کس نیز یک او فرستاد که اگر شاه ایران دست از افغانستان باز دارد و دو کورتر
مسکو تسلیم کنیم و موجب سپاه آذربایجان را همه ساله از فریشتن برسانیم حسین خان صورت حال را
عریضه کرده بدست فرستاده خود فرج الله یک روانه درگاه شاه غازی داشت و خود وزیر چهارم در
دراک خدمت پیرا طومر نه کرده مورد لطف و اشفاق گشت در روزی چند بود تا جواب کتب وزیر دول خارجه
از لندن برسید نگاشته بودند که ما را با دولت ایران خصوصی نباشد چون مکیات کبیل موارد صغرا که
ساخته اگر کار داران ایران سخن از در معذرت کنند عذر ایشان پذیرفته است با بکله حسین خان بعد از پنجاه روز
توقف در منسپانخ نامه شاه ایران را از پیرا طومر نه گرفته روزیازدهم محرم آهنگ حکمت دانسته کرد
چنانکه در جایه خود مذکور خواهد شد

قصه حسد ابی حمزه به ست علی رضا پاشا وزیرعباد

و هم در این سال علیرضا پاشا وزیرعباد و دولین ایران دروم را که سالهای دراز زلالی صافی بود و
و خاشاک نقض عهد و طوفان فتنه و فساد که ساخت از بهر آنکه در شهر حمزه جوانان حاکم و عشاران بخارا
و بازگانان طرق رفی و مدارامی سپردند و ازین روی تجارت بیشتر حل خود را بنجره حسد و دیار و روزه
عشاری بصره کاسته شد و این معنی در خاطر علیرضا پاشا ثقلی حاکم شد و انتهاز فرصت بصره و تیان بنگام
که شاه غازی در ظاهرات لشکرگاه داشت وقت را شایسته داشت و لشکری اجنه کرده ناکاه بهر
حمزه تا متن آورد حاکم حمزه و جماعتی از عرب که در آن بده سکون داشتند چون این بشنیدند بقصد
پروان شتافتند و در اول صد پای اصل را ایشان بلغزید جماعتی قیتل و کوهی پراکنده گشته لشکر دولت عثمانی

شرح سلطنت و حجابیگری محمد شاه قاجار

بیاضی و دافعی بشه در فقه و مرد و زن مقبول و زنان و حبیبان را اسیر گرفتند و اسوال قامت شد و بازار گمانان ۳۶۳
 خانه و بازار را مأخوذ داشتند و بسوی بغداد کوچ دادند چون این خبر در کنار هرات معروض در کابش شاه غازی
 افتاد و تختین بغیر میوه و کتابی بکار و داران دولت روم کردند و میرزا جعفر خان شیرالدوله را که این وقت سیف کبر و عظیم
 اسلامبول بود مشور فرستاد که اگر کار داران دولت روم هر کس این خسارت کردند و علیه ضایعات را به این
 جبارت کیفر نمودند قواعد اتحاد استوری باوید نخواهد شد و اگر نه ما این کینه را باز خواهم بست زیرا که
 باز خواهیم داد چون این مشور باسلامبول رفت میرزا جعفر خان و وزرای دول خارجه را بجنس ساختند و حرکت
 با وزیر دول خارجه صدر اعظم دولت عثمانی سخن کرد ایشان چون در جواب سچا رواندند با غلوط انداختند
 و گفتند محمد خود از اراضی مملکت روم است و از توابع شهر بغداد و بصره شده میشود چون متی از زبان
 بطینان و عصیان برآوردند کیفر عمل ایشان فرض افتاد و با شریعت سلطنت انجاست را کیفر کردیم شمار افتاد
 که بر سر رعیت ماطریق حجت گرفته اید و از در سناعت پروان شده اید این سخن وقتی تو ایند کرد که محمد در شمار
 اراضی ایران باشد چون سخن به نیجاری رسید و وزرای مختار دولت روس و انگلیس و دیگر دول خارجه را
 شدند و میرزا جعفر خان سختی حاضر داشت که گواه دعوی خویش سازد ما چارم فروست سلطان محمود شاه
 آل عثمان و داع زندگانی گفت و سپاه او که با ابراهیم پاشای مصری در مصاف مقاتلت برپا شده
 کیتان پاشا کشتیمای بجنگی دولت عثمانی را چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد بکار و داران محمد علی پاشا سپرد
 این هنگام میرزا جعفر خان سخن در انداخت که اولیای دولت ایران مرا چارما به باران غلظت طلب داشته اند
 و بر پشت و شتاب زده تا طهران بتافت و صورت حال را باز نمود حاجی میرزا آقاسی دل بر آن نهاد که در اراضی
 محمره شهر بغداد را مفتوح سازد و بمکافات عمل عمال روم را بر دوزد و دست آویز سفر اصفهان بجهت لشکر در جنت
 چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد اما از آنسوی چون میرزا جعفر خان سفر ایران کرد و نمای دولت روم را
 که این سفر از بدآن کرد که ضعف دولت روم را باز نماید و لشکر ایران را از برای کیفر محمره جنبش دهد و از این
 سخت ترسیدند و صارم افندی را بشارت ایران مامور ساخته بیرون فرستادند و سلطان مجید خان و خطی داد
 که معادل سیصد هزار تومان زیان محمره را بزدست نهند و این امر را بمسالت و معالجت پای بر دوان صارم
 افندی وارد و دار اسخلافه کشت حاجی میرزا آقاسی او را وقتی ننهاد و از برای زیان محمره پنج کرور رسکوک
 همی طلب کرد و صارم افندی اجابت این معنی را فوق طاقت داشت و بنحیه دغا طر طریق مراجعت گرفت و کار
 محمره تا خیر افتاد و وقتی که میرزا تقیخان و وزیر نظام مامور سفر از زن الروم کشت چنانکه در جای خود قوم شود
 و هم در اینال قیات نامی از قبیلده جعفر بای ترکان خزینه هر کس را که معدن نفت و نمک است تصرف خویش
 در آورد و این خزینه را شش فرسنگ مسافت ایریه باشد و در بحر خزر برابر بگویند افتاده مع العقیات از تنگ
 نفت و نمک آن خزینه در ساحل بحر بک و سامانی بدست کرد و جاقی از ترکانان کرد و انجمن شد و اگر نه
 از تجارت نفت و نمک بر زیادت مردم طبرستان را اسیر کردند و در بدان و امصار ترکانان بغیر و خنده و این
 از بهر ایشان معطلی منع بود شاهزاده اردشهر مرزا که در شش

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۳۶۱ تاریخ ایشان را تقی میر غم داد هزار تن هینگی هشتاد و یک کلبادی و عمرانو و طالش کزیده ساخت و با قورخانه و آرزو قد از اشرف پروین تاخت و بختار بجو آمد و کشتی در آب انهد و شش فرسنگ راند و بخت بجزره غاسور آمد که دور آن از نیم فرسنگ مسافت افزونیت در آمد و در آنجا روزی چند اعداد کار کرده راه خریزه چرخن برداشت چون دور وز دیگر براند ریاح غاصه بوزید و آب بجزر طغیان طوفان داد و یک شبان روز کشتیها را خطر کرد چون که پیش آمد بعد از سکون باد و آتش بحر راه برگرفت و بجزره چرخن در رفت ترکمانان چون این شهر رسیدند و توان مقامات و مبارزات داشتند هر که توانست بطرفی که بخت و جمعی کثیر عرض مشیر گشت و خانهائی که از چوب کرده بودند و آلائی که از بد چوب و ضرب و دیو صنایع داشتند بعضی حریق و برخی غرق آمد و مشیر میرزا چون ازین کار باسپرداخت مراجعت کرد و صورت حال را نگاشته انفا حضرت پادشاه داشت شاه غازی بکعبه مشیر مرصع بجو ابر آمد و یک قطعه نشان شیر و خورشید تمام الماس از مرتبه سیرتبی و حامل شمشیر به تشریف او فرستاد

و قایم احوال شاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکصد و دویست و پنجاه و پنج هجری شمسی محاصره هرات در سال یکصد و دویست و پنجاه و پنج هجری مطابق سنه سکنز و نسل ترکی چون سه ساعت و چهل و یک دقیقه از روز پنجشنبه پنجم شمس محرم الحرام برآمد آفتاب از حوت محل شد و شاه شاه غازی محمد شاه غازی در ظاهر هرات بخشید که داشت و بزرگان دربار و قوادش که جبار را بذل و در هم و دیوار منهدمود و در کار محاصره و تسخیر مبداء هرات هر کس را جدا گانه پند و اندرز کرد و لشکریان کار بر سکنه هرات صعب کردند و از آنوی ستر کنیل وزیر مختار دولت انگلیس بعد از سفر کردن شاه شاه غازی به هرات روز کاری در دوازده محله طهران روز که داشت و خند آنکه توانست بکار واران دولت انجیر و در شکایت و سعادت کتب کرد و ایشان را از خلل در امر بند و استان پم داد و چون سفر شاه به راز کشید با هرات ساز راه کرد و وزیر و همسر و همسر شهر فینچه از طهران پروین شد و وزیر مختار دولت روسیه سیموچ نیز از بیت و چهارم فینچه از دسبال او راه برداشت بعد از عید نوروز نخستین کنیل راه رزمیک کرد و در جب فرمان بعضی از ملازمان حضرت او را پذیرفته و به لشکرگاه در آورده و مقدش را محترم داشتند پس ده روز دیگر وزیر مختار دولت روسیه نیز برسد او را همچنان استقبال کردند و در لشکرگاه فرود آورده و اما ستر کنیل که در خاطر جرحیت و نیرنگ داشت بعد از تفتیل سه سلطنت مدو ض داشت که اگر اجازت رود من بهرون هرات رفته کار امران میرزا را سلطن خاطر ساخته بحضرت آوردم و شدی مانند هرات را خراب و بیابان کند ارم شاه غازی نظر بر نفقت و موافقت دولت ایران و انجیر سخن او را از در صدق و صواب دانست و رخصت فرمود تا بآن بلده در رفته کار من را دید و کند و بی تحریب و بیانه و تیر کینه آتش فتنه را بستاند پس کنیل بهرون شهر هرات رفت و با خود اندیشید که هنوز هرات مفتوح نشده است و کار معاقبت و مبارزت بی پای رفته است با اینهمه منم مانند اران افغانستان و کامل و قند بار فرمان پذیر شاه ایران شده اند و کردن وزیر حکومت کار واران ایران بنامه اند اگر مستعد هرات از میان بر حسیز و حدود و مملکت ایران

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه تاجار

برای پند و ستان بر چند پتوانی مردم بند و ستان پانده و دولت ایران شوند و کار پرورند
 و بخلیس را از میان خود دفع و هند را که کنسل بر خطا بود نیز اگر با اتحاد دولت ایران و نیز در ساهانی
 چون حسن جوار اتفاق سیاق و مردم هند را نیتا و با دولت انگریز بر زیادت می شدند با محمد کنسل را در نیت
 ارسادین افشار و دل بر آن نهاد که پادشاه ایران را بی آنکه فتح هرات کند مراجعت دهد و صاحب
 کامران را دل نوی ساخت و در از قبل دولت انگریز بد مال و آلات حرب و ضرب و مردان جنگ
 ضمانت کرد و ازین روی افغانان کی برده شدند و در حفظ و حراست حصار مرزانه کوشیدند چون ایشان را
 در کار استوار کرد بجا بنگرگاه مراجعت کرد و بنفروض داشت که چند آنکه سخن از درپیم و اسیر اندام
 میفید بود کامران میرزا هرگز ازین حصار بیرون نشود و کردن با طاعت فرود کند و ازین سخن آتش خشم
 شاه شاه زبانه زدن گرفت و بنفروض و کارهای صحره را سخت کردند و نیز حکم داد تا هر که در لشکرگاه از آلات
 سخاس همراه بود ما خود ساخت و بکند خستند و اهل صنعت چند توب قلع کوب بر خستند که هر یک را که در
 مراستی انسان بد روش توانست رفت و در خور این تو بجا کاور و بکار بستند و همدستان کار آگاه در
 اطراف هرات بخوان شده و در سه موضع لایق به باستان برافراشتند و توپها را بجز ثقیل بر سر ازین
 پشته بارند و درون هرات راه رفت کور ساختند و لوله مد مرده و زن انداد و اسیر و در و مقصور با خاک
 پست شد و غنای اول شد صفر از نزول بنا داشت قط و غلام دست توب کار برستند گمان شکل خفا
 مردی که از قری و حومه شهر آورده بودند انجمن شدند و در نزد یار محمد خان افغان برداشتنند که در
 قوی بذل کن که بدان معاشش کنیم یا رخصت فرمای ازین شهر بد شویم باشد که لشکر ایران را از نعمت
 نرسانند و اگر اسیر گیرند هم نام دهند یا محمد خان چون چاره بود رخصت فرمود چهار روزه باده و آشاکا
 دوازده هزار تن مرد و زن و دختر و پسر جوان و غنای بی پرده و بی پروا به یو یکنان و رفتن زمان
 با چهره های مصفر و تنهای لاغر از شهر هرات بیرون شدند و بشکرگاه در میانند سپهر شاه غازی بر ایشان
 بتماشایش آورد و بنفروض و از صبح خاص خویش بیکان زانان و خورشید دادند و سب و پوشش فلان
 که دند حاجی میرزا آقاخان و میرزا آقاخان وزیر لشکر و دیگر امرای درگاه سیم و ده زانان بر ایشان نازل فرمود
 و بر حسب فرمان ششیم آنجا رخت را معین کرده روانه مملکت خراسان نمودند در اینوقت حاجی خان میرزا
 جنگ چنانکه گذراند از مبارزت سابق جراتی داشت و نیز کساریه ن کسات راج اورا پرشش حال سپا
 نمیکند داشت راجم و در فوج شتایی که در تحت فرمان او بودند با یکدیگر حریت شاق و اتفاق کردند و بر زیادت
 با حاجی افغانان ابواب مخالفت فرار کردند و آنجا رخت ایشان با غنای شمع فریب داده و بسیار روز
 و شب با همی بودند و با هم بود و لب برداشتند چون افغانان اینجا رساختند کیش با هم سواختند و با یکدیگر
 در چیمان شتاقی بخود و مرغی ساختند و نیم و یکو بشنود تا خند آگاه هر دو گروه متفق شده یکصد و
 پنجاه تن بند سب ازان شتاقی با سر بر گرفته و بیکتاب ایشان را با خود حمل داده بدرون شهر نبردند و این
 لغزشند یکدیگر که در بنادر جنگ باوید شده و از پس این میرزا حسینقی منشی فرامانی که گاه و در سایل

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۳۰ بکنایه کشف اسرار و دیگر جانیتهای سر و دست شیرازی آمد و جلادش بجهت بخت کرد و نه مع العقبه در این وقت کامران میرزا بایا محمد خان قناب کر که تا چند حکمت را خراب باید داشت و مردم را ببلکت باید گذاشت صواب آنست که شاه ایران را از در احواف بیرون شویم و در حضرت او چنین ضراحت بر خاک نسیم یا محمد خان عرض کرد که تخت بختن از مردم خود را به ان حضرت فیتیم و نابت جویم پس از عفو گناه طریق درگاه پریم پس کامران میرزا عریضه نگار کرد و عنوان عریضه نگاشت ای باغبان چو باغ زر خان تویی کنی کار بجای بستان کنن آشیان دار و خواستار شد که بختن از ملازمان درگاه بیرون شهر شده و در اطمین خاطر کند و طریق حضرت پرده بست کی از بزرگانان افغانان اتفاق داشت بر حسب فرمان حاجی عبدالحمید محلاتی که در نزد حاجی میرزا آقاسی مکاتفی داشت نامور شده بشهر در رفت و کامران میرزا تقبیل بده سلطنت را تقسیم عزم داد و کمین صاحب وزیر مختار دولت انجلس چون این بدانت در نمائی بختن از مردم خود را بشهر فرستاده پیام کرد که هرگز از شهر بیرون نشو و روزی چند استوار باش که من اینجا بکام تو خواهم کرد و ازین سوی بحضرت شهباز غازی آمد و تحت بحفت و عرض کرد که فتح افغانستان بدست شایب آشفتگی هند وستان است نظریاتکاو و ولایت ایران و انجلس صواب آنست که از تیغ هرات دست بازدارید و طریق دار اسخلاف سپاری شاهانه غازی درخشم شده و او را بانک زد که تو سیرنا از موده بوده و صلاح دین و دولت مذاسته و از پیش باندان آتاسوی کامران میرزا بختاکنیل و اغواچی یا محمد خان از پیمان خویش پشیمان شد و حاجی عبدالحمید بی نیل مرام مراجعت کرد و روز پنجم شهر صفر از قبل مودود خان و ابراهیم خان فیروز کوهی نادر پیکر و صاحب نظر پیکر و اسد الله بیک حاضر حضرت شده پیشگی شایسته گذاشته و عریضه مودود خان و ابراهیم خان را که مشوراطاعت و فرمان برداری بود بر ساسینده بر حسب فرمان قلعه نواب و میسرتیول ایشان مقرر شد و دستاویگان کامروا مراجعت کردند و در این وقت شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الله و در سینه سخت و سینه در کورستان هرات بدست کرده کلکله توپ از آن بر آورد و چون در خوار اینجا افتاد فرمان شد تا یکصد تن تجار بمهر روزه از آن سکنجا کلکله توپ و چپاره پروانه و هم در عشا اول صفر حکم رفت که خلعت فیروزه ای حکام ایران را به ایشان بزنند پس چند از پیش خدمتان خاصه مامور بمحل حسلع شده خلعت سیف الله میرزا حاکم سمنان و شریف خان قزوینی و وزیر او را و همچنان خلعت بخی میرزا حاکم کلیان و امان الله خان افشار وزیر او را میرزا رحیم شیخ دست خاصه بر گرفت و خلعت فریدون میرزا فرمانفرمای فارس را وادی بیک حامل کشت و خلعت منوچهر خان مسمه الله و در آنکه این حکام در کرمانشاهان بود و خلعت خود را صر خان حاکم بگرام را میرزا حسنعلی شیخ دست پرده و خلعت قدمان میرزا فرمانگزار آذربایجان را میرزا لطفعلی بر گرفت و ادبیک فرارش خلوت حامل خلعت فضلعلی خان حاکم اصفهان کشت اینجمله روز دوم ماه صفر از هرات کوچ داد و ده روزه مقصد شدند و در هشتم صفر حبیب الله خان ایسرتو سخانه و جعفر تسلیمان سرتپ و اجداد اعیان اقران کرد و هراتی بر حسب فرمان با جماعتی از سواره و پیاده خواجگی کرخ تا ختن بردند و نخستین سواشی و دواب مردم مستند کرخ را در مراتع و مراکز منسوب ساختند و مشقت سواره از مردم هرات که در آن اراضی برای بیع اسب شده بود

تاریخ سلطنت و جانشینان محمد شاه قاجار

۳۶۷ دستگیر نمودن این پنجم امیر توپخانه را سمیع افند که چون مردم قتلند بار کنندل خان را در فرمان برادر سیه
 شاه شاه ایران کیدل داشتند چند تن از علای ایشان در روس سار بنالیدند و بر مردم هرات زبان بدعی
 خیرک و مذکور می نمودم آن بده جان داشتند که سفر هرات کردند و پادشاه ایران رزم داد و آن جهاد
 راه دین باشد پس شصت تن از آنجهاقت بجانب هرات شافتند و چون قلعه هرات را بمحاصره دیدند
 راه درون شدن نیافتند ناچار مراجعت کرده در قلعه که قریب بدین ارض است متحصن شده اند امیر
 توپخانه کسب ایشان فرستاد که بی اگر راه طریق درگاه پادشاه ایران گیرید و در پناه باشید و اگر نه ناچار
 عرض نمودار خواهید شد آنجهاقت سربزافند و بجزیشتن واری پرداختند لاجرم امیر توپخانه با سیصد سوار و صد
 سوار و دو عراده توپ بتاخت و آن بتلعه را حصار داد و فرمان کرد تا بکلان تپ قلعه ایشان پست کردند
 و بقوت یورش بر آنجهاقت تاختند و پانصد و نود و نون تن از آن مردم را سربزیدند و کین بازده سربزیدند
 برگاه پادشاه آوردند شاه غازی بفرمودار را که که دزد تا باز قندار شود و انجها را بعدی عاده سازند انجها
 حکم کرد تا از آن سربزیدند که ویکوکن بدان بخورند و اندر زویش گیرند و هم در اینوقت بفرمانی که بفرمان
 انداد خان فرستاده که کین ل خان سفر قندار کرده بودند و مراجعت نمود و چون بقلعه لاش رسید شاه پناه
 خان از جماعت اتحق زده شاه پسند خان برادر علیخان از جماعت افغان خجاسوری از نواحی سیتان نزد یک قبر
 علیخان آمد و با اتفاق او بشکرگاه پویه تقصیر نه سلطنت کردند و مورد نواخت و نوازش آمدند و همچنان
 خدا داد خان از قبل کین ل خان بر سید روز و از دهم شهر صفر عریفه خوشتراداد و دزد و سر فصل میکشش کشیدند
 و خواستار شد که بر آرد وی کندل خان فرمان رود تا لشکر قندار را بر تجمیع کرده بحضرت آرد شاه پناه فرمود مارا
 بالشو حاجتی نباشد بیکو آن است که کندل خان پناه خود را برداشته بطرف فراه و اسفرا غور کوچ دهد
 محال را که جلال الدین میرزا پسر کاران حکومت داشت بخت فرمان آرد چون خدا داد خان راه قندار
 برگرفت این خبر بکاران میرزا برده که دیر نباشد که لشکر قندار بر سر جلال الدین تا خن کند لاجرم سیصد
 سوار بدو پسر سیدون فرستاد و ازین پیش چون از پسرده خواست بود پانصد سوار بفرمان جلال الدین میرزا
 ره سپار هرات بودند و در عرض راه نیم شبی این دو لشکر با هم دو چار شدند و هر دو گروه آن یکو را لشکر قندار
 داشت پس پسر یکو در هم افتادند و تن و دهم بنادند و بسیار کس از طرفین در خون خویش سلطان کشت چون
 بنزد و تاریکی نوشت و انقذ که ناشافته یکو را بختند و پشیمانی سودی نداشت در دهم عشر آخر شهر صفر محمد عمر خان
 پسر کندل خان با چهار هزار سوار افغان برگاه آمد و در حضرت شاه پناه روی بر خاک نماده طوق طاعت
 برگردان گذاشت و از بعد از آن زمان رکاب شد چنانکه بعد از مراجعت پادشاه از هرات نیز با چاکران حضرت کوچ
 داده و در دار اسفرا غور ان توقف کرد و در کار گذاران دولت هر سال معادل پست هزار تومان موجب بود
 و در مقرر کشت با محمد عمر خان مورد بفع جلال الدین میرزا پسر کاران میرزا شد و بجانب فراه و اسفرا
 کوچ داد و آن اراضی را بخت فرمان کرد جلال الدین سحاره شد و با اتفاق اسمعیل خان کلانتر برگاه پناه
 غازی پناه کشت بر حسب فرمان شاهزاده محمد خانی میرزا مهاذرا شد و او را بمجلی لایق فرود آورد و بکاتی بزرگ نهاد

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجتهدات تاریخ

در این وقت کار بر قلعه کیان هرات روز تار و زحمت تر و مصعب تر می شد چون لشکریان نیز از طول مدت صفا دادن هرات خاطر رنجیده داشتند در تخریب قلاع و رابع و دود شهر و قطع اشجار و درختان و باغها و دروازه ها و دیگر زیاده و پست و زشت و سی و زکنا طراف هرات بیابان ساد و گشت و از عمارت و زراعت پر و اذیت آمد و بجهان در شد هرات از مدت کم که توب و خیاره کتر خانه بسلامت بود بلکه در محلات بجای دور و مقصوره های خاک با دیکشت با اینچه شد یار غازی دل بر آن داشت که نزع و کثرت کشش شهر هرات مفتوح شود و مردم هرات با غرضی ستره گین با اینچه زحمت خود واری می کردند و با اینکه دزد و دستی سپاه و توپچان لشکر کلا و راجوب داشتند بسیار وقت بود که غرضی یا کبوتری بر لب باره هرات می نشست و در زمان با کله و توب پست میشد و گاه بود که افغانان کلاه خود را بر سر چوبی کرده از پس دیوار باره نمود و بر سر کردند و بعضی دیدار شدن با کله و توب بر بار و میرفت

یقین شاهانه غازی توان سپاه را در سنکرا و تحویض لشکر و در محاصره هرات چون کار محاصره هرات به راه کشیده و کاران میرزا از کردن کشی سر زد و داشت شاهانه غازی یکبار و دل بر آن نهاد که بحکم و پیش آن قلعه را ستودار و پس از سر پرده پروان شده بر اسی نیزنگ پشت و بزل یکی صود فرمود و با اینکه از برج باره شده مانند توک کله و توب و تفنگ بر فراز آن کل میبارید و آن نگریت عرا و کاسی توب را به اینجا که رود داشت بفرمود و نصب کردند و از آنکه کاسی بایست طریق ویرش سراز آمد و با سراز و حجاب فرمود و آنجا به حجاب حکم حبیب الله خان امیر توپخانه ده و دزدان توپهارا کشاده داشت و برج و باره شهر را فراوان رخنه و تکه انداخت از پس آن بفرمود تا شاهزاده محمد رضا میرزا سنکرا اسکندر خان در رفت و سلطان محمد میرزا سیف الله و سبکو و لیجان گنجانی جای کرده و شاهزاده علیقلی میرزا سنکرا محمد خان سردار افواج عراق در آمد و بار کتر شهر را رخنه میرزا سنکرا کلبعلی خان فشار برقت آخوندخوان باشند و فوج لشکر بر زیادت جلالت کنند و بعضی عدا از پادشاه پادشاه بر نده و منبران رفت که تا دو ساعت از آن پیش که سفینه صبح دیدار شود و لشکر کجا عدا می متر کینل چون این به انت آتش خا طر شد و شتاب زده بدو گاه پادشاه آمد از در ضراعت سرودن داشت که در روز و این لشکر از حرکت باز دارند تا من بدرون شهر رفته کاران میرزا و یا محمد خان را به حضرت آرم شاهانه و حشمت دولت انجلیس را نگاه داشته سؤل ادر را با جاب مقرون کرد و خطی بشاهزاده محمد رضا میرزا گشت که متر کینل را و محمد یحییان مسته ابا باغ را با چهار سوار رخصت کن تا از دروازه خشک شهر هرات در بیرون کینیل بدرون شهر در رفت کار و دیگر که کرد و کینیل کاران میرزا و یا محمد خان را به انجنت که این چند روز که طریق مبارزت سه و هات هر رخنه و تکه کرد و در چهار قلعه با وید شد میتر کینل و از خوشیشتن مساوی و در بار توان در سکو که بدیشان داد و ایشان را بر مت برج و باره برکاشت و گفت دو ماه دیگر فریشتن و دوی کینیل تا کشتنهای جنگی باز کنار عثمان ویدار شود آن گاه در زم این یحییان در شا کرم و جنگ و جوش در جانب فارس و یغزد چون از بی کار پروا رفت و هرات پروان شد و طرفی لشکر کاه گرفت و محمد یحییان قرا این را به قصد آمدن فرار ساند شاهانه غازی حد شهر شد و فرمان کرد که کینیل و لشکر کاه بدرون شود و این شهر را به

شرح سلطنت و جانیخیری محمد شاه قاجار

۳۶۹

تاریخ
سلطنت
محمد شاه
قاجار

و عا شد و یکمیکه حاجی خان یکن از دستادگان را مخوذ داشته و مکتب ما را از وی اخذ نمود و خاکه درقا
خود مسطور است طرق لندن برداشته و چون تا دارالخلافه سفر کرد ارکار داران مجلس مشوری به او آوردند
که خود بجانب مجلس سفر کن لکن شکر شاه ایران بی یکن از صاحبان مجلس گذار لاجرم استدرت نایب
و هم خود از آنجا روانه هرات داشت و خود بجانب لندن بسیار کشت از پس او شاهانه بفرمود تا دوستان
از دو جانب برج خواجه عبدالمصربوی دروازه قندهار و دروازه خشک را و زنده چند آنکه از دو طرف شهر بر فراز
بود و چهار توپ که اهل صنعت خاکه مرقوم شد در ظاهر هرات کرده بودند که هر یک بهقاد و دو پوزه کلوراکه پوزه
نود و شش مثقال است اندازه دشتی و توپ را با آلات جریقیل بر سر دو باستان بردند و توپ و یخبر بر سر
فلجکی ضمودادند و از دین تین توپها آتش آهین شد باریه که کمر خانه معمورانه و بسیار کس مقتول گشت
و هم در اینوقت مجملی خان سرتیپ ماکولی با یکفوج سرباز غوی از راه برسیده و حکم شد آدر سنگونی خان واکوز
جای کند و در این گیر و دار شیر محمد خان سردار هزاره فرصت بدست کرد مراجع اسبهای توپخانه را تفحص نمود
و با هزار سوار تا فتن برده ششصد سراسب از چراگاه برانده سیلماخان افشار که با هزار تن سواره حارس و حافظ
بود چون آگاه شد از دنبال تاخت و ز لشکر که و نیز سوار کرد و ستانی برفت لکن بدیشان دست نیافتند
و از پنجاه سب بر زیادت باز نیاروند و هم در اینوقت معروض درگاه افتاد که شاهزاده طهاب میرزای نوبه از
بعضی از منال دیوانی و دیویشیا تریب شیخ جام قطع مسافت کرده و محمد علیخان ماکولی و فوج دوم تبیر
هائز مرکاب اوست و از مردم کشبان و یخبر با فغان برده اند و ششصد سوار از آنجا ت بجانب اوره سپار
شده اند اگر تواند به کسی بکشاید و ازو جری برانید شاه غازی چون این بشید چپ الله خان اسپر
تو پنجاه و محمد تقیخان سرتیپ بیات و محمد یحییان قشربا باغ و جانیخیر خان سکر کرده نظام سپر قاسمخان و لکر
آقاسی را با پانصد سوار و دو عراده توپ پرون فرستاد و در حد و کشبان با فغان و دو چار شد و نایره یکم
دارا فروخته گشت باز حقی اندک افغانان هزیت شدند و شکران دوست و پنجاه تن از آن جماعت را سر
بریده و یکصد و پنجاه کس اسیر کردند و در مرکاب نوبه الله و لکر آموخته رزم و خکرو ده کارزار بود و بجهت شهادت
کوچ دادند و اسیران را در موقف عذاب بازداشتند شهادت غازی بعضی مودتا جل را عرصه دمار و لاک
سازند شیر محمد خان برادر یار محمد که بعد از فتح غوریان اکنون لازم مرکاب بود معروض داشت که دو تن از
اینجا ت از بزرگان قبایل افغانند اگر شاه برایشان بخشایش آرد و ایشان را بر جان امان هر یک
سعادالچهار تومان رزسکو که پیشکش پیش گذرانند شاه در جواب او سخن بخرد و جلادان دانستند که
و عانی او با جابت بود و همچنان کجارتل انجاعت مشغول بودند انگاه از میان افغانان کین جدا شد و خدکام
خاکه استغاثت کند پیش شاه آنگاه با پنجو کشیده بجانب شهادت زاده نخستین کمی از دربانان
پانچوش جراحی کرد و چند کس که حاضر حضرت بودند هر یک با تیغش بزنده شاهزاده عیقله میرزا سینه
بر او شیرازی رانده آنگاه بنده از بندش را با تیغ باز کرده با تش سوخته از پس این قصه فرامند ارجاعت نمایند
نیز با سپر توپخانه معوض داشت و محمد علیخان ماکولی را فرمان رفت تا در سنگونی خان واکوز دست کن شود

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۳۷.

آنکه شاهنشاه بکروز قواد سپاه را حاضر داشته که مراد و خاطر جهان میرود که باید بقوت وورش این قلعه است که در
افغانان را کثیر نفران بچنانید آتاخت اینکار را با تجرت باید بر کرد و آنکه تقسیم داد و بخشیدن از خندق میقت باشد
گذشت و از کنا خندق تا پای باره شهر پنجاه فرس عروج باید نمود و هم در عرض این راه سه فضیل است که از میان
شیر حاجی گویند و سه کنده و یک اندر است و از پس هر فضیلی جاقی از افغانان با شمشیر و شحال و تفنگ جاسی
کرده اند چون اینچند را قهر کنند و بگذرند آنکه بای مسلح در رسند و باید بر برج و باره کرده فرغ افروخته
صعود نمایند و می عامل امری چندین خطیر بیرون تجرت تقدیم نفرمایند که چون یک جان عزیز را قافا
میدارید و باستان بدین مسلح وورش میرید تا به اینم که سر باز ازین کنند و فضیلهای توان گذشت یاد عرض
راه نفس گسته شود و عرض هلاک کرد و از میان سرخوش خان فشار که نیز از پستان شجاعت یکده بود و حسین
مطاعت بر خاک بناد و اینجندت بر دست گرفت شاهنشاه غازی اورا بحسین فرستاد و فرمان کرد که اسکندر خان
سر یک فوج خمه و مصطفی قلیخان سر یک فوج سمنانی و دامنغانی نیز بر طریق اوروند و پستان او باشند بجله
روز و یک سرخوش خان از باباد کار جنگ راست کرده و دهان توپها کشاده داشت آنکه میان استوار کرده
با تعاقب اسکندر خان مانند شیران بجنگی رزم زنان از خندق به انبوی شد و از سه شیر حاجی عبور کرد و چهل شحال
و پنجاه تفنگ از افغانان بر بود و سی تن از جماعت افغانان را سر بر گرفت و در میان شیر حاجی سوم نشست و صورت
حال عریضه کرد و دست نداشت نمود که اگر شاهنشاه فرمان کند هم از اینجا ببارد و شتر صعد و کنم و اگر جان بر سر اینکار کنم
در راه دین و دولت سهل باشد و اگر نه همین برج خاکتر را فرو گیرم شهریار اورا فرستاد و ان بحسین کرد و فرمود
ما خواستیم تا اینجا را محقق به ابریم هنوز بهنگام نرسیده هم اکنون بکفر فیش مراجعت کن تا با تمامت پناه
یکدت حمله افکنی سرخوش خان مراجعت کرد و مورد اشفاق شاهنشاه گذشت و اسکندر خان بهنگام باز شدن
در میان خندق جرات کلود یافت و از آن تنگنا بقدر جلالت پروت شتافت و بعد از دور و زود و
زندگانی گفت و بر حسب حکم توکل خان سرزنند و بجای او منصوب شد چون مصطفی قلیخان بر جان خوش
ترسید و از پس سبکو سر برنگز و فرمان رفت که جلادان سرش برگیرند بشافت حاجی میرزا آقاسی بجان
ایمان یافت و پیمان نهاد که بهنگام وورش یکرا از دیگر سران پناه پیشی جوید

وورش بدین لشکر بقلعه هرات بفرمان شاهنشاه غازی

در اینوقت شهریار غازی فرمان کرد که لشکریان اعداد کار وورش کنند و نخستین سیاحتن سلم برد چشند
و لشکر از افراد شیر حاجی سیم تا پای باره آگسین داشت و بعضی از افغانان افکار دزد که زردبان شش پدیده
باشد و سخن از دزدکب و حلیت کردند چردبان و دوازده پدیده با حلیت با بجز زردبانهای شش پدیده است که دزد
و ساخته کار شد پس شهریار قواد سپاه را پیش طلبید و ایشان را تحریض بر جنگ داد و چکلای هم آهنگ او را
برداشتند که در امانت بر جنگ برید و اند و از پستان یکسان شیر داده اند و از بهر وورش هراتان شدند
و نسکی صاحب پسر پادشاه مملکت که سالها چاکر حضرت بود و بخواتاری خویش و سبکو مصعاص خان مایه کرد
و سران و سرکرده گان هر کس بکجو خوش شدند و همچنان شاهزادگان از برای تحریض لشکر و باز آوردن خبر یکدیگر مبادقت

شرح سلطنت و جانیخیری محمد شاه قاجار

سبکی شده تا برادره محمد رضا میرزا و یکبار و سبکی اسکندر خان در رفت و شش برادر و بیعتی میرزا مقیم
محمد خان سردار شده و شاهزاده سیف الدوله و پهلوی و لیجان تنگانی قرار گرفت اما بایستی که در برابر
خواجه عبدالصمد که سوی شرقی دروازه قندهار و از طرف شمال دروازه خشک ختی شود چهارده عراده
توب استوار داشت و بایستی که یکبارده چهارده بود و سه و یک نیز در توب داشت و این همه باستان را
قریب بخندق برده بودند و جشش پورش نیز از اینجا میرفت فرخ خان خفاری مشغولت خاصه بود و بعد
لجج معروف بود و ماوراء که در این روز نگاه بکوان باشد و لشکرا پورشش تحریف کند و چون بدست
هر کس را معروض دارد پس ازین جا که اسکندر خان قاجار و لورسریپ فوج مراغه و پورش خفاری
سرمهات اعدا و جنگ کرده و جعفر قلیان قزاق و لورسریپ دو فوج متوجه داغی با اتفاق شیرخان قزاق و
احمد بیگ قزاق داغی که هر دو تن منصب سرکنی داشتند ساخته کارزار شدند و همچنین بی خان تکران
فوج ششم قزاق و عبد الله خان یاور بکار درآمدند و مجبلی خان سرسریپ فوج نوی در شیرخان قزاق و لورسریپ
فوج مخبران و فوج کروس و فوج سیم مراغه انجمله از جبر پورش همرفت و همه استان شدند مع القصد و تمام
لشکرها اعدا و کار پورش کردند و بابت در ورشبه ششم شد جادی لاولی جنگ بوفشد و شیور با نواخته
و نخستین دمان توپا بکشد و در چهلزار کلوله توب در مدت پنجاعت بر دیوار باره باره میزد و یعنی از دیوار
بر بر آورده و هنوز بی دستگیری نزد بان کس نتوانست باره بر آید با بجه پس از یکاعت از زوال آفتاب
تو پیمان فیشک های جنگ را که از بهر اجازت پورش علامتی بود آتش زده معوضه و او نه کس بکار
جیش کرد و در بجانب قلع درمک تار آمد هوا از کرد و ابری سترگم گشت و زمین از بر و بجای سقاظم به باطل
شیور پرده که شاه می دید و دو تکه و خان توب سلب سو کواری می برید افغانان نیز از زار برج و باره و دیوار
فیصل و کنده چون شیران خشم آلود که کین بکشاید و دیدار شدند و بکار در آیدند از دور و در جنگ پیوسته
مصمصام خان ارس و دو فوج یکی مسلمانان دانسته بودند بعد از مراجعت از سفر هرات بخوارستاری امیر طور
باراضی روسته امور خواهند شد در کار مقامات ماطلت داشتند و مصطفی قلیان عثمانی بان همان که بعد
تقاعد از پورش نخستین نماده بود و جنس بی ناقص عمد گشت و از پس سبکی سر به توافقت کرد و لیجان تنگانی
که جمیع شمشیر بود و جگر شیر داشت این هر دو قایم لشکرا پشیمان می پنداشت لاجرم از آن مصمصام خان توب
انگیزد و از اینجا طالب خندق که از سه هزار کام بر زیادت بود طی مسافت کرد و چندا که بر ختم کلوله و شمال و تنگ
سجاک همی انداخته باک داشت بعد از قطع طریق در کنار خندق با افغانان دست و گریبان شد و از آن حمایت
همی بکشت و آشت وادند از خندق و خاک ریز و ضیلعها بگذشت و علم خویش را بر فراز شرجای سیم نصب کرد
و چون مصطفی قلیان و مصمصام خان در تقای خود میزدند و داشت که باین قتل مردم کرد و در غم روز با جوارفت
بیدی را با این کرد و دو دیویده اند بهین بروج مرتفعه عروج توان کرد و لاجم حد تن سباز بجز درایت
باز داشت و باز شد که از لشکرها جماعتی با عانت بود و هنگام مراجعت چون از خندق بدانوی شد کلوله
از دمان توب پارتند و بر پس کر و شش آمد چنانکه سرش برفت و کس ندانست این توب از طرف افغانان

گشاده شد و از سکر و لیجان بود با جلد هم در این وقت بر یکی صاحب بزم کلوله از پای بخت سرخوش خان سرکنت که در جلادیت جلوتیک داشت چون جبهه لیجان را در حوزة میدان بدید سربازان خویش را فرمان کرد که پیکوی آریه و ایشان از بزم کلوله و شش و تفنگ تقدیم این محال میفرمودند سرخوش خان در خشم شد و بر خات تا بغرب آریه تا وی کند از قضا کلوله بر پهلوی رتس آمد چنانکه از کار شد سربازان جبهه او را که حاشا جانی داشت بکنار آوردند و با جرم فوج تنگابنی و مردم قزوین و جماعت افشار را بی سرب و سالار قوت مقاتلت نمادند و از آنکس برج خاکستر باز نشسته و از طرف فیانی که کلبعلی خان افشار هم بکوه و در لیجان حمله آنحضه و با اینک بسیار شناختن سپاهش بزم کلوله تنگ راه افتاد از کشت و کشتش خویشان داری بخود و آشیر حاجی سیم بران و این مضیها و خاکریزها چندان افزایه بود که چون کین سربازان می رسیدند یا تنگ میافتاد سکون او در هیچ مقام ممکن نبود و عطفان غلطان تا مسدود خندق در میرفت و افزون از آنان که بر سرب برج و باره بودند هشت هزار تن افغان در میان این کندی و آشیر حاجی با رزم میداد سربازان چنان دیر و جنگجوی بودند که بعد از طی مسافتی دراز و گرد و دود و دکان رزمگاه عطفان و غلطان در کمرگاه روز ازین خاکریزهای مسدوده صعود میکردند آنجا منته و نفس گشته با افغان پرت می شدند و با چنین حالت مقاتلت میکردند بدین رحمت هشت هزار افغان را هزیمت کردند و از آن سوی افغان چنان دیر و بر طبع آشیر بودند که یک روز سرخ خان غفار کاشانی من بنده را حدیث کرد که خویشان بکوه بودم که دوتن از مردم افغان که افزون از یک پیرهن سلب در بر داشتند با آشیر کشیده از جنگجوی باره بدیدار شد و آنکس چند تن سرباز که بر فراز آشیر حاجی بودند و سربازان دهان تعجبها بکشت و نه کین از ایشان زخمی برداشته روی برکاشت و آن دیگر راه نزدیک کرد و تیغ خود را بر یک تن از سربازان فرود آورد و سر برافت که مراجعت کند سربازان با کلوله اشس بختند و او جرات یافته در میان آشیر حاجی نشست مع القصة کلبعلی خان حسام الملک چون آشیر حاجی سوم برید و دانست که سربازان از یورشش بدون برج خاکستری روی بر یافته اند طاعت درنگ نیارده و طریق مرآت گرفت و دیگر آشیر بهادر جنگ حاجی خان قرا باغی را نزدیک سربازان مکانی نمادند و بد فرمان یورش داد و لنگی راه بیامود و از آن پیش که بخار خندق آید پشت با جنگ داد و دیگر اسکندر خان قاجار با دو فوج قراجه داغی چون یک غضبان یورش داد و از خندق و خاکریز و هر آشیر حاجی بکشت لشکر او چنان عطفان شد که کم هلاکت میرفت آشیر خان سربس را گفت اگر یک سنگ آب بدست کنی تا ما هر یک جویم بوشیم چنان برسد ازین بروج رویم که هیچ مرغی بر آشیانش عروج نخوده باشد آشیر خان بدیدار آنکس لشکرگاه کرد و چون از آشیر حاجی بداشت بزم کلوله افغان در خون خویش بغلیه و کین از افغانان سزاوار گرفت و بخت سربازان چون لنگی درنگ کردند و از سربس نشانی ندانستند از رحمت عطفان پای اصطبار ایشان بغریه و راه فراد بر گشت و به کام باز شدن جعفر قلیان سربس را نیز زخمی برسد و همچنان با آن جرات از مملکت بیرون شتافت و بعد از شکستن ایشان لشکر اسکندر خان را که از دیکو سوین حمله می کردند قوت مبارزت نمادند و هزیمت شدند اما بنی خان مستر اکوزلو و محبعلی خان و محمد علیخان

شرح سلطنت و جانشینی محمد شاه قاجار

۳۷۳ کوئی که هر سه تن سرتیپ لشکر بودند از جانب برج خواجه عبدالمصطفی حاکم کوفته و رفتند در میان قفق
 و ایران افغان سر راه برایشان گرفته دست و گریبان شدند اگر چه افغان را بهزیمت کردند اما بمجلسی خان
 زخم شمشیری برداشت و نیروی رفتن برای او نبود فوج او نیز متابعت او مراجعت کردند اما بی خان فرار کردند
 که در بخیر دستن باز سفید و شیر سیاه بود بدین نگریت و خاکریز سه شیر حاجی را در نوشت چون از شیر
 حاجی سیم آهنگ برج و باره کرد معلوم داشت که نزد بان شش پله رسیده باشد و این جملتی بود که هنگام
 سلم بکار بزنند بیست و نانی حکم کرد تا هر دو نردبان را سر بر هم نهاده استوار تر بنهند و با ودیت تن سرباز
 از شیر حاجی سیم پروان شد و برج خواجه عبدالمصطفی را فتنه و گریختند و بنیره فتح کوفتند و این مرده و بخت
 شاهنشاهی و غازی بر سامینند و تا نزدیک بغروشن شش در این برج رایت فتح افزایسته و خود نشین
 داشتند چون و یکو سپاهیان ارکان را در بر گرفته بودند افغانان همه گروه جدا شوئی شتافتند و در زمی صعب
 برفت در میان کیر و دار بنی خان بغرب کلوله تفنگ در افتاد و سربازان جدا شدند که هنوز نفسی بر می آورد
 برگرفتند و به طریق بهزیمت رفتند و دیگر محمد خان سرباز پناه عراق هر دوازده نفر را تا فتن بر دواوین
 تا شیر حاجی سیم برفت جماعتی از لشکر او با دوتن از شانشینان عراق مقتول گشت و او را بحال در کنت
 محال افتاد و با محمد از فوج قزاق وافی بعد از قتل شیر خان قزاق را لوی سر بهنگ جعفر قسینان قزاق را کوی
 سرتیپ را کلوله بر شکم آمد و از آنشوی بد شد اما بهبودی یافته بسلامت زیست و عبدالله خان تراکوزلو
 که در فوج بنی خان یاور بود در میان شیر حاجی و کس را از افغانان مقتول ساخت و خود نیز زخم شمشیر برداشت
 از آنجا بمقام سربگی ارتقا نمود هم اکنون رتبه سرتیپی یافته و صارم الله و لقب گرفته و همچنان بکین از سربازان
 که شیر علی نام داشت از همان فوج متبذره که از نوبخت فراوان شمرته رتبه از برج عروج کرد و منصب رتبه
 و افغانان او را بصدت سنگ و دیگر آلات جنگ بریزانداختند و در پاداش این خدمت محلی از حمله رفت
 و از فوج مراغه دوتن مرد نامور که در منصب یاور بودند مقتول شدند و از فوج بجزان بشیده خان تراکوزلو
 که سربنگ بود با کلوله تفنگ پایش را جراحی رسیده و بهبودی یافت و مصمصام خان ارسل را نیز بپاس
 زخمی رسیده هم جان بسلامت برده و همچنان اسمعیل خان ارسل که داما و او بود کلوله بر سپیده اش آمد و از
 پشت بخت او نیز از مردن برفت و دیگر خان خان سربنگ فوج افشار قزوین و اسکندر خان سربنگ
 فوج حمه و ولینان سربنگ فوج سر بنده مقتول گشتند و عبدالحسین کت یاور فوج کر و س کلوله بر شکمش
 که از پشت بد شده و کلوله دیگر سرش را جراح کرد و با اینچه بهبودی گرفت و جان بسلامت برد و ملیراد
 خان سربنگ فوج کر و س هم دو جراح برداشت و زنده ماند محمد یقی خان سربنگ شقایق فوج
 شانزدهم پریق بر فراز باره هرات نزد بایک پیر مقتول گشت با قزاقان چلیا نو سکر کرده سوار بم
 عرضه و مار گشت و در چنین کر مکه جنگ در میان دو با سلبان لغتی از قزاقان آتش گرفت و این سینه
 زیانی بزرگ در کار انکند قسرخ خان این هنگام طریق در کاوه پادشاه برداشت باشد که لشکران را
 مددی برساند بر حسب فرمان فوج فیروز کوهی روانه هرگاه شدند و این هنگام جنگ بهنایت بریده بود

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۱۳۷

شکر! بنکر! مراجعت کردند بنی خان مستر کوزلو و سرخوش خان افتاد را که با حاجت از میدان جنگ بکنار
آوردند وقت فرو شدن آفتاب جان بدادند میرزا آقا خان وزیر لشکر که از بهایت جنگ آبهنایت در نظم سپاه
و تخفیف لشکر ازین و شمال شتابند و بود و نام فرد و بزرگ راجیده و شست یکمخص فرمود و هفتصد تن
درین یورش متحول شدند و صد تن زخمی را بودند و از طرف افغانان هزار و چهار صد و پنجاه تن بخاک پاک
و رافق و مع القصد شاهانه غازی بفرمود تا جسد مقتولین را بر گرفته بشد مقدس محل دادند و در آن زمین که
ابواب بهشت برین است با خاک سپردند و لشکریان را حاضر حضرت کرده الطاف و اشفاق شاهانه ظاهر
ساخت و هر کس را باند از ره رحمت لغت داد و سران سپاه پیشانی بر خاک نهادند و هم آواز معروض داشتند
که هرگز ازین شرمندگی لشکر زندکی نخواهیم کرد و خدایکدیکبار به اجازت یورش رود و این قلعه بت پات
شو و شاهانه از کلمات ایشان پیک شاد شد و دانت ازین به جوشش و کوشش فتوری و مقصور سیاهی
جلالت ایشان باوید نموده پس باور غنیمت فرمود که من در این کثرت خویشین با شما یورش خواهم داد چه شما
برادر دینی من هستید و من خود را بخت از شما و اتم و یکبار به لشکریان روی بر خاک نهادند و زبان بشکوه و شایسته انداخته
بر حسب وصیت بنی خان قراکوزلو کیخوج لشکر او محمود خان قراکوزلو و فوج و یکم بقیه بنی خان مستر کوزلو سپرده آمد
و منصب و لیخان تنگابنی بر پسرش چهاب الله خان معوض کشت و علیخان برادر شیرخان قراجه دایه
جای برادر گرفت و حاجی عبدالرحیم خان پسر قهرمان خان افشار سریت افواج قزوین کشت و فضلعلی خان
پسر سرخوش خان و حسن خان پسر حاجی محراب خان در فوج قدیم و جدید قزوین سر بکشدند و بمجملی خان
ماکولی و میرحمین لقب یافت و افواج شغاتی سپرده او آمد اما حاجی خان ایربها در جنگ که بسیار وقت
در کار لشکر کشی نمرش همیکو و خاصه در آن شیخون افغانان چنانکه مرقوم شد بسیار مردم را بکشت که کشت
و کتوب را بنیب افغانان از دست بداد و همی خواست تا ماعاول ده هزار تومان زر سلوک با سر توغنازه بر شوت
فرستد تا او بیای دولت را از بنیب آن توب انگی ندهد و اینجا ساخته شد و این هنگام تفرس کرد که بجعفر غل
ایرا بل خواهد شد لاجرم فرار کرده به بقعه علی بن موسی الرضا علیه الصلوه و السلام پناهنده گشت چون گذارند
حضرت خواستند مرسوم و مواجب او را که از سال دیوان بیورغال داشت معطوع دارند شاه عادل با او
فرمود که قتل حاجی خان در شریعت سلطنت واجب است اما زن و فرزندان او عصیان بخوده اند که قطع مرسوم
و مواجب کنیم و مصطفی متلیخان سمانی چون بشاعت حاجی میرزا آقاسی از بنیب قتل تربت بجعفر آن جنون که
در کار جنگ کرد و بر حسب فرمان موسی زرخش را با مات آلوده ساخته و از او نه بر جایش بر نشاندند و در بازار لشکرگاه
عبور دادند و فوج سمانی و دامنغانی بسید حسن خان فیروز کوهی در ضامنلیخان سرب قاجار سپهر قلیخان سرب
آمد در این وقت معروض افتاد که مردم کرخ از سخت روز بیطیع فرمان بودند با اهل اهرات طریق سوت و مصاف
سپرده اند و همیزم و کمک بدیشان برده اند لاجرم حکم گرفت تا محمد خان سید در ایر وانی با پنج هزار تن سوار
و پنج عراده توب بر سر ایشان تا حق بر و آنجماعت از در ضاعت بیرون شده با تیغ و کفن اورا پذیره کردند
و نایب و دستغاشت جتند و هم سلفی نزد اشیاء و یکموش داشتند محمد خان چون ایشان را از در اطاعت

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

یافت و بشوگاه مراجعت کرد بعد از سه روز مرخص شد و دواغ زندگانی گفت و بر حسب امر سلطان سیب ۳۷۵

بفرزندش محمد حسن خان مخفب گفت

دیدن کشتیهایی جنگی انگلیس بخزیره خارک و مراجعت شاهان غازی ازهرات

در این وقت از شیراز و کرمان سرعت برق و باد چند تن رسول برسدند و از فریدون میرزای حاکم فارس و فیروز میرزا حاکم کرمان عریضه برسانیدند بدین شرح که کشتیهایی جنگی دولت انگلیس از دریای عمان تا کنار خزیره خارک آمده و سی خانوار مرد میراکه در خارک نشین و اشتبند بندل و ابحان و رفیقته در آن خزیره جای کرده و از برای ایند و ضمن علف و آذوقه غلات و جو بات را یکی بر چهار بهای میدهند و مردوم ایشان در دور و نزده یک در سوال میگردانند و چون آذوقه شتول اندک شاه غازی از نقض عهد کارداران دولت انگلیس و کردار نامهربانیشان بکجا کینل سخت غضبناک شد و فرمود مردوم انجوز چنان میداند که مرا از مبارزت و مناخرت باکی و پیوسته میخان دانسته بودم که عهد نامه انگلیس و در کنار دریای عمان دیوار آهین است و دولت ایران سالهای مضاعف برای انگلیس در حفظ هندوستان دیوار آهین بود اکنون که نقض عهد کردند من سخت دست ازهرات با میدارم و همه و مملکت را استوار داشته لشکری بر میکهارم که همیشه جنگ انگلیس را پسند باشد آنگاه کارهات پر داخته خواهم کرد و از حمایت انگلیس برکناری خواهم نشست تا مقدار حقوق دولت ایران از زمان نامیون کنون بر خویشین باز دارند و چنین سهل و آسان نقض عهد روا ندارند از آن سوی استدیت چون این ملاوت از لشکریان بیه دانست که درین کرت اگر کورش بر نه هرات را یکبار با خاک پست کند این پنجم آنچه در خاطر می نهفت آشکار کرد و با کارداران دولت در میان نهاد که اگر چه سخن شما از در صدق است و مادر عهد نامه نناده ایم که چون پادشاه ایران آهنگ افغانستان کند سخن نجیم لاکن بر شامق و دوستی داریم با اینکه هنوز فرستج هر آ در هندوستان سمرقنده مردم هند طریق پفرمانی گرفته اند و در پذیرفتن امر و نهی ما کار مباهت و ماطلت کنند بیکان اگر خبر فتح هرات بدیشان رسد سر بنا فرمائی بر آند و کارداران انگلیس را دفع دهند اکنون دولت انگلیس چاره که اگر شمار اجبت نخبه بنا زعت بر خیزد و مملکتی مانند هندوستان را از دست ندهد و اینک کشتیهایی جنگی تا خزیره خارک طی مسافت کرده است و من خبر جنگ میدهم اگر از اینجا دست باز میدارید از جانب فارس ساخته جنگ باشد کارداران دولت نیز در حضرت پادشاه سروض داشتند که ایک ازهرات خبر نامی باقی نیست از پرون این بدو تا سی فرسنگ آبادی مانده و از درون خانه قائل خاک شده اهل صنعت و حرفت آن بلاد بعبیه حبلائی وطن کرده و قلیل مردمی بی تو شش و تاب از پس این دیوار خراب بجای مانده که از نسیم جان بجان میکوشند بیکان لشکریان فردا بگاه این مسئله راقع خواهند کرد لکن سودی در این امر نباشد سخت آنکه که وی سر بآزان متحمل شوند و بعد از فتح مملکتی خراب بهت شود که سالها باید از خزانه خاص سیم و زر بگیری آن دود و دیکه آنکه این لشکر کمال افزون است که در ظاهر این قلعه نشسته اند و هر روزه رزم داده اند هم اکنون باشد از اینجا بر خیزند و با دولت انگلیس که پنجاه سال است کار برافت و موافقت رفته معالمت کند اگر چه کارداران انگلیس نقض عهد کردند اما دوست پنجاه ساله اگر خطائی کند جتو آن متحمل نشویم و از آن سوی از شهر هرات عملاً

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۲

بیرون شدند و چنین گشت بر خاک نمادند و کفش کاهران میرزا از فرمان برداری این حضرت هرگز فرستادن و دی
کنند و بهر فرمان رسد اطاعت فرمایند لکن اینهمه طاقت که در اینجا افتاده چسبیده دل آن دارد که حاضر درگاه
شود و او را از طلب نمودن بحضرت بکشد از مدت زمان مسافه داریه و از قس این قتل مردم که در هرات بجای مانده
بگذرید و در عرض این ایام چنان افتاد که در شب شانزدهم جمادی الآخره جماعتی از افغانان فوج مستر اکبر لود
برج خواجه عبدالمعز در آورده و میطیع فرمان شدند چون این قصه را معروض درگاه داشتند شاهنشاه
غازی حکم داد تا سربازان از برج بزرگ آیند و فرمود تا نخستین دفعه فتنه انگیز را از ده و دوازده سس نخم تسخیر
هرات نمودند و این بحکمت و فرمان داد تا لشکر کوچ دهند و در یکشنبه هفدهم جمادی الآخره از ظاهر هرات
راه برگرفته و در منزل سحر خیزان فرو شدند و از آنجا شیر محمد خان برادر یار محمد خان را با فرستاد تا باز هرات شد
و جلال الدین میرزای سپه کاهران میرزا معروض داشت که من از خدمت پدر روی برکاشتم و راه بین حضرت
که از شتم کنونی صعب باشد که با اهل و غیرت کوچ و هم اگر اجازت رود و زنی چند با هم و بیج سفر کرده باز
و فرزند از قحطی تشکر علی مسافت کنم مسوولتر با حاجت مقرون گشت محمد خان سپر کهن دل خان و شمس الدین
خان سردار و جماعتی از بزرگان کابل و قندهار و هرات لازم رکاب شدند و موکب پادشاهی از آنجا حرکت کرد
و در منزل زلمک صبا که تا غوریان و در مسنک مسافت است فرو داشته در آنجا فرمان رفت که امیر سید الله خان
قائمی بارض قاین و بده طون و طیس کوچ دهد و آن مجال را حاکم باشد و محمد علیخان پسر آصف الله و
و جعفر سیدخان شاد و پادشاهش هزارتن لشکر با مور بتوقف غوریان گشت آنجا پادشاه غازی زمان کرد
که نقض عهد و ملت انگیز با ابا ایران در و در اطباء بزمیت طبع محلی داشته در قاست و ول خار صر کردند
سازند و همچنان با خط خویش مشوری نکاشت که قاست پناه و مردان شمشیر زن سلب نظام در برگزند و این مشور
نیز بطبع برده در همه بلدان و امصار ایران ارسال داشتند و صورت آن خط بدین شرح بود

شرح مشوری که شاهنشاه غازی محمد شاه بخط خویش نکاشت و حکم داد که مردم شمشیر زن باین نظام باشند
باس نظام بهترین لباس است و حکم این است که همه نوکرهای شمشیر بند درین لباس باشند و منعقلانی که مسطور
میشود یکی اینکه همه دم بصورت توجیه میشوند و در نظر دشمن میب و جنگی و با نظام می آیند و پوشیده سبک است
و در آردن آسان است خرجش کمتر است البته از قیمت یک دست لباس سابق و دست لباس نظام و وقیه شود
اگر آن لباس قدیم بخواهد دوام میبرد و در بهر تازه بود این یکسال دوام میکند البته و اگر در قیمت شال کشمیر
و هند میرفت و در صند و قحانه تنها هر سال سه هزار طاق شال خرید می شود و همچنین مردم برای چه و کمر بستن
در خالق و کلبه سبکهای کراف و بهای آن بپذیرد و اسراف میگرداند و پول از ایران بیرون میرفت حال بحجت
باس نظام اینهمه خیر از مردم ایران رفع شد و شال بسیج لازم نیست مردم بکمر متغیر شال و فرود لباسها
بند محرم میگرد و بر پشتل و اوراقان تقوی میبختند و مردم بجنب از زخارف دیوخی بی غیب هم لازم می شدند
که لباسشان را آن طور کنند بایتی و دویست تومان خرج نمایند تا بجهت پادشاهت بخوار تمام کنند و راه رودند
و این لباس نظام همگی از قدک و وادانی و شال ساده کرمانی خواهد بود و پوستهای شیرازی در کلبه و کلاهها

استعمال شود و کپول بی جبهه کشیده میزدند و بهترین اصناف مردم سربازان بودند و بزرگان شبیه بانه میزدند ۳۷۷
 حالاکه رخت سربازی متداول شده بود لباس آن مردمان خور و یاران دولت در و اج و هندکان رخت
 شبیه شده و حسن و بیکر آنکه مردم و کرباسان تفاوت با اصناف رعیت و خراج که در و سنجار و در و رخت
 قدیم ایران نیز لباس نظام بود چنانکه در رخت جمیده در صورتها سکنی سلاطین ایران و چاکران ایشان را
 بان لباس کشیده و از صورت سکنی که کشیده و از آنکه اکثر مردم در آنجا ملاحظه کرده اند مع العقبه چون این مشهور
 شاه شاه غازی رقم کرد حاجی میرزا آقاسی این حکم را با آیتی چند از قرآن مجید محکم نمود و گفت که یه و ثبات
 فقه را بعضی از مفسرین به ثبات فقیر تعبیر کرده اند و همچنین لا تشس فی الارض مرا حکمت لن تعزق الارض لن
 تبسغ بهال طلاء و خیر و لباس التقوی و آنکه خیر اینست و لالت بر آن کند که جامه را کوتاه باید داشت که نه
 موجب کبر شود و نه باید بپوشد که در و با محمد شکر از رنگ صبا فرمان کرج یافت و شاه غازی را
 بر گرفت و طی طریق کرده در محمود آباد فرود شد و سیرزا آقاخان وزیر لشکر که زمام تمامت سپاه بدست او
 بود فرمان کرد تا همه لشکر را در عرصه کنگج داشت فراهم کرد و عرض سواره و پیاده بهادار پس آن شاه
 ایران بخت خویش مشهوری کرد و حکم داد تا آن شال را بر ابطال منسوخ خوانند بهین شرح

سرداران و امرای تومان و سیرتجان و سرسپهان و سران و ظفر بهاء و جمیع افواج قاهره و دسواران
 جلالت نشان و عموم قزاقین رکاب بر ایند از وقتی که حکم خاقان مغفور در رکاب و لیلعه سرب و بخارسان آید
 نیت همین بود که خراسان نیت شود و اسیر فروشی موقوف و ولایت امن کرد تا در آن مغریش من نیت
 شد به تپه هرات قصبه نایب السلطنه مرحوم اتفاق افتاد و بر شستم و شرط محکم کاران سیرزا کرد که دیگر از هر آتیه
 و زدی و هرزگی نشود و ماه کشیده آنقض عهد کردند متقبل چاول نمودند و اسیر با بر و دزد و سن خود را در پیش
 خدا مقفیه استم چرا که از فضل خدا همه اسباب جنگ مینا بود و ما تمثال میکردیم زحمت را بخود کوار میسینه
 ساختیم و اسیر را در فکریس کوفتن میشدیم و کردند نه خدایه پیغمبر نه مردم هیچ کدام من بحث میکنند و خود
 در پیش خود خصل بودم و مانعی هم بنظر نیامد چو اگر از دزد و دیند تا چون اگر جمیع جنگ من میشدند بعد از
 فضل خدا هیچ چه آنها را مانع این نیت میند استم و حال آنکه سردار دوست محمد خان ز کابل سردار کندی خان
 از قندهار و بزرگان سیستان و بلوچان و شمس الدین خان گلایه میزدند و آدمها فرستاد و بودند آن مانع
 هم بنظر نمی رسید خلاصه آدم و قشون بجهت مردان جنگها در محاصره و فتوحات غزایان و بادعیات
 و میمنه همه از جلالت و غیرتی که داشتند دست کردند چنانکه احدی از متروین از سندان چون یکرمان
 بزرگان بلخ و اکابر ادبایات فیروز کوهی و جمعی دیگر و غیره آمدند از قشون نهایت رضامندی دارم در
 سرمای زمستان و کربای تابستان و زحمتهای سنگین و جنگهای گوناگون و خندق و آوردن آذوقه از مواضع
 این زحمت در کمال شوق و خیرت تاب آورده و غنهای شوق ظاهر ساختند و بر بهای کمر بردند و جان
 تارها کردند بشهر و اهلش صد هزار دزد و در یک روز چهل هزار کلوله از توپها و چنار و شمشیر
 انداختند از این صدمات امر شریکان پریشان شد کسی هزار نفر با کوچ و سرباز شهر پرورن شده

مجدد و متاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۳۷۰ و قریب هزار نفر از ساخلوی شه مجتهد آمدند و از بزرگان شهر عریضه دادند و در این وقت با ایشان
 سه نفر از اعیان انجلیس در سه عهد نامه نوشته بودند که دولت انجلیس را با مراغان هیچ وجه رجوعی نباشد اعلام
 جنگ رسید باین مضمون که جنگ شاه اهرات باعث خرابی امر انجلیس در هند خواهد بود و دشمنی با ماست
 و کشتیهای جنگی آنها بخاک ما که جزیره خارک باشد آمدند که اگر اهرات بر بخورید ما بفارس و کرمان
 قشون می کشیم و ما مضبوط علی بندرات و فارس را بهمان عهد نامه دولتی مضبوط استیم آن عهد نامه را
 محکمتر از صد قلعه و توپا که در بندر بنایم نپداشیم در بنوقت قشون ما دو سال است که در سفر است
 جنگ با افغانان و اورنگ که گوگام افغان بود می کردند و با انجلیس که دولت بزرگی است صلاح حرب
 نداشتیم بر کشتیم مردم ایران چنان تصور نمایند که من از سفر و جنگ خسته شدم و بی غشی که در پس گرفتن
 اسرا داشتیم تغییر دادم هرگز بجداشتم اسیرهای خاطر جمع شد که تا جان دارم ازین نیت برگشت نخواهم کرد
 و بعضی خدا همه اسرا پس خواهم گرفت حالا بکشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نمایم
 باز من در غراسان با ساخلوی خواهم گذاشت و قشون خراسانی بعد از فضل الهی نوبهای آراسته
 و همکار پیرانه در غزریان که پنج کلوی اهرات است اگر بمجاheadین ما از آنجا اذیتی نخواهد رسید فوراً خود را
 بدلت خواهند و در تربت و مشهد مقدس غزریان هزار و سربازان اشبار و سواران شیر سکار و توپخانه
 و عدلشن مستعد و مضبوط دارند که بعد از فضل خدا جواب صد هزار قشون را در یکجاست بهرند توپخانه محلیس
 و سربازان فدوی و سواران جبار به ایند که مردن با غیرت و مردن بخوبی بذات پاک احدیت بهتر از هزار سال
 زندگانی بر داری و متعلق است و بقوت احد الله الفاکب من شمارا چنین دانسته و میدانم که از همه قشونها
 دول خارجه تا بهر تربت و غیره و دیندار و پاس آبروی دولت را بجار تر می باشد و هر چه دارم برای
 شما بهر اجماع در بند خانه و اوطاقهای بازیت و لذت و خوش گذرانی هم بنقد از خدا طایم اذیتها یک
 از همایکان اورنگ و سایر ترکمان نجراسان رسید پس بکرم و ذلت بهیچکس نکشم این غمهای لذت من است
 همانا شما برادران یغور من هستید تحریرانی شهر جادی الآفره مع القصد حکم فرمود تا این منشور را میرزا نظر
 علی حکیمباشی با فوج لشکر قرائت کرد و آنگاه بزمیت طبع در آورده در بلدان و امصار ایران پراکنده شد
 از پس آن شاه غازی از محسود آباد کوچ داده و در شب ششم رجب وارد شد مشهد مقدس شد و از اول
 دروازه خیابان بادجی که در پای داشت پیاده قطع مسافت کرد و چنین قرائت بر خاک آستان امام ششم بود
 و بدین شعر زبان بگشود و شعر در مجلسی که خورشید اندر شمار زده است خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد
 و مدت ده روز در آن خاک پاک توقف فرموده مساکین و فقیران را بیدل سیم روز فنی مسافت کاچه
 و در اسخلافه گرفت همانا از پیش مردم شد که هنگام حرکت اردوی پادشاهی بطرف هرات شاهزاده سلطان
 مراد میرزا با مورخین گندمان شد که از قبایل بختیاری که و کان گرفته بمنوچرخان مستعد و له سپارد و عدد
 اصغیان و فارس را بخوان باشد تا اگر کاری نه بقانون بر آید بنظام کند منصور خان سه پسر خدای با فوج
 بز چلوه فوج کمره و خراج خدای و عیالان در آن روز با فوج هدانی و آقا خان سر بهک کلهای کانی با فوج کلهای کانی

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

۲۷۹

سید علی حسینی
میرزا محمد علی
میرزا محمد علی
میرزا محمد علی

وزیر العالیین خان شاهین با بعضی سوار و اسل خان نایب توپخانه با سه عراده توپ و از جانب خزل
چهار صد تن سوار لازم رکاب او گشت بعد از ورود او بکنده مان فریدون میرزا فرمانفرمای شکست فارس را
حاجت افتاد و فوج کلپایگان و فوج توپخانه را طلب داشت و بشیر از بدو حکم بآید مت و او با سلطان میرزا دود
در کنده مان او تراق کرد و از مردم بختیاری کرد و کان بگفت و امیر آن را بختیاری کرد و پس از آن بختیاری
برگشت شاهین خان که از حاجت بهفت گشت بختیاری بود و حکومت بختیاری داشت چون طلیعه آن شکست برید
شد و آن اراضی را که داشته بقبل باز فراد کرد و سه ماه تمام شاهزاده در جاکنی روز که داشت و شاهین خان که از
مسکن خاطر ساخته نزد خویش آورد و حکومت بختیاری را بختیاری داشت و سپه او را در نزد چالان
لازم رکاب ساخت و اینک بختیاری کرد و توپخانه را از جبال شانه بخت نام عبور داد و پس از آن
در کناره رود کردن محمد تقی خان بختیاری بالنگوی ساز کرده علم مخالف داشت و لشکر از آب عبور کردن
سیکده داشت پانزده روز در میان کربلای مبارزت میرفت در پایان کار محمد تقی خان بختیاری و دست
که مرتفع و مربع او بی سپه یک ستور خواهر گشت از در زاری و فراغت بیرون شد و خود نیز بقتل که او را
کیلو تر معقل بود و پانزده و ستم گشت و طبعی خان بر او را بختیاری شاهزاده فرستاد و اظهار طاعت و
انقیاد کرد و خواستار شد که شاهزاده او را بر رکاب طلب بکنده سلطان مراد میرزا فرمود که محمد تقی خان خود بدین کار نشود
خاطر با او صافی نکند و وگرنه این کار را سمعی رود او را با بجای بختیاری خواهد رفت محمد تقی خان این بدین
خان معتقد بود که کشتی طلسمه او سید عبد الحسین خان شوشتری را بزرگیک شاهزاده رسول فرستاده که این
بختیاری بمصواب نزد بختیاری است که محمد تقی خان را بجای بکند و به طریق شوشتر بر داری تا درین دو موم که در
میصبت سید الشهدا علیه الصلوٰه و السلام را با اتفاق پامی بریم لاجرم شاهزاده سفر شوشتر کرد و در کان
که از بزرگان بختیاری می سته بود در آنجا بعتد الله و له سپه و بعد از عاشر از طریق بهبهان بشیر از شد
و بعد از پنجاه روز از شیراز بیرون تاخت و چون خبر مراجعت شاه شاه غازی از هرات بشیر مردم خود را
چمن کنند مان بجای که داشت و خود با صاحبان مناصب لشکر راه برگرفت در عرض مناجات فرودگاه شد و در
نظم بختیاری و بکنده سیه پادشاه بزرگ از پادشاه یافت نشان اول سر بختی و حمال سفید به زینت گرفت
و بهرام میرزا نیز از قزوین بحضرت آمد پس از آن کوچ کوچ طی مسافت کرده نوزدهم شد شعبان و او در آنکس
طهران گشت افواج یکی مسلمان را بخواستاری امیر اظهر چاکمه که گور گشت و خدمت سفر و طمان خود افتاد و بعضی
تقیان سمنانی که بابتیش عفو گشت بکومت کاشان مفتوح آمد و شاهزاده بهاد الله و لازم حضور شد و بختی
حمزه میرزا حکومت قزوین یافت و آقاخان محلاتی بخواستاری فریدون میرزا فرمانفرمای فارس کنایه
معفو شد تا کم محنت گشت و بهم در این وقت غراف ساویج ایچی روس که متوقف در آن محله بود و بجنب
امر کار و ددان دولت و رسید راه بطرز بویغ گرفت و خال صاحب با تحف و هدایا رسید و بجای او بکن
یافت و بهم در اینال بر حسب فرمان شاه شاه جشن سور و سرور گسترده شد و شاهزاده علی قلی میرزا مولف
اکبر التواریخ و شاهزاده سلطان مراد میرزا را هر یک با بختیاری لایق عقد مزاجت بستند و بهم در اینال

تا بختیاری
چون فرمود
قضا و در ش
حکمت و انکس
شاهزاده فرستاد

جلده و هم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۳۹. شاه غازی برای زیارت بقعه متبرکه معصومه علیها السلام و زیارت قبر خاقان منصور فتحعلی شاه
اعلی الله تعالی به دارالامان قم سفر کرده فقره و مساکین را نواخت و نوزشش فرمود و در آنجا معروض افتاد که
کشیمای جنگی انگلیس از بندیره خاک حرکت کرده به بندر بوشهر آمدند و بوشهر را محاصره کردند و بوشهر را محاصره کردند و بوشهر را محاصره کردند
بندر بودند ایشان را بقوت تمام دفع دادند و حاجت آنجنابان و یکباره بگریه خاک مراجعت کردند با محمد
بعد از هفت ماه غازی مراجعت دارالخلافه نمود و از پس آن ولیمه ملک هند دولت و افتاب
سپهسلطنت السلطان ناصرالدین شاه از آذربایجان حاضر درگاه شد برادر اعیانی شاه قاجار
و شاهزاده ملک قاسم میرزا نیز ملازمت رکاب او بر سیدند و همچنان شاهزاده اردشیر میرزا از مازندران
و فیروز میرزا از کرمان تقبیل سه سلطنت حاضر شدند و هم در وقت قنبرعلیخان مافی بربج فرمان برسات
نموده و امر گشت تا میرضا پاشا را بیا که اندک تحویل محرمه و زین زوار را پادشاه کن و اگر ز ساخته کعبه پاش
و نور محمد خان برادر آصف الدوله را محکومت خوزستان و حدود و نظم عراقین عرب و عجم را مقرر نمود و آنجا
شاهنشاه از دارالخلافه سفر سیاق کرد و پنجاهم خریف مراجعت نمود و حکم داد تا سلطان مراد میرزا با حسن
سلطانیه کوچ داده لشکر عراق و آذربایجان را بموضع عرض در آورده و قدامت میرزا را مراجعت آذربایجان
فرمود و اردشیر میرزا را روانه مازندران داشت و هم در وقت معروض افتاد که در میان مردم شیراز
و توپخانه کار بخصومت رفته و از مناقشت بمقاتلت پیوست فریدون میرزای متدافعی فارس چند
خوات اصلاح ذات پند موفق گشت لاجرم حکم داد تا دایمان تهب را از ارکان بجانهای شکرشده
داشته و بعضی از دور و قصور پست شد شاهنشاه غازی میرزاخان اسپر دیو آنجا را با یک فوج سوار شایهون
تا موره محکومت شیراز فرمود و شاهزاده فریدون میرزا را احضار کرد تا در میان مردم رعیت پامال نشود و هم
در انیال برادر کمتر پادشاه منوچهر میرزا حاکم لرستان و کلپایگان رفت بجان جادوان کشید و هم در انیال
میرزا مسعود وزیر دول خارج را مورش که بشبه مقدس شده لشکر خراسان و قلع غوریان را با بزر پرس کند و آن
مردم انگلیس که با فغانستان شده اند اکنون خاطر ایشان را با اند و بعضی رساند و میرزا حامی میرزا آقاسی
مهندس باشی برسات خوارزم را مورش و شاهزاده بن میرزای بهادر الدوله حکومت یزد یافت و شاهزاده
فرخ میرزای نیرالدوله منکره از کلپایگان و خوانسار آمد و هم در انیال عبدالله پاشا سردار فرمان
کار داران ایران بر تافت و مردم او در حدود لرستان طریق نوب و غارت پرده اند و در آنجا طلعان حکم
رفت که رضاقلیخان والی کرمان از مردم خدشگری کند و محمود پاشا را که پناهنده دولت ایران است باغ
کوچ داده در شهر رنجای عبدالله پاشا نعلب اند لاجرم رضاقلیخان با لشکری انبوه و ساز و برگ تمام بجانب
شهر زور راه برداشت و در هر مربع و مربع که لشکرگاه کرد و حکم جانی و هرجاس نفعانی بطله و لعب بکست و در
ساز و طرب ساخت عبدالله پاشا که مردی خوب و بیخی سالخورده بود چون این بدانت لشکری کار اندر
عرض داد و بهشت مراده توپ باستقبال جنگ او پروند شد و طی مسافت چنان کرد که یکپاس از وی
نشان داشت و چون راه نزدیک کرد و میان دره کهن بنا و دهکاسیکه رضاقلیخان بجاریه نجام و برگرفتن

بهیت شدن
رضاقلیخان و
کردستان از عهد
پاشای ایران

شرح سلطنت و جہانگیری محمد شاہ قاجار

کام متناول بود و لشکرش نیز هر کس باقیته بای باده به بنو له در افتاده نگاه کین کبک شد و از میان دره پروت تاشت
 ۳۸۱ هنوز رضا قلیخان و مردم او دوست از دشمن نه استند بودند که کلوه بای قوب جده الله پاشا سرد و مرکب در
 مع القصد رضا قلیخان و لشکر او خیمه و خراگاه بکشد و راه فرار برداشتند عبد الله پاشا و سپاه او در آمدند و قاتل
 آن احوال در تعالیه بنیمت بر گرفته طریق مراجعت سپردند و ہم در انیال آقاخان پیرشا و منیل الله که شرح جاشور
 جلد اول تاریخ قاجاریه بر قوم افشار و جماعت اسمعیلیه امر در او امام منقرض الطافه خوانند چون برب فزایشان
 غازی یکجند از مدت زمان را حکومت کرمان داشت و سر بلخیان بر او در و سبب غصیان او در حضرت پادشاه
 این بود که حاجی عبدالمحمد محلاتی همه ایام در محلات که دارا کلکو کشیش آقاخان بود روز میگذشت و بطبع زمان
 آقاخان بود و بعد از آنکه امر و منی مملکت ایران تفویض بجای میرزا آقاسی یافت حاجی عبدالمحمد دست او بر ظرفیت
 درویشان و سیر و سلوک ایشان در خدمت حاجی میرزا آقاسی راه کرد و اندک اندک ریشی حجه شبتان و سپس
 باغ و بتان کشت و در رتق و فتن مملکت چون بیشتر وقت حضور داشت از یک و بی بیخی توانست کرد چون پس
 مقام عالی رسید بر آقاخان فزونی جت و دقت را در از بھر پیر خویش مستدار آمد و کردار او در خاطر آقاخان
 ثقلی عظیم انگذ چند آنکه عاقبت سر از اطاعت پادشاه بر تافت و کنه کرده حضرت کشت و این یک نام در تسلیم
 مستحق آمد لاجرم برب فزایشان عباسقلی خان سر قیپ با فوج لاریجانی و حسن خان یا تو پخانه بر فز او را مامور شد
 او را در قلعہ بم حصار دادند و از قهای ایشان فیروز میرزا که این وقت حکومت کرمان داشت بالکوی ساز کرده بر سر
 قلعہ بم تاختن برد و کار بر قلعہ کین صعب انداخت چون آقاخان از همه جبهه خویش را زد و ششده به بلوچیه توان مجید
 با تینی از کردن آویخته بر کاب فیروز میرزا آمد شاهزاده او را بجان امان داد و صورت حال را معروض داشت
 و هم در انیال چنانکه بدان اشارت شد روزیازو جم شهر محرم حسین خان اجدان باشی از منہ روانه فزانہ کشت
 و از دینہر که تا سرحد فرانسه سجد و سی و چهار فرسنگ است پروت شد اندراخی دولت و در تبرک و اراخی بایا
 و اراخی با و گذشته بشهر استرازیبرغ که اول خاک فزانہ است رسید از اینجا تا شهر پارس حدود پت فرسنگ مسافت
 حاکم استرازیبرغ و رود حسین خان را در پیجده و دقیقه بشهر پارس رسانید بقانون غضب سارما که در راه کرده آن
 به ستیاری چرخ الماس و ابلاغ حرف مقطعه که تقصیاش در جای خود مر قوم خواهد شد با تجمید و دشنه فرہ شهر
 صفروار و پارس کشت سیوژ و این که در سفارت خبرال غار دان از جانب ناپلیون مدتی در ایران بود و زبان
 فارسی میدانت از قبل کار داران دولت فرانسه او را همانندار کشت و روز دیگر وزیر دول خارجه را ویدار نمود
 و شبها نگاه او بیازد و آید و در دستیم حسین خان بحضرت پادشاه فرانسه رفته بقانون ایران سر جای سرفرو داشت
 و چون خواست نامہ شاه غازی را بسپارد و پادشاه فرانسه از جای برخاست و کلاه از سر برداشت و نامہ بر کف
 و پس از زمانی بوزیر دول خارجه سپرد و نشست و فرادان اخبار خاد و مہربانی کرد آنکجا حسین خان
 انصاف یافت و نیز دیک امپراطریس زن پادشاه رفت و ہم در این وقت نیز پادشاه بر سید و کفت خواستم تا غیر
 برادر خود را بار و یک دید و به ششم با یکدیگر از آن پس به پادشاه را که یکقبضه شمشیر مرصع بجوهر شاداب و شاد زرد
 طاقه شمال رضائی دیک جلد کتاب شاهنامه فردوسی و یک جلد کتاب کلیات سعدی و بوییش کفد اینده جان

سبب غلبه
 آقاخان محلاتی
 در حضرت پادشاه

سفارت جنین
 اجدان پاشا
 بجانب فرانسه

عبد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۳۷۰ و قریب هزار نفر از ساخوی شهر بخت آمدند و از بزرگان شهر عریضه دادند و بخت با ایشان
 سه نفر از اعیان انگلیس در سه عهد نامه نوشته بودند که دولت انگلیس را با مرغان بیچو بر رجوعی نباشد اعلام
 جنگ رسید این معنون که جنگ شاه اهرات باعث خرابی امر انگلیس در هند خواهد بود و دشمنی با است
 و کشتیهای جنگی آنها بخاک ماکه جزیره خارک باشد آمدند که اگر اهرات بر بخورید ما بفارس و کرمان
 قشون میگیریم و ما مضبوطی بندرات و فارس را بهمان عهد نامه دولتی مضبوط استیم آن عهد نامه را
 محکمتر از صد قلعه و توپا که در بندر میبازیم پیدا میستیم در وقت قشون ما دو سال است که در سفرات
 جنگ با افغانان و در نوبت که کماک افغان بود میگویند و با انگلیس که دولت بزرگی است صلاح حرب
 نه استیم بر کشتیم مردم ایران چنان تصور ننمایند که من از سفر و جنگ خسته شدیم و بیانی که در پس گرفتن
 اسرا داشتیم تغییر دادیم هرگز بخت استیم سیرهای خاطر جمع شد که تا جان دارم ازین نیت برگشت نخواهم کرد
 و بعضی خدا همه اسرا پس خواهم گرفت حالا بکشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نمایم
 باز سه دارخراسان با ساخوی خواهم گذاشت و قشون خراسانی بعد از فضل الملی نوجهای آراسته
 و همکار پرانست در غوریان که پنج کلوی هرات است اگر بمجلیسین ما از آنجا اذیتی نخواهد رسید و خودشان را
 بدات خواهند و در تربت و مشهد مقدس غازیان هزار و سربازان اشبار و سواران شیرسکار و توپخانه
 رعدشان مستعد و مضبوط دارند که بعد از فضل خدا جواب صد هزار قشون را در یکجا بپایند توپخانه انگلیس
 و سربازان فدوی و سواران خرابه اند که مردن با غیرت و مردن با کجی بدات پاک اعدایت بهتر از هزار سال
 زندگانی بر روی و تملق است و بقدرت اسد الله الفاکب من شمارا چنین دانسته و میدانم که از همه قشونهای
 دول خارج تا به اتر بر بخت و غیور و دیندار و پاس آبروی دولت را بکار تر میباشید و هر چه دارم برای
 شما میهمانم نه در بند خانه و اوطاقهای بازیت و لذت و خوش گذرانی هم بقدر از خدا طایم اذیتها کنید
 و همه یگان اورنگ و سایر ترکمان نجاسان رسید پس بکرم و ذلت هیچکس نکشم این منتهای لذت من است
 همانا شما برادران غیور من هستید تحریرانی شهر جادوی الآفره مع القصد حکم فرمود تا این منشور را میرزا نظر
 علی حکیمباشی بر افواج لشکر قرائت کرد و آنگاه بزمیت طبع در آورده در بلدان و امصار ایران پراکنده شد
 از پس آن شاهان غازی از محمود آباد کوچ دادند و در بشته هشتم رجب وارد شدند مقدس شد و از اول
 دروازه خیابان بادجی که در پای دوشنت پیاده قطع مسافت کردند و چنین شراعت بر خاک آستان امام ششم بود
 و بدین شعر زبان بگشود و شعر در مجلسی که فرستید اندر شمار آورده است خود را بزرگ و دیدن شرط ادب نباشد
 و مدت و روز در آن خاک پاک توقف فرموده مساکین و فقیران را بیدل سیم روز فنی مسافت آنجا چنان
 و در اسخلافه گرفت همانا از پیش مرقوم شد که هنگام حرکت اردوی پادشاهی بطرف هرات شاهزاده سلطان
 مراد میرزا با مریدین کسانان شد که از قبایل مختاری که و کان گرفته بمنوچرخان معتمد و له سپارد و حدود
 اصفهان و فارس را بخوان باشد تا اگر کاری نه بر قانون بر آید بنظام کند مسفور خان سه قبیله افغانی با فوج
 بز چلو و فوج کمره و فوج افغانی و عینیان و کاندل و با فوج هدانی و آقا خان مریدان کلپایکیانی با فوج کلپایکیانی

جبه دوم تاریخ قاجاریه از مجله دانش تاریخ

چنان اماند که مردم پاریس بر شوییدند و خواستند پادشاه را مقتول سازند چنانکه شیخ آقاسی در ذیل تاریخ فرانسه
مرقوم خواهد شد بعد از آنکه پادشاه به معتمد بنی علی که در ایران و کیمه قه محبوبس داشت آنجن که سبب این شد بود
خواست مقتول سازد و آن مجرم خرد پادشاه را قتل نباید و آب چشمش بر دست پادشاه چکید و بر پشت پادشاه زدند
او بکشد و خطی به سیکور نوشت که اگر چه آن مقصر قصه پاک کسی کرده بود و کجاست میشن من بود و سطره بود است
لکن بستی که اینک را بنویسد قطره از آب چشم او را از آن دم بدل صاحب امید است آمد چون ارکان دولت
و جمهور را در عقاب نگهش داشت و حتی شیت و منحه بود و ماست از تقصیر او و در کد شیت و بهان قطره اسکا انداختیم
و مرفض کردیم مع القصد چون سعادت حسین خان در دولت انکیز پذیرفته بود چنانکه مردم افتاد احوال و حال خود را
در پاریس گذاشته سیر جریل تر جان خود را برداشته بقانون تماشا شایان راه لندن یک گرفت و از پاریس تا سرحد فرانسه
که مهند و کفر سنگ است طی مسافت کرده بشد کالی در آمد و از آنجا بکشتی تجاری نشسته بخیزه و در که اول خاک
و بخیزات در رفت و در و دیکوار و لندن شد هر که از اولی که سعادت ایران کرده بود و او را منسل نمود
و چهل روز اقامت جت و در زیت و سیم ربیع الثانی شرحی به لاره پارسستان وزیر دول خارج بگذاشت که در شت
سیکندز که با نامه و ستانده و نه شاهانه از جانب شاه شاه ایران برای نفی پادشاه و نیم چهارم و تنیت مجلس
انگستان مامورم و نیزه و سلوک متکفل با بای شرح و هم تا املی و یک بجای او معین شود و اکنون که سعادت من
پذیرفته نیست نامه شاه ایران را تسلیم کرده و شایسته غنا شد اگر ترجیحی رود آنکه کشید که معنون آمانه اند و بهانه
روا باشد چه تواند بود که بجهت کی طرفین را مرتفع سازد با محب و وزیر و هم جادی الا ولی حسین خان وزیر دول
خارج را ویدار کرده بعد از گفت و شنود فراوان پرده از از بر گرفت و گفت بعد از استماع دولت ایران باروس
دولت انکیز با یوس شد و همچنان سفر شاهانه بهرات سبب استعفیای هندوستان کشت وزیر کشته افتاد که نظم
ایران با کار داران و سلطان روس است و بزرگان ایران بیشتر مواجب از دولت روس سیرد حسین خان گفت
اگر بتوان از و سیم را پوشیده و گرفت منظم را نتوان پوشیده داشت ایچی شایان که دام معلم روس در میان لشکر است
و دیکو آنکه چگونه شاهانه و حسابید که چاکر اشش مواجب و از دولت روسینه باشد این سخنان کذب هم
از کمینیل است با اینکه کار داران ایران او را و لجوی فراوان کردند چون خواست سفر مندن کند اخبار جنگ
کرده و بطی سید محمد با ترک محل ملای ایران است کلمات پسند نوشت اما حسین خان چون راه مسالت را
سد و یافت صورت حال را به بکشت نمر و وزیر دول خارج روسینه نوشت و نیز بزرگان مندن بسیار کس
اگهی باشد و کیش جاعتی با وزیر دول خارج بگفتند آنچه ما دانسته ایم متکفل را ایران بگفتند جوی و و کشته
و چون قلمرو او را از بهر این کار چستیار کرده و سلوک او را استوار میدادی و جواب گفت چنین است لکن
چون سابق بر این میرزا صالح ایچی دولت ایران از ستر و کت شکایت آورد و او مغرول شده اکنون سحران
در ایران سکاتی بسزانه اند نه اکنون مگر من کینسل را عزل کنم ازین پس سفیران اینجا کران دولت ایران خواهند
بود اما بسیار کس از بزرگان لندن و ستر و منس و سرجان کمال و دیگر که دوزلی کشته کینسل مروی بجنب نیست و در خور
سعادت ایران نبود و در راه دولت ایران از و سیم فدا و آن داد و ایم میاید و و کشته و اکنون و چند تن باید در راه

شرح سلسله جاكبرى محمد شاه چهار

و فغانستان بگذاريم و در فغانستان شري نگاشت و زيرت طبع آورده در لندن پراکنده داشت که خلاصه آن ميث ۳۸۳
 که پیش در ک و فغانستان هم انگليس در مخالفت با ايرانيان
 انگليس پارت و فراموشی هندوستان چون معلوم شود که فغانستان کاذبی و از خطرناک است
 و در آنجا که بسیار بزرگان و ولایت بی آب و علف میروند و از هیچ رسم و راه آگاه نیستند و اهل آن ولایت
 و بر و جنگ آورده و هزاره با بعد میل از سرحد انگليس در است ماسی سال با ايران دوست بودیم و ایچی بزرگ
 در آنجا داشتیم و سه چار لیان و نوت فرج کردیم ايران برای با قله بود که سر راه فرانسه و روسیه را داشت
 و بعد هندوستان نوشتند که در اکنون میگویند ايران معبر دولت روسیه شده میان دولت ايران و انگليس
 به نظر اعدا نه موجود است و مقررات که اگر دولت ايران با فغانستان مقادله کند دولت انگليس را در میان
 سختی نباشد و در جنگ با فغانستان حق با دولت ايران است چه از مملکت هرات به تمام قسمت ده هزار تن
 از ايرانی اسیر برنده شاه ايران را به بند میروند و ان لشکر کشید و هرات را محاصره کرده با اینکه وزیر بزرگ
 کمران چایچی انگليس نوشت که پادشاه ايران لشکر بر سر میآورد و بشمار همت بند هم منع نمیخند اعانت هم نمید
 دولت انگلیزها و هزاره و آتی که در هندس هرات فرستاد و جنگ با دولت ايران کرد و کشتی جنگی بخیره
 بازرگ فرستاده قدری مملکت دوست خود را تصرف کرد و لشکر بزرگ با فغانستان فرستاد بخال که فغانستان که از ايران
 فغانستان با دولت ايران دوست میباشند نیکو نوشته است وزیر دول خارج ايران که به سبب دولت انگليس
 مقادله را با فغانستان بسبب دشمنی خود میداند و خود را داخل میاند از نهامان دوستی و دولت بترابط اعدا است
 این سخن که اکنون میگویند که وقتی ایچی مختار شاه اعدا نه می بست فراموش کرده بود یا اینکه دولت انگليس وقت
 خود را زیاد میداند و چنان می پذیرد که دشمن اعدا نه و اعدا نه جدیدی است چنان این همه به اعدا نه
 مثل کارهای پدیک است که پادشاهی بود به عدهی معروف و اینکه کار و امان انگليس میگویند هرات کلید هندوستان
 و بسبب دوستی ايران روس کلید هندوستان روس میافند این سخن استوار نباشد اکنون پنجاه است پناه مافلی مسافت
 میکند و هنوز از سر حد بجائی نرسیده است که یکت کلوه به دشمن میاند از و میندایم کی خواهر رسید معلوم شود که دیگر
 باز سپاه باید فرستاد این کلید بیارند در دور است سپاه روسیه اگر غرض هند کند از هرات بعد از پنجاه سرباز هند بر سر
 آفت کلید های بسیار باید داشته باشد مملکتی را که در هم و دینار و اوان ميث و کشتی بسیار ميث و سلطت بوميت
 چگونه بر هندوستان دست میاید در صورتیکه کیتن سر کرده هندس انگليس در میان پناه هرات بالشک ايران
 جنگ میکرد و کیتن کیسل سفارت در کابل بود و کیتن در قندهار و با صراط عدهی بستند که دولت ايران خودت
 اند از بزرگان انگليس اندیشه میکند هیچ نمیکند ایکون که در کارها مشکل خواهد کرد و بر حمت خواهیم افتاد شاه
 شجاع که راند ما فغانستان است و سی سال است مواجب خرمات شایسته آن ميث که بجای دوست محمد خان
 که در دی عامل است بشیند و او از تجار در صدر تران و دو قون غم میگیرد و مملکت کابل را بنظم دارد و نیز افغانان
 قوت پیاد است و جنگ آورده وزیر مختار انگليس نوشته است که پادشاه ايران هرات را محاصره نمود و لشکر
 سرت برقی با بر سر و در شکست دزد و افغانان با دوست و شیر خاوند نمودند و کذا اشتد شهر دایند و لشکر که

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۳۸۴ فرستاده ایم پیشتر از هندوستان است واقفانانی هندوستان را امر و حکم میباید و پیوسته میگردند با محمد
 ایندواری که بابت خود میخواستیم خواب کرد و سخنو سختی در میان با اهل شرق بود اکنون بر سر داستانم
 اگر چه نجان دوک و دشمنان هم از در حکمت بود و لکن چون دولت ایران با بار و سیه موافق نجان بوده بود
 معین نقاد، حسین خان اجدان باشی و یکبار از لاسدن بغران سفر کرده معظم العظمی و اهل دولات و طلب
 نمود و کار داران فرانسه کنت سیر را سفیر بزرگ نمودند و سه تن معظم توپچی و دو تن معلم سواره و هشت تن معلم
 حکم دادند که هشت سال ملازمت دولت ایران کنند و با هر دولتی که دولت ایران جنگ دهد آنجند دست
 از مخالفت باز دارند خبرال و اسکر که از شایگان سرگردان مایمون بود و بعد از آن عزت افتاد کرده بود
 و خواست در شمار چاکران شاهنشاه ایران باشد با حسین خان همراه شد و نیز چند تن از اهل حرفت برداشتند و در نیم
 رجب از پاریس پروان شده از راه اسلامبول و طرابزون طی مسافت کرد و پنجم شوال وارد تبریز گشت و هم در میان شهر
 و در باطن صفهان سربطیان با آورده و اهل مصلح و علاج را آسوده میکند آشتند چه بسیار شبها که مردم فاجر بخانه
 مرد و تاجر میرفتند زن و فرزندش را بفیضت میگردانند و تقاضای بغیبت می بردند اگر در اوجان مانده
 و با دوازده وادوهای یاد از حدیث شانه میکود یکسان شب و یکو سر از تنش بر میداشتند و میبارد وقت بود که اشرا
 حه که مسلمان را بدان مقول ساخته بودند در آبجیهای مساجد غسل میدادند و شستن میفرمودند و بدان فرمودند
 لاجرم شاه غازی منوچهر خان ایچ آقاسی معتدله و له قطع و قطع اثر از حکومت آن بده و مورسات تصفیه
 قیامان سمنانی از حکومت کاشان منزول ساخته شاهزاده فتح الله میرزای شلع اسلحه را بجای او منسوب
 و ده تی دراز بر نیاید که خوشیستن سفره هفتاد از اقصیم غزم داده فرما میرزا را در طهران بازداشت و محمد باقر خان کلکلی
 و فرزند امیری خان را و محمد حسن خان سرور و حاجی محمد الرحیم خان افشار را با فوج قزوین و حاجی یوسف خان
 سریت را با فوج خاصه بجاست و در اسلحه بگذاشت و خود با جماعتی از لشکریان بطرف صفهان در حرکت آمد
 و کاشان برانند و قریب پنجاه تن از اهل کاشان را که نیز بفرستاده ساخته بودند با خود داشته روانه آذربایجان
 و حکم رفت که در استرآباد مقیم و بجاور باشند و هم در کاشان عریضه خاخر میرزا که امور حکومت کرمان هدوستان
 بود و رسید و از مردم بلوچ که قطع طریق میکردند سرهای فرستادان فرستاد و معتدله و له از صفهان تا کاشان
 نیزه گشت و ملازم رکاب شد و شهریار غازی روزیست و تخم شهر و بیجه وارد صفهان گشت و نصر الله خان کچی
 باشی را با سوراخت تا اشرار در هر جا باشند با خود دارد و کعبه و پنجاه تن از مردم شیر پدین در مدت اقامت
 شهید و آن دیار و سبک شد و بیشتر عریضه و مار گشت و برخی را با مورچه قفاز و بیل منهدمودند و چنان آن عریضه
 امن گشت که بسیار شب حکم معتدله و له اهل حرفت و کاکین را در نمی بستند و پنجاه نامی خویش می شدند
 و آسوده می نشستند و همچو قتلوسی از مال کس نا بود و گشت و چون سلطان عبدالمجید خان پادشاه مملکت دوم
 از کفر محترمه بر عذر بود خاصه چون اصفا فرمود که شاهنشاه ایران با انو و لشکر بطرف صفهان کوچ داده و کتبی
 با سیرا طور دولت رویه کرده و خواستار شد که در اصلاح ذات پند خویشی کند و او کتبی بغت انجیز قنبری برانست
 مجلس عزت شاه غازی دشت قورث صفهان و خال صاف العظمی و سیرا طور را بنظر شاهنشاه

سفر کردن شاه
 غازی با صفهان
 و دفعه دادن
 شیر بر آزار

فارساری
 سلطان دوم
 از امیرا طور و سیر
 برای مصالحه
 با دولت
 ایران

شرح سلطنت و مجامع محمد شاه قاجار

رسایندند و مقرمشد که سفر انجمن شوند و در ترتیب نمره در رفع زیان آن سخن کنند چنانکه در جای خود ملاحظه شود
 و هم در این وقت امام معطر رسولی با عرضیه و پیشکش بجهت پادشاه فرستاد

شرح احوال شاهانه غازی محمد شاه قاجار در سال یکمزار و دویست و پنجاه و شش هجری

در سال یکمزار و دویست و پنجاه و شش هجری مطابق سده سی و چهارم میل ترکی چون ساعت و پنجاه و یکصد و نهم
 پانزهم محرم برآمد آفتاب در بیت اشرف جانی گرد و شاهانه غازی محمد شاه قاجار جشن نوروزی بگذاشت
 و بعد از نظم اصفا در شهر بریح الاول نصرالله خان کرشیکچی باشی قاجار را با مور بکمرانی شیراز فرمود و میرزایی خان
 امیر دیوان را طلب داشت و منصب کشیکچی باشی میرزا محمد خان برادر نصرالله خان معوض آمد و هم در این وقت
 حسین خان جودان باشی با ایچی دولت فرانسه و دیای پادشاه فرانسه و ملین سواره و پیاده برید و مقر بود
 که ایچی فرانسه نیز متوقف در ایران باشد کار دوران دولت ایران کهد مادی دوستی پادشاه فرانسه را بزرگ
 بشماریم و مکانت عظیم میکند ایم اما هر دو دولت که با هم طریق موافقت می سپارند عهدنامه در میان نگارینند
 و بدان کار میکنند آنجا که ناپیون زندگانی داشت از قبل شاهانه ایران فقهی شاه سیفرنی سفر شده اند کرده
 میان دولین عهدنامه نگارش شد هم اکنون با پادشاه فرانسه و آن عهدنامه کار کنیم و ایچی او را در ابرام خلافت
 اقامت فرمایم و صورت عهدنامه ناپیون را که در جلد اول تاریخ قاجاریه رستم بخردم در اینجا نگارش می یابیم
 که سخن با ایچی فرستاده مستورمانند

صورت عهدنامه که کار کنند ان دولت ایران با او ایچی دولت فرانسه نگارش داده اند
 چون در این اوان سعادت نشان زمان میمنت اقزان خدیو ملک جاه و سلطنت دستگاه امیر طور ملک فرانسه
 و پادشاه ایتالیا بنای الفت و اتحاد با امپراطور قدر قدرت قضا بطلت خورشید رایت شاهانه صاحبته ان
 و خسر و کیستی شان پادشاه و نجم پادشاه آفتاب علم و ارث تختگاه کسری و جم فرانسه ای ملک فستق الماکت
 ایران و نجم السلطان بن السلطان و اسحاقان بن اسحاقان ابو الفخر فقهی شاه و حله الله لک که داشته
 بجهت تشیید بانی الفت و وفاق دولین ملیتین و تجدید عهد مودت و اتفاق سلطنتین بستن از دو جانب
 با رخصت کامله یقین رخصت که از فرموده از طرف جناب امیر طور فرانسه و پادشاه ایتالیا وزیر اعظم و کاتب
 سر امیر طوری صاحب حامل همون و نشانهای دولت موسیور هوک امور کردید و بنای عهد و شرط بندی
 هستان ملک بنیان پادشاهی و چکر درگاه سپهر شاهانه سیفر دولت جاوید قرار بر قرین سرزاده
 رضا وزیر فتنه دین گذاشته مقتضای صلاح دولین ملیتین با لک کماله و محاوره و مجامع نمودند و قرار شد
 مسطور ذیل مراد و مرقوم بنام گذاری نموده که من بعد انهای دو دولت کبری و او ایچی و سلطنت عظمی رضاه
 آنها را فستق و بهر همون مرزین ساخته نسیم که یکر نمایند ماده اول اینکه فیما بین امپراطور قدر قدرت پادشاه
 ملک بارگاه ایران و جناب امیر طور فرانسه و پادشاه ایتالیا صلح مزایه بوده من بعد باید که بکلی شرایط الفت و
 و مرسم محبت و اتحاد امری فرموده به سواره پن دولین ملیتین کمال وفاق بوده باشد ماده دوم جناب
 امیر طور اعظم بمقتضی مراسم دوستی و موافقت با دولت علیه ایران متعهد و کفیل گردید که من بعد اصدی رخصت

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

ع ۸۳ در خاک ایران نمایه و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد ازین دخل در خاک ممالک ایران نماید جناب امیراطور اعظم پادشاه
 سپهنگاه ایران موافقت بعمل آورده بدفع دشمن پرداخته حراست ممالک مغربیه را بنمایه و بیسیچ به خود داری بخشنه
 ماده سیم آنکه جناب امیراطور اعظم ادای شهادت نمود که ملک که حبتان ملک حلال موردی پادشاه
 ایران میباشد و حقیقت مطلب بر جناب امیراطور مستحق و معلوم است ماده چهارم جناب امیراطور
 خوانده پادشاه ایتالیا تمامت قبایل طایفه روسیه را از ملک کر جتان و تمامی خاک ایران اخراج نموده تا
 بالکلیه ترک عدو و کشور ایران بنماید و چنانچه باریه بنای عهد صلح نمایند این شروط از جمله شروط عهد نامه
 ایشان قرار داده بطریق امور دولت خود در این خصوص کوتاهی ننمایند و کمال تقصیر در باب این مطلب فرموده
 بر ذمت بخت خود واجب و لازم ساخته ماده پنجم آنکه از طرف قرین الشرف جناب امیراطور خوانده پادشاه ایتالیا
 یکصد نفر معتبر خضعت که از متعین آید و در آستان ملک بنیان و معیضرت قدر قدرت پادشاه و حجه ایران
 اقامت نموده بخدمتگذاری و صلاح اندیشی و ولایتین قیام و اقامت نمایند ماده ششم آنکه هر گاه رای چنانچه
 جهان آرای معیضرت پادشاه ممالک ایران اقتضای نماید که عساکر پیاده بضا بطرقت و ملک باند که از جناب
 امیراطور خوانده پادشاه ایتالیا بنا بر آن مطلب و تب سفری و تعین فزنیه دار هر قدر ضرور باشد بصواب
 ایران ارسال و قیمت آنرا از قرائت فرستادن بر کار جناب امیراطور اعظم داده شود ماده هفتم آنکه
 در دولت علیه ایران هرگاه خواهش نمایند که بطریق قله ای و ملک ساخته باشند و تو سنجانه بابت عده و فک
 و تربیت عساکر پیاده بضا بطرقت تعلیم نمایند هر قدر تو سنجانه و مندس و تقسیمی لازم بود از قستان معتبر ضرور شود
 جناب امیراطور خوانده پادشاه ایتالیا بنا بر این مطلب متعهد گردید که در سال صوب ایران نمایند که آنجا
 ترسیم قله و تربیت تو سنجانه و تعلیم عساکر پیاده نمایند و هشتم بنا بر موافقت ایند و دولت بیه از جناب
 شوکت جانب امیضرت قدر قدرت پادشاه حجه ممالک ایران از جهت قطع مکاتبه و مراسله که با قوال انگلیس کرده
 از جناب دولت علیه ایران متعهد شوند که بنای خصوصت ایشان که داشته بجهت دفع آنها عساکر روانه نمایند و بطلب
 ایلمی شوکت در پادشاهی که بجنب هند و انگلیس رفته با رجاء حضور او امر فرمایند و از جناب انگلیس کسبی آنچه بلیون
 و کلای قوال انگلیس که در سواحل بنادر بم و ولایت ایران اقامت نموده باشند آنها را اسطرود و اموال و امتعه
 انگلیس ضبط شده تجارت ایشان را بجز از جناب ایران متقطع نمایند و فرمان قضا جرایان پادشاهی درین
 از مصدر غروشان صادر گردد و در اثنای این مخا از طرف ایران و انگلیس بحجت سفارت یا بانه و یکدیگر کوینه هر یک
 که بجانب آسان ملک بنیان پادشاهی غنیمت نمایند ایشان را اسطرود و نموده راه بند ماده نهم آنکه هرگاه در سفل
 روسیه و انگلیس با هم اتفاق نموده بجا بولتین و لیتن خوانده و ایران غنیمت و حرکت نمایند ایند و دولت
 نیز با اتفاق یکدیگر بدفع آنها اقدام نموده از روی موافقت و اتحاد بمجامعه و محاربه و مجادله آنها پردازند چنانچه بجا
 یکی ازین دو دولت بنای سفر و حرکت نمایند اولیای دو تین ایران و فرانسه یکدیگر را خبر نموده بدفع آنها پردازند
 و آنچه در ماده سابقه مرقوم شده از ضبط مال و امتعه ایشان در قی مشروح در ماده فوق عمل نمایند و در مرافقت
 و موافقت و اعانت یکدیگر بیسیچ هر من توجه کوتاهی و احوال و نا اطمینان جایز و اندازند ماده دهم آنکه

رج سلطنت و حجابی خیری محمد شاه قاجار

۲۸۷

امام حضرت پادشاه سپهرگاه ایران موافقت و مطابقت فرموده از صوب افغان وقتند بار و آخذ و تحمیل
 سپاه و تینه جنود فرموده و حتی که شخص شود و معین کرده و بجهت تیغ و تصرف ممالک هندوستان متصرفی انجلیس خاک
 وجود مسفوره پادشاهی را نامور و ارسال فرمایند و ولایت متصرفی انجلیس را ضبط و تیغ نمایند و آید و آدم
 هرگاه کشتی فرانسه از صوب بنادر مملکت ایران ظهور و عبور نماید و بعضی تدارکات و خزیات و مرغی اشیاء ضروریات
 برای آنها در کار شود لازم که دو امانی بنادر بایشان محبت و معاونت نمایند و در تدارک آنها لازم دوستی را
 عمل آورده اعانت نمایند و آید و دوازدهم آنکه جناب امیر طر اعظم خواهش نمایند که من بعد هرگاه و بجا باشد
 ارسال نمایند امام حضرت پادشاه ایران اذن و اجازت بایشان عنایت فرماید که از هر راه و هر طرف که را جای ایران
 شاهنشاهی اقتضا نماید با آنها رفعت داده روانه هند شوند و سپاه ایران نیز بایشان موافقت نمود و لا تقب
 غریب تیغ نمایند و من بعد در هر وقت که این اراده و عزیمت را داشته باشد موقوف است بر آنکه مجد و اولیا
 دولت علیه ایران درین خصوص اظهار نموده چنانکه رای عالم آرای پادشاهی اقتضا نماید و حضرت عبور بایشان
 عهده نامه در این خصوص اظهار نموده فیما بین دوستان ایران و فرانسه و کیت لشکرها را که چه قدر بوده باشد
 و اینکه ذخایر و ضروریات ایشان را در کدام راه و کدام منزل باید تدارک شود و چه مقدار سپاه ایران همراه بوده
 باشد همگی را قرار داد نمود و باذن و حضرت امام حضرت پادشاه و حجاب ایران روانه هندوستان شوند و در خصوص
 این مطلب باید اذن و حضرت شاهنشاهی و عهده و شرط علیحدگی شود که درین سبب در کاه جبارت بقصد این مطلب
 نموده مجد و اموات بعضی اولیای دولت قاهره و اذن شاهنشاهی عالم پناه است و آید و سیزدهم آنکه
 هرگاه بجهت کشتیهای فرانسه در چین عبور از بنادر ایران بعضی اشیاء از ذخایر ضروریات امانی بنا و بعیت فرست
 شود خواه از فرانسه باز یافت نمایند و همچنین هرگاه در چین عبور سپاه بایشان از ناخوشی جیره و بعضی اشیاء ضروریات
 بخج که در ماده سابقه تسلیم شده ذخیره و آنچه بجا که آنها ضروریات امانی ایران بایشان فروخته از اقرب ایران
 خواه را باز یافت نمایند ماده چهاردهم آنکه شرط ملی که داده دوازدهم مرقوم شد متحقق دولت فرانسه بوده با
 دولت روسیه و انجلیس همچو حسن الوجهه شد و مقرر بود قرار داد نشود و اینجست بایشان راه عبور و مرور
 از هند ماده پانزدهم آنکه محبت آه و رفت تجار بنا با ستیاع دولین و متعلقه تجارت در دار السلطه طهران
 بنحای مبارک امام حضرت پادشاهی عرض شده قرار دادی بجهت امور مزبور که گذاشته شود و بخدمت مجد
 درین خصوص مرقوم نمایند ماده شانزدهم آنکه انشاء الله تعالی این عهده نامه در دار السلطه طهران
 بعد از چهار ماه ازین تاریخ تبدیل شده رضایه بهر مبارک امام حضرت پادشاهی قدر قدرت شاهنشاهی مزین شد
 تسلیم اولیای ملت فرانسه و بهر جناب امیر اطوار رضایه ایشان تسلیم اولیای ملت بنیه ایران شود
 تحریر در اردوی جناب امیر اطوار اعظم که تحمل نکین بوده باشد فی شهر مفرس نه هزار و دویست و پست
 و دویست و بیست و یک کار داران ایران عهده نامه پلین را بر اعلیٰ مندرانه فرو خوانند و کشفه اکنون پادشاهی
 سلطنت نامیون از مملکت فرانسه بنخواستار و چون خواست با شاهنشاهی ایران طریق رفعت
 سپرد بر این شرایط گردن نهاده و اولیای دولت ایران چون با دولت انگریز پوستگی داشته

نسخه
 در کتابخانه
 مجلس شورای
 ملی
 تهران
 شماره ثبت
 ۱۳۰۰/۱۰۰۰

نسخه
 در کتابخانه
 مجلس شورای
 ملی
 تهران
 شماره ثبت
 ۱۳۰۰/۱۰۰۰

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۳۸۸ سر باتفاق ناپلیون دریناوردند و اتحاد با دولت انگریز را رجمان نهادند و همچنان کار پردازان انگلستان چون ناپلیون هر هسناک بودند قدر مواهقت با دولت ایران را اینکومی شانه ضراعت و هربانے فراوان سپردند و سیم و زر و آلات حرب چند آنکه بکار بود بهدیه میفرستادند اکنون که ناپلیون ازین برخواست و آن روز کار سپری شد امروزه از دولت ایران استغنی یافتند و تقضی مسدود کردند و به بهانه جنگ افغانستان و تیغی حرات که در عهدنامه ایشان شرط است که سخن نچینند اظهار بخش نمودند و اخبار جنگ کردند در اینصورت اگر دولت فرانسه باشد ایطه عهدنامه ناپلیون با ما طریق موافقت پسند رود باشد و اگر نه دوستی بزبان جزبخت سفر اثر می خواهد داشت ایلمی سنان را پذیرفتن این شرط عظیم کران می نمود و او را از دولت خویش نیز رجعت نمود لاجرم بعد از سه ماه جواب نامه پادشاه فرانسه را که در پاریس معادرت کرده و خزان و ملین فرانسه در حضرت شاهنشاه که چاکری استوار کرده متوقف گذشتند و شاهنشاه غازی بعد از نظم اصحابان و فارس از راه وجود و عراق مراجعت به اراک و اصفهان فرمود و هم در اینال در شب جمده پست و هشتم رجب نصر الله خان سرکشیکچی باشی در شیراز برود جهان کرد و حیدر اوجمل داده در بقعه هشت هزاره عبد العظیم مدفون ساختند و شاهنشاه غازی فرمایند که ای مملکت فارس را از بد در خنده و خورشید پیر سلطنت لیعهد دولت ابد آیت ناصر الدین شاه نامزد فرمود و برادر کتر خود منیر را که حاکم طران بود نایب الایالت لقب داد و بمملکت فارس فرستاد و میرزا فضل الله نصیر الملک مستوفی علی آبادی را بوزارت او بهکاشت فرما و میرزا در عیله اول ذبیحه دارد شیراز گشت و آن مملکت را بنظام کرده و چون مردم بهبهان در که اشتن سال دیوانی کار بجا طلت میکردند منصور خان سرتیپ فرامانی را با دو عراده توپ و دو فوج سرباز بهان اراضی کیسل ساخت تا بعضی از مردم شیراز را و سیکر کرده بشیراز فرستاد و میرزا قوما که کار فرمای بهبهان بود منسار کرده نزدیک منوچهر خان معتمد الله حاکم اصفهان و خوزستان شافت و هم در اینال آهنگام که شاهنشاه غازی از کاشان بهسپار اصفهان بود معروض درگاه افتاد که مردم کرمان به خاندان میرزا که ایوقت حکومت آن اراضی داشت بر شوریده اند و او را در حکومت کرمان و اخذ مال و دیوانه اخت میکنند شاهنشاه در خشم شده بان شد که جاعی را بتد میرا شتر آن بلده مانور ساخته طایفه شاعی و کلانتر بعضی از اعیان آن اراضی را که باعث این فتنه بودند بزرگ کند کار داران حضرت از در ضراعت زبان شفاعت باشند که چون میان حاکم و رعیت کار بنا زعت رفته است چون خاندان میرزا نصرت یا بقوت حکومت روزگار در مردم با بنگال و عقاب خواهد داشت و اگر حکومت کرمان بهیکو کس مفوض شود بسلامت نزدیک تر باشد لاجرم فضلعلی خان پیکر کچی قزاقبانی را بمحکومت اختیار فرمود و او را با یک فوج سرباز و دو عراده توپ و سیصد سوار شامیون روانه نمود بعد از ورود فضلعلی خان مردم کرمان سر طاعت پیش داشت دست از طغیان کوتاه کردند و خاندان میرزا برب فرمان حاضر درگاه شد و بعضی از اشرار کرمان که از بیم جان به قلاع چغص و اسفند قد و دیگر جاها گریخته بودند اندک اسوده خاطر شده باز جاسه آمدند که قاری آقا خان محلاتی و در آمدن او بطهران و دیگر باره فرار کردن و طغیان در زمین او

تسريح سلطنت و جابجيري محمد شاه قاجار

و هم چه انيصال چنانکه بدان اشارت شد چون آقاخان محلاتي در تسليم دستيگر آمد و در راه اندرگاه شيراز داشتند ۳۶۹
روزي چند در بقعه شاهزاده عبدالعظيم توقف کرد و بر جان خویش ترسان بود حاجي ميرزا آقاسي حاجي عبدالحميد
محلاتي را که در منشي آقاخان از محيتمات او بار فرمان برداري از دوش فرو گذاشت و فرار کرد بپاره ده عبدالعظيم
فرستاد تا اورا مطمئن خاطر ساخته حاضر حضرت سازد آقاخان را اگر چه اين بر بنجي عظيم بود لکن پذيرفتار گشت
و کلاه از سر بر گشته و ستاري سبز بجانوني که آئين سادات قرشي است بر سر بسته و با اتفاق حاجي عبدالحميد
نجان حاجي ميرزا آقاسي نزول کرده شفاعت از و خواست عمل آسوده گشت و بعد از روزي چند رخصت يافته
روانه محلات شد و در خانه و قلعه خویش نشين کرده و مزرع و مرتع خود را مالک آهنگاره از اوليای دولت
خواستار آمد که او را اجازت سفر که مصلحه و زيارت عيالات و هند اين سوسلش نيز با جابت مقرر
گشت پس زنان و فرزندان و اموال و اطفال خود را از راه بغداد روانه کر بلا و نجف نموده آنگاه در مدت سه
در هر جا از بلدان ايران اسبي نابردار ميشده بود که توانست خريده از مردم خویش نبنانی فرستاده و ده چندان که
سزا بود بهداد و چنانکه گسندانت در محلات پانصد سراسب تازی جنبه بمضاربست و اعداد کار سفر کرد
و مردم رزم دیده را نيز بنذل و بفرقيت و در مشراول رجب کيشب از محلات بر نشسته راه کرمان ميش داشت چه در
کرمان جماعت عطاء الهي بجاست طريقت اسمعيليه دارند و آقاخان را امام وقت پندارند خواست تا در انحال کوي
انجن کند و سر بخود سري بر آورد و زمانی چند از قتل شاهنشاه غازي مجبور کرده شبیه خط و مهر تامت مستوفيان
در پشت فراين رستم که و بيشتر که حکومت کرمان را تفويض بآقاخان نمودم امر و مني او را مردم کرمان نذاشته
و سر از فرمان او بر ناستانند و فو نيز بايعان کرمان اکنون که رسم حکام است کتبها کرده و بجای سيبه و او مجتهد کرمان شيراز کرد
نامه آقاخان محلاتي بجای سيبه جواد

سفر کعبه کنم تا بخرابات رسم زانکه سالک حقيقت رسد از راه مجاز بنده درگاه غرم زيارت که مصلحه داشتم در عرض
راه اين احکام و فراين رسيد ما مور حکومت و توقف در کرمان شدم همان پذيراي شده و السلام و از ينوي چون
خبر پرون شدن آقاخان از محلات معروض درگاه پادشاه افتاد و اکنون خاطر او کثوف شد حيلت سازي او را
رقم کرده بدست سرعان سبک سیر روانه مملکت يزد و کرمان داشت مع القصد آقاخان همه جا مبرعت تمام يافته
مسافت کرده نخستين بکنار شهر نيز در پسيد و چون غلغلي از قبایل عطاء الهي در آن محال نشين داشت نتوانست پديد
گذشت خواست تا ايشان را نيز با خود کوچ دهد لاجرم ميرزا حبيب الله پسر خود را روز نيز دهم رجب روانه يزد نمود و عرضيه
از اردوگان نکار کرده و رسال خدمت شاهزاده بهمن ميرزای بهادر الله دلونود به بين شيراز کوشايشاه غازي
مبارعت سفر که مصلحه فرمود قاندر بندر عباس طريق مقصد پيرم و زمانی از پادشاه نگاشته از حاجي
ميرزا آقاسي بنمود که آقاخان از راه بندر عباس روانه که مصلحه است حکام بلدان و امصار عرض راه خدمت او را
نگاه دارند و همه جا پذيرده او کردند و همان پذيراي شدند بهادر الله دل که فرمان گذار آن اراضي بود بفرمود
تا در ميان شهر خانه اندر رود و او معيّن کردند و ساز و بوجک همان نوازي ميناد داشتند و چه کس نيز باستدالما
بيرون فرستاد که روز پانزدهم رجب که آقاخان ساعت در و در شخص کرده او را بشهر درآورد و در

دیگر کین از پیره شد که آن قاقان مراجعت کرده و در حضرت شاهزاده معروض داشت که آقاخان از شهریز
به انوشی عبور کرده و در قلعه نو که کیفر سنگ و نیم تا شهر مسافت دارد فرود شده و هم در زمان چنین از مردم
اقدالی در آمده و معروض داشتند که آقاخان حکم داد تا مردم او هفتاد نفر از شران را مأخوذ داشته با خود ببرد
بهارالد و کین را ایضاً جزو راه و فرستاد که برای شاهانه در شهر معین کرد و ایم چه شد که در نیامید و شران انیز مردم را
از بهر چه رانده آید آقاخان در جواب گفت که من فردا که پانزدهم است نماز و یکو بشهر در میام و از حضرت شاهزاده
بر خور دار میثوم و این شتران را بجوی گرفته ام و زر گری را میرزا حبیب الله حکم فرستاد که در شهر برساند میرزا حبیب الله
نیز بزوت نهاد و خود نیز نزد آقاخان شد که روز دیگر او را بشهر آورد و زر گری را بشتر داران برساند و
گذشتن از کنار نیز در ابانه چنین آورد که چون گری از ایل عطار اللهی در این محال نشین دارند برای دیدن
ایشان و اخذ زکوتی که در میان آنجماعت برقرار است به آنجا شده با سحله صبح پانزدهم کمشوف افا که آقاخان
دو ساعت قبل از رسیدن مردم از پیشته و بر نشسته و بطرف کرمانشاه و هنگام زوال شب در بی زدن سحله رسید
و خط شاهانه و نکاح شطابی میرزا آقاسی را بشاهزاده بهارالد و سپرد بدین شرح که آقاخان از محلات فرا
کرده و مثالی چند از پادشاه جعل نموده تا بدان دست آورده آنچیز چون او را بسیار بی مأخوذ دار
و مغلوبان فست شاهزاده بهارالد و شکین شد و نخستین پرسش کرد که مردم آقاخان چند و کشف
داشت که برادرانش محمد باقر خان و میرزا ابوالحسن خان و دیگر میرزا احمد و میرزا حبیب الله و میرزا ابدی و دوست
سوار کار از نموده و جماعتی از ششالچی ملازم رکاب اوست و در نیزه نیز جماعت عطار اللهی با او میسند شاهزاده
بهارالد و را در نزد لشکری بدست نمود و کید تن از نکاح بهانان قلعه ارگ نیز در برداشته با پست تن سوار
که حاضر بود آهنگ آقاخان کرد و بعضی از مردم محجوب گفتند این چه عزم است که سقیم داده با این قلیل مردم بنهاده
چگونه میتوان با سواران از جان گذشته در آنوقت چنانست که مردم شاهزمت شوند و شاد و سیکر گردید
و نام دولت را پست کند بهارالد و از غضب افروخته گشت و گفت آقاخان و لشکر او را کجاست آن وقت گری
از و اندیشناک شوم اگر هر یکچه با شرم از قفای او تا خن گم و او در هم گنم این گفت و اسب خوش را طلب آید
و آیین قلیل مردم را برداشته تا در ضرام غضبان رهپار گشت چون سه فرسنگ طی مسافت کرده به مسجد آباد
رسید سمع و داشت که سرباز شتاقی از کرمان مراجعت ببلدان نیامید و در سیر فرود میشود کیچن بطلب مدد
نمود ایشان فرستاده خود از قفای آقاخان طریق میر که تا شهریز پانزده فرسنگ است گرفت و نزدیک
بسیه دم وارد میر گشت آقاخان از آنجا کوچ داده بود و از انوشی سرباز شتاقی سراز فرمان بر تافته کس مید
بیرون نشد و اینوقت بهارالد و خویشان راه سیریز بدوشت و در آنجا ابوالفتح خان سرباز شتاقی را
بکلمات عتاب آئین خطاب کرده سیصد تن از سرباز شتاقی اختیار کرده و هم در زمان از و بنال آقاخان شتابان
گشت اما آقاخان در همه جا در بیابان دور از شاربوع قطع منازل میکرد و آهنگ شد با یک و سیرجان جفت
و ده فرسنگ از انوشی میر پرشته و بر جی در بیابان ظاهر بود آقاخان برسد آن چشمه فرود گشت و بکلیک
زوال آفتاب که از آنجا خواست کوچ داد شاهزاده بهارالد و با سیصد تن سرباز شتاقی صید کرده و چند

شرح سلطنت و جہانگیری محمد شاہ قاجار

۳۹۱ برسید و در آن کرکاه روز قوت کرما چشمه آب را در دست و شین یافت ناچار از کرد در راه آهنگ جنت کرد
 دور و یہ صف راست کرد و سواران آقا خان و شجاع پیمان جاعت عطا اللہی بہت و بہدستان حملہ در انداختند
 شاہزادہ بہار اللہ کہ بچم حسب و نسب آموختہ حرب و فکر و میدان بود چون این بہید اسب بر جانہ
 و دہ چپ و راست تاختن ہی کرد و حملہ ہی برد و ناگاہ در کرکاه میدان بگولہ بر اسب او آمد و اسب از پای افت
 بہار اللہ را ازین حدیث بہشتی در ضمیر مای بخود و ہمچنان بیادہ و پیش روی سرباز ازین شمال شد و لکڑا
 تخوین بجنگ داد و با سجدہ انکھام فرو شدن آفتاب ہر دو لشکر و ہر اہم ہر دم دادند و سیرزا ابو الحسن خان برادر
 آقا خان نیز زرادان مبارزت نمود و جلادت اسکار کرد بہشت تن از سربازان مقتول کشت و شاہزادہ تن از ہر دم
 آقا خان بجنگ افتاد و بسیار کس جرات یافتند چون شب تاریک شد آقا خان با سواران خود را از سیرجان کشت
 و چون آن ارض سرحدین زد و کرمان بود بہار اللہ را و اندیکہ فی اجازت کار داران دولت از مملکت خویش
 بہ انصوی سفر کند و دیگر پادگان نفس گسندہ از قفای سواران تازہ و لاجرم سبکجاہ از سیرجان چمد راہ یزد گرفت
 اما در کرمان یکروز از پس انکھما شیر محمول آقا خان را مردم شہر بمطالعہ کردند سیرخان سبک سیرافان
 پادشاہ وارد کرمان شد و حکم و سیکر ساختن اورا برسانیدند و کیر و دار اورا دیر پذیرانہ داشتند فصلی
 ماکہ کرمان با عدو کار برداشت و ہم دانیوت چنان افتاد کہ گندل خان والی قندہار و مہر دل خان برادر او
 و خانیخان قندہار چنانکہ بشرح رفت بعد از فرار از قندہار و پناہ آوردن بدربار شہر اہر بر حسب فرمان بک شہزادہ
 بیور خاں ایشان مقرر شد و شین از انجا جنتہ تا بہنگام برسد و سفر قندہار کنند و بر مملکت خویش دست یابند
 از مردم شہر یکاہ از سرداران افغان بچہ خاطر شدہ و از در خدمت سخن کردند عاقبت کار بمقابلہ و متعاہدہ
 سہ چار ہزار تن از مردم شہر یکاہ و ایل عطا اللہی و خراسانی ہمکودہ شدہ آہنگ افغان کردند و حاجی محمد
 شہر یکاہی کار فرمای انجا عت کشت افغانان چون قوت آہنجہ داشتند در قلعہ شہر یکاہ متحصن گشتند و از چہن
 باز از محارت رواج گرفت در میان این کیر و دار آقا خان برسیدہ و اینچہ را از اقبال بخت داشت چہ لشکری
 ساتھ جنگ بیافت و در خاطر نہاد کہ تخمین قلعہ افغانان را مستعد داشتہ اموال ایشان را مال خود دارد و ناگاہ
 راہ شہر کرمان سپارد پس لشکریان را در کار محاصرہ استوار داشت و از آنصوی محمد باقر خان برادر خود را در
 سیرجان نمود تا مردم آن اراضی را از طغیان آقا خان پاک کند و ایشان را با طاعت و انقیاد و بخواہد محبت
 با رضی سیرجان شتافت و قلعہ زیہ آبادہ معتقل خویش ساختہ با خواہی مردم پرداخت و از جانب فضل علی خان بعدا
 اکی ارکار آقا خان مردم خویش را برداشتہ از کرمان پروان تاخت و در منزل پاریزور و محمد باقر خان
 مد قلعہ زیہ آبادہ صفائو و تختین آہنگ او کرد و محمد باقر خان چون قوت سقاقت با او داشت در قلعہ
 زیہ آباد متحصن گشت و برادر را ازین کار اکی فرستاد آقا خان بیست وانی از شہر یکاہ و عطا اللہی و خراسانی
 سپاہی کنیہ ساختہ راہ زیہ آباد گرفت انکھما قلاب سرنہ و بزہ آباد و رسیدہ و ہم از کرد و راہ جنگ و پیوست
 قلابکام زوال آفتاب نقش حرب افودہ کشت و بسیار کس از چہن بد و دہبان کردند در پایان ہر
 لشکر آقا خان شکستہ و او را مردم خود منہ اند کردہ با ماضی اچہدی و لا کر غیبت قصصاتی ازین نسخ از سیرجان

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ اولیخ

۳۹۲ شهر بابک آمد و روزی چند از سرداران افغان مد زنت جت و اشتر اقبال سیرجان و شهر بابک را کینه کرده نگاه معلوم داشت که آقاخان و یکبار در احدی و لاجتجیر لشکر کرده بطرف اسفند قد و جیرفت رفته و سعید خان و داری و مردم کر میر با و پیوسته اند و قله اسفند قد را که معقلی محکم است سیفان خویش کرده و از جوبات و غلات انباشته ساخته فصلعلی خان مردم خویش را بر داشته به دفع اور سپار آمد و در ارض سوغان برای تجیز لشکر روزی چند اقامت نمود و از کرمان سه فوج سرباز و دو عراوه توپ طلب نموده با لشکر خویش پیوسته کرد و در این وقت خبر رسید که آقاخان از اسفند قد بطرف کر میر سفر کرد و فصلعلی خان و یکبار از قلعای آشتی مناسب وقت نداشت و دفع دادن او را در اول بهار یک ترشمره لاجرم مراجعت بکمان کرد و هم در وقت قبر یلغان مافی از سفارت بنده مراجعت کرد و از قبل علیرضا پاشا عبدالرزاق افندی کلید دار و روضه کاظمین علیهما السلام بدگاه آمد و اظهار سکت و معذرت کرد و زیان محرمه را بر دست نهاد و خال صاحب اعلی رویه برائی شای صنیان حاضر حضرت گشت و هم در این وقت شاهزاده خاخر میرزا که بعد از ورود فصلعلی خان بکمان طریق خدمت می سپرد چون شهر یزد رسید پاشا هزاره بمن میرزای بهارالدوله در آویخت که ازین پیش حکومت انیشیر با من بود و من در این امر از تو سزاوارترم شاهزاده بهارالدوله چون به خاخر میرزا هنوز طفلی است اگر با او از در مبارزت میسر دن شود و او را دفع دهد پسند خود مندان نخواهد بود شهر یزد را بکشد و راه اصفهان برداشت کار و دران دولت سرکشی سیل ساخته خاخر میرزا را حاضر کردند و شاهنشاه غازی همی خواست او را در موقف عتاب بدارد و عقابی کند بغایت حاجی میرزا آقاسی عصیانش منشی گشت و شاهزاده بهارالدوله و یکبار به حکومت یزد باز شافت و هم در این وقت میرزا رضا میرزا آقاسی از سفارت خوارزم باز آمد و از جانب الله قسلی قوره نیز رسولی بر سید جل راس آب ترکمانی پیش کشد و ایند آنکه شاهنشاه غازی بعد از سه ماه و ده روز توقف از اصفهان خیمه پروان زد و از راه خوارسار و جرفادقان قطع مسافت کرده بنهاند و از آنجا به ان سفر کرد و در آنجا شاهزاده حمزه میرزا طلب فرمود و حکومت قزوین را بطلماسب قلیخان تفویض داشت و در آنجا بعضی از مردم خوارسار و کلپایکان که از حکومت نیرالدوله فرج سیر میرزا بر حجت بودند زبان بیعایت باز داشتند و سخن از در کذب و بهتان در انداختند و بعضی کار و دران دولت رسانیدند که شاهزاده با محمد تقیخان بختیاری و دیگر بزرگان آن قبایل ابواب سکاتبات فراز کرده و در عیسان و طلیان با دولت ایران مواضع نهاده اند لاجرم بر حسب فرمان بخشعلی خان توابعی یزد با شمی برفت و او را در دست زوین بجزرت آورد و بعد از نفس کشوف افتاد که او را جانی نبوده و از در سعادت کبکی به بسته اند لاجرم ملازم خدمت گشت مع القعه شاهنشاه غازی از بهمان بقرون رواند در عرض راه عربیه فرج خان پیشخدمت خاصه که از منزل کرون و سور بعضی حال مردم کیلان شد رسیده و کشف افتاد که امان الله خان افشار وزیر کیلان بطریق زده گرفته و چنان در ترزده نام برداری کند که سهنگام عبور در بار و برزن که جبات کندم و ازین در سخود که از جال زده اعت پیشه پاشیده باشد ایستاده شود و وجهه بدست خویش بر گیرد جائه پیشین پوشند و بر صیر نشیند ازین روی فضل امور بدست او حمل مانده و سنال و روانی ما خود نیفتاده لاجرم فرمان شد که فرج خان غفاری بچی میرزا حاکم کیلان و امان الله خان افشار را رواند و گاه سازد و خود بطبعش

شرح سلطنت و جاجا بخیری محمد شاه قاجار

۳۹۲
 در قزوین
 در قزوین
 در قزوین

و اخذ سال دیوانی پرداخته و از لاجم ایشان از کیلان پروت شده در قزوین بر کاب پوتند و محمد خان پوتنی باشد
 بجای امان الله خان وزارت کیلان یافت و حکم رفت که فرخ خان در کیلان توقف کرده سال دیوانی را بجلد
 با خود دارد و سالهای استقبال نیز عمل نمین کند که اینگونه قزوین کار فرخ چینیقت و فرخ خان این خدمت پرداخت کرد
 بعد از هشت ماه طریق در کاه برداشت با محمد شاه پناه بعد ازین وقایع راه طهران برگرفت و در دار اسخلاف نزل
 فرمود این بهنگام جاجا بخیر سیرزا و جلال الدین میرزا پسران کامران سیرزای دالی هرات بقتل رسیده سلطنت
 رسیده و چنین ضراحت بر خاک نهادند و مورد الطاف و اشفاق خسروان شدند و هم در این سال سلیمان
 خان امیر تومان از حکومت خسته معزول شده و شاهزاده حمزه میرزا فرمانگذاری یافت و ملا عبد الله زکاشانی
 با تقاق عبد الرزاق افندی مامور بفرع اداد و توقف آن اراضی کشت آذکار زوار و تجار ایران ششگی کند
 و بخوان باشد که از شکر و رعیت آل عثمان ایشان را زیان منی نرسد

شرح حال شاه قاجار محمد شاه قاجار در سال یک هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری
 در سال یک هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری مطابق سنه او دینل ترکی چون ساعت و چهل دقیقه از کشتن
 میت و هفتم شهر محرم سپری شد آفتاب بجل تجول داد شاه شاه قاجار با طبع کسره کرد
 و چاکران در کاه را بنزدل و هم و دینار شاد و غار ساخت و اول بهار نیال از فضلعلی خان حاکم کرمان
 بر سید که اگر چه آقا خان ازین جنگ شکست برد لکن از اندیشه خوش دست باز داشته و بتجیر لشکر و ابد
 کار و روزگار برادر کسپای در غور جنگ به پنجانیانک کند و او باشد لاجم فرمانده آسب الله خان امیر
 با مردان میدان و توپهای باره کوب سیج راه کرده طریق کرمان داشت و از آن سوی چاکمه بدان رت شد
 آقا خان در کمر میر میاب تجیز لشکر کرده و در آن چند ماه زمستان اعدا و خویش را بسوارید و با سواره و پیاده
 انبوه و دود عراده توپ و قورخانه فراوان برداشته با همت تجیز شهر کرمان رب بار کشت فضلعلی خان
 حاکم کرمان چون این بشیند تختین اسفندیار خان برادر خود را با خوچی از لشکر استقبال جنگ او پروت
 و از قهای و عده الله خان سریت با دو فوج لایری و توپ بکافی و دود عراده توپ راه برگرفت و لمجد خان
 سریت نفیجی کرمان نیز با سپاه خود از دنبال ایشان راه سپرد تختین در دشت آب اسفندیار خان با آقا خان
 دو چار کشت از دور و یصف بر کشیدند و جنگ در پیوسته با یک کیر و دار بالا گرفت اسفندیار خان مردان
 کوبید و از آن سوی آقا خان و برادرانش پای سخت کردند و پی در پی حمله افکندند و در میان اسفندیار خان چند نفر
 کران برداشت و هم کلود بر معاش آمده و از پای درآمد و لشکر او هزیت شده بعضی کشته و برخی پراکنده شدند
 آقا خان چون از کار اسفندیار خان پرداخت هم در آن کمری بر سر عبد الله خان تا ختن آورد عبد الله خان
 حله ضعیف کشت و چون قوت جنگ او را در خویش ندید در قلعه بزنجان متحصن کشت آقا خان و چهار دین
 سودی نیافت و او را کشته و متوانی انهنک و لمجد خان سریت کرد و از که راه چون صحرای ان بروی
 در اول حله شکرش را پراکنده ساخت و نیز محمد و لیجان را دستگیر نمود و آنگاه در هفت فرسنگی کرمان
 در اراضی بر میر بقلعه مشیز جای کرد و با عیان کرمان هر روز کتب فرستاد و ایشان را غوا میگرد که فضلعلی خان

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

ست بتهمن فرستید و در این وقت امیر توپخانه از کوره راه پرسید و نخت آهنگ آقاخان کرد و او نیز بی خوف و
 و اس در برابر امیر توپخانه ایستاد و وصف راست کرده جنگ به پیوست آتش بلا بالا گرفت و دخان توپ و تفنگ
 جان را فیر کون ساخت و در پایان کار آقاخان شکسته شد و طریق را در پیش داشت و باز گری کرده در شیر
 جای کرد و امیر توپخانه منظره منظره شجره کرمان در آمد اما فضلعلی خان از در و برادر و غلبه آقاخان پوست
 بر تنش زندان گشت و دانست که اگر در شهر دیر بماند و در نباشد که مردم کرمانش و سیکر ساخته با آقاخان
 سپارند تا چار بختی سگر پر داخت و در مدتی اندک سپاهی در غور جنگ بر آورد و بخونخواهی برادر که بسته با اتفاق امیر
 توپخانه راه قلعه شیر برداشت آقاخان چون دید از اعزای مردم کرمان جمعیت فضلعلی خان متفرق نشد و یک
 مرد برادر گشته بالشک ساخته در سیر سه صف او را سپیده داشت و از قلعه شیر مردون شد و بجانب بم و زرا
 شیر کوچ داد و فضلعلی خان از منتهی راه او دل قوی کرد و از تقاضایش تا ختن گو در منزل ریکان که سرحد بلوچستان
 و زرا میثرات به در سیه و هر دو لشکر ساخته جنگ شده در هم افتادند و از یکدیگر میگریختند بعد از کشش و کوشش
 فراوان لشکر آقاخان شکسته شد و دو بهره از مردمش مقتول و وسیله آمدند و هم در این وقت روز یکشنبه
 و تاریکی جهان را فرو گرفت آقاخان هم در آن تاریکی از راه بیابان طریق فرار پیش داشت و تا قندهار برانده و از آنجا
 راه هندوستان پرده در بند بمبئی سکون اختیار کرد و فضلعلی خان بعد از آن متحیر و متعجب بود که ده صورت حال را
 معروض درگاه شاه داشت و هم در این حال در مملکت فارس میان متبید حقایق ایل منسی ضمنی واقع شد و کار متعجب
 و مبارزت انجامید فرما میرزا که حکومت شیراز داشت میرزا فضل الله نصیر الملک را و آن ملکه که داشته بمیان قبال
 شافت قلعه طوس مستعد فرود و دیگر معاتل ایشان را خراب کرد و از قبال رسم و بخش و جادی و دشمن باری که شب
 منسی هستند که و کان گرفت و علی و یسغان برادر خاغلینان منسی را با چند تن از اشرار را با خود داشته بردمان
 توپ بت و آتش در زد و خاغلینان فراد که ده بجانب ماهور میلانی که ریخت آنگاه حاجی شکر الله خان برادر
 آقاخان وزیر لشکر را بکومت بهبهان باز داشت و از قبال بهودی و آجری و نوئی و بایرا احمدی و دیگر قبال
 که و کان گرفته بجای شکر الله خان پرده تا آنجا محنت را پیش از کوچ داد و میرزا که حکم یاور توپخانه را با توپ
 و سرباز در منسی بکومت گذاشت و خود از راه خشت به شهر رفت و هم در این حال شیر محمد افغان از قبل کامران میرزا
 والی هرات و یا محمد خان برادر خود که وزارت کامران داشت با پیشگی لایق بهرگاه پادشاه آمد و خواستار
 عفو گناه گشت و معروض داشت که بعد از آنکه نا همواری مردم بکلیس در افغانستان معاینه کردیم و دایم که حصان
 پادشاه ایران کنایه بزرگ بود و ایک از در اطاعت و متابعت ایستاده ایم و نام پادشاه را بر بیم خنده نقش
 کرده ایم و خطبه بنام اودی خوانیم

حکومت حاجی خان شکی در کرمانشاه و قتل او به دست مردم کرد

هم در این حال نور محمد خان سردار قاجار به حسب فرمان نه حکومت خوزستان معزول شد و حاجی خان
 بفرمانگذاری خوزستان و نظم حدود عراقین عرب و عجم مامور گشت اگر چه حاجی خان مردی جلد و شجاع بود
 و منب بسیم خان شکی میرزا که بسیار وقت نامش در این جنگها مشهور افتاده و زایل نیست و جایت

شرح سلطت و جانیخیری محمد شاه قاجار

۹۵ و در کیش خود متعصب و قهر بود از آن سوی پشتر از مالی ایلات خوزستان و قبایل حدود عراقین عالی
 باشد و امیرالمومنین علی علیه السلام اخذای یکجانه دانند تعالی الله عما یقول الظالمون بما هم جاحی
 آن مرد را بر اموریکه خلاف شریعت خویش میداشتند مامور میفرمود و خاصه در قطع شارب ایشان کشت
 او را رب بودند حاجت کار بخصومت رفت و در میان قبیله که مذکور پرفرمانی پدید آمد و حاجی خان این
 بالکری اندک بیان آن مبتدله سفر کرد تا ایشان را کینه کند سخت مردم کرد از در اطاعت و فرمان برداری
 پرون شدند و هدیه و تحفه پیش کشیدند و گفتند از مذبح کیش سخنی مکن و دیگر هر چه گوئی فرمان پذیریم
 اطاعت و انقیاد پرون بکیم حاجی خان نیز بدین سخن رضا داد از قضا کین از مردم او را برای اخذ آذوقه بامرد
 از شاخگان کرد که کار از مشاققه مبارزت انجامید و مقتول گشت حاجی خان صغای این قصه نمود سخت
 و آن کین که در خاطری هفت آشکار ساخت و حکم داد تا مامت مردم که مذکور کردند و در بخت شد و بجانب
 کرمانستان کوچ دهند و آنجا بخت چون این بدیدند کینه از در منازعت پرون شده همدست و همدان
 ره برای حاجی خان نمادند و او بهر هفت میان استوار کرد و چون شیرعری از رواق خویش کین کشید
 و چهل تن از مردم که در راه کلود آتشین ساخت در پایان امر از اطراف آن خانه صعود کردند و آن آتش
 بر سر او فرو آوردند و آتش در آن سرای زدند حاجی خان از آن رواق پرون شد و چون نیروی تعالت
 ذات خویش تن داری بمیکرد تا سپیده صبح سر برزد این بهنگام بیان کاهدانی در کینت و مقداری کاه
 برز بر خود ریخت غوغا طلبان درآمدند و بعضی از مردم او را مقتول ساختند و او را یافتند و چون ساخته
 بر کشت و آتش بجاده آن افتاد با چار از میان کاه بیرون شد و مردم آن بده بجانب او حمله کردند و تعکما
 کشتند و یکبار چهار زخم کلود یافت و با چنین جراحت فخر خویش را کشید به انجامت یافت و در تن
 باز زخم فخر کشت و خود نیز میفاد و بر مردم که بعد از قتل او از هم شاهان ایران کوچ داده در اراضی بعد از
 نشین کردند چون این خبر معروض در کاه پادشاه افتاد عبدالحسین خان جوایر اکسب بابریم خان سپرد
 بحکومت آن اراضی نصب فرمود و علیرضا پاشا وزیر بعد از فرمان کرد که آن جماعت را دست بده کاه
 و هم در ایصال کین از فرزندان شاهان غازی که نام و لقب خاقان مغفور فتحی شاه داشت و هنوز حیات
 ساله بود در رود جهان کرد و هم در ایصال از قبل داران کلکس ریح صاحب طب بستان آویز سیاحت از بخلاف
 طهران آمد و با ولایای دولت سخن از استیاد و ولتین در میان نهاد و چون اگر ایمی از مینوی سیند ندید شاه
 خاطر باز شد تا سفیری برای انجام مصالحه طریق ایران گیرد و هم در ایصال بمشخصه سوار از جانت
 بر سر قافله روانه مشهد مقدس تا ختن برده هیچ قیقه از اسروسی و قتل و غارت فرو گذاشته و بر سر
 راه از قضا با محمد ولینان برادر زاده آصف الدوله که با معدودی بشکار کاه در قه بود باز فرود آمد
 نیز ما خود داشتند چون آصف الدوله را این قصه مسموع افتاد بالکری ساخته با اراضی ترکمانان
 برود ایشان را زحمت فراوان کرد و با این محمد ولینان را یافت چه او را بجایست مرده افتاد بود و در راه
 مشهد مقدس شده صبریت جمال را معروض داشت شایسته غازی محمد علینان غفور را نیز یک اقلی توده فرستاد

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۳۹۶ خوارزم رسول فرستاد که اگر میخیزد بکمانان بران تو بوده ساخته تنگ باش و اگر نایب بخت را که هزار این منافع کرد

آنکه نکران محمد و لیخان و دیگر همسران را بخت داشت

فتح بغسل و بلوچستان است امیر تو پناه حکومت عباسعلی خان و اسلحه در کرمان

و هم در این حال بعد از فرار آقاخان امیر تو پناه طریق بلوچستان گرفت و پانزده منزل را آن سوی کرمان تا ختن برداشتند
 بهر راه محصور داشت و مدت ده روز دیوار برج و باره را بگلوله توپ چهاره توبه و مردم بهر سرباز و برداشتند
 و اما طلبید امیر تو پناه صغیر و کپران شهر را کج داد و در لشکرگاه سکون داد و آن قدر را با خاک پست کرد و در روزی
 چند در آن اراضی اقامت داشت از قضای کجور که امیر تو پناه لشکرگاه رفته بود یکین از سربازان دست
 جمید را بگرفت و با او دما و بخت و غارت با او در آمیخته شوهر آن زن این بدید و غوغا برداشت و مردم
 بهر خویش کردند و خواستند تا زمان و اطفال خویش را با تیغ کدر آینه از پس آن رزم دهند تا بمات مقول
 کردند و نیزان حرب افروخته کشت و آلات ضرب بکار افتاد و در این وقت امیر تو پناه برسید و چند انگیزات این تن
 افروخته را بشناخت و انتقام او نیز تیغ برکشید و حکم بر قتل و او بیشتر از آن مردم عرضه هلاک و دمار گشت و دیگر
 امیر و سیکم شد پس از بهر امیران را با کنده و در بنجر خبر و تا مسافت پنج منزل بقصد بار برفت و بسیار
 از متفرقین را نابود ساخت آنگاه صورت حال را عریضه کرده با اسیران روانه درگاه پادشاه داشت تا نشان
 غازی طایفه تمام الماس تشریف او بفرستاد و دیگر سرن و پیر که دکان را غلتهای کوناگون کردند و ایشان
 حکم بر اجابت فرمود و در این حال تمیل صاحب از انجلس برای انجام کار مصالحه وارد دار اسخلاف گشت و شاهزاده
 فتح الله میرای شجاع استظه از حکومت کاشان معزول شد و علی خان سالار خان بجای او منصب گشت
 و از قبل امیر اطهر رودیه خراف من بدگاه آمد و هدایای خویش را با کتب امیر اطهر پیش داشت و خال صاحب
 را اجابت به بطرز برج کرد و هم در این حال برادر اعیانی شاهنشاه بهمن میرزا حکومت آذربایجان یافت و خال او
 نور محمد خان سردار بوزارت و سرافراز آمد و همچنان سلطان مراد میرزا بکومت بر و جرد و موگشت و خان میرزا
 فرمانده از همدان و شاه قلی میرزا حاکم لایر گشت و نیز فضلعلی خان از حکومت کرمان معزول آمد و عباسعلی خان
 جویشیر والی کرمان و ده و بلوچستان گشت و از دار اسخلاف راه برگرفت بعد از او و دیز در خاطر گرفت که اسیران
 بغسل را که امیر تو پناه در محاکات ایران پراکنده ساخته چند آنکه تواند بر و یا برادران مردم بازستاند و بسکن
 خویش رساند تا اول مردم بلوچ را بسوی خویش کند و نام دولت را بعد از آنکه بنده سازد پس ده روز دیر اقامت کرد
 و معادل سه هزار تومان در سکوگ در بهای اسیران ل کرد و میرزا محمد علی مجتهد یزدانیز و صیت کرد که در پس او
 چند آنکه اسیر از شهر و قریه بت شود غریه روانه کرمان دارد آنگاه راه کرمان برگرفت و بعد از او و دیگران
 چند آنکه در میان سرباز و پچی و تنگی کرمانی امیر بغسل یافت بخیزد و جمعی را بنده بقوت فرمانداری از سر
 مردمان طلب داشت و اینجمله از او و ده و ده کرده بتفاریق روانه بغسل داشت و از برادرزاده محمد علی خان
 بغسل بجای رسید بد و صورت حال را در عریضه بخار داده روانه دار داشت شاهنشاه غازی اورانجین
 کرد و فرمان داد که چند آنکه در عراق از اسرای بغسل دست شود روانه کرمان دارد با بگلوله هزار و شصت

حکومت
عباسعلی خان جویشیر
در کرمان

شرح سلطت و جانیخیری محمد شاه قاجار

ایران بنعلی دست عباسقلی خان والی بازو من شد و پدرش از آن جات رانیز بزرگداشت عطا کرد و
 محراب خان و دیگر بزرگان بنعلی رنجست و عطیت شاه کام ساخت و همچنان حاکم سیتان را بیدل قید و نظر
 و انفاذ خلع و تشریف شیفته خاطر کرد و چند آنکه از دیگر چاکران پادشاه و یک تر پزای فرمان بود و طریق
 تجارت بطرف بلوچستان و سیتان کش و ده کشت مع العقبه عباسقلی خان والی کارگران و بلوچستان را بظلم
 کرده و در آنده سال دیوانی با مردم برقی و دبا بود و بر دشت سنا که چون در مملکت ادالی برقت برده اگر از سابق
 ما خود نتواند از خوشین برساند چنانکه باین بیان و بهر از تومان زیان یافت و مالی که چند سال در حد و دیر از
 اصطبلات برقت رفته بود با بلاغ امید و پیم استبراد کرده و چند و اند مال تسیم نمود و دیگر فحشلی خان مسمی کرد
 آذربایجان مجوس بوده بعد از وفات خاقان مغفور فحشلیا و سنا کرده بیان قابل مسمی و مجاز که در اسفند
 و سبزه و ده حیرت نیشتمی استند در دشت و حکام کرمان تا اینوقت به دوست نیافتد عباسقلی خان چند آنکه
 خواست خاطر او را از دشت و دشت پرداخته کند و نیز یک خویش حاضر سازد نتوانست لاجرم میرزا اسد
 خان مستوفی کرمان را با جمعی از لشکریان معافقه بر سر دشت و فحشلی خان بیان بکتمان کریمت و لشکر افغان
 بتاخت و او را در سنا از تنی مجامعه انداخت و بقوت یرش او را گرفته مغلولاً بکرمان آوردند و از آنجا روانه
 طهران و شتند و دیگر قدم را که از مرد و لشکر خواب و بیاب افتاده بود تیر کرد و علف و آذوقه چندین سال
 به خیره نهاد و چاه آب آنرا که آبناشته بودند خرم نمود و در کرمان حکم داد تا او را در دهنر صلوات غرس کردند
 تا از بعد گرم فرو تحصیل ابریشم بجا باشد و دیگر چنانکه مرقوم شد بعد از غلبه مردم انگلیس بر افغانستان برب
 فرمان شهربابک و از فارس بلوک هرات و مروس به بتول و سیور خال سرداران افغان مقرر شد و کمن دل خان
 سردار افغان با اتفاق رحیم دل خان و مدول خان برادر افش و محمد صدیق خان و محمد عمر خان پسران او سنا
 پسران و سردارهای قندهار و پانصد تن ملازمان او در شهربابک جای کردند بعد از حکومت عباسقلی خان و
 چون افغانان مبارزت مردم انگلیس پرون شدند چند کت کمن دل خان سردار خواست تاراه قندهار بایر
 و بالشکد انگلیس طریق گیر و در سپرد چون در میان دولت انگلیس و ایران اند و کار قدیم طریق مهر و خات
 کش ده بود و والی بدین امر خائمه او چون لشکر انگلیس بیکاره از افغانستان پرون شد و دیگر جای
 قندهار و سینه کمن دل خان پنهان بود که سنا و بعضی از مردم قندهار با او از در مخالفت پرون شدند و او را
 دفع دهنه لاجرم عباسقلی خان واجب دانست که پناهنده دولت ایران را کامیاب باز فرستد و از آن سبب
 چون کمن دل خان از اولیای دولت اجازت مراجعت حاصل کرد و برادر خود رحیم دل خان را ناگاه بکرمان
 و صورت حال را باز نمود عباسقلی خان والی نخستین کس فرستاد و سنازل عبور ایشان را از نر ما شیر تاهات
 و از آنجا سیتان هلو فرستاد و فرام کرد و اسمیل خان سر کرده جازد سواران و نایب انکلو در هم و نر ما شیر
 حکم فرستاد که صد شتر از قندهار ایشان حمل دهد و چند تن مرد متقی با خود می برد که اگر حاجت افتد در عرض راه
 خضر چاه کند و محمد رضا خان حاکم سیتان اکتفا کرد که سپاهی لایق ایشان بفراد کند تا در قندهار کمن شوند
 با محمد محمد رضا خان حاکم سیتان بعد از ورود ایشان به ان اراضی سپه خود لطفی خان را با سه هزار

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

سوار خازم رکاب کنن دل خان سافتا، او را بقعه بار برده بر سینه حکومت جای داد و خلی از کنن دل خان گرفت و نزد یک جهاستقلی خان فرستاد بدین شرح که بر حسب امر که در دوران دولت ایران لعفعلی خان لشکر طریق خدمت سپرد و اینک من در قندهار مستولی شده ام و او را عارس و حافظ قندهار که قدما داشته ام جهاستقلی خان در پاداشش انجیزمت از ای این زحمت نخر و کار در صرع و دیگر امشیا رفیع از بهر محمد رضا خان و لعفعلی خان اتفاقا داشت و بهم در اینال بختن از مردم حلیت اندیش که در صورت بکیش در ویشان بود و در معنی خبر از غی ایشان نداشت در راضی کرکان بدعوی کرامت و وصول بمقام ولایت سر بر کشید و محمد و معقلی ترکمن که در میان قایل تکه و میوت حکم و امیکانی بفرز داشت با جاتی از ترکمانان بر سر خط ارادت او نهاد و چونکه زهر ترکمانان است و نام اینگونه مردم را بنگاه داشت حمت بر زبان نیارند او را میسند حضرت ایشان لقب کردند و به پشتوانی او طریق عصیان گرفتند محمد ناصر خان قاجار توانو که این بکیم حکومت استر با داشت صورت حال را در حضرت شاهنشاه باز نمود شاهنشاه غازی مسلمان کرد تا محمد حسن خان سردار ایرانی با ده هزار تن سوار و سرباز آید کرد و شاهزاده اردشیر میرزا فرمانفرمای ما زنده ان نیز با لشکری جزا بخش فرستاد و از اراضی خراسان جعفر قلینان ایغانی بر و بخودی طریق کرکان گرفت و شش هزار سوار و با خود کوچ داد و چون ارض کرکان لشکرگاه گشت و ابطال رجال انجمن شدند برای ترکمانان جای جنبش و کوشش نهاد محمد و مقلی بی آنکه تغنی فرزند شود یا تیری پرواز کرد مربع و مرتع بگذاشت و بجانب دشت طریق مسبار برداشت اردشیر میرزا بصوابه به سردار رسوبی به فرستاد و کچه پیوده طریق فرار مسبار که از ترکستان زاینده مخصوص تنو اجبت اگر کچه سلامت جوی حضرت ایشان را بحضرت مافرت وزن و فرزند بزرگان ترکمانان بدین جانب کسل کن محمد و معقلی خان چون اینجیث بدانت و ابواب چاره از همه جاسد و دیافت ناچار محمد خان سپه خود را با اتفاق حضرت ایشان بدرگاه شاهزاده فرستاد و اعیان ترکمان نیز کرد و گاهها با پیشکش کسل داشتند و پیمان نهادند که اگر مسلمان رود تا صرة خوارزم بروند و در زم و هند اردشیر میرزا صورت حال را معروض درگاه داشت شاهنشاه غازی فرمان کرد که شاهزاده باشکر کیا به در کرکان او تراق کند تا محمد علی بن غفور از سفارت خوارزم باز شود و اکنون خاطر الله قی توره کشوف افتد و در ازای اینجیث نشان شیر و خورشید تمام الماس حایل مرتبه اول سیر قتی به تشریف شاهزاده اردشیر میرزا غایت فرمود و بهم در اینال معادل سی هزار تومان از منال و یوانی فارسیس با بر حسب فرمان پادشاه فراموش برای علف و آرد و قه سپاه ایرتو بخانه تمپور فرستاد

قندهار معقلی
ترکمان و خط بخت
ایشان در کرکان

سفر کردن منوچهر خان معتمدالدوله بخوزستان و دفع قش محمد تقیخان بختیاری

و هم در اینال چنانکه پیش مر تو کم گشت محمد تقیخان که نرسی بختیاری غلصا لیک و قدوده طایعان بود و از اسوال بختان و کار و اینان خراین بر هم نهاده ده هزار سوار آماده فرام داشت بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از اصفهان معتمدالدوله تسلیم وقع او بکجبت شد و در اول خریف از اصفهان خبر سرون زد و از بکب اراضی خوزستان و سرحد مملکت روم و ایران کرد و از لشکر فوج غوی و فوج ششم تبریز و فوج

ترج سلط و جانیخری محمد شاه قاجار

لرستان و تنگی کلبای ماندرانی و سوار بخیرای و لرستانی و لشکری که در تحت فرمان سلیمانخان ارسیه ۳۹۹
 بود باش عراده توپ لازم خدمت ساخت و راه فرستادن پیش گرفت و همه جا توپهای جنگی را با خود حمل میداد
 و هر جا بوستان و ییلاقها عبور کرد و پنج سارهای سخت پیش آمد و بفرمود تا بایستد و آلات و یخچ بکشند
 و توپها را تحویل دادند و از آنها و سکاها بنمایه بدست توپچیان و سربازان عراده های توپ را بکشند
 و راه بسریزند علی تقیخان برادر محمد تقی خان که تفرم رکاب بود برادر ازین درگفت و شتاب بکند
 فرستاد و پیام داد که چاره خویش کن بلکه سراجا عت پیش دار که خازین راهی و پناهی مینداهم لاجرم محمد تقیخان
 برادر و یخچ و محمد کریم خان را با اشیائی چند استقبال فرستاد پس محمد کریم خان رسید و پیشکش و عرضیه
 برادر را برسانید و محمد تقیخان نیز از قعاقی او با اشرف قیلد در منزل ریسر پذیره گشت و بملازمان معتمد الدوله
 پیوست طاعت فرمود و تشریف کرانمایه یافت آنجا از معتمد الدوله خواستار آمد که سبشی در قلعه
 بمیمان او حاضر شود و سسولش با جابت مقرون افتاد معتمد الدوله یکروز در آن قلعه بمیمان او رفت
 در آن قلعه معروض داشت که اگر اجازت فرمائی من در این قلعه بایستد خویش متوقف بشم و چون
 نوزد بگذرد و در اول بهار در شوشتر حاضر شوم هم این آرزو پذیرفته آمد با برادران و یاران خویش در قلعه
 تل جای کرد و معتمد الدوله بالشکری شوشتر سپرد و چشم محرم و از شوشتر گشت اما چون نوزد سلطانی سرتی
 وزمان میعاد فراز آمد محمد تقیخان باز طریق عصیان گرفت و از حاضر شدن بدرگاه سربازانفت چند آنکه او را
 و وعیدیم و امید دادند معینه نیفتاد علی تقیخان و محمد شفیع خان گفتند که محمد تقیخان برخویشتن ترسناک است
 و او را نیز از قبایل بختیاری دشمنان فراوانند اگر اجازت رود علی تقی خان بقلعه تل سفر کند و در آنجا در تحت
 عشرت او باشد تواند بود که راه حضرت کیر و معتمد الدوله محمد حسینیان فراگز لو و علی تقی نزار و نه قلعه تل نمود و
 ایشان برفتند و او را بطمن خاطر کرده تا صحرای لاهی که پنجه سسکی شوشتر است بیاوردند هم در آنجا محمد تقیخان
 خواستار آمد که میرزا محمد خان کلبای دفته او را از نو پیمانی بند و اطمینانی دهد بفرموده معتمد الدوله میرزا محمد خان
 نیز برفت و باز کار بنجام نشد این گرت خواستار شد که معتمد الدوله خود به آنجا سفر کند و سسم او را بشکند هر چند
 شفیع خان و محمد حسین خان و میرزا محمد خان او را از یکنه سخن منع کردند پذیرفتار گشت چون معتمد الدوله این
 سخن بشنید گفت اگر چه هم اکنون فوت آن دارم که محمد تقیخان را و سسکیر سازم لکن چون از در استیذان بیایم
 سفر کرده او را ندیده می انکاریم بگذارید تا بقلعه معروضت کند و آنچه سربشت اوست دیدار نماید پس محمد تقیخان
 بقلعه تل شد و سرکردگان محل خویش عود کردند پس از آن معتمد الدوله بتمیز لشکر پرداخت و حکم داد تا از قبایل
 هفت کلب و چهار کلب بختیاری مردان کاری انجن شوند کلبعلی خان و جعفرقلیخان سپه اسد خان بختی
 با مردم خود برسدند و علیه رضا خان که پدرش را محمد تقیخان مقتول ساخته بود با دلی پر کین و مردمی کینه جو
 حاضر گشت و علی همت خان و مهد قلیخان و دیگر سواران بختیاری بالشکری ساخته تا فاشد آنجا معتمد
 از شوشتر کوچ داده در تحت قیصری فردوشد و سلیمانخان سرتیپ برادرزاده خود را بطلب سپاه و نظم لشکر
 اختیار نموده طریق مستعمل پیش داشت محمد تقیخان چون این بدید دانست که با سیل جیان کناره توان

بعد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۴۰

بت محال اقامت محال یافت لاجرم اسوال و اثقال و عیثرت و تبار خود را بر دوشته با ابطال رجال بزرگ
شیخ شمرخان فرماندار قبایل چپ شافت و با خود اندیشید که معتمد الدوله را با شیخ چپ قوت مبارزت نباشد
و نیز چپ از حد و دردم است و او را بدین اراضی فرمان عبور نیست و اگر در شمار روم نباشد از توابع فارس
خواهد بود در هر حال بیرون حکومت معتمد الدوله است و شیخ چپ نیز فرمان پذیر هیچ سلطان نبود و همواره
پانزده هزار سوار جزا آماده داشت با محمد تقیخان در فلاحیه سکون یافت و از پس او معتمد الدوله قتل را
بعلمر خان پیکشته سپرد و خود غنائ بجای چپ بگردانید و خنجر شیخ شمرخان را پیام کرد که بصواب
نزد خنجر آنت که محمد تقیخان را کشته کرده دولت و در تحت حکومت من است من دستی و فتنه خفته را
انگیزان و بندگان خدای را خون ریختن سبب نباشی شیخ شمرخان با رخ فساد که من و محمد تقی خان هر دو تن از
چاکران شاه غازی میباشیم کفن چون امروز پنهانند من است اگر خط و حاست او بخم در میان عرب
هف سزانش و شغفت باشم بکن از شناختگان درگاه را به بیجا فرست تا محمد تقی خان را مطمن خاطر
ساخته به ان حضرت آرد و معتمد الدوله سلیمان خان سرب را برای انجام این امر روانه فلاحیه داشت
و او شیخ شمرخان و محمد تقیخان را ایمنی داده و با اتفاق وارد لشکرگاه ساخت معتمد الدوله دیگر باره او را مورد
نوازش و نواخت داشته میرزا محمد خان کلبادی را بهمانداری او امر فرمود و چندین را نیز بکاشت که بخوان است
تا سبب و طریق مندر اسپرد و فرمود شیخ شمرخان بعد از مراجعت علی تقیخان و عیثرت محمد تقی خان روانه
لشکرگاه وارد بعد از مراجعت شیخ چپ در بیرون کردن ایشان از فلاحیه کار برفق و مدارا کرد و ایشان نیز
هر روز بماطله و مسامحه و رگزار گذار شدند و علی تقیخان در نهان اعداد لشکر همیکو و لاجرم معتمد الدوله سفر فلاحیه را
تقصیم غم داد از میان محمد شیغیخان خواستار آمد که مراجعت فرمای تا بفلاحیه شوم و اهل محمد تقی خان را با
علی تقی خان به مینوی آرم و اجازت یافته بفلاحیه شدند چون نتوانست علی تقی خان را به ستیاری پند و اندرز
به مینوی آرد و خود با او همدستان شود و وی از طریق اطاعت بر تافت و روزی چند کتیب که از تیرکی ستاره
ویدار میکشت با اتفاق شیخ شمرخان پانزده هزار سوار حیدر که در انجندت اعداد کرده بودند بر دوشته بازو
معتمد الدوله و شیخون آوردند و اطراف اردو را دایره کرد و پاره زد و پیکار کلوله های ایشان بباریدند معتمد الدوله
که دل قوی و رای ززمین بود از جای زلفت و سلیمانخان سرب را حکم داد که یکپاس از لشکریان از جای خود بکشد
همکان بر جای خود روده باشند و توپچیان با کلوله توپ دفع اعراب دهند با محمد شکر عرب و بختیاری یورش
آوردند و توپچیان و جن توپها بوی ایشان بکشاوند و آتش در داند بسیار کس از انجماعت نابود گشت و
باز پس شدند و دیگر باره دیرکی کرده یورش انجندند و علی تقیخان نزد یک بجنه میرزا محمد خان کلبادی تا متن
آورده بانگ آرد که بان ای برادر چه شسته که وقت فراست محمد تقیخان از جای منصبش کرد که خود را به
علیق خان رساند میرزا محمد کلبادی چون شیر غضبان بدو حمله کرد و کوزی که در دست داشت بروی فرو
آورد و بفرمود تا چند تن او را گرفته کشتن کشتان برابر ده معتمد الدوله رسانید و معروف داشت که شیخون
این لشکر برای بان محمد تقیخان است بهتر آن است که درین سدا پاره محبوس باشد معتمد الدوله فرمود

شرح سلطنت و جانیخیری محمد شاه قاجار

۴۰۱ تا اور از بخیر کران بر نهاده و نیک به داشتند با بخله بجای از شب گذشته تا بجاست قبل از سپیده دم
 لشکر عرب و بخیری از هر جانب اردو می یورش آنکند و با کلوله توب خسته شده باز پیش است چون صبح
 شد و یکتا ب درنگ نیار دند و پشت با جنگ داده روی بفرار نهاده چون در معابر رود لاج فراوان بود
 بسیار مردم ایشان غرق آب گشت مع الفقه هشتصد تن از مردم بخیری و عرب مقتول گشت و فراوان
 زخمی شدند و از لشکر مقتدالدوله هفت تن مقتول و سی و شش تن مجروح گشت شیخ اعراب که سالها
 شیخ ثامر خان رحمت دیده بودند و خبر کردن نهاد و پنج برون چاره داشتند چون این خبر شنیدند از دور فریاد
 نبرد مقتدالدوله داشتند و فریاد و غوغای غوغا برداشتند شیخ عبدالرضا که از ضایع قبایل حب و با شیخ ثامر
 خان نیز قریبی داشت از سهم او فرار کرده و در کاری دراز در بغداد میریت و باز روی حکومت خلافت بود
 این هنگام که کوفی بدرگاه مقتدالدوله فرستاد و در جبهه حکم او بگرگاه بیست و پیمان قبله با وی نزدیک
 او شافتند و بنوازش او کام یافته و دیگر شیخ عقل و شیخ مجمل و جاعقی از شیخ حاضر شد و بخلع کردند
 متفق شدند و از آن سوی منصور خان سرب فرامانی از قتل فرامی میرزا که این وقت حکومت فارس داشت
 افواج خود برای اخذ مال دیوان مامور سفر چپ بود و شیخ ثامر خان در امکانی میگذشت ناچار در منزل مردم صاحب
 نیز یک مقتدالدوله آمد و پس از چند روز مردم خود را برداشته از بروجی که مشهور بند خزان است عبور نموده
 به آن سوی آب لشکرگاه کرد و مقتدالدوله بفرمود تا بر بند خزان که در کنار بیوت خلافت کدزگاه دارد قطره بسندند
 تا لشکر از آب عبور داده در تحریب خلافت و تیر میزدند شیخ ثامر خان چاره ماند و علمای طایفه را با قرآنی مجید شفاعت
 بیرون فرستاد و مقتدالدوله در جواب گفت شیخ ثامر خان را که باید که و نخستین آن هنگام که فرمان کدز فارس بودم
 سال دیوانی چپ نهاده است آن مال را بمن فرستد و عیسی خان را با عیثرت محمد تقی خان به مینو کسل سازد
 سه و دیگر آنکه با تیر دین و باز کارکان شوشتر و ذوقول نیکتر مدد و خفادت در رد علما باز شدند و شیخ ثامر خان
 پذیرفتار این شرایط گشت الا آنکه در فرستادن عیسی خان و مال محمد تقی خان طلب مصلحتی نمود و مقتدالدوله فرمود
 ازین نیز با تو در بیع ندارم بشهر آنکه دو تن از اعیان مردم خویش بگو و کان روانه لشکرگاه دارم
 پس دو تن از اکران بچپ را که یکی فدعم و آن دیگر مرید نام داشت بگو و کان گذاشت و مقتدالدوله ساز
 مراجعت نمود و محمد تقی را با کسده و زنجیر با خود کوچ همید و در منزل قریب بقطعه نشان تال پادشاه
 مرصع بجا هر صاحب میرزا ابراهیم مستوفی برسد و مقتدالدوله به آن معاشرت جبهه روانه شوشتر گشت و قصه
 شنیدن و شمع ثانی را معروض درگاه سلطانی داشت دیگر باره یک قبضه شمشیر و یک رشته حایل سرت
 و بنیر امیر قوامی با کل مرصع از حضرت پادشاه و دوق او بسندول افتاد و آقا اسماعیل شپخته خاصه
 سلام به او کرد و مقتدالدوله به آن لشکر گذار حیثیتی بزرگ کرد و چنانکه دست مفت از خویش
 با عیان لشکری و رفیق فرستاد و هم در این وقت محملی خان ماکوسه بایش عراده توب و فوشت
 قدیم فومی و دو فوج مستر اجد داغ و فوج قهرمانیه و فوج حبیب ساوه و فوج رزن بیات و سواره
 بر وجه و کرامات بان برب امر شاه غازی نیز یک مقتدالدوله آمد اما چون به دست میعاد

۱۲۰ کیم که چون لشکران فتح کابل در سخن می نمودند شیخ ثامر خان

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجله ات‌ناسخ التواریخ

۴۰۲ شیخ ثامر خان بیایان رسید و از فرستادن عشرت محمد تقی خان حسری سرنخست جزایک آقا عباس
برادر کتر محمد تقی خان پایی خویش نیز یک معتمد الدوله آمد و امان یافت معتمد الدوله به آن سرشد
که دیگر باره لشکر بغلایه بر دایم شیخ ثامر خان علی نقی خان را گفت که ازین زیاده مرا سیر و یک
حراست نمایند صواب آنست که بیکر جای تحویل و سپید علی نقی خان از فلاحیه پیرون شد و از تقاضای
او زمان و مندر زمان محمد تقی خان کوچ داده به ست آوین تراتجی که با حسیل خان بهمه داشتند بخانه
او شتابان حسیل خان نیز چون توان اینکار را داشت ایشان را با خویش راه انداد و از آنجا طریق
شعب قلل جبل گرفته تا در جبال شامه مقفل بدست کنند از قضا در این آمد و شد با لشکر منصور خان
دو چار شدند و بجهله دستگیر آمدند چون خبر معتمد الدوله بدویدند صفر علی خان با جلال را با لشکر گاه منصور
خان فرستاد و ایشان را بشوشر آورد و دیگر محمد کریم خان از فلاحیه پیرون شده بخانه حسیل خان بهمه
فرود شد و حسیل خان متوانی کس نیز و یک علیرضا خان که از قبل معتمد الدوله در قلعه لای و فرستاد
و او را اگهی داد علیرضا خان جامعی را بستیکر نمودن او مأمور نمود و خویش را از دنبال شتاب گرفت از آنسوی
محمد کریم خان تفرس انجامال کرده از خانه حسیل خان فرار کرده در عرض راه با علیرضا خان دو چار شدند و
جنگ به پیوستند و مردان کوشیدند و در میان محمد کریم خان بر خیم کلاه تفک از آب در افتاد و جان او از جا
دیگر گریه ای از سواران معتمد الدوله که برای گرفتن محمد کریم خان پیرون شدند ناکاه بمجه شفع خان سمانی باز خوردند
در اراضی دیناران او را گرفته در بنجر کشیدند علی نقی خان از عکرقاری او آگاه شد از علامه دینارانی استمداد
کرده با گروهی بر سره سواران تا ختن آورد و محمد شفع خان را از ایشان گرفته راه ساخت ازینسوی علیرضا خان
این خبر شنید که علی نقی خان با علامه دینارانی محمد شفعی را راه ساخت اند از قلعه لای پیرون تاخت و بد آنجا
در رسید و جنگ به پیوست و در اول حمله ایشان را در هم شکست علی نقی خان فرار کرده حبس بی بند و بار
و علامه مقول گشت و بیشتر مردم او و لشکر علی نقی خان و دیگر گشتند علیرضا خان گرفتاران را محبوس کرد و
علامه را از تن دور کرده نیز و یک معتمد الدوله فرستاد درینوقت معتمد الدوله فرمود که شیخ ثامر خان در
اداری منال دیوان و فرستادن علی نقی خان نقص عهد کرد و کرد و کان او را از ان کمال برسد و حکم کرد با قدم
و مرید را در باز شوشر سزاقت بر گیرند و شیخ ثامر خان نیز بر خود نهاده بود که ایشان را تعقلگاه فرستاده چارش
زن و فرزند هر دو تن را به بریدن سوی و پوشیدن سلب سوکاری امر کرد با بجهله چون مردم شوشر از حکم
معتمد الدوله آگاه شدند آقا سید حسین شوشری و دیگر علمای آن بلده بحضرت شاف شفاعت زبان
کردند و ایشان را از موقف هلاک راه دادند پس بفرمود تا هر دو تن را در خانه آقا محمد زمان شوشری جای دادند
و متوانی آنجا یک چوب فرمود و این هنگام نیز از شاهنشاه غازی منشور رسید که فلاحیه و نواحی آن را از تحت
حکومت فرامیزند و عمال فارس آنرا عکرم و علاوه بر اصفهان و لرستان و فرستادن با تو سر دم
پس میرزا محسن خان شوشری را بحکومت شوشر باز گذاشته در هشتم رمضان راه فلاحیه برداشت شیخ
ثامر خان چون این بدانت سخت در صیانت قلعه و هضات مکان خاطر کاشت و باز اندیشید که قلعه

شرح سلطنت و جانشیری محمد شاه قاجار

۴۳ فلاحیه با آن رعایت نیت که با چنین سبیل بنیان کن پای دارد و پس ابراهیم و ثقیال وزن و فرزند خود را بر روی
 روی بقلعه کوهت شیخ نهاد که معقلی متین و صنی بنیاد حصین است چون فرار او کثوف افتاد و معتدالدوله
 سلم را که حاضر بود فرمود که بنزد برادر خویش شیخ عبدالرضا شتاب کن و او را از بعد او ملازم رکاب ساز که حکومت
 فلاحیه ملت و آقا محمد زمان شوشری را روانه کوهت شیخ ساخت و فرمود شیخ ناصر خان را که بوی که اگر هم اکنون
 بنزد یک اشتابی و سنال دیوانی را ادا نمائی همچنان شیخ قبیله و حاکم سلسله غازی بود آقا محمد زمان رفت
 و بی نیل از ملازم باز آمد و لاجرم معتدالدوله کوچ بر کوچ تا مسلامه سفر کرد مردم آن لجه و قرآنها حامل کرده استقبال
 نمودند شیخ عبدالرضا نیز از راه برسد و بر حسب عده حکومت فلاحیه یافت و محبعلیخان شجاع الله و ملاکونی را
 که ملازم خدمت او بود از فلاحیه بکوهت بختیاری فرستاد و دو فوج قوی و دو عراده توپ و هزار تن سوار با او
 همراه کرد و مقرر داشت که از قبایل بختیاری دو فوج سرباز باز کند و خراج پنجبانه بختیاری را ببرد و از دوازده
 بزرگان ایشان صد خانوار بشرط کروگان بوی دار انتخاب کند کوچ دهد بخواستاری محبعلی خان محبعلی خان
 و جعفر قلیخان از قبایل چهار تنک محمدیخان و میرضاخان از قبایل هفت تنک که ملازم لشکرگاه معتدالدوله
 بودند با او همراه شدند تا در بعضی امور با ایشان که چنانی آن اراضی اند شوری کند و محبعلی خان راه بختیاری
 برگرفت اما شیخ ناصر خان کمان داشت که بسبب خدمت که ما و سورت آستان معتدالدوله را در آن اراضی
 تاب اقامت نخواهد ماند و پس از مراجعت او بر فلاحیه تا مفتح خواهد کرد چون مدتی از دور کار گذشت و سترای
 قدم او را بدیدیم در کوهت شیخ تاب درنگ نیار و در آنجا حکومت که اراضی مجاز است که بخت و مخفی زیت دیر
 شیخ عبدالرضا که سالها با میده حکومت فلاحیه میرزیت بی داعی از فلاحیه فرستاد کرد و برادرش شیخ سلم نیز
 از لشکرگاه که ریخته بدیوست و همچنان ندعم و مرید که سپرده میرزا محسن خان بودند از شوشر بختیاری چون
 حیوانات وحش از چپ و راست پراکنده شدند لاجرم معتدالدوله حکومت فلاحیه را علاوه بر فرمانگذار که
 نورستان بولی فرج الله مفوض داشت و محمدرضا که بعثت به ریاض اب بود حکم تعمیر آبادانی کرد و حاجی
 محمد علی محمی را بغارت بهره نزد مستم فرستاد و پیام داد که یا محمدرضا بت شایان آباد خواهی گشت یا بمسره چون
 محمدرضا اب میشود و علی پاشا وزیر بعد از این نیز از نیگونه پیامی کرد و در کار دوران دولت خواستار آنکه که
 باراضی روم تا مفتح کند و کیفر خرابی محمدرضا باز جوید انسانی دولت ایران چون توسط وزیرای دول غایب
 در دوس سال مصالحت و مسالمت باروم داشته اجازت نکودن لاجرم معتدالدوله از چپ شوشر و از
 آنجا بدزول سفر کرد و محمد تقیخان را منولاً با پنجاه و نه عراده توپ و دو چهاره و یک قفسه و بیار اسبان
 تازی مصحوب فوج میرزا محمد خان کلبادی روانه درگاه شاه غازی داشت و حکومت دزفول را
 بجای ملا احمد کرمانشاهی باز گذاشت و احمد خان پیر حسن خان والی مینلی را رخصت پشت کرد و فیض
 داد و محمد حسین خان خرقانی را تشریف حکومت لرستان کرد و مولی منبرج الله باکروی لایق حکمت و مروت
 که بختی از زمان و چپ متوقف باشد که بعد از شیخ ناصر خان سازمراجت فلاحیه کند و این وقت محبعلی خان
 از امور بختیاری نزد یک معتدالدوله و حساب خراج بختیاری را با او باز نمود و از وی سبیل

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۴۰۴

بای سینه خویش گرفته روانه دار اسخلافه داشت و هم شکری از قبایل بخجاری بسز کرده بود بمرض رسانید
و چون از طرف دیگر بکار داران ایران کثوف افتاده بود که عبدالحسین خان جویشیر حاکم کرمانشاهان
در نظم آن ممالک قوتی بکمال ندارد و در کمال ضعف حیف و هم سو کند و این کرمانشاهان شده از دار اسخلافه
مشوری معتقد اند و آمده که در امور کرمانشاهان محضی کند و کار آن مملکت را منظم دارد و لاجرم معتقد اند
محبلی خان را با لشکری ساخته روانه کرمانشاهان داشت عبدالحسین خان چون این بشنید پیم کرد که بباد
محبلیانی طمع در حکومت کرمانشاهان در بند و در امر او خطلی اندازد لاجرم در موافقت و موافقت باوین
کرمانشاهان بکجهت شد و نخستین بقلعه زنجیر رفته مد و لیجان کوران و جمعی و یکو از بزرگان قبایل حاضر کرده و در وضع محضی
پیمان کردند و از آنجا باز کرمانشاهان شد و در این وقت مکتوب محبلی خان بدو رسید که اینک من برای نظم این مملکت رسیده ام
عبدالحسین خان در جواب نوشت که مردم این شهر بغیران تو نخواهند شد و اگر نه بخیر و از اینجا مراجعت کنی
و در نباشد که گناه کرده و دولت شود از قضا و در این وقت از دار اسخلافه مشوری محبلی خان می آوردند بدین شرح
که معتقد اند و دامور داشتن تو را بکرمانشاهان معروض داشت و مقبول کار داران و دولت گشت بماند پیرمک
قاغان حاجی خان را دستیکر کن و از تیرایشان دست باز دارد و اگر کسی از مردم آن مملکت بدو ایشان برخیزد
خون او بریز و این مشور بدست عبدالحسین خان افتاد و او برداشته و یکبار به بقلعه زنجیر رفت و مردم را بکین
کرده ازین حکم برسانک ساخت و از آنجا خطی محبلی خان نوشت که پیرمک آهنگ مراجعت کن و اگر نه عرضه
هلاک و دمار خویش شد محبلی خان چون این بدست لکرو در آشفته جنگ نمود و آهنگ عبدالحسین خان کرد
مردم آن اراضی چون از جنبش لشکر و توپخانه آگهی یافتند قوت و رنک نیارده هر کرده طریق طرفی گرفت و عبد
الحسین خان لابد بشهر کرمانشاهان کوچ داد و دیگر باره بزرگان قبایل شهری رتقم کرد و کس از درون شهر شکری
ساخته بیکم شاهزیر و نیز انجمنی گسیند تا با اتفاق شپخونی بر این لشکر بریم و پراکنده سازیم این خط بدست
محبلی خان افتاد و با مسرعی سپرده روانه دار اسخلافه داشت کار داران و دولت چون این بدیده شالی محبلی خان
فرستادند که عبدالحسین خان معزول است و او را بوی دار اسخلافه کیسل سازد خود حاکم کرمانشاهان باش
ناچار عبدالحسین خان مغرور اسخلافه کرد و شاهنشاه غازی او را تعاقب کرد که حسب و نسب تو را دانستند ام
و همی دانم که خوشترین را مقهور محبلی خان نتوانستی دید و او غوای مردم کرمانشاهان از نیروی کردی اماند انستی که این
چنین غوغا نام دولت را جمعی پست کند پس عوانا را بغیر نمود تا اورا تختی با چوب ادب کردند از پس آن محبلی خان
بجکومت کرمانشاهان پرداخت و محمد و لیجان کوران بدست مصطفی قلیخان که از اقوام او بود مقتول گشت
و دیگر قاقین حاجی خان را نیز محبلی خان مافذ و روانه طهران داشت و بعد ازین وقایع چون معروض افتاد
که عبداله پاشا از شهر زور آهنگ که درستان نموده محبلی خان مامور بدفع او گشت و با پانزده هزار لشکر از سر بار
و قبایل کرمانشاهان روانه کردستان شد عبدالله پاشا چون آگهی یافت مراجعت نمود و محبلی خان نیز باز شده
در حکومت کرمانشاهان استقرار یافت آنگاه از دوفول مجرم آباد فیلی و چین اشتر سفر کرده آن مملکت را نظم یافت
و از طریق برودر که در تحت فرمان سلطان مراد میرزا بود روانه اصفهان گشت و دوم شهر رجب

منه از روایت پنجاه و هفت هجری مطابق هشت ماه اکتبر سنه هزار و هشتصد و چهل و یک
عسوی بخط و مهر خود مرقوم و منقوش نمودیم و هم در این سال یمنی مخصوص میرزا جعفر خان شیر
الدوله که در اسلام اقامت داشت با جازات کار داران دولت علیه ایران دولت
بلجیق که ذکر سلاطین و مملکت آن در جای خود مسطور است طرق مودت باز داشت و عهد
نامه در میان دولین ایران و بلجیق بکارش یافت بدین شرح

صورت عهد نامه منعقده فیما بین دولت علیه ایران

و دولت بیه بلجیق که در اسلامبول استقرار یافته است

مدا من هرت فی الکلون حکمته بیس العود و بدت فی العالم شیه تمهید العقود بر خود مندان بر روی
سخن نویسنده شده منب که جناب رتب العباد و انتظام امور معاش و معاد را بقصد اراوت و قضا
سلاطین با عدل و داد و داد و داد فرمایند و محصل مال و انجاح مطالب و اسعاف معارب طرق هرمانی و داد
میسرند و پیرامون تقاعد و خلاف حساب بخزند تبیین این مقال آنکه علیحضرت کیوان رفعت نشری
سیرت بگرام سلطوت خورشید شوکت نماید بجهت عطار و فطنت تر طلعت مالک ممالک ایران است
تاج و تخت سلاطین کیان ملل الله فی الارضین کشف الاسلام و السلیمین محمد شاه قاجار خلد الله امام
سلطه الی آخره و ان علیحضرت فلک رفعت قضا آیت قدر رتب پادشاه تمامی ممالک بلجیق لیونله ادا
ایام سلطه الی آخر الزمان هر دو علی التوید چون مناسب دیدند که بجهت تاسیس دوام دوستی و محبت و تمهید
سراسر مبادات و مودت و ترفیه حال رعیت و کشایش ابواب منافع تجارت بر روی رعایا و برابری
ما بین دولین علیستین معاهده دوستی و تجارت منعقد و برقرار شود لهذا دولت علیه ایران ایلی مقرنجان
میرزا جعفر خان مهندس باشی عساکر منصور و ایلی مخصوص دولت علیه ایران در دربار عثمانیه صاحب نان
صورت همایون و نشان اول شیر و خورشید سیریتی و صاحب و حایل افتخار سرخ و سبز نشان افتخار دولت
علیه عثمانیه را از قرار دستخط علیحضرت همایون و امضا جناب جلالتاب اجل انجم حاجی میرزا آقا سیل الله
تعالی در انجمن مخصوص کویل و مختار نموده و علیحضرت پادشاه بلجیق از قرار دستخط همایون و امضا نامه جداگانه
جناب برون فرانسوا جان زیر محرر وزیر مختار دولت بیه بلجیق مقیم اسلامبول صاحب منصب و نشان
علیحضرت پادشاه تمامت مملکت بلجیق و صاحب نشان آبرود غرت دولت فحینه فرانسه و صاحب نشان در جاول
دولت علیه عثمانیه را در این باب ماذون و مختار ساخته لهذا ما مورین مذکورین بعد از تبدل فستار نامه طرین
قرار معاهده را در ضمن هیئت موده پنج آیه و اود موده اول فیما بعد ما بین دولت علیه ایران و دولت بیه بلجیق
اثان اساس دوستی موده و برقرار باشد موده دوم بعد دولین فحیمین انما در اسلامبول مملکت یکدیگر تردد و گذشت
و گذار نمایند و هر کدام خواهند با گرایه برای امر تجارت و نشین خود منزل و حجره و انبارا جاره کنند ماذون باشند
و از طرف سبشیرین دیوان ممانعت نشود و در حق احوار رعیت دولین علیین رعایت غرت و حرمت ملحوظ
شود و از اجحاف و ستم محفوظ و مصون باشند و اگر یکی از دولین بستیین با دولت دیگر جناب محاربه

شرح مصلحت و جایگزینی محمد شاه قاجار

اصلاح دستی این دولت خلل نخواهد رسید مآده سیم اشخاصی که از تبعه دولتین بهیستین معوضان تجارت یا سیاحت بمالک یکدیگر میروند یا توقف نمایند در حق آنها لازمه احترام مرعی میشود و از عوارض تقسیم معاضف باشد و در وقت دخول و خروج تجارت دولت بلحق از امتعه تبعه دولتین بهیستین در یکجا از حد پنج کرک زیاد و چهار نود و از امتعه تجارت دولت علیه ایران مثل تبعه دولتین مستحاجتین مسدود و انگیس حق تفرق رفتار کرد و مآده چهارم از تبعه دولت بلحق اگر بطریق سیاحت یا تجارت بمالک دولت علیه ایران تردد نمایند برای امنیت و سلاست آنها از طرف دولت علیه ایران احکام و مناسبتی مجبور محض شود که کسی مزاحم و مانع آنها نشود و حمایت از آنها بنماید مآده پنجم دولت علیه ایران مآذون نماید که دو نفر شش کار از دولت بلحق در تریز و در دارا محلا و طرا میقیم شوند که با مرتبه خود واری کنند و همچنین اگر انسانی دولت علیه ایران بخواهند در شهرهای بر و مل و آوین مملکت بمختار رئیس تجارت بگذرانند مآذون خواهند بود مآده ششم اگر ماچن تبعه جاپن از باب معاضد زراعت و دعوای شود باستحضار رئیس تجارت را تیر جان آن دولت موافق شریعت و عادت مملکت قطع و فصل آن خواهد بود در صورتیکه یکی از تبعه دولتین مفلس و سگشته شود بعد از تشخیص و تحقیق اموال و اسباب او را فیما بین ارباب طرا با تسویه تقسیم نمایند و همچنین در وقت وفات یکی از تبعه طرفین اموال و متروکات او بر شمس تجارت از دولت میقیم شود مآده هفتم اشرافه اینند مآده دومی تجارت ابد الهی با کمال صداقت و وقت از طرفین ملحوظ و مرعی خواهد شد هیچ وجه خلل و نقصانی با جزای این ماه نخواهد یافت این عهد نامه دوستی تجارت در دو نسخه کمره و املا شده از جانب وکلا طرفین ممضی و محکوم گشته و مبادله گردید در روز چهارشنبه پست و دوم جمادی الاول سنه یک هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری با یکدیگر بعد از انجام امر میرزا جعفر خان میرالدوله صورت عهد نامه را امضا و دارا محلا و طرا داشت و حاجی میرزا آقاسی بپذیرفت و خاتم بر نهاد و میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه نیز پذیرفت و در پیش برز و از پس آن کار و داران دولت بمقتضا در اخذ کرک مال التجاره تغییر میروند و امضا گشته و این عهد نامه را جدا گانه نگاشتنه که محال دولتین کار از یکدیگر کنند

شرط نامه دولت بلحق که تمیده عهد نامه دولتین ایران و بلحق شده

نظر با طهار خباب وزیر بجز و ملاحظه کتاب تریف بسبب تغییر فقره آخر مآده سیم عهد نامه مبارکه که متعلق بکرک تبعه دولت علیه ایران و دولت بهیه بمقتضات نظام کرک دولت بمقتضا منقوش و پریشان نمیشد لهذا ماچرین طرفین محض ملاحظه صلاح دولتین معلتین قرار فقره مزبور را باین نحو داد که تبعه دولتین کرک مآذون در خروج مملکت یکدیگر مانند شرط اول عهد نامه تجارتی دولت بهیه انگیس که این اوقات ماچن دولت علیه ایران و دولت مشارالیهیا منعقد شده است کار سازی نمایند این شرط نامه جدا گانه داشت و بعد از تصدیق و بهای اشخاص دولتین و بشوکتین در مدت چهار ماه یا کمتر در اسلابل مبادله خواهد شد و همانقدر وقت و وقت خواهد داشت که گویا در عهد نامه مبارکه که در پست و یکم جمادی الاولی منعقد گشته است نفقا بلفظ مندرج شده تا پنج بار در تمام شد و بمقتضای احکام سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری در اسلابل تسلی و مبادله گردید و هم در پیش برز و از پس آن کار و داران دولت بمقتضا در اخذ کرک مال التجاره تغییر میروند و امضا گشته و این عهد نامه را جدا گانه نگاشتنه که محال دولتین کار از یکدیگر کنند

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۴۰۸ بهر دو جهان فانی که دو جبهه و اما به ارالان قم محل اود در بقعه مطهره حضرت معصومه با خاک سپردند و هم در این سال محمد خان زکند امیر نظام حاکم آذربایجان در بنه رمضان المبارک بسبب ای جاد وانی تحویل داد

در بیان دیانی که مستر کنسل وزیر مختار دولت انگلیس

از روی جمل و نادانی به دولت ایران و انگلیس رسیده

همانا افزودم که از سیر سلاطین تقدم و تاریخ اقلیم عالم آگهی دارند دانسته اند که دولت ایران از نامت دول روی زمین نیست تقدم دارد و دلیران ایران را شناخته اند که شجاعت شیران دارند و هنوز کار بیگانه میرود چه مردانی هیچ مملکت را با گردان ایران برابر نمی تواند بود و هم همین معلوم است که دولت انجیز بزرگتر از دول روی زمین است و منبغه تاریخ سلاطین انجیز و حشمت دولت ایشان را در کتاب تاریخ التواریخ نشان داده شرح خواهم داد و این هنگام که در ذیل تاریخ دولت شاهانه غازی محمد شاه قاجار قعه افغانستان و پناه سپاه انجیز را در آن اراضی میگردم از بهر آن است که خداوندان خود را شنیده اند که خود را ندانند پس آن و انانیان ازین پیش گفته اند آتش سوزان را بزرگ و کوچک نباشد زیرا که از سر راه شهری فروخته شود و از سرشته خونی سوخته کرد و چنانکه مستر کنسل را خطائی افتاد و دولت ایران و انجیز را خطائی بزرگ کرد و انانیانی که بدولت ایران رسیده آن بود که بعد از آنکه بفرمان شاهانه غازی آصف الدوله با و هراتن مرد سپاهی و ده عاده و ده کینه ترکمان و افغانستان را چنانکه شرح رفت متوجه داشت و از طرف دیگر شهر هرات را که بدست بیج پادشاه متوجه شد هنگام محاصره مردم ایران و ایران کردند و اطراف هرات را تا پست و سنگ و سی فرسنگ خواب و پاسبان ساختند از میان مستر کنسل طریق خودی برداشت و کار داران انجیز را بر کماشت تا از بهر حفظ هرات با دولت ایران اعلام جنگ کردند و شاهانه ایران دوستی چهل ساله دولت انجیز را بر قبح هرات رحمان نهاد و نقص عهد ایشان را با هم گران سنگ خود محل داد و از هرات بهار الملک خویش تحویل کرد و اگر چه صغیر و کبر مردم ایران در دیگر ممالک داشتند که مراجعت شاهانه از عجز و تنجیر هرات بود بلکه در اینجا رعایت مروت و موالات دولت انجیز رفت لکن با اینهمه دولت ایران از انقضای بود که شاهانه هرات را ناکشوده مراجعت فرمایند و مستر کنسل این خطا را از آن کرد که قلع افغانستان را خطائی در ملک هندوستان می پنداشت و ندانسته بود که بعد از فتح افغانستان بدست پادشاه ایران ملک هندوستان بر انجیز بختیگراست بایسته از بهر آنکه دولت ایران و انجیز از در و داد و استخاد بودند و افغانان که جاد هندوستان اند با دولت انجیز در خدمت باشند و چنانکه مستر کنسل با دولت انجیز دوزیان بزرگ کرد و تخمین آنکه دولت انجیز را بقصص عهد و گسستن بیان در میان دول خارج مشهور ساخت از بهر آنکه در سه عهد نامه بیان نموده بودند که دشمنی با شاه ایران افغانان را غفلت نهند و این هنگام کشتی جنگی خود را از دریای عمان بخیره فارک رسانده و اعلام جنگ دادند و ازین دیحان بود که بر کاران انجیز واجب افتاد تا خواند بزرگ بدلی کردند و لشکری بزرگ با افغانستان آوردند آن خزان بسیار رفت و آن لشکرتابه شد و نام دولت انجیز که بزرگترین دولتهاست پست شد و اگر چه بخانه این و آن در ذکر سلاطین اخبار دول روی زمین با هیچکس ساز گشتی نیفتاد و شافعی نهند بلکه خبر ایشان را

شرح سلطنت و مجامع نیری محمد شاه قاجار

براستی و درستی رقم نزد و اینچون سلطان ایران را با دولت انگریز همواره کار بهر دو حالت رفته اگر سطر می
 مکنون خاطر خویش با بر بخار و دوزخ و اولیای دولستین معذور باشد همان بنده چنان دانسته ام که سران سرور
 انگریز با آن حکمت و نفیست که ایشان راست و لشکر انگریز با آن کثرت و قورخانه و تو بجان و خزانه که با ایشان
 در دست افغان چنین سهل و فایز و زبون شدن از بهر آن است که هر لشکر که از دولت جمهوری به امور جنگ شود
 بیکور نرمند چه در دولتی که جمعی کثیر از بد بدن و اسصار بعبده فراهم شوند و همگان خود را از داد و ستد هرگز کاری
 متفق نشوند چه ماکتر دیده ایم که دو کس در از اتفاق با هم اتفاق کنند چگونه تواند شد که هزار تن در یک سخن متفق
 شوند چار هرگز که پیش آید یک نیم مردم فعل از اجاب خواهند داشت و نیم دیگر ترک آن را لازم خواهند
 داشت لاجرم چون بجاری و آیند آن نیم که برخلاف باشند در تخریب آن امر رنج خواهند بود و سخن و بشرا
 راست کنند و هیچکس از مردمان عقل خود را از دیگران کمتر ندانند ازین در است که هیچکس بر عقل کس حد نبرد
 خود را قائل نرود و دیگر آنکه مردم مشورتخانه فرزندان و عویش و ندان دارند و بشتر از ایشان در میان سپاه
 منصبی و نشانی گرفته اند بلکه خود نیز صاحب لاد منصب باشند و مردمان بطبع خویش را دوست دارند و فرزندان
 او خویشان خود را دوست میدارند چنانکه ممکن است چه خود را و ایشان را بکشتن می ستند اینگونه مردم در کار
 حرف و صنعت و سود تجارت که ادات آسایش و راحت است توانا خواهند شد و از کار معاقبت و مبارزه
 که با خستار خویش خود را بهلاکت انکندن است باز خواهند داد و ما سجد و ایم که هر لشکر حکم پادشاه قاهر نرم
 و هر یک مرد را بر اینچاه و مراد است که از دولت جمهوری به خیر و زیر که پادشاه قاهر است لایر کس را بخوابد
 امارت بکشد و نیز اگر بخوابد بکشد پس روی لها بهد بکین باشد اما در دولت جمهوری چه وقت هزار تن متفق خواهند
 شد که کسی را بر فرازند یا از محل خود ساقط سازند کس از هزار تن نتواند ماچم و امید بود چنانکه از پیش رقم شد
 که فتح خان افغان با چهل هزار تن سوار و دیر چند کثرت بر سر ذوالفقار خان سنائی و بر شش انکند ذوالفقار خان
 با چهار هزار تن اورا بکشت و مردم اورا فرادان بکشت و بنه و آخر و ق اورا بکشت و در افغانستان
 سی هزار تن از لشکر انگریز با تو بجان و قورخانه بزرگ در آمدند و دست ده هزار تن افغانان یکبار ه مقتول شدند
 و از آنجا که کین بسلامت پروان شد پس اگر کویم بکین مرد ایرانی با پنجاه تن لشکر جمهوری به برابر است بر خطا باشد
 و این از آن بود که لشکر انگریز خود را از داد و ستد و خوی با جنگ بخورده اند و هیچ جنگ با هم متفق نشوند و در هر بیت
 شده هم از پادشاه ندانند و اگر خود را بمهاکت اندانند همایش را امید بسیار نباشد و من بنده قصه لشکران
 با افغانستان بر می بخارم تا صدق کفار من درست شود و لذت برای اولیای آن دولت بعضی باشد و دیگر سخن
 مردم را بموجب راستوار ندانند و با دولت ایران که حفظ دهند و ستان ما از بهر ایشان آهین و دود است بیکور
 مع القصد ازین پیش بدان اشارت شد که شجاع الملک از هم خویش کامران میرزا والی هرات و بنده قاهر
 شده میانه د دولت انگریز کثرت و در مملکت هند و ستان تربت و از کاه و داران دولت انگریز
 و جاکلی گرفت و چون شاه شاه ایران از هرات مراجعت فرمود و روی ل کامران را نیز با انگریزان
 و همچنان مردم کابل و قندهار از فرمان گذاران خود از در کی داشتند و از بزرگی افغانان شکایت داشتند

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 ثبت شده است

جلد دوم تاریخ قاجار یا تاریخ مختصات تاریخ الملوک

۴۱۰

این جبار در پای تخت لندن استخاره یافت و لیای دولت در سیمرا افغانستان همهستان شدند و فرمانهای هندوستان
فرمان کردند که در سیمرا افغانستان خویشین آری روانه از لاجرم فرمانهای هند جاقی از سران و سید که دکان
سپاه انخیز دیت هزارتن مرد لشکری لازم رکاب شجاع الملک ساخته اورا بارافعی افغانستان تخت شجاع
الملک از طریق سیان راه برگرفت و چون در آن منازل آب و علف کیاب بود بسیار کس از مردم او عرض
هلاک گشت چنانکه تفصیل مبارزت ایشان در عرض راه و غلبه باغابستان در ذیل تاریخ انکلتان مرقوم است
با محبتین مردم انگلیس مقصد هار که دزد کنندل خان سردار که در حضرت شاهنشاه ایران فرمان بردار بود
چون افغانان را در مدافعت با دشمنان متفقند است پادشاهان و سران و پادشاهان سوار از مردم و در کجا
در اختلاف طهران که نیت و شاهنشاه غازی از محال فارس که مان ادرا تیرلی مقرر کرد و چنانکه در جای خود مرقوم
میشود و با محبت او صاحب انخیز بجای او والی قند هار گشت آنچه لشکر کمال را بداند و آن را رضی را تحت فرمان آورد
امیر و شجاع خان را چون قوت مخالفت و منازعت بود سر طاعت پیش داشت چنانی اورا اخذ داشته بند
بر نهادند و بندهستان فرستادند و میخیز با تجر که کین از ایمان انخیز بود و بحسب حکم شجاع الملک حکومت
کابل یافت و از پس آن پاتن که با پست تن سوار از ایمان انخیز مایور هرات شد و در آن بده در آمده کاران
سیرا مراد صند چند نهاد و معاول هفصد هزار تومان زر سکه که به آرد تعمیر فرایمهای برج و باره هرات
و خرابی خانها بکار برد و بعد از مراجعت شاهنشاه غازی پرون و درون هرات خراب و بیاب بود اما یار محمد خان
با او मिलی اندیشید و آن را بکجفت و برج و باره را دیکبار به تعمیر داد و از پس آن صاحبان مناسب انخیزی را
از شهر هرات پرون شدن فرمود و راه لشکر انخیز را از ملکت خویش سد و داشت اکنون بر سر سخن رویم
و کشف سازیم که این افغانان که مقهور و ایران ایمان بودند چنانکه کمال داند شاهنشاه غازی در کابل
هرات اورتاق کرده تمامت افغانستان بیکجوش و جوش برخاستند و همواره قتل لشکری از ایران آنجا رفت
می ساخت و در پایان امر از سیمرا قند هار مطیع فرمان شدند و از آنسوی کار در آن انگلیسین شجاع الملک را
که از پادشاه زادگان افغان بود بیطنت برکشیدند و این در سیمرا افغانستان قوی عظیم بود و آن لشکر که در کت
لواهی شجاع الملک کوچ دادند در مدت و عدت کمتر از لشکر ایران نبود و صد چند ان ایرانیان از و سیم
بکار بردند با اینهمه بیکجازه بدست افغانان نیت و فاجعه شدند و این خسران از سیمرا و غوی سر کلیل بود
که بزرگترین دول جانیان ما خوار کرد و با محبت من بنده این قصه از این پس در لیفت ایری مناسب و چنان
و قور خانچی باشی که خود در سیمرا افغانستان همه جا حاضر بوده در خط خود و لته و ذکار داده و توحانی میگویم
خلاصه بخشیران است که سیکوید این سنگ که در افغانستان دولت انخیز را افاده هرگز در ملکت تیا بیکس
روی نداده زیرا که شش فوج پیاده نظام و سده سده قدر اندازد و جاقی از توپچان میدود و بکین فوج سواره نظام
و چهار فوج سواره بی نظام و دوازده هزارتن تبه لشکر نظام تمام در دست افغانان مغتول گشت و چهار کرد
نومان ایران خواند دولت منسوب شد و یکصد و چهارتن از بزرگان و ایمان دولت انخیز عرض تیغ آید
بی مشرح که کلاه داران دولت انخیز سر و کیم میگویند که میفرمایند که بستان و بیکوست بند و بستی با سر

تاریخ مختصات تاریخ الملوک

شرح سلطنت و مجانیگری محمد شاه قاجار

۴۱۱
 و الکسندر بر بن بجای او نصب کرده با سپاه افغانان تروق جلال آباد حکم دادند و فوج خیزل سیل را
 نیز با ایشان همراه داشتند و انوقت کار در ان مملکت افغانان را خاص خویش میداشتند
 و نیز با خیز و کیل انکیز در کابل آسوده عکالی میکردند و اما جادی آفره برسید یکن از مردم افغان با یکدیگر
 که قاسم نام داشت با تفاق مردی دیگر بر حب حکم شجاع الملک برای اخذ سال دیوانی بحال جزئی کابل داشت
 مردم آن محال سر از فرمان برافشاند و عکلی بدیشان کش دادند از پیش برانند چون این خبر کثوف افتاد
 که روی از سپاه دفع ایشان پروتخت آنجا محنت چون قوت سازفت گذاشتند بر قتل جبال که نخستند و
 ابن نشه تختین بود و چون ماه رجب پیش آمد ستن از بزرگان حبسید غلجانی از کابل پروتخت و غارت قتل
 و سب کاردانیان و سده طرق و شوارع پروتختند و در سه فرسنگی کابل سیتغانی کردند و لاجرم طرق آمدند
 از هندوستان بکابل سده و کشت و هم در انوقت محمد اکبر خان پسر امیر دوست محمد خان که بعد از گرفتاری در
 در کوه و کیکر کجست با جماعتی از مردم خود بقره با میان در آمد و در ان زمان غلجانی بدو پیوستند و جمعی دیگر از
 غلجانی که در اراضی شته قی کابل جای داشتند و لار و اکند فرما فرمایند و تان از سبلی که در و شان
 مقرر داشته کاتبه بود با محمد اکبر خان شفق شدند و بر شوریدند کنسکین با تفاق شمس جماعتی از لشکر بر داشته
 بر بن بستان پروتختند و چون سه فرسنگ از کابل بعد افتادند که روی از افغانان غلجانی
 برایشان تاخته سی و پنجتن از آن مردم را مقتول ساختند لشکر انکیز را چاه تروق کشت و خوشی تباری برداشت
 خیزل سیل فوج سیزدهم از کابل برداشته بنیتس پیست و روز دیگر بقصد مبارزت با محمد اکبر خان
 راه برگرفت اما از آنجا خست و از افغانان این بود و بر غایت ترسان بودند شب پتیم رجب و کج باره سیای
 از کابل بنیتس پیست و همگروه دور زد و یک با افغانان رزم زنان بر تق که کمن محمد اکبر خان بود راه زد و یک
 که دزد و قوت مبارزت میافتد چه از طرف دیگر شجاع الملک از خیره خان غلجانی بدیشان شست و او را غارت
 داشت و از نیروی خوانین افغان هم که دزد که ساد او ایشان را یک یک گرفته مجبور ساختند فرستد بر شورش
 غوغا بغیر و دزد و سهر از تن از افغانان غلجانی یکباره سده طرق نمودند و از جانب دیگر تیح که نفس لشکر خود
 پیست و دوم رجب تا ظاهر کابل برانند مع القصر و در غره شبان شد کابل یکباره آشفته گشت مردم شهر کمان
 و حجرات خویش را استوار در بینه و همگروه بر الکسندر بر بن تافتن برده او را بکشت و خزانة دولتی را که سپرده
 جان سن بود غارت بردند شجاع الملک که در بالا حصار شهر جای داشت یکن از سپهران خود را با کربس
 از افغانان را با دعوایه توب آزارش ایشان حکم داد و سودی بادی نشد اما لشکر انکیز سنکلی که بر آن
 درج طول و ششده درج عرض داشت و تراق داشتند و استیانی نمک افراخت بودند و قلعه جدا گانه
 داشتند که علف آرا و در آنجا انباشته و جاقی حافظ و حارس کاشته بودند و هم در این اردو کیر با
 بال و همچنان ویر و دیگر از زنا ب میجر مقتول شدند روز چهارم شبان افغانان با غش و رافز و گرفتند
 و نیز قلعه محمد شریف را که در برابر بازار بود مسترد داشتند و جمعی نعلبچی کجا بهان گذاشتند تا راه لشکر انکیز
 تا قلعه که از آنجا انباشته بود مسدود افتاد و انگاه قلعه آرزو قدر حصار دادند و از کار داران انکیز غلجانی بزرگ

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۲۱۰

کرمان
افغان مسلح
یکباشی

دیگر حمله دادند با مجله در حمله سیم وقتی مردم خود رسیدند که از آنجا غارت بجز بقیعتت برد و بکن از سپاهیان دیگر
کس بجای نبود این دو تن رزمی مردانه دادند چسی تن از افغانان را در اینجک با کلوله تفنگ پست کردند و
از انجریان دو دست تن مقتول گشت اما در این گیر و دار قتلده یکباشی و قتلده ذوالفقار و قتلده کوکاب
و دیگر که مقتدری کندم انباشته داشت بدست انجریان افتاد سپاه انجیز در زمان مجمل کندم بر داشتند
و یک نیمه آن کندم را بسنگر آوردند تا آن هنگام که روز تاریک شد افغانان چون شیران جنگی بریز قتلده یکباشی
و قتلده ذوالفقار عقب بردند و آتش در دهنه و دیگر باره آن قتلده را بدست کردند و روز سیزدهم شعبان جماعتی
از افغانان از طرف غربی سنگر سه عراده توپ بر پشت عروج داده بسنگر گجاندند و زیر نمناورد و دفع ایشان
استوار گشت سلطان بفرمود تا بچوین جماعتی را برداشته و لیرانه بجانب ایشان تاختن برد و چنان رفت که
چین الفریقین اسنزون از دوازده ذرع مسافت مانده با اینهمه سپاده افغانان چون کوه پانیده قدم استوار شدند
و گجاندن توپ و تفنگات جماعتی از انجریان را مجروح و مطروح ساختند و این هنگام سوار افغانان از جانب روی رشت
روی پایادگان را جبراً بر کشت سپاه انجیز در اینوقت فرصتی بدست کرد پیش شد و باز پیش جمعی از پایادگان افغانان
که بعد از گذشتن سوار بجای بودند هرگز نیت کردند و یکجوده را سگسته توپ از آنجا که شکستند و دود عراده دیگر
بر کوفه بسنگر خویش آوردند و بعد از این مستح اذک آسایشی برای انجریان بدست شد و بقیعتت و اگر با کوه سیه
از سواران بی نظام در شبها از بالا حصار توانست حمل آذوقه بسنگر کنند اما از هم زمستان آمدن برف و سردی
طریق بسته بود و وزیر نمناور بر آن بود که سنگر را پر دانه بالا حصار کوچ دهد و سلطان این را میسر را
استوار نمیداشت و هم در اینوقت از جلال آباد خزان سیل خبر فرستاد که در این زمستان هرگز باران در
نیا شد که مبد و شمشک فرستیم و این خبر مردم سنگر را دل شکسته که در بزرگان لشکر دل بر آن نهادند که بسنگر محمد جان
که میان سنگر انجریان و بالا حصار است پوشش برند و او را دفع دهند تا در عرض راه بالا حصار مانعی دود
نباشد استوارت مهندس گفت لشکر انجیز را قوت معالفت نیت و این رای را بگردانید و چون از قوه
بچاره همه روز انجریان آذوقه بسنگر می آوردند و از افغانان زحمات فراوان میدیدند به آن شدند که
آن قریه را فرو گیرند و آسوده خاطر شوند سحر سون از فوج نجم هندی با جماعتی نفع آن قریه را مورد و وقتی برسد
که افغانان بد آنجا تاخته آن قریه را تحت فرمان داشتند سحر سون بی خیال مرام مراجعت داد در میان بقیعتت
ایری نیز جراحی برداشت و روز پست و دوم شعبان محمد اکبر خان از ابا میان کجائی درآمد و افغانان در کردار او
انجمن شدند و از منظر انجریان بطلب آذوقه روز دیگر در تیغ قتلده چاره کدل گشتند و زیر نمناور سلطان
خویش داد چه بعد از تیغ قتلده افزون بر تحویل آذوقه پشتهای چند که افزاشه بر سنگر بود بدست میداد و اثر
دشمن اینی حاصل میگشت با مجله چون دو ساعت از نیم روز برفت پنجده سده از فوج حمل و چهارم و شش و سه از
فوج نجم هندی و شش و سه از فوج سی و هفتم هندی و همد تن از فوج مهندس و دو دسده بر زیادت نیم دسده
از سواره نظام با یک عراده توپ بر جلی که مشرف بدان قتلده بود عروج کردند و در قتلده افزون از حمل
کس نبود پس دهان توپ و تفنگ کشاده شد سحر سون با اتفاق سحر کشاکش که با تیغ قتلده بودند در دوزخ قتلده

شرح سلطنت و بانیگری محمد شاه قاجار

و از این که بچوب و تنه کرده بودند و در شش و نه لاجرم بیخوسین مجروح و جمعی از سپاهش مطروح گشت و در نیت
 شد و باز تاخت و تازید و دست به سرکشی و بیادیه می و پیغم هندی را با سیو کر شاه مدتی سال دات مهندس پر و رفتن
 سنگو لاهور ساخت تا بمبادا بشاهنظام افغانان آتشی سپاه رسانند اما ایشان بساقتن سنگو دست نیافتند
 و کاری که چندین واجب بود مواعظ نشدند و ده هزار تن از افغانان کابل و جبل و یکو یک تیر تراب مسافت جایی
 داشتند پس آنکس ایشان نمودند در این وقت بمبادیه که کول اولیور انخیزان بصورت قلعه بر صفت شد و
 و سواران نظام در قفای ایشان رده راست کردند اما سواران افغانان از سینه ایشان حمل کردند و بقیست اگر
 حصار دادند شرب آبش از میان جلادتی کرده و عبدالله خان افغان را که پیش آهنگ بود بضر کله و در حاکم
 کرد لکن افغانان از سه جانب چنان حمله بردند که لشکر انخیز را مجال جدال نماند از غلبه دشمن و غنایان غنایان
 و توان گشته نریت کنان مقتول همی شدند و افغانان بر سر توپخانه تا صحن آوردند و سواران نظام را حکم بدادند
 رفت و ایشان بی فرمانی کرده روی بر گاشته توپ انخیزان و توپخانه بدست افغانان افتاد و اینوقت چون
 بسبب حاجت عبدالله خان جماعت افغانان طرق شهر برداشته سپاه انخیز فرود صحن بدست کرد و دیگر باره توپ
 خود را اندر دادند و از توپخانه از سنگو بکجا رسانیدند و دهان توپها را بروی افغانان بکند و جماعت
 افغانان چون این بدیدند و دیگر باره انجمن شدند و سر بر آفتاب چون شیران صید دید و بر سر توپخانه حمل کردند و
 نمانست توپچیان را با تیغ بکند رانیدند و با شمشیرهای کشیده نظام پادگان در تاخته و ایشان را بر انداخته و
 که دو کس با هم نمیتوانستند بود لاجرم نریتان بهر از رحمت بسکوخیش در کرختی و سواران افغانان تا کنار سنگو
 تیر گماز دادند سیو کر شاه با معدودی خود را بسکو برد و فرج نجم شاهی و مزایر چیان از پیش روی افغانان در آمدند
 و بر زیادت از آن چری بر ایشان گذاشته اند و سواران افغانان باز پس شدند عثمان خان با مردم نیز در دفع افغانان
 جلادتی بسزا کرد لکن در پنجک توپخانه و توپخانه بدست افغانان افتاد و همچنان هر روی من و دیگر اگر حاجت یافتند
 کول اولیور و جمعی از زخمداران چون قوت آن داشتند که با نریت شکان خود را بسکو در بردند افغانان
 بهنگام مراجعت از کنار سنگو ایشان را با تیغ پاره پاره کردند و همچنان و اما مذکان و کرختکان را که پراکنده بودند
 از جویلهار آورده و سر بر کردند از پس اینجنگ و دیگر انخیزان را قوت مقاومت نماند و سخن از مد مصالحت و
 مسالمت همیکو و نه عجب آنکه مردم انخیز با آن رایی صایب و دیت سالم در افغانستان چندان شغفه خاطر
 بودند که در هر قدمی کاری نا صواب بدست ایشان میرفت چنانکه در پنجک چندین خطا کردند و اول آنکه در حین
 جنگی خلیه چکنه از نیت عداوت توپ بر زیادت میدان نیار و دزد دوم آنکه در طلب تیغزین قتل و شب بهنگام
 پروان نشدند و در روز و در شش و اندر سیم انکبا کیصد تن مهندس که برای ستن سنگو بودند چراقت ضرورت
 سنگو نمودند چارم آنکه چرا با اینکه سواره بدان که نمیتوانست حمله بر پادگان را بصورت قلعه بر صفت کردند
 و انگاه بصورت دو قلعه بر آمدند پنجم سواره خود را در جایی بنظام کردند که نه خود را و آهسته حفظ کنند و نه
 در آویزند ششم آنکه وقت نریت و مراجعت بسکو چنانچه از جوانی حرکت کردند که یکبار به تاه گشتندی با
 سرعت لشکر در روزه تا که مقتول شوند مع القصد از بول و هر اس در مردم انگلیس کتین مرد با بوش و هند و

خطایان و
 انخیزان و دست
 از افغانان

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۴۱

بانی خود در این وقت کپتن کسلی از بالا حصار نکاشت و شجاع الملک و دیگر سران هم سخن بر این گذاشتند که
 جیتانی بی بالا حصار کوچ و همیده سنکر را بگذارید هنوز شش تن این مای را صواب نمی شود و در پایان امر انکیزان
 بطلب مصالحه بیرون شدند عثمان خان باریک زنی که از غیث اذن شجاع الملک بود سام فرستاد و که محمد
 زمان خان که نیکو آه دولت انکیز است و افغانان را از در آمدن بسکر دفع داد و همچنان بدو کمپسین آرد و کادی در آن
 حرات نمود سخن بر این بود که افغانان بیکویند لشکر انکیز چنانچه بکاره از حاکمیت بیرون شود و ما در کار خویش
 چنانچه و هر که خواهم بر خود پادشاه خواهیم ساخت مع اقصیه روز پست بهنغمه عثمان وزیر مختار و وقت افغانان
 بدو مصالحه دیدار کرد و سخنی چند از در ماهند و ما نه بکفایت افغانان بر طریق بکفر و تفرقه و بیرون طاعت از در و چو
 بختند و چون وزیر مختار اجابت نتوانست که در آن جای بختند و گفتند کار ما در میدان جنگ یکسره خواهد شد
 وزیر مختار گفت قیامت نزدیک است زود باشد که همچنان یکدیگر را ویدار کنیم و زشت از زیبا آشکار شود
 پس از یکدیگر جدا شدند و چون سه روز بر این گذشت در غره رمضان هنگام سپیده صبح که دی از افغانان
 حصار یورش بردند میخواستند یورش که حکم این نظام بود لشکر را بمداغت بر آنجخت و افغانان را بهشت کرده
 مراجعت داد و در چهارم رمضان افغانان بجزیل پناه صود کردند و چند توب بسک بگذاشتند و چون شب در آن
 بسک محمد شریف یورش آورد اما فتح ناکرده باز شدند و در روز دیگر هنگام سپیده دم قطره که برود و کابل بسته
 بود خواب کردند و در ششم رمضان بسک محمد شریف را بقوت یورش فرو کردند و فوج چهل و چهارم را
 از آنجا اسیریت دادند

تو بیضی دادن سران سپاه انگلستان وزیر مختار از در مصالحه با افغانان یکدیگر توافق افغانان
 روز بهنغمه رمضان بزرگان انگلستان وزیر مختار را در کار مصالحه تحریض کردند در صواب دید این امر سببی نگاشتند
 شلتان با اتفاق و کتل و دیگر هم بر آن بجل فط نهادند و خاتم بزدند و زیاده دم رمضان وزیر مختار کپتن
 لارنس را با اتفاق ترور و دیگر کفتری را برداشتند با معده دی از مردم خود از بسک بیرون شد و در راه راجل
 سیاه سنگ که لغتی از بسک دور بود متوقف گشت و چند تن از بزرگان افغان نیز حاضر شده با یکدیگر محبوس کردند
 و نشستند و نخستین وزیر مختار آغاز سخن کرد و گفت بزرگان انکیز با امیر دوسته خان بر طریق مهر و خفاست
 روند و در هر محل ادراسکانتی عظیم بنند انگاه معاهده جدید را که کار داده بود برایشان خواندن گرفت بدین شرح
 که سپاه انکیز از قندهار و غزنین و کابل و جلال آباد و سایر بلاد افغانستان بیرون شوند بشرط آنکه کپتن
 بزرگان افغان نزد ایشان بجا و کان باشد تا خورانی و بار گیر از انکیزان باز بخرند و بتوانند سلامت از آنجا
 بیرون شوند بعد از پرورش از افغانستان امیر دوسته خان را باز فرستد و شجاع الملک را خواه در کابل و خواه در
 لودیانه بماند سالی یک لک سده و پیه افغانان از بدو معاشش تسلیم او کنند و اگر شجاع الملک بدو دیانه رود افغانان
 باز کمر و علف و او را نیز برسانند و دیگر هر که در ایام متعلقه و متعلقه کنایه کرده معفو باشد و ازین سپاه انکیز
 با افغانستان مجبور بکنند که اگر بزرگان افغان ایشان را نخواهند چه در میان بجای دهستی است و این دوستی
 بر زیادت خواهد بود با بحد صورت این معاهده و بزرگ یک محمد اکبر خان بودند و لغتی جرح و متدلی کرد انگاه

مقرر داشت که هر روز آذوقه بخویران را برساند و ایشان سر روز لشکر را برود و بسیار در این وقت بخویران
بکار نقل و تحویل پرداختند و چنان هر تنگ بودند که سر از پای نداشتند پای که در بالا حصار بود بر محنت و زحمت
بسیار بسکوار بودند تا اتفاق کوچ دهند اما محمد اکبر خان ایشان را علف و آذوقه فرستاد و گفت تا تمام قلع و سکار
که بخویران تحت فرمان دارند برداشته و تسلیم نمایند و اگر ای عید که ایشان را غرضش و غرضی در ستم
یا بکیر از بد حال ایشان حاضر کنیم روزی بعد از رمضان برنی غنیمت بارید و کار مردم بخویران را برایشان شد با جا
روز و بجز حکم فرستادن تا غزنین را نیز تسلیم کنند و بخویران از آنجا بیرون شوند و در ستم رمضان و در آنجا
مجلسی کرده با افغانان دیدار کرد و او را گفت یک نیمه قورخانه و توغجانه که در لشکرگاه دارید بجا دارید و زیر محنت
از کابل مجروحان چارای پذیرفته شده است و سرت مهندس بر پای غایت و گفت تا چند این ذلت بر خود خواهیم
گذاشت باید چه کرد و روزی جلال آباد شد تا هر چه مقدور شده بطهوز رسد کس سخن او را دقتی گذاشت و دیگر با
وزیر مختار محمد اکبر خان و عثمان خان را دیدار کرد و گفتن کابی و دیگر گفتن ایری را نیز دیدک ایشان کرد و کان
فرستاد و کالک گفتن کرانت را با اسبسان کالک و اسب عربی او بعضی اشیاء دیگر بر حسب خواست محمد اکبر
خان تقویض او کرد و در زیست و دوم رمضان ستر اسکندر که در مدت سقاقت اسیر شد و در خانه محمد اکبر
خان بود و بسکوار و وزیر مختار گفت محمد اکبر خان شما را پیامی صعب فرستاد و وزیر مختار چنان آشفته شد
که زبانش از کار رفت با محمد اسکندر و وزیر مختار گفت که کمون خاطر محمد اکبر خان آنست که منته و او وزیر مختار
با جمعی از سران سپاه بخویران باید ملاقات کنند و جماعتی از غلجانی نیز حاضر خواهند شد تا عهد و اسپین
استوار شود و کردی از سپاه بخویران اعداد کسند تا اگر جماعت غلجانی بجزای پسند تیغیر قلع محمد خان کرد
ایشان نیز در تیغیر قلع اتفاق کند و هم در آن مجلس محمد صدیق خان گفت بعد از فتح قلع محمد خان با کس
بنت که اگر یزان هشت ماه دیگر در افغانستان بماند تا پاره ایشان درید نشود آنگاه چنان بیرون شوند
که کوئی رغبت خویشان بیرون و شجاع الملک در این مدت بنام پادشاه باشد و محمد اکبر خان وزارت او کند
بشرط آنکه در ازای این خدمت دولت بخویران یکت روپیه محمد اکبر خان بخل کند و از آن پس نیز هر سال
چار لک روپیه برقرار دارد و وزیر مختار این سخنان را در کمال بیچارگی اصفا میگوید و هر شرط با افغانان چنانچه
چم و هم از محبت با بخویران پوشید و مبد است با محمد این مجلس به نیکو نه پای رفت و با اینکه ترور لاسن
و جمعی دیگر تفرس کردند که با افغانان ترک تازی خواهند کرد و سر از سخن محمد اکبر خان نخواستند بر تافت پس
سخن بر این نهادند که خزال الغیتون فوج پنجاه و چهارم که در تحت فرمان سنجو اورت می باشد ساخته ملک
شود و فوج ششم شاهی با دو عراده توپ اعداد کار کنند و سر و لیم ملکتن با سپاه قزاق که پانصد درش
و در از سکر جای داشت بر صف شده منتظر و در محمد اکبر خان باشند مع القصد به یکدیگر سپاه در
پشته بخویران باطلی بکشد و وزیر مختار و جمعی از بزرگان لشکر و محمد اکبر خان و غلجانی افغانان جلوس کردند
در این وقت محمد اکبر خان وزیر مختار را مخاطب ساخت که آیا بر عهد خویش استوار خواهید بود و در جواب
عهد و تشبیه معاهده سخن بهی کرد و هر یک از غلجانی کین از سر کردگان بخویران با خویش مشغول کردند

محمد اکبر خان
وزیر مختار

سواران افغان یک یک دود و در آمدند و اطراف انخیزان را فرو گرفتند و خاين افغان بفرمان
محمد اکبر خان هر یک بازوی یکین از سر کردگان انخیز را گرفته از فرار نشسته بر زیر درند و سر بر گشتند و بر مختار
نیکوکاران کسان همیافشند و او فریاد و اغوا ماه بند میافت پس با ضرب شمشیر تختین و شش را از یک باز کردند
انگاه سرش را بر گشتند لیفتست که قصه افغانستان از بخارشا و مبارسیه در این هنگام بدست محی الدین
افغان میرشد و می گذاشت خون او بریزند و او را ردیف خود کرده از آن محله بدر برد و از آن پس نیز دیک
محمد اکبر خان آورد و محمد اکبر خان با شمی پر خشم بدو بخیریت و گفت شما بودید که طمع در مملکت مابستید هم اکنون
از کفر کار خویش بر خوردار باشید اما از قتل او دست باز داشت و بملا نومن افغانش سپرد با مجله سرور مختار
در بازار با عجز دادند و جسد تر در از طاق بازار با و بخشد و اسکین را محبوس کردند و بیار کس را متغول ساختند
و روز بیت دوم رمضان باز مردم انخیز و افغانان از نو بیان مصالحه کردند و میجو پانچر که بجای وزیر
مختار بود با افغانان دیدار کرد و از انقضای تختین باید تو بخانه خویش را با ما تسلیم کنید و از فرزندانش عاده
توب با خود حمل نهید دوم آنکه چند آنکه نزد نسیم و اسوال و انقال خوانه دارید با ما بگذارید و بگذرید نسیم آنکه
جامعی از بزرگان خود را بجزوگان بیاریه و هم واجب است که ایشان با زن و فرزند بجزوگان باشند
چهارم آنکه چارده تک روپی بر حسب و عای افغانان وزیر مختار بر ذمت نهاده بودند چون او متغول گشت
شما باید دین او را بگذارید اگر چه این سخنها بر میجو پانچر صعب بود اما مجال سر را تا قن داشت این هنگام
با جنرال افستون از بد مشورت مجلسی کرد و گفت بر محمد و پیمان افغانان و ثوقی نباشد اگر بعد از این همه تکلیف
شاق و تشید میثاق باشند و ما را امان دهند سهل باشد اما چون دانستیم که پیمان ایشان استوار نیست چرا
باید چندین محل کران برگردن دولت گذاشت یا باید در همین بالا حصار و کابل فامت داشت و رزم داد
و اگر نه راه جلال آباد برگزیند و هر چه پیش آید گردن نهاد و نام دولت را پست نکرد اگر چه این سخنان از صفات
عقل و سورت خاطر بود همچو نیت که اگر کار بیگانه میکردند بر افغانان چهره میشدند اما جنون و بدلی عقل را
تبا نه کند و در روشن رایا سازد لشکر انخیز از هول و هرب روز از شب نیشافند و صواب از خطایست
دانستند در پاسخ گفتند ما در این زستان قوت معات با افغانان میت بلکه بهیچ وقت مراد ایشان نایم
بود و او را ایشان نایم ساخت پس نخت عزت خویش را بگذاشتند و ذلت برداشتند و هم در ذلت
روی سلامت نماندند و جان بذلت سپردند مع القصد روز بیت و نهم رمضان اول کپتن درم مند دوم کپتن
درم نسیم کپتن و در برتن چهارم کپتن دب را با زنمان و فرزندان بجزوگان نهادند و ایشان را در خانه
زهن خان برده و پهلوی کپتن کونولی و کپتن ایری های دادند و لیقت با کتان مرعیان را در خدایان
بشد کابل در هر دو که در پناه یکین از بزرگان افغانان ملا و اکسند و پنج عاده توب شاهی را تسلیم افغانان کردند
و در طبای افران را نزد مرضی گذاشتند و بیچاره کردند و در پنجم شوال برنی بزرگ بیاریه و افغانان نیز در کرج
دادن ایشان دست در معاذیر زدند با مجله روز دیک سپاه انخیز را به برگرفت و از کثرت برودت هوا
برایشان سخت و صعب بود و ایشان را دوازده هزار شتر با کیش حمل زنمان و مردان و طفلان خود و بزرگ

میداد و با قوت علف آرد و قدر بسیار شدند و چهار هزار دوا مضرتن سپاه نظامند عراوه و توب محل دادند ۱۹
 تا کنار رودخانه قلی مسافت کردند و آنجا چون بی استوار بر آب بنود تا شامگاه محل شتر و بارگیر مشغول بودند
 و افغانان ایشانرا دوشنم می گفتند و سخره می کردند درکت چند اول پناه تابانگاه کشید و پنجاه تن از مردم هر دو
 من بر سر برف برود و سایر لشکریان نیز از نظم نظام بیرون شدند و بسیار کس از لشکر بندی بیرون و با اسبند رفت
 یک فرسنگ و نیم قلی مسافت کرد و بنزل بگرام رسیدند هم در آن شب جماعتی از سورت سرداران جان بدادند
 در روز هفتم شوال از آنجا کوچ دادند و یک نرسه سپاه هند از شدت برودت و ضعف بخت نتوانستند
 به لشکر قلی مسافت کنند و افغانان چون کرکان کر بند که میان کوسفندان در روند از قلی الیکویران
 میرانند و تا میان صف در میفرستند و اجل و اشغال ایشان را در میروند و همچنین یکمرازه توب نیز
 گرفته نیز محمد اکبر خان بروند و او حکم و او تانشش تن دیگر از بزرگان الیکویران بکرکان کر بند و مردم الیکویران
 از نوحمان دادند که لشکر کشت و نه نشود بشرط آنکه طب و علوفه ایشانرا باز نگیرند با این ذلت و بیست تا
 منزل تب خاک آمد در روز هشتم شوال باز افغانان آغاز باریدن کلون شمال و تفنگ کردند سیمرهین فرج جل و چاه
 بپایه کان آهنگ دادند و لکن معینه بنو همچنان محمد اکبر خان چسند تن دیگر بکرکان بگرفت و کار به یکروز
 رفت تا برای که خرد و کابل نام دارد و رسیدند در آنجا دره ایست که پنج میل طول آن است در شب آن
 دره رودی میگذرد و بر کرگاه آن جبل رفیع جاده ایست که تا کنار رود شصت ذرع مسافت است
 و از آن سوی تا فرار جل مسافتی بعید باشد در چنین تنگنا افغانان بکشان و تفنگ و مد طریق در آمدند و حاکم
 از پیدان و دختران سرکردگان را اسیر کردند و یکمرازه توب را باز ما خود داشتند و توپخانه را بکشتند با کلبه
 تا لشکر الیکویران مجزده کابل در میرفت سه هزار تن از ایشان مقتول بودند و آغز و قی ایشان یکباره منسوب
 گشت در آن منزل نیز زبانی شدت بسیارید و در همه لشکرها چهار نیمه پیش بود یکی خزال داشت و دو از بهر
 زمان و اطفال بود و دیگر از خمداران داشتند و بسیار از جراحت یافتگان در آنجا برودند و از نهم
 شوال که نندکان از و بر دکان می بودند چون خواستند کوچ دهند خزال سیل گفت بایستد که محمد اکبر خان
 از نو سخنی آورده و میگوید که کوچ دادن زنان او را باشد و خمداران بمانند و با زمان کوچ دهند و این زمان از
 کابل تا به پنج فرسخی اندک می یافتند و بسیار کس از ایشانرا اطفال شیرخوار بود و بسیار کس پکس بودند و شهر
 و چاکران ایشان را کشته بودند و اگر نه کربخته بودند و جز آن جاده که در بدو داشتند اموال ایشان بنب و غارت
 شده بود و با اسبند پنجهان محمد اکبر خان و ملازمت او و لغوش بودند باشد که نند و بمانند روز دهم شوال لشکر
 همه در پیش و طلب بودند که از پیش روی کوچ دهند چه غارت افغانان از و بنال بود و این هنگام سپاه
 یزد و پانزده که توانا بودند و بیشتر مردم هند را دست و پای از برف و برودت از کار باز نمود و افغانان
 بر فزجال برآمد و طرق و شوارع را همه جاسد و دهشته بکشان و تفنگ مشغول بودند و مردم هر هند
 تعجب می کردند از اخته هزیت میافشد در اینوقت افغانان بر سپاه الیکویران تاختی کردند و با تیغ کشید و بسیار
 بکشتند با بجز در اینجا سپاه هند تمام کشته شدند و خانه و بنه و سلب و ثروت یکباره بدست افغانان

افتاد چون لشکر انخیز بقبر خیار رسیدند جمیع سپاه پنجاه سوار توپخانه یکصد توبه دوازده پونز و هفتاد پیاده از فوج چهل و چهارم پادشاهی و یکصد و پنجاه سواره از قسامت سپاه انخیز و معدودی از تائبین منزل رسیدند و دیگر هر که بود مقتول گشت و هر چه بود منسوب شد و تمام سربلخت کتل از گشته شده افتاد و دزدانان جبل فریاد و خدایان و بیچاران همی بریرفت همانا از روزی که از سنکوپرون شده تا این منزل پنجاه تن از سربازان که دکان بزرگ یروپنا بود کشت و دوازده هزار تن مرد لشکری از لشکرگاه انخیز مقتول افتاد و با انخیال شکایت نبرد محمد اکبر خان بودند در پاسخ گفت من جماعت غلجائی در قوت بازوی من نیست هم در اینجا افتاد از کشتن و تنگ دست باز نمیداشتند لکن بواسطه ظلمت شب انخیزان کمترین دیدند و در میان کار آن یک توبه که به دست مردم انخیز مانده بود هم بجوشد و داکتر کرد و در بافتاق داکتر دفن ماخوذ داشته با خود بردند و روزیازدهم شوال از منزل کتر سنک کوچ داده روانه چکدی شدند و شلمان با برخی از ابطال رجال چند اول سپاه کشت و همه را بکاره افتاد بود و افغانان بقتل و اسیر شمول بودند بهنگام منازعه انخیزان به چکدی رسیدند و بر پشت درختی درآمده و آنجا صف راست کرده باشند که خود را بکثرت و جلالت بنمایند و افغانان کتر بقتل ایشان مهارت کنند و ایشان را به کوه ساله بود بکشتند و گوشت آن را خام همی لعینند اما افغانان بر پشته های افراخته تاخته ایشان راه رفت کله لاهی ساخته در این وقت محمد اکبر خان اسکینر را طلب داشت و آن سپاه را باید چاره اطاعت کرد و سپس از ساعتی مراجعت نمود با جنرال گفت محمد اکبر خان سخن بر این وارد که میبایست شلمان و جان من را نیز بکوهان بگذارید و بجلال آباد در شوید این وقت بانگ تفنگی برآمد و معلوم شد که اسکینر را بکشتند و سپاه انخیز مرضی و مجروحین را گذاشته سفیران روانه جلال آباد شدند اما اذ آن سوی چون راه نمایی و صعبی پیش بود و افغانان غار بنهارا در آنجا تعبیه کرده بودند تا چون انخیزان عبور دادند بدان غار بنهار که قرار شده و تا سربویش را پر و احاطه میکردند و افغانان بر رسیدند و بقتل حاکم پرده خستند و در اینجا افزون از سنگ خرو و کابل از آنجا عت بکشتند و دوازده تن از سربازان دکان نامور انخیز مقتول گشت و صبح نیز دهم شوال مدد انخیزان چنان اندک بود که جماعت غلجائی را هرگز نماند پچی بخاطر در نیرفت پس یکبار بهیشان حمله انخیزان سپاه انخیز از بهر فرار بر بلند بیا هی جبل عروج میکرد و افغانان یک یک و دو دو راه پست آورده ماخوذ میداشتند و مقتول میافشد چون مدتی در ایشان نماند و بیشتر از خدایان مانده شدند افغانان بیچاره تیغ سپه ریخ به ایشان آرموزند و سوار و سوار چارتن از مردم اورا که زخمی بودند هم اسیر کردند و یک قسامت آن سپاه مقتول گشت از میان کین بجلال آباد در رفت و آن داکتر پیرون بود بعد از قتل چنان لشکری بزرگ محمد اکبر خان مراجعت کابل نموده و که و کاهنارادر حبس خانه باز داشت و زنان انخیز را در بازارها برقص کردن حکم داد و این بود تا این زمان به دولت انگلیس استغاثت بردند و کار داران انگلستان امیر دوست محمد خان را حضرت داده

باز کابل فرستادند و اسیران خود را بگرفتند

شرح حال فرخنده قلی شاه غازی محمد شاه قاجار در سال هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری

شرح سلطنت و مجامع نجرى محمد شاه قاجار

در سال یکمزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق سنه باس نخل ترکی چون نه سافت و چهل و چار قضا
 ۴۲۱ از شب دوشنبه هفتم شهر منیر پری کشت خورشید بپشت اشرف شد شاه غازی محمد شاه قاجار در
 در آن خلافت و طهران با طایفه عیدی پیای برد و حکام ممالک محروسه را طلب داشته در امور رعایا پریشانی بسوزانید
 و دفع دروزان و راهزنان و در خانه حال مجازان و کاروانیان را بر حکام بدان واجب داشت و چون به کام نرسید
 نایب السلطنه عباس میرزا وقتی چنان اتفاق افتاد که شاه غازی لشکر بجانب کرمان کوچ میداد و آنجا که
 که از نایب بپرسید که خبر کرد آب باز نده مردم و دو آب به دست نده شفت سرب و پختن سرباز از تشنگی
 جان بداد چه از نایب تا آنکه اگر پست فرستد سافت است چقدر منزل نکند که رباطی است و ابجیریه
 که در چشم سحاب چشمه در ویرج آبادانی و آب نباشد لاجرم شاه غازی حکومت یزد را با حسین خان
 اجدان باشی موقوف داشت و فرمان کرد که در آن کسب چشمه آبی امداد کند و جماعتی از بهر حفظ طرق و شوارع
 بکار و متجازان از شربت و نعمت مصالح یک طوطی آورده خاطر گذرند حسین خان بعد از درود و بیز و چند
 در آن اراضی حاضر ابر که آب نیافت و مردمانش گرسنه سلاطین ارضی در آن اراضی بسیار حاضر ابر کرده
 محض آب نموده اند بی نخل آرزو ترک گفته اند درین هنگام کتین از بهر بزرگاران را در خواب القا کردند که حسین خان
 بکوی ازلی که در کنار کتین است آب توانی سازی ساخت و آن قل را بسند نام است حسین خان بعد
 اصفای این قصه تا از کمان بر آید کس فرستاد و در آنجا چاه کا که بعد از پست ذرع خضر چاه شش فرس
 آب بر جوشید و انبار کشت لاجرم حفرو قنات کرد یکی را خضر آباد و آن دیگر را حاجی آباد نام گذاشت
 و سی چهل خانوار رعیت به آنجا کوچ داده از بهر ایشان خانه و حمام و مسجد ساخت تا در آنجا سکون کرده
 مرد و زن باشند و از آن کسب تا آنکه از این در میان راه قنات دیگر کرد و حسین آباد نامید و در آن شهر نیز
 یک ربع از قنات اهرستان را که خالص دیوان است پیشانی لایق داده از اولیای دولت بملکت گرفت
 و بر مردم شهر موقوف داشت و مجرای آن را از سه فرسنگ سافت خمر کرده از میان شهر جاری ساخت
 و هم در این حال منیر را و میرزا چون از بهر شهر مراجعت شیراز می کرد و حسن خان کله داری شیخ جان خان کنگ
 و شیخ خلفان علوی را که از اشترار ارضی که میرزا بدست گرفته بود خود کوچ داد و قلعه شیراز را برادرش آخضر صفیه
 ساخت و آن قلعه را بر فراز کوهی کرده اند و چای از میان قلعه تا آب رودخانه که به جانب آن کوه را محاط
 بر سنگ خاره خمر نموده فرما و میرزا بفرمود تا با سنگهای کران آن چاه را انباشته کردند و دیوار قلعه را
 نمود که مان دروزان نباشد و پنجشنبه نهم ربیع الاول وارد شیراز گشت این هنگام بزرگان شیراز و ضایع
 مملکت فارس بعضی کارداران دولت رسانیدند که فرما و میرزای نایب الایاله فارس را در قدم
 صداقت لغزشی افتاده و بنحیلات بعیده و مقالات نامسندیده هر روز دل به یکدیگر دولتی داده و اکنون
 چنان دانسته که اگر با دولت انجلس پیوسته شود کار به حکام خواهد کرد اگر چه با اتحاد دولت ایران یکدیگر
 و اینکه از آرایش زلال صدق و صفاء اگر در دنیا خفت لکن حاجی میرزا آقاسی دفع او را بصواب نزدیک
 توانست تا مباد در میان دولین بیسینتی اندازد لاجرم بر حسب فرمان فرخ خان فقاری کا شایسته

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

پیشرفت خاصه روانه فارس شد تا یکصد هزار تومان از منال دیوانی را مأخوذ دارد و صورت طال را باز داشته
 بعضی رساند و میرزا فضل الله علی آبادی استونی وزیر فارس نیز احضار درگاه شد و از آمنوی خان علیخان
 ممسنی که در ماهور میلانی که ریخته بود پوشیده از مردم شیراز آمده پناهنده توپخانه کشت فرما و میرزا آقا و سلطان
 ساخته حکومت ممسنی داد و او شاد خاطر میان قبیله خویش رفت و عینتی خان بختیاری برادر محمد تقیخان که از منوچهر
 خان مستعد الله و که که ریخته بود بزرگیک فرما و میرزا آقا و در این زمانه و از آنجمله نمود در این وقت فرخ خان از دارالخلافه
 برسیه بعضی سخنان که مردم فارس بجایت و شکایت میکردند بفرمان رسانید کارداران دولت چنان صواب
 شمرند که فرما و میرزا حاضر درگاه شود و او را طلب نمودند و حکم رفت که فرخ خان در شیراز اقامت نماید و خراج
 مملکت فارس را فراهم کند تا آنگاه که فرمانگذاری به آن اراضی مامور گردد و این بود تا میرزا بنی خان ایر
 دیوان امور حکومت فارس کشت و فرخ خان با منال دیوان طریق درگاه شاهانه گرفت و هم در این سال
 سیان دولت علیه ایران و دولت اسپانیول قواعد دوستی و اتحاد مشید کشت و میرزا جعفر خان شیرالدوله
 که در اسلامبول اقامت داشت با وزیر مختار دولت اسپانیول بفرمان کارداران دولتین عهدنامه بشهر
 نکاشتند و خاتم برزدند به پیشکونه

صورت عهدنامه دولت علیه ایران با دولت بنیه اسپانیول

الحمد لله رب العالمین اما بعد دولت علیه ایران و دولت بنیه اسپانیول بحسب ملاحظه صرفه و صلاح تجار
 و عموم رعیت مملکتین و ترقی و وسعت دادن بصنعت تجارت و تشویق و ترغیب این امر مهم که از مصالح معظمه
 دولت است چنین یافته که بیسج مقدمه مانند انعقاد عهدنامه بین هم همیم معین و مفید خواهد شد لهذا امر
 علی السویه مناسب دید که من بعد ما بین دولتین بستین و تبعه آنها اساس دوستی و آه و شد توافق عهدنامه مبارک
 دوستی و تجارتی که بزیور حقیقت و عدالت آراسته است برقرار و پایدار باشد برای انجام این مرام المحضرت
 ملک رفعت شمس برج جلالت نخبه سلاطین زمان و ارث تاج و تخت کیان شاهنشاه محاکم وسیع الملک ایران
 خلق الله فی الارضین کشف الاسلام و السلین سلطان بن سلطان و اسحاق بن اسحاق بن
 اسحاق بن سلطان محمد شاه قاجار اید الله ایام سلطه از طرف قرین الشرف خود عالیجاه مقرب اسحاق بن
 جعفر خان مندس باشی عساکر منصوره العلی محضرت دولت علیه ایران در برابر عثمانیه صاحب نشان مهرشاه
 صورت هادیون و نشان اول شیر و خورشید سرمستی و صاحب دو حمایل سپر و سرخ و نشان درجه اول عثمان
 دولت عثمانیه را در ضمن اختیار نامه جداگانه در آن مخصوص وکیل مطلق و مختار نمود و همچنین در بنیر اهتبت
 و آفتاب درخشان سلطنت نکهت و نهال بوستان جلالت السلطان و دنا ایزد پل ثانی که بنام بنیه
 ایشان در ایام مفرسن اسرسلطنت بلقب و یعهد می بحضرت بال و دمر و جسیرت و صاحب اختیار مملکت
 و یک توره و ملا محمول است از طرف خود سیه آن توفی لایف و کار و دنا صاحب نشان مشهور ممتاز چار کوسیم
 پادشاه محاکم اسپانیول و صاحب نشان امریقان سلطان ایزد پل کنک و صاحب نشان میوکی
 یور تعال و صاحب نشان صواد دولت یونان و صاحب نشان طبل که مقدس بیت المقدس و صاحب

شرح سلطنت و جانیخیری محمد شاه قاجار

۴۲۳

نشان اول افتخار دولت علیه عثمانیه اجزای شورخانه سلطان ایزدیل کناکک زینده فامر پادشاهی
وزیر مختار دولت مشاء الیها و آستانه علیه دوم از قرار نوشته وکیل مطلق و مختار نام کرده مامورین مزبورین بعد از
نشان دادن و ملاحظه نمودن هیتیار نامه یکدیگر همه را موافق رسم و ضابطه یا هستند قرار عهده نامه مبارکه را درین
هفت ماده آینه بنیج دادند ماده اول بعد الیوم ما بین دولت علیه ایران و دولت علیه اسپانیول و تبریز
الی مشاء الله تعالی اساس دوستی صادق و محبت و مساوات دائمه باقی و برقرار باشد ماده دوم بدین
علیتین با دین باشند که آزادی تمام و امنیت مملکت یکدیگر آید و شدنیانند و معاهد تجارت و سیاحت کنند
و خانه و دکان و محله و انبار بقدر ضرورت خود کما یه نمایند و از طرف مباشرین و دیوان سحر به ممانعت نشود
بلکه پیوسته احوال ایشان را مراعات نموده وقت کنند که بیامان و تجارت طرفین فروش رفتار می شود و بعد از
باستراحت و آرام آنها بفرمایند و در وقت ضرورت احکام و مناسطیر عمر با آنها رحمت شود که کسی مانع نشود و چنان
از آنها کنند و او سیم در حق بقدر دو لیتین بهستین که بمنان معاهد تجارت و سیاحت مملکت یکدیگر تر و دنیا
از وقت ورود الی وقت خروج لازم است اقرار می شود و از آنها هیچ اسم و رسم عوارض مطالبه کرد و دیگر کار
انمود آنها مثل دول متجا به کرک گرفته شود و ماده چهارم دو لیتین تعلیق بجهت آسایش و طمان بعد از نشان
که بخاک یکدیگر آمده و شد خواهد کرد و با دین خواهند نمود که در محل مناسب وکیل تجارت اقامت کند دولت علیه ایران
با دین خواهند ساخت که بخنجر وکیل تجارت از طرف دولت علیه اسپانیول در دار امخلافه طهران و کهنه دیگر در
در دار اسلحه تبریز معین شود و همچنین دولت علیه اسپانیول راضی خواهند گشت که بخنجر وکیل تجارت از طرف دولت
علیه ایران در مدروای تخت دولت مزبور و کهنه دیگر در بندر بصلون و یا بدو ض محل ثانی در یک بندر دیگر که
دولت ایران مناسب داند وکیل تجارت نصب نمایند ماده پنجم هر وقت که در خصوص معاهد و دادوستد
ما بین دو لیتین معاهد متین گفتگو و تراعی اتفاق افتد آن نزاع باید موافق عادت و شریعت مملکت
باستحضار وکیل تجارت آن دولت قطع فصل شود و هرگاه یکی از بقدر دو لیتین معین بکشت شود یا به بعد از خط
و قرار سال مرسل و طلب و نخواهد آن اموال و سپاه و فیما بین ارباب طلب بطور غیر ماعتیم کرد و دو اگر یکی از
طرفین وفات کند مخلصات او باید وکیل تجارت آن دولت تقسیم شود ماده ششم اگر یکی از دو لیتین گناه متین باشد
دیگر جنگ و محاربه داشته باشد باید ازین رکند به دوستی ابدی دولت علیه ایران و دولت علیه اسپانیول
بهیچ جنس و مقصور نرسد ماده هفتم این عهد نامه دوستی و تجارت که فیما بین دو لیتین معاهد متین جمع مواد
دویم مرعی داشته بهیچ بهار کان آن فسخ نخواهند رسانید و انشاء الله در مدت پنجاه و یا کمتر عهده نامه مزبور
و مهرانمای دو لیتین معین رسیده در اسلامبول ما بین کلای دو لیتین مبادله خواهد شد خانه این هفت
که بقصدیق و کلای طرفین در دو نسخه بایق واحد انجام پذیر گشته بعد از همدیگر طرفین در دار امخلافه
اسلامبول تاریخ نهم برج مطابق بیستم محرم الحرام سال یک هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق یک
مشتصد و چهل و دو میسوی عوض و مبادله کردید و هم در این سال حسب الله خان امیر و سخا
عه از مراجعت از سفر بوجستان و فتح بختل و نوب و غارتی که از سفر بوجستان افغانستان

این عهد نامه در روز ۱۲ محرم الحرام ۱۲۸۰
 در اسلامبول در محله کلاویه
 در میان نمایندگان
 دولت علیه ایران
 و دولت علیه اسپانیول
 امضاء و مهر گردید

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

بهت کرده بود و بک و سازی مکان طراز داشت در این هنگام در دارالملک طهران بباطمیش و عساکر بختی و دو نفر آغاخان ماکه از بزرگان قبله شاهسون بود و در طراوت رخسار و حلاوت کفشار در مملکت آذربایجان، میردار بود از بد خویش کجاست و جامعی انبوه از صاحبان مناصب تو بختانه را بفرستاد تا او را از خانه پهلوی در کج و دانه و تاسه یکن که سه فرسنگ کم پیش تا طهران سافت دارد بیاورند و بزرگان اهل نظام پذیرا داشتند و ازین طرف امیر تو بختانه بباط شاهانه کسره کرده از خور و سینه آتاشمیدنی چند آنکه در حوضه حساب بکنجده حاضر ساخت و چند آنکه داشت و توانست از جانوران مویشی و تخمیران وحشی و ماهیان بجوی و سرغان بزی و بچ که در کس از آن پیش نشان میند و روز چهارشنبه و نیم رجب که بهار عیش و طرب و بهار لعل و لعب بود هنگام نماز و یکج که امیر تو بختانه آن غیرت ماه را پیشم بر او بود ناکاه زانوش برسید و آهی سرد بر آورد و همچنان بر جای خویش سرگشت حلاوت منشیان طلاقه مقربان تحویل کرد و سخنان بتغیت بکلمات تنویر تبدیل یافت پذیرندگان بود و درین عرصه را به لب سیاه محفوظ داشتند و از پیرون طهران آن آخر تا ناک را به بابت آذربایجان راجع ساخته میرزا حبیب و قایم نگار پیر میرزا صادق مردی که ذکر او درین کتاب تبکوار رفت مرادیت کرد که مردی قرضی نسب از سادات بختل سفر دار املا که کرده بسرای من آمد و بهزار گز ضرافت مرا بشعاف برانجخت که از حاجت ایران که امیر تو بختانه از بهن فضل با خود کوچ داد بختن و ختریت که بشه طرزی در سرای سپهر من بوده من برای رسانیدن او پنجاه من شل تاخته آم و ایک خل این عقده بهر انجست بهر تو شناخته آم و قایم نگار بر زحمت او رحمت آورده و معنی با امیر تو بختانه یاد کرد و در پاسخ گفت پست تن تو پیجی جای کرده ام تا اگر این مرد را بهت کند مرا از یکوشش بر گیرند و قایم نگار باز شد و این را با او باز گفت و مرد خواهند در میوه پناهنده گشت و روز دیگر امیر تو بختانه در گذشت

قصه عری
عزای حبیب
خان اسپه
تو بختانه

شرح و احوال شاهانه غازی محمد شاه قاجار در سال یک هزار و دویست و پنجاه و پنج
سال یک هزار و دویست و پنجاه و نه بچوی مطابق سنه تو شقان شل ترکی چون سه ساعت و دوازده دقیقه از روز سه شنبه نوزدهم شهر صفر برآمد آفتاب گل شد شاهانه غازی محمد شاه قاجار جشن عید بچای برده حکام و اهل مملکت را طلب داشته در نظر ولایت در فاه رفعت و تشید مبانی عدل و داد هر یک را جدا گانه فرمان کرد و چون در میان باندگان بسیار کس با دیدمیش که خویشتن را به بدوغ محاسن میخواند و دین و ام و خان نمیکند اشت خا صر عایای تبعه دولت روستیه بیشتر این خدمت میافشد و ادای دیون مردم را به تسویف و ماطله می انداخته کار و دران دولت ایران در وسس بای و نفع اینگونه حیلت سازی از بهر امور تجارت عهدنامه کرده و خاتم بنهادند بدین شرح

صورت قرار نامه تجارتی میان پهن و ولایتن بهیستین ایران و روس

تبریر اینکه برای تفاسس جلی در رفع حیلجات در گذشته عهدنامه لازم است که در قرار تفصیل ذیل است
فقره اول جمیع مستندات فریده و فروخت و مسکات و غیره من بعد باید در دیوانخانه معتبره در دفتر مخصوص

شرح سلسله و حقایق میری محمد شاه قاجار

که حاکم هر ولایت مخوم مبدع است باید ثبت بکند در دفتر که در کلی مطالبات اند و می نارسد و غیره باید ثبت
 کرد و حساب و غیره و قریب به بروی مستندات نوشته شود و اوراق و دفتره داشته باشد محکم و قفله نباشد
 فقره دوم مستندات آن که در دفتر بزرگ معتبر شده و باز باید جداگانه در دیوانخانه با اسامی معاینه نوشته شود و در
 در دفتر بزرگ نوشته شود فقره سیم چنانچه کجی مطالبه نخواهد داشت که در دیوانخانه معتبر شده است بر غیره
 آنکه ثبت دیوانخانه اش قدیم تر است اول وصول خواهد شد این قرار داد مبطل قوامه غرامت که هنگام افلاس
 جاریست نخواهد بود فقره چهارم ثبت مستندات چیرنی نیست واجب علی مخفیه مستندات که موافق قاعده
 مستندات که در دیوانخانه معتبر شده است و این نوع مستندات خارجی را میتوان در مدت یکسال به دیوانخانه
 آورده معتبر نماید فقره پنجم هر که مال غیر منقول را بخواهد بفروشد باید مع شرط که در باید قباله و بچاق را ثبت
 شتری دهد و چنانچه سوده نخواهد ماند هیچ لازم خواهد رسانید و دیوانخانه قبل از ثبت و معتبر نمودن چنان
 خرید و فروخت باید مشخص نماید که قباله و بچاق آن بابت شتری داده شده است پیش از آن مال غیر منقول
 بفروخته نشود و نزد کسی مع شرط و گرد نباشد فقره ششم ادای تسکلی ثابت نخواهد بود مگر اینکه طلبکار
 و بده کار هر دو مع شرط و بروی تسکلی نوشته باشد که نخواهد گذارید و الا عند الفروقه با قمار شود و باید
 قسم ادای قرض ثابت شود فقره هفتم بعد از وفات بده کاری طلبکاران حق مطالبه خود را از ورثه مردم قبل از
 انقضای وعده خواهند داشت مگر در اموال مرحوم را در نمایند فقره هشتم هر یک از ورثه که به تجارت دعوی افلاس
 نمایند باید قسم یاد نمایند که از اموالش چیزی پنهان نکرده فقره نهم ازین نوع در سگشته است دست بر نمیدارند افلاس
 تن حاضر کنند و دیوان آن اموال آن سگشته و اموال اولاد و زن او را منبسط خواهند کرد صورتیکه ثابت شود
 که بعد از ظهور در سگشتگی او صاحب آن اموال کشته اند آنچه از اقوامشان که هیچ وجه دخلی باور سگشته داشته باشد
 بارش بایشان رسیده باشد یا اینکه حاصل کاسبی جداگانه باشد مع جهاز و خزان شود هر قدر از ضبط محفوظ خواهد
 فقره دهم چنانچه باعث افلاس از سرعت اتفاقی و از غرق ثانی و از غارت دشمنان باشد در خصوصیت فرد
 بدون ضامن نیست فقره یازدهم سزای مجلس حلی همان سزای دزد و سزای شخص کاذب خواهد بود و سزای
 تخفیف سزای آن در باره موارد استثنائی منحصر بعلی حضرت قدس قدرت شمراری خواهد بود و سزای حلی
 باید مدت طول مرفش در مجلس باشد و با احدی هم نباید مراغه نمایند جمیع اموالش ضبط خواهد شد و دارا
 نمیتواند نمود و مباشرت نمی تواند بین سزای برای رفقای او برای اشخاصی که اموال نماند داشته اند باقی خواهد
 فقره دوازدهم شرط نامحاجت شخص مفلس که بعد از افلاس نامه اش واقع شده است باطل است و همچنین شرط محاجت
 و بخشش با که بعد از ظهور افلاس نموده است باطل است فقره سیزدهم تقسیم اموال در سگشته است چنانچه
 طلب کاران بعد از چارده ماه خواهد بود اگر افلاس در سگشته از قبیل خیرائی است که زود
 صنایع وقف می شود مثل چهارپا و آذوقه و سایر بلاد رکت نقد نمایند و مال التجار و کاسبان
 استظهار افلاس بابت مجلس میفرستند باید در مکرر منبسط شود و دیوانخانه فرستاده و همچنین

در دیوانخانه مستندات ثبت شود

در دیوانخانه مستندات ثبت شود

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ الملوایخ

۴۴

و موسی از حجب عصا از دای و منده ساخت میسروده هفصد ساله را از کورپرون تاخت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که خاتم انبیاست از بجهل فرونی حبت و پروان الم ناست در اجرام سلکی و عوالم کلتوی کار کرد چنانکه قصه میراث و حدیث شق قمر اکنون سمرات در پاسخ گفت بر این کلمات من مقالات من است از این فاسد و ن که ام عمره و تان بود که من روزی هزار بیت بنا حات سخن کنم و با خانه خویش بخار و هم مع القصد بعضی از مردم که ملاذنه و بستند سوخته او سر نهاده و کرده ای را که کیاستی بود باید ریاست بدو بستند و اینجاقت و اعدا مول و فروع و جنایه بیکر که نهاده و چون زبان نیست بجای سلام یکدیگر را ترجیب کردند و در جایک گفته و ایام روزه داشتن نه به سخنان را فزوده و روزه فرض شمرده اند از یکونه تغییر و تبدیلی در احکام شریعت غرض چندان انگیزند که از عهده بخار شش افزون است و نیزه بر قیام پیرودان او رضایند از بهر آنکه مردم شریزه دادان را با خود متفق کنند گفتند ما و ام که سلطنت باب در تمامت روی زمین ظاهر گشته و تمامت ادیان را و احد و متحد ساخته ایم قدرت است و مسیح کلیفی بر مردم واجب نیفتاده اگر چه در شریعت باب یکون را نه تن شوهر توانه بود مکن اکنون اگر بر افزون نخواهد بینی نباشد و اینجاقت هر یک نامی از انبیا می گبار و اندک اظهار را بر خویش میبازد و زنان و دختران خویش انبام و نشان زنان خانواده طهارت میخوانند از نگاه در مسر خانه که انجمن میشد شرب خمر و منیات شرعیه را از کتاب میخواندند و زنان خویش را فرمان میدادند تا بی پرده به مجلس بیکان کن در میآمد و بجاریه ن کاسات عمار مشغول میشد و سعایت مردان مجلس میکرد مع القصد چون با تکیس چنین بسیاری نهاد و در جب میاد راه که سفره برداشت و در سفره که از مردان خویش انبوی توانست فراجم دار و تا بوعده و فاکند و با شمشیرهای کشیده خروج نماید لاجرم راه بگردانید و سفر فارس را تقسیم غرم داده از بندر بو شهر سه به کرد و چون از مردان خود را بشهر شیراز فرستاد تا مردم را بطریق او دعوت کنند و نشأت خود را بعضی قرآن و برخی را مناجات نام نهاده پیشان سپرد که بر مردم فرو خوانند و مردمان بجهل قرآن مجید و محیض سجاده آن کلمات اقرأت کنند و این هنگام حسین خان اجدان باشی عساکر ایران که لقب نظام الدوله بود حکومت فارس داشت به و خبر داد که میرزا علی محمد باب در بو شهر مل اقامت انداخته و فرستادگان او در این شهر با غرای مردم پرداخته اند نظام الدوله چند تن لدا اعرافان را بر بکاشت تا فرستادگان او را دست به حاضر ساخته و حکم داد تا بتوانی غصبی که بدان مشی توانستند کرد و از آیه ایشان قطع نمودند روز دوم شبان این امر را با انجام برد و دشمنان و هم شبان چند تن سوار بر فرستاد تا در بو شهر باب را با خود داشتند و از آنجا کوچ داده شب فزودیم شهر رمضان ببلده شیراز در آوردند و در خانه که اندک پیرایش داشت جای دادند اینوقت حسین خان تبریزی اندیشید و روزی مجلس از بیکان پرده افتد که دو باب را نیز یک خود طلبید و سر معذرت پیش داشت رکعت بر سر دو شش شد که سخن تو از در صدقات و طریقت تو پسندیده باشد همانا دوش در خواب دیدیم که تو بر سر درآمدی و با سرانخت پای مرا از جای برخنجی و گفتی بانای حسین خان در چین تو نوزایان شاه کرده ام و از اینجاقت که در راه فرستادگان خود ترا هلاک ساختم بر خن و طریق قمر میرزا علی محمد باب این سخنان را با و داشت و گفت

شرح سلطنت و حجابی محمد شاه قاجار

۴۲۹ خواب ندیدی بگه پدار بوری و من خود بودم که ببالین تو آمدم چنان کردم حسین خان از در خضوع
 پیش شد و دست او را بوسه زد و گفت جان مال در قدم تو ریزم و این تو سجاد و سرباز که در شیراز اکنون
 بخت فزون من است بکلم تو کج و هم باد دشمنان تو ببرد از نامم باب در جواب گفت چون با من بگوید
 و ز در مطاوعت و متابعت بیرون شدی چون جان را سحر کردم سلطنت روم را با تو خواهم گذاشت
 حسین خان عرض کرد که من سلطنت میخواهم چه آرزوی من آنست که در رکاب تو شید شوم و پادشاه
 جادوئی بدست کنم با بگوید چون حسین خان خاطر باب را از دست و انقلاب آسایش داد و مجلسی بپارست
 و علمای بلد را از سخن کرد و باب را گفت حجتی شهر بر این مردم تمام باید کرد و آنگاه که علمای طریق تو کسیدند
 کار عاصی باشد پس میرزا علی محمد باب بادل قوی مجلس ملأ در آمد و سید محی میر سید جعفر و ارامی لقب
 بکثافت که از مریدان باب بود نیز حاضر گشت و چون آغاز سخن کردند بی ترس می باب سر برداشت و گفت
 شما از اطاعت من بکسوی می شوید و متابعت مرا فرض نمی شمارید از آن پیغمبر که شریعت آن در دیده در میان
 جز قرآن و دینی ندارد و اینک در این فصیح و آذان قرآن شاه و سیکو از آن است و دین من با شیخ و پیغمبر است
 بی آنکه تنها اینجمله کرد و وفون شاریخته شود و حفظ جان و مال خود را واجب شمارید و طریق خلاف و نفاق میارید
 چون سخن به اینجا آورد و علمای مجلس بهمان سواضه که با حسین خان نهاده بودند در پاسخ او سخن بگذاشتند و حسین خان
 سر برداشت و گفت نیکو گفشی و سیکو تر ازین آنست که شریع خود را در منتهی کما کنی تا هر کس خواهد بدان بگردد و
 بگردد پس قلم بگرفت و سطری چند نگاشت و علمای مجلس چون بدان بخوشتند از قانون عزت بیرون
 یافتند و غلطات آن مایک یک باز نمودند این هنگام حسین خان زوی بد کرد و گفت با اینکه هنوز لفظی چند
 نتوانی تعقیق کرد این چه پیاوه در آئی است که خوشتن را بر خاتم الانبیا فضیلت نمی و تر مات خود را بر کلمات
 خدای باری تفصیل دهی و بفرموده اعرافان در آند و هر دو پای او را استوار بر بتند و با چوبش زحمت فراوان
 کردند می سندی و بر آورد و توبت و نابت جت و در استغفار خوشتن را بکلمات شیخ بر شمرده و اظهار نادانی
 و پشیمانی کرد و آنکه حکم داد تا بشیاء اسود چهره او را سیاه کند و مسجدی که شیخ ابوتراب بجاعت
 نماز میگذاشت در بر دند تا دست و پای او را بوسه زد و بر کردار خویش لعنت فرستاد و مدت شش ماه
 محبوس بود چون خبر او را در اصفهان سرگشت چند تن از مردم عاصی آنکه پشت و روی اینکار را دیده باشند
 روی دل بجانب او کردند و منوچهر خان ایچ آقا می مقدمه الله و الله که اینوقت حکومت اصفهان داشت گمان کرد
 که تواند بود میرزا علی محمد نیز یکی از بزرگان دین باشد و هر کس نشیند بود که او سیکو که من صاحب الامر
 یا قرآن آورده ام با خود می اندیشید که اگر مردی باب معرفت آنده باشد زیاده و قتی در دین نخواهد بود و زبان
 از لعن او کوتاه میداشتند و مقدمه الله و الله از سیکو که مردم بود خواست او را دیدار کند پس چند تن سوار بفرستاد
 که اگر تواند او را از بند بر آید و پوشیده از مردم با صفهان برساند و قتی سوارهای مقدمه الله و الله بفراس
 رسیدند از قضا جی و بابا لاکرفته بود و مردم آشفته خاطر بودند لاجرم نیز حجت باب مبار داشته با صفهان آوردند
 و مقدمه الله و الله را بیکجائی تمام فرستاد و بعد از حسین خان سید سید محمد پیام فرستاد که دیگر در مملکت فارس

این کتاب
 در کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران
 ثبت شده است

شیخ عزیز شیخ شریف نجفی که اینک با نكازنده این کتاب این سرای در رفیق حجره است در جواب او بخت

اخصا بعد الله ان نجيبكم
سكك الضلال في المي سته دوو
والن بر مك بسطة دنت
فاشه لطره الملك محمد

وزیر حاجی ملا محمود تبریزی لقب نظام العلماء که در حضرت ولیمه دوت پادشاه زاده شیر صولت شاه شیران

و چراغ ایران ناصر الدین شاه طاباشی بود این بیتها انشا و کرد
اخصا بعد الله كل نجيبكم
کیزیه کم شرب الدمار قود و دا
هین بنید و المدهیته و الدنم
الهداق فیها و البسی محمد

و هم حاجی ملا محمود انشا و کرده است
تبا لاشقی الا شقیاء نجيبكم
نصب الحین و فی لعلی تجملد
لا تجبو نما اتی افند است
بصیغته طعونه تیقلد

سفارت میرزا تقیخان وزیر نظام با رزن الروم و شورش اهل ان بلده بروی

بعد از قتل مکر با این صورت زشت بدست نجیب پاشا دیدار شد و خبر آن در ایران سرکشت شاه شاه عاری
در کفر انکار قدم استوار کرد و آن بخش که از هر حجره و تخریب آن بلده در خاطر داشت و چندان کشت و زنی
نمشارد و دست و دوس و انکیلیس که در نهانی پشتوان دولت عثمانی بودند دانستند که کار ایران با روم بیکره شود
و دولت روم را از آن ضعیفی که بدست محمد علی پاشای مصری عارض شده قوت تقابلت نخواهد داشت پس
بقانون میابخی خود را بیان افکند و گفت و شنود فراوان کردند و عاقبت سخن بر آن نهادند که دول اربعه
ایران روم دوس و انکیلیس هر یکا زیری و کیلی معین کنند و ایخله در یک انجمن نشسته با هم سخن کنند و دولت
ایران را راضی داشته اصلاح ذات پن آیند لاجرم بصوابه حاجی میرزا آقا قاسمی میرزا جعفر خان شیرالدوله که از روم
بسرعت تمام سفر ایران کرد و سیفر کسر دولت بود چنانکه مذکور شدیم و یکبار باره مامور کشت و مقرر شد که این مجلس
در اوزن الروم آراسته شود و وکلای اربعه حاضر شوند چون میرزا جعفر خان از طهران سفر کرده و در تبریز
کشت مزاجش از صحت بعید افتاده و دستبر نا توانی بخت لاجرم حاجی میرزا آقا قاسمی میرزا تقیخان وزیر نظام را
بجای او اختیار کرد و حکم داد تا سفر اوزن الروم کند لاجرم بیج سفر کرده و دیت تن از شناختن و پیمان
و تو آد سربازان برای حشمت خویش با خود برداشت و طریق اوزن الروم گرفت در منزل قزل درنج کمر بست
خاک روم است یکن یوز باشی با پنجاه سوار از قبل دولت عثمانی پذیره ادر کرد و خواست تا بفرمان پای اوزن
الروم مهان پذیر شود و خرج خواست لار و علوفه سوار بر دوت بند میرزا تقیخان پذیرفت و گفت با اتحاد و دین
ما خویشن را همان ندانیم که پذیرای میزبان باشیم و پنجاه در و در اوزن الروم حاجی ازل شوکان با تو او خویش
استقبال او کردند و او را در سدرانی سکو فرو دادند و در رواق نشین او و دیت تومان زر مسکوک نهادند
و پاشای اوزن الروم پیام کرد که این زر و کیل خرج بر گیر و هر روز و هر ماه آنچه بخواد مندرمان و ده پنجاه
میرزا تقیخان آن زرباز فرستاد و از پس سه روز یا شارباید کرد و او روز و یک سبده ای وی آمد و درین آمد

شرح سلطنت و جانیخیری محمد شاه قاجار

بر عادت روسیان هر یک پست تومان بهای قهوه دادند با محمد میرزا قیقان در ارزن الروم اقامت کرد
 و چون ایلی دولت عثمانی در آن بلده در گذشت بعد از سه ماه انور افندی از اسلامبول رسید برای انجام محاکمه
 و سایلان خان سکا که گشت و سخن بر آن نهادند که هر روز در منزل یحیی از وکلای اربابان سخن شوند به یکدیگر که هر روز
 برای انور افندی میرزا قیقان حاضر شود و از مقصود خویش سخن کند که وکلای و زمین فرستاده دولت تخلص
 و که وکلای و نیز فرستاده دولت و نیز حاضر باشند و مقالات او را رقم کنند و دیگر روز در سرای دیوکی
 در آیند و کار از یکدیگر کنند تا این محاکمه تمامت رسد و هر روز که انور افندی میرزا قیقان را به سوله
 خویش را بخارا می دادند انفاذ پای تحت دولیت علیتین نمیداشتند تا کار واران جابین ملاحظه کرده خبر
 باز دادند به یکدیگر هیچده محاسن از هر گفت و شنیده آتش گشت و شرح مقالات آن محاسن را نشان
 از قانون تاریخ بخاران پیرون است مع القضا چون مدت این سفارت از سه سال افزون گشت مردم از آن
 در خاطر گرفتند که سفير ايران را زيانی رسانند و چون دانستند که این اخلوطه در جبر کسر محرمه سود نمی آید
 که در گذر که اگر که سنین عرش از سه سال و چهار سال بر زیادت نبود دست او ز فتنه که روز و گفتند سخن
 از ملازمان میرزا قیقان با او در آنچه در آینه و بدین جمعی از عاظمه شهر خانه و کوی گنجه اشتنده و غوغا برآوردند
 اسعد پاشا بکیتن کیا با جماعتی از غوغا طلبان نزد میرزا قیقان رسول فرستاده و پیام داد که بی بایه آن
 که این گناه کرده باز دست آتیه کینه و آتش این فتنه را فرو نشانیم میرزا قیقان گفت منت خدا را که ما هر دو
 از مسلمانیم و در شرفیت ما فاعل این امر شیعی و اجماعی اقل باشد هم اکنون بفرمای تا هر که این نسبت بخارا
 من کند در محضر بکیتن از علمای بلده حاضر شود و چراغ علی خان ملازم خویش را به آن محضر فرستم و فرستادگان
 دولت روس و تخلص را نیز حاضر کنم و بدین حکم شرع بر آید اطاعت کنم کیا باشند و این پیام باز برد
 و فرمای روس و تخلص گفتند که ما هم اکنون انور افندی را دیدار می کنیم خود را بجای و در محضر شرع حاضر شدیم
 و هم در ساعت اسعد پاشا و انور افندی را دیدار کردند و آنچه حکومت را به محکمه قاضی مقرر داشتند گفتیم و در شب
 اعیان شهر در سرای پاشا انجمن شدند و مواضع نهادند که فردا چون آفتاب سر زنده ارباب حجات بازار مارا
 استوار به بند و صیغه کپر شهر برآورند و هر که از مردم ایران در ارزن الروم بدست کند سزاقتن بر گیرند و هیچکس
 که میرزا قیقان چنان می پنداشت که کس بخانه قاضی باید فرستاده و نگاه غوغای مردمان را اصف نمود و هنوز
 مجال محض حال بخوده بود که خانه او را چهار دادند و بانک تفنگ و فریاد مردان جنگ بالا گرفت و وقت
 ملازمان میرزا قیقان افزون از سی تن بود و بفرموده و در سرای بر بستند و از پس دیوار بنشستند و حکم داد
 که تنگهای خویش را کشد و هدیه تا مردم هم کشند و گتسخ مبرای مادر نیانید لکن یکس از مردم از ارزن الروم را
 هفت کلوه سازید چه اگر کسی از ایشان را بقتل آورد یکتن از مردم ایران را زنده نگذارند و از انوی مردم
 شد مجرای آب را از خانه میرزا قیقان سد دادند و در سرای او آتش در زدند و زود با ناله
 اطراف خانه نصب کردند و تخریب و یور و در مشغول شدند بکیتن از مردم میرزا قیقان خان که میرزا حسن نام
 داشت و اکثریت داشت و دشت خود را از بام بخیر انجمن داشتند که بجای فرار کند جسمی از پی او نماند

دادار گرفته در بازار قصابان بروند و متغول ساختند و گروهی که از نزد پادشاه بام برآمده بودند در قوه غایب میرزا
تقیخان را بشکند و کتک را بعد از جرات کلوله و خنجر بام سر بر بوند و پاره پاره کردند و اعضای او را به دو تن
انگندند چو اغلی خان و بعضی دیگر از آن مردم که در سرای بودند بزخم کلوله و دیگر آلات حرب جرات یافتند و
نیز بزخم شمشیر جراتی چندی یافت این هنگام میرزا تقیخان دید که کار از دلاپرون شد بفرمود تا بزخم کلوله در آب
کردند و مردم عامه چون این بیدیدند از بام سرای بفرود کوی در فرستند این هنگام اسد پاشا با اتفاق خیر
روسیه بر سرای میرزا تقیخان آمد و پیام کرد که در یکشاید تا ما نزد یک میرزا تقیخان بشینیم و از اسب مردم
عامه جرات کنیم میرزا تقیخان چو اغلی خان را با خنجر و سبیل که اگر شایر مردم عامه روان است سخت نشان
پراکنده سازید انگاه در آید اگر نه چون در یکشاید سخت این مردم غوغا طلب در آمدند و اما تابه کنند
و شما این کنایه بر مردم عامه بنید اسد پاشا از سیکلمات بر بختد و باز شد و کوشش مردم بر زیادت شد
از آن سوی در یکطرفه شهادین جسر به جوی پاشا رسید که در منصب فریق بود و فریق آن را کومید که
و ده هزار تن مرد لشکری در تحت فرمان او باشد و در ایران این چنین کس را امیر تومان گویند با مجله چون
فریق خزان غایب بشیند سخت آلات حرب و فوج از لشکر خود را که از مردم ارزن الروم بودند بوقت قیام
با مردم شهر پوسته شوند و شباب راه شهرش است و چهار فوج از لشکر خود که مردم عرستان بودند
با توپخانه فرمان کرد که نزد بالاد سرعت کنند و نخستین خود با سیصد تن سربازانه نزدیک کرد و با یک
شیپور بلند آوازه شد مردم شهر چنان دانستند که پناه بوقت بعد ایشان بی آید و دل قوی کردند و بر گشت
و میرش بفرودند میرزا تقیخان چون این بیدید فرمان کرد که از زوال هر چه در این سرای داریم بکنیم
با هم با کوی و برزن بریزید باشد که مردم شهر با خنجر و آلات پروازند و لغتی را با سلامت گذارند تا انگاه که
فریق در آید و در تفریق این مردم تدبیر میسر میاید و اگر سخن او نیز بکنی بپذیرد یا از دیرنگت بر آید یا بچهار
جانب بایک کرد و بخون خویش از اینجا کشت بسیار باید کشت مع القصد در این وقت فریق بر رسید و سخت
چند کس از مردم خود را در کوسرای میرزا تقیخان باز داشت انگاه با یک دروازه که ای مردم صواب
آفت که ازین جانب و جوش دست باز دارید و زمام اینجا بر من گذارید اگر قتل این مردم واجب باشد
بکتن را از ایشان رازند و گذارم و اگر نه چرا پیوسته سیرا پاران را بایک کشت و دولت آل عثمان در میان
خارج بنقض عهد مشهور کرد مردم شهر چون از قاضی لبد و اسد پاشا در آن طوغا اجازت داشتند فریق را
محمی و میکانی نمیکند داشتند و ازین سخنان در کید و کین بردیادت شدند و بر حالات بفرودند چون مردم
فریق اندک بود کار بر فریق همیکرد و در میان چند جرات برداشت در کسکه ای کیر و دازاگاه عبد الله
تو بچی باشی با چهار فوج از لشکر فریق بر سید و پیش روی سرای میرزا تقیخان بر حقت شد این هنگام
فریق با قوتی بدست شد و آن مردم که تجزیه جدران خانه مشغول بودند و در کد و زرد و نار از کرد
سرای بر گرفت و خود نزدیک میرزا تقیخان آمد و او را قیدل ساخت و گفت من دزد فوج لشکر که در تحت
فرمان حاضر مردم با متغول بخورده و از این نرسد و از آن سوی اسد پاشا پیام کرد که حکایت این

شرح سلطنت و جانشینری محمد شاه قاجار

۳۵

خاص از بهر توجوه است چون است که این مردم را دفع نمیدهی و نام دولت عثمانی را در میان دل رشتگی
یا اینجا جفت ما پرکنده کن و اگر توانی بجای من دست که در قوت بازوی من نیست آن احکام یا نه است
مستورا بملکت میا خازم یا بنیان این شهر را با کلود تو پست یکم اسعد پاشا در پاسخ او تعاهد ورزید
فریق چون این به میان لشکر خود آمد و بسند یاد داد که مان اسی لشکر شاهرخ امید به که چهار از تن مردم
شهر راندن مردم بر شورند و ایلمی دولت ایران را باسی تن از هر امان او مقبول سازند و نام دولت عثمانی
پست کنند لشکر این همدل و به زبان کفشد با یکم دولت تو را فرمان برداریم هر چه حکم کنی چنان خواهیم کرد
پس بفرموده ساخته خاک شوند و نقشه را با کلود و بار و انباشت کنند اسعد پاشا چون این شنید قاضی
شهر را نزد او رسول فرستاد باشد که زبان طاعت فسخ غریب او کند فریق با قاضی گفت سخن در بارش
فرمان کن تا هم اکنون این مردم باز خانه های خویش شوند و اگر نه فراموش تا این تو بهاد و تفکها بدی شان بخانه
قاضی چون چنان دیدنا چار به بیان مردم آمده اینجا جفت را یکبار شارت ایرد پرکنده ساخت خاک نمیکند تن
بجای نمائند و این احکام نه ساخت مدت داشت با کلود چون این خواهنهایت شد اسعد پاشا و قاضی
و سفرای دولت انگلیس و روس و جاقی از بزرگان شهر چند تن مردم معالج برای جرات با کلود آمد
برای میرزا قیقان و آمده اما میرزا قیقان جرات خود را پوشیده همی داشت و چون اکثر مشرعی
آن سدهای دیگر در فرشتن بود فریق پاشا گفت بن میرزا ایران را بشکرگاه خود میرم تا از بهر او
خانه لایق معین شود اسعد پاشا گفت یکو باشد لکن جواب آنت که اینجا جفت جامه روی در پوشند
و از میان این شهر عبور کنند تا مباد او یکبار مردم بر شورند و ایشانرا آسیمی رسانند میرزا قیقان گفت
باز چه اندیشیده من مردم خویش را از مقامت منع کردم و اگر نه کس نتوانست چنین سهل و آسان خوب
این خانه دست بیازد من هرگز نام ایران را به سنگ آلوده نمیکنم و با جامه عثمانی بهشت جاودانی نپذیرم
اگر خواهی هم اکنون با این چند تن مردم مجروح که مراست سواری نوم و بدین شهر عبور میدهم
اجازت کیند تا همه مردم مبارزت بیرون شوند و مردم ایران علیه شیراز را باند با کلود پایان امر فریق پاشا
چند عراده حاضر ساخت مردم مجروح و بعد مقتولین را محل داد و میرزا قیقان را بر نشاند و دو فوج لشکر بر پیش
روی ملود و فوج از پس پشت او باز داشت و با اینهمه که دکان از در و بام خار و فاشاک بر ایشان شارب
همیکو نه تا به شهر بیرون شده در لشکرگاه فریق پاشا فرو شدند اسعد پاشا پیام کرد که من اشب
بجال پرسی ایلمی ایران خواهم شافت فریق پاشا با میرزا قیقان مواضع نهادند که او را بار نه بند لازم
چون ده ساعت از شب سپری شد و شعل اسعد پاشا به دراکشت میرزا قیقان چو احمای سر برپوده خویش را
بنشاند و چون پاشا بر سید اعلام داد که سیرا ایران در جامه فرات و او را بیدار ننم ساخت پاشا
تا چار برپاده فریق شد و پس از ساعتی خسته خاطر مراجعت کرد و بعد ازین وقایع میرزا قیقان بهواید نزدیکان
خود و بفرموده انگلیس و روس سام دست و که مرا مجال زیستن ازین سپس و مدد زن مردم محالی افتاده حال
با بر مقتول و مجروح کشت و مواتی و مسطروح و منسوب شد ایشان بعد از اصفای این سخن توانی نصرانی

میرزا تقی خان ششافته و کفشد هرگز در خانه بیم که ترما حجت بایران کنی و بکار داران دولت خویش نهادن
میداریم تا دولت آل عثمان را در جریان کسر که بشمار کرده اند مجبور دارند بعد از گفت و شنید خزان سفیران
دولتین روس و انگلیس سبقتی سپردند و خاتم بر نهادند که پس از مدت پست و دوروز اگر اموال منسوبه دولت
مقتولین را کار داران دولت عثمانی نرسانند از خویش تن ادا فرمایند و سرعی روانه اسلامبول داشتند لاجرم
میرزا تقی خان و دیگر بزرگ بشهرازن الروم درآمد و در سرانی سیکو جای کرد و از آشنای کار داران دولت
عثمانی چون این خبر شنیدند عارف پاشای ایچ آقاسی را که حارس حضرت سلطان بود و او را صورت
سلطان مینامیدند شتاب تمام تارزن الروم تباحثند تا نزدیک میرزا تقی خان آمد و از قبل سلطان عهد
این که بخت و معادل پانزده هزار تومان بهای اموال منسوبه را بصحبت یوسف بیک یا در حرب بیاورد
داشتند و درازن الروم میان سی ملقب محل داده از بازار با برای میرزا تقی خان آوردند و تسلیم دادند و از
پیر آن اسعد پاشا از حکومت ازن الروم معزول کردند و این منصب را نیز با فریق پاشا منقض داشتند
و هم مشوری از دولت روم برای خود داشتن مردم فرما طلب با دو فوج سرباز در رسیدیت فوج لشکر کرد
سرای میرزا تقی خان بجاست گذاشتند و ندانند که اگر مردم بدو فرما طلبان جنبشی کنند چشم از ازن الروم
پوشیده خواهیم داشت و یکبار و ایران خواهیم گذاشت و سیصد تن مرد قنده جوی را و دیگر نموده در
جس خانه افکندند برخی در محبس برونه و جماعتی را با اسلامبول بردند و پس از یکماه و یکچند فوج لشکر
از اسلامبول برای توقف ازن الروم میرسید فریق پاشا از بهر باز دید آن لشکر از شهر مرون شد و در عرض
تفنگی کش یافت و کول آن بر مقتل فریق آمد و در گذشت و هیچکس ندانست قاتل کیت جز اینکه گفتند
از رجال دولت کسی اغوی کین از لشکریان کرده تا ارتکاب این کار را بهوار نمود و از پس این وقایع ارتکاب
مدان دولتین ایران و روم اجازت رسید که عقد مصالحه بدست و کلامی دول را بعه استوار شود و صورت
معااهده را نگار دهند چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

تبدیلی حالات
در وقت نزول
الدغلی میرزا
ایمانی

و هم در اینال الدغلی میرزای ایمانی ربیب حاجی میرزا آقاسی سکاتتی بزرگ بدست کرد و سیح امری در دولت
بی مد اعلت او بکران میرفت چه تمام امور ملک و مملکت منقوض بجای میرزا آقاسی بود و شش هشت
غازی امانت و دیانت بر زیادت او را صاحب کشف و کرامت میدانست و ایمانی ربیب و سپه روانه او
و مادرش و دختر شیرین تاجدار فخللی شاه و ضمیم حاجی میرزا آقاسی بود لاجرم کار با برادر او سیرفت و مردمان
اسحاق حاجت خویش دست توسل به امان او میزدند و چون او ایمانی قبیله قاجار بود بمس روز
شاهزادگان و دیگر بزرگان قاجار در محبس او بجن میگشتند و هر کس را ناهنجار که بزرگان سیرانده کردی
از هم و جماعتی از بهر حاجت مهملات و از بجلالت آسمانی و حکمتهای لغائی تبسیر میکردند و اینده بر بکر و
خیلای او افزوده میگشت محمد تقی خان ایشیک آقاسی و جمعی دیگر از بزرگان درگاه که از زخم زبان جایی
میرزا آقاسی محسود و مضطرب بودند و میدانستند که در حضرت پادشاه سکایت و سعایت از و برون با
چرخه نسبت و کوه بناخن خستن است با یکدیگر مواضعه کردند که امروز ایمانی شیفته نادانی و جوانی است

شرح سلطنت و جانشینی محمد شاه قاجار

۴۳۷ میر وقت ست دلی خوشین است او را باید در حضرت شهریار آلوده همسایان و طغیان ساخت و چون پشت باد و لگت کند و رانده حضرت کرد و حاجی میرزا آقاسی نتواند خویش را بر کنار داشت و ما تو ایتم گفت که این ماه خضران اویت همانا این آج و کاه را از بھرا یلخانی خواهد تا در مملکت ایران یکباره سلطانی کنه اینوقت شاهنشاه غازی در قتل یلخانی ناچار شود و حاجی میرزا آقاسی را اگر در معرض هلاک و دمار نهاده از محفل خویش ساقط سازد پس همگی سخن بر این نهادند و هر شب که ایلمانی بساط لھو و لعب گزیده میست نان شبهاره و پیران بر کاه به پیرویون کاسات عتار و نوافتن بر سیف و در نیامه مذموره و هزار و شان ہویا ہوی سستان از مجلس ایلمانی یک نیم شھر در میر بود اینوقت یکتن از محاسیان او را خطاب میکرد با این دل و نا و باز موی توانا و روی پر خشنده و کف خشنده که تو راست این آج و دویم مرد یکان را بی عظیم است و ویکو کس معروض میداشت که اگر فرمان کنی من فردا بکاه پادشاه را گزنی بجای من برابرا بکاه نشانم و تمامت مردم ایران بدین آرزویند و از ول و جان تو را میجویند ایلمانی که عبد طالع ست طالع بود بدین سخنان مایل و بال مسند آج میفت و بکشف مملات خاطر گستاخ میشد از آنسو بجکاه حضرت پادشاه می آمدند و سخنان بشانه را معروض در کاه میداشتند شاهنشاه غازی چون حفظ حاجی میرزا آقاسی را واجب میدانست و مانند ایلمانی و کلمات او را از صد یک بجزی نمی شمرد و مکافات را بآبای خیزی انگذد و چون خوات و کیلونه سخن در درال ملک کمتر بزبان نارد و دو پانزده ہزار تومان رسکوک وی پیشکش بتد و اورا امور بکلوت برود ساخت و چون محمود خان پسر محمد حسین خان ملک الشعراء مل و فاضل بود و از کمالات بہرہ کامل داشت و ہم از کتاب معاصی پر سیزگار بود حاجی میرزا آقاسی زارت ایلمانی مضروب داشت باشد که ایلمانی میبجابت او از مواظبت محمد و رات بر سیزگار و نیمه فضل خریف از در اسخلافه پروان شد و بعد از نور و ... برود و آن ولایت را بظلم و ستم کردن و بہ ماہ در آنجا اقامت داشت و چون نوروز سلطانی نزد یک شد برای تقبیل سده سلطنت و بساط بویک نریت آہنگ و اورا اسخلافه کرد و میرزا محمد خان عم خود را نشان نیابت در برود و گذشت و راه طهران برداشت چنانکہ شرح حاش در جای خود مذکور می شود

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکھزار و دویست و شصت و یک ہجری یکھزار و دویست و شصت و یک ہجری مطابق سنہ یلان ثل ترکی دو ساعت و پنجاہ و شش دقیقه شب جمعہ دوازدهم شہر ربیع الاول چون برگذشت آفتاب در پرت اشرف شد و شاهنشاه عار نییہ شہ قاجار جشن عید می نگذاشت ہمانا بعد از خرابی محرمہ بستتاری اشرا بر بصرہ و قتل کہ در کربلاکے غیبت نجیب پاشا واقع شد و کار پر و زان دولت عثمانی در کفر ابن امر ماطلہ کردند و شرایطی کہ در میان دولتین ایران و روم رفته بود از پس پشت انداختند این نقص عہد در خاطر بزرگان ان حملی انگذد و مکافات این امور را بکجہ شدہ تجمیز لکھر برداشتند و زاری مختار دولت انگلیس و روسیہ تین را کمر بستند و مردم روم نیز ایشان را از پی سلامت برانگیختند و بر ذمت نهادند کہ چون این وقت

نجلیست انجامه جبرکس مضی کنند و کار دران ایران برزرای دولت و سفرای انگلیس و روس شریک
گردند که دولت عثمانی هرگاه این شرایط را بدست بند کار مصالحت و مسالمت بپای رود و اگر نه فیصل
امرو در میان بشمشیر خواهد رفت

خلاصه فقرات نگاشته که در شترجادی الاولی اولیای دولت ایران

برزرای مجتار و ولتین عیسیستین روس و انگلیس نگار دادند

فقره اول هر چند این املان تسامع فی دولت علیه ایران و دولت علیه عثمانی بشهادت تواریخ و کتب جغرافیا
که اکثر دولتهای بزرگ دارند و میداند مختص دولت علیه ایران است لکن بنا بر وسط اوینی و ولتین عیسیستین قرار
چنین بدست که فقره و نایه آن فقره و نسکه گاه تعلق بدولت ایران دارد و کشتیههای این دولت علیه باز در سی
از و نه گرفته الی موضع اسحاق حد و ایران و روس و ترک و کسند فقره و ویم قرار بدست ز باب تعیم شود یعنی
قل کوستان آن تعلق بدولت ایران دارد و چگونه متعلق بدولت عثمانی خواهد بود کس بعد شخص خواهند نمود
فقره سیم تا دولت عثمانی رخصتات مظلومین کر بلای مطلقا نمانند همان بلکه ز باب اردولت علیه ایران
مقاصد خواهند نمود فقره چهارم رسوم عادی سیاقیه را از سالی که ترسانید باند ما بعد اولیای دولت عثمانی
از قرار نقدین و غوررسی و کلای که نامور خواهند شد کار سازی کنند فقره پنجم از سمت خوی و وان و باریز
و غیره الی و نه شرط العرب مند سین و دولت واسطه دولت اسلام خط سرحدات جاپن را تشخیص
فقره ششم و ولتین عیسیستین سببیکو تعدد خواهند کرد که بجهت رفع سرقه ایلات سرحد خویشتن در سرحدات
قرار کشیکخانه خواهند گذاشت فقره هفتم و ولتین عیسیستین از عهده بر تاخت و تازیکه از ایلات باهمدیگر بجاک
کید یکدیگر روی و ده خواهند برآمد و ایلات و خانات که در قطره و باقیه و محمودی سکنی دارند آزار و اذیت
نمایند فقره هشتم فرایان طرفین را از بزرگ و کوچک و ایل و عشایر و رعایا و کسب عمارت دهنده تصاحب کنند
الا اولاد و خاقان معذور را که سبب بر سر برد و مانع از مراد و مکاتبه و مقاوله آنها باشند فقره نهم
بیر از دو فقره یعنی رخصتات مظلومین کر بلای معلی و رسوم عادی سیاقیه همه خسارات نقدیه و یکو از طرفین
موقوف و متروک خواهد بود و جمیع فقرات عندنا بدین الزم که تغییر داد نشده لفظا بلفظ برقرار خواهد بود

ذکر مجلس سور و سرور و لیعه دولت ایران

السلطان ناصرالدین شاه بفرمان شاهانه عارف

و هم در امینال شاه غازی فرمان کرد که چرخ خانان شرافت و خورشید آسمان خلافت و لیسید کردن
معه دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه را مجلس سور و سرور گسترده کنند و اهی که چنین شای را لایق باشد
بر و اق آرد و زینت و ثاق سازد بمصوابه حاجی میرزا آقاسی میرزایی خان امیر دیوان را که از حکومت
فارس غفول و دوشش با منال دیوانی مشغول بود حکم رفت که اگر این خدمت را بیکو بپای بر و از او خیر
بمعارج قبول ارتقا جوی و خراج دیوانی را مساحت پادشاه در وجه او بابت فرمای لا جرم میرزایی خان
و امن برزو و آستین بر جید بر کبوی باغ نکارستان ساحتی را که نیم شهری مساحت بود بدست بخان

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

روی ایران شد یار فرود همیشه و شاهزادگان و بزرگان مد کاوه تواد سپاه و جامعی از لشکران را حاضر نگاه
 ساختند و اینجاست صف بر صف و رده بر رده ایستاده شدند آنگاه شاه از سرتان خوانی برداشته
 بچنان برز ببردست بایران شایسته و آورده ببرز تخت جای دادند و شادمان ایوان را پوشیدند مردان
 و پیران و نه حداد و شست پادشاه را یکجا بپیشینها بر خاک نهادند و تحت و تهنیت فرستادند من بنده را چون عهد
 فرامیرسید بر حسب فرمان مقیده بایدیم انشا و کردیم بر این صیام من به الا علی مقیده
 انشا و کردیم لعل

سبک است رخ شاه در مبارک ماه	که ماه دیده شود در رخ مبارک شاه
جانشانی محمد شاه آنکه از شایان	جانشانی نیامد چو ایک از چنبه
دار متوج و ظفر بر طریق لشکراست	همی برایت مضور او کنند نگاه
اگر که خاک در مشن بیاورد آب دهند	صور کنند بر رسم خدو و نقش جبه
اگر چه در خیال از ملک گذشت تراست	بود هنوز ز دامن مستد را و کوتاه
و که محبت روزی بشام نمی رسد	کسی که از تو یک روز دیده است بگاه
مد آن زمان که و رای به لجنه با من	میان موج مخالف پناه پیش پناه
ز که و تیره یک ابوسیه بر خیزد	سنان و خنجر دارد همی ز ابرسیاه
زمین چو لجنه سیاه رفته جای بجای	اهل چو منبسم کین تو زنده گاه بگاه
چنان زوشت آشفته نگر که در مرد	که سبزه تیغ پیردات ویت تن آگاه
مندی نگاه تو الماس ریزه پر چیند	اگر کنند به نگاه کاوه دماهی راه
کسی که برز بکشتها سے تو گذرد	ز سر سفته از آسیب آسانش کلاه
بجواب در همه شب روی از دما چند	هر آنکه حلقه تو دید روز باد اسیراه
اگر ننگ شاد و بنود اسب ملک	هزار بار چنان شد ز برفون بشاه
تو دوست داری تن داشتن بجای جنگ	شان اگر چه پوشند اطلس و دیماه
و که زوید خورشید تیغ خون آلود	از آن زمین که تو را بوده است لشکرگاه
تو بختی به بد عالم پناه چیره شوینی	برین سخن دل شیر تو بر است کواه
جان بجای دین دست بی تقب بخشی	ز آن با ستم او نه این به استکراه
بوقت لطف جهانی کنی سجود طراز	بگاه چشم جهانی کنی به تیغ ستاه
سحاب است تو که قطره بر زمین بارد	نمال ند ز زمین برود بجای کیه
تو اقیانوس به مرد کنایه می کنی	که آسان زود با تو بر طریق کنایه
ز که بار و کسایه بکنند با شیر	اگر بسایه اسب تو بگذرد و دماه
ز خیزه تو بن میخلسه زمین است	که خلق از منظرش آفتاب خوانده و ماه

شرح سلطنت و جانیخیری محمد شاه قاجار

۴۴۱

همیشه تاز سپهر نوبت به هر یکی پسند که چاه و یکی بزر و جبه

به رک تو بان سپهر مدت خوان همیشه پست سپهر بلند باد و تاه

حاضران حضرت هنوز کمان نه اشتند که این پادشاه است و بر تخت سنجی است و بیشتر مردم می پنداشتند که کار داران دولت تیریری اندیشیده اند و بقیه ساخته اند و این دیگر کسی است که بجای شاه برگاه نشاند و اندک مبادا غشای خفته پیدا شود و مملکت آشفته گردد و بدین چشم و گوش بودند که از شهر یار غنی و صفا فرامیسه ناکاه شاهانه غازی که خدایش در جان جاوید هر لحظه منت قربت بر بنده کند لب باز کرد و سخن آغاز کرد و این بنده ضعیف را مورد الطاف شایسته داشت و در نظم و نثر فزاد و انبستود و لغتی از زبان سخن الهوار سخن محبتین و تجلیل کرد و همچنین سبک این بنده را در مسالک چاکری و دولتخواهی ترجیب و ترجیب فرمود و اینکلمات را همی بر زیادت کرده اعمادت کرد تا مردمان را در خدمت انصاف فرمود و همان بنده که تا کنون با قصد بر این بیت نظم و نثر در دولت او فراهم کرده ام شکر نعمت او را نیز بوجه پادشاهی با این عظمت و خدین نقابت در اینجا یک چندین هزار کس بشینان کلاه فرسوده باشند گمانی در بخیر این بنده بیان فرمود آنچه اندک ازین پس زنده باشم و اورا تیش کویم کلاه فرزند ان من تا پنجه پست چند اندک بیاید و کلاه زده و بر روان او در و فرسوده ادای شکر این محبس نکرده باشد با بجد شاهانه غازی نیامدند و آن دم که در این دوامیه بر طریق عصیان رفتند پایمال عتاب و عقاب ساخت و هم در خیال الله تعالی میرای ایامی قیام که شرح حالش مرقوم شد و در آن گشت شاهانه غازی مرعوض بود با غوای شیما هین اس و معاشران من و کشف با طیل خود را در غور سریر و کلیل می پنداشت و این را زرا کاه کاه با بختان در میان یکدشت این هنگام از میان ارک دار انجمن پذیرد شده و در باغ بهارستان که در ظاهر مستعد مله ان خود بنا کرده بود جای کرد و از قورخانه پادشاهی هر روز خطی دستداد و مقداری سب و بار و در باغ بهارستان حمل داد و قورخانه چنان را وقت آن بود که سر از فغان او بر تابند چه چمن را در نزد حاجی میرزا آقاسی نزدیک با قصد تن نفسی در که در خود فراهم کرد و به شب و ایام شد صیام بزرگان و کاه و چنان پادشاه است آویند صیفات حاضر محبس خویش ساخت و کمال مد و تفاوت مرغی میداشت از بهر آنکه سرگشته در خدمت او نرم کردن شوند و ملازمت او را کردن نهند و به روزی با معصومی از مردم خود بشد و میآمد و بعد از دیدار حاجی میرزا آقاسی به بار پادشاه میرفت و از پشت و روی کارگاه میشد و چنان می پنداشت که اگر روزی صاحب تاج و تخت بجهان دیگر رخت کشد حاضر خواهد بود و بی کلفت حاضر ضبط ملک قادر خواهد گشت از جانب دیگر میرزا نظر علی حکیم باشی و محمد طاهر خان و کیس قزوینی و شاهزاده ملک قاسم میرزا و چند تن دیگر از اعیان دولت چون با حاجی میرزا آقاسی از در محضوت بودند به روزی و به شب سوا خد می نهادند که اگر روز کار پادشاه کوتاه شود و دیگری بر تخت ملک شاه کرد و منوچهر را اینچ آقاسی معتمد الدوله را شتاب زده بطهران آرند و صدارت اعظم و امارت کبری را بدو دهند و از

شرح سلطنت و مجانیگری محمد شاه قاجار

۳۴۴

پروان کون
حاجی میرزا آقاسی
مجمعی از سرکار
درگاه از حضرت

اهدای خویش تقسیم غرم داده از شهر طهران بیرون شده در قلعه عباس آباد که خود میان کرده بود
جای کرده و در حضرت شهریار معروض داشت که ده سال افزون است زحمت ایران بر دولت
نهادم و با این منصف شیخ وقت من بزار که نه صوبت داده ام اکنون جسمی خان دولت در کار ما
داخلت افکنده اند و بعد از مدتی در مملکت داخل شده اند اینجاست را با به مجمل خویش مراجعت و او را که
مراجعت فرمای تا در عیالت عیالت کوش غزلت کیرم و زحمت کار داران دولت نکند چه که شاهنشاهی
غازی خواست او را از در و دیگر ارضی به ارد سرور نیارود و عاقبت الامر فرمان کرد که ملک قاسم سیر از سفر
آورد با بجان کند و میرزا نظر علی حکیم باشی را بهر ار تومان معذور و ناخود داشته با او همراه کند و این برود
روزیستم ذیقعد و نه روز از اسفند بیرون شده ملک قاسم میرزا طریق آذربایجان گرفت و میرزا نظر علی
در دارالامان تم اقامت کرد و آتیه از آقا خان وزیر لشکر که شاه را از غلظت و سبب امور آگاه ساخت و بعد
دولت را از یکدست دشمنان عارس و حافظ بود و مورد اشفاق ملکان و الطاف خسروان گشت و در وی دل
پادشاه بجا او می بود و همچنان ولیعهد دولت السلطان ناصر الدین شاه چون نیکو خد میهای او را شنید
و معلوم داشت که کین و کید دشمنان را بحسن و بپر غفیم و قایه بود و سهام نیز یک ایشان را به بسیاری فرستاد
خفا می گشته و از انجاست خویش حاضر ساخت و یکو بنوافت و بهت خویش غلی گناشته به و سپرد که از
کلمات آن این معنی ستفاد بود یعنی آن بهنگام که تخت و تاج مرا باشد و اخذ فواج بهر من کرد و وزیر لشکر
بمقامی یسوع ترازین بر کشتم و او را پاداشی پادشاهانه گفتم و رفیع از آن مقام که وزیر لشکر داشت بعد
کبری بود و در معنی او را و عده صدارت اعظم داد و امر و زبانه ط آن پیمان و مسند صدارت و چار باش
امارت جای دارد و چکنده اند که هر کس به عده و فاکند آتیه از آقاسی حاجی میرزا آقاسی چون قرب وزیر لشکر
در حضرت پادشاه و به است و مواضع او را با ولیعهد دولت نیز تفرس کرد و سخت هر اسنان گشته با او
اندیشید که در چنین هنگامه صواب آنست که کار یکسر دکنم و از پم غزلت و ذلت یکبار به بر آسیم و در حضرت
پادشاه معروض داشت که از قدیم گفته اند دو پادشاه بر سر یک کاه نروند و دو حاکم یک نیام نشود و امروز
میرزا آقا خان وزیر لشکر در مملکت و زیر پرستی دیگر است تو انم گفت که مردمان مکانات او را افزون از من اند
و مقام او را یسوع ترازین شما ندید و او را از داخل دولت باز و او را بر او غزلت که از خد که پادشاه و است
این فقه گو که کند و در میان ایشان میان می شود مفید نفع و چون مشورت حضرتش مرعیض و علیل بود
و حاجی میرزا آقاسی دل و عقد امور را از کیش و قلیل و کلیل بهشت خلق او را از مسند وزارت در کار مملکت
خلی نیز یک می پنداشت پس بصواب نزد بختربان دانست که فرمان کند تا روزی چند وزیر لشکر گزینی
کیرد و چون متعنی وقت باز آید لاجرم وزیر لشکر ق و فن سپاه را بر او خود میرزا فتح الله که است
و خود طریق کاشان برداشت برادر دیگر او میرزا فضل الله امیر دیوانه نیز به وزیر لشکر همراه شد
و در کاشان نزدیک برادر اقامت کرد و مردم کاشان از وضع و شریف و قوی و ضعیف چون
عبد مملوک در طریق اطاعت او سیر و سسل که با دند خا من سبند که از غلظت ایشان در غلظت

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۴۴۴ و انقیاد فرزند بیستم خدایکند و شاه سخن چین نزد حاجی میرزا آقا سی زبان سعادت گشودند و این کردار را بر من
جای می کردند چنانکه در جای خود مرقوم میشود و هم در این حال چون از جانب امپراطور روسیه خبرال و در این موصوف
بفره کندی مملکت قفقاز و کرهستان نام بردار شده جانشین گشت شاهنشاهی غازی یک قطعه نشان پادشاهی
و یک شمشیر مروری به تشریف او مبدول داشت و میرزا جعفر خان شیرالدوله هم در گشت تا تشریف شاهنشاهی
ایران را بفرمانگند از کرهستان برود و تقدیم خدمت کرده و مراجعت نمود و یک روز قبل از فرود از سلطان
محضرت سلطان بیست

[illegible]

اغاضه

شرح سلطنت و جانشینی محمد شاه قاجار

۴۳۵
 نموده و جعفر قلیخان را اسفندوار اسفند فرماید و حسن خان سالار نیز هرگز برین حکم کرد و بنیهای وزیر روی
 کار بمطالع کرد و دو پنج منشور را بمعاذیر ناسپند کار داده بدو کاره منسبت دادند و با یکدیگر کثرت با حضور جعفر
 قلیخان منشور رفت و این حکم بنفاد نشد لاجرم حاجی میرزا آقاسی در بی زمانی آصف الدوله و فرزندش بخت
 شده صورت حال را بعبایت الله قلی میرزا به بلوغت سخن در حضرت پادشاه معروض داشت و سخن بر آن گذاشت
 که میباید بختن مرد و نادان کار آگاه که در طریق صداقت پسرده باشد بحکومت بظام فرستاد
 تا حقیقت حال را باز داند و بعضی رساند از میان تسلیمات خان و بی کزیت حب با طبع نبایند داشت
 مختار اقا و لاجرم در شهر جادی الاخره منشور حکومت شاه رود و بظام بنام او رقم شد و تشریف شاه به بدو
 افتاد و او چنانی منبرند خویش مهد قلیخان را از پیش بشرط نیابت روانه شاه رود و بظام داشت و
 خاطر بر بیج سفر کاشت بعد از اعداد و کار حاجی میرزا آقاسی و در اطلب فرمود و اندر ز کرد و مکنون خاطر با
 پرون فرستادن مانند تو مجرب کسان نظام بظام بود و بس مکه از طرف عباسان چنان مسموع رفت که
 آصف الدوله پادشاه دول به کرده و سپرد حسن خان سالار بانه پیشه خود سری و عصیان سر بر آرد
 و از خوی پادشاه عادل بیدار است که بقدیم محل فریق مکافات گیرد و شتاب را کثمت سلطان است
 در کفر مردمان پیش سازد تا بمبادی عبایت شیماطین امن در مکه غواصیت افتد و بهوای نغنی شنجو ششای
 بیند پس صواب چنان نمود که چون سفر شاه رود و بظام کنی همه روزه عیون و جاسوسان پیشه باراضی خزان
 کیل سازی و مکنون خاطر بر روپ را تفرس فرمائی و روز تار و اندیشه ایشان را باز نمائی تا اگر واجب
 ایشان را دفع و بیم و از محل و مکانی که در اند فرود آوریم پس سیما نماند فرمان او را بقدیم قبول قتی کرده خست
 انصراف یافت و از آنجا حاضر حضرت پادشاه کشت شاهنشاه غازی نیز با او سخن همه از یکدیگر کرد و او را از
 سفر فرمود پس سلیمان خان اعداد کار کرده راه برگرفت و در منزل فیروز کوه او را مسموع افتاد که با خواجی
 جعفر قلیخان که شاد و حسن خان سالار ترکمانان که کلان سر عیسان بر آورده اند و سلیمان خان لقب
 بنجان خانان حاکم اتراب و که از سری و در نب با فتعلی شاه داشت فریب داده و قریب مبالغه خویش برده اند
 او نیز برای اخذ سال و دیرانی بیان آنجاست شافته و ایشان بر شوریده اند و مغافقه بر شکوه او
 تا متن برده اموال و اتعاش را عرصه نهب و غارت ساخته اند در میان نوشید و انجان پسرش نیز
 ابرشته لاجرم صورت حال را بخار داده انفاذ در کار پادشاه داشت و از فیروز کوه منزل چار
 و کلان کوح دادیم در آنجا معلوم داشت که جعفر قلیخان بر سر نردین غارت برده و ازاضی نردین عاجز
 تحت فرمان آورده و زن و فرزند محمد حسن خان نردینی را که از خدام دولت بود اسیر گرفته از میان محمد
 حسن خان بیکته براسی بر نشسته و تا بظام غان نیکته بعد از ورود به بظام مهد قلیخان بر سلیمان خان
 او را ساز و برگ کرده روانه طهران داشت اما سلیمان خان چون وارد بظام گشت و آن طبعه در بظام
 کرد و چندین مرد جاسوس اختیار نموده بختن با تیرا کیل داشت و کوس بخواسان و برود بخود فرستاد تا محض حال
 کرده مکنون خاطر سالار و جعفر قلیخان را مکتشف داشتند و باز نمودند که ایشان را خواجی

در این کتاب
 شرح سلطنت
 و جانشینی
 محمد شاه
 قاجار
 در
 تاریخ
 ایران
 در
 تاریخ
 ایران
 در
 تاریخ
 ایران

جبه دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

ترجمان وزیر قبال شهباز و زحمتهای انجمنه تا جیسیم قبال را خان دولت و کما ذکرده حضرت
 سازنده آن پادشاه هراتاک که دنده در عصیان دولت هراتان شویذ و دیگر در خاطر دارند
 که از بزرگان خراسان که دکان گرفته در قلعه کلات باز دارند و چون این کار بمیای بر نه عصیان خوش
 آشکار کنند و هنوز آصف الدوله در این امر تعامدی دارد و اینکار میباید چه آصف الدوله در خاطر
 بود که که بعد از شاهی غازی خاندانه چشم از ولیمه دولت که خدایش خاص سلطه آفریده بود
 پیوسته و بمن میرزای برادر اعیانی محمد شاه را پادشاهی بر دارد و با محمد سلیمان خان این اخبار را گیتی
 کرده و بزرگ میرزا شافع صاحب دیوان که معضلات دولت راستار و محرم اسرار بود فرستاد تا
 اینجند را در حضرت پادشاه و جناب حاجی میرزا آقاسی آشکار ساخت و خود با ترکمانان فکرت فارسیان
 و چاشنک که بسیار آغاز موافقت و سازمراقت نهاد و با ایشان مواضعه کرده و مشتاق اتفاق استوار
 داشت تا که بحرکت سلاطین و جعفر قلیخان ترکمانان که کلان و بیوت آهنگ شاهرود و بطلام کنند
 او را آگهی دهند و بدین تدبیر ایام زمستان را بسلامت گذاشت و هرگاه ترکمانان آهنگ اراضی او کردند
 آگاه شده مردمان را بحفظ و حراست خویش امور داشت و از زحمت دشمن آسوده زبیت و هم در این سال
 حاجی میرزا دسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام که متولی روضه مقدسه رضویه علی ساکنان آلاک
 القیقه بود و دواع زندگانی گفت و چند آنکه متعقدی این امر شریف بود و نیکو خدمتی کرده و موافقات بقدر مبارکه
 در مقام ایران بنظم داشت و در الشغای بخوزان را آبادان مسند موده هرگز در کار مصالح و دوا و اسامحت
 زلفت و پیوسته اطعمه و شراب فقرا و مساکین از کارخانه خاصه و مطبخ خاص حضرت رضا علیه السلام بی کلفت
 میرفت و کتب خانه اطفال را چنان بر دقت کرده که دکان مردم شکست و تحصیل علوم از بزرگان دکان
 کار سهلتر کردند و وزیران آن سده سینه را هر که بخواهد و در حلقه و اسراف حاجت او فرمود و هر شب
 انجمت از خدام را که در آستانه مبارکه دیده بان بودند از مطبخ خاص طعام داد و در تعمیر بنده ساعی مجید
 معمول داشت با محمد چون از جهان رفت بدر بر در حجب فرمان شاهی غازی و موافقه حاجی میرزا آقا
 حاجی میرزا عبدالعزیزی که از جملہ مشایخ خاصه درگاه بود متولی بقدر متبرکه گشت و هم درین سال شاهی غازی
 غازی فرمان کرده که حسین خان نظام الدوله حاکم فارس آب شش پیرا که پنج آن در کوستان ممسی و بلوک
 او دکان است و از آنجا برده و خمیان پیوسته میشود و بدیاری همان میرود و نذر خمر کند و بهی بشیر شیراز
 رساند و از پنج آن آب تا بشیر از پیچیده و سنگ مسافت است بسیار وقت بطلاین متقدم این
 عزم را تعمیم دادند و تقدیم بخودند با محمد شاهی غازی حکم بر آنکه اگر معادل یک که در تومان در مسکول
 از فراج فارس بحسب مقصود رود و مقبول است لاجرم حسین خان و امن بخت بر بیان استوار کرد و دودار
 هرگز بر نذر و در آنجن که و از این مسافت در نذر می که و در عرض عرض و پنج ذراع عرض داشت هرگز
 و بر زمین که افراخته بود چاه که در با شنگ و ساروج بجوی آب را استوار داشت و آب را بشیر شیراز
 آورده و بزرگ شادمانه بیرون شافت و شکفته اند و از آنجا پادشاه که اشتد و هم در میان

دولت حاجی
 میرزا دسی خان
 متولی شهد مقدس
 و تعویض ابراد بجا
 میرزا عبد الله

شرح سلطنت و جہانگیری محمد شاہ قاجار

۴۰

تاریخ
سلطنت
محمد شاہ قاجار

چنانکہ ازین پیش مرقوم شد التعلی میرزا علی ایچانی بر حسب فرمان سلطان سفر برد و در مدد و
 جان بدو جہانگیری کہ جب باغدان سلطنت داشتند و در حضرت او موافقت و ملازمت می نمودند
 برای اخذ مال و رفاه حال او را بخار کلہ عصیان تحریض میدادند و ہر شب کہ بساط لہو و لعب گزیدہ
 و مجلس خمر و تہ آراستہ میشت خاصہ آن ہنگام کہ بجاریہ نایابانہ و غلامانہ میشت و از نایت بے
 فروختنی ناگفتنیانہ کعبہ بخت ہنگام بہ دست و بدل زبان بپایش و نیایش او می کشدند و او را بار نغای
 سلطنت و مصلحت و مملکت ترغیب میدادند ایچانی نیز بہو جس نغانی این تخیلات شیطان را پسندیدہ
 و بار او کہ بر بند حکومت مکی میشتہ و ایضا عت و در برابر او ایستادہ و بر صف میشتہ و او را از عیب و تحیت لگان
 میفرستادہ و ہچنان عہد او میرزا محمد خان کہ در عینت ایچانی بہ نشان نیابت حکومت بر جہ داشت و اہرقت
 از حساب اخذ خراج و باز پرسس منال دیوان خوش داشت کہ ایچانی طریق لغبان سپردہ و خویش را حاین
 دولت و راندہ حضرت سادہ و زشت و زیبای امرا و پادشاہ و لاجرم از کیموی اورا انکھتہ عصیان یافت
 و از جانب دیگر نیات اعمال او را بہ چندان بخار دادہ و بار اسکا و سیفر ستادہ و توسط محمد قلی خان ایشیک
 آقاسی لمخو پادشاہی افتاد و شاہشاہ غازی چون سیح امرا از حاجی میرزا آقاسی مستوزینہ داشت ہر کادہ بن
 سخن میر سید حاجی میرزا آقاسی معروض میداشت کہ این سخنان ہر از در کذب و بہتان است کہ دشمنان
 من و ایچانی حدیث میکنند و خاطر شاہ را از کفران کناہ بر میافا بہ بھلہ یک و ماہ کار بہ سیکوز رفت و این
 کبر و خیلا در داغ ایچانی بقوت شد و از آن سوی منوچھر خان معتمد الدولہ و جہانگیری از بزرگان ایران کہ با مابے
 میرزا آقاسی دل بہ داشتند و او را از پادشاہ زبانی میخواستند در اغوای ایچانی اسکا جہتہ امان نمودند
 تا اوشت با دولت کند و بجوم او حاجی میرزا آقاسی آلودہ جنایت کرد و در پایان امر با اینہر بیخ و طلسم زید و عمر
 ایچانی در جسم جل موافقت در دفع رایت مخالفت بکچہ شد و چون او را مالی بذخیرہ و کچہ اند و خستہ بود چندان
 از ہر خورش و خوردنی بیکروز و یکشبہ خان سالارش در کچہ پوی بر زن و بار او بود ناچار بہ ان سر شد کہ
 یک نمد از خراج سال آیتہ را از مردم برد و خرما و خور و دہان مایہ فروج کند در اینوقت محمود خان
 پسر محمد حسین خان ملک الشرا کہ بر حسب امر پادشاہ وزارت او منصوب بود و یکن نگویت کہ اندک اندک
 سخنان بیہودہ مستانہ و کلمات بیمنی شبانہ دیر نباشد کہ در میان مردم افشاہ شود و دولتی را کہ پدر بر پدر
 پروردہ نمت بود و بکفران احباب سر شود پس از پی چارہ کری میان استوار کرد و نخستین میرزا محمد و مجتہد را کہ
 نسب باید بجا علوم میرد و میرزا صادق امام محمد برد و در کہ حافظ شریعت و مالک طریقت است و دیر کرد
 و گفت اگر من مخالفت ایچانی کنم زبان جانی پسندم و اگر سخن نگویم تا اسخا ہتی تا غار و دفتہ انکھد و در شب
 چند بر کند و کہ من و بر زیادت شاہ ہر کہ در این شہر است بہرہ ہلاک و دمار کرد و منجلا چارہ این است کہ در این
 محالی این بلد را بیا موزید کہ چون کار و دہان ایچانی در طلب منال دیوانی بر آید رعیت را بر بشور آید
 تا از خراج سال آیدہ چیرنی بر دست بکشد چون ایچانی عازر و سیم نباشد جنبش آید کہ دین گفتار این
 پذیرفتار شدہ و بکار بستند اما محمود خان چون از بخار بر و افتہ تموانی صورت حال را بخار بدید

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجملات تاریخ التواریخ

۸۴۴

مسرعی پوینده تر از برق و با دزد یک محمد حسین خان ملک الشراذستار و چون بر کتوب بی قویافت عظیم روزه
 کشت و با محمد قاسم خان برادر خود و این بنده سخن بشوری انگیزه در پایان امر سخن بر آن نهادیم که اگر ما خود حدیث
 اینجا و شر در حضرت پادشاه معروض داریم از حاجی میرزا آقاسی پوشیده ندارد و ادبی سنگ مار که بکذب نسبت
 کند و از در حضرت بیرون شود و بر زیادت محمود خان بست اینجا فی مقتول گردد و اگر این را از او پوشیده
 داریم عاقبت در حضرت پادشاه آلوده کند و شویم و از خون بر کفران نعمت تباہ کردیم سیکو آن است
 که صورت اینجا بست حاجی میرزا آقاسی معروض آید و چون در نزد او این را از او پزیده بیرون آید بکنیم
 نتواند ستر در داشت ناچار در حضرت شهریار کشف دارد پس من بنده قتل و قتل بر دایم دایم قصد
 تا بجایده بر بخاشتم و با تعاق ملک الشرا برای حاجی میرزا آقاسی بر بستیم و کتوب به داد و قضا بکنیم او را دیگر
 مجال پوشیدن این را زمانه و در زمان بکین از پیشین تان پادشاه را طلب داشتند این کتوب به حضرت
 فرستاد و از آن سوی چون اینجا فی از اخذ سال دیوانی بی بھر مانده و از بهر معاش خویش سجاد کشت با جا
 در شهر بربع الاول طریق دارا مخلفه برداشت در عرض راه کتوب حاجی میرزا آقاسی دنا ما در پیش که صعیق
 حاجی میرزا آقاسی و دختر شریار تا جدار فتح علی شاه بودیم به در سید که چشمته و از در نادانی و جبل جبینی
 خویش تان را به بان شیر عرین باز داده همانا قصه مخالفت و اندیشه طغیان تو را محمود خان بخار داده و بطرف
 فرستاد و کشف حضرت شریار افاد اینجا فی ازین حدیث بر اسناک شد و طی طریق دارا مخلفه را بر محفل
 و شتاب بغیر و باشد که زنت خویش را از اشتغال این عصیان بیرون کند و هم غلی بخسرو خان بختیار سی
 سرک ککاشت که محمود خان مراد حضرت پادشاه آلوده عصیان و کناه ساخت و بیگ از بر و چون بیرون
 خواهد رفت اگر توانی چند تن سوار بر کار تا او را به عرض راه مقتول سازد اما محمود خان چون راه بگرداند
 و از طرف کنگار در بهار الامان قم سفر کرد و سلامت زیست با بخله بعد از اخبار حاجی میرزا آقاسی از طغیان
 اینجا فی روزی چند بگذشت که آهنگ سفر او بهار اخلافه مسموم پادشاه افشا پس در زمان منده مان کرد
 حاجی میرزا مرزیک فاش خلوت بجانب او آفتن برده هر جا او را دید اگر کند از در آمدن بهار اخلافه و
 حاجی میرزا مرزیک به شبیه بیت و ششم بربع الاول راه برگرفت و در منزل عرض سلطان با او دچار شد
 و اینوقت با پانصد سوار بجانب طهران رهسپار بود مع القصد حکم شاه غازی را با او التماس کرد و او را
 مراجعت داده بهار الامان قم آورد و از پس آن بجوابیه حاجی میرزا آقاسی شاهزاده کیومرث میرزا سهرقم
 کرد و خطش را با اینجا فی سپرد بهین شرح که بچگونه خاطر ما از قبل تو که در حق در بخشی نیست الا آنکه جانب حاجی
 میرزا آقاسی چنین خواست که بچگونه در کار خویش را در عیبات عالیات بیای بری و از آرایش معاصی و
 عیبهایی بیفرمائی پاک شوی چون اینجا فی این منشور بخواند با تعاق شاهزاده کیومرث میرزا شایب نجیب
 و از دهم بربع الثانی از قم بیرون شده طریق عیبات عالیات برداشت و بعد از وصول به ان ارض غنچه
 شاهزاده کیومرث میرزا مراجعت بهار اخلافه فرمود و از بیطرف بعد از ما مورد داشتن شاهزاده غازی
 اینجا فی را بقتبات عالیات برادر کتور و چند یقنی میرزا را ما مورد محکومت بر و جره فرمود و شاهزاده

آگاه شدن
 شاهزاده از کار
 القلم علی میرزا و بای
 داشتن او را بخت
 عالیات

شرح سلطت و جانشیری محمد شاه قاجار

بعد از ورود و جرداشتیهای ایلیانی را بنظم کرد و محمد کریم میرزای سپه رکن الدوله را که برادر زن ایلیانی ۴۴۹ حافظ زمان و بازمانده کان او بود با خود داشته بغرب چوبش کفیری بسزارد

شرح واردات احوال شاه غازی محمد شاه قاجار در سال یک هزار و دویست و شصت و سه هجری
در سال یک هزار و دویست و شصت و سه هجری مطابق سنه قوی سل ترک بی و سافت و سی و چهار دقیقه از
روز یکشنبه چهارم ربیع الثانی بگذشت آفتاب و محل تحول او شاه غازی محمد شاه قاجار با طبع
بناجم برود این هنگام نزدیکیان حضرت پادشاه و عصیان سالار آشکار بود و شاه غازی قاجار
و ادب بیشتر و از آن طرف سالار و اظهار کد عصیان اصرار میداشت و نصف الدوله رضامینداد
و سخن بر این داشت که مردم ایران سلطنت را متفق نخواهند گشت چه ما از خاندان سلطنت بوده ایم و اگر
مردم ایران از پادشاه و حاجی میرزا آقاسی بخنده خاطر باشند از دو دمان سلطنت بزرگان بسیار اند که با
فرونی دارند پیکان و یکی را اختیار کنند و ما را ازین محل که امروز داریم نیز فرو دارند همه اکنون بفرمان
برواری مردم خراسان و سخنان ایشان فریفته نشود که میردوی مابقیوت و دولت و مشور پادشاه است
ما را چندان دل دهند که از پادشاه روی بگردانیم چون کار بیکره کنیم ما را چون بزه بهمان کرک بگذرانند و بگذرد
پس صواب آنست که کین از خاندان سلطنت را برانجیزند و بدست او محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی را ازین
براندازیم و امروز انکس خبر بهمن سپید را برادر اعیانی محمد شاه میت که فرما گذار آذربایجان است کثرت
ذخایر و دافین نامبردار است و از آذربایجان لشکر بزرگ تواند انجخت چون او را با خود بهداستان کنیم مردم
خراسان و کمر عصیان مانهند و مردم عراق با سپاه این دو مملکت بر نمائند اکنون بر آنچه در ضمیر نهفته اند
پرده بر در اینده تا من به ستیاری رسل و سیال بمن میرزا با خود هدست کنم آنگاه دست بهین کاریانم
در روزی چند بگذرد که او را بر تخت جای و هم وز نام مکت و مملکت بدست گیرم سالار که کبر و خیلای سرور است
در سرداشت در جواب پدر گفت اینک از خویشاوندان ما که در دار الخلافه جای دارند پشت و روی اینک
دید و دانسته اند همه روزه کتوب رسد که پدرم آهنگ دار الخلافه گسند و دانسته باشند که تاج و
اورنگ بی زحمت جوش و جنب بده شا خواهد گشت زیرا که حاجی میرزا آقاسی مردمان را چندان بزخم زان
زبان کرده که استیام آن جماعت بیح و بیخبر فراهم نشود و مکتوب محمد قلیخان نیز گواه فعالیت ایشان است
اکنون که ما خود قوت و مکتات اینکار داریم چرا باید سلطنت بهمن میرزا سر فرو داریم این بخت و در تهیج فتنه
و بیج امر یکجته گشت و در خاطر نهاد که اگر تواند کج انداخته پدر را بر گیرد و بر لشکر قنمت کند نصف الدوله
این معنی را تفرس کرده با پدر سر رفیق و در ارایش داشت و گفت اکنون که کار به سیکو میزد
اینقدر مرا زمان و هبید که معادل صد هزار تومان ندهد سکو که برداشته بفرمان شوم اگر امر سلطنت
پیشیده دیدم و مردم را در دفع وزیر و خلع پادشاه و یکجته شایخ من نیز ایشان را تحریض کنم و دستان
قدیم را دیدم و بیدل زرد مال متفق الصلح سازم و همچنان بمن میرزا را از آذربایجان بر شو راغم آنگاه
تا اگر کسی فرستد تا جنبش کند و کار برآورد و آید و اگر این سخنان را واقعی و بشاقی میت و مردم پایتخت

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۴

از در مخالفت نیتند با حاجی میرزا آقا سی طریق موافقت پریم و این زر که با خود حمل میدیم پیش پادشاه
و به او پیش گذاریم و حکومت مملکت قوس و استرآباد را با خراسان تمام سازیم و سنال و دیوانی کیلاوات
مملکت را بتجدید تقسیم کنیم و با تشریف پادشاه و مشور حکومت و از آیم و بیستوانی ازین ممالک نیز لشکر فرادان
و بجهن سازیم و چون زیستان بیاییم و در اول بهار با لشکرهای ساخته پیش کنیم و آرد و دای ویرینه برانیم
با محمود خان خویش را برین توابعات آرایش کرد و سالار آرادش داد آگاه از سیم و زر و دای ویرینه و طلا
و طریف و دای و شریف هر چه در خراسان آمده داشته حمل داده و طریق طهران برگرفت و طی طریق اینتر
بقدم حمل رفته و بیکو که بد و احسن خان سالار با زلفا بی آغا ز و از قبل تبار ذوق القصد از منتهل
بیای کی کس فرستاد و سلیمان خان تا کم بظام را از رود خویش آگهی داد و سلیمان خان از پاره یه شده و اصف الله
در قند آصفیه که خود بنا کرده بود قریب به بظام فرود شد این بهنگام چون سلیمان خان بموضع حال او مامور بود
کیمین از نزدیکی اصف الله و راه بفرغت و مخالفت او و فرزند او حسن خان سالار را پرش نمود و عصبان
ایشان را به انت و کثوف داشت که اصف الله و بشتاد و دو بار گیر صندق حمل داده که بیشتر آگنده بر
سکوک است و از اجراء آلات و ادوات سیم و زر بر زیادت چهار صد هزار تومان زر سکوک خزان میردین
قصد را نیز معروض درگاه پادشاه داشت اما اصف الله و در روز دیگر از قند آصفیه کوچ داد و از برای فریقین اول
شیفتن سر بسنگان عرب و غم را با خوشی تقوا و امنان کوچ داد و از آنجا حضرت انصاف فرموده خود روانه
طهران گشت بعد از ورود و بطهران تعقیبیل سده سلطنت چون به آنچه کمان داشت نصرت نیات سرافت
و ضراحت پیش داشته و نخستین شتوری بنام حسن خان سالار صادر کرد که متولی بقدر ستر که حضرت رضا
علیه العتوة و استقام باشد و از پس آن شالی و یکو بنام فرزند و یکو خود میرزا محمد خان بیکو سکی گرفت که
به نیابت اصف الله و در خراسان حکمرانی کند و حکم و یکو بنام سلیمان خان حاکم بظام صادر کرد که با بقدر
تفکیکی و صد تن سواره و و عراوه و تب از بظام تا منزل نریمان ملازم خدمت میرزا محمد خان سازد و این
حکم در خاطر داشت که این قوس و لشکر نیز با سپاه حسن خان سالار پیوسته شود و هم فتح بظام از برای او
آسان باشد و از آنسوی حاجی میرزا آقا سی چنین داشت که نیابت میرزا محمد خان در خراسان سبب
نمود کار سالار خواجگشت و میان برادران کار بجایی خواهد رفت ازین روی نیابت او را در خراسان پذیرفتار گشت
و او را بی کلفت بیرون فرستاد بعد از رسیدن میرزا محمد خان به بظام علیا نخان که از کون خاطر او آگاه
بود و فتنه حوی او را میدانست و در روز جمعه و شریف او را به داشت و صورت حال را عرضیه کنار داده
میرکا و پادشاه فرستاد و بنمود که من چنان دانسته ام و از کلمات میرزا محمد خان چنان فهم نموده ام
که بعد از رسیدن میرزا محمد خان بخراسان بیستوانی با سالار هدست و بهرستان شود و با جماعت
خراسانی و ترکمان طریق مراجعت کرده حاجی میرزا آقا سی در پاسخ نکاشت که بعد از پذیرا اگر توانی
تو بخانه از وی باز دار و قتی این حکم بر سید که میرزا محمد خان قوب و سپاه را با خود برده بود اما چون
بزیان رسید سالار را آگهی فرستاد که ایک قوب و سپاه بظام را با خود کوچ داده ام از خراسان

شرح سلطنت و جانشینی محمد شاه قاجار

نخستین ایشان را بلاست خدمت دعوت گم چنانکه پذیرفتند یلوکاری باشد و اگر مجدد را اسیر گیرم و با ۴۵۱
ترکمانان خبر دشمن و آنکذا آلات حرب و ضرب کدورت دارند ما خود داریم برهنه تن را ما سازیم حسن خان
سالار پاسخ فرستاد که هنوز بهنگام اظهار اظهار اعلان کلمه عصیان نیست بکذا از تابان جای شود صاحبم آن
تو بخانه لشکر سلاست باز بسلام شد آقا ازینوی عین و جو اسیر سلیمان خان همه روز به برسد و باز نمود
که بعد از رسیدن میرزا محمد خان بیکلر کی بخانسان با سالار استغنی شد و افزون از پیش در تحویل سالار
و تحویل فشرخ بر و آواز آید می گفتند پرده بر گرفتند

ذکر ظهور عصیان و طغیان حسن خان سالار و فتح قلعه کلات بدست او
حسن خان سالار و جعفر قلیان کرد شاد و چون ساز مخالف را بلند آوازه خواستند نخستین بدان هر شدند که
کلات را از لشکر پیکار جداخته کنند و از به خویش معقلی حکم بدست کرده ذخایر انداخته به انجا نهند و اگر کار مصعب افتد
به انجا بیاهند و شوند و اینوقت محمد ولیخان قاجار و مصطفی قلیان بهدانی با سرباز و کوزلو و آقا جان پیک
سربک فرج مصمصام خان برای حفظ و حرات در کلات قامت داشتند پس حسن خان سالار خطی مردم
کلات نکاشت که با سپاه پادشاهی کار بیکره کنید و ایشان را دست بگردن بسته دارید و از جابنه
محمد خان آقایی جلای را ما سوراخت که با مردم خود اعدا کار کرده دروازه کلات را که مشهور بدروازه
ارغون شاه بود مفتوح دارند و امیر مسلمانان پیرش با جعفر قلیان به بخودی دروازه و نقشه را فرود کردند
سلیمان خان دره خبی از دروازه دو پر در رود جعفر قلیان نیز با امیر مسلمانان همراه شد و
این مردم بیکار جنبش کرده دروازه های کلات را فرود کردند سپاه پادشاهی که هرگز با سالار این کمان
نداشتند چون صورت حال را باز دانستند ناچار عقبه گنگ کبند که محکمه کلات است در گنجینه محضر شدند
سپاه سالار ایشان را پیام کردند که در سخنی این حصار محل قامت انداختن و بپیکار جان باختن
در شریعت عقل روا نباشد کس را با شما کاری نیست ازین حصار برآیند و راه خویش گیرید سربازان چون
طرق و شوارع را سد و دیا فشد سخن ایشان را استوار داشته از قلعه بدر شدند سواران فراسانی چنانکه
برایشان تاخته نخستین آلات حرب و ضرب ایشان را ما فرود ساخته آنکه محمد خان آقا و قاجار خان
کوادرشکی را ما سر کرده اند که اینجاست را تا خوشان کوی دهند و از آنجا مردم خوشان تا به بخود رسانند و از
آنجا بروم ترکمان بشه طبع سپارند و آقا جان پیک سربک را با قاسی خان خوری سپردند که او را بشهر
مشتد بر آقا قاسی خان او را برای خود پنهان کرد و نگذاشت تا بعد ترکمانان کرد و مردم خوشان نیز سربازان
نجانهای خود برده حرات نمودند و بدست مردم به بخود سپردند چون اینخبر سالار رسید با مردم خوشان
دل بیکره و پیمان نهاد که بعد از مراجعت از سفر عراق ایشان را کیفر کند و لشکر بزرگ باز کرده بجانب عراق
در گنگاز آمد و از دون قلیان بر آید جعفر قلیان را با سیمه خان را که شاد و کلات فرستاد و آقا جان
و عاریس باشد و ازینطرف چون این خبر میگفتند شد سلیمان خان در زمان صورت حال را در غرضه نگاه
کرده در دروازه داران مخلفه داشت و طغیان سالار در نزد یک کار و دران وقت کثوف آقا و ازینوی مصطفی اندو

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۴۵

چون داشت که دیکو کار سالار تونی تواند کرد از خوشتر نیز پیشکش شد پس خواهر خود را که در شاهی غازی بود برای زیارت کعبه معطر برانگیخت و خود نیز خواستار آمد. عاریت او را اختیار کرد و یک نیمه از آن روز که از غرمان به خود محل داده بود و نیز بعضی از مردم که شناخته امانت بودند بودیت نماده در خدمت خواهر بیج سفر کردند و از راه آذربایجان دشت مطلق که معطر برگرفت و در آن سفر بر زیادت از آنچه مادر پادشاه بذل سیم و زعفران و آصف الدوله مال خاص خویش معادل نهد هزار تومان زر سکه گنج بکار برد و هر روز بهر شب تمامات زیارت و تهنیت از پیش خود خویش و خوردنی فرستاد و بدان کلمات و حمت می بود که پادشاهی شام و محبس اوبی جارت از نایبی غنی شست و بزرگان دولت عثمانی در مصافی سیح امر می نمود و پیش میگردید و سبیل را که آنجاست و بزم لای کران او مفتخر و شب خاطر بودند چنین فریاد شکوه میفرمودند و شعله بجای برد و بهر کام مراجعت در عقبات عالیات جای کرد و مادر شاهنشاه روانه دار اسخلاف و کشت اما محمد قلیخان پسر آصف الدوله که در حضرت شهریار اشکیت آقاسی بود چون عصیان سالار از پرده پرده افتاد و حضرت شاهنشاه غازی سرور من داشت که اگر چه هرگز چشم از حقوق اینحضرت ننهد و بی باک در خاک پرورید که چشم کلن بزرگان در به این سخن از من استوار ندارند و عاقبت در این درگاه آلوده گناه شوم و تباد شوم بصواب نزد اختر آن است که جازات رود تا در سفر آذربایجان بکنم و در راه نزد فتحعلی خان بیکلرچی عزم خویش بگو و کان باشم تا آنگاه که گسار یکباره شود و فتحعلی خان با آصف الدوله از در معادات بود با محمد شهبان این سخن را پسندید و داشت او را با سوارهای چندی همراه فرستاد و در اینوقت که مادر شاهنشاه از کعبه مراجعت کرده به تبریز رسید محمد قلیخان بخت آفرین استقبال عمده دیدار او از مراغه به تبریز آمد و از آنجا به کام مراجعت بطرف مبنات عالیات گریخته به نزد پدر خود اقامت جست اکنون بهر سخن دوم چون شاهنشاه از آنجا که حسن خان سالار آگاه شد بهو ابدید حاجی میرزا آقاسی بغیر خود تا ابراهیم خلیل خان سربل سلسای را با دو عرافه توب و دو فوج سرباز فشار و سواره خواجه وند و عبد الملکی و سواره افشار صایان متعهد و مکر میاموز زد و تا از طهران پیرون شده غره شهر رمضان وارد بطلام کشت و از آن سوی سالار تا بنزد و از آنجا که عصیان را بفرمان آورده ساخت و جعفر قلیخان کردش و در راه با و از ده هزار سوار بر مقدمه سپاه پیرون فرستاد و جعفر قلیخان اندک کلاه فوج بقریه قبیح آمد و آنجا او تراق کرد و در میان هر دو لشکر از کفر سنگت و نیم بر زیادت پیروز و می چپند از دور سخن یکدیگر بودند و چون اینخبر سرور من کار داران دولت افتاد و حاجی میرزا آقاسی هم کرد که مبادا بسبب قلت سپاه و اول مقامت ابراهیم خلیل خان شکسته شود و نام دولت پست گردد و پس فرمان کرد و بسلیمان خان و ابراهیم خلیل خان فرستاد که اگر سپاه شما در خور این جنگ نباشد هرگز اقدام به مبارزه نکنید و مراجعت بمنان نمایند تا لشکری ساخته باشا پیوسته شود و سلیمان خان چون ملک نظر کرد و سودی در مراجعت داشت و با خود اندیشید که اگر این سپاه که بیشتر پادگانند طریق مراجعت گیرند خصم دل قوی کند و در میان راه دشت را بمحاصره و محاصره از میان رکسده و آنگاه مردم این را امنی که بشتر در میان با سالار

شرح سلطت و جانیخیری محمد شاه قاجار

مواضع دارند بی ترس و بیم با او پیوسته شوند و کار بصورت شود لاجرم ابراهیم خلیل خان غن بشورای
 در انداخت او نیز بدین سخن همه استمان شد آنگاه گفت اگر خواهی تو در ارتکب بطام نشین کنی و قلعه را بیک
 داری تا من باین سپاه پیاده خصم شوم و رزم دهم و اگر نه خاست قلعه را بمن گذار و طریق مبارزت
 بسیار که خدایت نصرت داد و شاد و شاکر باش و هرگاه شتت شدی از رزگاری عقبه فاسم کرد و کرد
 و از آنجا تا قلعه را که بطام بکیل مسافت پریزیادت بود همانا در آنجا رزمی چند خویشی داری توانی کرد
 تا از در آنجا قلعه و در برسد و نیروی تیز و آویز به دست شود و هم در آنوقت کیتن از او پس سلیمان خان
 بر سید و باز نمود که چارتن از جاعت که داری که در قریه ابراهیم سکون دارند با جعفر قلیخان مواضع نهادند
 که اگر توانند قورخانه را آتش در زنند چون مردم که داری و سپاه عرب و عجم در تحت فرمان مهدی قلیخان بود
 سلیمان خان با سپرین منی را انخی کرد و او چهارتن را با خود داشته زنجیر و کند به بر نهاد مع القصر روز دیگر ابراهیم
 خلیل خان گفت شایسته این سپاه را محکم کنم من ساخته و ملایم بین رزگاری تا خسته هر که پناهند حصار و کویم
 شد این بجفت و فرمان داد تا سربازان خیمه های خویش را فرو کردند و داد است و آلائی که محل آن صعب
 بود و بعد از آنکه در برده ساخته جنگ شد چون لختی طی مسافت کرده از آن شهر بید افتادند ابراهیم
 خلیل خان سر لشکران و سربازان را پیش خواند و با ایشان گفت همانا دانسته ای که پادشاه ما را از پی
 جنگ بدین راه تا خنیزدانت با شید که این جاعت که با ما سرسازفت دارند تو کمان سواره و مردان
 جنگ باره اند و ما هم سپاه و کانی که از ایشان بریت شویم کین سلامت پروان تو ایم رفت بجمله مرغه
 شمشیر و اگر نه اسیر کردیم اکنون با من از در صدق سخن کسند اگر اندیشه نام و تنگ کرده ای و دل بر جنگ
 نهاده ای شیکوکاری باشد از پس که خدای نصرت دهد هر کس با نذر جرات و جلالت از کار داران
 دولت عفو و رفت خواهد یافت و ما سوار خواهد شد و اگر طریق فرار خواهد برداشت و مراد میدان
 جنگ خواهد گذاشت هم اکنون کمون خاطر را کثوف داریم تا پیش از آنکه شکست چندی و نام دولت
 نیت کرد و من آهنگ جنگ ننختم و شمار مراجعت داده و رفتند از آن جای دهم و با ششم لشکری انبوه
 از طهران برسد و با پیوسته شد لشکریان کیدل و یخبان کفشد که هر که سواد که باروی بسیار پس بنیم
 و تا جان در بدن داریم رزم و بیم لاجرم ابراهیم خلیل خان دل استوار کرده حکم داد تا سربازان افشا
 بصورت قلعه بر صف شدند و تو بهار در چهار آویز قلعه جای داده و جاعت عرب و عجم را از پیش روی قلعه
 بر صف کرده و سواران را در میان قلعه داشت این هنگام هفصد تن از سربازان افشا پیمان نهادند
 که با جنگ دشمن را پسندد با ششم و چنان بگوئیم که نام ما آویزه کوشش و میران آفاق کرد و همچنان از
 میان ده هزار تن سپاه عرب و عجم چهار صد کس بقدم جلالت پیش شد و خاندان این باریقت را حوض
 نهاد ابراهیم خلیل خان ایچده را خواست و نوازش نمود و دل استوار کرده مل جل گرفت و لشکر را به آن
 صورت که قلعه کرده بود بی جنبش داد اما از آنوی چون جعفر قلیخان به انت که لشکر ابراهیم خلیل خان خیمه
 خویش را فرو کردند چنان فخر که در آنک فزاد کرده اند خبر موافق لشکران بنشستند و بسوی دشمن لشکر

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۰۰۰
 تاریخ ثبت ۱۳۰۰

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجله استارخ التواریخ

۴۵ غنا گشت با عجب چون طرفین لغتی طی مسافت کردند، کاه و مسیحه سوار که بر مقدمه پیش جعفر قلیخان میرفت پیاده ارگشت چون چشم سربازان پیکانگاه بر سوار افتاد بعضی از ایشانرا دل بخسید و در سوخته قلعه سواران از چرخ لغتی عجبم برآمدند ابراهیم خلیل خان چون این بدید دوشتم شد و بانگ برایشان زد و گفت من بخت شما چنان نهادم و شما بین بخت چنان دادید چه شد که ندیدید سوار میماند که شدید و در هم افتادید اکنون که این پادشاهان کوشش سواران چرا کردند و خواه گشت شما کار بر چگونه خوابید کرد این بخت و حکم دوتا چند توبه را سر برآید و با ایشان روی در روی کردند و تو چنان آتش زنی های افروخته را خدا اشتند تا بکلمه ثانی آتش و زدن سربازان چون این بدیدند از در آفتاب بیرون شدند و سزای طاعت پیش داشتند و دیگر باره بر دوشتم نهادند که اگر دریای لشکر و جنبش آید دست از کوشش باز دارند هنوز این سخن در میان بود که سواران جعفر قلیخان پیکار گشت جان از کرد و قیرون شد و زمین جنگ تنگ آمد جعفر قلیخان سپاه خویش را چهار بهره کرد و هر بهره ای سه هزار تن بود و بر چهار صف بداشت و ابراهیم خلیل خان چنانکه رستم شد لشکر خویش را بر صورت قلعه همی پیش داد و بود تا سواران یک نزدیک شدند آنکاه فرمان کردند تا تو چنان دهان تو بکایت دزد و سواران از پیش روی توبه بزیب شدند و دو بهره گشتند از دوسوی قلعه سرباز چنان بر می آمدند که از آسیب کلور توبه محفوظ بودند و ساعتی چند کار بر میگویند رفت چون روز از نیمه گذشته ابراهیم خلیل خان حکم داد تا یک نیمه قلعه همچنان بر جای بزیست و نیم دیگر بر صف شد و سحاب سواران را سپار آمد و چون لغتی راه نزدیک کرد و بفرمود تا تو چنان توبه بکایت دزد سربازان تعسکمانش ده داشتند مانند کجک کلور توبه و تعسک باریدن گرفت و ترکمانان را جای پشت های خاریدن مانند لاجرم روی برآفتند و هریت کنان بشکر کاه خویش شتافتند و تو بچی و سربازان از کنان قاسم آباد که مها کتکاه بود تا حین آباد از ققایی هنرمیتان در کتکاه آمد و سواران عراقی از پسر پشت سرباز بیرون شدند و با تفاق ابراهیم خلیل خان سبک غنا گشتند و چنان چون داشتند که با سواران نتوانیم گمت بود اسبهای عراده را بر زیادت کردند و هر عراده را باشت اسب همی جنبش دادند با بخله جعفر قلیخان با مردم نمود تا لشکر کاه خویش بگویند و هم در آنجا نتوانست اقامت جست از آنجا نیز آنسوی برفت اما ابراهیم خلیل خان چون بخار خیمه و خرگاه ادرسیه آفتاب بخت و روز تاریک شد لاجرم در بیرون حصا حین آباد لاسب بر آورده و آتش را در آنجا باد کرد و مسیحه طبل جنگ بگرفت و لشکر را بازنه کرده و آنکات لشکر کاه جعفر قلیخان کرد و بر کرد خیمه و خرگاه او تو بهار انجا دو کشف افتاد که در لشکر کاه او بیکس نمانده است با سربازان گفت تو آمدی بود که جعفر قلیخان بنشیند و در بر داخه و در کناری کین کاه ساخته باشد تا چون مطلع مال دست از هم باز داری و بدین لشکر کاه فراز شوی از کینکاه بیرون تا نزد و جهان را از وجود شما بیرون داری لاجرم لشکر را از کب غارت و اخذ غنیمت باز داشت و تا نیمه روز در کناران لشکر کاه زمان بگذشت و چون از لشکر خراسانی بیکس مبارزت را مبارزت بخودانجا به لشکر کاه خویش مراجعت نمود درین دور روز چون سربازان پایادگان بودند و سواران ترکمان خراسانی

شرح سلفت و جهاکیری محمد شاه قاجار

۴۰۰ از هم کلودوب و تنگناب زمین جنگ نزدیک میکردند با ایندوش و جنبش بجای پس از طرفین مقتول نخست
 جز اینکه مهد علی خان پسر سلیمان خان و تن از مردم ترکان را اسیر گرفت و اسب مجید خان کبری باز نم
 کلود با خاک افتاد با محمد دور و نزدیک نیز هر دو شکر در برابر هم آسوده نشسته و بخوان یکدیگر بودند و نیم جعفر قلی
 به آن سر شد که با لشکر خویش در قلعه آصف آباد که معقلی محکم است جای کند و بیا شد تا حسن خان سالار
 با لشکرهای کران در رسید پس بفرمود تا لشکریان خیمه و خکاه خویش فرو کردند و بر اسبهای خود نشستند
 از مینوی ابراهیم خلیل خان چنان دانست که او بجنگ در سیاه چون این وقت مریض بود بفرمود تا قهار یک
 سر جنگ افشار باد و بیت تن سربازده دو عراد و قوب استیقا جنگ کند هنگام عبور جعفر قلی از جنگ
 پیوسته شد و شخا لچیان او از فرازش که در کنار راه بود کین سربازان را بزم کلود مقتول ساختند و از مینوی نیز پی
 تن شخا لچیان بنشینان و شب نابود گشت با محمد جعفر قلی از خویشان را بقلعه آصف آباد در برده با شطرا سالار
 نشین نموده و در این هنگام خبر رسید که سالار با پست و پنجره سوار و پیاده خراسانی تا منزل نرسید
 برانده است و از آنجا محمد خان بغایری و جهاکیری خازن با هزار سوار به جعفر قلی از فرستاد و خبر جنبش
 او را به او در این وقت جعفر قلی از آنجا خدمت سالار کرد و محمد خان و جهاکیری خان و سلیمان خان در پی
 و محمد رحیم خان برادر سلیمان خان را در لشکرگاه گذاشت و خود راه برداشت چون نزدیک سالار آمد و مقصد
 خویش را معروض داشت سالار با او خطاب کرد که جلالت تو را ازین زیاده تر میباشتم ابراهیم خلیل خان
 کیت و محل او بیت که خار راه شکر باشد و تا چندین با شمارم و به جعفر قلی از عرض کرد که این سخن
 صدق و صواب است همانا عداکار او مقبوف اند اضم و در مناسط با او ساخت ما ختم از بهر آنکه سالار
 خود برسد و نظاره این کیر و دار کند و نیز این فتح بنام او باشد اما ازین سوی بعد از رفتن جعفر قلی ازین
 محمد علیخان ماکونی که بفرمان شاه غازی مامور بفرزاسان بود طی مسافت کرده این هنگام با ده
 عراد و قوب و چهار فوج سرباز از دامنغان پروان شده و در قریه ده ملا گشت و ابراهیم خلیل خان
 این به است با انواع افتاد و محمد علیخان پسر سلیمان خان و دو فوج عرب و عجم و جمیع سواره نظام
 در خاطر هر یک با محمد علیخان پیوسته شود و نیز اورا سموع افتاده بود که سواران خراسانی از رسیدن محمد
 علیخان آگهی یافتند و آهنگ شنجون او کرده اند لاجرم از نظام پروان شده در رفتن شتاب گرفت
 که نزد ترخورد محمد علیخان برساند و او را از کیهن شنجون برماند اما سواران خراسانی پیشه سستی کرده و تازی
 شب تا قریب بقریه ده ملا برانده و در آنجا از پس تی کین ساختند هنگام با ده که محمد علیخان آهنگ
 کوچ داد بقافون اهل نظام بفرمود تا توپچیان اعدا کار کرده از چارسی لشکرگاه و دامن
 توپها را بجانب بیکانه رست کرده و آتش زنند اما فرزند داشتند تا اگر ماکاه دشمنان از جانبی در آید
 دفع دهند و سربازان به بر بستن احوال و محل و دامن اقبال مشغول شدند این هنگام سواران خراسانی
 که انتها فرست می بردند سربازان را مشغول یافته از کیهن پروان شناسند و مانند سیل فشان کن
 حمله بکنند محمد علیخان در زمان حکم ده و تا توپها را آتش در زدند تا فتنی سوار باز سیر شد آنجا حبل

جله دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ المومنین

۴۵

جنگ بگرفت و سربازان در دست کرد و بجانب سواران راه برگرفت و توپخانه نیز سواران را در جنبش دادند
بعد از آنکه کنگرک ببارید از آن پیش که یک تیر بر تاب قطع مسافت شود و دوازده هزار سوار خراسانی
بر پشت سافند و ترکمان به شکم بر پشت مزدخ کلاته خان را پنهان بگرفتند و بر شد اما از آن سوی ابراهیم
خیرخان بجای که شتاب زده علی طریق میزد چون دو فرسنگ راه پیچید بانک غرب نشیند و داشت
که لشکر خراسان با محمد علیخان جنگ در پیوسته اند پس بر سر بخت سیر پیروز و در برفتن شتاب گرفت چون
لحقی و یکو برفت از او لشکر خراسان را دیدار کرد که بدینت علی مسافت می کنند و چون بر میان ابراهیم
میل خان را نیز دید که ساخته جنگ تا ختن می بود بر ترس و هم پیروز و ده و یکبار ده دل بر بندار نهاده
خیمه های خویش را نیز آورده و دستوانی بر بار کمره حمل داده راه میای پیش داشتند و ابراهیم میل خان
بمردم خود و قریه ده تا بجه علیخان پیوسته شد و آن روز و شب را در آنجا بگذراند

رسیدن شاهزاده حمزه میرزا ی ششم الله و له
و بمقامه او با سالار و فرار سالار بدشت ترکمان

روز یکو ببار داشت شاهزاده غازیز حمزه میرزا که او نیز بر حسب فرمان امیرالفتح خراسان بود با چهارده عراده توپ
و پنج هزار سرباز از راه برسد و این بهنگام بر سر لشکر با هم یکت انجمن شدند و شخص حال سالار را فو معلوم
داشتند که بایست و پنج هزار سوار و پیاده در میای او تراق کرده و محمد خان بنایری و جهاکسیر خان
نیز دوازده هزار تن بر پشت شده راه و بروند و یکساخته جنگ نشسته است حمزه میرزا رزم اورا بکجه
گشت و از طریق ارمیان که از ویکو طرق آب و خلف بر زیادت داشت آهنگ او کرد و از آن سوی
سالار چون این بد است ابطال سپاه خود را کرده و ببقای سپاه پروند فرستاد و از نیروی که نصرت
خویش را صیغف می نمود پوشیده و از لشکریان چهارده هزار سرب جنگ خویش را چهارده تن از خاکنشکان
خود سپرد تا بنشینند و چند آنکه توانستند از زر مسکوک حملی کران بر فقر اکها بستند تا اگر کار دیگر کون شود
طریق فساد برسد و بجلد چون از یکنجا بر پرداخت تو بخانه و قورخانه را برزدان بخش خان مننه زنه خود سپرد
امیرا صلاخان سپرد و یکو راسر و در سواران فرمود و حکم داد تا لشکر جنبشی که در دارا منی ارمیان کلاته
فریقین افتاد و از دور و دیه صفها را دست گشت نخستین توپچان بجنگ در آمدند چون چند کلمه فوب دینا
سفر کرد و ناگاه لشکر خراسان بهم برآمدند و لحقی باز پس شدند جماعی از ایشان هنوز یک سوی کارزار
صف بودند و شاهزاده چنان داشت که ایشان ساخته جنگ اند پس با تو بخانه آهنگ ایشان کرد و ناگاه
لیکن از آن صفها شده و ناگاه خویش را بر نشان نیزه کرده بر افراخت و این از جبر نخیف و حسین عطاسی بود
پس بی آسیب نزد یک شاهزاده آمد و معروض داشت که اینک کریم داد خان هزاره و ابراهیم خان
را و کانی و حسین خان میش آمده می با سه هزار خانی و هزار نقیبیل حضرت را در حضرت می طلبند و ابراهیم
حمزه میرزا علی اکبر خان سرکب تا جلد را به ایشان فرستاد تا آن جماعت را معین خاطر کرد و کرده
کرده بر کاب پیوستند و بروند و یکو قاضی نیشا بور و عبدالحی خان سرب جنگ تو بخانه که تا کون

شرح سلطنت و جانیخیری محمد شاه قاجار

مجموع سالار بود برگاه شاهزاده آمدند مع انصاف بیشتر از لشکر خراسان فوج فوج بجزرت شاهزاده خمره میرزا
آمد و چنین ضراحت بر خاک نهادند و سرطاعت پیش داشتند پس برای سالار و بعضی از مردم او از میانه قرار
کرده این خبر به سالار برآورد و او پتوالی سپه دای خود را بر داشت با اتفاق جعفر قلیخان و سواره کرد و شاهزاده
دره خرمی و شاهنخ خان قاجار طریق قرار برداشت بهمانا شاهنخ خان پسر طهیر الله ولد ابراهیم خان قاجار است
که حکومت کرمان داشت و نام او در این کتاب بسیار وقت مرقوم افتاد و این شاهنخ خان بعد از حکومت
قره دین و استرآباد چنانکه از وی یاد شد در دارالمخلان طهیران اقامت داشت و چون دخل او با خرج رست نبود
ایسر و ام خواهان گشت و یکروز از جماعت و ام خواهان میره زالی که زبانش از شان پسر زال گرفته بود و دانش
از خمره دیو سفید کننده تر بود در آمد و او را در طلب زر و سیم که بوام داده بود بر سر دشت و سبزه خان نامی برآورد
و شاهنخ خان از چشم خفته عدل پادشاه او را بگیرد کردی نتوانست کرد و نیز نزد داشت که به درواز شنج او برآورد
از غایت خزن و اندوه از دارالمخلان فرو نهد بر آسبی رهبر بر بنشست و دو منزل یک منزل پیاده
به سالار پیوست و خانه کار او در جای خود مرقوم خواهد گشت اکنون بر سر سخن رویم حسن خان سالار با مردم
خود طریق نموده گرفته بجانب جوین رهسپار آمد و در آن راهی در قلع جاتای فرود شد و محل اقامت آنجا
چون شب تاریک جهان را فرو گرفت سلیمانخان دره خرمی بر بنشست بر آه لشکر که شاهزاده خمره میرزا رفت
و چون حاضر درگاه شد معروض داشت که سالار و جعفر قلیخان در خاطر دارند که خویشین را بقلعه کلات
در آنکته و متحصن کردند اگر مردان رود من طریق دره خمره سپاهم و ایشان را از وصول بمقصد باز دارم شاهزاده
او را اجازت کرد و بدین دست آویز سلیمانخان باز خانه خویش شد اما سالار نیز بر این بود که اگر تواند خود را بحسن
کلات رساند پس از جوین امیر هسلانخان را از سیم و زر حملی کران داد و فرمود از جماعت شاهزاده کردی ایوب
کلات باز نگذاشته ایم و در وازهای کلات را بجامه علی یوزباشی سپرده ایم تا با اتفاق ششی پیمان داشته
از پیاده و سواره نگاهبان باشد هم اکنون این سیم و زر بگیرد و در کلات شده متوقف میباشد انیک
من و جعفر قلیخان در صدد خراسان کردیم و بر می آیم و با ترکمان و افغان هزاره همداستان شده جنگ را ساخته
میشویم و بدو جانب تا حق میسریم اگر کار برآورد کردیم و با باشد و اگر نه در قلع کلات جای کنیم که حصه نصیب
و متعلق بیدین است پس امیر هسلانخان بفرمان پیراه کلات برگرفت و از آن سوی مردم کلات چون از سواد
سلوک جماعت شد و در پنج و شش بود نه آنجا که خبر شناستن سالار را اصفانم و نه یکجاده بر شوریدند و مردم
شاهزاده را با خود داشته آلات حرب و ضرب و ایشانرا بسته از جامه و سلب نیز خیران کردند و دست
بصرف حاتم علی یوزباشی را نیز از دروازه کاه داشتند و قتی امیر هسلانخان با اتفاق یزدان قلی خان
برادر جعفر قلیخان برید و این بنشیند داشت که در کلات راه نتواند کرد و چهار ده کنار دروازه و چهل کلات
محل سفره و کلمات و چشم برآورد جمید داشت اما سالار بعد از آنکه پسر دای کلات کسل کرد و اتفاق جعفر قلیخان
از جوین نامور بخود تاخت و چون صواب شمرد که در ایام شتا در دره خمره متحصن شود و اگر خمره میرزا بجانب
او روی نمند با اتفاق مردم فوج خود از هم و پس جعفر قلیخان مردم شهر و بزرگان بشد و در او انجمن کرده ایشان

قصه شاهنخ خان قاجار

جلد دوم تاریخ طایفه از مجلدات تاریخ المورخ

مرد محمد خویس نیم حیدر او گفت سالهاست پدران ما در میان شما مسکن دارند و در شت و زیبای شما از خوش
 و بختند و اینک حسن خان سالار است که سالها در خراسان مکرر آمده و ما را در نزد یک مایهان رسیده و
 به جان بر سر اینکار نهاده ایم سهل نبوده است و جانب او را فرو گذاشت مردم بوزخیز گفتند اینقدر است گفتی
 و سخن جز از در صدق نمیگذری لکن این میرزا از شما پوشیده نباشد که حمزه میرزا برادرش هاشم غازی است و یک
 با حسابی که کردیده ان را تو بتای دیده و شنیده و شراب شربان با صبا لالو کن شانه از راه در میرسد
 و این تو بها که ترکمانان را پرانده ساخت بر ما بگو که هر که میسبازد ما چار و دین شکاری حصار ما عرض و ما را
 و شما که قار میگوید میگو آن است که پیش از رسیدن دشمن شاطر حق سلامت سپریه و ما را اطاعت و خرافت
 کریم جعفر قلیخان دانست که مردم بوزخیز با او بهد استان نشوند و هنگام سختی جانش را فرو گذازند
 ناچار زن و فرزند خود را برداشته در خدمت سالار از بوزخیز و پروان شتافت و چون در قندهار رسید
 رسید که سرحد بوزخیز و مبدای اراضی ترکمان بود و غیرت جعفر قلیخان را جای دادند آنکه سالار
 چهل هزار تومان از مسکوک با خود حمل داده با اتفاق جعفر قلیخان جامع از سواران خود طریق احتمال برداشت
 و بخانه قزاقان آن سکی که در میان قابل تو قمش ترکمان نافذ فرمان بود پناهنده گشت قزاقان و قتلان
 قدم او را مبارک شرد و شناختن قبیل تو قمش نیز از دور و او شاد خاطر شدند چه دانسته بودند او حامل حوائض
 و از خدمت او اندر سیم روز توان کرد اما از آن سوی حمزه میرزا با سرعت سحاب و سورت شتاب از دنبال
 سالار رسیده گشت و مانند خیم غصبان تا بوزخیز و بناخت و چون حمزه سالار و جعفر قلیخان نشانی ندانست چند
 روز در بوزخیز اقامت کرد و در این وقت گفته افتاد که جماعت توپچی و سربازی که از بیسم سالار در رخت
 قبضه حضرت رضا علیه الصلوة و السلام پناهنده بودند بعد از فرار او و منصب محمد و لیخان نایب پروان شده
 بکافات عمل اشتهار شده که استوار کردند و کار بغایت انجامیده است تن توپچی و سرباز معتدل گشت
 ناچار لشکریان بغلت قلمت مددبارک شدند که بخیمه با اتفاق محمد و لیخان نایب محصور شدند و لا حرم شاهزاده
 ابراهیم خلیل خان را با چار عراده توپ و سرباز و سواران را باران می ترسند و ترسناک بودند بعد از
 مدد ابراهیم خلیل خان در آن محال محمد و لیخان سپه آصف الله و که فرما کردند از آن اراضی بود بطرف
 هرات که رخت با مجله چون شاهزاده از کار ابراهیم خلیل خان پرداخت محمد و لیخان ماکونی را مامور توقف
 بوزخیز کرد و حکومت آن بده را بدو گذاشت و او فوج سرباز ماکونی و یکفوج سرباز بیات را با چار عراده
 توپ در راه توقف داشت و خود با سران لشکر و جماعت لشکریان راه شدند مقدس برگرفت و در
 هفتدهم ذیقعدة الحرام وارد مشهد مقدس شده و بنظم آن بده پرداخت بعد از پروان شدن حمزه میرزا
 از بوزخیز محمد و لیخان امر آن بده را بنظام کرد و فوج بیات را بقلعه کرمان که از محال بوزخیز است فرستاد
 تا در آنجا نشین ساخته حافظ و حارس باشند و هم بر سر راه سالار و ترکمانان دیده بانی کنند آنکه خدمت
 تقدی از آنستین برآورد و در آنجا سوال رعیت بوزخیز و بیج و قید فرو گذاشت و در عرض اهل و غیرت
 مردم پی ندانست و از آنجا که مردم ماکونی بشتن را با حاجی میرزا آقا سی سبت میگویند و بهیچگونه ظلم و ستم

ترجمه
 بقال

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ الملوک

۳۶

کرده که در پنجاه راه در میان فغان و جان میدادند با اینست باز نمیداشتند و سر بر میکاشد و اینوقت محمد علیخان بر سر مردم توپ می استاده فغان جنگ میداد از تابش آتش باشد در تاریکی شب و در این وقت بخت از تاریکی بی توانی بجات او نمیکشید و داده او را زخمی نمیکرد و صاحبان منصب جدیدش از باره بر او زدند و زخمش را بر جگر زدند و بی جنبه بودند آن شب در خانه دیگر جان بداد اما لشکریان قتل او را پوشیده داشتند و هیچ از ساخت و مبارزت فرو نگذاشتند و از شام تا بام و صبح آوار و مرده رزم دادند و دست بازده روز این جنگ و جوش برادر کشیده تا این خبر در شهر شد سرکشت شاهزاده حمزه میرزا ازین قصه سخت خشکین گشت و خستین مشوری برادر دزدی خان زعفرانو پسر خاقانلیخان افغانی نوشت که اگر دیات جنویشان تو را مداخلت نداده اند لکن قبایل زعفرانو و مردم خویشان از فغان تو پیسید و نشتند هم اکنون از سواره و پیاده خدا کند توانی آماده دار و طریق بزر بخیزد و بر گیر تا سوار مردم ترکمان بر بھوین قتل نمیکردند و ایشانرا عزمه هلاک و دمار سازند و ایک من جماعتی منغلائی لشکر بیرون میفرستم تا با شما همدست شود و خود نیز از دنبال بالشکوی بزرگ خواهم شافت و محمد و لیخان قاجار را با دو روح سرباز دود و عراد و قوب و کرهی از سواران بر مقدمه سپاه بیرون فرستاد چون نزد او فریدی خان مشور شایزاده بود خواند و در زمان بزرگان قبال زعفرانو و هیان جنویشان را طلب نمود و بگفتی کرد و گفت امر و کار گار است و کرهی طریق طغیان گرفته است خدمت دولت باید کرد و کار داران در کاره پادشاه را از آنگاه صافی بآیم و ازین پس آسوده زیستن کنیم مردم شده و بزرگان قبیله یمن او را استوار داشتند و او هست و عهدستان شدند پس بالشکوی ساخته جنگ با بیچاره راه بزر بخیزد و گرفت و سربازان محصور را کتولی کرده است یکن از مردم خود کسبل داشت بهین شرح که من ایک با تفاق محمد و لیخان بالشکوی لایق بند و سار در سربسار با او چمک شویید و از خراست قلعه باز نمایند این کتب بفرستاد و خود با تفاق محمد و لیخان ملی مسافت بیکو چون تا بزر بخیزد راه نزدیک کرد و جعفر قلیان را دیگر مجال در یک خانه آهنگ قرار کرد و سواران ترکمان چند که توانستند از مردم شادلو اسیر گرفته و مویشی و اموال ایشانرا نیز منسوب ساخته طریق مراجعت می داشتند هم در اینوقت شاهزاده حمزه میرزا با سپاه سواره و پیاده و قورغانه و توپخانه بزرگ و معلوم داشت که جعفر قلیان بطرف آققال کرخت و هر چه توانست از قیدشادلو کوچ داده با خود برد و از راه عبور از رود و بزر بخیزد مردم آن بلده را که سبب این فتنه بودند معاقب و معاقب داشت و هر کس را با بزرزه کت و کفر کرد و بسیار کس از هم عذاب و عقاب از شهر مندر کرده بکوه و بیابان کرخت از قصاص دین نکام ابتدا ای فضل رنستان بود برنی چنان شدت باید که کس از آن پیش نشان نمیداد وادی چنان سر و بزرزه که هیچ تن یا دنداشت و از آن مردم که از شهر بیرون شده بودند کتر کس جان سلامت برد و حمزه میرزا با چار و آن از آنی اقامت بایست کرد پس جبه محمد علیخان را بارضی شد مقدس فرستاد تا با خاک سپردند و خود بارضی با سلطان کوچ و داد و شش ماه در آن اراضی قشلاق کرد چون خبر توخت او در آققال گوشه سالار و جعفر قلیان شد و خاطر نمادند که کار تر اند بیک کار داد و شبخونی اندازند پس و یکبار به از مردم ترکمان مشرک کرده

میسون
از آنکه در این
را بگفتی و در این
کتاب

شرح سلطنت و جانشینی محمد شاه قاجار

۴۶۱ جعفر قلیخان با ده هزار سوار از اقبال بیرون شتافت و علی سافت کرده قریب بشکرگاه حمزه میرزا کین نهاد
 و روزی چند پوشیده می بود تا یکروز چنان افتاد که حمزه میرزا آهنگ شکار کرد و با چند تن از نزدیکان خود نشست
 و در اطراف لشکرگاه بکار بختیر درآمد جعفر قلیخان چون این بدانت شناخته از کیسنگاه بیرون افتاد
 بجهت حمزه میرزا حمله برد چون شاهزاده بدیشان بخوبیت داشت که با آن جماعت طریق یافت تواند سپرد
 روی بر تافت و بجهت لشکرگاه چون برق داد و می شتافت سواران ترکمان از قهای او غافل زبان
 می برفتند و چنان راه نزدیک کردند که یک نیزه بالایش سافت ماند و در آنوقت شاهزاده و بکار لشکرگاه
 رسید و لشکریان قصد به انستند و توپچیان و دهن توپها را بموی ایشان کشاد دادند و لشکر از جای
 جنبش کرد و جعفر قلیخان بی غلی ملقبه و باز مس شد و طرق فرار برداشت این وقت سواران خراسانی
 بنشسته از دنبال او تا صبح بر دنده راه به نزدیک کرده اسب صیبت و یکتن از نزدیکان او را دستگیر نمودند و مرتب
 بشکرگاه کردند اما جعفر قلیخان همچنان مردم خود را فراهم آورده و یکبار در پستیهای زمین کین نهاد و از پس
 شاهزاده لطفعلی خان بغیری را با جماعتی را امر ساخت تا بقلعه خان که از محال ماند است رفته نشین کنند
 و بکوهان آن طریق باشند از هرگاه که سواران ترکمان از آنراه نتوانند عبور کرد و بخیخ از آن بود که جعفر قلیخان
 جمعی از سواران خود را در آن قلعه باز داشته و خود نیز کینی نهاد و با محمد لطفعلی خان از لشکرگاه سافتی بعد میبرد
 لشکرگاه قراولان سپاه جعفر قلیخان او را در کرده از جای جنبش کردند و سوارانی که در قلعه جای داشتند
 نیز بیرون افتادند و در اطراف او پرتو زده حمله در انداختند و بزحمتی اندک او را و مردم او را اسیر کردند و بعد ازین
 فتح راه آنکه برده شده اند از اقبال گشتند بعد ازین سفر سالار و جعفر قلیخان یکدل در آن اراضی ساکن شدند
 و با قسید ترکمان او را ب بدل و جود مفتوح داشتند تا با او پایمال منب و غارت ایشان کردند از
 آنسوی قبیله او شش چون این بدیده نزدیک قراولان غلان پیام کردند که یکمده از مدت زمان سالار و جعفر
 قلیخان را میزبان شدید و سود و زادان برگزیده صواب است که ایشان را روزی چند به میهمان باز کنید
 تا با نیزه به دست گیریم چون رسول ایشان با جابت راست نیامد و بنجیده خاطر شدند و از آنکه
 طریق مخاصمت دارند شیشه مبارزت پیش داشتند سالار میبناک شد که با او این دو قبیله با هم از در معاملة
 و متعاقب بیرون شوند و در اصلاح ذات پند جان و مال او بعد رشود لاجرم سفر کلات را تقسیم عزم
 داده اند از اقبال کوچ داده و چون راه در حد و خویشان قراولان نیز او را روزی خان از غفرانلو جای داشتند
 راه بگذراندند و قراولان با هزار تن سواره از جماعت توقمش برداشته اند و در جرات آهنگ کلات
 کردند چون لغتی را دیدیم و نه کردیم از طایفه او شش برایشان دادند و حمله انجندند و سافتی با هم بکشتند
 و از هم بکشتند چون قبیله او شش دانستند که برایشان غفرانلو انداخت دست از مبارزت کشیدند و انداختند
 و در حجت کردند از پس این واقعه سالار کس فرستاد که کار کلات و حال امیر مسلمانان را برسی کند
 معلوم داشت که کلات مانند تحت تصرف او بیرون کرده اند ناچار بطرف سرخس شتاب گرفت و بعد
 از دو و سه روز در خانه اراضی خان که آق خانی و مسند مانده از مردم سرخس بود فرو شد و پناهنده

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدهات تاریخ التواریخ

۴۶۲

گشت و امیر صداسخان چون خبر بد بدانت با عیثرت خود در دوازه و پنج کلمات برشته بقدم عمل فوئرا
برخس در بر یکجندت از روزگار چون سپری شد و سالار بدانت که در کار خراسان غلی نخواه کرد
امیر صداسخان و شاه رخ خان قاجار و لطفعلی خان بخاری را بجانب امیر بخارا رسول فرستاد و شرح
نکاشت که اگر دی بن رستی تفتح خراسان کنم چند آنکه زنده باشم سیر از فرمان تو پروان نخواهم که دوپاداش
این یکوندستی و و چند آن خواهم که داشت امیر بخارا در پاسخ گفت بخت آنکه مراد حضرت پادشاه ایران ارادت
بکمال است و خوشتر از جلف فرمان برداران آنحضرت میدانم و دیگر آنکه شاید بر پروردده نعمت پادشاه ایران
و در روز پادشاه اسلام دولتی نعمت خویش بر شویده ای بجنس که با خداوند نعمت از خیانت پسر هر دو کی عانت آید
و در خاطر خواهد داشت تا غایت اینکه مردم را رعایت نخواهم کرد و در اینوقت شاه رخ خان که از سالار سز
خاطر آزرده داشت و با اینعهد عذاب کرد در کار کا بودید هرگز نوالی و نوالی نیامد از امیر بخارا خواستار شد
که او را اسدیان بردار باشد و در حضرت او اقامت جوید مسئول با عانت مقرون افتاد و در بخارا متوقف گشت
امیر صداسخان و لطفعلی خان بخاری بی بی تل مقصود با سر حسن مراجعت کردند و هم در انیال سیدز اتقین
وزیر نظام که سه سال و چند ماه در ارزن الروم اقامت داشت چنانکه شرح سفارت او ازین پیش مرسوم
در پایان امر بصلح و مشورت سفرای روس و انگلیس عقد مصالحت و مسالمت در میان دولت ایران
و روس استوار کرده و عهدنامه در میان بهین شرح نگار دادند

صورت عهدنامه که سیدز اتقین امیر نظام میان ولایت ایران و دولت آل عثمان در ارزن الروم نگار داد
غرض از ترقیم و نگارش اینکلمات خجسته دلالات آنکه از مدتی باخیر طرف چون فیما بین سلطنت جاویدت سینه
و دولت دوران مدت علیه ابه آله و ام بادولت علیه عثمانیه بعضی عوارض و مشکلات حدوث و وقوع افتاد
بر مقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت و جبه جامع اسلامیه که دولین علیستین بدان
تصفیه میباشند بالتویه و یکنونه سواد نزاعیه را بر وجه موافق و مناسب فحاشت میان دولین علیستین تجدید نمایند
صلح و مسالمت و تشید ارکان موالات و مسودت از جانب دولین علیستین اظهار رغبت و موافقت شده
برای تنظیم و مذاکره مواد خارجه و تحریر و تظیر اسناد و مقصیه موجب و ان همون علیحضرت قدر قدرت که ان شیت
مملکت در ملک کمر آرایش تاج و سریر جلال الاسلام و المسلمین جلال الدین و الدین غیاث الحق و الحقین قدر
الاء و الطین فلل الله المدد و فی الارضین حافظ عزمه مسلمانی و اور حبشید چاه و ارباب دشکاه و انجم پناه اسلام
پناه زیب بخش تخت کیان افتخار ملوک جهان خدیو دیر یاد دل کامران شاهانه ممالک ایران سلطان بن
السلطان بن السلطان داسحاقان بن اسحاقان بن اسحاقان محمد شاه اوم الله تعالی ایام سلطنته فی ملک
الاجلال و دین ملک قدر و مصاحح کراکب الاقبال سنده درگاه آسمان جاه میرزا محمد تقیخان وزیر عا
منصوره نظام و غیر نظام که حال نشان شیر و خورشید مرتبه اول سربشی و جلال افتخار سزاست و کات
مختصر و سباهی گشته و نیز از طرف علیحضرت کیوان نزلت شمس ملک تا حداری مدبر افق شهر بار خا و شاه
اسلام پناه سلطان البرین و خاقان البحرین خاوم بحرین اشره یضین و و و شو که و الشاه سلطان بن السلطان

شرح سلطنت و جانشیری محمد شاه قاجار

بن السلطان محمد امجد خان جناب محمدت آقاب عزت نصاب اوزی راوه اسب محمد اوزی سده آید
 نمازا عالم رجال دولت علیه عثمانیه و حاکم صنف اول از تبه اولی و عالی نشان مخصوص آن رتبه است
 شده بود و اصول عادی بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله و کالت نامهای مبارکه و انعقاد معاهده مبارکه
 در ضمن فقره آید که درین کتاب مستطاب بیان و در مجلس منعقد ازین الزوم میاید و فقره
 اول و دومین اسلام قرار میدهند که سلاطین بقدره طرفین را که تا بحال از یکدیگر جدا و میگردیدند که گشتند و گشتن
 باین قرار بقوات تعیین مخصوصه سدر جنسلی و فقره چهارم نیاید فقره دوم دولت ایران تعهد میکند که جمیع
 اراضی بسیطه و لاات زباب یعنی تمام اراضی حاکم آنرا بدولت عثمانی بکشد و دولت عثمانی نیز تعهد میکند
 که جانب شرقی زباب یعنی جمیع اراضی جانیه از باغ فیه گرفته بدولت ایران ترک کند و دولت ایران قویا تعهد می کند
 که در حق شهر و ولایت سیلیمانیه از هر گونه و قاصد نظر کرده حق منکلی که دولت عثمانیه که در ولایت مذکور دارد
 و قاصد الاوقات یکطور خل و تعرض نماید و دولت عثمانیه نیز قویا تعهد میکند که شهر بندر حمزه و بندر آنحضرت
 و لنگه و جسم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب بسیار شرقی را که در تصرف عثمانیه میاید از ایران است
 بملکیت و تصرف دولت ایران شود و علاوه بر این حق خواهند داشت که کشتیهای ایران آزادی تمام از منکلی که
 بموجب میشود تا موضع اتحاق حدود طرفین و در شهر مذکور آمد و رفت نمایند فقره سیم طرفین متعاهدین تعهد می کنند
 که باین معاهده حاضر سایر ادعای ایشان را در حق اراضی ترک کرده از دو جانب با آخیر مندرجین امورین
 یقین نموده برای اینکه مطابق با دود سابقه حدود و ما بین دولتین قطع نمایند فقره چهارم طرفین قرار داده اند
 که خیار اینکه بعد از وصول اخطارات دوستانه دو دولت بزرگ واسطه که در شهرهای الاوای نه بجا آورده و بپوش
 شست و یک پجری بتسلیم و تحریر شد و بطرفین واقعه و هم رسومات مراعی از سالی که تا خیر افتاده و برای آنکه در سال
 آنها از روی عدالت و اتحاق حق شود و از دو جانب با آخیر مندرجین را یقین نمایند فقره پنجم دولت عثمانیه
 و عهد میکند که شاهزادگان فارسی ایران را در بر ساقامت داده و هیئت آنها را تحمل نکند و مراد و مخفی آنها
 بایران رخصت نموده و از طرفین دولتین ملتین تعهد میشود که سایر فارسی بوجوب معاهده سابقه ازین الزوم
 رها شده فقره ششم تجار ایران یکم ترک اموال تجارت خود اموال قیمت حایه و جاریه اموال مذکور و عثمانیه بپوش
 در عهدنامه منعقد ازین الزوم در شش ماه و ده ششم که در این تجارت است مسطور شده و ادا کنند و از سالی که
 در عهدنامه مذکور تعیین شده زیاده و وجی مطالبه نشود فقره هفتم دولت عثمانی و عهد میکند که بموجب عهد
 نامهای سابقه امتیاز اینکه لازم باشد در حق زور ایرانی اجراء و اذیت از هر نوع تعدیات بری بود و تواند کمال
 محلهای مبارکه را که کان در ملکات دولت عثمانیه زیارت نمایند و همچنین تعهد میکند که مراد است حکام و اکیه و مط
 و عستی و اتحاد که لازم است فیما بین دولت اسلام و تبع طرفین برقرار باشد مناسب ترین مسائل است احتمال
 نمایند چنانکه در ایرانیه در ملکات دولت عثمانیه جمیع امتیازات اعلیٰ میباشند سایر امتیازات نیز از امتیازات
 مذکور بیه و در بود و خواه در تجارت و خواه در امور سایر و از هر نوع ظلم و تعدی و غیر حق محفوظ باشند
 و علاوه بر این با یزیدیکه از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت بعد و تجارت ایرانیه جمیع محلهای مناسب

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۳۴۴

عثمانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود بغیر از که گفته و مدینه منوره دولت عثمانیه مستبول نماید و عده میکند که کافیه است بازمانی که شایسته نصب و ناموریت بایز نامی مذکوره باشد در حق قونولهای سایر دول متخاصمه جاری میشود و در حق آنها نیز جاری میشود و نیز دولت ایران تعهد میکند که بایز نامی که از طرف دولت عثمانیه بپس میدهد ای که ملک ایران که لازم باشد نصب و تعیین شود در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران شایسته میکند معتمد است بایز نامی که از طرف قمره هشتم و ولایت حلبین اسلام تعهد میکند که برای دفع و دفع و غارت و نه قتل و غارت و قتل که در سرحد میباشد تا ابراز کند که دواجر کند و همین خصوص در ممالک سیاحت و کسب اقامت خواهند داد و ولایت حلبین تعهد میکند که در عده هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت و قتل که در ارضی میگوید وقوع پیدا بجا بماند قرار داده اند و غارت و غارت که متنازع میباشد و اینها بماند معلوم است که غارت و غارت و تعیین کردن ممکن که بعد از این و اما اقامت خواهند کرد و یک دفعه بار داده و اختیار خود را خارج از حدود عثمانیه بجهت بماند معلوم است جبراً باری دولت متوجه آنها داخل شوند فقره پنجم جمع مورد و فصول معاهدات سابقه خصوص معاهده که در دست است و در این مورد منقذ شده که بخصوص باین معاهده حاضره اتفاقاً و تغییر شده و مثل آنکه کلمه بکلمه درین صفحه مندرج شده باشد کاند حکام و قوت آن ابقا شده است و فیما بین دو دولت حیدرآباد و شده است که از مبادله این معاهده در صرف و دوا یا کمره آتی از جانب دولتین مستبول و امضا شده و تصدیق نامهای آن را مبادله خواهند کرد و کان و کان فی بوم سادس عشر من شهر جمادی الآخره سنه اودهم درین سال آقا میر محمد مهدی امام جمعه و جماعت و در اختلاف طهران که در مقام ایران پاکلیت و صفای طیب معروف بود از جهان فانی بجهان جاودانی تخیل کرد و همچنان منحصر به خان آقا سی محمد الله و الله منکران که در اصفهان و خوزستان و لرستان و دواع زندگانی گفت میرزا کریم خان که یحیی از خویش و ندان او بود و معادل صد هزار تومان در ملک پیشکش بر دولت نهاد و حکومت اصفهان یافت و هم در خیال میرزا محمد تقی نوری که از نعمای شهر معروف بود درخت برای باقی کشید و همچنان حاجی میرزا سیح مجتهد طهرانی که امچی دولت روسیه بقوای او در در اختلاف مقتول گشت چنانکه مرقوم شد در محبات عالیات بشرفات جان سفر کرد و دیگر بعد از این امین الدوله در کربلای معنی بجهان جاوید خرامید و بکشت برادره شیخی میرزا در تبریز در گذشت و شاهزاده عبدالعزیز میرزای دارا در طهران دواع ایجهان گفت اگر چه بعضی از احوال ایشان در ذیل این کتاب مبارک بشرح فرموده

لکن تفصیل حال هر یک در ذیل نام ایشان انشاء الله تعالی در جای خود مقرر خواهد شد

سفارت میرزا محمد علیخان نایب وزیر دول خارج بملکت فرانسه و دولت آل عثمان

و هم در این سال میرزا محمد علیخان نایب اول وزیر دول خارج به امور بفرات مملکت فرانسه گشت و در وزیر به هم رسیدن آن فی از دار الخلافه پروان شد مسیر و دال که از قبل کار در آن فرانسه امور توقف طهران بود و اما همراه گشت بعد از طی مسافت و سپردن اراضی تبریز و فوی بحال دولت آل عثمان نزدیک شد و در ارض او برحق خلیفه قسطنطنیه از راه استقبال کرده در عرض راه قراکلیا و غلا سلیمان بامیرزا تقی خان وزیر نظام باز خورد و او بعد از انجام عهدنامه روم بایران چنانکه ازین پیش مرقوم قاف و از اذن الروم مرخص میگردد

شرح سلطنت و جانشینی محمد شاه قاجار

باجمعه یکدیگر را دیده کرده از مرد مرده از زن الروم پرسش نموده با بچه از بازید و طرازی بختی و دوز
 عبور کرده و از آنجا بکشتی بخارشته روانه اسلامبول گشت و چون از آب بیرون شد محمد خان مصلحت کرد
 با جاعت بازرگانان ایران او را پذیرد و بعد از ورود با اسلامبول ریشید پاشا که این بختی در دولت عثمان
 اعظم بود رضا یک پاشا کاتبی مانبر و یکا و فرستاده پرشی بفرستاده و خانه خاصه معین که ده همان بکشت و بعد
 در روز عالی پاشای زیر دول غار جتشار خود را بحال پرسی اکیسل ساخت و در پرچم صدر اعظم کتبی در فرستاده برآ
 خویش دعوت کرد و از اتحاد دولت ایران روم بخان فرستاده گفت از پس آن بوسیله قی توغ وزیر مختار روسیه
 و ژنرال لار و کوئی وزیر مختار انگلیس همچنان وزیر مختار فرانسه را دیدار کرده هر یک را جداگانه مصافقت کرده
 وزیر مختار روس و انگلیس از وی خواستار شدند که دو ماه در اسلامبول توقف باشد از بعد آنکه سفارت فرانسه بر
 ایشان ناکار بود و رضایند که دولت ایران را با فرانسه از در اتفاق مهربانی باشد و طریق تجارت قرار کنند
 و از فرانسه سفیری در ایران متوقف باشد و از یک به در میان دولتها سخن کند و توقف میرزا محمد علیخان را
 اسلامبول از پی آن میبختند که تبری اندیشند باشد که از او یابی دولت ایران مکی منع وزارت او میبختند
 میرزا محمد علیخان سخن ایشان را پذیرفتار گشت و هم در اینوقت کشتی دولت فرانسه بر سید آهنگ راه کرد و وزیر مختار
 روس و انگلیس چون این شنیدند خطی به نوشتند که تاکنون از قبل خود خواستار بودیم و پذیرفتار شدیم
 از قبل دولت خویش میگویم که دو ماه در اسلامبول توقف کنی میرزا محمد علیخان در جواب گفت که شمارنا
 نه سید که من حکم دولت خویش را فرو نگذارم و مورد عتاب و عقاب بیدم و وزیر مختار بر آن نهادند که در سرای قی
 انجمن شوند و در این امر سخن کنند و وزیر مختار مجلس است که میرزا محمد علیخان احکامی که از کار داران دولت
 ظاهر ساخت و کشف افتاد که در سفارت فرانسه داخل هیچ امری نتوان شد چون این احکام بدیدند و بگویند
 بخود پس میرزا محمد علیخان بعد از هفت روز از اسلامبول کشتی در آب راند و طی مسافت کرده بندر بوز
 که از محال فرانسه است در آنجا حاکم شهر او را بختی تمام در آورد و بفرموده اهل سلام بگفته و تو بهای تیهایی خنکی را
 آتش در زدند و در عرض راه سه کالسکه حاضرداشت و از دو طرف راه سربازان را بر صف کرد و در منزل بنگو
 فرو آورد و بعد از دو ماه صاحبان منصب با جامهای نظام بدیدار او آمدند و شب بیکو حاکم شهر او را بتاشا خانه دعوت
 کرد و در آن شهر کارخانه های مسند او بود که در آنها اهل صنعت پر دختن تو به و دیوالات حرب مشغول بودند
 با بچه از آنجا میرزا محمد علیخان بر کالک سوار شده بشهر لایون کوچ داد و از لایون روانه پاریس گشت و در اینوقت
 لوی فیلیپ که پادشاه مملکت فرانسه بود پنجاه فرسنگ از آن سوی پاریس عابی در یلیاق داشت لاجرم کاروان
 دولت فرانسه سیر ایران را در منزلی سیکو فرو آوردند و دو کالسکه دو تن خادم ملازم خدمت او باشند پس
 روزی چند موسیکو و کتبی بود که که سفر پادشاه در یلیاق بیدار خواهد کشید و بجنبه ان شایا بدین سفر لایون رسید
 لاجرم میرزا محمد علیخان ایای خویش را برداشته بر کالسکه بخار سوار شد و در مدت پنجاه فرسنگ در
 قطع نموده در کینین که محل اقامت پادشاه بود فرو شد و از منزلی در سرای سلطنت بیدار و خوش آمد
 ر و دانه و شبانه در مطبخ پادشاه نهادند اگر چه از منزل او ایوان پادشاه مسافتی بعید نبود برای حفظ شیب از در

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

ع ۴۰۰. و کاسک که هر یک دهشت اسب جل میداد حاضر شدند یکی را میرزا محمد علی خان نادر و نشان مثال شاهان مازنی را جای داده و خود نیز نشست و آن دیگر را اتباع او جای کردند بعد از ورود رای خاص سلطانی با قاضی که نزد کائن دولت فرانسه نشین داشتند و آمد موسیو کیزر که شخص اذل فرانسه بود با اتفاق وزیر جنگ و دیگر بزرگان برکات او را پذیرفته و لایق نکاحات او مکانی بنشیند او و موسیو کیزر و کلمه چند از میل ظاهر پادشاه بدیهه اراکیت محمد علیخان در پاسخ گفت که هرگاه مادر پیشگاه شاهنشاه ایران حاضر بشوم جایزه درمی پرستم که آن قاضی حضرت و چون میان دولیتین اتحاد حاصل است در اینحضرت نیز با آنجا حاضر خواهم شد و بگویم که کندی سراج علمی فساد است که در ایران اقامت دارد در حضرت پادشاه حضرت جلوس دارد و اینرا اجازت نشستن بجایه تسبیح کز و نیم ساعت صلت نهاد و پادشاه خویش را دیده ار کرده باز آمد و پاسخ چنین آورد که لوی فلیب میفرماید که میرزا محمد علیخان در مجلس نخستین چنان با ما در آید که بر پادشاه ایران در می آید وزیر پس در هر مجلس اجازت نشستن از بدو میسر می آید علی خان عرض کرد امروز با دیگر روزها چنان می آید که اگر امروز مرا اذن جلوس نیست هیچ روز نخواهم نشست و دیگر باره موسیو کیزر و دیگرگاه رفته اذن جلوس او بیاورد و پس میرزا محمد علیخان با اتباع خود نزد لوی فلیب رفت و مترجم باشی عرض کرد که میرزا محمد علیخان نایب اول وزارت امور خارجه با امور ریاضات فرانسه و در پیشگاه ابریکه سلطنت گشته است پادشاه فرمود بسیار مشغوف شدم از سیر پادشاه ایران بدانست که باعث استحکام مودت شود و آنجا خود سبب ما مورشدین خود را عرض کرد و نامه شاهان مازنی را خوشتر بدست لوی فلیب نهاد و معنی چند که شعر بر تشبیه قواهد محبت و تمیذ مبانی الفت بود بطغفر سبب معروض درگاه داشت و زلال مودت را بین دولیتین از شواذب توبیحات خوش فارسیگ و بی صافی نمود و پادشاه نامه را گرفته بر سر نهاد و آنجا به موسیو کیزر و وزیر مس آتشال شاهانه ماب و سپرد لوی فلیب از تحت خوشتر برکات و مثال را گرفته نظاره کرد و بختین فرستاد و هم بدست موسیو کیزر و داد آنجا سیر ایران را حضرت اصراف و میرزا محمد علیخان از آنجا بیرون شده با یوان زن پادشاه رفت و دو لیعهد دولت فرانسه کند پاریس و آنجا داد کرد و تسبیحهای مروارید و شالهای رضائی و بعضی اشیا را و بیکو که بیدیه برده بود هم در آنجا تقسیم کرده بدو بزرگواران نفاذ داشت و بمنزل خویش مراجعت کرد و شب و یکو بر حسب فرمان پادشاه را سیاهان گشت و در آن مجلس با پادشاه جماعتی زنان حاضر بودند و پس از ورود دیگر سیر ایران را تماشای سپاه نظام طلب است و سیاهان تن مرد لنگی در آن بلاق حاضر بود بعد از نصف شدن در دهسبتن و قوانین اهل نظام را نموده فرج فرج حضرت یافته همی عبور کردند و هنگام گذشتن فریاد همی برآوردند که پادشاه سلامت باشد و وزیر مس آن و یکو باره فریاد کردند که سیر دولت ایران سلامت باشد و بگذشتند بعد از عبور نشان پیر پادشاه که کار سپاه با او بود حاضر شد صبه نشانههای بسیار پیشداشت و پادشاه بر پشت اسب بروی گذشت و عارضی با او رفتند و در اردو که ای سلطان پیر طمان و آن کس حاضر می شد و شیشر خویش را از دست فرو گذاشت و بقانون نظام حضور می کرد و پادشاه دست در جیب برده نشانی لایق او بر میآورد و بدست خویش او را عطایمیکو و او دست پادشاه او را زد و پادشاه از آنکه خود را بر مسکوفت و بر او خویش میرفت آنجا و یکو کس میش مید بیکو که اینکار با می آنجا میر محمد علیخان

سج سلطنت و مجانیگری محمد شاه قاجار

۴۶۷ رخصت و دوتا منزل خویش شد و شب و یکوش تباشا خانه طلب کرد و بامداد شش روانه پاریس رفت
 و پس از دوی چند پادشاه تیز طریق پاریس پیروم چند ماه میرزا محمد علیخان را با جواب نامه پادشاه ایران
 موافقت و دستاورد میان دولین و حضرت مراجعت داد و او تا شهر مرسله که بند دولت وانه است ملی مسافرت
 کرده اند آنجا بختی سواری شد و تا اسلا بسول برانند و آنجا میرزا جواد غلام شیندست شاه شاه ایران بدو پیوست
 و عهد نامه که میرزا تقیخان زیر نظام در از زن از مردم بدولت آل عثمان کرده بود و به و سپرد که با کار و اراغ دولت دوم
 مبادله نماید و نگارنده خوف صورت عهد نامه و سفارت میرزا تقیخان را در جای و دیگر نگار کرده همانا چون میرزا
 تقیخان از حدود ایران و تقسیم سلاطین باستان خبری استوار داشت هنگام نگارش عهد نامه کار گذاران دولت
 جلیقی اندیشید و محرمه را که از ارضی ایران است با مملکت روم پیوسته کردند و در عهد نامه نگاشتند که دولت
 عثمانیه محرمه و لنگکاه و خاوند و خیریه و انحصار مملکت بدولت ایران و اگذار نماید میرزا تقیخان که ازین معنی غافل بود
 و نشاء میداشت که این ارضی جزو مملکت ایران شد و دیگر کارکنان دولت روم را در مملکت محرمه و خطوط خود داشت
 و وکیل دولت دوم خوشدل بود که پادشاه ایران از پس در تحویب محرمه و اموالی که از آنجا بشارت رفته تروا
 سخن کرده چون و کلای ارباب چنانکه گذر شد از از زن از مردم پراکنده شدند و صورت عهد نامه در در آنجا
 طهران ملاحظه نظر حاجی میرزا آقا قاسی گشت هم از آن در که وی را نیز در یقین حدود و بجهت کافی نبود و هم از بهر آنکه
 آن خطائی که سخت او را در کار محرمه افتاد و پیشیده و در در مجلس به سخن در آنکه و آغاز محرمه مبادات نمود
 که اینک معادل ده کرد و فرمان مکت از دولت عثمانیه مأخوذ داشته ام و از پادشاه مشهور گرفت و بعد
 فرستاد و فرمان کرد که در محرمه قنده محکم بنیان کنند و فرمود طریق که منظره از طرف نجد و جبل خواهم کرد
 و در عرض راه قتلای محکم و رباطهای استوار خواهم نهاد و در همه جا فوجی از لشکر خواست باز خواهم داشت
 و همه ساله ایدر حاج از ایران بر خواهم گذاشت تا ایرانیان را بیکد کوچ و به و مولی فرج الله را و فاکند از فرزندان
 بکرد و از یکونمختان با او القانو و کار داران دولت عثمانیه ازین کلمات پشیمان شدند و این هنگام که میرزا
 علیخان بر حسب فرمان خواست عهد نامه که در از زن از مردم نگار شده بود مبادله کند کار داران روم گفتند که بعضی
 از فضول عهد نامه در مجلس ابهام است باستحضار و زرای مختار دولت روس و انگلیس و مینبع آن
 ابهامات بچار فقره نگار یافته هر گاه می پذیرد و بخیلی می سپارید مبادله خواهیم کرد و اگر نه بیخ سپرد
 میرزا محمد علیخان گفت من اجازت ندارم که بخیلی سپارم و بی اجازت دولت بخیلی مرا چه محل خواهد بود
 کار و دران روم و ندای دولت روس و انگلیس را بر آنچیند و ایشان میرزا محمد علیخان را اینان نظر
 دادند که حاجی میرزا آقا قاسی را بهین توضیحات را می کنیم و از قتل سلطان روم چهار هزار تومان جایزه دادند
 و شده بود او را و دانه و بخیلی از گرفته انگاه عهد نامه را مبادله کردند و سنی مبادله داشت که صورت عهد نامه
 از برای سنده طرفین دو نسخه کرده باشند یکی را کار و دران ایران بخیلی کنند و خاتم بچینند و بدولت روم
 سپارند و آن دیگر را کار و دران روم بخیلی کنند و بدولت ایران سپارند تا از برای دولین هنگام
 حاجت سندی باشد و اما توضیحاتی که این وقت کردند در ضمن چهار سوال جواب بود و یک سوال اول

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ المورخ

۴۶۸

رجال دولت عثمانی موجب شرط فقره قرار نامه تصور میکند که ترک کردن سهراسب در لشکرگاه
و همچنین جزیره محضر بایران این ترتیب بنویسد از احاطه کنه اراضی دولت عثمانی که بیرون از شهر حمزه است
از سایر بلاد دولت عثمانی که واقع است در اینجا جواب سفیران دولت روسیه و کنیز مامورین دولتی
واسطه میدهند که لشکرگاه حمزه در محلی است که واقع شده است در محاذی شهر داخل در مراداب حصار لهذا
المراتب ممکن نیست نتیجه یعنی دیگر به مامورین واسطه علاوه بر آن مستبدل میکند رای رجال دولت عثمانی
که اگر ترک کردن بایران محلی را که در آن سوال کرده بودند بشود و بشود و لشکرگاه حمزه و جزیره انحراف است
ترک نمود است و این محل از زمین دیگر و دیگر که در اینجا واقع شده باشد سوال دوم دولت عثمانی
سوال میکند از شرح باقی این فصل که در باب عثمانی یعنی بعد دولت ایران که آنها میتوانند سکنی داشته باشند
نصف آنها در خاک ایران باشند و نصف آنها در خاک عثمانی در اینجا است می تواند ایران آن خاک عثمانی تصرف
و آنها نقل یاب و چندی بگذرد دولت ایران آن زمین عثمانی را تصرف شود جواب سفیران مامورین دولت
ایران هیچ بهانه نمیتواند بدست بیاورد و مملکتی را که درست بین شط العرب است از زمینی را که درست یار است
و متعلق به دولت عثمانی است اگر چه عثمانی آن نصف یا همه در طرف دست راست یا از منی دست چپ که نقل
عثمانی دارد و سکنی کرده باشند سوال سیم دولت عثمانی در باب فقره اول و چهارم سوال میکند که
دولت ایران مطالبات خسارت دولتی را میتواند در میان مطالبات شخصی مطالبه دولتی بگذرد و حال آنکه ترک
کرده است و نیز دولت عثمانی تصور میکند که این و آن بنایه داخل بگذرد و تنها حرفی عادی و سیاقیه و بعضی خسارت
نمایند بعد دولتی ایران و عثمانی رسیده مثلاً بواسطه سارقین طرفین یا خود چربی مثل خواب سفیران
اول و چهارم عهد نامه که دولت ایران میتواند درین باب ادعا بگذرد و هر طریق که باشد ترک بشود و البته باید
ترک شود بنا بر علیه بیچسبک بنویسد درین باب حرفی بزند طلب اشخاصی که طرفین میتوانند آن اشخاص را
به در تشخیص صحیح این مطالبه نشان خواهد داد و چنانکه قول شده است مامورین مخصوصه که یقین فرموده علامه
چیزی که ملاحظه شده است در باب طلب اشخاصی میتوانند آن مامورین نماینده سوال چهارم دولت عثمانی
میکند که دولت ایران که گفتی که در باب قلم شده است قبول کرده است که علاوه شده بود فقره دوم و همچنین
فقره که از فصل هشتم که در سواد و کلاهی طرفین نوشته شده بود جواب سفیران روسیه و انگلیس مامورین
در آن میتوانند جواب بدهند که دولت علیه ایران قبول کرده اند همراه خوشحالی که علاوه کنند و فقره هشتم در باب
معاذ داشتن استیارات که در باب حجاج و تجار نوشته شده است و قلم نهاده و باب سوال قلم مامورین
مالی هستند که مامورین دولتی واسطه نیک نمایند که اجرای خواست دولت عثمانی را نمایند مخصوص این مطلب
و امید دارند که بهر یاب شده مع القصد کار داران دولت دوم پس بکنند افلوط در کار بکنند و میرزا محمد عثمان
حرفی مراجعت بایران گرفت چنانکه در جای خود ذکر خواهد شد چون از دولت ایران رخصت بکنند مامورین
در نزد دولتی و دولت جواهره او و تغییرات او در عهد نامه پذیرفته نشده و کمربند و سبیل او شکست
آغاز فتنه شاهزاده محمد میرزا فتنه بکنند در مملکت آذربایجان

شرح سلطنت و محاکمات محمد شاه قاجار

و هم درین سال در نزد کارداران دولت کثوف افتاد که بمن میرزا برادر اعیانی شاهنشاه نازیک حکومت آذربایجان
داشت زلال صدق و صفات آتایش نفاق کمد ساخته چو از آن روز که آصف الدوله و سالار خواستند طریق طغیان
گرفت واجب دانستند که یکن از شاهزادگان را پیشترانی خود انجمن کنند از میان آصف الدوله بمن میرزا را برگزیدند و کرد
خواهرزاده او بود و مملکت آذربایجان را در تحت فرمان داشت او را غره کرد که حاجی میرزا آقا سی بد پرهای تندست
و سخنان کننده هم است که قائم سلطنت را بقدر اند از برای حفظ دولت و مقید قواعد سلطنت جهان دانست ام که امروز
در خانه آن ملک صاحب تخت و تاج توفیق الی بود زیرا که مملکتی مانند آذربایجان را فرمانگذاری و زیرکمی انداخته و در
و لیک مملکت خراسان که زیر فرمان من است از حکومت تو سر تو اند بر تافت و اگر روزی چند بار او چهره نشیبه
و با او کار کسره بخنی ازین کم باش که بعد از برادر تو باشی و اگر نه و لیسید دولت ناصرالدین شاه چون صاحب
افروگاه شود نخستین خالان و خویشان او را بر پا کند و پریشان کند مع القصد آصف الدوله بمن میرزا
فرادان از یکنوز سخن کرد تا روی دل او را از برادر بگردانید و مردم را در کار که احکام سعادت شنبی را سالی شستبار
آقای خوانند کمون خاطر او را در حضرت پادشاه یک برده زنده و باز نموده که رخصتین خان الی کرمان که از سرت
مادر با خان مغفور مفتلی شاه نسب میرساند هم در نهانی با وزیر بایجان شده و با بمن میرزا مواضع نادانانانه
مخالفت برادر در خاطر محلی کران افکند و خطی نگاشته بجنه و خان کرخی سپرد و فرمود چنانکه کسی از این خط را بخواند
و اسب دود تازیانه با وزیر بایجان تا حقن کن و بمن میرزا را مجبوسا حاضر درگاه ساز و مشوری و یکو نکاشت که آن
بیرون دروازه طهران تا آذربایجان هر کس از حکام و لشکریان و دیگر مردمان سرازیران خسرو خان برود کند
بگیر سر برسد اینجا را خواه کرد حاجی میرزا آقا سی نیز به شرح کوتلی کرده و به سپرد لاجرم خسرو خان راه برگشت
و از بیرون دروازه طهران بفرام که دن سپاه پرداخت و کوچ بر کوچ طی مسافت کرده و در محله کشت هم در اینجا
امیر صلاخان غم برادر مفتلی خان که نسب بر ذوالفقار خان غم میرد و دیگر اعیان غم و لشکریان کرده
انجمن شدند و این هنگام هشت هزار سواره و پیاده نزدیک او آماده کشت و از آن طرف اگر چه این را دستور
بود و کسی آگاهی داشت که خسرو خان بکجا شد و از بهر چاشد اما بعضی از چاکران بمن میرزا که اقامت طهران داشت
این معنی را تفرس کرده و سر می چون برق و با وزیر یک اکسیل نموده که چه آسوده نشسته که ناکه بدست
خسرو خان مجوس و مغلول خواهدی کشت بمن میرزا چون این بدانت از در چاره بیرون شد با معصود دوی از
طالان خود با همک در اختلاف شتاب گرفت و از راه ویراه چنانکه خسرو خان را دید از پنجه بجان طهران
طریق همی کرد کارداران دولت چون دانستند که بمن میرزا از آذربایجان بیرون شد سفر خسرو خان
در آن اراضی رواندیند و چون والی کردستان نیز آلوده معصیان بود کینه را واجب شمرده پس مشور
به فرستادن که بمنان از غم راه کردستان برگیرد و در آن اراضی حاکم و فرمانگذار باش پس خسرو خان آن
که کرد کرده بود بعرف کردستان کوچ و سو و از آن سوی رخصتین خان والی اصفهان نمود که لشکری انوه بملکت
مقدمه جهان داشت که غلام شاه خان برادرش که با طریق مخالفت داشت از حضرت پادشاه دستور حکومت
یافته و بجان مقصد شتافت رخصتین خان سخت هراسناک شده و هفت سوار از مردم خود برداشته از شهر

سنج پر و تافت و دامن جلی را گرفته طی می نمود و دو آسنا از پیر و شیر سیستانی با تفت و چشم برادر و کوشش نمودند
که دانا خسرو خان جلی از پیشید و میرزا عقیقی و سرخو را بنزد او رسول فرستاد و پیام داد که من جبب فرمان داشتم
ماورم که در هر محاکم و تمامت حدود و ثغور سفر کنم و اگر حاکمی در بنظم نامم بعضی رسام ملکه خود معزول کنم بکن
و خداوت مرا با خود داشته و نیز سیدانی کنج و ذخیره مرا کس بنا ندارد و ما ما معادل پنجاه هزار تومان زر مسکون
از کنج خاص خویش از پیر و ایشار کنم و قرار بسند حکومت متوار بگذارم چون میرزا عقیقی تسلیع رسالت کرد در رضا
قلینان ایستاد را با او داشت و شبانگاه بنشست با سید سوار طریق لشکرگاه خسرو خان گرفت و صبحگاه در آن
خسرو خان تخت از بهادر سر پرده داشت کرده و او را محاکمی ننهاد و روز دیگر چون رضا قلیخان نزد یکبار آمد
و بر براط نشست ناگاه روی با او کرد و گفت همانا تو از بد قتل من نزد من آمده و اگر همیشه و خنجر از بهادر پیکر
واری این گفت و برخاسته بهادر پرده دیکوشه و برزگان رستبان را گفت هم اکنون بنزد او شوید و آلات حرب
اهدای کنید مردم کردستان کفشد ما هرگز با فغان و ایمان این بخشیم اگر چه بعضی هلاک و دمار در آیم من این
اصلا سخنان را فرمان کرد تا برقت و آلات حرب والی را اخذ کرد آنگاه حکم داد تا عبا سقلی خان پسر عقیقیان که در
والی را بر سبی کوهن پالانی بر نشاند و دستش را از قنایه بست و با پا بند سوار راه طران برگرفت و آن سید سوار
که با والی بودند بهت لشکر بر بند و عریان تن شدند از قضا هم در این وقت آن چهار صد سوار دیگر را که والی در استیقای
کنده داشته بود بخریدند و همچنان بهت لشکر خود گشتند و بد ایشان پیرمرد از از بجای ماند بهد عریان بطریق
داشت و بیابان گرفت و خسرو خان با خاطر آسوده وارد شده و پرسند آیات ممکن گشت و لشکر را رخصت
خان خود داد جز اینکه عقیقیان سیرت پراکز لور با فوج خود به داشت و از مینوی رضا قلیخان والی بعد از ورود و مدتی
در خانه میرزا بنی خان میردیان نشد و شد و از آنجا حرب فرمان او را بردست چند تن از توپخانه سیرت را در آنجا
باز دارند و سخن او باشند اکنون بجهت بهمن میرزا بنویم از آذربایجان تا طهران را برقت حبا و سحابت و شکر
شوال اقی بظا هر طهران رسید نخستین است تا بنزدیک حاجی میرزا آقا سی میزد و او را بشغافه بر پنجه شمشیر شکنی از خنجر
از وی پنداشت و این پنجم حاجی میرزا آقا سی میزد در دوازده طهران معلقه عباس آباد که خود بر کوزه گای داشت و پنجم
غازی شکارگاه قوی کن مفر کرده بود با بجهت بهمن میرزا سخت راه عباس آباد برگرفت و هنوز یک تیر پربان آق قلیخان
داشت که یکتن از عوامان حاجی میرزا آقا سی رسید و گفت اجازت میست که از اینجا کامی فراتر نی چه حاجی میرزا آقا
سیرت میاید که توبه خواه پادشاهی و آنکس که دل با پادشاه به دارد با مارا نه بخندنا چار بهمن میرزا راه بگردانید و با یکدیگر بران
و تن خویش مان بود بطرف کن بهار گشت و بعد از ورود در خانه یکی از رعیت فرود شد و بکن از پیر و کیان سران
سلطنت را بشغافه بر بخت شاه غازی شکارگاه او را طلب داشت اگر چه بهمن میرزا ان اوج سخن بخود لاکن در طلب
تعلق عظیمی انداخت و بجهت لکانه منفعت می ساخت با بجهت بهمن میرزا راحت شاه بهادر اختلاف بهمن میرزا حرب فرمان
در دوزخ شهر در باغ لار از مسکون فرمود و از آنجا بعد از روزی چند بمیان شهر آمده در سرای میرزا آقا خان
فرود شد و چون در این وقت چنانکه بدان اشارت شد وزیر لشکر متوقف در کاشان بود و همی خدات تا سرای او را
از بهد خویشن غریب شاه غازی چون به انت فرمود و ما هنوز نام وزیر لشکر را از هیچ خبر نشده ایم گفته او را

جله دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

۴۷۲ برای بیست و پنج سال دیوانی سرکشت و عبدالمحمد خان قورخانچی مال قورخان و شهمزه خان از آنی استرا با دی
از بهر پادشاهی و حفظ قلمرو بزرگوار گرفت اینجور چاکران درگاه شاه غازی با سوره عزت رکاب حضرت
و لیعه آمده اند اما عجب استقلی خان و انشیر دیگر باده معصومید او دیوانی دولت با سوره عزت کشت و میرزا علی سرتی
کچ که از این هنگام و لیعه بیچ راه فرمود و چاکران خویش را نیز فرمان کرد تا اعداد کار کردند و روز نوزدهم صفر از
در اصفهان طهران خیمه برون زده بختین در قریه کن منزل مسرود و از آنجا راه آذربایجان پیش داشت و از کثرت برف و
برودت و از طهران تا تبریز چهل و پنج روز غلیظ برفت فرمود و مردم آذربایجان چنانکه تن پذیره جانکند صیغور کسر طریق
استقبال بر داشتند و شاه و خوار و کامیاب آمده و میرزا جعفر خان شیراز و خادمان برای دیدن حضرتش از نال کوی
داده و تبریز برده و حضرت لیعه بعد از درود و تبریز از آن قوی سلطنت که فدای در نهادش نهاده بود و آن بود که در طبعیت
بودیت داشت معادل و دویست هزار تومان از سال دیوانی خرج صند و قدر و خونس لاریه اسیر آورده و از خراج
آنجا ازین خرج بزیادت آید از بهر عطای درویشان و اجزای دیگر چاکران باز که داشت و هم تازه یک فوج لشکر بنظام کرد و فوج
ناصریه نام نهاد و تبرکت این نسبت همیشه منصور باشد اما میرزا فضل الله وزیر برب فرمان از ملازمت رکاب لیعه بجای
ماند تا جمع و فوج چند اج آذربایجان را با هم راست کند چون اینکار را بر داشت لقب نصیر الملک کشت و در دویست و بیستم
جمادی الاولی از طهران برون شد و شانزدهم جمادی الآخرة در ظاهر تبریز فرود آمد و در روز این پیش خان افتاده بود
که در میان مسلمانان و جماعت ارمنی که در تبریز سکون دارند منافقین برفت از بهر آنکه یکی معلوم از قتل و دقت روت که قوت
تبریز بود و پدید شد و این قصه را محمد خان بیکلر یکی انسی کرد و محمد خان چند تن از مردم شده را که کان این مرتبه پیشان میر
گرفته بند بر نهاده و مردم شهر ازین میث بهم برآمده و گفتند ما هرگز سر بدین حکومت فرو نخواهیم داشت که از بهر یک کتین و کار
چند کس مسلمان را در حبس خانه بنیدانند و پایمال عقاب و نکال سازند با بجهل مردم حرف و اهل سوق که بی سببی غوغا طلبند
و بی حاجتی در طلب لجاجت در بازارها ارباب حرات خویش را فراز کردند و بختکار درآمدند و همه دست و همه استیلا
بنامه درآمدند و در فتنه هر چه یافتند بغارت بر گرفتند چون این خبر در حضرت و لیعه معروض افتاد و چشم شد و هم آن
بود که بقل آنجا رفت فرمان و در بزرگان درگاه زبان شفاعت باز کردند و نیز علم پادشاهان و نایب ملک خویش کرده
و آتش غضب را بزال خوف خانه نمود پس مغرب و نصیر الملک بشهر درآمد و در اصلاح ذات پرتی زی نایب لاجرم نصیر الملک
نیز آن فتنه را بزال پرتی نشاند و مردم را بر سر حرف و صفت خویش از داشت و نذر آتش و ای خبر در اصفهان بودند
کار و دران دولت احمد خان نوایی یاب ایشیک قاسمی را با یکی خا
و تبریز بفرمان و لیعه دولت السلطان ناصر الدین شاه احوال دادند و از مسلمانان مستر و ساخته ازین پیش قوم
که بعد از وفات منوچهر خان محمد الله و میرزا علی محمد باب با رجب فرمان از اصفهان بآذربایجان برونند و در قتل
چون مجوس بدو شده این هنگام شاه غازی فرمان کرد و حاجی میرزا آقاسی نیز عریضه بحضرت و لیعه نگاشت که
بعضی از مردم نادان که یکبار به پند و پیغام از صحنه اند و بزیادت ازین هر مردمانی که مال نباشد و کار معرفت و شایسته
نیز نیستند بنده و در راه و بختیسیل یقین بخورده بود و در طلب فتنه و غوغا باشد و بعضی از آن که کاردین و دینا و دیگر کون شده بلکه
در میان نوایی برسد و بگویند مردم از دور و نزدیک عریضه میرزا علی محمد باب شده اند و ارباب افوا و سخاوت باز داشته اند هم اکنون

شرح سلطنت و جانشیری محمد شاه قاجار

بفرمای تا در اندر چرخ دیده گاه آید و علی بن آن دیده را بجن کن تا سخن ادا و صفا فرماید و کنونی ظاهر و از پند چرخ
شهر را در خط و لید دولت شمس بکشت و وقت افتاد و بفرمود تا باب را در چرخ به برتر تحول و دوز و دوسرای کاغذی بیابانی
باز داشت و در دیگر کاغذی طالع و نظام العلما و علامه معانی و جامع از علی بن شهر را بجن کرد و حکم رفت تا باب نیز در آید
در مجلس علمان شبست چون آغاز مجاد و طراز شد تختین نظام العلما سخن کرد و در وی باب کرد و گفت این کتاب که بکار
قرآن مجید و صحایف سادیه بنام شاه در بدین اصصا را ایران بر کنند است آیا از مقالات شاست یا شمارا انقزی
کرده اند باب در جواب گفت اینک است از خداست نظام العلما گفت سخن بفرمود و متا کردن و درین مجلس بجن بکاری
خواه بود چه بجنان تو جمعی در خوسان بر اه عصیان می بردند و کردی در اندران طریق طغیان دارند سخن بی
کوی و خود از پرده پرزین شواب ازین کلمات بر آشت و گفتاری اینهمه مقالات من است نظام العلما گفت
هانا تو خود را شجره طور نامیده و این سخن کشف آن کند که هر چه بر زبان تو میرود خدای فرایه گفت خدای تو را در
سخن جز این نیست نظام العلما گفت آیا شمار صا داده که مردمان تو را باب نام کرده اند گفت این نام مردمان نیست
بگو خدای مرا به این نام خواند هانسان باب علم ایوقت و لید فرمود من پیمان نهاده ام که اگر تو باب علم باشی مرا این
خدا و ایم و تو را بر نشانم نظام العلما گفت بگو سخن گفتی ایبر المومنین علیه السلام که باب علم بود پسندی قبل از آن عقد
سیف خود و از طبعات ارض و صفات سموات اگر کسی پیشی میکرد در حسب آرزو جواب میکرد اکنون که تو باب علم هست
خویش را در علوم با تو عرضه فرماید و دست نخستین از علم طلب سوال کنم گفت من طلب نخواهم نمود و از علم و دین پیشی
و علم دین را بی نعم قرآن و حدیث نتوان دانست و نعم قرآن بی علم خود صرف و مطلق و معانی و بیان و تفسیر ذالک نشود
و تخت سخنی از علم صرف بیان انداخت و پاسخ گفت علم صرف در کوه کی ملذذ کرده ام و اینک در نزد من حاضر نیست
نظام العلما گفت تغییر این آیت ما از قرآن مجید بنای که میفرماید هو الذی یریکم البرق طفا و طعنا جسم کوی که باطل خود
ترکیب دارد و هم کوی مشان نزول سوره کوثر صیت و تفسیر پیغمبر صلی الله علیه و آله ازین سوره چه باشد نمیگو
و در بیان آن همت خواست باز نظام العلما بجن آمد و گفت معنی این حدیث کوی که در میان ما من طیفه و حاجی حضرت
امام ثامن رضا علیه السلام افتاد قال ما من الاذلیل علی خلافه حدک علی بن ابيطالب قال آیه انفسنا قال لولا
نابنا قال لولا اننا نکنت اترون گفت این حدیث بیت علای مجلس کشف هانا حدیث باشد نظام العلما گفت کریم
نیت آخر متقانی از عرب است معنی آنرا ببارسی کوی بچنان همت لید و یکه باره نظام العلما گفت شرح این حدیث کن که بفرمای
عن انه العیون فانما ظلمت العیون لوانه باذل فی دوازده سر سره و کرد و گفت اکنون چیزی را فرماید و یکه باره پرسش کرد که کسی بکلمات
علاء علی بیت که بفرماید اذ ذل الازل علی انفسی و انفسی علی الانشی و جب انفس علی انفسی و دن اول و الاشی و بچنان ترتیب
کن صفات و جافت ما و کوی در میان اینها در نسبت است تا آخر تو کرامت خویش بر صفات باز شد و کوی کل
اول چرا بهی و مانع است جواب بیچیت و نداشت باز در انداخته نظام العلما گفت یک سخن و یکه باقی آیم اما تو عرضه میکنی
این علوم پیش و قال است و اندرینا بر چشم پیغمبر هر که بگوید دعوی دهد شود معجزه و کرامتی بگوید کند از به کی کسب می سخن
و هر کس به و بخرد و کا ذکر و داین حکام باب سر برداشت و در اندر پرسش کرد که چه کرامت تو می گفت شایسته غازی و جوی
میدانی و دهی خاتم که دروغ آن و کج کنی گفت این توان کرد و لید فرمود نظام العلما از آن کمال و شیوخت دیداد و وصف میکرد

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۴۷۴

درماند لازمست. کتاب باز دارد اگر توانی او را چون کنی تا به وقت با یکدیگر ده گفت این تاریخ تو هم نظم بکنی
 این مرد از همه علوم بیگانه است و با کشف کرامت نیز شناخت باب چون این سخن بشنید بر آشت گفت من یکم
 هزار سال است انتظار دارم و این نظام اهل گفت صاحب لاری گفت به نام گفت صاحب لاری نوعی بوده است
 میاشی گفت صاحب لاری شخصی بی شرم نظام اهل گفت نام تو چیست اسم پدر و مادر تو چیست و مستط الراس شاک است
 و سالیان شایند است گفت نام من علی محمد است و مادر من بی بی است و اسم پدر من میرزا ضای بزاز است و مستط الراس
 شیراز ایک از زندگانیم بی و خیال میکند و نظام اهل گفت نام صاحب لاری محمد است و پدرش حسن و مادرش حسن
 نامیده میشود و مستط الراس آنحضرت ستر من راه و عمر مبارکش از هزار سال افزون است گفت هم اکنون که کنی
 از خویش گویم که بنیخن مرا با و در آید گفت نیکو کاری باشد بگوئی آن کدام است گفت من روزی هزار بیت کتاب بگویم
 گفتد کریم که این سخن بعد از آنکه کار نه کار بسیار که ازین افزون نویسد و این سخن باشد این وقت علامه معانی
 تو در قرآن خویش آورده که اول من آمن بی نور محمد و علی ایچگونه خویش از ایشان برز و بهتر دانی زمانی متعکرات و
 شد و یکو یکی از اهل گفت که خدای در آید من فرموده فان الله غنی ثلثا ثلثا فرموده آید از کجا این نسخ شد از کمال
 گفت ثلث نصف حسن است حاضران بخندیدند علامه گفت که فتم ثلث نصف حسن است شاعر اعظم بر ثلث می گوید
 و حال که خدای من فرموده لنتی خیره خیره نگریت و پاسخ داد و گفت که نه دانسته ام که من بر تخلصه فنیع یکویم و نویسم
 و بر خواند که الحمد لله الذی رفع السموات و الارض و انیظلم و ابغیج و کسر و قواست که در این سخنان و لید با یکدیگر
 از عمر مبارک شانزده سال افزون زنده بود بناید خدای و الهام دولت فرمود بیت و اما تا و الف قد جیا
 یکسر فی السعیه فی التجرع و روی باب کرد و فرمود این سخنان میبود تا چند و مردم عاده را غرا کنی و بغلات
 و چراویشتن را صاحب لاری خوانی الله ما علیم السلام آن هنگام که بجهت های یزدانی بایه مظلوم باشند چنان جا بود که
 بودند و یکیک به دست بنی است و بنی عباس شنیدند که صاحب لاری میخواست مظلوم و مغلوب بود و غیبت ضایع
 این منیت از بد است که چون ظاهر شود و صغره تمام بنیسا با او باشد و جای و برجه عالمیان غدا یزد و بر دنیا و آفتاب
 کند و یکس سر از چرخ بکمر و بیرون تواند کرد و هزار سال از بد آن منیت فرموده که چون آشکار شود با کجا جسیفان نظام الله
 با چوب ادب کند و کاهی و کسب چریق در عقب باشد همانا دانسته ام که در تخریب آفتاب کوشش کردی و در تاسان شد و کاهی
 صبات در برابر آفتاب سر بر نه روز شب بردی چند آنکه و باغ خویش آشت کردی و چون مردی یوانه بوده یکم بقیل فرمود
 لکن اچوت رنج و کینه میفرام که این مردم عوام به همت تو صاحب لاری منی و یکس در جهان با آنحضرت عمل الله فرمود
 میره شد این بگفت و با عوانان و فرشتان بفرمود با محلی از چوب درآمد و هر دو پای بآب استود بپنجه و با چوب بفرمود
 مات فریاد داشت و استغاث و انا بستم می اظهار ضرافت نمود و نظام اهل گفت این از مردم خود را بر سر داشت و
 تعین کرد که کجی میدی سک و خوک خوردم و یکو چنین سخن بگویم و او بپنجه کندی باز گفت بعد از این وقایع و یکو برش
 بچدی بر دند و مجوس بودند و چه در اینال میرزا حسن استیانی ستونی الماک که شرح حال او در ذیل نام او در قوم
 خواهد شد و او را که کانی گفت و بجان جا و بی شتافت فرزند او میرزا یوسف که در زمان زندگی پدر و دیوان
 ماکلیات او داشت بر حسب مشهوره شاه استیغای الماک محمود سید و موقوف شد و خط و قلم بجای پدر رساند

دانشمندی
حق علمانی
الماک

شرح سلطنت و جانشینری محمد شاه قاجار

و هم در ایام علی اشرف خان، که فی حکومت زنجان است با مردم آن بده باز در اجاف و تعدی میرفت و بر
 زیادت ازین خط احوال و مسووع پهلین که در فرمان دولتی علت غایت و از میرزا و وقتی چنان افتاد که فی از مردم آن
 بعد از است که ده یکشب تا با ما و داشت و بی شرط و مزاجت با او طریق مضاجعت که است صبحگاه آفرین بیان از آرا
 و نقد شب و دشمن بجزا که در آنجا و مجاز سر بر گرفت و بمیان مردم آنکند و گفت با این غیرت و محبت میوزنان بر سر کنید
 و با زنان سر برید مردم از کلمات او بگویشیدند و بخود میشدند و اینکمی بزرگ کرده و فرغار داشتند و هدیه
 برای علی اشرف خان آفند و او را بمجاوه انداختند و هم زمانی دیر بر نیامد که از در بام بخانه آورفته و در آنجا بگرفتند
 سرش را بپند جای جراحت کردند و نقش پانز و بی چون بم قتل او میرفت چند کس نام تمام را بشکافند و او را حدود ۱۰
 از شهر مردن شافند و بعد میان قریه در کربحت و صورت عاقل و مدو من داشت شاه شاه غازی احمد خان دولتی نایب
 ایشیک آقا سی برادر فرزند که به آن بده و فاخته علی اشرف خان را روانه درگاه دارد و محض کند که سبب طغیان که بوده است
 و هر که آلوده عصیانیت ما خود داشته بخیرت فرستد احمد خان برفت و علی اشرف خان را هم از کردار و روانه داشت و از
 آن نقد باز پرسید که در معرض داشت که اگر در کناه کار کیفر یابد که تمامت این شهر را بانه باید ساخت چنان غایب گاه
 روح او و تمامت مردم این شهر در این امر متفق بوده اند بهین پروردگار از تقدیر و تدبیر سلطنت داشت
 و قیام سال یکبار و دو بیت و شصت و چهار هجری و خانه امیر شاه غازی محمد شاه قاجار
 در سال یکبار و دو بیت و شصت و چهار هجری چون هشت ساعت و بیت و سه دقیقه از روز دوشنبه چهارم شهر ربیع
 الثانی سپری شد سلطان بنی سخی ملکی آفتاب به بیت اشرف تحویل داد و شاه شاه غازی محمد شاه قاجار باین قم
 لوک نجم جشن عیدی جای برده و در ایام شاهزاده عمره میرزا اندام من مملکت چنان که بر آن اشارت شد بهر کجایان
 آمد و آنجا کشته افتاد که لاجین شهریه شهر مشهد درآمد و مردم را بکیش میرزا علی محمد باب دعوت میکند و جمعی را دستگیر
 و از جانب دیگر علای شد از بهر دفع او اینکمی کرده اند و کار بمقتات افتاد و لاجرم شاهزاده خدتن بطلب او فرستاد
 و او را به شکرگاه آورد و باز داشت چنانکه شرح حال او ازین پس مرقوم خواهد شد و هم در ایام آن فوج که از مرض نفوس
 و سال برافزون بود که باین مبارکش ملازمت داشت بر زیادت کشت چو این پادشاه را که در جگر بزرگ
 در کار غزو و جهاد قدیمی تمام داشت این مرض مزمن او را میکشید است بیشتر وقت ملازم بسر برد و آنجا که بهر وسیله
 حاصل میکرد آن بود که از وج پای و اطم دست آسوده شود چنانکه خود میفرمود اینکامی که مردمان مرا صیغ انداخته
 و دنگم که اگر آن در دراج چند تن مبتت کنند به فریاد و اغوا بر دارند عجب آنکه با چندین درد و محنت و قوت سلطنت
 هرگز باز در رستان سخن بخت نت بخوندند و اینده مرض سبب بقی صدد و شر است خلق او بخت و همواره بار خونی چون
 کل بر بار و خلقی چون هشت بهار مبارک دیدار و خوب کفار و هرگز پناه نهد و را محروم و خواهنده و با یوسسند است
 چند آنکه مات خراج ایران را در وجه چاکران درگاه و زعمای سپاه و علای بلدان و اعیان و ساکنین بر سر برد
 به توجیل و سیر غل را جری و مواجب نه که در دهنه هر کس از دستلستی کرد و حاجتی بخت نه کمال جود و سخاوت و شرف
 چنانچه در ایام و مسوالت نه داشت لاجرم به اینده سال خوانده بود و ان حاجت میکرد و کار به بیکند رفت تا محال بود که
 در مسکو که فرج بود او از محل ایران بر زیادت کشت بعضی از مردم محل چنان دانستند که شاه جواد این سال در

مشهور است
 در
 زنجان
 که
 در
 آن
 زمان

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجله افتخار المیزان

۴۷۶ برخفته است و اینک به ستادی جواز کفایت و درایت رفقا است اندک اندک این بنحمان که شرف پادشاه شده و در کار
مبارکش تعلی عظیم بکنند و فرمود در هم و دنیا ناز خاک کوی و باز از افزون ذنفع اول و بعد از سنگ خاره و برون بزم
مربخل از پنجه احسان کرده ام شبیان نیمه خایکد و در کار بن سخی رود که چو اباد از آبروی برایشان زد و دل توانا شمس
و همچنان بفرمود تا صغیر را تمیز کند و مطبوع ساخته و با دایران پاک کند بدین شرح که مردمان ایشان اند که در خط اول
نیمه که بعد از وفات شهید و تا جلد فتحعلی شاه قاجار اند و خدایه از کبان و ذخیره ایشان را بگویند اینهمه اگر سخت را
از سبب حکومت او و مردم بداند که در کار سلطنت و ابر عظمت ظنی باید نشود و اما معادل شان زده که در دوران زمامت که اند و خد
ایشان از در و پیش و علم بر زبان و فرزند ان ایشان باز که از شمس و هم بفرمود و اگر و چندان بودیم نه می ایستیم زیرا که
چشم بر سخت و تیغ است و براج و خراج مع اقصای چنین پادشاه و او را در امراض و اتمام مقام از کوشش فی و ملک
چنانکه میخواست باز داشت و همه ساله از بن پیش بود که بهنگام با جوار و سورت که از طهران یک و در سنگ بیرون شود و
سپاه و تراق فرمای و بهنگام فریفت بهار الکک مراجعت نماید این بهنگام بعواید حاجی میرزا آقا قاسی و فرات رفت
که بر فراز قریه تجریش بنیان قلعه استوار کنند که هر سال پادشاه از بهر سبب و اقامت جویه لازم
بنیان از سنگ و ساروج و دیواری عظیم و عریض بنیان کردند و برج و باره استوار نهادند و با اینکه این بنای سنگ
خار و بود خد قی عمیق بر سنگ خار و خفر کردند و بعضی دور و قصور در میان مستطیل برداشتند با اینکه یک نیمه کار قلعه هنوز
راست نبود معادل صد هزار تومان نزد مسکو بکار رفت و چون بهنگام آستان برسید شاه شاه غازی بدینجا که
داد و همچنان بنایان و دیوار که در آن در عمارت قلعه بکار بودند و نیز یک تیر تاپ و در ترازین مستطیل حاجی میرزا آقا قاسی از
سکون خویش قلعه دیگر بنیان کرده و معقلی متین بر آورد و قلعه نخستین را بنام شاه شاه و قصر محمد بنام نهادند و آن حاج
میرزا آقا قاسی را بنام او عباسیه خواندند و چون شهر رمضان رسید و حج نقرس در دست و پای پادشاه فروئی گرفت
و حضرتش را علیل و ملازم بتر ساخت و این بهنگام بزغم زبان حاجی میرزا آقا قاسی بسیار از مردم ایران بر خیده ظاهر
بودند و همچنان مردم ماکونی که خود را خوب بجای میرزا آقا قاسی میداشتند و بعضی از ایشان قواد سپاه و حکام مدائن
و اصهار بودند و بسج و قیقه از مراتب جوار و احجاف فرو میگذاشتند و جماعتی که از ایرادانی و ماکونی در طهران اقامت داشتند
و از جمله سواران سپاه بشمار میشدند هم با مردم در امتلاخه شراست خلق و خشونت طبع میفرستند و حاجی میرزا آقا قاسی چون
این مردم را خوب بخوبی میدانست و چنان میپنداشت که اگر وقتی روزگار آشفته شود ایشان لازمست خدمت او
خواهند که در دشمنان او را دفع خواهند و لازم گیر کردار ایشان را با خبری بکنند و صغیر و کبیر مملکت را بچیده خاطر
میافتد و یکپس از هم حاجی میرزا آقا قاسی نیروی آن نهشت که این بنحمان را در حضرت پادشاه معروض دارد
و پادشاه را نیز بنیب اتمام امراض وقت محض این امور بود در پایان کار این پریشانی همه مملکت مرابت کرده و چون
میرزا آقا خان وزیر لشکر که از یک و بد سپاه آگاه بود و هر یک از لشکریان را از او پی و امیدی دیگر معرفت چنانکه
نزد کرده با نوبت وقف کاشان بود و در لشکر نیز پریشان شد اگر چه مردم ایران از لشکری و رفیت جز بیعت
پادشاهان قاجار کردن نمی نهادند اما این بهنگام کار را از عظام بیرون بود چنانکه از بهر اخذ جری و مواجب بسیار
وقت بر زبان سپاه از عظامی در کاه را حصار میدادند و حکام بلاد و انفا و مالی دیوان کار باجمالی و با

شرح سلطنت امیر جمعی در سلسله مایه

همیشه بسیار کس از بزرگان و بزرگان در حاکم نشدن به کلاه تعاهد میروند و نه و جاقی از سر و انرا ۷۷
 علی محمد باب در ملکات از دندان در قفسه شمع برسی و بکن شده و گفته اند و دیگر بود و کار در اسان بر آشفته بود و چنانکه
 تفصیل از بعد در جای خود شرح خواهد رفت مع انقضای در قصر محمديه محل شاه شاه غازی هر روز بخت شد و قوی طبعی
 ضعیف گشت چون عید صیام نزد یک نشد و پادشاه از بار عام با چار بود تا مردمان از حیات او بدکان نشود و در
 طغیان بر نیار و نه عیسی خان پسر امیر محمد قاسم خان و انوار که اینوقت ایشیک آغاسی بود فرمان رفت که با دایه
 چاکران حضرت را در پیشگاه حضور بکن کند تا شاه را دیدار کنند و زود القای رحمت انصراف ایشان نماید بآنها
 از طول فاسته انجاعت پادشاه و تب و زحمت افتد با سجد و سجده عید مردمان و پیش روی پادشاه بر صف شده اند
 بزرگان در کاه و در حاشیه ایران رده و بخت من بنده و بر عادتیکه بود سختی چند به تنیت مانده و صغیر تاج مبارک بر بال
 گذاشت که مجلس بکات پیوندد و آن که تا شاه از دوان یوان با فرود شد و حضرتش از فراغت بزرگتر حاصل دادند
 و صایای شاه غازی پنجم و دوان غازی با شتر کبری و محمد علی

در اینوقت با نوری سرای سلطنت مد علیا و الد و لیعه دولت سلطان ناصر الدین شاه از قصر نیار و آن که سکون
 داشت طلب که در فرمود انفس می فهم که چرا لیعه دولت را درین قلیل مدت با مور با در با میان افتد و این حکام
 که روز من بکون میرود و دوان جهان میگویم بر بالین من حاضر نیست چشم من از دیدار او و کوشش من از گفتار او بی
 و هم چنان میرود و کاین مردم که حاضر در الملکات اند بعد از من در هم آورند و فتنه انجمن و پای تخت که حضرت طلب
 مملکت دارد و چون آشت شود بعید نباشد که این پریشانی در تمامی امدان و امصار سرایت کند و کار و لیعه رفت و
 صعوبت اندک آنرا می آید که اگر توانی پس از من تو خود این بعدا بظلم کنی و نام دولت نما از دست گذاری و خزان
 دولت و اثار سلطنت را حفظ و حراست توانی نه تو آفرود و قرب پادشاه و بازی سرای پادشاهی کم از آن باشد که در
 چند تخت و تاج را به اری تا صاحب تخت و تاج هدایه و هم از من با فرزند من کوی که اینجانب را بقا نباشد و بپس
 ابقا بخند با عدل و دود و تیر جهان باقی کن و با مردمان نگوئی فرمای رسول خدای میفرماید خیر انفس نفهم انفس
 یعنی بهترین مردم آنکس باشد که سودا و مردم شتر باشد و فرمود پادشاهی که هدایای خدستی نفی و کار باز را کانی کند
 مرد و او جوان و کس باشد که بجای جرم و خطا نهد و عطا کند و فرمود لیس شده به بالقره اما الله به ملک نفس خد
 رسول عجم و عرب میفرماید تو را انکس نیست که در کشتی گرفت تو را نباشد بلکه توانی قادر آنکس است که بر نفس خد کند
 و عنان نفس را بکند و اندک دیگر فرمود رسول خدا فرماید استشاره من از بحر مشورت مردم با دیانت و امانت و امانت
 خیران به اندیش و با خویش شناسان و مردم را محبت را در حضرت خود مقرب میفرماید زیرا که پادشاهان محبت
 مشقت خویش اند و بفراتین چند کس که بار داده اند آنکس محاربت و مشاورت نخواهند داشت به او پس خدای
 و دود و سر شیطانی بسیار باشد که بهم متفق شوند و کسی با کذب و وسایط آلوده جنایت کند و پادشاه قادر قاهر
 آن بیکجا را تباہ کند پس پادشاه با به حارب باشد و چون که به بار بجا میاید و چنانچه در در عتاب مردم شتاب
 نرود و در حال و حال استیصال نفرماید بلکه عفو و عینات ماند محاکمات و دستبرد چه اگر از عفو کنای پیشانی چند
 بر نداشت که بچشم محبت فرین حاکم که دو چون بماند پادشاه پای رفت و در لیعه بهای ملی بکوبند

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۳۲۱

این محفل برپا شد و در وقت انصراف یافت و بقصر نادران مراجعت کرد و روز دیگر از وجع فترت بسیار
 مدخارج مبارکش پیغمبر رویه شد و هم در این ایام کین از مرده‌دان و دیوار گران که در قصر محمدیه بکار بود
 در خواب چنان دید که شاه سلی سیاه در بر کرده بر منبری بر آید و با یکی که سکن خیمه بود و مصداق صفای نود
 مرثیه داشت و فرمود باد اودان همچنانکه در رسته مزدوران سبک شد شاه بخوان بود ناگاه زمین پر سید و قصه خواب
 ووشین را بگذاشت شاه غازی بتیرا خواب بدانت و فهم که دو کفر مرک اوست که بلاد و مصداق را فرو گیرد و همه
 فرارند لکن ابقای دین صفی و علم خفی بسیکند و دیگر کن نشد و آن مزدور را فراغت و نوازش فرمود و هم
 دودنا در اشتی از نیک کرد و با بیک کیشنه چهارم شوال چون حاج میرزا آقاسی از مسجد عباسیه بر عادت برود
 عبادت پادشاه را تقسیم غم داد چون به روزه قصر محمدیه رسید سداب خان که می از سر بالین شاه
 کناری گرفته نزدیک او شافت و در گوش او گفت که روز پادشاه امروزه اگر نه اشب بشا سگاه و صد حاج میرزا آقاسی
 به سید و هم کرد که اگر بدرون سله آید چون حال پادشاه را بپا داند و دشمنان او را ناخود دارند لاجرم از مردون
 دروازه بقلعه عباسیه مراجعت کرد و در آنجا با مردم خویش بخوان نشست که کار بر چگونگی شود شب رشب ششم شوال
 شاه را خبر داشت از جان در بدن بنود هم در آن حال چنانکه توانست نماز خویش را بگذاشت و خدای را بدهانت بستود
 چه مردی سوخته بود و چون ساعت دسی و پنج دقیقه از شب بگذشت بتلیل کنان تاج و تخت بگذشت و بجان باد
 فرامید اللهم له حل الايمان و در رفع مقام فی فراویس ایمنان هم در آن شب که وی از مردم استقام این آید و سار
 و با اودان این خبر خوش بمرکت جده هایوش را هم در قصر محمدیه غسل غسل دادند و بخوشی بنیا محفوظ ساخته در محفل
 نهادند و علیا سرکبری والدۀ و لیله در قصر نادران این قصه بشینه و سویی کنان شافت و نادر شاه که گذشت
 که چند ساعت قبل از مرگ پسر عبادت کرد و بقصری که در امام زاده قاسم داشت مراجعت کرد و ازین قضاوی بگفت
 چاکران درگاه از دور نزدیک و یک کنان بچشم شدند و آقا محمد و مجتهد را که این هنگام در قریه خویش مقام داشت حاضر کرد
 آبرجانه او نماز که است و این وقت از شناسختگان چاکران که اقدابا قاسم و نموده حسینعلی خان میرالمالک آقا محمد
 مهر و در محمد علی یک ناظر بود و این بنده کلام نیز حاضر بودم روز خمر شوال تمامت شاهزادگان و بزرگان درگاه و سران
 انجمن شدند و علیهای سیاه افزاخته کردند و جده پادشاه را بدین آیین که در زندگی کوچ دهمل دادند شاهزاده عباس میرزا
 نیز از قهای جنازه در پیش روی صفای کرد و پرودگیان برای سلطنت بر قانون خویش راه برگزید و از آنوی بدیخ
 در اسخلاق طمعی و عاقل و جلال باستقبال پروت شدند بدین آیین جده مبارکش را تا ظهر دروازه طهران آورد و
 لاله زار عبادت نهادند و مجلس عزت بیای کردند و با عطای سالکان و طعام زایران پرده بستند این پادشاه
 از آذربایجان بر سید دیگر حادثه که بعد از وفات شاه میرور حدیث شد و اختلاف که در میان بزرگان
 بود و یک کتاب تاریخ شاهان و انجمن فرازنده تاج و تخت سلطان املالین شاه شرح و تفسیر نهادند و علی بنو
 ذکر اخلاق ستوده صفات حمیده شاهان غازی

این پادشاه پاک طینت صافی طویر هرگز است بکوی نیاز و لب لبکوی نیاز و تاج شریف اشرف نیسیا
 و سناک طریقت سر حلقه اوین بود و مات چاکران حضرت راجعت کرد که ایام جده حاضر درگاه نشوند و در ساجد برکت

شرح سلطنت و جانیخیری محمد شاه قاجار

۴۷۹ و ساجد باشد علف داد و تشکیر از که در مصلح عایا بود معادل پانصد هزار تومان برمی آمد بفرمود تا احکام خود
 سند بر عیت پیارند و در آن حضرت در ازای سال دیوانی محبوب دارند و هر مزرع و مری که در محله دولت دارد
 پادشاه و افشار پیش از نگار داران و دیوان مضبوط و بنامعه داشته بودند فرمان کرد تا هر زمان دور شد با لکن کل
 خویش میاورند و هر کدام در محضر شریع شریف سبکشت مسترد ساخت و در زمان سلطنت او چندان صنایع
 و اربع بست استادان چوب دست انجام شد که کلهای دول فارجه در ملاحظه هر یک بختی جاگاه فرستادند و از
 نیم تنه ای چاخانه و قورخانه بنیان شد و بفرمان شد یکبار قوب قند کوب از بزرگخانه و بخت و بر عاده
 کردند و لایق این اعدا چهاره کله مثل و کله قوب و قوب سران و قوب بکشان و قورخانه اما دیگر کردند
 و حاتم خان جادواری کرد و ساختن فیشنگ جدی و افغانی بکار برد و قوب بشاب الکاک کشت و قبی خانی سر آقا
 بر زبان داشت که مدت سلطنت شاه شاه غازی سی که در فرمان زر مسکه بکار تو خانه و قورخانه رفت و در آن
 حضرت بر حسب فرمان فخص و خیال کردند معادل ده که در فرمان برآمد و هم در انیسال از آن پیش که روز ساهانه
 کوتا و شود هر دیه و متبیه و مرتع و مریک در ایران حاجی میرزا آقاسی بست کرده بود و بر طریقت شریعت قریب
 کرده و بنا به غازی هب نمود و این معینه از ده نگاران و مسترفیان و دیوان یکبار و چهار صد و سی و هشت قریه و
 و مزرع بشا آمد و اینکار از بهر آن کرد که بزرگان درگاه که با او دل به داشتند و کاه که در حضرت پادشاه را
 و بکشیات و استعارات کثوف میداشتند که حاجی میرزا آقاسی معادل ده که در فرمان دیه و متبیه از بهر خود داشت
 و هر سال یک که در فرمان صنایع آنرا خود میداد و چون از مریح راه کسی مادر وزارت اوقات نقل شده بود حاجی میرزا
 آقاسی خواست تا ازین و رسته زبان مردم را بیدار و در او مبارک و روزی شاه به بحال او را بست اما مال کند
 شایسته بود که او را و سیم بنفره دهند و جز آب و خاک انداخته بخت پس این املاک را و آنچه در دست داشت پادشاه بخشید
 و یکبار کسی که از شهریار با و کار نامه فسرده او بود از جمله ضریح و روضه عباس بن علی بن طالب علیها السلام که حاکم آن منطقه
 فطیحت و فرمان کرد و پیای خبر و شاهنشاه غازی پیای رسانید و بجای خود نصب کرد و دیگر بر سر قمر شمع محمد صاحب
 کاشن از در شتر بریز بقعه در غریبان کرد و قمر شمع فرید الدین عطار را در پیشا بر قریب بخت و در شایع او که در وقتان
 نظام عمارت کرد و قبر حاجی محمد حسن را در جاده ناین بقعه ریشع پر داشت و زیارتگاهی ساخته و قبر حاجی غازی بعدانی
 در کرمان کسندی بلند بر آورد و در طریق خراسان در منزل میان داشت و دیگر جایگاه خضر قنات نمود و پس از اوقات
 فرمود و در اصفهان بر عمارت که از سلاطین صفویه بجای بود در دست کرد و خود نیز خانه آسجانه نمود و در طهران
 عمارت نیکو برداشت و قورخانه و جباخانه و سده باز خانه با نازه شاهی عمارت کرد و دیگر در ازای درگاه
 و امرای پیشگاه و قورخانه و بیارکس با در جات عالی و تعداد که نام بعضی از ایشان در این کتاب مبارک است
 افتاد و چون بچسبید و کتاب نامخ التواریخ مسطور است و در ذیل احوال این ملک جهان و ذکر هر یک
 شرح میدهد و علما و حکما و دیگر بزرگان که در این وقت بوده اند هر یک جدا گانه مسطور میشود و ذکر حال
 ایشان را در اینجا نگارادون کاری متبکر اگر کن است لاجرم ازین مطلب است و بدو ششم و نام مبارک
 فرزندان این پادشاه را که ششم

توضیح
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

ذکر و دو مجاد شاهی و غازی محمد شاه قاجار

شماره زندان شاه غازی میران و دختران به کام وفات او نینج تن از ایشان میران
اول پراف خاندان سلطنت و فرایق ده دمان دولت و لیکه کردون محمد سلطان ناصرالدین شاه خلد
مکه و سلطان که امر و خیر و آفاق و پادشاه کردون رواقی است بهمان چون از پس این اوراق کتاب
تاریخ این پادشاه ناصر و منصفه طور میشود درین عشق مجال بشرح حال او که محال میشود پرداخت دوم
شاهزاده عباس میرزا که بعد عیش بهنام است در سال یکم از دودیت و پنجاه و پنج هجری در ماه ربیع
متولد گشت و مادر او خواهری خان چهره معنی است و ایشان نسب با صفای بی عباس میرزا شده
سیم شاهزاده عبدالحمید زاده و از فرزندان است و این نام کوچک است و بی میرزا قاسمی بود
و از او چون در هر حقیت موعودین ملا عبدالحمید جدانی مراد حاجی میرزا آقاسی بود و مراد خود را بر شهادت
نهاد و چهارم شاهزاده محمد تقی میرزا و از اعیان کردان اردبیل است پنجم شاهزاده ابراهیم میرزا
و در وی نیز از ترکمانان است اما دختران شاه غازی به کام وفات او چهار تن بودند نخستین ملکه
عزالدوله است و مادر او دختر امیر محمد قاسمان قوالوست و پادشاه و شاهزاده ایران سلطان ناصرالدین
شاه خلد الله مکه احمد خلافت را در او شاد مبارک و مصحف شرافت را سوره سین و تبارک اند و دو
اسیبه خانم مادر او دختر شاهزاده امام ویردی میرزا است سیم عذرا خانم و او با شاهزاده محمد تقی
از یک و در است چهارم زهرا خانم مادر او یکتن از فاضلان سرای سلطنت و از احوال این شاه
زادگان هر یک در کتاب سیم تاریخ قاجاریه در فصل ملک الملک محسن ناصرالدین پادشاه
میشود و هم اکنون غنای قلم را کشیده و خواهیم داشت و تاریخ دولت شاهزاده منصور را که از آفت
مین الکمال و در باد و خواهیم بگذاشت از آنجمله است که مرطاف حاجت ویت است چنین تمنا میرو
که این بنده ضعیف را در میان وضع و شریف چنان بدارد که در نگارش کتابی چون تاریخ التواریخ
هر روز هیچ من گشاده تر باشد چه از سخاوت این بنده در میان چاکران حضرت طبع را طر آهسته
و بیکر و کلمات را ملاوتی و بیکر چه می شود همانا چاکران را در تقدیم خدمات اگر دوی از اشتیاق پادشاه
نرسد تلکاه نتواند کرد و اگر از پادشاه بیرونی بیست کند کوه را بر کنند بیت و همه شیران

ولی شیر علم حمدان از با و باشد و بسدم حمدان پیدا نماید است باد

جان منده ای که نماید است باد ندایا از تو خواهند اتم کراین

پادشاه را که طای پناهنده است بر آرزو مظهر منصور

بهاری و دشمنان او را محذول و مقهور فرای

و درین اسلام را بشیر و بقوام کنی و غزایان آفاق است جبار

خاتم بشری بحق محمد و آله الامجاد و کتبه العبد الضعیف

حاجی محمد رضا تهنیت و تعاضد و المصلح سلطان

تله
هوانده

جلد
سیم فاجاریه
تاریخ دولت شاهنشاهی ایران
خداوند تاج و تخت کیان سلطان ناصرالدین
پادشاه از اکاذیب نیشانه بری است چه من بنده
نکارنده را بسیار وقت حاضر فرموده و فرمان کرده اند
که از وقایع احوال آنچه دیده و دانسته حرفی بزیاده و نقصان
نکن فتح را فتح و شکست را شکست بنویس و همچنین هر حدیث که در
موارد ملک و مدخل مملکت تقریر یافت بی فضول تحریف و تبخیر
تحریر و ارسا اگر در مطالعۀ این قصص و روایات اندک شک و شبهه
باز نماند حاشا بر خلاف عقیدت قائم بیند خداوندان خود را
بر من بنده خرد و بخت چه این خلاف از خلاف رو است
و خجسته است که از لشکر کابلی جانی
باز آید و قطع آن جنگ
بی اختلاف کلمه باز
گویند
و الله
اعلم بحقایق
الأمور

[illegible]

دولت بشکلی دوله را با خود استوار فرمای و چون مبداء من تاج و تخت خاص تو کرد و عباس میرزا بخدا شد و بلوغ رسیده
و قمر میرزا محمد خان دوله را که ایک بیکر یکی دارالملک طهران و کمرته خراج ایران است از بهر او کنج کن و سپرد ازین برود
باید آید محمد شاه بخوان تا بنام من باشد و او و لیسند ثانی دولت است و چون محمد شاه بن شده و بلوغ رسیده همچنان توارنه
خوبی بود و سلطنت در خانه ان توانو قوامی عظیم خواهد داشت این پنجم و ختری از خویشین پسر سلیمان خان تزار بود
و ختری که از وی آید از بهر و عقد کن تا چون فرزند او تحت سلطنت جای کند از دو سوی سب بقول امر سازد چون سخن به بی
رسید آید محمد شاه را سرور و طری مجب روی نمود و از جای خویش پای خاست و از شدت و جد و سع به طرف تپال
جیگشت و چند کرت فرمود و همایش تو انوست همایش تو انوست و بیار افتاده است که پادشاهان بالهام دولت کل
سخن کرده اند اکنون بر سر سخن روی چون شاهنشاه منصور توله شد پدر او محمد شاه و جد او یاب السلطه عباس شاه و جد
نایب السلطه فتحعلی شاه هر ستن زنده بودند و وقت آید محمد شاه را نیز میاد و بهشتند و بدین سرود و بفرصت می نویسنده و فتح
آید بفرصت و کمالت بزرگ از بدین او مطاع میگردند و در تربیت او روزی یکده تا سه سال و چهار ماه و چهار روز و نذر
او برآمد و روزگار فتحعلی شاه و بدین رفت و شاهنشاه غازی محمد شاه بدو امکلا ف طهران شتافت و آج وقت سلطان
بیافیت چنانکه ازین پیش شرح رفت با محمد محمد شاه چون صاحب تاج و کلاه شد و متین و لیسند دولت و جب افتاد برادر
شاهنشاه غازی خاص برادران اعیانی در خاطر داشت که بدین محل یسنع و مقوم یسنع ارتقا جویند و با یکدیگر بجیگشتند
مصلحت رسد که هنوز در غور محمد است لایق نیست که در دول خارج به ولایت عهد میردار شود مادر محمد شاه که دختر میرزا
محمد خان و دولی قاجار است نیز فرزند ان خور از میرزا که هنوز کودکی بود و ستر میداشت و بدین تقدیر از بهر قدمان میرزا
همین میرزا خواستار بود و خالوی محمد شاه مانند محمد باقر خان بیکر یکی دار امکلا ف و ادب یار خان آصف الدوله و محمد خان
سرور و دیگر برادران و فرزندان ایشان تهاست ولایت عهد شاهنشاه منصور را ضایع اند و این منصب را از بهر
زادگان خود قدمان میرزا و بدین میرزا می جستند که عرق سلطنت از خانه ان دوله مسقطع نشود و یکی که کار بر توانو فرود
نیاید میرزا ابوالقاسم قیام مقام چون این با است و لغزش آصف الدوله را نیز در هر کار واجب میسرود و تقدیم این ابریم
عزم داد و شاهنشاه غازی را تحریض میگرد تا مشور و نایت عهد بنام سلطان ناصرالدین شاه رقم شد و وزیر آید
اول خارج از قصه آگاه گشتند پس آن منشور را لغذا آذربایجان نمودند تا بحضرت و لیسند بزرگ برادر که شاهنشاه
غازی فریدون میرزا که این پنجم نایب الایاله آذربایجان بود چون آن منشور را محمد شاه داشت گفت این منصب برای
من انسب بود و اکنون که بنام ناصرالدین شاه برآمد هم مارا اگر بی نیست با محمد بفرمود تا با علی شاه بانه کتر و
کردن سزان سپاه و بزرگان و کاه انجمن شدند و مشور پادشاه را مصلحت نمودند و حضرت لیسند در دول و تخت و تها
مع القصد این شاهنشاه منصور از پنجم عهد ولایت عهد یافت و بهم در آن خرد سالی حشمت پادشاهی داشت خانه
در سلطانین قاجاریه بیچیک از لیسند دولت آن مکات امتات بود زیرا که ولیسند دولت فتحعلی شاه نایب السلطه
عباس میرزا بود و در درگاه پادشاهت اسکندر و عزم در ایاب شاهنشاه هر کشور بود و سالهای هفتم و ده و یازده
و غرضان طلعه بیست او بمشرق و مغرب میرفت با اینند برادران او محمد علی میرزا فرامکدار عراقین و عب و غیر و محمد
میرزا که در مغرب بود و محمد قاجار که در توران بود و محمد میرزا که در هند بود و محمد میرزا که در

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

سختی سربازان و کج رویان و اسرار چون بزرگوار میفرستند برودند سلام میدادند و نایب بسلطه خدمت ایشان مبارزای بیخواب و ایشان را جلوس میفرمود و همچنان محمد شاه غازی آن هنگام که در بیجه دولت بود در محاسن و محافل از علم خود و قوتی نشست و ایشان را قویتر میدادند و از آن امر از آن شاه که خدایش خیر و صبر و عین باور و کمالی که ولایت عید یافت بود در نگاهداریت خدمت یکدیگر از شاهزاده کائنات و مسند و ایران را در حضرت از رحمت جوس نمود و در تحت پادشاهان کردند و تحت پادشاهی در آن بزرگتر میشد و حضرتش روزگار روز با عید می شد تا در سال یکبار و در وقت پیاده و سرجی که امیر اطراف ملک رسیدند درستان کرده و محمد شاه غازی که در وقت پیدایش حضرت و بعد بجای پدرش اینان سپرد و امیر اطراف روسیه را دید که در چون یکبار در وقت و شش و یک سال از بجزت پیغمبر قوشی سپری شد بفرمان محمد شاه غازی و بعد خورشید خدمت دولت ایران که این هنگام چهارده سال بود و مجلس پیش و عرس بجزرند و دخترش بزاده احمد علی میرزا از بجزر او نکاح کردند و در این وقت کار در زم و در زم بیکو آموخته داشت و در ایوان خورشید بستان و در میدان حبشیدی سراقشان بود و در پشت اسبازی شیرینان و پورستان اسبازی کرنی و در بیل بدیده و قمره قند قات و حدیث حاتم اسبزه شردی و هم بفرمان محمد شاه غازی در سال یکبار در وقت و شش و سه سرجی سفر از بیجان فرمود و که آن ملک و حدود و شعور آن اراضی را بنظم کرده و شرح این وقایع نبات و تاریخ محمد شاه مرقوم افتاد و مع القصد حضرت و بعد در مملکت آذربایجان نافه فندان بود تا در سال یکبار در وقت و شش و چهار سرجی خاکه که در کور شد شاه شاه غازی محمد شاه در شب ششم ثال ازین سرای پر مال بجان بایده ان شتافت و دولت بزرگوار یافت و مملکت اینجاست از بفرمان خویش و در وقت کرد و اختلاف کله امیری ایران در در اسلحه و طراند و بفرمودن محمد علیا ستر کبری و در آنه ایه و ایسا چون شاه شاه غازی محمد شاه قاجار در قصر محمدیه رفت به اقرار بر دوازده سالان حضرت هم در آن شب در عین کجاکر که در بزرگیک محمد علیا ستر کبری و الله شاه شاه منصور سلطان ناصر الدین شاه و نفاذ داشت خدمت نخستین قند این فایده را با فرزند خویش کتب کرده و به دست سرجی سبک سیر و انداز با بجان داشت و خود چون سپیده صبح سربازان در هر دو دوی زمین جای کرده از قصر بنا در آن بقصر محمدیه کوچ داد و چون در اطراف قصر محمدیه و در شهر و این مانی و شاهین بنوب و غارت بجزازان و متر دین کمر استوار داشتند جامع را برفع ایشان برکاشت آنگاه چون اختلاف کله نشست نمای بزرگان ایران و چاکران سلطان را یک پیداست و همچنان از شورش مردم کران و فتنه خراسان آگهی داشت بر سلطنت فرزند هراسان بود پس بد سرجی کجاس و وزیر کار آگاه و تصویر آن نمودن کرد و چکنی که هیچ عامل و انا و مصل آن توانا تواند بود بحفظ حوزه مملکت و بقوم و اقام سلطنت به و اخذ اگر چه بادارش مانند سلیمان خان خان خانان و صبی خان پیشکوتاهی باشی حاضر حضرت بود و در تقدیم خدمت شاه شاه ایران در بزل مرد جان فوس ندانسته لیکن محمد علیا پناک بود که با بایده بعضی از ملای و بار طریق مراقبت و موافقت پانده و جانب برخی را و گوید که از اینجاست تا چاکران و بار که سالها بجزر شد که در خدمت بنده و بقای ریشخ و کجای شیخ پیوسته از بلاست مانند یکدیگر که سبب نتواند و بجزر و بایده که واجب افتاد که به حصاف عقل و اصابت رای خیر و نادر پادشاه و بیک نه بیش رفعت و پناه پادشاه

شرح سلطنت جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۴۸۵ تا که برت او در میان مروری و پس پرده خوانی مدد و هوای ل خویش نخواهد و بر آن حکم نغزاید و کجا و از سان
 که از آن شاهزاده عیقلی میرزا کندیت فضل و ادب را با شرافت حب و نسب توأم داشت و وزارت خویش را
 کرد و بصلاح و صوابیه او قامت بزرگان درگاه را که همچون فوج پهل و دوشین از ایشان پیکونی و یک راه نبرد
 چنان با هم داشت که هیچ خاطری را خطری یقینا و هیچ جاشی را خراشی نرسید و این چنین خطیبی خطیبی که پادشاهی
 با سپاهی جیران توانست که چنانکه شرح میدهد و با چون شاهنشاهی سپه‌ای جادیه تحول و او حاجت
 میرزا آقاسی چنانکه مرقوم شد بر خویشتن برانسانگشت نه در کرات سوت بر بالین شاهنشاهی و از آنکه نه بعد از
 بر جبهه پاکش نمازگذاشت بزرگان درگاه که در روزگاری در از از خوشنیت طبع او در عقب بودند چون از وی این
 هر چه دیدند دل قوی کردند و در مخافت او عقد موافقت بستند و بر در آنکس میرزا برست مستوفی الملک حسینعلی
 خان اجدون باشی و انور کی وزیر مختار دولت و سر و زنت صاحب شازده فردوست انجلس اویدار کرد
 و گفتند تا ت قوا و سپاه و بزرگان درگاه از وزارت و امارت حاجی میرزا آقاسی مسترین رحمت و نفوذ او
 و در عزل و عزل او بحدت و همتان شده اند اگر ازین پس در کار دولت نه اعلت کند بعد نیست که کار
 بمقتات انجامه صواب آنست که شما و اربابا کامینه تا خود کناری گیرد و ازین کار کناره جوید و زراعتی در آنجا
 گفتند شما توانمید و از امارت خویش دفع و سید و از مسند وزارت خلع کنید زیرا که شما و این حکومت نه ایما
 و بدین منصب طلب نفرموده اید و از پادشاهی این محکات داده و پادشاهی توانا امانت کرده ایشان این
 سخنان را که افقاده و مراجعت کرد و در دستان خود را دیدار کردند و سواد صند از دستور نمودند و انوقت میرزا یوسف
 مستوفی الملک و میرزا نصرالله صدر الملک و عباسقلی خان و انشیر و میرزا محمد خان کشیکچی باشی و محمد حسن خان
 سردار ایر وانی و حسینعلی خان مقیم الملک و آقا خدایم امیر و غلام و آقا محمد حسن محمد دار و محمد علی بابا و میرزا یوسف
 مستوفی و حسنعلی خان اجد و پادشاهی و جیشعلینی تر باقی و چند تن دیگر از اعیان حضرت با هم سفید گشتن و پیمان نهادند
 چند آنکه در تبعان در از وزارت حاجی میرزا آقاسی کردن کنند و هر کار پیش آید با هم یار باشد و بیایان خان خان
 و میسی خان انیشیک آقاسی باشی نیز با ایشان طریق رفتی و در اراد شتند با بکله انجامت عریفه خار و پادشاه
 عیقلی میرزا سپردند تا بخت ممد علیا بر و بدین شرح که ما را باز غم زبان و در شتی قوی حاجی میرزا آقاسی قوت سعادت
 غانه است اگر ازین پس خدمت و زنت او را مسخض خواهد بود ما را از جریده چاکران محو فرماید و پادشاه
 مضبوط و روی اینکار را یک بندیشید و دانست که اگر حاجی میرزا آقاسی را دفع نه و انجامت مصلحت
 سازفت با او هر که قدرت و قامت نخواهند داشت ما چاره چاره تن از بزرگان چاکران و صند و بزرگان کرد
 بر یک تن یک کرد و تومان بکار گرفته بمقابل صند پناهنده خواهند شد و با رضی میسر خواهند خواهند گشت پس
 پادشاه عیقلی میرزا فرمود که هیچ دانسته که چه از کارگذاران مصلحتی آقا یحییم پادشاه خواهند و سلطنت متداول
 ایشان دولت نام کند چنانکه این نام داین شمت از برای کرده سواران و پیادگان مبت بزرگان در شت و بزرگان
 سواران و دیران بسیارند و در قبایل عرب شجاعت و فرسان و روان باشند و هر کز در میان ایشان کسی سلطنت
 نامیده و حکومت ایشان بدولت نامیده نشود پس قوم دولت و سلطنت با آن مردم است که مغز با دارد و بچه

این
 بخش
 از
 شرح
 سلطنت
 ناصرالدین
 شاه
 قاجار
 است

جلد سیم تاریخ قاجاریہ از مجلدات نسخ التواریخ

۴۸ غزالی بیهوده و چشمه دار و تیر رسای آب می خندد و قتی شنیدم کی از دزدانی نادان روی بام روی دانا
کرد و گفت تو را هر سال از دولت پادشاه دو هزار و سه هزار تومان دزد مسکوک چربا بد و لولایه بیک بگفتن بر باد ده کس
مانند تو را بس باشد من این ندانم تو با بیکرم و بجای تو دیت و سیصد تن سرباز از ترم نامه آنته بود که چون روزگاری
پیش آید بگفتن از بزم نفع ده هزار و سه هزار تن این سربازان ما چون که گشتند ان برانند اگر بخوانند چنان کند که بر تیغ
تیزشان بتوان کاشت و اگر بخوانند چنان کنند که با تیغ تیزشان بتوان داشت ما چنان بیکرم که اینجا بجای
نیتند با اینده شمت دولت و شکوه سلطنت به بن مردم لاغر تن صغیف نیست است که هر سال از خزانه دولت دزدی شایگان
بر ایگانستانند و هر روز بر آب خویش کلام نرد و این نردین سینه و با بلا زمان خود در حضرت پادشاه حاضر شوند
و هر جا مجلس کنند سخنانی بنحیه بگویند گفت واری ستوده توانند ز جهان بر جامه مردمان از شاهزادگان بزرگان
و امیران کرده کرده و بنشیند رئیس اینجا عتاپا پادشاه خواند و ملک او را دولت نامند و نیزه چینی که پادشاه بگفتن با
و بجاییت و درایتی که خدای ابد او داده در میان چندین که در مردم هر که را بخواهد بختد این سخن مافردوسی شکوفایست
چه بگوید و بگفت چه یک شت مرد مسادی بود و در تنگ بزد و بار خای بگفتن بخواه کس مردمانند و از حضرت پادشاه
پراکنده و نخواهیم داشت مع القعه چون پادشاه شاه سخن به بجا آورد و پادشاه از دلیقه علی میرزا فرمود که امرای درگاه
ازین بگوی که سوار و خاطر را در خدمت پادشاه بآئین خیالات لغاتی کند و بگوید که من حاجی میرزا آقاسی را از مسند
وزارت فرود کنم و شتر او را از شا بگردانم لاجرم امرای بعد از اصفای این کلمات دل قوی کردند و مسجکمان در قصر
محمدیه سر پرده افشاده بگواری و تقدیر پر و خستند از آن سوی حاجی میرزا آقاسی دستمه جاس بود که خود بخوان
کرده بود جای داشت و از چاکران دولت خبر شد اسخان کرب و عاتم خان شهاب الملک کس با او آمدن بود
و آن جاعت اگر کسی که بسته لها را و بیشتر از ممالک ایران را و ایران کردند خاصه آن کرده که در دربار اختلاف جایی
و شبها با چراغ بخانه ماریه فنده و اسوال مردم را بمرت بریک فند چون مگو ز خاطر ما بود که حاجی میرزا آقاسی بپوشید
ایشان است اگر چه تا به بخار خا میزند اما هیچکس آن نبرد و خود که از مردم ما که نخی نالایق بر زبان راند و هر کس
که با مردم را امید داشت که وقتی اندکی از بیار که شورشیدار میشد شنه شهر و عس با نداد و کلانتر بگردان با بجهله
بهدار پرده ستور می نمودند و چندا نکند خود را در شمار راستی بجلوه میدادند که دیگر باره آن مرد مظلوم دست بکار دران
دولت پایال غضب و سخط می گشت عجب آنکه با حاجی میرزا آقاسی نیز بتوین سخن میکردند که در کریمه ایشان را پوشیده شد
لاجرم این کرده چندان از در جهات تجارت خلق دیر شدند که بسیار وقت بگفتن از ایشان در میان بزن و با بآ
بگو می کشیده حد کس را جلای سیر و خود را به حد مرد میدانست زیرا که هیچکس با او حرمت نبرد و خود و در قتل
وفات شاه شاه غازی چند کس از مردم در چاشمگاه روز برای محمد تقیخان مبارکباشی آخستند و کمال صغیف سرا
او را از قید و طریف پرورده شد از حضرت پادشاه فرمان رفت که کیفوج سرباز از محمدیه بشهر آورده ایشان را ما خود
تا کما فاکت کرد و خویش با ما می کشند شدت مرض پادشاه و حکیم را نیز تعطیل داد تا آن هنگام که شاه شاه داشت
تاج و کلاه گفت و حاجی میرزا آقاسی دستمه جاس با و پناه جت پناه ما که کئی تخمین کفران صفت او کردند و هزار
کناره و چینه با اینک نزدیک بندان در شهر طرمان جای ده شده و هر یک خود را در جهات و شجاعت و هر یک

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

می پنداشته اینوقت چند تن از مردم با ندی بقصد ایشان بیرون تاخته و هر بیت تن و سقن از آنجماعت را بکمر
 کم از و بنال تنگ آرد و شمیر و فخر و کمرگاه ایشان باز میکرد و بعد از اخذ ثروت و غلبه با فزع و محنت میفرمود و
 ساعت پیش بر نیامد که در قنات شدی بخت اندیش بن بجای بنویز با محمد چون آنجماعت بدین نیت و صفت از شهر خارج
 شدند و باغ محمد حسن خان سردور که به انوی خندق شده خود بنا کرده بود پناه جسته و در پناه او بنیستند اما حاجی میرزا
 آقاسی چون در قلعه عباس آباد خوشین را بی یار و یاریم کرد که سباده انگاه دشمنان با او در آویند و غولش بر زمین
 و زبرد است غیش بدیری اندیشه و کس نیز و یک پادشاه ازاده عباس میرزا فرستاد و پیام داد که عباس میرزا از
 من فرستاد و در عباس آباد نشین کند و چند آنکه شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه از آوینان نرسیده باشد
 بنیابت برادر بختم و در آنمخلای کشته و خزان دولت و سرای سلطنت را عارس و حافظ کرده و مادر عباس میرزا را
 گفت فرزند من بسوز که دیکت و او را از زشت و زیبای هیچ امر آنگی نیست هم دارم که او را میان جماعت فرست
 مبار و فرین و شاعت کردم چون حاجی میرزا آقاسی بدین تیر و تیر و قانع نفس نتوانست که و کتبی بر جلال دولت و توان
 بدین شلیح که چون شاه جمعه و رحمت خدای پرستیده و قنات او بر دست این پادشاهان ثابت است پس واجب شد
 که طریق اتفاق سپرم و از اتفاق بر عذر باشم و خزان و اسانه سلطنت را دعوات کنیم شاهنشاه ایران از آنجا
 به ارا مخلصه و طمان کوچ دهد و سدا بجان که می نیرازد قبل او بحسب تعزیت حاضر شده و در تحویل همه مبارک پادشاه
 سخنی چند بگوید و فریاد میرزا که هم در آن روز از شهر طهران بجلس تعزیت تاخته بود و موافقت امر را سودی نشناخته داشت
 گفت هنوز حاجی میرزا آقاسی از فرمان کردن و حکم راندن دست باز نکرده و او را کجوی تو کنای که کار دارم
 دولت آنچه صلاح دانسته چنان خواهند کرد و تیمور پاشا و محمود پاشا یکدوق و دیگر از اعیان ماکو که هنوز پشت
 با حاجی میرزا آقاسی نخورده بودند چون این کلمات را مسمون و موصافه امر را در قنات و قنات او فرس کرد و متوجه
 مراجعت به عباس نموده او را انگاه ساخته و خود نیز از آنجا بنیستند باغ محمد حسن خان سردور تاخت اما از آنکو
 چون مکتوب حاجی میرزا آقاسی در محاسن امرا قرائت شد در میان ایشان سخن بلا و نعم افتاد و پشاهرا
 فریدون میرزا و بهرام میرزا دل بجات او داشتند در میان میرزا محمد خان کشیکچی پاشی و شاهزاده بهرام میرزا
 کار از مناقشه بکاهت و مناطحت نزدیک افتاد و کشیکچی پاشی چند کثرت از بهر کاهش و کوشش با هم
 و از سوی دیگر وزیر مختار روس و انگلیس نزدیک امرا پیام کردند که شاسب وزارت بجای میرزا آقاسی بنویز
 که امر در طلب تواند کرد بایشان شاه ایران بر سه بهر چه حکم کند و او خواهد بود و اما از قبل دولت خود را
 این سخن میگویند هر که بدین سخن کردن خند و دولت ساخته جنگ باید بود چون کاه به سجا اینجا میده مدینه که
 که مباد و نش بخند که و که خون جمعی ریخته شود پس قسلی گرفت و بجای میرزا آقاسی رفتی نوشت که با آنکه رفت
 که از شاه غازی بده تو کثرت و بیگنات و غمر و سکرات او را عیادت نکردی امر از کجوا اهلاد و دولت بختی
 ما خود خط خانه و خزان صاحب تخت و تاج تو ایم کرد و بسوایه میر شام حاج تو ایم بود پس امر اتم محمد علیا بستند
 به بدان وزیر مختار روس و انگلیس را پاسخ فرستادند و گفتند چند آنکه شاهنشاه ایران بدین شهر و نیامده همه علیا
 فرمان است ما خود حاجی میرزا آقاسی را عزل و عزلت نفرمودیم بلکه این فرمان همه علیا است و این وقت

بدین حکم بپادشاه بنویز که در قنات و قنات او فرستاد و در قنات او فرستاد و در قنات او فرستاد

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ و تاریخ

در ایام قاجاریه مجلس معتبر مدعیان شده و در حاجی میرزا آقاسی همنه اوان سخن کرده و چنانکه
 حکمت و صفت و رخ گرفته که در ایشان خیره بماند و همی گفتند و چارده سال است در ایران هیچ مردی
 سخن برین پرده نیک و نیکو نشنیده ایم و ازین کار گذاره گرفته و حاجی میرزا آقاسی بچاره کشت قش از
 عباس آباد رفته راه شهر میشت و میان آنکه طردان در رفقه بنجانه خویش فرود شده و بر زبان داشت
 که من در اینجا از بدو است خانه و فرزانه پادشاه و دامه ام فغان آقاسی سرب تو بنجانه به و پیام کرد که من توانم
 و نه حکم مدعیان و صوابه به ابر پرورن توانم شد اگر در تقدیم خدمتی باز سرانقت کنم جان بسطات بزم حاجی
 میرزا آقاسی را در این وقت مجال آفت محال باشد و با صدودی از ملازمان خود بر پشت و از دروازه که پهلوی
 شد و نخستین قصد کرد که بجایب آذربایجان راه برگردد و شاهشاه را پذیره شود پس بطرف قزوین یافت آباد که خود میان
 کرده بود شافتن گرفت و از قضا و زیر مختار از قزوین برگشت و بنزدیک او سرعت میکرد تا در برای او باغستان او داشت
 کند و قتی بجای شهر رسید که حاجی میرزا آقاسی یک تیر پرتاب طریق در سپرده بود با بجا آمدن حساب و شتاب
 مسافت کرده و در تاریکی شب دروازه قلعه یافت آباد رسید رعیت قلعه که در پناه رعیت او بودند در نقشه و ند
 تنگی بجانب او بنجاند حاجی میرزا آقاسی داشت که در تاریکی شد و حساب بخت باریک گشت از آنکه
 آذربایجان غمان برآفت و بجانب بقعه شاهزاده عبد العظیم شتافت چون صبح روشن شد نورانه خان شاهسون
 که با چند تن از مردم خود بطلب او تافتن میداشت او را دید که دروید بجانب او در تختگاه آمد هر دو که و غمان بکشد
 و اسبهار را بهیمنه بر جانند نزدیک به دروازه شاهزاده عبد العظیم نورانه خان شاهسون راه به نزدیک کرد
 و نورانه خان طالش که آنیک در میان چاکران مدعیان و زبانشی است لازم رکاب حاجی میرزا آقاسی بود
 غمان برآفت و تنگ خویش را بجانب نورانه خان شاهسون کشاد و او یکسر اسب از مردم او بزم کلاست
 کرد و نورانه خان شاهسون و مردم او لغتی باز پرس شدند و حاجی میرزا آقاسی بخت قد حضرت عبد العظیم در رفقه
 هسته از پشت و از جانب دیگر شاهزاده مدعی میرزا چون برآفت حاجی میرزا آقاسی از میان پرورن کرخت
 با ملازمان خود بباس آباد تافتن کرده و شاید بعد از عازت و یکران بجای بود او برگرفت و برآفت آقا حاجی
 میرزا آقاسی همچنان در کشت آن قد شریفه خاطر آشفته داشت و اندیشه وزیر مختار روس و مجلس را در قی خود
 کثوف میخواست پس از شاهزاده عبد العظیم کتوبی بمن سبده و دست و در عنوان آن نکاشت هذای تو کردم
 هذای محبت کند بر پدر و مادر که در پاره و در کس و در مقامات ایران بعد ق و صفای تو کس نیافتد ام و ازین رو
 این نامه از بدو تو کرده ام می خواهم که کنون خاطر وزیر مختار روس و مجلس را کشف واری و بمن زبانی اگر اینکار
 پیای بری چنان دان که مرا زنده کرده باشی و ایت که کسر بر من خود کرده گیر که در اینجا خویشین را بعد ق و صفای
 ستوده ام چون سخن او میگویم و هنوز آن کتوب در نزد من بنده و حاضر است با بجا در همان روز محض انحال کرد
 نه میشد ایشان را در قی او معلوم داشتم که در حفظ جان و مال او خویشین واری نخندند و او در منصب و در دست
 طبعی نخواهند داشت پس عریضه نکاشته نزدیک ده فرستادم و در آن گسی و ادم چون ازین راه نگاه شد بچاره
 نهاده بودی و در وقت کند و محبت تا آنگاه که بر حسب فرمان ماه بهیات عیالات برآفت چنانکه مذکور می شد

نورانه خان
 حاجی میرزا آقاسی
 بنده شاهسون
 عبد العظیم

شرح سلطنت و جانشیری ناصرالدین شاه قاجار

آذربایجان را از سوی امرای درگاه و در نیم جسد شاه غازیراجل دود و بیاض لاله زار آوردند چنانکه ازین پیش رقم شده بود
 بشده و مانده و آنجا محاکمات که باید یکو حلیف بودند سخن برآید و میان سرای سلطانی در بالا خانه کشیک می نشستند
 و متوقف شوند و بیسج روز و پنج شب بختهای خود در نروند تا آنکه شاه و شاه ایران از آذربایجان در رسد
 پس در آن بالا خانه بختن شده و هم کرده که سباده و مالک محروسه فتنه و فتوری حادث شود چنان صواب شد
 که همه عیال به شد و بد و زن که حکوت و محال دست از خدمت خویش باز نیکند و هیچ حکمی که از سابق رفته و دیگران
 نیکند تا آنکه که صاحب آج و کاه به ارالکت آپه پس این احکام بصلاح و صوابه پیش نهاد و عیقل میرزا کا
 یافت و پشت هر رقم را امرای درگاه خط نمادند و خاتم برزدند و هر قول و سینه را خال که مردم را بود بین را قلم نمید
 احکام کردند و بعد از هر هزار تومان نزد مسکوک از خزانه دولت برگرفتند و بهر کار که خود صواب دانستند بکار بردند
 و حاجی علیخان را که این بختها می نشست و لقب بی بی لاله زار است برای وصول منزل دیوان و از یکسان
 داشتند و عباسقلی خان جوایز و نصیب قزاقی خالصه پرداخت تا مبادا کند مردم و دیگر جوایز که در وزارت
 و قری انباشته کرده اند مردم بکانه پر کنند و کنند و بعد از ورود مرکب پادشاهی لشکریان را علف و آذوقه
 نیکباف شود و چون شاه از ده عباسقلی میرزا برادر عیالی عیقل میرزا از اصفهان سفر طهران میکرد و میرزا
 بنی خان که حکومت اصفهان داشت سال دیوانی را خزانه کرده و انفاذ و ارجحان نموده و خواستار
 کش هزاره نیز بخوان باشد تا مبادا از اینان زیانی رسانند ازینوی چون این خبر به ارالکلاف رسید همه عیال
 جعفرقلیخان قزاق را با یکصد و پنجاه سوار پیرون فرستاد تا هر جا خزانه را دید که بی آسب بطلد آن
 و جعفرقلیخان تا بکاشان رفت و با خزانه باز طهران شد و این احکام چون در میان امر و خلعا چندین بار خوانده شد
 اعظم و زیاده داشتند و در اوایه خاطر با یکدیگر داشتند و در پایان امر وزارت میرزا نصرالله صدر الممالک
 نمادند و او تصدیق ایشان خود را صدر اعظم ایران می دانست و خواستار شد که سرای حاجی میرزا آقا قاسی را
 از بهادر پرور داشته کند تا به آنجا تحویل کند پس بهوایه امرا میسغان بیشک آقا قاسی باشی آغا بام ایدر و پادشاه و میرزا
 موسی ستونی و یکدین و دیگران به ایشان مبرای حاجی میرزا آقا قاسی در نشاند و او را بقتل میقتل و بقتل اموال او را
 جیره کردند و در آنجا نقل و تحویل دادند لکن صدر الممالک را آن فرصت بدست نشد که در آن سرای جای کند این
 آتش شاه ایران بر سید و میرزا قیخان در سخا و فروخته چنانکه مردم می افتد مع القعه آنجا محاکمات که نیست یکدیگر
 بودند کار نیکو نه داشتند و در ارک در انکلاف و زیاده داشتند اما در میان بلد و محاکمین خان سپه اردون
 قبل از وفات شدید ارالک و در آن وقت ده اشعین امر محمد حسن شاه در اجازتی داشت کار او را در حکومت
 پریشان کرد و مردم را به بسیاری تل و سیال بر عیال و خان سپه در ارک کایب انگوه بود و بهر شوره خدا کند
 تا نشد و در آن زمان مکرانی با بساطت آنکه سپه در آن نیز سپه در لقب داشت براق فرستاد و کجای عیال
 فرمانروا کرد و جمعی از سربازان عراق را به ارالک فرستاد و داشت تا با استقبال شاه ایران و از آنجا
 در و در ایشان ملازمت مرکب پادشاهی کوچ دهند تا باز طهران شود عیسی خان و دولوی قزاق که یکدیگر
 در انکلاف بود و میرزا مسعود وزیر دول خارج و میرزا شیخ آشتیانی صاحب حیوان و حاجی و دیگر با سپه

در این کتاب
 شرح سلطنت
 ناصرالدین شاه
 قاجار
 در این کتاب
 شرح سلطنت
 ناصرالدین شاه
 قاجار

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ قزوینی

۴۹۰ متفق بودند ایشان نیز انجمنی شدند و چنانکه امر اردلک استیلا داشتند ایشان در شهر مستولی بودند و چون میان سپهسالار سردار کار بر منجمت سیرت و آن ملیف امرای ارک میبود و دین حریف زعمای شهرند که اندک مساوات و مبارات میان این هر دو کرده افتاد و هر دو قسید گاه و بیکاه بحضرت شهیدار عرضها بکار میکردند و از یکدیگر بیگانه و شکایت زبان میکشیدند امرای ارک همی گفتند ایشان تیسج فتنه می خواهند کرد و اگر نه عراق را از چهر روی افشته نمودند و سر از عراق را از چهر روی امرای شاه طلب کردند و ایشان همی گفتند در سلطنت ایران که پنجاه سال است فتوری نیافته است یک امر اعلیٰ خواهند کرد و بر آن سرزند که بیاورند دولت را بر جمهور مقرر کنند و خود از ارکان شور ستان باشند و اگر نه بیامرد شاه و فرزند دولت را چار کرختند و بجای حاجی میرزا آقاسی در رفتند و همچنان خویش را بنوعی منصب کنند و صدر اعظم بنشانند تا که به انجمن رفت که یکدیگر را باندیه مبارزت امید انداخته ساکنین ارک سخن بر این نهادند که تو بجای باره کوب را از برج و باره ارک بجا نهایی شکاشده خواهی داشت و قاطعین شهر همی گفتند که زمان و فتنه زنده آن شک که در شهر سکون داده است و آسب خواهیم زد و در ارک کار بر شما منصب خواهیم ساخت و چون ده زمان حیات شاه و فغانی حاجی میرزا آقاسی فرج مرا فدا از حسین پاشای سپهسالار خان گرفته بباغستان پیر محمد زکیخان فدی سپرد و دین آیام قدرت حسین پاشا و میان آن فرج فتنه انجمن و چون پدر برادر مراد مراد حکومت داشت آن فرج را از تحت فرمان عباسقلی خان بیدون کرده و خود بر ایشان فرمانفرما گشت و خود فراموشد پیرامو بود و در این وقت خبر رسید که یکفرج سرباز عراقی بحکم سپهسالار سیج سفر کرد و اینک بیک نفری طهران رسید و اندک امر بر ضاجوی محمد حسین خان سردار حسین پاشا را مامور نمودند تا نیم شبی بر سر بازاران عراقی آختن کرد و اموال انجمن را با خود داشت و تفک و دیگالات حب ایشان را بسته و در خلال این احوال میرزا آقاخان وزیر لشکر و برادر او میرزا فضل الله میردیوان که متوقف کاشان بودند اصفا نمودند که حرکت شاهنشاه ایران از آذربایجان بطهران قریب افتاد و در میان امرای اعیان درگاه اختلاف کرده و دی داده و سران و سرکردهگان ماندند از آن حاضر شدن به او اختلاف کراهتی دارند و تقاعد میورزند و وزیر لشکر با خود اندیشید که سفر طهران کند و در اصلاح این امور رنج برد و قبل از ورود پادشاه و تقدیم خدمتی فرایه پس اتفاق میرزا فضل الله و سعد و دمی از ملازمان خود برشته آهنگ طهران کرد و روز سه شنبه بیستم شهر شوال وارد طهران گشت و از روز خروج و از اختلاف که چهاردهم محرم سال یکصد و دویست و هشت و دویجی بود چنانکه که گورشد تا کنون دو سال و هشت ماه و بیست و چهار روز مدت سفر او برآمد با بحد روز و روز و به او اختلاف مردم شهر که روز و شب قرین رنج و تعب بودند رسیدن او را منتفی بزرگ شمردند و یک نیمه مردم با استقبال او بیرون شدند اما در دوا بر امر او بزرگان درگاه حلی کران بود زیرا که چند کس از ایشان با سید وزارت و از روی مصادرات بودند و نمی در امر لشکر و کشور و اعلیٰ میجتنده و دانسته بودند که با بودن او کس را سکانتی خانه و سر ج حاجتی بخند و وزیر لشکر که کنون خاطر ایشان را کثوف داشت در خاطر گرفت که اگر چه بکثرت قبایل و عشایر و مردم و دستان و زنان و دران بر دیوان غلبه ترانم کرده اما در تقدیم خدمت پادشاه خیانتی باشد و من امان از کاشان ندهد آن به نجاشد که حوزة و الکاب و اندک فتنه جانان محفوظ بدارم نه اینکه موجب فتنه شوم بر چنان صواب شمرده که نخستین شایر و فر

آدم میرزا
آقاخان وزیر
لشکر
میرزا آقاخان
وزیر لشکر
میرزا آقاخان
وزیر لشکر
میرزا آقاخان
وزیر لشکر

شرح سلفت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

دولت انجلس مایه دار کند و در آنجا به بار شود تا امر به اندک اگر باو طریق مخالفت پزند دولت انجوز بخشی ریشان ۴۹۱
بخش خواهد کرد پس بایزیه شدگان از دروازه در اختلاف داده و شازده فراموخت کرد و از آن سوی مهد علیا
سره کرمی گنازگار و انبان در کار تواند بود بعوا به پیش ازاده عیقلی میرزا غلی وزیر لشکر فرستاد که از بدو دولت
شاه شهید آقا محمد شاه تاکنون چه دران و احام و عشرت تو گمبیده و بیست تن مرد شاخته در میان ایشان بود و حاضریت
بوده اند و تقویم دولت کرده اند پادشاه قی سشناس هرگز شایا آتوده عیسان سازد و خدمت شمار اسیلابان مجو
نفرزاید هم اکنون طریق حضرت کیره بان عقیدت که از کاشان جنش کرد و می بر زیادت آتاده خدمت بهشت لاجرم وزیر لشکر
سلطانی و آمده بغیران مهد علیا و عمارت خورشید فرو شد و کار گذاران مهد علیا و امان پذیر شد و مجلس اورا
خورشید و خورونی از جلفج خاص نهادند بزرگان دولت و عیان حضرت هر روز و همه شب بزرگیک او انجن شد
در اینوقت از محفل صفای ارک و مجلس کار شد خدمت و اوقات بر زیادت بود و اقامت مردم در نزد او هر ساعت با فزون
میشد اما صدها ملک مشورت و اوقات معظم را خاص ویش می پذیر داشت

در ذکر عیان و عیسان سیف الملوک میرزا و کفراری و عیسان و بغیران مهد علیا بنیت سلیمان خان افشار
چون بعد از فوت شاه غازی قبا لی که در نواحی دار اسخلاف نشین داشتند بزرگتاری بر خاستند ساکرا بزرگترین
مسلکت کردند و از معابر متعار باختند مهد علیا بعوا به پیش ازاده عیقلی میرزا آمدند که در سلیمان خان افشار با جاست
از لشکر جرارد دار اسخلاف به پروان سفر کنند و طایغان کا فوخت را کفر غازی سلیمان خان با چهار صد تن سواره شاه
راه برگرفت تا حد و قزوین برانده و شتر قبا لی را هزاران را از قوا فل بگردانید و راه کاروانیان را کشیده داشت
در اینوقت شمس سیف الملوک میرزا ظاهر گشت همانا سیف الملوک پسر ارشد و اکبر ظل سلطان است و سیزده سال
از ظل سلطان روزگار کمر بسته و این سلفت بنا شد چه بیار افاده است که شازده گان قوی بنیت که باعث میش
روزگار برنده در دوا زده و اگر نه در سیزده سالگی خواب چند و بطوغ علم کامیاب شوند با محو ظل سلطان فرزند خود
سیف الملوک را هنوز که وکی بود که نه آذربایجان داشت و ملازمت خدمت قمر خدایاب است نه عباس میرزا
بکاشت و نایب استلحه و امانه کین از فرزند ان خود تربیت میکند و دختر خود را که هم خواهر بطی شاه و غازی محمد شاه
بود با او عقد بست و از وی سیزده ان آورد و بعد از وفات قحطی شاه چنانکه ذکر شد چون سبب الملوک و بیعت
محمد شاه غازی با پدر خود ظل سلطان موافقت کرد اگر چه محمد شاه بر قتل او قادر بود قطع رحم و عدم قربت روا داشت
و فرزند کرد تا او را در تنه وین برده جای دادند و چند تن بخوان شدند که از دروازه شهر روان نشود زن و نوزاد
او که خواهر و خواهر زادگان پادشاه بودند در دروازه اسخلاف نشین داشتند در روزگار خود را با لطافت پادشاه و بیکی
میکنداشتند چنانکه اسد الله میرزا که فرزند اکبر سیف الملوک میرزا بود و کمال فطانت و دیانت آراستگی داشت و برب
فرمان شاه غازی حکومت سمنان و آسنان یافت و هم دما سخا بود تا شاه غازی و داع تاج و کلاه گفت اکنون
با سواد سنان اینم مد اینقت که سلیمان خان افشار در محال ما و جلا غلظم طرق و شوارع مشغول بود سیف الملوک
فرصتی بست کرده اند و در دهنه وین پروان کریمت و میان قبا لی قزوین که در نواحی شد سکون داشتند و در
در در شیکه مجلس قزوین بود از آن روز و سیمی که محمد شاه با جری او مقرر کرده بود معادل سه هزار تومان انداخته

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۴۹۲ درشت این سیل را نیز با خود حمل داد و میان قبال آورد و بدین خزانة مقتصد و مستعد سوار و سواره بر سر فرود آمدن کرده خیالات سوداوی که در ذرات تنهائی لازم هر کس شود و پنجس چهارده ساله چنانش در داغ و قحطی تمام کرده بود که بیچاره عقل و در اندیش از در صلاح و صواب راه نتوانست کرد پس چنانی سر بر آید سلطنت برداشت و علم و فرطی بدست کرده بفران و سرکردگان سپاه معنای شیر شاه نه گذاشت و بر سر هر منشور چون پادشاهان فرورفتند و فرمان پادشاهان داد بدین شش که میباید در رکاب حاضر شود و از کین ساختن و سر باختن خویش در سینه کشید تا ذاتی که کانی بسینه و اگر نه مخط پادشاهان و خداید یافت و یکم چنین حکم نیز سلیمان خان افشار فرستاد و از قضا در این وقت کین از مردم وزیر مختار روس که چهار هزار دینار به فقر آن بسته داشت و طریق در اختلاف یکدست عهد او بر سیف الملک میرزا افتاد و بغیر سود او را حاضر کردند و آن نذر از وی گرفت و بر مردم خود وقت کرد و خطی بداد که چون بخت سلطنت بجای کند این رز از خزانة دولت برساند و با او گفت وزیر مختار را کوی کردن این از تو بقرض بردم چه امروز مرا فرض افتاد و مع القصد سلیمان خان کتاب او را جواب باز داد و مکتوبی چند بداد که در آن افشار تائبی او شتاب کردند و مستعد سوار فراهم شدند این هنگام سلیمان خان دل خوشی کرده مکتوبی چند بفران قبال قزوین و مردمی که با سیف الملک میر و سلوک میدادند گذاشت و ایشان را از فرود سپاه و مخط پادشاه تهدید و تخویف کرد و خود با یلغار بکباب اوراقین نمود و در بقعه امرا دزد که بجایز سنگ ناسید میشد و سیف الملک را دریافت مردمی که در کنار او بودند و نزد سیم او را میبردند چون لشکر پیکان را دید که در راه می آمدند از جنگی گسند یا تفکیکی گنجینه سیف الملک را بکذاشتند و طریق فرار برداشتند سیف الملک چون این بدید و بشتی عظیم یافت و از بد فرار بر نشتند طریق جلی که در آن عالی بود پیش گرفت تا که فرار و بعضی رساندند بآبراهه سواران افشار بکبر و دستاره شهاب از دنبال او شتاب گرفته و او را با چند تن از خاصان او در ریخته انداختند و با نشتند و با نشتند و هم در این وقت چون بفران مهد علیا اماصلی خان یوزباشی و وزیرانده خان شتافته بودند درگاه شاهنشاه ایران بودند سلیمان خان صورت حال را عرض کرده و معصوب ایشان و انفاذ حضرت پادشاه داشت و آن شب را در بقعه امرا دزد و پایی برده با دادان سیف الملک میرزا با قید و بند بقریه چنار آورد و این قضه را نیز در حضرت مهد علیا و امرای دربار معروض داشت لاجرم مهد علیا که در این وقت سلیمان خان خانان بود به نفع سیف الملک برانگیخته بداد آسوده خاطر شد و فرمان کرد تا او را معلولاً بدار اختلاف کوح و هند پس سلیمان خان افشار بعد از سه روز او را برداشته اند و در واز و دولت بدارک سلطانی در آورد و پنجس جاودانی در انداخت و از بند نظم طرق و شوارع هم بدان اراضی باز یافت و در آن محال بزمیت تا مکه بک شاهنشاه ایران بر سید پس پزیره داده شد و نیزه همان کارزنگ بتفصیل نه سلطنت پر دافت و مورد فاخت و نوزشش شاهانه گشت اما مهد علیا بعد از بیست سیف الملک میرزا حکومت قزوین داد و اسد میرزا در رمان در شریعت سلطنت کرده و دولت در قم غزل او را بدو فرستاده حاضر طریش ساخت مع القصد اگر چه در مقامات ایران بیچکس لایق تخت و تاج نتوانست بدو افتاد خارج نتوانست کرد اما بعد به سلطنت ناصرالدین شاه قاجار مات بلدان و امصار ایران ششگونی داشت . شاهنشاه و آب و شیرین این کوی که از انبشت شدگان کفناشیش و در اش مردم کویا کوی خاموشان است

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین قاجار

۴۹۳
شیرش
مردم برود
جیشد خان
ماکونی

مردی وقت در میان اعیان بیثان که بمقامت و مبارزت میرفت چنانکه در ایام توقف جعفر قلیخان قزاقی که در پی
عمل خزانة بیان لایحه سفر کرده بود همچنان این مقام و متعاقب برسد و تارود شاهنشاه ایران بطریق یکس
نیاسه و شیر برود که در تحت حکومت جیشد خان ماکونی بود از خروافات شاهنشاه غازی آشفته گشت و چون مردم ایران
از جافت ماکونی ماطور بخیده و در ششده مردم برود بریزن یکین که جیشد خان بر خاسته و این هنگام جیشد خان مردن
برود مرد در محالی سیاه خود را راضی بختیاری تابع برود و سکون داشت و با سر پرده و سر باز و ثروتی که امرای بزرگ را
کافی کند روز یکده آشفته پیش از آنکه کس احدی بیا که با مردم آن اراضی از وفات شاهنشاه آگاه شده و ناگاه برسد
تا فتن کرد و مرد مال اورا بکود و در پادین امر جیشد خان از آن ملک بآتن عریان نجات یافت و بسلطنت
جان شد و ماطور بود پس بجزارت مقب و طب سبی و در پادین که در پی کوی کرد و بر پشت و پیکو یک تنه
تا همدان کرج داد و او نیز باغ محمد حسن ظن سردار ایرانی فزود شد و دو یکو محبلی خان ماکونی که این هنگام بر
پنجده است حکومت کرمانشاهان داشت مردم آن بدین از وی دشمنک بودند چون خروافات شاهنشاه غازی
اصحا کرده بودی بشو ریخته و بسیار کس از مردم او را ناخود داشته سلب و ثروت بکوفته محبلی خان با بعد و دی
در آنجا هریت شده ماه آید با بجان برداشت و در عرض راه بکوب شاهنشاه منصور سیرت چنانکه در جای خود که
میشد و در سپهران بدین پیش شرح رفت که خروافات کبری بوجب فرمان شاهنشاه غازی سفر کردستان کرده و
رضای قلیخان ولی را با مجبوشا به ار اسلا و فرستاد بعباده کار و دلدان دولت و در او تو پنهان باز داشتند و چند تن
نه تو پنهان بجات لو بکاشند بعد از وفات محمد شاه که هر کس که قمار خاطر خویش بود فرستی بجات کرده از
میان تو پنهان پران کرخت و بفرج سربازان کروس که در ظاهر سلسله محمدیه او تراق داشتند بجاته و ایشان
بده و دوسر با خود تنقی ساخته راه کرده استان میش داشت و در عرض راه اده تقدی سرباز و قرض ایشان بجز
نیز بر پیکر و مع القصد سربازان بکسبیل که کوهی که مس کرده و خود بکر و دستان هدرفته مردم را بکود خویش بکین
و بمقتضی خروافات لشکری کرده بر سر او تا فتن برود علی خان سربت قرا کوزلو که سرتفت کردستان و در تحت دلا
خروافات بودند و قشادی کردند از ایشان را قوت مقامات بارضا قلیخان بود و لاجرم در قله سنندج محصور شده
و خویشتن و دی پر افند تا آنکه که خبر ایشان در دزد با بجان برکشت و از آنجا شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه
فرمان کرد تا خروافات و علیخان با مردم خود را برگرفته و در بنگان بشکرها پادشاه بسته شده و در آن پس
فرمان رفت تا رضای قلیخان را نیز ناخود داشته بطلان آدهند چنانکه در جای خود که گوری شود

شده شش
مردم کرمانشاهان
بر محب علی خان
ماکونی

بیشتر

چون شب به شب ششم شوال شاهنشاه غازی ازین سزای حال رفت پران بود این خبر موش مار روز جمعه
یازدهم شوال بشیر از بوند حسین خان اجداد با شاهی مقب نظام الدوله که این هنگام حکومت مملکت فارس
سودی در اخای این فرزند است روز دیگر بندگان فارس را بکین کرده گفت شاهنشاهی مریمین رخت بپوش
و شاهنشاهی جوان تحت شست آند و در اجتناب بکفایت و شب هنگام سلطان ناصرالدین شاه با بریده
نقشه روزه و در محله تنبست کرده و نماندند سیم و بنام شاهنشاه فو بکود و مشکم و قاق افاد حضرت

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ تواریخ

۴۹۴ شاهنشاهی ایران داشت و آن اشیاء و دارائی غنی حاضرده گاه شده و چون میرزا فتحعلی امیر نظام اینوقت لمبرجور
 نام داشت و با حسین خان نجاشی دوست و برین دو طلب احکام بود خدمت او را از محل قسطنطنیه ساقط فرمود و قوت داد و او را
 بی پاسخ جواب بجا نبرد شتاب و از مردم شیراز که نجاشی حسین خان را مدد حاضر مقرر داشتند چون بداند
 که او را از خدمت کار و دران دولت ترقی نیست بجا رود و دفع او بدست و همه استان شده و این وقت مدتی
 توپچی و شتر و عراد و توپ و دو فرج سر باز آید بیانی حاضر بود و عزیز خان کوی سر بهنگ سر باز که این هنگام
 مد حضرت شاهنشاهی منصور و سردار گل و ساگر منصور است هم در شیراز اقامت داشت و قبل ازین فایده سیصد
 سر باز و دو عراد و توپ و بعضی ترخان و حکم حسین خان بار خانی گسی سفر کرده تا آن اراضی را بنظم کند و صد تن
 سر باز نیز در خدمت او در اب بود مع الفقه خنقین محمد تقی بن ایل کی شقایق سیصد تن سر باز از گرفته مجوس بود و آلات
 حرب ایشان با آن دو توپ و قورخانه ماخوذ داشت و آن سر باز که در خدمت او در اب بود نیز بی برک و ساز باز آمد
 حاجی قوام کلانتر شیراز که سالها با ایل کی طریق نجاشی می سپردند اینوقت در مخالفت حسین خان سر
 بر لغت پیش کرده پس ایل کی از مردم قشائی و دیو قایل قریب پانزده هزار کس بجهنم کرده و یک
 فرسخی شد و اتفاق کرده آن سیصد تن سر باز را مجوسا با خود کوچ میداد و قوام الملک نیز نزد شهردار و بیخس
 مردم فراهم کرده خود پرورن شده و ایل کی را دیده از نمود و دفع و آن حسین خان محاکمه و مشا درت
 بجای برداشته محاکمه مراجعت کرده حسین خان را پیام کرده که ایمان شتر و بزرگان قایل و برسد و این بدو
 انجمنی کرده اند تا در حرکت و سکون شانشی کنند و رای صواب ما از خطا باز داشته واجب است که شما نیز در این
 محاسن شوری از خوشی کس بجاریه تا فرجام کار را بدینید و کار را با انجام رسانید عزیز خان سر بهنگ و میرزا
 عبد الله منشی حاضر آن مجلس شدند و در پایان امر بزرگان فارس سخن بران نهادند که آن پادشاه که
 حسین خان را بکجاست ما فرستاد و او را تاج و کلاه گفت و ما چه داریم که شاهنشاهی ایران بعد از خود و بطریق
 یاز حسین خان را برکنند ما را نخواهد کرد و صواب آنست که حسین خان طریق و را اصلاح بر کرد و در اصلاح
 خود باز که نرود و بعد از جلوس سلطان و مدد در فرمان بدو بکم رود و اطاعت خواهیم کرد و ایل کی گفت اگر
 حسین خان بجز این کند او را مردم او مقول خواهند گشت قوام الملک و آن محاسن سخن نکرده و چون بشهر مراجعت
 نمود با حسین خان سام فرستاد که من بخت دولت آلوده نمی شوم و اگر خواهی بارک و بیایم و بخواست نقد
 ارک که استوار یکم اگر توانی ایلمانی را دفع دهی حسین خان در آن لشکر بود که باسی هزار کس معاقبت کند
 و هم داشت کبیر حضرت کار و دران دولت طریق حضرت سپرد پس سخن بتوبه و قبیله و اخذ و پیام کرد که من هیچ
 ماه میگویم چون شرط خنقین آن سیصد تن سر باز را که منسوب ساخته و بحسب گفته آید آلات و ادوات ایشان
 منهدم سازید و من فرستید و بگو آنکه چون تو بخانه را از من باز میگيری مردمان در عرض راه ما را مطلق و آذوقه
 ندهند و ما بعد از این که بیا جان سلامت توانانه بدو و دست نذر شتر را که انده اید هم باز ندهند
 فایده و آذوقه پیش اعلی هم نگذاشت روزه مرا صحت بگذارد تا بیس ماه که ده کوچ هم عزیز خان شتر

شیرین سمنگت و جانیگری و عمر و کوشش و قیام

[illegible]

جمہوریہ
مردم شہراز
حسین خان نظام
الدولہ

جلد سیم تاریخ قاجاریه از محمد آقا خان قزوینی

۴۹۶ میرزا سلطان پیشه مت آنجا که کشته شد و منصور از غلبه بجانب دار الخلافه کوچ میداد آن مشهوره که گفته بودی شیراز در کتب نام آورده و بعد از او دو سوکب پادشاهی به دار الخلافه آمد و خان قزوینی نایب همیشه که در آنجا مانده و کثیر از سوار کرده و پشت و روی اینکار را یکبار به چپ و چپ این مستند به آنکه بعد از او دو احمد خان و اعیان فارس و از احکام شاهان آگاه شده و از جنگ و جوش بازگشتند پس احمد خان و آن مجده اقامت جست و مردم را به چم و امید آسایش و آرامش داد و تا آن هنگام که حکام فارس مانده شد و حسین خان را بر جبار محسوس داشتند چنانکه خر قومی می شود

و در آن هنگامی که ملک کرمان و سقاده فضلعلی خان بیگلر بکی با عبداللہ خان صارم الدوله فضلعلی خان بیگلر بکی کرمان و عشره آخر رمضان میخواست تا بجانب بلوچستان تا بخشی کند و از قبایل بلوچ و از این زمان را که زحمت بانه گمان می کنند فوجی میر قسطل کرده و ازین تا فتن و دزدان ساختن هم در خاطر داشت که در نزد کارداران دولت معروض دهد و که حکومت یزد و نیز مراجه باید زیرا که من باید صده و یزد را بنظم کنم و راه کار و اینان که کرمان بفرق کشا و دارم چگونه با عدل پادشاه راست آید که زحمت مرا باشد و صفت حاکم یزد بود و با محمد فضلعلی خان پسر خود محمد علیخان را که سر بپ و فوج قزاقه داغی بود به نیابت خویش در کرمان بگذاشت و میرزا اسماعیل شیرازی را بوزارت او باز داشت و خود به دین و دما به گرفت بیست و دوازده ت و پست و عید بیا بیا بکار می داشت و که در و کین میباید که کشا و داد و بیچسک از مردم بلوچ را ویدار بخرد و ناچار خان بجانب کرمان بر تافت و در آنوقت خبره شاه شاه فازی محمد شاه در بلوک رفسنجان سرگشت و بختعلی بیک عامل آن بلوک مسرعی نزد بیک فضلعلی کسل داشت تا او را ازین غایب آنگهی که قبل از توقف فضلعلی خان این را از در کرمان مکتوف شد چندان از پسر با ابراهیم خان که با اتفاق عبداللہ خان صارم الدوله و میرزا اسماعیل و زیر غزل فضلعلی خان را انتظار می برد و در آنوقت به استنبین شد که اگر مراد جت کند او را اندوخل کرمان طاقت طرمانه و از جانب و بخود فانی خان که سر بپ فوج قزاقه داغی بوده و محمد علیخان سر بپ او را ازین منصب بی میباید داشت و در خاطر گرفت که بزرگ با خود انبار کند و محمد علیخان را از دست و در ایشان دفع دهد و سرباز قزاقه داغی به بعضی از محمد علیخان خاطر رنجیده و داشتند دفع او را می طلبیدند و برخی که ازین شورش و غوغا میباید نوب و غارت بودند با فانی خان بهمدستان شدند و با خود کفش خفین باید دو فوج طایری و قزاق که در آنکه در تحت فرمان صارم الدوله است مستقر داشت آنجا به مراد خویش منصور گشت و بر باد گیرهای باغ نظر و دیگر با مهار آمدند و بیگلر بکی که در مردم صارم الدوله مایه فکله و سافه و بسیار کس را بجا که هلاک و از دست رفتند فوج طایری و سرباز قزاق که در چون بحیر از کین و کید ایشان بودند قریب افاد که پریشان شوند صارم الدوله چون این بدید پیشوایان و لشکر خود را بکنج کرده به دفع دشمن برکاشت و مردم او چون خود بیک باقیه ماندند و خفین قدر خان را بست کردند و دانستند که با تنگ چنگت قزاقه داغی را بپای تو آیدند و بدو تهای باره کو بدار بر باد گیرهای اسیر ساخته و سگهای پروخته ایشان روی باروی کردند و آتش دهنده سرباز مستعد و داغی را وقت اقامت برفت ناچار از فرار باد گیر و بدم منصور و شدند باشد که او به مبارزت از خود و دیگر پرهیز شدند

شرح سلطت و جانیخری ناصرالدین قاجار

چون دانستند که تورخانه بدست یکانه افتاده و یکرمال همدک نیاروند و پشت با یکانه افتاد و هزرت شاه ۴۹۷
 پس عبد الله خان صادم الدوله دست یافت و محمد علیخان پسر فضلعلی خان و ذوالی خان سرکنک و صاحبان شایب
 افواج ایشان را گرفته بازداشت و فوجی را ول برایشان گذاشت و چون از یکجا برودت سرایان یکانب خانه
 فضلعلی خان تاخته و از سیاه و سفید و طریف و قید هر مرد و آنخانه بود و برگرفته و برشته از آن سوی فضلعلی خان
 که حاجت کران میداد چون به فرسنگی آن بد و بر سه از فنیخت لشکر و پس سپرد عقبه یکانه و غارت خانه آن
 شد و است که در چنین وقت اگر از در چاره کو شیه جسم ازین شربت نباشد پس از با نجا خان بر تافت و با کمر
 خان که بجهده و فرسنگ مسافت بود با یغار شافت و در باغی که بفرمان شاهنشاه خازی خود بنیان کرده بود
 فرو شد و با نجا بیج باه که در طریق و در آنخانه بر گرفت و در میزای او که سلطانی بر صادم الدوله تسلیم
 و در بدو که کران موسی خان پسر ابراهیم خان و میرزا اسمعیل وزیران آن زمان شدند و این هر دو با صادم الدوله
 طریق موافقت می سپردند و او نیز با ایشان بر راه مرافقت میرفت اما در اطف و آذوقه از او باز گیرند و در حصا
 نه که کار او دشوار افتد این بود اما آنخانه که صادم الدوله کاه و دو دیگر چیزها که بایسته داشت بمطهره و ابراهیم
 اسمعیل بقلعه ارک و در بوده انباشته کرد و در خلال این احوال غلام حسین خان پسر ابراهیم خان که با عقی از اشتر
 با او یار بودند یکشب در مجلس نمود و لب و قتی که صافی ایغ در دو ما غشش اش که در زبان آورد که اگر حکومت این شهر
 به او داده ابراهیم خان تواند بود من از بر او هم موسی خان لایق ترم بکنان آشوب طلب طلب مال زیاده و حکومت
 مجلس خمر او آفرین فرستاده و بدین سخن به دست و به استان شدند و روز یازدهم ذی قعدة با آلات حرب و ادوات
 ضرب بر شوریدند و بنجانه میرزا اسمعیل آتش بردند تا او را و موسی خان را و سیکر و عریضه تیغ و ترساند میرزا اسمعیل که
 اینوقت در خانه موسی خان جای داشت چون این قصبه بشینه سخت بجهراید و موسی خان نیز نمک شده و هر دو تن
 با اتفاق بیان ارک در فرستند و در جوار عبد الله خان صادم الدوله پناه گرفته غلام حسین خان پسر ابراهیم را غرضه
 غارت ساخت و از آنجا با جماعت اشترامیه ان کجبللی خان تاخته رمل اقامت انداخت و در حکومت را در آنجا مقر کرد
 و روزی چپ که به نیکوز رفت اما از آن سوی فضلعلی خان که بجانب دارالخلافه می شافت چون بارو کان یزدی رسید
 مسری از برادرش بخشعلی خان به و آمد و خطی از میرزا اتیغخان امیر نظام به و داد بدین شرح که جاسب اشترامیه را
 ناصرالدین پادشاه در حکومت کرمان نافذ فرمان باشش و اینک موبک هایون از غمزه بسیار در دارالخلافه است
 بعد از ورود بطهران انتظار نشور شد اما به میدار فضلعلی خان از این حکم قویله ساخت و مراجعت بکران بقیمم غمزه داد
 از قضا در اینوقت محمد ناصر خان ایلیک آقا قاسمی باشی قاجار که امر توکف کران بود و در او در کان کشت همانا
 در عهد وزارت حاجی میرزا آقا قاسمی حمایت دو کوزه مردم ستم بود و یکی آنکه بنانی در کوشش و سبکت که فلان و بهمان
 و دشمنان بکنی کردند و بمجامعت تو مواضد نمادند و یکو بخش که بشیه خط و خاتم مردم را مکتوبی میکرد و بداندیش بر سر
 بود کنایه بودی سبت و آن کشته سبزه و با ترو حاجی میرزا آقا قاسمی میآورد و بسیار وقت بود که بی محض پیش
 که کار و دشمن استوار میکرد و بی آنکه از کس پرسد این سخنان گفتار است یا این نامه تجارت است یا آن چهاره دست
 خویش را از تنبت بر می کند و در از او چاه بجنیض چاه می افکند و گناه خویش را میدهد است و این بزرگ بختی بود

نسخی
 محمد ناصر خان
 قاجار

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

748

از کرم نزدانی و رحمت ربانی انقیاد بود که چون زباندنی داشت و متابعت شریعت میخواست از خود نیز می پسنید
میگردد و بتبع هر سوم و در غایت او و اگر نه با آن استیلا که در دولت و مملکت او داشت و از مردم که مینت را
در حضرت او بزرگ قیمت می پنداشتند بحسب خود اگر این ایران تا مدت خون ریخته باشد و اگر نه که ریخته باشد
اکنون بر سر سخن رسید چون در زمان دولت شاهنشاهی غازی حاجی میرزا آقاسی دل بایرزا محمد خان کشیکچی پاشا
بگردید و بعد از دیدار شاهنشاهی فرمان عزل او را برانداخت و بجای او محمد ناصر خان کشیکدار گردانید و مانند قائم مقامی برزده داد
بسیاحت دولت و سوادت دشمن مملکت متهم ساختند و این نامه را چنان تعبیه کردند که چون حاجی میرزا آقاسی آرزو
بر گرفت و برخواند آورده و نشانخت اما این خبیثت را بر محمد ناصر خان راست پنداشته و جبهه انی بتجملی خان را
بغیر خود تا او را بیرون دروازه طهران طلب داشته از غلامان رکابی که در تحت فرمان او بودند چند تن بر کشت
تا او را بکربان برده و آن را رضی اقامت فرمودند و اینوقت که کار داران دولت سلطان ناصرالدین شاه را
و فیصل حق از باطل بیغیاورانه میدادند تقصیر شده سلطنت را تعمیم عزم داد و از کرمان تا اردکان برانداخت
اما فضلعلی خان چون این بدانت بر وی تاخته و یکبار او را با خود ساخت و از غلامانش اسباب و اسلحه طلب
و ثروت بگرفت و با جانب کرمان از برق جبهه و تربت و از آنطرف در کرمان فتنه و بکودت شد اسمعیل خان
بر او در کتیر موسی خان و در مسیحان جای داشت چون منسوب و محصور شدن موسی خان و میرزا اسمعیل را بدانت
که روی از مردم مسیحان را با خود متفق کرده آهنگ کرمان گردید و با صارم الدوله موسی خان کتولی فرستاد که بکشت
من بدفع غلامحسین خان و در میرسم شایز مردم خود را ساخته جنگ بداید صارم الدوله و نیز احمد او کار کرد و از دو
جانب بر سر غلامحسین خان که اینوقت در بیرون آن بوده هزار میرزا حسین خان را بمقتل خویش کرده بود و تاخته
مردم غلامحسین خان چون بخوان این جوش و جیش شدند بی آنکه زرم دهند هر اسند گشتند و پراکنده شدند
غلامحسین خان بپایان شهر در ریخته خانه حاجی سید جواد پناهنده گشت و هم در آنجا بوسی سلاست یافت و بخانه
برادر خویش حاجی محمد کریم خان شافت اگر چه این هنگام حاجی محمد کریم خان در بده یزد در میگذشت اما خانه او
اینجا داشت چون روزی چند غلامحسین خان در آنجا پناهی برد و خبر رسیدن فضلعلی خان و مراجعت او بکرمان
گشوف شد و یکبار او مخالف و موافق متفق شدند و دفع او را از هر کار واجب تر شمرند صارم الدوله و غلامحسین
و سر باز را با موسی خان سپرد و او را با چند تن برادران و جماعتی از مردم شهر مبارزت فضلعلی خان بیرون فرستاد
چون فضلعلی خان این لشکر را دید که در واداشت که با چنین یکار حکومت این شهر برقرار نماند پس خان بر تافت و بر
مراجعت گرفت و در اینوقت سر می بر سید و کثوف داشت که خسرو خان پسر ابراهیم خان و اما معلی خان و زبانه
که اکنون در هبک فرج کرمانی است بر بدب فرمان بنظم کرمان در میرسند و کتب چند از ایشان با میان شهر آورد
و بعد از اما معلی خان بخارشی میرزا اسمعیل فرستاد که غلام غلام با من کیدی اندیشیده و او را با خود و محبوس در تاسن
برسم و کناه او را که کینه میرزا اسمعیل انجام این امر را با شعله شهر مشیخ کرده و آن غلام تفرس کرده بخانه ملا علی اعظمی
مکه کتین از علای آن بدانت پناهنده گشت و شعله شهر از طلب او باز نمی نشست پس ملا علی نیز پور رفت و غلامخوار
که ازین پس اقامت شاه درین شهر را بدانت است زیرا که شعله شهر بکجه میرزا اسمعیل مرو پناهنده و از غلام محمد بد

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۴۹۹ خواهند است این گفت و مردم کوی و باغ و محراب برای خود خواندن گرفت و انجمنی بزرگ بر ساخت و این پدر و پسر و در خاطر داشتند که با فضل خان تقدیم خدمتی کرده باشند چو کان آن میرفت که بر حسب فرمان کار و در آن وقت و یکبار در کرمان حکومت کند با محمد حامین سپه لاهی مردم شهر را به تیغ برادرک بر شویاند و حاجی سید محمد و دیگران با پدر متفق ساخت چون انجمن بمبارم الد و لر سید و این وقت تو بجان و سبب از او بجنک فضل خان میرود شده بود و بیم کرد که بمبارم مردم شهر برادرک و برش افکند و چهره شوند پس از در معذرت و دستجات کوتاهی چند بشد و فرستاد و بیج سفید بود آتش را استو قیقن ارک در کمال بهیله و هر اسب نصح کرد و باید داد و آن چنان رای زد که میرزا اسمعیل بجان لاهی غمی رفت از در ضراقت معذرت خواست و توبت و انابت جوید پس او باند او ان میرزا لاهی در رفت و این وقت کیم نیکه شهر در آنجا انجمن بودند سپه لاهی آغاز پر خاش نمود و سخنانی و دلخراش می گفت میرزا اسمعیل چند آنکی برش و نیایش و کوس معذرا و پذیرفت و انابت او را اجابت نکرد و سخن از مسافه میباش و سخا به میرزا اسمعیل گفت نه آخرین غوغای عام از بجای کین غلام است که بهین غار چاهند و شد من ان غلام کمتر شتم و به نیازی نپا و آورده ام چرا دست من یکجورید و قدر من نمی پذیرید این سخن فدا کوشش لاهی و پسرش باد و در صبر بود با محمد اشهر و بخود میداد و خبر و یکجورید و نخستین حاجی زین العابدین برادر میرزا اسمعیل را در آن فرادان کردند و چنان داشتند که جان به او داد و جان سلامت برادر پس آن میرزا اسمعیل را با کار و و خبر پاره پاره کردند و لاهی و پسرش نظام و کردند آنجا و حکم دادند تا جبهه او را در غدی پیچید و کشان کشان بیدان کتفعلی خان بودند و در آنده استند و اشهر سلب او را از تن سلب و داشته و بران گذاشتند تا سطح نظاره و صغیر و بگرفت بیایان امر خدتن از طایفه شیخیه پانده و در انکین و تحمیر کرد و با خاک سپردند از پس آن بر حسب امر کار و امان دولت قاتم خان شهاب الملک امر با صلاح کار فضل خان شده و بگرم آن آمد و نیز بعد از در و داین حکومت و از بهر خوشین همی خواست و در امر فضل خان خلل می انداخت چون این قصه معروف شد درگاه شاهنشاه ایران افتاد و شاهزاده طهاسب میرزای سوادیه و در مشور حکومت کرمانت چاکند که میخواستند در ذکر اشعلی شیریز و طغیان اشهر بر آن بد و و غلبه محمد عبده الله بر آن دولت

نسخه
مکتوب
میرزا اسمعیل

و ندان دولت شاهنشاه غازی حسین خان میرزا ملک حکومت یزد داشت و چون خود ملازمت رکاب بر دست نهاد و بود و دوستی خان شیخ مت فاضل شاهنشاه بیابت پر و در یزد اقامت داشت و کار حکومت میکند داشت کار و در آن وقت بجای استحکام امر مکرمان آن جبهه و میرزا علی رضای صدر و میرزا علی و محمد ابراهیم خان میر عبد الرضا خان یزدی و چند تن دیگر بآرامند طلب داشتند بعد از در و داین جماعت بمهران روزی چند برگذشت که شاهنشاه و دواع انجمن گفت و انجمن در یزد و سرکشت و آن مردم کوت و رد و منع بشهر داشتند چون ماضی بودند جامع از امانی یزد که آرزوی چنین روزی بودند آنکه کردند و نخستین به روز دومی شهر تافه سربازی از بهرجات بود از فرب از برج بزمه آوردند و تفنگ و دیگر اداقت و ایشان را بسته و از آنجا به و سر برای دوستی خان رفته و غار دادند و از جانبی که کس را بهی کلور کنند تفنگی چند کش دادند و در این غوغا چند هراس از دوستی خان باز رفت بودند

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۵۰۰ و فوجی از کربلای القاسم خان سرهنگ و ماوندی باز کردند مسجده و یکو حاجی از غیرت نقیضان بر روی
 و او را قید الرضا خان پیشوای و استظهار دوستی خان حاضر شد و گفت ما از نزدیک تو دور نشوم
 تا شاه منصور را مرالدین شاه بر تخت مملکت جای کند و مشور او بدین مذهب برسد و دوستی خان که فاکر
 آزاده داشت اجابت این سنت نکرد و راه او را بخلاف برگرفت و ابو القاسم خان سرهنگ نیز از قهای او
 آهنگ کرد و این وقت اشهر از شهریکبار و حبش کرده و بدو اموال مردم شورش گرفت و در هر مملکت یحیی
 از آن مردم مشهور بود و یحیی ان اسیر گشت در محله کاندکاه بمجده نامی ماک در میان اشرار سخت باز و توانا بود
 رئیس کرده و این محمد خود در زیارت جامه بیع و شرای شیخ کار معاش داشت سیکرد و پدرش عبد الله و نیز پسران
 کار و انشای تجارت بود با بمجده نخستین محمد از یحیی تاج مجوس بنیعد تومان زر مسکوک بقره و غلبه خود داشت
 و بر جاعت اشرار سخت کرد و آنگاه حکم داد که دست از غارت و غنیمت باز دارند و در حفظ و حراست اموال
 مردم خویشتن داری بکنند از یزدی مردمان دوستدار او شدند و او بر جمیع اشرار غلبه جت و قنات محلات
 شهر را تحت فرمان کرد و این وقت تاجران و مالداران به خای خود هر کس به و سیم درز به بدیه میفرستاد و او
 با شراب ذیل سیکرد و در امر خویش استوار میزیست این وقت شاهنشاهی ایران وار و در او را مکنای طهران شد
 و حاجی شرفخان حکومت یزد یافت چنانکه در جاسه خود مر قوم خواهد افتاد
 و در آن مجلس شاهانه ایران سلطان مرالدین شاه و در تبریز و سفر کردن ببلدان واقع بعد از ورود و در آنجا
 چون شب سه شنبه ششم شوال شاهانه غازی محمد شاه قاجار به ارا اقرار سفر کرده ارکان دولت و شناسندگان
 مملکت که در در الملک هدایا اقامت داشت همدل و هم زبان و لبید کردند و مد سلطان ناصرالدین شاه را
 چشم بر او نشستند مدعیان و سرکبری و اهل شاهانه نخستین بجانب فرزند کتبی فرستاد و آکسی به او وزیران
 مختاره دولت روس و انگلیس نیز هر یک بقدر قبول خویش نامه کردند تا شاهانه وزیران از قصه آگاه کنند با بمجده
 تخت نامه و لغو کی وزیر مختار روس بانسکوف که در تبریز فونسل بود رسید بدین شرح که محمد شاه سخت
 مریض است و مرض او چنان صعب افتاده که طبیبان و دانشمندان از مداوا و معالجت او دست باز داشتند
 و نسکوف که این وقت در نفت آباد از بهر بیایق او تراق داشت چون این کتب بهر خواند بهیسی بهر او بر نشسته
 شتاب کنان به تبریز آمد و در شش ساعتی شب یازدهم شوال بدر سرای سلطان ناصرالدین شاه حاضر شده و بپای
 در بان و حاجب معروض داشت که امر امری واجب افتاده که در این نیشب خویشتن را بدین رنج و تعب بگذرانند
 و تا به بجا نماند املا جرم شاهانه اجازه کرد تا حاضر پیشگاه شد پس مجلس را از یکانه بر داشت و انسکوف
 معضون نامه انکشف ساخت شاهانه ایران که آیت یزدان بود چون که پا بر جای هیچ اشعه رای نداشت
 و انسکوف را در تخت انصراف داد و از پس آن کس مطلب میرزا فضل الله بنصیر الملک که این بهنگام منصب
 وزارت داشت فرستاد و او را حاضر کرده قصه این غایب را با او حدیث کرد بنصیر الملک از اصغای این خبر پاش
 از سر بدانت بیخوابت و یونز شده اگر نه از بهوش بکانه کرد و شاهانه بایکنت بر او زد که با خویش بایش
 وادی خویش تیره کن این بهری بناسد که روز آسایش فرد مردم را آذماش کند مرد عاقل است که

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

در مسالک پراگت و مسالک مخافت قتل خویش را پیشیده سازد و از طریق خرم و رویت بجای آورد و اگر در
 مصیبت چندی مانند محمد شاه هرگاه در قیامت عمر را تقویت کند و تسلیت فرستد هنوز اندک باشد اما توان طریقی
 سوگاری بود است و تمام ملک و مملکت را از کف فرو گذاشت تا بندگان خدای را قند و اوج بود و با مال بروج و بیخ
 شود و اگر چه بر آن قدرت است که بختی برابر خویش بنشینم و تا در اصلاح و برانم و بر تخت ملک بای گم چه مردم ایران
 ظاهر خیال بن کاشن است و چشم بوبک بن روشن اما اینکه حرکت حشمت سلطنت را نقصانی باشد باید با تو را
 و تو بخانه و لشکری لایق به در اصلاح کوچ داد اگر چه خراج آذربایجان را من تمامت نبل کردم اما هنوز معادل
 سی هزار تومان نه مسکو که در نزد کجوز من فرست است آذربایز بر گیر و داد و لشکر و بیج سفر کن بغیر الملک زمین است
 بوسید و باز خانه خویش شد و میرزا تقیخان وزیر نظام که شرح حال او و سفارت او با رزن انروم در کتاب تاریخ
 شاهنشاه قازی محمد شاه مرقوم شد هم در اینوقت بر حسب فرمان سخا به بغیر الملک آمد و الله و یرد بخان میرزا حسن
 خانزاده که یار و تو بجا بیاید و دو بی اینک و دیگر مردم را ازین ایام و بیایا کشی هند با داد و لشکر و بیج سفر فرستاد
 نخستین بهضقتن تو بی مبار که در در و خوارقان سکون و دوشده طلب نمودند و کاریشان زده عراة و تب تو را
 راست کردند و منتهان کردند تا از سر باران فوج مراغه و فوج ناصریه و فوج مرندی بر که و ساز خود را کرده فرا
 درگاه آید و این کار را در روز یازدهم شوال مبارک کردند و هیچکس را آگاه ازین مازن فرستاد و در اندک
 مسری که وزیر مختار انگلیس بقونول خویش فرستاده بود بر سید او نیز نوشته بود شاهنشاه قازی را مرضی صعب
 طاری شده و واجب افتاده که سلطان ناصرالدین شاه بقدم محل و شتاب راه بر گیرد و همچنان حاجی میرزا
 آقاسی کوکبعلی خان ماکوئی که اینوقت سردار کل عساکر منصوره بود فرستاد او نیز شدت مرض شاهنشاه
 و سرعت میر سلطان ناصرالدین پادشاه شری طبع را ندیده بود و اصل و اصلی نایب سفارتخانه رویت و است
 صاحب نایب سفارت انگلیس نیز بر سید نه و از شدت مرض شاهنشاه خبر آوردند عصر روز دوازدهم شوال
 مسری همی در رسید و از شتر کبری و محمد علیا و سلیمانخان خان خانان کتبی آورد و در آن کتاب بوقت
 شاهنشاه قازی تصریح شده بود و اینخبر نیز در هفدهم روز پراگند شد در اینوقت سفرای دول خارج به گاه آمد
 و چنین مای زدند که شاهنشاه ایران که به بهضقتن غلام کابی باشد باید و دو باب سفر طهران منتهی
 شاهنشاه کشتار ایشانرا پذیرفتار شد و فرمان کرد تا فوج چهارم و فوج مخبران شتائی حاضر شوند و چهار هزار
 سوار از جاق طالش و شاهپون نیز را بجن کردند و بفرموده هزار و پانصد باب خیمه در ده هفت روز
 سپاه باخشد چون از بخارا باپرداخت بمصوابه به ستاره شناسان سامعی فرخنده و مبارک اختیار کردند
 در سال یکصد و دویست و شصت و چهار هجری چون چار ساعت از شب چهاردهم شوال مسری شد در دار
 تبریز بر تخت سلطنت جای کرد و قاج پادشاهی بمر بر نهاد قاطبه ملا و فضلای آن بلد و تمامت امر و
 آن اراضی در پیشگاه سلطانی حاضر شدند و جلوس مبارکش را بخت دور و فرستادند و در شاهزادگان
 حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و محمد تقی میرزای حاتم السلطنه بتقیل استاده شاهنشاه شاکر و شاهزادگان کثرت
 و یکمیرزا تقیخان وزیر نظام و میرزا جعفر خان شیرالدوله سبغی از زریم از باندگانان بوم که فتنه و بجهت

کردند و فرمان رفت که میرزا جعفر خان ستودت در تبریز بوده امور دولتی تقدیر می‌کنند و یک‌بار به بندر رفت
کاره‌ها را در حضرت سرودن و می‌شنید که بزرگان ماکونی مدتی مدتی حاجی میرزا آقا سی‌مارت در آنجا
و می‌شنید و از طریق اجماع و اعتدال فرادان فراموش کرده بجا آمدن و کینه‌ها را از صواب
آست که می‌نماند ماکونی را تا خود داشته فرمان روایان و قد و شان را می‌باید و از کینه‌ها چه نیجات افزون
در قدهای بارهت حکم او را به بخاران علی کران از منال دیوان تا خود ساخته و کسب جمع و فرج ایشان نزد
شاه دیدار دل‌خیزد و در چشم بگشودن طایفه و فتح ساکک‌هاست نه بر جبهه و صاحب خود و خلعت و می‌نماند
رفت که تا مدت با او کرده و در سرای خویش اقامت کند و این صحت را داده و درین پیش شاه و شاهزاده
معبود به حاجی میرزا آقا سی‌سید داری کل عا که منصرفه فرمان فرستاده و در ایشی می‌کند که بخت آن مرصع بالک
بود و شاید مکتفی بخواهر شاه و در قریف کرد و میرزا تقی‌خان وزیر نظام مبارکبادین محل و منصب در تبریز
و در بخت کرده طوی لایق بکوه مع القصد و در خود هم شوال و در هر آرتن از ابطال رجال سواره و پیاده و آترام
رکاب آگاه شده و شاه شاهزاده این در تبریز بیرون شده و در باسیج فرو داده و فرمان کرد که در هر راه چهارده
عزاده توپهای باره کوب را با قورخانه در پیش روی لشکر عبور دهند و در عرواده توپ که بوزن ثقل باشد با
جنبش جنبش و بند با سجد و باسیج از امرای ایران و صنادید مملکت عرایض و ذرایع ستوای گشت که ما به
بند کایم خسرو پست چشما برده رکشده است و جانها بجز نثار آید هر چه زود آتی بسوزد و برات و هر چه شای
گیری بعد از آن باشد و قنده که است خویش را از حاجی میرزا آقا سی‌وزار و در شاهزاده عبد العظیم نیز سرودن و
و فرود سیف الملوک را با دعوت کخانه و سلوک اودا تا بنده انخانه هم بگذاشته پس شاه ایران روز دیگر از کج
کرج داده بعد از آن و در آنجا با جان آید و یکروزه و اوراق مسدود تا سواره طالش ایکی یافت و از آنجا
تا چمن توپچی علی مسافت فرسود و در آنجا یکروز لشکرگاه کرد و احمد خان ذرائی نایب ایشیک آقا سی‌راما در
قنده پیش روی سفر کند و در هر منزل علف و آرد و سواره و پیاده را آگاه دارد و سپاه و خیمه را نیز حاضر کند تا به
از و در و کوب پادشاهی برنجان قلمز رکاب شوند و در این وقت چون محمد خان زنگنه امیر نظام جای بجهان
جاوید داشت و می‌نماند ماکونی نیز روی بوطن کند است و یکس بر تات پناه ایران تا فرمان بزمید
تقی‌خان وزیر نظام که هم در این سفر و تهنیه بگویند قدیمی که بوده بود وقت امنیت شمر و از کار داران دربار
خواستار شد تا منصب و لقب محمد خان زنگنه اود تفویض شود و در آن منزل منصب میل امیر نظامی یافت و درین
نام بزرگ نامی گشت و در اینجا شاهزاده را کاری بزرگ پیش آمد زیرا که حاجی میرزا آقا سی‌وزارت شاهزاده قاز
محمد شاه خراج ایران را چنان بذل کرده و قبول و سب و خال و اکرام و انفعال مردم متعذر داشت که هر سال ده کوه
تومان خرج ایران از دخل ایران بزیادت بودند تا شاهزاده در این امر از کثرت جوهر پش می‌رفت و در
سلطوره را در اینجا کوهی بود و در این هنگام سلطان نازنین شاه با خود می‌گفت که اگر کار چون وقت نامی کم
مردم ایران بفرمان حق خویش را رضی باشد و اگر بخرج بیدار این بی‌غرام و محل چیست مگر آن کم و در بزم بقوم
صاحب چه جواب خواهد گفت پس صاحب آست که از سید مردم ایران بکین که بجز در حق و عفو حق

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین قاجار

۵۰۳ و سورت خوی و غفلت طبع بر یکس افتخار کند اختیار کم کند از لطف جوانان مشکو به پند و زبر بضع بران
 اندوه خرد و حشمت ایران و نعت نقران و بیکت یزان نخته کند و جلد لیسان با بانایر تان بیکت استخوان بیکت
 آرد تا چون قطع مرسوم شاهزاده میل کند طبعش عیل نشود و چون بر تبول مردی و بر خطرتین کشد از تدریس او
 خاطرش لول بخود و بیکه تا آنجا که جمع و خرج ایران را برابر بخند رحم بر دارد و برادر بخند در میان مردم بود
 این هزار دانه استعداد میرزا قنغان امیر نظام سلطانده فرسود مجب اگر کرد در میان مکان ایران حدس ما از
 وزارت نامزد میکردند هنوز نوبت با دنیا قاناد و این خود جز از کتات طبع و ذرات خاطر شاهانه چه گفته اند دل
 پادشاه را با لکوت خدای راه باشد و در باب دول و پیش که نم باشد با بخت شاهانه ایران دل بر آن بنا کرد
 صدارت اعظم را بهر ذائقه منقوض دارد و این فتنه اقلیمی و کشودن کشوری را برادر تر بود چه مدعیان تبریزی
 و قاتل شاهزادگان و قاطبه اعیان و بزرگان و جمهور قواد سپاه و مسنادید درگاه جز این میزدند و خواستار
 جزاین بودند با یکد شاه ایران هنوز هفتده و اگر نه پیچده سال بود و هانک خواست کرد و همان برادر است بود
 اما یکس را از کنون خاطر کسی نداد کنون با سرخن رویم شعلی خان یوزباشی فتنه باغی بفرمان مدعیان
 و صوابه به امر اباد و عراده و قوب و هزار و پانصد تن سوار از دار اسخلافه تا چمن تو بچی راه برید و پیوسته لشکرگاه
 کشت و میرزا نظر علی حکیمباشی فتنه دینی چنانکه تفصیل آن در تاریخ محمد شاه مرقوم شد بعد از آن نزول
 تقرب در حضرت مامور با قات و در قم کشت و مانکون در بلده قم روزگار میگذشت این بسجده حرکت مرکب
 پادشاهی را از آذربایجان به انت از قم بغزین برانند و در آنجا ششصد تن سوار افش را قزوین را تحریف داد
 با خود برداشت و او نیز در چمن تو بچی بکشت لشکرگاه آمد شاهانه فرمود میرزا نظر علی را که کشته بود و سفرمانی کند و از قم
 به بین حضرت راه برگزید و پس حسن خان سپه حاجی پرن خان را که غلامان تفنگچی در محنت حکم او بودند بغرود که
 نصیر الملک را بگو تا مشوری صادر کند و به ارج حکم چند تن غلام تفنگچی میرزا نظر علی را برداشته تا بارض قم گنج
 دهند و در آنجا سکون فرمایند لاجم چند تن از غلام تفنگچی ن بسج سفر و ثروت میرزا نظر علی حکیمباشی را با خود
 داشته او را به ارا لالان قم تحویل دادند چون در این وقت خبر و در میرزا آقاخان وزیر لشکر که در اسخلافه معروض
 افتاد و امرای دهگاه با اتفاق ازور و او اظهار داشت و دشت کرده بودند شاهانه و دانا می خواست که تاور
 مرکب پادشاهی امر از خشت و تباهی آسوده خاطر باشد هم خفی به ارا اسخلافه فرستاد که میرزا آقاخان وزیر لشکر
 و یکباره سفر کاشان کرده بانه تا شاهانه بعد ازور و و بطهران او را بخواند چون این حکم را به ارا اسخلافه
 آوردند وزیر لشکر گفت من از این آمدن به اسخلافه بودم که تسکین فتنه مازندران کنم و نگذازم به است امرای
 ایران که در طهران اقامت دارند کاری افتد که مورث ذلت باشد مت خدایا که بر این هر دو آرد و خای
 شدم و اکنون که شاهانه در میرسد ازین دو خایه قوب مبارکش را هیچ اگر اه نخواهد بود پس دقت باشد که
 اطاعت فرمان سلطان کم و مراجهت کاشان گیرم چون کار به بنجا پیوست صاحبان مناصب سفار و کتایب
 بمیان امر که سلطانی داده اند و در خدمت محمد علیا و ستر کبری معروض داشتند که ما لهاست دولت انجمن حاکمان
 به هم اندر خدمت و موالاتند و سود یکدیگر را اندر دست یکدیگر اندازد از قبل دولت خود ابلاغ انجمن کنیم که بر کزرها

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۵۰۴ نواحیم داد که کسی مانند وزیرش ازین درویش باشد و از آشنوی کار داران صد علیا نیز اجابت او را راضی ننودند
وزیر لشکر چون در میان بوک و کرافاد و چیم که بود که از اجابت او دولت انجلس بجنبه و شود و از اقامت او را
زبان لاسمت باز دارند و بجنبه چای اجازت طریق حضرت گرفت پس تپری بکنو بنیدیش در هسکا میکو صاجان
مناسب سفارتخانه انجلس و تامت امرائی که در ارگ جای داشتند و بچنان خادمان حضرت صد علیا همه بکن
بودند روی با بخت کرد که اینک بخت و جوش بگذارد این اختلاف کله از آن در است که من بفرمان بنید
آمده و در این رای برخلاف باشد همان بفرمان آمده و ام دوست در کرپان برده و دستخط مبارک شاهنشاه را
که در ایام ولایت عده بود و او بجهل سیع امارت سیع انداخته و چنانکه شرح آن در تاریخ محمد شاه و قسم شد برون کرد
و گفت من بکنم این منتهی تا به اینجا آمده ام و هم اکنون بفرای خویش در خواهم رفت و استوار خان غم داشت تا آنکه
کشتاشت و فراتر آید که بکنده حاکم است و بنواز و دوست و دشمن چون آن خطبه بدیدند زبانها بکام و در
پس وزیر لشکر از ارگ سلطانی بفرای خویش در رفت و برادر او میرزا فضل الله این جوان هم در خانه خویش
گرفت اکنون به استان خویش گزیم از چمن نوبی موبک سلطانی کوچ بر کوچ تا بسلطانی علی مسافت کرد و در میان
زنجان و سلطانی خسرو خان که جمعی با اتفاق علیخان سربت فراگز و نو و فوج سرباز تقبیل شد و بخت صحن
مسکنت بر خاک نهادند چه از از بایجان فرمان شد که خسرو خان که دستار برضا قلیخان بگذارد و طریق
حضرت برادر و با بخت روز و روز و دشت شاه زنجان و فوج قدیم و جدیده حمله با هزار و پانصد تن سوار پیوسته
رکاب شدند و هزار و پانصد سوار شاهسون نیز از راه برسید و شاهنشاه ایران در سلطانیه یکروز لشکرگاه کرد و
عرض سپاه دید و تو بخت و تو بخت و تامت سواره و پیاده و از پیشگاه حضور عبور داد و هم دارا فخری محمد محلی خان
ما کوئی چنانکه که کشته از کشته ایشان بر گاه پیوست بی فرمانده کردن و بیکم طلب محضرت آمدن و موجب بخت
و غضب کشت فرمان رفت تا او را خود داشته بنده بر نهاده و ادات حثت و ثروت او را باز گرفتند آنگاه
فوج خسرو را مسدود بوقف زنجان شدند و فوج فراگز و نو را اجازت بکنده داد و تا خویشتر را بک و ساز کرد
ساخته سفر خراسان باشند و غم خویش عبدالله میرزا را بکنده کشت و باز گذاشت و میرزا شیخ قویصر کانی را
بوزارت او بداشت آنگاه از دارا فخری خسرو سپاه قزوین کشت فوج افشار قزوینی و سوار ایل و اوس
که در نواحی قزوین سکون دارند تامت حاضر رکاب شدند و چون ایشان را ملازمت رکاب بجا
نمود بانور بوقف در قزوین آمدند و هم از آنجا طریق دارا سخلافه بزداشت مردم همدان تامت
شاهزادگان و جمهور امر و قاطبه اعیان استقبال شاهنشاه را راه برگرفتند و بخدمت حسن خان سردار
ایروانی که در عرض راه از دربار سلطانی بدو خطی آمده که مارا سمیع افتاد که بیرون قانون چاکر کی
جنبشی هسی کنی اگر ازین پس سراز سراسی خود بد کرده بفرایم تا سرت برگردد لازم محمد حسن خان
لازم سراسی خویش بود و دیگر مردم فوج از پس فوج شتاب میگردیدند و در عرض راه بر رکاب
می پیوستند من بنده با اتفاق میرزا شیخ صاحب دیان به آشنوی سلیمانیه تا خیمه خاک بی آب
سیمان بزبان بکنده قویای دید و ساقیم و عبود اف شاهانه قرین معافرت پیکرند آیدم معاف

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۵۰۵ ملک پادشاهی برین شکوه و ذری از سلیمانیه بقریه یافت آباد نزل مسعود و سرار و سلطنت افزاینده گشت امرائی که در ارگ جای داشتند برین بخت که ارگ سلطان را توارستیم می گذاشت تا به وقت پذیر و سلطان بخورده بودند دریافت آباد زمین بوس درگاه کردند میرزا نصرالله صدرالملك هنوز خود را صدر اعظم می پنداشت و آرزوی اقامت در سرای حاجی میرزا آقاسی داشت دریافت آباد که در سرای امرونی پادشاه با میرزا تقیخان امیر نظام گشت و سرای حاجی میرزا آقاسی برای مقام او تعیین یافت مردمان تفرس کردند که امارت نظام و صدارت اعظم خاص او خواهد بود صدرالملك و جماعتی دیگر از بزرگان در تخریب این امر از قدرت خویش بر زیادت جنبش کردند و کوشش ایشان را با تشدید حکم پادشاه مخالفت کرده و گفته بودند درین منزل چون صدق نیست و حسن طوالت میرزا سعید خان که اکنون وزیر دول خارجی است کشف افتاده و سکانت او را در فضل و ادب و استقرای نظم و ترتیب و عرب و استیغای چند گونه خط و استقصای چند گونه لغت باز دانسته شاه ایران صلاح و صوابه میرزا تقیخان محتسب را بر سایر جواهر و ترقیم اسرار گفته را با او مغفوض داشت با بجز روز و یکی که جمعبیت و یکم شده بقعده اسرار پادشاه ایران از یافت آباد بشهر همدان و آمد و میرزا تقیخان را بر ساعت بر افق و دیگر خلعت کرده و نام بزرگان و اشراف جریه کردند که شب شنبه بیت دوم ذیقعد و میان سرای سلطنت پیش روی عمارت کلاه فرنگی حاضر شوند و بکلمه اصداء ستاره و شاسان در صد و نمان چون هفت ساعت و بیت ذیقعد از شب پرسی شاهنشاه و بخت رخت سلطنت را که از هفت پیر میراث داشت طلب فرمود و آج کی را که چهارمین میزان از یاقوت ربانی و دیگر جواهر شاهوار تر صیقل یافته بر سر نهاد و باز و بند های دریای نور و تابان را در آن بعضی از جواهرش را از تحفه قیمت بیرون نموده اند بر بست و رفته های لالی منظم در آن گردانده با پخته گویا تر و برابر برتری ترانده در دوحال گرد و شمیر لاسس را که در دست چنان پادشاهی جهان گشت به بر میان بست و بر تختی مرغ و شکل بر پشت حاضران حضرت رده بستند و در کفاسی نهیست و نهیست گفته من بنده نیز چون که یک شتاب بر دیا آفتاب بخوان بودم و بر آن مجلس مبارک یاسین و تبارک میرز دوم و هم در آتش میرزا تقیخان امیر نظام را بسجاده که داشتی آن تبار از نروا آید از تنضید داشت خلعت شاهوار رسید و نام آتاپکی و صدارت اعظم با امیر نظام توأم گشت و رتق فنق تمام امور بخند و خاتم اسلام آمد و از پس آن روز و دو شب شنبه پست و چهارم ذیقعد که امیر شاهنشاه ایران بار عام در داد و در سرای شیخ سلطان و ایوان بزرگ جهانمائی بر تخت بر تاج گیسو مجلس فرمود و صفایه امرا بر بست حجاب و شیلان کامیاب و شیرین روان شدند و از پس آن میرزا تقیخان بر دساده وزارت جای خفت و نظم مملکت و تقویم امور سعادت پرداخت محمد حسن خان سردار را خواستار شده تا شاهنشاه کنایهش را مغفود داشته از ملازمان درگاهش ساخت آنگاه که در آن ایران از یک یک و دوده در محضر خویش طلب داشته با ایشان سخن در انداخت و گفت بخت گویا آید بر آوردت اعظم پذیرفته آید تا آنچه حکم کنم گردان نموده ام و امده مخالف خواهد داشت

ایشان چون دیدند اکنون اینجا بر او ستوار گشته و بر سنده حکمرانی کا میکار نشسته ناچار به بن قهار ضا
 دروند و با طاعت و متابعت او موافقت نمایند میرزا تقیخان از آنجا که غایب آسوده گرد و حفظ امور
 و نظم مدوود و ثغور را و جهت سیاست و چون بیشتر در آذربایجان و در کار بوده بود بر امر عراق و مملکت
 ایران حاضری لایق داشت و از پیش شناخته بود که در کار کشور و امر لشکر هیچکس چون میرزا آقاخان وزیر
 لشکر و ناو بسینا نباشد چه از زمان پیش که مستوفی لشکر و وزیر نظام بود در تحت فرمان وزیر لشکر و سرور
 و هنر و ادب هر کار نیکو می یافت و این بهنگام دانسته بود که عقد های درجه یافته و بر همه تافته امرا ایران را
 جز بهر سختی و چه بر وزیر لشکر نتواند کشود ناچار با او طریق موافقت و موافقت گرفت و شرط و داد و ستد
 استخدا و محکم کرد و در جودی و کلی امور مشورت او را مقدم داشت و بهت او مشکلات مملکت و معضلات
 دولت را سهل دانست و زبان او را مفتاح ادب است و دول خارج شمرده و در این وقت میان امر و شیر
 تبرمیس این قاعده و تشبیه این مباحثی استوار یافت و با دل قوی و بران حضرت و مستوفیان درگاه
 طلب نموده جریه و جمع و خرج حساب ایران را از ایشان بجهت و دو کرد و تومان خرج را بر جمع افزون
 یافت پس طبقات شاهزادگان بزرگ را تا چاکران جزو نام هر کس را از مستوفیان درگاه و عارضان
 سپاه و جمیع بخت و از سر سوم و سواجب ایشان لغتی بکاست و در این امر وضع و شریف و قوی ضعیف
 یکدست بده و ستاد و اسپهبد را یکسوخه نباشد و سر میزند و با اینکه در حضرت شاهنشاه منصب استیفا
 فخری بزرگ داشته و در انشاء و قصاید لالی فرایند شاه حضرت سیردم و تاریخ اقا لیم سید جهان اقسام نموده
 زمین را از ده زبان ترجمانی کرده نگار سید ادم و روایت عرایض قریب و بعد از بار بار عام من می آید
 به آن ولایت و طلاق میگردم که سر و دختین پادشاه سیافاده و وقت آمد که دو هزار کس در پیشگاه حضور
 شد و حال فتنه رسید من بنده و قوطای بیاض بر گرفت و بی لگنت زبان تا با خور فتم با سجد تقدیم چنین خدمت
 میرزا تقیخان معادل و هزار تومان در سکو از سر سوم و سواجب من بنده و بکاست اما آنکه میعاد نهاد که چون
 اینجا بر بریزن نم با تو و چندان بهم وزیر لشکر نیز آنچه وی بر ذمت نهاد ضمانت کرد و مع العقد کار به نیکو کرد
 پند آنکه حج و خرج خراج و ایراد با هم برابر داشت از پیش آن بنظم بدان و معاصر پرداخته بعد از به شاهنشاه
 ایران فرمان گرفت که آنکه میرزا بکلیت قزوین پروان شد و میز و اسبی توفی تفرشی وزارت قزوین یافت و آن
 در عشر آخر ذیحجه بکباب مقصد شافتند و شایر رخ میرزای پیر حسنلی برزای از آن فرمای فارس امر بکلیت گماشت
 و محمد کاظمخان پیر محمد حسین خان کاشی وزارت و ناو بر ذمت او در ذمت او طریق کاشان گرفت

نمبر کردن
 میرزا تقیخان
 میر نظام با میرزا
 آقاخان وزیر لشکر
 در جمع و خرج
 ایران

و ذکر شهرش مردم خراسان شاهزاده حمزه میرزا قلی حاجی میرزا عبد الله توفی باشی و جمعی از سربازان
 ازین پیش و ذیل تاریخ شاهنشاه قاجاری محمد شاه قنده خراسان و تا قتل شاهزاده حمزه میرزا به این امر
 شد من خان سالار تا به اینجا که سالار و جعفر قلیخان کرد شاه و سربازان که خنجر و شایر خان قاجار در بخارا
 جای کرد و مردم شده هم اکنون این سخن و آنجا که باز شد و خنجر آید آنجا که شاهزاده حمزه میرزا سخن محمد علیخان
 اولی از بشند مقدس بکباب بخود کوچ میداد و مصفا خان را با یک قوج میرزا و در کار کشیده باز گذاشت و بکباب

شرح سلطنت و جانشینری ناصرالدین شاه قاجار

دست خویش را به تنهایی کرد و او را به مردم آن بد کار بعد و ضعف میگرد سرگردان لشکر که چون دیگر
 پادشاهان بزرگین و کید کید را بخونید و در حضرت خرم به هم سخن گویند بر مصحاح خان حد بردند چون خرم میرزا از
 بخارا مراجعت کرد و بجهت غارت سیاه و خسارت گیاه چهل روزه در چمن کا و بلخ او تراق کرد و وقت یافت زبان
 بشکایت مصحاح خان گفت و نه چند آن خرم میرزا او را حاضر دست ساخت و محض قتلان سرب سپار
 و دو قریب سرب سپاری و دشت رجبای او نصب کرد و بعد از دو روز او بشد سرباز افشار و بدانی سربازانی را آورد
 و دست تقدیر بدو مال و اطفال رعیت شهر و خانه شد و بداند آید آنجا که مردم فرسنگهای انداخته و جات ایشان
 در چمن شد که داشتند و حرات زدن و فرزند آن خود را مستقیم داشتند بخانههای خود آورفته و خرم میرزا چون
 بر سران سپاه و کجی که برپای بود و آن داشت بعد از اصفهانی اینجور کار مباحثت که داشت و از آن سوی مردم
 لشکر که از جرد علف و آذوقه بدیده و مستی در سرفشانند اهل غارت و اینها هر چه میافتد بر میگرفتند و مردم
 مردم خراسان یکبار در بنجیه و خاطر شدند و از طرف دیگر میرزا محمد خان پسر آصف الدوله و قتلار در بنجیه
 حضرت رضا علیه الصلوٰه و السلام ناپسند داشتند و آنکون در آنجا نیز نیست در این وقت فرصتی بدست که مردم
 شد و یکبار که دو روز در تحت تبه مبارکه دیدار میگرد و دو فرشته و شورش مرا خند می نهاد و از قضا هم درین هنگام
 در چمن کا و بلخ خرم میرزا بداند که حسن خان سالار و جعفر قلیخان شاه و لشکری ابنه و از ترکانان بر داشت
 از سر حسن تاق در بنده تاخته اند از من خان سرخس نیز با ایشان کج سیه بداشت که در نوایم شده تاراج
 بر نه و غنیمتی گیرند خرم میرزا بعد از اصفهانی اینجور نخستین همی از سواران عراقی را فرمان کرد و تا باراضی کال
 یا قوتی رفته و در خراسان را از شر دشمن بخوان باشند و از قنای ایشان ابراهیم خلیل خان را با بعضی از نوخان
 و سواران و سوار خراسانی بناخت و این هر دو لشکر در کال یا قوتی با هم پیوستند و ایشان را آگهی آمد که جعفر قلیخان
 و سالار تا باراض نظریه اند و اند و راه نزدیک کرده اند و لا جوم سواران عراقی و خراسانی با استقبال جنگ
 ایشان استقبال کردند جعفر قلیخان چون این معنی را بدانت لشکر خویش را در کینکای باز داشت و خود را بسط
 پیش روی لشکر خود کرد و چون سوار عراقی و خراسانی او را دیدار کردند و آب بر جاده اند و از دنبال ایشان
 بر انداخته جعفر قلیخان کاهی سینه زد و کاهی گریزد و سواران را از میان تو سنان و سرباز مباحثی بعید دور نگذاشت
 آنگاه مردم او کین بجاده و سواران عراقی و خراسانی را در میان پرتو خویش میساختند و از چار سوی رزم
 دادند و بعد از آنکه خان صابین تسلیم را با دو برادر زاده و جعفر کلر تفتک از اسب در انداختند و باقی
 از سواران صابین تسلیم و شاه میون و دیگر قبایل متغول شدند و جمعی یکسر شده بقیه اشف برایت شده تا
 بیان سربازانده غان نمکشیدند ابراهیم خلیل خان چون این بدید سران سپاه خراسان را خطاب کرد
 که شمار با اسب را مرا خند در میان است و این تبابی که در سپاه ما افتاده چند آنکه جمعی سربازان و کرباسی
 پشت با جنگ کردند و از حلیت و نیرنگ شاد بود و هم اکنون از میان لشکر آذربایجان و عراقی پیکر شاد
 و بعد از آنکه او تراق کینند و محمد حنیف خان هزاره را با پانصد تن سوار و دیگر سواران خراسان را بشکرگاه
 خویش و کین داشت مردم خراسان یکبار و دل دهنده و شده سخن بر آن نهادند که هنگام دست در حق گفت

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۵۰۸ به این خبر بشهر مشرف شدند مردم آن بده در کار حبسیان و طغیان قیدل شده و در آن سوی چون مقصد
 قتل عبد الله خان صابن شدند و هزیمت لشکر حمزه میرزا به انت نامچاره زمین کونای کج ده و ده کمال یا توکی
 به چهل فی مسافت کرد در این وقت حاجی پیکلر یکی از سخت قذیبان که اعلان مکه حبسیان به بقیم عسکرم داد
 و چندین از شهر را با خود متفق کرده در باب مردی را نیز طلب نمود و این در باب از جمله غلامان رکابی بود
 که در باب حکم حمزه میرزا در تحت فرمان جبهه قلی میرزا پسر محمد ولی میرزا نیزیت به حکام توقف حمزه میرزا در چمن
 کاو باغ آلوده حبسیان کشید و جعفر قلی میرزا نیز با خم چوبش زحمت فراوان کرد و لاجرم در باب بنده شد که تحت
 بعضی قذیبان که پناه برد و این به حکام با حاجی میرزا محمد خان پیکلر یکی بریت با محمد رجب مردی با پنجاه تن از
 اشرار بد شمشیر از خلاف برآویختند و بر قضا از چهره درآویختند و باغای پیکلر یکی در شب بیت و تخم شهر صفای
 از من مقدس رضوی علیه السلام پرورن تا خند و سخت راه بازدارایش داشتند بطلب شد شهبی نشسته
 و او را در جای نشست خود نیافتند چه ابراهیم سلطان که از قبل حمزه میرزا شکنجی شهر داشت با اتفاق حاجی میرزا با ششم
 مجتهد و خندکس و دیگران بزرگان علماء در ساری کین از اعیان شدند بمیانی بود و لاجرم جماعت اشرار فحش حال
 او را کرده مانگاه بدان صنیعا نگاه درآمده با نقابهای آویخته و در بهای کجیخته مجلس در رفتند و ابراهیم سلطان
 از کنار علمایان مجلس کشید و پاره پاره کردند و هر شش او را بیک دروازه بیاویختند و میرزا کاظم سنائی را
 نیز مقتول ساختند و از آنجا بخانه حاجی میرزا عبد الله تنولی باشی شافتند و بسیاری او در رفتند او را از میان جان
 خواب ما خود داشتند و کتان کتان تا مسجد که هر شاد آورده میرزا محمد خان پیکلر یکی که در آنجا نیز آتش فتنه را
 دامن میزد و چون چشمش بر حاجی میرزا عبد الله افتاد از در چشم با آنجا عت گفت که هنوز او را ندیده خبر دیکم
 سید اریه لاجرم او را بیک سوی کشید و در دایره مسجد سرش از تن بر گرفت و هم در آتش در هر خانه و پتو که کتان
 منزل سربازی داشتند بر فتنه و هر کس از جماعت سربازان ازین مکتب بیرون جت در من قذیبان که پناه جسته
 و در آنجا بر بام من مقدس سنکو کردند و بعدا فتنه شدند هم برایشان کسی رحمت نیار و بیکلر یکی حکم داد
 ۲۱ تا او را ب من مقدس رساند و دو آهسته و چند روز ایشان را بی آب و نان بکذاشتند تا چار بقفل و
 رضا دادند و از آنجا بیرون شدند سس بغرمو تا جاعی را سر بریدند و برخی را با ترکانان بغرمو خند و در کج
 در حمام خیابان غلی جوغان و عطشان مجوس نمودند و چون از بخار با برداشت سرعی از برق و باد
 چند تر نیز دیکت سالار فرستاد که دیکو از بهر چه نشسته بغرمو و طریق شهر برگیر که کار بر مراد رفت و غلی
 شهر نیز بدو نوشته که ما ازین پس اطاعت مردم آذربایجان را نخواهیم کرد چه ایشان را از شربت و تاشا غیر
 بیرون میدانیم از بهر آنکه سربازان به کام زنان در رفتند و با زن مردم زنما کردند با محمد در این فتنه ابراهیم
 خلیل خان بجته امداد کارشکر در شهر مشد جای داشت و قتل از آنکه مردم شهر بدو دست یابند خود را
 بمیان ارک مشد در برد و با اتفاق مصطفی خان هدائی محصور و متحصن گشت و صورت حال را بمحمد مکتوب
 کرد و نیز دیکت شاهزاده فرستاد اما شاهزاده حمزه میرزا چون در کمال یا قوی غریب شورید مردم شهر و قتل
 و تنب سربازان را اصناف فرمود و پیوسته دانی بطرف شهر بر گرفت و مردم شهر چون این به نشسته پای

خان بیکر از دزدان و غفلت کس خنده که ای از سواران
 در دزدان بیکر از دزدان و غفلت کس خنده که ای از سواران

شرح سلطنت و جاکیری ناصرالدین شاه قاجار

از سوره و پیاده انجن کرده از شهر استقبال جنگ پروان تاخته و در کال میش تا قنن بشکر شاهزاده
 بروند و چند نفر شتر قورخانه را دستگیر ساخته مراجعت بشده نمودند و ازین حضرت مردم شهر در جنگ شاهزاده
 ویرگشتند و از آن سوی چون حمزه میرزا ابواب شهر را بر خویش مسدود یافت راه بگردانید و از او امن کوه
 علی طریق کرده بقلعه ارگ مشهد در رفت و خود با جماعتی در ارگ جای گرفت و دیگر لشکریان در پروان در
 ارگ لشکرگاه کردند و سنکری از پیش روی سپاه برآوردند مردم شهر که بغضی از علای خود این جنگ را
 جادوی بنداشته از دور و از نوغان پروان تاختند و جنگ در آنجا افتاد حاجی میرزا هاشم نیز در پای
 باره شه بخوان این جنگ پر جوش بود اما که بزخم کلوز تب خشی از فراز باره باز شده بر سر حاجی میرزا هاشم
 فرود شد و جاتی وی زبانه شد این شکسته شدند و او را برداشته بشهر بردند از پس آن بفرموده حمزه
 میرزا مصطفی قلیخان سربازان برای حمل ملوف و آذوقه از لشکرگاه پروان شد مردم شهر
 این به انستند و از دنبال او مشتاقه او را دریافتند و جنگی صعب به پویندند مصطفی قلیخان چون مردان
 رزم دید به بکار درآید و با اینکه زخم کلوز بران یافت از بهر آنکه مردم او دل شکسته نشود جانت خود را پیشه
 داشت و چند آن کوشید که دشمنان را بهزیمت کرده مراجعت بشکرگاه نمود و در اینوقت حمزه میرزا
 کرت رسول بشهر فرستاد و مردم شهر را به امید پیام داد و باشد که بهزیمت مقامت مردم طریق اقامت
 و نیقا و گیرند به یکس اورا اجابت بخود بلکه فرستادگان او را اجازت مراجعت دادند تا چار و روز دیگر
 فرمان یرش بشکر داد و سربازان از محلی که مشهور بهر شورات تا خن برد و بشهر در رفته و آن محلت
 تا بازار و حمام شاه فرو گرفته و بی توقف تا آنجا را که مالک بودند مبعوض تب و غارت درآوردند و تمام
 بیج مردوزن را اجابت نمودند و علای شهر چون این بهینه از بهر حفظ زان و فرزند و اموال و اطفال خویش
 با جانت اشرار و اهل بی و فساد متفق شدند و از فراز باها و پس یو را بدیدافت و مبارزت قدم استوار
 کردند و جمعی از سربازان را مقتول ساخته ایشان را بهزیمت دادند و تا مدون فتد ارک برانند و از بهر آنکه از آن
 پس سربازان را قوت یرش نباشد خدقی در میان شهر و قلعه ارک حفر کردند و سنکری محکم برآوردند و
 حمزه میرزا در خشم شد و حکم داد تا تو بهار با جاب شهر فرو کند و چند روز و چند شب چون باران بسیار
 که کمرک بر آن شد بارید اما از آنطرف حسن خان سالار چون مقامت با حمزه میرزا در قوت بازو
 مردم هر جنس نمائست جعفر قلیخان که دشا و لور را روانه هرات نمود تا از یار محمد خان والی هرات استمداد
 کند و لشکری در خور جنگ حمزه میرزا با خود بیاورد بعد از فرستادن جعفر قلیخان رسول پیکری برید
 و خبر آشتن شهد را برسانید لاجرم شاه و خاطر گشت و تکلمان مایز قویدل و دیگر کرد و بیدرگن
 قواد غلان که در میان قبایل آفتال آن یکی است و در ارض خان و دیگر توشید خان ماکه در طوایف
 سر حسن مکر و ابوند برداشته با دو هزار سوار ترکان آهنگ عقاب و شتاب شهاب تابدند و شهد را
 معاند و در او مردم شهد را جلالت بر زیادت گشت حومه شهر را نیز تحت فرمان خویش کردند و حمزه
 و لشکر او یکبار به حصار دادند و اینوقت از برای آذوقه و علوفه کار بر لشکریان معصوبت میرفت گاه تا

قتل و کشتن
 و کشتن و کشتن
 و کشتن و کشتن

با توجه به وسایل بطاع و قوامی بشد در فتنه و قوت چند روز دست کرده مراجعت بارگ میزدند و هر روز
 با مردم شدند و حیدر اند و از جانب دیگر سوار هزاره در طرف لشکرگاه و حرکت از اینی نشست و اگر
 از سپاهیان کسی بطلب آید و قیام ایند و این خود پیرون شدی ایسرشتی و هم بدین در و کر حسن خان
 زعفرانی فرصتی بدست کرده با جماعتی بجانب لشکرگاه و پیشش برده و بزخم کوه توب با خاک پست شد و در
 بهریت گشت درین وقت سری که بکایت کار داران دولت و از طهران بخراسان سیردنا خرو سیرزا
 از وفات شاه و غازی آگهی ده که قاضی مردم سالار گشت حسن خان سالار شاد خاطر شده مکتوبی را به لشکرگاه
 خرو سیرزا فرستاد و پیام داد که این جنگ و جوش از بهر بیعت و از برای کبیت پادشاه و بختان را و اع کفایت
 ده آنت که شایز جنگ را و اع گوید در روز دیگر سید باشم ندیم خود را بنزد حمزه میرزا رسول کرد و گفت با
 شاهزاده کوی که این سپاه را بجای پادشاه چار با به پنج مبارزت داد و بشیخ سناجرت اذاعت صواب است
 که این سازعت که از بی و طریق مراجعت برداری اگر از این پس آج و تحت ایران بهر من گشت و اخذ
 خراج نصیب من افتاد و تو را این لشکر که در رکاب تو چندین معاشرت کرده و مردانه رزم داده پادشاه
 پادشاهان را خواهم کرد شاهزاده حمزه میرزا در پاسخ گفت سالار را بکوی اذاعه خویش گیر و بیرون اذاعه خود
 سخن من که را در بیوقت با رعایت تو حاجت نخواهد شد و بعد از میان چنین امید بزرگ خبر دهات
 شاهزاده غازی محمد شاه در شده شد و در این طریق طبعه اقبال دانست و مردم خراسان در
 تقدیم خدمت او یکی بود و چندان شدند و هم در آنوقت کشتوف افتاد که جعفر قلیخان که در شاد و یار محمد خان
 والی مرات را با لشکر جرابخش داده بود و سالار کوی این خبر نیز خاطر لشکر عراق را گشت که و حمزه میرزا یکبار
 در سخنی حصار گرفتار گشت و علف و آذوقه خان تنگیاب شد که سربازان بیشتر وقت کشت اسب و اسیر
 قوت کردند و سواشی را چنان محو و فزادان خود در دستند که برده و اهرای قله بدست محض گشت ایام محمد خان
 بی آگهی جعفر قلیخان لازم خود سیر را بزرگ خان قرانی نیز یک حمزه میرزا فرستاد و سرودن داشت که مراد
 حضرت تو جز اطاعت و انقیاد نیست اینک با لشکری ساخته برگاه تو خواهیم داشت و بهر چه فرمان کنی فرمان
 پذیر خواهیم بود مع القصد یار محمد خان با اتفاق جعفر قلیخان تا باراضی جام ملی سافت کرد و از آنجا و یکبار
 چنانکه جعفر قلیخان دانست کتوبی نیز یک شاهزاده حمزه میرزا فرستاد که چنان خدائی که من بعد سالار
 آمده ام بلکه بجزرت تو خواهیم پیوست و در راه دولت رزم خواهیم داد و از آنجا بکتوبی با سالار که در کس فردا
 بشد مشد در میانم بفرمای تا از بهرمن سرانی در میان شهر معین بهارند تا فردا دشوم حسن خان سالار چار
 مشهد را در میان شهر تعیین داد و بفرموده یزدان بخش میرزا با اشراف معاد سادات و اعیان شهر با اذعان
 از دروازه شهر بیرون شوند و یار محمد خان را پذیره کنند و چون تفرس کرده بود که با حمزه میرزا نیز تفرش
 کرده است روز دیگر معاد اعیان را با لشکر لاتی پیرون فرستاده لشکری را بفرمود که چون یار محمد خان را دید
 که در بخان باشند اگر بشد در نیاید در تحکیم مقدم او خشتن داری بخند اگر با جانب قله که ماه بکسید و
 با او در آو بزیه و اگر تواند خوش بزیه مع القصد و در دیگر مردم سر پیرون شدند و راه برگشته ایام محمد خان

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین قاجار

۵۱۱ با جعفر قلی ن گفت من نخواست بایم بقصد ارک در شوم و ارک را فرما که بر من آنگاه آسوده بشود و بپدرم بنده جعفر قلی ن
 بگوید این سخن را بخدمت صدق بیدار است اما قدرت مخالفت داشت و در سنی با خود بود با بگوید یا محمد خان بمی نطق
 ساق کرد تا آنجا که راه ارک از حریق شهر نبرد شده غان بجانب ارک بر تافت و از دور و از راه ارک نیز از اسیم
 خلیل خان و عبد العلی ن با سرباز و توپخانه استقبال و در پیرون شدند مردم شهر چون این بدیدند بجانب ا
 حد برده جنگ در انداختند یا محمد خان در دم زبان از دهنش که سسکی بوی ارک میرفت تا توپخانه و سربازان او تپ
 شد اینوقت مردم شهر اودت از مسافت او کوته گشت و یا محمد خان بارگ و آرمه و در حضرت حمزه میرزا افشار داشت
 و اتفاقا کرد و جعفر قلی ن نیز بمجموعه شایخو همیداشت و بر کسوی اردوی حمزه میرزا جداگانه لشکرهای کرده چون
 یکدور در بر این بر گشت و از نبرد آذوقه کار بصورت میرفت یا محمد خان سواره افغان را بر داشته بقصد کلان گشت
 و مقداری علف و آذوقه حمل داده بمحمودین تسلط آورد و این بنگام مردم شهر دانستند که دیو یا محمد خان با ایشان
 یار نخواهد گشت و بر کین و کید او بکجه شدند و چند روز دیگر چون یا محمد خان از ارک بیرون شد باشد که از غلات
 و جو بات چیری بارگه سانه سالار از مردم شهر لشکری ساز کرده آبک جنگ او تاخت و هر دو لشکر یکدیگر را دیدار
 کرده کیر و در آورده و در میان ایشان دزدی صعب رفت بعد از کشت و کشتش بسیار نصرت با مردم شهر نداشت
 یا محمد خان و افغانان چنان هزیمت شدند که توپخانه خود را که داشته ماه ارک برداشته حمزه میرزا چون این خبر
 باز داشت بفرموده از انبیا ن ارک توبی و سرباز شتاب زده بیرون شافتند و یا محمد خان را دریافت و با افغانان
 بارگه آورده اینوقت اقامت لشکریان در کنار شمشه شکل افتاد یا محمد خان در حضرت شاهزاده معروض داشت
 که صواب آنست که از اینجا بجای برات بسیار شویم و زمستان را در آن اراضی پای بریم علف و آذوقه لشکر را بر آن
 من از خویش گفت گفایت کنم تا آنکه کشتاب ه ایران در تحت ملک جای کند و زمستان پای رود پس با سپاهی
 ساخته از بد جنگ باز شویم و کار برادر کنیم شاهزاده در این سخن با او چه استکان گشت و بفرموده سپاهی
 تو بچانه شاهر که کردند و چند آنکه بارگه داشتند تو بیام از بد حمل و نقل بجای گذاشتند و آنرا که اسب برده بودند
 جب فرمان تو بچان فرود در هم شکستند و عراده آتزا بوفتند تا از پس ایشان دشمن نماند بجا برست جعفر
 قلی ن که دشمنان او را اینوقت از پری اندیشید و چنان نهاد که او را کیسل سازند تا بشهر در رود پانصنف
 شتر با حمل آذوقه و یکصد سراسب و یکصد تیر در ایشان فرستد تا بیع سفر هرات کنند و شاهزاده او را را هاست
 و بخوابستاری یا محمد خان و ابراهیم خلیل خان او را غلظتی بگوید اما بشهر مشد در رفت لکن و فاجعه نتوانست
 کرد چه سالار و مردم مشد چنان او را پذیرفته نشدند پس از یکدور رفت و دیگر چون بخج جعفر قلی ن از وفای عهد
 کشت افشار حمزه میرزا و یا محمد خان چنانکه توانستند هرات ارک را ویران کردند و بپوشید و از اینجا گشت
 و او را حریق هرات بر گشتند خشان سالار و جعفر قلی ن نیز با لشکر خراسانی و ترکمان از دکنال ایشان
 در سپاه بودند تا اگر بتوانند جنگ که ایشان تاختی کنند چون حمزه میرزا از اراضی با بریده بپوشی شد سالار
 بجانب نیشابور غمان بگردانید و در رباط نیشابور با لشکرهای خود او تراق کرد و این بنگام بیشتر حال فرمای
 بخت فرمان سالار بود و نیز امیر مصلحتان سپه خود را با جمعی از سوار خراسان بچنان فرستاد تا آن

بد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۱۲۵ اراضی مازو گرفت و از آنجا به لشکری لایق بجهتشان رفت و آن محال را نیز بخت فرمان کرد

و در کردن ساختمان ایلمانی از طهران و تقدیم خدمات او بدولت ایران

ساختمان ایلمانی پسر خاستنیان زعفرانو و ابو الفیض خان برادر و بر حسب فرمان مامور توقف طهران بودند
یکروز بعد از وفات شاه غازی ساختمان با خویش اندیشید که اگر همچنانکه توقف طهران باشیم تا شاهنشاه
ایران ناصرالدین شاه از آنجا بیجان مندر آید و بر تخت ملک بجای کند کار و داران دولت خان خوان
دانت که من مجبورم این شهر بوده ام لاجرم تا زنده باشیم را می نخواهم یافت پس صواب آنست که بشهر
خراسان سفر کنم و تقدیم خدمتی کرده پای خویش باز بایم تا عقیدت کار و داران حضرت در صد قنیت من
صافی گردد و لاجرم ابو الفیض خان را برداشته از پیرون فقر محبتیه راه برگرفت و شش روزه تا کتار سبز و آ
براند و در آنجا فتنه خراسان و استیلای سالار و داران مملکت اصفهان و دهیم کرد که مبادا بدست مردم سالار
گرفتار شود سخن در انداخت که شاهنشاه غازی رفت از جهان پیرون برد و آنیک من نیز یک سال را این خبر
خواهم برد جامعی از دین بانان سالار که حاضر بودند و اخذ و پس ساختمان بخشنه اگر کرده بطرف محمد حسن خان
نزد دینی راه برگرفت تا روزی چند بر آساید و اعداد کار فرمایند و انداخته بود که محمد حسن خان را که اقبل کار داران
دولت حکومت جاجرم داشت فویشا و ندان جعفر قلیان کرد شاد و بسجانب نزدیکان مندر دادند و اموالش
بر بردند چون ساختمان بدان اراضی رسید و پرسش حال محمد حسن خان کرد و گفت از مردم آن محال او را غلوط
داده بدرون قفسه دلافت کرد و ساختمان و ابو الفیض خان و یکتین لازم او چون بدرون قفسه شد
حرس قفسه در به بستند و سکی از پس در استوار کردند و پدیدرکت انگش که لازم ساختمان بود از اسب بزرگوار
و با خد سلب و ثروت او مشغول شدند و جامعی قصد ایلمانی کردند و ساختمان عثمان بگوید و بخت
خویش را بیان آن فردم کشاد داد تا از طریق دروازه بیکوی که بختند و اسب بر جهان و همچنان از پشت
اسب دست فرابوده علاقه دروازه را بکشید چنانکه سنگ را جنبش داد و در مندر از شد پس با نفاق
برادر خود ابو الفیض خان اسب بر جهان و تا نزدیک شتاب زده براند و بعد از ورود بدرون دروازه
در خانه محمد حسن خان اقامت کرد تا از کار خراسان نیشی حاصل کند و در آنجا کثوف افتاد که قبایل زعفرانو
بایزدان و یردینان برادر ساختمان طریق طاعت و انقیاد سپرده اند و دست تصرف امیر صلاخان
پیر سالار از جنویشان باز داشته اند و امیر سلطانخان از خیاران بسجانب جنویشان نتواند شد و
معلوم شد که سلیمان آقای جوینی بفرموده سالار محال جاجرم را فرود گرفت و همچنان حیدر علیخان برادر
جعفر قلیان مشا در حکومت اسفراین یافت و با سپاهی از مشه تا اسفراین مشتافته و بدان سر است
که بزمین محال جتسادی کند و بوزنجردا مندر و کبر و دین بنجام کاظمین خلع باد و عراده و تب
و فرج جنگ بفرمان کار و داران دولت در بوزنجردا متوقف بود و با محمد ساختمان ایلمانی در پشت دروا
این امر را گهی یافت از نزدیکان بر نشسته از محال جاجرم و بگوید تا سببا گرفتار شود و از با داد تا
تا نیشب سی و پنجم منسک راه برید و بخار اراضی اسفراین آمد و در آنجا بمیان قفسه سیلاخو که در محله

شرح سلطنت و جاگیری ناصرالدین شاه قاجار

۵۱۳ جماعت زعفرانوست در رفت و این هنگام آسوده خاطر شد پس آدینه محمد از میان مردم خود اختیار کرد و به جا
 روانه و بزجود کرد و کتبی بکاغذی طبعی از دست او که ازین کرده حرکت که باید مستقیمان انجمن شده و من
 و او را مردانه بدافت باش که چند آنکه از مرد و مرکب و صفت و آرزو که بجای باشد بسوی تو عمل میدهم طبعی
 پاسخ فرستاد که حاضر خویش را از قبل من شوش دارد که بهر نزد لکسوز از جنگ سیر نموده و آرزو شش ماه نیز
 دارم اگر توانی تقدیم خدمتی از بهر خمره میرزا میکنم که در آن شد محصور و سخن است پس ساختن از آنجا سیر
 آمد که از محل خوشان است و لشکری فراهم کرده بخوشان در آمد و چون سلیمان خان در حسرتی با سار
 پیوستگی نه داشت کس فرستاده او را بخوشان دعوت نکرد و بنیامان خان اجابت نمود و با مردم خویش بجا
 خوشان آفت و هم دو اتفاق آسب خدمت خمره میرزا را تعظیم غم داد و بعلی آباد که سه فرسنگی خوشان
 کوچ دادند و از آنجا نیز بکینزل نبوی شهباش رانده رسول نزدیک خمره میرزا فرستادند و سام دادند که
 آسب کوش بر فرمایند و بر هر چه کوفی چاییم و از آنسوی چنان افتاد که حیدر قلیان برادر حیدر قلیان باشد و
 روزی چند کاغذی طبعی را در بزجود حصار داد و هم در آن محاصره او را فریفته احسان و افعال سالیان
 ساخت چند آنکه در پایان کار با فوج خنبل و دو عراد و توب از قلعه بیرون شد و اتفاق حیدر قلیان و جانی
 از قابل شاد و با یک خدمت سالار در بسیار آمده و چون باراضی پائین ولایت خوشان رسیدند ساختمان
 از غلخانه این بداشت بالشکر خود را به ایشان نزدیک کرد و کاغذی را بام فرستاد که جماعت شاد و شاد
 بدولت ایران کرده اند و با سالار پیوسته هرگز ایشان را از رضی خوشان عبور نکنم و نیز اگر این جماعت
 یارشی از نابریکن را باش و اگر نه حیدر قلیان را بگذار و نزدیک باش تا بکیر تا به آنچه روا باشد چنان کنم کاغذی
 وقتی بنحان ساختمان که داشت و آسب خدمت سالار میداشت لاجرم ساختمان اعدا لشکر کرده در اطراف
 لشکرگاه حیدر قلیان و کاغذی را بر نزد ایشان را محاصره خانه افت و ایشان چون را و با کجا نه داشته
 سخت چاره گشته کاغذی را بام فرستاد که از حیدر قلیان کناره جویه اگر بهین شهر ایل پیمان استوار
 شود نخست آنکه کس زحمت حیدر قلیان را نکند و بکند اند تا او سلامت بجای و بزجود مراجعت کند
 و اگر ساختمان و سلیمان خان بجای شهیدانه برگیرند و کاغذی را بایشان طبعی مسافت کند چون بچپ ران
 دآید با خستمار خویش خواهد بود پس اگر بخواجه خمره میرزا میرد و اگر نه نزدیک سالار خواهد شد ساختمان
 چون جدا شدن او را از حیدر قلیان بنقد سودی میداشت بدین شرایط پیمان نهاده و سوگند یاد کرد و لاجرم
 کاغذی را با توب و سربازان چارن همگام کرد و حیدر قلیان نیز اراضی بام بغاری و سر ولایت یشامدر هر طرف
 در چارن ابکا غلخان پیوست و از آنجا کس نزدیک سالار فرستادند که کردی نزدیک ما دوست آید اتفاق
 طریق خدمت سپهرم مبارک عرض راه از خمره میرزا دیار محمد خان افغان ما را زیانی بسد لاجرم سالار میرزا
 محمد خان بیکر یکی و محمد خان بغایر با پانصد سوار و دانه چارن کرد تا ایشان را بشهد کوچ و به ولایت
 خمره میرزا محمد باقر خان برآمد کاغذی را با پانصد سوار افغان بطلب کاغذی را برون فرستاد و بعد از
 در و دیو بیکر یکی محمد باقر خان تیر رسید کاغذی را بدست آید از آنکه برادر خود را در خواهر کرده است و

این کاغذ
 در دست
 محمد خان
 است

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجید استاد تاریخ

۵۱۳ خاطر فراموش شده محمد باقر خان را نیز در یک خویش آورد و او را با خود مستحق ساخت و در آن تو بهار با بخت اقبال
 بکشد و در آن افغان ایچ را راجت کردند و ایشان نیز در یک سالار شدند و بعد از آن ای حاجی بیکار یکی و محمد خان
 بخاری ای حاجی آباد برانند باشد که در آنجا ساکنان افغانی و سیلها خان را نیز در یک سالار کوچ دهند و بیکار یکی
 معاینه وقت دیگر که در آن ای حاجی آباد با سامانی گفت که من ای حاجی وقت سالار را گردن نهادم زیرا که وقت و فعل
 نه ایشتم اگر شما من به استان شوید و بشه مشه و آید بی گفت خاطر سالار را از مشه دفع به هم و تقیم شد
 مدت به ایشتم سالار خان پاش «او که با به بین اخطوط نیز در یک سالار توان بود اگر فوای تخت اورا پرورد
 شدن فرموده پس او را نیز و هم در این وقت خبر کوچ «و در آن شاهزاده با اتفاق پدر محمد خان بودی و مدت
 پرانند و شد و در آن ای حاجی برای حفظ خویشان سنان خویش راجت کرد و پس در کوچ «و در آن عزه میرزا
 بیکار یکی و ایرا صلاخان و محمد خان بخاری برای تسخیر سرزمین از راه سر ولایت یشار به شتاب گرفته و خفته
 از پشت فرسنگی خویشان مجور و به سنان افغانی چون بر این معنی و وقت یافت برادر خود یزدان و یزدی خان
 با لشکر ساخته به نفع ایشان پروان آفت بیکار یکی سبادت اورا در معین وقت روانه است خان بکوه و میشه و
 دیگر جای راه برگرفت لشکر پیاده سر ولایت لازم رکاب او بود و نه از اوست تن در آنجا است با تفاق چند تر
 از اعیان ایشان به است یزدان و یزدی خان و دیگر شده و با خود بخویشان آورد و سر ولایت یشار به تخت مگر
 سالار پروان شده و ازین هنگام که پانزدهم دی که احوام به صا و در مسلحان میرزا بسوز و ساکنان در خوش
 روز که داشت

مگر در آن حاجی نور محمد خان سرور و سیلها خان افشار بخراسان برای استقامت سالار و جعفر قلیخان
 روز غره و دیگر احوام فیر عیسان مردم خراسان و اتفاق ایشان با حسن خان سالار و جعفر قلیخان که شاه
 مدد و رض کار و در آن دولت اثا و میرزا قلیخان و میرزا نظام حاجی نور محمد خان عم سالار و سیلها خان افشار
 از برای اطمینان مردم خراسان و استقامت سالار و جعفر قلیخان اختیار کرد و به صلاح و هدایه به او شاه
 ایران فرمان کرد و ایشان طریق خراسان برگرفته و به حاجی مسافت کرده و آبسردار برانند و در آنجا کوهی
 مشهور بجو اطع خرد و نه و عنون لکانه شاهنشاه ایران نگار داده و سالار و جعفر قلیخان فرستاده و در آن
 ایشان در بسند و بین وقتی که سالار و جعفر قلیخان از تقای عزه میرزا و یار محمد خان بجای هر استیضه در پیش
 رسید حسن خان سالار خاصه در وقتی که عزه میرزا در ارضی خراسان زمین خوانست داشت و قات خویش
 ناصر خویشی پنداشت و اینکه در سل و در سایل راه قلی میگذشت اما جعفر قلیخان را جنبی در خاطر افتاد که اگر در
 او در پشت پروان شود طریق و اما مکنافه بر گیرد با محمد سالار برای نظم حد و ترتیب حیدر یان را راضی سفر کرد
 و جعفر قلیخان بجای یشار به در بابط عباسی جای داشتند چون خبر و در جعفر قلیخان را اوصاف نمودند
 سیلها خان او را پذیره کرد و سخنان و سپید نیز لطف و قدر شاه القانو و چند که پسند و فخر
 در خاطر شش را رخ و در میان نهاد که طریق حضرت گیرد و عریضه بکار و در آن دولت نگار کرده و سیلها خان
 در آنجا که در آنجا و در گاه با شاه داشت اما این روز سالار دستور مینمود و حیدر یان را در آنجا

در آنجا که در آنجا و در گاه با شاه داشت اما این روز سالار دستور مینمود و حیدر یان را در آنجا

مجلس خبر انشاء مجلس سید و با او قزوین از و از تهران منور و پیاده و شاهی کوچ کنید او خلیفه سلطان آذربایجان
 با چهار هزاره و توب کشت با دولت ایران کرده بود و نیز از دست کباب او میگردید انقضه بعد از او و بعد از
 نور محمد خان و سلیمان خان او را دیده اگر دزد و چند آنکه در دستند خاصه نور محمد خان برادر زاده را پسندید و گفت
 در میان امر من بر این خاک اگر کین نه دزدان خود را با عرضیه از دست سعادت جدا بشیر اکیس میازم و دیگر
 داشت که کار و دران دولت ماضی خراسان را بدو که از دزد و زوجه بنقد را نمی باشند و هرگز ش عافرت
 نخواهند مدت و در دزدان گفت دشمن و بدباز کیش تا فرسیدن شاهزاده سلطان مراد میرزا میام سلطه
 بخراسان کشف افتاد سالها به انت که کار و دران دولت این ملک را بدوی تسلیم خواهند داشت دل دیگران
 که چون داشت که مردم سزاوار و بروی حاکم سلطه بنشیند چنانکه مرقوم میشود بر جلالت پترو و چون
 خبر رسید که فتح کرده سبز قلعه ای که داشت و کشت با سپاهی که داشت آنک سزاوار نمود جعفر قلیخان مدت
 مخالفت او بنودنا چار به اوقت او را بر گرفت نور محمد خان و سلیمان خان در پیشاورد سپاهی ماندند و مردم سزاوار
 چون حصیان کار و دران دولت کرده بودند مقدم سالار را ششم شمرند او را استقبال کرده و بشیر در آورده
 و اینوقت نور محمد خان و سلیمان خان از پیشاورد بجانب سرولات سفر کرده چار بنشیند سبغ صفر المظفر بکرا
 سلطان مراد میرزای حاکم سلطه بنشیند و در نیوقت حاکم سلطه چنانکه که پیشد و تحویب اخراج و تغییر
 روز بخود را تقسیم مزم داده چون اینخبر جعفر قلیخان بر دند آشفته خاطر گشت و با لشکری لایق از زنایک سالار
 بدست آورید خط خانه خود را بر من شد و آینه از اسخران و روز بخود را ختن کرده و در منزل روین خود نشد
 سلیمان خان افشار چون این بدانت زد لشکر که حاکم سلطه بنزدیک او شافت و از آسمان اتفاق او را بخود
 رفت جعفر قلیخان در سفر دارد و سخاوت بکشته شد و بیج راه کرده با اتفاق سلیمان خان و چاهه تن سوار از حالت
 شاد روز جمعه غرة ربیع الاول روانه طهران گشت بعد از در و در بار اختلاف مورد خواست و در از ش شام
 کشت و جایگاه از نال خایه شسته آمد و مربع و مربع او از تقریب بر یک بر یک محفوظ ماند
 و ذکر اینم شدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حاکم سلطه بخراسان و وقایع آن از این
 بدو نیم و نیمه ای محاکم برب فرمان شاهنشاه ایران شاهزاده سلطان مراد میرزای حاکم سلطه از در اختلاف
 بیرون شد و بنظم مملکت خراسان پرداخت و در سفران سالار را عرضه ملاک و در سازد و اسکندر خان قاجار
 غزاده سالار بمجوبه به میرزا قلیخان با این نظام حاکم خدمت شاهزاده و سردار سواره و پیاده گشت و بدین شی
 پایه با او همراه گشت و فوج نیم نفرات مراغه پرد و جعفر قلیخان پس بکنند خان سردار هشتصد تن کوچ داد
 و فوج مجازان شقای سپرده قاسمخان سرب یکصد و سیصد و سیزده تن بر آند و فوج مراغه سپرد
 معین پاشا هفتصد تن ثباته و فوج قراجه دانی سپرده محمد علیخان سرب نیز هفتصد تن بود فوج باکو
 سپرده مجتهد پاشای مرکهک هشتصد تن مانند او کرده و سواره و اینا غوسپرد و صفر علیخان شایون هفتصد تن
 و سواره و قوت یکصد و سیصد تن و سواره شایون سپرده محمد باقرخان افشار هشتصد تن و سواره و در
 خان عازم دلی سیصد تن و سواره شایون بنده ای سپرده علیخان هفتصد تن و سواره شایون

ترجیح سبقت و جاگیری ناصرالدین شاه قاجار

مذکر آن که آشپز شایسته و غیر شنگ سافت داشت از ترقی کرده و کرامت رده و جا می آید ازین لشکر کرده
 ۵۱۷ کمزور باد و مراده و تب و یخار گمان بروی آفتن بر من و نبشی و روزگار که آه سازم صام استغنه شاد است
 و که روی از لشکر راهم خدمت او سافت و سامان راه بر گرفت لشکر آرد با بجان و عراق که اکنون
 پنهان سخنان بودند و که ایضا عادی میسر کند و مردم هنوز در زنگ آتشگاه سالار سافت بود
 که آفتاب مذکور سر بر زوایا چار حاجت کردند و در عرض باد و با مسیله جوج که در محال نشا و بر نشین آرد باز
 خوردند و ایشان را بر من نب و غارت عداوت و در اواسطی و کوفت و شتر و خوردنی هر چه یافتند
 برگرفتند و باز لشکرگاه شد و بر لشکران منت کردند بعد از ورود سامان سه شب دیگر از بی هم چنان رفت
 بجایه که مرد لشکر ازین خیمه به آن خیمه بخت داشت رفت این هنگام سران پناه سخن بر آن نهادند
 که در چنین وقت حصار دادن سبب دارد و ای از شربت عقل پر دست صواب است که از اینجا کوچ داده
 بشاهرو و مراجعت کنیم و بیایم از مسان بکوان رود و در اول بهار تسخیر فراسان بر آسان شود و هم در این
 سیر از محمد خان پیکر یکی و محمد خان بجایری با چهار صد تن تفشکی به مردم سبزوار بر سپید و بیان شد و رفت
 بجوانت همواره است و نشست این نیز لشکر از دفع قلع یا سی و دیگر بود با تجمیع چون سران پناه در کوچ دادن
 از گنار سبز و رنجده شد سامانی ایجابی قدم می گذاشت و گفت این چه ای نام صواب است اگر این
 لشکر از اراضی فرسان باز پس شود و فرسانی چنان دیر شود که هیچ سپاه برایشان مبره نتواند شد و دیگر
 آنکه اگر شاهرخت کند و این سافت بعبه و بیچسبکی طریق احاطت نخواهد سپرد و علف و آذوقه و لشکر
 نخواهد آید و دو سپاه سالار ویران از قلعای شاهانه است و ازین سواره و پیاده و شش لشکر آید
 سرکره کان پناه گفته که فهمید که این سخنان از در صدد کشتن کریمه ای که فتح این قلع در چنین رفت
 و برودت بافت خوانی و نقاب اوقات همیشه در وقت با بازی و نیست و این سپاه و ما را این
 زمستان از تحصیل وقت و اوقات و بیخود کریمه نباشد سامان گفت اگر ای از اینجا کوچ و او شش
 بجوشان و بر سیم و یک خزانه شان را از بد لشکر و آفته بسیار هم آتین هنگام که آفتاب در وقت و رفت
 جای بیکه قامت این پناه و خوش و خوش و خوشی و سر سامان و اگر اینک اوقات ازین پذیرفته نیست باز گشت
 سببی بر سپاه که با این معاهده سخن سامانی را پذیرفتار نشدیم و از گنار سبز و در شاهرو و مراجعت
 کردیم و پادشاه امر صام استغنه را می سامان را استوار داشت و از گنار سبز و کوچ داده و طریق رود
 تیار بود و جوشان در پیش داشت محمد خان بجایری چون این بد است با چهار صد تن تفشکی تا قلع خیزستان
 تافت چه آن قلع در دوزخ سبز و راه لشکر بود و نسبت با محمد خان بجایری داشت با تجمیع چون
 مجبور شد که اینجا را مردم قلع در بسته و از فرزند و بخت از لشکران به از غم که راه پای آید و انعام
 چون این معاهده دل در تیر قلع و میر قلع کیان گذاشت و فرمان کرد تا ساعت از آن پیش که آفتاب
 فرو شد و آنگاه که شش ساعت از شب پری شد و پیمان با کله و توب گزین مرگ بر آن قلع بسیار بد
 سامان صبر نمود و در عزاداری و یک سپاهیان بیج دقیقه از کوشش فرو گذاشتند محمد خان بجایری

در این وقت
 محمد خان بجایری
 به مردم سبزوار
 رسید

علیه سیم ندرت جاریه از مملکات نافع التواریخ

مراه

چون کار پیشکوه دید و بحال و بنگ یافت؛ چندان تشنگی آن بخاری قدس پرورش و بحال با
 و جهان ارجحان گرفت و مردم خود فریاد استغاث و استیذان بر داشتند حامی المصلح بر جان ایشان بخود
 و آنجا رفت و افران کرد تا از قتلدگی می شدند و عود و آتش و زخم اندک در آنجا نباشد داشت و شکر
 فرمود و بعد از فتح آن قتلدگی حکم بود مردم آن اراضی بدان استظهار تمام داشته کس را جرات
 بیفرانی نماند پس اعیان آن محال و شناختگان سرولایت میآید و تقدیم خدمت شاهزاده و بقیه مردم
 دادند و همگروه بحضرت وی آمده مورد و امانت و نوازش شدند و آنجا حامی المصلح بکاتب صنی آباد
 کوچ داد و این اراضی را تحت فرمان کرد و لطیفی خان بخاری که از پیش حکومت صنی آباد داشت و این کار
 در کتاب حامی المصلح کوچ سید و مردم صنی آباد را مطمئن خاطر ساخته بشکرگاه آورد و محمد خان بخاری
 ازین خبر آشنایه خاطر گشت و هم آن داشت که این لشکر با مقام او آباءم نیز سینه گذازم بباغی آن ایستاد
 نراحت بود و او را بشغافهت بر بخشید پس بدو حامی المصلح را سخنان انجمنی و جعفر قلیخان بر سر
 قریه و اخی و طالب یکصد تفنگدار با هم فرستاد و محمد خان را مطمئن خاطر ساخته بتکرگاه آورد و او را
 عاقبت و لازم خدمت گشت و در کتاب حامی المصلح بار اخی اسفراین کوچ داد و در عین آن برادر جعفر قلیخان
 شاد و در قتلدگیان آباد جای داشت چون از سبب آن سپاه آگاه شد قلع میان آباد آگاه شد و طریق قتلدگی
 روین و زخم داشت و بپاد خود جعفر قلیخان پیوست و این هنگام جعفر قلیخان با دو هزار سوار در روین
 رود کار میگذشت حامی المصلح یکاه تمام و اسفراین او تراقی کرد و از روین در آن لشکرگاه آفرید و آن
 از سه فرسنگ مسافت بنزد کلان چون وی ل جعفر قلیخان با کار داران دولت بود در این مدت بر ضرر و شکستی
 بخود و آنکه برادر خود و قلیخان را با جماعتی از سواران ترکمان و شاد و بقریه زیارت که از محال شد و آن
 و جنویشان است فرستاد و آن دیه را سنبوب داشته و دوستی تن مرد و زن اسیر گرفته با محمد حامی
 از اسفراین عباسقلی خان میر پنج کرد و جهان پیکل را با تمام جعفر قلیخان بر و روین و فرستاد و خطی که با یک
 تفنگدار با طینان او از کار داران دولت آورده بود هم به و برود و سیستان میر پنج آتش نیز از لشکرگاه
 بسوی او راه برگرفت و بدان شرح که هر قوم شد او را به ارادت و بدو مع انقه و دیام توقف حامی المصلح
 و میان آباد نیز و آنرا و دیان برادر سخنان انجمنی خود و از هر گونه خودی همه روزه از جنویشان بشکرگاه
 حمل سید او لشکر را بقیق معاش نیکه داشت در این وقت حامی المصلح آبگ محال جوین و سوغه خدای
 سلیمان آقای قلی میره آند یار خان که حکومت جوین داشت به استظهار سالار طریق پیرانی گرفت
 و سیصد تن از فوج ترشیزی را نیز از سالار بدو گرفته قتلدگیهای را استوار داشت ازین بای حامی المصلح
 و بر غیر سنی جغای سپارده راست کرد و سالار از آن سوی در سه فرسنگی جای داشت و شاهزاده را از
 سالار آگاهی بخود و دیگر بفرمود تا حاجتی از سوار و سرباز و عواده و توب برداشته و غزای و در این
 جوین بطلب خود فرود شدند و در قرای جوین سواران بدو سوی پراکنده شدند تا به انداخته آردند
 و از کائنات که در ده بان سالار سینه کردند که سواران عراقی بدو سوی پراکنده آید و اینک سواران

شرح سلسله و جگرى يا عمر الدين و قاپور

از هزار مجازان با دو عراده توپ بجای آسوده اند: بجز ب لایر بوده و لایر از سواران و دست
 و سواران خنثیت بر سر دژ توگان آورده و ازینوی توپها را بکشند و بجای بسته گشت سواران و
 چون بکوب توپ بشنند از هر جانب جنگ خویش بوستند و از آن طرف چون بانگ توپ کوشند
 سالار شد خوان کرد تا لشکر از پس یکدیگر به درمدم او تا ختن بودند و خود نیز بر پشت و بافت
 و این قسبل سرباز از پاد تا شش ساعت با این سپاه گران رزم زدند که توپ شد و در خانه پراخته شد
 پس بکوت از سواران لشکرگاه یافت و لشکریان از قله آگاه ساخت حسام اسلحه بفرمود تا از سوار
 و پاد و سرباز توپخانه سگری باقی این جنگ باده برگرفتند و خود نیز بر پشت اسب برانگیخت و پیش
 روی لشکر تا در یکجای رفت و مردم خود را توپلی ساخت چنانکه بای اسلحه استوار کردند و مردان بکوت
 تا لشکر بریده ختن بر ترش بودند و قزاقها و پشتدار از شتالو و نعلکی بکانه پراخته کردند و بجای صعب
 بوستند و در این درگاه و دویست تن از مردم سالار که قار و عرضه پاک و درار گشت و اورا نیز روی کرد
 خانه تا چارشت با جنگ داده روی بدیت نهاده از لشکرگاه خویش چار فرسنگ آن سوی تر گریخت
 و حسام اسلحه مراجعت کرده قله خنایر انکذاشت و بجانب آقا قسبل راه برداشت و این قله خنایر گشت
 که بر فرزند و اوران و عراده توپ با هم نیک توان عبور داد و از فرج تریشی پا بند کس نیز در آنجا حافظ
 و عارس بود و با بجه شاهزاده آن قله را عصار داده لکن کله توپ را با و در آن زیانی نبود و او را
 مردم قسبله را خویش و خورونی بست بود و سرب و بار و دیز اندک داشتند پس از یکجمله توبت و تان
 کرا شدند و امان طبعینه حسام اسلحه بر قله کیان بختایش فرمود و سرباز تریشی را ملطن خاطر ساخت
 لشکرگاه آورد و ملازم بکاب ساخت سربازان تریشی که در قله خنایر جای داشتند چون این قسبله
 کس طلب امان فریادند و از شاهزاده آسوده شده قله خنایر را نیز بکوشند و سلیمان آقای قلی بیگ
 زار کرده با نار پوشت: بجه بژین از لشکر بکانه پراخته شد حسام اسلحه محمد ابراهیم خان قاپور با سواران
 بکوت آنجا باز داشت و خود نیز سرباز در خمیر گرفت اما سالار پیشدستی بیکره و راه سبزه در پیش داشت
 که از در و بسنه از برادر خود میرزا محمد خان بکله پکی و سپر خود را بر صلاخان را در بسنه از کناشت و تان
 میرزا ابراهیم سربازاری و چند تن از این آن به بکروگان: خود برداشت و بجانب بشارت کوی و حسام
 بجانب سربازان بسیار گشته قله خنایر کرد که بفرسنگ تا بشد سافت است لشکرگاه فرمود و در دژ
 آنجا بخت بست بر دژ میرزا محمد خان بکله پکی و سپر صلاخان و شاهزاده محمد و صف هراتی و سلیمان آقای قلی
 و بی دیگر دژ میان سربازان و سواران جوان پرور شده با قوه لان پاد رزم میدادند و شاکاه با تیر
 و این وقت یکی خان تریشی با سواران و عراده توپ چهارده چنده و سربازان در لشکرگاه از دژ
 هرات بر سید و دژ کار و دران دوت سامخان و بختی داشت و سیرتی مرصع آورده و هر یک از دژگان
 که تقسیم شد یکی که بود و بدشتی بجای که از دژین مرصع سافت و هم در این وقت از جعفر قلیان حاکم تریشی و قزاق
 سرباز تریشی که در لشکرگاه بودند حکایت چند مترا گشت که فرمانبردار دوت ابراهیم بر بکرم شد و این

شرح سلطنت و جانشینری ناصرالدین شاه قاجار

چون تمام سلطنت به دستش افتاد بر رسید و امیر و دیوان به استقبال آمد و خواستار شد آبپای به پیشاپای
 برده شرب آبپار و سلام سلطنت و در افروان خواست و از جماعت قزاق مدعی گردید که این را بخواست بیاورد
 و حکم داد تا قزاقهای خلیفه سلطان را بشکوه آرد و از شب عبیدند و از سلطانی شهرت را بیز ستمش
 و دیگر خصای خداوند بای خود مسخر میشود و بهر دینال حکم سلطانی صادر گشت که میرزا جعفر خان
 میرالدوله سفر بفرستد و بکشد با اتفاق و کلاهی شاه دولت روس و در و مکنیس بگرد شود و سواقی مدینه
 مدین ازوم حد و دماضی و ولایتین را بستاند و در چهاردهم شهر ذیحجه از تبریز بیرون شد و چهار سال به
 سفر و جبار کشید و در ویش پاشا وکیل دولت آلی عثمان بفرخواستی دولت خویش از طریق انصاف انوار
 حبت و با فرای ستم چپ پرداخت و ایشان را بخواهید و قوی تحویل داد که خویش را از بند دولت
 عثمان بخواهید تا ده سال دیوانی از شاه طلب بخیم با اینده شیر اند و ده هزار تومان بر سنج ایشان
 بفرزد و آنجا که بهین شاف رضا داد و خود را کعب بدست بکشد و بماند و همچنان شهزاد تومان بشیر
 عزیزه فرج نهاد و هزاره و بیست و دو قریه که در ویش پاشا به روغ سنبه بارامی دولت آلی عثمان میداد
 کعب اورا ملل کرد و سبیل داشت وکیل دولت روس چو کوف و انخیز و بکس نیز سبیل کرد و ده و ده و غلام
 بر نهاد و بهر دینال حاجی پترن خان که پیشه ستاننده سلطانی ریاست داشت بر حسب فرمان
 حکومت پذیر داشت بعد از و در آن بدو چنان داشت که بقوت محمد عبده الله که شرح حالش ازین پیش
 گذشت حکومت پذیر داشت که در ماجرم اورا طلب داشته رئیس حوران خویش کرد و دو بهی امری آلی پش است
 و اشارت او بیای ترواست بر دشمن شاه کار به بیکونه رفت تا کار داران دولت از آشفتگی امیر و استیکه
 یافته و او را سزول ساخته و بهر دینال کار داران دولت شاهزاده خانم سیراز را که حکومت مازندران داشت
 طلب نموده بفرستاداری بر و در فرستاد و حکمرانی مازندران بشاهزاده محمد تقی میرزا سفر گشت
 و بهر دینال قندهار قرقه العین ظاهر گشت بهمانین بدین نام داشت و او و قرقه حاجی نام صالح قزوینی است
 پدرش کیتن از اجداد قبا بود و شهرش گنجینه قتی عزاده ویت کرد و نیز فضل کمال داشت و قش را محمد
 مجتهدیت که میت فضل و تقوی او در هر دین و اصحاب پاکانه است و اینده قزاق بیکه دولتی چون قزاق
 چون سبکت از فر داشت در علوم عربیه و حفظ احادیث و تاول آیات قرآنی باطنی دانسته بود و از سوره
 شریفه که میت میرزا عیسی بکشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را که بیشتر باغ شریف
 بود و است حاج زنده اند مردان سوجب عقاب شمر و یکن را بکناح ز مرد و قرض بستجاب کرد
 و اصحاب میرزا عیسی بکشت که از زن و فرزند خویش و پیوند آورده بودند و از کمال شش بر پیاده و از
 پادشاهان و شاهان شیخ او را پادشاه کشید که بی او را بهر دین و قتی شش باطنی نام نهادند
 و حاجت جبره العین بکشت یافت مجلس خود را چون مجلس درس پر است میکرد و قتی را چون حاجت
 قضاست میرزا و میرزا ان باب با حاجت کرده بی پرده برایشان میآید و نخست بر فزونی میبش کرد
 چون حاجت قتی از بشت و در خ یا بیکه و از احادیث آیات شریفی کمال بر انداخته میگفت هر که را

میرالدوله
 بنده

قندهار
 قزاق

[illegible]

دکتر حکمت
خان خاں

بسمه

5

2

10

۱۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

13

23

10

وزارت ان
موروثیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

شہر دی ولی

خان خانان

ماہنامہ

عاصم خان بم
کے

193

مجلس شورای اسلامی

لنا

10

میرزا

اسان ڏسون ٿا

دبیر:

۵۲۵ باجکات اینان و قتل با بذل چهار دشت مامور بکوت خوزستان و رستان و بختیاری و قلم برانمی چپ
 و ناصر نرگشت و سیاه خان کچی برادرزاده شوهر خان محمدالدوله که لقب بهنام الله بود و زادت و
 و سرداری سپاه منصوب شد پس بیچ سفر کرده و با دو فوج سرباز کرده و کپاکیان و دو فوج شکر رستان و
 یک فوج سرباز فریدن و چهار محال و چهار صد تن سوار شایسته و چهار صد سوار چکنی تروپنی و جامعی از
 هزاران کابی و دو دیت تن توپچی و دشت مراد و توب و تورخان لایق در عسرت از برج اول از درگاه
 خیر پروند و نخستین بار منی مکره و کپاکیان و خواف لار و چهار محال و فریدن مجبور کرده و در شک کرازا
 بختیاری در آن حال روی داده و بدست قلع و قمع فرسوده مردم شهر را دستگیر ساخته و قتل و غارت و غارتها کرد
 و دشت و جامعی بایک گنده و در بنجره کاه شاهان غارت و غارت و کشتی از هزاران از برود مستحق شدند
 و فاکت پست کرده و قلع از دوجن که در حاشی خاک بیشمار چمنی حصین بود و نیز ویران خود با بکشد شاه چمن
 سبکباران و قنبره لعل کاه کرده و از نظر آن اراضی پر دشت و از آنجا آبک رستان ساخت خاک
 و دجای خود که خواهد شد و هم در این حال ازاده بهرام میرزا که دایه آن عالمی تخریر و در رسیدن آن شهر
 ویرود و مامور بکوت فارس گشت و میرزا فضل الله بغیر الملک و دات فارس یافت و میرزا صدی
 مستوفی نوری پسر محمد زکیان سردار نیز برب حکم بیچ سفر شیراز کرده چون محمد علیخان ایلمانی قضا
 سالی چند میرفت که مامور توقف طهران بود و در وقت مراجعت با خان غریب داشت این هنگام شاهزاده
 بهرام میرزا از کار و دران دولت رخصت او را خواستار آمد و بشاعت او ایلمانی را اجازت مراجعت ماکل
 پس شاهزاده با یکصد تن سواره طالش روز پست و جامم و بجهت احوال از درگاه طهران راه برگشت
 و بعد از ورود به صفهان خطی چند با عیان و محال فارس گاشته هر کس با جدا گانه بجاری باز داشت
 روز چهاردهم محرم از صفهان پروند شد که کج بر کوچ تا مشهد مرغاب برانده و آنجا شل یکی قشایی برادر
 ایلمانی و جامعی از مردم فارس پذیرد و رسیدند و ازین منزل تا شیراز از کثرت کل و لای دشت رفت
 و سورت برودت بهما بخت فراوان ملی سافت کردند و در نیم شهر صفر بطرف شاهزاده بهرام میرزا
 شیراز گشت و بایت نظم آن مکتب برافراخت و از هر کس مالی و دینی بجنب و غارت رفت و با ستراد
 پرداخت و میرزا فیم پسر محمد زکیان سردار نوری ماکر منصب لشکر نوی فارسی نامزداد و در آن گرو
 لشکر که در شیراز اقامت داشت عرض داد و دین وقت فرزند خان کروی که اکنون سردار کل و کار منصوره
 با فتح چارم تریز در شیراز بود و بجنب فرمان دوانه طهران گشت و دیو اسمعیل خان سرسبک با وج شش
 محمد بن و محمد صالح خان سرسبک و بجان با یکصد چاهن توپچی و عزیز بیگ یا و سنائی با جامعی از سربازان
 سنان و دوزده مراد و توب و تورخان حاضر بود شاهزاده بهرام میرزا خواستار شد که کار و دران دولت
 و بختیاری تا نزد سلطانی در شیراز رخصت اقامت دهند و سؤل ادا بابت مقرون افتاد و هم در آن
 به مسجد کرمین خان نظام نامه و در سراسر خود باز دهند و قوال بکانه کند شهر شیشه بکند سراسر
 و درون شده و همه در خیال شاهزاده طلب میرزای نویی اند و که در نظم بن هدم میدان مشتاق

مکوت
 شاهزاده
 بهرام میرزا
 در فارس

شاهزاده بهرام میرزا

دولت سلاطین قاجاریه در چهارده اند جانان چاه هرگز کس برافزون در جنگ و سپاه و نیز و خراسان و
افغانستان بذل جان کرده اند تا نام خویش را در قیامت امصار و بدان طبع ساخته اند اکنون که شهادت
بیتربانی شده و این پادشاه واجب بشود که شهادت عرض تیغ سازد و جان را از دو شمشیر دراز و در آن سوی
بفرمان میرزا آقاخان قتل و الله و الله از مردم و در آن خلافت و عراق چاه هرگز کس را چنین شهادت
و بعد استانه زمانی در بر بگذرد که شهادت شربت بلاکت بنیسه و زمان و فرزند آن شهادت و عذاب و در آن
نام فدا و از بیکانی باین ناپسی شهادت شود و مردم عراق حق شناسی فدا و از که در سربازان کشته بماند
بر پروردگار دولت جان داده ایم و هم اکنون در پادشاه جان خویش بر کف نهاد ایم و این نوبت بر سر خط
میرزا تقیخان رشتین کنیم و آن رحمت و محنت که از برادر دادیم و ایم ظاهر سازیم زیرا که هر کس که جان برادر خود را
نخواهد گذاشت و بسوی ما بخوان نخواهد شد عباسقلی خان گفت این را می بصواب نیست همانا خودی را که خدا
باری بر مردم چنین محنت خداوندی داده هرگز و زیری نیست بخند که برادر و فرزند خود را بر یکا کفان بی
مجبوری فانی می کند شهادتین در هر سنگی میباشد و زحمتی که از میرزا حسن خان آید و آید باز نمایند بر وقت
من است که محل او را از پشت شافروند و او شهادت دهد با خود سربازان را ملین خاطر ساخت تا یکجا خویش
کرد و شمشیر برافشاد و همواره بزرگ میرزا تقیخان را بر داشتند و بر سرای میرزا آقاخان و قتل و الله
آمد و بر صف شدند و نخستین قتل و الله و الله بیان ایشان آنکه از مردم و امید منی چند بکرد و آنگاه میرزا تقیخان
بر سرای آمد و ایشان را دید که در سربازان مذکور و پورشش پرورنده و آغاز ندای و فراغت نمودند
میرزا تقیخان عذابا محنت پذیرفت و گناه ایشان را مغفود داشت از پس آن میرزا تقیخان روانه ارک
سلطانی شدند و در حضرت سلطان کنه سربازان را شفاعت خواست و این هنگام روز پنجم نوروز
ربع الثانی بود وقت داشت قتل و الله و الله در حرات میرزا تقیخان و خود و نیزان چنین فتنه بزرگ در روز
و قتیق و شریف سخت جهم گشت و محنت او در قیامت بدان و امصار ایران شاخ قاتل و این هنر بزرگ
نزدیک الهی و دل غار و مردم محاکم بعهده کجاست طبع و صفات عقل او بر الهی استوار گشت و بگوید
بعد از دور و میرزا تقیخان برای خویش بستیوانی خواستار آمد تا شاهنشاه ایران فرمان کرد و اسمعیل خان در شهادت
که در تیغ این فتنه بیدار گشت بود و ما خود داشتند و معادل چاه هرگز و زمان از و بعد از رفع حساب اند نمودند
و در پس آن بر حسب فرمان آقا بهرام امیر و پادشاه را بدست چند تن از خوانان داده و بداند که کاش آن نمودند
و حکم توقف آن بده منتهی بودند و میرزا نصرالله و بی صدر انما که ما که این هنگام در قریبین داشت
و بارزوی صدارت اعظم در کار یکدیگر داشت هم فرمان رفت تا در امان از قریب کاش آن تحویل دادند و میرزا که
شرح حال طاعت بشه و دیه و طغیان باعث بایید و معانت ایشان در امان از آن با کرد و بگویند
طاعتین کین از مردم بشرد و است و طاعت از آن کانی بحسب علوم و بکینه اند و مرشد خود و خدمت و حاصل در کار
که داشت و آن نیز و داشت که در تحصیل علم با علای عهد ابناء نشد و و سالان خود را میبازد که لاجرم ندی چه
بر روزی را میبرد و حبلی میبخت و در این وقت او را مسیح افتاد که میرزا علی محمد بزرگوار و شهر نشین در سمرقند

شرح سلطنت و جایگزینی ناصرالدین شاه قاجار

و بقیانوی جدید و شرقی تازه خود را بنده آوازه ساختند پس پستوانی از خراسان طریق شیراز برگرفت و
 بعد از ورود به آن بنده بنیادی میرزا محمد باب چنانکه ذکر شد بحکم حسین خان نظام الدوله صادر بود که در سر
 خود نشین کند و در بردهی آشتیاد بیکانه خود بنده و اما با اینها آسوده نترسیت و از قبل خود بهر شهر و دیار در راه
 خود اکسیل می یافت و در دوازده یکش خویش عورت می نمود و طلب می کرد و لاجین را چون بکجا رود
 بیازد و در راه کاه خویش استوار ساخت و در ابر طرف عراق و خراسان سفر کردن مسه و در آن شهر و
 دوی و عاید مردم مهابدی او دعوت نماید و زیارت نامه که از برای زیارت امیرالمومنین علیه السلام و ائمه
 کرده بود به سپرد و بچنان تفسیر سوره یوسف علیه السلام با که خود شرح کرده هم به داد و تا بر مردمان بگوید
 و فصاحت باب را و همان کلمات بر کلمات او حقی سازد و لاجین با این برگ و سازد شیراز و در آنجا
 و طی سافت نموده و از دهقانان کشت و در آنجا طاعه تقی براتی را که کتین از قضا بود بفریفت و در آنجا
 از پیران باب ساخت چنانکه در سوره و جواب بی پرده از جلال قدر باب سخن میگوید و در آنجا باب ساخت
 ثانی عشر علیه الصلوة والسلام ستایش می نمود و بچنان منور مرغان معتمد الدوله که این وقت حکوت
 داشت بکلمات لاجین باب مامردی زاده داشت و گفت و آنکه بود که امام غایب را وی نایب باشد
 با بکلمه لاجین از اصصان بکاشان آمد و در آنجا حاجی میرزا جانی که کتین از بازار کاشان کاشان بود
 در عقیدت و در اوست به و پست آنجا به نزدیک حاجی طاعه محمد مجتهد سپهر حاجی طاعه زانی که امره در هم
 و محل از قنات فضلای ایران برتری دارد و مجتهد سوره یوسف و زیارت نامه که با خود داشت
 در نزد او گذاشت و او را بقبول نیابت باب داعی کشت حاجی طاعه آن کلمات را بر خواند و عظمت آنرا
 باز نمود لاجین گفت باب میفرماید که خوب بگنجی که کرده بود او تا اکنون مقید و مجوس داشته من
 او را پدر و اتم و او را از قید و بند آزاد ساختم اکنون اگر مرفوعی را منسوب یا منصوب را محمور را فاعل
 باشد حاجی طاعه بانک بر او که چنین پیوسته سخن کن سخت آنکه مردم علم فنیق کلمات عربیه را
 آوردن کاری با غلطه کردن است و دیگر آنکه هر که پیران این قانون کلمات سخن کند او را حقی روشن
 به بین مخرجات لا طایل و تر مات بی حال غایت مرام و اصل توان شده و لاجین را از پیش برانداخت
 هنوز دعوت او از نیابت باب بر زیادت خود دانستند و ازین برهه و منخ او فتوی کرده با بکلمه لاجین از
 کاشان به در آنجا سفر کرد و در روزی چند در طهران توقف کشت و روی دل چند تن از
 کثرت بیج و طمع داشت به خود کرد و کتابی از باب شاه شاه سوره محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی را
 به پیشی که کر حل پست برابر کردن و سابت مراد واجب شایه این سلطنت شایان بزرگ خواهم کرد و در
 خارج مایه تحت فرمان شاه را هم داشت لاجین کتاب باب را ظاهر ساخت و دعوت اما اظهار کرد
 که بعد از این دولت امانت به دست اند که از یکونه تر مات لب به بند و اگر سلامت با بی ایام است
 این شهر را به روگن حسین چون کار بر مراد نیافت غلی بکامی طاعه علی باه فروشی دستا زد و کوبه
 بخورد و در آنجا حسین که در دهن مایه خراسان طلب داشت از آنجا دعوت خویش را بکشد و

جلد سیم آیین جاریه از مجلدات آیین نامه

۵۳۰

آغاز شد
لا حین شروع
در خان

بیتوانی از طرفان ماه بر گرفت و در آنجا سفر فرسایان خود و بعد از دو روز به شد مقدس بود بالا خان بن خراسان
و با خواهی مردم پرداخت حاجه خان قزوینی که تئذ شیخ احمد اصفهانی بود و در قریه خانه حسن مقدس صاحب
محاب و سیر بود با خواهی او از اتباع باب گشت و در فراز سیر سخی چند که با سرع اندر میزدی داشت گفت
و نیز طاعلی اصفهانی تیار بودی که هم بر طریقت شیخ احمد بود بکاتب و عاقبت لا حسین اندازد و رفت و در
مسجد تیار بر کتف آرا سازد و پرداخت این خرنیزد شد مقدس سرگشت علای مشید بگشیش آمد و در خوا
برداشتند و صورت خارا بشا هزاره و هزاره میرزا بگشتند و هزاره این حکام در چین را دکان بودند و این سیر
بشید فرمان کرد که لا حسین ماند شد مشید حاضر لشکرگاه کند و هر کس از مردم مشید که متابعت نکرد و بجا
از و تیزی بخیزد و باب مالین نفرسته قرین ها و عذاب دهند و لاجرم طاعلی اصفهانی از پیشا بود مشید آوردند
و او بیتوانی مسجد درآمد و بر سیر صود کرد و بر سیر زاعلی محمد باب و اصحاب او لغت فرستاد و آسوده گشت
و همچنان چند تن دیگر طریق سلامت جسته و در لعن باب با او موافقت کردند اما حاجه خان قزوینی بر برگرد
و گفت من هرگز از هزاره برنگردم که آنکه طاعلی بد محاسن محاربه بازند و با من مناظره آغازند حال شاهزاده
چون اینکلمات بشیدند او را از نماز عهد و جاعت منع فرمودند و حکم دادند تا در سرای خویش اقامت کند و این
عزلت ما موجب سلامت شمارد و لا حسین را برداشتند بلکه گاه هزاره میرزا بردند شاهزاده بفرمود تا او را
در خید باز داشتند و چند تن قوادل بگشتند تا با کس طریق محالطه مراد و بسیار دین بود تا آنجا که مردم
مشید بر شوری نه چنانکه مذکور افتاد پس از لشکرگاه راه شد و راه مشید برگرفت و در باب قدرت که یکسوس
شد مشید است فرود شد مردم آن بده او را از دو و بیش دفع دادند ناچار بجانب پیشا بر سیر کرد و در آنجا
عاده را همی با خود یار کرد و راه سبزوار برداشت و سبزوار سیر زاعلی جوینی که مدتی دیر در اداره نگار بود به دست
و دخل و خرج اصحاب او را سبب گرفت و چند تن دیگر از سبزوار بفریفت و بطرف سیاه سپار گشت
نخستین بقصبه یار چند رسید آقا سید محمد که در یار چند نماز جاعت سکناشت او را و اصحاب او را سراسیمه
خویش از بهر صیافت و محنت کرد چون درآمدند و در محاسن او جلوس کردند نخستین خادمان صیافت خانه
عینان و قنوه و در آوردند لا حسین دامن در چیده و حکم بکوت عیان و قنوه براند از آنجا سفر لا حسین
در افتاد و به عت باب در شریعت و در محنت لا حسین در طریقت او کشف گشت آقا سید محمد مشکین شد گفت
من شمار بحسن و حسن میدارم و بر پیر از محالست شمارا واجب شمارم و ایشان را از برای خود میروند و من
فرمود ناچار لا حسین راه برگرفته در دو فرسنگی یار چند بقریه خان خودی درآمد و در آنجا حاسن و طاعلی با همی
شدند و طریقت او را سبب داشتند پس از آنجا بیای میگرد و روزی چند در آن بده توقف نمود و بیانشان
از مردم سیاهی را با خود متفق ساخت و با اهلان کلا و محنت پرداخت مردم سیاهی چون این بده و در آنجا
و با او در محالقت و سازندت بیرون شدند در این وقت لا حسین را نیز چون مدتی و صدهای بود و صیافت
بر خاست و چند تن از اصحاب او متولی گشت پس ناچار راه شاهزاده پیش داشت و بعد از دو روز در آن
بده سبزی و محکم کلم مجتهد شاهزاده درآمد و او را بحشیش خویش خواندن گرفت و محکم کلم از اصحاب

شرح طاعت و عبادت و عبادت و عبادت

کلمات او که با شریعت جنبه نئی تمام داشت برآشت و زبان بدشنام او باز کرد و عصای که دست او ۵۳۱
 فرزند بود به پسر او فرو داد و بفرمود آواز زن او را و صاحب او را که شهر افراسیاب کرد و این هنگام
 و نه تا شاه شاه غازی حاکم اراضی پراکنده گشت و ازین خبر لاجین قوی و دیگر بست کرد و شاه را
 سفر بطام نمود و علای بطام چون نذر رسیدن آگاه شد که کس فرستاده او را از دماغ شهرم داد
 و حسین چون راه رود و بشهر بطام را رسد و بوقت در دو فرسنگی آن باشد و بفرستاده او را و در
 حسین آباد را نیز فریفته خویش کرده و او را با خود باز کرده و بجانب مازندران بسیار گشت
 رسیدن و حسین بشهریه باز مازندران و فو یقین مردان از بهر عصیان و طاعت
 حاجی محمد علی را فروشی بهنگام کرد که خادم سرای حاجی محمد علی مجتهد مازندرانی بود چون بجهت رسیدن
 رسید بخند و در کار خویش را در تحصیل علم صرف و نحو و مسائل فقه و اصول پای برد و نیز زوال چند
 بیدار گشت که زیارت کند شکر که بروی واجب قمار و سفر که پیش داشت از فقار عرض ماه با سیرا علی محمد
 باب و در چار گشت و با او چند مجلس سخن کرده و شنبه کلمات او شده و در پایان امر دل به داد و از بیرون
 او گشت و بعد از مراجعت از سفر که روانه مازندران شده و بار خروش سکون اختیار کرد و از آن سوی مازندران
 در خراسان از قبل باب و او می شد که کتب حاجی محمد علی فرستاده که با قدم محل طریق خراسان برگزیده و در
 دعوت هدایت شوم و کار برادر او کیم حاجی محمد علی بیست و نانی سفر خراسان را مقیم غزم داد و بعد از ورود و بشهر
 با تعاقب لاجین کار میکرد و آن هنگام که کار لاجین آشفته شد چنانکه مرقوم افاد آهنگ عراق کرد و حاجی
 محمد علی از پیش روی روانه گشت و از آن سوی قره العین که شرح حاشی از پیش شرح رفت بعد از اقامت دو
 و قتل عم و مخالفت پدر و بی فرمانی شهر از فردین با فوجی حاشی و باخته آهنگ خراسان بیرون یافت چون
 در منزل پشت که کفر سنکی بطام است مقام کرد حاجی محمد علی هم از خراسان برید و با قره العین یکدیگر
 دید که کرده و چند کرات مجلس مازندران پرورداخته بشاورت نشستند و در مراجع دین میرزا علی محمد باب را
 زنده و عاقبت پرده از کار برگزیدند و قره العین بنبری در آنجا صاحب منصب کرده بی پرده بر سب
 صعد کرد و برقع از رخ برگزید و چهره تانده و را که در دشتند و با مردمان نمود و گفت مان ای صاحب
 این راه کار ما از ایام فقرت شرده میشود امروز تکالیف شریف یکبار ساقط است و این صوم و صلوة
 و شاد و صلوات که می پیورده است نگاه که میرزا علی محمد باب اقلیم سبده را فرو کرد و این ادیان کلمه را
 یکی کند بازه شریعتی خواهد آورد و دست آن خویش مادمایان است و دینی خواهد نهاد و هر تخلف که
 از فو یار و بر خشت روی زمین واجب خواهد گشت پس امر دین است پیورده بر خویش مادمایان و دین
 خویش مادمایان طریقی مشارکت بسیار به و در اموال یکدیگر شریک و سهم باشد که مایان امر شایسته
 قنای و شکای نخواهد بود چون مایان بن پای بر مردی که در که منبر لاجین بود و سر کریان در بود
 و حاجی که در شریعت محمدیه و طریقت و شهاب عشریه عقیده قوی و باقی داشتند و از ادب باب روی برگزیدند
 و یکدیگر بیرون شده و سر خویش گرفته و طریق ساکن خویش پیش داشتند و حاجی که بیدین پیش داشتند

والا ثروت و خیال و ختی نیز داشتند ازین بخان شاد خاطر شد و بجا آمد سرچشمه بی برآوردن و حل
 شریع مانده کردن خود نهادن نگاه حاجی محمد علی با اتفاق ذوق حسین و از زمان برکت چون بارانی هر دو
 رسیدند آنک دل در ذوق العین بست و ازین خبرتی بود عاقبت کار به اینجا رسید که این هر دو تن در یک محل
 می نشستند و آن ساربانانی که مهارت را داشت شوی چند اشاد میکردین شرح که اقلی شمسین قرآن قرین است
 و این اشاد آبانک مدی نفسی میکرد و علی مسافت میزد و در یکی از قرای هر دو جیب با اتفاق ذوق العین بخاتم رفت
 و با او هم بنفشه و طریق مزاجت پروردم هر دو جیب چون این به استند و از عقیدت و کیش ایشان بکینه
 یافتند حاجی ساختگی کار شده برایشان تا خلق بودند و اسرار و انتقال ایشان را بنیب و غارت بر کف دست
 و آتش میان حاجی محمد علی و ذوق العین جدائی افتاد حاجی محمد علی طریق بار فروشش گرفت و ذوق العین مدتی
 ماند در آن بهی از دل با خنجر خویش و بی بی همی عبور کرد و در اخوای مردم چند آنکه توانست بی رنج برد
 حاجی محمد علی بعد از درود و باز فروش خبر رسید که لا حیرت از فرسان اصنامند و دوستان خود را انگی و در
 اینجمن کرده پس اندر دوزی چند عا حین مانده بر سید و با اصحاب خود در کنار میدان آن ده فروخته
 و به عورت مردم پرداخت هنوز بهیچ برنگشته بود که سید حق اندر مردم بار فروش طریقت باب گرفته و طریق
 او را صواب شمرده از خدیث محمد حق مافقت و داشتی تمام در خاطر راه کرده و جز آنجا رفت در خواه سبک
 کشت سید العلما و دیگر علمای مانده از آن که کیدت ایشان از بهر خود بر زیادت میباشند جمعی از
 تفریحی بکف عراست خویش بر گماشتند و صورت حال را بکار واران دولت و سدر که کان مانده از
 بنگاشتن شاهزاده فخر میرزا که هنوز حکومت مانده از آن داشت ایشان را وقتی گناشت و کارکنان را
 در این امر سامتی کردند و اجابت باینه از بار فروش پرورن شده و در سواد کوه جای کرده بعد از کوچ و در خاطر
 از مانده از آن بهر اختلاف و یکبار و مراجعت ببار فروشش نود و سید العلما در پی شد و بجاستی خان سرور
 لاریجانی کتبی کرد چون کتب معینه العلما و رسید محمد بیک یا در با سید حق تفریحی لاریجانی به دفع ایشان
 فرستاد محمد بیک بقدم محل و شتاب علی مسافت گرفت و بعد از درود و در آن لجه و مبارعت آن جاعت
 رده و بکشید با بکد در سر میدان بار فروش نیز آن بکد و جوش اشتغال یافت و باز از قاتل و عدال رسد
 گرفت از دور و به بکد و آتات و آلات حرب و ضرب بکار بردند در میان و دوازده تن از اصحاب با شربت
 ملک چشید و حاجی نیز از مردم لاریجانی جاعت یافت چون لاجین و حاجی محمد علی سقاقت در میان شمران
 بهر فریشت زبان کار نزد یک داشتند از میان جنگ رزم زنان و دزدیت گران بکار و در سرای سبزه میدان
 در میشتند و در آنجا از بهر افت سکر بار است کرده و متحقق گشتند در اینوقت بجاستی خان سرور لاریجانی
 و صورت حال را معاینه کرده و رزم آنجا عفت را تقسیم غنم و دانا لاجین چون درود بجاستی را بداشت
 و کمشوف داشت که با احمد اکرم و ده و اندک رزم او را نتواند ساخته کرد و در ننگانی بار فروشش علی این جنگ
 و جوش نتواند و از حقی اندیشید و بنزدیک او پیام فرستاد که باید شتر و دیگر در دقت ایم مخفی هزار در شربت
 گفت ایم و در سبکه بروم و ایوبی باب میخوایم میخوایم که ایشان شتران را عطا عطا بپاییم اکنون که مردم میخوایم

مقات
 جاعت بابیه
 در بار فروش

فرق مسوق و خراج نوبتند جان و مال و صاحب سید اند و ایشان را در تبه خدا ن و عمل بکنند و صاحب
و عمل در زمین دارد و شسته بپاشد و بخر بکنند و صاحب مسوقی خانه و باغ گفت که این سخن بعباب است بیک
گفت که خستید چون از دندان و عورت خویش آغازه کنید و هر چه آب سائید آنگاه به آن را غنی باز شود
و باقی در تنگی آن غنی بکاش که باخته آید علی آباد کج داده اند آنجا راجت کند تا جرم حاسین و
مهر علی و صاحب ایشان از بار فرستش بیرون شده راه برگردد تنگی آن نیز از من علی آباد و رفتند جدا
راجت حاجت تنگی خبر و بیک نادری کالی علی آبادی که در کجایا خود دیده و طبع و هب نه مال از دنیا
حسین و صاحب ادب بکرفت و آنکه بر سر ایشان آید و بخت به پست حاسین ذات نادری بکرفت
و شافق راجت و در خبر و بیک رضایه از طبع و صاحب حاسین به پست یعنی بر خاطر حاسین مثل بیک گفت
و ساخت کار در کشت و او مردی و دیر بود و همیشه بیک میزد و مسوح افتاد که بسیار و شمع او چون بفرق آمد
و بیک که از فرق شد با بیک حاسین اب بزد و بید آن تافت و مردم او بیک بر ساخت و او اول حاصورا
بایع بکنند و مردم او را بکاک پاک داد و تافت به ازین شمع دل نوی کرد و از بیرون شدن از دنیا
پشیمان گشت و در حال عمارت بر تافت و تا شمع طبری شافت و بهی خواست و در آن را غنی بکنند و
و مسوقی طرز کند از خنایان نادری که این بکام بندگان از دندان بر حسب زبان سفره در آن که در تاج و شایان
ایران بر تخت کین و در دینت گویند و در سفره محرم خنیل شده و سلفت قرین سفره می و سینت گشتند
قلعه ساختن حاسین شریه به اتفاق حامی محمد علی با رسته و شایان و حاکم با بید و شایان طبری

[illegible]

شرح مصنف و صاحب کبریٰ امیرالدین

وشت روز و تا روز دوازدهم که تیرماه صبح افتاد که حاجی محمد علی بکوند از جبرک را بشدند و سر و تنش را
 شادمان پروان شده و بواب خویش بشت آفتاب که قریب بقصد بود و درود حاجت بابت محضر بر نذرند و بای
 زمین هم گل و لای بود چون او را دید که گزند یکبار زمین صاف کردند و در میان آن گل و لای چوبه بر زمین بود
 و آیت از حفت اند و سر بر داشتند با سجده حسین صاحب خویش را هر یک بنامی و بعضی حفت کی با کفت و خط
 آسن علیه السلام باشی و امام رضا نام و لای و دیگر بر سینه چاه لقب نهادند و بیکون نام بنیاد و اند و لای و ک
 سال سنی اند علیه السلام و حسینا را بر دم پست پانچ فرمایست و ایشان را فرمودید که هر که از ما در جنگ کشته شود
 پس از چهل روز بشمار آید و شود و بر زیادت ازین فرمای یافت بشت خدای خاص او را و بود و هم جدا
 شاد و یک پا و شاه تملکی و حاکم ولایتی خواهد شد و بعضی ایشان را بعلقت چین و بقاد حکومت و هم و ملک
 در پاستال میافت و میعاد میناد که زود باشد از خندان را فرود گیریم و بجا بند می سفر کنیم و در ۱۰۰ سال
 که در کنار شاهزاده عبد العظیم است و هزاره هزارتن از مردم و لایا مخلقا را در خاک اعلییم و بختلاند که بر سر
 باب برایشان دستاورد بود و مردم حدیث میگوید بخودن من خیرة انحضرا لای شیخ جبل از دوراء و بقانون خود
 انخاسن الا تراک و از خیرة انحضرا غیر ما ندان میگوید و از جبل زوراکوی که در کنار شاهزاده عبد العظیم است
 حدیث میزند و با سجد به پیشان مردم خود را در کار متعاقب و سبانت چنان قویل ساخت که بی ترسند که مردم بشیر
 و دمان بشیر میباشند و غمرا ترک و مات را ساز و بیک حیات بنا هستند

و بعد داشتن شاهزاده ایران بزرگان را از ازاد بیغ غا حسین و حاجت با سیر
 چون خراسان و حاجت بابیه و شیخ همری و در از دوستی ایشان در سبب و غارت کسان از زندان کوشش
 کار و دران شاه ایران کشت و قان رفت که بزرگان از زندان تبحر لشکر کرده برایشان بازند و جهان
 نه و جو و انجاعت پر دانه بزرگان از زندان که حاضر حضرت بودند بر دست نهادند که هر چه زود تر این
 بیای برنده و هر یک بخویشان خود و کتوب کردند حاجی مصطفی خان به برادر خود آقا عبد الله و حاجتقلی خان
 در سجانی به محمد سلطان باور و علیخان سواد کوی بود او که و در ازاد جیب کس دستاورد و در تفرقه و در
 بابیه خویش میگرد و کار و دمان دولت نیز میرزا آقاسی ستمی از زندان و سعید اعلی و دیگر کارکنان
 را راضی شود کردند بعد از رسیدن این احکام محنتین آقا عبد الله برادر حاجی مصطفی خان برادر همری
 تا از همگان لقب استی بر دلاجم و دیت تن که مردم از جیب را گزید و ساخت پس با فیکمی سوره
 و بی احکام خود بسیاری و آمد و آنجا میرزا آقاسی از افغان ساکن ساری و سواد کرده و ترک انجمنی کرده با انجمن
 تا علی قباد و بر اند و مردم علی قباد و حاجت قادی نیز فکری بگورند و آقا عبد الله آن لشکر را بر داشتند
 و در تار مجور خود و بقریه که در مدینه نظر خان کرامی فرود شد و در دیکو با لشکر بکند و شیخ
 آمد و با من سبکو و خراسان بپرداخت و در چوب و غلبه سبکی بگورند و چندی تن فیکمی از مردم که در
 قادیان داشت و قدرش قریه و در پیش داشت و در ازاد است و در دیکو با لشکر بکند و شیخ
 بیای بر دیکو با لشکر که در دیکو با لشکر بکند و شیخ بکند و شیخ بکند و شیخ بکند

شرح سلطنت و جانیخیری صراکین و قاجار

۵۳۵

از مردم خد از حدیرون شده اند شیر کینه بر سر که در ماه پرازد و ایشان را عرض شیر سافت در میان کوه در
 پاییه با جاعت که در بامکت تکنت کوشه آقا جیانه شده و مردم خود را بر داشته شایب کنان ماه بر وقت همچنان
 نه که ماه خشمگانی خویش با بکایت جاعت بایسته گشاده و او نه حاسین که ابوقت از قتل که در ماه پرازد و دست برد
 بی ترس و پاک بکایت ایشان بافت از میان مردم آقا جیانه جوانی افغان که مردی سخت و پیر و پسر در
 بر حاسین بگرفت هر دو بکنت مدامه و نه بی و پرازد با تیغ و سپر با هم بگرویدند آگاه پای اسب افغان بکایت
 مد رفت و از پشت اسب بروی زمین آمد و حاسین در همان تنه ای که دشت شیر می بردی برانده و در او
 بکشت و از جانب دیگر جاعت بایسته تا آقا جیانه تا خند و نه می صعب به او نه در میان سی من مرد آقا
 جیانه از یک پای تنگ بوده به رفت علی سافت بیست است خود را به رختانی در بر و با این که کرد آن
 در رختان را خفای کرده بودند حاسین هم نخورده چون برق خالط خویش را با آقا جیانه برانده و او را
 با تیغ دوید که مردم او را در فریه خویش داشتند و اصحاب حاسین پیاده و سواره از دنبال ایشان
 شایب گرفتند و همچنان از کوه راه بفریه فرآوردند و خنقین قطبکیان را عرض تیغ ساخته پس بکار آمد
 فریه پر داشتند بگو که شیر خورده و زنان چاره و پسر مردان فرقت رحم نخورده لانا ذکر را صد بار بگفت
 جاندان آن فریه را با بشیر و خواهر پاره کرده آنگاه آتش بفریه انداخته قات خانه و سرای داغ و تیغ
 برانته و پاره را با خاک پست کردند و احوال و احوال شد در جال و جنب و غارت بر گرفته و برانته
 چون خزان مسلمات از جاعت بایسته در اندامی از دندان پراکنده شد و غلی جنین شده و قتی شیخ از
 ایشان سرکش و لهای لشکریان صغیف شد و هر جاعت در هر جا که اقامت داشت و بگویند و بپیش نهاد
 محمد سلطان یا در لاریجانی در بار فرودش بار فرود نهاد و در کمال هول و هراس بر آستان بد پران
 و میرزا آقا دوساری خویشین دار لکسیه کرد

شرح سلطنت و جانیخیری صراکین و قاجار
 از لشکری و صاحبان
 معتدلت و کرام
 بخت شدند چون آقا
 جیانه

سفر کرد و شاهزاده مدعی میرزا با زندانان خزان شاهان ایران با تیغ و شمشیر طریقی طبع حاجت
 چون خبر قتل آقا جیانه و غارت فراد حضرت ملک الملک بگرفتند افغانان نیزان غضب شاهان ایران
 زندین گرفت و شاهزاده مدعی میرزا را طلب نمود و فراد کرد که می توانی طریق بازندان بسیار و بختی
 بایسته اند و کنار و آنگاه بفرمودند مقتولین بازندان را جریه کردند و مستندند و با او از کان ایشان هر یک
 مبلغی عظیم بخواست و محال پست که هزار جریه با جاجی مصطفی خان تقوی می داد با بگو مدعی میرزا با آقا
 جاجی از زندگان مانده و سلخ شد محرم خیزه پرانند و در طریق سلا که ماه به داشت و جاجی خان
 در بیانی با مرشد که اندامه و او را در ریگان بطرف تال کرج داد و در آنجا تخمیر کرد که در کاشان از
 حاضر که جاجی بفرمودند سید شاهزاده بنیاب سواد که که می انداختن بکینان هند جریه جاجی کرد و در ک
 پشته و در کاشان کج داده و فریه و اسکیس علی آقا در سرای میوه سید فرود شد مدعی چند با او داد و کلام
 کشید و لشکری بای بهر جاعت بایسته بیست و کجانی نمی نهاد ایشان را نایق بکایت خویش بیدار است
 در بهر لشکری که جاجی و طایفی کاشت و هم جاجی و ابوی بزرگ تراکم گشت و برنی عظیم بپایه و او را

جله سی و پنجم تاریخ جاریه از مجله استماع التواریخ

۵۳۹

شگون
ساختن عمارت
بشرویه و زیارت
شدن مدتی
قلی یزد

بر روی نیت خاکشت لشکریان شاه هزاره دوازدهم بدوشت بهواه قایم نفس با هر کسی به پیوند فریده و بکشد شمشیر
بیارمید عاصین و حاجی محمد علی که انتظار چنین وقت میبردند از نیتش آنگهی یافتند پس عاصین چون بکشت
عصیان آماده جنگ گشت و چون یکی از شب پازو هم شد صفر سرای شد با اتفاق سپید تن مردم در میان
که ششده مرتب ستانند. نوشت و انگاه چون برق خافت و هر مرد عاصف به ستیاری جنگهای خردان آن
رو خانه را در چنین سرانجام کرده و تازیان قریه را سبکس بپا انداختند چندی با این پیش روی خود در میان کشت
تا با هر کس که لشکر شاهزاده باز زدند یکی گشتند و مردم را بقتل رسانیدند و در میان کشتن و کشتن و کشتن
که از قتل میزدند میرسد این یکی گشتند و دیگری رفتند و عاصین با اصحاب خود از قتلای ایشان بهار درویدند
بقریه و سبکس و نزدیک سرای شاهزاده رسیدند و در میان سرای شاهزاده و او که کینه و از کجایه گشتند
مردم سرور را بیکانی و ایکت سرور داشت که از قتلای میزدند میرسد هنوز این سخن در میان بود که عاصین
در سید و نخستین چند تن از مردم خود را بر سر که چاک داشت تا اگر کسی از لشکریان به دشمنان آید دفع دهند
انگاه اصحاب خود را گفت چون بسوی شاهزاده در میشتیم فریاد و ناله بلند کنند که در داد دروغ شاهزاده
گشتند تا هر کس از مردم او این را شنوند ناچار برانگاشته و راه فرار پیش گیرند این گفت و بعد سرای شاهزاده
آمد و بنزد او تا بر سرای را بگشتند و بدرون خانه در رفتند و با پیشروهای کشید و با محافظان سرای در آوختند
و خون بسیار کس بر ریخته و آتش برای در زدند و باره بندی که در سپیدی سرای بود هم به خفته و خانه و بکار
که از بهر بصیرت نیند اشده علیه اسلام کرده بودند هم آتش اند زدند و مردی که در آنجا جای داشت برنی و با
به خفته و بعضی را بگشتند و از پس آن بعد ایشان را آتش انداختند و با یکدیگر جاعی از تفکیک آن سواد کوی که
در سجای پرونی شاهزاده جای داشتند بعضی عرضه ملاک و دمار شدند و گروهی طرف فرار شدند
سلطان عین سیرنا پیرش شاهزاده را بعد از فتحی شاه و داد و میرزای پسر ظل سلطان در آنجا مقتول شدند
و بعد هر دو تن سوخته گشت و میرزا بعد از اقامتی ستونی نیز بقتل رسید اما عاصین مردم از پس این قتل در قتل
آتش سرای درونی قتل میزدند و بعضی سیرا کردند و شاهزاده بخوابیدند و در پی برداشت و بکشتن از مردم با بیهوش
از دیوار محصور کرده بود با کول تفنگ بریز انداخت و بکشت و بیکور که از در سرای بدوشت رفت هم رفت
کل ساخت لکن معلوم داشت که با اینجاست رزم نتواند داد از جانب و بیکور سرای را در فرار پیش گرفت
و در آن غلظت شب و شدت برف و بر دیکته بجانب بیابان می گریخت جاعت باینه هر چه در سرای
بیافته برگرفته و بجانب محلات آن قریه تا خن بردند و باینکه میوه و زیاده ایشان که در دشت مانده
پای داشت لشکر شاهزاده از هول و بعضی بخوابیدند و بعضی بجا ماندند و بجا ماندند و بجا ماندند و بجا ماندند
پای برهنه بجانب قتل و بجا ماندند و بجا ماندند و بجا ماندند و بجا ماندند و بجا ماندند و بجا ماندند
دیواری را شکستند و بجا ماندند و بجا ماندند و بجا ماندند و بجا ماندند و بجا ماندند و بجا ماندند
مردم را شرفی نمیکشاند و از قضا کول بردند و حاجی محمد علی آمد و در آنجا بجا ماندند و بجا ماندند
از یک برکشت مردم اشرافی و بیکور از قتلای ایشان تفکیک گشتند و او را در دشت بجا ماندند

شرح سلسله و جانیخیری ناصرالدین شاه قاجار

۵۳۷

باید تا آنکه شمع نصف آنکاه که سپیده بوزد و در روشن سپیده پس در سرگردان و لشکریان بیرون
آن میزدند که در قتل جانی فرود شوند و دشمن را وضع دهند بگذارد و در بی نظاره بودند و جانت باید آن
قبیل مردم مال و دوشی آن قریه و اسوار و اشغال شاهزاده و سپاه و از پیش روی می ماند و هر یک سلسله
شیخ برسی گرفتند از قضا ششصد تن از لشکر شاهزاده بر سر راه ایشان می بودند چون دانستند که آنوقت با
بختام مراجعت است بی آنکه ساز می آید و تفکیک بکشید سر بریز از برین و با و بگر بکنند و حاکمین ایستاد
او چاشنگاه روز از سافت طریق پرداخت و در آنوقت فریش جای یافت اما نندی غلی میرزا بعد از فراز
نیم زنگ و آن کن ولای و براف و بر پیاده و طی سافت کرد و در اینوقت یکتن از مردم از فرمان که بر آن
پاهانی که در آن بود و در آن فرود آمد و بهشتان پس آب خود را به آواز آواز برفت و او را که در سرالی رسانید
نشین او و خود هم بر آن برآمد و از چپ و راست برقت و بر کس از لشکر برید او را از زندگانی و حیات شاهزاده
به او مردم را پنج پنج بجزفت داد و اما چون شاهزاده را و یکوقت جنگ خود آنکاه سرای سوار شد و آن شب
در قادی کای پیای آورد و در روز یکویک ساری شافت و این بی چنان بول و هر بی در مردم از زندگان
که همان زمان زن و فرزند آن خود را به داشته اند تا بنا که بهتا میافزود که زن کن مهدی قلی میرزا و یکبار به فرهاد
کردن سپیده پرداخت و سران و سرگردان را حاضر سافت و به و و بعد بی بی هم سپیده داد و ایشان نیز بنگر
و او را که به آنکه از آنسوی جاسطیخان لاریکایی بالشکر خود از ده بیگان آفتد شیخ طبری بناخت و جانت به
پنج صره انداخت و صورت حال را مدون حضرت شاهزاده داشت که ایکس من ایتر دم ما حصار داد و ام
حاجتی به و حسین و هم اگر شاه تا شای این جنگ و نظاره این در جگاه پسند خاطر است به چنان که به
شاهزاده چون این شبینه هم که که با او جاسطی خان غرقه شود و از او باید آتشی رسد بفرمود و آهمن
سورتنی با مردم خود و جمعی از آنکه در ده که در میان اشرفی بکباب او کج دهنه و سینه فرم که که جنیل خان به او کوی
در دم قادی کای با او بر سر است که در دوشان چون جلالت بابت به راحانه کرده بودند بعد از طی سافت
جاسطی خان را گفتند بدم اینجا و را با و یکبار استبش که بی آنکه سوری استوار کنیم نزد آنیم که در جگاه
خیان گفت ما هر که که بر این شیخ لشکر سکر تو هم که که سکر مردم در میان تنهای ایشان است با بجه و این وقت
مردم باید به آنکه سوار و جانت او را خواب بر گوش دهنه چنان میر سبت که پنداری در قله شیخ طبری
به یکس دانه دیت و که که از دفرات و فرود تی پیای میر ستانند و طلب آن می کردند چون دانی دند
به بکنند که گشت شب دهم شهر بروج الاذل ساعت از آن پیش که سینه و صبح سر برزند و حاکمین چهار صد تن
پیاده و تفکیکی از ابطال مردم خود کرد و ساعت و از سلف شیخ طبری مردن آفت دانند و به و او را که که در
فرهاد و غریب سلفه بکنی لشکرگاه بودند و خود را به سوار یکوی لشکرگاه بکنی نهاد و اگر کسی طریق فرار کرد
که که در آنکه در اینوقت مردم لشکرگاه آسوده از یکدست دشمن در جاده خواب با جامهای کشود و میخند و به
کنایه جانت باید دانه و تخمین به خیای آفتد بر لشکر سوار کردی و هزار جوی میخندند و در ازل حدیث
به بکنند و در میان آنکه داشته ایمان پیاده قادی در دهنه و فرهاد و شیش ماند و بکنی سورتی حاکمین

شرح سلسله و جانیخیری ناصرالدین شاه قاجار

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۵۳۸

و فل کرده مات این افواج را چون کوه سفید که از کوه کمان رسیده باشند هم کرده و بسنگ لاریجانی بزدند و کوه چاه
 و خاناکه مردم لشکرگاه از چوب کرده بودند آتش زدند تا غلظت شب باروز روشن کرد و دوست دزدان را دیدند
 و از بخت سیاه و نمره گیر و در بانی چنان لاشکران صیف شد که هیچکس با از هیچکس نمی شناسد و کوه کوه چاه
 میباشند و با سقین سرور را نیز نزدیک افتاد که در دایع جان و جان کوه به از دست طریق سالت بدست
 کرده یک سوی لشکرگاه و کریمت و از آنجا که مکه و تختی بیکش و محمد سلطان یا وزیر در لشکرگاه فریاد می برداشت
 و مردم را بیکجاست بانیه تحریض میداد و این وقت جمعی از اصحاب طاهین به در رسیدند و او کان داشت
 که لشکر شاهزاده اند بکشت برایشان زد که از بصره یک قدم است و بدین دین مردم به بین ما عرض دادم سازش
 بنه زن مردان و او که در سینه و او را با تیغ پاره پاره کرده و در این کوه و در پشته و در جاست بانیه سینه
 معتدل گشت از پس این وقایع طاهین که بر سر راه بر می میان کین مناده بود میان لشکرگاه و راند میرزا که بچان
 اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی با چند تن از تفنگچیان اشرف و کتار لشکرگاه سکوی از هر خود کرده و سرافراشته
 که چند آنکه ندیده باشند بریت نشوند و از آتشی که جاست بانیه کرده بودند فضای هر جگه روشن بود و در این وقت
 طاهین و اصحاب او دیده در شده میرزا که بچان آقا محمد حسن را خطاب کرد که هم اکنون آن سوار را که دست بر
 بر سر دار و سخنان بهش این بگفت و تفنگ خویش را بچشاد و این خود طاهین بود که بعد از کشتن و تفنگ
 دست بر سینه خود آورد و معلوم شد که کوه را بر سینه او آمد و در زمان آقا محمد حسن نیز تفنگ خود را با داد
 و این کوه را نیز به شکم او آمد و با این دو جرات صعب از آب یغادر و شباب طریق فرار خوف و آنگاه اصحاب
 خود را بر براهجت داد و با یک تفنگچیان اشرفی از دنبال او کوه را می باریدند و جامعی از اصحاب او را سخا که می
 انگه هیچ مضطرب نشود و آهسته آهسته می باره بریده و بعد شیخ طبری رسید و بانیه لشکر شاهزاده آب و گشت
 نیامده و نه هر کس بطرفی کریمت آنگاه با سقین خان لاریجانی با پنجاه تن و عبدالله خان خانان با سقین
 و حسن خان با چند تن اشرفی از پیرون لشکرگاه بودند چون صبح طالع شد میرزا که بچان اشرفی بر سر
 و دودی بامه و بکشت اذان در داد تا اگر از لشکران کسی مدان حوالی باشد فراهم شود و با سقین خان
 و چند تن و یک که خنجر فرصت بودند بعد از احضای بکشت اذان به لشکرگاه درآمدند و از سرزنش اقران
 بشهر و در و اند و کشتگان و باز پرس کار و دران دولت آشفته خاطر بودند با خود متوکلین داده و ن ساختند و شتاب
 میان کشتگان بانیه ماسر برگرفته و سرمای ایشان را بجا برداشتن و در کوه باندان از ندان فرستادند که هر
 و بیست مردم از آنجا عت اند که شود آنجا و با سقین خان صورت حال را بصیحت عبدالله خان خانان بشهر
 فرستاد و قیسم عزم داد که دیگر باره او را لشکر کرده و به بخت شاهزاده و رود آنگاه از آمدن طاهین در دوازده
 غلیخ طبری چنان رفت که از اصحاب او کس غایت او را جراتی نرسیده و در میان مدینه و اناب
 و باغ او را بر گرفته و نیز بیک حاجی محمد علی حمل داده پس طاهین و سقین بانیه باز کرد و گفت و مردم چنان میان
 کس مرده ام چاه چند و یکو ندیده و فراهم شد و سرافق بر فراهم کرد و این کشته را سر خدایم باز نمود و دست
 از جانب باز ماریه و در آن حضرت اعلی که کتایت حاجی محمد علی باشد با کینه و کلاه مردم را از خود کرده کرد

ملک تان
 بشهر و در
 میان کشتگان

جلد سیم آیین خانه بار بار مجلات آیین التواریخ

۶۳

افاخته کردند چنانکه نذر آن بروج ساحت طبعه بایندها فکلهای ساخته و چنانچه امور در میان خود و شایع
 چون کار به بنیاد سبب حاجی محمد علی حکم دادند و شبهای یکصد خاکریزهای پس و پور طبعه را چنان مرتفع کردند که
 دیگر ساحت طبعه دیده اندیش و صاحب آسوده در میان قلع به یکدست شایع بودند و اینوقت شاهزاده در کنگره
 دولت خواستگاه آواره و عمارت بود و عمارت چهار در و در خانه لایق بود و فرستادند و یکتن از مردم اهرات آتی نذر
 قبیله کردند که در آتش زده بجانب طبعه روان میباشد و به قصد دفاع ساحت را قطع کرده بیان طبعه فردی آید
 و خانهائی که حاجت باینده از چوب و خشت و خاکریزها که پرواقعه بودند پیش در میزدند بین مسفت هر خانه که در آن طبعه
 سوخته شد و از جانب دیگر کله توب و چهارده در میان قلع که هر یک میبارید حاجی محمد علی چون این به طبعه
 شیخ طبری که ششمین داشت بیرون شد و در میان خاکریز طبعه منزل کرد و صاحب او در قلعهای که کرده بودند
 کردند چنانکه هیچکس نازد توب و چهارده آسبی نبود و اینوقت جعفر قلیان بالارستانی هزار جری بلگرگاه آمد
 بر حسب امر شاهزاده جانب غربی شیخ طبری را نزد یک بقعه بنیان بری کرد و در مدت سه روز بری معین بر آورد
 چنانکه لشکریان در سه ماه نماند آن بخورده بودند روز چهارم احکام داد که مردم او را کار سنگو بلگرگاه مراجعت
 کردند تا آنجی بیایان شاهزاده فرمان کرد که هم اکنون باز شود و کار سنگو بپای برید هر چند قوا و پناه و جنگ و یک
 موجب گفتند که این سربازان از اول شب تا سپیده صبح لحظه ننموده اند و لب هیچ ماکول و مشرب و بیایان
 چندان محنت نرانی که قایه نفس را زانمی اندازد آسایش و تداومش باشد و کار خردانی و فروش باز نماند
 مراجعت کنند شاهزاده از آن محله که در طبع داشت پذیرفته شد و فرمان داد که هم اکنون باید راه سنگو گیرند
 سربازان را که نیروی باز پس شدن بود هر کس گوشه سیکریت و بیشانه و پهلوی و خار و چنار و بجزاب میرفت
 جعفر قلیان و میرزا عبد الله زحمت فراوان باسی و چنین سربازان لشکر کرده و در آن سنگو شدند و هر یک در برج
 خود جای کردند و سربازان ایشان نیز بعد از ورود به برج هر کس پشت افتاده بنمود حاجت باینده که از دور و
 نزدیک بخوان بودند چون قتل و در قلع ایشان را تفرس کردند و دست تن مردم کار آمدند و از راه خندق برین
 شده و نگاه میزدان پریشان گفتند میرزا عبد الله که هنوز دست فرسود خراب بود حالی تفنگ خویش نشود و چون
 از بجه را نگاه کردند ایشان را بگردانیدند و هر که در بجانب برج جعفر قلیان بودند و در کنگره و در آن برج
 مانده جعفر قلیان از جای برآمد و در تن را با کله شکار گفتند و در تن را نیز مردم او بکشتند با چند حاجت با پیرم
 کردند و با شمشیرهای کشیده با و در آن چند زخم شمشیر بر روی فرد آورده جعفر قلیان را و یکو محال مجاهد نماند و در
 بیان خندق برج اینده حاجت با پیرم پس او آهنگ بر آورد و او را طلب قلیان کردند و یک نیم سوار
 آیین کردند و در این کرد و صاحب حاجی محمد علی از فرمان دیو و تسلیم شد که هر یک که یاریده تا با او از لشکرگاه
 بعد ایشان آید با خود عبود قتل محاسب قلیان و حاجت جعفر قلیان بر دم باید از برج بیرون شدند و در آن
 بر کشته وقت بود جعفر قلیان را در میان خندق یافتند و در آن زخم برتری بر پهلوی کرده بودند و یکم که ششمین
 میرزا عبد الله بر دم از برج خود رفت و یکم که ششمین برنج که در قلع نماند و بر آن پیش ایشان میفرستادند
 و در قلع بعد از عبد الله میرزا عبد الله جعفر قلیان را خندق بتواریخ و یکم که ششمین برنج که در قلع نماند و بر آن

شرح سلسله جاي بخري ناصر الدين شاه قاجار

مرگم گنده و بعله و در او را بجانب ساري کوچ دادند و در آنجا يك ماه و كستنه مدتي ميرزا چون ايشان در شرمش
و گفت چاي اجازت من او را كوچ دادند و كس بفرستاد او را بشكرگاه مراجعت دادند و اين شهنشاه را آمدن
زحمتي و قبحي به و رسيد كه هم در آن شب درگذشت

خشم كرفش شاه شاه ايران با بزرگان نذران از بهر مسامحت ايشان در تير تعلقه و تير بابه
چون مدت محاصره قلعه شيخ طبرسي چهار ماه گذشته جلالت جماعت بابه در كار مبارزت و ساختن مودع
كار داران دولت افتاد آتش خشم ملك الملوك محمد زبانه زدن گرفت و زير و پاخانان داشتند و ديم كه سپاه مالي كرا
بيمان آتش آب شتاب گيرند و از جنت ننگ و بنزد شير و آب نشاند اينك روز كاري دراز است كه با چاشني
با سب از طريق مخافت مي پيازند و در اين مخافت روز با طلت ميگذرانند و هفتاد و نه كان ما زدران بقاي ايستند
و فرستادند بترت حضرت ما دهند و از بهر قوام خوشين آتش اين ماه و شادمان زنده اند اين پس چنان
مي انگارم كه خدای مملكت ما زدران نياورد است و يكفر مسامحتي كه در اين سستيزه و آذيرفته است تمام
مردم ما زدران را با جماعت بابه عرضيغ تيز فراهم داشت مقبران ده كاه از بهر شفاعت جبين ضراحت
بر خاک نهادند و از جانب قواد سپاه فتح قلعه و قلعه بابه را ضمانت كردند اين بهنگام شاه ايران سليمان
افشار فرمان كرد و بجانب ما زدران رسيده و فسخ حال كند و به اندك لشكران در كادجك رسيد
روزي كه پيچيد با جماعت بابه در كادار استوار مي باشند مع القعه بعد از ورود سليمان خان ما زدران لشكران
مرگ سر و جان گفتند و اطراف قلعه را دايه كرد و پاره زدند و از دوسوي بجهت كرون زمين و نقب در برون
بجمله در آمدند و با يكديگر مواضع كروند كه چون نهبها را از خاك كزيه و خندق بگذاشتند آتش در زنده و آن بهنگام تمام
شكر سپاه و يرش بر نه با بجهت از طرف غرب يك نقب را بزيه بروج و خاك كزيه در برده آتش زدند و خاك كزيه و خاك
مسافت ما بروج و خندق و خاك كزيه با خاك پست شده و نقب و ديگر را كه از جانب شرقي بود چون ما بروج و خاك كزيه
نارساني داشت بعد از افروخته شدن زميني ساخته نياورد و اما لشكران شير و جنگ بنواخته و از چار سو
يورش در دادند جماعت بابه از آنجا كه بروج و باره بزيه آمده انجمن شدند و هر كس از لشكر نزديك شد بزم
كلود و ضرب تيغ و دفع بميداد ميرزا كرميچان اشرفي با جمعي از مردم اشرف بجانب قلعه حمله برد و قلعه را در آتش
كلود بخاك كندند ميرزا كرميچان دست پيازيد و خود علم برداشت و بر افراشت و ديرانه تا پاي بروج رفت
و بروج از بان كلود هم بخود و يكتن از بابه شتر نعلت را از شقيب بروج پيرون داد و او را پاف كلود رساند
ميرزا كرميچان دست فزايده كلوكاه تفنگ ما بگرفت و از چنگ او بر آورد و بر آن بروج صعود كرده علم را
بر بروج نصب كرد و فزايد و برداشت كراي لشكر سرعت كند محمد صالح خان مبادد جعفر مستيخان با چند
تن بالارستائي و ذرا پاي بروج برسانيد اما محمد يعقبي ميرزا چون در اين ويرش بسيار كس از لشكر امير
هاك مي گويست بفرستاد تا طبل مراجعت بنواخته ميرزا كرميچان و محمد صالح خان بزيه بپيچيدند و چون
اينجا با بنجام زلف مران سپاه شرم زده بودند و واجب كردند كه روز ديگر اينجا بكام كنند و ديگر باره بپيچيدند
بقلعه بر نه و بنوقت كشاف افتاد كه ملود و از دقت قلعه كيان نيكاب شد است و كار را ايشان سخت

ميرزا كرميچان
 و
 ميرزا كرميچان

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ الوبایخ

۵۴۲

در روزی چند برگزید که آنجا که از شت مجامعت تابه شده و اگر نه به پناه آینه پس رنگ برش کشند و در میان
می صره که شش نوزده و انداختن یز چون هر چه که حاجی محمد علی آورده بود کذب و دروغ با آن عقیده است و صاحب
اورا فتوری با دیده دار آن قب و طلب که داشتند سستی گرفتند و با این همه یکسایز وی خود چه اگر از کسی
مخالفتی اصنافیست بحکم حاجی محمد علی سران بر زبان بر سیکو فشد لاجرم مجامعت با بیه بجان آمدند و در میان
از پی چاره و دهن بر نوزده سخن آقا رسول که کین از سران آنجا که بود و از خوشین سی تن مرد جنگی داشت
از شاهزاده امان طلیعه و محمد یقینی سیرا اورا زینهار داد پس از قلعه پروان شده و بشکرگاه و در ف و طعن فاند
گشت باز قلعه شد و میتوانی مردم خود را به داشته روانه شو که کشت چون راه نزدیک کرد و کین از مردم لاری کانی
بی اجازت شاهزاده و راه ف کلو ساخت و بنجاک در آنجا افتاد و یکو تفکیکیان بنوی مردم او و لشکرها بخاند
و بعضی را مقتول ساختند چند تن که زنده ماندند بسوی قلعه مراجعت کردند مجامعت با بیه کفشد شامه شد و بجهان
و شمر شافیه اکنون قتل شاد و جب افاد پس همه را تیغ بگذرانید از پس اینا قلعه رضا خان پسر محمد خان امیر افغان
شاه به برورد که بجامعت با بیه پیوسته بود هم زینهار جوئی گشت و از شاهزاده امان یافته با دوسه تن از مردم خود
بشکرگاه و در شاهزاده اورا بهادینان نوری سپرد تا در نزد خویش ببرد و جمعی دیگر از با بیه با لشکر که در سنگو
بوده طریق رفت و در ارایش داشته و اجازت حاصل کرده از قلعه پروان شده و طریق قرار بداشتند و بر بانی
و ساکن خویش کریمشده هم در این ایام چنان افتاد که شاهزاده و عباسقلی خان دیدگی از بروج که با قلعه قریب بود
در فشد و مجامعت با بیه تغیر کرد پس بجانب آن برج چون باران بهار کلو به باریدند از قلعه کلو از لشکریان
در فتنی گذشت و بر شاه عباسقلی خان لاری کانی آمده و جراحی کرد اما هیچ از جلالت او کاسته نشد و همچنان درین
لنگر و تینه سکر استوار بود از پس اینا قلعه علف و از قلعه مجامعت با بیه بجهان شاد و راه پروان شدند و از
سد و دو بخت علف زمین هر چه یافته بخورند و چند آنکه درخت در قلعه بود چوب و برگ آنرا قوت کردند و در
آلات و ادوات چرم داشته نیم پوش ساخته تلخ نمودند و هر چه استخوان در قلعه بود به فشد و با آب صلا که کرده پیوسته
و آب طامین ما که بر بزم کلو مرده بود و از برای شست طامین آنرا با خاک سپرده بودند بر آورده و کشت کردند
آنرا با استخوان بقیمت بردند و با اینهمه دست از تیر و آویز کوتاه کردند چنانکه لشکریان در طرف غربی قلعه
شیخ طبری از بدو فشد که مرده بودند که خندق آن ده ذرع عمق و ده ذرع عرض داشت و دوتنه در فتنه
عبر بر خندق آن قطره به بود میرزا و به افند و نانی و جمعی از سرباز بدی و مجامعت اثرنی و با راستی
در آن قلعه جای داشت بکشت بعد از فرو بردن آفتاب که مردم فشد مشغول نماز بودند و هنوز قطره به
خندق بود اما گاه و دوتن از با بیه بقلعه در آمد و سیوه زنان عدا فکند و از قلعای ایشان کین دیگر درون فشد
میرزا عبداله این به بود داشته و به ریاضت و نمین آن دوتنه در فتنه و بکود بند و میان خندق
مجامعت با بیه چوین میرزا فشد باز شد اما این به تن که میان قلعه بودند با شمشیرهای کشید و بکشتند و دانه فشد
کس از فکینان را بجا فشد کردند و کین از ایشان از زمینان بر بزم فشد و در فتنه کرد و با کس
کرده که فشد فشد حالت با بیه از مردن فشد و در فتنه فشد و فشد فشد

کشتی علف
و از نو درین
بایه

نگین
بجانب
لشکر
ایشان

حدسیم از پنج قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۵۴۳

کسب ایضا و سود لازم خدمت او داشت و در روز شنبه سیم ذیحجه انعام نزد قیام شاهزاده محمد ابراهیم غفر الله عنه
فرمودن شده و روانه اراضی مقدسه او کن مشغولت و هم در اینال میرزا احمد مجتهد تبریزی یکفرنگه کنایه
احصائی و تجار و قوای از و روان کرد که ایشان بدین تمام سلیمند و مردم عاقبت ایشان با حسن رویت
پر بریزند و جسم چنان غدا که کین از جافت شیخ فرات بکرا به درود مرد و حای از مد طرد و منع بر آید و کار برآید
و ماضی اقا چون بتدشیقه مانیز خدای و کثرتی بود از دو جانب حای بزرگ بنه شده و اول حرف و گفت
کار خانوادگی را در بشد و احمد و حب و ضرب کردند شاهزاده ملک قاسم میرزا که این هنگام فرما گذار و کن
آن مکت بود بزال چند و پیر آن آتش خسته را بنه و در میان ایشان کا به صاحت و مسالت و مذاقت و هم
در اینال میرزا ابوالحسن مصلحت که از سفارت دولت ایران بر حسب فرمان سفر در استقامت عباد که و مان
باقات آن بدست آمد و کار تجارت و زوار و دیگر مجازان ایران که با این غنی منکر کنان باشد و میان دو بین
اسلام کار بر نشیبه مروت کنند

و در وقیع سال دوم جلوس شاهنشاهی ایران مراد میرزا قاجار مطابق سنه یک هزار و دویست و شصت پنج هجری
در سال یک هزار و دویست و شصت پنج هجری مطابق تقویمیل ترکی چون ساعت دو و از دویست و شصت پنج هجری
بیت و پنجم شهر ریح الثانی بر گذشت آفتاب از عت بجل تحول و در شاهنشاهی ایران سلطان مراد میرزا قاجار
چشمه ای پای برد و این هنگام کار داران دولت چشم بر کار خراسان داشتند با بکذا بدین پیش و قوم اقا
که عجزه نیز ازای شسته اند و از آنکه شمشیر مقدس آهنگ سفر هرات کرده بعد از پروان شدن از هرات که با غنی
یا محمد خان راه برگرفت و اما ارضی جام بر اند چون هنگام آمدن یار محمد خان بخراسان چند تن از لشکر او را مرد
عباد خان و اراضی جام اسیر گرفته بودند این وقت لشکر شسته اند و در افغانان بهاد خان را بکیسه تن شکلی در ده
فرمون حصار دادند و عشر دوم ذیحجه در آنجا و زبزد بهاد خان زمیندار حبت خانه و در لشکران را محمل
و اما یافت درین منزل قربا غنی یک ملازم وزیر مشاور و تخلص که بهیوادیه کار داران دولت مشور شاه
ایران را بجزه میرزا سیاه و در دست مردم سالار که فرار شد او را بجهس و اسشته و هرات که با او و بگفته بر مشور
پادشاه ماکه در میان جامه خود نغف و دشت با بکذا قربا غنی ناکا و نه حبس بکینت و خط شاهنشاهی را بجزه میرزا او در
و لشکران آن خط مایه کردند و از مجلس پادشاه بر تخت ملک آگاه شدند و شاه خاطر آمدند آنجا حفته اند
آهنگ هرات کرده و در میان لشکر ایران کار بر یک و در اقا و فرج کر از غنی و فرامانی سر بی فرامانی بر آید و نه
و گفته با هر سفر هرات نخواهیم کرد و چهار عاده و تب برداشته اند و متاورد بجا بجا عراق در سپاه شدند
حفته اند و در همین مشقالت با لشکر و در از طریق مراب بید و دست لاجرم ایشان را بحال خویش که داشت
و با فرج خا و فرج بهادران و دو فرج بهادران و دو فرج فشار از وی بجا بجا هرات مقیم فرمود و در سپاه
بشکستنی بر آورده و صاحب ایران که مازت او را داشت نیز در کاب او کوچ کرد و شاهزاده قاجار و در آنجا
شد و در چند روزی اگر جنگ و جوشی برآید طریق فرار سپردند و مواشی ایشان نیست و لشکران کشت و بکذا
اسب و بنه است و در بر جل و تب سپاه و بجا بجا که در این ایضا خدمت بجا بجا سر بکذا و در شاهزاده و میرزا

شرح سلطنت و مباحثی ناصرالدین شاه قاجار

مینه بنده گمان همتی نزد جانب یار محمد خان ماسر ضرور اصلاح فرموده و حضرت عالی ماسر عرض ده کا پناه
 دهشتنه شاهزاده باحق یار محمد خان طریق جرات پیش گذاشت با محمولی طریق مذاق پیش گذاشت و مسر
 نه و در و در مسکی خوربان و در اخی شیش فرود شدند و چون شیش با درختستان و در پیش پرت است از درختستان
 هشتبار کردند تا شکران و مان زمان درخت حطب و درخت نباشد و هشتبار کردند و درخت حطب تمام تا آخر رج اثنای پیش
 او تراقی کرد و یار محمد خان محمول پنجاهار تومان نده مسکو و هفتاد فرود غلظ بقانون قرض بشکر کا و هشتبار کردند
 فرستاد تا شکران به ان معاش کردند و اینوقت خبر ماوراء ن سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بتبصر مملکت
 خراسان مسعود افغان پس نزد میرزا مراجعت بخراسان و بتبصر عزم داد و یار محمد خان جبار خان ما بهر از سواران
 رکاب او مسافت و شاهزاده از شیش کوچ داد و تربت حیدریه آمد و در آنجا دو حسام السلطنه باریت و بار داشت
 و راه پیشاورد برداشت روزی از دو هم جاودی الاولی و در دیشاورد و در روز با هم اور خود حسام السلطنه بود و اینوقت
 حاجی میرزا عیسیان فخری از اور در اصلاح طهران بر سید و منشو طلب داشتن نمره میرزا و لشکر اور را به در اصلاح و در
 و همچنان تشریف کمرانی خراسان را بنام سلطان مراد میرزای حسام السلطنه چار و دو لاجرم هشتبار کردند و از دیشاورد
 بنه در آمد و از آنجا کوچ بر کوچ غلی مسافت کرده و در غرغاب و در در اصلاح طهران کشت و بعد از روزی چند بر
 امر کار و دران دولت ماسر بحکومت آذربایجان کشت و میرزا محمد پسر میرزا تقی هشتیانی توأم الد و که اکنون وقت
 ماسرات وزارت آذربایجان مختار افتاد و خرم رکاب او کشت و شاهزاده این هنگام لقب مجتهد الد و کشت و
 نشان نخل و محالی میرزا فانی یافت و بعد از روز و در تبریز مملکت آذربایجان را بنه نام کرده و فرضی خان ایل به
 شاهپور را که در تقدیم خدمت تقاضای اشت او را موزول فرمود و چون بعد از خزل منبغات باز کاگان پادشاه
 شاهزاده بادویت تن میرزا جباران به انتخاب یافت و فرضی خان و شاه پنگ خان روشن خان و سلیمان خان و
 داشت مجوسا به تبریز فرستاد و قلع ایشان را با خاک پست کردند

ماده ششم در این غلیخان به محکمت خراسان برای استمالت حرفان سالار و مراجعت اولی نخل مام به باد شیراز
کار و در آن دولت چنان صواب شمرده که کیتن پرویزان و آن میشد مقدس رسول فرستند تا با سالار و و جان
آن بدو سخن کند و ایشان را از طریق غلیخان و عسبان بگرداند تا در میان جان و مال جماعتی بپکانه بپناه نشود و میرزا
ایر نظام چه اغلی خان با کیتن لازم خود و کیتن مردم جعفر قلیخان کرده شود و آهنگ ماه کرده و فرمان یافت که هر جا
خفته اند و دو چار شود و او را بشکرم گاه حاکم اسلحه مراجعت دهد تا با حاکم که در محکمت خراسان را ستودند و همچنان
سالار اسلطن خاطر کرده به باد آورد و نیز حکمی بر قتی قلیخان حاکم شاهرود رقم شده که بعد از مدد و چو قلیخان شاهرود
سوی سواد آباد همراه کن تا به استالط طریق خراسان پیاده بخورد و غلیخان شتاب کنن تا شاهرود بران
و چون بر قتی قلیخان در اسفغانی حکم کار و در آن دولت مسامحت کرده که کت شاهرود رقم عزل یافت و غلی
عسبان را از آنجا برپا شده و بسزوار آمد و خشمه اند و در راه بنزد او دیده کرد و مورد غضب داشت که بر حسب فرمان بیک
حاکم اسلطن مراجعت فرمود و هر قدر قبل در اسلطن اسکنندگان بگشاید باشد که سپاهیان مام میابند باز بدو اما
نگردن چون در تاحف خراسان و ماضی اهر استالطت و از آن برده بودند طریق از فغانی گرفته و سپه

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۵۴۰

سفر کردن
حسام السلطنه
از نیشابور
بمشهد

رعیل زاده ماه و ده پنجاه و شش هجری میرزا نیر خاونداه بر گرفت و چراغ سلطان با تقاق بسکند خان سردار
روان نیشابور شد و بجهت حسام السلطنه پوت اسام السلطنه نیشابور و خرابی را رخت کرد که بدانی
رقت بیسج را کند و بجانب کلات و همسپار شود و خود را زاده سردار تیشابور بجانب مشهد مقدس کوچ داد و در
مرض ماه از جانب یار محمد خان افغان عبد الجبار خان ابرار سردار افغان و هزاره نیز حسام السلطنه شافت و لازم
بکاتب شد با مجله بعد از دو و پنجاه مان که تا شهر مشهد هشت فرسنگ مسافت است کشف افتاد که سواران کج
مجال تربت و اراضی شترانی را بمرض نارت و آرد و نه ناچار هزاره و دویست تن فوج قزاقی که در لشکر کاه بودند
برای حفظ مال خود رخت یافته روانه تربت گشته کوچ داد و این اجماعت تربت و پیران شدن شسته اند و در آنجا
خراسان سالار دال مشهد را در طریق غنیان قویل مسافت با مجله حسام السلطنه بعد از ده و خزان فراسان
کته بی بجای میرزا دشم و حاجی میرزا حسن که از معای شد بودند و ستاد که اگر چه اعلیخان از رخت اشترار آسود
خواه بود و در دهانه مشهد دارم تا پیام کار در آن دولت را بشما بگذارد و ایشان دستوری اند و چراغ غلیظان جادی
با پنج تن سواره اند مشهد شد چون به نیم فرسنگی شد رسید به خجرتن سواره و خجرتن پیاده و نه عراد و تربت متغی
او پیران شد و مردم مشهد ازین خبر شوکت خویش را نمودار کردند و چراغ غلیظان بشهر داورده و در دو سالار جاک
و اند روز یک سالار اورا طلب داشته مجلس از مردم برداشت و با او گفت میرزا قیطان با من مکتب کرده که
سخن چراغ غلیظان سخن من است اکنون کنون خاطر اورا منی بوی چراغ غلیظان عرض کرد که اسیر نظام میرزا
و دمان و دیرینه خود را بر او ملی پول و حرب بر نشین و طریق درگاه شاه کیر و و خجرتن و آن ایک اندوشت
ایران در و جویش و دهان و عشرت شارب قرار است کی کم و کاست ستر سید ارم و بر زیادت ازین سپرای شمار
هر یک بعضی معین و سرودی معلوم امیر در میلند اما شاختین باید سفر که کوچ ای بعد از مراجعت از که مسئله افلاک
حکومت خراسان با تو تفویض خواهد شد در یکی از بدان و امصار ایران فرمانگذار توانی گشت و در این نماند ازین
په بر قار نشوی مال و بناء خویش را در معرض هلاک و دمار خواهی داشت سالار در جواب گفت که من ازین جنگ و جیش
هرگز باز و می سلطنت نموده ام بگذرستم الشو خراسان بطلان دست یابم و حاجی میرزا قاسمی که متبع این فتنه بود و با
کنده اغم انگاه شیرازی که در فتنه و آرزوم و آردان مجید به دست کرده بجهت شاهانچ که بکش یا بجیش رود باشد اکنون
که به آن تاند و فیر از شدم و کار با دیگران که از خدمت شاهان و ایران و نمودت با میرزا قیطان اگر ای ندیم کن
سردن تو اغم بجانب طهران کوچ داد چه ایندم که از بد امید ی بر سرین و بکن شده و اندر دنا باشد که به دست این لشکر کندم
و بکندم تا دم من به شک برآید و زن و فرزند خان ایشان همواره مرا پیاده باده کنند و دیگران که چون ایندم به اند که من شاز
کذا شتم و ماه و ده پنجاه و ششم هجری با تیغ پاره پاره کنده آگاه زن و فرزند مراد باند ترکانان بمرض خجرتن
دآورده من مریدانست که کاندان دولت دمن کرد و کان بگزید و حکومت خراسان دمن کنند و چنان لپری شود
تقد شد که بجهت شهادت سپید شوم که میرزا قیطان بهین سخن رانده کار مبارزت خود رفت و بد آنچه خدا فرما
مدا خواهد بود پس به دمن یک حاجی میرزا دشم و حاجی میرزا حسن بنیز هب کرده و با چراغ غلیظان گفت پیام خویش
بر اهلای بد که هر چه غلیظان آن نماند نکند که مد ایشان چنانکه از سالار تو رخت بوده باخ و دمن و در دمن

شرح سلفت و جانیخری فی اصول الدین شافعی

جمعی در مذهب سادات معتقد قتل در میخانه کردند و بنحو آبگاه او آتش می آوردند و رجب مردی که صاحب راه بود و در
چهارم پیران شده و رجب مردی گفت که اگر سالار چند سرباز از پیشکش بجزرت شهریار اخذ دهد و در عید است
نیکوکار کند من این لشکر را از چهاران بیاب خوشان کوچ و همه خواستار شوم تا کار در آن دولت یک سال این
مملکت را با لاک بگذرانم و از پس یکسال او را اخبار بدبار فرمایند رجب مردی این سخن را باورد داشت و هم در آن شب
سالار را دیده که در ده آگهی داد و صحبتی می چند کس از سران قبایل و پانزده تن سوار را از غلغل خاں در ابره داشته بدارت
از آن بده سپردن شدند و بعد از کفر سنگ شایسته راجت نمودند چراغ غلغل خاں کین از هلاک زمان سالار را از پیشکش
با خود برد و از آنجا غلغل سالار نوشته به و سپرد که من از ده کتب سخن بگویم چنانچه صحبتگاه ازین مدامی لشکر کوچ فراموش و او را با یک
شهر مشهیر به شما ساخته بکشد باید از آن آذینوی حمام سلطنت و روزی که درین کوخ او تراقی که باشد که مردم غلغل خاں
در وطن حاضر ساخته به رکاه آرد چه نه بسیار قطع و قری بر مردم پیران شده به اینجا سیاقی گرفته بودند و از جانب سالار
ویزباشی مادی طریق و یوزباشی حسن شان دومی با چهار هزار تهنیکی و ششاهی عارسل محافظ بودند حمام سلطنت مردی بین
نامر اقباله شان و در رسول فرستاد باشد که ایشان را متعال به ارد و مردم شان و از آن فراموش بکشید و همین بکشد
در سردار از برای سالار همیشه فرستاد و روز دیگر حمام سلطنت فرمان کرد تا جعفر قلغان سرتپ پسر بکشد خاں سردار
با فوج حضرت و سوار و توب و سواره و در خدیو شاپور بر نشسته و پایا کار از دین سواران ساخته آنگاه رفته بکشد
آنچه در کیر و در بسیار چهار صد تن از مردم شان و در مشهیر و صد تن سرباز مقتول شد آنکه مردم شان در
شد و لشکر این در لشکرهای ایشان که در شنبه راجی که شرف بقلعه و در ظاهر بقلعه بود رسید و آن برج ابریش
که در پست و شش تن ششاهی که عارسل آن برج بود مقتول ساخته و از آنجا دامن توپها را بقلعه کشت و از قلعه کمان
پای اصطلبار از کار شد و از چارتر یک جعفر قلیخان آمد و فرستاد شد که او را با صد تن سرباز به درون و بقلعه را
بپایان از خیمه راه باغرای معین پشیمان شده و دیگر باره در به بستند این هنگام حمام سلطنت لشکر یازدهم
قلعه باز داشت و خود باز لشکرگاه شد و چون یک نیمه از آن شب که شب نیم رجب بود سپری شد مرد و زن از قلعه
بیرون شد و بیکوی بر فتنه و اسوار و اطفال ایشان بهر لشکرهای کشت و یوزباشی حسن خاں شان در سیه
ویزباشی مادی سر کرد و ششاهی را که مدان کیر و در گرفتار شد حمام سلطنت خبر سو آید بن آت و بکشد
و از آنجا لشکر اجنبش داد و بکن معتقد شد و آنجا دستار و علیا خاں ده فری رسید و سردار داشت که
علیا خاں چون بر جب فرمان سفر کلات پیش داشت در عرض داد و امانت و بعضی از بزرگان کلات با سالار
مخاضه نماد و آنکه در میخانه پسر محمد میخان کلاتی را مانع و دهنه و کلات را مردم سالار بپایان علیا خاں پسر
بطرف کلات آتش برده و بپیکان که کیمی از قلع کلات بهت مددت محمد میخان چون این بشیبه حاضر شد و
نزدیک علیا خاں آمد و بزرگان کلات را نیز تسال ساخته بفرزاد آورد و دوستی از مردم علیا خاں بدون
برده کلات را تسلیم داد و دود خاوند از آن طرف کلات را نزد او بکودگان فرستاد و علیا خاں چون کلات
مستحق داشت از مردم خود محافظ و عارسل و آنجا بکشد و خود مراجعت در ده فرزند حمام سلطنت رسول او را
شاد حاضر ساخته باز فرستاد و فرمان کرد که علیا خاں در ظاهر مشهیر حاضر لشکرگاه شود و غرضی غایب از آنجا

مجلسه سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۵۲۸ روز چهارم جب روانه دما سکنه نمود و خود با لشکر از چمن قندوکت کرده آنگاه رسید براندر دم شهر چون این رسیدند
چند آنکه لشکر سواره و پیاده حاضر بود با شرافت جنگ شده اند و دزد و دزد چرون تا ششصد نفر جنوی ششصد تن مردمان
عزیزان و بندگان سوار و عراوه و توب که بر سقده لشکر بودند با مردم شهری دوروی دوروی شدند و جنگ به پوستانه
حسام اسلحه چون کاه به یکدیگر دید بفرسودند و عراوه و توب و دیگر بوجگاه افتاد و چار ساعت این مخالفت بود
کشت و پایان سربازان هر گروه حدود ششصد نفر کشته شدی که کافران از دزد و دزد سواره و پیاده بودند هر یک کشته
و دزد تقاضای ایشان بجان و دیر انداخته که بسیار مردم فاش را بجنه قتل شده اند و بجان آن بودند که دزدان
شده است و کشته نامانی دزدان و دزدان بالا بجان کشته شده بودند چون لشکریان اندک بودند و دزدان ششصد کشته شدند
با مجبور دیتن تفکیکی از مردم شدند و آن که بجا بود به دست لشکریان اسیر شد حسام اسلحه از بدو گرفته و دست خاخر را
شده است و رفع کند بفرموده تعجب ایشان را و خود داشته آن عاقبت را سلامت و هفت مرز جت بشود اند
و بی نهایت هزاره حسام اسلحه و محاصره مردان شهر شده سعد سن و نجات و با سالار و مردم آن به

چون حامد اسفند لشکر تکران و پادشاهی اهلیت کرد از کنا بافتن در وقت سی شش کج ۱۱۰۰ در غایت
که نیم زنک آمد سافت است فرو شد و میان شال و منرب شد از قیام کرد در چهار روز در برابر درون و درون
در دانه سراب لکیران سنگری محکم برآوردند فوج مجران و فوج ماکونی با چهار عدد فوج در دانه با لکیران
جای کردند و جعفر قلیخان سرب سپر بکند خان سرور را با فوج قزاقه افغانی و فوج مراغه و چهار عدد فوج بدو
فوجان رفت و در سیمه ذاباع در دانه سنگری راست کرد و سافت جنگ بست اما مردم شهر بیرون دانه از شهر
شد و مصاف میدادند و در دانه میگردانید کابی قزاقان لشکر اهلیت میگردانید و کابی میکشد شده از
که که و پانچ بابان بدرون شد میرفته چون در روز کار به شکست رفت در دانه شد شبان سرور از قزاق سوار جاد
مید و سالار برسید و بشد دانه و هم در آن مغربا و شدی چند آنکه سوار و پیاده بودند با قزاق سواران سر
دانه و از پانچ بابان بدرون شد و بجا بست شرفی سنگر ساخان تا متن بردند اما بعضی خان برادر ساخان
و سیمه خان قهروری که سنگر ساخان را قزاق اول بودند با سجدان تکران و چهار شده و بگردان دانه سالار
چون شد دالان را از تکران شمل داشت با ثابت سافت شدی بجا بست سنگر ساخان راه برگرفت و سواران
سپاه را بغیر سواران آب برآورد و با قزاق پیادگان با شمشیرهای کشیده و خود کشته و از سر بیج و بار و شد و شمشیر
و شمشیرهای قهروری بدرون بجا بستن آهین جاریه و بعد سالار چون یکک غلبان نخستین بسک فوج ترشیری خود
در اول و ترشیری فوج ترشیری از دستان سنگر اهلیت کرد و ساخان افغانی که در سیمه ذاباع سافت و بسک فوج
بود چون در فوج ترشیری را سیمه ذاباع بر کشید و نفس گسته بر سر راه فوج ترشیری آمد باشد که آنجا رفت و بسک فوج
مراجعت آمد مردم سنگر افغانی از بدرون تا متن او چنان فهم کردند که راه مندر برگرفت و آتش خاطر شدند و بجا بست
و آخر قزاق و کار فرار پران شدند و بجا بستن نیزه رانده کشت و از غایت دهشت بنه سرب و بار و دانه و بجا بست
و هم در این وقت سالار و کار فوج ترشیری برآورد و بسک ساخان خود آورد و بجا بست چنانکه آتش نهادند و آتش در دانه
بیج و بجا بست و شد و مردم سنگر ساخان نیز پایال خود را کشت و بنه و از غایت کشت و مردم شد اتفاقا بجا بست

دو جہ کی سبھی چیزیں جو اس کے لئے ہوتی ہیں وہ اس کے لئے ہوتی ہیں۔

عبدسمیع فریخ قاجاریہ از مخطبات ناسخ التواریخ

[illegible]

۵۵۲
چون یک چشم که دم افتاده و چشم و رخ را با خاک و خون آلوده زمین کا سار از گرد و سوار بر سپه
شماره پنج و ده ای سر که از پیشتر مردان آتش آلوده بر آفت بیدار کشش و کوشش فراوان و نه تنها
از سپاه سار پشت با جنگ داده روی بفرار نموده و چنان متفرق شدند که در تن متفرق نهانت که در تن
سیران چنانند با ساخت و هضم تن از مردم شده و دست تن در ترکان با اسیر گرفت و ایشان را بر داشته
برگاه حمام اسلطف آورد و شاهزاده بفرموده آلات حرب و غرب سواران شیرا گرفت و با ساخت و حکم داد و
دست ترکان را در پیش روی او بزرگشده و از پس این فتوح و یکه سالار با نیروی بیرون شدن نشد
و دم دادن با سپاه حمام اسلطف دست نشد لکن از پس او در قلعه سکو سپاه حمام اسلطف به قتل گردید و بکشت
میافشده و کاهگاه با جنگ جنگ بر سر سکو میافشده و با سربازان در می آمیختند و خون یکدیگر میریخته سالار
با مردم خویش بخیال هنوز زیادت از یکروز جلالت میکرد و بعد از ده روز قاتل ساجات و سادات آنرا میداشت
مع القصد اینوقت حمام اسلطف و سربازان سپاه سخن بر آن نهادند که سکو را پیش برده و از حیا و کنه را با بشد و قریب
از ده نه نخبین مسام خان را زان وقت آتش به کام مردم خود و برابر در ده روز قاتل نخبین سکو کرد و مردم
لشکر با تن سکو پرداخت صبحگاه که مردم شهران به بستند جاقی از مردان ویر بکوه و در شهر مرد و در بر سر سکو
حمله کردند و آنرا حمام اسلطف با ده هزار مرد و جاقی از سربازان و چهار عراده توپ به لشکری که در سکو بود و
و با مردم شد آغاز مبارزت کرد و دم شد از ریت او و در یکه چنان از صبحگاه سپاه سالار شد پروت و تابش
باتیغ و تیره توپ و تفنگ بکار جنگ بود و میافست پس از اول مهر باشد مراحت کردند و یکروز دیگر نیز مردان کوشید
و کاری نتوانستند بر آورده که این هنگام در تحریب سکو ایستادند و با نخی سکو در شهر جای گرفتند و مردم
بفرموده آن سکو را استوار کردند و حسین پاشا خان را با فوج همراه و آنجا جای داده و مسام خان و عباسعلی خان
و لشکری که از ملکان رسیده بود بفرموده اندک لشکر گاه و میان سکو حرکت کرده و قریب به ده روزه پانین خیابان
فرود شدند و عبدالعلی خان باش عراده توپ با ایشان و آنان گرد و چون از منزل ایشان آن لشکر گاه و حمام اسلطف
و اصل مسافت بود و کاهگاه مترو این پانین و لشکر گاه را سالار کین یکشاده و در غت میداده و حمام اسلطف
حکم کردند و ده روز به بالا خیابان پانین خیابان جای جای برجا میافشده و هر بری و حبسی از تفنگی خا سانی نشین او
تا بر اقبال سالار تر که در حال افتاد و دم و اینوقت از میر محمد خان غازی سر می شتابند و بهر سیه و کشف داشت
که سه هزار سوار برآورد از ترکان بر آورده سالار مردم شدند و میر سنده و ایک از قزاقانهای عرض او که در
در عرض یل از کشتش و سنگ تا شد مشد مسافت است جای داده و حمام اسلطف بعد از احوای این بسته
عباسعلی خان سرب قریب با کوه را با شش عراده توپ و ده روز تن سربازان بر آورده داشت و ساخان و پانینی را
با سالار از حضرت و سوار عراقی و آنرا با یکانی نیز بکاشت و در زمان بجانب یل باز تر که از کرده و آن شب
در شید با مردم و روز دیگر با شکر گاه با سالار ترکان و چهار شنده و از گرد و کاهگاه و ده آه داشت و در
از بانک توپ و تفنگ از کشت و کوش سپاه از مردان جنگ پرده و ده شده بعد از ده ساعت یکدیگر و در جنگ
و ترکان را پای اصطبله بغریه و پشت با جنگ دادند و ساخان و دیگر لشکریان که در تن با مردم و کوشید

نزع سلفت و ما يخرى نامر الدين شاه قاجار

[illegible]

[illegible]

محرم: ص ۸۸
قادر: ص ۹۰
بهره: ص ۹۱

وگرفتند بجایت باینه در زبجان و خفیان عالم محمد علی بن نجفانی و خانت کار او
 محمد علی زنجانی قنده شریف الطوسی باز درانی بود و سالی چند در مجلس تدبیر ماهر شده بعضی از
 سالی چند در اصول مافز گرفت و خویشان را کهین که محول مجتهدین بشمار دهده باینه زبجان شد و در آن به دردی که
 نه است و چون او در میان محافل می چند و سخنانی در می چند و بخواست تا پیشتر دستخیزه امان که در آن

مردی بدین کیفیت از آفت فرخ خان را پیشنام بر سر زد و فرزان کرد تا آتش بزرگ برافروخته و آتش
چند میان آتش آفت کرد و با هر یک یکصد و هشتاد و پنج جانی بدین اور از محنت کی دادند و کشتند و با هر یک
بی باکره از آتش سر فرخ خان و سر بعل بنیک و کوچک ماندن و در کرده و یاد و میر و صفا خان و محمد خان
پیکر کی بیان بعل که در آفت و در آن یک خان با خان یار فرخ خاصه نیز بزم کو و تپا کشت و چنان
دیگر از جان سپرد و بنگار و امان داد و محرم علی حکم داد تا بعد از آن را با آتش بپوشد

مردم شدند که روی ناپسایان بر بخان بفران شاه و ایران بای دفع و محرم علی صاحب
چون بفرق فرخ خان و جلالت جانت بایه سر و سر درگاه شاهان و ایران افتاد و سخت غضبناک شده
فران کرد و با یک یار و عراده و توپ و اسب و پند و چار عراده و توپ و دوزده و پند و چاقی از صاحبان بنگار
تو خاندان بنگار می آشتند و بر حسب محرم که در آن وقت در آن جانت بایه سر و سر درگاه و دوزده و پند
کوچ بر کوچ علی سافت نموده و در دوزخان شده و در دوزخان سافت نکند و در دوزخان سافت نکند
مردم جانت اطراف سرای محمد علی را حصار دادند و فرج کرد و سر بسوی سینه میر و خان که متعلق محرم و بنگار
شد و فرج چارم صاحب خان آقا عز که در سرای محمد علی بود و حصار کردند و یک و چهار یک طرف سکو
گرفت و در آن سنگرم که آفتاب سر کشید و آتش که در سربازان پادشاه آتش جلال افروخته بود و از کرا
و دوزخان روی جهان تیرگی داشت و خلت جهان گرفت و اهل دوزخان بنود و خلعین فرج کرد و سر بخت و بر
قد میر و خان فرج و گرفت و بهمال که از مردم بخت برده و دوزخان پادشاه شده و لشکر بایه سر بخت برد
و فرج چارم نیز خان آقا عز را بنوب در رفته و با خاک پست کردند و دیگر فرج خاصه جانت در دوزخان
بکار و انصرای سنگرم که محکم بسته و در دوزخان اگر چه سلطان فرج و بسیار کس در سربازان سکو
و مجروح افتاد و لکن از پانچ شسته چنانکه جان کار و انصر و ستیافته و آن جنگ بیتن از دوزخان
و صاحب محمد علی زنده و دستگیر شد و ایشان را محکم میر و سلطان در کنار برج دوزخان سر بر گرفت
بعد ازین شمع لشکر محمد علی ضعیف شد و در همان شب پست و پنج تن از شناختن صاحب محمد علی
از جانب در دوزخان طریق فرار برده و آشتند از عبد ایشان بختی میر حاجی کاظم ایگو و ده که توپ
از دوزخان سافت و یک صید بقال بود که خود را بپناه تن مرد و سبانه بر ابروی داشت و دیگر خلعی شکاری
و میر شکر که بر سینه و عقب داشت با محرم بیت و پنج تن از بکو در مردم با بکارم بکو خلعند و دوزخان پادشاه
بر پنج در آید و مردم و پنج شقی شده و دوزخان را فرود داشت و بخان آورد و اسیر و صفا خان و سران
سپاه خلعی شکاری و بختی آنگو را بقتل آوردند و دیگران را بکس خان دادند و آتشگاه که بر دوزخان
مردم او خلع بستند آن هنگام محرم دادند و دوزخان را نیز سربازان نیزه پیش کردند و دوزخان پادشاه کار
محمد علی صاحب افتاد و دوزخان سافت و یک بر دوزخان است کرده و بختی مردم دوزخان پادشاه
خان افتاد و لشکران بختی دوزخان و دوزخان پادشاه و محمد علی پادشاه و دوزخان پادشاه
دوست بختی دوزخان پادشاه و دوزخان پادشاه و دوزخان پادشاه و دوزخان پادشاه

دری بود و کینکشت از آفت فرخ خان با پیشام بر شرد و فرزان کرد تا آتش بزد که با فرو خند آتش
چند صیان آتش افتد که دزد با صید محاکمه و پس جای بدین اوران محبت کی دادند و کشتند و صاحبان
هی باز که دزدانگاه و سرانجامی جنگ که دو چنگ سالان فرود کرده و یاد و میر صاحبان و محمد خان
پس از یکی بیان لشکر که در آن وقت در آن جنگ خان با خان یار فرج خاوری بر زمین کمر و تپا داشت و چنان
و چون چنان سپه و لشکر که دزدان و دزد محرمی مکر و دزدان به نشان را آتش بودند

مهرشدن گریه بی نهایت از زبان شایسته و پیران جوانی دفعه و محرم و صاحب

چون خبر نقل فرخ خان و جلالت حاجت بابیه عرض درگاه شاهیته ایان افتادست غفسبک شده
فرمان کرده با یک یاور با دو غلام و توب ایچه و پنه و چهار غلام و توب او زده پنه و حاجتی از صاحبان ملک
توجه نامه بجان پیش داشتند و بر حسب حکم کاروان دولت رزم حاجت بابینه انصهر غم او زده و زنده داشت
کوچ بر کوچ غمی مسافت نموده و در دهستان شده جدا و در اوایل بن بجان قاتل لنگر از بدو بر سرش بخیش آید
مذاجره حاجت اطفال سرای کا محمد علی احصا و او ز فرج کره و سبوی شمس میر و خان که متعلق حکم و بکنای
شده و فرج چاهم کاتب خانه آقا غفر که فریب سرای کا محمد علی بود و جدا شدند و دو یک و چهار یک طرفی سکون
گرفته و در آن هنگام که آفتاب سر زکشته آنگاه که در سبزه خانه به شد آتش بهال افروخته بود و از گرد
و دودان روی جهان تیرگی داشت غلت جان گرفت و اهل دهان بنو و تخمین فرج کره و سبوی شمس میر
خدا میر و افغان فرود گرفته و همال که از مردم بخارت برده و دهانها خفته آشفته لنگر یان بنیست برده
و فرج چاهم نیز خانه آقا غفر را بجنب در رفته و با خاک پست کرده و دو یک و فرج فاضله حاجت در ده زده و بعد از آن
بکار و انزای مستنک که محکم است و در بدو بر سر او زده اگر چه سلطان فرج و بسیار کس از میرانان سطره
و مجروح افتاده لکن از پای خفته چنانکه جان کار و انزاه است یافته دهان جنگ بیت تن از دهن
اصحاب کا محمد علی زنده و سبیکر شده ایشان را بحکم میر و ملاخان و دکنار برج ذوالفقار خان سر بر گرفته
بعد از این فتح لنگر کا محمد علی ضعیف شده و در دهان شب بسته و چرخ از ششها خفتان اصحاب کا محمد علی
از جانب در ده زده و درین طرف فرار برداشته از جدا ایشان بختی پیر حاجی کاظم آهنگر بود که توب
از دهن ساخت و بگوید قتال بود که خود با پنجاه تن مرد و سبانه برابری داشت و دو یک و فضل شکاری
و میر شکر بر سبانه لقب داشت با مجربیت و چرخ تن از یکون مردم تا بخارم بختی شده دهانها باز
برنج رفته مردم و پنج شتی شده و ایشانرا فرود داشته بن بجان آورده امیر و ملاخان و سبیکر
سپاه فضل شکاری و بختی آهنگر را بقتل آورده و بجان را بکس خانه در انداخته آنگاه که بر جانگی
و مردم او غلبه جسته آن هنگام حکم داده تا ایشانرا نیز سبانه از نیزه پیش کرده از پس اینها که بر
کا محمد علی صعب افتاد و فرود در ده و سطح جنگ بر فرود است کرده و بختی مردم و در رزم بسیار شده
چنان افتاد که لشکریان بختی او بر رفته و بر سرش آمده اند و کا محمد علی در آن مردان کشته و در یک
مستقیم ایستاده و مردم را ساخته و درین و یکا و در میان ایشان و در میان بختی و در یکا و در یکا

شرح سلطنت و مجامع نیری ناصرالدین شاه قاجار

صورتی سازد بدو نم کلان از پای عاصه و فخر تقی باز شده و کور آن برادر وی و محمد علی آمد و خود
 در هم نشست و صاحب و پیش کوزه طومار را که برگرفت میان سرای در برده و در اوقات او را از در در
 پوشیده داشته و همچنان بجای متعارف و صابندت دستور بودند و اگر خانه محمد علی بزم کلان و تب
 و چنانچه با آنکه پست شد و نگارین تر استند با بخت و دزد و محمد علی مانا خود دارند مع افسد پس بخت
 که به آن بزم بماند و بجز خواست رفت مردم خود را از بختی که دو گفت من و بزم از جهان بکند نم نماید
 بر ایشان خاطر باشد و از دشمن استوارند و امیدها پس از جل و دزدی که از سر در هر گرفت و سر دزدان
 به خاطر که در جرم چون جان داد او را با جاد که در داشت با خاک سپرد و شیر ابداد کردار او انداخت
 چاکت او میرزا رضای سردار او و حاجی محمد علی و حاجی علی شیرازی که بروج بود و به آن زخم و کشت و
 سلیمان بنزد که وزیر محمد علی بود و دین محمد که میرزا ایلیانی لقب بود و حاجی کاظم قزوینی که سببه
 با میرزا سلطان و محمد خان و بیکر یکی کشیده که اگر با بجان امان دهد دست ازین جنگ و دشمنی
 دارم و نزدیک شاستام میرزا سلطان بیک اندیش کرد که اگر کشش و کشش بر آنجا رفت عقب و
 کردی از سر از پنج سران بکار خواجه کذاشت و همچنان در شریعت قتل آنجا رفت و واجب میدانست پس
 ذیبت و ایشان و تقض جان میسر نشد و آنجا رفت و ایشان خاطر دستاورد ایشان از سگهای
 بیرون شد و بشکوه آمده و کشت داشت که محمد علی برده و به او راه سرای او بجا که برده
 در آنوقت میرزا سلطان و محمد خان و سران سپاه آسوده خاطر برای او در رفت و به او از خاک
 بر آرد و بیانی برایش دستور کردند و به دزد که به او باز شد و بختان بجا که و خاره کشید و
 احوالی که در مردم خیانت آورده و در سرای او نباشد که به دزد و غنیمت لشکران کشت و از پس آن
 سر دزد شور حاضر باشند و در هر فرج صد تن سران حاضر شد و صف بر کشید و صد تن از جهات یابنه را
 بران تر پیش قتل ساختند حاجی کاظم قزوینی و مشهدی سلیمان بن آردا به آن چهار دست و پیش
 چون به خبر مردن و کشتن شاه و افتاد بر حسب فرمان تمام یک جنگه در او بر سر و بختان شد و شرف
 بران سپاه و هم لشکران آورد محمد خان بیکر یکی نیز از اجازت مراجعت یافت بجا و از آنجا داشت
 و میرزا سلطان و پس او میرزا رضای سوده و حاجی محمد علی و حاجی محمد علی و چند تن دیگر در مردم
 به ستاورد و سفر در آن پیش داشت و ایشان را با خود کج داد و به او از دزد و به او از آنجا به او
 بر نه خاد و حاجی محمد علی و حاجی محمد علی چاک و داند شدند و او بکران بجز کشته و از پس آن
 خود را طلب و بزم به ستاورد و هر که از دزد بکشت باند خود را و حاجی گرفت به این شرح تا آنکه
 شهر بزم میرزا شکر از میدان صاحب و بکران کینه و دیوانه میدان بخت است که بخت با بخت
 خانه مردم آن بزم بر خنده که به دزدان قتل کردند که کان طریقت و غایب که دزد به دزد
 آنحضرت و در مقام کذاشتن دزد که بستاند و مردم بزم چون رضای میهن خند که دزد خشت آن مقام
 داشتند و در مردم میدان صاحب از آن نام کردند و بجز فیلیان و بلی که شرح داشتند این پیش

این
 بزم
 در
 آن
 روز
 بود

این
 بزم
 در
 آن
 روز
 بود

مدرسہ جامعہ قادیانہ از مجلہات جامعہ التدریس

۵. و تاریخ دولت قاجاریه از قاجار و آغا خان مسیحیان بحدی که در آن دولت ایران و قاجار و مسیحیان
که شدند و مردم و شهر و دیار و محله و هر آن بقعه بودند و اسلاف حاکمان قاجاری و مسیحیان که در این
تا این بکام چنان افتاد که گیتن مرد قصاب کاوی بندگی که در آن میدان که در آن درود آواز می کرد و باشد
چون قصد بستن کاو کرد و آنگاه آن کاو پیشی کرده و پیش پا بر مایند و آغا خان شتابند و به نیز خنجر مبارک
در دست و بخت مرد قصاب نیز شتاب گرفت و خواستند مسیحیان همان و نیز خون کاو بریزد چون دست
پایه کاو از پای صاف افتاد و چند قطره خون از پستی او بر افت و جان بداد و همچنان کاو از آغوش خود که
نخاسته میرزا حسن سولی آن بقعه در دست مردمان از بخت شکست جان کرد آمدند و گفت راه و گرنه که در هر
وقت این شهر بود و این مقام محل آید و روزی چند که گشت می خوانند و غمات باز و حجرات این
نبینت کردند و چراغهای نور افروزه داشتند و در کان شهر از نعل و نیار و مردم بسته بالی کاو و هم
خود واری بخودند و از هر یک و هفتصد و بدن و در و از یک اندر زیارت آن مقام زن و مرد و بانو و بچه
چنان فرخنده داشت که عطای بداند و عام و تمام مردم در آن مقام در می شدند که با و انسان بخش و شرف
نش حدیث شد که اصلاح آن توان کرد و محمد رضا خان فراموشی که این بستانم و در آن آغا خان شتابند
چند روزی شهر مردم را آتاقان طرغاب داشتند و مردم در بخت بسیار نماندند و بخت هم کار و در آن دولت
ایران برای انجام امر میرزا میگوید بیه چاک در جای خود که میشد و اندیشه مردم و بیکو کن گشت
و در آن طلب و خب و دست باز داشتند

[illegible]

شهرستان کربلا

[illegible][illegible]

[illegible]

وفاات
عاجیہ
آٹھویں
مہینہ

عبدسليم آريخ قاجار ياد مجيدات تاريخ التواريخ

[illegible]

مجلسه تاسیس تاریخ ۱۳۰۲ هجری قمری

[illegible]

با صد تن سرباز و یکوا ده توپ بیرون شده پانزده و شصت و هشت در روز یکم به کام آباد رسیده و احوال عساکر را
 قلعه خرمه یک محکم بود و خندق عمیق داشت و از بیرون قلعه سربازان فراموش شده بودند و صد تن تفنگچی بجا ایستاده بودند
 روزی سربازان بجهت بیرون لشکر اقسام الدوله یعنی اندر پنج راه آمده کشت و فرمان ویران داد و سربازان حمله کردند و در هر
 برج را فرو کردند و در این حمله پنج تن از سربازان مقتول گشت و هم در آن کرمی بجانب قلعه ویران دادند و درین ویران
 جو او خان سرکوب بزم کوله اندازی در آمد و پیچیده تن سربازان مقتول گشت با اینکه دست کوشش باز داشتند و چون
 سرخان پزند و بر بام و در صحنه کردند و متعلقه را فرو کردند و خانجان خان چون این بدید از جانب دیو خود را از
 باره بزرگداشت و طریق مندر بر داشت و مردم او که قمار عقاب و نکال کشتند انگاه اقسام الدوله بفرمود تا
 قلعه او را ویران کردند و کمر قماران را روانه دار و مخلفه مندر نمود و خود بعلی آباد مراجعت کرد و درین وقت شاهزاده
 اردشیر میرزا که مور بکومت لرستان و خوزستان بود و از راه برسید و اقسام الدوله را دیدار کرده بعد از سرد
 طریق لرستان پیش داشت از پس او بعضی اقسام الدوله رسید که قید سببی چنان شیر و بی باک اند که وقتی با او
 جانی دست یافته بقریه در رفتند و چهل پنج تن مرد و زن را در آن دید کردند و بزرگ و بزرگوار و طفل شیر خواره
 ایشان را با شمشیر دست آزمون می کردند و اقسام الدوله از علی آباد برای دفع ایشان تاختن برد و سوار و سرباز
 در عرض راه یکداشت و بکشت و شتاب کنان با هفت تن آنجا تاخت دریافت و این وقتی بود که قید سببی بیج سفر
 قشلاق کرده و بنه و آغز و قرحل آمده و سواران ایشان آمده بودند پس بمان سواران روی برکاشته و رایت
 متعاقب و مبارزت برافروشته اقسام الدوله با آن و اندک از همکامان آنرا و آفتاب نم داد و از مردم او پنج تن
 مقتول گشت و همچنین استواران و باده و از ده سوار بکمر و در آید تا سرباز و سوار او از قفا برسید پس در حمله نخستین
 و تجماعت در شجاعت و شجاعت تن از ایشان را و سیکر و عرصه شمشیر سافت بقیه اسیر بقل جال شامه که خنجر و سوار
 ایشان را لشکران برانند و اقسام الدوله مال و ثروت آنجا تاخت را در ازای اموال منسوب به مردم کلایکایان تسلیم داد و
 نهم شهر و تجمعه ای که امر حاجت بشهر برود نمود و هم در این حال عباسقلی خان دالی جویشیر میرزاده ابراهیم خان قزاق
 بر حسب فرمان شاه ایران حکومت اردل و شکیمن و قارداغ یافت و نیز فرمان رفت که حدود و ثغور مملکت را که
 بارانخی روستیه دست در گریبان است از دزدان قاطعان طریق پروا خنجر چه بعد از فوت شاه غازی محمد
 تا این وقت ثغور مملکت را از راهزنان مستور با افراد بود با محمد عباسقلی خان روز پانزدهم شعبان از دار الخلافه
 برگرفت و در عرض راه با حیره میرزای ششم الدوله که بکومت آذربایجان سیرت متفق گشت بعد از ورود و بزرگان او را
 اکتی دادند که طایفه حاجی خواج که قبیله دیز طبرستان بیدیکو از در مخالفت بیرون شدند و صف قاتل مات کرده در
 افتادند و در میان بیت و دوتن مقتول گشت عباسقلی که از کار و داران دولت تبه سیرمیشان و بیخ اسکندر خان
 پسر شکر خان شاهسون شاهار و برادرانش که از شاهسون بکین بودند و حاجی محمد علی که شاهسون از اول بود
 و دشت درین وقت خلی بیخ حفر قلیخان قزاق و در کمان شاهسون و محمد خان حسنعلی خان چلبه و خواستار
 لشکر کرده قبیله حاجی خواج که او را بعضی قتل و سر و تنب برآوردند بعد از رسیدن بکمر اجداد سازه کوه
 بر مردم حاجی خواج که تاختند و زن و مرد ایشان را بعد از تنب و بخت و بیکی از قلع محمد حسن با خنجر و صورت

حالی را معروض داشتند چون حکم قبول بجاخت زنده بود که در پی رستم و یاران اراضی شجاعت زحمت فراوان
 داشت از بجان کمر میزد و همچنان بعد از زنده بیدار بود و اینان قراولان را حکم فرستاد که اسکندر خان را با خود پیش بکشند
 و در بیکر کسب قریب دارند و ایشان پانصد سوار بر جمع او بزرگداشتند اسکندر خان چون خویشان را در دمان با دید از
 قراولان فرار کرده غایت زحمت و تلبه و تیر زنیافت و در مخرج سید حمزه رضی الله عنه پناهنده گشت با بچه عباسعلی خان
 وانی در شهر دقت و محام دانه قراولان گشت و در پیشین فرود شد و در آنجا مأمورین که در شمار فضلا و یکی از سران
 اش را بود چنانکه بعد از فوت شاهنشاه غازی نام در بزرگ و سیم نقش کرده بود بشرح این کلمات لا اله الا الله محمد
 شاه بن شاه الله سجد و روس کریمت و در آن اراضی بصورتی دیگر کون در آمد و در میان مردم شیعی مذاهب که سبب
 حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیه السلام و در کار میگرداشت بعد از سالی مراجعت بقراولان کرد وانی چون
 این به است او را طلب کردند و گفت من فوی تو را دانستم و کردار تو را شنیدم و ام با اینهمه گزندت نیرسانم و گناه
 گذشته را معفو میدارم لکن بایه سجنی بخاری و بسیاری که اگر ازین پس آلوده کنایه شوی بدست خوانان من بتباه
 شوی و دانسته باشی که ازین پس عصیان تو بآب نیان محو نشود مأمورین ناچار چنین سجنی رسم کرده خاتم بر زد و بعد ازین
 در قه چیدن از بازار کافان ایرانی در اراضی روستیه نزدیک باکو به کالکته از مردم روس بجوی داشتند و در آن کالکته
 و قهصد انزیرال که معادل هزار و دویست تومان چیزی بزیادت است و بیت و ده هزار دینار است که هفت هزار و پانصد
 تومان ایران است حل میدادند و زبیت و هفتم شعبان ده اذده سوله برایشان ناخت و دوتن قراول را زخمی ساخته
 سجا را نیز زحمت فراوان کرده و از ثروت و سلب عریان نمودند و آن روز مال را بر گرفتند و برفتند چون این اتفاق
 خاک روسیه برفت و بحکم عهدنامه این تا و این برد و دست و سیه فرو دمیشد کار و داران دولت روسیه از عاقلی
 وانی است و او همی جند و او را بنحواستاری فراوان در محض این امر بدست میخواستند ازین سوی روز دوم شهر شعبان
 این خبر بوالی آوردند و او بیوتانی ششصد و شصت سوار و بارزکان بلدا حاضر کرده در نهانی مواضع بنا و که بر سر درخت
 و بر سر و شری در سات بچرخ و و اهرام خود داشته نزدیک من حاضر سازید از قضا و زهفتم ماه مبارک سه تن را با شما
 و سیکر ساخته نزد او آوردند و ایشان سه تن مردم شیردان بودند که ده سال ازین پیش از سیر فرار کردند و بر چنین
 کین که ز پل نام داشت نشان سبیه نمایان بود و در اینوقت معلوم شد که پنج سوار ایشان شروانی و بتدر و سید بود
 و هفت تن از قید شاه راه و تبعه ایرانند پس الی بفرمود این سه تن را بزرگداشتند باز داشتند و کس بمنزل ایشان فرستاد
 آتشی ایشان را گل دادند و شهرار مهابت از میان بنده بر آمد از آنها ملاقات جان محمد و ملک التجار و دعوت کردند از بزرگان
 آن بلادند بعد از پست روز سادات خانه تبریک خداوندان از ده مال بودند انگلی یافته میگویند شافند و ازین رو
 قبر ناظر حاکم قراولان و دیگر صاحبان صاحب روستیه بهر روز به نزدیک وانی بجانب شکر گذاری کردند
 آن سه تن که در حبس خانه بودند یکصد انزیرال و وزیر جاره پوشیده میداشتند در شب عید نظر آن روز را بر شوت
 باز و بجان سپردند و فرار کردند عباسعلی خان وانی نه ندان بان را که کفر گناه بداد و شاه بیک خان شاهسون
 را که بجا از سواران مأمور به است از قضا و امان برزد و آن نظریه ده اذده تن را و سیکر نمودند و روز عید
 بزرگ وانی آفرید و من بجا بر و پل فرستاد و آنها را بجا محوس باشند در اینوقت مأمورین علی به دستان و سر فرستاد

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین قاجار

و بعد از آن حاجی مصطفی قزوینی و بیکلرکلی هزاره و دیگر بزرگان قبایل عباسقلی خان در یخچی را ویدار کرد
با او مواضع نهادند که روی از سالار بر تاقچه نزدیک حمام السلطنه رهنما رشتند سالار از مواضع ایشان آگاه شد
خاصه بر عباسقلی خان بدکان کشت اما این وقت قوت زیان او نداشت

فتح متقدم شد مقدس بدست شاهزاده حمام السلطنه و گرفتاری سالار و خانم کارا و

عباسقلی خان در یخچی با سخنان ایمنی کتوبی فرستاد که اگر مردم شهر از زیان آویختن و خون ریختن ایمن باشند ابواب
این چهار را بر حمام السلطنه مفتوح داریم سخنان ایمنی بر حسب حکم شاهزاده میرزا اسماعیل پسر خوارنبرد عباسقلی خان فرستاد
تا خاطر او از این آشفتگی صافی داشت و روز دیگر نیز ایمنی فریشتن در دوازه نوقان برفت و عباسقلی خان را ویدار کرد
و در اسلطن ساخت و همچنان صبحگاه دیگر سخنان ایمنی و مسام خان و چراغقلی خان کرد جهان پیکلو و حسین شاه خان نظام
تا در دوازه شهر بر نشد و از آن سوی عباسقلی خان در یخچی و بعد از خان جامی و آقا بابای فرزند شاهی و کریم دوغان هزاره
و اراض خان سرخسی و دیگر بزرگان بدوازه نوقان حاضر شدند و مجلسی از بهر مواضع و معاهد کردند و نخست از بخت
لحقی بخجست سخن گفتند در پایان امر مردم شهر سخن بر این نهادند که چگونه ما را استوار افتد که بعد از این همه کید و در قتل
این دو لشکر با یکدیگر مهربان شوند و بعد از کشودن دروازه ما مردم شهر از زیان جان و مال ایمن باشند و دیگر از طریق
قوت و مرآت پروان است که از پس اینهمه پایدی و رنجی که از بهر او برده ایم سالار و دست بخت بشما سپاریم و نام خود را
به سنگ آریم بزرگان لشکر گفتند حاصل این هر دو محنت را از شما برداریم نخست آنکه سالار اگر رضایت بیکو آن است که
بی کلفت خاطر سواد شده طریق حضرت شهر یار کیر و پیکان عصیانش را عفو فرماید و سوره عنایت و عطف آید اگر
بجانب هرات کوچ دهد و یار محمد خان را که داعی اراضی شمرتی خراسان و از چاکران نامبردار شاه ایران است
بشاعت خویش برانجیزد تا نیز ازین دایه بسیار مائی یا بدو بیکو آنکه هر جانب که خواهد راه برگردد ما زحمت او نخواهیم کرد
اما زان و فرزندان او را که با خاندان سلطنت خویشاوندانند با او نگذاریم تا شهر بشهر کوچ دهند و نام دولت
ایران را پست کنند اما از بهر مردم شهر هرگز دهنشتی در دل راه نکنند که این مردم رعیت شاه ایران و خراج گذار دولت
چگونه سپاه را این اجازت رود که رعیت پادشاه را تها کند چون سخن بدینجا رسید بزرگان شرف و آن مجید را حاضرین
ساخته تا مردن سپاه بدین بختان سو کند یا دیگر دنی و پیشو کشتن دستاورد از حمام السلطنه بر تشبیه این معاهد و مجلسی کرد
آنچه با اتفاق روانه درگاه حمام السلطنه شد شاهزاده بزرگان شهر را نواخت و نوازش فرادان مسند و دیگر ب
بداشت و هر یک را حلقی در خور بداد ایشان با شهر مراجعت کردند سالار که در این مصالحت و مسالمت از بهر خوشی بود
بکمان داشت و این وقت از خوارین خراسان بکمان شد و رجب مردی نیز با جمعی از اشرار بر آتش دامن می دانه و با
خاطر از مصالحت بیوی نهایت بر تافت و دلهارا از جانب مروت و مولات بطرف معادلات و مبارات بکود
چنین چون و کمر آن روز بپای رفت چون غلظت شب جهان را فرو گرفت عباسقلی خان در یخچی ظاهر ضایک لازم خود را
نزدیک چراغقلی خان فرستاده که فردا بدادان با اتفاق مسام خان با چند عراده توپ و دو فوج سرباز بجانب شهر
کیرد تا در دوازه نوقان با شاه سلیم و مردم راجب حکم حمام السلطنه صبحگاه مسام خان و چراغقلی خان با پای
شهر بر نشدند و عباسقلی خان در یخچی از بزرگواران بر نیامده ایشان را بشهر درآورد و در دوازه نوقان بر تسلیم داد و

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

کشتن
رجب مرد
خوشتن

۵۷۸ سرای مرانی در آمد و پسر از دروازه جای کرد و صد تن از تفنگ چیان سا محفل ایلمانی نیز بر کنار دروازه صفه راست کرده
دروی تو بهار که از فراز باره بسوی لشکرگاه بود بجانب شهر برافتنده و عباسقلی خان در یخیزی سمام خان را بر داشته از فراز
باره بجانب دروازه خیابان برد که هم آن دروازه را با وی سپارد و ساختمان ایلمانی و چیا غفلی خان بقایاق آقا با خان
فرشباشی سالار راه دروازه پائین خیابان گرفت نگاه رجب مردی با دوستی تفنگچی با ایشان باز خورد و رجب آقا
سخن نمود که من نیز در حضرت شاهنشاهی ایران تقدیم خدمتی کرده ام و کینک سالار در دروازه ای کذاشته چندین تفنگچی را و کینک
ساخان ایلمانی او را مطمئن خاطر ساخته یک طاق سیج کثیرش خلعت کرد و با خود بشکرگاهش آورده در رجب سرای پرده خود
خیمه راست کرد و این روز که فتح شهر مشهد بدست شد و سالار مشهور کشت روز یکشنبه نهم جمادی الاولی سه روز در خیمه خود
بود مع انقصه مسجد کاه و یک کین از مردم شهر از بهر دیدار ساختمان ایلمانی بشکرگاه آمد و چون از کنار خیمه رجب مردی
عبور میداد چشمش بر او افتاد و خشم گرفته نام او را به شام بر شمرد و گفت ای یک بزدا ایلمانی میرسم که اموال منو بر دار از
رجب طلب کند و مسترد سازد رجب مردی چون اصغای این سخن کرد و گفت بسیار از مردم اند که مال ایشان بدست
عرضه نوب و غارت گشته من هرگز نخواهم نشست که از هر یک از یکنونه سخن گوش کنم من گفت و پشتوی که دیگر داشت
بر آورد و با سرب و بار و دانه بسته کرد و دهان پشور را نیز بر پنج خویش نهاده آتش زد و چنانکه چانه و عارض متفرق
چون با یک تفنگ که شمر مردم ایلمانی شد بجا افتاد و او را مرده یافتند لاجرم جسد او را حل داده بیرون شکرگاه کردند
چون این خبر بشهر رسید بعضی از جوانان نزدیک او تاخته رشته بر پای او میچکم ساخته و گشان گشان بشهر برده و کینه
و بار را بکشیدند آنگاه که هفت گشت بخار شهرش انداختند و خرد کاشش ساخته اکنون بر سر سخن باز کردیم چون
دروازه نوقان و بالا خیابان را فرو گرفتند و سالار ازین قصه آگهی یافت و انت که دفع ایسار از وقت باز رفت
او بیرون است و نیز طریق فرار توانست پسر دزیر که شهد از چار سوسوی محصور سپاه منصور بود ناچار با برادر و پسر و رجب
که شرح حالش مذکور شد و جماعتی از ملازمان خود معصوم مقدس ضوی علیه الصلوٰه و السلام که ریخت و پناهنده
آن روضه مبارکه گشت رجب مردی چون خامت کار او را ابو خامت نزدیک یافت او را بگذاشت و با جماعتی از تفنگچیان
بیرون شد و دیگر ملازمینش نیز هر یک بجای کرینند این وقت شایگان آن بقعه بثریقه و علمای شهر محفل او در پیش
و گفتند خاک خراسان از آتش فتنه تو بر باد رفت و بسپار آبا و اجداد بآب رسید و دیگر درین مکان شریف کنی باطن و
طرح فتنه انداختن از بهر بیت تو کدام وقت حرم این حرما از بهر کس با من کداشی که امروز راه آن برداشتی اینک
از سرایان شیعی را از خیمت بیرون بردی و بخت گشتی امروز شرمنده هستی که خوشتن پناهنده میثوی بر خیزد و سرخس
و طرب درگاه پادشاه پیش و از اگر کجبه حکم عدالت و اگر کجبه از فضل سالار از اصغای اینک خات غنبت کشد
و لغتی سخنان ناچهار گفت میرزا عسکری امام جمعه برآشت و گفت هرزه درانی کن که هرگز تو را درین درگاه پناهی نخواهد
و از جای جنبش کرد و با علمای بلند از نزد او بیرون شد و میرزا همتان با پدر گفت و دو شب ازین پیش گفتم پس ازین فتنه
درین شهر مورت و خامت است اکنون که پای فرار داریم جای قرار نیست پذیرفته شد امروز چه توان کرد که روزی تا یک و سب
با یک است و علمای این بلده چنانکه معاینه کردی اگر بیای خود ازین استانه بدر نشویم دست ما را بر بندند و مملکت
حسام اسلحه سازند و از آن سوی حسام اسلحه عبد العلی خان سرسبک تو بخانه و فرمان که دانه رقیب که در دوازده روز

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین قاجار

۵۷۹ بشکرگاه مل داد و چراغ علی خان با نیکس مطلب ملار و فتاح و چاغلی خان بزرگ سالار آمد و گفت سپه دود
 و جانشینش که تو حشمت پانهندگان این قبه مبارک را نگاه داشتی و امروز بکفران جبارت بدین خسارت افتاد
 و چار سرب کون حاضر کرده منجنان سالار و برادر او محمد علیخان و دیرشش امیر صلا منجان و نیزه و بخش منار از
 بشکرگاه بر دوازده چاه و حرام لطفه فرمان کرد تا جین پاشا خانی را بفرل خود برده باز داشت و حاجی از بشکرگان
 بخواست برکاشت این وقت شاهزاده فرمان کرد تا سپاهیان دست از محاصره برداشتند و مردم هر سگواران
 در سکو که عطا داد و بشه شهید در آمد و تقبیل آستان ملک پاسبان حضرت رضا علی السلام کار داشت و بشکر
 جین بر خاک آستینان بود و چون عمارات ارک شهید ویران بود و پنج آصف الدود در بشکرین ساخت و عمارات ارک
 پر داشت و عباس علی خان سرب با کوه را با حاجی از لشکر فرمان کرد تا و کوی و باز از بخوان باشد و مردم شهر از سرب
 لشکر این محفوظ دارد افواج خوی و کروی و هدانی نیز محکوم او امر و نوای او گشت و بعد از یک ماه بفرمود تا سگواران
 شهر در سهر کوی محفل کرده بودند ویران ساختند و شراران بده را که بران آتش بسته و امن میزد یک یک
 به دست آورده کفر کرده و هفتصد خانوار مردی که در نیوت در شهر شهید جای داشت بفرمود تا سیصد خانوار را
 ساختمان ایلمانی کوچ داده در خوشان نشین فرماید و دویست خانوار را مهد یعلیخان شهیدانی در تربت جای دهد
 و دویست خانوار دیگر در ارضی خراسان بپراکند شدند

ذکر حبس و بند حسن خان سالار و هلاکت او و قتل فرزند و برادر او بدست حوالت مجیم
 و از آن سوی چون شرح این وقایع مروض در گاه پادشاه افتاد و شاه ایران همچو است تا کفر افعال سالار را
 بحسب موبه فرمان دهد و چون از سوی مادر نسب با فتح علی شاه داشت او را با تیغ تباہ سازد و میرزا قیچان امیر نظام
 زمین خدمت بر سیده مروض داشت که اگر چه عفو گناه از مثل تو پادشاه پندیده است اما در حق سالار سزاوارست
 و قتل او را که شریقیل است از برای نفع کثیر واجب باید داشت سخت آنکه تو شهید یارید از و شیمی قی برستی بکفر
 حشمت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را نگاه ندارد و در روضه مطهره او حاجتی از شیعیان را عرض هلاک نماید
 چگونه زند و یکداری در شریعت احمدی تا غیر قتل حسین کس مورش عقاب و کمال است و در شریعت سلطنت قتل
 فرض باشد از بد آنکه تو امروز حکم ولایت عهد و نظام دولت ایران صاحب تیغ و تختی و در حضرت تو اند سالار
 هزارتن چاکر اند ملک سالار از جانب مادر نسب بلا طعن سازد و دیگران شاهزادگانند که بر پدر پادشاه بوده اند
 و هیچیک سالار را بر دمی ندارند و از جنب با او گشت دارند و با اینند خاک این درگاه را زب چاه میثامند و اندیشه
 هیچ گاه را بخاطر نمیکنند چگونه رضامیدهند که سالار چنین جبارت کند و با جان خسارت نهند و دیگران
 خود را که سالار از جنای او هر سان بوده اند و زبان حال و جان دیده اند و پیمان لشکر عراق و آذربایجان که چند بار
 گس از ایشان بر سر اینکار عرض هلاک و داکشته چگونه دست از دامن عدل پادشاه باز دارند و اینند بیان خسارت
 بخیه و انجاند با سجده شاه ایران را از نیکیهای خاموش ساخت و مشهوری از دیدن سلطنت سجام لطفه نداشت
 که سالار را بکفر گناه تباہ باید ساخت بعد از مدین این مشهور حرام سلطنت حسین پاشا خان را با معنای
 ناصر دود و عوامان در خم را بفرمود تا بخیزد که سالار و دو برادرش و دو پسرش و دشت یکتن جان و نسبی

استین محمد علیخان برادر سالار را گرفت که بزیر کسی از پس این خیمه تور اطلب میکند و با تو سخنی خواهد گفت و او برود و بجا
و یکویش فرستاد و دیگر باره در آمد و دست امیر هسلانخان را بگرفت و بی روی با پدر کرد و گفت و بیک قسم بنده بر خفته
فرزت دین را زد و کد اشتی و از دولت روی بر کاشتی اکنون میدانی مرا بجا میسرند سالار چون اصحابی این گفتار کرد
از هول و هراسند و کاف و خراس فریاد برداشت و دست فرابوده سوی نرنگ خود را تمام بر کند و یک برزد و یک شتم
خویش را تیره ساخت و آنقصه بعد از امیر هسلانخان سالار را بر عرض هلاک و دمار داشتند و یزدانش میرزا را زده
کند داشتند و اینواقد و شب و دشبته ناز و هم شد جادوی آقا خزه بود و برادر دیکر سالار میرزا محمد خان پیکر سکی که او را از
دوره در اخلاذ فرزند پناکه مذکور شد در شب چهارشنبه بنم رجب پایال اعمال خویش کشت آنگاه شاه ایران
هر یک از سران سپاه را که در فتح خراسان رنجی بردند و تقدیم خدمتی کردند بذل نعمتی شد و مانده ساخت شاه
سلطان مراد میرزا را این پنجم لقب بحمام سلطنت فرمود و نشان تمثال مبارک و شمشیر مرصع عیانت کرد و محمد خان
یشان الماسه منشو کشت عبدالعلی خان نشان مرصع یافت عباسعلی خان و سمام خان و تیمور پاشا نشان
سیریتی یافت قاسمخان سرب حمال سیریتی گرفت محمد ابراهیمخان سربک و حیدر علیخان سربک نشان سرب
منشوخند و سامخان ایلخانی مورد الطاف خروانه آمد و نشان مرصع قرین افتخار کشت و دیگر بزرگان و عیان
خراسان تشریف لوگانه یافتند این تشریفات بربح فران شاهانه الله علی خان کمری بخراسان آورد و اوقات
حمام سلطنت بربح امر کارداران دولت و وفوج از میران میسر وین و فوج ششم تریز و چند عراده توپ و دیگر
لشکریان سواره و پیاده با تو بخانه کسبل در اخلاذ نمود و چراغعلی خان را نیز خدمت مراجعت داد و او را بعد از آن
به در اخلاذ و تور آقا قاسی علما ن کشت و نشان سربکلی یافت

ذکر نشه آقا سید محمدی دارایی در نیز و دعوت او مردم را بشریعت میرزا علی محمد باب
آقا سید محمدی پسر آقا سید جعفر دارایی است که لقب بکشاف است آقا سید جعفر مردی از اهل علم بود و پسر و بیست و پنج
احسانی و قانون صدر الدین شیرازی روشنی داشت و در تغیر قرآن مجید و تأویل احادیث با فقهای عصر خالی از نبود
بنوده بسیار وقت از وی سموع میرفت که در فلان سفر با خضر علیه اسلام همراه بودم و هفتاد و هشت نفر از کشف نمود
علای عصر ازین کلمات معجب و از در مبارات پرون میشدند چه او شیخ حق بنایت و دلا و ملی کمال و فضیلتی نداشت
و کتب مولفات او در نزد فضلا و حکامی تمام داشت اما پسر او آقا سید محمدی که در کتب علوم بضا حتی نرجات داشت و در طلب
جاه و مال ارتقای مقامات رفیع بجهت از خدمت پدر به در اخلاذ سفر کرد و روزی چند با انسانی دولت طریق
مصاحبت پس وقت سجایی بدست نخورد و پیاپی امر بجانب میرزا علی محمد باب شتاب گرفت و از ادعایان شریعت او
و دیگر باره در اخلاذ شاف و نیز و وقتی در کادنیافت و از کشف باطل خویش ترساک بود و لاجرم از در اخلاذ فرود شد
و تا بله فز و رفت بعد از او و دین و خا که بدان اشارت شده پرده از از بر کرد و اظهار دعوت را آغاز کرد و روزی چند
با آقاخان نایب اکمله طریق مبارزت و منا جرت سپردیم از پیشته و فساد کاری بر مراد زفت پس ستوایی آهنگ فانی
که نخستین بیده فساد را در مردم بگشایب خواندن گرفت و اینواقد در وقتی بود که شاهزاده بهرام میرزا از حکومت
خبر پس مغرول شده در در اخلاذ طرانی داشت و فیروز میرزا علی نصره الله که بجای برادر حکومت فارس یافت

تاریخ سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

هنوز پیش از در نیامده بود در تن فوق ملک بعد کفایت میرزا فضل الله نصیر الملک بود که این حکام وزارت فارس را
 با بجله برزگان و نصیر الملک کوتلی فرستاده که لایک آقا سید محمد بن بلده درآمده از اغوای مردم دست قهر و سبکداز
 نصیر الملک خطی به نوشت که از نماند تو مردی اما این که در دامد برقیه می توانی ترک این اندیشه کشف بزویک من مخرجی را روی
 چند با هم کویم و بشویم و خوش بخیریم و بنویم آقا سید محمدی در جواب او رقم کرد که این سخنان که از دهستان است چرا این
 اکاذیب استوار میداری و با چون من دوستی ناهموار بیکبار می هم اکنون نزد یکت تو سفر خواهیم کرد و این ترهات را
 به بدر خواهیم داد نصیر الملک بدین کلمات آسوده خاطر شده و روزی چند برگذشت که یکبار به از فارس خوار و در
 که چه آسوده نشسته ایک پانصد تن مرد از جان گذشته در که آقا سید محمدی بجهن است و عنقریب فتنه بزرگ میشد
 خواهد شد نصیر الملک این هنگام بدانت و تجدید نامه پرداخت و از نورسوی بسوی او کسبیل ساخت قتی فرستاده
 او رسید که سید محمدی از فارس با هسک نیز سپردن شده فیکت نمیدار و در نوشته بود و با جمعی از اصحاب خویش بقدم محل
 شتاب راه می برید با بجله فرستاده نصیر الملک را وقتی ننهاد و او را بی مثل مرام باز فرستاده از قضا این حکام مردم
 برزین العابدین خان که حکومت ایشان داشت بشورید و رسیدن سید محمدی را بغال مبارک که خند کرد و می فرقیه او
 شده از در عقیدت ارادت سر فرمان و نناده و جاقی برای دفع زین العابدین خان اطاعت او را واجب شمرده
 با بجله سید محمدی پیکوی نیز با سید صد تن از اصحاب خود در قلعه خرابی فرود شد و عبارت قلعه استواری برج و باره
 پرداخت و نیز روی ل مردم نیز بسوی او بود زین العابدین خان چون این بدید و هزار تن از مردم نیز با خود
 مستحق ساخته و در بلده نیز پنج شستن واری پرداخت و صورت حال را نصیر الملک نکاشت هم در کثرت سیم نصیر الملک
 نوشت که از هر چه واجب داشته که آتش برافروزی و خوشی را بسوزی از آن پیش که این آتش خود و بزرگ بود
 و جان را فرو کرد و زلال خرد فروشان نیز و یک من شتاب که چون کتاب نصیر الملک به رسید در جواب نوشت
 انیک در پیرامون من جاقی بجهن شده اند و بنا فرامی دولت سر بر آورده اند غرب فیت که چون ایشان را بکنند
 و بگذرم و عرض راه را آسبی زند اگر خواهی کرد می بجانب من فرست تا تواند مرا ازین بارها نهد و تندست بشیر از بار
 این گفت و رسول نصیر الملک باز فرستاد و هم در آتش ساخته جنگ شده چون ظلمت جان را فرو گرفت برین
 العابدین خان بشینون آورد و اصحاب و صیح کنان و نمره زنان با شمشیرهای کشیده به نیز به درآمد و تنع نیز در
 وزن ننهاد و علی عسکر خان برادر حمزه زین العابدین خان را با جاقی از عشرت او کرد و می از اجمان نیز عرضه تنع نیز
 ساخته و ستن سپردن علی عسکون را به سیکر ساخته امیر واد بر دزدین العابدین خان بر نعت فراوان از میان آن
 کیر و در فتنه کرده و از ده فرسنگ بکوخت و از آنجا جلی چند برزم نهاده و با فروخت به ستاری فروغ بار صورت
 حال را بخار داد و نیز و یک نصیر الملک فرستاد اما از آن می از پس این شمع مردم نیز به هم که و نیز و یک سید محمدی آمدند
 بعقیدت و ارادت و نناده اموال و افعال علی عسکر خان و زین العابدین خان نیز فینیت اصحاب او کشت و او را
 مدتی و قتی تازه بدست شد و مرد جنگی از ده هزار تن از آناده ساخت و در وقت فیر و نیز از می نصره الله که
 در دوازدهم از طریق فارس می سپرد چهار منزل ازین سوی شیراز این خبر به پدیده بردند و شاهزاده می توانی خطی چند
 نگاشته دشت سهری یک میر بشیر فرستاد که به بول به نصیر الملک حد علیخان نوری و دیوان سکی فارس کسب حکام

در روز آقا سید محمدی در نیز

ملقب بشجاع الملک است با تفاق مصطفی قلیخان سربش و دو فرج قدیم و جدید که او را پیرون شوند و سید یحیی
 دفع دهند بعد از رسیدن فرستاده شاهزاده شیراز نصیر الملک مهر علیخان را با صد سوار پهلوان فرستاده و برین طایفه
 خان نیز کوتبی کرد که چنانکه تواند از مردم که بستان محال آن را بخی لشکری بکنند و مبد علیخان شوند و مصطفی
 قلیخان واکو را از قهای او با سرباز و دو عراده توپ و قورخانه لایق پیرون فرستاد و این هر لشکر در عرض ماه بام
 پیوسته شدند و طریق نیز بر برگشته از قضا که در سید یحیی خیمه گذارین العابدین خان بغارت برده بود در کنار قلعه خویش
 افزاخته داشت و اصحاب و بانیهای کشیده در برابر او صف بودند و چشم و گوش بر خطابه او میداشتند و سید یحیی
 سخن میکرد که هرگز از توپ و تفنگ خشم در سناک مینماید و از هیچ لشکر دریم نمیشود که چون من فرمان کنم تو کشتار
 نشود و کلوله تفنگ بخنداند آن باز کرده و درین سخن بود که از در کرد و لشکر پدیدار شد مهر علیخان و مصطفی قلیخان و پنجان
 برسیدند و از کرد راه کلوله توبی بسوی خیمه رسید یحیی را دادند و آن پرستون خیمه آمد و از آن گذشته سوار برادر کنار خیمه
 و خیمه بر سر سید یحیی فرود آمد کثوف افتاد که کلوله توپ بفرمان سید یحیی نیت لشکریان انجام ورود و درین برزاد
 جنگ را پند و انداختند و در آنجا فرود شده لشکرگاه کردند و بجای سکر پرداخته و از آن سوی سید یحیی چون توپ را
 بی فرمان یافت بیان قلعه شتافت و اطراف بروح و جدران را استوار کرد مدت پنج روز هر دو لشکر بخوان یکدیگر
 بودند و در این ایام مصطفی قلیخان چنانکه برل و رسایل رنج برد که این جنگ و جوش را بمعصا لیت و مسالمت بیای
 معینه نیفتاد شب ششم سید یحیی کلماتی چند بر کاغذ پار با رشم کلاه کرده از آن اصحاب خود بیا و بخت و گفت باین
 شمار از طلاهای زمینی و آسمانی زبانی نباشد انکاه و سیصد تن از آنجا مت از بهر بشنودن مواضع کردند و برخی بانیهای
 و گرمی با گرمای چمن از قله بیرون تاختند و صیغران روی بشکر نهادند و از خیمه شب تا سپیده صبح رزم دادند و
 بسجود اخل شدند که مصطفی قلیخان با صدست چوب زحمت فراوان دادند و در آن رزمگاه یکصد و پنجاه تن از ایشان
 مقتول گشت با مردان کشتگان و در برابر گرفته باز قله شدند و به استند که آن کاغذ پار بجاری نباشد و سپر کلوله
 توپ و تفنگ نشود و با اسبیه جلالت از لشکریان چهار تن بر زیادت نکشید و پنج تن ابرافندون جرات بخود
 با مجله سید یحیی بفرمود تا هم در آن شب کشتگان را از پس دیوار قلعه بجاک سپردند تا سپاه دشمن جدا ایشان ندانند و در
 قوی بخند اما مردم نیز چون کذب سید یحیی را سنان کردند و حلیت او را باز دانستند یک یک و دو دو از کنار او جدا
 پنجاهنای خویش می شدند چون سه روز از یوا قلعه سپری شد یکبار دیگر اصحاب سید یحیی از بهر بشنودن شتاب کردند
 واکو را لشکرگاه ویرش بردند مهر علیخان و مصطفی قلیخان بجای در آمدند و مردان که بکشیدند و فرمان کردند تا دایان
 توپها و تفنگها را بجانب ایشان بکشدند آنجا مت را قوت درنگ نماند و پشت با جک کرده روی بقلعه شدند
 از آن سوی چون شاهزاده و فرزند میرزا وارد شیراز شد و لیخان سیلا خوری با فوجی که در تحت فرمان او بودند
 پیرون فرستاد و کن قبل از رسیدن و لیخان چون سید یحیی دخالت عمل خویش را معاینه کرد و فقری که در قهای
 راه کرده بود به انت سردمانند و مانع پیش داشت و مصطفی قلیخان نیز از او با برل و رسایل فراد که چنانکه سید
 صحبت او را سلامت نزد بخیر دانست و اصحاب و در آمدند و می که بنوی بجای بودند که بکشد و ساخت و آموخته و حاضر
 بنزل داشت و مصطفی قلیخان نیز به یاد او نیاز برد و در قهای او یک ناله بجاعت بگذاشت انکاه گفت شمار که

مقتول
 سید یحیی
 و خانه کاراو

شرح سلطنت و جانیخیری ناصرالدین شاه قاجار

دیزیر از ملک خویشن خانه ایت صواب آنت که شب در سرای خویشن شویده و آسوده بخوید و آرمه مان چون این
 ۵۱۳ پسندید که از جنگ و جوش بشینند و هر کس بجای خویش در آید و ازین فتنه بیا ساید سید محی طو عا و کرم کاشا را و
 پذیرفته شد و شامگاه بایک تن ملازم او طریق سرای خویش گرفت در عرض راه سپیدی علی عسکر خان و حاجتی دیگر
 از مجوسین که بعد از پیرو شدن سید محی از قلعه رها شده بودند بر سر او افتاد و او را عرض تیغ و خنجر افتاد بعد از قتل
 در علیخان و مصطفی متینخان و در سپاه باسی تن از اهلباب او دستگیر نموده بکند و در خنجر شیراز آوردند و نظر الدوله
 بر سر او ایستاد و ایشانرا بخت سیادت را ساخت و اهلباب او را بمرض عتاب در آورد و چهار از وجود ایشان پرداخت
 ذکر عصیان شیخ حسین خان در بندر ابوشهر و هزیت او بدست لشکر نصره الدوله

شاهزاده فیروز میرزای نصره الدوله بشکایت و سعایت امالی فارس از شیخ نصر خان پسر شیخ عبدالرسول خان در پناه
 رنجیده خاطر گشت و او را در شیراز حاضر داشت از حکومت بندر ابوشهر مفرول نمود و چند تن قزاق را و کاشا را و از
 داشت و حکومت بندر ابوشهر را بمیرزا حسنعلی خان دریاکی سپرد حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک معوض فرمود و نظم حدود
 دشتان و اراضی تا بعد آن را نیز بعد کفایت او گذاشت میرزا حسنعلی خان بر حسب فرمان مردم خود طریق بکسر کرد
 چون این جنبر شیخ حسین خان غم شیخ نصر خان رسید چنان است که کار داران دولت چشم از خانه او پوشیده
 در قلع قبایل خواهند گشاید و ازین معنی سخت ترسید و از اعزاب آن نوای سیاهی فراهم کرده از در مدافعت استوار بایستاد
 و عبارت برج و باره بندر ابوشهر فرماد و از در دور اندیشی تیر خند گشتی در کنار بندر داشت تا اگر کار بروی صعب افتاد
 از راه بحر طریق فرار گیرد و لاجرم آن همسکام که میرزا حسنعلی خان برسد او را از در آمدن بشهر دفع و او میرزا حسنعلی خان را
 شد و تراق کرده صورت حال معروض حضرت نصره الدوله نمود و شاهزاده مصطفی قلیخان فرار کون را با نوای که
 در تحت فرمان او بود مأمور فرمود تا با توخانه و قورخانه به انجانب روانه شد و چون کنار بندر ابوشهر رسید و عصیان شیخ
 حسین خان و طرد و منع شکر را از قبول بشد معاینه کرد و بدانت اسکار فرخ بخشش و پوش و نیت غارت را
 نخواهد چنان صواب شمرد که آتش در حاک و ترزنده و مجرم را با منقاد بکشد کفر بخند پس مکتوبی بپایر کلانان
 و بقه دول خارجه و قاطین شد ابوشهر نوشت که چون در شریعت سلطنت و تقویم مملکت تیغزین قلع و تیسیر
 طایفان و اجاب فاده ساکنین این بلده را الگهی میرسانم که تختین حکم عهد نامه بقه دول متحابه با اموال و اطفال
 ازین شهر بیکوی شوند و سکنة این بلده نیز بهودیه و قریه که خواهند کوچ دهند و اگر نه خطی نگاشته خاتم بر زنند که
 فتح این حصار هر کس عرضد هلاک و در شود هیچ خوشخواهی را نرسد که از حال ای باز پرسد چه آنگاه که این کیم کیست
 مانند برق خرم سوز در این شهر در آید از باز پرس کس ندهد و دوست از دشمن بشناسد چون این مکتوب بشهر
 و صورت حال را عارف و عامی معاینه کردند و همیشگی و همیشگی شد و تشت خیالی در خورد و بزرگ افتاد
 شیخ حسین خان چون مردم شهر را و یک کون یافت و بدانت که در تنگای حصار گرفتار خواهد شد لاجرم عشاران
 حاضر نموده آن زر که از بند حال و دیوان بر ذمت نهاده بودند از ایشان ماخوذ داشت و بازن و فرزند خویش
 و پیوند و احوال و احوال بر زود قبا در رفته باد بان بکشد و گشتنها را از روز دیگر مردم شهر مصطفی متینخان را از فرار
 الگهی دادند و او را از راه شده بخت تمام بشهر در آوردند مصطفی قلیخان در معبر بازار و بر بدن و فرار برج و باره کبابان

جلد بیستم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ المومنین

برگشت

۵۱۴ آن بده را بنظام کرد و میرزا حسن خان دریاپی را در حکومت خویش استوار داشت و صورت حال او معروف گردید دولت نمود شاه ایران در پاداشش این نیکو خدمتی اورا بمنصب میرنخی و جمایل مفتخر و شاد خاطر فرمود و در حکومت شاهزاده اردشیر میرزا در لرستان و خوزستان و طبرستان میرزا قوام المومنین و دفع او میرزا قوام الدین از سادات طباطبائی شده میشود و پدران او پیوسته حکومت کوکلیکویه و آن اراضی داشته اند و کمال استقلال میرنستند از میرزا قوام الدین که اکنون میرزا قوام مشهور است چون جلاد قتی بسزا داشت و حکمرانان را سکناتی بواسطه میکند داشت و اول مشایخ او را از حکومت کوکلیکویه دفع دادند بلکه از مال و خانه طبع ساختند لاجرم نزدیک بی سال نزد عبداللہ خان امین الدولہ و منوچهر خان مستبد الدولہ روزی شمره چون نوبت حکومت فارس بشاهزاده بهرام میرزا رسید و محمد کریمخان قاجار در کوکلیکویه فرمان گذار شد امور آن اراضی روی با شفتگی گذشت میرزا قوام الدین که استقامت جبین و قتی داشت چون این خبر باز داشت بر سبی را هوارد بنشسته عثمان زمانه بران اراضی شتافت و بمصنات حصار با و زراعت معقلا پر داشت و از غلات و حبوبات در هر جا بناشته ساخت و بخوشاوندی پیوسته با مشایخ اعراب متظاهر گشت و سر بخود سری بر آورد و از قتل و اسیر کردن دانیان و تنب و غارت مزدین و قیدی فرنگ داشت این بود تا آن هنگام که شاهزاده اردشیر میرزا که در ایوان ثانی صافی و سبحان است در میدان همر سپردستان بجنب فرمان شاهزاده ایران فرمان گذار مملکت لرستان و خوزستان گشت و بعد از نظم کلان و خواستار و فریدن و چهار محال چنانکه بدان اشارت شده اند او بر و جرد روانه لرستان و خوزستان گشت و اثر اقبال و سکون و یکطرفه را با خود داشته بصحبت کجا بهبانان روانه دارالخلافه فرمود و از لرستان بوز فول و شوش سفر کرد و آن اراضی را نیز بنظام داشت و مردم فتنه جوی را دستگیر نموده بحضرت دارالخلافه فرستاد چون از نظم لرستان و خوزستان پرداخت سلیمانخان سهام الدولہ که سردار سپاه و هم در خدمت اور بقب و وزارت داشت بفرمود تا با پنجه زارت سواره و پیاده و شش عراده توپ طریق را همراه گرفت تا آن اراضی را بنظام کند و مشایخ عرب و بزرگان بختیاری که با میرزا قوام الدین طریق موافقت می سپارند کیفر دهد و منال دیوانه را همراه فرزند بهبهان و فلاقیه حب را از قلع با بجهد سلیمانخان را با لشکر از پیش روی بفرستاد و خود از دنبال راه برگرفت که اگر قتی واجب افتد خود نیز با و پیوسته شود بعد از رسیدن سلیمانخان سهام الدولہ با همراهی بزرگان آن اراضی و مشایخ اعراب او را سکناتی لایق بنهاد و چنان نمودند که چند آنکه میرزا قوام الدین در این اراضی است نتوانند از خویش راضی اندریم نخستین دفعه او باید که آنجا از اطاعت و انقیاد حجت لاجرم سهام الدولہ و لشکر خویش را سخته جنگ کرده نخت در اراضی بهبهان بر سر قلعه چم طایفه و امان جلی است و از دو جانب جبل رود عظیم سیکند که کبیشتی و مراکب بجوی آنرا غلبه نتوان کرد و سهام الدولہ در کفر سکنی آن قلعه لشکر گاه کرد چون در آن محال این خبر برگشت نخستین شیخ حاکم و حاد شاه و پیش جاب و پیش قادر و شیخ عبداللہ خان که هر یک در میان مشایخ اعراب نامور بودند سپاه خود را بر داشته تا کنون لشکر گاه سهام الدولہ برانند و در اینجا او تراق کردند و روز دیگر میرزا خانی سپه میرزا قوام الدین همراه لشکر نامورانه و فرسنگی لشکر گاه سهام الدولہ تا حقن آورد و در مقامی مرتفع منزل کرد و در معنی سهام الدولہ را احاطه چون این خبر بشاهزاده اردشیر میرزا رسید لقمی راه نزدیک کرد و شیخ سلمان را میان مشایخ اعراب بر ول فرستاد

شرح سلطنت و جاکیری ناصرالدین قاجار

و هر یک را بخت حرب با خط فویش کتابی کرده و از قدر و لطف شاهشاه ایران هم و امیدوار در زانته رویت و جن پر
 شاهزاده با تقدیر مطابقتی کرده و اول کس شیخ مذکور که از اجداد شیخ بود و حضرت وی آمده و بر اطاعت شاهزادگیست
 و او در جامه خانه و حی خلعتی چند ما خود داشته میان شیخ اعواب بازگشت نمود و هر یک را به تشریفی جدا گانه نوشت
 در روی لپش از با جانب شاهزادگی لاجرم شیخ اعواب بتغایق مباحن فویش تاب گرفت و در اعانت میرزا
 قوام کنار جتند لکن از حاضر شدن حضرت شاهزاده نیز با و استسکاف میورزیدند سهام الدوله چون این بدانت
 بعد از پرکنده شدن ایشان با فوجی از سواران بر اثر اجتماع برقت و در عرض راه خدا شاه و شیخ عالم فوج جا
 و سیکر نمود و نیزه یک شاهزاده فرستاد و فرمان رفت تا ایشان را بکند و سلاسل بشوشت بریده در قلعه سلال باز داشتند
 و بعد از یک ماه روانه دار اسخلاف نمود و چون هنوز در مد میرزا قوام الدین و تسخیر قلاع او از کار داران دولت فرمان داشت
 سهام الدوله را مامور بتوقف آن محال فرمود و صورت حال را معروض درگاه شاهشاه نمود این هنگام چون درام
 میرزا قوام الدین فرتی عارض گشت میرزا سلطان محمد خان که برادرزاده و داماد او بود هم بروی تفریض آورد و گفت
 این زوال که از رعیت ما خود میداری صواب آنست که نیزه یک فرمانگذار فارس را نفاذ داری آسوده خاطر فرما خود
 بشرط حکومت زمین کنی چه واجب است که این زر بر لشکر چه یک بر اکنی و عاقبت خود را از جان مال بی بهره کنی
 میرزا قوام الدین که بجلالت و شجاعت فویش معزور بود سر دین سخنان در میان آورد و همچنان با عدا و کار بخرج میداد
 این بود تا مشورت یافت و قطع او بر رسید و شاهزاده سهام الدوله را بفتح قلعه چم ما فرمان کرد پس سهام الدوله
 تختین با میرزا رضای سپهر میرزا قوام الدین رزمی سخت بداد و او را بگشت میرزا قوام الدین چون این بداد
 انجده بعد و سپهر از قلعه برآمد و با میرزا رضای پیوست ازینوی سهام الدوله بوجوب فرمان شاهزاده اهلک
 نمود و از اول شب غیر رضا خان بختیار می و تو شمال خان فیلی را با هشتصد تن مرده و زنده را از آب عمره داد و بکند
 جمعی در آب بجهان و یکو شتاب گرفتند لشکر بدان سخریت و از رود بدان سوی شده بکار قلعه آمدند و قلعه کمان
 نیزه داشت که بستند و زن از لشکر از انهم کلوه از پای در انداختند و پست و دو کس را مجروح ساختند با آهسته
 پیاده را فوری در خاطر را بخود و بیکم درش قلعه را فرود کردند و برج دباره اش را با خاک پست کردند و چند عراده
 قوب کو چاک افتاد بجا پست کردند و قوی بزرگ که از زمان نادر شاه افشار در آنجا بجای بود و محاش در آن هنگام
 می نمود بفرمان شاهزاده خود در هم گشتند از پس این میرزا قوام الدین با قوت درنگ ننماد و از هر بجا به بستند بهمان
 که سخت و میرزا رضای پیش بیان قابل منسی فرار کرد لاجرم بوجوب فرمان شاهزاده سهام الدوله غضبان آنکه
 با میرزا قوام الدین خصمی داشت بجلالت آن محال باز نگذاشت و خود طریق قلعه به بهمان برداشت و چهار ماه و نیم
 حصار داد و پان و هر میرزا سلطان محمد خان و میرزا کمال که برادرزادگان میرزا قوام الدین بودند و در میان
 سکون داشتند پست لشکران گرفتار شدند بعد از گرفتاری ایشان مردم شهر و تسخیر قلعه با سهام الدوله به
 کشند و ازین روی کار بر میرزا قوام الدین صعب افتاد و از غم کلوه قوب و تحویب قلعه در هم شده و با چند تن در فرود
 حصار نهاد و عیشی با جماعتی از عشرت خود از فرار قلعه برآمد و طریق فرار برداشت و در چهار فرسنگی بهمان
 بمقتول و کلاب کوخت بعد از فرار سهام الدوله قلعه به بهمان راه ایران نمود و همچنان ملاذ دنبال او بجانب قلعه

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

فتح قندهار و کلاب شتاب گرفت و آن قلعه را بمجاصره انداخت از قضا مراد علی که کتین از خویشاوندان میرزا قوام الدین و قائم
کل و کلاب خاتمه بر سر قلعه بود بمیان قایل منسی سفر کرده این بهنگام مراجعت نمود در عرض راه چند تن از سواران سپاه او را دید که در
میرزا قوام الدین راه می تواند دو و اگر نه ترک سرکوبی و دست از جان بشوی مراد علی تقدیم انجمن دست را بر دست نهاد و کس دست او را
اتل و عشرت او را بشکرگاه آورده بشرط که دوکان باز داشت و خود بدرون قلعه رفت و سهام الدوله که بصوابه
نیشی میرزا سلطان محمد خان را با گروهی از تفکیکیان و دو عراده توپ و پانصد تن سوار بر اسباب قلعه کل فرستاد
و مراد علی بستیوانی در بنگاه و لشکران بی کلفت خاطر قبله درآمد اما میرزا قوام الدین چون این بید از قلعه کل کهن
کلاب که بخت و درایونقت شاهزاده فیروز میرزای مضرة الدوله که فرمانده فارس بود عباسقلی خان سردار لایزال
نام و بنظم سبهان و دفع میرزا قوام الدین فرمود اما از منوی چون از قلعه کل آب بقلعه کلاب باید رفت چون سر روز
میرزا قوام الدین در قلعه کلاب روز بروی آب ماند ناچار از قلعه بگریز آمد و با دو تن از مردم خود پیاپی از قتل شامه و شو
جبال طریق فسر ابرداشت در عرض راه مردم عباسقلی خان لاریجانی او را دستگیر ساختند و بنزدیک مضرة الدوله
کسیل داشتند چون این خبر مضرة الدوله آوردند از دور اندیشی علی سلطان را که زور را با جاعی از سر باز دادند
توب تا میان قایل منسی باستقبال او پیرون فرستاده تا سباده اش را قایل او را از سبدر راه می دهند و دیگر باره
فته آغا زو لاجرم او را مغلوباً بشیرنا آوردند و صورت حال را معروض حضرت دارالخلافه داشتند و از آنسوی بعداً
فرار میرزا قوام الدین و فتح قلعه کل و کلاب سهام الدوله آن را ضی را بعداً کفایت عباسقلی خان گذاشته و
طریق خدمت شاهزاده اردشیر میرزا برداشت و مورد نواخت و نوازش شاهزاده گشت و ازین پس خان مجس و
و ظهور جلالت مملکت خورستان لرستان را شاهزاده بنظام داشت که کس از آن پیش نشان میداد چون این معنی
در حضرت شاهنشاه ایران کشوف افتاد شاهزاده را مورد نواخت و نوازش شاهان فرمود و او را از بجز حکومت در آنجا
طلب داشت چنانکه در جای خود نگه داشته و هم در میان شاهزاده خان میرزای اقسام الدوله را مشهور کردند که
سفر کلپایگان و خواستار کرده آن محال را بنظام کند لاجرم شاهزاده بجا کلپایگان و خواستار کوچ داد و آنجا
اقسام الدوله از اشترار پرداخت و از آنجا سفر چالقی کرده و لیکن سرتب و محمد امین سلطان را با سرباز سیلاخور و آنده اصفهان
بعضی از بلدان و قاید هسه الله پیر حاجی سید محمد باقر مجتهد را که رنجیده خاطر از اصفهان بجا بقات غایات میرفت چنانکه
عراق و نظم آن اشارت شد تقدیم معذرت نموده با جمعی از مردم خود مراجعت با اصفهان داد و خود باز برود شد و هم در این سال
حکومت کلپایگان و خواستار برب فرمان شاهنشاه ایران و ارفاق و تفویض گشت و حاجی رحمن را که از منسوبان
حاجی ملا سید الله مجتهد بود و در بر و جود سورت فقه های بزرگ میکشت ما خود داشته به تبریز فرستاده و در آنجا
مقیم باشد و خود سفر نزار و خلستان نموده در شکارگاه نیز از تفکیک سده سلطنت قرین فرخی و میمنت گشت و بعداً
حضرت انصاف قلاع مردم سرک را که در حوالی محلات خیابان کرده بودند و قاطعان طریق را معقل و امنی بود
به ربابا خاک پست که در آنجا بفریدن تاختن برده چند قلعه از جاعت بختاری ویران نموده آنجا مراجعت برود
فرمود و از مردم توانایک فوج سرباز جدید گزید و ساخته بنظام داشت و هم در این سال شاهنشاه ایران پای نیابت

شرح سلطنت مجاکیری ناصرالدین شاه قاجار

۵۸۷

سده سینه و پهل قبیل علی حضرت مصدق بن جعفر علیه السلام سفردار الامان قم فرمود و ایوان قبه
که شاهنشاه میرزا محمد شاه قاجاری مسلمان کرده بود که از در باب کند و با تمام نفرت بفرمود تا پایی بر نه و چندا که است
از بزل نه درین خواست و در آنجا حاجی محمد سپه حاجی ملا احمد زاتی که امروز اعظم و اجل علای ایران است بصفت
شاهنشاه تقریب بت و نحو استاری و محل و علای کاشان از سال و دیوانی تخفیف یافت آنجا که موکب پادشاهی از راه
نیز از راه و سپه پادشاه و شاهنشاه ایران بار اختلاف طردان مراجعت فرمود و هم در این سال عباسقلی خان لاریجانی که مکتب
به بهمان داشت چنانکه پادشاه شاد شد نیز از قوام الدین را محبوبا بشیر از نوساد و فیروز میرزای نصره الله و له او را
طهران ساخت بیت و دوم شد بریح الثانی و دار و طهران کشت و بهمان محمد قرق خان نوکی که از جاعت باورشت که است با
عباسقلی خان طریح عسبان سپرد و در پشت که به استقامت و قوه که حصانیت کمال داشت عباسقلی خان را مکانی بیکذاشت تا جرم
عباسقلی خان که روی از سبزه از ان لاریجانی را بدفع او فرستاده او را در پشت که حصار دادند و بقوت و برش آن قلعه را که
او را مغلول تا به بهمان آوردند و بعد از عقاب و نکال باز داشتند و هم در این سال محمد امین خان والی خوق تا نیاز محرم را
که یکن از مقریان حضرتش بود بفارست ایران مامور داشت او در یکشنبه به ققم بریح الثانی دارد و در اختلاف کشت در پشت
یکم تقبیل سده سلطنت حامل نموده و چند سراسب و چند هبله قوش که از خان خوق آورده بود پیش کشید و عرضه او را بر پیش پادشاه
و هم در این سال شاهزاده طعاسب میرزای مؤید الله و که فرما کندار مملکت که باقی عبد الله خان صارم الله را با افواج فرما کرد و
طایری و توپیر کانی و لشکر جیان زری و سیتیانی و فشان بنظم کر میر و هبله و بمپور مامور داشت و او را تو بجا نه لایق سپرد و
عبد الله خان به انجانب کچ داده و آن اراضی را بنظم کرد و قتلد ایرنه کان را از تحت تصرف محمد طلیحان بروج پروان کرده
بعد و خان سپرد از پس آن محمد طلیحان از در فراغت دست محمد خان ققم خود را بشاعت برانجخت و مؤید الله و در برب فرمان
کار و در ان دولت او را طلمن خاطر سخته ققم خدمت کشت و هم در این سال مجار خیرال سرسهری ب وطن که در ایران مشهور
نفری صاحبات بسیار وقت و تاریخ قاجاریه نام او مرقوم شد چهارشنبه به همد هم بریح الثانی در در اختلاف رفت بهمان
دیگر بر دوا و از مردم اسکا قتلد است و هم در این سال سخنان الملیانی و عباسقلی خان میر بیخ و میرزا عبد الباقی متولی بابی
بر جب فرمان راه خراسان بر داشته ققم بریح الثانی بشه مشهده مقدس و داده و حکم شاهنشاه ایران را ابلاغ دادند
لا جرم حام اسلحه برب فرمان و اوالی نامی شد مشهده ابسیان کرد و سفر سر حسن را تعظیم غم داد چنانکه در حاجی
نه که خواهد شد و هم در این سال سلیمان خان و بنی مشهور حکومت تربت یافت و محمد تقی خان جویشیر سجایا مرقعی قسطنطنیه
حاکم شاهرود و بطنام کشت و محمد رضا خان قاجار و لو حکومت از دل ممتاز شد و محمد حسن خان نوری کار بردار نشکین آ
و ده سخنان جارجی باشی حکومت قزاق و اع یافت و مصطفی قسلی میرزا حاکم ارومی شد و محبی خان ماکوئی منصب میر سجک
گرفت و هم در این سال شیخ خان نایب اول اجودان باشی مامور بفرستادن شاه تا بنام صلوات که از دی و ده بنام ققم شد
و هم در این سال برب فرمان پادشاه ایران در در اختلاف طردان در هر مجر و بر زنی قسترا و لایز بنیان کرده و که روی از
بر کاشته تا شب و روز ده آنجا اقامت کرده و بخوان و دارد و صادر باشند تا به یکس و به یکس جو و غم نخواهد کرد و برب فرمان
نیز در تربت به بنیامان قسترا و لایز بنیان نموده

و که قایل عالی شاهنشاه ایران ناصرالدین پادشاه در سال یک هزار و دویست و شصت و هفت هجرت نبوی

محمد قاسم

محمد قاسم

محمد قاسم

محمد قاسم

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ الملوک

۱۸۱۰ هـ چون یکم اردو دیت و شصت و هفت سال از هجرت نبوی علیه آلاف التحية والثناء واجتهد پیری شد سلطان بن سنده تونزل ترکیه
از رنج بعد از هجرت جادوی الاولی چون یک ساعت و پنجاه دقیقه بر کشتن آفتاب از حوت بجل تحویل داد و ملک الملوک عجم
ناصرالدین پادشاه خدایه سلطانه بآمین فریدون و جم جیش فروری پای برود و بعد از سپردن بساط عید و بذل قید و طریقه
بروضع و شریف فرمان رولش هزاره سلطان مراد میرزای حاتم اسلطنه ترکمانان سرخس را که از ترکمانان محال شده است
دست باز بخیزد کفری بزرگ کند لاجرم حاتم اسلطنه بصلاح و صوابه به ساجان ایلمانی و عباسقلی خان جهان سپکو که سغب
میرچکی داشت با عداد کارپرداخت و لشکر را از دور و نزدیک خواندن گرفت و از دار اسلطنه طهران نیز فوج قواجه داد
و شقاقی و سواره شاه ایمن و سیران و مافی بر اثر یکدیگر برسیدند با یکدیگر چون دوازه از عید نوروز پیری شد حاتم اسلطنه
نخست بفرموده ترکمانانی که در شهر مشهد بودند گرفته بند بر نهادند تا بر جنس کس خبر نماند به آنگاه از شهر مشهد فرستادند
زرد و لشکر کوچ و دوه از دهنه مزدوران راه برگرفت و این راهی نهایت صعوبات و از کوه مزدوران تا از این
شورق که چهار فرسنگ است موردی و مشربی دست نشود و هم در شورق خراچی شوریت مع بقصه حاتم اسلطنه
تا شورق براند و در آنجا بنده و آغز و ق کرده از دنبال کوچ دهند و پنجاه و پانصد تن سواره و پیاده از لشکرگاه گرفته
که در دو از شورق تا بر جنس که پانزده فرسنگ مسافت بود ایلمان کنان راه برگرفت و شش فرسنگ راه را شبانه
آنگاه که روز برآمد و آفتاب بتافت لشکریان را سورت گرمی با و راه و حرارت حرکت همدست شده بیکس از پای در آوردند
چنانکه از شدت عطش بروی و افغانده شاهزاده بفرموده ایشان را بار بگریه حاصل داده برانند و معدودی از سربازان
که در کنار کوه و خار بیابان از رنج و خستگی نیاخته بودند بعد از عبور لشکر بدست ترکمانان اسیر و مقتول شدند با نخله
حاتم اسلطنه با این تعب و زحمت طی مسافت کرده نماز و یکجمله و فرسنگی بر جنس فرود شد و در زمان لشکر سیراب شده
از رنج عطش برآسودند و حاجتی از سواران پرسختند و هم در آن روز که صد تن زن و مرد از مردم سرخس در حومه بلده آید
کرده باشند که آورند و سواران فراسانی که از دست و بلند آن اراضی آگهی داشتند تا خند و هزار نفر شتر را باندند و در
ویک اتفاق سوار توری و سرمدی اراضی شیر تپه که دو منزل از آن سوی سرخس است ایلمان کردند و صد هزار کوسفند تا
مزدوران واق در پسند برانند و هر کس بده و فیضه فویش برگرفت و چون ازین بنب و غارت مول و حرری ترک در خاطر
ترکمانان اتفاق و حاتم اسلطنه بفرموده لشکر برشته طریق سرخس پیش داشتند و چون قلعه سرخس یک تیر تیر تابش نماند ترکمانان
پیاده و سواره کرده که در شهر پرون تا خند و لغتی مبارزت پرداخته سودی نبردند و چارم حاجت نموده متحصن شدند و شاهزاده
در ظاهر سرخس و اوراق کرده چهارده روز ایشان را حصار داد و در این وقت کثوف ایلمان که محمد امین خان فرما که از حصار نرم
با سپاهی و نرم جوی سفر مرده کرده و هرگز از اعانت مردم سرخس دست باند نخواهد داشت و از مینوی بزرگان سرخس بر حضرت
شاهزاده ها خنده اظهار عقیدت و انقیاد کردند و بدو دست نهادند که هر که پرامون عصیان نکند و در اراضی خواستار دست
بنده غارت بخشد لاجرم حاتم اسلطنه از دور اندیشی و اقتصاد و وقت طریق مراجعت داشت و تا منزل پس بفرستاد
و در آنجا و تراق فرموده بزرگان سرخس نیز ملازمت رکاب داشتند لکن از توقف شاهزاده در پس بفرستاد که بجا و دیگر
باز تا بیک سرخس کند پس کس مرده فرستاده از خان یحوق طلب بده و گرد و راه و هزار سوار بعد از ایشان کس
داشت و سواران و تانزدیک باشکرگاه حاتم اسلطنه آمده کین نهادند از حاتم سواران مافی که طایفه لشکر بودند

و حاجتی از لشکر را بجا کرد و دست بردار فزون
و آنجا که از اسلطنه از اسلطنه و سر عزا و توب

شیخ سلطنت و حجاب خیری صراحتین و قاجار

بادیان بازورده و در زم به پیوسته نمانی دراز بریاد که سواران فانی شگسته شدند و خبر هزیمت ایشان بشکرگاه رسید
 گروهی از سواران را بعد و ایشان بیرون رفتند و لکن چند آنکه شافتند که سواران ترکمان را نیافتند و ازینوا قده پاه خوارزم
 لشکر جنس را قوتی بدست شد چنانکه همدست و هم پشت همه روزه در اطراف لشکرگاه تا ختن بیکورده اگاه که لشکران
 اسیر کردند حاکم سلطنت چار از آنجا کوچ داده تا راضی بشده مقدس براند و در کمال یا قوتی لشکرگاه کرده و از آنسو
 خان خوارزم تا یک منزلی سرخس کوچ بر کوچ رفت و در آنجا با مردم سرخس برای هنب و عازت محال مشده بودند
 و پنجاه سوار از مردم خوارزم و مردم سرخس گزیده ساختند و زمان داد تا باراضی تربت تا ختن برده و دو قلعه محکم مفتوح
 ساختند و زن و مرد و اسیر گرفته با اموال و ائقال بیرون از منظر چون خبر و در ترکمان در محال میشد که کوشش زد
 حاکم سلطنت شد ناخوابان انجانی و عباسی خانی سرخس را با فوج تربتی و ترشیزی و ده هزار سوار و شش عاده و تب
 بیرون فرستاد و ایشان از کمال یا قوتی تا کوستان هزارت دور و زده و یغیاگران بر فتنه و قتی برسیدند که ترکمانان با
 اسیران و اموال از راه کوستان و غریان بجا ب سرخس میافتاد لشکران از که راه اسب براند و سر راه بر ترکمان
 گشت بر بستند لغتی از هر دوسوی کار بمقاتلت رفت اما که ترکمانان کرد تب و سر بار زایدند که هم اکنون از راه درین
 از برای ایشان دیکر قوت در کنگ نماند و پشت با جیک داده روی بفرار نهادند و دست از اموال و اسیران بازداشتند
 اما لشکران به بقدر قناعت بخورده و از دنبال ایشان بر فتنه و از آنجا ب سیصد تن اسیر و چهار پسر اسب بگرفتند
 و اسیران ترکمان را بر داشته بشکرگاه آمدند بریاد و ازین جماعتی از ترکمانان که کینکام هزیمت اسب روزه نداشتند
 در شتاب جبال در میان درختستان پنهان شدند و هفت پیش یکم مردم تربت و امانی سرخس بمیان درختستان فرستاد
 یک یک و دو و اسب و مرد گرفته بابع خویش باز میبندید بعد ازین شیخ خان خوارزم بجا ب حقوق کوچ داد و مرد
 سرخس را و هشتی عظیم بگرفت چنانکه یکجاره از آن بلده بیرون شده پانزده فرسنگ بر انداخته و در شوره کال رحل افکند
 انداختند و از آنجا بسیار کس از در فزاعت شفاعت برانگیخته و خواستار شدند که شاهزاده از قبل خویش جایگاه
 برایشان بگارد و ایشان را در شاهریت خویش وارد حاکم سلطنت پوزش یث را پذیرفتار شد و عباسی خان در محلی
 حکومت آنجا بفرستاد بعد از رسیدن عباسی خان نیز بدست سه ماه در شوره کال رتن و قنق امور آنجا بفرستاد
 بر دست داشت ترکمانان از آن نفاق که در جبلت دارند با عباسی خان از در صدق و صفای بودند و لاجرم آنجا
 که حاکم سلطنت مراجعت بشده مقدس نمود و با امیر احمد خان حبشیدی که از قبل خان خوق در میان بابل رو بگذاشته
 و در نهانی مواضع کرده که سر بطفیان بر آورده و عباسی خان را دیکر سازند عباسی خان بجمع فرستاد و ایشان را
 باز داشت و صبحگاهی بدست آید لشکر کردن و بخیر و بخندن بر پشت و از میان قله بیرون افتاد و مشده بود
 خان باز بخنده و پس از مردم سرخس سر برید که بر افراشته و هرگاه توانستند دست از هنب و عازت مردم مشده
 نداشتند و هم در انیال غلام حسین خان سپه دار که حکومت اصفهان داشت حاضر در کاه گشت و بوجوب فرمان
 چو عباسی خان از کهنه قوت و لقا قاسی را بر بزم اصفهان گشت و چون ایامی چند منقضی شد نشان نیابت حکومت اصفهان
 فرمان یافت و بعد از نظم آن بلده بعضی از اشرار را که از حواریان سپه دار فرار جته بودند و سیخ ساخته با کنده و در بخیر
 کسب و معاصی فرود داشت و همچنان کریم را و غنی را که مردی را برهن بوده و در او جن حسنی و حسنی ستمین داشت

در شهرکات مردم سرخس و در غایت و کینه و دشمنی
 راحت کرده و مردم را در شهرکات و در غایت و کینه و دشمنی

در شهرکات مردم سرخس و در غایت و کینه و دشمنی
 راحت کرده و مردم را در شهرکات و در غایت و کینه و دشمنی

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۵۹۰ مطن خاطر با خفته حاضر محاسن نمود پس با خود داشته بند بر نهاد آنگاه محمد رضا خان نایب چار محال را حکم داد تا با تن تفنگچی قتلند و او را حصار داده و مردم از وجن که بیوقت از شر او این برونه نیرنه و گردنه تا بقبله قتلند و از فرود گشتند و در میان چند کس مجروح و افتاد با یکدیگر بعد از فتح قلعه اعدان عیثرت او را بتامست ما خود داشته با کنده و در بنجر اصفهان آوردند و در زندان کردند بعد از عبور شاه منصور با اصفهان چنانکه مذکور شد بخیر اعمال ایشان پرداخت و مردم آن را رضی را از خدمت آنجا هت آسوده ساخت و دیگر آقا محمد کندمانی و علی میرزا خان فریدی که از نقدی در این روز خود میخواستند دفع ایشان بر پر اغلی خان واجب گشت پس ابو القاسم خان سر بک فوج دماوندی را با سربازان او و سلطان را با سربازان او که توب برداشته تا بخف آید برانند و از آنجا خطی به آقا محمد کندمانی نوشت که تفنگچی خود را برداشته با پیوسته شود و خود با بستجالی تا چار محال برفت در آنجا آقا محمد کندمانی یا سپر خود جعفر قلی و بیت تن از فوایدان او حاضر شد لکن از دور و نزدیک بخوان خویشان می بودند چراغ علی خان ایشان را مطن خاطر ساخت و بعد از آن وقتی دست کرده آنجا هت را بتامست بگرفت و با کنده و در بنجر اصفهان فرستاد و خود بجانب فریدن کوچ داد علی خان چون رسیدن او را اصفهان نمود بخواست خویش پر دخت و در قلعه خود مستحسن گشت چراغ علی خان بدو نوشت که اگر تو را از من دوستی است نخستین سپر خود را بنزد من فرست تا خاطر او را از دشت پر و ن کنم علی میرزا خان بر حسب حکم پیرایه و فرستاد و چراغ علی خان او را خلقی کرده مراجعت داد و پیام کرد که من در دشت بی آنکه سپاهی و لشکری با خود کوچ دهم میمانم علی میرزا خان خواهم شد و روز دیگر با چهل سوار بقلعه او رفت و او همان پذیر گشت بعد از ورود بقلعه در مهابانی و حاضرت پر و ن شد و گفت اگر خواهی نام تو در نزد کار داران و دولت زشت نباشد برج دباره این قلعه را بست کن تا گویند سربلغان و اداری علی میرزا خان مردم خود را بر آنجخت تا برج دباره را خراب کردند آنجا در میان او و برادران او فتنه بر آنجخت تا او سر میراث پدر با هم از در محاصرت بیرون شدند چون خویش و پیوند علی میرزا خان کردند او را میان بستند و او را نیز قتلند و مقلی نازد چراغ علی خان دست یافت و حکم داد تا او را و سپرش را گرفته و بر نهادند و با اصفهان فرستادند و دیگر در ایام حکومت او در اصفهان چنان افتاد که جماعتی از پیروان میرزا علی محمد با هم انجمنی کردند و دوازده تن از میان خود اختیار کرده نام آنده شاعریه را بر ایشان نهادند و قسم عزم دادند که وقتی بر شوند و فتنه بر آنجختند چراغ علی خان آگاه شد و ناگاه کردی بر آنجا هت آخته ایشان را و سیکر نمود و علای بد را حاضر ساخت تا ایشان سخن در انداختند و هیچ فتوی در عقایه ایشان نتوانستند کرد و لاجرم فتوی بر قتل آنجا هت را دادند و دیون ایشان را در میدان نقش اصفهان برده مقتول ساختند و دیگر زین العابدین رئیس میار شد علی که قب ریاست میار داشت بنیاد شد که میار را با او تغویض دهند و بشهدی علی اسجانه خویش دعوت کرده او را خنده کرد آنگاه سرش بر گرفت و نقش با خاک سپرد چون چراغ علی خان از غنی را کشت و داشت زین العابدین را بدست پیران شهیدی علی سپر را بخیر در خون او را چر کنند پیران را آن وقت غفلت در طبع نبود که با پدر او آتش گشت و جرم و قهر شهیدی علی در آن پیش آفته نخست زین العابدین را با طاب خنده کرد آنگاه سرش بر گرفت و نقش با خاک نهاد و بکنند و دیگر در ایام خیانت خویش بر بفرمان شاهان ایران در جنب طاعت بخت و دست و پاهای خائن خانه رفو و دستند کرد و آن را مانده رود و اشراف داد و بچنان کل خانه که تکه گاه اندام و آنجا هت طاعت کرد

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلّات ناخ التواریخ

و هم در خیال رضاقلیخان ناظم در سه دروازه القون که در مسنون نظم و شر بلاغی کمال داشت امور سفارت خوارزم گشت
 و بر حسب فرمان شاه ایران سینه پنجم شد جادوی آلاخره از دروازه اخلاط طردان پیرود شده راه برگشت و آتینا
 محوم فرستاده والی خوارزم که از پیش از گزاف با وی همراه گشت با سجد رضاقلیخان صعب و سهل مسالک را در نوشته پست
 چهارم جادوی آلاخره و از راه ستر با و شد و پس از شانزده روز اقامت طبل جیل نزد و با اتفاق قاقان آتابای ترکمان و
 چند تن سوار دیگر از مبتدیع موت که دلیل راه توانستند بود راه به داشت و از لب رود کرکان آب و آذوقه پست منزل را
 که بیابان بی گیاه و میاه بود حمل داده و هم شهر جرجک و داد و سلخ جرجک نشان آبادی خوارزم دیدار گشت و آتینا ز محوم
 لشکر از پیش بران و در قراقاع منزل بافت و بکار میرانی پرداخت اما از آن سوی چون محمد امین خان والی خوارزم به قتل
 از در و در رضاقلیخان سفر کرده و در رسیدن سیرایران آگاهی داشت در تحویم مقدم و تعیین منزل و تقدیم پذیرا و
 فرمان کرده بود لاجرم یوسف آقا بسد کرده سواران قزلباش در غره شعبان به استقبال رضاقلیخان در قراقاع رسید
 و از آنجا با اتفاق طریق خوق سپرده روز دیگر در ظاهر آن بلده در آمدند و بمصوابه یعقوب بن یوسف وزیر خان خوق
 که مهتر آقا لقب دارد رضاقلیخان را در باغ و عمارت محمد رحیم خان مسرود آوردند و ملا محمّد هراتی همراه او گشت
 و هم در ایوقت از قبل خان خوق خدایا رخا سفارت خوق رسید و چون والی خوارزم سفر کرده بود او نیز مانند
 رضاقلیخان اقامت خوق اختیار کرد و از طرف دیگر چنان افتاد که نر محمدی سفیر امیر نصر الله امیر بخارا که سفارت
 روم رفته بود و از سلطان روم انقیضه وانی مرصع بخارا بر شین با میر بخارا میر بدست غلامان والی خوارزم اسیر شد و او را
 بخوق آورد و باز داشتند اگر چه پند محمد امین خان و امیر نصر الله هر دو با وزیر خان منتهی میشود لکن در میان
 ایشان کار بمقتات و مبارزت میرود و هر یک آن دیگر را تا تنه می خواند چنانکه خان خوارزم رعیت خود را بخارا می
 نهاد که گمان از اینکه انقوم بخاری فرمان بردار نمند مع القصر رضاقلیخان متوقف خوق گشت و سیران ایران
 در آن بلده بسیار بودند و حسن خوشانی که چهار سال اسیر بود و صید محمود توره او را بغلامی داشت و نام خود را
 نهاده خویشین امیر شاه تاجدار فتحی شاه میخواند رضاقلیخان چون این حدیث شنید برای حفظ حشمت دولت
 پرده او را چاک زد و کذب او را از پرده پرده افکند و با سجد چون مهتر است که در روز هر عید مات اسیر را رخصت دهند تا
 بشه خوق در آمد و یکدیگر را دیدار کردند و اگر چه برادر داری دارند در این چند روز عید صیام پیش آمد و سیران شهر در آمدند و از در
 سیر دولت ایران آگاهی یافتند بسیار کس نزد یک رضاقلیخان شتافتند و از لقب و رخصت اسیری بنالیدند چنان شد که کم آن
 میرفت که سیران بر مردم خوق بشوند چه ایشان بعد و عدت خود در تراز مرد خوق نشاند ملا محمّد صورت اینحال که توب
 کرده بخان خوق فرستاد و از جانب دیگر مسموع داشت که محمد و لیخان و لوی قاجار و جعفر قلیخان میرنج قزاق به دست
 سجاد کرکان سفر کرده اند و اینجند خان خوق و آشفته خاطر کرد لاجرم متوالی طریق مراجعت کرد و روز هم شوال
 و از خوق گشت و روز و در داسب خود را بحد در سلاطین زیور کرده و چون پادشاهان ایران تاج زر بر سر زد و قاضی
 این جبارت لنگریان آن سر با تاج زر به از اخلاط حمل داده در قدم ملک الملک عجم انداختند چنانکه در جای خود مذکور می شود
 با سجد روزی چند رضاقلیخان را با آتینا ز محوم طلب نمود و از هر دو سخن کرده و از عدت پادشاه ایران پرسیدن گرفت و از آن
 گفت ایکه کینه ویت برادر ساده نظام و صد هزار سوار و یک هزار و دویست عراده توب جنگ را ساخته ویران شده است

سفارت
 رضاقلیخان
 علیه باشد
 بخوارزم

شرح سلطنت و حاکمیری ناصرالدین شاه قاجار

۵۹۳

و بموارد دوازده هزار تن سر باز رسیدن پیشین در طایفه سلطانی نظام است و هر سر راه اینجاست را بساکن خویش رخصت
 مراجعت دهند و بهین شماره از لشکریان بجای ایشان برنگانند و همچنان در مقامات بلدان ایران متداول باشند و بدانند که
 که پیشه که بهی از سربازان در هر یک اقامت کرده گران باشند تا در هیچ شهری دو تن با هم نباشد و مناظره نتواند سخن کرده تا بجای
 و مناطحت چه رسد و همچنان از ملکات شاهانه ایران و معارف آن حضرت نفی براند درینوقت خان خوارزم گفت من ایام
 محرم را از در صدق و صفای صحبت شاهانه رسول فرستادم و از آنکسوی خیر تو به پنجاب سفارت رسیده و با اینهمه سگزاران
 بکرگان تاختن و از طرفی جنگ سرخس ساختن بیرون طریق مهر و خفاوت بود در ضایق لیان گفت مردم خوارزم با اینکشت
 مسلمانی دارند با مسلمانان طریق محاصرت پیارند همانا در هر لایه نوسن و کافر با بنی رستین کند و در شهر شاه مسلمانان را
 گیرند خان خوارزم در پاسخ گفت مردم ایران ابو بکر و عمر را که ما فتنه رسول خدای دادیم سب کنند و دشنام گویند لاجرم
 علمای ما ایشان را کافران دانسته اند و بر اسروقتل ایشان فتوی رانده اند در ضایق لیان گفت این لعن و سب در دروگاه
 سلاطین صفویه بود اکنون اگر دانی چنین سخن کند شاهانه ایرانش کینفر فرماید و علمای ایران نیز دو و منع چنین
 واجب شمارند با اینهمه بعید باشد که مردم خوارزم مسلمانان را اسیر گرفته بعضی بیع و دشمنی در آورند اکنون اگر شاهانه ایران
 از خود شاد خاطر خواهی بپسج دهی بر بکرگزاران میت که اسیران را بدان حضرت کیل سازی محمد امین خان گفت اینجام این
 در قوت بازوی من میت چه مردم خوارزم این اسیران باز خریدند اند آرد ای ایشان مردم خوارزم را زیانی بزرگ باشد
 اگر من بدینکار مسلمانان کنم عجب نیست که عصیان ورزند و فتنه آفازند با محمد سخن را بیای آورد و در ضایق لیان از جفا
 پس از وزی چند اورا تشیع می کرد و مصلحتی در بفرستاد و جواب منشور شاهانه ایران را نیز باز داد لاجرم رضایت لیان
 روز پنجشنبه شانزدهم ذی قعدة طریق مراجعت برداشت و میت و خیم از کج گنه بیرون شده و بنا تقراده و دلا خمار
 بکجه چنان بنیابانی آید از آنجا مراجعت داد و راه بیابان پیش داشت چون بنزل قومیت آتارید کشوف افق و کربلا
 میوت با محمد و لیخان بیکر کی است براد ساز مقامت و مبارزت طراز داده اند و هزار نفر شرموت را جماعت کوکلان
 پیش رانده و میت هزار سر کو سفند ایشان را مردم بیکر کی برده اند لاجرم مساکت ترجمه مهاک کشت و معابد کرده
 متحارب شد و در ضایق لیان ناچار تا بنزل کک منار و مشهد مصریان برفت و چون از آنجا بیرون شد در عرض راه
 جاقی از آنهمانان برایشان تاختند و بعضی از بنه و آغروق منسوب ساختند مردم رضایت لیان طازمان محمد شریف
 بای ستاده خان خوق و جاقی از مردم قافله بدافت برخاسته خوشتن داری میگردند و همان شب را بیای آورد
 درینوقت قاضی میوت که اصغای این فتنه کرده بود بر سید و صورت حال ایشان را معاینه کرد و کس نیز یک
 خواهر مستر خان که ضمیم نقد علیخان میوت بود فرستاد و او را آگهی داد و با اینکه این هنگام قراحت بیکر کی
 مجوس بود خواهر آردست از حیات و رعایت فرستاده شاهانه ایران باز داشت و کوهی از سواران میوت را باور
 داشت تا ایشان را از رحمت راهزنان برائی داده بجان او در آورند روز دیگر رضایت لیان میرزا عینقی طبیب فوج
 افتاد که از اسیری خوق را ساخته با خود آورده بود نیز یک محمد و لیخان بیکر کی فرستاد و او را دلاکار خویش آگهی داد
 بیکر کی لیخان و قلیخان را با مورد ساخت تا ایشان را کوج دادند و بعضی از خوانین آلبانی و آق قسطنطنیه را قریب
 بکرگان ایشان مراجعت کردند با محمد رضایت لیان با شقاق محمد شریف بای و صید احمد نقیب خواهر بیکر کی

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین قاجار

۸۹۳ عمادیه امیر بخارا و صید میرانشاه قندهاری و خواجه رحمة الله خندی و خدتن از نسیران را که با خود کوچ داده بودند
 مانند حاجی زمان و حاجی محمد و اسمعیل میک و فتح الله و عبد الله از بند کرگان طی مسافت کرده با ستراباد درآید
 و از آنجا راه برگرفته پیچید هم شهر محرم وارد در آنجا فرستند کارداران دولت محمد شریف بای رسول خان غارزم
 با اتفاق مسید احمد خواجه منزل و میران مقرر کردند و بعد از چند روز رضاقلیخان با اتفاق محمد شریف باقی قتل شده
 سلطنت کرد و بعضی اشیاء که خان خوارزم آنجا حضرت داشته بود فرستاده او پیش گذاید و بعد از روزی چند
 کارداران دولت جواب کتب او را منثور کرده باز دادند و او را کسب یافتند و نیز صید احمد نقیب خواجه شیکشی پیش داشته
 تشریف یافت و حضرت اجل نموده بجا که معطر شتافت و هم در این حال محمد ولین حاکم ستراباد بر حسب فرمان
 شاهانه بند کرگان را بنیان نهاد و چندان روزی هزار مرد مرد و در بکار داشت تا روزی بیست و ششم شهر شوال آن
 بنیان را پایان برده ستمی سید برکشید و خود با سه هزار تن سواره و پیاده در کنار قلعه سلطان آباد که هم با
 پادشاه بنام کرده بود لشکرگاه کرد و ترکمانان لشکر آورده از بیت و یکم شهر یقده اطراف لشکرگاه را فرو کردند
 و رزمهای صعب دادند و در همه گشتند و از کنار لشکرگاه باز نشستند در این وقت چون علوفه و آذوقه در لشکرگاه
 اندک بود جعفر قلیخان میرنچ با جماعتی از لشکران بجانب آق قلعه کوچ داد و ترکمانان چون این بدستند بر سر راه
 او آمدند از باد آزار و آفتاب بخش و کوشش شغول بودند از پس آنکه دوست مرد و آفتاب از ترکمانان تها شد
 آنجا طریق فرار داشتند و در یکباره لشکری بزرگ انجمن کرده در غره و نیجه بر سر لشکرگاه آمدند و تخمین بکریا با
 یورش بردند مردم سحر پای سخت کرده مردان بکوشیدند و جماعتی از لشکرگاه نیز آمدند در پی و نفع از بزرگان
 ترکمان در این گیر و دار گرفتار شد و دیگر مردم طریق فرار کردند و لشکر از قهای هریسمان نماند که ده آب و آب
 فراوان دستگیر ساختند و از پس این واقعه روز نهم ذیحجه محمد ولینان و جعفر قلیخان انبوهی از لشکر و دو عراده توپ
 برداشته از دنبال قبال ترکمانان شتافتند و کزت دیگر آنجا هست ناچار شده بجا که در آمدند و در آن جنگ
 از بزرگان آن قوم که ذوالنون نام داشت مقتول گشت ترکمانان چون این بدیدند بنه و آغز و قتل گذاشته هربت شدند
 و از بنگاه ایشان غلات و صوبات فراوان بدست لشکریان افتاد آنجا محمد ولینان مرادیت نمود و در کنار
 کرگان در برابر ساکن طایفه میوت در چند جای بر جای محکم بر آورده جمعی از قزاقان را بر بکاشت تا اگر از نزد
 میوت بجانب ستراباد آهنگ کنند هدف کلوله بکشد شوند و هم در این حال در روز دهم شهر رمضان میرزا محمد علیخان
 نایب اول وزیر دول خارج منصب وزارت دول خارج یافت و شاهزاده احمد میرزا حاکم کلایکان خوان
 گشت و هم در این حال امام ویردینان شیاوری به پشترانی قلعه حسین آباد و قلعه تورنزه جان که دو قلعه متین و حسن
 حصین است آغاز قلعه و حصیان نهاد و امینقلی خان حاکم شیاور بر سران طبع را که حارس ارک آن مایه بودند با
 کرد تا بر قلعه ای ایشان را فرو کردند و چهار سپه امام ویردینان را دست بگردن بسته به شیاور آوردند و دیگر
 افتاد که جماعتی از زائران از مشهد مقدس مراجعت کرده بجانب عراق سفر میگردیدند در عرض راه به بغداد
 ترکمان بر ایشان تاختن کردند محمد باقر میک شاهسون غلام چاچا که در میان قرار بود آب خود خنکش داد
 بیکوی شد و از آنجا بکشته گمان سواران حمله کردند و از کر در راه سکه کرده سوله این ترکمان را بفرم کولو و فلک از آب

بنیان
 بند کرگان
 شاهانه
 ایران

در انداخت ترکمانان چون کردند و اگر نیتند رزم و ارمقرون بصوابند اشتند و داشتند چند کس بدست این سوار
مقتول خواهد شد تا عاقبت فتح کرا باشد لاجرم دست از قافله باز داشته لغتی باز پس شده از قضا و تن از ایرین
که دامانه قافله بودند از قهای کار و انیان میانه ترکمانان بدان شده که هر دو تن را اسیر کردند و بجانب ایشان
شتاب کردند محمد باقر یک نیز این بد و اب بر جهانده چون راه نزدیک کرد تفشکی بوی ترکمانان کشاد و آسواران
نقعی بهم برآمد و محمد باقر یک را وقتی بدست شد و کتین از ایران را ردیف خویش ساخته بخار کاروان رسانید و هم
بیوانی عنان برآفت و ویدیکان بر روی سواران ترکمان درآمد و تفشکی و آن یک زایر را نیز بر گرفته میان قافله
آورد و آنجا رفت رابی آسیب بنزل رسانید و هم در آنجا جمع از واک که از کرمان میشد مقدس میشدند در عرض راه گروهی از
بلوچ به ایشان کین کشاند حاجی یک تفشکی که برب فرمان شاهزاده طهاب میرزای مویه الدوله حارس و بود و تفشکیان
خود بجنک درآمد و مدت شش ساعت با از قفلت و مبارزت رواج داشت در میانه سی تن از جماعت بلوچ و دین
از تفشکیان و دو تن از ایرین مقتول گشت در پایان امر مردم بلوچ سگسته شدند و زایرین سلامت عبور کردند
از پس آن مویه الدوله خاطر نظم بلوچستان نهاد و احمد میرزا را بسفر بسور و قلعه سر باز و حصن شکن نامور داشت و امیر
اولیا خان چایی و امیر احمد خان لاشاری که هم با تسالت احمد میرزا حاضر خدمت بودند و از بلوچان نیز مویه الدوله
سفر کردند هم با او کوچ دادند و از لشکران جعفر قلیخان سرسنگ با سر باز خدا بند کو و کریمخان سلطان برادر جعفر قلیخان
و عبداله بکت یاور و محمد تقیخان بی و محمد تقیخان سرکرده سوار کرمان و سید علیخان و شاه پند خان و سالار محمدخان
و جمعی از بزرگان بلوچ لازم کاب احمد میرزا شدند و او کوچ بر کوچ تا بمور برانند و از آنجا بجانب اراضی سر باز غلی طریق
کرده و دیگر تفشکی شکن فرود شد و کمون خاطر داشت که امیر در خان که در قلعه سر باز جای دارد و طریق نامور است
می سپارد و دیگر سازد و را میوقت امیر دل مراد که در نهانی با امیر در خان موافقت داشت از قلعه شکن استقبال
و مورد الطاف احمد میرزا گردید و چون رخصت مراجعت بقلعه نمود طریق مخالفت گرفت و با عدو جنگ و کشاد تفشکی
و حوات قلعه پرداخت احمد میرزا چون این بدید که کریمخان سلطان را با اتفاق محمد تقیخان و گروهی از لشکر نامور ساخت
تا بقوت پوشش قلعه شکن را فرو کردند و امیر دل مراد را با پست تن از مردم او دستگیر نمودند و قلعه را با خاک پست
کردند و حاجی از قلیخان فرار کرده بهر جانب پراکنده شدند بعد از فتح قلعه شکن احمد میرزا بوی قلعه سر باز کوچ داد
و سر در در کنای قلعه نشین کرد و میخواست تا بدست رسل و رسایل مردم قلعه را بطیع فرمان کند چند آنکه در این کار بیخ
مغیبه نیفتاد لاجرم روز چهارم حکم بپوشش داد و توپچیان و دهان توپها بشکافند و سر باز خدا بند کو و لشکر بی و زامیر سب
و سیستانی و سالفی و بلوچ را فرمان کرد تا اطراف قلعه را فرو گرفتند و آن قلعه در فرار کوهی واقع بود و سر دیوار پاره
یکه یک داشت و ابواب قلعه را استوار به از پس هر در سنگ و لای انباشت بودند لشکران بدان سگرتید و از چاروی
صعود کردند و بهر در رسیدند با آلات جدید کن کردند و قلعه کیان نیز بمشادن تفشکی و شغال مشول بودند و در
با امیر دلی سخت کرده از دو دروازه عبور کردند و چون دروازه سیم رسیدند امیر در خان را دیگر تاب در یک نام
آتش بارک در زد و خود را با کتین از مردم خویش از باره زیر انداخته فرار کرد و قلعه سر باز بدست سواران مغتصب
از پس آن مویه الدوله و امیر شیر شیدا شد و بزرگان بلوچ مانند محمد تقیخان صاحب بمور و شند دست خان

لشکرستان
طهاب میرزای مویه
سکک اولیای دولت
بنظم بلوچستان

شرح سلطنت و حجاب خیری ناصرالدین شاه قاجار

سرکرده بادهی و اعظم خان ضابط قنوج و سیف الدین خان ضابط نخس و رشید خان ضابط سرمد و سالار محمد خان ضابط پشته و تنوچ بخیرت او شافیه مراعات و ایقاد پیش داشتند و محبت و صفت یافتند از پس این وقایع عبدالله خان صارم الدوله که ملازم خدمت مویه الدوله بود بر حسب فرمان مراجعت بپدرین نمود و در شاهنشاهی ایران مورد الطاف و اشفاق گشته فوج خداوند کونیز تحت فرمان او درآمد و هم در این سال جماعتی از مردم لاراقان سقاقت کردند و در قلعه سبده که در قلعه جبلی بنیان شده که ششصد فراع از تقاع دارد مستحقین شدند فیروز میرزا نصره الدوله که این هنگام حکومت فارس و ابدیت جمعی از لشکریان را بر کاشت آبادانجا شده ایشان احوال را دید و با اینکه در میان لشکر علف آذوقه چنان تنگیاب بود که مردم از بیخ گیاه قوت میگزیدند پای سعادت استوار نمودند با بجهت روز بهیت و هفتم ربیع الثانی فوج سیلا فوری بقوت یورش قلعه را مفتوح داشتند و قلعه کبان کینر کردند و از پس آن بقلعه شهر یاری را مسخو داشت با خاک پست کردند آنجا که فیروز میرزا خود آهنگ کرد فیروز نبود و فضل الله خان میرنجه و جعفر علی یک یا و اول تو بخانه را با سه عراده توپ و پانصد تن سرباز و سه هزار سوار پیش بفرستاد و خود روز بیجمده ربیع الآخر با سه عراده توپ و دویست تن سرباز و چهار صد سواران و غنای کوچ داده قلعه سفیدرا استخوذ داشت و کار آن اراضی را بنظام کرده مراجعت بشیراز فرمود و هم در این سال فرمان رفت تا در همه منازل و مسالک و ملک محروسه که از آن پیش از به چارپاران منزلی لایق و باره بندی شایسته نبود چارپا خانها بنیان کنند از بهر آنکه ملازمان دولت بی کلفت خاطر در طی سافت سارعت توانند کرد و بر زیادت ازین که مردم رعیت را کاری افتد و در انجام امر سرعت سیر لازم شود از چارخانه آب کبری گیرند و با آب چارپا خان فی طریق آیند و همچنان قراولخانه بنا کنند و قراول چند بکاشند تا اشغلی شخرو پریشان کاریهای اشهر را دفع دهند

سفر کردن شاهنشاهی ایران در بعضی از بلاد عراق و شهر اصفهان و مراجعت به اراک و خلافت طهران چون در سنت سلطنت مقررات که سلاطین نامه از بهر آنکه ملازمان درگاه را بیج سفر از دست نشود و غلامان کجا از اعداد کوچ و ادون باز نمانند اگر چه واجب نباشد کجایی سفر اختیار نمایند ازین روی شاهنشاهی ایران غرضها را بقیم غرم داد و در غره شهر رجب از او را خلافت خیمه پروان زد و میرزا قلیخان که وزیر اعظم بود با اتفاق میرزا آقاخان اعتمادالله و ملازم رکاب کشت و همچنان برادر کهنه شاه عباس میرزا و علیقلی میرزای وزیر محمد علیا و والده شاهنشاهی و شاهزاده محمد رضا میرزا و کیومرث میرزای ایلیانی قاجار و شاهزاده بهمن میرزای بهار الدوله و امام قلی میرزا محمدن و صاحبقران میرزا کوچ دادند و دیگر از اشراف چاکران میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا شیخ صاحب دیوان و محمد حسن خان سمد و حسینعلی خان معیر الممالک و میرزا زین العابدین ملک الکتاب و چند تن دیگر از مستوفیان را بر گرفتند و از لشکریان فضلعلی خان یکسر یکی سرینج و محمد خان یکسر یکی سرینج و فوج ناصیه و فوج کروس و الس و دیگر خان سرکینک با تو بخانه و نصر الله خان با بنوک خانه و دیگر ملازمان چند که واجب می نمود ملازم رکاب شدند و فرمان شاهزاده بهرام میرزا در و اراک خلافت طهران بنسب مکنه باشد و عزیز خان اجدان باشی منظم بده و حفظ ارک طهران قیام نماید و فضلعلی آقای سرتب با تو بخان و علیخان سرکینک با فوج چهارم تبریز و پاشا خان با فوج سمنان و در سخانی و حیات قلیخان با فوج کرند و محمد حسن خان با فوج کلهد و محمد یحییان با فوج غرقان و سلیمان خان افشار

جنگ کلرک ساخت ایلمانی چون این بدید عباسقلی خان میرسخ کتوبی کرد که کنترل باهرات نزدیکتر باش عاقلی
خان کوچ داده پیکر سکنی غریبان فرود شده کندل خان چون این بشنید معلوم داشت که کارداران ایران دست
تصرف او را از هرات باز میدارند و طغمت حکومت هرات را میرزا احمد خان خاص از بهر صید محمد خان آورد
میوانی از کناره هرات راه مراجعت گرفت و عریضه بحضرت دارالمخلایه فرستاد که من از بندگی درگاه روی
برسانته ام و خوشی را که هر جا کرای از حضرت اعلی بشمار آورده ام و چنان دانستم که این در کشت و قیصر هرات بجا
کارداران دولت است اکنون که کار را و یکجایم باز جای بشمارم از پس او عباسقلی خان میرسخ مراجعت شد
مقدس نمود و ساخن ایلمانی با تفاق میرزا احمد خان چند ماه از اقامت هرات دعای صید محمد خان دست
باز داشتند آنگاه صید محمد خان بی آنکه از حسینقلی خان میرالممالک نقش زد و میم کرد بنام شاه ایران سیستانی
سیم سکو که داشته باشد حل بسته بافتی کثیر معجبت کرد و بی از مساندید اعیان و جمعی از بزرگان هرات کین و
داشت و ایشان هنگام بارعام در پیشگاه پادشاه بر صف شدند و عریضه صید محمد خان را در قلم اخبر و بین
الاعلی بعض رسایند از حسن ملاقات لسان و ذلالت بیان مورد محبت و تشریف شد و هم در ایال روز اول
ماه رجب در دارالامان قسم نوری از کنبه مطهر بصفه موسی بن جعفر علیم السلام ساطع شد و با آتش نور خورشید
و انگار بود و چند آنکه چشم قوت دیدار داشت صعود از بجان آسمان بخوان بود و مدت کجاست بلکه بر زیادت
و مرد و صیفر و کسر بان امر سخت نظاره بود و این سخت گرامت از آن منصف شریف نیست بلکه هر سال چند گرامت
بسیکونه معاینه شده است و صدها کس با افزون مشاهد رفته و هم در ایال حاجی میرزا مهدی محمد مشهدی
در عشر اول و نهم وفات یافت و هم در ایال میرزا محمد حسین سنوینی که در دیوانخانه عدالت منصب صدراعظم
سفارت مخصوصه بطرز بوق مامور شد و بیج سفارت کرد و شاه او را یک قطعه نشان شیر و خورشید مرته اول
میرزا محمد حسین میرزا شریف فرمود و فرمان رفت تا محمود خان نایب اجدان باشی نایب اول سفارت کشت و یکی خان
مترجم شد و میرزا بزرگ هدانی منشی سفارت آمد آنگاه پرسن و النور کی وزیر مختار روسیه را روز ششم و یحیی
کرده و او نیز بر رسم روز یکروز باز دید نمود و سیفر مخصوص و از دهم و یحیی راه برگرفته از قزوین و زنجان تا تبریز میشت
کرد و حمزه میرزای ختمه الدوله بعضی از تجار شهر دامالی بدر را با استقبال او بیرون فرستاد و خزان و نول دولت
روسیه نیز در تبریز با او همراهی نمود و سیفر مخصوص پانزدهم محرم از تبریز راه برگرفت و بر حسب فرمان تا کنار رود ارس
سی تن فرات و چهل تن غلام و دو بیت تن سواره هشت اسب غنیمت با او همراه بودند و رستمعلی خان یوزباشی
و غلام رود ارس به روسیه از پیش برانده با یکدیگر چون رود ارس با عبور کرد و کیسه و پنجاه تن سوار تراق و سیصد تن
سرباز بفرمان کارداران روسیه او را پذیره شدند و در قراولخانه فرود آورده و چهار دستگاه کالکه و سه عراده
بارکش برای حمل بنه حاضر کردند و آنجا سواران ایران را از رخصت انصراف داده پنج سرباز غنیمت و ده تن غلام و
خواش با خود برداشت و ماهی برگرفته بخوان مانده در آنجا گهستان و افسیر و حاکم شد و بزرگان بلاد او را استقبال کردند
فرستاده جانشین که جنان نیز برسد و سخن او را برسانید که اینک خواستار آمده است که در تمامت اراضی قفقاز همای
باشد و عطف و آرزو و آن خورشید که بکار باشد مردم او تقدیم خدمت کند میرزا محمد حسین سیفر مخصوص و با

سفارت
میرزا محمد حسین
صد دیوانخانه
بطرز نورس

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین قاجار

۵۹۹ سن در هر شهر از نواری یک شب میماند حاکم آن بدو میفرستاد و با بچه در بخوان یک شب بیضات حاکم بدو حاضر شد چون دست از خوان خورد شب باز داشت جامی بسلالت شاه ایران و جامی دیگر بسلالتی امیراطور روسیه بر قانون ایشان تقدیم کرد و روز دیگر ملازمان ایرانی را در خدمت مراجعت داد و بابت سفارت که همه بجهت تن بودند تقسیم غرم داد و در بخوان بایر و آن سفر کرد و جنرال لاروف حاکم ایرودان با اتفاق بلوک باشی و جمعی از مردم شهر پذیره شدند و بعد از ورود حاکم شهر از برای شتمت سیر ایران خود باز روی او را گرفته اند که یکسکه نیر آورده و در مدت توقف ایرودان بتماشای او چو کلیه سفر پرسین خلیفه در نزد او فرادان بگردت ایران طلب اللسان آمدند بدانکه آن هنگام که عباس میرزای نایب السلطنه بامدوف و لشکر روسیه مقارنت داشت سپاه روسیه بر نیت شدند و شکار تن میرزا ایشان باو چو کلیه پانصد کشته نایب السلطنه شتمت و این ایشانرا شگفت و حکم تجویب باو چو کلیه نفر نمود و ایشانرا بجان بمان داد و بشرط آنکه اسلحه جنگ را بگذارند و بگذرند پس بشمار قبضه تفنگ و دو دانه عراده توپ و بعضی دیگر اسلحه جریه سپردند و بسلالت طریق مشکوکا مدد دوف را پیش و انشد مع القصد سیر مخصوص از ایرودان طریق تغلیس برگرفت بعد از ورود و تغلیس احمد خان نواری کار پر دواز اول دولت ایران که نامور بتوقف تغلیس بود تا سه فرسنگ پذیره شد و پرسن سید و ف نایب پرسن و ارتقوف جانشین تغلیس جمعی از صاحبان مناصب را باستقبال نامور ساخت و کالک که خاص جانشین نیز پرسن فرستاد تا سیر مخصوص ایران سوار شده با اتفاق پذیره شدگان بشهر درآمد فرما طور که حکومت شده داشت و بوقت صاحب که امور خارجه فقط از مفوض باو بدو قبل از ورود سیر در منزل او جای کردند و باو انی که سیر را نشین بود آینهایی بیک و شمعدهای مسطلا و دیگر آلات زرین و سیمین بر آیین نهادند درینوقت چون جانشین بجنگ جاعت لکریه شتابان بود پرسن سید و ف نایب او بقانون مملکت خود خواستار شد که نخستین سیر ایران او را دیده آرند و برای او شود و او باز دیده فرماید و در ازای این چون جانشین وارد شود بدیده سیر سبقت خواهد گرفت لاجرم سیر ایران او را برای رفقه ملاقات نمودن و دخترش نیز حاضر شده تحویم قدم سیر را اظهار مدد و هدايت کردند و همسکام مراجعت نایب جانشین سیر را مشایعت کرده تا منزل او طی طریق فرمود و او را باز دید کرد و از آن سوی روز سیم جانشین از جنگ لکریه باز آمد و همسکام بامداد بشهر درآمد و چون قادم بود هم در آنروز وقت نماز دیگر با اتفاق لای صاحب منزل سیر مخصوص آمده او را دیدار کرد و دو هم در آنشب سیر باز دیده او شافت و پس از روزی چند که ششم شهر صفر و عید بود شاه ایران بدو سیر مخصوص جیشی شاهوار برآرد است آنگاه از تغلیس کوچ داده راه بطرز مرغ برگرفت و پانزده سوار قراق ملازم رکاب او گشت و از اراضی قاضی میک و لارس و بعضی منازل دیگر از هم جاعت لکریه بخت تمام عبور کرده تا شهر طول براند و از آنجا تا کنون مسقوبت و در باغ امیراطور رسیده و آه روز دیگر از شهر پذیره کاند پرسون شدند و کالک که دولتی پیش کشیدند و بابت سفارت را جدا گانه کالک که آورده و رتبت هر که ناگزیر بود از پیش به اشتند و کالک که سیر از قاضی آن جلد فرستاد چه رسم ورود سفرای بزرگ را به سیکونه مینا داند با بچه امانت و ذکر شهر تا کیفر سنگ او را پذیره شدند و در ادر خانه بیکلر کی مسقوف و آورده و چون دیگر شهر را مقدم او را کرامی داشتند بعد از ملاقات بیکلر کی مسقوف و مراد دانه طریق بطرز مرغ برگرفت و بعد از طی مسافت و در آمدن به دار الملک روسیه باریا قن سیر مخصوص ایران به انحضرت بزرگوار به سیکونه تشریف نهادند و نخت آنکه روز با نایب ایشیک آقاسی باشی سیر مخصوص و بابت سفارت را برای پادشاهی

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

طلب دار دو کالکه چهار هسده آورده مترجم وزارت دول خارجه و معاند اردو تن اندو نقر خانه مشرفات جای کنی
 و دوم آنکه دوتن شاطر پادشاهی پیاده و دوتن چاپا رسواره حاضر باشند سیم آنکه کالکه شش اسب پادشاهی از بهر
 مخصوص حاضر کنند و چهارتن از چاکران امیر طور از چپ و راست کالکه بروند و کیتن از نمایان امیر آواز پس رود
 کالکه باشد چهارم آنکه کالکه چهار اسب از برای محسود خان نایب اول سفارت و یکی خان مترجم و میرزا بزرگ سینه
 حاضر کنند پنجم آنکه ستن چاپا پادشاهی از قفای کالکه بعه سفارت باشد و چون سیر مخصوص بهمارت پادشاهی داد
 شود کیتن پیشخدمت از پیش روی او دیل خواهد بود و در شکوی ارباب طرب و شیک آقاسی باشی و سدا یدار باشی او را
 پذیره خواهند شد و از آنجا بشیک آقاسی باشی سیر مخصوص را با مترجم وزارت دول خارجه بحضرت امیر طور خواهد
 و سینا وین وزیر دول خارجه نیز حضور خواهد داشت از بهر آنکه نامه شاه را از دست امیر طور ما خود دارد و بعد از
 انجام امر سیر مخصوص بشیک آقاسی باشی بعه سفارت را یک یک در نزد امیر طور شناخته خواهد داشت آنکه از نزد امیر
 رخصت مراجعت یافته بهان قانون تقدیم خدمت امیر اطرسیس که خاتون امیر اطر است خواهند نمود و از آنجا بحضرت
 و لعیله دولت روتیه خواهند شتافت از پس او برادران و لعیله را و چاکر کرده مراجعت خواهند نمود مع القصد این
 شرح که مرقوم شد سیر مخصوص بخدمت امیر طور رسیده در تشیید اتحاد و ولایت و مصافحات جانبی بجهان لیدر
 بعض رسا نید و کلمات مهربانانه اصفهان نمود و هنگام مراجعت بایران غراف نسرود وزیر اعظم را از کنون طراکتی
 داد و چون در انوقت امیر طور در بطروف جای داشت وزیر اعظم صورت حال را بعضی رسا نید و امیر طور سیر
 مخصوص را در زبکینه پست و نیم دقیقه طلب داشت و او با اتفاق جنرال و میران و معاند اردو میرزا بزرگ و
 داد و خان مترجم اول دولت بکشتی بخار نشسته بحضرت امیر طور شتافت و بعد از بار یافتن مورد الطاف شاهانه
 و جواب نامه شاهانه ایران را که مشحون بتشید بمانی محبت و تمهید و اعمده مودت بود باز دادند و سیر مخصوص
 و بعه سفارت را رخصت اسراف فرموده هر کس را شرفی لایق فرستاد یک قطعه شان مرصع بالماس و یک کلاه
 حایل خاص از بهر سیر مخصوص از قبل امیر طور غراف نسرود وزیر اعظم فرستاد و یک قطعی انغیه مرصع بالماس
 سینا وین وزیر دول خارجه از برای محسود خان نایب اول سفارت انفاذ داشت و دو قطعه شان مرصع ابراهیم
 داد و یکی خان عطا که دند و یک حلقه انگشتری نقره که بالماس مرصع یافته بود میرزا بزرگ را دادند و ده دستیار
 ساعت قاب طلا و نقره بار بخر از عطای بعه سفارت شد و سیر مخصوص غره و نیجه از بطروف مراجعت ببطرف
 که دو پانزدهم و نیجه از آنجا مراجعت بایران را تقسیم غزم داد و بهان قانون همه جا طی مسافت کرده و وارد دارالخلافه
 چنانکه مذکور خواهد شد و هم در اینال شاهانه ایران جاعی از توپحان را در کت و نوب بمتمن میداشت در یک دقیقه
 از یک توب ده کلو که کت دادند و هم در اینال مصطفی قلی میرزا حکومت ارومی یافت و محمد تقی خان جانشین

پیرا بوالفتح خان بهر و و ججهان کرد

نکر عزل میرزا تقی خان امیر نظام از مصادرات اعظم و احتاج شاهانه ایران در امر او
 شاهانه کارگاهه چنانکه ازین پیش رقم شد میرزا تقی خان امیر نظام را مصادرات اعظم باز داشت و محل و مقدار
 مملکت را مکلف کفایت او کند داشت و روز تاروز تقویم عظمت و شمت او را تقدیم کرد و چون میرزا تقی خان را از

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

مینف و محمدی شریف نبود الطاف و اشفاق پادشاه را محل نتوانست داد و چنانچه از اندازه حوصله او ۶۰۱
افزون و این دوستگانی از برتاقتن دماغ او بیرون بود همان مردی که دریا باید بود که چند آنکه رودهای عظیم در آن
در رود سرشار نشود نه مانند جوی که چون آب آن رود چندان کنی فریاد بردارد و از هر جانب سر برودن
سو کند و در میرزا قیچان چون شمت و زارت یافت و در سند لمارت جای کرد آن تهر و بختی بدست کرد که نخستین
عقل و در اندیش را پشت پای زد که در آن سنگ را وزن گاهی نمی نهاد و خرمن ماه را شمش خاک را می شکست
شاهزادگان بزرگ و وزیران شرک را که سبیل و صعب جان را از موده و جان و تن را با استقامت ایام فرسوده
شد و شرک کیده و تلخ و شیرین چیده و خد متها کرده و نعمتها برده و چند آنکه توانست مخدول کرد و در زوایا که
خمول باز داشت و مردم بی پروا در شاخته و دین و دنیا بخت را اختیار نمیکرد و بجای بزرگ خستیا بر میداد و اینکار
از بختان داشت که دانسته بود مردم بزرگ که او را بخود می دید و اند و فرود خویش بخیریت اندام و ز صعب است که او را
در خاطر بر خویش بزرگ شایسته بلکه اگر توانست در حضرت پادشاهش بزبان سعایت از محل خویش فرود آید اما از مردم
پت پای که بدولت او کامکار و بقوت او نامبر دارند هرگز از دعای او نکاهند و جز بقای او نخواهند با بخل کار از یکتونه
کرد تا اعیان ایران را پست بر تن نهان و موی بر پیکر پیکان کشت و بیچسب آن نیز نه داشت که در حضرت پادشاه
نام او بر زبان راند چه جای آنکه نرود او بردارند چون کار تا به اینجا استوار کرد و بر مراد خویش کامکار گشت این بکام
و اظهار مسکنی که در حضرت سلطنت واجب افتاده کاستن گرفت و خصومی که در قربت پادشاه فرض شده خوا
همیداشت شاهشاه کارگاه محاطات زشت او را همه روزه از چنین او مطالعه میفرمود و سجدت و کمار چنین یک است
که در او را بمیزان فرات می سنجید و بصبر و سکونی که خدای طبیعت پادشاهان بود بعیت نهادن است حل آن تعلیم
و از زحمت این مصابرت بچین مضاجرت بر چنین نینهادن بود تا مقرر صفهان بپایان رفت و از صفهان
بجانشان کوچ داد و از آنجا به ارالامان تم فرود شد چون در این سفر برادر کمرش شاه عباس میرزا با اتفاق
خویش نامزکاب بود و او را و طلب فرزندی جاه و منصب فرزند کار و داران دولت را بزبان الحاح گزید میگرد
شاهشاه ایران میخواست که از سوخته چند تن از بزرگان درگاه که با عباس میرزا راه دارند باز به وزیران مقتدا
و مسکانت برادر بخانه و در خاطر گرفت که او را بجلوگفت تم بگذارد و بگذرد و از آن سوی میرزا قیچان که به بخت فصول
فطرت بر خویش واجب کرده بود که هر چه پادشاه بخواهد از خواست او بجا به و هر چه بگوید خلاف آن بخوبی و عذر این
جبارت را در حضرت سلطنت چنین بعضی می نمایند که اگر بیکوز پادشاه بی صلاح و صوابه بدین در امری
و هم و سخن مراد قیچانند برده ملک بدو کس فرمان می برد و بخله بی آنکه بخوبی این تهر برود و از ده کونان طرا در حضرت
پادشاه که شوف سازد و حضرت کرد تا در عباس میرزا نه و آغز و قیچان بجا و در آنکذا فعل داد و یک تهر برآید
از قمر بیرون فرستاد چون این خبر پادشاه برده شد بهر یار اناریه غضب متبکشت و فرمان کرد تا نه و آغز و قیچان
باز تم آردند و حکومت آن بده را به عباس میرزا تفویض داشت و میرزا لطفعلی شیخ دست را به پیشکاری او بر ملک
و این اول مسد زین بندی بود که در قتل جمال میرزا قیچان از شاه رخ نمود و میرزا قیچان با همه شرافت سرشت و
خسوت خاطر و عظمت طبع مردی جهان جویی عظیم و رعیت داشت لاجرم از این معنی استقامت را هیچ خطا پادشاهی

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۳۰۰

مشورت
میرزا تقی خان
برادر خود با میرزا
آقا خان
اعتماد الدوله

و سخت هراسناک شد پس میرزا آقا خان اعتماد الدوله را طلب ساخت و مجلس از یکجا باز برداشت و گفت تاکنون هیچ
آهنگ نواخته ام که شهادت پرده مخالف ساخته باشد از آن سیرسم که این قطره را ندی و این دجله را بجوی باشد چه عرض
از آتش مقبوس هر شراب نیرانی هم نفس است اعتماد الدوله گفت سیکو فحسی فرموده و خوب تقری می کرده هر که در حضرت پادشاه
خاضع و خاشع نشود ستاره بخت خویش را بطور راجع دارد یعنی که من طاعت سلطان را چون طاعت یزدان تن در داده ام
و حکم پادشاه را چون فرمان الهی گردانیده ام از نیاجات که چون تو بر سندان مات و مغرور صد ارت جای کردی با اینکه در
تمامت ایران مطاعی سرش بودم تو را مطیع سلک شتم و اگر چه همیشه بزرگو حکومت و شتم تقدیم خدمت نمودم و در مشکلات
مسائل مملکت و معضلات غریب دولت از کنار تو گذارم و خودم و دامن از پی چاره بر زدم چنانکه در شورش سربازان و کج
کار بار بار با محبت داشتی و قتل هر عقده که من صعب می نمودم بر سر تخت تیر من بگذاشتی و اینهمه در فرمان برداری پادشاه کردم
چه اگر شهادت فرزند را بر من خداوند کند از بندگی او دل ببندم ندارم و از فرمان برداری او خنودم نشوم اما تو بر قانون چاکری
قدیم زنی و رضای پادشاه را بهیوای خاطر خویش اختیار کنی و این ندانسته که بر طبع غیور پادشاه نقل انداختن و بی اراده
لوی حکومت افزاختن یک پلنگ خاریدن و ناب نمک کاویدن و دم شیر گرفتن و بدمان اردو هارفتن است که ششیده که
بزرگترین گناه در حضرت آنجناب است و خود پسندی و خویشین بینی است نه آخر پادشاه ظل الله است هرگز این خود پسندی
تو بر خویشین پسند و بخیف بر این که در خیال روزی تو را قبل از ساز و مع العیض اینها اندرز و نصیحت اعتماد الدوله که کصف خدا
لالی عظمای و معدن دانش را در اهر نشان بود در کوشش میرزا تقی خان چون خار در رخا و قطره در صخره بی اثر می نمود
و پیداست که پند واضح در کوشش طافخ راه نهند خاصیت مال و جاه که هزار میخانه شراب بیک پیمان سراب آن
برابر نباشد لاجرم اعتماد الدوله دست از سخن باز داشت و شاهش پای در رکاب کرد پس هر دو تن بر پشتند و بکوب
پادشاه پیوستند بعد از ورود و بدار اختلاف میرزا تقی خان همچنان در رفتن و رفتن ترک و تازیک و حل و عقد دور و نزدیک
روز میگذشت و خویش رستخی این مقام و مکان می پنداشت تا روز پنجشنبه بیستم محرم که آخرت قبایل را خار از در پاک
خلید و بخت سحر خیز خواب ناهنگام غمان ریز کرد از باد و باران لایزال آمده در مسند وزارت جای کرد و بقانون هم
روزه بزرگان ایران بحضرت او شتاب گرفتند تا مجلس خاص با صاحب شد و بر عادت بود که شاهش ایران همه روزه
هنگام زوال آفتاب او را بحضرت خویش دعوت میفرمود و از مرزوات مملکت و معجزات و دولت تمیمی میگرد و آن روز
آن شب و کاهی که باز طلب شود در اجرای احکام و حکومت خاص و عام دانا باشد امروز که زوال جاه و آب و زوال
آفتاب برسد و از پادشاه کامیاب کس بطلب او نیامد در این وقت میرزا تقی خان را صخره قوی فرو گرفت و کویا قضا بر زبان آورد
که سر برداشت و گفت از هر چه اندر نشسته ایم همانا را میچکار نباشد حد و دود و ثلث و مملکت را بشکران تقویض داشته ام و لایق
هر مقام حافظ و حارس گذاشته ام ارتفاع سال دیوان در امصار و بلدان بوزنت حکام و تقریر جمع و خرج شان مستوفان
عظام است و اگر در ممالک محروسه و دوق را با هم مکتفی افتد یا مناطی رود بدو کارگاه پادشاه شتاب گیرند امرای دیوانه
و حساب کنند و بخوار من ببرد و این سخن منشته باشم و خاطر خویش حسنه دارم این کجفت و پیاپی غاست و طریق خانه
خویش پیش داشت و این خانه همان بود که حاجی میرزا آقا قاسمی عمارت کرده و سالها او را دارا مات بود و در قضا و دایوت
حاجی شاهزاده و خورشیدها که در جهان کج حاجی میرزا آقا قاسمی بود بر روی حاجی بنزدیک میرزا تقی خان شایسته و دیوانه

شرح سلطنت و جانشینان صرافه پین شاه تبار

جای داشت مرا از او حدیث آمد که بعد از او و در میرزا قیطان بجای خویش اظهار حاجت میگوید و در پیرایش کار میگذارد
خود نمی چند بچشم او و پانچ من سر در میآورد و مرا وقتی و مکانی میگذاشت و من از نیروی سخت ریخته خاطر و محزون بودم
و بناظر آوردم وقتی را که حاجی میرزا آقاسی با من اندر میزد و میگفت معاینه میکنم روزی که در این سرای بزرگ کسی آمده ظاهراً
حاجت میکنی و مسؤل تو با حاجت مقرون بخود معالقه بعد از آنکه میرزا قیطان در سرای خود جای کرد و از قفای او شایسته
ایران خطی به فرستاد که ما تو را از محلی شایسته بمقامی منع برکشیم و بت و کثود محاکمات محروسه را به دست تو باز دادیم که در تغییر و
عباد و رعایت رعیت و لشکر و حمایت حدود کشور بهیچ راقعه حمل گذاری احرار و عبید را با هم و امید کوچ و بی و شقی و سعید را
با و بعد و و عید انباز داری پیغمبران که فرستادگان خداوند قاهر غالب اند بندگزار گاهی بهول و وزخ هم دهند و رمانی
با امید بهشت بشا کنند که در میان سایه خدای با خلق و اسطفا و دی چرا باب امید را بکاره بر مردم بستی و قلوب و دستان
دولت را بشکستی اینهمه عظمت و خشت و شراست و شکاست چه بود که اینک در همه ایران یکدل شادانه پنم و یک خاطر آرا
ند انم اگر چه در ازای این بکبر و خندا که تو آوردی واجب بود که بهزار غنا و عذابت جلا سازیم لکن نامکن است میخواستیم که در شایسته
خوبش را پست نخنم و منیع دولت را از دست نگذاریم همانا تو از در سخت ازین پیش بینی که امیر نظام باشی امروز
این منصب از تو باز نمیگیریم اینجا امیر نظام میباش و کار بر مراد و مرام میکن و در امر وزارت اعظم و صدارت کبریا
داخل شو و از بهر او شمشیری مرصع و نشانی مشکل بجا هر شاهوار تشریف کرد که معادل دوازده هزار تومان زر سرخ
بپاداشت و فرمان کرد که این خلعت بر بکرو و فردا بگاه چون بار و هم در مقام امیر نظام ایستاده باش اما از آنوی
خط پادشاه میرزا تقی خان رسید جهان در چشمش سیاه شد و برخاسته از دیوان خویش بزیار آمد و در ساخت سرای خود
همی پیشانه از مینوی بد آنوی رفت و با اینهمه چون بخت از و بر تافت بود هم بدین منصب سر در میآورد و در خانه خویش
سکون اختیار کرد و در کيفر این عزت و غزل از مقربان درگاه از گناه خویش پرش گرفت و شاهشاه کارا کا عصیان
و طغیان او را در مدت وزارت و صفحه نگار دود و بت میرزا آقا خان اعتمادالدوله و فرستاد و اعتمادالدوله و
دید او کنایان او را یک یک بر او بر شمر و چنان معاینه کرد که دستجل به داشت که سر از آن نخواست بر تافت ناچار خط
و خلل خویش را بدست خود دستجل کرد و خط و خاتم بر نهاد و این بزرگ خدمتی بود که اعتمادالدوله تقدیم کرد تا با بی و
خارج بکمان نهند که ملک الملوک هم هر گز ستم آغاز دود چاکری را بمیوهی از محل خویش با قط سازد از پس آن میرزا قیطان
خواستار شد که گرت دیو در حضرت شهریار بار بار پادشاه را دیدار کند و مشافهه کنون خاطر را مکتوف و در دهم این
شاهشاه را اگر آه نیاید و او را حاضر درگاه داشت با اینهمه بول و هر ب هنوز میرزا قیطان از نستی منصب تنبیه نیافته بود
در پیشگاه پادشاه آغاز سخن کرد و بجا کردی که در حضرت سلاطین پسندیده میت بعض رسانید که این مملکت را من
بنظام کرده ام و اینهمه کارهای صعب را بکام آورده ام این دیران و دفتر خانه از من آراستگشت و این شکر و قورخانه
از من پیراسته شد اگر من نباشم کیت که از بلدان ایران منال و دیوان مدار تقاع دهم و در انحامی حدود و اقصای
نظور حوت قلاع و بقالی کند من بودم که تهر وین درگاه را تباہ کردم و از برای بیچسپس در ایران لمجا و پناه که گم
امروز بجای پادشاه مرا کيفر مژدگناه بناید کرد و کار مملکت را تباہ بناید داشت شاهشاه را این سخن که
بیرون شریعت ادب بود و نایره غضب جنبش داد و منمود کلمات تو را با شیطان بر جیم که در حضرت سلطان گیم

در ترک سجده القای سکه و مشابیهی تمام است سخت کوی که تو مردی پست و بزرگان ایران را زیر دست بودی این قیست
و قدرت از که یافتی که بدین مقامات بلند شتافتی چرا چندین بیوه و بیخودشی و این کالاکه از مایافته را میفرودشی و دیگر
اینک هفت پست پر بر پر میرود که سلاطین قاجار را مردم ایران پرستارند تو یحیی مرد رعیت کیتی که دولت پادشاه
نظام آری و قواعد سلطنت را بقوام کنی و اینکه میگوئی در ایران لمجا و پناه بی گنداشتم این بزرگ خیانتی است که در دین
دولت کرده و امروز از طغیان جبل و نقصان عقل تقدیم خدمتی سپنداری بخشنی آنکه حلالی اثناعشریه که در شعار شریعت
غراودیتیت انبیا علیهم السلام اند چگونه خار توان داشت و پناه بندگان ایشان را خار توان گرفت و بزرایوت این
از پیشین زمان مردمان دانسته و رسم پناه بندگان نداده اند که مردم هر سناک در امنی نشین کنند تا آسانی دولت
از در عدل و نصف حقیقت حال ایشان را باز داند و حتی حکم را ندهد و از اینجاست که چون پادشاه را از سفر بیرون
عرض راه آستانه امامی یا خانه امامی بدست بنود که مردم خایف به اینجا که نرند و زاری کارگاه و حکمای و کارگاه فرود
که باره بند پادشاه مردم خایف را لمجا و پناه باشد و این از بهر آن کردند که اگر از بلدان بعید کسی را طلب کنند و
ترسناک باشد بمالک خارج نشود بلکه باره بند پادشاه که نرند و از اینجا شیفی برانجیزد و همچنان اگر کسی در
شکوگاه آلوده گناه کرده و چنان داند که خون او خواهند ریخت باره بند سلطان تواند که رنج واکرند و در نیت
که مرد از جان گذشته دست بکاری بزرگ نرند و مرتکب خطی عظیم کرد که عقل از تذکر آن عقیم باشد این حکمت
بزرگان پیشین است نه حرمت دواب و سرکین حاضران حضرت چون اینکلمات حکمت آمیز را از شهریار عالم عادل
اصفا کردند زمین خدمت بوسیده و درود و تحیت فرستادند و میرزا تقیخان ازین سخنان شگفتی گرفت و دانت این
پس تو نیات او را پادشاه نپذیرد و افنون و در پادشاه بخیرد آب چشم بر جهره بدوید و طریق مرهجت بر گرفت
برای خویش شد آنگاه بشاه فرمود که حکومت کاشان را از بهر میرزا تقیخان منسوخ کند و او توقف کاشان را بمرشد
این هنگام در انجمن امرای دربار بر زبان من بنده رفت که مملکت ایران با آن ساحت یسج بر کبریای میرزا تقیخان
عرضه کاشان که وادی خاموشان است با آن کبر و خیل چگونه بخواهد تافت با سجد این معنی کثوف است که شیرین
که میدان مرغزار در زور دیده در خانه مور بخند و نمک و مان که خواص بحر عمان بوده بن آب مصفی را بر بنجد میرزا
تقیخان از تقدیم انجندت و اقدام بحسین حکومت تقاعد ورزیده و از دور و نزدیک یار و یاور طلبید و میچکس را
در ایران یارای یاورنی او داشت چنانکه میرزا یعقوب خان مترجم اول دولت روسیه را حدیث کرد که در
سرای اور قتم و اورا کتقم اکنون که خاطر شاه ایران را بیکر دار زشت رنج کرده و قلوب ایرانیان را بخوبی
کرنده شگجه داده روزی چند در تحت قبه امامزاده یا آستانه آذاده پناه گیر تا پادشاه ازین خشم باز آید و باشد که
بوی تو ببرد گریه در پاسخ گفت که من لوائی حشمت که ام عالم بود که از پامی در نیاردم امروز بچکس را در حق من قیست
شاعت تواند بود و مرا نیز با بچکس از نیروی شاعت نتواند رفت مع القصه از آنوی چون شاه بخیریت گهمن
میرزا تقیخان در حکومت کاشان فرمان سلطانرا از در بی فرمانی سر بر کرد و یکباره دل از او برگرفت و فرمود باطل
علیهما بکشد سوار او را بر دوشه بجانب کاشان کوچ دهد و در فرقه فین نشین فرماید و چنان بدارد که او را
مردم کمر بیند و مردم با او کمر نشینند و تا مدت روز مال و احوال و اطفال و کچنه و دهنه و مزارع و غزاق و دوا

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین قاجار

۵ و مراجع که در مدت وزارت اندوخته بود با او سپرد و شاهشاه دریا دل نام از بیچیک نبرد و از این پیش من نخواهد ام و
 نشینده ام که پادشاهی وزیر را از مقام خویش مابط و ساقط سازد و اموال او را بمصادره مضابط نشود و این از آن در بود
 که چون سلاطین وزیر بر احکام اغترال میدادند از وی در حرکت هم قتال داشتند و دیگر آنکه جنابال میگرداشت چشم
 اموال او در پوشیده لاجرم جان مال او را مقبوض میداشتند این شهریار شیردل که صد تن مانند میرزا تقیخان را در خلل ملک
 بجزیری نمیشمرد و گنج خانه جهان را مقدار بشیری تنسیب میدادند قاصد جان او شده را صمدال او کشت اکنون بر سر سخن بودیم
 بر حسب فرمان شاه جلیل خان میرزا تقیخان را با تمام اموال و اطفال بر داشته طریق کاشا در پیش داشت شاه را
 عزة الدوله که در سرای او بود بوفانی که چنان پادشاه زاده را زینده است از کنار او کناره خوف او را در گاسکه
 خویش نشین داد تا بمبادا عوانان شاهشاه در عرض راه او را آسبی کنند بدینگونه طی مسافت کرده تا در قریه نین کاشان
 فرود شدند و در آنجا متوقف آمدند پس از بدت یک از بعین که میرزا تقیخان در قریه نین روز گذشت از آنجا تمام خزان ملک
 مرز جیش از اعتدال بکشت تقیم و طویل افتاد و از فرود آمدن شبستان پای تا فراز شکم برین در کم کشت و شب و دوشنبه یجمجم
 ربیع الاول در گذشت صبحگاهان اعیان کاشان در آنجا حاضر شده حیدر آقا باین بزرگان حمل دادند و در پشت
 در جوار قبر حاجی سید محمد تقی مدفون ساخته و آنجا که کشته شده عزة الدوله راه دار اصلاح بر گرفت پس از چند
 و یکبار ه فرمان کرد تا حیدر آقا از پشت شهید بقعات عالیات و مشاهد مقدسه حمل دادند و بآنک سپردند
 ذکر تقویض وزارت عظمی میرزا آقاخان اعتمادالدوله و صلاح او محاکمات محو و از امر دلائل و خارج
 حکمای دانشمند بر این عقیده باز نموده اند که خداوند منور و احد را که هیچ ضد و نده تواند بود و بمعنای لطف بخت میرزا
 واجب داشت تا از جنتی که قرب حضرت دارد و اخذ معارف حق و تکالیف شرعی نماید و از جانبی که طریق بعثت در تبت
 می سپارد و مردم محجوب تنبیهی فرماید چون صورت را با سنی ارجحاطی و ظاهر را با باطن خستاطی است پس پادشاهان که
 ظل الله اند چنانکه ظل الله چنانکه ذل را با ذخیل تعلقی بودایش را با اخلاق الله تحقیقی باشد لاجرم چون ملک الملک
 عجم میرزا تقیخان را از مسند وزارت دفع داده خلعت امارت را از وی منسلح کرد و وزیر بی نامگزید بود تا او را بقرت
 خویش اختصاص دهد و اسرار محکمت را در مجلس خاص او القا فرماید تا او در میان پادشاه و چاکران درگاه مسکن
 باشد و بنیوقت با لهام ملکی و القای ملکوتی از میان تمامت مردم ایران میرزا نصر الله جان نوری الله تجویمیرزا آقا
 اعتمادالدوله را که در اعوام ماضیه بوزیر لشکر نامور بود اختیار فرمود که بزریت حسب و شرف نب و حال و جمال
 وجود و صفای نیت و زراعت رذیت و روی کشته و فوی آرا ده در میان همه مردم منفرد و متفرد بود که او
 ایشین وزارت ناف بریده و ای روزگارش با امارت بیک پتان شیر داده از عهد مهد و کن که در کعبه
 تبرک ملک و تنخیر مملکت و تنخیر لشکر و تنیق کشور بخنی اصفاء نفرموده و در دبستان تعلیم و دبیرستان تعلیم فرستاد
 بقاع و حصانت قللع و حراست مساکن و سیاست ماین حرنی استماع نموده احیداد و الانشا و دوالد فرخنده
 نهادش میرزا اسد الله خان وزیر لشکر با ده ریت تن عیثرت و تبار در سلطنت محمد صر شاه قاجار و شاه شهید
 آقا محمد شاه و شهریار تاجدار مختلی شاه و شاهنشاه غازی محمد شاه الی یومنازه اهریک سپهسالار لشکری فرستاد
 کشوری بوده اند چنانکه بعضی سیرایشان بنام و نشان همان کتاب مبارک مرقوم افتاد مع القصد معلوم توان

در ترک مسجد القابیکو مشایقه تمام است سخت کوی که تو مردی پست و بزرگان ایران را زیر دست بودی این قوت
و قدرت از که یافتی که بدین مقامات بلند شافتی چرا چندین بیوه سیخوشتی و این کالا که از مایافته را سیخوشتی و دیگر
اینک هفت پست پر بر پر میرود که سلاطین قاجار را مردم ایران پرستارند تو بخت مرد درخت کیتی که دولت پادشاه
نظام آری و قواعد سلطنت را بقوام کنی و اینکه سیکوی در ایران لمجا و پناه بی گنداشتم این بزرگ خیانتی است که در دین
دولت کرده و امر و زار طغیان جل و نقصان عقل و تقدیم خدمتی سپنداری بخشن آنکه حلائی انا عشریه که در شعار شریعت
غراود نیت انبیا علیهم السلام اند چگونه خار توان داشت و پناه بندگان ایشان را خار توان گرفت و بزرایات این
از پیشین زمان مردمان دانسته و رسم پناه بندگان نداده اند که مردم هر سناک در امنی نشین کنند تا آسانی دولت
از در عدل و نصفیت حقیقت حال ایشان را باز داند و حتی حکم را ندهد از اینجاست که چون پادشاه را سفری پیش آمد
عرض راه آستانه امامی یا خانه امامی بدست بنود که مردم خایف به اینجا که نرند و زرای کارگاه و حکمای و کارگاه قرا
که باره بند پادشاه مردم خایف را لمجا و پناه باشد و این از بهر آن کردند که اگر از بلدان بعید کسی را طلب کنند و
ترسناک باشد بمالکت خارج نشود بلکه باره بند پادشاه که نرند و از اینجا شیعنی برانجیزد و همچنان اگر کسی
شکوگاه آلوده گناه کرده و چنان داند که خون او خواهند ریخت باره بند سلطان تواند که ریخت و اگر نه و در نیت
که مرد از جان گذشته دست بکاری بزرگ نرند و مرتکب خطبی عظیم کرد که عقل از تارک آن عقیم باشد این حکمت
بزرگان پیشین است نه حرمت دواب و سرکین ضران حضرت چون اینکلمات حکمت آمیز را از شهریار عالم عادل
اصفا کردند زمین خدمت بوسیده و درود و تحیت فرستادند و میرزا تقیخان ازین سخنان شگفتی گرفت و دانت این
پس تو نیات او را پادشاه نپذیرد و آفون او در پادشاه بخیرد آب چشمش بر جهره بدوید و طریق مرهت بر گرفت
برای خویش شد آنگاه بشاه فرمود که حکومت کاشان را از بهر میرزا تقیخان منسوخ کند و او توقف کاشان را بر باد
این هنگام در انجمن امرای دربار بزرگان من بنده رفت که مملکت ایران با آن ساحت یسج بر کبرای میرزا تقیخان
عرضه کاشان که وادی خاموشان است با آن کبر و خیل چگونه بخواهد تافت با سجد این معنی کثوف است که شیرین
که میدان مرغزار در زور دیده در خانه مور بکنجد و نمک دمان که غواص بحر عمان بوده بن آب مصفی را بر بنجد میرزا
تقیخان از تقدیم انجندست و اقدام چنین حکومت تعاده ورزیده و از دور و نزدیک یار و یاور طلبید و هیچکس را
در ایران یارای یاورنی او نداشت چنانکه میرزا یعقوب خان تبرجم اول دولت روسیه را حدیث کرد که در
سرای اور ققم و اورا کفتم اکنون که خاطر شاه ایران را بر که در زشت رنج کرده و قلوب ایرانیان را بخوبی
کرده شکنج داده روزی چند در تحت قبه امامزاده یا آستانه آرا ده پناه گیر تا پادشاه ازین خشم باز آید و باشد که
بوی تو بهر گراید و پاسخ گفت که من لوای حشمت که ام عالم بود که از پامی در دنیا در دم امروز هیچکس را در حق من نیست
شاعت نتواند بود و مرا نیز با هیچکس از نیروی شاعت نتواند رفت مع القصد از آنوی چون شاه بخیرت که همان
میرزا تقیخان و حکومت کاشان فرمان سلطانیز از در بی فرمانی سر بر کرد و یکباره دل از او بر گرفت و فرمود که
علیهن با کینه سوار و ابرو داشت به بجانب کاشان کوچ دهد و در فرقه فتن نشین فرماید و چنان باره که او را
مردم کمر بیند و مردم با او کمر نشینند و تا مدت زرد مال و احوال و اطفال و کچینه و دینینه و مزارع و غزلای

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین قاجار

و مروج که در مدت وزارت اندوخته بود با اوسپه و شاهنشاه دریا دل نام از هیچیک نبرد و از این پیش من نخواهد آمد و
 نشینده ام که پادشاهی و وزیر را از مقام خویش با بط و ساقط سازد و اموال او را بمصادره مضابط نشود و این از آن در بود
 که چون سلاطین و وزیر را حکم اخراج میدادند از وی در کار مکتب هم ختمال داشتند و دیگر آنکه حبال میکشید است چشم
 اموال او در پوشید لاجرم جان مال او را مقبوض میداشتند این شهریار شیردل که صدقین مانند میرزا تقیخان را در خیل ملک
 به چرخ میگردانید و گنج خانه جهان را مقدار بشیری تسیب میدادند قاصد جان او شده را بعد مال او کشت اکنون بر سر سخن ویم
 بر حسب فرمان شاه جلیل خان میرزا تقیخان را با تمام اموال و اطفال برداشته طریق کاشان را پیش داشت شاهزاده
 غزاة الله که در سرای او بود بوغانی که چنان پادشاه زاده را زینده است از کن را و کناره خوف و او را در کاسک
 خویش نشین داد تا بمباد و عوانان شاه شاه در عرض راه او را آسیبی نرسند بکنوز علی مسافت کرده تا در قریه فین کاشان
 فرود شدند و در آنجا متوقف آمدند پس از بدت یک از بعین که میرزا تقیخان در قریه فین روزگداشت از اتمام خن ملک
 مرز حبش از اعتدال بخت سقیم و جلیل افتاد و از فرود آمدن شهبان پای تا فرار شکم برین درم کشت و شب و دوشنبه بیچدم
 ربیع الاول در گذشت صبحگاهان اعیان کاشان در آنجا حاضر شده حیدر آقا باین بزرگان حل دادند و در پشت شده
 در جوار قبر حاجی سید محمد تقی مدفون ساختند و آنجا که شاهزاده غزاة الله راه دارد اسخلاف بر گرفت پس از چند
 دیگر باره فرمان کرد تا حیدر آقا از پشت مشهد بقبات عالیات و مشاهد مقدسه محل دادند و بآنک سپردند
 ذکر تقویض وزارت عظم میرزا آقاخان اعتماد الله و الله و اصلاح او کما لکت محوره از امر دال و خارج
 حکمای دانشمند بر این عقیده باز نموده اند که خداوند منور و دادگر هیچ ضده و نه تواند بود بمقتضای لطف بخت میرزا
 واجب داشته تا از جنتی که قربت حضرت دارد اخذ معارف حق و تکالیف شرعی نماید و از جانبی که طریق عبث و درت
 می سپارد و مردم محجوب تر نبینی فرماید چون صورت را با سنی ارباب علی و ظاهر را با باطن خستناطلی است پس پادشاهان
 خلق الله اند چنانچه ظل الله جل جلاله که دل را با ذوقی ل تعلقی بود ایشا را با اخلاقی الله تحقیقی باشد لاجرم چون ملک الملک
 محمد میرزا تقیخان را از سنده وزارت دفع داد و خلعت امارت را از وی خلع کرد و وزیر سی ناگزیر بود تا او را بقرب
 خویش اختصاص دهد و اسرار مملکت را در مجلس خاص او القا فرماید تا او در میان پادشاه و جاگران درگاه سبک
 باشد در یوقت با لهام ملکی و القای ملکوتی از میان ثنات مردم ایران میرزا نصر الله جان نوری الله عجب میرزا آقا
 اعتماد الله که را که در اعوام ماضیه بوزیر لشکر نامور بود اختیار فرمود که بربیت حب و شرف نب و حال جو کمال
 وجود و صفای نیت و زرات ریت و روی کبشاده و فوی آزاده و در میان همه مردم منفرد و متفرد بود که او
 ایامش با وزارت ناف بریده و دایره کارش با امارت بیک پتان شیر داده از عهد مهد و کن که در کعبه
 تبرکات و تنخیر مملکت و تنخیر لشکر و تنیق کشور بخنی اصفا نفرموده و در دبتان تعلیم و دبستان تعلیم خرمات
 بقاع و حصانت قلاع و حرات ساکن و سیات ماین حرنی استملح نموده اجداد و الاثر او و والد فرخنده
 نهادش میرزا اسد الله خان وزیر لشکر با دویست تن غیرت و تبار در سلطنت محمد حسن شاه قاجار و شاه شهید
 آقا محمد شاه و شهید آقا محمد فتحعلی شاه و شاهنشاه غازی محمد شاه الی یومنا هه اهریک سپهسالار لشکری فرنگی
 کشوری بوده اند چنانکه بعضی سیرایشان بنام و نشان و این کتاب مبارک بر قوم افتاد مع القصد معلوم توان

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۶۰ که از چنین خانواده چون مهدی آزاده با جودت جبلت و لطافت فطرت میان بند و و خداش در قیام و باسی پتیه
و جگر کارهای سنگین سوختن با زور و دست که این یقین داشت یقین میزد و شمس الدین را بر سر نهادند با یکدیگر چون نام
حرف و ذکر پستین نیا اعتماد الله و از بابا با وصلت هر وی قبیله خواجهان که از آن وقت تا کنون در مازندران در بریده
خواجهی داشتند و هر یک با صاحب رفیع و مقامات رفیع و روزگار گذارنده در کتاب تاریخ التواریخ در جریده و زرای سلطان
جهان در ذیل نام قمار الله و در مرقوم خواهد داشت و آثار غیرت و تبار و سیر و سلوک و نام و نشان هر یک را جداگانه شرح
خواهد بخشاشت درین وقت اعتبار از کتبخارا و اطباء را بر زیادت ازین ذکر احوال اعتماد الله و له پنداشت اکنون بر سر سخن
رویم بعد از خلع میرزا تقیخان شاهنشاه ایران اعتماد الله و له را طلب داشت و فرمود و استقامت شهر را تا بعد از فقهی شاه
که در میان سلاطین تاجان و نامتراز و کس نشانداده اند از هر هفده و هجده سالگی از میان امرایی کامکار و وزیران
نامدار اختیار میکرد و صلاح و صواب دید ترا در کار مملکت برارانی و رویت استیادار خان آصف الله و له و عبد الله خان
امین الله و له ترجیح نهاد و من نیز از نخب روز منصب وزارت را خاص تو میداشتم و اینکه چند روزی میرزا تقیخان را
بدین امر کما شتم از بد آن بود که آن طفل و خطائی که حاجی میرزا آقاخان در مملکت ایران انداخته و خراج ایران را بحار
بروین و شریف پراکنده ساخته بود جز بخت میرزا تقیخان مجبوع نیکیست زیرا که خواستاری و شفاعت به قبول نشد
و از سبزش و شاعت ملول میشد تو را که آب گل از شرم و خیا عین کشته و خدایت خیر میاید فطرت از فضل و عطیت سرشته
نخواستیم که مردم ایران از تو دل شکسته شوند و خاطری ایشان از تو خسته گردد و امری که کار با برادر و مرام و مملکت
بقوام و نظام است زمام مملکت را بدست تو باز داده ام و حل و عقد امور را بکف کفایت تو نهادم تا بحصافت عقل و
افاضت عدل و عیت و سپاه را بر طریق اقتصاد و باری و قوادشکروایان درگاه را از در اعتماد و باشی و روز
یکشنبه بیت دوم محرم چهار ساعت و نیم پیش از افول آفتاب او را بجلیه وزارت کبری و صدارت عظمی شریف کرد
و بعد از ظهر شخص اول طبق داشت و جب که شمس آن بر صقع بالاس و مکل پا قوت بود طاعت فرمود و مردم
ایران که چنین روز را انتظار میبردند شاد و شاد و خوار شدند و از سو وطن و سرعت انتقام و قلت اغراض و کثرت
اغراض میرزا تقیخان باندستند تمامت شاهزادگان و بزرگان ایران در حضرت صدر اعظم انجمن شده زبان
تحت تهنیت کشوند و شاهنشاه ایران را در ازای این نعمت و خدای این موهبت هزار گونه درود فرستادند بیا
کس که از کم کردن میرزا تقیخان به شب چون مردم مارگزیده در شکج و نقب بود به پلور برتر استراحت نهاده آسوده و آسود
بخند و جاعنی که چون مردم گناه کرده خائف و مستعربا و در طریق درگاه شاهنشاهی می پویند همه بد آن شاد و غم
بر بار شهریار بسیار آمدند که که و هستان تماشای کاستان روند تو اتم که عاقبت مردم ایران یکباره از غمی عظیم
بنجی جیم پویند و از خجرت طیش سبت میش راه جتند و شاهزاده امام علی میرزای عماد الله و له را بکند از عرائش
عرب و عجم این دو بیت نازی به تهنیت انشا کرد و

و کانت من صدور الناس فرنا قلوبهم نفوراً في الله نور
و لما صرت بلا قبل صدرا ترا حبت العلوب الى بعد

ح القصد صدر اعظم با جین کشاده و طبع آزاده در سند وزارت جای گرفت و وضع و شریف را بنواخت

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

۶۰

و بواسطه شهریار امید و راسخ و لهای خیزین ریشاد و خاطرهای اب را آباد فرمود چون از نظم مملکت و تقویم دولت
 پر داشت و فرمانگذاران اصصار و بلدان را بر حسب مصلحت عزل و نصب فرمود و در امور دول خارج در دربار مملکت
 ایران بهوای بخش خویش کاری چند پیش نهاد خاطر کرده بودند که موردش ضیعت قلوب کار دلمان دولت و نفرت
 طبع شوایان ملت بود اینچنین را بمقتضای عهدنامه و بر این عاقلانه از میان برگرفت تا دول مستحایه را هرگز خصومتی
 حاضر نشود و سخت آنکه چون ایچان سبته بدولت خویش کین از برزگان درگاه ما آلوده گناه میافشد اگر
 دوران ایران عزل نفی ایشان را خواستار یکشنبه بسیار وقت کفر خیزین مردم را بر بخت چوب محلی شستند
 صدر اعظم مقرر داشت که بیکافات این مردم را بر روی چند که در صحنه نباشند کافی دانند و دیگر اینکه نشان سفارت
 که پیشتر از مردم ایران بود بدولت لازم خدمت و وزیر ایران میفرمودند و مستیات و کمذبات خاطر خود را بر سطح ایشان
 ابلاغ میکرد و بسیار وقت بود که این مردم اغراض خویش را بشکل علمی توأم میافشاند و در اظهار حاجت آغاز بخت
 می نمودند چند آنکه نتیجه این مقدمات مایه بخش و زاری دول خارج میگشت لاجرم صدر اعظم فرمان کرد که دیگر نشان
 سفارت به امارات حاضر نشود و ایچان عرض مطالب خویش را با سال مکاتیب و یا پیغام دوستانه توسط حاکمان
 مناسب از اهالی اروپا مقصود دارند و دیگر آنکه در مجالس تفریت و سوکوری سید الشهدا علیه السلام که در میان
 مردم شیعی نهیب شرافت خانه که تبرک و مسجد نهینه معطر دارد و پادشاه ایران که بی روتیت جمهور و موافق
 مساهد نزدیک و دور نافذ فرمان و از نیروی مبطنت شناخته تر از سلاطین چنانست مجلس تفریت که خاص دولت
 بنفس خویش تشریف حضور میفرمود و از هر آنکه در این مجالس چون دیگر سوگواران طریق ضنوع و خشوع پاد و مردم
 بوجوب خشت سلطنت بر پای نداشتند از پس سری میشت و لالی عبرات را از دیده می گشت و چنین مجالس گاهی
 وزرای دول خارج و تبعه سفارت حاضر میشدند و با کبر و خیالای تمام همکام عبور مردم پست و در باشان بر پای
 میباشند و این مجالس را چون تماشا خانهای اروپا محل محبت و جوهری پسند داشتند و بعضی از ایشان باین طریقی
 و سرور بکار میبردند و چون این طریقت با شریعت ایشان مطابقتی نداشت که در سوگواران را از رنهایت طبع و
 بیرون حصاف عقل میبردند و اینجایی بر طبع علمای عصر نقلی عظیم می انداخت و بعد بنود که روزی عامه عوام میبردند
 و فتنه بزد که حدیث شود لاجرم صدر اعظم قسم کرد که دیگر سفراء ایچان در مجالس تفریت حاضر نشوند و دیگر نگذارند
 مختار و قونولهای دول خارج که متوقف دار اختلاف و ممالک محروسه ایران بودند چون در عزل و نصب خویش
 برای ارکار واران دولت ایران نداشتند مسئول محال میبختند و سخنان حسوسیکردند و بعد بنود که در طرد و دفع
 ایشان دول متخاصم به بنجید خاطر شوند صدر اعظم تبری اندیشید که آن عقاید را نخواهد حاضر ایشان سترده شود و
 کند که این بیسنائی را که سخت استوار دارند لغزش تواند یافت از روی کار واران دوس و انگلیس حکم عزل و ولعاند
 و از مختار روس از اختلاف و آید اینک قونول دوس از کیلان و استینوس قونول انگلیس از تبریز که بهیچیک
 نیکونداشتند صاهر گشت و با صابت این تبریز اتحاد میان دول متخاصم داد و دیگر آنکه چنانکه مردم شنیدند
 حدود ساله چنان و انودند بودند که سلاطین ایران بکلیب سلطانیه سفر نمیدانند که بدین معنی ایشان مورد اشتغال و
 مملکت روتیه است و چنان افکار گریست و چهار سال سات سلطانیه پنجم پادشاه ایران شد این همکام بر سلطان

و اگر تمهید
 قواعد قوانین
 امور دول خارج
 با وزرای محنت
 صلاح و موافقت
 صدر اعظم

چون از نظر این مطلب در میان این

ایران

مجلس سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

همه چیز

پس از آنکه سلسله سلطنتیه داشتند جناب شرفه صدر اعظم از بد آنکه این ریب و سنگ را از مقرب دوست و دشمن هکذا
و طریق متروکه را مسلک کرد و در بیکو تر و جوی بسیج این سفر کرد و شش هشتاد و نه ساله ایران با سپاهی کران در سلاطین اترق
فرمودند چنانکه مذکور خواهد شد دیگر آنکه معاهده با دولت فرانسه را با جد و جدیکه در عهد شاه تاجدار فتحعلی شاه قاجار پادشاه
امیر اطراف ممالک فرانسه و در عهد شاهنشاه غازی محمد شاه و دولت جمهوری فرانسه مبدول میفرمودند هرگز اتفاق نیافت
صدر اعظم این معاهده را با ستوارترین بنیانی محکم کرد و عهدنامه شریف را در دارالملک دولتمین بخت و فاقم سبیل فرمود
چنانکه نواید این عهدنامه در جای خود بیش از حد خواهد رفت و دیگر آنکه در ستادگان دولت عثمانی بر آن شد که در دارالملک
سلطانی بیرق دولتی افروخته کنند صدر اعظم شرطی چند در دست قرار این امر نهاد و آن قضایای شرطیه را از محکات حکم
آنحضرت که توجیه مآسول ایشان بمخالط افتاد و این جمله شرطی مبسوط است که اشرارانه عتق بسلطوری شود و دیگر آنکه کاروان
دولت روستیه وقت سیرت که بیرون قواعد معموله در آن سر میشدند که گشتیهای مخفی و تجارتی خود را بر دواب انزلی در آورند
و با بی روس بدین فرونی خطی بی اجازت پادشاه از حاجی میرزا آقاسی میموندند چون حدیث این امر مویش معصیه چند
میان افتاد صدر اعظم مقرر داشت که چون خطی بی اجازت پادشاه بود گشتی ایشان از حد و سابقه متابعت بخوید و خط
که از حاجی میرزا آقاسی میموندند خطرتین کشید و دیگر آنکه بعضی از مردم خاين که کار داران دولت خایف میشدند و در سفارت
خانهای دول خارجه پناهنده میشدند و صنادید دولت ایران بچشم سفاکی دول خارجه و حصانت سکنات ایشان چند آن
در کار ملک وقت بطنی عظیم حدیث نشود عیسایان اینگونه مردم را معفو میداشتند این سامحت کار بد را بخار و کلاه
دول خارجه چنان دانستند که در رعایت سپاهی و رعیت و حمایت که بچنگان از دین و دولت حق بر دست و آب که در
و سالها بر طریق این عادت میرفتند و بزرگان ایران با بخت قلب و صیقل صدر محل این مثل میدادند و چاره نمیدادند
جناب شرف صدر اعظم بحدت ضمیر و هدایت دکار بر دانی چند بر بطلان عقاید ایشان اقامت کرد و این روش را که
پایانش جزو خامت بود و از میان برداخت و مقرر شد که اینگونه مردم را بامبارت خانه راه نکند و در بسیار تواریخ
تدوین وابط وعلایق این عقاید را هم داد چنانکه بحکم این قانون حسین خان نظام الدوله و عباسقلی خان لاریجانی بر آن
سجانه سفارت پناه بسته بودند بی آنکه رعایت حمایت سفر کنند از دور سفارت خارج نمود و دیگر آنکه کار داران دولت مجلس
بیرون شرایط چهار عهدنامه که هر یک شرح در این کتاب مبارک مسطور است با مردم هرات آغاز را داده و مخالط نمادند
و این معنی سبب بخت تلوب بزرگان ملت و خلاف قانون اعیان دولت بود صدر اعظم مقرر داشت که اهل مجلس
مردم هرات باب مراد و مصافحات مسدود دارند و بشرط عهدنامه این مخالط را با مردم ایران که دارند و دیگر آنکه
تجدد دل خارجه در مملکت ایران چون بازرگانان ایرانی کار تجارت میگرد و امشیا نیکو در بدان و مصلح ایران
مصر من و شری در میآوردند و در همان بلد و جوار ان راز رازی که معین بود تسلیم میدادند و خطه را از اخذ می نمودند
و از آن پس در هیچ بلد عشاران را با ایشان کاری نبود فی المثل در بلاد شرقی ایران امشیا بی مع میگرد و در محل داد و
ممالک غربی فرو میدادند و بفروش میرسانیدند و در پنج تجارت بی تعطیل مشتری و کساد کار بود و در می شدند
و مضارب کاران و باندگان ایران که در هر بلد محلی گانه همت عشاران بچی دادند و نداشتند کالای خویش را بامیران
بفروش رسانند و ازین روی همیشه کالای تجارت ایرانی کاسه و امر ایشان و در کار تجارت فاسد بود و لاجرم صدر اعظم

شرح سلطنت و جاکیری ناصرالدین قاجار

مقرر داشت که تجار دول خارج از تجارت داخل در مملکت ایران بر بنیزند و کالائی که از بهر تجارت اشیای مینایند یا از خود ایران بیکوی حمل دهند و اگر نه چون تجار ایران در همه بلدان و امصار و جوه عشاران را تنییم دارند و غفلت میخان ماضی را از بهر خود تقیر حقی ندانند و دیگر آنکه وزرا و ایلیان دول خارج در مملکت ایران از مردم ایرانی ملازم و خدمت نمی گیرند و هر یک از ایشان را جمعی از خویشاوندان بود و هرگاه عصبیانی از خویشان صادر میگشت و زرا و ایلیان اجتماعت را نیز از جمله خدمت خویش شمرند و بسیار معنی فتاد که خویشان ایشان را از اقارب بود و اقارب با جماعتی در ستقارب میگشت و از بیکو نه برخلاف حکمای فلاسفه اثبات دور و قسبل میکردند تا کار از خانه بجلت و محبت به بلد و از بلد به مملکت میافتاد آنگاه عفوکنای ایشان را خواستار نمیشدند و هر وقت کار در این دولت تجدید خدمت ایشان را خواستند سفر اسر در میآوردند و صدر عظیم بفرمود تا نام ملازمان ایشان را جریه کند و سفر از خدمت خود بر زیادت سخن نهند و نام از خویشاوندان ایشان نبرند و دیگر آنکه مقرر داشت که بنده دول خارج در مملکت ایران بخلاف عهدنامه ملک مستقل امتیاع نکنند و در طلب عقار و صیاع نباشند مگر وقتی که مالک ملک دیگر نازعین آن مزعع رقضا دهند و از پسران شاهنشاه ممالک ایران خاصه اجازت فرماید و اگر نه هیچکس از بنده دول خارج جدا و ندیک بدست زمین نتواند شد و دیگر آنکه چون قیامت رود که در حدود ایران بدریاد در رود و در آنجا صید ماهی میشود خاص دولت ایران است و کاهی از دول خارج بعضی مردم در آنجا راه کرده و در ماهی مداخلتی میافکنند صدر عظیم حکم داد که ازین پس هیچ کسان را در این امر راه نگذارند و دیگر آنکه قونیو بهایک ایران را در ممالک خارج موقوف البید ساختند که در بنده دولت ایران نافذ حکم باشند و دیگر آنکه جمعی از کیشیان مذہب کتلیک در شهر ارمی درآده و بباط تعلیم گسترده بودند و مردم ارامنه ایران را بمذہب کتلیک ورتان و دعوت پیوسته و حاصل اینکار در پایان کار بدینجا میکشید که ارامنه ایران تحت حکومت بیجان در میرفت صدر عظیم کیشیان را ازین اندیشه بازداشت و ایشان را از کار تعلیم و معتم که منتهی بفساد ملک و مملکت میشد دفع داد و دیگر آنکه در این هنگام که میان دولت روس و دولت فرانسه و انگلیس و روم در سرحد سوستا پول کار بمقامت و مبارزت میرفت کار دران روس و شتیه کردند که اگر در میان احوال بازگمانان ایران سلاح جنگ ظاهر شود یا خلف از آن کموف افتد که از بهر بیع و شری باشد که گاه دولت عثمانی حل میدهند اموال آن کاروان را تا مات ما خود داشت از قضا جاعتی از جنبال قوم در میان کاروان بازگمانان که معادل چهار کاروان کالای تجارت حل میداد سلاح جنگ و آذوقه لشکر نفقه میبردند ناگاه در اراضی روم بدست لشکر روس گرفتار شدند و اینمعی معلوم شد پس حکم و شتیه فرمان رفت تا مات آن اموال را بایروان حل داده بازداشتند و از پس آن چاکه بیسج بازگمانان بیسج نرسید صدر عظیم آن ایشانرا بخداوندان مل ستر داشت و دیگر آنکه قریب یککار ورتومان زرا از مسبلنی که در مصاحبه میان دولت ایران و روس مقرر شد بدست دولت ایران بماند بود کار دران روس از ورتومانان تا جد از متعلی شاه و در طلب بودند و در زمان شاهنشاه غازی محمد شاه مسبلنی ما خود داشتند در اینوقت صدر عظیم تشبیه مانی محبت و تقویم قواعد مهر و حفاظت را چنان نمود که امپراطور ممالک روسیه تا مات آن زرا دوام داشت حضرت شاهنشاه ایران ساخت و بجل رسید آن را بحضرت در اسخلاف فرستاد و دیگر آنکه مادرش مراد

عباس میرزا آهنگ سمرقند کرد تا بعد از آنکه انگلیس پناهنده شود در مملکت ایران فتنه حدیث کند و از دین اسلام فدا
 بزیسته تا مرز هندوستان زمان برفت صدر عظم چون این انت با سفرای انگلیس مواضع انداخت که او را از سرحد انگلیس باز
 تاخشد و او بی میل مرام باز نداشت و یکو آنکه مجازان و مسافران ایران از اعمال دولت بشرط یقین مدت خط جواز گرفته در
 مالک روسیه سفر میکردند و چون مدت معلوم منقضی میشد کار گذاران دولت روس طلب خطی جدید از بهر جواز میکرد
 و واجب بود که جواز جدید را از دیوانخانه های روس نخواستند و از روی معین در بهایسارند و در هر نقضی مدت این
 نازل در بهای جوار فرض می افتاد و اگر در اجرای این امر کار بتایخ و توفیق میرفت مردم مسافر و موقوفه محسوس میگشت
 صدر عظم مجدید خط جواز را بدست توکل ایران باز گذاشت و مسافران را از زیان ل و گزند حبس آبروده داشت و دیگر
 آنکه اولیای دولت انگلیس حایت شاهزاده فرهاد میرزا را از بحر خویش حقی نمانده بودند و غم شاهنشاه ایران را اعصام
 ذیل دول خارجه رشت می نمود لاجرم صدر عظم بحسن تبیر تعقیب سختی که هم کارکنان انگلیس دست از حمایت و رعایت او باز
 داشتند و هم شاهزاده فرهاد و نیز اخویشن بقید صافی طریقت و یکو چاکران گرفت و مانده بختن وقت ایران کون
 بر فرمان نشست و پهلوان از جان مال یافت و یکو آنکه صاحبان مناسب دولت ایران را بر عادت بود که از تجارت بعد از
 خارجه بهنگام حاجت از خطب خیس سلب بقیس بوام مأخوذ میداشتند و مدیون ایشان میگشت و بسیار وقت صاحبی را
 تقدیم خدمتی واجب می افتاد و چون فرمان می یافت و تقیم غم میداد و ام خوانان عمان او بر می تافتند و اگر ادائی
 نمیتوانست کرد و حکم عدنامه خواستار حبس او میشدند چنانکه مانند سلیمان خان خانان و بسیار کس از اعیان دولت را
 قضای بیخسین بسر رفت از نزدی صدر عظم فرمان کرد که تجارت دول خارجه باشند و بختان دولت ایران هیچ شی را جز
 باز تقدیم و شری نمند و یکو آنکه نوشیروان میرزا بی آنکه از کار و داران دولت ایران اجازت یابد از مالک روسیه
 راه برگرفته مانده بحضرت و در آنخانه درآمد و در بار بند پادشاه پناهنده گشت بیفرمانی و سبک روحی او بر او لیا
 حضرت سلطان ثقیل افتاد صدر عظم بقیان سفارتخانه روس را بر این عقیده قلمز داشت تا او را بزبان تیر و شمشیر
 مجبور مراجعت نمود و دیگر آنکه محمد حسن خان ایردانی که در شمار رعایای دولت روسیه میرفت و حق کار داران روس
 و رعایت او ثابت می افتاد از قضا در حضرت شاهنشاه غازی محمد شاه قریب بگشت و بجل امر تو مان منصبیت
 و بهر دو اندک گشت و این سگات را بشرف مصاهرت متظاهر کرد و خواهر پادشاه را بشرط نداشتی بسیاری آورد
 و از پس آن فرمان حکومت بعضی از اراضی عراق یافت و افواج لشکر عراقی را تحت فرمان کرد و آنگاه بهر سال جریده آ
 لشکر را با دانه گران دیوان و دفتر آورده و خط اجرای مرسوم و موجب ایشان را مأخوذ میداشت و از آنوی در
 لشکران مندول میداد و بر زیادت سند رسید از ایشان میگرفت با بخل کار از سیکو و سیکو تا بخل سیمده هزار تومان
 از مسکو فرام داشت و آنرا بدست دولت دینی انکند و حاجی میرزا آقا سی اگر چه از مراتب علم و حکمت بیگانه بود تا
 با مروتات مملکت و زیبا دشت دولت اشغالی کم داشت و نیز مهاجرین ایران و ماکورا انصار خویش می نداشت
 با اینهمه محمد شخان سردار ایران نخلی بلند و فحلی از جند گشت و اگر روزی کار داران دولت را بوجه عبوس خویش بطلب
 دولت روس بی برنی و هر بزرسی چند هزار تومن بخل مجبور خویش طلب کرد و این بود تا شاه منصور ناصر الدین
 پادشاه کوچتم بداند دولتش و در باد تخت ملک جای کرد و میرزا قیطان زمام وزارت و عمان امارت بگرفت

پیران
 ازاده بن کران

شرح سلطنت و جابجیری و صلاحه بیجا و قاجار

و آنکه بگویند که او داشت که در سردار را بر نمی یافت و چاره نمی داشت چنانکه گشت میمنت است تا آن روز به و از بلای او بر چ ۱۱
 به برین پیشه میزدست یافت تا این هنگام که سردار از جهان جای برداشته و تقوی خود را در دولت و وسوس و جوی صبر
 در میان او گذاشته بود و جنابها شرف صدر عظمی بحسن تدبیر که شرح هر یک را گشتی تحریر باید چنانکه نه غصیانی با ولایت
 او بست و نه زیانی بخزان دولت پیوست ایشان را از رعایت و وسیله باز گرفت و در شاریت ایران باز داد و بیک
 حاجی عبدالکریم قندهاری که از نو بکمان مضارب کاران ایران خداوند بخیر کرد و توان برگزید و سامان است چون تمامت
 این اموال را بر سرچ با و منطبق مع شرطیه و تعقب در احکام شرعیه و خیانت در جواهر مروج و جنایت و حقوق نمودن
 از بانوان خانواده دولت و پدیدان سرای سلطنت شاهانه تا حد فحش و شایسته انداخته بود چنانکه وقت سست
 علی را بهای ضعیف میسپارد و هنگام باز دادن بدوزخ را بجای میفرزده میداد با بخل و بیکو در مخاینه کرد که از سرای شاهانه
 و حج که در توان خزان نهاده است لاجرم خود خاک شد که مباد از روزی کار داران دولت باز پرسی بزرگ کند و این مسئله
 که در معنی کجینه دولت باز گیرند پس حلی می اندیشید و مولد خود را در شکار پور از مالک هند و تان باز نمود
 بدین وسیله در شاریت انگلیس درآمد و سفر نیز او را در خزانه حایت خویش جار دادند و چنان افتاد که وقتی پستی
 سخی که از انیز با نواع حمل برداشت بود خواست سرانجام شاهی را فتح اندیز را می شاع اسلحه را مضبوط سازد
 و او را با کیفیج فرزند آن سرشته و او را در بار و بر زن تبار و شاهزاده تقدیم این حکومت را تسلیم نداده حاجی عبدالکریم
 در امضای امر چند تن از چاکران سعادتمندان انگلیس را بر تخت تالی آنگاه شاهزاده بداند و کسی را از بی اعانت خوانده افتاد
 بجان او در رفت و بقدیم جبارت آهنگ سرای درونی کردند تا بدو کیان او را بیرون کنند و جاری اند و بی گنهرگان
 مطبوعی چون این آهنگ بدیدند با کف سبک و سنگ در جل و کلوخ و یکدان و هیزم افروخته و چوب نیم سوخته سر و سر
 ایشان را در هم کوفته بر هم شکستند و از خانه دفع داده در سرای بستند صورت این قیقه بر طامسین صاحب تار و فر
 دولت انگلیس حل شد و با کار داران دولت ابواب محاکمت و مخاطبت فراز کرد و در اسعاف حاجت حاجی عبدالکریم
 و کرم جواز جت و چون در اجابت مسئول او که پرون قوانین دولت و ملت بود مساحت رفت بزم دولت انگلیس
 فرد و او را تا پین دولیت ابواب فراودت بر اسد و او را و و طریق معاندت پیار و صدر عظمی بختان سجده
 و بر این پسندیده او را از وصول این بی حصول این تانی باز داشت تا آن سرای را بختان بشاهزاده شاع اسلحه را کذاشت
 و از هر گز محنت و دستی دولت انگلیس را از دست نبرد و کذازد و علم از دولت را افزاشته دارد حاجی عبدالکریم را
 ناچار به تعیت دولت انگلیس باز گذاشت و طامسین حاجت را شا و خاطر فرمود و آنکه تدری که کس از فراتر دست
 رس نیست صورتی را بخت که حاجی عبدالکریم بی اگر اه خاطر و جبار طبع بخل و خاتم خویش بخل کرد که من پناهند ده دولت
 میمنت بلکه کین از علایای ایرانم و کار داران ایران به مال و جان من حکومت دارند و کار می چند که از وزرای دولت
 انگلیس داشت خود وزارت خانه ایران آورد که موافق هر دو خط سفرای انگلیس از مردم قندهار و حقیقت ایران است
 و چون آنکه سفرای انگلیس خان می چند شده که اگر بودی از دستیز و آید پیرون شوند که شتی جنگی ایشان بحد و دایران
 سازد و یکس که بروم ایران حاجی بلذیم جان و سب و کرمی بطلب طایه دوز ایشان را بدید و خواهشمند گشت و خبر
 چنان کند خواهند زد و حکومت ایران بیرون عقب و پیش و بر محنت و شش و شش حجت دولت انگلیس یافت

پس هر روز بهانه طراز گردند تا در معادلات و مبارزات فراز نموند و سبوق دولتی را فرستند و در کوه با ایران بدو فروزند
از پس ایشان چون فرخ خان امین الملک سفیر ارسیس را سفیر گزیدند و در دار السلطانه و وزیر علی را سفیر
کلیف از در مخالفت بیرون شد و خواست این مخالفت را بمالمت تحویل دهد و این مخالفت را بمالمت تبدیل سازد
چون بر قانون است که در مالک یروپ سفارت کبری امرات و دو کارداران پادشاه دارند سفیر گزیدند پس
آنکه نخستین هر چند توانست بر تکرار و تفرغ و در امین الملک خدا که توانست خضوع و خضوع نبود چون محکم کرد که این ملک
از مالک کلکه مغزول ساخته و دست و دلش را از کمال و هشت و هشت از کار انداخته بغیر آنکه در باب مصالح
خواهم کرد موافق آوردم و خاتم و خاتم و خاتم بگفت که هر یک از آن تمینات با اجابت پیوسته میشد شیرازه دولت
ایران گشت میبخت سفیر کلکلیس هم به مقدر قناعت نمود از اینوی سفیر گزیدند و از اینجانب صلح آمیز مغزور داشت و از
جانب دیگر لشکر خود را ملین خاطر ساخت که اینک کارداران ایران را مشغول مصالح ساخته ام و لشکر انگلیس دل توی
مخافه با ارضی و شهرت افتد و قلعه و شهر را استخر ساخته از اینوی چون خبر سفیر گیر بعد از عظم آمد معاینه کرد که صدای
بخت و تیرازده برست سخن گفته شد و در نفع گشت ازین حدیث پست برتش زدن آمد و موسی بر یکیش بجان
شدن سفیر توانست مغزول کرد تا گویند که سخت بنجیده داشتی نه از سخنان او توانست سر بر آفت چه کلمات سفیر
با سخن پادشاه برابر کردند روزی چند بزرگان ایران را مجلس شوری انجمن کردند و هیچ زبانی را منعاج فوج نیفت
بلکه باستعارات که ناگون زحمت روح میگرداند خدای داد چه رنج یافت و چه شکنج دید که این کار با سامان را با
آب رفته را بجوی باز آورد از یکجوی سرعی که شتابان به استعارت یافته و بال استبحال از عقاب تیز پر با جایت
گرفته بجانب امین الملک کیسل ساخت و او را بنیه داد که لار و کلیف سفیر گیران نیز توانست صلح انجیز بفریفت و بعد
چند که بیرون اجازت تو بود و خط و خاتم از تو بگرفت آنجا و لشکر انگلیس را ارضی داشت که تا ناگاه به شهر در رفتد اکنون
این خدمت را از اقبال دولت شاه و ایران بحساب گیر زیرا که او سخت در محل معاهده خط تر قین کشید تو نیز بر بطلان
معاهدات خود خطی بخار کن و این حمل ثقیل را که بر گردن دولت نهاده و فکر لاجرم امین الملک چنانی بر بطلان عمل خویش
شرعی بنگاشت و وزیرای مختار فرانسه و روس و یوگوسلاوی را که او گرفت مع العقبه هم ازین پس صدر اعظم تقویت
امین الملک پرداخت و او را هر ساعت قیدل ساخت و در هر کفشار و هر کردار امور کاری کرد و چنان بود که پنداشتی از
حضرت دارا مخلفه رفته با سلامبول و پاریس کیسل داشته و زبان امین الملک را به ان رشته چهار کرده تا اگر خواهد در
اتقای کلمه فرستد که از او گرفته شده دارد و از جانب دیگر صد هزار مرد و لشکر را به ان قدرت و استیلا کیسل حدود
شهر مملکت داشت که در حضرت دارا مخلفه کسی را اگر کسی زلفت که این لشکر از کجا آمده و بکجا شدند و چنان این سپاه را
بر اندک و در پنج مزرع و مرجع خبری پی سپردند و شوکتی نمودند و در چنین گیر و دار قریب یکصد و در تان از بزرگانان ایران
بنام صرف جاهد مسلک را غوغا داشت و یکصد و چهارده هزار تان از حکام بدان پیشکش میکرد و در شهر کربلا
پیوسته کرده و چنان مردم ایران را بر انجنت که اگر خود از دوطرف و موضع بیرون بشد یزدن و مرد و ایرانی بخود داده و پستان
از بد جاده نزاع بیرون میشدند و هیچ باز نمانده و او را میبختند تا مردم انجیز به پستانه که ایرانیان طلب درود
ایشان بر میانید بلکه جان و سر نیز بر سران او میگذاردند و مردم از آن کرد و خیال فرود شدند و بعد از این در اسیر

شرح سلطنت و جلالی ناصری ناصرالدین قاجار

و اگر آن اشکلی سخت در اسلامبول فرازنی گشت پیداست که اینجا رسیده و ازین باز میشت و چنانچه شرح این مصاحبه چون
 شرح این مصاحبه و مبارزت در جای خود نگار خواهد یافت درین مقام بر زیادت ازین باغبان پرداخت همان مردم کار آمد
 موجب دانسته اند که در تقویت ملت و نظام مملکت صدر اعظم را چندین مکتب و مصلحت رفت و اگر نه این امور مستحده در بیان
 کار میان دول متحابه حدیث حضوت میگرد و این و داد و استداد بغداد و عتبات مکیه با سجده متحدیه خدمات او در
 دولت ایران از عهده تحریر افزون است که ای درین کتاب مبارک قلیلی از کثرت ذکر میگرد و چنانکه قتل جان خوارم
 و فتح مملکت هرات در جای خود مسطور میشود و همچنان بعد از هزیمت مردم امام سقط در بند عباس آن بول و هراس
 و در خاطر او انداخت که سال دیوان بند عباس را به چندان بر ذلت نهاد و در طریق عقیدت و خیرات از دیگر جاها
 دولت پیشی گرفت چنانکه قصه آن بشیر خواهد رفت لاجرم شاه شاه حق شناس که در برابر برخی خرد و کجی بزرگ عطا کند و
 از ای زحمتی قلیل نفی کثرت قبل فرماید روز تار و زخمست صدر اعظم را بفرود و جلالت قدر او را فرودنی داد و چون در دهم
 شد صفر رسید از سرای سلطنت تا خانه او بنام ضیافت علی مسافت فرمود برادران و برادرزادگان خویشتن و ازین
 پیوستگان صدر اعظم هر یک جدا گانه تقصیل تان بستند و یکیشی لایق پیش کشیدند و در ششم ماه صفر که در میان
 شاه شاه است و ایرانیان این روز را عیدی بزرگ گیرند و شهر بار تا حد ازین بار عام و هدایا بزرگان چاکران و بندگان
 ایران او را بسلطنت سلام دهند در چنین روز مبارک عیالکاملاس تا بیک محل و جبهه که شده آن با جواد پسر شاه
 مرصع و بند کاغذی که علاقه آن مروراید مضمود بود صدر اعظم را تشریف فرمود و میرزا کاظم خان پسر صدر اعظم را
 که در نظم مملکت و نظام ملک نیز سپردن پدر و لعل آن قمر و شعله آن اختر بود طبق بنظام الملک فرمود و بخلعتی که از
 روی روز تار خورشید تر جانی میگرد او را مورد الطاف سلطانی داشت و از پس روزی چند میرزا فضل الله برادر صدر
 اعظم را که هنگام ویرانی سیل بمیان کن و وقت آبادانی کنج با او در است طبق بوزیر نظام فرمود و او را از حکومت در
 الامان قلم باز داشته روز نهم ربیع الاول روانه آذربایجان داشت و او بر حسب فرمان علی مسافت کرده بعد از ورود
 بتهرین امور لشکر و کار نظام را چنان بنظم و نسق کرد که از آن پیش کس چنان شان نمیداد و موجب و مرسوم سامیان
 تن بتن فرشتن باز پرس میکرد و به تمامت پست خویشین تقیم داد و میرزا فتح الله برادرزاده صدر اعظم را که در دفتر
 لشکری بود بیکر نویس باشی طبق فرمود و ویران دفتر لشکر را بصلاح و صوابیه او بر کاشت و محمد یوسف خان
 برادرزاده صدر اعظم را بمنصب سرتیپی منتقد داشت و هم در این سال بصلاح و صوابیه صدر اعظم در سه دار الفنون که در
 دار الخلافه بمیان شده بود پایان رفت و معین دانشور از هر گونه حکم و صنعت در اینجا ممکن گشته و پیوسته دوست
 اطفال از بزرگان و اطفال ایران را کار داران دولت بر حسب فرمان شاه از در تعلیم و تعلم باز داشته و ایشان را
 مرسوم و موجب از خزانه دولت مقرر شده و مان و خورش از خوانان حضرت معین گشت و هر کس ازین اطفال که در فرا
 گرفتن علوم زبردست آمد نشان و مفت و افزایش مواب و عطیت کامیاب گشت و همچنان موسیو جان او در
 ترجمه اول دولت ایران بر حسب فرمان بشردین که دارالملک استریا است سفر کرد و از امیر اطوار آستریه چندین معلم
 طلب داشت و هفت تن از مردم صاحب منصب که هر یک در فن خویش فعلی بودند امیر اطوار آستریه با اتفاق آورد و آن
 درگاه ملک ایران نمود نخستین معلم پیاپی دوم معلم سوره سیم معلم توپخانه چهارم معلم هند سیم معلم علم

بر سر
 بنام
 حضرت

ششم معلم و دوا ساق و عقاقیر شناختن مفهم معلم شناخت معادن و دیر آن و دیگر از معین زبان فرانسه و کتب
و علوم املی و یورپ حاضر بودند و همچنان از دانیان ایران که در فنون علم و حکم توانا بودند از هر تعلیم حاضر در
الفنون ساق و دیکر از سلاطین ایران را در تربیت املی مملکت ایکنه ملاحظت و رافت زلفت ملکه در آن
در حق فرزندان چندین محروم و عفو و بود و هم در امینال میرزا محمد علیخان وزیر دول خارج روزی هجدهم شهر ریحان
بجانب و دیدن شتاف و میرزا سعید مؤتمن الملک و پیرهام خان بهشت و لقب خانی یافت و همچنان حکومت نمود
و دامن میرزا محمد خان کسر شیخی باشی تفویض یافت و دیگر چنان افتاد که سوارسلوک ابراهیم یک حاکم جوین جای
آن اراضی شیراز تا جداره در خواب نمودار گشت و صبحگاه فدان کرد و کار و داران دولت محض انجیل کرده خواب داشت
صافی ضمیر از رویای صادقیافتند و رقم غل بنام او انداخته و همچنان مهد یقینی میرزا که حکومت مازندران داشت
معزول شد و حکومت آن اراضی بجانب محمد خان قاجار مغضوشت و هم در امینال محمد خان مصلحت که از جیب فدان کرد و داران
دو تخته خاص از بهر سفارتخانه ایران در شهر اسلامبول امتیاع نمود و معادل هزار تومان در سرخ بجای بای آن تسلیم کرد
تفویض حکومت لرستان خوزستان بخاطر میرزای اقسام الله و دبستان ناصریه

خان میرزای اقسام الله که حکومت بر جرد و بختیاری داشت بر حسب فرمان یالت لرستان و خوزستان نیز با
تفویض یافت و دهم شهر ریحان فی اشدای کرده روانه خرم آباد گشت و از آنجا طریق خوزستان داشت و از
جایه برادر کتیر خود الیدریم میرزا را از بهر نیابت لرستان اختیار کرده با دو وعاده توب و فوج کمرود و دیت سوار صمیره که
قیسلاق قبایل لرستان را تسلیل ساخت و خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده بیت و سیم ریحان فی اشدای آورد و در فوکل گشت
و سلیمانخان سهام الله را که هنوز در خوزستان بود بر حسب فرمان روانه طهران داشت و از آنجا بشوستر سفر کرد و
شوستر را که از بنایای شاهپور و والا کتاف است چنانکه در کتاب اول نسخ التواریخ مرقوم شد هفت چته بیت سیلاب
از پای رفقه بود و عبور مردم از آب بصعوبت میرفت حاجی حسین خان بر جردی را بر کاشت و از بنال سیم در سرخ و در
آن قطر در سخت تر از روز سخت بر آوردند و با بجهل پس از ده روز اقامت در شوستر بجانب اهر سفر کردند و مشایخ قصبه
را بعد از راه آنجا دیدار کرده راه حویزه برگرفت و در کنار بند ما شمسکرگاه کرده و همانرا رود قرا سوی کرمانشاهان و آهسته
نمودند و لرستان و صمیره چون با هم پیوسته شود برود و در گذر راه نمودار کرده و از راه حویزه از رود که بهر زراعت نایبند
در زمان سولی مطلب که از جمله سادات مشعش و کین از اجداد ولات حویزه است ما شمس نامی از رود که در نزدی خرم رود
و مصعب آنرا بزرع خویش گذاشت پس از در کارای چنانکه طبع آب است بجانب شیب وقت کرده قامت رود که
به بند شمس در رفت و حویزه مذاب معطل ماند بسیار وقت از ولات حویزه از سنگ و چوب بر بند ما شمس می یکنود و محبت
فرادان آب بجز حویزه دیر میزد و سیلاب بنیان آن سد را بادی بت و از نیروی کار حویزه روی ویرانی نهاد و در زمان
شاهنشاه غازی محمد شاه سولی فرج الله و اجداد اخله آمده بستن این سد را بدست نهاد و حکومت خوزستان یافت و با آنکه
سبلی در بکار برد و اینکار بجای نرفت تا این هنگام بر حسب فرمان شاهنشاه ایران اقسام الله و تقدیم اینجندت مابود
نموده بفرمود تا این سد را محکم پای بوند و آنکه که بت بنیان کردند و سیلاب بت کرده اقسام الله و خسته خاطر
نشدت و بجهت تمام این امر را با تمام برده آن بنا را بسند ناصری نام گذاشت هم بر سر سخن باز اقسام الله و دیگر

ای حشام اسلطنه را که نیات بالا کرده داشت هزیمت کردند و این خبر در منزل جاید به عرض قشام الدوله رسید
 و در ششم شده بصرخان جوکی را که تاکنون مجوس داشت بجایگزینا بکسر گرفت و اعداد بشکر کرده سرباز میرانوز را از رز
 ل شتابان امور به پشت کوه و قلع جاعت سکوند نمود و محمد رحمان قاجار را با دوست سوار روانه غیلاب نمود تا شتاب رفته
 طایفان که شمالی دود و قشام الدوله نیز بعد از دو روز رسید و پانزده روز در غیلاب متوقف شده آن اراضی را بنظم کرد
 و جاعتی از بهشت اقبال را و سبک ساخته بجمت عقاب و کمال انداخت و مشهور لقب اقشام الدوله کی در غیلاب بد
 رسید و بدین لقب قرین افتخار آمد آنگاه از غیلاب آهنگ پشکنه نمود و در عرض راه به عرض اوسید که عبدالله خان
 و جواد خان قلع سورا که محکم محکم است بقوت یورش فرو کرده و مردم سکنه از میان قلع و فراز کرده بشت کر خیمه
 و هم در دشت از قضا با فوج پیرانند باز خورده رزم دادند و شکسته شدند و ما چار بار اراضی عرب بنی لام قرار کرده و اقشام الدوله
 با قلع و شتاب و در آنجا پانزده روز اقامت کرد و هم در یوقت پانصد سوار از عرب آل کیش و جاعتی از سوار تفکحی قلع
 از خوزستان رسیده بشکر گاه پیوست و این هنگام اقشام الدوله بشایخ عرب بنی لام رقم کرده و بهر عسکر با درانی نیز فطی
 که اگر جاعت سکوند و کر خیمه آن حضرت ما را جار داده اید مورد عقاب خواهیم بود و اینک من از دینال شتاب در برسم
 شایخ بنی لام عریضه نگار کرده با پیشگی لایق انفاذ داشتند و به عرض رسانید که ما همیشه رعیت ایران بوده ایم و راز
 فرمان بر نرفته ایم و اینک باشکر خود بهر چه فرمان و بی حاضرم و سر عسکر با درانی نیز عریضه کرد که هر که کر خیمه گان ما را
 با خویشان راه نخواهیم که اشت جاعت سکوند چون این به استند ما چار بار با اموال و اطفال و زن و فرزند تو بخانه
 پناه جشد و محمد رحیم خان قاجار را بشفاعت بر بخشید اقشام الدوله جرم ایشان را مسفو داشت و در ساکن خوش جای
 و از آنجا بجانب دزفول سفر کرده و نظم خوزستان را بر وفق مراد پای برده مراجعت بر جود نمود و از پس او محمد علیخان
 بختیاری طریق طایفان گرفت و در پنج فرسنگی دزفول و قلع محکم جای کرد و با ستمها قلع بد طرق و غارت مردم
 پرداخت ابراهیم میرزای پسر اقشام الدوله که نیات حکومت خوزستان داشت چون این بشیند با نصد تفکحی
 قلع براند و سه روز آن حصن را حصار داد و در چهارم آن قلع سخت را بجکم یورش فرود گرفت و چون فتح این قلع
 صعب بود در تمام اراضی بختیاری هول و هرب افتاد و مردم زیاده طلب طریق ادب گرفت و هم در انبال عثم
 از ترکمانان و در اراضی اندران بجا شوراده و داده چند تن از مردم رویه را مقتول ساخته و قنول روسک را در زند
 اقامت داشت چنان پنداشت که ترکمانان با غوای مهدیق میرزا حاکم مازندران این جبارت کرد ماند و شکایت
 او را بوزیر مختار روس و لغاری که مقیم در استخلافه بود انخی داشت و او غزل مهدیق میرزا را از کار واران لیت
 خواستار آمد و میرزا تقیخان امیر نظام سنول او را مقبول نداشت و و لغاری و کی زبان شکایت ملکه سعایت صورت
 حال را نگار کرده به دارالملکات روس فرستاد و خطی از امیر اطرطو ملکات روسیه بیکولای بیارود که در غزل مهدیق میرزا
 خواهشند بود کار و دران دولت ایران را و از این که چنان پادشاه بزرگ را در اسعاف حاجی اندک رنجیده
 خاطر فرماید لاجرم مهدیق میرزا را از عمل باز داشتند و از بهر آنکه امیر اطرطو با بیکایا باشد که سیران دولت روسیه
 کاهی پروان قوا اعدا قدم رنند میرزا عباس مشی سفارت را که این هنگام لقب خانی یافته و بمقام نیات
 وزیر دول خارج از تعاجبه سفارت بطرز برج ما مورد و شتابند و از آنجهان که اینوقت محط رحال موجب

و دیگر عذر بزرگ این بود که نوبت بزرگ میرامشالی مع القصد بزرگان ترکمان نیز مورد الطاف و اشفاق پادشاه
 بشکر گذاری پیشانی بر خاک نهادند و چون بعد از آن جعفر قلیخان از حد و دستر اباد جامعی از ترکمانان که سر بعضیان
 و طغیان بر آورده کرده ای از قضا و لای که امور با قیامت آن اراضی بودند ترکمانی کرده ایشان را دستگیر ساختند
 و سر بر گرفتند از قضا سرهای ترکمانان که را هم داین عید کاه بدر کاه آورده و بجایگاه افکندند چون بباطحیدر
 رفت مصلاح و صوابه صدر اعظم ملک الملک عم حکومت عراق را بنام میرزا یوسف مستوفی الملک منشور کرد
 خسرو خان که جی حکمران قزوین گشته و مجد رحیم میرزا فخرالملک را که در غمی آمد آنگاه شاهزاده اما مقفی میرزا که بنحکم
 و ادب او فراس و در دلباس و هراس مانده هراس است برای نظم حدود عراقین عرب و عجم و حکومت کرمان
 مختار فاد و چون پدر و ملاکش شاهزاده محمد علی میرزا سالبهای فرادان در آن اراضی و ملک لرستان و فارس
 و بختیاری و بلده گنگاور و همدان مانده فرمان بود چنانکه در تاریخ شهباز تا بعد از فتحعلی شاه شرح رفت مردم کرمان
 بحکومت اما مقفی میرزا یک شاد شدند و شاهزاده یحیی بن جمعی از مردم کرمان که با طهارت شرارت با تهمت طغیان
 از دار اسخلافه رخصت بیرون شدن داشتند بزرگ کار داران دولت زبان شفاعت کشوده داشت و آن
 جماعت را لازم رکاب فرموده طریق کرمان بآن پیش گذاشت و بعد از ورود در آن بلده بعضین حدود و حدود
 و نظم قبایل آن اراضی را پیشینا و خاطر ساخت چه از فراز و نشیب آن محال و کنون خاطر سر حد داران آن
 یک آگاه بود و چون در کار می یافت که حکام آن حدود مردم بچکانه بودند و از مرزات مملکت آگاهی نداشتند
 نظام لشکر را مقصود می بزرگ و امور سر حد را مستوری بجهت روی داده بود و همچو اران باند قید جاف و طوایف
 بغداد و سیلانی بسیار از اراضی ایران را مرتع و مربع خویش می پنداشتند شاهزاده اما مقفی میرزا بخت کار سکر
 بنظام کرده هفت هزار پیاده و سواره عرض داده بعد از آن تقضای مدتی از زمان از کرمان بآن خیمه بیرون زد
 و با لشکری آراسته طی سافت نموده ارض زهاب را لشکرگاه کرد و دست بیکانه را از حد و ایران باز داشت
 و اتمام کشتار و قاطعان طریق را از تمامت آن ملک منقطع فرمود و طاعلی اصغر نامی که بر طریقت میرزا
 علی محمد باب میرفت و با غوغای مردم تودیکداشت بحسن تدبیر و بصافت عقل او را با خود داشت به آنان که
 نشانه خیمه و مسج غوغای رنجیه تخت پس او را در غل و بر کمر کشیده به ارا بخلاف فرستاد و یکمردی از قبیل که در آن قبیله بختی
 که بنور نام داشت حلقی بزرگ آغاز کرد و خود را نایب امام غایب علیه السلام نهاد و قبایل را اخبار می کرد که من بزرگ
 آن آمده ام که جسیخ ولی روی زمین را از میان بر گیرم و تمامت پادشاهان آفاق را مغلوب و مستور دارم و در تمام
 جمادی الاولی خروج خواهم کرد و انجام این امر را بشیر خواهد رفت و مردم قبایل را بدین نشان دعوت و اخذ نیست می
 دین و مردم قبایل طوق را و تش را بر گردن نهادند و در غ طاعش را بایب جباه شناختند و در راه او بزل جان
 و فرزند و پسر و با بچسبند می نیند و وقت بود که مانند میوه علی محمد باب علی بزرگ در دین دولت اندازد شاهزاده
 امام علی میرزا که آن لشکر که در زهاب داشت آسوده خاطر بنزد و بدفع مجبور ایشان را با در نظر نمود چه آن جایت را
 رهن طاعت تو میدادست و مردمان کرده کرده از کرمان آن کردستان و لرستان و سیلانی به ملازمت مجبور
 می ساختند و خاک قدش را بایب جباه می ساختند با مجبور شاهزاده بفرستادن و با جامعی از لشکریان که مستوفی

حکومت
 اما مقفی میرزا در
 کرمان بآن و پیش
 کردن مجبور که دعوی
 نایب امامی
 داشت

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۶۱۹
 مواضع نهاد و ایشان را مضافه بر سر تیمور و استاد از آن پیش که قابل آگاهی یابند او را گرفته بکوشا نشان آوردند و شاهزاده
 مملکت گذاشت تا لغزشی در خاطر نماند بفرمود تا بتوانی سر از تنش بر گرفته و چون مردمان او گشت دیدند دانستند
 از اخبار او با جبار غیب اندر کذب بوده و لاجرم از خاطر او آسوده شدند و کار آن مملکت تجمعات بقانون میل نصفت گشت
 ذکر طغیان جاعت بانیه و جبارت ایشان بقصد شاهنشاهی ایران حمله اندک و بسططان
 شیخ احمد احصائی چنانکه ازین پیش بدین اشارت شد مردی با فضل و ادب معروف و بزرگ و تقوی موصوف بود و چون
 کلمات او با مردم ظاهرین اندک بیخوشی داشت بعضی از مردم را سبب استغراب و استعجاب شده اخبار او کردند و
 جماعتی که بحسب ظن سرطاعت او در آورده در عقاید ایشان لغزشی و فتوری پدید شد ازینجا که کار جبار ظاهر شیخ
 کردن و از جاده شریعت غریق قدم این سوی و آن سوی شدن با شایع مقدس بر آشتن و بهمین و شمال رفتن است
 و اگر کسی را بر اینها شاکه و مجادلات صعبه کشف تیری یا نذل امری بدست شود واجب است که مستور بدارد و بگوید
 خویش را بدان شهر کند در صدر اسلام از سر حضرت سلمان با دروغباری را آگاهی رود امید آشتی که بر عجز ایمان
 که دعوی زوایت امام علیه اسلام کنیم و عوام را شبهات بیدار کنیم و اینگونه گفتار با وقتی لازم شود که با توحیدی و منجبه
 باشد با بجهت بعد از شیخ احمد حاجی سید کاظم که او را تمیز اعلم و ارشد بود و طبعی گرفت او نیز مردی فاضل بود و در هر یک
 کامل داشت و چون از اینجهان رخت برای جاوید برد و در میان شاکه دان و تبعه شیخ احمد اختلاف کلمه بدیده کرد و
 ملاحظه کوه را بخلیفی برداشته و جماعتی حاجی محمد کریمخان قاجار را اختیار کردند و از ایشان نیز کسی جز طریق صلاح
 و سداد دیدار نکرد اما ملاحین بشرویه که در معنی خود را رئیس قوم می پنداشت و در ظاهر آن محل و مکانات داشت حلیه
 اندیشید و میرزا علی محمد باب را که دامغانی ظل ناک و خاطری مشوش بود طلب نمود و با او مواضع نهاد که من تور استیلا
 و قبله بید خواهم داشت و در وزارت تو بحسن تیرا اینجا از بر زیر خواهم کرد و آنگاه شاکه دان شیخ احمد را بجنین کرد
 و گفت بر ما کشف میت که بعد از حاجی سید کاظم ریاست قوم کرات و طبعی او در خور کیت و این امر مختفی را بر ما بکاشف
 کشف نتوان داشت و از مدینه که بلا مسجد سلسله تحویل داد و بجهت نشست و بعد از یک اربعین از آنجا برآید و گفت چیزی
 معلوم نداشت و دیگر بار به مسجد کوفه رفت و بعد از اربعینی بیرون شد و گفت کشف افتاد که بعد از حاجی سید کاظم میرزا
 علی محمد باب که لطیف حق است لطیف حق است و از آنجا بخواسان سفر کرد و میرزا علی محمد باب بجانب شیراز شتاب گرفت
 آینه خطا و ظل در دین و دولت افتد که همه در جانی خود نه کور شد و دیگر از شاکه دان شیخ احمد ملاح شیخ علی بود که بعد از دو
 روز کاری در تحت و ساده حاجی سید کاظم استفاده مینمود و وقتی که فتنه میرزا علی محمد باب بالا گرفت و طلب جاده و آب
 از حله و ایمان باب بگشت و لقب خویش را حضرت عظیم گذاشت و از شهر که بلا ببلدان و امصار ایران سفر کرد و در هر شهر
 و بیرون را بطریق باب دعوت میکرد و بعضی چند که در دین نهاده بود القای داشت و در ایامی که صدر اعظم در کاشان
 اقامت داشت بحضرت او آمده اظهار دعوت و عقیدت خویش کرد و صدر اعظم او را طرد و منع فرمود و از پیش برانداخت
 بهادران و طهران آمد و روز شب با خواهی مردم پرداخت تا جمعی را با خود متفق ساخت لکن هر روز بنیانی دیگر و جادو
 خویش را دیگر کون مینمود و دیگر نامی بر خودی بست چنانکه یکس او را نمی شناخت و این آهنگ در پرده می نوشت تا زمان
 امارت و وزارت میرزا تقیخان رسید این هنگام ملاح شیخ علی در خاطر گرفت که بخودز مجبیه نکام زوال افتاب بامردان خویش

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

خروج کند و نخستین میرزا ابوالقاسم امام جمعه را در محراب نماز با تیغ بکشد و از آنجا بجانب ارک سلطانیه حمله بر بعضی از محیون
و جاسیس میرزا تقیخان بمغنی را تفرس کرده صورت جالار را در لوجی نگار دادند و بدو فرستادند و قیصر تقیخان بمغنی را تفرس
کرد و صورت حلی را در لوجی نگار دادند و بدو فرستادند و میرزا تقیخان شاهزاده عیقلی میرزای اعتقاد سلطه را طلب نمود
و مجلس را از بیگانه پرواخته کرد و این قصه را تابای بکفت و مذکور داشت که در میان مریدان ملا شیخی میرزا عبدالرحیم
برادر ملا محمد تقی هراتی را نیز رقم کرده اند و میرزا عبدالرحیم چون بیشتر در سرای شاه و بنام ملا باشی است بهتر است که او را
داری و جا و مکان ملا شیخی را اتباع او را پیش کشی و اگر نه هیچکس نمیرد و مکان او را نخواهد کرد و اعتقاد سلطه از نزد
سرای خویش شافیه میرزا عبدالرحیم را طلب داشت و چه آنکه از و محض حال کرد و در اخفای امر سحر کشت لاجرم فرمود و او را
محبوس به داشتند و از میرزا ظاهر منشی که با او در یک سرای میرزیت از احوال ملا شیخی استعلام کرد و او بعضی رسانید که چنین
سرای میرزا عبدالرحیم جای داشت و جاعلی با او طریق مخالطت میسرند و بر روش باب میر محمد چون من این به شتم و از در
بیرون شدم به یکجای تحویل دادند و از مریدان او یکتا حاجی حمید محمد اصفهانی است که در مدرسه دارالشفا جای دارد
اعتقاد سلطه چون این بشنید از قبل میرزا عبدالرحیم خطی مجبول و منقول بدو فرستاد و از منزل ملا شیخی پرش کرد و او را
خانه نایب چا پاره خانه را نمود و اعتقاد سلطه میرزا ظاهر را با چند تن از عوانان بطلب او فرستاد و در عرض راه کتین لازم
اورا و سیکر سافیه نیز شاهزاده آورده و چه آنکه او را زحمت کرد و شکجه نمود از ملا شیخی خبری کفت پس او را و میرزا عبدالرحیم
بجان امان داد و پس از روزی چند که در صبح خانه بداشت را کرد و او را هم ملا شیخی را عرضه هلاک و دمار ساخت و زنی
اینو قه قوت خروج و تقویم فتنه از ملا شیخی بر جاست و روز در اسخلافات شاهزاده عبدالعظیم و از آنجا باز به جان گرفت
و بعد از عزل میرزا تقیخان و دیگر باره بظهران آمد و این کرت خواست تا کزندی بوجود مبارک پادشاه رسد و از ضعیف
چاه خویش را با وج ماه کشاند و بنیروی مور ضعیف زور شیر ضعیف می جت و در سب که ای بطلب پادشاهی برآید و جمعه
از مردم احقر را که ازین بی بهره و از دنیای ضعیف بودند با خود متفق ساخت و حاجی سلیمان خان سپهری خان بریریه
که سالها برض الملو لیا که رفتار بود و چنانکه کاهی در زنجیر و زندان میفرسود و کاهی صحاری و بیابان می نمود و با او به پیوت
و ملا شیخی را برای خویش آورد و از بناد و میردانشن خویش و خوردنی آماده داشت اندک اندک هفتاد تن از مردم بجه
بضاعت انجمن شدند و با ملا شیخی تبرک جان و سر و فدای دختر و سپه پست کردند و حاجی سلیمان خان اینجاعت را که و کا
در یک مجلس جای میداد و زن و دختر و خواهر و درانجام نبات انکه اطهار که زبان از اطهار و مذکار آن اسای قاهر است
میخواند و باروی کشاده و موی پریشان مجلس در میآورد تا ایشان را بخاسات عقار سقایت می کردند در پایان امر بعد ازین هم
نخورد و فساد سخن بر این نهادند که شاه شاه ایران را که حافظ خوزه اسلام و مریدین خیر الانام است بجان تن زیانی رسانند
آنکه با شیرازی کشیده بمیان کوی و باراد آورند و هر کس را دیدار کند با تیغ بکشد ازین کرد و در اینجا رهول و هر بی تمام
در مردم افتد و شد و در اسخلافات ایشان مسلم کرد و ملا شیخی کفت اکنون کیت که جان و سر خویش را بر کف دهند و این خطیر
و خطب عظیم را بپای بر نخستین محمد صادق نامی که لازم او بود و سلاح جنگ از و داشت از جای جنبش کرد و از پس او میرزا
عبدالاب شیرازی و دیگر ماستخ الله فی و محمد باقر نجف آبادی با سجد دوازده تن در انجام این امر پیمان دادند و مواضد نهادند
ملا شیخی را شایسته انبواخت و هر یک را بنوبه حکومت مملکتی و سلطنت دولتی داشت و ساخت و آلات حرب و ضرب به پوز ایشان

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

۶۲۱

هین دو سیاهان بر پا بهار آمدند و از اسلحه بیرون شدند و قریب نیاوران آمد و با تها از دست کینکای گرفتند و در آنوقت
 شاهنشاه ایران از بهر سبب از نیاوران داشت و این بود تا روز یکشنبه بیست و هشتم شوال پیش آمد و شهزاده
 شکار فرموده از بهار آمد و با کینک که علامت سوار شدن پادشاه است بالا گرفت و غلامان کبابی از هر جانب
 روه بر کشیدند و نهنگان درگاه با انتظار دیدار پادشاه بر صف شدند چون دو ساعت و نیم از روز گذشت شاهنشاه
 سلطنت بیرون فرامید و ساد الله خان امیر آخو بر کباب گرفته تا بر نشست صدر اعظم و نظام الملک و مستوفی الملک
 و محمد رفیعان ایشیک آقاسی و ساد الله خان امیر آخو رفتند می چند بلازم بکباب هم رفتند شاهنشاه کباب بخفتن
 حشمت صدر اعظم را بر حاجت فرمود و او را اجازه داد که در وقت که در کباب حاجت نمود اما حاجت بایه که در کید و کین بود نه تن را
 وقت رفتار نماید که خویش را آشکار کند و سرتن از آن دو از ده کس که شری و دلیر بودند ناکاه چون دیوار بسته و مرد
 پدر کشته از پس دیوار و پناه درخت بیرون تا خند نخستین بخت که از مرد و میرز فارس بود از جانی بیرون شده و فرار
 بر کشید که ای پادشاه مرا عرض حاجتی است و بسوی پادشاه شتاب گرفت و این هنگام بود که در کباب پادشاه خفتن
 از اعیان درگاه که ایشان را نیز آلات حرب به خود کس حضور نداشت چه انوه سواران حفظ حشمت پادشاه را کردند
 از پیش روی و حاجتی از دنبال بودند مع القصد چون ملازمان رکاب بکباب در انداختن و ناپا و اعتن آن مرد و بی
 بیرون شیت ادب دانستند بروی آمدند و بکباب بر او زدند که بجای بپوش و حاجت خویش باز گوئی مرد بایه بسم که
 او را نزد یک شدن که از دست در جیب کرده و طلا نچه که پوشیده میداشت بر آورد و جیوهانی بکباب پادشاه
 کشاد داد و حفظ خداوند و قایم گشت و آن کلو بر خطا شد لکن و لوله نزدیک در میان ملازمان رکاب در افتاد و بپاشید
 بر آمد و عظیم حیرت زده بودند هم در آنوقت کین و یک بیرون تاخت و نعره زد و آهنگ شاه کرد و از نیز طلا نچه خود را
 شاه داشت و آتش در زد و کین از ایشان دست فرارده کلو کاه طلا نچه را بر تافت تا چون راه شدن این کلو
 بر خطا رفت و کین از ملازمان رکاب و شند بر دامن او زد و چنانکه طلا نچه از دستش بر رفت هم از پای نشست
 آن حاجت عظیم نخر خویش را کشید و همچنان آهنگ شاه میداشت و با و یکرا با کراه مبارزت میکرد در میان
 چند کس را حاجت کرد تا خود مقتول گشت در میان این کیر و در کین و یک آشکار شد و چون برق خالط پدش
 روی پادشاه بر آمد و بهلوی مبارکش اهر ف ساخته طلا نچه خویش را بکشد و در آنوقت اقبال پادشاه اسب را
 مردنی آموخت و شاهنشاه نیز همان بگردانید و بدن مبارک لختی از دامن طلا نچه بکشت و کلوهای آن چنانکه او خواست
 کار کرد نیاذ لکن افزون از ده پاره سرب چنانکه استخوان را آسیب بخورده بود بزیر طبله دوید و چند پاره در زیر طبله
 سر کشت و پاره چند از زیر شاهانه شد شاهنشاه را که خداوند باری خیر مایه عنصرش را از بکر شیر دول اردشیر و موت
 شهم رو و قاری سر کرده بود که در زلزله بر دامن صبر و سکونش نشست و زلال خاطرش بحسن و فاشاک این هدیه
 که بخت نواب خویش را بعبادت که بجای شتاب کیره نه سخنی فرمان کرد که دلالت بر اضطراب و اضطراب کرد
 زمین خندید مانند که کمران سنگ جای داشت و با آن حاجت بیج باب تمایل نخت و دست بزرگ زخم
 خویش نیز خندید که حاضران رکاب دانستند که شاه را زخمی رسیده و حاجتی بر داشته با کله ملازمان حضور آن
 دیوانه را نیز با خود داشتند پس کین مقتول و دوتن که قتل شده و شاهنشاه فرمان کرد تا ایشان را بحبس خانه در انداخت

محمد اردلان
 سرتن در حاجت
 بایه بخت شاهنشاه
 ایران

حاجت یافتن
 بن مبارک شاهنشاه
 ایران

بخت بیخ

در حقیقت این امر مستطاعی کند و همچنان آنکس شکارگاه فرود آید و چون صدر اعظم زمین و همه بستانها
و جزوشت آمیزاگهی یافت از خوش بیکانه شد و بهشتان بجان شب و شب بکشت گرفت و معروف است که بیک
نزدیکتر آن باشد که شهید آید آنکس این شکارگاه بیکر بود که در چه امروزی بیخبر شدن بجای بیکت برآید
فرموده و است که بکتاب شیرغاب را از اصطیاد باز دارد و غیر صفای و نکست و آن را در راه بگوید
صدر اعظم عرض کرد که این معنی مقرر است که احوال و زمانه اراده پشیمان را غلطه بده و رسد کند عظم خود را
فوزی بخند لکن این کار را با دلهای صنیعت گذاشتن و طریق شکارگاه بود آشتن از گرم پادشاه بعد از
پیش شده عیان بگفت و بالاج فراوان شاه را از این پادشاه ساخت و بهی سبطت باز آوردن
هنگام کشف افتاد که بیکر مبارک را از آسیب کله جراحی رسیده چاکران شتاب گرفتند و دو کاران را مقرر
تا جرات شاه را بستند و مردم کردند در چنین دایره بزرگ و خطب عظیم که صنادید حضرت و شایسته دولت
واجب بود که بواسطه نفعانی را پشت پای زنند و آرزوهای ناهنگام را زیر پای نهند و در نظم مملکت و تقویم دولت
همدست و همدستان شوند چنانچه که ایشان را با سخاوت ناف بریده بودند آغاز سعایت کردند و در حضرت
پادشاه معروف و داشتند که دوش صدر اعظم با حسن خان سردار ایرانی بدست آویز آنکه در نظم بزرگواران
با او سخن خواهند که در مجلس را از خویش و بیکانه پرورده که دو تا هنگام سپیده دم با او رای همی زد و این تنگ
حدیث شد ساخته تیرایشان بود و اگر چند تن مردم پیام و نشان چه سک بودند که آنکس چون تیرایشان
کنند و چون این غایب سخت گفت بود و غلطه ایشان صفای قلب شاه را که در ساخت و سعایت
آنجا عت جنایت صدر اعظم را در خاطر استوار است لکن بصبر و سکونی که خاصه پادشاهان است عجب شایسته
و نفع میداد و از آنست که صدر اعظم از یکد و کین ایشان آگاه شد و کدورت خاطر شاه را بدست با خود
اندیشید که از هرگز اگر من بدفع اعداد حفظ خویش پردوزم شیراز و مملکت کیخته شود و چه بسیار فوئنا که بر خیزد
کرد و بهتر آن است که در راه دین و دولت شاه خویش بگذرم و به تیشید و قاعد مملکت پادشاه و حراست عت
و سپاه پردوزم همانا خداوند باری از هر چنان پادشاه و چین و وزیر کار آگاه بکار و دشت و چون که با برجا
هیچک سعایت مصدین لغزش نکرده و قدم اصطبار استوار نمودند تا سخن حق آشکار شد مع انقصه صدر
اعظم داشت که بفرمان غایب یکد و روز بگذرد که قامت ممالک محروسه را فرو گیرد و با جبار موشر کند و در
مبارک بر آگنده شود آنگاه مردم ایران که صفت چنان و شیمت شیران دارند در هم آویزند و خونبار بزیست
بیتوانی شیمان حضرت را حاضر ساخت و بهر شهری و بلدی مشوری کرد و بجامت پادشاه بختی داشت و بدست
میرحان بک بیکر سیل ساخت و این سرعان در بلدان و امصار بعضی قبل از رسیدن اخبار موشه رسیدند
و برخی از پس ساعتی درآمدند و کین این تدبیر نظام مملکت را بیکگونه خلل راه نکرده و چون این خبر بوشن دم
در آنکه در این راهی بود روز و یکو شهید را جبار با حام در داد و با آن حراست بر تخت سلطنت جای کرد چنانکه
از چهره مبارک تغییر لونی دیدار بودند در بن مبارک آثار مصطفی آشکار میشد چاکران حضرت چنانکه در بنادر این
بودند و اگر نه در شهر جانی داشتند بر زمین بوس پادشاه حاضر شدند و بیکد که از بی بیانی بر خاک بخت داشتند

جدیدیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

و بلاستد جو پادشاه دل قوی گردانده آنکه غریزان اجدان باشی و کائنات شر و محبتان بدهد و مرشد مذکور شد ۶۲۳
 و حو محضی مبارکنده هر جا جماعت بایه را بیامند و سیکر سازند در سلخ شوال حاجی علیخان حاجب الدوله را خبرها
 رسید که مجمع ایشان در خانه سلیمان خان است و این خبر را بعضی رسانید پس صدر اعظم بفرمود تا حاجا عتی از
 عنوان بنجانه سلیمانخان تا حقن بردند و اطراف خانه را فرا گرفتند هم در آنوقت جماعت بایه بشارت غم روز
 میکند آتش و زن سلیمانخان ساقی مجلس بود با یکدیگر ایشان را از رسیدن عنوان گهی رسید هم برآمدند و بعضی از
 بام و طریق فرار جتند حاجی سلیمانخان با دوازده تن گرفتار شدند و ایشان را در دست بگون بسته به بنیادان
 آوردند صدر اعظم حاجی سلیمانخان را مخاطب ساخت که چیکت تورا ده زانای مستی هزار گونه عذاب و تنبیه
 نه آخر کشت و پوست تو پیر و مادر تو از نان و نعمت پادشاه پیوسته و یک کرور تومان زر بخرج پدر تو بجای جان
 و برادر تو فرخ خان بدر شده و ازین برزیادت برادر تو را در بنجانه جماعت بایه بجان انداخته اند اگر تو با او بر
 بودی و از پشت یک پدر بودی خوشنواهی برادر چه کردی در جواب بانکا بهانان خویش گفت که پادشاه را از مردم
 هر مذنب چاکران است چه زیان دارد که از جماعت بایه نیز جمعی چاکر گیرد با یکدیگر ایشان را مجبوس بدشتند و از
 مجبوسین نام هم کشان ایشان را پریشان نمودند و نام و نشان بیافتند و از دنبال هر یک بشارتند چند آنکه شمشیر
 ایشان را در زوایای شهر و قری دست گیر ساخته به بنیادان آوردند و ملاشیغلی که هر ساعت بجا بدو یک کوزه بر میآید
 و پیوسته محضی میریت هم بدست حاجب الدوله گرفتار شده بحضرت صدر اعظم حاضر ساخت و صدر اعظم او را
 بشارت و فرمود همان نیستی که در کاشان نیز و یک من شافتی و با شباک تلیس مرا خواستی بشیغی باز این فتنه بود
 که آراستی و بیضه اسلام را بکشتن چرا خواستی با من بگوی بنجانه سلیمانخان چارفتی و با جامه علای جام غم مرا گرفتند
 چون ملاشیغلی را مجال انکار نبود عرض کرد که چون در خانه سلیمانخان مقرر بود که کین از اصحاب را بنام امام عده اند
 احسین علیه السلام بخوانند به انجا شدم تا به انم اگر در خزان مقام است بدین نام بخوانم و دیگر آنکه من خمر خواره
 و شراب باره خستم لکن چون به انجا شدم اصحاب بکار خمر و شراب بودند دل ایشان را بکشتن روانه دیدم پس چای
 گرفتم و در کشیدم حاجی علیخان حاجب الدوله گفت مردم احمق را بقلیلا که میفرستی و نوید زنده کردن میدی من
 اینک کوش تو را چاکلیر نم که تو احیای اموات توانی کرد کوش خویش را الیتام کن و برخاسته بازرگ کوش
 کوش آنرا از بن باز کرد مع لقصه صدر اعظم از دید آنکه مباد ازین گرفتاران یک تن با شتابه دستگیر شده باشد
 و بچینه تباها شود یک یک را با محض کمال و وقت نظر و شد و عدل و استرا با ثم و ثبوت اراده او تشخیص و تمیز داد
 میرزا حسینعلی نوری و میرزا سلیمانعلی و میرزا محمود و بمشیره زاده او و آقا عبدالله پسر آقا محمد جعفر و میرزا جواد و غیره
 چون بخت با اینجاعت وارد آمد در دین به ثبوت شرعی نرسید فرمان رفت تا در صحن خانه بازوارند و بحقیقت حال
 ایشان باز رسند و میرزا حسین قمی چون اظهار پیشانی میکرد و توبت و انابت میبخت هم مجبوس کشت و در باره
 دیگران فرمان رفت که بدست جلادان در خیم پاره اند تا همه را سزاقتن بردارند این هنگام علای پلیده چاکران درگاه
 از حضرت شاهنشاه خواستار شدند که هر کس این مردم مرتد را که مخوب دین سید انام و قاصد جان شاهنشاه اسلام
 اند بدست خویش سر برگیرد و او را ثواب جاد و اکبر باشد بهتر است که شاهنشاه داد خواه هر یک از ایشان را بدست

بنجانه
 سلیمانخان
 مجبوس

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

طایفه از مردم بسیار و تا عرض ده هکتار و درین ثواب بنابر باشد و دیگر اینکه اجتماع به اندک مدت مردم
 ایران در خون ایشان شمرکنند و هرگز باین نارستان همدستان نشوند شاهنشاه ایران این سخن رسیده است
 و صدر اعظم نیز خط قبول بر این منور گذاشت لاجرم ملا شیخ علی را در چهارشنبه سنج ذیقعه علای شهر حاضر کردند و دیگر بار
 عقاید او را محصص نمودند و او را کاف و ملحد یافتند و قتل او شد و قتل او شد و سید حسن خراسانی را بشاهزادگان سپردند تا محاکمه کرده
 او را با تیغ پارو کرده کردند و ملازمین العابدین یزدی را مستوفی بالمملکت و دیگر مستوفیان بصدقات مستوفی متوفی دادند
 و ملازمین خراسانی را نظام الملک و میرزا سعید خان و اتباع و زارت و دول خارج مقتول ساختند و میرزا عبدالباقی
 شیرازی که در بلده کاهیمین کجند روز خوش را بدعوت نظریعت میرزا علی محمد باب میکشید و فقها از آن
 بطرد و محاکمه اخراج کردند و بست جعفر قلیخان برادر صدر اعظم و فرزندان او میرزا علی بن و موسی خان ذوالفقار
 مقتول شد و ملا فتح الله قلی و ولد ملا علی صحاف که بن مبارک پادشاه را بزخم کلوله جرات کرد و فرمان رفت
 تا در میان ورن بن او را از چند جای سوراخ کردند و بن شمع فرو دادند و شمعها را برافروختند در اینوقت حاجی علی
 فراسباشی حاجب الدوله پشت او را به فکلوله ساخت و فراسانش با کار دوشنه پاره پاره کردند و شیخ
 عباس طهرانی را امرای دربار و خوانین الالباب کشتند و محمد باقر نجف آبادی را که با قراقر و اعتراف خویش در محاکمه
 مانده ان وز نجف با جماعت بایه حاضر بوده پیشدستان حضور پادشاه تباها ساختند و محمد تقی شیرازی را بستند
 خان میرآخور و ایضاً و خنده باره بند پادشاهی را خود داشتند و نخبین نعل اسب بر پای او بستند و از آن
 با تخلف و یمن سر و تنش را در هم شکستند و محمد نجف آبادی را ایشیک آقاسی و جارجی باشی و نسیمی باشی و اتباع
 ایشان مقتول ساختند و میرزا محمد نیریزی را که در تیریز مانده ان و محمد نجف با جماعت بایه رزم داده بود
 میرزا محمد خان کسرشیک و یوزباشان و غلام پیشدستان نام بود و محمد علی نجف آبادی را بدست خیاره
 چنان سپردند تا سخت چشم او بر کنند و انگاهش بر خیاره بسته آتش در زدند و سید حسین یزدی را عزیز خان
 اچو دباشی و میران پنج و سیرپان و سرنگان مقتول ساختند و آقا محمدی کاشی را نیز فراسانشان قتل آوردند
 و میرزا بنی و ما و ذی را بدست در الفنون فرستادند تا معلوم و متعلم فرمایند و او را پاره پاره کردند و میرزا فصیح
 سواره نظام از پای در آوردند و میرزا محمود فروزی را جماعت زنده کچیان به بدف زنبوره بستند و بدش را
 با کار و دوشنه از هم باز کردند و حسین میلانیر که دیسی از توابع اسکوت و جماعت بایه او را کشتی حضرت ابجد
 نموده بودند سربازان افواج حکم نیر پیش کشتند و ملا عبدالحکیم فروزی را جماعت توپچان که حاضر کابل بودند
 مقتول ساختند و لطفعلی شیرازی را جماعت شاطران عرض ده هکتار و در آنجا ساختند و نجف خنده را بدست شهر سرد
 تا با چوب و سنگت زمین را از خوش لعل رنگ کردند و حاجی میرزا جانی تا جرجی کاشی را آقا محمدی ملک التجار و
 دیگر تاجران و بازرگانان هر یک جراتی کردند تا از پای درآمد و حسن خنده را نصر الله خان سالار خان خنده نکالند
 بطرح خاص مقتول ساختند و محمد باقر قتیبه را آقاییان قاجار با تیغ آبه از سنجاک افکندند و صادق زنجانی
 ملازم ملا شیخ علی که روز سخت در پای اسب شاهنشاه از پای درآمد فرمان رفت تا حید او را بکند پاره کرده
 دروازه های شهر بیاویختند و حاجی سلیمانخان را که خانه اش محط رحال بایه بود با اتفاق قاسم نیریزی که دروا

قتل
 جماعت بایه
 دست در گران
 درگاه و قوا
 پاره

شرح سلطت و جاکیری ناصر الدین شاہ قاجار

و حتی سید محی میدانت بر حسب زمان قاضی نایب خواستخانه به دار اسخلافه طهران آورد و بدن ایشان را سوراخهای ۲۵
فروان کرده بن شمع در برده و شمعها با سفروخت و اهل طرب را حاضر کرده با ایشان از او که سلاطینی میان شه و بازار عبور
داد و مردم شهر صغیر و کبیر زبان طبع و نظیرین بکشوند و در بنام و در بر سر ایشان خاک و خاکستر بباریدند به سیکوئی علی مسافت
کرده در پیرون دروازه شاهزاده عبدالعظیم فرشان از خیم حاضر شده تن ایشان را بچهار پارچه کردند و از چهار دروازه پاره کردند
و قره العین و قرق حاجی طاصالح قزوینی که از این پیش در مقصه های جماعت با سه شرح حال او مسطور افتاد و بعد از تسلیع و قطع پاها
مازندران و در طهران آورد و بمجمود خان کلانتر و شهم سپردند تا یکبار در دو تا کنون یکسال در خانه او محبوس بود و با این همه
گاه گاه کلمات ناصواب از وی اخضا سیرفت در اینوقت او را از سرای محمود خان بیرون فرستاده بجهان دیگر جای دادند
و از آنسوی چون خبر سنلاستی و وجود شاهشاه را مسرعان سبک سیر بمالک محروسه رسانیدند در همه بلدان و امصار مردم
باطعیش و سرور بخت کردند بدینش که انزال فراء آن فقیر و سالیکنش ل نمودند و شاهزاده ماتعلی میرزا زری لایق بدرگاه فرستاد
احقار ابو سعید محمد خان خیر الله و له حاکم هراته و قاف و تاراج ترکمان در ارضی خراسان

در غرسان شرقی و اراضی افغانستان بسبب ضعف امارت صید محمد خان ظهیرالدوله ظلی در نظم مملکت بدیدگشت و محمد شیخ مردی شصده سوار از قبایل ترکمانان گزیده ساخته و از کهستان هرات راه بریده و ناگاه از غورقان که پنج فرسخی شهر شندباد سر بر کرد و از جماعت تیموری هزار سر کاوه و کوسفند برانند و ششصد تن اسیر گرفت و طریق مراجعت برداشت چون این خبر بحاکم اسلطنه برسد که وی ازا بطل رجا را برانداخت تا میکشاید روز از دنبال ایشان بشناقند و بی نیل مرام محبت گردند و از جانب دیگر کهندلخان والی قندهار با آنها یک تیغ هرات نمود و سخت پیرو خود امیر افضل خان را با جمعی از افغانان بر مقدمه لشکر بار ارضی فراه و سبز دشت و از دنبال او پسران و دیگر خویش و غلام محی الدین خان را مامور داشت و جمعی از بزرگان افغان را با دو هزار سواره و هزار تن پیاده و هفت عراده توپ و یک زنبوره ملازم خدمت ایشان ساخت تا بجانب فراه راه برداشتند و از قعای این جماعت محمد صدیق خان پسر اکبر در شرف خود را با لشکر دیگر و توپخانه جدا گانه بطرف اسفر از راه پاره داشت و کهندل خان خود نیز بقصد سفر هرات بتیمیر لشکر و تربت کاهه پرداخت و این آثار و اخبار در نظم هرات و انقیاد و قبایل ظلی نزرک اذاعت و صید محمد خان در حکومت قبایل ضعیف گشت لاجرم با یصد تن سوار از افغانان محال هرات نهب و غارت بار ارضی غرسانانداختند و بنور خان و نهندان اسیر نمود ساخته و سیصد تن مردوزن اسیر کردند و اطفال شیر خوار را بعباری داد و دیه برخیش و کشته شدند و حاج علی اندامیرین مشبه مقدس مراجعت براق میگردد و مصطفی قلیخان مقدمه و فرج یک و آقا یک و شاه و پیک یک و عیسی یک شقای و عیسی یک مردی در خاقی یک که هفت تن انتظام تفنگداران شاهنشاهی ایران بودند با ایشان کوچ میدادند در منزل میامی سیصد تن سوار ترکمان با ایشان دو چار شدند و از دکر کارزار درآمد مصطفی قلیخان تفنگدار چون این بدید هیچ بیم از کثرت دشمن ننمود و یکت اسب بر جهان و بجانب ایشان حمله برد و مانند برق طوفان و صرصر قاصف از چپ و راست تاختن کرد و در هر گرمی و حد تفنگی گشت و از ترکمانان سببی و مردی بجو در آورد و چند تن مایز جراحت کرده و شش تن دیگر تفنگداران چون این جلای و جلالت نخواستند از سزانش و شایست مردم و عیب و عوار خویش ترسیدند ایشان نیز اسب خود را بهینر برانگیختند و پیروز آیدند آمدند و مصطفی قلیخان

بهت سفیدتن را با خاک پست کردند ترکمانان را با ایشان قوت جنگ و طاقت در یک نامه بزرگت فزادگان سکنان
خویش را محل داده طریق هرصفت پیش کو فش و تعسکداران را ایران را با سلامت عبور دادند و همچنان بعد از سفر کردن
سامانان افغانی بدار اختلاف طردان کردی از ترکمانان با همک نوب و غارت خویشان تا منکر کردند و نیز دانیور دی خان
برادر سامانان با جمعی از جماعت زعفرانو بمیدان پیروان شده ایشانرا بزمیت دادند و چهل کس از آن گروه را در سبک
ساخته سر برداشتند و از جانب ویکو محمد رحیم خان حاکم بزرگوار ترکمانان که معقالتی بزرگ کرد و دوسر و اسیر فزادگان
کر فقه روانه طردان داشت و از آن پس چهل تن سوار ترکمانان را با جمعی بیار چند برآمد چپارتن اسیر گرفتند و چون خوان
از حدود و بزر بخرد عبور کردند محمد رحیم خان آگاه شد و گروهی را بر نشاند و آگاه برایشان تاخت و سی تن از ترکمانان
اسیر گرفت و اسیران شیعی را آزاد ساخت و از جانب ویکو بزرگوار ترکمانان آهنگ شاهرود کرد و دوا فرسیاب خان
نروخی بمیدانفت و متعنت ایشان که استوار نمود و محمد و لیخان حاکم استرآباد نیز اکثی فرستاد تا دانیور جماعتی از ترکمانان
فردان بگردد تا برون تاخته تا در سرحد کرگان با ترکمانان معقالت ساختند و ایشان را در هم شکسته بزمیت نمودند و در
سخته قلعه نرق که از بقعه تربت شیخ جام است قانون کرده اند که زمان ایشان هر سال روز عید فطر خم فرسنگ از
قلعه خویش دور شد مسجد نور میزند و آن روز را بطرب و سرور سای برده شامکامان باز خانه میشوند و انیال که در
عید بر عادت بدان مسجد شدند چهل و شش سوار ترکمانان از قید انحال که طرثی درینوقت برسد و سی تن از نوان
اسیر گرفته مراقت نمایند این قصه بگریه اد خان هزاره برنده و اوستوانی با جماعتی از مردم خود بنشسته پانزده فرسنگ
از قنای ایشان ایلیا کرگان برفت و آنحضرت را در بایقه از کرد راه جنگ به پیوست و قامت چهل و شش سوار
و شیکر ساخته روز دوازدهم شوال با کنده و بزر بخروار د شمشیر ساخت و نوان را از قید اسیر با ساخته بعلیه
نرق فرستاد مع القصه چون خبر طغان و عصیان ترکمانان و افغانان بر آگنده شد سلطان مراد میرزا می حاکم
که انوقت حکومت خراسان داشت و فتح ایشانرا واجب داشت و اسکندر خان سپهر حسین پاشا خان
با اتفاق عباسقلی خان و بخری با هزار تن سرباز و هزار سوار و دوا عراد و تب روانه در چند مزدوران داشت
تا بهت برج محکم استوار بر آورند و پنجه از ذرع دیوار بنهاند و صد و پنجاه تن شجاعی بجهت و حراست
بازداشتند و از آنجا باق در بند سفر کرده چهار برج نهادند و شش هزار ذرع دیوار برافراشتند و بکصد و پنجاه
تن شجاعی بکاشتند و در قوا و خانه میدان نزدیک برج کرده تن لکچکی بازداشت و میرزا فیغان که در حال
قانیات طریق عصیان و طغان برداشت پاشا خان سرتب را با دو فوج سمنانی و چهار صد سوار و چهار
عزاده توپ امور نمود تا قلعه او را بقوت و پیش فرو گرفت و میرزا فیغان بدات فرار کرد و بشاعت
صید محمد خان والی هرات جرمش معفو گشت و پاشا خان و امیر اسد الله خان حاکم قانیات و علیقلی خان
فوج دامغانی و میر علم خان پیر امیر اسد الله خان و ابراهیم خان کجی را که بدان حصین غلبه چند کار داشت
دولت نواخت و نوازش فرمودند و طاعت فرستادند و حدود و شور خراسان محط امن و امان گشت و این حکام
حاکم استلحه سفر سرخس را بقیسم عزم داد و علیقلی خان میرنجه و عسکر خان سرتب و دو فوج افشار و یک هزار
سوار خند را که از دار اختلاف بر سده بودند فرمود تا بجزیر لشکر و بیج سفر کنند چون این خبر بر جنس بر وند

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین قاجار

۵۲۷

اراض خان با شصت تن از بزرگان حسرت بقدم عمل و شتاب بشهد مقدس آمدند و علیقلی خان میرنجه و سامخان ایلمانی و عباسقلی خان و دیگرهای را از در ضراعت شفاعت برانگیختند و بر ذمت نهادند و پیمان دادند که هرگز سر از فرمان برنمایند و پنجاه کس از بزرگان ایشان همواره در مشهد مقدس بجزوگان متوقف باشند و پنجاه تن از ابطال رجال بلا امت حاکم السلطنه باز دارند و اسباب ایشان را داغ خدمت برزنند و دیگر مصیبت در قراولخانها حافظ و عارس ثنور باشند و سجن کردند که اگر کتین از مردم حسرت هرگز طریق مخالفت بردارند صد تن که در مشهد اقامت دارند پنجاه او را محاکم و تپاه کردند آنجا و هفتاد تن از ابا ظم ترکمانان مرو علی ساف کرده در مشهد مقدس بحضرت حاکم السلطنه پیوستند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده پیمان بنادند که جمعی از مردم بجزوگان بپایانند و در حدود و ثغور خراسان دست تعدی فرارزند از پس این وقایع محمد کریم میرزا از قبل علیخان عالم سیتان عریضه بحاکم السلطنه آورد و شرح اینکه چون مملکت سیتان از جمله مملکت محروسه ایران و مردم این مملکه و فرمان بردار کار در ایران بپایانند بگو آن است که لشکر سواره این مملکت در سایه علم شیرو خورشید که نشان دولت ایران است کوچ دهند و از کار در ایران دولت این کاران بچنین عنایت منقحر شوند بر ذمت نهادند ایم که در هفتاد و دو طریق که محل عبور و غارت اشرا بلوچان است کار و ایان و مجاهدان را عارس و حافظ با ششم لاجرم بخواستاری شفاعت حاکم السلطنه بوق شیرو خورشید از کار در ایران دولت بشرفیت و عنایت شد و امیر علم خان قاضی حسن خان جبلبلو از آن علم را تا سیتان جل دادند و علیخان با حفظ حشمتی که در خود دولت است پذیره شدند علم را بر سر قلعه سه کوه که خا و دشمن است و از عظم قلاع سیتان است نصب کرد و سپر خود را با تفاق بپایان دست محمد خان سیتانی و ابراهیم خان بهرام میر علم خان روانه نمود تا در مشهد برسم کرد و کان اقامت کند و لازم خدمت باشد و همچنان شاهزاده طعاب میرزای بنوید الموده فرامکند از کرمان بزرگان بلوچان را احضار کرد از ایشان پیمان بست که دیگر در طرق و شوارع از اشرا بلوچ زحمتی و زیانی بکس نرسد و از اشرا ف آن پذیره شد و سیف الدین خان و سالار مهدیخان و اعظم خان و مراد خان را خلعت کرد و شاد خاطر مبارکش بخشید و پذیره کشت چون حدود سیتان و ترکمان و افغان بنظام شهید محمد خان والی هرات نیز بپیروی کار در ایران دولت تنظیم داد و آنجا بکنند لجان چاکم ذکر شد چون اعدا کار کرد از قندهار بغرا و اسفرا آید و از آنجا با تو بجا و سواره و ده بعزم تیغ هرات پابل مالان برانده صید محمد خان نیز ساخته جنگ شد و از جماعت افغان هزاره و هراتی لشکری کرد و پذیره کشت و رزمی صعب پیوسته کرد بعد از کیره و از فراوان لشکر قندهار شکسته شد و کنده لجان هزمت گمان بغرا و اسفرا مراجعت کرد و آنجا شهید محمد خان برادر خود محمد صدیق خان را با جماعتی از خوایان افغان روانه کرد شاهنشاه ایران داشت و او روز پانزدهم صفر و در دوازدهم محله طهران کشت و روز نوزدهم بحضرت صدر اعظم یافت و از پس روز تجمعی بستان شاهنشاه خرسند کشت و چون چند صره در و سیم در دروازه ضرب هرات بنام شاهنشاه ایران مسکوک داشت با عریضه صید محمد خان و بسته چند از با قهای کشمیر بحضرت شاهنشاه و بخارنده ایخروف با تفاق آنجا از زمین خدمت بوسیده عریضه ایشان داد و بار غام بعرض رسانیدم و تاجدار و آخر بیع الشانی آنجا بخت و رخصت مراجعت داد و محمد صدیق خان و امیر خان و سردار صالح خان

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۶۲۸

و میر محمد خان و خوشدل خان و دلاور خان و فیض محمد خان و لشکری خان و سلیمان خان و مصطفی خان و
 آقا سی و نزل خان و سرفراز خان و سردار امیر خان و سردار تاج خان و امیر آخوند و میرزا عبد الله شاهی و طاعبد الله
 غم مفتی برات و ده تن دیگر از مردم آن بلده و بخلاص که اینها مفتوحه ما مبردا شدند و مقربان حضرت و صدایه دولت
 مانند میرزا کاظم خان نظام الملک و سی تن دیگر از اکابر و اشراف ایشان را و بیضا فتاهی بزرگ هر شب کین ایشان
 دعوت نمودند و آنگاه رخصت انصراف یافته مراجعت کردند و از پیش آن شاه شاه ایران شاهزاده مؤید الله و
 از بد تقدیم خدمتی بیکبار اختلاف طلب داشت و حکومت کرمان را بمحمد حسن خان سردار ایرانی باز گذاشت و
 پیش بمصنوب میر بخشی سرفراز شد و پیر و یحیی و یوسف خان منصب برقی افواج کرمان یافت و هم در این سال
 اسکندر خان زند حکومت مرند یافت و ابراهیم خان یزدی حاکم کاشان گشت و امیر علیقلی خان وکیل طبرستان
 آن بلده سرفراز گشت و هم در این سال شاهزاده امام علی میرزا فرمانفرما از عتقین غرب و عجم بعاد الله و لقب گشت
 و میرزا محمد مستوفی و وزیر آذربایجان قوام الله و لقب یافت و هم در این سال میرزا سعید خان که در پاکی فطرت و
 صفای طوین ساخته حضرت بود و بارها در تقدیم خدمت و حسن محاورت با و زاری دول خارج محبوب و متمن آمد
 منصب وزارت دول خارج سرفراز گشت و حاجی میرزا محمد خان کارپرداز دول ایران از حاجی ترخان
 کرده مورد ابلطف شاهانه گشت و نایب اول وزیر دول خارج آمد و احمد خان نوایی کارپرداز اول دول ایران
 از تعلیس طریق حضرت دار اسخلافه گرفت و قاسم خان برادر حسینعلی خان معیر المملک بجای او ما مبردا گشت
 و بیت و نیم جادی الاولی قول شیل و وزیر مختار و المخی مخصوص انگلیس روانه لندن شد و طامن صاحب
 شاهر و فریقیم دار اسخلافه گشت و محمد خان مصلحت که از ایران که مقیم اسلامبول بود رفته بجهان و در دوحه
 میرزا احمد خان نایب دوم وزارت بجای او ما مبردا شد و میرزا بزرگ قزوینی کارپردازان الروم گشت و هم در این سال
 ملا محمد مغانی که از اجله علی بود در آذربایجان فاقه کرد و امیرزاده بهادر میرزا در تبریز وفات کرد و سلیمان خان
 سهام الله و وزیر طهران هلاک شد و هم در این سال سیف کسر دولت عثمانی احمد و فقیه قندی از قبل سلطان دوم
 مأمور بفرار اسخلافه دولت ایران گشت و حیدر افندی مستشار بخانه و حاکم یک نایب اول سفارتخانه و خاله
 افندی نایب دوم و مختار افندی صاحب منصب نظامی و توفیق افندی باشی تن صاحب منصب و دیگر لازم خدمت او بود
 از قبل کارداران ایران محمد حسن خان نایب پیش آقا سی و نزل و سی و نزل و سی و نزل و سی و نزل و سی و نزل و سی و نزل
 نوری دادند و حسین خان وزیر باشی و حاجی از غلامان و غلام پیشین تباران او را استقبال کردند و روز سه
 پانزدهم ذی قعدة در آورده و روز بیستم ذی قعدة بقتل تباران پادشاهی نمود و از آنجا بحضرت صدر اعظم شرافت
 و از پس دو روز صدر اعظم او را باز دیده فرمود و هم در این سال هنگام تحویل محل در بلده مشیر از برای بالاکرفت و متر اکم گشت
 و تکرار بار که هر یک بمقدار بار بخی بود و بسیار مردم و مویشی را از آنجا و کوکوخه بگشت مراجعت کردند و صفات حدیث
 بر دوی میشت بستی گفت که قبایل و شهر که در سایه خیمه روز گذرانده چون ده خیمه پسران میخواست بود و آلات نخاس مانند
 مرغل و طبق بر سر یکده میشتند و جنهای تکرار نخاس را در هم میگشت و جذب بر سر مردی میخورد و آمد و هر دو چشمش
 بیرون افتاد و هم کشته بیک خنجر تکرار امیران روز هزار شغال برآمد

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

۲۰۳

مأمور داشتن شاهنشاهی ایران عباس میرزا را بتوقف مقامات عالیات
ازین پس مرقوم شد که شاهنشاهی ایران برادر کثیر خود عباس میرزا را بکمر بستگی و فرمان کرد که بتعلق
مادر خود در آن لایحه اقامت کند و با موبک پادشاهی کوچنده و چون مردم مجهول بیشتر بطلب میرزا مجهول اند پیوسته
اشتیکی در کار و در هم افتادن شرار و زانیستی خاطر و پیشانی بادی و حاضر را طالب جاب انده بعضی از اعیان حضرت
منسوبان خانواده سلطنت از بعید و قریب با بلیغ و مآلت و مکتایب والده شاهزاده عباس میرزا را بر می آنجهند تا
شاهنشاهی ایران حشمت و مکنات پسر ابراهیم بر زیادت طلب کند بلکه از پر او ولایت عمد و نیابت سلطنت بخواند
و همچنین برقرار است که در میان سلاطین قاجار کسب لایت عمد بانزد در کند از و همچنان مردم ایران سر بر بیکار در میان
و اگر همه از پادشاه طغی برینع زینت ممد باشد او را بولایت عمد بر دارند و تاج پادشاهی از کار او را و او را درین
چون صدر اعظم از غواهی مردم فتنه جوئی و پذیرفتن والده عباس میرزا کلمات حلیت آینه ایشان را آگهی یافتند
شد که مباد از روی شاهنشاهی غیور از برادر بر سر نخود و نزدیکیان او را بکنجه انکند و یا نیزان غضب افروخته کنند
جمعی از منسوبان خانواده سلطنت سوخته کرد و لاجرم بمصلح و صواب نزد بیکتر دانست که شاهزاده عباس میرزا را
باشمت و شروئی که پادشاه زادگان را سر او اراست بجانب مقامات عالیات کوچ دهد و دست مردم مفید را که
بجولات نقاشی و تخنیلات شیطانی سخن کند از و باز دارد و پیش نخستین نزد یک بعد تن از بزرگان بحرب کاران میرزا
انجمن کرد و با ایشان سخن در میان گذاشت و پشت و روی این امر را کشف داشت تا تمامت آنجاخت باصاات را
حسن تدبیر او را ستایش کردند و آنجا که بر بار شھر بار آمده خواستار شد و محاسن این اندیشه را بر او اراستار داد و چند که شاهنشاهی
ایران میرزا محمد خان کرکشیک را با جاعی از علایمان رکابی به ارا لایمان قم فرستاد و عباس میرزا را با اتفاق والده او
تمامت اموال و اطفال و آلات و ادواتی زرین و سیمین اندوخته داشت روانه مقامات عالیات نمود و بر زیادت ادا این
فرمان کرد تا هر ساله از خراج ایران زرین لایق به و بر بند تا بعت میش و خصب نفعت معیشت کند و در کار خود را بحسب
علوم و تحصیل آداب جمیع بر پای بر دو هم در اینحال روز عید فطر شاهنشاهی ایران صدر اعظم را بشیریه کی بقبضه
بالماس و دیگر جوهر که انبهار صعب بود تشریف کرد تا او هنر سیف و علم را با قرطاس و قلم و قوام باز نماید و غازیان
سپاه را چون دیران درگاه آموزگاری فرماید برادر صدر اعظم میرزا افضل الله وزیر نظام از آواز با سحان و وعده
به پند که صنیع خاطر او بود و بفرمان او کرده بودند بر رسم پیشکش ارسال یکماه پادشاه داشت و مورد الطاف
و اشتقاق آمد و خود نیز روز بعد هم جادی الاولی دار و دار استخلاف شد و صاحبان مناصب نظامی مردم سایه
بر حسب فرمان او را پذیره شدند و با حشمتی که در خزانه و در آوردند و هم در اینحال شاهزاده احمد علی میرزا در آن
طهران برود و جهان کرده و در باطنی شوشتر سجائی که در در کار باستان بیان شد شوش بوده کاخی از زمین
و غنچه یار که او را و شیر دراز دست کویند و نشیب خاک پذیرد و سی و شش ستون با زبالا از سنگ خام داشت و چنانکه
خشب درخت کجاء رفته بود بر یک شست و شست برینان آمده و بطنی زر مسکوک که نقش آن بر تصویر بود نیز پذیرد
ذکر در احوال شاهنشاهی ایران ناصرالدین شاه قاجار است که در سال یکصد و بیست و شش و هجری
در سال یکصد و ده و بیست و شش و هجری چون یکجاخت و میت و هشت دقیقه در شب دوشنبه و بیست و هجری

از غروب آفتاب سپری شد مطابق سنت ترکیه اوایل آفتاب از حوت مجمل تحول داد ملک الملک محمد ناصرالدین
قاچارشمن حیدری بیای برده از پس آن نظم لیدان و امصار برداشت اسکندر خان سردار بکومت خوی و ن
افشار آمد و چون از قبل رعیت خوی در حضرت سلطنت اظهار سخت کردند ملک الملک محمد ناصرالدین صدر عظمی
دو دزد هراتوران از خراج دیوانی آن بدختجیف رقم کرد و نیز مثال داد که معادل یک هزار تومان زر مسکوک در تعمیر عمارت
خوی بکار برد و میرزا آهنگران حکومت نهاد یافت و مرسلب خان سیرش سرکرده سوار خزل گشت انگار شهرت با جدا

تقریریں

نیابت صدرت
نظام الملک

آن کو هر و فروغ آن اخبر و بمبصیابت صدارت مفتوح گشت و شخص دوم ایرین قطب آمد و حکم رفت که در میان امور مملکت مداخلت اذیند و وزعت و سین باز پرس کند و بشان تمثال پادشاه و حامل مخصوص تشریف یافت و شاهزاده طهاسب میرزای سید الله و له بر حسب فرمان حکمران همدان گشت و عبدالباقی میرزا پسر ویش را به نیابت حکومت روانه همدان داشت و میرزا فضل الله وزیر نظام حضرت حاجت و آقا سید احمد اسرار و شرکت

و بعد از ورود بان اراضی خمره میرزای حشمه الدوله چند مرابضیت پذیره او کرد و قایدان سپاه و سران سرکرده گان
استقلال او را استعجال گرفتند و او را با جثمی لایق درآوردند و از پس این وقایع خبر فراسان و فشمه مرو چنین بعرض رسید
که چون محمد امین خان والی مملکت خوارزم اسباب تسخیر شهر مرو و تحویب آیین لمبه فرمود و عبد الرحمن که خلیفه مرو بود

سنگ شکن

چون این بدانت فرزند خود رحمن ویردیرا با پنجاه سوار روانه مشهد مقدس نمود و بجام السلطه که آنوقت حکومت خراسان داشت عریضه کرد که شهمرو و محال آن که از اراضی خراسان و در حوزه فرمان شاهنشاهی ایران است اینک بخت محمد امین خان ایران میشود از خوشنیتن حاکمی بر کارید و رعیت این ولایت را از بربط و

مردم از هیچ محفوظ دارند حاکم این صفت صورت حال را بر سر سده سلطنت رسانید و بخواهید که در دربار
دولت عباسی خان در یحزریا یکصد و پنجاه تن سوار جنگجو متبرک و کیسل داشت هنوز یکماه تمام شمرده شد که
محمد این خان میرق ملک تاسانی برافراخت و باده مرارتن سوزده و پیاوه از خوق بیرون تاخت و همه جا شتاب
طی مسافت کرده بخار مرآمد عباسی خان با آن سیاه قلیل ساخته جنگ شد و از مردم مرو نیز لشکری بباخت

ان فہم ہر دو
زیت کردن
خرمان ادا

د ان د راضی چی غوښتونکیان مالکونه
په احوال و سوار کی په دروغو سر او کړن و خنډور

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

۶۳۱ در قریاب که شش فرسنگ تا مرو سافت است باز داشت و خود تا حقوق خان کشید پس امیر محمد خان از مردم محارمه
و مرضی و اراضی عبید و قریب بنوا و نوید فریاد و در قریاب ساکن بخت چند که بجز از خانوار انجمن کرد آنجا به برنجت مردم و
پرداخت و چند آنکه توبت از نوب و غارت دست باز داشت هم مردم و مجای قوه و ملاستلا بدو نه از بهر آنکه خد کت
بجام حصا کند و اجنای اثار و ضبط غلات خان حقوق بروی تاخت و هر چه از باغ و زمین ته بود ما خود خست
و اینوقت بکھر و اراکندم بپانزده تومان زر سکوگ مباداشت لاجرم اعیان مرو صورت حال را بحاجام السلطه مکتوب
کردند و او در سده سلطنت معروض داشت و شاهنشاه ایران فرمان کرد تا از خراج دیوان سلطنتی زر سکوگ برسم
بر مردم مرو بزند و حام السلطه سپاهی لایق از بهر حفظ و حراست آن اراضی کوچ دهد و چنان افتاد که قبل از آنکه ازین
رزو این شکر به ایشان رسد کاروانی بزرگ از بخارا بجانب مشهد کوچ میداد و در منزل چهار چور مل اقامت انداخته از
بیم مردم قریاب نیروی دانه بن برداشتند و از سیطرف میر محمد خان جمیدی با هزار سوار از بک و مینه و سالار
از مل تن در سواره ایشان امتداد فرصت میداشت بهادر خان حاکم مرو چون این بدانت سخنان سبزواری
باصید سوار بیرون فرستاد و دو فروغی چارچوب با میر احمد خان و چار شد از دوزیر بر صف شدند و جنگ پیوسته
بهادر خان مروانه کوشید و دویست تن از سواران او را مجروح و مطروح ساخت و ایشان را بجانب مینه فرست کرد
و ده نیر سوار آنجا حراست روانه مشهد داشت و کاروانیان را بسلامت عبور داد و این بکام دویست تن از زرگان
مرو طریق مشهد مقدس گرفته بحضرت حام السلطه آمدند و بشرط کرد و کان در مشهد اقامت جستند لاجرم حام السلطه
سه فوج سبزواریان را با پانصد سوار و شش عراده توپ و چهارده و قورخانه با بمبیل خان سرسک برادر عباس
قلیخان میر نیچ سپرد و بجانب مرو فرستاد و خود نیز تاق در بند کوچ داد و اعیان سرخس را حاضر کرده ایشان را
از جور شکر بطرف مرو انگیز داد تا بساوا از قبل خود بیدار شوند لاجرم بزرگان سرخس نیز با لشکر کوچ داده و از ایشان
خود علوفه و آرد و سپاه را آماده داشتند تا کوچ بر کوچ با راضی مرو در آمدند قریب بمرو هزار سوار قریابی بر ایشان
در آمد و لختی مصاف داده بزمیت شدند و سپاهیان بکشت در کنار آب مرو و اتراق کرده و روز دیگر مشهد در آمدند
آنجا حام السلطه پریق شیر و خورشید با قدر ناب کشتان دولت ایران است بصحبت محمد خان کندی پللی و اما سیل
بیک روانه مرو داشت و خود از اتراق در بند مراجعت بمشهد مقدس نمود و این بکام کار دران دولت او را
حاضر حضرت دار الخلافه خواستند و حام السلطه از مشهد مقدس راه برگرفته بخت و پنجم شهر شعبان در
طهران کشت و قبیل آستان و شاهی نموده مرو و الطاف و اشفاق آمد

تفویض لایت دولت ایران بشاهزاده ناصر السلطان معین الدین میرزا حفظ الله تعالی
یا و کار دو مان منور و یون و جم معین فرزند ملک الملوک عجم شاهزاده معین الدین میرزا روز یکشنبه
شهر ربیع الثانی در سال یکصد و دویست و هشت و هشت هجری چهار ساعت از آن شش که آفتاب درجه بیست و نوزاد
کند و در آن محله طهران متولد گشت و بی نیرماند پرتاب از دوسوی نژاد و پاترش بفتحی شاه قاجار بسته شد
چهار ماهش تاج الله و که که بمحجوب ملک و دولت و قدر شاهزاده سیف الله میرزای پسر محفل شاه است و نسب پدرش
شاهشاه جهان بافتحی شاه روشن تر از مهر ماه است چنانکه در اینجا ببار که بر قلم شد منع القه این مولود بچند

بدسیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

پایه واده سپردند تا در سرای سلطنت روز تار و زما و تاه ماهی بالیده کشت و پس از پنجاه برای تقدیم خدمت ا
 ساسان میرزای پسر شاهزاده حسن میرزای بهادرالدوله که بزرگ عقل و حلیه و زیور ادب و حسن تواضع ارباب
 یقین یافت و روز سه شنبه بیست و پنجم شهر رمضان در حضرت شاهزاده اللهباشی کشت و بجلعت شاهزاده فرزند
 و چون پادشاه را از ولعیدی که نیر نباشد و شاه شاه ایران حسین این شاهزاده افزون تر از والدین کرامت طری
 آثار سلطانی و کشورستانی مطالعه میفرمود مشهور ولایت عمده از قندهار و دروایت و روز یکشنبه بیت و یکم شهر ربیع الا
 که گذار و دیت و شصت و نه سال از هجرت بنوی سپری بود چهلانست و چهل دقیقه قبل از غروب آفتاب او را
 بنصب ولعیدی اختیار نموده و در سرزای سلطنت جناب شرف صدر اعظم و تمام شاهزادگان و عموم ارباب
 و ارکان دولت و همچنان وزرای دول خارج بکن شدند و شاهزاده را با تاج و حجابی که مخصوص صنعت ولعیدی
 ساسان میرزا در آنغوشش گرفته بمیان آنجن آمد و صدر اعظم او را در بزرگفته برسد بختی که از بهر او کرده بودند
 جای داد و تمامت بزرگان سرفرو داشته او را بولایت عمده سلام دادند و از پس آنکه میرزا کاظمی ن نظام الملک
 به نیابت صدارت کبری منقوضه چنانکه مذکور گشت وزارت ولعیدی را با او تفویض یافت آنگاه از بهر آنکه سکنه
 ممالک محروسه منایر پادشاهی رقم شده و بدست سرخان سبک سیر بهر شهر و بلد انفاذ یافت در همه بلدان
 و احصار رعایت و رعیت بساط عیش و عشرت گسترده و بدین سکرانه کوس شادمانه نوا خند و هم در نیال سراسر
 سلطانعلی خان پسر کهنه لجان والی قندهار از جانب پربا عریضه و پیشکش طریق حضرت دار اسخلافه گرفت و از
 راه کرمان طی مسافت کرده فوّه هم محرم وارد طهران شد و محمد خان میرپنج و حاجتی از سربستان و سرهنگان
 و محمد حسن خان نایب ایالت آقاسی او را پذیره شدند و با مسکناتی لایق در آوردند و روز بیت و یکم محرم او را صد
 دیدار کرد و روز بیت و یکم حضرت شهباز با رجب و پیشکش خویش پیش گذرانید و چون آثار صداقت از دیده او
 مشهود شد شهباز را قیاد او را بمطهرالدوله ملقب فرمود و همچنان بر حسب خواستاری او فرمان شد که میرزا رضی خان
 پسر میرزا هدایت الله وزیر کردستان که در مدرسه دار الفنون از مرتبه تعلیم بمقام تعلیم ارتقایافته بود با اتفاق او مامور
 که سفر قندهار کرده در آنجا از مردم و لا و چند فوج که زیده کند و رسم جنب و نظام ایشان را موز و کار داران ایران
 معادل چهار تومان زر سکه و هزار قبضه تفنگ برای ساز و برگ سرباز او را سپردند و سنجلی بر ذمت کنند لجان مقرر
 داشتند که آنجا حاکم سربازی که میرزا رضی خان بنظام میکند روانه درگاه پادشاه و در تاهواره در در اسخلافه
 طهران حاضر نمایند باشد الا آنکه در قندهار حاجتی افتد آن بهتکام سرباز قندهار می بریزد از آن افواج نظام
 چه آنکه حاجت باشد روانه قندهار خواهد گشت و اگر کتین از سرداران قندهار رومی دل از دولت ایران بکوه انداختند
 و فرزندان او دفع او را واجب خواهند داشت مع انقصه میرزا رضی خان معاذ علی مسافت و در آمد نقشه های کمال
 و چند ماه در آن بلده اقامت جست و دو فوج سرباز نظام کرد این امر بعضی از کارکنان مجلس قیاس قندهار و چند کس نزد
 فرستاده خواهند آمد و او را بنویذ بفرمید و رومی ل او را از دولت ایران بکوه انداختند و او نقشه چون تو بطریق نیست و
 جماعت همی شوی و مردم ایران بیشتر شیعی مذاهب اند بهتر آنست که پشت بایشان کرده سفر مسمی کشی گیری تا از دولت
 انجلس بده بکمال یابی چون چیدن از مردم قندهار نیز تقویت مردم انخیز میگردند کار به سرباز رضی خان و سواران

شرح سلطنت و جهانگیری با مرآت السیاح و قاهر

۶۳۳

لاجم براسب چایمان سوار شده از راه بلوچستان طابع و یوگون بجایان آمد غلام حسین خان سپهدار حکومت گرن داشت اورا فوارش و نواخت فرمود و معادل هزار تومان اورا سزای مسلمانان اده روانه دار اخلا فرمود و از آن پس بفرزات شد چنانکه در جای خود نگه میداشت مع اعقده شاه و ایران بستانج و صوابه بدجانب اشرف صدر اعظم مظفرالدوله را با چهل تن از بهرمانان او بهکام مراجعت طاعت فرمود و افزون از دو هزار تومان از مسکوک عطا کرد همچنان از بهر سوار کند لجان و برادرانش رحم دل خان مهر دل خان اکانه تشریفات مکانه انفاذ یافت و چون شیرعلیان پسر دوست محمد خان الی کابل با هم خود کردند لجان زلال صفاء و صفوت را بنجار و طاشک منازعت و معادات مکرر داشت و آغا خضومت و مبارات نمود شاهنشاه ایران عبدالله خان سیت نیز با منشوری چند فرمود تا ایشان را دیده اند که و این کردار را بهیچ راز میانه برگیر و هم در این حال کار داران دولت کالکه سوار می صحبت شعبانغلی خان از برای حمید محمد خان ظهیرالدوله وانی هرات انفاذ داشت و بدین ملاحظت استعقال و استبداد اورا در حکومت بر نیات کردند چون شعبانغلی خان بظواهر هرات رسید حمید محمد خان با اتفاق ایمان و شرف هرات پذیره شد و بدین شکوه مسافری عبید را پیاده در نور دیده و سرور امیرخان با اسبهای ختانی و اسبها و بغله و اسبها داشت عبدالریدان امیرخان در انکافه و سایه بن عریضه و پیش برض با مبتلا شده و درع جان گفت کار داران دولت محمد خان برادر او خوشه لجان پسر او را بطیبت و طاعت خوشدل شد و ظهیرالدوله را نیز منصوبه شان تشریف فرست سفر کردن سلطان سلاطین ایران بچمن سلطانیه و بچمن شدن سیه سواره و پیاده و دیگرگاه سلطانی از پیش در ذیل احوال جناب اشرف صدر اعظم رقم شد که شاهنشاه ایران بقیمم غزم داد کرد و رزی چند سرپرده سلطانی را و چمن سلطانیه افراشته دارد و بیشتر سواره و پیاده و سپاه را در یک بچمن عرض ده از اینجاست که سلاطین ایران در تحویل یلاق بیشتر وقت در چمن سلطانیه اوتراق کردند و در کارهای میرفت که بخواستار کار کردار دولت درویش سلاطین ایران سفر سلطانیه را آهنگه نفرمودند تا مبادا در حدود و ثغور مملکت روضه نری و دیدار در اینوقت که اتحاد و ولایتین ارتباط ذات من میداد بصوابه بد صدر اعظم ملک الملوک عجم آهنگ آن از این فرمود در اینوقت کار داران دولت عثمانی اندیشناک شدند که مبادا ازین لشکر که در سلطانیه انجمن میشود جاقی ملک تا خستی کنند و ازین پهنه و روی که در اراضی قطور کردند چنانکه بدان اشارت شد کفری کشند لاجم و زاری و تنگ و انجلیس را بر انجمنند از درخواستاری پرون شده شاهنشاه را از تقدیم این سفر باز نداشتند مع اعقده تحلیک و تمبک افندی سفیر دولت روم وزیر مختار روس و انفورکی و شیل صاحب وزیر مختار دولت انجلیس بحضرت اشرف به تیاری رسل و رسائل عیدیه ابلاغ دادند که صواب آنست که ملک الملوک عجم سفر سلطانیه را بد حکومت احوال فرماید و دشت خاطر کار داران روم تبرک این رکعت بنماید و دیگر آنکه این بهکام که مرض و باراد تمکلت طعنه بنهایت است چند آنکه مردم پر اکده باشند که زان سپند همانا صد هزار مرد لشکری بجای ای بچمن کردن و دست و پا از پا آوردن در شریعت سلطنت قرین نیست نخواهد افتاد و دیگر آنکه چون دشمنی لای خضومت نفرات و حدیث جنطی عظیم امری واجب ناخسته بر باید خواند پادشاه را کاست و لشکری به بن شگونی از دست چون طبع اینکلمات در چند ماه تحواریافت جناب اشرف صدر اعظم بدینگونه پاسخ فرستاد که بختیتم کار داران دولت عثمانی

چرا باید مقبولات نفائی عمود و مواثیق دولت ایران را که چون که کران سنک هرگز متزلزل نشود حمل گاهی
 کند از نه و چنان دانند که پادشاه قوی باز و خصمی خود را با دولت روم پوشیده میدارد تا روزی منافقانه این را از
 از پرده پرون نکند باینکه ماکس بوزیر بغداد فرستادیم و پیامی که انیک بیت فوج سرباز ایران قریب بارانچ
 عراق عرب روز میگذرانند اگر شمار حاجت افتد ایشان را حاضر داریم و نظم قبایل اعراب که یک نیمه مملکت شمارا خراب
 بکارید تا چنین آشفته نباشند همانا کار واران دولت روم چون احقاق حقوق دولت ایران را بخود اندوخته و در
 قطور و دیگر کارها ما بهنجار رفته اند از کفر کردار خویش این نیست و همیشه بدو وطن قدم زنند و اینکه کیفیت جزای را
 و با بر حد نیست و در چنین داهیه این سفر خواهد کرد و همانا آن هنگام که شاه به سج این راه فرمود و ملای و اطوری
 انداخت و اکنون روان باشد که اینگونه حوادث در غم شما نه فتوری اند از دود پادشاه را از آسنگ خویش باز دارد و این است
 مردمان در اوامر و نواهی شما نه منتظره ای باشند و اینکه از نبل خزانه و نقصان اندوخته در تجمل و شرف و بیخ و بن
 کردید از در مهر و صفات است کلن نیست که خرج را با و شما بن و علی شمارند و سلاطین ما تقدم حکمتی اندیشیده اند و هرگاه
 سفری از بهر جنگ واجب نشد است کوچ و ادون به بیلاق و قشلاق را پیش گرفته اند تا لشکر از اهدا و سفر باز نماند و
 آلات و ادوات حرب و ضربتی دست نشود تا نگاه در ماند و در شکستای وقت تدارک نتواند چنانکه سلطان تاجدار
 فتحعلی شاه هر ساله سفر سلطانیه ازین روی میگرد و نیز ما را با شما که در زاری روس و انگلیس هستید سختی و یکوات و آن است
 که پیش آمده که کسی هزار تن لشکر عثمانی را با راضی و آن کوچ داد و در امانا طولی لشکر گاه کرد و هرگز با ایشان اینگونه محاوره
 و مناظرات نیفتد به با محمد چون سخن بدینجاریه و روزی چند کار بد بگونه میرفت بخواستاری جناب اشرف
 صدر اعظم ملک الملوک عجم بدین شرح دستخطی در قم فرمود و بوزاری مختار روس و انگلیس فرستاد تا یکبار ه مطمن خاطر
 همانا بکلمات ملکانه وزیر مختار را سلطان فرمودیم و هم این خطمی نگاریم و منو که میداریم که سفر کردن ما در حین سلطنت
 برای سیر در ممالک داخله و عرض دادن سپاه است و هرگز درین سفر لشکر سلطانی با راضی دولت عثمانی تاقین
 نخواهد کرد و از اندیشه مسافری مقیم دارالعهاده اسلامبول را نیز انگی میباید تا مطمن خاطر باشند مع القصد از
 پس شهادت تاجدار عزیز خان اجدان باشی را که تاکنون در تقدیم خدمت کوی سابقیت از کفاره ر بوده داشت
 بخواستاری صدر اعظم مورد اشفاق شما نه نمود و او را بمنصب سرداری کل عساکر منصوره سرفراز فرمود و باین
 تعال شاه که بالاسس کراهنای صیغ داشت و حاجلی که مخصوص این منصب است تشریف کرد و او را با حاجی
 امرای تومان و میران پنج و سی عراده توپ و کوهی از سواره و پیاده بنقلای لشکر روان داشت و نیز فرمان
 که از مالک محروسه سرباز و سوار بجانب حین سلطانیه سفر کرده در پتم شرف و پیاده در آنجا حاضر باشد و در کل
 پست روزان پیش که شاه ایران جنبش کند کوچ بر کوچ تا حین سلطانیه عمان باز نخته و لشکر که در آنجا
 بود قبل از ورود توپک پادشاهی عرض داد چنانچه هزار تن بشمار آنده پس ایشان را بنظم بداشت و خیمه ها را اطاب
 با طیب پسته کرد و از مینوی شهر یار تاجدار روز سه شنبه هفدهم ذیقعد از دار اسخلاف حیمه سرون زد و فبا
 اشرف صدر اعظم و کوهی از شاهزادگان و بزرگان و قواد سپاه و اعیان در کاه و توپخانه و زینور کخانه و سپاه
 سواره و پیاده بملازمت رکاب در قریه امیر آباد فرود شدند باینکه در این وقت مرض و باد و شر ممالک ایران

جله سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ المراسم

۵۳

چون روانه است که یحسان و ستیاب و سفرای ایشان آنجا که در دربار الملک دولتی از دول بسیار ملقا مت یخته
در هر سرائی که سکون اختیار کنند برقی افراشته دارند و شادروانی که نشان دولت خویش بر آن کرده اند از فراختر و
چنانکه برای مختار دولت روس و انگلیس و فرانسه و حضرت دارالخلافه طهران به نیکو نه زیستن دارند اما سفیر هیچ دولتی
در دربار السعاده اسلامبول علم خویش افراخته نداشته چه از سخت روز اولیای دولت سلاطین روم بر این قانون بوده
و سخن بر این نهاده اند که بجهت حثمت شریعت و تقویت اسلام رایت جواهری که بر دین مانده و در نفس اسلامبول افراشته
نباید داشت و بر تشدید این مبانی و اسکت و زرای دول متجا به باد و ملت ایران نیز همین معالمت کردند و وجهه جامه اسلام
رعایت نفرمودند لاجرم نهالچی روم در دربار اخلافه طهران بستی افراخت و نه سفیر ایران در روم نصب رایتی کرد این
تا احمد و فقیه فندی سفیر کبر دولت عثمانی در کاه سلطانی آمد بعد از درود و در اخلافه طهران بزرگیک کار داران
دولت پیغام کرد که من با اتحاد و ولایت و وجهه جامه اسلام بپرت دولتی افراشته خواهیم داشت کار داران دولت
ایران از قبول این منقول ابواب استخفاف فرمودند و سفیر کبر دولت عثمانی اسحاق و اصرار همی نمود چون جناب اشرف
صدر اعظم خواست بقانونی که رسم دولت و یاسائی که سنت سلطنت است او را پاسخ گوید و زرای دولت روس
و انگلیس را در میان حکم ساخت و بدو لغاری وزیر مختار رسید و شیل صاحب وزیر مختار انگلیس روز شنبه بیستم
شده صفر این خبر فرستاد که شایکات آگاهید که در میان دولت ایران و روم با قدمت اتحاد و سابقه و دود
هیچگاه نبوده که سفیر ایران در دربار السعاده اسلامبول یا ایلمچی روم در دربار اخلافه ایران نصب رایتی کنند علی
افراخته دارند و در این از نه متعار به بسیار کس از اسلامبول بفرات ایران رسید مانند اسعد افندی و کمال
افندی و صارم و ساحی افندی و نامق افندی و سچیک از ایشان در طلب این نام و نشان برینا ند و این
که احمد و فقیه فندی ایلمچی کبر دولت روم از راه برید پتوانی پیام کرد که من رایت دولت خویش را در سرای فرات
بلند خواهیم داشت کار داران دولت پاسخ فرستادند که چون استقرای این کار امر حادثی است بی آنکه من و لیتن
بالبلاغ رسالات و ارسال مکاتیب این سخن بپای رود و بر رسم قواعد دولتی قرار نگیرد نزدیک اولیای دولت مضا
نخواهد رفت ایلمچی کبر بدین پاسخ جواب گرفت و بر حجت و شتاب بنفر لاجرم شمارا که من و لیتن میمانی بوده اید بر رسم
یاسائی دولت ابلاغ میکنیم که اگر پرتق دولت عثمانی در پای تخت ایران افراشته شود و کار داران دولت ایران خط
حثمت دولت روم را واجب شمارند و از در طرد منع بیرون نشوند امضای این قضا تا وقتی است که فرستاده تا سور
اسلامبول بقدم عمل و شتاب طی مسافت که محمد خان مصلحت که از دولت ایران آگهی بدو پتوانی پرتق دولت
در سور اسلامبول افراخته کند هرگاه کار داران دولت بی از در منع بیرون نشوند و در پرتق افراخته خواهد بود و اگر نه
دولت روم را فرود خواهیم داشت مع انقضای احمد و فقیه فندی چندان شیخه انجام این امر بود که بی اجازت اولیای
رایت خویش را بر افراشت کار داران دولت ایران او را بحال خویش بگذارند و بتوانی میرزا الطغی نقی که از
نمور سفر اسلامبول فرمودند و محمد خان مصلحت که از حکم فرستادند که رایت دولت ایران در خانه سفارت افراشته
و در خانه یکی و نشان صاحب نیز ایلمچی روس و انگلیس که در سور اسلامبول قامت داشتند کتوب کردند و نشان از فندی
آگهی دادند میرزا الطغی را و برگرفت و بعد از رسیدن اسلامبول به ثور خویش را برسانید و یحسان روس و انگلیس از

شرح سلطنت و جانشیری ناصرالدین شاه قاجار

۶۳۷

آگاه شدند و محمد خان مصلحت کرد از بی آنکه لمحه کار متبویف کند رایت دولت ایران را در اسلامبول از در سفارت برداشت
و چون این حدیث کشف افتاد ناظر امور خارجه در دو منبع و یا سه و یا سی و دلی و اورا کتوبی کرد و خیرالدین شایر ارجاع
فرستاد و پیام داد که کار داران دولت عثمانی هرگز بدینکار سر در نخواهند آورد و این نقل بر خاطر نخواهند گذاشت و این
روس و انگلیس نیز بداند که کار داران از افراختن رایت دفع و او نه و در پایان امر سخن بر این بنا اند که محمد خان پرق خویش را
فرو داد و در و بپاشد تا در در آن خلافت طه ان بصلح و صلایه و وزیرای محترم روس و انگلیس این سخن سی روی و محمد خان صورت
حال را عرض کند که ده انفا و در آن خلافت طه ان است و جناب اشرف صدر اعظم و وزیرای دولت خارجه را پیام فرستاد و آن
داد که نشور شاه ایران پرون این شرایط صادر نخواهد گشت تخت انکه رایت دولت ایران در اسلامبول پرون
دولت عثمانی در پای تخت طه ان افراخته باشد و اگر نه هر دو رایت فرو خواهیم داشت و دیگر آنکه سفارتخانه دولین را
در دار الملک با اختیار کار داران دولت باز میبایم هر یک که خواهند از دور و نزدیک بنامه انشکام اگر ویای دولت عثمانی
بیرون اسلامبول سفارتخانه ایران را بگذارند و اجازت بر کشیدن پرق دهند تا نیز ایشان همان معامت خواهیم
و بخار و کی و شیل صاحب پاسخ فرستادند که این سخن را پوشیده نتوان داشت که دولت ایران را در اسلامبول علم فرست
میباید و حق است لکن کاهی مصلحت وقت واجب میدارد که کس مطلب حق خویش پرون نشود و چنانکه بسیار بداند
که دولتهای بزرگ فرنگستان و انت از حق خویش دست باز داشته اند و چون کنون بیچکیا از دول فرنگستان در نفس
اسلامبول علی غیر اخذ اند در چشم ایشان عظیم نماید که دولت ایران نصب رایت خویش کند مواب آن است که شاید
این سخن نکوید و از پنج دولت فرنگستان برتری بخویند جناب اشرف صدر اعظم گفت پرق از ملزومات خار سفارت است
و سنا به تخانه ایران از سخت روز در دار السعاده اسلامبول بوده و در چشم املی دول خار عظیم نموده و پرق که جزو
خانه سفارت است چرا باید بزرگ بنامه و همچنان کار داران دولت عثمانی آنروز که سفارتخانه ایران در اسلامبول نهاد
میباید به وقت نظر بروند بعد از استقرار خانه سفارت افراشتن پرق احداث طعن و دق نخند و احمد و فیک احمد
سخن بر این دارد که دولین ایران و روس و روم باید یکروز در محاورات و مساوات باشند : جانب مکدی کرد و در برابر هیچ مرد
حفاظتی فرو نگذارند و ایک ما اورا در افراختن پرق دفع ندایم و محلت نهادیم تا از اسلامبول خبر پناورند و این نسبت
بسفارت دولت عثمانی بده بزرگ بود آیا دارای این بده مارا چه نصیب خواهد کرد و با بعد هرگز دولت ایران از خویش دست
باز نخواهد داشت و پرق اورا افراخته نخواهد گذاشت و وزیرای روس و انگلیس گفتند سخن شایر حق است لکن در کار بیرون
افا و است که اگر شاه اسلامبول نصب رایت کند از پنج دولت فرنگستان شش و متفر و خواهیم بود چنانکه این
بر دولی خصم نماید جناب اشرف صدر اعظم فرمود هتد جاسده اسلامیته در پاسخ این سخن بر دلی قاطع است چه در میان
از امور رسوم سفارتی و دیگر معاملات از شاماستش و متفر و غم خستین از عمو و سیالغ و از منده ماهینه در اسلامبول از سفارت
بوده و شمار این نیست بلکه آن روز کار شایر هیچ سفیری ماموری نبوده و دیگر آنکه سلاطین شاکه بزرگترین پشرا سلاطین جهان
امر در بیچکیا دارد که معظم مسجد الحکام راه نگذارند و اگر گس از رعیت ایرانی بکلفت و دحمت به انجام دادند و از هر روز
دستی نباشد و از یکونه چیز بسیار است که از شام صفر و متفر و غم شایر اینهمه را از پس پشت انداخته و از فرنگین علم
بر داخته مع العصه خن مختصر خواهد کرد آیا سخن دار افراختن پرق از در حق باشد یا فرونی طلبیده با ششم وزیرای روس و

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۶۳۱

ناچار گشتند در این امر شراحتی بود صدر اعظم در پاسخ گفت دولت ایران از حق خود نخواهد گذشت و شمار که در میان میانه
 بزرگید چاقو ده که بخش را که زیاد طلبی کند از طلب پهلو ده باز نیندازد بگفتند که رضامیدمید ما صورت حال را بکار و دارن
 دولت خویش معروض میدیم تا بدایم که سخن ایشان بر چه خواهد رفت صدر اعظم فرمود ما را بدین کلمات ملاحظه مینماید که
 طلب حق خویش تقاضا نخواهیم و زید شما خود صورت و ولید و از قبل دولت در در اسخلافه اقامت آریه با بجلد بعد
 گفت و شنود فراوان در پایان امر کار بر این نهادند که پیرق دولت ایران در سوزر اسلامبول و رایت روم در در اسخلافه
 طهران در نصب عموم و کشیدن شاد و این فرد آورده و فرو نهادن تساویان باشد و هیچیک را بر آن دیگر فصلی و
 نباشد و بهنگام مراجعت احمد و فقی افندی به از السعاده اسلامبول بخوارستاری و در میان بدین روش نکار شجر رفت خطی
 کار داران دولت ایران گرفت و خطی بخط و خاتم خویش بپیرق طرفین را در انداختن پیرق در سوزر اسلامبول و در اسخلافه
 طهران بشرط برابر داشتن محل سفارت و تساوی بودن حدود این امر کار ایتی نخواهد رفت و تاکنون با فاضل علم که
 شاد و در ان عریان است و فتادگان دولتین در در السعاده اسلامبول و در اسخلافه طهران قاعقت جت اندو
 در گفت و شنود جناب شرف صدر اعظم با وزرای دول خارجه میرزا سعید خان و وزیر دول خارجه میرزا محمد سیاح
 و میاخی محاورات بود و فطانت طبع و رزانت رانی او در حضرت پادشاه آشکار گشت نشان در بد اول مرتبی و حایل
 سرخ تشریف یافت و هم در اینال میرزا حسین صدر دیو اسخلافه سفیر مخصوص که سفر بطرز ذریع کرد چنانکه رقوم شد و در
 غره شهر برع الثانی و در در اسخلافه طهران گشت و بر حسب فرمان جمعی از پیران حضرت پذیره او شده و خراف صاحب
 چند تن از صاحبان مناصب سفارت رویه یزولوف و آن وتن و دیگر را که از جانب پرس و رانوف جانشین مملکت قفقاز
 همانند از سفیر مخصوص ایران بودند حاضر در کاه شاه شاه ایران ساخت تا قتل سده سلطنت کردند و سفیر مخصوص
 کار این سفارت یک پای آورده بود عضد الملک لقب یافت و هم در اینال اسد الله خان امیراخر حکومت هرات
 یافت و لقب بمقتد الملک آمد و جهان سوز خان برادر کوش امیراخر گشت و همچنان نصره الدوله فیروز میرزا بر حسب فرمان
 از فارس حاضر در اسخلافه گشت و بنیابت و لیعهد دولت ایران شاهزاده معین الدین میرزا روانه آذربایجان شد و میرزا
 لقب شدن صادق ستونی برادر زاده صدر اعظم لقب بقایم مقام آمده وزارت آذربایجان با تقویض یافت و با نصره الدوله
 میرزا صادق ستونی برگرفت و بعد از ورود و آبادت با بایجان حکام و عمال بلاد و اسصار آن مملکت را حاضر کرده از جمع و خرج هر محل با زیر
 بقایم مقام کرد و هر که با رعیت از در اجحاف و تعدی رفته بود حکم بغزل و غزلت فرمود و از قبل نصره الدوله به بلدی رقمی انفا داشت
 تا در مساجد جامع بر فراز منبر مردمان را انهی کردند که از آن جرید که کار داران دولت در ارتقا معال و یوانی هر شهر و
 مناده اندیج حاکم و عامل رخصت نذا که جبه و دیناری برافزون طلب کند و هیچ رعیت را اجازت نیست که بر زیادت از
 بر ذلت بند و بعد و این احکام مردم را از تعدی عمال و حکام آسوده ساخت و منال دیوان را برقی و مدارا طلب است
 و قبل از اجتنای اثمار و حصا و جو که مردم را آزرده نفرمود و از نیروی مالی آن مملکت امین و آسوده شدند و هم
 اینال چون میان دولت رویه و کار داران دولت عثمانی کار بر خصوصت میرفت و مالی دولت فرانسه و انگلیس زیادت
 عثمانی مستحق شده پناه سجد و در کس برانند چنانکه تفصیل این قصه در ذیل تاریخ دولت هر یک از ایشان قومی
 بکار داران دولت ایران در چنین وقت که یک نیت شکر در حد و در و دوس و دهم انجمن شده از نظری حزم و دور

کبار و اسرار که در این طرف حاضر بودند و در این کار از این دولت

ترجیح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

۶۳۹ بمید داشتند که از حفظ و خراست حدود و شعور ایران فارغ بال نشینند لاجرم شاه ایران فرمان کرد که غیر از خان سردار
 کل عا که منصوبه بالکسری آراسته سفر آذربایجان کند و امور شعور و حوادث حدود را بخوان باشد و حسب فرمان هر
 کل بیج راه کرده روز شبیه هفدهم شهر صفر از دارالخلافه خیمه پروان زد و بالکسری که بهنگام مصالحت دشمن بالین العیر کمان
 و روز مسالحت میدان را از خیمه بردارد طریق آذربایجان برداشت و در شهر تبریز و غوی عرض سپاه بداد و از انقضای
 و انضای محاکم خبر گرفت چون مالی دول خارج را با ایران بر میان جز طریق محروم و خفاوت بود و کار داران ایران را تفرات
 مخالفت و مخالفتی بخاطر درمی آمد بعد از پنجاه روز از بایجان مراجعت نموده نوزدهم شهر شعبان وارد طهران گشت
 و زاری دول خارج که در طهران قامت داشتند نیز بر دست نهادند که از لشکریان ایشان در خدمت و ایران رخصتی باید نشود
 و این سال انت صاحب تونسول دولت انگلیس که با موثر توقف در آنخلا ف بود چهاردهم شهر صفر وارد گشت و میرزا عبید
 القادر خان نایب وزیر دول خارج به باسی تن عظام به استقبال بیرون شد و او را با مکانی لایق در آورد
 تقویض حکومت مملکت فارس به صاحب میرزای مؤید الدوله و دفع جماعت بایسته میرزا به حکم او
 شاهزاده طهاسب میرزای مؤید الدوله و حسب فرمان شاه ایران فرمانفرمای مملکت فارس گشت و بعد از
 حاکمیت حکومت عثمان امیر تومانی و حایل مخصوص تشریف یافت پس از در خلافت علی ساف کزده به شهر شیراز رفت
 و اهل آن اراضی صغیر و کبیر را بدیده شد و بدیدار او شاه و شاهزاده بعد از ورود بشیراز و نظم آن بده سمع
 که پانصد تن پیشاکم از مردم نیز که کیش میرزا علی محمد باب داشتند جلی که با نیز نیز نزدیک است مستحق گرفته اند و
 تمامت مواشی و اموال و اطفال خود را به آن محفل متین در برده اند از انباشتن علف و آذوقه و فراهم کردن آلات
 حرب و ضرب دقت حاصل گشته اکنون هر وقت فرصت بدست گردد از فرمان جبال شاه به ترمی آیند و بهر
 و فرقه که توانستند در میروند و زمانه منظر و پیران سیمبر را سیر میکنند و در آن قلل جبال با ایشان بشرب فرومروند
 ترین امر شب بصبح میاورند اصغای سخکات مؤید الدوله را که مردی حق دوست و شاه پرست بود غضناک ساخت
 و بهر از انیم لشکر نویس باشی فارس را که حکومت نیز با وی تقویض داشت پیش خواند و بفرومود تا به تخریب لشکر کرده بجانب
 ایشان سفر کند و آنجا جماعت را از پنج و بن براندازد و جمعی از غلامان رکابی و سواران کلپا یگانی را ملازم خدمت او
 با و وعده تو به بعهده بیرون فرستاد و از قشای او فوج قشائی و فوج حو فارس را با بطفعلی خان میرتب امر بست
 و چند هزاره تو به و قورخان نیز با و سپرد و همچنان محمد باقر خان قاجار را که وی از مردم طلبه سادات و در سحر و تباخت و آن
 لشکر قطع طریق کرده بر رسیدند و اطراف آن جبل را پاره زدند جگ به پیوسته و در سلج محرم حکمی عصب در میان گرفت و هر
 سلطان فوج مجمران و چند تن سربان مجروح و مسروح شد و در پایان امر باید که کلک تو به و شحال کار بر جماعت بایسته
 سخت کردند و بقوت یرش بدان که بلند صعود دادند و چارده سکنه که از پس یکدیگر کرده بودند فرو گرفتند
 از آن گروه در میان گیره دار عرصه هلاک و مار گشت و بقیه استیفا سیر و دیگر شدند و ایشان را با کده و بزنجیر بند شیر
 در آورند مؤید الدوله بفرومودا بعضی را بهم در آن اراضی مقتول نمودند و برخی را مجوس و مغلول بحضرت دارالخلافه فرستاد
 ملا علی اصفهانی که با جماعت بایسته و نیز نیز نسبت از آنجا فرار کرده به شهر نیر و در آمد و روزی چند تا امر خود را پوشید
 و در در مصت سید الشهدا علیه السلام ذکر مرانی میکرد چون جماعتی از عسای زندان عقاده او آگاه شدند از نزد

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۳۰

بکرمان کریمت پس بنمای نزد صورت حال او را با محمد حسن خان سردار ایردوانی که حکومت یزد و کرمان داشت کتب کرد
تا او را در کرمان نماند و داشت و دو مجلد کتاب از کالای او برآورد که مشون بکلمات باب بود پس بفرمود او را در مدینه
کرمان عرضه هلاک و دمار داشتند و هم در ایال چون مردم بوجیان کرد و بی زحمت بختاران و کاروایان میکردند چنانکه
قافله که از طبس طریق یزد می سپرد در منزل پست با دام پنجاه تن از اشتراب بلوچ برایشان تاخته هفت تن از تجار را مقتول
و سه تن را جراحت کرده و معادلی هفت هزار تومان اموال ایشان را بنارت بر گرفته و از دستخفین طریق چون این بدست
از دینال ایشان باخته سه تن از دستخفین نیز دست در دزدان بلوچ گشته و کس بدیشان دست نیافت لاجرم محمد خان
سردار فرزند خود عبد الله خان میرنچ را بالمشکوی آرد است بطم بلوچستان مامور داشت و جاقی از لشکریان را با قواخانه و
دو سنان لازم خدمت او نمود عبد الله خان راه برگرفت و دفع اشتراب بلوچ را با قلع سور میچ که قریب کرمان است کوچ کوچ
رفت بعد از ورود و بدان اراضی دین محمد خان که زعم قوم بود با بزرگان بلوچ او را استقبال کرد و کا و دو کوه سفید فراوان
و علف و آرد و سپاه یار و دو خواستار شد که سنال را دانی کرمان را تسلیم کند تا لشکر طریق مراجعت یار عبد الله خان گفت
ما فرمان رفته است که بکران در آیم و آن عده را بنظم کنیم و اشتراب بلوچ را کفیر عمل باز دهم از بیفرمانی نتوانیم بود و روز
سیم جادی الاولی کوچ داده وارد قلعه قصر گشته و چون دین محمد خان ملازم لشکرگاه بود کس از در مقابل بیرونش و در
کرمان بقل جبال شامه که ریخته و عبد الله خان امام علیخان سرسنگ را بقلعه تصرف فرستاد کس بر سر غلات و جومات ایشان
بکشت و آنچه نباشد بودند بخت و خاتم لشکریان بشکرگاه حمل کردند و برپا تقسیم دادند و از آنجا نصر الله خان قاسم آقایی یار را با سوار
و سرباز توخانه بچند قلع دیگر که طریق عصیان داشتند مامور ساخت تا بکرم پوش جاقی را مقتول و مجروح و قلع ایشان را مفتوح نمودند بکجه
بعد از نظم آن اراضی عبد الله خان دین محمد خان سپرد و او را با سحلت و عظمت مطمن خاطر ساخته طریق مراجعت برداشت
تقدیر این امرت نظام عساکر منصوره ایران شاهزاده نادر محمد قاسم میرزا حفظ الله تعالی
آفتاب سپه سلطنت غره ناحیه سمیت فرزند برومند شاهنشاه ایران شاهزاده محمد قاسم میرزا که خدایش را صوبین
چون هفت ساعت از شب و شبیه پنجم جادی الاولی برگزشت در فرزند و ترساعتی متولد گشت و شاهزاده بدیدار او
که آفتوس بر ماه میگرد و شاد و خوار شد و او را بنام جدای خود امیر محمد قاسم خان ستمی داشت و چون از همان روز کار کرد
جلاوتی از چین و مسلوله میرفت و شجاعی بکمال از جمال او شاهزاده می افتاد و شاهزاده کارگاه عمارت نظام او را
ساخت و روز چهارشنبه ششم جادی الاخره قواد لشکر و مسناد و سپاه و صاحبان مناصب نظام و سر بنگان سرگردان
افواج سواره و پیاده در میدان پیش سرای سلطنت رده بر گشیدند و گروه گروه بر صف شدند و جاب اشرف صدر اعظم
امیر نظام را بر دوشه میان میدان عبور داد و از آنجا بدو یک کار داران دولت امور ایلی نظام را مفصل میدادند و در
و پستی و میمنت این منصب بزرگان نظام را بخلع کرانها شاد کام ساخت و هم در ایال هزار سوار ترکان بآرا
بپنجه و تاقین آورد و چون انجیر محمد رحمان شاد و نوبزد جمعی از پادگانان نظامی را حکم دادند که در قراقرق و کنگاه نهاد
و خود باشده سوار بکباب لنگ در تخت آرمه و اما کار و باز نگهاند و چهار شد و جنگ پیوسته کرد و چهل تن از آنجا رفت را
عرضه تیغ ساخت و پانزده تن اسیر گرفت و بقیه اسیر طریق فرد برداشتند و هم در ایال ملاکرم مستوفی میرزا
از قل صید محمد خان بخت و ابر اخلاذ آید و عرضه او را با چند کس اسباب و بعضی شایه پیش گذرانید و هم در ایال میرزا

شرح سلطت و جاکیری ناصر الدین قاجار

حکومت تویرکان یافت و فغان قانصب میرحکمی تو بخانه سرفراز گشت و شاهزاده ابد شیر میرزا منصب میرحکمی یافت
و بشان و جمایل مخصوص مغر گشت و حکومت در آنخلاط طهران با او مقرر شد و او خود مردی دانا و جید بان اشاعت
و در نظم و شرع و عجم هنری بکمال دارد و در صدر ایوان با پیچ فضل بنا صیه کیوان رساند و در کرد میدان کیت جلالت
برپشت مردان راند با بجلال عظم در آنخلاط پرداخت و بزرگان حضرت واعیان دولت را بطرف فضل و حسن جمایل
از خویش شاد ساخت و بسیار وقت که مرض و بادین بد طغیان داشت و چاکران درگاه بملازمت رکاب پادشاه
خیبر بیرون زدند چون که به پارهای استوار نشست و از حفظ و حرارت سرای سلطنت و نگار داشت خزائن و ذخایر دولت
دست باز داشت و در دیده از بلا و بابت و باروی برنگاشت و هم در ایصال باندیشه صواب کار و داران دولت انگلیس که
همواره تسلیم برات را بقبال دولت ایران مصلی در کار بند و ستان پنداشته اند مثل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس
از بهر برات خواستار پهنیانی جدید گشت و جناب اشرف صدر اعظم بخوانتاری و قرار نامه بخار داد که خلاصه آن چنین
شرح است از تاریخ پانزدهم شهر ربیع الثانی سال یکصد و دو دویست و شصت و نه مقرر شد که چند آنکه لشکر کجانه
از قندهار و کابل و دیگر ممالک بر سر برات تا قنن بخند کار و داران ایران سپاهی از بهر سفر برات نامزد نموده و هرگاه
لشکر کجانه به آن اراضی و آیه لشکریان بحضانت برات خواهد شتافت و دفع دشمن را نمود و مراجعت خواهد نمود
و هرگاه حاکم برات از وسیعی بنام شاهنشاه ایران نقش کند و پیشکش حضرت ساند از وی پذیرفته خواهد بود و نیز هرگاه
حاجب افتد چنانکه یار محمد خان لشکر برات را بیاری حمزه میزدای حتمه الله و له پروان تاخت حاکم برات را رجعت آید
که بخوانستاری کار و داران ایران وقت حاجت لشکری مبداء آورده و خوانین برات را در ممالک ایران هیچ قید و بند
نیست در بلدان امصار ایران مانند جلده برات هر جا بخوانند ساکن و ممکن تواند بود و شرط است در این عهدنامه
که کار و داران دولت انگلیس هرگز در امور داخله و خارج برات بیسوی چه بدخلت نمیدانند و کس به آنجا سفر نمکند
و خط نفرستند و هرگاه بدخلت ایشان در همدات ظاهر شود این عهدنامه باطل خواهد بود
و ادرات احوال شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار خداوند سلطانه و رسال بخار و دویست و پنجاه و چری
در سال یکصد و دو دویست و هفتاد و چری مطابق سپند بار سیل ترکی چون هفت ساعت و سخته و دقیقه از شب نشسته
بیت و یکم شد جادوی آلاخه برگزشت آفتاب از حوت به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار
بساط عید بگشود و درین عید بر حتمت و مکنات صدر اعظم سفرد و نشان اسیر نیازیانی بایکشته جمایل بزرگ نشان
اول دولت ایران و مخصوص شخص اول دولت است و از اعطاف فرموده ازین پیش هیچکس از سلاطین قاجارین نام
شان کس راند اند و همچنان یکشته بند کانه که بالاس تر صیغ داشت و از مرور از علفان علاقه او نموده داشت
صدر اعظم را تشریف کرد و او را لقب نجاب اشرف ارفع امجد فرمودند که مردم یورپ و اداری این لقب بایک
خوانند با بجله چون در این عهدنامه ایران تخت ملک برآمد و شاهزادگان و بزرگان حضرت بهر نفری بجا
خویش بر صفت شد و بران دستوفان رده بر نیاند هم درین بار عام سرعی سبک سیر از مملکت فارس بر سید
فتح الله بند عباس و قلعه کمر که شاهزاده سوبه الله و لخط میرزا عبد الله قسطنطنیه عفری عریضه کرده بود و چند
زین که من بنده بشرح خواهیم نگاشت برسانند و آن مختص به رآورد و در صفت و پران بهتسین بناد آیتوای

شرح عظمت و جلال نیری ناصر الدین شاه قاجار

در جزیره سنی میریت بکومت بندر عباس با نور داشته و او از دارا اخلا فیه بیشتر داشت و از آنجا با لشکری لایق و از بندر
عباس شد شیخ عبدالرحمن و شیخ سعید خان را چون با سپاه ایران نیروی جنگ نبود حاجی رفیع خان را بفرستید و گفتند
این زحمت لشکر و بیج سفر از بهریت ایشان را باز داشت و خود بر سینه حکومت میباش که مایطع و فرمان برم حاجی
رحیم خان مغرور شد و بنصرت الدوله کتوب کرد که مرا حاجی بالشکویت ایشان را طلب فرمای و بخدمتی دیگر باز دار
چون لشکر مراجعت کرد و روزی چند پسری شد امام سقط که از پیش با حاجی محمد رحیم خان طریق صدق و صفای میباش
از درمهر و حفاظت او را بمسقط طلبید و می نیز مسئول او را اجابت کرده راه برگرفت بعد از دور و مسقط شیخ شیخ
بفرمود تا او را مأخوذ داشته در جزیره هرگز محبوس ننهد و دیگر باره شیخ عبدالرحمن و شیخ سعید خان در بندر عباس
لواهی حکومت برافراختند و هفت عراده توپ بداشت و چند عراده توپ نیز از گشتبانی مردم محسوس
در قلعه آورده و شرط نهاده که اگر مبر شود بهای آنرا تسلیم دارند و که حصه را خدائی بگردند و پیر خدق چند لشکر
بر آورده و سعید محمد برادر او امام سقط نیز با انبوهی از لشکر اعراب بیدیشان برسد و بندر عباس را محلی متین و
حصین یافت این بود تا شاهزاده طهاسب میرزای حوید الدوله حکومت فارس یافت و دره زحیفه خجی وارد شیراز
و فقه جاعت بایه نیز خواجانه که مذکور شد بشاند و قصد تیغز بندر عباس کرد و لشکری لایق جنگ یافت و نخستین
سرب فوج عرب را با گروهی از لشکر و توپخانه و قورخانه مامور داشت که از راه سبوره پاکنه قلعه کمر استوار
خود با لشکر بزرگ از طریق داراب بجانب لارستان گرفت بعد از ورود بدان اراضی از بهر آنکه فتنه انجمن نشود و چون
جاندگان ریخته سکود و از دور مداهنه و ممانه میروند و کتبی چند بکار داده بارسلانچ بایان بندر عباس
و رعایت در رعیت را بسیار می داد که فرمان سلطانی را از در سیرانی نباشد و حفاظت پاوشاد را بر خود تابه سازد این
دواری بدان ماند که آهوی شتسان را با شیرینان بر شورانید و حشیش در هم بافته را با تشافه در اندازید چند انبار
سختن کرده کوش مردم بندر عباس و چنبر سبتن و کوه میان خستن بود لاجرم حوید الدوله در تیغز قلعه و در سبوره کتعم
و در اینوقت فرزندان ابوالقاسم خان تقدیم این خدمت را بخدمت نهاد و پس حوید الدوله لشکری مامور در لارستان
او فرمود بنظر انداختن سرب را با فوج کلایکانی و توپخانه و قورخانه مامور داشت و عباسخان هم از آنرا بخدمت او
و از قفای الطغلی خان سرب و مصطفی قلیخان نیز با شالی لاری را بپروند فرستاد با بخله ابوالقاسم خان کوچ بر کوچ
را ببنده عباس گرفت و از جانب و یکو محمد حسان سردار ایروانی که در اینوقت حکومت کرمان داشت حسب فرمان امام
علیخان سرب را با لشکری لایق روانه قلعه کمر داشت تا با رضا قلیخان متفق شدند و این هنگام حوید الدوله با خود
اندیشید که مباد چون آتش حرب افروخته شود خلاصی در مانای حاجی محمد رحیم خان از محبس امام مسقط گزیده حاجی محمد
رحیم خان را طلب داشت و او پاسخی بکذب فرستاد که حاجی محمد رحیم خان در جزیره قشم وفات کرده داشت
این بنی مخفی بماند و یکس را آن نروند که حقیقت حال را کشف دارد و در پایان امر حاجی محمد رحیم خان بصورت
قرشی سب صورت حال را با محمد قلیخان کتوب کرد و تندرستی او کتوف افتاد و در اینوقت محمد قلیخان کادر امام
مسقط سخت گردید آنکه حاجی محمد رحیم خان را به بندر عباس آورده با او سپردند و در قضا هم در آن روز خبر رسیدن لشکر
فارس در بندر عباس بمرگت بزرگان آن بود با محمد قلیخان گفتند اگر و کادر مصالحت و مسالمت نهاد

مسبب فساد جرم محمدی خان مازندران را حکم داد که قتل را جرم است لکن به ندرت جرم دارد و دلایل دارد و از خبر بهانه محمدی قتلان صد ندارد و ندرت جرم است و کتبی بنام مستط

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

ایشان را دیده و مرد عاقل و دگر بت یکدایه تسلط نشود دست ازین جنگ و جوش باز دارند و این حق اعراب را
 مطهره و غدا و عذاب و سپاه صید ثوینی این سخنان را وقتی شنید و فرستادگان اورا بی ثل مرام باز فرستاد
 و بفرمود بمباغت پانصد ذراع رسنکو استوار از پس کیکه بکرا تغلغ دادند و کشتی بزرگ و ده کشتی کوچک را بر آب
 قلعه لنگر در آب فرو نهادند و پست پنج عراده توپ در فراز قلعه نصب کردند و چند عراده توپ که در سنگرهای چار
 داشتند و استوار گشتند از آن سوی عبدالباقی میرزا فرمان کرد تا در هشتم ربیع الاول و ساعت از آن شب که آفتاب بر در
 لنگرمان در برابر سنگرها صفاست کردند و دهان توپ و تفنگ گشاده داشتند باشد که لشکرا عراب بیرون نمانند
 و بجای در اندازند اما لشکر عرب را دل میدان توان خلد مردان بودند از پس سنگرها سر بر بخودند و روز یکشنبه و شلام عهد
 میرزا دل بر آن نهاد که پاره را باز گشتن فرماید تا آن شب را از پنج برآسایند و فردا بجای بنوازماید اینو چنان افشا
 که یکتن از سربازان که در بیدان جنگ تفنگ خویش می کشاد از پیش روی خود را برابر دشمن یافت خواست تا باز پس گردد
 بر تهای خویش بخیریت و خود را از سنگر و کجوه فکلول یافت ناچار لختی پیش دوید که در فردا سنگر دشمن در رود و از خطر
 پیش روی و تقای سر این شود چهار تن و یک که کار از سنگر داشتند چون این بدیدند و دیدند و با او پیوستند جماعتی از
 سربازان چنان دانستند که ایشان دانه این ترکنازی میکنند و بقدم جلالت از بهر پیش میروند پست تن افزون و پیش
 دادند و خود را بدیشان رسانیدند عبدالباقی میرزا چون این بدید که بر گشتن روانه است پس با سرن پاه دل بر ورش نهاد و باقی
 عبدالله خان صارم الدوله و حاجی صادق سلطان تو سخانه از طرف دروازه عین و کور فرنگ و پیش بردند و رضای قلیخان
 سرب و نصر الله خان میر حاجی سدا الله خان شیرازی سر کرده تفنگچی شیراز و مصطفی قلیخان سلطان تو سخانه از طرف بنه
 سرور جنگ در آمدند و عبدالله خان سرخ و اصلان پیک یاورد امام علیخان و قیسم خان لوح را در درگاه سعید خان که سر کرده
 تفنگچی لوح بود و درستم خان پیرشید خان بالنگهای خود از طرف باغ هند و نخل فاعه اجیش کردند و از آن سوی از برار قلعه
 و سیان سنگرها کلوله توپ و تفنگ چون اران بهار باریدن داشت و از میان بخیر زمانک توپ بلند آوازه و بوسگردان گشت
 و چهار ساعت در زم پویه داشت روز روشن از کرد لشکر و خان توپ چون شب تا یک شد و زمین از خون مردان جنگ
 رنگ گشت حاجی صادق سلطان تو سخانه در لب دریا از آتش کلوله جان بهاد و مصطفی قلیخان سلطان تو سخانه کلوله
 ناف آمد اما از آن زخم جان سلامت برد مع القصد بعد از سه ساعت که در زم پویه بود دروازه عین بت لشکر متوجع
 لشکر عرب را بول و هرب بجوخت ناچار پست با جنگ دادند و بعارت و لندیزی در گریختند و این عمارت بجای ارکان
 بهان شاه عباس صفوی جمعی از مردم و لندیز را از بهر حرف و صنعت به بندر عباس آورد و از بهر ایشان عمارتی کرد و آنجا
 هشتصد تن بودند از یزدی این عمارت بنام ایشان موصوف گشت و بنیانی سخت مرصوص و محکم است مع القصد چون
 عرب هزیت گرفت لشکران تا فتن کرده تیغ و نیزه در ایشان نهادند و بسیار کس را از پای در آوردند و بسیار کس را هم جود
 بهیدار انداخت و غرقه لاک و دمار ساخت رستم خان سربیک فوج مجازان و عراده توپ و یکصد و چهارده چنار را از
 مردم عرب بمقبوض داشت و همچنان سپاهیان از پس فتح لشکر را در زم زمان بقعه یورش بردند صید ثوینی
 این بهید پای ثبات و بغیریه و سر خود را با دوسه تن کیزر که کرجی که با خود آورده بود برداشت از آن دوازه که سویی
 بجکشاد و بدو بیرون شد و خویشتن را بدیدار افکند کشتی بر اندازد و لشکر عرب سیصد تن در عمارت لندیزی محصور

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجله است ناخ التواریخ

و خوشتر از این میگوید در روز شکر را دفع میباید و صبح جمعه که روز چهارم بود سپاسان از هر گوشه و گوشه و پند
 شد و یکجا جنبش کردند و از چار سوی بهارت و لندیزی صعود دادند و هوا از دود و قیر اکین گشت و زمین از گرد و غبار
 لشکر عرب را تب لرزه گرفت ایشان نیز یک نیمه خویش را بدریا هدا خشت و نیمه مقتول شدند با سجد بهر کسی که
 عرب بعضی باتش شمشیر و گوی باب دریا با بود گشت پس عبدالباقی میرزا و سران سپاه بقلعه درآمده و قورخانه و یوچا
 و آلات حرب و ضرب چند آنکه بود مضبوط داشتند از پس ایو قایع عبد الله خان میرنچ طریق کرمان برگشت و عبد الله
 میرزا در بند عباس متوقف گشت و چون خبر اینجک و هزمت اعراب و دریناب شنید شد قوت در کنگ از بهر مردم
 که در آن اراضی سکون داشتند نماند بی آنکه در می دهند یا یغنی بکنانند احمد شاه کلانتر میباید با جماعتی از رعیت و یوچ
 از احوال و اقبال توانستند برگزید و بخیر قشم تحویل کردند از پس ایشان عبدالباقی میرزا بر پیش محمد صالح را بجای
 برکاشت و خود در راه جادی و آلاخر تجانب مثل و نیاب شتاب گرفت و بلوک بشاگرد و سپاهان لیدر حاج را بنظم کرد
 به بندر عباس مراجعت کرد و در شهر رمضان که با قرقان بگستانی با فوج خود وارد بندر عباس شد کار آن بلد در آن
 با او بود و خود مراجعت بدار نمود بعد ازین وقایع شاه شاه ایران در ازای این رحمت و تقدیم انجمن طما بمر
 مؤید الدوله در آن الماس تشریف فرمود و عبدالباقی میرزا نشان سیرتی و حایل سرخ یافت و حکومت کرمان را
 نیز نیابت پذیر گرفت و عبد الله خان صارم الدوله نشان سیرتی و سرافراز گشت و میرزا یغم سکران نشان حایل
 مرتبه اول سیرتی بده مندا و دیو که نصر الله خان سرسبک فوج کرمانی و مصطفی قلخان سکی و مصطفی قلیخان روزی
 و مصطفی خان یک نایب اول تو بخانه و ابدال خان یا در فوج ملایری و عبدالحسین سلطان مورد الطاف و شرف
 شایسته آمدند و هر یک باندازه جلادت و فروست نشان خلعت یافتند و هم در این حال حکم محمد حسن خان بهادر و غازی
 قاجار با لشکری ساخته باراضی بوچیان تاخت و قلعه درک را با خیل قلعه دیکو سخر نمود و در قلعه سر بهستان جنگی
 افتخ و لشکر احکم پورش داد و در آن کیر و در پختن از لشکر و سی تن از مردم قلعه مقتول گشت و آن حصن مفتوح شد
 بعد از نظم آن اراضی سرهای کشکان را بصحت علیه رضا سلطان روانه کرمان نموده و دینر سجد هم شهر جبار
 کرمان شد و از جانب دیکو میر علم خان پسر الله خان امیر قاین بر جماعتی از مردم بلوچ که در آن اراضی غارت
 آورده بودند سرون شد و میت و دینره سرو خیدن سیر از مردم بلوچ گرفته روانه درگاه شاه داشت و میر
 سلطان شاکام گشت و از آن سوی علیخان سستانی تقبل رکاب فرستد و جین ضرافت و مسکنت بر خاک نهاد
 حسین خان عینی و ابراهیم خان و دوست محمد خان سستانی خلعت سلطانی یافتند و بموجب دیوانی فرستاده
 و هم در این حال امضای میرزا علی محمد الدوله حاکم کرمان بآن مرتبه اول سیرتی و حایل سرخ و سفید یافت و مهد خان
 خزانه دار و جو و خاصه بهر دو جهان کرد و منصب دیو یا فرخ خان کاشانی غفاری تقوین شد و دیکو میرزا محمد حسین حکام
 نویسنده و پیشی رایل خاصه لقب بهر الملک آمد و محمد رحیم خان نقیچی باشی حکومت نهادند یافت و دیکو مصطفی
 میرزای حاکم مازندران رخت از بختان بدر برد و احمد میرزا ابرار اعیانی او حکومت مازندران یافت و میرزا اسد الله
 ستمی رشتی در مازندران گشت و همچنان میرزا ابوالقاسم امام حیدر طهرانی که مردی قشیش و ستمو و سب بود
 و فصلی کمال دهنده میزد داشت روز چهارشنبه پانزدهم ربیع الاول از بختان طایفه سیمانی جاد و افغانی خراسید و حاجی

شرح سلطنت و مجامع نیری ناصرالدین شاه قاجار

بعد از آنکه محمد برو جردی نیز دواع جهان گفت و دیگر مهدیقلی میرزا حکومت عراق داشت و فاطت کرد و بجای او میرزا
 حسن خان برادر میرزا تقیخان حکومت عراق یافت و همچنان شاهزاده سیف الله میرزا حکومت قزوین سرافراز گشت
 و سرشدن شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرما حکومت مملکت خراسان تفویض زارت آن اراضی وزیر نظام
 شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرما بجای برادر اعیانی خود سلطان مراد میرزای حسام السلطنه فرما کند از مملکت خراسان
 و بر حسب فرمان برادر صدر اعظم میرزا فضل الله وزیر نظام وزارت خراسان یافت و خدمت بقعه متبرکه که وقف مبارک حضرت
 رضا علیه الصلوٰه و السلام و نظم خدام و ضبط عوقوفات آن روحه عرش درجات را نیز متولی آمد و جماعتی از لشکرها
 توپخانه و قورخانه با مور سفر خراسان شد و با دینان میر قبیله فوج توبت و میا بود و حیدر علیخان سر بهنگ فوج ترشیز
 نیز ملازم خدمت شدند و فرمانفرما با اتفاق وزیر نظام از دار احکام فریون شده کوچ بر کوچ طی مسافت نمود و از
 شاه رود پدائنی در همه منازل و مساکن خارس و حافظ بکاشت تا مجتازان و کاروانیان را از ترکان زیانی
 و آسیبی نرسد بعد از ورود و به پیشا بود چون حشمت فرمانفرما و سلطنت وزیر نظام کویش را خاص و عام شد بزرگان
 آن اراضی خاصه آن که آلوده عصبیانی و طغیانی بودند هر کسناک شدند تخمین جعفر آقای کلاتی برادر خود در رضا
 خان را مینا بود با استقبال فرستاد و خود در خاطر داشت که هرگز حاضر حضرت نشود و کار داران دولت بی
 او را دیدار کنند حکومت کلات را با و گذارند بعد از رسیدن پیشا بود وزیر نظام او را طلب داشت و با او گفت
 برادر خود جعفر آقا کوی بیوده از ما کنار و کیره خوشتن را از خانمان آواره کن همانا پشت با دولت شاهنشاهی
 ایران کردن روی شوران نیران در آوردن است و کمان کن که قلعه کلات حصن حسین معقلی متین است اگر پذیرد کرده
 من از تو دست باز ندارم و هرگاه بجای قلعه کلات بقلاع سیارات کرختی باشی تو را فرود آرم بلکه تو را غرق و محاصره کنم
 تو را و هرگز کس مانند تو را دست به تیغ و علم نبرم و همین ترطاس و قلم کافی باشم اگر من از بهر تو بجهیز لشکر و کار برنم
 در دفع خان فیضی که خواهم داشت این بگفت و رضا خان را خست و مراجعت داد و وطریق مشهد مقدس مش گذشت
 اشرف و اعیان آن بلده پذیره شدند و تقدیم خدمت کردند پس فرمانفرما با اتفاق وزیر نظام با سکاقتی لایق
 بهم رجب شهید مشهد در آمد و نخستین خبر استغنی مرو را اصفا فرمود زیرا که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه قبل از آنکه حکومت
 خراسان مغرول شود امیر حسین خان برادر سافغان الیغانی را با دویست سوار روانه مرو نمود و از برای بهادر خان در
 خیزی و لشکری که از بهرجاست حدود در مرو متوقف بودند مبلغی زر مسکوک حمل داد چون امیر حسین بکمتری مرو رسید
 بقریاب بردند و دو هزار سوار از قریاب برشته شتاب کنان بر سر راه آمدند و امیر حسین خان و مرویش را بمحاصره آمدند
 و چهار روز ایشان را محاصره دادند قریاب و آرزو قریاب شد امیر حسین خان چون چنین دید روز چهارم ول بر مرکبها
 و لشکر خویش را بتو بیض کرد تا با شمشیرهای کشیده یکبار پیرون تا خند و بجانب قریابی حمله بردند و پا خورده تن از آن
 با تیغ بگذرانیدند و لشکرا ایشان را فرو گرفته مردم قریاب را از آن جلاد پای ثبات بغیرند ناچار پشت با جنگ داده
 فرار پیش داشتند و از آن سوی چون خبر رسیدن امیر حسین خان و پیرون شدن مردم قریاب بقصد او بر و رسید بهادر خان
 با کج فوج سرباز و توپخانه پیرون تاخت از قضا و قتی رسید که لشکر قریب بهزیت میشد پس فرمان کرد تا سوار و سرباز
 قفای هرستان بمحکارت و مسجد کس از آنجا عت را متقول و مانع تن را حواصت کردند و هزار خرد در غلغله

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۶۴۸

این پنجم از آنست که بان از بهر بیع و شری بقرایب حمل میدادند بجا ب مرو بگردانیدند در آنست که از لشکر حضرت
 بشت تن مقبول و بهشت کس مجروح شد یا بجله این خبر مشهد مقدس آوردند فرما نفر با تخم بکر کرده روزی و تخم
 شهر رجب خیمه بیرون زد و ملاقات در بند عثمان باز تخیله همه روزه وزیر نظام وزیر سیم آرد و علف از شهر مشهد
 لشکرگاه حمل داد و سامان این مخفی و طبعی خان میر سجد با فوج نصرت و فوج افشار و تو سجاد در آتق در بند حاضر
 شده فرما نفر از آنجا سامان این نیز با هزار هزار غنچه و لشکری در خور جنگ بجا ب مرو کسب داشت تا کاران را
 بنظم کند و از مینوی وزیر نظام از پس این تو قایع تخم شهر مشهد پر داشت و علما و فضلار امکانی بزرگ نهاد و اهل حرف
 و صنعت را نوازشی بنهایت کرد و زنان شماره و پسران بدکاره را از خانه ها و حاکمها برآورد و از شهر مرو بشت تن فرود
 آنگاه همه روزه بنظم روضه مقدسه و بقیع مبارکه پرداخت و نقاشان و صورتگران را حاضر ساخت تا سقف و در
 قبه شهر نصرت از بنیت کردند و آن مضارعین باب مرصع را که در قبه حسن خان سلطان از خواهرش باور عریان کردند و بکر
 بجا هر یک بنیم و دو و بجای خود نصب کرد و چهار باب روضه مقدسه را با نفوس عام لوح بست و هر دو بجهت
 از ششک خاموش کترانید و تمامت حجرات را با مصباحا و چراغهای نور و قندیلهای تابناک آفرودند و
 و کتب موقوفه کتابخانه را که از کمال اندر اسس قرب با سخا و انطلاس بود به تمامت تهیه کرد و مرمت نمود و جبان
 علیا و غلی را به سبب بنایان و حجاران با خشت پخته و سنگ خام عمارت کرده و بهر می خوشگوار از میان خیابان تا محسن
 مقدس جاری داشت و از طرف شمال خیابان بازاری که یکصد و شصت باب و کمان داشت بنیان کرد و کاروان
 سرانی از جانب محسن جدید برآورد و منافع این بازار و کاروانسرا که معاولی هفصد تومان از مسکوک بود بر روضه
 مطهره موقوف داشت و دیگر مسجد که هر شاه را آباد ساخته و مدرس طلاب را بنظم کرد و مسجد محراب خان را
 عمارت نمود و در این وقت مسموع شد که قاضی از سنجار آمده که آیهات مشهد مقدس ششصد و بعد از او و در جنس از هم جان و
 نبی اموال قدرت حرکت یافته اند از بهر آنکه طایفه قشش دل بر غارت ایشان نموده اند با اینکه جاق قشش در آن
 سرزند که کار و اینان را بسلامت عبور داده بشهر مشهد رسانند هنوز نیروی سفر کردن ندارند با بکجه و آن خبر
 سیرگشت وزیر نظام چنان صواب شمرد که مردم جنس را کفیری کند پس بصلح و صوابه به او شاهزاده فرما نفر بکجه
 لشکر کرد و سفر جنس را تقصیر غم داد چون آن قصه با ملی آن لمبه رسید و آنست که با او خبر و ساختن فوشتین با
 معرض پاک در انداختن است پس از پی چار و میان استوار کردند و در اض خان و غوثید خان و در جنس قلچیان و
 و سایر بزرگان جنس هدیه و هداستان بجهت شاهزاده شتافتند و چنین ضراحت بر خاک استان نهاد و در
 و ششصد که از پیشین زمان در نزد سلاطین ایران تعیم خدمت کرده ایم و هزار گونه نعمت برده ایم هم اکنون ملک ملک
 عجم بزرگتر یا دشا بی ندانیم و از چاکری او سرخرو میبایست با و چون کیوان را بنیم بکجه قشش و قشش بکجه و از
 طایفه و هر طایفه هزاره خانوارند اگر کار و داران دولت و بر و التفات شوند در تقدیم خدمت جان و سر در نعند
 و ایران جنس بار را سازند و بر وقت گیرند که تجارت بخار و دیگر ملک و تمامت ساکت بسلامت عبور کنند بعد از تقدیم
 چنین خدمت و تاسارند که چون موافقی مردم جنس بجال مشهد بهر علف خور شود فرمان گذاران آن ملک ایشان بجا
 معات کنند که با رعایای مشهد دارند فرما نفر مسئول ایشان را اجابت مقرون داشت و بفرمود و بیت و چاه

شماره
 نشان دایره را
 گویند که کتبها
 بخانه های مردم تاد
 می کنند

شرح سلطنت و جهاگیری ناصرالدین شاه قاجار

از اشراف آفتش و تقش از بکر و کان کوح داده بشه تقش با قلمت و محمد خان را با چند سوارسل
 خرس داشت تا برت و کاروانیان را بشه آورد این هنگام وزیر نظام دفع جعفر آقایی کلایرا در خاطر گرفت آمد
 که از کلات بشه مردود بوند دیدار بجی کرد و ایشان را گفت جعفر آقا که از دین دولت بیکانه است تا چند بجوایا
 زیت از بجوی پادشاه اسلام را از دیر بیافیت و از دیکر سوی از شریعت خیرالانام کریم زده است چنانکه مردم
 اسیر گرفته بعضی بیخ ترکان در میاورد و اینکه من از برنجش لشکر و تاختن بدان اراضی تقاعد میورزم از بهر آن است
 که مردم کلات در میان پامال ابطال نشوند و اگر شایع سلامت خواهد خوشتن بروی بشود و او را دفع می
 و اگر نه در پایان امر بجایه او کفر خواهد یافت روزی چند بسکون بزرگان کلات مواضعی بنام تارنجی لغت
 ایشان با جعفر آقا مطهر خاطر گشت آنگاه آقا سی خان غری و رضا خان کوارشکی و رحیم خان چله را با دو هزار
 نامور بکلات نمود و ایشان ایلا بزرگان کلات کوح دادند و از کرده در و از نفتی و در و از هار غوثی ای را فزود
 و چون این خبر مردم کلات رسید ایشان نیز بجهت آقا بشوید و از هر کن راجاعتی انجمن شده با یا بوی دانند اخذ جعفر آقا
 چون چنان دعیتم دشت زده گشت و در زمان بنشته با چارتن برادر و ده سوار طریق فرار میش داشت و تا دینوش
 برت و بجای این خان و علی خا و از زم پست و با او بریت تا در جنگ سرش مقتول شد چنانکه مقترب نکور میشد و با بجای
 کلات بصلاح و صوابیه وزیر نظام جواد خان شتاقی با چار صد تن سوار و بهادران در بخری سپر عباسی خان
 از سپاهیان بحفظ و حرارت قلع کلات مامور گشت و از مینوی چون خمر فتح کلات و نظم حد و دختان مرا که گشت
 صد و پنجاه تن از بزرگان خرس بشه مقدس آمد اظهار اطاعت و انقیاد کردند و شاهزاده فرما فرمایا اینک کلایرا
 وزیر نظام هم کرد که بعد ابع از پروش شین شاهزاده مردم خرس عقیدت خویش را دیکو کون کنند و در کار کلات
 از بهر آنکه چون فرما که از خراسان صنیف شود با ایشان بشیر بروی و مدارا باشد مع القه و وزیر نظام بایغ شیه قاتلین
 پنجاه تن با خود داشته مجوس نمود و از پس آن فرما فرمایا سه فوج سرباز و ده عاده توپ بجا کلات کوح داد و از
 چون مردم خرس کفاری بزرگان خویش برفتند اراض خان و غوثی خان و رحمن قلیخان با جاعتی از مردم کلات
 پیش داشتند و بحضرت شاهزاده پست تقدیم خدمت کردند و جمعی از شناختگان خدرا بکو و کان پسرند کفاریان
 را با شند این وقت شاهزاده با خاطر آسوده کار کلات را بنظم کرد و میرزا ابراهیم خان سرب افواج خدرا با دو
 سرباز بحکومت آن بلده باز داشت و از آنجا خیر سرون زد و آنرا بک اراضی او و عشق آباد و آخال کرد و امیر خان
 سواره قورت بیکلو و جواد خان سرب کرده سوار شتاقی را بمقد سپاه روان داشت و آن روز که بعشق آباد در میانه بزرگان
 انجمنی کرده از برای مشکیان کمین نمادند و با امیر خان و چار شدند و بایک کیر و در و از آنجا اختیانت بزیادت بزم
 و ترکان تاب در کمینیا ورده هر میت شدند و لشکر از بنال ایشان شتافت و چند نیزه سر و چند تن امیر از انجا
 در این وقت شاهزاده نیز با سپاه سواره و پیاده برید و در عشق آباد فرود شد و ترکانان چون خبر دود او بشنیدند
 و مراجع خویش را بکذا شیه پمال پیچید و فرار کردند چند آنکه شاهزاده لشکر بطلب ایشان برکاشت و بکلی انجا رفت دید
 پس بفرمودی ششصد حسین و قلاع متین که ترکانان با غلات و جوبات انباشته بجای گذاشته بودند بشکران
 فرو کردند و با تهاست آرد و قود حلو ذلتش در زدند و دوار را با خاک پست کردند و از آنجا مراجعت بشه مقدس

فتح قلع
 کلات بدست
 وزیر نظام

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۵۰

و صورت حال را معروض کارداران دولت داشت شاه ایران او را بیک قبضه کار و کمر صاع الماس بود شرف کرد
و بزرگان سپاه را مانند میرزا ابراهیم خان سرتب سوار خنده و محمد حسن خان سرتب فرامانی و امیر حسین خان برادر سامان خان
و سعادت قلیخان پسر سلیمان خان در بجزئی و جواد خان سر کرده سوار شقایق و باقریک نایب توپخانه سرد و شقایق بکند
داشت و از برای هر یک جدا گانه بصحبت علی محمد پیک یا و خلقی انفاذ فرمود و از آن سوی بعد از پرون شدن مانع از حرکت
جغرافیای کلانی که بخوار زم نیا نهند شد با ستظار خان خوارزم بقربا آمد و هزار سوار قریابی برداشته بر سرکلات
تا حقن برد فوج میرزا ابراهیم خان خنده که دیده بان طرق بودند ایشان را دید و ار کرده رزم به پیوستند و اینجور میرزا ابراهیم
فرستاد و او میتوانی با مردم خود باقت و جنگ در انداختند بت بیجاقت این مقاتلت بدراز گشت برادر جغرافیای
از مردم او مجروح و مطروح شدند و بقیته اسیر طریق هر بیش گرفتند مع القصد بعد از ورود فرمانفرما بمشهد متک
و یکبار هاراض خان و بزرگان سر حسن خدمت فرمانفرمای حاضر شدند و کمر خدمت بر میان استوار کردند و بزرگ
نها دند که هر وقت حکمران خراسان فرمان دهد بجهیز لشکر کرده حاضر شوند و از حد و عراق تا هرات هر گاه مالی از ارباب
و مجازان عرضه غارت شود یا کسی را اسیر گیرند یا پندانی وضاحت برایشان باشد و از اینجا بود که چون کاروان از هرات
بمشهد کوچ میداد و در کوهستان هرات محمد شیخ با سواره قریابی آهنگ ایشان کرد و کاروانیان را اسیر گرفته و اسیر
آنجا بعت راحل امیداد چون اینجور جنس بردند بحکم معاهده که نهاده بودند پانصد سوار جرار بنیشت پرون شدند
و از جانب دیگر بابا خان و محمد رضا خان هزاره با سوار جامی و خوانی و هزاره جنبش کرد و همچنان صید محمد خان
که روی را از هرات مامور داشت تا کاروانیان را از آسیب ترکمان محفوظ دارند نخستین لشکر دولت ایران و
هرات یکدیگر را دیدار کرده متفقاً بر سر ترکمانان تا حقن بردند و در اراضی باغریزان جنگ شتعل گشت و با یکدیگر
بالا گرفت و بسیار کس از ترکمانان مقتول و مجروح گشت تا چار اسیران را با اموال و اطفال کذاشته طریق فرار
و چون راه با هرات نزدیک بود افغانان پست و پنجه را کوفتند و پنجاه و یک تن اسیر و دیگر جزایران ترکمانان را
افتاد و هرات حل دادند از مینوی چون لشکریان باز شدند و اینجور بمشهد مقدس آوردند و وزیر نظام میرزا محمد علی
خود را بجانب هرات رسول فرستاد تا تمامت اسیران را بآورد و داشته را ساخت از پس آن دیکو باره ترکمانان آن
شدند و پانصد سوار از ابطال جال گزیده ساخته باز ضی قوشخانه تا حقن آوردند و اطراف قریه ندره را فرو گشتند
و از جانب دیگر سه هزار سوار در کینگاه باز داشتند تا مردم خراسان از هرات جانب محال خویش را گذارند و بفرمان
سوار پر داند و مشغول بدین شوند این وقت آن سه هزار سوار کین بکشید و هر جا را بخواهند مردم مال برآید
مع القصد مردم افزیده با آن پانصد سوار از در کیره دار پرون شدند و حصار خویش را از شرایشان محفوظ داشتند
ترکمانان چون تیغ حصار را صعب دیدند بزرگاعت جایا در رفتند و فرمناهی مردم افزیده را آتش ده و زدند و
ایشان را از مراتع برانند چون اینجور نزد انور دی خان برادر سامان خان ایلمانی رسید نخستین کس حاجی خان
نایب قوشخانه فرستاد تا مردم خود را فراهم کند و بعد مردم افزیده پرون فرستد و قدرة الله آقا را نیز از دین
با کرمی از سوار و شتیلمی مامور داشت و همچنان مردم خیر آباد و دال افزیده فراهم شد آن پانصد سوار
باز جنگ دادند اما از آن سوی چون خیر آباد از لشکر تکی گشت سه هزار سوار ترکمان برایشان یافت و اطراف

پایندانی
معنی یافت
است

آن
ترکمانان بر
قریه افزیده

نایب قوشخانه

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

خیرآباد را پاره زدن و زنان سیرآبادی با قلیسی از مردان خیرآبادی که بجای بودند بیدار فتنه برخواستند و از فرزاناه
و بروج قلعہ رزم جمیع اوز و ترکانان شکسته شدن از زنان را عاری می داشتند لاجرم از چار سوی یورش بکنند
و نزد بانها مضرب کرده بر بروج قلعہ عروج کردند از آن سوی زنان سی تن از ترکانان را کردند و از فرزاناه
نیز بکشدند و جاعی را در اطراف قلعہ مدفون ساختند و از کن رقله باز پس بردند در این هنگام پنج نفر در افزونه
سرشد قدزۀ آقا و حاجی خان بکت راه خیرآباد پیش داشتند و با چهار صد سوار ایغارگان برسیدند و از گرد
راه با آن قلیل مردم جنگ در انداختند و چون میثاق رسید دیدند از زمین و شال با جفتند و سه هزار سوار ترکان
هزیمت کرده از قفای ایشان ترکماز نمودند چنانکه انداز اراضی خرابان پیروز شدند و آنجا مشکیان مراجعت کرد
نیز یک نفر از غوردی خان آمدند و او پست نیز فرستادند تن ترکان بحضرت دارا سحلا فدا و کار دارا دولت
او را بشان اول سرکنی و حامل حید تشریف کردند از پس آن ترکانان در برابر اجنی اکت میان قلعہ کردند تا در کجا
ساز و سلاح جنگ و آذوقه و علوفه لشکر فراهم کرده سستی قاتی از بهر خود برآیند و از آنجا هر وقت بصلاح نزدیک
باشد از برای قتل و غارت مسلمانان پروان تازند محمد رحیم خان شاد و لویا ب نیز بخود چون ازین قصه آگاه شدند
با جاعی از مردان جنگ اهنگ ایشان نمود و چون تخیر قلعہ صغوبی عظیم داشت و در آن محال لغی از زمین و شال نبات
و پانزده تن از ترکانان را اسیر ساخت اما لی قلعہ بر نشتند و از قفای او بجا شدند و چون از قلعہ بعید افتادند محمد
عنان بر تافت و جنگ به پوشت و در آن کیر و در چل نیزه سردی تن اسیر و صد سر اسب غنیمت یافت و بقتل
هزیمت شدند لاجرم محمد رحیم خان چون بقا و دنبال ایشان بگرفت و چنان بر آنجا تکیه کرد که مر همت
نخواستند که در آنجا رقله را بکشد و بکشد شد و هم در اینال شاهزاده محمد یوسف افغان که از جانب کادرا
دولت نظام صد و دجام با او تقویض داشت جمعی از مردم خود را با اجنی اکت مامور نمود تا بر فتنه و پست هزاره
و پانزده تن اسیر از ترکانان دستگیر نمودند چون لغی راه برآیند از بنوی از ترکانان از قفای ایشان برسیدند و کجا
مخالفت و مبارزت در افتادند بعد از کیر و در فرادان و قتل چند تن ترکان یک نیمه کوسفندان را استرداد و ندوده
بجانب اکت مراجعت نمودند و همچنان مطلبان تفسکد را پادشاهی سر کرده سواره و نفسکی کوداری و بطای و در
و عجم که حرات طرق خراسان بر ذمت او بود و سمع داشت که جمعی از ترکانان از برای آیران مشهده مقدس کین
نهادند لشکری برداشتند بر ایشان حتن کرده و دهنه سر و چار تن اسیر از آنجا تکیه بگرفت و ایشان را هزیمت نمود
و سر را با اسرار وانه در بار پادشاهی داشت و هم در اینال میرزا علیخان پسر صدر اعظم که از هنگام خورد سالی
پیران سالخورده داشت و از کنن کودکی با و فارشیخوخت و مساز بود وزارت و روشن ستاره سپهر سلطنت و تابان
آفتاب ملک خلافت شاهزاده آزاده امیر محمد قاسم خان امیر نظام سرافراز گشت و هم در اینال مد علیخان برادر آزاده صدر
اعظم که سرتب افواج فارس بود شجاع الملک لقب یافت و سپاه فارس بتامت در تحت فرمان او آمد و هم در اینال
موسیو و چنگوف شاد از فردولت روسیه به شنبه شانزدهم رمضان بحضرت دارا سحلا فدا آمد و بر سنن الغورکی
وزیر مختار دولت روسیه بعد از سه روز او را بر داشتند بتقیل آستان پادشاه ایران بفرست کردند و همچنان
دلاور خان فدا و محمدل خان برادر والی قندبار از مملکت خراسان شرفی پست و هفتم رمضان برسید و عجم

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

خلعت کردن
شاهشاه ایران
دوست محمد خان
سایر حکام افغان
نشان را

فکر مدد
خوارزم و فرمان
کنندگان آن
حکومت

۶۵۲ پیش خود را برسانید و جعفر قلیخان کابلی که از قبل امیر و متحد محمد خان فرما گذار کابل بحضرت در آن محله فرسیده بود و حضرت مراجعت یافت و بجعلت دوست محمد خان جبهه با ششمه موضع و یکسایب تازی با زین زرغایت رفت و محمد فضل خان غلام حیدر خان پسرهای او را کارداران دولت جدا گانه تشریف کردند و همچنان سردار صالح خان از جانب مسیح محمد خان ظهیر الدوله حاکم هرات با عرضیه و چند سرب خلقانی بقسطنطنیه سلطانی برسیده و مورد نواخت و نوازش آمد و هم درین حال احمد قلی افندی ایچی کپرد دولت عثمانی که شرح حالش هر قوم شد روز شنبه پست و نهم دقیقه در خدمت مراجعت با سلام قبول یافته حیدر افندی مستشار خود را بجای خود بمصلحت گذاری گذاشت و کارداران دولت ایران او را نشان بکفل بالماس و منصور تیشال شاهانه و حایل مخصوص تشریف کردند و بتدوین سفارت آمد و هم که ملازمت خدمت او مراجعت میگرداند مانند عاصم افندی و نعلان افندی و خاله افندی و مختار افندی هر یک جدا گانه بنشانی و خلقی قرین افتخار آمدند و هم در این حال میرزا عبد الرحیم نایب اول وزیر دول خارج را بر سفارت اقامت در آن مبداء و میرزا حسن خان کارپرداز اولی سفارت ایران و آنرا تفکیک است و شفیق خان که سفیر مستقیم لندن بود در خدمت مراجعت یافت یکشنبه نهم شعبان و او را و طهمیدان کشت و ذکر و احوال شاهنشاهی ایران سلطان صرا الدین شاه قاجار در سال یکم اردو دیت و هفتاد و یک هجری در سال یکم اردو دیت و هفتاد و یک هجری چون یک ساعت و چهار دقیقه از روز چهارشنبه دوم شهر رجب برگشت مطابق سند و نشان بل ترکی شمس از برج حوت به بت الشرف محل تحویل کرد و ملک الملک محمد ناصر الدین شاه قاجار بساط عیش و سامان عید باز آورد و چاکران درگاه را بنده زر و سیم و خلایع کوا بهنشا داد کام ساخت و در مبدای این سال تختین قصه خان خوارزم قتل او طلعه نصرت و اقبال کشت چنانکه بشیخ میرو و هانا مملکت خوارزم از جانب جنوب غربی با خاک است و ایاموت میثود و جنوب شرقی آن با مرو می پیوندد و چون این مملکت ازینوی چون است از مالک ایران بشمار میرو و همواره خوانین او از یک که در مملکت خوارزم حکومت میکرده اند از چاکران سلاطین ایران شمرده میشد و بر خط فرمان داشتند و اگر وقتی سر از فرمان بر تافتند کیفر یافتند چنانکه در زمان دولت سلطان محمد صفوی جلالت میر محمد خان از بک طریق طعنان و عصیان سپرد و بت مرتضی قلیخان حاکم مشهد مقتول گشت و پنجاه یک عید بعد از شیبانی خوارزم هیتلایات حاجی محمد خان حاکم خوارزم بحضرت شاه عباس سپاهنده کشت و شاه عباس سال یکم اردو شش تاریخ هجری سفر خراسان کرد و حاجی محمد خان و عرب سلطان پسرش را در خوارزم منصوب ساخت و در آن ایام که در آن زمان شاهزاده تخت چون نوبت سلاطینیه منتقضی کشت و غلی در کار ملک با دیده آمد و شاه افشار در تخت ملک جای کرد و آن هنگام که سفر خوارزم همیش داشت و دیار سراسر که نب بغافل اویناق و محمد امین اویناق میر و مقتدر و مقتول نمود و محمد طاهر خان پسر محمد و لیخان از بک را حکومت خوارزم داد چنانکه تقطیل حال هر یک از ایشان در جای خود بشرح خواهد رفت بعد از دولت نادر شاه قایل میوت بر خوارزم دست یافتند و کمرانان آن اراضی بقبضات کر خشیه در آنجا آید رخا ن پسر عرض ایاق بن محمد امین در سال هزار و دویست و ده هجری لشکری فراهم کرده بر سر خوارزم تا خنق آورد و در درزم او قایل میوت نهضت شدند و باراضی که کان کر خشیه و از کان اعداد کار کرده و دیگر باره راه خوارزم همیش داشتند و در منزل غنچه چاشکن میدان مبارزت راست کردند و درین کت نیز شکسته شدند و از آن مس حکومت خوارزم را بیدرایت با ستیاد و مبداء و دو سال برادرش محمد رحیم خان در سال یکم اردو دیت و دوازده

شرح سلطنت و حجاب نجرى ناصر الدین شاه قاجار

هجری در مملکت خوارزم مکران آمد و بیت و است سال فرمانفرما بود و بعد از و پیشش المقلی خان در سال یکزار و دویست و ۶۵۳
سی و نه تاریخ هجری بجای او نشست و مدت بیجده سال حکومت داشت و چون اورخت از جان پرون بردیم قلین
برادرش مملکت خوارزم را تحت فرمان کرد و مدت پنج سال زمان یافت آنکه محمد امین خان بن الله قلیخان بن محمد مجاهد
عوض اینان بن محمد امین ایاق بن فاضل اینان قها بن ابوالغازی بن اسفندیار بن عرب محمد سلطان بن جاجیم خان ابن
تولی خان بن چنگیز خان در خوارزم فرمان رو اکت و در سال یکزار و دویست و شصت و دو هجری حکومت او محکم شد
و با شاه غازی محمد شاه از طریق چاکری پکسوی رفت و چون شصتی هزار سان و فتنه حسن خان سالار حدیث شد
کار داران دولت بنادیب و تنبیه او پند و اخذ و این بود تا ملک الملوک عجم ناصر الدین پادشاه تخت ملک برآمد محمد
خان بهمنان بر استکبار و استبکاف میرفت و هرگاه به حضرت دارا خلافت افغان دیداشت چنان نیکو داشت که پادشاه کوگی
پادشاه هزکی نکار و این پرون قانون چاکری بود تخت آنکه مملکت خوارزم جزو ممالک ایران است و دیو که سلطان
ایران را مانند محمد امین خان میت کس کار افزون است که هر یک در مملکتی وسیعتر از خوارزم حکومت دارند و لاجرم کرد
او بر طبع غیور پادشاه قتل افتاد و چند کشت این که کرد که لشکری ساخته بخوارزم باز و آن مملکت را از محمد امین خان
و مردم او پروراند خباب اشرف صدر اعظم معروض داشت که از برای جنک محمد امین خان پرق افراختن و لشکر تحق
تا فتنه رنجی بزرگ و زحمتی بسیار است چنان راه را یکچگونه کیا و میاه به دست نشود از برای حل آذوقه و علوفه و آب کنجی
نبل باید کرد و بعد از فتح خوارزم سودی که برابر این زبان باشد بهر توانا ایم یافت اگر فرمان رود در ازای تیغ و سان ملک
و بنان بکار و آورم و بجای تب به کوب چند سطر کتب نکار و بهم و محمد امین خان را از پنج و بن برادر خوارزم شاه او
مسئول و را با اجابت مقرون داشت پس صد اعظم کلمه چند رقم کرد و مردم و و سرخس را به بخشایش و بخشش شاه او
ستمال ساخت و میر افضل الله وزیر نظام را نیز آگهی فرستاد و با مردم و سرخس طریق رفت و در او پیش داشت چند
مردم و سرخس مطئن خاطر شد و یکباره از خان خوارزم بگشت و خود بشهد مقدس آمده ار کار داران دولت طلب حاکم
و عالمی گردید چنانکه ازین پیش رقوم افتاد اما محمد امین خان بهمان کبر و خیل که در داغ داشت وقتی بطلب رگ و سفر
کرد و سپاه حاکم المطنه اورا بگشت تقصیل این قصه نیز مذکور شد و همچنان کس بطلب زکوة روانه سرخس داشت
و مردم سرخس فرستاده اورا بگشت این هنگام چشم او بخش کرد و دل بر آن نهاد که خاک مرو را بیاورد و مردم سرخس
بهین کنه تباها سازد و ازین سوی نیز چنان افتاد که بلای فخط و غلا در مرو بالا گرفت و لشکر که از جانب کار داران دولت
برای حفظ وحدت و در آن بلده اقامت داشتند زمین توانستند که و ناچار مراجعت بشهد مقدس نمودند این نیز خان
قویل ساخت و فرمان کرد تا لشکر فراهم شوند و رسولی بزرگ حکومت خان دالی سینه فرستاد و او استمداد کرد حکومت
خان پسر خود را با هزار سوار هزاره برگاه اگیل داشت و محمد شیخ سردار با و هزار سوار بیج سفر کرد و عبد الله خان پیش
لشکر او بیک راعض داد و بیک مراد با کی که ترکمانان قریب را بنظام کرد و جعفر آقای کلاتی که بدو پناه برده بود
دقیقه از تحریک و تحریض سپاه مملکت داشت مع القصد محمد امین خان از حقوق خیمه پرون زد و چهل هزار مرد جنگی را از او
و ترکمان عرض لشکر داد و ده هزار شتر را برای حل آب گزیده ساخت و آرزو و علوفه سپاه را بر پست هزار شتر بار کرد و کوچ
بر کوچ طی مسافت نمود و تا بلده مرو غنای بار بخشید و بعد از و و بر و خطی بزرگان سرخس نوشت و رسولی بدیشان فرستاد

که هتونی راه حضرت کیریہ تا سارادیه ارگشیم و در آنجا کوه و نظم امور شان در بصیرت با شیم مردم سرخس رسول اورا باز
 دستاوند سفر و ما به روز جمعه و تسویه وضع دادند محمد امین خان چند کت تجرید رسول کرد و کتوبی چند از بزم
 و امید نفاذ داشت و فرستادگان او بی نعل مرام باز شدند لاجرم در خشم شد و گفت ملک حاضر شدن بخت من بر شتاب
 بیناید سفر سرخس بر من سهل باشد و بفرموده لشکر ساخته سفر شد و از مر و خیزه پروان زد و چون این خبر بمردم سرخس رسید
 جتوانی عریضه نگار کرده بدست مسرعی سبک میرانفاذ حضرت شاهزاده فریدون میرزای فرما نفر داداشند که با شتاب
 کار واران دولت ایران و کتوب میرزا فضل الله وزیر نظام که بر حسب حکم صدر اعظم نزد یک ما فرستاد سر از اطاعت
 خان خوق پروان گردیم و فرستاده او را عرض نهانک و دمار داشتیم ایک خان خوق بکافات کردار ما با چهل
 جبار در میرسد و کرد این لفظ را با شتم ستور بخود و ن میبرد اگر حفظ و خدایت ما را واجب دانسته اید لشکری در خور این جنگ
 نیز یک ماکسلی سازید فرما نفر غره جادی الاخره چون این قصه بدست سفر سرخس را نصیم غزم داد و بمقام شد
 لشکر فرمان کرد و وزیر نظام در اندیشه رفت که مبادا قتل از رسیدن فرما نفر بر سر خان خوق رکعتی فرماید و بدان لفظ
 دست یابد لاجرم حسن خان بنروری را طلب ساخت و چهار صد سوار از مردان کاردار لازم خدمت او نمود و گفت
 از اینجا ایغا رکنان تا بر حسن ترنگان زن و مردم آن اراضی را از رسیدن شاهزاده بالشک سوره و پیاده آگهی
 و بکو حاجت اور یک که ام سک باشد که بالشک ایران که شجاعت شیران را با بازی شانند نزد آسانند و ایشان را و تل
 به از آنشکریان در رسد این بخت و اورا روانه داشت و حسن خان بسرعت سحاب و شهاب بسیار گشت اما از آنوقت
 خان خوق با آن سپاه بزرگ را بدینیت و بهنقم جادی الاخره بخار سرخس آمد و سر پرده خویش راست کشید و خواست
 آبی آنکه کردی انجخته شود و خونی ریخته کرد و مردم سرخس را بخت فرمان آرد چند کت رسول بیان شهر فرستاد و مردم
 فراوان هم و امید داد و ستخان او بهیچگونه مفید نیفتاد لاجرم نیزان خشم او زبانه زن گرفت و یکباره دل جنگ
 نهاد و خواست تا پیش از آنکه سپاه ایران در رسد کار سرخس را بیکره کند پس بفرمود پنجاه سوار از لشکرگاه پروان
 راه با قلعه نزدیک کرد و مردم سرخس نیز بروج و باره استوار کرده پنجاه سوار از شهر پروان شدند و با ایشان نرم
 دادند و سپاه اور یک را شکسته کردند و چند عراده توپ صف بستن و پانصد قبضه شمشال و اسب و شتر فراوان
 از ایشان بگرفتند و در و دیو کار به سیکونه رفت و نهم دوز سپاه اور یک بزمیت شد لکن چون لشکر خان خوق
 فراوان بود و علف و آذوقه در شهر اندک بدست میشد مردم سرخس در خاطر نهادند که با او از در مصالحت و مسامت
 بیرون شوند اما حسن خان بنروری بختینه نوزدهم جادی الاخره وارد لشکرگاه محمد حسن خان سر قبیله شد
 آنجا سواران خود را باز دید ساز و برگ که در روز و یکراه سرخس میشد و داشت و بخت یک ساروقی و او از یک قلع
 و صفر کرد که از سرداران ترکمان بودند با پنج سوار ترکمان و میل راه ساخته تا حق نمود و از رباط مای پروان
 نیروزی پای بچ قراول نزدوران رسید و با ترکمانان از بهر شادرت طریق محاورت پرد و تا کار شتاب و در یک
 باز دادند و آهنگ سرخس را از راهی امین اختیار کنند و پایان کار اقامت در آن ارض را با بنجام دانستند و جماع
 سوار ترکمان و چهار تن قزلباش منقلای سپاه پروان فرستاده خود نیز برفتند و آب و دوبر براندید و در آنجا تن
 سوار از قراولان لشکر خوارزم و ایشان را دید که در دوز و باز شتافتند تا بیکر خویش آگهی بر حسن خان و چون این بدآ

ماورستان
 حسن خان بک
 خان خوارزم

سلطنت و حاکمیری ناصرالدین شاه قاجار

۲۵۵
 بمجلس شایسته پیوسته و از آنجا تا مجلس که چهار فرسنگ مسافت بود تیرگانه رفت و یک ساعت از آن پیش که رسید سر در نشسته
 پیش در آمد و ششدهان و حسن قلیخان و تمامت برنگان و خاطر شدند و دل قوی کردند و هم در آن روز چون آفتاب یک نیمه بود
 از اوقای صحو و کوه جراحی از سواران و از رزم از طرف شمال قلعه حسن حمله کردند و سپاه بزرگ از جانب جنوب با توپخانه پیش نهاد
 و مردم سرخس نیز ساخته جنگ شدند و حریفان با یکدیگر پیچیده و جنگ تاخذه بود تقاعد نورزیه و سوهان خود را بدو داشت و
 سرخس بغیر جنگ پذیره جنگ کشت و در برابر دشمن صف داشت نخستین کین سوار از رزم قیام را احب بر جهان داشت
 از جانب و راست تاخت در نیوقت یکتن از مردم دشمنان بر روی او درآمد و در اول حمله او را بر نیزه کرد و شکوایان این بدیدند
 از دو جانب جنبش کردند و در هم افتادند و دست پیچیدار با هم بجنگیدند و از هم بجنگیدند و گاه پیرا از من یک مراد با می
 که از نزد کان و از رزم بود و دیگر که در راه نزدیک کرد و او را به کوه لنگسک ساخت و از آنجا از آن وقت صفر که چون این
 اسب برانده و سر او را از تن دور کرد و با یکدیگر در این کار انداز مردم حقوق سید سوار جنگ کافتاد و از مینوی قریب نعل یک کت کرد
 که مردی دلاور بود و پیش از پای درآمد و خود نیز جراحت یافت و او را از میدان جنگ بیکوی بردند و همچنان میرزا غلام از مردم
 خنجران زخمی کشت و دیگر میرزا محمد خان را زخمی از نیزه و جراحی از شمشیر برید و اسب و ششدهان نیز با او کشت و هم در آن
 در کجاء و وعده توپ و بیارات حرب و ضرب از سپاه حقوق غنیمت گرفتند و اینوقت هر دو لشکرهاست از جنگ باز داشتند
 اما چون مردم سرخس سبب کثرت عدو وقت عدد پنهان بودند و در اول داشتند که با خان و از رزم از در مصالحت بیرون شدند
 حسن خان چون این بدانت گفت خاطر شوشه دارد این جنگ بیاسن گذارید اگر شمارا نصرت کردم و مظهر آوردم
 کاره با باشید و اگر نه از در مصالحت بیرون شوید سخن بر این نهادند و آن شب با پای آورده اما نفرماند و نال خنجران
 حکم داد تا با پانصد سوار سرعت برق و باد خود را به و رسانند و محمد خنجران سرتیپ فوج فرامانی را با دو فوج فرامانی بکنج کوه
 و چهار عراده توپ و پانصد سوار و دیگر نفر سوار تا شتاب زده راه سرخس گیرند و خوشیستن روز هفدهم جمادی الاخره آنجا
 که هلیقلی خان میرنچ با افواج خویش و سامخان ایلمانی با سوار خراسانی و سلیمانخان دیربختی با سواران خود و جواد
 خان با سوار شقایق و محمد خنجران سرتیپ با فوج کوسید و بیک خان سرتیپ با فوج طاهری و کاب شدند با یکدیگر با دو هزار
 مرد لشکری از سر باز و سواره عاقی و خراسانی و ده عراده توپ با یکدیگر سرخس راه برگرفت از قضا آن پانصد سوار که پیش
 میاقت یکروز بعد از روز و خنجران سرتیپ و او سرخس شدند و هم در آن روز که خنجران جنگ او را یک بار بدمت نهاد
 بود لاجرم از با دوا اعداد کار کرده با مردم خود از در و از شهر روان شدند و از آن سوی چون محمد امین خان از رسیدن خنجران
 و سپاه ایران آگهی یافت کم کرده که بسا دشمنان نفرماند و نال و در رسد و کار صعب افتد و همچنان از سنگین لشکری که پیش
 بر سرخس دست داده بود خوشی بکمال داشت لاجرم روز دوشنبه سلج جادای الاخره و بفرمود تا لشکره بماند و بر کرده رزم
 آفانند و از آن پیش که لشکری نزدیک بدو رسد کار سرخس را یکسره کنند و اسب بجوات و بر پشت و چهار را لشکر او را یک
 و ترکان و چشیدی و قریانی و تمینی و میمنه و شترقان و سالود در حرکت آمد و ظاهر سرخس بودند و بر پشت که بقا توپخانه
 و از جانب شرقی و تیر بر تاب تیر سرخس مسافت دارد فرود شد و خیمه برافراشت و ایمن حقوق و بی اعلام این تیر تیر
 شدند و در نزد او انجمن شدند و این یکجام فرمان کرد تا لشکر جهات و بر سر سرخس را فرود کردند مردم سرخس یک هزار و
 هشتاد نفر قشای خنجران سرتیپ بیرون شدند و نیمه یکروز در راه شالی سینه برگردند و در آنجا لشکر خود را با هم جمع کردند

شرح سلطنت جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۶۵۷
 سامخان ایلمانی و شاهزاده محمد یوسف افغان و امیرخان سرب قورت پیکلو محمد حسین خان هزاره باد و هزار سوار از آق بد
 حرس که پانزده فرسکات ایغا کران بازند و ایشان بعد از قتل خان خوق بهکام غروب آفتاب رسیدند و کما
 حرس به پیوستند و از این طرف سرخان خوق را نیز حکومت خان و نزدیک فرما نفر ما آوردند و شاهزاده پشوا
 رضیه نگار داده برضا قلیخان قزوینی تائب اشیک آتاسی سپرد و سران نیز تسلیم او داد تا بحضرت دار اسخلافه کل کند و میرزا
 نعل الله وزیر نظام عریضه برنگار کرده بدست مشرعی بسبک سیرانغاد درگاه شاه شاه دشت شب سیزدهم رجب که
 ب میلاد علی علیه السلام است مردود این فتح را معروض کار داران دولت دشت و روز پانزدهم رجب قلیخان محل سر
 اردو دار اسخلافه شد و بعد از سه روز دیگر ملک الملوک عجم بر تخت ملک برآمد و بارعام در داد این فتح را معروض بنده به بیلیقتر
 بانی معروض داشتیم آنگاه بکلیک شاه سرخان خوق و یاران او رغل دادند و کفن پوشیدند و سپردن دار اسخلافه
 رب بدروازه دولت با خاک سپردند و بر سر انفراد از خشت پخته قبه کردند اکنون بر سرخی لازم بعد از قتل خان
 و بی عبدالله خان سپهرم از میان گیر و دار فرار کرده و خود را بشکرگاه رسانید و کس نیز یک مردم سرخس فرستاد که
 اشب مراعت کند و بدارید تا در پنج این معالفت برآسیم فرما بداران از قید و طریف هر چه بخواهید بر صبیح و شریف نعل
 راه خوارزم پیش گیرم مردم سرخس این سخن را استوار داشتند و او را بکار خویش گذاشتند چون شب تاریک شد و سیاه
 ما را فرو گرفت عبدالله خان بفرمود تا مردم او بر نشتند و چند آنکه توانستند زویم و جواهرین با خود حمل اوند و جملاتی
 ان بختند و بجانب مرو بگریختند بعد از ورود باراضی مرو معاول یکصد و پنجاه هزار تومان بیان قابل بدل کرد و از
 فاسلات عبور کرده خوشین را بخوق رسانید و از مینوی چون صبحکاران فرار و کثوف افتاد سامخان و شاهزاده
 محمد یوسف و امیرخان و جمعی از مردم سرخس تا دوازده فرسنگ از تقای عبدالله شاه خند و او را در نیافتند و چاه حیرت
 حرس نمودند و شاهزاده فرما نفر ما نیز سه روز بعد از قتل خان خوق باز دوازده هزار تن سواره و پیاده چهارم رجب وارد
 سرخس گشت و پنج روز در سرخس کشته اقامت نمود و از آنجا یازدهم رجب اهنک مرو فرمود و پانصد تن سوار سرخی
 بشکر او پیوت در منزل در بند خان شناختن ساروق او را پذیره شده و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و برآ
 ساز کی که آب کیاب بود و شترهای خویش را با جملهای کران از آب لازم بشکرگاه ساختند و از شاهزاده نواخت و
 و از شردیدند و این بهکام وزیر نظام در شدمشید جای داشت و از پی هم دینار و درهم و علف و آرد و قند بشکرگاه
 رساند و چند آنکه خصب نعمت در میان لشکر از شدمشید بر زیادت بود با بکله فرما نفر ما روز پنجم رجب و در مرو
 قابل ساروق را از قریب طلب داشت و حکم داد تا زن و فسر زن و اموال و ائصال خود را از قریب برآورند و
 از مرو تا قلاع قریب را تا امت خراب کردند و هشتاد خاور ستار و قتی از بهر کردگان بجان شدمشید کسل داشت و بر قتیله
 بزحاکمی برکاشت و حکومت مرو را بجا سوار خان هزاره تفویض فرمود و روز دهم شعبان از مرو طریق مراجعت برگشت
 بهشت روز در کنار حرس او تراق کرده و دیگر باره آن بلده را بنظم کرده و از آنجا عبور بجا رخا فرستاده و ظهیر الد
 نشریف کرده روانه هرات نموده خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده غره شهر رمضان وارد مشهد مقدس گشت و مجددا
 بجوابه وزیر نظام پانصد سوار از برای حفظ حدود و ثغور سفر مروا مورد داشت آنگاه صورت حال را مکتوب کرده

آردن سرخان
 خوارزم راهبرگاه
 شاه شاه ایران

جله اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ الموارح

۶۵۸

معرض درگاه شاهنشاهی ایران نمود و کارداران دولت در ازای زحمت هر یک از چاکران طاعتی کردند شاهزاده فرمانفرما
نشان فی مکمل بالاس و مصور بمثال شاهنشاهی یافت و غصائی مرصع بجا هر شاداب وزیر نظام را عایت رفت و سامان
ایمانی و شاهزاده محمد یوسف افغان و جعفرقلی میرزا و مهدیقلی میرزا و محمد حسین خان سرب و محمد حسین خان و ملا آقا
و امیر خان سرب و محمود خان سرب و کاظم خان سرب و محمد تقی خان سرب و عباسقلی خان کر و س و امیر حسین خان
برادر سامان و حاجی فتحعلی خان یوزباشی و چهارده تن دیگر از نواد سپاه را بجلع کرانها مفتوح فرمودند و حق خدمت میخواست
ضایع نگذاشتند و هم در اینال روز نیز دهم شهر رب را که هید میلاد امیرالمومنین علی علیه السلام است شاهنشاهی ایران
عیدی بزرگ نهاد و سامان شاهنشاهی بکثره و در بار جام در داد و صنم و شریف به بن تیت رطب اللان کشتند و در میان
ایران این سنت بنده که بماند و هم در اینال کل محمد خان بلوچ سر بلطغان و عصیان بر آورد و قلع ایرنه جان را استوار کرد
مختص گشت محمد حسن خان سردار ایرانی که اینوقت حکومت کرمان داشت نصر الله خان یوزباشی با جاعتی از سربازان با مو
تا آهنگ او کردند و قلع او را حصار دادند و بقوت یورش تیغ آن قلع را بمقیم غم استوار نمودند در میان آن که
در چاه بود تن از مردم بلوچ مقتول گشت و قلع مفتوح شد و هم در اینال عبدالعزیز میرزا برادر کهنتر شاهنشاهی ایران
حکومت فردین یافت و حسنقلی خان جو داباشی بوزارت او سرفراز گشت و حکومت ملایر و تبریز کان شاهزاده سیف
میرانغویض آمد و همچنین شاهزاده حمزه میرزای ششم الدوله فرمان حکومت اصفهان یافت و محمد حسن خان شجده امور حکومت
کاشان گشت و هم در اینال برب فرمان عباسقلی خان سپهان حکومت شاهرو و بطام امور گشت و وزیر امور
پروین شده راه برگرفت بعد از ورود بطام بنظم آن بده پرداخت عباسقلی خان را غلطی در طبع و خوشنوی و طبع بود هنگام
غزل و عزت با هم کس از در فروتنی و ضراعت میزیت و هرگاه بخدمتی امور میشد یا بر مضی نامبردار میگشت مردم
بزرگ را حشمت اهل حرفت نمی نهاد و بزرگم زبان که گرفته تر از زخم سنان است خاطر حاجت میگویم مع العفوه
حاجی میراثم بطای که از شاهخان آن بده و اعیان آن اراضی است برای عباسقلی خان درآمد و مجلس او
در رفت عباسقلی خان برآشت و او را سقط گفت که بی اجازت چرا این سرای در شدی و قربت مجلس منی هم
برخیز و بی آنکه آسیبی تو رسد طریق خویش برگیر حاجی میراثم سخت آرزو دل شکسته گشت و با خاطری دیگر کون از روز
بیرون شد و در یک روز از شهر فرو نام و سنگ داشت اما جرم میوانی از شهر بطام آهنگ دار اسخلافه راه برگرفت و با
از مردم آن بده بقاسم آباد که میفرسنگ تا شهر سافت است رفت و پیخواست که کردار ما بنجا عباسقلی خان را در نزد کردار
قلت مکشوف و در در اینوقت قراخان یوزباشی که او نیز از عباسقلی خان رنجیده خاطر بود به پیوست چه
اعدا از خانه خود که در کوپایه داشت کوچ داده متوقف شهر ساخته بود با جله قربان خان و چند تن از علما و او که بی
از مردم کوپایه و میغانی بر او کرده اند و اعدا سفر دار اسخلافه کردند در اینوقت چنان افتاد که محمد قلیخان حاکم تربت که
خودسان می سپرد و در دواشهر شده و عباسقلیخان او را استقبال کرد و تا کار و انفرای خیر آبا و با او رفت و هنگام
از شایسته چون خواست و در شهر بطام شود حاجی میراثم و مردم او را بخوبیست که از قلعه قاسم آباد بیرون شده و طلب
پیش گرفته اند اینجانب بر طبع او تعلی انجمنه و دل بر آن نهاد که ایشانرا از غریمت خود دفع و پس اسب بزرگ از دبا ل آن
حاجت تاخت و بختان درشت ایشان بایم کرو چون ماه نزدیک شد حسن نامی میغانه از هند روانه و کوخان بگردانید

حکومت عیالین
سپهان در هر
و بطام
قتل او

شرح سلطنت و مباحثه فی اصل دین و قاجار

و همچنین خود را به و بجا آورد از قضا کتوله بر قتل او آمد و از اسب در افتاد و میرزا داد و برادرزاده میرزا ششم مشن شد ۵۵۹
 ششتری بر دهن او زد و آورد و دیگرگان او را با تیغ پاره پاره کردند و میوافقه در پست و ششم شد جادی الاولی بود و
 انجمن دست سستی سبک سیر و دست و ششم جادی الاولی معروفش کار دران دولت افتاد اگر چه عباسقلی خان از اداری
 نامور و خوشی نامشوده بود اما کفر او بدست مردم رعیت در شریعت ملک کنایه عظیم است لاجرم بجنب زمان شاه
 ایران چراغعلی خان زرخنده قول را قاسمی با کجید و پنجاه تن غلام با مور بفر بطام کشت تا قاتلین او را دست بگردانست
 روانه حضرت دارالمخلافه دارد و در روز دوم جادهی آلاخره چراغعلی خان از دارالمخلافه فرسودن شد سخت دوازده
 غلام از راه فیروز کوه با مور ساخت و چند کس از طریق دماوند فرستاد و نفری با ستره با کسب نمود تا اگر از آنجا
 بجای نمی گنجید باشد و شکر سازند لکن در عرض به کثوف افتاد که چون حاجی میرزا ششم از حد و دشا هر دو پروان شد
 قربانخان بخانه خویش مراجعت نمود چراغعلی خان چون این بشنید مکتوبی به کرد و خطی به وزیرستان حاجی میرزا ششم
 فرستاد که من از بد آن میایم که حق از باطل باز نمایم و هیچ بیکجا را تبا نه سازم بر زیادت ازین کناه کاران را بر
 شفاعت خواهم کرد از سلطان این مکاتیب قاتلین عباسقلی خان قوی کرد و داد و فرسنگ از مینوی شاهرو
 چراغعلی خان را پذیره شدند و با او تا ظاهر شهر بطام طی مسافت نمودند و از آنجا خواستند رخصت راحت حاصل کنند
 چراغعلی خان بایشان آغاز مود و حفاظت نمود و بخوان خویش دعوت کرد و آنجا رخصت را بشهر آورد و در زمان کرام
 مادر و زبانی شهر را استوار بر بنند و بعد از ورود برای مارت بفرمود تا قربانخان و پانزده تن از مردم او را بکشد
 و در همان شب با کینه و وزیر بخیر روانه دارالمخلافه نمود اما کار داران دولت از در عدل و نصیفت باز پرسید پسند کرده کس را
 باندازه کناه کفر کردند و چراغعلی خان را حاضر در گاه ساخته بکومت خمه سرافراز فرمودند و هم در اینال موسیو پوره
 وزیر مختار و امجدی مخصوص دولت فرانسه بشارت مخصوصه دولت ایران مامور شد و کار داران دولت علیخان مرید
 ترا کوژ لور و وزیر مجید هم شهربان بهمانداری او روانه فارس فرمودند تا او را بمکاتبی لایق بدرار المخلافه آورد و نیز شفا
 شاهانه در حق او مبذول افتاد و وزیر مجید هم شهربان قتل شد و سلطنت کرد و از آنجا بخدمت صدر اعظم شاف و پس
 دور وزیر سرری نظام الملک در آمده او را نیز دیدار کرد و مردی با حصاف عقل و درایت را می بود و دستوری موافق موافقت
 کار داران دولت ایران فرانسه فراوان خواست که ازین پیش این شارت شد بصلاح و صوابه بید جناب اشرف صدر اعظم
 دولت ایران دولت فرانسه عهد دوستی استوار شد و معاهده بخط و خاتم اولیای دوستین بر نگار گشت

صورت عهدنامه منعقد فیما بین دولت علیه ایران و دولت بهیسه فرانسه

چون علیحضرت کیوان رفت خورشید رایت ملک رقت کرد و در حجت خسرو اعظم صدر اعظم ششم جیه جاده دارا دیسکاه
 و ارث تاج و تخت کیان شاه اعظم الاستقلال کل ممالک ایران و علیحضرت کیوان رفت خورشید رایت شمس ملک با جانی
 مدافعی شهربانی برانند و دهم صاحب کلاهی شقه طریقه لازم شاهنشاهی خسرو باذل نادار امان امیر اطور ممالک فرانسه
 هر دو علی التویه اراده و تمنا می صادقانه دارند که روابط دوستی فیما بین دولیتین برقرار و بواسطه عهد دوستی و تجارت بکوت
 نافع و سودمند بود و لیکن قوی بسیار خواهد بود و دوستی و اتحاد جانشین را محکم سازند لهذا برای تقدیم بیکار و مختصر
 شاهنشاهی ممالک ایران و فرانسه و معاهده خط و خاتم اولیای دوستین بر نگار گشت

جلد اول با شرح قاجار و مملکت با شرح التواریخ

در جداول شمیر مرتبه و معای کلان لایس و مروری و صاحب نشان در جداول امیرنویان علم و جاهل بر مخصوص
در جداول و صاحب لقب اکثر جناب اشرف ارفع امجد میرزا آقاخان صدر اعظم دولت علیه ایران علی حضرت پیر اهر بکانت
فرانسه جناب موسیو سیکولا سپوره وزیر مختاره ایلی مخصوص دولت بهینه فرانسه صاحب نشان افتخار سیمی بزیان و وزیر و جاهلی
مبن کرده کوار و نشان افتخار مجیدیه و غیره و کلای خود یقین کردند و ایشان بعد از آنکه در دار اسکا فطهران مجتمع شدند چنان
نامه خود را مبادله کردند موافق قاعده و شایسته دیدند و فصول آیه را برقرار نمودند فصلی اول بعد الیوم الی اللایه فیما بین دولت
علیه ایران و عایای آن دولت و دولت بهینه فرانسه و عایای آن دولت دوستی صادق و اتحاد دائمی برقرار خواهد بود و فصل دوم
سفرای کبار و وزرای مختار که هر یک از دولتین معا به تین بخوانند در بار یکدیگر مامور و مقیم سازند همان رفتار و سلوکی که در حق
سفرای کبار و وزرای مختار دولتین معا به تین و اتباع ایشان معمول و بجای و همان استیارات محفوظ خواهند بود و فصل سوم
بنده دولتین عیلتین معا به تین از قبل یا حان و تجارت و پیشه و در غیر هم که در مملکت محدودتین یا تحت توقف نمایند یا بسوی
از جانب حکام ولایات و کلای طرفین بعزت و حمایت قادرانه بهره مند خواهند گردید و در هر حال سلوکی که نسبت به اتباع
دول کامله الوداد منظور میشود در حق ایشان نیز منظور خواهد شد و بالمعاوضه ما دون و مرخصند که هر کونه استغفار اقمه و محو
چه از راه دریا و چه از راه خشکی بمملکت یکدیگر پیاورند و از مملکت یکدیگر بگریزند و بفرار شوند و معا به و معاوضه نمایند و بهر یکی
از بلاد مملکتین که خواهند حل و نقل نمایند فصل چهارم هر کونه استغفار اقمه که اتباع دولتین عیلتین معا به تین بمملکت یکدیگر بقتل نمایند
و یا از مملکت یکدیگر بگریزند و بگریزند که از تجارت و اتباع دول کامله الوداد و حین در و دانسته و محصولات ایشان بولایت دول
و حین خروج از مملکتین مطالبه میشود از ایشان نیز مطالبه خواهد شد و حق و وجه علیجده هیچ اسم در رسم و دولتین عیلتین
مطالبه نخواهد شد فصل پنجم در ممالک محدود و سایر ایران اگر فیما بین اتباع دولت بهینه فرانسه و مرافقه یا مباحثه یا منازعه روی
طی گفتگو و اجرای عدالت آن بالتمام معیده و کیل یا قونول دولت بهینه فرانسه است اگر متوقف در محل و مکان این
مرافعه و مباحثه و منازعه بوده باشد و الا در مملکتی که اقرب بمکان مزبور است خواهد بود و کیل یا قونول مزبور بطی این
گفتگو و ابر و فوقی قوانین متداوله در مملکت فرانسه خواهد گردید هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه فیما بین تبعه دولت بهینه فرانسه
و تبعه باشد معا ولات متداهتین و تحقیق و قضیتین و اجرای حکم بعدل و انصاف در محکمه دولت علیه ایران که محل
معاویه طمی ایکنه امورات یا بصورت احدی از منتیان و کیل یا قونول دولت بهینه مزبوره خواهد شد هرگاه مرافعه یا مباحثه
یا مباحثه در مملکت ایران فیما بین اتباع دولت بهینه فرانسه و تبعه سایر دول خارج واقع شود تحقیق و اجرای حکم آن
معیده و کلایا قونولهای طرفین خواهد شد که لک گفتگو یا منازعه طمی که فیما بین تبعه دولت علیه ایران و اتباع دولت
بهینه فرانسه و تبعه سایر دول خارج در ممالک محدود و فرانسه اتفاق افتد قرار انجام و اتمام آن نحوی خواهد بود که
اتباع دول کامله الوداد در مملکت مزبوره معمول و ترتیب شود تبعه دولت علیه ایران در ممالک فرانسه یا اتباع دولت
بهینه فرانسه در ممالک ایران اگر متهم بمکان کبیره کردند و بجهت در مملکتین مزبور بین اتباع دول کامله الوداد و قضا
میشود و با ایشان نیز معمول و مرتب و قطع و فصل خواهد شد فصل ششم هرگاه اهدی از اتباع دولتین عیلتین در مملکتین
محبوبستین و فانیات در صورتیکه متدا و ام و شرک باشد ترک لا و بالتمام کلیم ایشان خواهد شد و در صورتیکه متدا و ام و
شریکی نباشد متروکات او امانت بکلیل یا قونول دولت بهینه فرانسه یا ممالک مزبوره و قوانین متداوله در مملکت
چنانکه شایه و بایه در این باب معمول و در فصل پنجم دولتین عیلتین معا به تین تحت حمایت اتباع و حقوق امور تجارت

در جداول و صاحب لقب اکثر جناب اشرف ارفع امجد میرزا آقاخان صدر اعظم دولت علیه ایران علی حضرت پیر اهر بکانت

فرانسه جناب موسیو سیکولا سپوره وزیر مختاره ایلی مخصوص دولت بهینه فرانسه صاحب نشان افتخار سیمی بزیان و وزیر و جاهلی

بنده دولتین عیلتین معا به تین از قبل یا حان و تجارت و پیشه و در غیر هم که در مملکت محدودتین یا تحت توقف نمایند یا بسوی

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

و فرام نمودن اسباب حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیما بین تبعه جانین چنین اختیار نمودند که از طرفین نفر ۶۶۱
 قونول برقرار گردد و قونولهای دولت بینه فرانسه در درامخلاف طهران و بندر اوج شهر و در اسلطنه تبریز
 و قونولهای ولایت علیا ایران در درامخلافه پاریس و شهر مرسیا و جزیره بربان توقف نمایند این قونولهای دولتی
 معاہدین بالسیه در محل توقف مسکنه مکملین محو ستین از اغراض و امتیازات و معاہداتی که قونولهای اول کلمه
 الوداد در مالک محروسه جانین اند محفوظ و بده یاب خواهند کردید فضل هشتم این عهدنامه دوستی و تجارتی حاضر
 که بملاحظه کمال صداقت و دوستی و اقوام فیما بین دولیتین و شکستین ایران و فرانسه منعقد شده است بعون الله تعالی
 طرفین شریعت و مندرجه در آنرا ابد الہزار روی صدق و راستی رعایا محفوظ خواهند داشت و کلاهی مختار و ولیتین
 معاہدین متعهدند که امضای حاجات خدیوانه از جانب بنی اسباب شاهانه خود در درامخلافه طهران در درامخلافه
 پاریس و در طرف مدت ششماه یا کمتر اگر مقهور گردند مبادله نمایند و کلاهی مختار و ولیتین معاہدین این عهدنامه مبارکه
 حاضر را بخط و مهر خود مرقوم و مختوم نموده این عهدنامه مبارکه بکارخاست و بنقش شوال الکرم نه یکبار و دویست و هفتاد
 یک بجزی مطابقت دوازدهم ژوئیه یکبار و هشتصد و پنجاه و پنج عیسوی در دو نسخه بخط فارسی و فرانسوی مطابق
 و موافق یکدیگر مرقوم شد مع القصد موسیو بوره وزیر مختار و انجمنی مخصوص دولت فرانسه در تشیید مبانی محبت و
 تمهید قواعد اتحاد بین دولیتین ایران و فرانسه جدی بکمال تمیز و دل دوستی و پادشاه ایران در پادشاهی
 یکقطعه نشان مرصع بالماس و مصور بتشال شاهانه و حایل آبی که مخصوص آن نشان مبارک است او را عطا نمود
 و دو قطعه نشان شیر و خورشید از مرتبه دوم با تاجارکت دو کینو و سیونکو لاکه مترجم اول سفارت و بدین بابت و این سفارت
 صحبت میرزا ملک میر سبک و مترجم دولت ایران چارلین غره و بجه انوار که عید سیلانی با پیمان امیرالطوفان بود انفاذ شد
 مامور شدن انجمنی کبریا بسلطان سیف الملک سفارت کبری نزد امیرالطوفان روسیه در درامخلافه پطر فونع
 امیرالطوفان ملک روسیه نیکولای که شرح سلطنت او در ذیل تواریخ سلاطین روسیه در کتاب تاریخ التواریخ مذکور شد
 چون دواعی امتحان گفت و فرزند او الکسندر که ولعهد دولت روس بود بجای او برار که امیرالطوفانی منکی آمد و این مختار
 کوشر و کار دران دولت ایران شد بحکم اتحاد و ولیتین ایران و روس بجنب فرمان میرزا محمد حسین عند الملکات
 بفراتخان روسیه رفته موسیو انچکوف شاز و فرو بجه سفارت را که در درامخلافه قازانت داشت در شکاه سلطنت
 حاضر ساخت تا شاه ایران ایشانرا تفریت بگفت و تمینت جلوس امیرالطوفان جدید را ابلاغ کرد و ایشان نیز شاه
 از درشکر گذاری سپاس گفتند و بعد از خدمت مراجعت و تقبیل سده سلطنت طریق خدمت جناب اشرف حداد
 اعظم گرفتند و هم از آنجا اصغای کلمات تفریت و تمینت نمودند و از پس روزی چند امیرالطوفان گسند خبر جلوس خود را
 در نامه نگار کرده انفاذ تقبیل داشت تا از آنجا خبرال برسیف حال نامه شده بطریق درامخلافه پطر فونع و بعد از انفاذ
 از تقبیل جانشین جدید تقبیل از خراج جناب خود بار توله بولکوسیک را با او متفق ساخت تا با اتفاق قرب درگاه شاهانه
 ایران را دریافت و تقویم اتحاد و ولیتین را تقدیم کنند چون خبر سفارت ایشانرا بایران آوردند کارداران دولت
 علیتقی خان سرتیپ افشار را مامور بمیامداری نموده پذیرد و فرستادند تا ایشانرا از تبریز به درامخلافه طهران کرج
 و دو عهد باز و دو عهد درامخلافه روز میت و پنجم شهر رمضان تقبیل سده سلطنت کردند و هم در آن روز او را کرامت

جله اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التاریخ

۶۶۲ خانباشرف صدر اعظم نمودند این هنگام واجب افتاد که از قبل شاه ایران از خانواده مراده مردی کارزنده و سبیل و صعب جان دیده سفر پطرنبورغ کند و امیر طور جدید را تنیت حلوس که به صلاح و صواب به صدر اعظم عباقلینان میر پنجه سپهر کجیان سردار نوری که غم صدر اعظم و سالها در مملکت فارس و کرمان کار کرده بود افتاد و لاجرم شاه ایران اورا سیف الملک لقب فرمود و بشیر مکتل و کر مرع تشریف کرد و از آلات و اوانی سیم و نر چند که بکار بود عطا فرمود و با نامه مودت خاتمه سفارت کبری مامور ساخت و همچنان بر حسب فرمان قاضی خان کارپرداز اول دولت ایران مستشار غارت کبری آمد و فرمان رفت که تنیت و ترجیب جانشین فقفا را وی پیای برد و نریان خان نایب اول و میرزا صادق طبیب نایب دوم شد و دیگر حاجی میرزا محسن خان مترجم اول و نظراقا مترجم دوم و میرزا حبیب و میرزا محمد می مستیان سفارت آمدند مع القصد سیف الملک با بقیه سفارت بر گرفت و از در اختلاف راه اندر پایمان پیش داشت و در بلدان و امصار عرض باره همه با ختمت سفارت کبری رسان داشتند و در بلده تبریز اعیان جدا و پذیره شدند و بایکسانی تمام بشه در آوردند و روز و از دهم محرم از شهر تبریز شد و بخروزه تکانه و دارس برفت و بعضی از اکابر تبریز اورا مشایعت کرده از کنار و دارس مراجعت نمودند و بهنگام از جانب کار داران دولت رویه کاخ نوز سربسک تو سخانه و بوره شیوف ترجم و بار اکا نوز نایب و مر اجا نوز حاکم نخجوان و کلعلی خان میر احسان و شروکوف و مترس کلیمباشی با جمعی سادات و سواره و صاحبان مناصب نظام و ده عرا ده کاسکه تا کنار و دارس پذیره شدند و ایچی کیرا نوز دهم محرم از آب عبیره دادند و چاشتمی تمام منزل منزل تا راضی تعلیس کوچ دادند و روز و و تعلیس خزال با جور که از شاخکان کرجستان است و جزال قطنطین کا نوز امور خارجه فقفا و بولکونیک علی کین سکلر سکی تعلیس با جمعی کثیر از صاحبان مناصب سواره و پیاده نظام و دپران و قرقخانه با صد و پنجاه تن سوار نظام اورا پذیره شدند و بهنگام دیه ای ایچی کیرا کاسکه با بزرگ آمدند و اورا در ظاهر شهر فرو آورده بر کاسکه دولتی سوار کردند و چون راه با شهر قریب افتاد پلیس سطر شهر تعلیس با احراری پس بزرگان و بقیه دولت ایران و روس و ارمنی و کرجی و یهودی به استقبال پرور شدند و همقاد سر کا و و کو خند بقربانی حاضر ساختند و ایلی قرا و الحانه باین نظام با پرق طول و بشور سلام دادند و بهنگام ورود شهرت یک توب بکشادند و سیغ کیرا و رخانه امیر نظام فرو آورده و جزال برو سیلوف و برای دقر خانه و دیوانخانه بر صف شده اورا ختمی بزرگ نهادند و بعد از ورود او هنوز دو ساعت پیری نشد که کینیا ز بهبود از بهر دیدار و آمد و بور و داد اظهار فرح و سرور نمود و و ویکو سیف الملک برای او شافت و اورا باز پرسسی سزا نمود و بهنگام مراجعت بهبود از بهر شایعت و یکو باره و جزال ایچی کیرا آمد با بجله روز بیستم شهر صفر که سیف الملک حرکت از تعلیس داشت کینیا ز بهبود با سلی که رسم نهاده اند و سرای او حاضر شد حاکم شهر و خراهای بزرگ تا کیمز سگ اورا مشایعت کرده مراجعت نمودند و کار که از شهر و بلوک و کینتن اودان تا سر حد تعلیس بیا و برفت و در شهر و لادی فقفا و دیگر شهر های بزرگ بنیکون اورا استقبال کردند و عظمت نهادند و بر قضا از بهر مکاتب بغیر کیر غیده میا خند خزال کور لوس که سز در هشتاد هزار تن لشکراست و جزال اتانان که بر واکمه هر از سپاه است در شهر تا و زایل و نو چر که با ایچی کیرا بیدار آمدند و روز و در شهر مسکو که

شرح سلطنت و جایگزینی ناصرالدین شاه قاجار

فردوم ربیع الاول بود خیرال کیناز بفرمان امیراطور روسیه و خبرهای بزرگ و پولکونیک و کلا ترشده و حتی
از سواره و گروهبی اذانی شد پذیره شد و او را بختی تمام در آوردند فرمانفرمای مسکو کین از خبرهای
بزرگ و غیره فرستاده تا بازرسی بفرمود و غیره کسر پست دوم ربیع الاول برای فرمانفرمای مسکو فرستاده و او را
کرد و بعد از مراجعت فرمانفرمای تاتس سران و سرکردگان باز دید آمد و از قضا چون روز پیری شد و شب
بهنگام خشن امان الله خان پسر سیف الملک برواق غیش رفته بخت و راه بخار آتش را که برای کرمی رواق
و بسته بودند فراموش کرده بودند که مسدود اند و ملازم بخار ذغال امان الله خان را از چنان برای پستی
تحویل داد و مسجکمان و اربابین مسلمان خاک سپردند چون اینچنین حضرت امیراطور بداند فرمانفرمای مسکو را فرمان
کرد تا از بهر قدرت و قیامت سیف الملک را دیدار کرد و غراف نلرود و وزیر اعظم دولت روسیه نیز کس قیامت
و پست و هفتم ربیع الاول که غیره کسر از مسکو پروتد فرمانفرما و بزرگان مسکو و امشایع کردند و در ضمن
پطرز برغ خیرالی از قبل امیراطور رسیده و تشریفات ایلمی کسر را ابلاغ کرد و چون ماه پطرز نورغ نزدیک کرد بخین
از جانب کارداران روسیه از برای ایلمی کسر و بجه سفارت کاسکد بیاوردند تا ایشان بنشینند میرزا صادق
یکم نایب دوم سفارت و نظراتی مترجم و میرزا احمدی و میرزا حبیب الله که نشان سفارت بودند بر کاسکد
چهار ایستادند و یکروز نایب اول سفارت کبری و حاجی شیخ محسن مترجم اول سفارت نیز بر کاسکد
ایستادند و پنجان تا سخنان سفارت و علیخان میرزا و اینچنین کاسکد یافتند آنگاه سفیر کسر بر کاسکد
شش ایستادند پس کلا ترشده با جماعتی از مردم پذیره شدند و شانزده تن بقی اذد و سوسی کاسکد بصف
شدند و پنجان شخه بزرگ و سواران صاحب منصب و اربابان خاصه امیراطوری پذیره شدند و بعد از ورود
شهر فج خاصه با یرق و طل و شپور تقدیم شست او را بداشتند و حاکم نظام با چند تن از خبرها او را بدید
شتافتد و غراف نلرود که وزیر اعظم است پس خود را برای تنیت ورود و تغیرت امان الله خان خرد
سفیر کسر فرستاد و امیراطور خیرال اجدان خود را کیسل داشت و از وی حال پرسید بفرمود و سیدنا و تن
معین وزیر امور خارج است خود طریق ملاقات او سپرد و در دست و هنرم ربیع الاول ایستاد آقاسی باشی امیر
و خیرال و مزان مترجم اول سفارت با کاسکد دولتی حاضر شده ایلمی کسر با بجه سفارت سوار شد و برای وقت
نلرود و شتافتد و از استقبال پیر غراف نلرود و سیدنا و تن در سراسر او کمال مکانات یافتند و مجلس امیر کسر
که جناب اشرف صدر اعظم ایران از ورود او استخار رقم کرده بود غراف نلرود سپرد و چون مراجعت نلرود
کرد ساعتی بر نیاید که غراف نلرود و باز دید سفیر کسر شافت و پس از چند روز که سفیر کسر آهنگ خدمت امیراطور
داشت موسیو میطروف ایستاد آقاسی باشی حاضر شد مترجم اول و وزارت مهمام خارج و هماهنگان دولتی
نایبان ایستاد آقاسی بر کاسکد شش ایستادند و وی شدند و دوتن شاطر با دوسوار و یکو دبال آن کاسکد
گرفتند آنگاه سفیر کسر بر کاسکد شش ایستاد و فرود رفت و موسیو میطروف راه برگرفت و چهار تن از سفیر
پادشاهی در چهار جهت کاسکد ملازمت کردند آنگاه تا سخنان و نریمانخان و حاجی شیخ محسن خان نیز کاسکد
شش ایستادند و میرزا صادق و نظرات و میرزا حبیب الله و میرزا جعفری نیز بنشین کاسکد گرفتند و چهار تن از

صورت نرغ
سیف الملک
در ورود پطرز
برغ

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

از طایفه ایمرطوری از دنبال کالکهاره وان شدند تا سیرای ایمرطوری رسیدند و هنگام پیروان از کالکهاره و تن
 و سیرود و تن در بان او را استقبال کردند و او را در واتی بزرگ فرود آوردند و در آنجا مشال بزرگ ایمرطوری
 بزرگ ایمرطوری او را پذیره شدند آنجا سفیر کبریا اتفاق ایشان آقاسی باشی طریق حضرت ایمرطوری و نایب
 سوت قاضی ملک الملوک نجم شاهه ایران را در طبقی از در سبج بر نهاد و قاضی مستشار علی داده با اتفاق غرض
 نمرود و سیما وین خیرال و میزان بمجلس حضور ایمرطوری در آمدند و نایب همایون را که سفیر آیات تفریت و کلمات
 تنیت بود ابلایغ دادند و ایمرطوری از داد و دین و اتحاد طرفین مجلسی مشیع بمفرود آنجا سفیر کبریا رفت
 امان الله خان تنیت و تفریت بجفت و از پس آن بقصد سفارت را حاضر کرده هر یک را نوازشی جداگانه فرمود
 و بعد از رخصت مراجعت و محلی کبریا حضرت ایمرطوری دیدار و سعید دولت روتیه شافت و نشان و تمثال
 شاه شاه ایران را که خاص و لیعهد میداشت با نایب محقر خاتمه تسلیم داد و بخوارتاری ایمرطوری مشال پادشاه را
 خود اکرود و لیعهد یاد و بخت و از آنجا بجهان حشمت که طی طریق کرده بود بمنزل خویش باز شافت و روز دوازدهم
 ربیع الثانی برادران ایمرطوری قسطنطین و میخائیل را دیدار کرد و از روز چهاردهم تا بیست و ششم در سیرای خود جای
 تمامت اعیان و ملت به دیدار و آمدند و بعد از سه روز شناختن آن دولت روسیه را باز دید شافت و بعد از چهار
 بیت روز توقف در بطرز مرغ چون مراسم تفریت و تنیت را به نهایت برد و قوا عده نمودت و موالات را بشدت
 بفرمان کار واران دولت ایران آنرا مراجعت نمود ایمرطوری ممالک روسیه او را به احواطف شاهانه خرسند
 فرمود و یک قطعه نشان تاجدار که بالباس ابدار تر صیغ داشت از مرتبه اول آنکه مقامی رفیع است عطا کرد و
 این مکات را بحال سیرتظار فرمود و همچنان بقصد سفارت را هر یک را به بعضی از افعال و اشغال
 خروانه بست شد آنجا سفیر کبریا آنرا مراجعت با ایران فرمود و چون رخصت انصراف حاصل کرد سیما وین
 معاون امور خارجه و سیو لیوف ناظم امور خارجه با تمامت بقصد وزارت خارجه و سیکلر سکی شهر بطرز دروغ
 با جاعتی از بزرگان و خبرلان در سیرای سفارت کبری حاضر شدند و کیفوج سواره را از دم بر در سیرای صف برد
 و کالکهاره خاص ایمرطوری را از بهر سفیر کبریا حاضر کردند و او را با تمام مکات و حشمت مشایعت فرمودند و نایب
 مسقوز حفظ و حشمت او دست بازند آشتند و در بهر رود و منزل قزاقان باطل و شپنوز بر رسم نظام سلام دادند
 و روز و دو مسقوز بزرگان شهر پذیره شدند و کالکهاره فرما نفرمای آن مملکت را حاضر کردند تا سفیر کبریا نشست
 و با جلاتی جلیل و در مسقوزت و فرما نفرما و هماننداران که از قبل ایمرطوری ملازمت خدمت داشتند کمال
 همه و خدوات بپای بردند و بر حسب فرمان صیافت بال بگردند و سفیر کبریا در کارخانه های صناعت سیر دادند
 و در هر دار اتصافه اشیاء نفیسه از بهر بخشش حضرت شاه شاه ایران پیش داشتند و ایلی کبریا نیز پیش
 نهادند و هنگام حرکت از مسقوز فرما نفرما با تمامت بزرگان حاضر در سفارت شده و دایع باز پسین بگردند
 و سفارت کبری از آنجا کوچ داده در عرض راه در ادای طولا و شهر دار و نژو نوچرکس و استاد پول همه جا
 کیم و بزرگان شهر پذیره کردند و هنگام پیروان شدن مشایعت نمودند و در شهر قفقاز حاکم شهر با تمام
 لشکریان استقبال کردند و در دو و تفتیس مردم شهر باطل و علم پیروان شدند و بقصد دولت علیه ایران باقی

فتح سلطنت و جانشینی ناصرالدین قاجار

میرزا حسین خان قزوینی دولت ایران مقیم تقییس استقبال کردند و کاو و کوسفند بقربانی فرج نمودند و در محل
لیلی میباشند امور خارجه با جماعتی از بزرگان باستقبال پیرون شد و کالک جانشین کرچان را حاضر کردند
تا سفیر کبریا بنشیند و در شهر بخانه کینیا زهید و ف جایی گرفت و حشمت اورا بیت و کیوت بکشا و دزد و در
و یکو سفیر کبریا بنشیند را ملاقات کرد و بهر رواق که در میرفت که و بی از بزرگان اورا استقبال میکردند همچنان
در رواق چهارم جانشین اورا دریافت با اتفاق در رواق پنجم جایی کردند و متعبه سفارت جایی گرفته و بعد از مراجعت
سفیر کبریا منزل خویش متوالی جانشین اورا بانه دید نمود و روز چهارم اورا بمهمانی بزرگ طلب داشت و در رسم هدیه
و ضیافت بنیای برد و بر خویشان فراتر جایی داد و با بچه چین افتاد که جانشین قفقاز و مجلس بال که زنان مردان
انجمن بودند و با هم رقص میکردند از سفیر کبریا پرسش نمود که آیا در ایران زنان با مردان همکنار میباشند یا نه
میرزا سفیر کبریا گفت آنرا که در شریعت مایه برده در میان انجمن شود حد و شرعیه بروی راسته بگذرد
خوشتر آمدند و پاسخ گفت و در بیت که تا ده سال دیگر ایران بصورت فرنگستان برآید وزن با مرد
بیکانه رقص آرمایه سیف الملک گفت از استقبال ایام کسی را اگر کسی نیت نیز تواند بود که تا ده سال دیگر
فرنگستان بصورت ایران شود وزن از مرد پوشیده رود و دیگر باره جانشین آغا رنجن کرد که مراد اصفا
که در ایران دور و مقصور فراوان است اما قریب بدان است که محو و مضموس کرد و دولت ایران در قیام
مرست آن آینه رنجی نبرند المکی کبریا گفت از به دولت ایران اکنون بخوار سال بر هسنزون میرود و این
و سرای از دیر باز پای شده عجب نیت اگر ثلثه و رخنه یافته باشد اما واجبات که عمارات روسیه که روزگاری
فراوان بر آن گذشت زمان انما و اندام ندیده باشد مع اقصیه سفیر کبریا همان حشمت از تقییس مروی شده
بکنار و در اس آمد و جماعتی از صاحبان صاحب دولت ایران اورا پذیره شدند و از اسبابه برتر سفر کرد و شاهزاده
نصرت الله که اینوقت حکومت آذربایجان داشت چهار دسته سرباز و دو بیت تن سرباز با مستبالی او پیرون
فرستاد و از اسبابه طرقی در اسبابه فرود داشته نوزدهم محرم وارد بیلاق نیوران گشت و جرج امیر میرزا و او دو خان
وزیر لشکر میر خباب اشرف صدر اعظم با جماعتی از خداوندان قلم و صاحبان سیف و علم اورا پذیره شدند و از
امالی دولت روسیه غراف صاحب مترجم اول سفارت و پاپا و الروف صاحب نایب دوم و یکلو ف صاحب
مترجم دوم و یکلو ف صاحب منصب و نیز یعقوب خان مترجم باستقبال پیرون شدند و بعد از درود و
سده سلطنت مورد الطاف و اشفاق شاهزاده گشت و بر زیادت از نشان مرتبه دوم سرتی نشان مرتبه اول
میرخی شمشیر مرصع و کمر مرصع که از پیش یافته بود بعد از مراجعت از سفارت کبری نشان مثال مبارک شاهنشاهی
مکتل بالاس مخضر و سرفراز گشت بعد بنایند با یکدیگر منبده و در کنارش ناخ التواریخ از اطاب سخن بر پیروز
کرده ام گویند که در چنین سفارتها چاکلام بهر از کشیدی همانا خاتم این فقها در ایران تنه کرده باشد که هرگاه
سفیری از دولت ایران به ول خارجه ما مورد یا از دولتی روسی با ایران آید از قانون آمدن و نشاندن و اما
و نوزد بصیرت قدم زنند و هم در اینحال در حدود ایران و روس از بهر سفر کنندگان بطرفن و مکرر زندگان شنیدن
میان کار و دران دولت ایران و روس معاهده جدید گرفت و آن را مدن شهر در فصول چهارگانه تیار کردند

و این سخن از تاجیکان است

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ انوار

شرایط
غیر عایق
ایران و روس
بیگانه

فصل دوم در بیان عیای و دولتی ایران در روسیه
بی نظایر و دولت خویش با ارض دیگر

فصل اول آنکه رعایای دولتی در خطه ختم کار داران دولت خود یا راضی گید که مجبور خواهند کرد که بگذرند به دست
داران گرفتار خواهند شد و ایشان با اسلحه و کالائی که با خود دارند نزدیک وزیر مختاریات رز و فرافرنس
دولت خود خواهند فرستاد فضل سیم آنکه هر خواهشی که رعایای دولتی به مقام مهاجرت از دولت خود خواهند کرد
بیدار است او یامی دل خارج خواهد بود فضل چهارم آنکه مباشرین دولتی از در و داده اتحاد از بند رخصت
اجازت خواهند کان خطی طلب کنند بی اگر اه خاطر تسلیم خواهند نمود که اگر نگاه که رجب قانون افعی و افعی بود
باشد و هم در انیال مثال هاون شاهان ایران که با الماس آبدار تر صیغ داشت بتشریف میرزا صادق
قیم مقام مبذول افتاد و آذربایجان مراجهت کرد و کار آن مملکت را بنظام ساخت و در تمامت معابر و
مساکک حافظان و حارسان باز داشت تا مجازان و مترو دین از دحمته را هزاران قابل شایسون و شقایق
و قراچورلو و فشار و دیگر طوایف مصون مامون عبور کردند و جماعتی از هزاران را از شکیکه ساخته حبس نمودند
و دست تقدی عمال را از داخت لاک رعایا باز گرفت تا هر کس بر ملک خویش و زراعت و فلاح خود متوسل
گشت و رجب فرمان شاهان ایران قلعه شرفی را که محو و سطوس بود عمارتی استوار کرد و بر صفت
برج و باره و حصانت قلعه و خندق جدی بحال مرعی داشت و بعضی از سربازان فوج ناصیه که صنعت
شرارت پیش گرفته بودند در مورد عقاب و عذاب آورد و طریق اطاعت و نظام بیاموخت و رجب فرمان
محمد رحیم میرزا را بحکومت خوی روانه نمود و حکومت ارومی را بسلطان احمد میرزا گذاشت و اکبر میرزا حاکم ارد
گشت و حیدر تلخان بر خود حلی حکومت سنگین یافت و میرزا بشخان طاش حاکم مراب و طحال آمد و هم در میان
عزیز خان کرمی سردار کل عساکر منصوبه بود ارت و شجر رخ خاندان سلطنت و مابده مهرج خلعت شاهزاده
محمد قاسم میرزای امیر نظام مفتخر و مباحی آمد و هم در میان محمد خان بیکر کی میر خه منصب امیر توانی یافت و نشان
و تشریف این منصب سرافراز گشت و آقا خان سرتیب ایلات قزوین برت میر خکی رسید و همچنان میر علی خان
برجه میر خکی ارتقا بخت و نشان و حمال این منصب در و جا و بدل افتاد و دو پیکو حکیم پولاک که در فنون طب
بحال داشت و سالی چند در مدرسه دارالفنون کار تعلیم میکرد بعد از هلاک حکیم کلکه فرانسوی در حضرت شهزادگی بمانست
رسیدن سترموره وزیر مختار و دولت انگلیس از اسخلافه طهران فته گیر می و در میان دولت ایران کلکس
چانرس کنس موری وزیر مختار و امی مخصوص دولت انگلیس از قبل کار داران انگلستان باور باقامت در اسخلافه
طهران آمد و از راه بغداد طریق طهران برگرفت بیت و ششم شهزاده راه با دار اسخلافه نزدیک کرد و رجب فرمان
شاهان ایران میرزا محمد خان کشیکی باشی و میرزا عبدالغفار خان نایب وزیر دول خارج و نصر الله خان میر
اورا پذیره شده و از قبل جناب صدر اعظم خان بابا با خان سر بک پیرون شد و امی مخصوص را با ششمی تمام در
وروز سه شنبه پست و نهم رجب در پیشگاه پادشاهی حاضر شد و کتاب مودت نقاب پادشاه انگلیس را
ورد و مورد اطاف و اشفاق شاهان گشت و از خدمت حضور مراجهت کرده بحضرت صدر اعظم شافت
و قانون سفارت و رسالت را بیامی برد انگاه در سرای سفارت خویش پیامید و در میان دولت ایران
و انکله بته فته را دامن زد و گرفت خانه مشیر میر و دهانا میرزا بشخان که مدتی در اسطناس است

شرح سلطنت و بهائیکری ناصرالدین شاه قاجار

از ایام صبی و کن کودکی بست آذربایجان شاه کردی و غلام بکچی و پیشخدمتی اجری و مواجب کار داران دولت ایران داشت و چون این درجاءت را در نوشت روزی چند در مدرسه دارالفنون روش و پیشکاران همداشت چون مردی بوالهوس بود و هر روز از کارهای بکاری و از خیالی بیخیالی روز میگذشت از جمله روزی چند با طامس شازده فرطی مراده و مخالفه سپرد و در خط او وقتی انداخت لاجرم طامس صاحب کار داران دولت ایران خواستار گشت تا رخصت گیرد و میرزا با ششمان را با تبعه سفارت انگلیس منحرف سازد و دوسری دیگر نمای دولت ایران چون ناهمواری فطرت او را محرب الهستبند و دانسته بودند که تواند بشد روزی سبب که در تب خاطر بیخواب انگلیس شود مسئول او را با اجابت مقرون داشت طامس صاحب بدین سخن رها نداد و هدیه ربت حال را بکار داران دولت انگلیس نکار کرد و پاسخ رسید که چاکمی خوازد دولت ایران از تبعه سفارت انگلیس نه انداخت لاجرم طامس ازین دست باز داشت این جوید تا مترموره بعد از دو سال از در اسخلافه گشت میرزا با ششمان یکبار به بر سر سفارت در رفت و مترموره رفتون خویش ساخت و او را داسعاف حاجات خویش را بخت تار کار داران دولت ایران خواستار شد که مواجب و مرسوم او را مبلغی لائق در افزایش انسانی دولت پذیرفتن این سخن را از طریق اندیشی بعید دانستند چه از سیکو نه مردم در هر مملکتی بسیار باشد چون کین کار بکام کند هر روز مردی بطلب فروتنی اجری و مواجب بر خیزد و برای سفارت انگلیس شود لاجرم سخن مترموره را مقبول ندانستند و او را انجام کار با ضرر و اسحاق بایستاد بلکه ابواب لجاج و عناد بکشاد و خواست تا او را از قبل سفارت در شهر شیراز بکنند و بوقایع نکاری بکار داین معنی را بر رسم قواعد دولتیه رستم کرد و بکار داران ایران نرساد و در معاهده بین دو کشور متوقف دولت انگلیس خبر در دار اسخلافه و شهر تریز و بند را بوشهر رخصت زیتین داشت نیز این آرزو از اجابت بعید افتاد و همچنان وزیر مختار بر اسحاق و ضرر بیفزود و یکبار به میرزا ششمان را در حوزه سفارت جای داد و زوجه او را که با خاندان سلطنت بنبت خویشاوندی داشت از نشین خود کوچ داده نزد یک بر سر سفارت جای داد و این معنی در خاطر مردم ایران حلی ثقیل است و بسیار باشد که اهل ملت بچنین کار یافتنه بزرگ برانگیزند لاجرم اولیای دولت حکم دادند تا زوجه میرزا ششمان را از نزد یک سفارتخانه برداشته برای پدرش احمد علی میرزا جای دادند و در مختار یکبار به زال نمودت را بسخا که مبیانت آوده ساخت و رضای خود را بشرطی چند معلق داشت نخستین آنکه دختر احمد علی میرزا را در حوزه سفارت بست میرزا ششمان بسیارند دیگر آنکه حاجات کنند تا میرزا ششمان در شیراز و قایع نکار باشد آنگاه صدر اعظم ایران بر رسم دولت بفار تخته درآمده وزیر مختار را عذر بگوید و این آرزو را همه مبرون شرایط عذانه بود با اینکه کار داران دولت از در رفتی و مدارا پرورن شده و کفشد زوجه میرزا ششمان را به وی سپاریم که خبر در جوار سفارت بهر جا خواهد جای دهد و مبلغی بر مرسوم و مواجب او افزایم تا بسعت عیش و غضب نفعت و در کار برد و بجای صدر اعظم وزیر دول خارجه را با امور میداریم تا بفار تخته زفته بخان نفرو سیکو وزیر مختار را ازین بخش هیوده بازدارد مترموره که خوشی در جنت و شراستی در فطرت داشت بدین سخنان سرور نیار و در روز نهم ربیع الاول برق سفارت را فرود داشت و خواستار معاند شد تا مراجعت با کنستان کند و هم در اینال حمید نور محمد شاه و حمید جمال شاه قندهار

[illegible]

شرح سلطنت جهانگیری ناصرالدین قاجار

که قتل در داغ او داده کرده لاجرم مردم شهر حاجت هزاره را بدرون طلب نمودند و با هم متفق شده وضع او را بصره
 عزیمت دادند و صورت حال را بشاهزاده محمد یوسف پسر شاهزاده قاسم که در تحت حکومت فردون میرزای ایل خراسان
 میرزیت رقم کرده و شاهزاده محمد یوسف بی آنکه از کار داران دولت ایران اجازتی حاصل کند تحت شاهزاده
 محمد رضا برادر خود را با چند تن از بزرگان هزاره روانه هرات نمود بعد از رسیدن او سرتیپ میسی خان با او متفق شد
 بهستیار میسی خانیت هزاره بر صید محمد خان بشوریدند و چند روز ازین گیر و دار استوار بود و در پایان امر بر صید محمد خان
 دست یافتند و او را با خود داشتند و مجبوس نمودند و شاهزاده محمد رضا را بایست برادر در مسند حکومت جای دادند و کس
 بنزدیک شاهزاده محمد یوسف فرستاده آنکی دادند بعد از رسیدن خبر شاهزاده محمد یوسف با اتفاق محمد حسین خان
 هزاره بنشست چون برق بیاد قلی مسافت کرد و بعد از ورود به هرات در مسند حکمرانی جای کرد و طبرالدوله را عرض نمود
 و دو مار داشت و بعد از وی دانه او دو تن خواران او را مقتول داشت و زوجه او را بی آنکه مدت عده سالی
 شب و یکونکاح مت و با او هم بترشد آنجا عریضه از در ضراحت و تمهید اطاعت بجزرت دارا اختلاف افتاد و داشت
 بهین شرح که اگر بعد از حبس و بند صید محمد خان من بنده از سفر هرات تعاد میورزیدم و کوش با جانت کار
 داران دولت ایران میداشتم حکومت هرات بده یکجا میکشتم تا چار در تقدیم این خدمت محبت کردم و هم
 مستحونم و بنظم به شتم و اینک کوش بفرمان نشستم حکومت این مملکت بده که تقوین شود اطاعت کنم و مسلم
 و بعضی از نمایانسان نیز از بهر پیشکش انفاذ نمود و بزرگان هرات نیز عریضه کردند که بسیار وقت شاهزاده محمد یوسف
 حکومت هرات طلب نمودیم و چون ارکار داران دولت اجازت داشت بیج راه بخود و بجناب اشرف صدر اعظم اینگونه میخواست
 کشت و از بزرگان ان بلده و صادق علی مانند محمد حسن قاضی و امین محمد شریع و محمد عثمان قاضی و فیض الله مفتی و میرزا ابوالقاسم
 و دصوفی اہلام و قاضی ابوالخیر شیخ متنی وکیل دولت افغان و فیض محمد شمس سردار میسی خان و درانی و دیگر مردمان عریضه رسید
 و همچنان بر انت ساحت شاهزاده محمد یوسف و سفاهت صید محمد خان طبرالدوله را بکل کردند و خط و خاتم بزدند مع تصدیق
 شاهزاده محمد یوسف در امر خود استوار شد از برای تشدید امر او کار و داندان دولت شال حکومت او را با خلقی لایق بدو فرستادند و
 کردند تا فراموشی خراسان عباسقلی خان که کوس را حاصل غفلت نموده روانه هرات داشت چون این خبر بشاهزاده محمد یوسف رسید
 مجید خان سردار سرحد غریبان را با پانصد سوار و یک عراده توپ پیر فرستاد تا از کوهستان هرات به منوی شده بعد از ورود
 میرزا محمد علی هراتی نیز به استقبال رسید و چون عباسقلی خان راه نزدیک کرد شاهزاده محمد یوسف با ده هزار تن سوار و سرباز و مردم
 هزاره پیر و قریف شادیکشت و در بقعه عبدالرحمن جامی طلقه پادشاه را بر تن است کرده باز شد و در حکومت هرات بکامی
 تمام دست کرد و امیر و ستم محمد خان که در نیوقت بقدر دست یافته بود با میستخ هرات سرفیت از پا می نشست شاهزاده
 محمد یوسف برادر خود شاهزاده عباس را بکومت سوزانده و دست و چرخه خاوار با خرنی را که از زمان سابق بهر دست کوچ
 داده بودند بهجبت عباسقلی خان میرزا حسن خان اتی روانه با خرن داشت و عریضه از در شکر گذاری با پیشکشی لایق بجزرت دارا
 فرستاد و کمین از صاحبان فاضلین که در هرات آمده بودند و پیش میرزیت و مردم هرات را میفریفت چون مردان
 سعاده میان ایران و انگلیس بود و خرج فرمود و با محمد اینان را در با خرنی را در زمان دولت شهر باران آمد و قلی شاه و میرزا شیر
 محمد خان هزاره از با خرن کوچ داده بیاد من علی داده بعد از حکومت کامران میرزا یار محمد خان ایشان را هرات آورد

جلد اول تاریخ قاجار یا تاریخ مختصر امپراتوری قاجاریه

سکون فرمود و این حکام را با خورشید و هم در این سال بیست و پنج امده لشکر نویسی باشی برادرزاده جناب صدراعظم که در تبریز
 گردا داشت در کرمانشاهان و در آن جهان گفت و همچنان شیخ ابوالتراب امام محمد شیرازی در غره بر سرع الشانی بجهان جاد وید بخاست
 و دیگر شیخ سکر مجتهد نجفی در آن آستانه مبارکه که برود جهان کرد و در جوب فرمان شاهنشاه از تبریز که می آمد و در وید
 نیز بساط تغزیت بگشودند و دیگر حاجی ملا محمود نظام الملک بزرگ باقی فراسید و نصر الله خان قاجار قوامی بجای او نظام الملک
 و دیگر میرزا نصر الله در علی صدر الملک که میفرم کرمانشاهان بود و در خاک میفرود شاهزاده امام قلی میرزای عماد الدوله و در آن
 شایان نجاک سپرد و دیگر محمد حسن خان مرید در ایروانی که حکومت یزد و کرمان داشت از جهان در گذشت و هم در این سال علیاکبر
 سپهسالار که مدتی کار آزموده و مجرب بود در جوب فرمان شاهنشاه ایران حکومت کرمان یافت و چنان نهاد که جماعتی از اربابین
 علیه الصلوة و السلام را در ارض یک شتران سی و چهار تن از اشراف بلوچستان معرض بنوب و غارت در آورده و در ستران
 سادات را اسیر گرفتند و از آنجا باراضی ضمیمه آمده و قاضی را بتا غنیه و چندن در کشتند چون این خبر با معنی خان رسید
 که واهی از سواران لشکر لوس و سوار چار و ولی و بی و زرا شیری و سیتانی را بر داشته از راه لوط زکی احمد نجی شاه نوز
 ایغار گران برفت و در سه منزلی سیتان آنجا رفت و دریافت و قامت ایشان را دستگیر ساخته سر بر گرفت و در آن
 منهدم را مسترد ساخت و سی و چهار نیر و سر صحبت حاجی خان غلام ایردانی روانه درگاه شاهنشاه داشت و مورد شفقت
 خروانی گشت و چون خبر سفر او در بلوچستان پراکنده شد دین محمد خان و عبد الله خان کرانی و سپهر محمد شاه خان بجا
 و میهم خان کچی از مسکن عبیده خویش تا هم آمده و در نزد امام علیخان اظهار چاکری و عقیدت خویش را بدولت ایران
 کشوف داشتند و هم در این سال شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الله و له و جمیع الله خان یا در نهانده می و جمیع الله خان
 سلطان تویر کانی و قطب علی سلطان تویر کانی با یکصد تن سرباز نهانده می و تویر کانی را بمواید میرزا حسنعلی خان
 دریا کچی و حاکم بو شهر با موید بخیر و خاک فرمود تا اتفاق لشکری که در خاک اقامت داشت حارس و حافظ خبر
 خاک باشد و چون عباسخان زیرای بجهانت قلعه زیره دل تویر کرده سربطیان برداشت و روی از اطاعت بفرمود
 و از آنکه در دیو قوت میرزا حسنعلی خان میرزا ابراهیم نویسنده خود را با غلامان چند که با موید بغیر با خبری او بودند و که و
 از جهات بلوچ که در خبریره خاک اقامت داشت و محمد رضا کچی خوشابی را با تفنگچی قرینه زیارت و برادر رضا خان اسکات
 با تفنگچی اسکاتی و تفنگچیان رود محمد و احمد خان ضابط حیات او را با تفنگچی حیات داد و نامور کرده قلعه زیره را رها
 دادند بعد از آنکه چند تن از حارسان برج و باره را مقتول و مجروح و هشتند قلعه را یورش فرو گرفتند عباسخان مردم خود را
 که در در سپر و رتخان بشا نهاره را دستگیر ساخته محبوس نمود اسکات از بهر زیره و بشا نهاره دو تن عامل عامل کجاست
 و هم در این سال مصی خان قاجار توانو که حکومت کیلان داشت در جوب فرمان غزل و غزل بافت و این چنان بود که در کانی
 مردم کیلان از مقتدی عالی مصی خان رود کار سختی سپردند و مصی خان امر خود را پوشیده میداشت و نمیکند داشت صورت
 حال ایلی کیلان در حضرت شاهنشاه کشوف افتد و کسی بفردا را بخلاف کند و بشکایت اوزبان باز و او چون در سنیان
 سرور و اخلاف کرد و سپرد و این بابت حکومت باز داشت بعد از وی سپهر علی در راه بود و در طریقی رفتی و در راه بود
 خاندان های کیلان که در او با بر نایب و یکبار بر شوریه و میرای سپهر مصی خان در رفته و اعلی و تمام مصی خان را غارت
 و در منحنی عرض کار همان دولت رسید و در خانه امیر تا محاکمه کشوف و قلعه با یکبار و کانی کیلان را معلوم دیدند

توکر
 حکومت
 سپهسالار
 کرمان

غزل مصی خان
 اسکات

شرح سلطنت جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

ایشان را بی حکم و لایبی دولت در شریعت ملک روانه اشند لاجرم غزل والی کیلان بنا بر رفت و تنبیه رعایا واجب افتاد ازین روی آقاخان ماکوئی بر حسب فرمان روانه کیلان شد و جاقعی از اشرار را کینفر کرد و آنرا تنبیه و عتاب کیلان بدو برسانیدند که ایک بیشتر از سال ویران در دار الخلافه طهران در سرای میخیان خزانہ است و توان داشت که تن کینج کران بلم و تعدی از رعیت کیلان نغذ شده و بر زیادت ازین جاهرش و کالای تجارت انداخته است که تن نیز کینجی نامبردار است کار دران دولت کاوش کردند و این سخن راست آمد لاجرم کینجید او را که از صدمه راز تو مان سکوک افزون بود بحضرت سلطنت حمل دادند شاهنشاه ایران حکم بر غزل اوردند و میخواست آن زور بعیسی نیک فرمایند نزد یکان حضرت معروض داشتند که اگر کینج جهان چشم بنشاند و خاثر از خاک راه است لکن چون میخیان این زور و سیم را دیگر باره مافودار و حکام ماکوئیه و بنده را خد مال رعایا قوی ل شوند و چنان دهند که در این امر کینجی نخواهند یافت با بجه بعد از نقل میخیان برادر او امیر صلاخان حکومت کیلان سر فرار گشت و هم در این لطفه میرزا حکومت نامزد را یافت و محمد ابراهیم خان سیرت نوری نشان مرتبه اول سیرتی و حایل منج سرافراز گشت و محمد قلیخان نوری غلام شیخیت حاکم تربت حیدریه شد و شاهزاده محسن میرزا منصب امیر آذری سر لبت گشت و هم دران جعفر قلیخان ایلمانی بن بخر دی حکومت استرآباد و جاجرم و نردین بنور گشت و میرزا اسمعیل خان مازنی را نی وزارت یافت و اعداد امر خود کرده با سرباز فوج عرب و ششصد و پنجاه تن سواره شاد و لو و چهار صد تن سوار کینجی و هشتاد و سوار نردینی و دویست سوار عرب و عجم و چهل سوار کوکلان و کتک و جاقعی دیگر و بیستم برع الثانی و اردو استرآباد و ده و مردم پذیر و کردند و بسیار از ترکمان آتابای و جعفر بای و بیوت نزد او آمده اظهار عقیدت نمودند و جمعی از سیران با او آمدند و ایلمانی ایشان را می طلب داشت که اگر سیران ایران را خود باز نیارند و یک کینجی بسزا خواهند یافت ترکمانان از کلات و بمیناک شدند و هزار و پانصد سوار جعفر بای و آتابای ساخته جنگ شده قابل قرقچی با پیام فرستادند که آیا سیران را بکینجی ساخته جنگ شوید یا بجه نود و چهار تن سیران در مدتی اندک باز آورند و آب و ایشار دیگر همه روزه نبرد ایلمانی از در خضوع بدیه ساختند و هم در اینال میرزا صادق قائم مقام شکار مملکت آذربایجان توحید خان بقدر که حضرت رضوی علیه السلام را آئینه خانه کرد و دو هم در اینال فرمان شد که کینجی مطهر حضرت شاهزاده عبدالعظیم را از خزانہ خاص پادشاهی باز رباب پرداخته کنند بعد از انجام این امر هسته جعفر کاشی برای تحفص ذراع و ارتفاع عروج سلم و دار بست نموده از ده ذرع مسافت نبرد افتاد و مسجیب یافت و فرمان رفت که هر کس این آینه پناهنده شود ازین و سخط امین باشد و شاهزاده علیقلی میرزا پناهنده کان را مستعدی امر باشد و حاجات ایشان را برضی انسانی دولت رساند و پاسخ سازد و هم در اینال کینجی از سربازان خسته که ششماه مرض فلج یافته بودند از خدام شاه رضوی حاجت یافتند یکیش در توحید خانه جای گرفت و در خواب دید شقایفته است چون بیدار شد تدرست بود صبحگاهان مردم جامه ادا و از برای شفا پاره پاره کردند و پودند و نقاره خانه سرکار فیض انار را بنواختند و هم دران حاجی طاهر محمد حجت کاشانی که اهل ملای ایران است و سپرد و میرزا جلال الدین کینجی در ججهت ابر بقایافته بعد از مراجعت از زیارت بقعه رضوی علیه السلام سفر دادر اختلاف کرد و دو دستدیه نیاروان در سرای خراب صدر اعظم نظر داند و پادشاه اسلام با شرف حضور یافت و در وعده خدیر شاه دین نماند دید او شش تافت و در کینجی

و کر حکومت
جعفر قلیخان ایلمانی
در استرآباد

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ

۶۷۲

بندک نهاد و همزمان او را بشیر یافت مکی و عطای خسروانی خرسند داشت و هم در این سال میرزا باشم بریزی که نسب با هم
آن مله داشت و با میرزا تقیخان امیر نظام بهار اخلاص آمده از طریقت آبا و اجداد کناره جت و از پیشوایان ملت روحی
مخالفت بر تافته قرب پیشکاران دولت خواست و در میان چاکران حضرت نیز متمم بقصد و سعادت همی گشت اصلاح
و صواب به جابا شرف صدر عظم فرمان شد که او را شب پنجشنبه نهم شعبان از دور از اخلاص طهران بکرامات بان کوچ داد
تا در آنجا متوقف باشد و هم در میان سلیمانخان خان که شاهنشاه را خال بود از سرای فانی بجهان جاودانی شتافت
و همچنان میرزا شفیع آشتیانی صاحب دیوان دول جهان گفت و فرزند او میرزا محمدی ستونی نیز از پس روزی چند
در گذشت و دیگر محبلی خان نیز سرخ ماکوئی داشت بجهان فانی کرد

در جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ شرح رفت که نسب افغانان بقبط بن مصرایم میرهند این هنگام سکر از کران جهان
پرداخت لکن برای بصیرت خوانندگان کلمه چند با بیجا زنگاشته می آید همانا چون فی نیاس که فرو دانی لقب دارد بعد از
طغیان با ابراهیم خلیل میخواست با کرد و کار حلیل رزم از مایه پس مناره که با ستاره هم آغوش بود باخت تا بر فرزان بر
و باب محادلت و سازت گشاید ناگاه آن بنای بلند بر افق باخوشت خداوند با یکی پروان طاقث شونده در کجند خاک
از آن آواز بایل مردم بایل یکبار به بخوشتن شدند و از پس آنکه با هوش آمدند زبان خویش را فراموش کردند و تسلیم در اسند
افتاد و ازین روی آن شهر بایل نام یافت بعد از آن مردم بایل از هول و هیبت بسیار کس جلا و وطن جستار کردند از میان
بنصر بن حام بن نوح علیه السلام با حاقی از بایل پروان شده باراضی مصر سفر کرد و در آن اراضی فرمان زد و گشت بعد از آن
پسر بزرگ او مصرایم پادشاهی یافت و مملکت مصر بنام او نامیده شد و تا آنوقت که هفتصد و هفتاد و هشت سال از طو
نوح گذشته بود کس در مصر پادشاهی نکرد پس مصرایم اولین پادشاه مصر است بعد از او دیگر که بر شد و قبط که در آن
نیز گویند و زبان لاقین بوزیر پس نام دارد و پادشاهی یافت و سلطنت مصر بر او و لا قبط مقرر گشت و فرزندان ایشان
فراوان شدند و آن قبط را قبطی گفتند تا آن هنگام که سنان بن علوان برادر ضحاک بفرمان عم خود شد و بن مصر
خدیجهت و سلطنت از او لا قبط گرفت و پادشاهی مصر بر او و لا و سنان تقریر یافت تا نوبت بولیمین مصعب افتاد
که با موسی علیه السلام کا بهجادات میکرد و من بنده اینجمله را در تاریخ التواریخ شرح یاد کرده ام بعد از آنکه ولید بن مصعب
با تمام لشکر به ریای حمر غرق شد و مردم مصر از معجزات موسی علیه السلام نهایت ضعیف و زبون آمدند حاقی مصر
بماندند و نوکران که زنی ساحر بود پادشاهی برداشتند شرح سلطنت و قصه خانه بر بانی را که سحر بر آورده بود و نیز
کرده ایم اما که وی از او لا قبط یکبار دول از سکون مصر برگرفته جلا و وطن بنده باز و فرزندان طریق هندوستان
پیش داشتند و در که سلیمان فرو شدند و در آنجا بر تینه تا کثرت عدد نامور گشتند به سیکو همی روز بر دند ناشت و
دو سال از هجرت نبوی سپری شد و نوبت خلافت بنیز به بن معاویه علیه الله بر سید و نیز به سلم بن زیاد با بایات خراسان
فرستاد چون سلم بخراسان آمد خالد بن عبدالله را که از او لا و خالد ولید و برواتی از سرزند و او کان ابو جهل بود حکومت
کابل گاشت پس از ایامی چند که خالد را از حکومت کابل عزل و عزالت فرمودند با حمران منصب سفر عراقی عرب بر
به شورا آمد و باطل و غیرت که سلیمان رفته اقامت کرد و این قبطیان که قاطنین که سلیمان بودند دین مسلمانی
داشتند پس و فر خود را با کتین از بزرگان آنجا عت زنی داد و از وی دو پسر آمد که یکی را سونام بود و آن دیگر بودی

شرح سلطنت و جہانگیری ناصر الدین شاہ قاجار

۶۷۳

نام داشت و این زمان از افغانان تسبیله سو و طایفه لودی نسب ایشان برند و از طرف بدخشان و بلخ و از جانب
 پربتبط پیوند و با بجله ایشان قومی بزرگ شدند و در سال یکصد و چهل و سه هجری از کوه سلیمان بزرگ آمد و بعضی بخیال
 هندوستان را فرود کردند و بسیار وقت با ہندیان رزم دادند و مردم خلج و غور و کابل بحیت مسلمانی ایشان را حاکم
 کردند و در کئی که مردم خلج و کابل از نزد ایشان مراجعت ببلد خویش مینمودند هر کس بدیشان باز میجو و بر سرش میخورد
 که حال مسلمانان کوہستان بر چه سان است ایشان در جواب می گفتند کوہستان کویند افغانستان کوہستان
 چه آنجا خبر غوغا و افغان خیزی میت از آن روز ایشان را با افغان کفشد و کوہستان ایشان را افغانان نامیدند
 و ہندیان آنجا حاکم را پتان نام نهادند و ایشان در کوہستان پیشاور قلعہ محکم بر آورده خبر نامیدند و در عید حکمرا
 البتکین فرمان فت بسبککین برایشان لشکر تاخت و از قتل و غارت آنجا حاکم مصافقت نمود و افغانان از بی جا
 بر آہ پنجاب پناہ بردند و او از میان افغانان شیخ حمید کہ رتبہ برتری داشت برگزید و فرمانداری لغمان و پتان را
 بدو گذاشت و اعدا و کار او کرد و تا بحفظ حدود مشغول تواند بود پس اول کس شیخ حمید است کہ در میان افغانان رتبہ ایات
 و امارت یافت و از پس او ہر روز مقتوہ سلطانی و سہ ماہر و از پادشاهی بودند چنانکہ ہر یک در جای خود مذکور خواہند
 در سال یکصد و یکصد و میت و سہ ہجری میر و بی غلیجانی از میان افغانان در مملکت ہرات سر بخود را بی برداشت و پتان
 فرمانروا بود آنجا ہرادرش عبدالغیر زکیال حکمرانی کرد و از پس او محمود بن میر و بی ہفت سال و اشرف پنجاب و سہ
 داشتند آنجا حکمرانی بدست قبیلہ ابدالی افتاد و سہ سالہ خان پنج سال زمان پتان ہفت سال و ذوالفقار خان بہ
 زمان خان سہ سال و اتہد یار خان پنج سال در ہرات ایالت یافتند و در قلعہ نادرشاہ قشار ما بود شد بعد از
 نادرشاہ باز از جغت آباد الی احمد شاہ میت و سہ سال و تیمور شاہ میت و ہفت سال و زمان شاہ بن تیمور شاہ میت
 سال و شاہزادہ محمود میت و دو سال و شجاع الملک چار سال سلطنت کرد و در سال ہزار و دویست و میت چہار
 ہجری شجاع الملک خلیع سلطنت آمد و پناہندہ دولت انگلیس گشت چنانکہ بعضی از سیرا و در قلعہ باغستان یافتند
 دولت انگلیس قتل شکر انگلیس و کابل و ہر میت شاہ شجاع و تاریخ شاہشاہ غازی محمد شاہ مرقوم گشت و من بعد قتل
 انگلیس را بہ شاہ افغانان و آن کتاب بی زیادہ و نقصان از کلمات یافتت صاحب منصب تو بجا انگلیس ترجمانی کردم تا
 مردم انگلیس حجتی باشد و در آنجا قصد نکاشتن تاریخ افغانستان یاد کرد تاریخ دولت انگلیس ہشتم چہاں ہر دو در کتاب
 تاریخ التواریخ در جای خود رقم میشود و ہمانشاہ ہزارہ علیقلی میرزا می عتقاد اسلطہ خاطر مرا کمشوف نفرمود کہ کلمات
 من بندہ را با بعضی سخنان سہ و در این افغان خلطی داد و رسالہ نکاشت و توان است کہ بہ مردم انگلیس سخن افغانان است
 نیفتہ بلکہ حکم را اگر تو استند با اینچہ سلم دارد بر مان کنند با بجلہ فرزندان احمد شاہ تغاریتی حکومت ہرات و بعضی از بندگان
 افغانستان داشتند شاہزادہ کاران کہ شرط قصیدہ و خاتمہ جریدہ بود در حکمرانی ہرات روزگار میکشید و از آن
 مسکرات شغال ملک ڈال نمی پرداخت یا محمد خان الگورانی کہ وزارت نمود و ہشت و پانچام ہرات اورا گرفت و در سال
 یکصد و دویست و پنجاہ و شش ہجری روزی چندش منلول از پس آن مقول ساخت و مملکت ہرات را خالصت خویش فرمود
 و ندان طرف در عرض انیت کہ اولاد احمد شاہ در سلطنت ضعیف ہی شدند فرزندان پانندہ خان بر حاجی جمال خان فرستاد
 و دانی در ملک افغانستان نیز و مند شد و در شہر کشمیر و کابل قہار و بلخ و دیگر بہان جنگدان آمدند و این پانندہ خان کہ

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ اتواریخ

برادر سردار خان است بیت تن پیر برادر داشت که میسر به بسیار کس از ایشان را در ذیل تاریخ سلاطین قاجاریه
که در ماه اول دوزخ خان دوم سردار محمد عظیم خان کلمه شیر سیم سردار کندل خان حاکم قندمار چهارم قواب سده خان محمد
محمد خان ششم نایب تهور قلیخان هفتم قواب جبار خان هشتم سردار طره باز خان نهم سردار پردل خان دهم سردار شیردل خان یازدهم
سردار وردل خان دوازدهم سردار امیر محمد خان سیزدهم سردار عطا محمد خان چهاردهم سردار یار محمد خان پنجمه که بشمار شد این نظام
که تحریر این اوراق میشود در دو جهان گردانده این شش تن که بشمار برده دزد کانی دارند اول امیر دوست محمد خان الی کابل پنج
دوم سردار احمدل خان سیم سردار سلطان محمد خان چهارم سردار پیر محمد خان پنجم سردار سید محمد خان ششم سردار محمد خان
هفتم سنده و شرح احوال ایشان را در تاریخ افغانستون رقم خواهیم کرد در این اوراق همی خواهم چون نام والی کابل و قندمار را
کلمه شایسته خوانند کان باشد اکنون بر سر داستان آیم چون کندل خان روزی چند مریض شده در بزم و تخته اسبام در
جهان فانی گرد سردار احمدل خان که اکبر و ارشد برادران بود همی خواست تا بجای برادر مملکت قندمار را فرما کند اما باشد
انجام مرام او سردار سلطانعلی خان و فضل خان با دوستی شدند و ازین سوی و یکو پیران کندل خان محمد صدیق خان
و محمد عمر خان جای پدر را سرزاد و خویش سید استند و غلام محی الدین خان نیز ازوالی ایشان بحسب لاجم کار از مناظره و
بمبارزت و مبارزه و جانب بکج کتاب و اسلالم و اضعب پر او خند و ساز و مقابله و مقاله طرازا و در
پایان امر جنگ پیوسته شد و حاجتی مخروج و مطروح افتاد و در میانه پیر فضل خان مقتول گشت بعد از قتل او احمدل خان
تبریزی اندیشید و غلام محی الدین خان را با خود متفق ساخت و در امر محمد صدیق خان و محمد عمر خان لغزشی انداخت
ولی آنکه کس را انگیز و سر می نبرد یک امیر دوست محمد خان کیل داشت و پیام فرستاد که برادر زادگان کن بجای نزد
من باشند امروز بفرمان برداری من سر در نیارند شکا که سیر قله و قتل قبیله اید و اب است که بدخانب کوچ دی
و مسکانت نزرکان را از امانت که چکان محفوظ بدارید امیر دوست محمد خان که سالها بیا بدختر قندمار را بازی گشت آنحضرا
از اقبال آنحضراست بویج راه کرد اما پیچده فوج سرباز و پنجره سوار و سی عراده توپ از کابل خیمه پرورن زرد سردار
عمر خان و سردار عبداللہ خان چون از آهنگ دوست محمد خان آگاه شدند بنزدیک رحمدل خان پیام فرستادند که اگر دوست محمد خان
بهین مملکت دست یا پنجهستین را و شمار از پای در آور و دیکو است که این اتفاق را بیکو بنیم و با اتفاق یکدیگر بیکانه را در
وضع و بیم رحمدل خان چون ایالت خویش را بدست دوست محمد خان آتوار میداد است جواب باز داد که ما در آنجا
و خود میآید کس انبروی جنگ اوست محمد عمر خان چون این بشنید پیاده و در لب فرو بست و تن بزد و از آنسوی
دوست محمد خان کوچ بر کوچ طی مسافت کرده در قلعه اعظم فرو شد سردار خوشدل خان و غلام محی الدین خان و حاجتی او را
پذیرفته شدند و از آنجا جنبش کرده در منزل حاجی عزیز که در فرسنگ تا قندمار مسافت است در آمد و بزرگان قندمار
تیمار او را استقبال کردند و خیر فضل خان که در میان شهر علفه شکو ساز و سامان در و داد را تقدیم خدمت
میفرو داد و دوست محمد خان با سپرد غلام حیدر خان مواضع داشت که در منزل حاجی عزیز سردار و قندمار را با خود داشته
منقول اسفر کابل فرماید چون در این منزل تیمار حاضر بودند و رفاظر نهاد که بعد از در و بعد از در و در دای شهر را
حاجتی از سربازان باز و هدیه کسر پرورن تواند شد با محمد بعد از در و بعد از فرمان کرد تا برج و باره شهر را لشکران
فرو کردند و بفرموده تاسر و در میان آنرا کشتن نهند و خانه های خویش را پر از خنجر و تیر و نیزه و تیرکمان

رحمل خان دانست که از آنچه می اندیشید بر خطا بود و چاره با تفاق سلطان علی خان از ادک بیرون شد و پس از آن
و با سردار عبداللہ خان و جمعی دیگر مسو اضعه بنامہ از حاضر شدن مجلس دوست محمد خان تعاد و هر چند و چنان افتاد که محمد
عمر خان یک روز قرب خدمت دوست محمد خان جست میر فضل خان که در آن وقت حاضر بود عرض رسانید که در بدایت هر کجا
طریق عقیدت و صداقت سپردم محمد عمر خان در کجا بود هم اکنون یا او راه بدین حضرت گذارد و اگر نه ما ازین درد دور
دوست محمد خان روی با محمد عمر خان کرد و گفت این سخن از درستی باشد نگو آن است که تو راه خویش گیری و هر جا که خواهی
کوچ دهی محمد عمر خان کوفه خاطر باز سرای خویش شد و روزی چند بیج سفر کرده زن و فرزند را بجای گذاشت و خود
لہ خان برداشت اما دوست محمد خان چون بر شهر قندہار استیلا یافت یک پیرو را با ہزار سوار خود و فوج سراز و سوار
توب حکومت زمین و اوزر ستاد و پیرو دیگر را برای حکومت بیستان نام بردار کرد و پیرو دیگر را ہمینہ قندہار و اوزر
نصرت یافت و حکومت قراہ و یارای پیرو دیگر فرمان کرد و از برای رحمل خان و میر فضل خان و سلطان غنی خان مظهر
تقرر مرسوم و مواجب فرمود اما بزرگان قندہار چون دوست محمد خان را با دولت انگلیس را بیکان میداشتند دل با او
نیکو نہ و او سخت چنان بازمینود که با من با دولت انگلیس ہمدستانم و تہمت قندہار از تجر بیض و تہمیریشان کرده ام
و با فتح ہرات و خراسان را بہت کجمن از پای نخواہم نشست و کار داران دولت انگلیس در این امر شتوان و پای
مردمند و چند انکہ زوسیم و ساز و برگ جنگ در با ست افتد و چندان عطا کند این ہی گفت تا آن ہنگام کہ حضرت
افغان را با دولت انگلیس تفرس فرمود و فهم کرد کہ تا جان در تن دارند حضی انگلیس را قوی نخواہند و او پس سخن
خویش را دیکو کن کرد و گفت شاہچہ دانستہ اید کہ من با دولت انگلیس از در صدق و صدا با شتم سخنی بمصلحت ہی گویم
تا زوسیم ایشان را بہین حیلت ما خود دارم و آنوقت کہ بر افغانستان چہرہ شوم و آن مرد بہت کنم کہ شکر افغان
بجاست انجن سازم سید یک دولت انگلیس را از ہندوستان خواہم بر انداخت ہما من مردم انگلیس انجن سید اید
و در مریعت خویش کا فر سخنانم و خود از مسلمانان مسلمان را با کا فرہ آمیزش است و دیکر انکہ مردم انگلیس بگویند
از در ہمد و مودت باشند و حال انکہ محمد اکبر خان فرزند من چہلہ زار کس لشکر انگلیس را عرضہ شیر ساخت و صاحبان
مناصب ایشان را با قواضب بران کیفر کرد و زہنہای ایشان را روز در بار از بار قص کردن فرمود و شایان
فضیحت نمود با انہجہ دولت غیور انگلیس کی با خاصانی شود و چگونہ این حضی از میان ما بخیزد ہما چن کہ کان دہد
یکدیگر را نخواہم و ہر کہ ام فرصت بہت کردیم آن دیکر را پارہ خواہم ساخت اگر چہ دوست محمد خان این سخنان را
برہستی بیان کرد لاکن افغانان لہ با او راست نگویند و گفتند مردم انگلیس کا فر نہ و ما کا فر نہ دارا کردن و خویش را
اغلو طہ دادن در شریعت ما حرام است اگر مرد دینی با یہ شمشیر کشید و ایشان را بکشت و اگر نہ کشتہ شد این مخاطب و کجاست
کہ تو با انگلیس داری ہم از یکایہ بیس است و نزدیک ما کنای ہی بزرگ ملکہ کفری عظیم باشد و از زرد و برجیدہ خاطر باشد
و سرداران قندہار کجبارہ اگر کردہ پشیمان بودند و در مخالفت دوست محمد خان طریق موافقت کردند و پیمان دادند کہ با تفاق
از شہ بیرون شدہ قبایل را بر شورانند و صورت حال را عرض کار داران دولت ایران برسانند و مکشوف داد
کہ کار داران انگلیس دوست محمد خان را از بہتیر ہرات و قندہار خراسان انجمنہ و خاستاسی شوند تا از ایران عقبہ ہار شود
و بیکانہ باز از خانہ ایشان دفع دہد دوست محمد خان این معنی را تفرس کرد و فرمان داد کہ مردمان با اہل و عیثرت از قندہار

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۶۰۶

پیرون شونده و در خاطر نهاد که بعد از پیرون شدن آنجاخت را ما خود دارد و مجبوراً بکابل کوچ دهد سرور سلطان محمد خان و سرور اسپهبد محمد خان برادران او و شجاع الدوله عرض کردند که آخر کندل خان برادر باو درین وقتان ولاد او را روانه کابل داشتن و اطفال ایشان را دست فرسود و هلاکت که داشتن لایق نباشد بکنند آنست که ایشان را در اول بهار از قندهار پیرون شدن فراموشی و خاطر او را تعطیل دادند آنگاه که دو ستمحمد خان این اندیشه را بگوید اینده این سرشد که دوستان او را کندل خان را از خواهرهای ایشان بگرداند تا مقصد امری نتواند شد پس محمد اکرم خان بپیکرانی و سد و خان و دیگر خوانین را حاضر داشته خطاب کرده که اگر طریق سلامت خواهید بست از خدمت او را کندل خان بکینوی شوید ایشان سر رضا فرود داشتند و فرزندان کندل خان نیز با ایشان گشتند که اکنون با دوست محمد خان از در فرمان برداری باشد تا آنگاه که زمان بهسد و زمانه یار شود اما در سخانی سرداران با هم طعین شدند و با خوانین همدستان گشتند و سخن بر آن نهادند که با سرور از خان استی زائی و عزیز خان آخوندزاده در روزی مقین از شهر سرور شوند و حدیث فتنه کنند لکن باز در روز از آن پیش که روز میعاد برسد میر فضل خان بپیکرانی که ملازمت سرور غلام حیدر خان سپه و ستمحمد خان داشت ازین قصه آگاه شد و مولای خود را آگهی داد و دو ستمحمد خان نیز این بدانست پس تقسیم عزم داد که سرداران تمام ما خود دارد و ایشان نیز از بهر فرمانیان استوار کردند و سختین سرور در حدل خان اعداد کار کردند و چون در قلع را قی که از محال هزاره است از محمد علیخان میرش جاقی از سرباز با حیدر عاده توب او تراق داشت پس بران خود را در آنجا گسیل داشت و سرور خوشدل خان و شیرعلیخان و محمد اکرم خان و چند تن دیگر فرار کرده باراضی شک در میان قبیله بپیکرانی فرود شدند و سرور عبداللّه خان و سرور محمد عمر خان در طه خان با هم پیوسته و محمد صدیق خان بعد از اتفاق غلام محی الدین خان در اراضی کرشک جای کرده و از آنجا از راه ریک طریق خاران گرفت و سرور منصور و لجان آهنگ بکه محطه نمود و محمد علیخان و سرور جان خان در اول شهر بر سع الشانی آهنگ شکار پر فرمودند از آنسوی و ستمحمد خان فرمان کردند تا در میان شهر سرور از خان و دیگر خوانین را و تکیه نمودند و احوال و اطفال ایشان را معرّضه نوب و غارت ساختند و همچنان که در هی مطلب میرای محمدل خان بیرون فرستاد تا اطفال را برفتنه و در ارض و ده ایشان را دیدار کرده ما خود داشتند و روزی که بشهر در میآوردند در حدل خان از در دیگر فرار شد و سرور ایک رفت و همچنان لشکر و ستمحمد خان مطلب کرکچکان بهر جانب بسیار بودند و بتجارتی در قلع و قمع و در میرفته و جای میکردند تا پانصد کس از آنخافت از اتمام امراض و الآلام و شدت مجامعت برزد پس با چاه مراجعت بشهر نمودند بعد از مراجعت ایشان خوشدل خان و محمد اکرم خان بهر قریه دویدند و آمده هر کس از لشکر و دست محمد خان را بیدافته بر سر گرفته آنگاه سخن بر این نهادند که سرور در حدل خان در میان کابل و قندهار در محال قبیله طاجا اقامت کند و خوشدل خان و محمد اکرم خان و سرور شیرعلیخان با عشرت خویش همده لوط طریق سیتان سپردند و چون در این راه سی فرسنگ بی گیاه و میاه است سرور را برای فراهم کردن آب و آذوقه کوهی در ده خان جا داشتند و جاقی بازن و فرزند در میان پابان لوط بودند و یوقت بفرود دو ستمحمد خان سرور محمد شریف خان

تاریخ سلطنت جهانگیری امیرالدین قاجار

با لشکری که از نهبال بریده و یک نیمه لشکر خود را که کرده اند به خان سرداران را حصار داده و نیم دیگر را بفرمود و در میان
 لوط و دیگر پسران که در آن زمان و فرزند محصور به پشتمند و از طرفین ساز متحاکم طراز داده و چنانچه
 جاحته یافتند و در پان امرال و عشرت سرداران را بکمره آیند و در میان اموال ایشان عرصه غارت
 و از آن سوی مسطرالدوله و خوشدلخان و محمد عمیدخان و شیرعلیخان که در طه خان بودند از علف و ازوقه
 و صرب و بارود انباشته نه اشته تا چاه از در مد اینه سرون شدند و محمد شریف خان را پیام کردند که خواه
 قند باز و دست محمد خان نهر اسند و از ایشان باز و از پلاکت کی گستم و خویشین با شاطریق قند جاری سازیم
 بعد از ورود و بقصد باز امیر و دست محمد خان و این را مسطرن خاطر فرماید تا حاضر شهر شوند محمد شریفخان بدین
 رضاد و پس سرداران و غایبین را روانه پلاک نمودند و خود با لشکر که محمد شریفخان در آمدند چون سردار سواد
 گذشت و غایبین از لشکر که بعد افتادند محمد عمر خان سر بر تافت و گفت ایستاد قریب بیست سال است که من
 از چاکران دولت ایرانم و سالها جا به و جاکمی از آنحضرت برده ام هرگز پشت باده دولت ایران نخواهم کرد
 و روزی بقصد باز نخواهم گذاشت مگر مراد است بحدون به بقصد باز بر منده مسطرالدوله نیز سر برداشت و گفت مرا
 هیچکاری با قند نیست می چاکر پادشاه ایرانم و از حضرت او نام و لقب مال و منصب دارم و دیگر آنکه اولاد کند
 خان بر حسب وصیت پدر تا جان در تن دارند سرداران و راه دولت ایران گذاشته اند و ما هرگز از بر این
 زندگانی بجز در دنیای از فرمان پدر نخواهیم گشت و خود را جا و دانی آتش و دوزخ نخواهیم سوخت با بجمه در انجام
 امیر محمد عمر خان و خوشدلخان و شیرعلیخان با لشکر کوچ دادند و کفرنگ از آن سوی طه خان منشور شاه
 ایران در قلم خاب اشرف صدر اعظم در جواب عریضه ایشان بر رسید بدین شرح که فرزندان که در آن یک تن
 از میان خویش بگومت برگزیند و مسطرالدوله طریق حضرت دار اسخلافه سپارد از آن پس فرزندان که در آن
 مسطرالدوله را وکیل خویش نموده بجا بطلب داشتند و سخن بر این نهادند که چون از کاداران دولت
 ایران فرمان برسد و یکبار از قند باز فرار خواهیم کرد و لاجرم پس از روزی چند مسطرالدوله و عبدالعزیز
 و محمد کریم خان و چند تن دیگر با اهل و عشرت روانه سیستان شدند و سردار غلام محی الدین خان محمد کریم خان
 و میر فضل خان و شیرعلیخان و محمد عمر خان همدست و همدستان گشتند و از جماعت غایبین اخترخان علیزاده
 و صالح خان اسپک زانی و صیدالخان لک زانی با ایشان پیوسته و کیدل شدند که اگر دست محمد خان نخواهد از سرنگار
 فرماید بر توبه و فتنه آغازند و سرداران در و کابل و فیلیجائی و کوهستانی نیز با سرداران قند با عریف گشتند و از میان
 محمد خان عریضه بکار و در آن دولت ایران بکار که در که من در آندت که حکومت پشاور و دوشتم دوتن از مردم پشاور
 ساخته جان از وجود ایشان سپردم هر که از جماعت بخلیس این نخواهم بود و سردار سلطان احمد خان گفت من در قتل لات
 که سردار لشکر بخلیس بود با محمد کریم خان همدست شدم چگونه با بخلیس تو انم سویت اگر از دولت ایران فرمان بدی و
 محمد خان که پیشه و کاذبان گشته و دشمنی آغازم و درایت محاربت افزایم آنجا غلام محی الدین خان و سردار محمد
 خان و صاحب باده عبدالاحد خان و دیگر سرداران عریضه بکار داده و بصحبت ملا عظمی حاکم روانه در فرار باد

جلد سیم تاریخ قاجاریه از محمد باقر خاں

ایران داشتند بدین شرح که گنبد لختی بختن از چاکران حضرت بود و شاه غازی محمد شاه افزون این منال بود
 قند بار و جواد و محمد عمر خان و دیگر پسران و خویشاوندان او بذل فرموده امروز ما بیکدیگر پنداشتیم و بدست کشا
 گذاشتن از کرم شاهان بعدیات و برزیادت ازین دوست محمد خان بختک و تحریص کار داران انگلیس بای تیغیر
 و فتنه ساختن در خراسان این فتنه کرده دفع او در شریعت دین دولت واجب افتاد و اگر لشکری بدیجانب بود
 شود تیغیر کامل و قند بار و شواری نخواهد بود و آنسوی چون دوست محمد خان کار قند بار را آشفته دید سر رفت و دارا
 داشت و منال دیوانی قند بار را جریه کرده یکصد و پنجاه هزار تومان برآید با سرداران قند بار گفت من از منال
 هزار تومان بر سر و مواب شما تقریر میکنم و حق و قس امور را نیز با شما میکنم از آنکه بختن از شمار با خود کابل کج
 میدهم و یکت سپرد و در میان شما میکنم تا هر سال هفتاد هزار تومان از بدین با خود دارد و انفاذ کامل نماید
 ایشان گفتند منال ملک قند بار تمامت کفایت خرج ما را برنیاید اگر خواهی سپرد و اگر بکند از ما بخوان باشد
 فلو سی برزیادت ما از بدین تو اخذ کند هم در این وقت از کار داران دولت انگلیس سرعی نزدیک دوست محمد خان آمد
 او را به تیغیر هرات و لشکرها بختن بدان اراضی تحریص داد و دوست محمد خان گفت من چگونه از قند بار هدایت تو این
 آنروز که من اینک هرات کم سرداران قند بار بی محابا از قهای من بر شورش و از آنسوی سپاه ایران بر روی من
 و مراد میان حصار و هند این کجفت و در خاطر گرفت که سپرد غلام حیدر خان را به نیابت خویش در قند بار بگذارد
 و خود طریق کابل بر دارد چه از قبل قریب باش کابل که تمامت شیمی نه هند می بول و هر بنودس فرزندان خود
 از محال قند بار طلب نمود و در حد خان را پیام کرد که اگر خواهی من تو دل کی کنم خلی نگار کن و غایت بر زن که اگر دولت ایران
 از فرمان بوری باشی و در میان طریق صدق عقیدت سپاری دشمن خلفای را بشین خواهی بود و در حد خان گفت حق
 دولت ایران بر ذمت از آفتاب روشن تر است من تو انم روی آفتاب اند و دوست محمد خان از رده شد و معادل چهار
 و هشتصد تومان از اجری و مواب او بکاست و همچنان مرسوم سرداران قند بار را کاستن گرفت و مر هبت کابل
 واجب نمود در خلال این احوال زعفران خان و در بهو خان از هرات نزدیک آمد و از قتل عیسی خان استار و شهبخت
 بجانب هرات بر دو و سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را که اینوقت در کنار هرات بود و دوست محمد خان چون انجام
 این آرزو در قوت بازوی خویش نمیدانست بهانه طراز کرده جواب باز داد که اگر سر بختی خان دو پسر را دارا کفای
 دهد و شهر و ارک را بشکون سپارد و در امانت او مضایقت نخواهد درین کوک و مکر خط جناب اشرف صدر اعظم که در جواب
 عریضه رحمت لختی فرستاده بود و پانزدهم شوال بدو رسید بدین شرح که ملک قند بار از محمود ساله و اعوام مانسبه
 در شمار ممالک ایران بوده و گنبد لختی از فرزندان و در زمان شاه غازی محمد شاه خط چاکری بدولت ایران سپرده
 و مرسوم و مواب و سیورغال برده اند و امروز ملک الملوک محم بکمال جود و جودت و کمال شجاعت و جلالت و فزون
 فراست و فرویت در میان سلاطین قاجاریه طاق بلکه برگزیده پادشاهان آفاق است و برزیادت ازین
 معاهدات و موافقت چند بشتر رفته که ولات ممالک افغانستان به یک تیغیر ملک آن و دیگر میان نهند و
 از حد و خویش برزیادت طلب کند پادشاه ایرانش ادب کند لا جرم این پادشاه غفور که خشم بیک
 و نیروی ننگ را با بازی شمار و از پامردی شما دست باز نخواهد داشت و خط حظه شما را در دست نخواهد گذاشت

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

چون این رسم بر جدل خان و غلام محی الدین خان برسد نیروی تازه بدست کردند و با اختر خان علیزهی و صیدخان
و صیدخان سلیمان خیل و محمد جیم خان نورزانی و جماعتی دیگر در مخالفت دوستانه خان اقبال موافقت را بر سر می داشتند
روز بیستم شوال محمد عمر خان از قندهار بیرون کریمیت و شتاب زده تا گناباد هرات خان ریز کرد و بشکرگاه حاکم اسفند
پیوست و از قهای و سرداران کابل و قندهار هر یک یک و دو بنزدیک شاهزاده تا خشت سردار سلطان احمد خان و
شاهنواز خان پیرش و سردار شاه دولت خان پیر عم خوش و پسر وزیر شاه شجاع از قهای هم برسدند و پسرهای
محمد خان ظهیرالدوله مادر شاه خان و بهبود خان و پسر غلام خان هم از دور آمدند و سردار سلطان علی خان مظفرالدوله
طریق خراسان پیش داشته رفیق چند در محال قاین اقامت کرد و محمد اکرم خان داکسل حضرت شاهنشاه دشت آفران کا
داران دولت را بداند و فرمان برداری کند بعد از آنکه از حکم مطاعه منشور شاهانه و فرمایش خباب اشرف صدر اعظم روز
بیستم و بیست و نهم و غیرت و سیصد تن سوار بجای مقصد مقدس کوچ داد بعد از ورود و بنشیند انکار داران دولت
و سواجب و شریف و طاعت یافت و محمد علی خان از دنبال محمد اکرم خان روانه درگاه شاهنشاه شد و سردار خوشدل خان
خواهر خود را که مادر مظفرالدوله است از قندهار بستان کوچ داد و از آنجا بنزدیک مظفرالدوله آورد و روز دوازدهم
ربیع الاول جعفر خان کابلی با سردار سلطان احمد خان و سردار شاه دولت خان پیر نواب محمد زمان خان که قاتل شاه شجاع
و لات صاحب سردار کلین و پسرهای ظهیرالدوله بفرمان حاکم اسفند از لشکرگاه هرات روانه در اسفند شدند اما محمد
صدیق خان نخستین از قندهار فرار کرده باراضی سنده فرود شد و در آنجا بجعفر سفرمانی یکتا ملازم خویش را مقتول ساخت
و هر اسنده کشت که کار داران انگلیس را بهین گناه بکشند پس نان خود را جامه مردان پوشید و از آنجا فرار کرد
بکلات نصیر خان آمد و همچنان مردم کلات علی بنی که میان کابل و قندهار است و دوستانه خان به نیک سخاوت
بود و سر از خدمت بر تافته و محمد صدیق خان با هزاره پشت کوی بدستان شده قریب هفتاد مرد لشکری فراهم کرد
و دوست محمد خان را پیام داد که ما چنان می پنداشتیم که بعد از کشتن خان مارا بجای پدر خواهی بودند اینست که فایده
مضبوط فواید ساخت و مارا بسجاره و ارباب در آورده خواهی داشت لاجرم تاورتن روان و در مغربش داریم و صاحب
جوش نخواستیم و در اینوقت چند سرتیگر که بفرمان کار داران انگلیس برای دوست محمد خان حمل سیم و زیور بدست
محمد صدیق خان با خود افتاد و از جانب دیگر بر جدل خان از قندهار باراضی زمین او بر کریمیت دوستانه خان و دوستانه
سوار طلب او فرستاد و رسید و لختی رزم دادند از پس آنکه ده تن در میان مقتول گشت بی مل مرام مراد
از پس اینوقایع دوست محمد خان با همک کابل از قندهار حیمه بیرون زد و تو سنجاه خویش را با خود حمل داد و هر نوب
در قندهار بود نیز برگرفت و پسر خود امیر غلام میر خان را با چهار هزار تن مرد لشکری بکجکوت قندهار باز گشت
و خیر الله خان برادر زاده خود را بکجکوت فرستاد و سردار ان قندهار را هر کس بجای بود ملازم رکاب نمود
یا زدهم محرم از ظاهر قندهار روانه کابل شد اما از مینوی بعد از رسیدن محمد عمر خان بشکرگاه حاکم اسفند
او را استقبال کردند و با مکات تمام در آورده و از پس روزی چند حکومت اسفند را با او تفویض داشت و روز
نوزدهم ذیحجه او را روانه اسفند نمود و قنبر علی خان ناظم دیوانخانه تبریز که از قبل کار داران دولت ایران نامی
بفارت قندهار بود تا دوست محمد خان را بیا کابله که این فروغ طلبی گویند است و تیر قندهار بدست

کوی محمد خان
میر دوست محمد خان
از قندهار
بکابل

جمله سیم پنج قاجاریه از مجلدات نسخ التوابع

۶۸۰ بر کاروران ایران ناکوار است در این وقت حاضر شکرگاه بود او نیز با تفاق محمد عمر خان راه برگرفت با محمد عمر خان در اسفزار شده بجار خویش پرداخت و قنبر علیخان روانه قندهار شد و کیت بادو محمد خان هنگام بیرون شدن او بکمال دیدار کرد و سخن گفت و جواب بحرف چون دوست محمد خان بر قندهار دست یافته بود سرار جوان یافت ناچار قنبر علیخان مراجعت کرده وطنی سافت نموده بچین آمد و از انظر محمد صدیق خان پرسر کندل بعد از سفر دوست محمد خان بکمال از امانی قندهار با سفر آآمد و فرزند خود نور محمد خان را نزد برادر خود محمد عمر خان بازداشت و خوشین بجانب فراه در کتخا آآمد و بیای دروازه آمده افغانان را نداد که بروی سن در کشاید و اگر برادر مقتول هدیه خیر الله خان گفت بیرون این هر دو خیزه کاری تواند بود و بغرمود تا باشت و سنگ او را رخت کرد و از دروازه در فرستادند محمد صدیق خان ناچار بخیانه بختن بر ذریعت رفته اقامت کرد و از جانب دیگر چون خیر الله نیز چشم آرزو بکرم اولی دولت ایران باز و ابواب محاکمت فرزند بود و این وقت رسول میرعلیخان قانی از نزد او دست داشت و خط خیر الله خان را بمیرعلیخان میبرد بدین شرح که با لشکری ساز کرده به پنجاب ترک تار کن تا قنده فراه را با شام بسیارم از قضا رسول او در کفر شکلی فراه بدست افغانان و ملازمان دوست محمد خان ما خود کشت و خطا و سطله رفت و اکنون خاطر خیر الله خان کثوف افتاد پس متوانی بر فشد و محمد صدیق خان را بدو داشته بشه در آورده تا فراه را بدو سپارند مردم شد کرد و دشمن شدند و خیر الله خان را در میان ارک چهار داند چون ظلمت شب جهان بحرف خیر الله خان کین ملازم خود را با آب بدستاری اقبال از برج فرو کرد و باشد که میرعلیخان را با ساکا و او خوشین را برساند مردم شهر ازین حدیث آگهی یافتند و صد سوار باز دنبال او بشتافتند و در عرض راه او را دستگیر کردند بجانب فراه می آوردند در این وقت دو تن از مردم میرعلیخان که شناخته این سواران بودند با ایشان از نزد دوست محمد خان حال را بدو استند پس متوانی تا فتن کرده میرعلیخان را آگهی دادند و او بیدار بنگر بفرشته با سفر آآمد و با تفاق محمد عمر خان روز بیجم محرم شرحی نکاشته محمد صدیق خان فرستاد که اگر مملکت قندهار و جای پیر سخا ای شهر فراه را بدست ایران باز دزد چون این خط محمد صدیق خان رسید در پاسخ نوشت که مردم فراه چشم بر اه اند شام تا بید و فتح این دریا بید لاجرم محمد عمر خان با مردم خود بر پشت و چون برق جنبه اسب بر جهان و بشه فراه آآمد با محمد صدیق خان پیوست چون این خبر ملاش و چون رسید قنبر علیخان دو دست تن از مردم جوین را فراهم کرده با تفاق برادرزاده سردار احمد خان راه فراموش داشت و بعد از ورود بفراه مردم خود را در برج و باره شهر جای داده و خیر الله خان بمیان ارک در سنگی محاصره افتاد از آن سوی خبر فراه در فتنه بار پرانده شد و غلام حیدر خان این قصه بدست پس پسرزاده دوست محمد خان جلال الدین خان را با هفصد تن سوار ما مورد داشت که بفراه آمده دشمنان را دفع و هم جلال الدین خان ده روز از این پیش که راه برگردد مردان خان فرای را کسبل فراه داشت تا رویل خیر الله خان را از دولت ایران بکوهسند و با خود متفق ساخت آنگاه از قندهار بیرون شده در پشت فرسکی فراه فرو شد محمد صدیق خان و محمد عمر خان اعدا و جنگ کرده بیرون شدند و از آن سوی سردار جلال الدین خان را نزد یک کوه بپوست بعد از کشتش و کوشش فراوان محمد صدیق خان و محمد عمر خان کشته شدند و هزمت کرده بشهر آآمد مردم فراه چون ضعف حال ایشان را معاینه کردند با جلال الدین خان طریق صدق و صفایش داشتند و چهار صد

کر خاری
میرعلیخان در فراه
بست جلال الدین
خان

شرح سلطنت و هانگیری ناصرالدین شاه قاجار

از مردم اورا یک دود و دوشده آوردند و از ارک نیز حاجتی پرو ن شده بایشان بدمت کشد و مردم سرداران^{۸۱} همی دستگیر نمودند محمد صدیق خان و محمد عمر خان و محمد خان برادر سردار احمد خان و قنبر علیخان که این هنگام مسجد جامع که قریب بروازه هرات است جایی استند چون این غوغا بشنیدند بامع و دوی از مردم خود برج دروازه^{۸۲} صعود کردند چون شهر جلال الدین خان سلم افتاد کس فرستاد ایشان را مان داد و از برج برآورد و ما خود داشت و بشکوه خویش بر دو مردم شایان دستگیر نموده بعضی را سر بر گرفت و برخی را سلب و ثروت بتد و عریان و بی بان^{۸۳} رسانست و این خبر را بعد از سه روز از فتح هرات به تمام سلطنته آوردند با بچه جلال الدین خان از پس این نصرت^{۸۴} مردان خان نورانی را با بهفتاد تن مردم لشکری در لکه ک فراه گذاشت و گرفتاران را برداشت آهنگ قند مار نمود^{۸۵} از میان قبر علیخان را با سبند و زنجیر کوچ همیداد چون بمنزل جاش رود رسیدند محمد صدیق خان و محمد عمر خان مواضع کردند که اگر توانست بطرفی که نرزد محمد صدیق خان فرضی بدست کرده از میان بشکوه که بیکوی کرکنت^{۸۶} در راه کوستان پیش داشته از راه و پیراه پس از دوش با نوزده و با سواران رسانید لکن محمد عمر خان و قنبر علیخان را^{۸۷} بقند مار بردند بعد از رسیدن ایشان بقند مار غلام حیدر خان فرمود تا زنجیر از گردن قنبر علیخان فرو کند آشتند و او را^{۸۸} با محمد عمر خان و برج احمد شاهی باز داشتند و نگاهبانان برشان بکاششد انکاد برادر زاده خودش سوار خان^{۸۹} با دو هزار سوار مامور بفره نمود در نیوقت چهار تن از صاحبان مناصب انگلیس با چهار هزار قبضه تفنگ و حملی خداز^{۹۰} و سیم از راه از راه شکار پور بکلات بصره خان درآمد و بعض غلام حیدر خان رسانیدند که خد انکه دیار و درهم و دلا^{۹۱} حرب و ضرب واجب افتد از دولت انگلیس شل میشود بشرط آنکه افغانان با دولت ایران سازمقات طرا نهند پس^{۹۲} این واقعه غلات و جو بات در لاش و جوین انکند شد لاجرم امیر علیخان بفرمان حاتم سلطنته زمین العابدین را که از خوش^{۹۳} او بود در لاش و جوین باز داشت و یکصد و هشتاد تن از لشکریان در جوین و صد و پست کس در لاش ای خطه^{۹۴} بکاشت و بهمنان درک و تیمور از زمین العابدین خان تیموری و بنگر را بد و ستمحمد خان اتخی را می سپرد و خود طریق قان^{۹۵} گرفت و رحمت الله خان روانه هرات شد و با خدمت حاتم سلطنته پیوست و سردار محمد صدیق خان روز پانزدهم^{۹۶} ربیع الاول بمشکوه که حاتم سلطنته رسید شاهزاده بفرمود او را پذیر شدند و بکلمات تمام در آوردند^{۹۷} ذکر حکومت شاهزاده سلطان میرزا حاتم سلطنته در خراسان و امور شدن بنظم فغانستان و تخیج هرات^{۹۸}

چون کمندل خان حاکم قندهار چنانکه شرح رفت از جهان رفت برست و امیر دوستمحمد خان مبد و راسخو داشت و برادران^{۹۹} و پسران کمندل خان بهر جانب پراکنده شدند سردار رحمدل خان و میر فضل خان و محمد صدیق خان و محمد عمر خان^{۱۰۰} و غلام محی الدین خان و خوشدل خان و یحیی خان و صاحبزاده و محمد علیخان و فتح محمد خان و دیگر فرزندان^{۱۰۱} خویش و ندان کمندل خان از در داد خواهی بحضرت شاهنشاهی عرضیه کاشتنند و سردار سلطان علیخان مظفر الدین^{۱۰۲} و سردار عبداللہ خان باراضی خراسان شتافتند و از آنطرف امیر دوستمحمد خان آرزوی خویش را بفتح قندهار^{۱۰۳} نمود و دل در فتح هرات بست و فراه را که از اراضی هرات است تحت فرمان داشت و بهمن شاهزاده محمد نور^{۱۰۴} و وزیر کان هرات از دستگاشت بکار داران دولت ایران پانده شدند و اندیشه دوستمحمد خان را در تخیج هرات^{۱۰۵} نمودند و از جانب دیگر سردار علیخان از سر کوستان مسرعی فرستاد که امیر دوست محمد خان کی از پسران خود^{۱۰۶}

۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ اتوارنج

۲۸۰ نهب و غارت سیتان و بلوچستان مورسانته و زود باشد که لشکر و جنگ مانا ضن کند در این وقت کارداران دولت ایران یک بخیریتند که اگر در دفع او تقاعدی و رزند فته او کارفراسان را نیز آشفته خواهد کرد و در سالی که شیل صاحب از قبل کارداران کلیس جهنما دیده دولت ایران بت شرح بود که چون یکانه در مملکت هرات مایه اندازد و کارداران ایران را دفع دهند و مملکت هرات را بجهانت خویش باز نهند پس دفع امیر دوست محمد خان و با داشتند و شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را با لشکری لایق مامور بنظم افغانستان نمودند و چون اینوقت میرزا فضل الله وزیر نظام جاضر در کاه بود بصوابه بدینجا به اشرف صدر اعظم میرزا محمد قوام الدوله ملحق گردید حسام السلطنه آمد و میرزا محمد حسین فروغی عمده الملک متولی بقعه تبرکه رضوی علیه الصلوه والسلام کشت با بجله حسام السلطنه روز پنجشنبه دهم ربیع الثانی از حضرت در انخلا فریاد غلبه تحویل داد و روز دیگر از آنجا تا جابرو درانه و روزی چند بیج سفر اقامت فرمود و روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الثانی از جابرو در طریق خیریه پیش داشت و از قضا هم دین فریدون میرزای فرمانفرما برادر اعیانی حسام السلطنه که در این هنگام والی مملکت خراسان بود از جهان فانی رخت بدر برد چون اینخبر حضرت در انخلا آوردند ملک الملوک عجم بصوابه بدینجا به اشرف صدر اعظم حکومت خراسان را نیز با حسام السلطنه تفویض فرمود مع العتد شاهزاده طلی سافت کرده روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی وارد شهر مشهد گشت و بنظم آن ملده کرد اما از طرف هرات چون شاهزاده محمد یوسف و بزرگان آن شهر از اتمام امیر دوست محمد خان و لیکن سافتن لشکران او هر سناک شدند اگر کارداران دولت ایران خواستار آمدند که بنام و نشان سامخان ایلمانی را با کوهی از سپاه سلطانی بمرات کیل دارند لاجرم شاهنشاه عجم فرمان کرد تا ایلمانی با هزار سوار و پانصد تنی ایلمانی غسان زمان بجانب هرات بتافت و حکم گرفت که بعد از ورود آن ملده اگر لشکر کابل آهنگ آن اراضی کند خبر باز دهان لشکران کران بدان سوی سبک سیر شود بعد از آنکه سامخان دستلعه هرات بار فرود نهاد و امیر دوست محمد خان بدانت که بکانت هرات کردن با دولت ایران طریق معادات پیرون است حلیتی دیگرانه یثید و بعضی از مردم هرات را بفریفت و ایشان بنهان مواضع نهاد که ایلمانی را از شهر بند هرات بیرون فرستند پس دوستان دوست محمد خان همدست شده ایلمانی را از قلعه ارک و شهر هرات بیرون شدن فرمودند حسام السلطنه که در مشهد بخوان کار ایلمانی بود چون بدستاری سرعان اختلاف کلید مردم هرات زاید است روز بیت و بنظم جمادی الاولی از شهر مشهد با یک هرات خیمه بیرون زد و اندک طلی سافت یکی کرده بیت و بنظم جمادی الآخرة تربت شیخ جام را مضرب خیام ساخت در اینوقت ملا فیض الله هرات از جانب شاهزاده محمد یوسف حضرت وی آمد و رسالت خویش را که همه سخنان حلیت امیر بود بگذاشت و شاهزاده از تربت شیخ جام کوچ داده تا محمد آباد براند این سببکنم فرستاده ایلمانی برسیه و معروض داشت که مردم هرات بخوار از شهر بیرون شدن فرمودند و او ناچار با مردم خود درخت تربتته در باغ شاه که یکسوی آن ملده است جای گرفت هم از شهر دشمن توانست آید و در روز فرستاد یک طلی سافت کرده در قضا ملک فرود شد مردم هرات هم بدین قدر از او قوت بخشیدند که از برتری او کمر استوار نمودند و اعدا و کار فرمودند لاجرم از آنجا آهنگ سیجان کرد و شاهزاده چون این بشید جهان پیشش با یک شینختن برمود ملا فیض الله سفتی هرات را با خود داشته بند بر نهاد و مجوساً بجانب مشهد مقدس برده و هم در آنروز که بیستم ربیع بود پاشا خان سر قیاب را حکم داد تا سه هزار سرباز بگریزد و همه را سوار

شرح عظمت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و سه عراده توپ افغان گمان بجانب هرات رهسپار گشت و در تنگیان با افغانانی پیوسته و با اتفاق طرق خراعت گرفته ۴۳ ع
 جماعتی از افغانان که حافظه و حارس غوریان بودند منافقت بجانب افغانانی تا خشنه و جنگ در انداختند اگر لشکر
 پایی اصطبار استوار کردند و یکروز زم دادند لکن به طاعت که شستن از آن مسالک صعب می نمود ناچار و یکبار چاهام سلطه
 آگهی دستاورد و شاهزاده خوشین پشت داریل آباد آب روس و کافر قلعه محصور کرده همه چهاردهم رجب در
 تیرل فرو آمد و در آنجا بزرگان کوسویه با سوار و سرباز و امان یک هزاره با یکصد سوار تفصیل خدمت او نمود و روز یکشنبه
 کوچ داده یکشنبه شانزدهم رجب در ظاهر غوریان را شکستگاه کرده و افغانان را در دور و نزدیک فرار کرده و قتل غوریان
 متحصن شدند و لشکران بکار محاصره پرداختن سوار شدند و روز دیک بعضی از قورخانه را که در لشکرگاه بودند
 چند تن از سربازان آتش نشانیهای و شش شلوار افغانان فروخته شد و صد عمل بار و دو کلاه بهادر گشت و پس
 چند روز اندر دینان سزاسک توپخانه با سه عراده توپ و هتجاه بار قورخانه از شش مقدس رسید و پیوسته
 لشکرگاه گشت با یکصد سینه بیستم رجب سردار احمد خان قلعه کاهی که از دور و نزدیک نظاره بود و هزار سواره
 افغان گردیده که دو با اتفاق شاهزاده محسن استلک لشکرگاه نمود حسام سلطه سمان افغانی را با سوار خراسانی
 و هزاره و صفر علیان بربابا سوار شاهسون و فوج ترشیزی و دو عراده توپ با استقبال جنگ او استمال داد
 و روز دیک در کنار قلعه زنده جان با ایشان دو چار شدند و ایران سپاه که شیران در نگاه بودند با افغانان در آمدند و
 و راست بر ایشان تا خشنه و مرد و مرکب جنگ راه انداختند زمانی در از بر نیامد که افغانان هزیمت شدند و لشکران افغان
 ایشان برگزیده در آمدند و دوفرسنگی هرات از بل استجماعت مساوت کردند سردار احمد خان پیر شاه پسند خان و آبر
 جانخان و چند تن از غیرت ایشان و کردی از بزرگان اسحق زانی گرفتار گشت و غنیمت فراوان با سیمصد تن سواره
 افغان زنده و سیکرند و پنجاه نیزه سر و پانصد سرب نیز دست لشکران افغان و مسطور و مظفر با لشکرگاه شدند
 اینوقت حسام سلطه بفرموده غوریان را یک حصار دادند و هم در اینوقت حصار خان سرب که روسی با کفج سرب
 از راه رسید و بالشکریان در کار محاصره همد گشت پس از چهار سومی غوریان بار بجهار ارباب خندق بر آمدند
 و شبانگاه خندق را انباشته می کردند تا صبحگاه با پیش قلعه را فرو گیرند و سردار مجید خان که با سرب صحنی در قریب
 مساهرت داشت چون این بیهب است که بشیرنشان عثوستان نتوان داد و از دمان اردو با بقاعه بر آمدند
 شد ناچار از دستر حام و پیتیمان بیرون شده و طهار انقیاد کرده و امان یافته و زبیت و سیم رجب قرآن مجید را شاف
 حایل کرده و نزد حسام سلطه شافت و چنین اطاعت بز خاک خراعت نهاد و قلعه غوریان را تسلیم داد و حسام سلطه
 پذیرفت و از پس آن فرمان کرد تا مردم غوریان کوچ داده در مزارع و مراتع آن نواحی هر کس در وطن خود جای
 و سعاد تقی خان یا در فوج ترشیزی را با سیمصد تن سرباز بجای ایشان بنگاهبانی گذاشت و فرمود تا برج و باره
 قلعه را مرت کند و او حاجی که در فتح غوریان برنج برده بودند نشان سیم و زبخت و چون خبر فتح غوریان آنگاه
 چهار صد تن سرباز تیموری که حافظه و حارس برج و باره هرات بودند با لشکر و دیک آلات حرب فرار کردند و عطا
 خان لی یکی تیموری با چهار هزار خانوار کنار هرات کوچ داده بزرگیک لشکرگاه خیمه و بار اربع و شمری گذاشت
 و بزرگان هزاره مانند احمد قلیان و محمد رضا خان و محمد حسین خان و بابا خان بزرگیک حسام سلطه آمد و بجا

محاصره فغان
 ستم آن قلعه
 بهت لشکران

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ

۶۴ کوچ دادن قبایل خود از نزدیکی دشمن خواستار سبلی رز شدند و شاهزاده پانصد تومان رز و چند جامه خلعتیه داد و
 ازین اخبار مردم هرات آشفته خاطر شدند و حسام السلطه میت و ششم رجب از کنگر غوریان بجایب هرات جیش کرد
 و امیر حسین خان بابا پانصد تن سوار خراسانی و دوهزار و دویست تن سوار از
 باکیراده توب برسات و لشکر کجاست و فرمان کرد که سپاهیان سبند از زراعت کجای ضایع نکنند تا مباد مردم عیب
 جیش جیش هراسند و پرانند و بگویند که سافت کرده از غوریان بی برنیا و از آنجا برنده جان و دیگر
 سنگ بست و همچنان اراضی سخنبرادر نوشته غره شجیان سپاه خطه هرات در پشت مصلی لشکرگاه که در دوردور
 لشکر از رنج راه آورده فرمود و چهارشنبه سیم شعبان از آنجا برشت و همچنان بفرمود تا الیانی بابا پانصد تن سوار
 خراسانی و پاشا خان باد و فوج سنمانی و دهخانی و سواره کرد و ترک و چهارهزار و دویست تن سوار پیش باز سپاه شدند و بمن
 سنگ سفید که دو سیر پرتاب مسافت است تا قلعه هرات رسیدند و در ایستادند و قلعه آن از پشت و بلند بمانی زمین که
 کمین نموده بودند باریک کوه شمال و تفنگ آنما در جنگ کردند و از فراز برج خاکستری کجاست و توب شغال بود
 سختین امیر شجیان با جاعتی از سوار و شغالچی بجنگ درآمد و ساسان و پاشا خان بجایت او حمله بردند و هم از
 قهای ایشان شاهزاده برید و بفرمود تا حسن خان سرباد و فوج کرکوس و ابوالفتح خان با فوج شغال
 و فوج افشار و نیشابور و جاعتی از سواران جرار از جای جیش کردند و عراده های توب را بر پشتهای فسیل
 دو دند و نیزان حرب را دامن زدند و کشتند و غنی بر کشتند که افغانان بسجتنده و غنای بجایب شهر نشسته
 ابطال راجال از دنبال استیصال کردند و مردم هرات چندین دشت زده میگویند که خوش را نخواستند
 فرور میخند در این مقامت هفتاد تن از مردم شهر مقتول شد و سربلکی نیز نابود گشت و ازینوی مردی که حمل
 فوج نیشابوری میگرد بازویش بر خم شمشیر افغانان جراحت یافت و سرق او را مأخوذ داشتند شاهزاده بر او خشم گرفت
 و بفرمود تا سواران از جریه لشکریان کجی کردند و از قضا زن فرزند شاهزاده محمد یوسف که تاکنون در مشهد مقدس
 اقامت داشتند هم در غره شجیان تحت قبه مبارکه پناهنده گشتند و میرزا محمد حسین عضد الملک تنولی باشی نگاه
 بانان برشان کجاست تا مبادا جابه خویش را بکجی کون کرده بجایی کریند مع ایقده دوازده روز شاهزاده در زمین
 سفید او تراق داشت و شاهزاده محمد یوسف داشت که توانائی مردم افغان و دلیران دولت ایران و جیش جیش
 پیش سیل دمان است تا چار از دره اهنه و جها و نه پردشت و پیام داد که من بکین از چاکران شاهنشاهی ایرانم بلکه چاکر
 از فرزندهای خراسان بوده ام اکنون از این شش و کوشش مرا دیشتی گرفته است اگر خضعتی رود شاهزاده محمد خضرا
 با جمعی از بزرگان هرات کیسل لشکرگاه سازم تا بجایب کان لازم خدمت باشد آنگاه فرمان کن تا این لشکر از کنگر
 کوچ داده در اراضی غوریان و تراق کند این حکام دشت مردم هرات و دشت من بنده زایل شود و بی درنگ
 خدمت کنم و بعد از ورود باشکرگاه بحضرت در اسلامخانه کوچ و هم شاهزاده بدین بخان سر رضا فروداشت و در
 دوازدهم شعبان شاهزاده محمد رضا با جمعی از بزرگان بلخ با خدمت شاهزاده آمده و دوهزار و دویست تن سوار
 بیار محمد خان بذل کرده بود و آن یکمرا بهنگام محاصره هرات از لشکرگاه شاهزاده غازی محمد شاه افغانان بوده بود
 پیشکش کردند و بیرقی که از فوج نیشابوری مأخوذ داشته بود هم پیش داشت و در چهاردهم شعبان حسام السلطه بخان

شرح سلطنت و جهانگیری صراکین شاه قاجار

مردم هرات و شاهزاده محمد یوسف از چمن سنگ سفید و پیشان آغاز کرد تا صدق سخن پشاه را نظاره کند با محکم
چمن سنگ سفید کوچ داده اراضی جریل و بحر خیز و زنده جان را در نوشته جمع فرود هم شعبان چمن نابا خیمه
و هفت روزه اتراتی کرد لکن شاهزاده محمد یوسف با عده و فاخته و دیگر باره مردم هرات را بموضع معاد
و مبارات در آورد و این کثرت سردار مجید خان داماد سرتب عیسی خان که ملازم رکاب بود کسب هرات فرستاد و حسب
حکم شاهزاده تقدیم این خدمت را از عیسی خان طلب نمود وی نیز پاسخ فرستاد که اگر حاکم سلطنت روزی در غوربان
کند من شاهزاده محمد یوسف و برادر او شاهزاده محسن و دیگر سفیدین را گرفته روانه لشکرگاه دارم و عیسی خان نیز
باش شاهزاده محمد رضا بک و کمان ملازم خدمت باشد آیا از آنوی شاهزاده محمد یوسف و حاجی غلامخان میخان استقام
را بخواهی از آنکه از پی چاره مراد صفت بنا و نه که پیش دستی کرده عیسی خان را از پای در آورند و جمعه فرود هم شعبان
بر قتل عیسی خان دادند و دست نیافتند روز دیگر هم که زور میعاد عیسی خان بود حاجی غلامخان محلی از مردم خود را
ملازم خدمت ساخته از پی دیدار عیسی خان بسیاری آورده و چون عیسی خان را نیز از وی آلاشی در خاطر بود مردم خود را
از بهر دافعت آماده داشت بعد از نشست حاجی غلامخان و گفت و شنود با عیسی خان چون مردم طرفین را زلال صد
و صفای کمر بود از پیرون در غوغا بر خاست و بانگ کیر و دار بالا گرفت در اینوقت حاجی غلام خان شتوی که با خود
پنهان داشت بر آورد و بسوی عیسی خان کشتاداد و ملازم عیسی خان چون این بدید دست یازید و کلک کلاه شتورا
بر تافته تا کلک از سینه عیسی خان فراتر کشد یافته کلاه او را از سرش برد و در زمان ملازمان عیسی خان در
رواق آورده حاجی غلام خان را باز خم پشت و خجود و جرات کردند و او را گرفته مجبور به شستن و درخت
بکشم عیسی خان برای شاهزاده محمد یوسف تاخته و او را با تفاق شاهزاده محسن گرفته برای عیسی خان آوردند
و بزند آن خانه حاجی غلامخان در بردند این هنگام عیسی خان بفرمود تا شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده
محسن و حاجی غلامخان افغان و سر محمد خان را دست بگردن بر بستند و بهستان نیاز خان باز داد تا چند
سور و دیگر داشته روانه لشکرگاه شدند حاکم سلطنت را ایشان را باز داشت و نگاهبان بکاشت از آنوی چون
عیسی خان از کار شاهزاده محمد یوسف پرداخت رایت خود سری و استبداد را بر افراخت و فرمان کرد که از
هرات را خاص خویش دانست و در حفظ برج و باره همت بر زیادت بست

کوفتاری شاهزاده
محمد یوسف
عیسی خان

دوران شاهزاده
محمد یوسف
در زمان شاهزاده
محمد یوسف
در زمان شاهزاده
محمد یوسف

رسیدن شاهزاده حاکم سلطنت بکبار هرات و محصور داشتن مردم آن بلده را
چون سلطان مراد میرزای حاکم سلطنت کتوف داشت که سرتب عیسی خان بعد از قلع و قمع شاهزاده محمد یوسف
و کابینه فانی سیکتیز و مند شده و این هنگام کجایه مملکت هرات را ملک خویش دانسته و در جرات آن
بر زیادت از پیش دل بسته و اینها با غوی و ستیج خانات که در هوای قمع هرات و انتشار امر فراسان نشسته
بر خود واجب کرد که از تیغ هرات و دیر عیسی خان دست باز نهند و هم در اینوقت اسکندر خان سرتب با فوج خود
پرویز خان با سوار چار و دلی از راه رسید و پیوسته لشکرگاه کشت و شاهزاده جمیع پشتم شعبان چمن
بر نابا و دیگر باره بسوی هرات کوچ داد و چمن سنگ بست و منزل بحر خیز و قلع جریل را نیز قدم در سپرده
غره شهر رمضان بهشت مصلی رسید سواره و پیاده افغانان از شهر بیرون شده جنگ پیوسته و از آنکه آگاه

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجله استانخ التواریخ

۶۰ پیکار دادند و روز دیگر سرباز قرائی با مصطفی تابخت و مردم شهر در منزل نسکی بجنگ آمدند و لشکرمان تل از پیکار شد
 و سکو با خنده روز جمعه چهارم رمضان سردار احمد خان بدست آویز یک زن و فرزند خود را که در قلع جبریل نشین داشت
 دیدار کند اجازت حاصل کرده بقلعه جبریل شد و از آنجا اهل عیثرت خود را برداشته با ش و جوین که رنجت و هم در آن
 روز سردار مجید خان که بخوارستاری او چند سوارش باال و بتار بخواف کوچ میداد و در عرض راه فرار کرده شهر را
 در رفت و از آن سوی میرزا سلطان علی خان عرب پیش مست که بنصب و قانع نویسی نامبردار شد از بهرات فرار کرده
 نزد یک شاهزاده شتاب گرفت و درینوقت نیز قاسم خان سرست با فوج مخبران از راه رسید و بشکرگاه محلی رسید و
 روز دیگر فرستاده والی میمنه رسید و عریضه آورد که شمر به اظهار عقیدت و تقدیم خدمت بود برسانید و روز
 هفتم رمضان و یکبار پیاده و سواره از شهر مرون ختبه باطلایه اردو در زم در انداخته و این خبر بشکرگاه رسید
 جماعتی با عانت قراولان نامور شد و آنروز تا ناول آفتاب کار بطان و ضراب رفت چون سیاهی جبار از فر و گرفت
 هم مردم شهر از دار و گیر خسته خاطر نمودند در نیمه شب پیادگان شدی با شمشیرهای کشید بشکرگروسی و مراغه و قش
 ویرش دادند و سخت کوشیدند در پایان امر بای ثبات ایشان لغزش یافت و بجانب شهر باز شتابند و شب
 که شب چهارشنبه نهم رمضان بود و یکبار به جنگ درآمدند و یکبار به شگفته شدند و همچنان صبح چهارشنبه پیاده و سواره
 از دروازه خوش سربگردند و با سوارشاپسون که قراول لشکر بود در آویختند و چون یکشنبه شگفته حمله کردند از لشکرگاه
 جماعتی از سرباز و سوار باز و عراوه توپ با عانت قراول شتاب گرفت و تا غروب آفتاب نیز آن حرب التها باشت این
 پنجگنمای بی در پی مردم شهر هفتیه پیش کرم از بیرون تا صحن و حرب ساخن تقاعد و زیدند و در این ایام فرستاده سردار
 علیخان سیستانی با اتفاق کل محمد بیگ اراک خدمت شاهزاده نمود و عریضه سردار علیخان را که در طلب ثروت و سلب
 سربزنیستانی طراز داده بود برسانید و حاکم سلطنه اراک را که مروا باز فرستاد و همچنان فرستادگان الی میمنه را که یکبار
 کشف عقیدت والی میمنه در چاکری شاه شاه ایران رسیده بودند بعطای زروسیم بنواخت و نیز از بهروالی حیه از بافته
 کشمیر خلعت فرستاد و دامامیر دینانیشا بر برانکجه مت غویان مور فرمود و چون در این ایام نیز پیش بعضی از قورخانه
 و راقا و بارود و کلود را الحی زیان کرد بهادر خان و باقر خان را با سید سوار بمشهد مقدس خوف روانه داشت
 تا ابلغارکنان محلی سافت کرده قورخانه لایق بشکرگاه در آوردند و روز سه شنبه پانزدهم رمضان عبدالله خان جمید
 با مشهد سوار بمبد مردم شهر رسیده از دروازه خوش بهرات در رفتند و مردم آن بلده قویله شده روز دیگر به
 لشکر همگروه مانند شرارهای آتش از دروازه خوش بیرون شدند و در زیر کارگاه با دیران سپاه بانک درگیر
 در دادند و چند آنکه توانستند بکامناطحت طریق مساحت پیروند با امیند و پانان امر شگفته شدند و میان شهر در
 کر خنده و هم درینوقت حاجی میرحسن خان خوانی چند خروار بارود بر فقرک سواران حمل داده بشکرگاه فرستاد و این
 بود تا بیت و یکم شهر رمضان این کرم مردم شهر چند آنکه سواره و پیاده توانستند از بهر جنگ آمده کردند و در
 ناخه در میان باغ راغان و مصطفی میدان مبارزت را به پیران مناجرت اغروخته داشتند و آنروز را از هنگام صبح
 برز و ن خورشید تا فرو شدن آفتاب لشکران با هم بجنگد و با سینه های تفته و لبهای کفته از هم بکشتند بعد از آنکه
 تا تاریکی شب در میان حاضر شد هر دو لشکر دست از جنگ به اشتند و باز جای شدند و در زن حاکم مردم بهرات را طاعت

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

۸۷

مقاتل اندک شد و از پیش بوار حصار بخوشتن داری پرداختند و از بنوی لشکریان تاب توان و خداوند و روز
 صد تن سوار بر تکیان سادوق که در مردسکون آتش شد طی طریق کرده ساکن لشکرها آمدند و شب بخیمه بست و چنان
 رمضان جانشان هرانی بافرزند خود از میان شهر فرار کرده از دروازه قدیم به لشکرگاه آمد و در خدمت شاهزاده در
 برخاک نهاد و از آرایش حصیان یک گشت و روز بیت و هشتم نیز مراد علی قلعه آقاسی از شهران کریمیه بمشکریان آیت
 و هم داین روز بهادر خان و باقر خان بدو بیت سوار قوزخانه در غور عمل داده از اراضی مشهد بمشکرگاه رسیدند این
 اینو قلع حصارم اسلحه از پشت مصلی کوچ داده از یزید کازکاه فرود شد و شب دیگر پاشا خان با سرباز خود و فوج
 قرائی و ترشیزی در برابر دروازه خوش شکری استوار آوردند و حصارم اسلحه از یزید کازکاه جنش کرده و پنجم شوال
 در چمن کدستان از پیش روی دروازه خوش سرآمده است کرد و آقاخان میرنجه با فوج فوی و فوج بر جلوه و جان
 از سواران وارد دروازه و پیش از چکر روز قاسم خان سرتب با فوج مجران و کریمخان سرتب با فوج ترشیزی و قلع
 فوج میا بوری و فوج قرائی در برابر دروازه قدیم بسکونتند و هم در اینوقت که نهم شوال بود محمد صدیق خان سربا
 محمدخان با چند تن از بزرگان الکوزائی از قدیم وارد رسید و با خدمت حصارم اسلحه پیوست و روز دیگر قاسمخان سرتب
 سکر خود را پیش داده راه بانه دروازه قدیم از یک کدکروبی از شهر مبدافت مکر بسته سرگردوند و جنگ پیوستند
 و از طرفین بسیار کس مجروح و مسروح افتاد و دو تن از سلطانان سرباز قرائی در میدان تقاتل مقتول گشت و
 فتحعلی خان سرتب نیز زخم کلو برداشته پس از دوروز در گذشت و شامیکامان هر دو لشکر دست از جنگ کشیده شدند
 و روز دیگر کیشنبه یازدهم شوال بود عبدالغیر خان هزاره و ملا یوسف وکیل با پانصد سوار هزاره نزدیک حصارم اسلحه آمد
 وارد و ملحق گشتند و هفت جانشین از جنگ آسوده نرسیدند و در این ایام عطا الله خان با سوار تیموری از طریق کوه
 طی مسافت کرده وارد دروازه گشت و حصارم اسلحه عبدالباقی خان را بمحکومت شافلان فرستاد و رحمة الله خان و میر
 صلیح قاسمی را با لشکری لایق برای فتح اسفره نامور داشت و سردار صلیحان سیتانی را رقم کرده که دست به اسفره بیاورد
 پیوسته شود و چون سردار احمد خان چنانکه رقم شد از قلعه جبرئیل فرار کرده باراضی جوبین و قلعه کاه که بخت سردار
 سیتانی او را دیده اگر دو تهر داشت که پیش از راجه و کوه و خود تقدیم خدمت کند و او پذیرفته شد و لاجرم
 فرمان کرد که رحمة الله خان از وی که و کان گرفته و از لشکرگاه وارد و اگر نه او را دفع دهد لاجرم رحمة الله خان
 اطلاع این رسالت به سردار احمد خان کرد و او از پذیرفتن این حکم سر تافت و از قلعه کاه بقلعه خود شافت و قلعه را تسخیر
 رحمة الله خان در آمد و درینوقت خیر الله خان برادر زاده دوست محمد خان که از جانب او حکومت فراه داشت کس نزدیک
 رحمة الله خان فرستاد که اگر باعدونی از لشکر بدینیوی رهبان شود بقلعه فراه تسلیم دهیم و در فرمان کارداران دولت
 ایران نهم رحمة الله خان و امیر صلیحان چنان صواب شمرده که آن یک قلعه محکم کند که تا فراه پنج فرسنگ مسافت است
 تا اگر خیر الله خان سخن بصدق کند بعد طریق حجاز آرد و نشود پس با مردم خود روز هفتم ذی قعدة از لاش بی بخت
 برآمد و روز دهم بخار قلعه آمدند و با محمد خان اسحق زائی با چند خانوار افغان که در جنگ جای داشت از قلعه برآمدند
 از بهر مبارزت رده داشت که رحمة الله خان سید سرباز دوه تن شجاعی بریشان کاشت با و بخلافت را شکست
 و روز دهم را هفت دودند و سربازان نیز از قضا رسیدند و قلعه جنگ را حصار دادند و چند خانه را عیار کردند و قلعه بود

فرزند قاضی
 جانشان
 زنده ماند

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ ایران

پنج روز و دو یک سرباز قرائی تا مصطفی تابخت و مردم شهر در سترل نسکی بجنب درآمدند و لشکران تل از آن شهر
 بسکو با خند روز جمعه چهارم رمضان سردار احمد خان بدست آویز ایکنه زن و فرزند خود را که در قلع جبریل نشین
 دیدار کند اجازت حاصل کرده بقلعه جبریل شد و از آنجا اهل عیثرت خود را برداشته باش و جوین که بخت و هم درین
 روز سردار مجید خان که بخواستاری او چند سوارش بال و تبار بخواف کوچ میداد و در عرض راه فرار کرده شهر
 در رفت و از آن سوی میرزا سلطان علی خان عرب پیش مست که بمصب و قانع نویسی نامبردار شد از هرات فرار کرده
 بنزدیک شاهزاده شتاب گرفت و درینوقت نیز قاسم خان سرپس با تلخ مجبران از راه رسید و بشکرگاه محلی شد و
 روز دیگر فرستاده والی سمنه برسد و عریضه او را که مشعر بر اظهار عقیدت و تقدیم خدمت بود برسانید و روز
 هفتم رمضان دیگر باره پیاده و سواره از شهر مرون ختبه باطلایه اردو در زم درآمدند و این خبر بشکرگاه رسید
 جماعتی با عانت قراولان نامور شد و آنروز تا ناول آفتاب کار بطمان و ضراب رفت چون سیاهی جبار افرو گرفت
 هم مردم شهر از دار و دیگر خسته خاطر بودند در نیمه شب پیاده کان شهری با شمشیرهای کشید بسکو گوسی و مراغه و قرا
 ویش دادند و سخت بکوشیدند در پایان امری ثبات ایشان لغزش یافت و بجانب شهر باز شافت و شب
 که شب چهارشنبه نهم رمضان بود دیگر باره بجنب درآمدند و دیگر باره شگفته شدند و همچنان صبح چهارشنبه پیاده و سوار
 از دروازه خوش سرگرد و با سوار شایسون که قراول لشکر بود در آویختند و چون یکم شفته حمله افکندند از لشکر
 جماعتی از سرباز و سوار با وعده توپ با عانت قراول شتاب گرفت و تا غروب آفتاب نیز آن حرب التهاب داشت پس
 پنجگنمای بی در پی مردم شهر هفتیه پیش کم از بیرون تا ختن و حرب ساچون تقاعد در زینه و در این ایام فرستاده سردار
 علیخان سیستانی با اتفاق کل محمد بیگ ادرک خدمت شاهزاده نمود و عریضه سردار علیخان را که در طلب ثروت و سلب
 سربزنیستانی طراز داده بود برسانید و حاکم سطلنه او را که مروا باز فرستاد و همچنان فرستاده کان الی سمنه را که دیگر باره
 کشف عقیدت والی سمنه در چاکری شاهزاده ایران رسیده بودند بعطای زروسیم بنواخت و نیز از بهر والی حیه از فتنه
 کشمیر خلعت فرستاد و اما میردینان پیشا بوریرا که حکومت غوریان مور فرمود و چون در این ایام نیز پیش بعضی از قورخانه
 و واقعا و بارود و کلودر الحی زبان کرد بهادر خان و باقر خان را با سیصد سوار بمشهد مقدس خوف روانه داشت
 تا ابلغار کنان علی مسافت کرده قورخانه لایق باشکرگاه در آورده و روز سه شنبه پانزدهم رمضان عبداللہ خان حبشید
 با هشت سوار بمردم شهر رسیده از دروازه خوش بهرات در رفتند و مردم آن بلده قویله شده روز دیگر
 لشکر بکوه مانند شرارهای آتش از دروازه خوش بیرون شدند و در زیر کارزگاه باویران سپاه بانک دار دیگر
 در دادند و چند آنکه توانستند در کار مناطت طریق مساحت پیروند با اینهمه در پایان امر شگفته شدند و میان شهر در
 کرینشد و هم درینوقت حاجی میرمحسن خان خوانی چند خرد بار و برقرک سواران حمل داده و بشکرگاه فرستاده و این
 بود تا بیت و یکم شهر رمضان این گرت مردم شهر چند آنکه سواره پیاده توانستند از بهر جنگ آماده کردند و پرو
 تاخته در میان باغ زرافان و مصطفی میدان مبارزت را بهیران ساجرت افروخته داشتند و از دروازه از انکام میر
 برزون خورشید تا فرو شدن آفتاب لشکران با هم بکشد و با سینه های تخته و لهبای کفته از هم بکشد بعد از آنکه
 تاریکی شب در میان حاضر شد هر دو لشکر دست از جنگ برداشتند و باز جای شدند و ازین جنگ مردم هرات را طاعت

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

۸۷

فرمان
عاجان
زنده

مقاتل اندک شد و از پس یورش و حصار بخوشتن در پی برخاستند و از غنای لشکریان تاب نیاوردند و حذران شدند و در وقت
صدق سوار بر کمان سادوق که در مردوسگون آشفته طی طریق کرده ساکن لشکرگاه آمدند و شب پنجشنبه بیست و چهارم
در میان عجبخان هراتی با فرزند خود از میان شهر فرار کرده از دروازه قندمار بشکرگاه آمد و در خدمت شاهزاده رود
بر خاک نهادند از آرایش مصیبان کل گشت و روز بیست و هشتم نیز مراد علی قللر قاسی از شهریان کریمیه بمشکریان محبت
و هم در این روز بهادر خان و باقر خان بدو بیت سوار قورخانه در غور حمل داده از اراداضی مشهد بشکرگاه رسیدند این
اینو قلع حمام اسلطنه از پشت مصطفی کوچ داده در زیر کازرگاه فرو بردند و شب دیگر با مشا خان با سرباز خود فوج
قزاقی و ترشیزی در برابر دروازه خوش شگری استوار آوردند و حمام اسلطنه از زیر کازرگاه جنش کرده روز نهم شوال
در چمن کدستان از پیش روی دروازه خوش سرآمده راست کرد و آقاخان میرنجه با فوج غوی و فوج بزچلو و جانی
از سواران وارد دروازه شدند و پیش از چکر روز قاسمخان سرتب با فوج مجران و کریمخان سرتب با فوج ترشیزی و قزاقی
فوج نیابوری و فوج قزاقی در برابر دروازه قندمار سکنو بستند و هم در اینوقت که نهم شوال بود محمد صدیق خان سربا
محمدخان با چند تن از بزرگان الکوری از قندمار رسید و با خدمت حمام اسلطنه بیست و روز دیگر قاسمخان سرتب
سکر خود را پیش آمده راه باده و دروازه قندمار نزدیک کرد و گوی از شهر بدافعت کمر بسته سرگردانند و جنگ برپا شدند
و از طرفین بسیار کس مجروح و مسطروح افتاد و دو تن از سلطانان سرباز قزاقی در میدان متقاتله مقتول گشت و
فتحعلی خان سرتب نیز زخم کلو بر داشته پس از دو روز درگذشت و شامکایان هر دو لشکر دست از جنگ کشیده شدند
و روز دیگر که شنبه یازدهم شوال بود عبدالغیر خان هزاره و ملایوسف وکیل با پانصد سوار هزاره نزدیک حمام اسلطنه
وارد و ملحق گشتند و هفت جانی از جنگ آسوده بزیستند و در این ایام عطاد الله خان با سوار تیموری از طریق کوه
طی مسافت کرده وارد دروازه گشت و حمام اسلطنه عبدالباقی خان را بمحکومت شافلان فرستاد و در حمت الله خان و میر
علیخان قاضی را بالشکری لایق برای فتح اسفر مارمور داشت و سردار علیخان سیستانی را رقم کرده که در فتح هزاره
پیوسته شود و چون سردار احمدخان چاکه رقم شد از قلعه جبرئیل فرار کرده باراضی جوبین و قلعه کاه که رحمت سردار
سیستانی را دیده اگر دو تفر داشت که پیشش را بچو و کان دهد و خود تقدیم خدمت کند و او پذیرفتار شد لاجرم حمام
فرمان کرد که رحمت الله خان از وی که و کان گرفته روانه لشکرگاه دارد و اگر نه او را دفع دهد لاجرم رحمت الله خان
ابلاغ این رسالت بسردار احمدخان کرد و او از پذیرفتن آن بکلم سر تافت و از قلعه کاه بقلعه خود شافت و قلعه لاس تبریز
رحمت الله خان درآمد و بیوقت خیر الله خان برادر زاده دوست محمد خان که از جانب او حکومت فراه داشت کس نزدیک
رحمت الله خان فرستاد که اگر بعد از این از لشکر بنبوی رهسپار شود بقلعه فراه رهتیمیم و در مغربان کارداران دولت
ایران نهم رحمت الله خان و امیر علیخان چان صواب شمرند که آنها یک قلعه تنگ کنند که تا فراه پنج فرسنگ مسافت است
تا اگر خیر الله خان سخن بعد ق کند بعد طریق حجاز رز و نشود پس با مردم خود روز هفتم ذی قعدة از لاس بوی حرکت
براند و روز دهم بخار قلعه آمدند و محمدخان اسحق زائی با چند خانوزار افغان که در تنگ جای داشت از قلعه بروی
از بهر مبارزت رده داشت که در حمت الله خان سپید سر باز دوه تن شجاعی برایشان کاشت با بونجه فتن را بشکست
و دروازه را محبت دادند و سربازان نیز از قهار رسیدند و قلعه تنگ را حصار دادند و حذر خان را که در کنار قلعه بود

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

در این روز که درین پیرش سرتن از سربازان مقتول گشت و پنجم افول آفتاب سردار علیخان که
 از بهر جلالت و بویابستان شده بود نیز با چهار سرتن لشکریستانی بریده و بالشوین در فتح جنگ هدا گشت
 و چون شب سیاه شد و وعده توپ نیز در یک قلعه آورده نصب او و صبحگاه بجا دان توپ مشغول شدند و سرتن
 از بیج در دانه را فرد که و نه و هم در این گیر و دار دوتن سربازان پای در آمد شب دیگر یکباره توپ دیگر با قلعه روی در
 کردند و از بهر ادب باریکین کلود در آمدند در این جنگ نیز سرتن سرباز و کجی توپی گشته گشت روز دیگر لشکری بکار دل
 پیرش نهاد و مردم قلعه را دیگر قوت در یک نماز فریاد و اغوا به برداشته و قرا آنها از بیج شفاعت او بخت امان
 سرداران لشکر اجتماع را بجان وزن و فرزند امان دادند و اموال و ثقال ایشان را بشکری قانی و سیتانی و کرده
 سربازان باز گذاشته و غلات ایشان را در قلعه بپاشیده تا از بهر گناهان عاف و آرزو تو باشد و دوست
 از مردم سردار علیخان را بکنجا بانی قلعه باز داشته و از انبوی چون سردار احمد خان فتح قلعه جنگ را بشنید داشت
 آهنگ قلعه نوحه میزد کرد پس سپرد سلطان محمد خان و داماد خود را بشرط که دکان نیز در یک رحمته الله خان فرستاد
 تا کسب خدمت حاکم السلطنه دارد در نیوقت سردار علیخان محمد امین خان بلوچ خواهرزاده خود را با چهار صد تن سوار
 نیز در رحمته الله خان باز داشت تا خود طریق خدمت حاکم السلطنه سپارد و از آنجا ب حاکم السلطنه روز چهارشنبه ششم
 ذی قعدة شهاب میرزا را بمیرزا نجف خان و حاجی عبدالواحد خان و کلانتر اسفراین و دوست سوار افغان مورخ
 اسفراین داشت و ایشان قطع طریق کرده در این هنگام بجای اسفراین آمده و جماعتی از افغانان بر ایشان تاخت
 عبدالواحد خان پسر مختار خان افغان را اسیر گرفتند و اموال اجتماعت را بنیت بردند میرزا نجف خان و دیگر پناه
 بریت شدند اما مردم اسفراین بعد ازین فتح از مبارزت چنین طغیان پشیمان شدند و از خشم حاکم السلطنه هراسان گشتند
 لاجرم بعد ازین که یار محمد خان را که از جانب سربت عیسی خان حکومت اسفراین داشت تا خود داشته دست بکردن بستند
 و معلولاً بهرگاه حاکم السلطنه فرستادند و حاجی عبدالواحد خان را از حسن خانه برآورده حکومت اسفراین اختیار کردند
 تا از آنسوی حاکم السلطنه بجهان در محاصره هرات روز یکصد داشت و میرزا محمد قوام الدوله و عبدالعلی خان سربت افغان
 بابا خان سربت با دو فوج قزوین چهار وعده توپ روز جمعیت و پنجم شوال از مشهد مقدس راه بریده و از دیگرا
 گشت و با خدمت حاکم السلطنه پیوست و روز بیست و هشتم شوال محمد صدیق خان پسر یار محمد خان حکم شاهزاده
 او دریافت و محمد خیار خان و نور محمد خان ملازم خدمت او شدند و در پنجم ذی قعدة غلامرضا خان با بزرگان قلعه
 نیز بملازمت خدمت وارد شدند و اینوقت حاکم السلطنه امر محاصره را پیشید داد و بفرموده افغانان سرخ پا و
 فوی و بز چلو برابر دروازه عراق سنکوی محکم بر آورده و هم در آنروز که جمعه ششم ذی قعدة بود محمد رضا خان سربت با
 فوج دوم نصرت و فوج طهان و دو وعده توپ در چمن سنک سفید اوراق کرده و عبدالعلی خان سربت با فوج
 قزوین در فرار سلطان میر شهید زیر برج خاکستر سنکوبت سربت عیسی خان را این نظم و ترتیب بپناک ساخت
 و کس بجهرت حاکم السلطنه فرستاده خواستار شد که کین از ملازمان رکاب را نیز در یک او فرستد باشد که در محو
 آتش حرب تدبیری اندیش شاهزاده فتح الله خان را نیز در یکا و کسب داشت تا برفت و با او سخن کرده در پیمان
 اتحاد کار را ماعات قوام الدوله مقدر داشت روز سیزدهم ذی قعدة قوام الدوله در برابر دروازه فوش بپناخند قوام

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و عیسی خان از شهر بیرون شده یکدیگر را دریافته و بسیار در کار مصالحت سخن کردند چون سودی درین گفت و ۶۸۹
 شوند بود توأم الدوله مراجعت کرد و همچنین در کار محاصره مسارعت رفت و روز شانزدهم ذیقعد آقا خان
 بیرنج بفرمان شاهزاده با چهار عراده توب و دو فوج سرباز و هزار سوار ما موثر بنظم اسفزار گشت و با مردم خود
 گشت و در ارضی اسفزار فرو شد مردم قلعه را که با او توان مقامت نبود سر طاعت و انقیاد پیش داشته او را
 پذیره کردند و میرنج کجا بهان چند در قلعه اسفزار باز داشت و هم در این وقت رحمة الله خان و میرعلیخان و اسفزار
 شدند آنگاه بحسب خواستاری خیر الله خان راه غزله پیش داشتند چون لئی باه به پیوند سموع رفت کفر نهان
 آن نیرومیت که فراه را تسلیم تواند داد و ملکه بعیدیت که او را در فراه نگذارند لاجرم بی یل مرام مراجعت با اسفزار کردند
 اما حاکم السلطنه بعد از بیرون فرستادن آقا خان بیرنج محمد رضا خان سرتب را با افواج در سنکو دروازه عراق
 بجای او او تراق داد و شب هفتم ذیقعد جماعتی از مردم شهر بنکو عبدالعلی خان تاجه نرم سویتند و بعد از
 دارو گیر گشته شدند و با داد و آتش محمد صالح خان که در پنجه را حکم رفت تا در میان دروازه خوش و برج شاه کرم
 بیان برجی نمود و از پس در و در دیگر مردم شهر از دروازه خوش بیدار شدند و تا شامگاه کارزار دادند جمعیت و
 دوم ذیقعد محمد آقا فی سرحک با فوج شایوری در برابر خواجہ علی موفق سنکو در برج شاه کرم زدند و روز و یکو قبر
 علیخان ناظم و یو اسخا تبرز که بشارت قندار امور بود و در لشکرگاه گشت و تا شامگاه دو سبیل تکان خشن
 که در شهر هرات با مردم آن بلده همدست بودند فرار کرده بحسن که نیش در این وقت قبر علیخان در خاطر گرفت
 که بزبان پند و اندرز سرتب عیسی خان را ازین غفلت تنبیهی نهاد تا که او را در مردم هرات را ازین دایه و دیبا بشا همراه
 سلامت بار و پس از شاهزاده حضرت حاصل نموده روز بیت و پنجم ذیقعد از دروازه خوش بمیان شهر در رفت
 و با سرتب عیسی خان چند آنکه توانست سخن بوعده و وعید برانند و بچم و امید و اسبج در روی در کوفت و بی مل مرام
 مراجعت کرد و در این وقت چنان فساد که سرعتی از دست محمد خان باطل سید شکم پنچان شک و مکتوب چند که سرتب
 عیسی خان و بزرگان هرات تم بود بدست عباسخان هراتی ما خود گشت و او را در یکجا خدمت شاهزاده حاضر داشت
 و روز و یکو حاکم السلطنه فرمان کرد تا با قرقان و رحید و سلطان هزاره و ملا یوسف و کیل با هزار تن سوار بنیب و
 غارت قبیلہ علیجائی پرون ما خند و امیر حسین خان رانیز با سوار از غفر المولوسان و در و تادیب انجاعت گشت
 و از مینوی سامخان الینا نیز ابفرمود تا با محمد رضا خان سرتب مزار صالح مارا از پیش روی دروازه عراقی بنکو بنسند
 در این وقت هو لی بزرگ در خاطر سرتب عیسی خان راه کرد و روز غزله و پنجم از دروازه عراق کس لشکرگاه فرستاد
 خواستار شد که بهیل یک ملازم سامخان الینا فی بشهر رفته او را دیدار کند که از در مصالحت با او مقاتلی آغاز دلش
 در نزد حاکم السلطنه از در جہ صدق و صفاسا قط بود سه شنبه سیم ذیحجه کثوف افاد که سکنه محال او را از حکومت
 محمد صدیق خان پیریار محمد خان طیسر الدوله آرزو در خاطر و در کار ایشان بصوبت میر و حاکم السلطنه فاد
 که در به و امایشان را دادند به لاجرم محمد صدیق خان را حاضر درگاه داشت و حکومت او را نیز بعد ابائی
 پرشمس الدین خان گذاشت و او از قبل خود مکتب بنیابت شافلان منصب کرد و خویشین را ارضی او را به و آن
 فلاحی را بنظم کرد و محمد ابراهیم خان قاجار بحکومت بلوک کورخ نامو گشت و بدین محال شتاب گرفت و چون روز کتابه یکجا

میرشدن
 آقا خان بیرنج
 فتح اسفزار

نصف ازین وقت
 درین وقت
 درین وقت
 درین وقت

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

سیاهی جهان را فرو گرفت و الله تعالی خان را در عبد الله خان حبشی و ولی محمد خان حبشی و حاجی ابو انیر محمد حسن خان بردانی باد و بیست تن سوار حبشی و فیروز کوپی و بردانی بعضی با اسب و برخی با استر بنشسته از دروازه ملک با هر یک کابل و ادراک خدمت امیر و بیست محمد خان پروین شدند و چون خواستند بر سکو اسکندر خان سرک فوج مراغه که بر طرف تل بنکی است بود کنند پیش قزاقان فوج مراغه و افشاریان را دید که در دهن تفنگی چند برایشان بکشد و مردم مراغه دهن اسیر و سوار افشار و دوسر اسب و کپتن اسیر از آنجا رفت و سیکتر کردند و افغانان از میان قزاقان پسندار کردند و نزد انجیل غلام بخشدند و چون خواستند به انجیل را بگریه کنند صد تن سوار صف طلیان شایون که در کنار تل بنکی طلایه لشکر بودند با ایشان دو چار شدند و بگریه و در آمدند و درین از مردم حبشی یک بخش دست اسب بخود نمودند افغانان نیز از آنجا بهریت گمان نشناختند و انجیل را که پراکنده شد و از مردم شایون سوار انجا نیز جماعتی برسد و از دنبال بهریتان شست و فکنت تا به جماعت شایون به خدمت ان نیز رسید و سر بهشتاد و دو سوار صفیت با شش هزاره دوازده تن اسیر بره گرفت و مردم مقدم دهن اسیر و سیکتر کردند و از میان الله تعالی خان با چهار سوار سلامت پروین برد و محمد حسن خان بقدر مارک ریخت و محمد خان حبشی حاجی ابو انیر از راه و سواره خود از آن جریگاه کشیدند و بعد از دو روز مراجعت بارد کرده با خدمت شاهزاده پسر شد و مورد خوف و توارش آمدند و خراسان گشت کار مردم شهر را بریشان ساخت و از سنگی علفه آرد و قیز بر هم شدند و بیست تن مردم رعیت را از شهر خارج نمودند چون این معنی کشف خدمت شاهزاده افغانان کردند که رعیت را بیرون شدن نگذاشتند اما در میان ایشان تلای محظوظ و غلبه بالا کیم و دزد ترار کار باز باند پس شکران از پس سکو دهن ایشان را بر خرم کوله تابه کردند و چند کس حاجت یافتند با بجه دور و زایشان را در میان سیکتر و دروازه شهر بهر باشند که شهریان در بروی ایشان بجایند چون انجا رسیدمان شد شاهزاده آنجی بخود و حکم و راه با ایشان شدند و آنجا بهر حال هرات پراکنده شدند خشم گرفتند شاه ایران بر حاکم سلطه و سران سپاه بجهت طول مدت محاصره هرات چون کار محاصره هرات بدر از کشیدن بران غضب شاهنشاه عجم افروخته شد و بر زبان مبارکش گفت که من میرا این لشکر را نواخت و نوازش کنم و جاکمی همسم که در جبال شامخ چون لنگ درنده مردم کجانی باشند و در دافره چون ننگ درنده خشم او زن شوند تا در هر دولت از صولات ایشان قصه کنند و میان هر ملت از سجا آنجا بهریتان زنند اینک روز کار می میرد که حاکم سلطه با گروهی از سواره پیاده که هر یک خود را در اسب پی و اند در بیرون بقعه هرات رفته مبارات کرده و در دست آن مله بهبات حیرت افتاده و از پیش حل این تهاون نخواهیم کرد و آب دریا و نواخواهیم و هم اکنون فرمان کنم تا لشکری دیکو به آنجا بیاورند و آنجا بهریت را مرا بجهت دهد پس بفرمایم ایشان را بجای فراموش کنند و اگر نه بجای نماند و دافنی نماند و دهند جانب اشرف صدر اعظم چون اینک خشم امیر از کاس الملوک عجم صفی نمود و بر سران سپاه و بزرگان تبرسید پس زمین خدمت بوسید و معروض داشت که فتح هرات را که مرکز خراسان است سهل و آسان توان داشت رعایت این بهایان مرصوص و حصانت آن حصار مقرر از روز کار باستان تاکنون در آن است

نیز از سایر سلاطین متقدم و تازه پادشاهان پیشین را خواند ایم و شیند ایم که ام پادشاه بود که بهر هرات و

شرح سلطت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

۶۹۱
 الا که مردم آن مملکت بصلاح خویش مراعات پیش داشتند ضمیر روشن پادشاه که جزای فیای جهان و تواریخ جهان را
 آینه جهان نمات هم گواه این میقات است تا در شاه افشار که یک نیمه جهان را بکوفت شهرات را با غلبه بخود
 با اسب من بنده بر ذمت نعم که بی آنکه بختن از چاکران درگاه بمعرض عقاب و عتاب ایستاده شود و هیچیک از
 مقربان حضرت از قرب خویش ساقط کرد و هیچ این آرزو کنم و شهرات را بنزد بختی که بی کشتن شاه ایران
 چون کلمات صدر اعظم را مجرب میداشت و هر چه سخن میکرد استوار میداشت بزلال ملقطات زبان او زیاده قبات
 غضب را فروتنی ازین پیش دانایان گفته اند که با وزیر دانا پشت دولت توانا شود و جهان سپهر را که در دانا
 بشرطی چند محفوظ باشد بختین روز پادشاه بخت که خداوند تاج و تخت است میباید نظری بکار داد و از میان
 مردم کسی را اختیار کند که با جهات رای و حصافه عقل و کرامت خلق و شرافت خلق از دیگر مردم برگزیده باشد
 و آنگاه که تفویض امر بدو کند و زمام زید و عمر بدو داد واجب میشود که در رعایت و حمایت او قیقه مهمل نگذارد
 و خاطر او را از خد حسودان و سعایت بد سکا لان آسوده ببرد تا از نظم مملکت و تقویم دولت با صلاح کار خویش درازد
 چاکر بر امر خویش متزلزل باشد بکار رعیت و سپاه دل نخواهد بست بختین حفظ حوزه خود خواهد کرد و بخت خواهد بود
 و خردمندان دانسته اند که نوع شهر هر کس خویش را دوست بپندارد و اگر دیگر را بخواد از بند خویش خواست
 چنانکه مردمان زن و فرزند برای خود دوست گیرند و مال و جاه برای غرت نفس طلبند و بسیار با میثاق صرا
 برند و خدا را برای بهشت اطاعت کنند خرا که ظلم خودی و انانیت در هم سنگنه و چشم از بهشت و دوزخ بر بسته و دیگر جا
 پیوسته و تحقیق بمعنی از ین مقام پروان است پس کثوف افتاد که مردمان بحکم طمع در هر بخت و طلب سود خویش جویند
 بی مراد خویش بپسند لاجرم وزیر کار از سوده که مردمی موجب و داننده است اگر در امر خویش هراسنده شود و خلوت
 خویش را خواهد گذاشت و غم مملکت خواهد داشت از بخت که شهریار عادل عاقل که در زاری خرده دان در زدن کرد
 اسب بخواند چون جناب اشرف صدر اعظم را از میان مردم ایران برای استحقاق صدارت کبری اختیار فرمود در حق
 و شرف مملکت و کسب سلطنت و نام غل و غلت را از جریده اعمالش بر انداخت و هر کس از مقربان درگاه را که از رفیع
 منظره در دل راه کرد از معارج قرب بریزد بخت تا ز دل و جان در راه دولت ترک جان و دل گرفت و از خواب غفلت
 مدحیات و زنده کانت بخت و فرزند خود نظام الملک را در زریان جوانی و آغاز ثبات در امور مصلحه و تکالیف شاه
 به سجده و تاب افتاد چنانکه مملکت ایران سطح نظرات لیم سبکشت و کارنامه دولت قرط کوش اضداد اربعه آید اکنون بر
 دستان هرات شوم چون جناب اشرف صدر اعظم ملک الملک عجم را از آن خشم کین تود و غضب جهان سوز باز آورد از پیشگاه حضرت
 برای خویش شد و حسین خان یوزباشی را طلب داشت و فرمان کرد که میباید شایسته تراز ساره شهاب طمی سیاف کرد
 بشکوه حاکم منطقه در آئی و او را سران لشکر آتشیسی کنی و کوبی که مارا کمان آن بود که اگر شمارا بریای آب آس
 کینم مانند بای و سمندری لب خشک و دامن تر عبور خواهید داشت اینک روز کار می در کنار هرات کار بوک و کردار
 و از خشم پاوشه اندیشه میفرماید که هر چه زود تر خبر فتح هرات نزد عرضده هلاک و دمار خواهید بود حسین خان بی آنکه در راه
 زن و فرزند گوید با اتفاق بهلور صاحب مهندس فرانسه که کین از معلمان مدرسه دار الفنون است و محلی چند از قریه
 هرات پیش داشت و اندک یاراق و بهادران با چهار صد تن سرباز و یکصداده توپ از مشهد مقدس حافظ و عارس حکم فرما

جلد سیم تاریخ فاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۶۹۲ کشت چون باراضی تربت شیخ جام رسیدند جماعتی از ترکمانان سرخس که امتیاز فرصت می بردند تا بقدر خانه و حالان آن
 حله افکنده وقت را غنیمت دانستند پس آنوقت که قورخانه از اهل اصفی تربت عبور میدادند ترکمانان چلی اندیشیده سوار
 شدند و از پیش روی دیدار شدند از هر آنکه سربازان بقیت عدویشان بکوشیدند و بر شوند و زرقای ایشان تا قه از قور
 دور افتد انگاه از کین برآید و قورخانه را بر بایند اما سرباز ایران که آموخته قوآمین جنگ و پرورده قواعد نظامند
 وقتی نگذاشتند و به آن روش و این که داشتند طی مسافت همیکو دند ترکمانان چون دیدند این حلیت و سیلت وصول
 مقصود نشد از کینجا پیروان تا خنند و همکوه بر سر قورخانه حمله انداختند چون باد نزدیک گردید لشکر شیپور بزد
 توپچیان توبی که با قورخانه بود بکشتاوند بایک توب و نیفر شیپور در کوش آنجا حاکمیت صورت کرد و بیدرنگ پست
 با جنگ دادند از قضا هم در این هنگام پرویز خان چهار دوی که بفرمان حاکم سلطنته با جماعتی از سواران برای حفظ قور
 قورخانه مامور بود از لشکرگاه هرات برسد و با ایشان پیوسته شد پس آسود و خاطر قطع طریق کرد و در جمعی ششم و پنج دوازده
 شدند بعد از دروغ خنین حسین خان ادراک خدمت حاکم سلطنته کرد و سرگردان سپاه را از آنجن بخت و قفسه غضب داشت
 و شفاعت صدر اعظم را باز نمود و کلمات صدر اعظم را در فتح هرات بی زیاده و نقصان القادداشت بزرگان لشکر از غضب
 پادشاه بول و هر بی تمام در دل راه کرد و بر زیادت ازین از آلاش این کنه از ترمنه و و شکر کین آمدند لاجرم حنفی خان
 سرب کروس و ابو الفتح خان سرب و عبد اللهی خان سرب و خان بابا خان سرب و صفر علی خان سرب و پاشا خان
 سرب و قاسم خان سرب و یوسف خان سرب و کریم خان سرب و اسحدر خان سرب و محمد صالح خان سرب کرده
 صدر و محمد صادق خان مقدم و احمد خان سر کرده و شقای کیدل و پیکر بان لایزال ایشان این کنه عذر خواه آمدند و دست
 و پیکرستان عربی کنگار کرده خط و خاتم برزوند و بر ذمت نهادند که غنیمت شهر هرات را بکشانید و شرذم خن برسانند
 و هر کس از اسکا خویش شاخته با عدا و کار برداخت و روز دیگر محمد عمر خان پسر کمدل خان که از قندهار با سفار کر خنجه بود
 و در لشکرگاه شد و حاکم سلطنته او را پذیره فرستاد و با حفظ حمت و آرد و پس از دوی و دیگر محمد ابراهیم خان قاجار را
 که حکومت کورخ داشت با اعیان آنرا رضی حاضر داشته حکومت آن سامان را بولمید خان جمشیدی تفویض فرمود و روز
 شانزدهم و پنج ماورسید محمد خان طغیرالدوله با فرزندان و فرزندان از قندهار رسید و بلیکگاه درآمد حاکم سلطنته
 ایشان را کانتی بزرگان و مورد نواخت و نوازش فرمود و هم درین روز هشت تن از سربازان هراتی فرار کرده بلیکگاه
 پیوسته و در پنجشنبه نوزدهم و پنج حاکم سلطنته بفرموده تا سبازان و جاعتی از سواران شاهزاده محمد یوسف شاهزاده
 محمد شاه حاجی غلامخان را بر داشته بشده مقدس کوح جهند و خود و دوشده را از ترکمانان حاکم و حارس
 بدست و حکومت اسفند را بجه عمر خان تفویض داشت و قبر علیان را که بشارت قندهار مامور بود با اتفاق آورد و آن
 فرمود و آن ایام چنان اتفاق که جمعی از سواران افغان در کنار سفار دیدار شدند نگاهبانان قلعه بک ایشان بر
 تا خنند و درم ساخته و افغانان را بر میت نمود لکن در آن جنگ بر نظر علیان مانی و سرتن و دیگر مقتول شدند
 ازین پیش انجام کله محمد عمر خان و خضر علیان در دهم و پنجم هم اکنون بکله از خواهم پرداخت با بکله و در جمعی سیم و پنج کله
 کاجی از قبل سرب و بی خان بکله پاشا خان سرب و در آمد و سولی مسی خان را در کار مصالحت توسط او و
 در هشتاد و هشت و پنجاه پست و چهارم مسجدی اجماعی با جوبه شی بکله کاه و در آمد و از جانب مسی

شرح سلطنت و جانشینی شاهنشاهی قاجار

۹۳ خواستار شد تا مکتب از ضایع قوم بزرگوار شده سخنان او را اصفا دارد و بعضی رساند باشند که گفت این امر است
 غنی شود شاهزاده بفرمود تا میر حیدر خان ایستاد آقاسی با اتفاق او طریق شد بند هرات گرفت سرتب معینی تقدیم
 مبارک داشت و گفت من امروز ازین دوش و پیش هر یکم و بحق باشد اگر حاکم سلطنت بدان هرات که دست از تقدیر
 و این حرب را از پای نشاند این لشکر از کنار هرات تا بغوریان کوچ دهد و سامخان ایلیان را فرمان کند تا پلصد تن سوار
 بهین شهر در آید تا من زن و فرزند و جاعی از خوشیا و ندانم بپوشکان خود را بشروط کروگان نزد او کسب دارم و اعانت
 شاهنشاهی را بچنان طاعت یزدان فرض شایم و این سخن چون شنیده شد و وزیر کاب بود در خاطر حاکم سلطنت و معنی میفکند
 و آمدن سپاه ایران در باره و برج شهر هرات و مقادیر مردم بخت با ایشان
 امیر عباسخان هراتی که خدمت و دولت ایران بر ذمت نهاده از شهر بند هرات بشکوه آمده مساعی بکوبند می نمود
 چنانکه مردم قافه در وقت بیست و چهار سالی در سایل با جید قلیخان سرتب و میرزا محمد حسین ستونی هرات و جاعی از
 شهر خاصه فارسی زبانان که بیشتر شیعیانند بهیند موافقه نهاد که فرصتی بدست کرده لشکریان را بشهر در بند و این معنی را با
 حاکم سلطنت و قوام الدوله و سامخان ایلیانی حسینخان یوزباشی کشوف داشت و در کتمان این سر و دست کرده و دست
 نازی زبان انجام این امر را به غیر و جوبیت و هتیم و تجمه معلق داشتند چه آن زمان افغانان مسجد جامع شهر در آمده تجمه
 نماز جماعت کنند و هر سبج و باره اندک شود چون میعاد قریب افتاد در شب جمعه بیت و هتیم تخمین خان یوزباشی
 لشکر خطی فرستاد که بجنب حکم شاهزاده فو که جماعت میچسکس را حضرت نیش که از سکو خوش سر کند تا بهنجای
 فرمان برسد و خود نیش بکوه حنفی خان سرتب و محمد رضا خان سرتب در آمده و ایشان را بقیه کرد که بجنب فرمان
 خود را ساخته جنگ کرده از آن پیش که پسیه صبح دیدار شود و سکو قاسمخان سرتب ضعیف باشد و ایشان عدا و کار کرد
 پسیه دم در سکو قاسمخان بکین شدند و هنوز از پشت و روی کار آگهی نداشتند و این وقت سامخان ایلیانی و امیر
 عباسخان و جمعی از مردم هرات در باغ علی اکبر خان که در کنار شهر است با هزار فرصت جای داشتند چون بکشت
 ز زوال آفتاب سری شد و افغانان در جامع شهر مجتمع شدند حیدر قلیخان سرتب و میرزا محمد حسین ستونی با جمعی از مردم
 فوج برج خواجه عبدالصمد و کردند و از بهر آنکه طریق لشکریان را کشیده و دارند و روی از افغانان را که در کشته
 پس حنیل باره برای جوابت شد جای داشتند و فکله را باخته و ایشان را پراکنده نمودند آنگاه از خزانج
 عبدالصمد بکین برداشتند که ای لشکریان وقت از دست نگذارید و بی هم و پاک در آید خستین ایلیانی و امیر عباسخان
 با مردم خود جنبش کرده بجانب شهر تا حقن گرفته و بخت شد در فتنه حنفی خان که س چون معاینه کرد که فوج
 بجانب برج خواجه عبدالصمد سپاهمند و از آن سوی دافنی و مانعی نیست با سرباز خود بترکانه زدند و فوج محمد رضا خان
 و قاسمخان و سرباز ترشیری و قرانی نیز بی آنکه از سر کروگان اصغای کلکی کنند سبک خیز گشتند و از قای ایشان
 محمد رضا خان و کرمیخان بسیار شدند و بجله بزمحت تا پای برج خواجه عبدالصمد رسیدند و از فراز برج زن و مرد
 خاوری زبان دستار خدش و اجالی بپند فرو داشته میرزا بختیخان و امیر عباسخان را با دوست تن سرباز
 برج صمد و داند و سامخان ایلیانی حنفی خان سرتب و محمد رضا خان سرتب و قاسمخان سرتب و کرمیخان
 پیستند ای زو بان و دوست تن و دیگران سربازان را بفرار باز باره فرستادند و سربازان از فراز برج خواجه عبدالصمد

جلد سیم تاریخ حاجاره در مجلد استماع احوال

۶۹۲ تیر بروج پرداخته هفت بروج بطرف در دوازده قدمه و هفت بروج بسوی در دوازده خوش فرو گرفته و بجزاده و پسمنده بود که در دوازده بروج حاجه عبدالعزیز بود بر تافتند و روی در روی شکر کرده پنج کلوه بجات شهر بکشد و چون قورخانه از پوت آن قوت نماند از فراز باره فریاد کردند که ما را بقورخانه مدد کنید چینیان نیز باشی چون این مذابشید بر اسب خویش برآید همین نزد که خود را بتو بخانه رسانید و تیر قورخانه کند اسب و را افغانان از فراز باره هفت کلوه را خند و او یارده نزد عبدالعلینی بن سرتیب تو بخانه آمده یکبار قورخانه و پنج تن توچی به دشته پای بروج حاجه عبدالعزیز آورده پاشا خان مرشد که بخیلانین موافقت بود با کاه و به یکدیگر از ان شهر هرات در فتنه پا خند میشد که فتح هرات بنام دیکر سرگردگان برآید و من در میان کلام شدم پهل متواتری افواج سنخانی و دامغانی را که در تحت فرمان داشت بر آنجخته از دوازده خوش آهنگ شد کرد و درون شهر آمد و در وقت حیدرقلیخان که حیرل فارسی زبان بود چون از تیر بروج امین شد بیان شد درآمده با جماعت فارسی زبان طریق چار سوسی بازار گرفت تا اگر افغانان از آنجا میزدن شده بدافه سگر هفتی کنند ایشان را دفع دهد این هنگام اهل حرفت که در بازار اردو جای داشتند و همچنان جماعت ساربان و ستران خدمه لشکرگاه قتل هرات را کشده داشتند و از برای اخذ غنیمت آمده شده و یکجا جنبش کرده تاپای دیوار باره آمده و بمیان کشد تا که از پیش روی مضیله که ده بودند در رفته و هر جا تفصیحی و آلات چالشی یا الحافی و بالشی از تفصیحها میسر یافتند بر کشته آنجا چه کرده بجات لشکرگاه دوان دوان رفتند که حل خویش را بگذارند و هم از بهر اخذ غنیمت باز آمد بعد از ساعت افواج سرباز که بر فراز باره نظاره بودند یکبار معاینه کردند که هر کس از مردم اردو بسوی لشکرگاه نزدیک میرند چنان داشتند که خطی عظیم حدیث شده و از لشکر هراتی جاعتی بزرگ بر ایشان تاخته سربازان را هول هرب کشت و از فراز باره ده و ده و پنج پنج خود را بنشیند افکندند و راه فرار پیش داشتند چینیان که قورخانه و توچی تاپای دیوار باره بود از کار فروماند حاکم اسلمه چون این بدید با شمشیر کشیده اسب بزده و بکار خندق آمد و چند آنکه بفرار و شتاب و سرباز بودند و وعید تحریض و ترغیب کرد و سودی نخبه و قوام الدوله نیز چند آنکه لشکر را باز از قطع داد و مفید نشد این هنگام خبر دادند سرباز بشهر و گریه ایشان بی ستیر و آویز تراکنده شد و جاعتی که در جامع شهر مجتمع بودند این معنی را بداشتند چون کرک و دیوانه از مسجد بر شدند و در کوی و بازار بکشدن تفنگ ساخته جنگ گشتند بیشتر از افواج ایشان آماج تیر ملاکت چه از او بکشتن و کز تخمین بخیر بودند با محله نود تن سرباز و صاحب منصب از ایشان مقتول شدند خود را بر دوازده هرات رسانیدند مع القصد سرباز از باره بریز آمد و افغانان بر فراز شد اسب شاهزاده نیز در آن تکتاز هفت کلوه کشت و محمد آقایی اما جو بر بکراحت پای رنجور شد و میرزا نجف خان خود را از بروج بریز انداخت و در کنار خندق بنخم کلوه جان بداد و میرزا رضا خان اما جو بر سرباز هدایت الله وزیر کرد و ستان هلم از بروج خود را بریز بکشد و اما جو پای او در هم شکست و بعد از گذشتن لشکر افغانان بر سر او آمده و چند آنکه استغاثت و استرحام کرد و می گفت که من از پهل سنت و جامع دبا شاهمدین دهم کیشم سخن او را و حقین نهادند و سر از تنش بر گرفته و از لشکران پناه من مقتول و پی زخم کشت و در این وقت حیدرقلیخان که با جماعت فارسی زبان آهنگ چار سوسی شهر داشت ازین حادثه خود را در دما مرک دید آهنگ مرا جت بروج حاجه عبدالعزیز کرد و در عرض راه با افغانان بجو و در افتاد و چند کس مردم او را با یمن بکشد آیند و دو برابر او را نیز جرات یافت با امیند خود را بفرز باره رسانید و از آنجا بریز افتاد و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت

فارغ نمود
 سربازان از بروج
 و باره هرات
 بشکرگاه

شرح سلطت و جہانگیری مہاراجہ شاہ قاجار

درآمدند و از اسبجاند یک صفہ علیخان سرہنگ منزل کردہ مشغول معالجمہ و مداوا شدند و همچنان میرزا محمد علی پسر
کوچک کلانتر ہرات و اولاد عفو خان سرہنگ از دنبال ایشان درآمدند حاکم ہفتہ عادل ہفتہ تومان نقد
و چل تبطلت پشاور اعطا داد و از آن طرف سرتب عیسی خان اموال حیدر قلیخان را مبعوض غارت در آورد و زن فرزند
اورا میرزا محمد علی پسر و زن فرزند میرزا محمد حسین بعد از آن چندی سپرد و زن و فرزند از آن یکسان با افغانان
جہشید و خانہ ایشان را غارت کرد و آتش دوزد و صد تن از مردم فارسی زبان را مافوق داشتہ کردن بزد و سرک
ایشان را پاک بخت افغانان چون این فتح و فیروزی را گویند چنان دیر شد کہ آہنگ سکو لشکریان کردند و این حکام
سربازان سکو ہمارا پرداختہ بدیت بودند عبد العلی خان سرتب تو بخاند چون این بدید بفرمودہ بان تو بہار برآیند
و بر آنجا عت سکو کہ مرگ بباریدند و افغانان ناچار بجانب شہر ہرات کردند و دروازہ مارا فرو بستند مع القصد چون اعرش
و پیش نشست روز و یکو خانم امپطہ سرن لشکرا حاضر ساخت و با ایشان خطاب کرد کہ مرا با عقاب پادشاہ توتانی
نیت شمارا چہ افتادہ کہ روز یورش و کوشش چون مردم جہان تہا و ن در زیدید و جانب فروست و مبارزت را رعایت
و بفرمودہ تا میر قیاح سلطان سرباز قرائی را طہابی بکردن انداختہ کشیدند تا اورا جہ کشند سر کردگان و سرن ہاتھم
ضراعت اورا شفا عت کردید و بر دست نہادند کہ پانزدہ روز چہن ہرات را بجای میدین بود تا روز شنبہ دوم محرم
قوام اللہ ولہ اما مقلی خان سبزواری را بشہر ہرات فرستاد تا سرتب عیسی خان را دیدہ ار کند و ازین خوشین داری اورا باز
و آن بلکہ را تسکیم کند تا مردمان کمتر شربت ہلاک نبوشند و خود از و خاست عمل سلامت ماند این سخن نیز نزد یک عیسی
استوار نیفتاد و اورا بی نیل ہرام باز فرستاد و این حکام چون ایام تغیرت حسین بن علی علیہما السلام بود لشکریان دست
از جنگ ہاشندہ و در کار برہنہ خوانی و سکواری گذاشتند و افغانان آیمغنی را بر صنف لشکریان شمارا دندیش
چہا رشبہ نیم محرم افغانان مبارجی کہ ابوالفتح خان سرتب خفر کردہ بود راہ کردند و حتی مبارزت استادہ مکتین سربازا
جرات کردند و بکو بخشدہ و روز جمعہ پنجم مکتین از افغانان صلتی کردہ بجانب لشکرا کہ کرجت و از قفای و انان کہ باو یک
مواضع داشتند چہ تسکینی قصد اصابت بجٹا دند و مرد افغانان نفس کستہ بکو قاسمخان درآمد و در دل داشت کہ
کہ کاری نامبردار کند چون بر آرزوی خویش دست نیافت نیم شب چہ قبضہ بکشد بہ زدیدہ و راہ فرار برگرفت قراولان
اورا مافوق داشتند و صبحکہ بحضرت شاہزادہ آوردند بفرمودہ تا سراور ازین دور کردند و در دیکو چہا کہ از سرون
دروازہ قندار زمین تعبسیہ کردہ بودند بجانب شہر کش دوادند و چہل تن از مردم ہرات بہ ان زخم ہلاک یافت و چہ
بزرگ در شہر افتاد سرتب عیسی خان محمد اسم خان آخوند زادہ را بکشکہ کاہ رسول فرستاد تا از شاہزادہ و خستہ بار
معروض داشت کہ عیسی خان خواستار آن است کہ حکم کارداران دولت را باز دند و از مناسیر پادشاہی کہ نوی
اکسی بہت کند و اگر آن حمل بار تواند کرد کہ درون فروہند و ازین عناء عذاب بہرہ شاہزادہ شب دوشنبہ ہشتم محرم
حسین خان یوزباشی را با اورا نہ شہر فرمودہ تا بمیان ارک رفتہ باو دیدہ ار کرد و پر وازہ شانہ را کہ مشہر سبزو
ہرات بود بنمود بعد از گفت و شنود فراوان عیسی خان سخن بران نہاد کہ قتلہ ارک را از افغانان پر داختہ
پا مضد تن سربازو د و عرادہ تو ب از رد آوردہ جای دہہ اسکاہ حاکم اسطہ و این لشکرا کہ شہر بار تہا
کوچ بزد پس از آن سرتب عیسی خان بزرگان ہرات را بزدہ داشتہ و غور بیان داد کہ خدمت شاہزادہ کند حسین را

ن
تہا
سیاہ
دفع
ہرات

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ لایق

اینخبر را بشاه برآورد و دانستند که دودمان عید میسی خان ناخوب تر از مواهید عرقوب است با بخل و بیکرمی و کینه
و گفت حاکم اسلطنه مسئول شمار مقبول داشت عیسی خان ساز و بیکرمی داشت و گفت مرا درین امر باید مطمئن شد
عبدالله خان حبشی و فتح الله خان فیروز کو بی گفتند از بهر اطمینان ما باید قوام الله و له بشهر درآید بعد از اصرار و
ایشان حسین خان هم بدین سخن سرور آورده و مراجعت باردو کرد و در سبب عیسی خان هم اذین گفتند پشیمان شدند و
چهاردهم محرم سبکی سبک پی اختیار کرده با کتبی چند روانه قندهار داشت تا در قندهار و کابل هر جا دوست و
دوستان و سپاهی باستد و طلب کند بیک او در کنار لشکرگاه که قندهار شد و کتوب او کتوب شاهزاده بفرمود تا یکجا
و کتبت و کوشش او را قطع نموده روزانه شهر داشتند

اینچنین سران سپاه برای داشتن حکام شاهانه و اصفابی کلمات جناب صدر اعظم در فتح هرات
چون مدت توقف حسین خان یوزباشی در آن کشید و شهر هرات ناکشود و با باند روز چهاردهم محرم در شیکاوه خدمت
حاضر شد و تمامت قواد سپاه و پهلوانان آن لشکر حاضر کرد و شاهزاده را مخاطب داشت و گفت جناب شرف
صدر اعظم میفرماید هر که اصلا بت طبع و سورت غضب اندک باشد مردم سپاهی که با غضب و صلابت سرشته شده
هرگز آگاه کردن نخواهند که داشت بآهین آن آهین آشفتن اینک تو با بزرگان سپاه و همدان عساکر بقانون محض
و مراقت روزگار میگذاری چگونه کار هرات را بکام خواهی کرد هم این سخن از صدر اعظم آورده ام که میفرماید که
که مردمان جان خویش را دوست میدارند و هیچکس را طریق سلامت تو اند سپرد بکوه مخافت نخواهد گذشت بلکه خود
مندان از آنجا که کمان زیان میبرد و غمور بخند و از کلمات تیز آینه پر میزند این کی تواند شد که کس اختیار خویش
بر دم شمشیر و خنجر رود و در دمان تو بقتل درآید همانا خداوندان ملک حکمتی انجمن اند که لشکر را بدین شرم
شمشیر در بند و حصنهای حصین و قلاع حصین را امتیاز گیرند و آن حکمت جز این نیست که نخست ساز و برگ لشکر را
بباید ساخت و آلات حرب و ادوات ضرب باید داد آنکه با خوف و رجاء هم و امید ایشان را کوی باشند
و واجب است که لشکر چنان دانند که اگر ظفر و نیش بیکان نفست فراوان بر نه و اگر فرار کنند بی سنگ تخته شوند
چون مرد لشکری یقین داشت که کفر که یقین و خورشید یقین است هرگز از جنگ روی بر نخواهد تافت و نیز که در کوشش
برون و حمل و اخذ کمان کشته شدن است و در هر بیت ساختن یقین بر ساختن و هرگز مرد عاقل کار از یقین
اختیار نگیرد و بیش لشکری که بدین عقیدت است فرار نهند تو که حاکم اسلطنه نه دیران را باز و سیم نوازش کنی
و نه نامردان را بقتل و شکج که از دشمنی با کدام هم و امید مردمان جان غرور را عرضه شمشیر تر خواهند ساخت
و بدین برج و باره که پهلوانان ستاره زنده خواهند تافت با اینکه ملک الملوک عجم چند گرت مشورتی تو کرد که اگر
صاحبان مناصب در کار مداخلت مسامحت کنند تا بدینجا تورا اجازه است که شکم بدی و سر برگیری و از صف
ساقط سازی با اینچه چو اینچندین لاین العریکه و نرم پشانی و صغیف پیشه و در فتح هرات بدین طواریت نام دوست
نیت میکنی حاکم اسلطنه در جواب کلمات صدر اعظم که همه حکم یونانی بلکه الهام آسمانی بود لب فرو بست و در حجت فرو
داشت سرگردان سپاه چون این بشنیدند با تعاقب گفتند که امروز که چهاردهم محرم است اگر تا پانزده روز این
لشکر ایم خویش بدین کناه کوهی خواهیم داد و از غضب و خطا پادشاهی اگر اه نخواهیم داشت این گفتند و از آن

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۶۹۷

نهی که شکر
در می مره
ارث

بیرون شده و عده کار پر دختند محمد رضا خان سرتب و اسکندر خان سرتب و یوسف خان سرتب در برابر بیخ فیلانی
سکوی استوار برآوردند و بجز زمین پر داخته تا زیر خندق نقب در بردند و حسنعلی خان سرتب و قاسم خان سرتب
و خانبا با خان سرتب و ابوالفتح خان سرتب و پیرچا پیکار خندق رسانیدند و روزیست و یکم محرم سردار احمد خان
باقی مطمئن و خاطر بی شادان داشت چون وارد لشکرگاه شد و از شاهزاده نواخت و نوازش یافت و واپس و در روز یکم
آقاخان میرنج که بسبب قلت آرزو داشت سفر از احضار شده بود با فوج خوی و بزرگلو و جاجی سوار از راه بوسید و در کوه
بالشکو هدیه گشت و در بیت و پنجم محرم از با سیمانی که قاسم خان سرتب برآورده بود چون خواستند بجای شهید نقب
بجایند از توپی که در برج خاصه عبدالمصطفی بود کلوله بار بار کردند تا هر دو پای کیتن توپچی را برود و این معنی بر قاسم خان
سخت آمد و بفرمود روزیست و پنجم محرم بعهده امانزاده که برآورد و زده قندار بود و مردم شهید شکرگاه داشتند سربازان
پوشش فرو کردند و سکو نشاندند و درین پوشش دوتن از مردم قرائی و ترشیزی جراحت یافت و کیتن از فوج مجازان متحول
و یکبار ه افغانان انجمن شده بسکو قاسم خان حمله افکندند و سربازان پای ثبات استوار کرده چندتن از ایشان را در محضه
هلاک و دمار داشت و آنجا که از در کریم راجعت داد و روز دیگر فوج قزوینی برای برجی که مردم شهر از مینوی خندق
کرده بودند تا کس میان خندق نقب نبرد و حمله انداختند افغانان از راهی که از برج به بیرون سو کرده بودند بیرون افتادند
و سرتن سربازان باز هم کلوله پست کردند و از پی هم چند حمله دادند و روی سربازان را از جنگ برافشاند و عبدالحی خان
نیز در میان سکو بزرگ کلوله جاجی داشت و پنجشنبه دوم صفر جاجی از افغانان بسکو پاشا خان حمله بردند و فوج او را
روی ایشان درآورد و جنگ به پیوسته و کرد و پیرا مقتول ساخته هریت دادند و کیتن اسیر گرفته و شاهزاده فغان
تا اسیر را سر بر گرفته و روز دیگر اسکندر خان سرتب و پیرچا راقوب بجنده شهید برد و حکم داد تا سربازان بنیان
و شتابان کنند مردم شهر چون این بدیدند بقوی نویر و شتابان در برده و بار و دانه باشته کردند و آتش دزد و دزد
سربازان هلاک ساختند و از جانب دیگر پانزده تن افغانان با شمشیر کشیده بمیان ایشان حمله دادند و سربازان تفنگها
بکشانند و دوتن از ایشان را مقتول ساختند و آنجا که راهزنی کردند و روز پنجم صفر کوبتری که نامه بر کون داشت
لشکریان با کلوله زیر آورده و فاما را بجوئند مردم شهید گشته بودند که استوار باشد که لشکریان را وقت ثبات نماند
غریب پرانده خواهد شد و روز دیگر هنگام ذوال آفتاب دو هزار تن مرد افغان ساخته طرد و بزرگوار و در دوازده خوش
شده در کندی فیصله داده و پانصد تن از ایشان با شمشیر کشیده بسکو پاشا خان سرتب حمله بردند و کتی بزرگ جسته
داشتند مردم پاشا خان یک کوشیدند و بعد از کشت و کشتش فراوان افغانان را فرار دادند و بسیار کس مقتول گشت
و روز هفتم صفر مردم شهر اعدا کار کرده نگاه پارچی که فوج ترشیزی هر کرده بودند هدا دهند و جنگ در انداختند و بیست تن
سربازان مقتول و دسیکتر ساختند و چون روز یکم ان رفت و یمنی از شب گذشت سرتب یاسین افغان از دروازه
فرار کرده بسکو پاشا خان پناهنده گشت و روز دیگر خانبا با خان سرتب زیر کاسه برج مردم شهر بغیبتی در برده و
وده تن از افغانان را بر عرض هلاک و دمار درآورد و روز پنجشنبه نهم صفر مردم شهر زیر سکو فوج برافه نقب زدند و فوج
مراغه زیر برج فیل خانه تر نقب در می برد نگاه سر نقبها بودی هم گشت ده شده و مردم شهر شمشیری کرده نقب خوش آتش
در زدند و باز رسین شدند لکن کس را از میان نخود این هنگام سکو چنان بایم نزدیک بود که لشکر جاپان بایم سخن میزدند

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجدلات تاریخ انوار

۵۹۱ خاک سنگور ایسکو کیده کجری افکنده هم در این روز سه هزار حمل شتر علوفه و آذوقه و سلب و ثروت از مشهد مقدس بخاک در آورده و ساز و برگ لشکران را تجدید دادند هم در این وقت مسوولین هندس که تقدیم بعضی خدمات میکرد و منصب میری اختیار یافت و فرامرز خان یا ورمیرزا با قریه هندس سرسنگی یافتند

رسیدن شاهزاده محمد یوسف افغان بکاه شاه ایران و نجات یافتن او از قتل شفاعت جناب صدر اعظم ازین پیش مرقوم افتاد که سلطان مراد میرزای حاکم اسلحه شاهزاده محمد یوسف افغان را روانه مشهد مقدس داشت و فرمان کرده که او را بر بار شهادت یا تاجدار کوچ دهند و بر حسب حکم او را قتل بکردن بسته بحضرت دارالخلافه آورده و در چند بهشتند تا روز ششم شهر صفر که روز عید میلاد شاهنشاه عجم است برسد جناب اشرف صدر اعظم این روز مبارک را اسحاق مراد و مرام و سیلت داشت و در شب عید شفاعت شاهزاده محمد یوسف را عریضه بفرات نکاشت و انفاذ حضور شاهنشاه داشت اگر چه مسوول صدر اعظم و حضرت شاهنشاه عجم همیشه قرین اجابت و قبول است لکن چون شاهزاده محمد یوسف در طریق طلیان و عصیان جرمی بکمال داشت و قتل مسید محمد خان و وزیران او و آمیختن با محارم و زنان او را بهیث مروت و شریعت نکرد و مادام که در هرات فرمانکندار بود بر بسکاتیب خویش خاتم تاجدار می زد و سلطت ایران را پاس حشمت داشت شاهنشاه را از قبول شفاعت صدر اعظم اکراه بود و از آنجا که جناب صدر اعظم چند عریضه از پی هم بکاشت و ایران غضب شاهنشاه را ازین جهت فرو نشاند با بجز روز دیگر که در سیلای نیادران بکشتاده شد و شاهنشاه تاجدار برادر یک سلطنت جای کرده و شاهزادگان و بزرگان و مقبران در کاه و سرگردان سپاه در پیشگاه پادشاه بر صفت شدند فرمان رفت تا فرشتان در خیم شاهزاده محمد یوسف را در آورده و در پای ماچان سیاست بازو شمشیر پادشاه قدمان او را منقلب داشت و فرمود که سالها ترا در زمره چاکران خویش بار دادیم و با غضب لغت و دقت عیش تمام و در کارهای بفرمان نفرومای خراسان امر کردیم تا تو را بکارهای سودمند بگذاشت و بکسوت بعضی از بحال خراسان باز داشت چه افتاد تو را که کفران لغت کردی و بی رخصت کار در دران حضرت بشهر هرات تا حق بردی و مسید محمد خان خلیل الله را از پای در آوردی و دست از پدر و کیان سرای او باز نخواستی و رعایت حرمت و حشمت او نکردی شاهزاده محمد یوسف بعضی رسانید که مراد حق خلیل الله و لاجرمی و کنایه عارض نشود زیرا که او خاین پادشاه و رانده در کاه بود با حق حقوق در ساخت و بجناب قانیات لشکر تاخت خدائی او را بنا سپاسی و حق ناشناسی افند و لست گرفت و مراد و دست داد تا بجای از پایش در آورده و شاهنشاه فرمودند تو سخت خوار شدی تا که روی از سپاه بسوی تو گسیل دادیم و بعد و لشکر سلطانی شد و مستحکم خان را از خود بگردانی چه شد که چون لشکر ما رسید و بیای مردمی ایشان تهدید نیز و عمر کردی و تشدید امر نمودی و نگاه طریق چاکری بگذشتی و لای مخالفت برافراشتی شاهزاده محمد یوسف عرض داشت که با غزای و مستحکم خان و تحریض بعضی از کارداران انکلیس بزرگان افغان همه استان شدند و مراد مخالفت دولت ایران ناچار کردند و اقرار مخالفت او خشم شاهنشاه را جنیش و رخسار مبارکش و دیگر کون کشت جناب اشرف صدر اعظم که مستمع این متانت و سخن این حالت بود شاهزاده محمد یوسف را در دمان که مرکب معاینه کرد و قیوانی زمین خدمت بسید و عفو جرمیه او را خواستار آمد و در اینجا آرزو را کساح فرادان نمود تا حکم لای سنگ پادشاه را بر غضب جهانور استیلا داد و شاهزاده محمد یوسف را از اتهام جالبه بمانید و او را از پیشگاه حضور سلطنت باز آورد

شرح سلطنت جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و پنجین در وجه اداری و مرسوم مقصور کرد

قلعه سیاه منصور بقوت محاصره و پیشش بشهر هرات و فتح آن بلد بدست ایشان
چون منایرش شاه مجسم و تاج اسرار و شرف صدر اعظم روز تار و زرد شرکاه هرات که شرو حاکم سلطنت و سران
شد در محاصره و فتح قلعه کش آمدند و لشکریان خطوط متوازی پیش دادند و از سنگ و بکری کندن بجای کردند که یک ذرع عمق
سه ذرع عرض بجای داشت و در کنار این دو خط بسوی ششویاری بار خنق و زامی برکشیدند و بجای مسافت صد ذرع برچسب
بنیان نمودند و بر دیوارها تقیما بکند و پس هم را با ماز خاک خندق انباشتند که رند و سواران چار و لی و مقدم و شاطر
و کرد و بچه را درین خطوط بقرار دادند باز داشتند چنانکه هیچکس را امکان نداشت که از خندق بیرون رود و درین از مردم محال
حلی ملک و روغن برکشیدند از برای پیوستن و شری بشهر و پند اسبکام عبور گرفتار لشکریان شدند شازده بفرمود تا جهان از در
هر دو تن پرداخته کردند و مع بقعه پیاپیان از سنگ و بکری بر داشتند و با چرخها را با سه ذرع عرض خفر کردند تا آنجا که بقعه
شصت کام مسافت بش نماه پس بنیان و شتابانی کردند و آنرا با سیصد کام طول اندازد و بنا کردند و دیوار آنرا پرداخته کردند
و ازین و شتابان نیز ماریج بریدند تا بهشت کامی خندق بر رسیدند و دیگر باره بنیان و شتابان نمودند و همچنان قبه مقبره
سلطان منصور را که زیارتگاهی بود فوج مجبران و قرانی و سرباز ترشتری بقوت یورش از جاغت افغانان پرداخته کردند و
قبه بر بعضی از بیوت شهر اشرف داشت و دیگر فوج خوی بسوی برج خواجه عبدالصخر ماریج گرفت و فوج بر حلو در میان
عراق در برج خاکستر بکار آمد و مار سحاک بخار خندق برسد و کار بر افغانان صعب افتاد چنانکه هر روز خندق از شهر برون
پناهنده لشکرگاه میکشید و سردار سلطان احمد خان نیز روز شنبه یازدهم صفر از کابل بخار هرات آمد و با خدمت حاکم
پوست و شب چهارشنبه یازدهم مردم شهر باز اندک جنبش نمودند و سبکباشان خاندان حله فکند و لختی که شش دادند و باز
شهر شدند و از آن پس نیروی مقاومت از بهر ایشان نماند و سرب میسی خان به وقت که بعد ازین میثانی سخت کردن
پشت با بخت کردن است و چون لشکریان بقوت یورش بشهر درآمدند و کدازند صلاح و صواب در آن یافت
که شهر تسلیم و از آن دامینه دیار بر عریضه بحضرت شاهزاده افغان داشت که رخصت فرماید تا اسمعیل ملک لازم
سامخان ایغانی بشهر آید و کلمات او را اصفا نموده معروض درگاه و در حاکم سلطنت چون بسیار وقت نقص شد
میثاق و شته نفاق او را امیران تجرت سجنه بود سخن او را و قبیعی نمی نهاد چون چند گشت میسی خان مطویات خاطر
عریضه کرد و بغیر اجابت مقرون نیفتاد میرزا عبدالعظیم برادر حاجی ابو ایخرا که یکن لاله سادات هرات است از شهر
بیرون فرستاد تا با خدمت شاهزاده پوست و خاطر رسید و او را بوفای عهد میسی خان رام کرد و اسمعیل ملک را بر دست
بشهر برد و مکشوف افتاد که این کوت سرب میسی خان را در اطاعت و انقیاد تسویه نخواهد رفت و ملاحظه خواهد داد
بعد از مراجعت اسمعیل ملک بر حسب حکم حاکم سلطنت سامخان ایغانی بشهر هرات درآمد و میسی خان را ملین خاطر ساخت و در
شاهنشاه که در زور دیده و توتیای بعبود و در تسلیم مملکت و تقدیم خدمت رقم داشت به سپرد سرب میسی خان بخدمت
در طریق اطاعت بکجه گشت در روز شنبه بیست و نهم صفر بمقام ناز دیگر عبدالله خان جمشیدی مسلک یکی و فتح
فیروز کوی را برداشته با اتفاق ایغانی ماه لشکرگاه گرفت و چون این خبر بشاهزاده آوردند بغیر تودا چاقی از زرگان
اردو و صنادید لشکر او را پذیره کردند و با مکاتبی تمام درآمدند و سرب میسی خان بعد از در و د بشکرگاه لختی در ضمیمه ایغانی

آسوده گشت و قریب بنزوب شمس اتفاق و اوداک خدمت شاهزاده نمود و نوازش فراوان دید و مکان بسیار
 دوست محمد خان را با پسر او برای منصب هرات به وفرتاده بود و پیشگاه آورد و دیگر باره در خیمه الخانی آمده بسیار مید
 و روز دیگر محمد خان و جان محمد خان و امان نیاز نرنگان و دیگر بزرگان و اشرف هرات بجهت حاکم سلطنت آمده و چون
 ضراحت بر زمین نهادند و رتبه اطاعت بگفتند این هنگام شاهزاده بفرمود تا حسنعلی خان سرتیپ با دو فوج کروس
 بشهر هرات در بفته در چهار سوی شهر تخته بکارد و در واز مارا جدا گانه قزاقی چند بکند و چند برج را نیز با سراز کروس بسیار
 حسنعلی خان بر حسب امر با افواج خود بشهر آمده بدینچه مامور بود و معمول داشت آنگاه حاکم سلطنت بفرمود که از جماعت شهر
 و مردم لشکرگاه بیچکن با اجازت فیش که بخیطه از ازاده و بشهر و در واز شهر بیرون شود و بفرموده سامان الخانی سرتیپ
 بدو اشته بیان شد شوند و در بستیم شد و نظم آن بلده کار بنظام کنند و در بستی و هفتم صفر محمد رضا خان سرتیپ را با افواج
 سرباز مامور بمضبط ارکاشت تا بیرون شدند و قلعه ارک را حفظ و حارس آمدند و اینچنین اطراف مملکت هرات سرگشت
 و امر عال شاهزاده در سفر از و غوریان لاش جوین و دیگر قلاع و بقاع آن مملکت تشدید یافت و در سلخ سفر حکم حاکم سلطنت
 آمد و بر دینان سرسبک برای منصب توپخانه و قورخانه بمیان شهر رفت و از پس آنکه کار شد بنظام شد و مردم آن بلده را به
 مقدم شاهزاده و شاهزاده انتظار جای داشتند حاکم سلطنت بفرمود تا سران سپاه و سرکرگان نظام و همان لشکرگاه ملازم
 ملازم رکاب شده روز جمعه غره ربیع الاول دو ساعت از آن پیش که آفتاب طریق فول چید و بر حسب راهوار بر پشت
 افواج افشار و مراغه و فوج قزوین و خوی بنظام شدند و از پیش روی او بر دو رهسپار گشتند و ششصد تن سوار از غلام شین
 و غلامان رکاب و شاهسون و چار وولی از قفار بصف شدند و شاهزاده بدین سکون حشمت از در و از قند بار بشهر آورد
 از آنسوی در و از دهستان الخانی و آقاخان میرنج و سرتیپ سیی خان و عبداللہ خان حبشیدی و محمد خان و اما و میسی خان
 و دیگر بزرگان لشکری و شهری از اب برآمده و پیاده در رکاب او روان شدند و بدین غمت بقعه ارک در آمد و در
 چارباش کاهانی بنیست و در پیشگاهش بزرگان هرات ایستاده شدند و مورد اشفاق و الطاف آمد و نمانت ایشان
 از رحمت و رافت ملک الملوک عجم و دولتمواری و ملاحظت جناب اشرف صدر اعظم امیدوار سافت این هنگام سامان
 و دوستی خان یوزباشی اجازت یافت بجامع شهر شتافت و بعد از آنکه جماعت شهری از نماز جمعه برداشتند خطیبی طلعت
 بر فرزند بر سر خود کرد و بنام نامی شاه ایران خطبه قرائت کرد و مردم هرات بنیت کفشد و در و فرستادند و صغیر و کبر
 شربت جلاب و دستکافی دهند و بسیار کس را که لایق دانستند از قبل شاه و شاهزاده غفلت کردند و بنزدیک شاهزاده
 مراجعت نمودند و چون دور و دور را که بشتر عرضه نمودند ام بود و در واتی به ست می شد که شاهزاده جای کند و بارعام
 روز دیگر حاکم سلطنت در میان شهر بسزائی که نامیده بهارت چهار باغ است در آمد و بر کرسی امارت جای گرفت و امالی را
 آگهی رفت تا به پیشگاه او در آمد و جای جای بر صف شدند و او را در محکومت و امانات بخش سلام دادند و در آن سخن خطبه نام
 شهر را تا جدا تر برگشت و قصیده که میرزا فتح الله ذوقی بطامی بخت هرات تخلص کرده بود انشا در قف حاکم سلطنت
 از قبل کار داران دولت مردان را بمعالیات رافت آمیزد و کلمات حجت و نوید مرمت بقاع و تخییر معمار و صنایع
 شاد و شاد خاطر منند و در شناسختگان بدر ایه تشریف طلعت

کردن بهب معتمد داشت

افخاد اشته به حاکم سلطنت عریضه و نایز رسو که دار بضر هرات با به گاه شاهان ایران

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

چون روز شنبه بیست و نهم شهر صفر بهرات گشوده شد و سرتیپ عیسی خان بمشکرگاه آمد تخت شاهزاده حاکم سلطنت بیدار
 گردید که در آن خیر فتح بهرات رفته بود مخصوصاً پیشگاه پادشاه عریضه نکاح کرد و جناب اشرف صدر اعظم را نیز مشایخ
 جداگانه اختصاص داد و عریضه او را در محلی خاص از نظر پادشاه قدامت بگذراند و خاطر مبارک را از آلاشی که در آن خیر
 فتح بهرات رفته مصفا و او را و مکاتیب غیش و اوجبت حسن بیک صند و قدر خود انفاذ حضرت دارا اعلی شاه داشت
 و غره شد بر مع الاول که در بهرات شد حکم داد تا از در مرصع سلطنتی لایق بنام شاه شاه در دارالضرب آن بلده بیکه
 و سکه زدند و تفرمودند حسین خان یوزباشی محل آن زر کرده و بسیار درگاه شاه شاه شد و سرتیپ عیسی خان نیز بدین
 شرح عریضه نکاح کرد که مراد قانون بندگی و طوق جا کردی تقصیری نرفته خیال که شاهزاده محمد یوسف را دستیار
 آنحضرت آلوده عصیان و وطنیان و پستم با خود داشته دست بجوین بستم و کیش درگاه شاه شاه دیشتم اگر روزی چند
 پشت با بجن جنور کردم و پای به امن بچیدم از هم جان خوف خویش و پیوند و گزند زن و فرزند ازین مش کشته ام
 که از شاه و شیرتر رسیدن عیسی و عواری بنایند امروز که سامخان ایلمانی بشه در آمد و مرا از قبل کار داران سلطنت
 مسلمان خاطر ساخت بر خط بندگی نهادم و شهر را به بندگان حضرت سلیم دوم عریضه خویش را با بسلطنتی در گزیدم
 دارالضرب بهرات بنام شهریار نکاح داشت برادر مجید خان داماد خویش سپرد و او را با اتفاق حسین خان یوزباشی
 روانه نمود اما حسین بیک صند و قدر برعت صبا و صحاب شتاب گرفت و از بهرات تا دار الخلافت راهت روزه
 طی سافت نمود و روز دوم بر مع الاول بلده طهران رسید و مرده و در عیسی خان را بمشکرگاه برسانید کار جهان
 دولت اگر چه بمنفی را استوار داشتند اما خرد و و شکر اهدات انتظار میبرد و روز دیگر امر حسین خان را در ایلمانی
 ایلمانی نیز در آمد و صبط بهرات را بدست لشکر سلطانی شروکانی آورد پس صنادید حضرت به آن شدند که در شنبه
 چهارم بر مع الاول شهریار تا جدار نفی و مهمیت در آنکه سلطنت جای کند و اجازت فرمایند تا خاص و عام
 و بشکرانه فتح بهرات سلام دهند چون نجیم علی الاطلاق در بجهان که فطره الام و در دوازه اسقام و دیباچه
 و سراچه زوال است چنان خوانسته است که هر بهاری ممتد است و هر بهاری را شبی از می صبح کنی را می
 و صبح رطب را بخار نوان یافت هم در این روز لطیفه ده دمان شرافت و حلیفه خانه آن خلافت سلطان حسین
 میرزا که و بعد دولت و چراغ ملک دولت بود به تندی و اخل مختوم تر مرده کشت و طایر و وحش شاخ طوبه
 ایشان بست خاطر شاه شاه در سوگواری شاهزاده ملوک کشت و جشی که از به فتح بهرات در ضمیر بود تا خیرفت
 جناب اشرف صدر اعظم معروض داشت که شاه شاه را که شجر صد جن ثرو سپید صد جن آخر است رویت که
 ازین قضا خاطر مبارک را بمکات حالت کند و جشن این فتح را که کثمت دین دولت و سکه ملک دولت است
 محو و منی دارد و بجو استاری جانش بط این بباط و شرایش طایفه پنجم بر مع الاول استقرار یافت
 صبح پنجم بر مع الاول استقرار یافت و صبح پنجم از آن مش که شاه شاه عظم بار عام در حامی قلخان
 حاجب الدوله بحضرت صدر اعظم آمد و این هنگام محاسن او که مناسبت ایران است از ضنادیه مکتب قلمش بود
 پس بایستاد و مروض داشت که شاه شاه مالک ایران میفرماید که میبکاید صدر اعظم را از رفت و ملا خفت فراموش
 نغز نموده ایم چنانکه به شریف امیر تومانی و نشان امیر نوبانی اعظم و نشان تقیه بهایون و عطای عیسی

جلد سیم تاریخ قاجاریہ از محمد اسد خان التواریخ

و فلان مرصع و شمیر مرصع و بذل علاقه مروارید جابش را مخصوص داشتیم و نیز دستخط مبارک به و فرستادیم که
در امور جزئی و کلی مملکت مرتق و متقی دولت و عزل و نصب حکام و اخراج و ادخال ذکر نظام و غیر نظام ما را کلی
بلا غزل و این بلا فضل باشد لکن نمیده بذل معروف کردیم و دانسته و را شاد خوار خواستیم چه هر گنجی را در
بهای ربی بزرگ دادیم و هر جمعی را در ازای رضی عظیم ندادیم اکنون که مرده فتح هرات میرسد هم وصول این
منی را با صابت رانی رزین و خورد و درین و دانسته ایم لاجرم جاه که از سلاطین قاجار امانه بر ما سپردند
به تشریف او فرستادیم تا پستی غنایت داشت کرم باشد و آن جائه بود که در این روزگار کاتبی خوانند و بر پستی
آن از بافته کشید که برضائی معروف است و آنست که سورت سورت و چهل علاقه از آن آویخته بود که هر یکا دو
مثنی تر صبیح داشت با محمد صدر اعظم تشریف پادشاه را پذیره کرده و تین خوشتر را به آن خلعت شریف پادشاه
و این هنگام تقبل سده سلطنت را دستوری بود شاهزادگان و امرای درگاه و امنای سپگاه و دبیران
و سپاهیان جای جای بر صف نشاند و کرده کرده رده بستند و از میدان پیش سرای سلطنت توجیان
یکصد و ده توب بجاوند چه این عدد با نام مبارک امیر المومنین علیه السلام که مفتاح مواهب و صباح غیاب
و کعبه حاجات است برابر باشد آنکه شاهنشاه عظمی را مخاطب داشت و بشیرین تر تقالاتی تقدیم خدمت
سام استظه و قوام الدوله و سامخان ایلمانی و دیگر سران و سرکرده و گان سپاه را شردن گرفت و هیچیک از
آحاد شکر را از خاطر زوده نداشت آنکه فرمود اینها را از ثقیب و سدرت و زانت رانی و حصان قدیم
صدر اعظم است که لشکر ازل و جان ترک جان و سر کوی و از پیش کمر است و زخمی نبرد صدر اعظم بکمر
زمین بوسید و عرض کرد ما همه شیران ولی شیر علم حله مان از باد باشد دمدم آنکه محمد حسن خان
نایب الملک آقاسی باشی امیر حسین خان برادر سامخان ایلمانی و محمد حسین یک صد و تدار سامان
که حامل فتحنامه بود حاضر پیشگاه ساخت و زمین بوسید و شرح و رده ایشان را بعرض رسانید این
من بنده عرضیه فتحنامه را ما خود داشته به بیغترسانی بعرض رسانیدم و مورد کتین شاهانه شدیم آنکه
انجن حضور خطبه تنبیت اوقات کرد و میرزا محمد علیخان شمس الشعر اقصیه بیت را معروض داشت چون
دشن مبارک بپای رفت شهریار بذل عطای رز و مال پرده اخت پاشا خان شجاعت خاصه و این صره
که نخستین این شکرده را از چار اصفانده بعرض رسانید معاول هزار تومان در سکو عطا یافت چار
هزار و شصت و عیلت کامروا ساخت و سه هزار تومان در خالص خاص از مهر علماء و سادات و اقوام خوش
بذل فرمود و شاهزاده محمد ولی میرزا که از زرات که اک استخاج این شتر کرده بود تشریف ملی واد
میرزا سعید خان وزیر دول خارجه که در میحقت و تقدیم خدمت از حضرت صدر اعظم کناره بخت بود نشان
تمثال شاهنشاه که با الماس آبه مرصع بود منقوش داشت و میرزا رضای پنجم پاشی را که چهار ماه قبل روز فتح
هرات را معین داشته بود معادل دویست تومان از عطارقت و میرزا محمد حسین دبیر الملک که در محرر سال
خزاسان رنج برده بود بخت و نشان مرتبه اول سرتی کامیاب گشت و میرزا محمد خان دبیر همام خارجه
عاسخان منشی اول و وزارت خارجه نیز خلعت یافتند و این بنده نگارنده نیز از تشریف شاهانه بی بهره نماند

شرح سلطنت جهانگیری ناصرالدین قاجار

و چون ازین پیش شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی ملکآستان بوسی و غفره مطهره ابا عبد الله الحسین علیه السلام روانه بود
 شاهنشاه ایران ده هزار تومان نزد مسکوک بهادار در ان اراضی مقدسه وروضات مبارکه خرج کند در اینوقت که مرده
 فتح هرات بر سیده هزار تومان و یکو بر مبلغ نخستین نفرو و وزیر یک شیخ عبدالحسین انفاذ داشت و حاجی محمد خان
 پیشخدمت را بقصد ملی از زر ناب که دوسن پیش و یکم نیز ان میرفت با حاجی مرصع بجوهر آمدار سپرد تا آستان ملائک
 پاسبان امیر المومنین علی علیه السلام حل داده توقوف بدارد و او طریق اراضی مقدسه بجای پیش داشت در و از اسلام غدا
 حمت دولت ایران را بد اشتهاد و او را پذیره و دافعه و روز و روز و بجای شیخ بر قنچی که امر و زنده و مجتهد پیش شیعی مذمت است
 باتفاق تمامت علمای نجف و اورا استقبال کردند و بعد از ورود و دوشنبه و در آمدن به بقعه مبارکه شیخ مرتضی اشیا و متوفی را
 به دست خویش در جانی که سر او را داشت نصب و او را بنحله بعد از انجام آن جشن شامانه شاهنشاه عجم صدر اعظم رشتی در
 عمارت کاستان بصیاف طلب داشت تا آن صیفا فکاه را برود و و فود و شجون دارد و با هر که خواهد در آن
 شاهوار حاضر شود پس صدر اعظم با جماعتی از اعیان شاهزادگان و صنایع و رجال دولت برای ملوکانه در آن
 شب در آن مصیف ده هزار چراغ افشاده و خفته بود ازین مقدار یک و سائو از ده و یکو اشیار را توان گرفت چون مجلس
 رفت و کار خوش خوردنی پر داخته آمد جامه که صدر اعظم از آن جشن از جامه خانه شاهنشاه تشریف یافته بود بخواند
 شهید ارشیر خان عین الملک که ترتیب مجلس صیاف کرده بود تشریف کرد
 آوینچین نشان مثال امیر المومنین علیه السلام را شاهنشاه ایران که در این که در این که از هرات پیش او رفت
 — از آن پس که حسین خان یوزباشی و سردار مجید خان افغان چنانکه به ان اشارت شد با حلی از زر مسکوک که در از آن هرات
 نقش یافت از آن بده طریق و از اختلاف گرفته و سیزده روز از اعلی مسافت کرده و در و طهران شدند و عرضیه
 حاکم السلطنه و سرب عیسی خان را با پیشکش با ایشان در پیشگاه پادشاه عرضه دادند و باز نمودند که بعد از فتح هرات و در
 آمدن لشکر در آن بده و استقرار و بر مج و باره مردم شهر از آن بول و هرب آسوده شدند و طریق سرور و طرب گرفته
 چه لشکر نظام ایران قانون عدل و نصفت و دیباچه رفت و و را با بودند امیکاهل هرات از آن سرکشی و خوشتن و در
 پیمان اند و شیعی و شی و کلخن و کلشن با و را نه روز که از اند مع العقه شهید عادل با و ل که بهنگام بذل و جود لعل کها
 با سنگ خار ایکم میزان سجد و در گار با حجه و در بنیکیت خوابانده و دل نهاد که این زنده که از هرات حل داده اند نیز بذل
 کند و این اندیشه مبارک را بروزی مبارک پیوندد و او با پادشاه فرشته فطرت را که دست قضا و قدر خیریه و خوش
 محبت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام سرشته و قلم قدرت محبت آنحضرت را بر پیشانی او افشاند
 از آن روز که بین از شمال شناخته جهانم علی کخته چنانکه روز ولادت امیر المومنین مادر ایران زمین عیدی بزرگ نهاد
 و از تمامت اعیان بزرگتر داشت همچان در فتح هرات توسل به ان حضرت جت و به ان حضرت توکل مبت چون
 شده و این فتح بر سیده مثال مبارک آنحضرت که از ویر باز و در خانه ایران ضبط بود و هر صبح بعد از ادا نماز صبح
 آن مثال نیاز می برد و بفرمود صویرت کران چرب دست به ان شباهت و شمایل صورتی رسم کردند و با و او
 نمین مکمل و مرصع داشتند و بالائی منصوب و علاقه بنبند تا آن نشان ها یون را از کربن مبارک در او فروخته
 و علم خواستار شد که در انجام این امر کردن جشی شاهوار و حب افتاده و خویشین میزان ان طوی و میهن

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۷۴. خواهیم بود و مقرون اجابت افتاد پس با عتی که تار ه شناسان اختیار کردند در روز چهارشنبه بیت ستم
 بیع الاول و سرای سلطانی مجنسی چند آراسته گرد و تمامت علمای ملت و ارکان دولت و شاهزادگان و اعیان
 و صاحبان مناصب نظام و غیر نظام را دعوت نمود و با انواع خورش و خوردنی صغیر و کبیر را تقسیم داشت آنگاه مردان
 پیشگاه حضور شاهنشاه و بار و ادوات و اعیان و سادات در ایوان خاص سلطنت جای گرفتند و گروه گروه مردمان
 در عرض صیغ سرای سلطانی روه برده صف مبتدئ آنجا صدر اعظم نشان مبارک را در طبقی مرصع نهاده نوشتن حمل داد
 و در فردمراقی ایوان پادشاهی پایتخت در این وقت شاهنشاه استقبالی نشان مبارک را از افراد ایوان بریز آید و پیشگاه
 جناب شرف صدر اعظم و شیخ رضای امام جماعت که در میان علمای شیخوختی کمال داشت آن نشان مبارک را از سر
 مبارک در آویخت و دیگر باریه بفرزاد ایوان صعود کرده بر پهنه از چهار بالاش پادشاهی بنیشت و توپخان از تیر و
 سرای بشمار نام مبارک امیر المومنین علیه السلام میصدوده و توب بگذاشت آنگاه شاهنشاه صدر اعظم را مخاطب داشت
 و فرمود بهمانا چاکران ما هر کس تقدیم خدمتی کرد و در راه دولت زحمتی دید از حضرت ماستی ضعیفی کرد و نشان تمایل
 خویش را به عطا کنیم تا از پیکر خویش بافتی در آید و نزد مسکن امر و زور خود را از چاکران امیر المومنین بشمار گرفته ایم و سر و بار
 از بدنه تار قدم او خواهیم از مولای خود و پادشاه خود اگر مدعی نشانی باشیم بعید نباشد و در میان سلاطین بن نشان
 مبارک افتخار خواهیم جست و فردای محشر شفاعت صاحبان نشان رستگار خواهیم صدر اعظم چنین ضراعت برخاک
 نهاد و معروض داشت که این مردمان و چاکران ممکن است که در تقیلسه سلطنت ریا و سمع بکار برند اما حمد خدای را که
 شاهنشاه اسلام را بچگونه آلاشی از ریا و سمع عارض نمواند بود امر و زور که امانی ایران عقیدت و ارادت شاه را مانجا
 دانستند ازین پس طاعت سلطان و طاعت یزدان را برابر نهند و از نثار جان و سر و غر و جاد و بخل نوزند و طاعت
 چون این گفت و شنود پای رفت شاهنشاه کار آگاه از فرار تخت بریز آید و نخستین علما و سادات را که در ایوان
 نشین داشتند پیش طلبید و همچنان ایستاده یک یک را دست خویش زرب داد و رحمت انصاف فرمود آنگاه
 از ایوان فرود شد و در میان سران بر فراز کرسی نشین کرد و از صدر اعظم که طغرای نامه و بیت العقیده همنگاه بود بدست
 کرد و از واپس ترین آحاد و افراد سرباز نهایت جت بالطفی که بنیم صبح را درشت میسر و و ضعیفی که بوستان جلدا
 بازاری شکست یک یک را پیش طلبید و دست خویش زرب داد تمامت آن زند مسکوک که از هرات حمل داده بودند مردان
 کرد و ساری دولت و علمای ملت تحت کمان و دورد کویان طریق مراجعت گرفتند و دوام دولت چنان پادشاه
 به عای سحرگاه از درگاه آه خواستار آمدند و حاجی علیخان حاجب الدوله که نظم این جشن مبارک را تقدیم خدمت
 یک اصله چوب دست که یک بدست از جانب فرزند مرصع بود تشریف یافت
 نظم شهرات بدست شاهزاده حام السلطنه و تخفیف منال دیوان از ابله آن بلده
 اکنون بجن هرات باز گردیم بعد از فتح آن بلده حام السلطنه بنظم شهر پر دخت و ضعیفی خان سرتب که دوسری را فرمود
 تا زمان بیکاره را در محضر مالی شرع حاضر سازد و هر یک توبت و انابت گرایند و اقامت آن شهش هم و قانعی
 رفت و اگر نه از آن شهر بشهر حال استعجال کند و یا منظر عقاب و نکال باشد هشت تن از نیجاعت در خدمت علی
 بلده حاضر شدند و از فاحشه آید بکشتند و دیگر حکم رفت تا هرات و در کرک اشترار و دزدان آن گیر و دار برقت مردان

شرح سلطنت و جہانگیری ناصر الدین شاہ قاجار

بعضی قلم یک یک را کثوف داشته و ستر و ساخته و چون بلای غلادہ دست محاصرہ طغیان داشت و ہنوز مردم ستاد ۷۰۰
 بودند از انباشتہ خویش غلات و جوہات بخیران دستداد و سامان ایجانی و میرزا کوچک کلانتر شہزادہ کجاست تا بزرگ
 خور دینمارا در ان بستند و چون مجری آب را لشکریان از بیرون دروازہ شکستہ و بہ بندہ و کار بردم شد صعبت
 بفرمود تا مرست کردند و خانہارا سیراب نمودند بچنان افتاد کہ روز ہفتم ربیع الاول میرعمتہ اللہ خان پسر مرصہ تقی
 بردہ ای کہ در بہ و امر بشکر گاہ آمدہ فرمان پذیر بود از بہر حاجتی از شہر بیرون شد و ہنوز ہزار کام دور بقادہ بود کہ چہ
 تن برافتہ اورا مقتول ساختند و جسدش را در خیابان بلخ شاہ نہفتند و قاتل او شناختہ نیامد بحد شاہزادہ اسم
 در این روز از شہر بشکر گاہ مراجعت کرد و برای خوشنودی خلق زخمی نکاشت و حل دیوان را از تمامت اہل شہر برداشت
 و میرزا کوچک کلانتر جمع ہفتم ربیع الاول آن رقم را بجمعہ تن بدہ برد و قاضی ملا عثمان بعد از ادای صلۃ جمعہ خطیبی را
 بر منبر صعود داد تا خطبہ بنام شاہنشاہ عجم قرائت کرد آنکہ رقم شاہزادہ را خواندن گرفت صغیر و کسر و ام و دوت شد
 تا جہار ہزار در گاہ خداوندہ ای کشیدہ با سجد چنان آن شہر را بنظام کرد و لشکر رکشیدہ بکام داشت کہ کین از قراولان
 در میان شہر بعضی از نفایس اشیاء و مرداریدہ سلطان بیافت و نتوانست پوشیدہ داشت آوردہ بخلیفہ محمد عبد
 بیک یاد کرد کسی کہ شصت چار سو بود سپرد تا خداوند آن را شناختہ ستر و دارند و ہر بدعت کہ در وجہ عثمان ضرر ناخ
 از سابق ایام نہادہ بودند بہ تمیز میرزا محمد حسین مستوفی و میرزا کوچک کلانتر برگرفتہ و مساجد وقت ادای اول
 اقامہ بکلمہ شہادت علیہ سالی اللہ نہاد و دادند و قلعہ ارک ہرات کہ قرین انجہا و اندام بود شاہزادہ بفرمودہ بامست
 کردند و چنان افتاد کہ جمعہ ششم ربیع الثانی دو ساعت از ان پیش کہ آفتاب مغرب شود سرت عیسی خان از شہر
 لشکر گاہ و تقدیم خدمت شاہزادہ بیرون می شتافت چون خواست از کنار تو بجا نہ عبور کند شخصی بر او در آمد
 با پشتوش زخمی زد و او لغتی دویہ از پای درآمد و یکدو تن از قہای او درآمدہ مقتولش ساختند از قتل او لغتی شہید
 ناچار لشکریان نوکر بردارانی را کہ برای عرض دادن حاضر ساختہ بودند ما خود داشتند و عبد اللہ خان بکھر سکی را
 در منزل ہشتم بیک خواستہ باشی موقوف نمودند و جانی خان برادر مجید خان را با پسر اور در میان ارک مجید خان
 سرت پزند و حسنعلی خان سرت بر حسب ارمیان چہار سوی شہر درآمدہ بعضی مردم را کہ در جوش و جنبہ مدست
 بہر حمت چوب و تازیانہ اوب کرد و جبہ عیسی خان را فرستادہ باشی از خاک برگرفتہ ہم بجا کہ پسر و از میان انان بکھاگتی
 فرار گرفت و جہانخان از قہایش در تہار آمدہ حامی سلطنت فرمان کرد کہ قاتل عیسی خان را ما خود دارند و او محمول اتحال بانہ
 تا حقن ترکمانان بقتلہ غارت حدود خرہمان و مقتلہ لشکریان با ایشان

در ان ایام کہ لشکریان در کنار ہرات بود ترکمانان سرخس قریب کہ خاک و آب ایشان شرات و شرات
 عجیبی کشیدہ از طریق چاکری بکشتند و از ترکمانان و قتل ہنب کار و انیان و اسر و از و زحمت تجارتدہ
 محل کما شتند و عشر اول ربیع الاول محمد شیخ ترکمان با سہ ہزار سوار سرخس و قریابی و تہجی ہر شتہ غنای
 از شیب کاہ بزرگداشت و بی ترس خوف بخوار افتادہ و این ہنگام از قوا اقل نیستا بہی و مشہدی تہجی
 و قوا بی قریب سہ ہزار تن مردم و چہار سر شتر در خوف مجتمع بودند از بہر آنکہ باہرات کوچ دہند ما گاہ ہمہ
 با مردم خود بہ آنجا متباعت و یافتہ و ایشان را با اموال و ائصال ما خود داشت و بزیادت مردم خوف را نیز اسیر

جله سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۷۰۶ اسیر گرفت و طریق مراجعت سپرده در دو فرسنگی کایرین اوتراق کرد و از پنجانب خان میافتد که محمد ابراهیم خان قاجار و حسن خان سزوری که طریق مشهد می سپردند با سوارشاهیون بخواف عبور کرده از آنجا بکایرین کوچ دادند و همچنان صفر علیخان سرتب و عبدالغریزخان هزاره با چهار صد تن و محمد حسین خان هزاره با پانصد سوار از باختر در رسید و حاجی حسنعلی خان خوانی با سیصد تن شتخاچی و دودیت تن سوار در کایرین بدیشان پست و از میان همین مردم باباخان هزاره که ساکن کایرین بود در بهانی با ترکمانان مواضع دشت و در صورت با سپاهیان متفق مع القصد ایخله با اتفاق باباخان آهنگ ترکمانان کردند و محمد شیخ کوچ داده در میان درختانی که معروف بکحل تومان است در رفت و میان سرگردگان درناختن و اوتراق بناختن اختلاف کلمه باوید شد حسن خان سزوری که در حله سابقه جت و محمد ابراهیم خان با او به پست از باباخان هزاره از دنیالی ایشان سپار آمد و صفر علیخان و محمد حسین خان و عبدالغریزخان با مردم خود جدا گانه آهنگ جبال کردند و سواران شاهیهون اظهار جلالت نمود و ترکمانان از آرمونی میدان کا نذار را بخون مردان و سناک ستوران آمار دادند سختن باباخان و حسن خان سزوری محمد ابراهیم خان شکسته شد و طریق فرار پیش اشید صفر علیخان سزوری بر ایشان گرفت که لختی بسایید تا هم آهنگ رزم دهیم و دشمن را کفر کنیم سخن او را وقتی ننهادند و همچنان طریق کریر از جنگ خیز شدند از پس ایشان صفر علیخان لختی مبارزت کرد تا جاعتی از مردم او را بود شد و می نیز ناچار راه فرار برگرفت در اینوقت میر حسن خان و میر محمد حسن خان خوانی در میان تشکیخی خوف پیاده شده بخوشتن واری پرداختند و در زمان حسنعلی خان سزوری با سوار شکسته بر سیدونا پروا خویش با میان پیادگان جز دنا از میان بدر شد و ازین اسب نظام پیادگان کشته شد و جاعتی بزیر پای سواران کوفته شدند و میر حسنعلی خان جاعتی از پیادگان را بخاری آورده از بهر خویش بیان سسکوی کرد و ترکمانان در اطراف او پرتو زدند و از چاشکگاه تا بهنگام فرو شدند آفتاب رزم دادند و کصیده سی تن سوار ترکمان مقتول گشت و این بهنگام سرب و بار و برای پیادگان ماند ناچار دست بر هم نهادند میر حسنعلی خان و آن صد تن پیاده اسیر ترکمان گشت و درین جنگ بیست تن ترکمان مقتول گشت و صد تن هزاره و پانصد تن خوانی اسیر شد اما وقتن مردم باباخان هزاره را که با سیری برده بودند از بهر مواضع که باو داشتند هم در آن روزها کردند و از پس این واقعه میرزا محمد حسین عضد الملک شکر بقوم مبارکه رضویه علیها الصلوٰه والسلام خبر بردند که امان سعد سوار با انبوهی از ترکمانان بقصد غارت مشید مقدس که استوار کرده و اینک با سواران هزاره در میرسد عضد الملک با عداد کار پرداخت و دوعراده توپ نه پوند و یکم عراده صف شکن که حاضر مشید بود در نهم ربیع الثانی با قورخانه پروین فرستاد در اینوقت محمد ابراهیم خان قاجار حاکم جوین باده هزار سوار از هرات برسیه تا کار دره غز انظم کند و بعضی از مردم را طریق جنایت سپرده بودند ما خود در انجستین دفع ترکمان را واجب دانست و سواران خود را برداشته با تو جانیه بیرون شد و ملی مسافت نموده در شادیشه اوتراق کرد و ترکمانان چون این بدانستند همان بر تافته به طرف خوف و ترس شافتند و ده پانزده تن اسیر بدست کرده مراجعت نمودند

حلفت فرمودن و عقیقت کردن شاهانه ایران را که مفسوره و امالی هرات را

شرح سلطت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

چون بعد از فتح هرات کاروانی به عسکرم رسید محسن از محرم پدیدار گشت بر دست کارداران دولت واجب آمد
 که صدایه درگاه و سرکردگان سپاه را که در راه دین و دولت از صولت پیک و سبب نمک پر نیز نخبند فغانی
 رود و لاجرم بصوابه صدر عظم شاه دریا نوال حسین خان یوزباشی و امیر حسین خان برادر سامخان ایلیانی را
 با تصیف مواجب و تحیر و عطاای خلعت مامور سفر هرات فرمود و از بهر مامورین قاضین آن مملکت
 بدین شرح نشان و خلعت تشریف داد و تختین حاکم سلطنت را که می بخواهر شاداب مرصع و دشنه بانیام زرین مکمل
 و قبای زر بفت غایت رفت و معادل چهار هزار تومان نقد بذل افتاد و دیگر میرزا محمد قوام الله و وزیر خراسان
 تشریف یافت و سامخان ایلیانی که لقب شجاع الله و له آید بخلاص کراهنبا و منظر شاه و شاد خاطر گشت و در حرم
 قلی میرزا و میرزا محمد حسین عضد الملک متولی پاشی و آقا جان خان میر خجسته و قاسم خان سرب و پاشا خان سرب
 و حسنعلی خان سرب و محمد رضا خان سرب و عبد القلی خان سرب و توپخانه و خانبا با خان و ابوالفتح خان
 سرب و اسکندر خان و یوسف خان سرب و اندویرد خان سرب و توپخانه و حفر قلی بیک سرب و خان
 و علیقلی خان سرب و امغانی و کریم خان سرب و ترشیری و عباسقلی خان سرب و باقر آقای خوجه
 و محمد آقای التاجور و فتح الله خان سرب و کبکلو و میرعلیان و رحمة الله خان را هر یک جدا گانه نشان و خلعت از حضرت شاه
 بذل افتاد و حاجتی را منصب و مواجب و چندان کشت و هزار و سیصد و پنجاه قطعه نشان زر و سیم از بهر پادشاهان
 مذکور کشت و بچنان سرکردگان سواره ماند و صفیر علیان سرب و پرویز خان و محمد ابراهیم قاجار و محمد صالح خان
 کرد و پاشا خان قراق و حاجی فتحعلی خان یوزباشی و بهادر خان و محمد رضا خان تیموری و عطا الله خان تیموری و علیان
 جامی و محمد قلیخان هد او و میرزا محمد حسین اداره نگار دادند و میرزا محمدی لشکر نویسنده پاشای کراهنبا و خلع تسکین شدند
 گشتند و حسن بیک که مرده فتح آورده بود منصب سربگی و لقب خانی یافت آنگاه از کرم پادشاه کریم بده ایست
 هرات جیده شد و سرب میسی خان و عبد الله خان جمیدی و فتح الله خان ایل بیک فرزند کوهی و سردار احمد خان
 و حاج محمد خان و قاضی ابوالخیر و میر عبد العظیم و قاضی محمد علیخان و قاضی عسکر و سید محی پشته و ملا محی و ملا محمد
 زبان و ملا محمد جعفر و سی زبان و میرزا محمد رضای حکیم پاشی و میرزا محمد حسین ستونی و میرزا جان ستونی و عباسخان
 حیدر قلیخان و قوللر اقامی مراد و ملک محمد خان فرای دلمان نیاز برنگان و سردار محمد علیخان و مشهدی ابوالحسن
 تاجباشی بخلاص زر تار و نشان مرصع بخواهر آیدار و کار و خیر و شیشه مکمل و مرصع منقوشه مبارای آمدند و معادل شصت
 هزار تومان زر مسکوک بانعام مساکین و صعا لیک هرات و آحاد و افراد شکر عقیقت رفت و چون خبر فتح هرات عطا
 پادشاه قاتان صفات در اطراف خمالک ایران پراکنده شدند مردم خراسان و فارس و کرمان و عراق و آذربایجان
 و غرستان در هر شهر و بلد بساط عیش و سرور بگنجد و هر شب بشمار ستارگان آسمان چراغها بنا بفرود شد و آلات
 لعب و ادوات شادی و طرب با خند و شادمانی را بخرسار و مشت مطرب بخند مع القه حسین خان یوزباشی شاه
 که خود نیز در ازی تقدم خدمت منصب سربگی و جلال مخصوص یافت از خزانه دولت و جاه خانه پادشاه آن محل
 خان سرب و کبکلو و لطف الله خان و دیرن و اباجا قی از سوادان و کیمرا ده توب نه توبه با خود برداشت
 و از آن سوی چون برنگانان همواره در طرق و شوارع دیده بانان دارند از سفر حسین خان و محل خزانه آنگاه شدند

این کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است و در کتابخانه های دیگر نیز موجود است

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۷۰۹

نظام مغلوب گشت و حکم رفت که سادات و شاه تسلیم موجب ایشان را واجب دانند و حاجی عظام را از دست
داری دستاوردگان و ثلث کابل و قندهار و سیستان و دیگر بلاد و اسصار تعیین یافت در این وقت ایامی از این
میر و والی حاکم تاش غرقان رسید و اطاعت و انقیاد والی را به دولت ایران معروض داشت و همچنان از کابل
مینه و اویات پشکوه عزیمت فرمان پذیری متوالی گشت و حاکم سلطنت فرستادگان اما لغت بیک والی قندهار و
خان که در تاش غرقان حکومت داشت بعلت خلعت متعمر ساخته و در خدمت مراجعت داد و در معصوم خان شکیب
آقای حواری که آستران فرزند دکن داشت برای حکومت خان الی یمن سپهر گسیلید و در آنجا حکومت یافت
دو هزار غر و در غله برات حمل دادند و همچنان حکم دادند و سوار شاهیون و دیرونی و تیرت خیدریه سربت علی مسافت کرده
از آنجا علوفه و از قندهار به سمت حمل دهند و از بهر لکه مردم شکرگاه را کتر حاجت بغلات و جو بات افتد و صد و دوازده
از ترکمانان که این شود و نمی خوانست تا بیکار کس از سپاهیان را از زهرات بیرون فرستد لاجرم میرزا محمد قوام الد
سند و سید مس فروم و حاجی خان و سید بابا فوج مجمران و افواج لشکر خراسان ملازم خدمت او داشت و قوام الد
از بهر بیرون شده تا زهرات رسید و از آنجا به سمت مشهد آمد و چنان نهاد که نیست و هلمت جادی الاخره و
شد که دو هزار سوار ترکمانان را با سوارانی در جنگ گذشت بجال شد و سید مس تاخته اند که سرانده خان و ابوالفتح خان فرستاده
هزار جری و سغلی خان سرک با عجم و سرکردهای سوار و در آنجا با دو عراوه توب جنبش کرده الیغار کنان راه برگزیدند
و دو ساعت قبل از غروب آفتاب در و غور خان شدند که پسر شمسک تا مشهد مسافت داشت و معلوم داشتند که ترکمانان
قبیله توری را بمعرض غارت آورده اند و میر و که سغلی خان را از آن برده اند و محمد رضا خان دانند یار خان جندی را چون
لشکر لایق حاضر نبوده با هفتاد و سوار از نابل ایشان را تا نزد محله سرکردگان آتش را در غور خان و تراق کرد
تا تو سنان بر رسید و صبحگاه با سرباز و توب و حرکت آمد و تا لشکر که برانند محمد رضا خان و اند یار خان که پیش تخته بودند
با اتفاق بهادر خان و فرامرز خان و محمد خان و باقر خان و لشکر که جای داشت پس بر لشکر با یکدیگر پیوسته در این وقت
دید و بان محمد رضا خان رسید و خبر آورد که ترکمانان در رودخانه چهار کسند فرو شده اند و برای عبور دادن
سیران و کوهستان با قتل مشغولند و با شاد و فرسنگ بر زیادت مسافت دارند چون از خبر تاجان و هر
تا جددانی بعید است و اینک وقت اسب تا قتل و سرباقتن بود ابوالفتح خان هر سنانک شد و غارت تا بمقترا
قدم زد سرکردگان اورا انکوشش و سزانش کردند و با کراه خاطر غمخیز شمسک و یکوش با خود و برین این هنگام ابوالفتح خان
یکباره روی بر تافت و گفت من با سخن شما نام دولت را پست نخواهم کرد و اینک با من افزون از دویست و پنجاه تن
سرباز نیست باین حد و قلیل چرا باد و هزار سوار ترکمانان کارزار کنم و حاجی را غرضه هلاک و دمار سازم این گفت و بان
تاخت حاجی سرانده خان سربسنگ با سرباز عجم و هزار جری و سواره خراسانی بجای ترکمانان برگزیدند و چون
لحقی را به پیسود دیده بانان ترکمان ایشان را دیدار کردند و آنجا عجم را آگهی دادند و مردم ترکمانان از رسیدن
لشکر سنانک شده بهر برانند و بان اسیر و کوهستان که از رود عبور کرده داشتند راه برگزیدند و سی تن اسیر و
هزار سرباز کوهستان که اینوی آب بود بکذاشتند و بکذاشتند و لشکر از آن چون تو سنان و سربازانی در غور نمود و در تاخت
ایشان تا قتل روانه شد و از آنجا مراجعت کردند و هم در امینال خانوار خان هزاره که برب فرمان حکومت

و در این وقت ایامی از این
میر و والی حاکم تاش غرقان رسید و اطاعت و انقیاد والی را به دولت ایران معروض داشت و همچنان از کابل
مینه و اویات پشکوه عزیمت فرمان پذیری متوالی گشت و حاکم سلطنت فرستادگان اما لغت بیک والی قندهار و
خان که در تاش غرقان حکومت داشت بعلت خلعت متعمر ساخته و در خدمت مراجعت داد و در معصوم خان شکیب
آقای حواری که آستران فرزند دکن داشت برای حکومت خان الی یمن سپهر گسیلید و در آنجا حکومت یافت
دو هزار غر و در غله برات حمل دادند و همچنان حکم دادند و سوار شاهیون و دیرونی و تیرت خیدریه سربت علی مسافت کرده
از آنجا علوفه و از قندهار به سمت حمل دهند و از بهر لکه مردم شکرگاه را کتر حاجت بغلات و جو بات افتد و صد و دوازده
از ترکمانان که این شود و نمی خوانست تا بیکار کس از سپاهیان را از زهرات بیرون فرستد لاجرم میرزا محمد قوام الد
سند و سید مس فروم و حاجی خان و سید بابا فوج مجمران و افواج لشکر خراسان ملازم خدمت او داشت و قوام الد
از بهر بیرون شده تا زهرات رسید و از آنجا به سمت مشهد آمد و چنان نهاد که نیست و هلمت جادی الاخره و
شد که دو هزار سوار ترکمانان را با سوارانی در جنگ گذشت بجال شد و سید مس تاخته اند که سرانده خان و ابوالفتح خان فرستاده
هزار جری و سغلی خان سرک با عجم و سرکردهای سوار و در آنجا با دو عراوه توب جنبش کرده الیغار کنان راه برگزیدند
و دو ساعت قبل از غروب آفتاب در و غور خان شدند که پسر شمسک تا مشهد مسافت داشت و معلوم داشتند که ترکمانان
قبیله توری را بمعرض غارت آورده اند و میر و که سغلی خان را از آن برده اند و محمد رضا خان دانند یار خان جندی را چون
لشکر لایق حاضر نبوده با هفتاد و سوار از نابل ایشان را تا نزد محله سرکردگان آتش را در غور خان و تراق کرد
تا تو سنان بر رسید و صبحگاه با سرباز و توب و حرکت آمد و تا لشکر که برانند محمد رضا خان و اند یار خان که پیش تخته بودند
با اتفاق بهادر خان و فرامرز خان و محمد خان و باقر خان و لشکر که جای داشت پس بر لشکر با یکدیگر پیوسته در این وقت
دید و بان محمد رضا خان رسید و خبر آورد که ترکمانان در رودخانه چهار کسند فرو شده اند و برای عبور دادن
سیران و کوهستان با قتل مشغولند و با شاد و فرسنگ بر زیادت مسافت دارند چون از خبر تاجان و هر
تا جددانی بعید است و اینک وقت اسب تا قتل و سرباقتن بود ابوالفتح خان هر سنانک شد و غارت تا بمقترا
قدم زد سرکردگان اورا انکوشش و سزانش کردند و با کراه خاطر غمخیز شمسک و یکوش با خود و برین این هنگام ابوالفتح خان
یکباره روی بر تافت و گفت من با سخن شما نام دولت را پست نخواهم کرد و اینک با من افزون از دویست و پنجاه تن
سرباز نیست باین حد و قلیل چرا باد و هزار سوار ترکمانان کارزار کنم و حاجی را غرضه هلاک و دمار سازم این گفت و بان
تاخت حاجی سرانده خان سربسنگ با سرباز عجم و هزار جری و سواره خراسانی بجای ترکمانان برگزیدند و چون
لحقی را به پیسود دیده بانان ترکمان ایشان را دیدار کردند و آنجا عجم را آگهی دادند و مردم ترکمانان از رسیدن
لشکر سنانک شده بهر برانند و بان اسیر و کوهستان که از رود عبور کرده داشتند راه برگزیدند و سی تن اسیر و
هزار سرباز کوهستان که اینوی آب بود بکذاشتند و بکذاشتند و لشکر از آن چون تو سنان و سربازانی در غور نمود و در تاخت
ایشان تا قتل روانه شد و از آنجا مراجعت کردند و هم در امینال خانوار خان هزاره که برب فرمان حکومت

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ اوراق

داشت برادر خود را به نیابت حکومت در مرو و کجاست با چند تن از بزرگان آنجا رفته و بحضرت درویشخواه و آمد و در دریا
سال حاجتی از ترکمانان حرس تا ختن کرده و نمیشی بر سر قلعه آمده یک که از توابع کلا است برسد و چند تن سر باز که بکم
میرزا ابراهیمخان سربت حافظ قلعه بودند با جماعتی از مردم قلعه بجنب در آمدند چهار کس از سرکردگان ترکمان مقتول
و کتین اسیر شد تا چار ترکمانان طریق فرار گرفتند و دیگر باره اعداد کار کرده روز پنجم شهر جمادی الثانی پیاده و یکصد و پنجاه
سوار بر سر قلعه راه آمده و نزد بانهای فراخ شکم با خود آوردند تا به بسیاری آن پای بر فراز قلعه بنشیند هم درین کشت
پنجاه تن سرباز که کاهبان قلعه بودند با اتفاق مردم قلعه رزمی صعب دادند و رسیدن از آنجا عت ر مقتول و مجروح
ساخته ترکمانان را در یک کوت در یک بنود مقتولین بر نزد بانها چل داده طریق فرار سپردند و هفت تن از کشتکاران که بجای
برداشتن نیافتند صبحگاه مردم قلعه سر از تن باز کرده به مشهد مقدس فرستادند و اینخبر باز دادند
فرستادن میرا طور روس نشان امثال از برای لعید دولت و امیر نظام و صدر عظم و نظام الملک و وزیر دول خارجه
امیرا طور مالک روسیه خواست و تشدید اتحاد و ولایت قاعده تازه استوار کند پس و قطعه نشان عقاب که سنت اندر
نام دارد در مرصع بالاس شاهوار که در دولت روس اقل نشانهاست و خاص خانه آن سلطنت است از برای رختان تازه
سید سلطنت و روپنجرانغ و دو مان خلافت و لعید دولت ایران سلطان معین الدین میرزا و آن دیگر از پادشاهان
و لایقانیروی بازوی شیرازی و گوهر دیبیم جباری امیر محمد قاسمخان امیر نظام اختیار فرمود و همچنین نشان
که رسم عقاب سفید به دو سکه داشت و مرصع بالاس شاهوار بود خاص از برای جناب اشرف صدر اعظم انتخاب کرد
و دو یک نشان مرصع بالاس و سیمی بیست اما از مرتبه اول از بهر سیرا کما لطنی نظام الملک گرفته ساخت و هم نشانی
چین نام و نشان از برای میرزا سید خا و وزیر دول خارجه معین او و میرزا عباسخان منشی اول سفارت خارجه
و میرزا ملک خان مترجم خاصه دولت رانیز نشانی مشخص کرد و اینخبر به دست رسولی لایق تبلیغ کیل مملکت ایران
و فرستاده امیرا طور طی مسافت کرده در حضرت در اسکنان فدیة از سفارت روسیه در آمد و محل خوش را حسب
حکم امیرا طور به شارژ و فروت روسیه که مقیم در اسکنان فدیة بود سپرد و او کار داران دولت ایران را که می فرستاد
و از مینوی بوجب فرمان محمد علیخان نایب الشیخ آقا سی پاشی بدو تن غلام رکابی و ده تن فراش سفارت خانه
روسیه رفته شارژ و فرادیر سیاق نیادران بکشیکنانه آورده و لحنی آتایش کرده در حضرت بقیصل سده سلطانی افت
و حاضر شگاه شاه شاکت و نشانها را بر طبقی ازین بناده پیش داشت و شاه شاه ایران یک یک را انگوشتی در ظاهر
همه و جفا و امیرا طور مالک روسیه فراوان سخن کرد و انگاه شارژ و فرار حضرت انصراف داد و فرمان کرد که نشانها
خویشین بخداوند نشان تسلیم و او پس شارژ و فراتفاق وزیر دول خارجه و بیشیک آقا سی پاشی بحضرت و لعید دول
و نشان در ابدت خویش ازینکه مبارکش در آویخت و حال آسمان کون بر بست و از آنجا بهرگاه شاهزاده امیر نظام
در آمد و هم به دست خود آن نشان و حال را معلق به داشت انگاه سجدت صدر اعظم شاف و نشانها را در حضرت او
تسلیم کرد نشان و حال خود را در آویخت و دو یک نشانها را بخداوند آن نشان سپرد و هر یک از یک خویش در آویخت و هم
و خیال فرمان شد که حاجی علیخان حاجب الله و در اسکنان اشرفیات سفرای دول خارجه بنیاد شده و هر سفری که از
برسد تشریفات او را موافق عهد نامه برساند و هم در میان میرزا زان بستیونی و یوانخی در ظاهر زاده جناب اشرف صدر اعظم لقب

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۷۱۱
 با میرودان آمد و بتشریف این منصب سرافراز شد و در سر پرده عبدالعزیز در میلاق شیران بزرگان را انجمن کرد و
 شیطان بجبهه و هم درین حال این بنده نگارنده را که با بضاعت قلیل همه روزه مورد موهب جلیل و عظمت غریب علم بقبایان
 الملک مقهر ساخت و از مصدر خلاف منشور شد که چون در تفتیح محاسبات ممالک محروسه و تالیف کتاب تاریخ
 تقدیم خدمتی بزرگ کرد و کتاب بر این اعمام تصنیف کرد و بدان که قواعد شعرا که ششصد سال زنده و ده خاطره
 بود و در این دست شعری عجم را شعر غلط نموده و این زبان میرفت بقصه قدسیه و نیروی آقا استخوان نمود و اینکار را
 بر طریق استقامت بداشت و همچنان صدر را شکر که سند پارسای زبانان است و دولت قاجار بنظم کرد و تاریخ دولت
 قاجار را نیز نگار داد و اورا طبق بیان الملک فرمود و هم و از جای خانه شام نه خلعت کرد ویم با نجله این بنده با الملک
 کرد و بیت نظم و شعر در این دولت بنهاده ام سگر این کلمه منشور را نتوانم گذاشت زیرا که در میزان خاطر من بنده این
 کلمه منشور را نتوانم گذاشت زیرا که در میزان خاطر من بنده این کلمه از آن جلد بوزن ثقیل تر باشد و هم در این حال در آن
 بلوچان محمد شاه خان سیب نیروی رصانت قلوب سر بطغان برداشت و سر از خدمت بر تافت با آنان قلوبیت
 شش خشت عرض دوار بود و سی و دو ذرع ارتفاع داشت و ازین مقدار بیت ذرع ازین فیصل در خاک بر پنهان بود
 محمد شاه خان بپیش نهادن شاه خان بچنین قلعه استظهار جبهه بیفرمانی کردند و چون انجمن را بعلما محبینان سپید
 که این وقت حکومت مملکت کرمان داشت بردند اما معلی خان سربل فوج کرمان را با سپاه کرمان و حاجتی و کجای
 مامور سفر بلوچان نمود و چون دهانه نزدیک کردند محمد شاه خان و قلوب سبب محض گشت و لشکران در آمدند و شهاب
 او را احضار دادند و شب و روز بنگارن تو ب و تفنگ از پایی نشستند روز سه شنبه بیت و سیم شوال الحقی از دوا
 با تو ب باره کوب فرود آوردند و روز یکم بکام نوال آفتاب لشکران ل از جان بر گرفته بوشن دادند و قلعه را فرو
 گرفته و محمد شاه خان و مادر شاه خان را باموش دست گیر نموده دست بچون بستند و طریق راحت میشد
 لاجرم سپهبد از جانب کار داران دولت هر یک از لشکران را نواخت و نوازشی جدا گانه نموده و در این حال محمد خان
 میر محمد حسن خان سردار ایرانی بعد از وفات پدر منصب میر بکنجی یافت و پسر و کجایو یوسف خان بدر صبرستی از آنجا
 و بیکلوت نیز سرافراز شد و تمام اهل و عیشت او و دیگر فرزندان او هر یک از کار داران دولت بمواجبت و عظمت
 خرسند شدند و هم در این حال آقا محمد مجتهد بر وجه دار انحلاف آمد و رخصت با ریافته بدیدار پادشاه شافت و چون
 شاه شاه ایران در حکیم علمایین جدی بپیرامین فرمود و بکام مراجعت بر وجه دار و او را و عم او را و
 و پسر او را بتشریف جدا گانه شاد کلام ساخت و مبلغی در عطا فرستاد و همچنان بخواستاری او جماعت طلاب علوم دینی
 بر وجه دار هر یک بعطی میتم و وظیفه کرد تا در تحصیل علوم و روح دین آسوده خاطر زیستن کنند و هم در این حال در ارضی سده که
 از محال اصفهان است صاعقه از آسمان فرود شد و چون قریب ارض آمد به بخش شد و زمین در رفت جاعتی که از دوا
 نگران بودند پیش شده بمحض اجرام آن بر آمدند و زمین را کاویدن کردند از دوا پاره آن نشانی نیافتند و یکباره از آن
 دوا ذرع کاوش کردند و سیخ کرده بر آوردند و بنجد چهار من بوزن تبریز میزان بر آمد و نفاذ دار انحلاف
 و هم در این حال موسیوموره وزیر مختار و ایچی مخصوص دولت فرانسه بوزن مقم صفر بکفرت شاه شاه ایران ضربه جبهه
 دار الملک پارس را جانیت یافت و از آنجا بخدمت جناب اشرف صدر علم شافت و همچنان بظام الملک و وزیر

این کتاب در
 کتابخانه
 مجلس شورای
 ملی
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۰۰
 تاریخ ثبت
 ۱۳۰۰

کوفت شدن
 محمد شاه خان
 بلوچ

رو

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۷۱۲

مراجعت
بر مختار فرزند
پیاریس

از پادشاه محمدرضا قاجار

شاهزاده خضرالد و دو کاکه محمدرضا قاجار

دولت خارج را دیدار کرده و مراجع گفت و طریقی آذربایجان داشت بمفرده و ناصر معتمد و سایر بزرگان و صاحبان منصب نظام و در استیصال کرده میرزا صاحب قیام مقام اسبی با زین زرین و تاجامند و شمشیری که جیب خالص نیت کرده بودند با بعضی از اشیاء نفیسه نیز یک او به یه فرستاد و مقرب بود که بعد از مراجعت میسوموره نایب اول سفارت میسوموره پیشوا رز در دروازه اسخلافه اقامت کند و این هنگام که کبیرسل داشت اهل و عیال خود بجانب فرانسه فرستاد میسوموره سفر آذربایجان کرده بود و در آن اراضی دخترش مرصع افتاد دست نیافت که قتل از حرکت میسوموره حاضر در اسخلافه شد و لاجرم بعد از سفر او در مهندهم ربع الاول وارد و در اسخلافه شد و بر حسب فرمان محمد قلیخان وزیر موسی قن غلام رکابی و میرزا عبدلولو نایب دوم وزارت خارجه و میرزا عباسخان ششی اول وزارت و حسن تن و کزانه شاهی بزرگان در سفارت با و در اسب جنیت خاصه او را پذیرد شد و در جنگی قاتی در آوردند و در چرخه بست و یکم ربيع الاول محمد سلطان نایب ایشیک آقاسی باشی با و در تن سیاه و در تن فرانس و پنج تن شاطر با هم شدند و با از بازه بند پادشاه با زین و لکام رز از بھر سوار می بود و او را برداشته بکشیکی نه آمد و جماعتی از بزرگان سفارتخانه او را دریافتند آنگاه محمد ناصر خان ایشیک آقاسی باشی از بهر او رخصت بار بگرفت تا بمقتضی مد سلطنت شاف و مورد نواخت و نوازش شاهانه گشت و از آنجا طریقی خدمت صدر اعظم گرفت آنگاه نظام الملک وزیر دول خارج را دیدار کرد و ذکر مراجعت شارژد فرود دولت انگلیس از دروازه اسخلافه طهران به لندن

ازین شب شرح رفت که وزیر مختار انگلیس تحسینات نفسانی و تحریک عشیاطین امن کرداری ما بهنجارش داشت تا در پایان کار علم دولت انگلیس را فرود آورد و از مملکت ایران بیرون شد لکن متر استیونس قونول دولت انگلیس بجای او و در دروازه اسخلافه اقامت داشت و کار داران دولت ایران از مسکانت او هرگز نمی گاستند و در وقت که رویای دولت انگلیس از مملکت ایران با و با مراد و مودت را مد و دهمی خواستند متر استیونس از بازگشتگان ایران بملنی بوام بر دمت داشت و خواست دین خویش را کند آشت کوچ ده و هم باز بزرگان دولت انگلیس اتفاق کند که اگر من پوشیده از ایران سفر میگردم مرا زحمت میگرداند و اگر نه ما خود میباشند لاجرم حلیتی اندیشید و سختن از کار داران دولت خواستار شد که بمملکت فارس رقی کنند تا با لهند انگلیس را که در به شهر اقامت دارد کس او را تعرضی ز سبانه تابی اسب راه انگلیس میش دارد و این رقم بتد آنگاه جماعتی از مردم ایران را که در طلب حلیت دولت انگلیس میدانت ناموشان ایشان را جریه کرده و بمیسوموره پیشوا رز در دولت فرانسه فرستاد و علام داد که این مردم در حمایت دولت انگلیس اند و بعد از سفر کردن من رعایت ایشان بر دمت دولت فرانسه و در آن جریه نام شاهزاده فرهاد میرزا نیز رقم بود شاهزاده چون اصغای این سخن کرد و روز مهندهم ربع الثانی کلمه خدا نکار کرده خاتم بزرگو و شارژد فرود فرستاد که من پناهنده بهج دولتی شتم ملکه بکین از چاکران در نگاه شاه ایرانم که مرا حکم بکردن زون رسد کردن نهادم و چاره نمایی جویم و روی با دولت بیگانه نمی کنم لاجرم شارژد فر نام او را از میان آن هتای محو کرد و ازین قصه وزیر مختار انگلیس را آگهی فرستاد و همچنان میرزا با شتمان که شرح حالش ازین پیش رقم شد شارژد فرود دولت فرانسه را پیام داد که مرا حاجت بحایت دولت انگلیس نیست و خود بحضرت جناب اشرف صدر اعظم آمده از کردار خویش توب و انابت جست و عاصیدان او معفو گشت با کمال

شرح سلطت و جانشینری ناصرالدین شاه قاجار

متر استیونس در سلخ شهر صفه جاده خوش را دیگر کون ساخت و بصورت چاپاران برآمده با چند تن مردم خود با است
 طریق قرار بر گرفت و در جاپار خانما اسبهای خود را بدل گرفته بشهر کیلان در رفت و خواست تا از آنجا کشتی در آید
 رانده طریق مقصد سپارد از تفصیلاتی بخارج حاضر نمود و روزی در رشت رحل اقامت انداخت و همه کس او را شناختند
 و زحمتی نفرمود بلکه که از رشت او را هیچ ملاست و شاعت نخورند تا تر خدایت او سبک آمد مع القصد که در این صواب
 فرستادگان انگلیس بدو و اهلای قوتخانه کثوف و معروف افتاد و با پان هر دولت برایشان خرده گرفتند
 و خطای ایشان را بدنام نمیکارادند چنانکه در دولت بلجی شطری از کفر عمده دولت انگلیس و جسم رسته موافق آن دولت
 در روزنامه خود رستم کرده در باطن غیب جان آکنده برین شرح که مرقوم میشود
 شرح روزنامه دولت بلجی و بنسب بخش مردم ایران از سفرای انگلیس که در ماه اکتبر در شهر میوه مطابقی و صفر ۱۲۷۳ هجری
 تدارک پولتیک میان سفارت انگلیس و دولت ایران همچو بزرگ در ایران انداخته و مردم ایران بطبع هنگامه طلب باشند
 و روزگاری در از است که از مصالح ناگوار دولت انگلیس خجل و شرمگین اند و اینک چنان اند که از خواب بیدار شوند
 اگر چه قطع این مراد است و با انگلیس از موسیو سیر و دانسته اند گفتن بی آنکه حفظ حثت خویش کنند طریق مصالحت و مسالمت
 نخواهند پذیر و خلاصه اهل ملت ایران که مجتهدین ایشان مراعات سفرای دول خارجه را در امور مسلمانان حرام و مکروه دانند
 و اگر کار داران انگلیس در عقیدت خویش استوار شوند تا چار طریق کار را خواهند گرفت و اینچنین برای انگلیس صورت بدست
 و زیان کاریست زیرا که نصرت انگلیس در پنجک استگستن زیان کاریست از بد آنکه ایرانیان هر روز فرصت نمهند که
 این شکست را بفتح دهند و ستان جبر خواهند کرد و ما چنان دانسته ایم که چون لشکر انگلیس به بندر بوشهر نزدیک شود علم روس
 در استرا با و فرستاده خواهد بود و پیش از آنکه انگلیس آهنگشیراز کند و دهند بترکمان خواهد رفت کار داران انگلیس
 ندانند که چون لشکری بجانب ایران کوچ دهند ایرانیان در پرم خواهند شد و هر کار صعب که ایشان طلب کنند کردنی
 خواهند گذاشت زیرا که کار داران ایران پشت و روی اینکار را دیده اند و بجالس بزرگ شوری غث و شبن آن را
 سنجیده اند و مدت شش سال زحمت تند به سفرای انگلیس را بر خود حمل کرده اند و کین مردم انگلیس در دل ایران
 بزرگ شده است و شاه شاه ایران شرمگین و خجلین آمده است چنانکه جنین سلطت را از حکومت واهی و فرتر شمار دو
 غیرت او حلم او را چندان سبک ساخته که تاج سلطت را خراج بزرگین جستن نیجوید و اگر واجب اقتدیک نیمه ملکیت
 خود را می مضایقت به دول خارجه تفویض نمیکند و استمداد فرموده شر انگلیس را از خود سیکردند و هر که این پادشاه
 یکبار دیده باشد میدانند که جویست عیور و فخر دوست بارائی سبند و غری مستولی هزار بار زحمت میدان را از
 راحت ایران بهتر میجوید چنانکه بیرون شدن غیر انگلیس از دار اسلاف عیدی بزرگ شمرده و مردم ایران قضا
 کرده هر روز غیرت و حمیت خود را افزوده میدارند اگر چه بعد از غلظت ایران بود خواه انگلیس بود لکن از سوسول
 سفراء انگلیس چنان شد که اگر دیگر حمل زحمت ایشان میگردوزارت او ظلی بزرگ با و بیچیت اگر چه بد آن
 که کار مصالحت و مسالمت کند اما کتا لیف صعب انگلیس را گردن نخواهد گذاشت زیرا که در خاطر او جنگ از سلخ
 ستوده تر است از بد آنکه در انتحاش پولتیک استیلائی خود را در ملکیت استوار داند و اینک رقی و قوی
 امپراتور با پیشی تمام بدست کرده و بر خونی و کلی بدیده بصیرت بخوبیه مردی است بزرگ و عظیم خلق و با انجمن

جمله سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۸۲ تقسیم غزم ده سدهای سدیدش تا غریت شود و چون کلهای سخت و صعب پیش آید هنر او در امضای امور
 نیکتر می شود و با آنهمه رنج و تعب که لازم این مناصبات همیشه نیکو خوی و کشاده روی است همانا در شرق
 زمین او را بدلی توان جست چه اینگونه هزار خد بشناسی تراست لاسکت حبیب تر و دیر تر از خلق ایران
 اوست اگر بوند و خویشاوندش هر روز حصار نمایند او را و کلافه رها ی خویشش شخصه نموند اکی او از کار
 فرختن افزون میگشت و عادت تمام اهل اسپار او بیکوگون میبخت با بحدل بیکونه خوب که بر شمارش
 کار او نیکتر استوار کرد و در ممالک ایران است بقتال یافت مذکور شد که پیرمای افیر و دستمید خان با خجرا
 مرد لکری پروان تاخته اند و حدود سیستان را عرضه منب غارت ساخته اند حاکم قاین و پیرمای حاکم کرمان
 بدفع افغانان پروان شده اند و هنوز خبر مقاتلت ایشان بمانزیده و همچنان مذکور میشود که لشکر ایران
 شهر هرات را حصار داده و بعضی گویند هرات مطیع فرمان شده است و معلوم میشود که اگر سپاه ایران
 جنبش میکند و دستمید خان هرگز تر استخیر نمیداشت و دیگر اراضی خراسان را بداخت می انداخت

ذکر پناه آوردن و ملتی شدن امام مقصد بدولت ایران

ازین پیش هزیمت لشکر عرب در بندر عباس و فرار صید ثوینی از پناه ایران بترج رفت از پس آن مبارت
 و مناجرت صید سعید خان امام مقصد داشت که بر تافتن از دولت ایران تبرک جان شتافتن است لاجرم
 در خاطر نهاد که عقیدت خویش را در پیش شاه بستوار کند و در میان دول خارج بدین استظهار بند
 نام شود پس بخت عریضه از در فراغت بخار داده بایک رسته مر و آید منصوب و واسبهای تازی و تفنگ
 زر نشان بصحبت حاجی عبداللہ معتمد خود روانه درگاه شاه داشت و از بهر جناب اشرف صدر اعظم
 نیز صداکانه پیشکش ساز داده معید از ورود حاجی عبداللہ به ارا بخلافه و تقبیل شده سلطنت وادار حضرت
 صدارت بالطاف پادشاهی مقصود و مبارای آمد از انظراف حاجی محمد علی وزیر خود را که در نزد او بصداقت لجم
 مستحق بود روانه بو شهر داشت و کمون حمیر را با حاجی عبداللہ ملک التجار دولت ایران بر نکاشت و خوا
 شد که کار واران دولت حکومت بندر بو شهر را بد و تقوین و داند و او را امکانات حکام و عمال خوش گذارد
 و بر دست نهاد که در ازای این موهبت منال ذویان بندر عباس را د و چندان و سه چندان تسلیم کند
 و بر زیادت ازین پیشکش ایشان درگاه بحضرت دوا بخلافه فرستد حاجی عبداللہ صورت حال را بخار
 کرده روانه و بار شهر یار داشت جناب اشرف صدر اعظم که بحکم تدبیر این بقیه ساخته بود و مقاتلت با لشکر
 انگلیس نیز از پیش می نمود پذیرفتن مسؤل امام مقصد را بصلاح و صواب دانست و اجابت آرا از ملک الملوک بم
 اجازت گرفت لکن امضای این امر را با جرای هفده شرط معلق داشت بعد از اکی حاجی عبداللہ از کمون حمیر
 و ولی دولت از آنجا که شرایط هفده گانه در میان تعلق انداخت انجام این امر بدو از کشید و ریل و ریل
 بسیار مقرر و کشت در پایان کار چون صید سعید خان و رحل شرایط تجبشی داشت نخستین در تقدیم سفر بند
 عباس تاخیری انگذد و فرزند و برادر زادگان خود صید ثوینی و میرش صید سالم و صید محمد و صید
 عبد بن النالم را باد و مرکب بجای از مسقط میرود فرستاد و ایشان روز استخر رجب در بار بندر عباس

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

۷۱۵
تاریخ
سلطنت
ناصرالدین
شاه قاجار

لنگر در آب انکندند و یکماه و هفت روز از برای انجام امر و طی سخن اقامت جستند حاجی عبدالحمید شمر ایط
هفده کانه که کار داران دولت پر و انکندده بودند به پیشان فرستاد و صید ثوینی در پذیرین شرط هفده
که پایدانی وضعات کار داران فرانسه در امام مسقط بود و تقاضای در زید و وزیر دی اسضای این امر
رفت و کار نابابان کرده صید ثوینی بخیره قسم کج داد و چون در شریعت مسودت باز دید ایشان و خوب
بود حاجی عبدالحمید بخیره قسم سفر کرده و هم در اینجا از انجام این امر سخن رفت صید ثوینی گفت در پذیرین شرط
هفده هم دولت ایران را زانیانی باشد و نیز با انقضای بود اما زانیان دولت ایران آنست که همیشه مسقط و بند
عباس و دیگر ارضی سواحل بحر معشور ایند و لب بود و از مجالک ایران بشمار آمده و امر و زمنت خدا را که دو
ایران را قوی بکمال است چنانکه بمالک بیکانه دست تواند یافت چه واجب است که از دولت بیکانه ضامن
طلب کنند و بر مانی بر بعضی خویش اقامت فرمایند اما نقصان ما آنست که پذیرفتاری سشده ایطه شانزده که
و محل حکومت بندر عباس با نقل این شرایط از به آن است که کار داران دولت خارجه مار از اعمال دولت
ایران شمار کنند و ما بپشتوانی دولت ایران بکفایت دست کنیم اگر دولت بیکانه ضامن ما کند ما را آن بکفایت
چون سخن او با صدق و صواب قریب داشت حاجی عبدالحمید اجابت را بقدم قبول مطلق نمود و دیگر بار صید
سفر بندر عباس کرد و شرایط شانزده کانه را رقم زد و اتفاق صید محمد بن الم خاتم بر نهاد و صورت آن شرایط پیش بود
و که تفویض حکومت بندر عباس بصید سعید خان امام مسقط و قرار نامه او در امر حکومت

چون بر حسب امر و اجازت او یای دولت قاهره با هر ه خلد الله تعالی دوام شوکت و امر حکومت بندر عباس
و خبره قسم و هر روز ایسل و تازیان و شیل و نیاسب و بیابان و بندر خمیر را که بمکی ملک مختص دولت آنست
از قرار شرط و قیود شانزده کانه مقرر و مفصله بکار گذاران جناب جلالت و نبات پناه محبت و بخت و شوکت
انتباه شامت و ایالت و بسالت همراه صید سعید خان امام مسقط و عمان و اکندار و مفوض کردیم که از فرا
همین شروط و قیود مقرر و رفتار نموده و هیچ شرطی از شروط را محمل و متروک نکند و او لا آنکه حاکم بندر عباس
باید تابع ایند و ملت باشد و مثل سایر حکام فارس در اطاعت فرمانفرمای فارس باشد و نوشته خدمت او نمایی
دولت بپار دکه من بعد از بقعه دولت علیه ترا نم ثانیاً بمن ساله مبلغ شانزده هزار تومان از باب مالیات و شش
و معارف از دوا را بخلاف طهران یا دار العلم شیراز از قرار تفصیل در چهار قسط کار سازی نموده اگر کار گذاران
و یوان اعلیٰ سند خرج بکند و ازین مبلغ دوازده هزار تومان مالیات و یوان عملی خواهد بود و معادل دوازده
هزار تومان ششکیش جناب اشرف صدر اعظم خواهد کرد و هزار تومان فرمانفرمای فارس را برسم پیشان فاذا
داشت و هزار تومان هر یک هر علیخان شجاع الملک خواهد کرد و ثانیاً خدمتی که بنا کرده و در در قلع بندر عباس
میوزند بر نمایند و بعد ازین هم ابد اخذ حق را حاضر نکنند را بعبادت بیت سال حکومت اسخا با جناب امام مسقط
و مجاد و باشد بعد از انقضاء مدت بیت سال اسخا را معذور و آبا و جد دولت و اکندار نماید اگر در ثانی باز اولیای
دولت خواستند حکومت اسخا را با امام مسقط و اولاد او و اکندار نمایند باقتضای رافت فرمان و دستور
خواهند داد و الا با اختیار خواهند داشت که خود متصرف کرده حاکم و یک بیکانه خامس برقی و دولتی با چند نفر مستحق

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بیرق و یکفرد که هر چه همیشه در آنجا بوده رعایت شرایط احترام پرق دولت را منظور دارند که در هر ماه چای دولت
 بجهت آوردن روزنامه و سرکشی بیرق و عمل بیرق آنجا بیاید و در ایام اعیاد و روز مولد مسعود بندهاگان آن
 شد یاری رو خافه توب شادی و مبارکباد بلند آوازند و همچنین هر شب و صبح سلیک توب دارد نمایند
 ساد و سا حکام بندر عباس و رعایا و قاطبه ساکنین آنجا که در دست حاکم بندر عباس خواهند بود و درین
 خدمت به دولت کرده اند هیچ وجه در مقام ایذا و ذیت و بهانه جوی پاهانز ساند و کمال رعایت و سرپرستی
 از آنها بعمل پاورند و با بندر عباس بعضی شوای بندر عباس و جایانیکه در غرض فاقان جلد ایشان فغلی شاه
 برورد در دست داشته و حال نیز مرقوم است زیاده از آن بجای و یکدر غل و تصرف نکنند تا مناهر وقت
 فرمانفرمای فارس یا حکمران لارستان بر میل شکار و تفریح و خوشه نباشد آنجا بپزد حاکم بندر عباس مثل
 سایر حکام شرایط خدمتگذاری و استقبالی و لوازم احترام بعمل آورد تا ساعا اگر برای حکام فارس و کرمان
 بجهت مهمی لازم شود که قشون بعضی است که گنج و کرمان و بلوچستان بفرستند مثل سایر حکام و لامات و لوازم خدمت
 و رسانیدن سیورسات و عید و به رتبه و اینطور چیزها اهمال نخورده و خود داری نمایند تا شرا اگر فرمانفرمای
 فارس مقصوری در خدمتگذاری حاکم بندر عباس مشاهده نماید بعض اخبار بنجاب انام مسقط به و غل و غل
 فوراً او را غل کرده حاکم و یکچه که امام مسقط مصلحت بداند و در اطاعت حاکم فارس باشد بجای او بکار دها
 عشر هرگاه از رعایای لارستان و سب و سایر مملکت فارس یا از رعایای مملکت کرمان آنجا بمانند و آنجا و فرار
 کنند بعض اظهار و اعلام ضابطان محل ایشان را بموطن اصلی خود معا و دمت و ده ثانی عشر این شروط و قسرا
 با جناب امام مسقط سعید سعید خان می و حاضر و اولاد و امجاد او است اگر متغلبی مالک عمان و مسقط شود
 ابدیت را با او شروطنی و قرار میثت ثالث عشر ما دام که بندر عباس و جزیرتین مرقومین و شمیل و دیاب
 و سایر مستعقات آنها در دست کن جناب امام مسقط است احدی از مامورین دول ظر به را در آنجا راه
 نهند و مستعده شوند حفظ و حراست آنجا را که در دست اوست بجو او را با نظام هر مکان و محلی که مستعدا
 جهاز و بعله کشتی جنگی داشته باشد و لشکرگاه بر آن صادق آید که از خاک اولیای دولت مفض با و است
 صراحت مستعد شود که جمع حدود و مسنور اکنه مذنوره را از داخله و سب و غر با و اجنبی اعم از راه و نویسته
 و دشمنی باشد محفوظ بدارد و قنات من الاوقات بیچو چه کند از یک کشتی و بعله و جهاز و یکفرد محارب و
 با اسلحه یا بی اسلحه خواه عجم یا عرب یا از دول خارج از حدود اکنه مذنوره بخیانت یا دشمنی یا بهانه و یکفرد
 ایندولت و بجا مانیکه در دست بندر عباسی است بگذرد رابع عشر امام مسقط حق ندارد که بندر عباس و ولایت
 مذنوره را اگر چه شرایط مذنوره هم باشد بیکری اعم از دول خارج و غیره و اکنه مذنوره بگوید بموجب قرار داد
 بست خود آن باشد و یکفرد از کسان و منوبان او در بندر عباس و آن ولایت از جانب او دخل و تصرف کند یا
 و بشرایط مرقومه باید عمل نماید خامس عشر از قرار می که بر روتبه دولت علیه ایران بعض رسانند سا بقا شخص
 هندی و بی مستاجر که گاهی مسقط عالی از جانب خود مقیم عباسی نموده است و شخواه مال التجاره بدهد دولت علیه ایران
 که از بندر عباسی محل هندوستان و جای دیگر میشد عشر مسقط را در عباسی دریافت میکرد و جال انیکه در هیچ دولت

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

و ولایتی چنین سبب میست که تنخواهی که دارد دولتی نشود معذلک غشور آلوده را از آن تنخواه اخذ و دریافت نمایند چون این فقره بدعت و خلاف قاعده است لهذا باید امام سقط این فقره را موقوف و اردو تارفع این بدعت بعد از بالمره شده باشد و اجناس الی تجاره که از طرف بر و بخوار و عباسی شود آنهم بخوبی که شیخ سیف در حال حیات خود غشور سیکو فته گیرند و زیاده از سابق مطالبه غشور نمایند سادس عشر تنخواه تجاره محجوه در خزیره قشم باید بپند عباس آورده توسط عالیجا خیر اسحاق حاجی عبدالمحمد ملک التجاره بندر بوشهر بولکهای تجاره که ساکنین عباسی هستند تحویل داده بقض الواصل دریافت و در سال ۱۲۸۱ هجری قمری در این شهر من شهر شعبان اعظم سال یکصد و دویست و هفتاد و دو هجری مطابق سنه لوی طالع کرم بندر عباس نیز بدینگونه شرحی نکاشت

ذکر شرحی که حکام بندر عباس تبعیت و چاکری خویش بدولت ایران بجا می نمود

بنده درگاه آسمان جاهد سلطان فی سعید بن احمد خود را از بنده و چاکران و بستگان دولت ایران صابنا الله تعالی عنکم می دانم حکومت عباسی و خبریتن قشم و هرگز و شیل و میاب و بیابان و ایسین و تازیان که واکه اربابین بنده درگاه آسمان جاهد مملطانی شده است متعذرات که تنخواه قط دیوانی بندر عباس و سایر اموال تحقیق در قشم حجت قط بقط به تن قلیل کار سازی نمایم و اسناد خرج بجهت خود صادر کنم و در سرپرستی رعایا و آبادانی آنجا کمال اهتمام را عمل آورم و امریکه منافعی رای ادبیای دولت قاهره باشد بر آن اقدام نورزم و اگر خدا می خواهد سواد ترک اولی و خلاف حکمی از بنده درگاه صادر شود و جکشی با ادبیای دولت است با پنجه بفرمانند مختارند حرن فی قشم شهر شعبان اعظم سال یکصد و دویست و هفتاد و دو هجری مطابق لوی طالع خیریت تحویل مع القصد چون صید ثوبی و صید محمد این وثیقه را خاتم بر زدن و روزی چند گذشت جمعه یازدهم شهر رمضان قلع بندر عباس تسلیم حال امام سقط دادند و صید ثوبی در زبان مسری سبک گیریل سقط داشت و صید سعید خان امام سقط بر نشسته بیت پنجم شهر رمضان وارد بندر عباس شد و بجل شرایط شانزده گانه را خاتم بر نهاد و نگاشته حکام بندر عباس را بخط قبول رقم زد و اموال تجاره را که در خزیره قشم محجور بود به بندر عباس حمل داد و تقیم حاجی عبدالمحمد نمود تا بنجد و ندان مال متردد داشت و در قبول تمامت آن شرط شد و خاطر بود جز اینکه بر زبان داشت که آقا محمد شاه آن هنگام که حکومت بندر عباس را باید پریم صید سلطان بقصص داشت این دو خزیره را خوشین بست کرد و غریب بنی معین را ازین اراضی دفع داد و اگر این دو خزیره را بنام در وثیقه مسطورنا ختید و جزایر بحریر رقم کرد و دینیکو تر بود حاجی عبدالمحمد گفت بریزه قشم است و چهار فرسنگ طول اراضی دارد و صید و شصت قریه و قبضه در این اراضی آبادان است و پانزده هزار خانوار رعیت بکارت این کی تواند بود که کار و داران ایران قشم از آن بپوشند و ندیده انکارند با بجهت امام سقط تمامت آن شرایط را نداشت نهاد و عریضه از در اطاعت و ضراعت نگار داده با دوازده هزار تومان زر مسکو که از بدین بخش برزیادت اشیاء دیگر بصحت صید علی که از خیشا و ندان اوست واحد شاه و حاجی عبداللہ روانه در بار شهریار ایران نمود و خود در پنجم شوال طریق سقط گرفت و روز و روز و مسقط را از بهر خود حشمت عیدی نهاد و اهل علی عمان را از اهل طافه و شقاق شاهنشاه ایران اطلاع داد و هر که از بازار کمانان و سفار به کاران که اقامت بندر عباس داشتند و این هنگام توقف مسقط موقوف داشته بود بجا بندر عباس کوچ داد تا خانه های خود را عمارت کنند و شغل

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۷۱۸ باشند و از آنوی فرستادگان او با اتفاق حاجی محمد علی دهم سوال از طریق پوشر راه شیراز میشدند با محمد بعد از توقف پوشر و طی مسافت ششم ربیع الاول در شیراز شدند و در خانه مهد علیخان شجاع الملک فرود آمدند و شجاع الملک رسم صیانت و مهمان نوازی سپاری بر دو بختان شاهزاده طلماب میرزای مؤید الدوله ایشان را حاضر ساخت و نواخت و نوازش فرمود و هر یک را جداگانه خلعت کرد و و نیز ایشان از قبل امام مقصد در خدمت مؤید الدوله بعضی از اشیاء نفیسه پیش داشتند و عبدالباقی میرزا و ابوالقاسم میرزا و شجاع الملک را جداگانه از معانی به اوند و از آنجا راه دارالخلافه برگرفتند بعد از رسیدن بطهران بیست و نهمین سده سلطنت عریضه و بخشش امام مقصد با و از ده هزار تومان زر مسکوک از پیشگاه شاهشاه بگذرانیدند و عقیدت او را در اطاعت و چاکری باز نمودند و تقدیم خدمت جناب اشرف صدر اعظم را نیز بر ذمت بنامند و شاهشاه ایران بصلاح و صواب بدید صدر اعظم شورش حکومت و خلعت و نشان مرصع بجوهر و مصور تمثال شاهشاه او را تشریف کرد و حاجی عبداللہ فتاد امام مقصد حل مشور و خلعت کرد و راه مقصد برگرفت اما از آنوی در شهر جادی الاخره صید سعیدخان خست بجهان دیگر برد و صید ثوینی بعد از پذیر محاسن سوکاری بکثرت و حاکم بند عباس و والی میناب که در بندر حکم اقامت داشت نیز در مسجد قلعه و لندیز سوک او بداشتند و امام مقصد را فرزند آن بود و ضیاع و عقار و قرائن او یعنی در مقصد و نیی در زنجبار بود و آنده و خفته مقصد را صید ثوینی که فرزند ارشد و مکرر اشد بود تحت تصرف میداشت و آنده و خفته زنجبار را برادر کتیش صید ماجد حرات میکرد و میان برادران صفاء و صفوتی لاق نبود ازین روی صید محمد خان برادر زاده امام مقصد سفر زنجبار کرد تا همان ایشان را از آرایش که ورت صفائی دارد و امام مقصد را پسری دیگر ترکی نام است که او نیز جلادتی بسزا دارد با بجهان و ن بعرض کار داران دولت رسیده صید سعید خان امام مقصد به رو جهان کرد و صید ثوینی بجای او حکومت مقصد یافت فرمان رفت تا آن نشان و خلعت به و برد و در ماتم پذیر تغیر و تسلیم گشت و نظم بند عباس و دیگر اراضی را که بحکومت امام مقصد مقرر بود با صید ثوینی مفوض داشتند و امر حکومت او را محکم و مبرم نمودند اما روزی چند بر نیاید که برادر کتیش ترکی آهنگ مخالف بنواخت و اراضی شناس را که در تحت فرمان عامل صید ثوینی بود مشورت و قصد تخریر محال لوا نمود چون پنجر بصید ثوینی بردند لشکری بیاراست تا دفع برادر کنند و ترکی نیز اعداد کبار کرد چون هر دو لشکر بیرون شدند مردم ثوینی با او کفشد اگر راستی خواهی از مبارزت ما سودی نیست نخواهی کرد زیرا که ما تو را بر سر نخوابیم کینه چا و فرزند امام مقصد است و در شریعت ما بر دبا و فرزند آن امام مقصد حرام باشد لاجرم از پانچیمت و شناس ترکی باز

ذکر مقامه جعفر قلیخان ایلیخانسنه بترکمان آخال

ازین شش شرح حکومت جعفر قلیخان ایلیانی در استرآباد و بزبجد و نظم آن اراضی بدست او مرقوم افتاد ازینکه بسیار ترس از اسپهان ایران را بر ما ساخت و بیشتر از قبایل ترکمانان را ایران فرمان داشت از قبایل که جانی که ساکن قزلباط و آخال بودند خاصه آنان که تحت حکومت آقا محمد سردار میر سیتند او را و قبیله کذا شدند و اسپر و غنیمتی که سال سابق از سبلقان برده بودند مستردنا خشد ایلیانی دفع ایشان را بر ذمت نهاد و از استرآباد و کوهکمان و میوت لشکری بساز کرد و سواره نظام و فوج فذر سک را نیز تجبیر داد و آنجا با اتفاق شاهزاده جان میرزا

شرح سلطنت و جانیخیری ناصرالدین قاجار

۱۹
 سربت فوج عرب و محرم استرآباد و خیرپرون زرد و آذر علی دانغ غمان کشید و لشکر شاه لوئیر رسید از آنجا که
 بعد از عید نوروز آهنگ راه کرد و پیادگان را با احمال و اطفال بجای گذاشت و از ابطال رجال سه هزار کس
 سوارگزیده ساخت و ایلیار کمان در یک شب از نوزی و پنجشنبه سافت را در هم نوشته چاشمکاهی در میان
 آق محمد سردار و قبایلی که در جوار او بودند برآمد و با کاه تنغ در آنجا مت بناده از خون مردان جنگ زمین را
 رنگ ساخت آنکه زنان و کودکان و اموال اطفال ایشان را بهشت غارت بر گرفته سازد حاجت گرد و چون بنگاه
 بازگشت لشکر از رحمت ایلیار گرفته بودند و حمل غنایم و راندن کاه و کوسفند نیز ضعیف می نمود و اسیران که همه زنان
 و طفلان و پیادگان بودند با سرعت طی سافت نمی توانستند لشکران نیز از بطعی اسیران گزیده بودند از نوزی از نهر کمان
 که در اراضی ایکه خانه و ششیمین آیتند مجالی بدست نشد و سه هزار مرد و زن و آرموده بر اسبهای تیز گشت برشته تا غنیمت گرد
 و ناکاه از پیش روی ایلیانی رزم در انداختند ایلیانی حکم داد و لشکر همه رده رات کرد و از چار سوی اسیران غنایم
 برهزد و در گرم کمان قطع طریق نموده تا به امن جلی رسید و سیتقانی گرفت آنکه لشکر همه کرده و از فرار کرده اند
 حیل بنیان کن سر شیب شد و در خطه خنجر ترکانان را بهریت داد و دو فرسنگ از دنبال ایشان تباخت و پیادگان
 کس را بنگاه انداخت پس باز شد و آن شب را در همان سیتقانی و تراق کرد و تا لشکر لغتی بیا سوزند و صبحگاه راه برد
 تا چند برانند و بانه و غرق خویش پیوسته شدند و از آنجا به نجر کوخ داد و روزی چند بود و یکبار که مشوف قادی
 که جافت که آخال از عشق آباد و قزلباط ده هزار کس انجمن شده و چمن قرق لشکرگاه کرده اند تا بحیفز این زبان تقریر
 راز که در سرحد مملکت است ترگنده برند ایلیانی از پی چاره دید بانی چند و در طرق و شوارع بکاشت تا نظاره باشند و آن
 حرکت و سکون دشمن خبر باز دهند و روزی چند در ارض مانده و از آنجا برآید و برج و باره قلعه را در اسرار
 که در ترکانان چون این به هستند از آهنگ خویش باز نشسته اند ایلیانی چون از پیکار خاطر آسوده کرد و تقسیم غنم داد
 مردم بخوار که در دو فرسنگی ایکه ششیمین در ندر تنبیهی فرماید چه ایشان در میان دو کوه سکون گرفته اند که هر طرف
 شمال راه عبور بر ایشان بسته است و هزار سوار نامه را با جاعتی از پیادگان جنگی در آنجا خانه کرده اند و همواره ترکانان
 که را در غارات حدود ایران راه نموده باند اینوقت چنان افتاد که میان اهل نجر اختلاف کلمه بادید بعضی از
 اتفاق مردم ایکه سر برافشند و ایلیانی را تصرف بخور دعوت کردند جاعتی چون این به هستند ترکانان را برای دفع ایلیانی
 طلب نمودند چون راه با ایکه نزدیک بود سخت و دویست تن تفکیکی ترکانان بخور آمده در قلعه جای کرد و چند ترکان
 ایلیانی را ماخوذ داشت و از مینوی ایلیانی بخیر از ترکانان با عدی قلیل بر سر بخور آمده و از رسیدن ترکانان کسی یافت
 اگر چه حساب رزم ایشان را بخوفه بود هم عار داشت که مراجعت نماید پس با همان گروه اندک اعداد کار کرد و سبکی
 سخت پرداخت و راه آمدن از قلعه کیان سدد داشت و یخچان نوز بکشان و تفنگ کار جنگ کرد مردم بخور
 چون خویش را محصور دیدند کس با یک فرستاده استمداد کردند و زمانی در از بر نیامه که گروهی سواره و پیاده از آن
 رسید و بیوفانی پیادگان بقلعه در فرستد و سواران بر فراز قتل و جل صعود دادند و ایلیانی را با گروه او در میان
 دو کوه بکجا که فرستاده از فرار کرده چون باران بهار کلوله باریدند و از میان قتل پیادگان مدست شد و بیرون آمدند
 و از آنجا که فرستاده از حمله کرده در میان کوه از نهر زرد و آذر علی و تفرقه نهر زرد

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

و مرد و مرکب سنجاک و خون سر شد یکنوازد و یک کار بمقتات رفت روز سیم نیز لشکری انبوه از آنکه برسید و راه آب
بر لشکر ایلمانی ببت و نیزان حرب را افروخته کرد با اینهمه ایلمانی دل دیکو کون ساخت و مردم خود را و بجهه کرد
یعنی را لازم خدمت جانشوز میرزا نمود و محمد خان چکنی و مرتضی قلیخان سرسنگ و محمد رحیم خان و محمد قلیخان و شیر محمد خان
حکم داد تا هر یک در سنگری جای کردند و خود نیز دیکو را با سباجا غلی خان برداشته راه بر سواران بگفت و جنگ بگفت
و چند آن طریق مصابرت سپرد که ترکمانان هزیمت شدند و از دنبال ایشان چهار فرسنگ برفت و بسیار کس بجست
و از آنندی جانشوز میرزا با نژاد محاربت را با قلعه کیان کرم داشت و لشکر پیاده ایشان را شکسته از سکنه بمیان
فرار داد و سواران را هزیمت کرد و مسافتی بعید از قفای ایشان در نوشت و پانصد سراسب و اسیر گرفت در
اینوقت چون سرب و بار و وسیایمیان اندک شد و فتح قلعه بی توپ باره کرد به صعب می نمود جعفر قلیخان ایلمانی
سودی در اقامت نداشت و طریق مراجعت گرفته تا استرآباد و کوچ بر کوچ طی مسافت کرد و صورت حال را به
درگاه شاه داشت و شمیری که قبضه آن بالماس مرصع بود تشریف یافت و از پس آن در اراضی ترکمانان
لبه آواره گشت چنانکه ده هزار خانوار که کلان در حقوق نشین داشتند با هزار خانوار اسیر قزلباش احوال و شل
خویش را جل داده با زن و بچه طی طریق نموده در قاری قلعه ساکن شدند و پناه از دولت ایران جستند ایلمانی
چون این بدانست محمد رحیم خان و یوزباشی قلیخان را نیز دیکو ایشان فرستاد که آنجماعت را کوچ داده
بکابلپوش آورد و نشین فرماید تا مباد از دشمنان زیانی نبیند گفتند با بقال ملک الملوک عجم و پشوتان
دولت ایران حرات خویش را توانیم کرد و پانصد تن اسیران ایران را آزاد کرده تسلیم محمد رحیم خان دادند
و یکصد و چهل تن از بزرگان ایشان نیز دیکو ایلمانی آمده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند آن هنگام که میان
ایران و انگلیس کار بمقتات رفت چنانکه مرقوم می افتد شش هزار تن سوار ترکمان و بیوت نزد ایلمانی آمده و
خواستار شدند که اگر کار داران دولت اجازه یافته بمبارزت لشکر انگلیس طریق بندر بوشهر سپردند و ایلمانی
صورت حال را عرض کرده بحضرت دار اسخلافه فرستاد شاهنشاه تا جدار فرمود که ما را در مبارزت با انگلیس
لشکر دولتی کافی تواند بود و واجب نباشد که مردم ترکمان یا کاکه همالک ایران را که در جبهه لشکر بار شده طلب
کنیم و تعب انگیزیم بکنیم آنست که ترکمانان در مراتع خویش آبایش و آرمش روز بزند تا اگر حاجت افتد
حاضر کنیم چنانکه با شرف صد اعظم معروض است که هیچیک از سلاطین ایران را این کمانان فرمان پذیر نبوده اند خدا
نادر پادشاه افشار آنست نیافت که بر کوهی از اینجا غلبه کند و محمد حسن شاه قاجار را ما خود دارد و امر وزیر
سخت و فضل خداوند ترکمانان است و ترکمانان حدود ایران تقدیم ضراعت کنند و طریق اطاعت سپردند اگر امر و پادشاه
یکبار ایشان را از تقصیل حضرت دفع و بموجب اندوه و ضحوت آید بهتر آنست که شاخخان ایشان را رخصت
قرب درگاه رود تا با لطف شاهنشاه دانه باشد پس بمصوابید صدر اعظم فرمان فت تا ایلمانی و هزار تن
ترکمانان را که زید مسافه بزرگان استرآباد راه دار اسخلافه پیش داشت و روز یازدهم شهر رجب که بشهر طهران
در سیاه رجب فرمان حسن میرزای امیرآچرخ و جانشوز میرزا و میرزا زین العابدین ملک الکتاب با جماعتی از علایان
رکابی اورا پذیره شدند و بعد از ورود از خدمت جناب اشرف صد اعظم و تقصیل آستان ملک الملوک عجم فرود آمدند

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

و چون میان دولت ایران و انگلیس خاتمت امر بمالست افتاد چنانکه مذکور میشود کارداران دولت ترکمانان را
تخلیغ کرانها و کرایم بذلی و عطا فواخت و نوازش فرموده رخصت مراجعت دادند و پس از ایامی چند ایلمانی نیز
اجازت یافتند و در عشر آخر دینچه طریق استرا با بد برگرفت تا آن مملکت را بنظم کند و مال دیوانی را ارتفاع دهد

صورت دستخط شهباز بنجاب اشرف صدر اعظم

چون بهانه جوئی و درشت جوئی سفرای انگلیس کار به اسباب بر دو که ما بین دو ولایت را بمیونتی انداخت و اعداد محبت
و مقاتلت قریب افتاد و جانشین اشرف صدر اعظم اگر چه در محل و عقد امور و ضبط و محقق مدخل مملکتی قوتی بحال داشت
لکن چون کارها بزرگ میشد و عوارض عظمی شست. و وقت آمد که از بذل ده که در تومان زر مسکوک پیر سر نایب کرد و
برزگماه تا ختن صدره از سپاه سواره و پیاده بنایند میشد و بیک سامحت و ممالطت سردارهای بزرگ را
باید از پای در انداخت و بیک نیکو خدمتی سر بر از اسرار ساخت با بحد عریضه بحضرت شهباز تا جدار انفاذ داشت
و همانا کنایه از کمون خاطر بر بکاشت لاجرم ملک الملوک تخم در باغ صدر اعظم با ملک و بنان خویش صفحه را بخار داد
و به فرستاد و بن شرح که مسطور میشود جانشین اشرف صدر اعظم عریضه شامو خط افتاد هزار آفرین بر شاه و بزرگی شاه
از امشب که شب شبانه دوم ربع الاول است شمار که صدر اعظم من بستی و کلیل مطلق بلا عزل نمودم که در مملکت ایران
هر چه بخواهید بگوئید و بکنید تا آنجا که اگر پیر من محفل امر سلطنت باشد سیاست میشود و آنکس که تقدیر خدمت کند
مورد التفات گردد و در هر حال قبول و اختیار باشد چه که شمارا خبر خواه و غیرت کش دین و دولت و شهر
و مایه حاضرم و تاهمه جانشینا ده ایم و از غیرت خود دست باز نمیداریم اکنون که شامت سخت باش و کار گران
همانان دستخط از وی که از فیت شامو مختار کل میباشد و این دستخط را بر همه قرات کنند تا همه کس با خبر باشند

ذکر آغاز مقامه و مجاور لشکر انگلیس در بندر ابوشهر با سپاه ایران

روز یازدهم ربع الاول جوش صاحب که از قبل کارداران دولت انگلیس بشرط بالیوزی و بندر ابوشهر افتاد
داشت خطی میرزا حسنعلی خان دریاسپای فرستاد که مرا ازین ملک بیرون شدن فرموده اند اگر اجازت خدای
بعضی از آلات و اثاث ایت که حمل و نقل آن صعب است نزدیک شما بود بعت خواهم گذاشت دریاسپای
اورا پذیرفتار گشت و مقرر داشت که اموال او را دو جریه رقوم کند و خط و غاتم بر بند و بیکدیگر بپایند و از
جانب دیگر بشانخ خلیج فارس آگهی فرستاد که خبرال فار شراب که که صاحب شان آذربایجان میباشد کمون خاطر
فرمانفرمای هند و تستان را کمثوف میدارد که بر حسب حکم ملکه معظمه دولت انگلیس کوثر خبرال در مشورت خانه
امارت هندوستان حکم فرمود که با دولت ایران رایات گیر و دارا سر غنچه شاد و روز بیستم ربع الاول جوش
صاحب از بندر و دایع برای میرزا حسنعلی خان آمده او را و محمد بیجان سر بیک و میرزا رضا و میرزا محمود خان
و دایع گفت و اموال خود را در رواقی بناده خاتم برزد و علم دولت انگلیس را فرود آورده از بندر شهر دشت
روز پنجشنبه پست و یکم ربع الاول جاعت انگلیس سه فروند کشتی بخار بندر عباس رانده و از اسباب بحال جوهره
و به شهر راه برگرفته و سیل ربع الاول هفت فروند کشتی انگلیس در کنار بندر به بندر آمد و چهارم ربع شعبان
سی فروند کشتی دیگر از ابوشهر حاضر گشت و نیز امانی انگلیس در آورند کشتی و انداد کار مشغول بودند و فرستادند

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ الموارخ

۲۲

ایشان در صبر و غلبه و به استیلا کاد و کوفت و شتر و غلات روز میگرداشتند چنانکه از بهر جنگ ساخته شده
 و ایشان را روز و رتبه و هزار و دویست و هفتاد تن توپچی و سربازان و سه هزار و چهارصد تن سربازان
 و سه هزار و هفتصد و پنجاه تن چوبک بود و هشت فروز کشتی دولتی و سی و هفت فروز کشتی با دوی و دویست
 بجای داشتند و هزار و یکصد و پنجاه سرب و چهارصد و پنجاه سرب و با ایشان بود و در وقت خانکه مذکور
 کار داران ایران هرگز در خاطر نگذاشتند که با انجلس بر دانه و از نیروی لشکری نامبر در بخت بود شهر گشته
 و از قضا محمد علیخان سرتب فوج و اخی پسر فضلعلی خان امیر توپان که با فتیله سربازی در شهر بود و بعضی
 و پنجم ریح الثانی از سربازی فانی جهان بود و دینی شتافت و او را در بیرون بندر شهر بستیانی با چهار عراده
 بود و بعد از فوت او سرباز او بی قسم نگذاشته و میباید سربازان فعلی خان دریا پسکی حکم داد تا توب و سربازان
 شهر در آورند و وجه او را در مسجد باشد و بجای سپردند و چون لشکر دشمن در برابر بود و هیچکس سوگاری از بهر او
 و رستم خان برادرش را بمیان فوج آوردند و محمد یحییان سربشک فوج بنا و ندی که او را نیز فوجی نام بود و در شهر خا
 و سربازان و در قراولخانه های شهر و برخی در برج و باره و قلع سکون داشتند مع القصد دریا پسکی و محمد یحییان سربشک
 چون از جماعت انجلس استقامت را یکجای جنگ کردند صورت حال را بخار داده نزد شاهزاده طهاسب میرزای موبد الله
 و ستادند که اینک لشکر انجلس ساخته جنگ است و ما را نه از کار داران دولت رخصت مبارزت رفته و نه لشکری
 در خراج جنگ حاضر شده موبد الله و در از نقص عهد دولت انجلس شگفت آمد و ناچار با عدا کار پرداخت محمد یحییان
 ایالتی قضائی را با لطفعلی خان سرتب و چند عراده توب با مامور سفر و شتی فرمود تا وقت حاجت از بهر شهر
 را پشتوانی باشد و روز ششم ریح الثانی محمد علیخان شجاع الملک از شیراز خیزد و زود آهنگ به شهر اهتیم غم
 چه اینوقت کمون خاطر کار پر داران انجلس در حرم طریق مراد و تشید مبانی معاذت کشف افتاد و در فوج
 و فوج چهارم و یک نیمه فوج مشیر از می و صد تن غلام رکابی و چهار عراده توب و یک عراده خمپاره ملازم خدمت
 شجاع الملک بود و در خاطر داشت که حسین خان و دیگر فواین دشتی را که از طریق خدمت گشته اند و در نیم
 و یو دنی تقاعدی سیورزند کفری سبزه کند و همچنان که کار داران انجلس را کار مجا و لته جدا است دفع و
 و نیز موبد الله و روز یازدهم ریح الثانی خطی بدریا پسکی فرستاد که با سربان لشکر انجلس ابلاغ کن که دولتهای
 هرگز بر قانون نبود که بموجبی نقض عهد کنند و از شرایط چندین عهدنامه چشم پوشند و بعد از نقض عهد نقض
 آهنگ جنگ کنند این روش ترکمانان است که ناگاه بتیرند و بی آنکه خبر کنند با دوست و دشمن در آویزند
 همچنان این اندیشه سودمند نیفتد اینک شجاع الملک در میرسد و از قشای او لشکرهای ایران روز تار و زدن
 سربازی کوچ خواهند داد اما از آن سوی مردم انجلس فرصت از دست نگذاشتند و است که صاحب و دیگر امیران
 سربازی که سردار سپاه بری و بجای انجلس بودند خطی بدریا پسکی فرستادند که خلاصه آن بدین شرح است
 کشتیهای جنگی و توپهای دولت انگریز در کنار شهر حاضر است و در وقت بارزی است که این شهر را چون
 بسا و بهیم اخذ و تار و تاجا هملت نهادیم از بهر زنان و اطفال و آنان که حمل سلاح جنگ نخواهند کرد و تا خود را یک
 بسوی کشند و بیلاست باشند و اگر مردم این شهر دریا پسکی از هر ضراعت سرزن شوند و ما را اطاعت کنند و بیلاست باشند

سیدین
 مکتوب سرداران
 انجلس میرزا حسنعلی
 دریا پسکی

شرح سیاحت جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و نشان طاعت ایشان است که چون آهنگ قلعه کنیم علم ایران را که در برابر برج نصب کرده اند فرو آورند و چون متقاعد شوند که دارما ایشان برسیکونه خواهد بود تخت آنکه ما را با اموال میخسپس کاری میت کن و تجا به و قلات حبیه و خزاین هر چه خاصه دولت ایران است دریا یکی جیه کندی و با ما بسیار و اما خود داریم دوم آنکه بفرمان کاروان ایران درین لبه اقامت دارند بانه و آغز و قطل و شیور با جارت ما از شهر پرون و غایت و آلات حبیه را در پرون شهر با ما خواهند سپرد و سرگردگان نیز شمشیر خود را بایشان ایضا و نیز یک خوابند که است آنجا و خدمت یافته براه خویش خواهند رفت و می دانست که ما را با دولت ایران بطریق مقاومت و مباراست و در مردم خصوصیت میت و هر که در تحت حکومت انجلیس است از جان و مال همی دارد و دریا پسکی که که خدمت جنگ بود نیز لشکر جنگی ته پر خویش را بیاورد که در روز نهم بر بیع الثانی محمدیجان سرسنگ را در قلعه بهمنی داشت و با قرقان که از او کلی برای حفظ حدود به بهمنی تاخته بود پیام کرد که چون در بو شهر لشکری در خور جنگ حاضر میت صواب است که با توب و تفکک خویش بجانب ما کوچ دهی و اول شب دهم بر بیع الثانی با قرقان با اتفاق محمدیجان با دو توب و چهار صد تن تفکیکی که طایف خدمت داشت روانه بو شهر شد و در کنار آن لبه بر سر چاه آب فرو شده و مدتی بشهر بو شهر در رفت و پس از ساعتی کس با قرقان فرستاد که دیگر باره باید بطرف بهمنی تاخت کنی و قتل و غنایم حافظ باشی و تو بهای با قرقان را گرفته در شهر از برج خلعت پوشان جای داد و با قرقان برادر زاده خود را نیز یک دریا پسکی فرستاد که چون ما را بو شهر راه نمیکند اشتی از چه طلب کردی و از کار باز داشتی چه ایش من تو انم و برابر دتمن و سکن پر و داخته کم دریا پسکی گفت صلاح وقت چنین افتاد هم اکنون میتوانی مراجعت بیا که با قرقان ما چار را بهمنی مش داشت و هنگام سپیده دم وارد بهمنی شد اما از آن سوی لشکر انجلیس روز دوشنبه نهم بر بیع الثانی در حلیه و فرسخی بندر بو شهر از مرکب بجوید پلای شدند و سی عراده توب چهار پوند و پنج پوند و شش پوند و نه پوند بجای آوردند و هشت فوج سرباز هندی و سندی و بلوچ و عرب و انگریز از بجز پرون شد و در اول حمد صد تن تفکیکی که در حلیه بودند بشکستند و بباران کلر توب ایشان را از میت کردند و روز سه شنبه را نیز در آنجا و تراق نموده روز چهارشنبه با شش فوج سرباز و هزار سوار و سی عراده توب بجانب قلعه بهمنی که کجف سکنی بو شهر است برپا شدند و وقت سربازان آفتاب بخار قلع آمدند و این همان روز بود که هنگام سپیده دم با قرقان از بو شهر رسید و هنوز از پنج راه نیاسوده بود که جنگ پیوسته گشت و با قرقان احمد خان میرش و شیخ حسین چاه کوتاهی با چهار صد تن بقلعت مدد گشت و مدد بخوان نشدند و چون شیران جنگی آهنگ زدند از دور و یک کلر توب و تفکک را بدست و کشتیمای بزرگ انجلیس از دریا عبور کرده در برابر قلع بهمنی ایستاده شد و تو بهای شصت و شش پوند سوی قلعه کشاده گشت و بجلد از بجز و بر جنگ در انداختند با قرقان در دم او استوار بایستادند و از هنگام سربازان آفتاب نایم روز نیزان حرب مشغل بود و زمین جنگ چنان تنگ افتاد که ایرانیان با شمشیر بر روی انگریزان درآمدند و محلی با تیغ بکندز اسیدند سواران انجلیس از چار سوی ایشان درآمدند و قار و دمای ایشان میان لشکر می پرکندند تا ایشان را از کار جنگ بمان شغول کنند با اینه فتوری در ثبات ایشان راه نبرد و هفصد و چهل تن از لشکر انجلیس را آنجا که در آن کجند و پنج عراده توب با خود داشتند و بر زیادت ازین پنجاه تن از مردم مهندس و م

۷۲۳

سید کرب
سروران ای
میرزا حسن خان
دریا پس

جلد سیم ماریخ قاجاریه از مجلدات ماریخ السوایح

۷۲۴ و سردار تپاه شد و مردم جرات یافتند نیز بسیار داشتند مردم انگلیس در این وقت از دریای عمان تو بهار کاش ده دانه
 و درین قیام مردم جافعی را بجا که نمکند هفتاد و دو تن از غنایه و از آن با قرقان و شصت کس از سپاه و مقتول
 احمد خان پسرش نیز جان بر سر انگار کرد و دیگر مردم همزیمت شدند و طریق تنگستان پیش داشتند با قرقان با
 شاف و شیخ حسین بوشه آمد و لشکر انجیر قلعه بهمنی را فرو گرفت و روز چهارشنبه شب پنجشنبه را در بهمنی اقامت
 و سردار لشکر دریاسپکی را پیام کرد که طریق انقیاد بسیار یا ساخته جنگ باشد دریاسپکی اعلام داد که مرا از کار واران
 دولت ایران اجازت جنگ نیست باز اهلالت بگذارد تا شیخ اهلالت برسد و تقدیم جنگ کند و اگر صلح او تواند کرد
 سردار انگلیس این بخان را وقتی که داشت و صبحگاه طریق و شهر داشت از آن طرف حسن خان برازجانی و محمد خان باجی
 خود نیز یک ازینوی شهر برج غلظت و شان جای و بخت و چندی تو بکی نزد فرار جرج بگراست و دو ماهه سرداران انگلیز
 باش فوج سبزو و هزار سوار و پیاده عراده تو ب برسدند و از گرد راه برج غلظت و نشان ظاهر نمکند و از جانب خود
 تو بکی را که در فرار جرج بود با کلک تو ب پست کردند باستانان برج دانستند که با ایشان رزم نتوانند داد تو بهار از جرج
 خبر آورد و به بجانب شد و شهر فساد کرد و دزد و لشکر انگلیس از دنبال ایشان تا ختن نمودند و از باغ سکری به برانجا
 بستند و از دریا نیز کلک تو بسیار پدید آمد بعضی از مردم برازجان خود را به بریا نمکند و جماعتی با حسن خان محمد خان و محمد
 رضا بیک زیارتی بر دوازده و شهر رسیدند و بر باز قزاقه داعی که بی سرب و سر بکند بودند چون جنت برستان
 نکوینند از لشکر خویش در میان دوازده شهر نموده شدند و فوج نهادند و تو میر کانی که در برج و باره قتل بودند
 هزیمت شدند و نیز لشکر انگلیس راه نزدیک کرده علی بیک بهار لوی سلطان تو بجهان چون باران بهار کلک تو ب
 بکشیتهای ایشان کشاد داد و خدکشی را نموده و رخنه انداخت و یکتن صاحب منصب را با تو بساخت و در وقت
 دریاسپکی بیک نظر کرد و از قتل لشکر خویش و کثرت جنود دشمن بینیک شد پس فرمان داد تا علم ایران را بکشت
 اطاعت و انقیاد بر آوردند مردم شهر چون علم را کوفسار دیدند و هزیمت سر باز جدید نهادند و کمر می جان
 و جنگ ندیده بودند نکوینند هر کس پنهان در کجایت تا او را ندانند و جماعت تو بکی و سرباز گروهی خود را با
 دریا در انداخته و جماعتی بنجایه شیخ محمد حسن مجتهد و سید محمد طاهر مجتهد و پسلی پناهند کشتند و گروهی در زدها
 پنهان شدند در این وقت شورشی بزرگ در میان صفار و کبار افتاد و هر کس در اندیشه نجات و راهی خوش از آن
 و اهی عظیم بود و چون مدت پنجاهت این قلیل مردم با چنین لشکری بزرگ رزم می دادند جرات یا کجایان فراوان
 بودند که پای فرار داشتند مع القعه بعد از فرو شدن علم و رسیدن مردم انگلیس محمد رضا بیک و محمد خان حسن
 برازجانی آشفته خاطر شدند و محمد رضا بیک پنج سوار از دوازده شهر بیرون شد تا بطرفی گریز و حیدر بیک علم
 دریاسپکی بر آوردن شیخ عبدالرسول نیز با او بود چون از دوازده بیرون تاختند جماعتی از سواران انگلیس از قلع
 ایشان شتاب گرفته و حیدر بیک را شمشیری بر سر زده از پای در آوردند محمد رضا بیک روی بر تافت و دو تن
 از سواران انگلیس را با تیغ بکزدانید جماعت سواران بیکبار دمان تهنکار اربوبی او بکشدند چنانکه سی و پنج
 زخم کمر برداشت و جان بداد اما محمد خان را مردم دشمنی به ستیاری کشتی از میان بدر بردند و حسن خان برازجانی
 و روز دوازده نیز هزیمت انگار و جاده خود را بیک کون کرده بجانب برازجان برگشت

شرح سلطنت و جانشینی صراکین و حاکمان

۷۲۵

در ذکر مستور داشتن سپاه انگلیس قلعه ابو شهر را و محبوس داشتن دریایی و خندق و بیکر
 چون لشکر انگلیس اطراف قلعه ابو شهر را فرو گرفت و شد تسلیم شد سرداران ایشان از پروند شهر کس مطلب دریایی و
 مهندسان سرسبک و میرزا رضای منشی فرستاده ایشان را حاضر کردند و هر سه تن را شمشیر حمال بود و مهندسان زمانه
 نشان خویش را آویخته داشت نخستین با دریایی کشته با اینکه لشکری لایق در غر را بجا کج حاضر داشتی چرا کار و در
 دولت را از خود آگهی ندادی که برای حفظ ابو شهر لشکری بکار نداده و چنانکه گویند زیاده از دود فوج سرانجام تمام و
 پنجاه تن تو سنجی بخور و اینها شد اقامت ندارد و همیشه آن کفشد که کار و دران بد و ملت ایران هرگز جنگ با انگلیس
 نداشته و ما را نیز خضعت جنگ ندادند در بنوقت که شما نگاه بر ما خضعت و کار بنبارزت و منا جرت انداخته با صورت
 حال را بشجاع الملک گفته بودیم هم ملت کند اشتهید و بهین جلد و ناگهان در آمدید بخت بر شاست که مرکب نقص
 عهد و قسم شدید سرداران فرمان آوند تا شمشیر ایشان را باز کردند و هر سه تن را قراول بر کاشته تا انشایی است
 صبح خنجره بعد از ضبط غلات و قورخانه و تو بجان بفرمودند تا هر سه تن را محبوس بجا بختی در بردند اسگاه حکم رفت تا لشکر
 یابنه و آغز و آلات حربیه طبل و شیپور از دروازه ابو شهر بدر شدند و تفنگ و آلات حربیه را در بیرون شهر بردند و
 راه برگشتند چون یک تیر به تاب طلی سافت کردند و بیکر باره حکم دادند که هم آتش را متوقف بود و صبحگاه راه برگرد
 قراول بر ایشان بکاشته و روز دیگر لشکر انجیز میفرمان سردار بنه و آغز و تفنگ و اسلحه را با خود داشته و با سافند و
 افواج از بند ساحل و در ادر بندر باز ماندند و هر کرا پای رفتن بود راه برگرفت و لشکر ایشان بتغاریق روز چهارم در برج ابا
 - وارد دران جهان شدند اینها هم مجلس سوگاری از بهر احمد خان سپهر اقرخان تنگستانی کسره بودند و حسن خان بیارخان
 خلقی که از سردار انگلیس به آورده بودند و برگرد و در آن مجلس حای داشت سربران نیز داده آمدند و طلب علف دادند
 کردند گفت در چنین روزی از وقت و علف و بریت توان کرد و کفشد از غلاتیکه غلال دیوان انباشته دارند و سپهر
 نت ما را کفایت کن گفت آن اجازت نیز از بهر من میت شما اندیشه دیگر کنید سربران برهنه و عریان تا کار و در
 با فوج رضاقلی خان سریت پویند و میرزا علی محمد خان ضابط کار و درون مبارک ایشان پرداخت علی سلطان و
 قلچان هم با جاده دیگر کون خود را بیان سپهرازان انداخته از ابو شهر بیرون شدند و رستم خان نیز با کشت آگاه سرداران
 انگلیس متوجه از بهر شهر بکاشته و مردم را فرمان کردند تا حجات خویش را فراز کرده مشغول بیع و شری باشند و از بهر
 فارس خاصه حاجی توأم الملک را در حضرت پادشاه آلوده گناه کنند می کفشد که ما ابو شهر را بقلعه بخو فتم بلکه دریایی را
 تومان عطا و ایدم تا علم را فرو آورده و شهر را تسلیم داد با اینکه حاجی توأم الملک و میرزا نعیم لشکر فویش و حاجی محمد انجیز
 دیوان فارس در تمامت زندگانی بکخواه دولت بوده اند و تقدیم خدمت نموده اند و درین روز کار که با شفاق الطاف
 ملک الملوک عجم و ملاطفت جناب اشرف صدر اعظم مطمئن خاطرند از نذل جان و مال در راه پادشاه دروغ دارند و همچنان
 سایر مردم فارس که تا به بیجا کان نیز رفت در ایام محاربت بین دو ملت ایران و انگلیس علف و آرد و لشکر را باده خوش بک
 بهشت خویش حل دادند و از نثار و نیار و درم و فراهم کردن چوب برای جاده و قیقه محل کند آشته و از بهر کس خطی و پایی
 برودمان انگلیس رفت با اینکه بمواعید سکرف خواهند بودند با بجه سرداران انگلیس و دریایی را بکشتن از خدمت
 با تفاق مهندسان سرسبک و میرزا محمد رضا سفر سنی فرمودند و هفتصد کا و دو هزار کس فرستاد و با نصد تنک را با شو مشغول

جبه سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۲۲ و یکصد صندوق ارگشتی برآورده بطل و شیپور بوشهر در آورند و همی کفشد این صندوقها آنگاه از زر ناب است و
 شاکاه و یکبار به بخشی در میروند و بکجاه بطل و شیپور بوشهر در میآورند تا بچوز کار ایکنه گردند از بهر آنکه خود
 کنند که با صد صندوق زر حمل داده ایم تا مرد و صغایک و احمق را بطبع زر بفریزند و هر شب دو بیت تن سوار و دو
 عراده توپ بطلایه لشکر کنتی برون می شود و دو چندان و سه چندان مردم خویش خود با فرشته گردند که این
 لشکر ایشان را ذوالان بشمار کنند و اینکلمات را جزال صاحب بهادر سردار انگلیس رقم کرده خاتم بر نهاد و از دروازه
 بوشهر بیرون بخت و خلاصه نمایم آن بدین شرح است که مسطوره یافته همانا شهر بوشهر را بوشهر دردت چهار شتا
 منو سپاه بزی و عجری انگلیس شد بنام نامی ملکه معطره و بعد از آنکه چوب زر برین علم ایران بطل است انقیاد و
 نامه کرد در آن آمد علم کوفی انگلیس افزا کشت و بیت و بخت و بقا تون دولت اسلامی و دو ملکه معطره کشته شده و کشتیها
 انگلیس کشتی انگلیس که در تمامت ساجا ساریات برای اعلام مردم جهان ازین فتح برفت گردند و بحکم سردار جزال صاحب
 از دروازه بوشهر بهادر سالار اناج انگلیس که خلیج فارس در آمده و فلکس جون کار پر از مدام دولت و بالیز خلیج فارس
 بیرون بخت کوفی انگلیس در بوشهر رقم شد بتاریخ یازدهم و سیم در سال یک هزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی بمیان این خط را برین
 تاریخ در چند صفحه و یک رقم کرده از دروازه بوشهر و بوشهر فقره اول شد بوشهر تحت حکومت انگلیس و آنگاه از دروازه
 بقانون عسکری آنان که در تحت حکومت انگلیس میباشد حقوق بیچکس را از دست باز دارند و کوش بخان و خان
 و منافعتین فرار نکنند و اگر کسی غیر عمل خویش را بوشهر در آورده و دوم چنانکه حکمی جریه نشده بوشهر از در تحت
 هاران معاف خواهد بود سیم آلات حرب و ضرب در نزد هر کس باشد مضبوط خواهد گشت و بی اجازت بیچکس را
 نرسد که بیچکس از مسکرات را بمعرض بیع و شری در آورده و چهارم آنکه خبر مسکرات هر چه بخواهند از برای بیع خواهند
 بشهر در آورند و نیز از شهر بر بند پنجم بیع و شری از برای عبیده و اما جازیت و غلامان و کنیزکان بوشهر در آورند
 ششم آنکه در این شهادت دارند ما حکم که بخواهند زیر حایت انگلیس خواهند بود هفتم خرج حاجت لشکران و آل
 پلین بیچکس نخواهد حل سلاح جنگ کرد و نزد هر کس دیده شود مضبوط خواهد گشت و مسافران بزی و بحری و خدمت
 کشتی نیز چون به دروازه شهر رسیدند باید آلات حریه خود را بجا فغان دروازه بپارند و وقت برون شدن با خود
 دارند هشتم آنکه زیر لای انگلیس اند هر کس باین شریعت خویش عبادت خدای می کند دولت انگلیس را با ادیان
 و مذاهب مردم کاری نباشد نهم معاصی جزئیه را بقانون عسکری کفر کنند و چون کسی بزرگ شود حکومت آن
 با سردار جزال صاحب است و هر کس در این مذهب یون باشد فی آنکه دین او را کس ضمانت کند اجازت ندارد که
 از شهر بدر شود مع القصد سرداران انگلیس در بیرون شهر و تراق گردند و د فوج سرباز در شهر باز داشته باشند که بیچکس
 بی اجازت از شهر بیرون نشود چون کار بوشهر را از یکنونه نظم گردند بحفظ خویش پرداختند و چند چاه آب را از بیرون
 با خاک انباشتند که اگر سپاه ایران بدو دفع ایشان به انتخاب شود بی آب باز و هر روز و چهار تن از مردم بوشهر مردی
 بر آن بختند تا در هر خدمت و بنیان سکو بکار باشد و حضراتی چند در زمین گردند و با بار و انباشته داشته باشند که چون بیا
 در پیش برند آتش در زنند و لشکر را تبا کنند و زسا مان ریشهر تا باغ مشکری را سکو بکنند و شفت عراده توپ در
 سکو با سب و ب نروند و چند چاه آب را بمیان سکو انکند و وز دو جانب که دریا بطریق بوشهر احاطت داشت

ترج سلطنت و جہانگیری ناصرالدین شاہ قاجار

کشتیهای بزرگ بازداشتند و بان توپهای بزرگ را بجانب جاده روی در روی کردند و کلید این توپها را
 و چارده من و بیست من بود تا اگر لشکری بجانب بوشهر حمله برد از دو سوی بدافت بر خیزند آنگاه بفرار کردند
 و از دود پر خستند و بزرگان دشتی و سران قایل اهل آب سگایب مفتوح نمودند باشد که روی لپش را بسوی خود کشند
 حلقی از برای حسن خان براز جانی انفاذ نمودند و شش حسین چاه کوتاهی و رضا خان انکالی را بنوا نمودند و خرسند داشتند
 بعضی از شیخ که در کنار دیو و میان جزایر جامی داشتند تا چار یا مردم بچشمین طریق مدارا گرفتند مانند شیخ حسن چار که
 در جزیره قیس سکون داشت ده سر کا و بدیشان فرستاده اظهار خفاوت کرد
 آگهی یافتن شاهزاده مؤید الدوله از بهر پیکر بچشمین بوشهر و سر کردن شجاع الملک بدانجا
 روز شانزدهم ربیع الثانی خبر مؤید الدوله آوردند که قلعه بوشهر بدست مردم انجیرینه توج شد و این هنگام محمد علی خان شجاع
 که طریق بوشهر می سپرد در چهار راه در جای داشت شاهزاده خطی بدو فرستاد که با قدم محل و شتاب می مسافت کن
 و لشکر بیکانه را از بوشهر میروانیدن فرمای و کجی رضا قلعه را به توج توکم که در کنار دروازه کوچ داد و با شجاع
 پیوسته شود همچنان محمد قلیخان ایلیانی قفقازی را نیز امر کرد که با شجاع الملک ملحق شود و صورت حال را بخبر کند
 انفاذ درگاه شاه داشت و خود بنظم بلد و ساختن لشکر و فراهم کردن قورخانه پرداخت و هیچ از خیرت بوشهر
 جنبش لشکر انجیر در مملکت فارس فتوری بدینکشت ملکه چند گشت حاجی قوام الملک و مردم شیراز نزد مؤید الدوله
 شدند و خواستار آمدن که خود کمر استوار کنند و دفع سپاه بچشمین سپای بزم مؤید الدوله ایشان را پاسخ کردند
 لشکر دولت کفایت این امر خواهر کرد و حاجت بزمخت زیاده و عمر و سخاوتها دفع القصد شجاع الملک روز نهم ربیع
 ربیع الثانی در چهار راه در اصغای این قصه نمود و جهان چشش تاریک شد و اعداد کار کرده روز نهم ربیع
 و فوج چهارم و چهار عراده توپ و یک عراده چیمبار جنبش کرد و از مسالک صعبه و جبال شامخ که شاهین لب بدین
 تمام فراز قلل آفرانند سپرد راه برگرفت و قورخانه و توپخانه را از چنین معابر که یاد از مقابر و ده عبور داده در
 بیت و پنجم ربیع الثانی در فراش بند فرو شد و پنجاه و او تراق کرد تا محمد قلیخان ایلیانی با هزار تن تفکیکی رسید و
 حامی لاوی از فراش بند کوچ داد و یکشنبه هفتم در ارض دینیزک پیاده گشت و با قورخان تسکستانی و محمد قلیخان ایلیانی
 بمشکرگاه رآیدند و شجاع الملک با قورخان را فراوان نواخت و نوازش نمود و چندان بالطف و اشتقاق کار داران
 و دلش امیدوار ساخت که قتل سپر افروزش کرد و با بچه از آنجا نیز کوچ داد و چهارشنبه دهم حامی لاوی و او در برانجا
 و در آنجا او تراق کرد و به تجیز لشکر و اعداد کار پرداخت محمد قلیخان سرب فوج خاصه و عبدالله خان سربک فوج خاصه
 و کاظمخان غلام میشت و میرزا سلطان محمد خان بهبهان محمد صادق خان یوزباشی و محمد حسن خان مقدم و طباطبائی
 قلیخان سمنانی و احمد خان مقدم و محمد طاهر خان سربک فوج چهارم و لطفعلی خان قفقازی درضا قلیخان سرب
 عبدالحسین خان سربک توپخانه شش عراده توپ و یک عراده چیمبار حاضر بودند و در میان شکر و شکر
 میکند شمشیر چینیان و حاجی خان دشتی نیز بفرار کردند و در یک تفکیکی مشغول شدند شب یکشنبه چهارم دهم حامی لاوی
 رضا قلیخان سربک با دو عراده توپ و چهار صد تن سرباز محکم شجاع الملک را بمشکرگاه بطلب آورد و پروان شد و سینه
 سرباز قفقازی با یک عراده توپ هم از دنبال او راه برگرفت تا طلی سافت کرده از چاه کوتاه غلبت و حوالت قتل

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

بشکوه گاه آورده و بخت بدیدیم جمعی از دولتی ستمورده و زیر مختار انگلیس که بجنده خاطر از ایران بر شد از بغداد و مشهد
درآمد و نزاکت با یوز انجمنی نسرل گرفت و میرزا صادق خان کاشی نایب کارپرداز بمبئی در انگلیس تا کنون بوشهر
کوچ داده و از بهر آنکه از عدت و عدت لشکر ایشان خبری باز نیارده و اولاً بوشهر در نیارده و از راه بغداد و حمزه رود
ایران نموده در آنوقت چنان افتاد که کاظم نامی بشکوه گاه انگلیس از بهر بیع و شری سفر کرده و او را مردم انگلیس خود داشته
بنزدیک سردار سپاه برده که اینک بدو شکر ایران است سردار انگلیس آنوقت خطاب کرد که اگر جاسوسی شجاع و ملک را بگو
اگر در میان ملت اتفاق میوزی چون این خبر شجاع الملک تو در سردار را پیام فرستاد که تا کنون ما سر بخت بودیم
اگر حضرت ببرد استیم تو توانستی در دانه بوشهر و آئی و تقاضی عهد و حفاق با دوستان را بفرستی از مفاخرت شمار کنی
هم اکنون کوش بر فرمان امائی و لت ایران نهاده ام آنگاه که اجازت برسد قانون منازعت بظاره خواهی داشت

خبر یافتن کارداران دولت ایران علیه مردم انگلیس بوشهر و ماوراء نودن شکر بفارس برای دفع ایشان
چون خبر در و لشکر انگلیس بوشهر کوشش و کارداران دولت ایران شد ملک الملوک عجم سخت بر آشفست و گفت تا کنون نه توبه
که رجال دولت انگلیس بیرون قانون دولتی کابحیلت و نیرنگ خواهند کرد و چهار عهد نامه را که از ایران را بجهنمیان بودند
و مصافحات میستیم پشت پای خواهند زد و از سر شدن نقض عهد و اقلیم سبب پاک نخواهند داشت همانا کارداران
انگلیس مردم ایران را چون رعیت هندوستان شمار کرده اند که دو بیت لیان مردم را بدست بیت هزار کس فرستاد
بردار دارند و نه استند که لشکر ایران از حمله شرو حدت شمیر ترسند و از بیعت ملک و نسیب نسیب نه اند و چون
برستیزند صد هزار کس را یکشب خون بریزند هم اکنون این نقد فاسده بدیشان باز فرستاد و کار یکباره کم خجاست
صدر اعظم زمین خدمت بوسید و عرض کرد که خاطر شاه را هیچ از تسخیر بوشهر کرد مال با و کس خود فرستاده
که تو خانه و تو بجان و لشکر جنگی در بند بوشهر و حمزه و بیج قریه و بیج آبادانی که در کنار بجا است ابنوه نشود و هیچکس در کنار
لشکر انگلیس مبارزت نگیرد چه آنجا که راد بجا و اوقات منازعت آمده است و مردم ایران را با بندگان بعید و ملک
خارج برای رواج تجارت یا طلب آرزو و غلو و احتیاج نیافته که تارک گشتی و اعداد جنگ بفرستند پس تهران است
که هر قدر بدید که در کنار بجا است با لشکر انگلیس که از هم تار آیند و جای کنند و آنگاه که از کنار بجا بدینوی سفر کنند بکن
زنده نخواهند ماند و ما هنوز نخواسته ایم که بدولت انگلیس که دولتی بزرگ است مدد و مودتی را که سالها در دل جای کرده
برکنیم و اگر نه ما هیچکار بکنار بجا و بند راست لشکرهای ایران را از هرات و کرمان کوچ دهیم و یکی چون هندوستان
بدولت انگلیس بر شو را نیم ایک سپاهی که لشکر انگلیس را از پرو نشدن بوشهر دفع دهد با بجا کسب کسب سامع
ما را کفایت باشد که دانسته ایم بزرگان دولت انگلیس هرگز منازعت با مردم ایران را اجازت نگیرد و فاقبت آنجا
مسالت پیوند و بدینکلمات که هر مجرب حکمت و سنجیده تجرب بودیزان غضب شاهانه را فرو نشاند و از پیش
فرمان کرد تا نخستین سلیمان خان میرنج فشار با جاعی مذ سواران جوار بر سپاه گشت و از پس آن حکم داد امیر احمد خان
قاجار کیشکی باشی فرزند خود محمد مهدی خان را در کشیکخانه میانب خویش باز داشت و بیج راه کرد و صدر اعظم با جوار
کارا پر داخت و چهار عراده توپ و هفتصد و پنجاه گل توپخانه با و روانه ساخت و فوج فوجی و فوج فوجی و فوج
سیر تومان و فوج اخلاص فشار را ساز و برگ ملکه کرده و از خدمت او فرمود و همچنان محراب بر سپهبدان مرتب برادر

شرح سلطنت و جانشینی صراالدين ه قاجا

۲۹

جانب اشرف صده اعظم افغان فت با افواج شش اصفهان به پیوسته شد و بر زیادت ازین هزار و پانصد تن پیشگی
 اصفهان و سواره ناکلی با کوچ دادند و هزار تن سوار از غلامان و غلام مشید تان با او جنبش نمودند و او را از آلات
 حرب عدو داد و ات خرمین و دیگر خیز از سیاه و سفید و طریف و طبعه تستنی داشتند و فضلعلی خان قراباغی امیر
 تومان با سوار خود بر حسب فرمان او همراه شد و او با تقاضا فضلعلی خان در باغی که از مردن شهر طهران بود منزل
 مختیر یافت و شاهنشاه ایران با رفتی که منزل و ارچان پادشاه است بلکرا گاه او شده لشکریان را با همی میزافرو
 کوشیکی باشی را بیک سراسب خلی که ساز و برگ از زر و گوهر مرصع و نعل داشت تشریف نمود و امیر تومان را بطای ششکی
 کراهنبا و خلقی نیکو شادمان ساخت و سران سپاه را هر یک جدا گانه عنایتی فرمود و کیشکی باشی روز پنجمه چهارم جمادی الاول
 از حضرت دار السلطانه راه برگشت و بنظمی که در مسیح شده و دیده بی سپر سبک شتر تاخت و از زیان طلوسی فاطمین نزد
 و دور معد و رافا علی مسافت همیکو دخت سلیمان خان قنار روز هشتم جمادی الاولی وارد شیراز شد و مردم خود را از
 رنج راه آسانیش داده از آنجا طریق کار و نوبتیش داشت و کیشکی باشی بالشکرای ساز کرده روز هشتم جمادی الاخره هزار
 عده الباقی میرزا و حاجی قوام الملک و میرزا نعیم لکزنویس باشی و حاجی با شخان دیوان سکی با جماعتی از زرگران فارس و
 پذیره شدند و با جمعی تمام رآورد و در باغ نوفرود آورده و از علوفه و آرد و سپاه خبری دروغ نه اشتند و از مرغان
 هندس نیز مردم خود بلشکرا کوشیکی باشی پیوست و روز پست و دوم جمادی الاخره فضلعلی خان امیر تومان با سواره
 قراباغی و ناکلی و کرمی و قور تیکلو از راه کار و نوبتیش روانه بودند و سه روز از پس او کیشکی باشی بالشکرای کرد
 از باغ نو کوچ داده راه به شهرش داشت اما از آنسوی در هر زمین که انتقال با بریاد داشت بخویران را قوتی کجای
 و پیستاری تو بجان که در شتی داشتند باز و توانا بودند و هرگاه از بچهره ن میشدند و دور و با و طلال سفر میکردند
 ایران می کشند چنانکه مصطفی قلیخان میرنج با مردم خود راه بریده و در جزیر کنگه اورتاق نمود و روز پستیم ربع شانی
 در سال بحر خیزه زو این هنگام کفر و نشتی انخویر که شت و شش تو ب و چنهاره را حاصل بود رسید و سردار کشتی تان
 و چنهاره با بلشکرا که میرنج کجا و کلوله تو بایشان ه من عیزان بر میآمد و با نیم من بار و دناشته بودند که مسافت
 نشان کند میرنج چون دانست که در کنار بچو مبارزت با ایشان همه زیان است با و عاده تو ب پاسخ جنگ
 طراز کرد و لختی از طرفین کلوله های تو ب آمدن کردن گرفت و از جانب و کمر حکم داد و بالشکریان قورخانه بنده و اخوق
 از کنار بچو یک و تیر بر تاب و در شدند و بلاست بر بستند آنگاه گفت اگر شمار آهنگ جنگ ماست از دریا به رخا میشد
 و اگر نه ما را بچو کاری نخواهد رفت و شیخ خلیفه و دیگر اعیان خبریه لنگه از میرنج خورسند شد که لختی از کنار بچو
 تا در میان و لشکر پایمال نشدند با بجله مؤید الدوله روز پنجمه چهارم جمادی الاولی با افواج قراکوز و دهفت غزات
 از شیراز خیزه پروان زد و در سجدیه درآمد و منبر زد و عده الباقی میرزا که بقتل آسان شاهشاه حاضر بود و در حضرت
 سر و نواف و نوازش شایسته شده از قاضی خاص خلعت یافت و عامل طفت شاهزاده مؤید الدوله نیز او کشت و وقت
 بشیر از یافته برگشته ثبات و این هنگام در سجدیه بخت در سوت و تشریف شاهشاه ایران با با قنار او رسانیده
 پذیره طفت سلطان را پیاپیان برد و شاد خاطر و مستی از سجدیه علی مسافت فرموده و در چهارده اردو شد و در نوبت طای
 خراسان اشرف صده اعظم و رسیده که اگر اکنون از شیراز به سرون سفر کرده و همچنان متوقف مباشد و بنظم آن بدیده

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

کارسپاه روز یکشنبه از من مؤید الدوله تا چهار راه ارکوح داده بود مراجعت بشیر از در چشم دشمن بخوی از ضعف حال
شمار کرد پس حاجی امیر و میرزا نعیم و حاجی قوام و شیر الملک شوری انکند ه کار بر آن نهاد که تا کار زدن نکرند و چون
لشکرگاه باشد و همچنان که کلبه را بنظم کند و علف و آرد و قسپاه را فراهم فرماید لاجرم تا کار زدن براند و از آنجا علیخان
سرتب را کوز لور با افواج قسرا کوز لور و هفت عراده توپ روزی شانزدهم جادوئی ملاوی روانه لشکرگاه داشت

شرح رقم جناب اشرف صدر عظم مهر علیخان شجاع الملک برای دفع جماعت انگلیس از بندر بوشر
جناب اشرف صدر عظم مهر علیخان شجاع الملک رقم کرد که قیامت ملک الملک عظم بر دست من و خوش و ندان من از غایت
امای ایران بر زیادت است اگر دیگر مردم در راه پادشاه سیم روز ذاکند شهابید جان و سبب شمار کند چون این کتب من
قرات کنی نختین باید از حفظ جان بر است جوی و دینانی که اگر در کار کسل باشی بیکجا فایده عمل را بختت خوش و بد
من محو و منعی نخواهی داشت بمانا اگر در تقدیم خدمت دولت بهیچگاه مسامحت و ماملت معاینه فرام آفر فرزند خود را
بند از بند باز کنم تا جویش و پیوند چه رسد چون صدر عظم این کتب را که خانه اش از انسان رستم سخن میگوید و خوش از لغا
از رقم مذکر پیغمبر مود رقم کرد و بدست مسری سبک خیز تر از باد شمال بشجاع الملک فرستاد و هوش در مغزش سیمیده شده
دول در سینه اش کهنه کشت لکن بدین سخنان که صنعت سورت قواض داشت چون در تمام سبب یکده و ده
بعد برزد و این هنگام در تیر تاب از بر از جان آنوی تر لشکرگاه داشت و یکماه بر آفرین میرفت که لشکر انگلیس را
از دور و نزدیک بخوان بود از هیچ سوی مبارزت طرازی شد زیرا که در ورشش بر دین بوشر و تخران بلده کوفه و آوا
موجود و مطروح میافتا و مردم آنکو نیز از قطعه بوشر سر مد یکدند تا مصافی بازند و نبردی آغازند از قنار و رستم
جادوئی لآخره محمد صادقان یزد باشی که بطایه سپاه ایران بود خبر باز داد که لشکر انحرز تا بهنگ بر از جان ترکماز کرده
و چاه کوتاه راه بریده بقصد آنکه شهابی کام بشکوار آریان ششون انکند شجاع الملک بعد از انصافی این خبر سران راه
انجن گرفته شوری سخن کرد و گفت واجب شده است که با قاعده در زم تا دشمنان سخت کوشش ما را بخواب ترکوشش که نکرند
بهتر آن است که پیش از آنکه بر پا چاشت خوردند ما برایشان شام فریم و آن ششون که از بدماندیشده اند ما برایشان بریم
سرگردان سپاه اورا بختین فرستاده بدین رای رزین تحت درود دکنشد لاجرم شجاع الملک نزدیک بفرود شدن
با بکوشش و سورت تمثیر لشکر اجنبش داد و دوازده عراده توپ نیز لازم خدمت ساخت و بقصد ششون بر لشکر
انگلیس از لشکرگاه پیرون شد و چون کفر سنکی طی مسافت نمود ابری تر کرم گشت و بارانی چنان شدت بارید
که آلات حربیه و توپ و تفنگ و قورخانه بیکار ماند و در سیلان امطار و جریان انهار معابر و شوارع ناشناخته
افتاد و هم در اینوقت کتب با درخان تنگستانی برسد که سیزده هزار تن لشکر انگلیس بامبت و شست عراده توپ
از چاه کوتاه عبور کردم تا بهنگ ششون رهپارند این هنگام شجاع الملک برای اصلاح آلات حربیه مراجعت بشکوار
از آنجا که جنگ پسند نه داشت و از آنجا که داد ما را لشکرگاه شد پس از زمانی لشکر انگلیس بجای آورسیده
کرد و روز دیگر محمد قلیخان انجانی انهی داشت که لشکر انگلیس نه چندان است که با قه جان کتب کرده بلکه نیم آن است
و دویزه سده که از مرز باز انگلیس از دور و نزدیک بدست کرده بود در میان لشکرگاه نمود و خاطر لشکران ششون
گشت و شجاع الملک سخت بنواست که بهار لشکرگانی سخت کند تا دشمنان را شک نزد یک شود و بهر با کمان برشان سازد

انداخته شد
شجاع الملک
بالشکر انگلیس

تج سلط و جانی خرمی حاضر الدین تاجار

و نه تم آغاز دو لشکریان به بن سخن رضا نداده و کشند نه و آغز و ق راجل داده از پنج پرون فرستیم و دو سبک آهنگ ۳۱
 کار در اکیم در پان امر حال و اقبال را بر بار گیر نهاده و از چهار بخش سران یک بهره لازم نه و آغز و ق کشت و
 عبد الحین خان سرسبک تو سنانه نر با شش عراده توپ و هزار تن سرباز از برای حفظ لشکرگاه باز ماند و شجاع الملک
 بهش خون تعمیم غم داده تار و مار را داکلی برانده و از آنجا خطی محمد قلخان ایلمانی فرستاد که شب و روز هم جا و می آید
 از نیزک بجانب برازجان راه بر گیر و در نیم فرسنگی لشکرگاه انگلیس کین نهاده باش تا آنجا که با نیز راه فرودت کیم و دمان
 توپ کشاده داریم و این نه بھر شما علامتی باشد آنجا که اصغای یاکت توپ بغرملی از جانب جنوب حمله در فتن و ما با
 ابطال رجال از طرف شمال رزم خواهیم داد اما عیون و جاسوسین مردم انگلیس این مواضع را باز دانستند و مردم خود را
 آگهی فرستادند و سرداران انگلیس اعداد جنگ کرده و سلفته کارزار شدند با سجد شجاع الملک دو ساعت از آن پیش که
 آفتاب مغرب در روز و از فوج خاصه و فوج چهارم و فوج هدانی و عرب و شیرازی و قشقایی از هر فوجی چهار صد تن که
 سجد و اختیار بودند اختیار کرد و از جمله ده هزار تن عرض داد و از ایشان پان جنگ و جلالت بد که تاجان
 بدتن دارند مقهور و دشمن نشوند و هشت عراده توپ نیز لازم خدمت داشت و صد تن غلامان رکابی را فرمان کرد
 که بمقتلای سپاه حرکت کرده پیش قراولان انگلیس را چنان قتل و سر نمایند که کس خبر بشکوه ایشان نبود و از داکلی تاج
 برازجان راه بر گرفته ششفتی آنکه آنجا سوس مردم بگریز بشکرگاه ایشان باز داد و سرداران انگلیس حیل اندیشید
 و پیش از آنکه شجاع الملک با ایشان قریب افتد خواستند تا ایلمانی را فریب دهند پس توبی کشاد دادند که ایلمانی بجان
 آنکه بانک توپ لشکر اسلام است با پروا بجنگ در آید و با مردش مقتول شود پیش قراولان لشکر انگریز بعد از آنجا
 بانک توپ بشکرگاه خویش هر رفیق باطلایه لشکر ایران نیز به آنچه اندیشیده اند دست نیابند اما شجاع الملک بعد از
 طی دو فرسنگ چون بانک توپ شنید داشت که کار دیگر کن شده است لشکر انگلیس را از کید و کین ایشان آنگهی
 داده اند و در چنین وقت آنیک شیخون کاری بیوده است و بعضی از سران سپاه به ان سر شدند که مراجعت
 بشکرگاه کنند باز شجاع الملک اندیشه کرد که ایلمانی بعد از اصغای بانک توپ حیوانی آهنگ جنگ خواهد کرد و دست
 لشکر انگریز را بخر خواهد شد و از بهر آنکه او را بکند اسب برانجخت و لشکر اجنبش داد و شب زده باشک انگریز زمین جنگ
 تسک کرد و چنه توپ کشده داشت که ایلمانی را از رسیدن خویش بیا که با نه از نیم فرسنگی برازجان چون بانک توپ
 کوثر و مردم انگلیس شد و این جلالت میباید که به چنان دانستند که از دار الملک ایران لشکری انبوه بهد شجاع الملک
 رسیده و نخت هراسناک شدند و اندکال و هشت توبه خانه و آرد و خویش را آتش زده طریق مراجعت گرفتند و حسن جان
 برازجانی را نیز با خود داشته با خود بردند چکان داشتند که با غواهی او از بو شهر پرون شده اند و گرفتار این درانیه
 مع القصد لشکر انگلیس از راه چاه کوتاه طریق مراجعت گرفت و سربازانی با آنیکه شش فرسنگ پیاده تا خه بود بهر صبح بانک
 وستی داشت چون یرق خا طف و صرصر عاصفت سه ساعت از دنبال ایشان جنده بودند و مردم ایلمانی پوپ
 کرک دیوانه از چپ و راست حمله ای افکندند و مردم مرکب بجاک میانه افکندند مردم انگلیس صعبه افتاد خواستند تا راه سحر
 نزدیک کنند باشد که استمدادی بتوانند کرد پس از طریق چاه کوتاه راه شیف در آمدند و در تار کمی شب بیکار دمان توپها
 و خمپاره بارانجا دانه چنان نمودار کنند که بکان و مسکن ایشان جز در آنجا نخواهد بود آنجا از سخا می فروغ تپش و شعله

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۷۳۲

و یک طبعی و شپوری بجای دیگر خسته باشد که لشکر اسلام مقام ایشان را ندانند و محفوظ بمانند اما هنگام کشتن او مقنن قوب و چهاره ایشان ایرانیان نیز بدالت ناز و دیدار آتش بارود توپهای خود را بجای خود و بسیار کس از آنجا که در آنجا بودند چون از آن پس محل اقامت ایشان را ندانستند ناچار در جای خود و متوقف شدند و زمانی در آنجا بماند که سپیده صبح بزرگ و کثوف افتاد که سپاه انگلیس یک تیر پتاب بر زیادت مسافت نداد و ایشان در تاریکی شب ملی چند بت کرده در اطراف آنها آسوده بودند و خبرال اوترازم سردار جدید انگلیس نیز از نوشهرخ عراوه قوب و ده فوج سرباز و چهار صد سوار بدو ایشان کسلس ساخته بود و در اینوقت و ده فوج از سرباز و هزار سوار نظام و بیشتر تن توپچی و پنج عراوه قوب و چهاره حاضر جنگ بود مع القصد چون در میان لشکر اسلام و آنجا که قباها جبر بود بر زیادت از یک ریل ایشان دیدار و چشم ایرانیان اندک مینمود این روی لشکر ایران یکجا جنبش کردند و پفرمان سر کرده به عاجبان مناصب حمله میکنند و بقانون نظام و طریقت خرم بخوان نشدند از آنوی لشکر انگلیس قلت عدد ایرانیان را بدید و آن بول و هر سس که در اول داشت فرو گذاشت و یازده فوج سرباز ایشان که در فراز و شب تلال بودند سرباز کردند و هزار سوار نظام از طرف میسر و صف راست کردند و پیچیده عراوه قوب که در فراز ملی نصب کرده بودند و در روی لشکر اسلام نمودند در نیوقت مد علیان شجاع الملک چون شیر تیان و پسر دستان اسب بر آنجخت و با آنکه اسب با ساخت زین زرین و سار و برکی نشان در میان سپاه علامت بود هیچ هم نکرد و جان عزیز را در راه دین و دلت خار گرفت و در پیش روی صف از زمین شمال تباخت و فوج خاصه را در قیمته جای داد و فوج همدان را در میسر با داشت و دیگر فوج را در قبا اقامت فرمود و هر فوج را دو قوب بسرد و هفت راست کرد و با آنکه در اینوقت کثرت سپاه دشمن کثوف افتاد درین قتل میل مردم فتوری غیذاخت کردی از قبیل عرب و شیرازی و قشقایی و چند تن سوار ایلمانی بفرمان سر کرده کان یورش بردند و در اول حمله ملی که در جانب میسر بود و فرو گرفته شد صد تن از انگلیس بمقتول ساخته و میرقدار را از پای در آورده و تانیرق او در میدان کوشا بر میخاد و بجانب میمنه جنگ میکنند و هر چه اینکار بقانون نظام گرفت اما واجب کرد که شجاع الملک تشیده این غریمت کند ناچار فوج خاصه فوج چهارم بدو ایشان فرمان یورش داد و فوج همدان را ب حفظ میسر لشکر باز داشت از آن طرف لشکر انگلیس چون این بیچاره در آن توپها و چهاره را بجنگ زدند و چون باران بهاری کوله باریدند بسیار کس از فوج خاصه و فوج چهارم بخاک افتاد لکن فتوری در غرم ایشان نیکنند و همچنان همی رفتند و زمین جنگ تنگ کردند تا پهن فریقین افزون از دویست قدم مسافت نهادند آنجا که توپها را گشاده داشتند و گروهی از اعدا را بجنگ و خون انباشتند سپاه انگلیس ازین ملالت آشفته خاطر شدند و دانستند که اگر این افواج با هم پیوسته شوند و با یک رده رزم دهند کار بصعوبت خواهد رفت لاجرم دو عراوه چهاره بر فراز ل آورده در میان لشکران آتش و آهن بارید و جمعی را نابود ساختند در نیوقت سواران قشقایی و قنچی ایشان بزمیت شدند و محمد قلیخان ایلمانی که در تاریکی شب با لشکر انگریز رزم داده بود و روز روشن مبارزت را بسبب قلت عدد و صواب نمیدانست نیز گنای داشت و در روز دیگر بخوان بود لطفعلی خان سرتب و سرباز قشقایی نیز باز پس شدند و تقاعد ایشان از جنگ در ثبات فوج خاصه و فوج چهارم نیز غرضی انکند و فوج عرب را نیز بول و هر ب بگفت و رضا قلیخان سرتب

شرح سلطنت و جانشینان شاه قاجار

۷۳۳ خدتن را بشمیر جرات کرد و توپچه‌های بالور دی نیز خندان بصیرتی بکار نبردند چنانکه عباسخان پسر آقا باباخان که سلطان توپخانه بود و دو توپخانه علی سلطان خرد خویش را یاده کردند و دو کلوله و از و نه توپ افکندند و این دو توپ را کار انداخته و هم در وقت کلوله چهاره انگلیس چارتن توپچی ایشان را با دو سربا بدو ساخت و محمدقلیان سربا را که میدان با رزت را شیردهان بود و از مسیر بهینه میافت یکپاره سرب از دمان چهاره انگلیس را با شده نمی از خانه ببر و سواران نظام انگلیس چون این بدیدند مثل قوی کردند و گروهی همدست شده بران تل که در اول حمله را گرفتند بودند با شمشیرهای کشیده و برش بر نود و قار و درهای آتشین را بپایان سربازان در افکندند تا ایشان از سوتن سلب و فرو نشاندن لب بکار جنگ نتوانند پرداخت و بدین حلیت آن تل را از ایشان پر واخته ساختند و پس از آن که از کار میمند دل فارغ شدند بجانب قلب سپاه اهلایم حمله کردند و کشتند این هنگام شجاع الملک نیک نظاره کرد و گویند که از دود و دشت لشکر که دزد باز و دزد و هرگز سپاه دشمن داشت نیکی بجایی نمانده و از پشت توپ که در غایت و پنج عراده توپ بضم میزد و نیز دو توپ بیکار مانده و بدست لشکر دشمن افتاد جهان در پیشش تاریک گشت و چون شیراز عراده و دیو دیوانه بکار درآمد و با جماعتی از فوج خاصه و فوج چهارم و سرباز شیرازی پای استوار کرد و علیخان سربا سربا با مردم خود چون کوه پاریز جای با شجاع الملک همدستان گشت و با اینکه کلوله توپ و خمپاره چون گمرک مرگ باریدن در پیش روی دشمن و یواز اینمین بودند و بسیار کس از سربازان در میدان جنگ بدی و در افتاده تفنگها را نباشد و کوه و بر خاسته رزم میدادند و سواران انگلیس از هر سوی بهریت میافشند و مقتول میافشند و از گرد میدان و دود و توپ و تفنگ جهان را غلظت بگرفت و هم در این دایه ابری تیره بر خاست و در عد و برق بگرد و بارانی که سیلاب باران تذکره میداد باریدن گرفت و هم درین غرقاب دواهی و تبااهی دلیران بیکر و در بودند و سواران انگلیس با و عراده توپ بر سر فوج همدانی حمله آوردند شجاع الملک بانگ سرباز همدانی زد و ایشان را بهجم داد و مید. در برابر حمله دشمن سد سید رستا علیخان سربا استوار با تیا و سربازان چون مروید گشته و کوک را گشته بچنگ در آمدند و بسیار کس از سوار نظام انگلیس را مقتول داشتند و دودیت سربا ایشان را نیز نابود ساختند و سواران پشت با جنگ دادند و در کنار لشکر خود و کجا ساخته کار دارند و با و عراده چهاره تا ختن کرده حمله در افکندند هم درین گرت بر لشکر ایرانی نصرت نیافتند و هزیمت شده باز نشاندند با بجهت لشکران از جانبین چنان داه نزد یک کردند که سربازان با نیزه پیش و توپچان بشمیر میافشند شجاع الملک بادل تفت و لب گفته بچپ و راست همی تاخت و رزم میافشند علیخان سربا را نیز در آن جنگ که نشان از دم اژدها میداد و زخم شمشیری باز و زخمید و لیکن از پای نشست رضایک سربا و رضا سلطان توپخانه علی سلطان توپچی نیز مردانه بکوشیدند این وقت آن طوفان آب و طغیان سحاب در میان فریقین میافشید و در لشکر کار نبرد مانده شدند و سپاه انگلیس وقت را عنیت داشته بجانب بو شهر هزیمت کنان راه برگرفت و از گمرت دشت و ماندگی اهل حال و اموال خود نتوانستند کرد و گرانیدار غنیمت و بجات بو شهر سبک خیز شدند و اموالشان مردم و شتت و دیکو قبایل بغارت برگرفتند و پنج تن از لشکر اسلام که دوتن از فوج خاصه و یکتن از فوج چهارم و کتن قرار کور بود و یکتن شیرازی بدست لشکر انگلیس در آن کمر و در گرفتار آمد و ایشان را بعد از دود بو شهر بکار کردند با بجهت چون لشکر اسلام را درین حربه سوارای حاضر نبود که سرباز انگلیس با از پیش روی تابزد و دستگیر سازد و خود

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۷۲۴

سی سال بود که اجابت را بخواهید نزدیکتر دانستند اگر چه با سلیمان خان افشار که در کارزون طای داشت و در کت
اعلام دادند که حاضر جنگ شود و او چون کمان اینجک بدست تقاعدی در زید و درین جنگ از لشکر انگلیس و سید
بفصد تن پیش و کم مجموع و مطروح افتاد و کشف شد که دو هزار کس از سپاه ایرانی با و از ده هزار تن لشکر انگلیس
هشت ساعت سبازت جت و بیشتر وقت ظفر مند گشت چه اگر هزار سوار با ایشان بود بختن از لشکر دشمن بسیار است
بیرون نیشد خزال استار کمر سوار انگلیس ازین شهر مند کی خود را باز غم طایف مقتول ساخت و از لشکر ایران نیز
دو سیت و هشتاد تن کشته شد بدین شرح از شمشادگان علی اکبر سلطان و عباسقلی خان قاجار از فوج خاصه
سختن و از فوج چهارم نیز هفتاد و دو تن و از فوج همدان پنجاه و هشت تن و از فوج شیرازی یکصد و ده تن و همچنان
هشتاد و چهار کس مجموع شدند از توپخانه و دو تن و از فوج خاصه شانزده تن و از فوج چهارم میت و دو تن و از
فوج همدان میت تن و از فوج شیرازی میت و چار تن و ازین جراحت یافتگان ده تن بی دست و پا ماند و دیگران
هنود می یافتند و دو کار ایشان یکم فقر قرین بود و دیگر ده کس از سپاه اسلام را رودخانه واکلی غرق ساخت و بے
شناختن معبر خواستند آب را عبور کنند مع القصد از آن سوی عبدالحسین خان که مردی نامحسوب بود هفتاد و یک تن
و ستران سپاه مقتول شدند پس میتانی کوچ و اموال و اطفال لشکر با نرسایلاب در بود و در پست و بلند زمین بنیک
و خاک در باشته و ازین روی چون لشکران از درگاه مراجعت کرد و در چنان طوفان باران بی شبه و آغوش
ماند پراکنده شد با بجه عبدالحسین خان و مردی که با او بودند کوچ داده بخت آمدند و از آن طرف شجاع الملک فرمان کرد
تا توپچیهای آذربایجان توپها را باز حمت تمام میای گردن خشت رسانیدند و علیخان سرتب همدانی بخواست توپها
بماند و محمدقلیخان ایلمانی بارض نیز کشتافت و شجاع الملک با رضی خشت سفر کرد تا لشکر کی از ختسیلاب آکند و بدو بجا آمدن
رسیدن لشکر ایران بر از جان نیزک و معاویه ستران سپاه در مقابله با مردم انگلیس
چون خبر جنگ بو شهر در ارضی فارسس پراکنده شد و عساکری که با مورسبر بو شهر بودند در عرض راه اصفهان بودند در
طی معابر تعمیل فرمودند و شاکه زاده سیدالدوله دیت تن تقصی که خشتی را نیز یک علیخان سرتب فرستاد تا توپخانه که
در واکلی بجای مانده حرات کند و سلیمان خان سپنج نشان روز پست و سیم جادی الاخره وارد واکلی شد و روز دیگر سیدالدوله لشکری
از ما و بر سید و علی ایلمانی فرستاد و سواران در آذر نیزک بر نشاند و بارض بر از جان آمد و بختن توپخانه را در پست و پنج جادی
از واکلی خلی با زجان دادند و از آنجا به نیزک کوچ داد و لشکر کاو کردند و شجاع الملک مردم پراکنده را انجمن ساخته چهار
شهر رجب در نیزک فرود شد و فضلعلی خان امیر تومان سوار رزرا و ناخلی و غلام سواره افشار روز ویک از راه برید
و میرزا محمد خان کشیکچی باشی بالشو خود روز دوازدهم رجب راه نزدیک کرد و ابوالقاسم خان میر سیدالدوله با اتفاق
شجاع الملک و امیر تومان و ستران و سرکرده کمان سپاه او را پذیره شدند و با کمانتی لایق در آوردند بعد از رسیدن از برکان
لشکر مجلسی آمدند و در جنگ با مردم انگلیس مواضع نماده پیمان دادند که اگر کسی از جنگ استعانت تقاعدی در روز
یا روز مصاف از جان خویش بدهد و پست میدان بزد کند بقانون دولت جان داریش بدهد باشد و مطر
تزییت زن او بطلاق اطلاق شود و بدین همان گواه گرفته و خط و نشان نهادند و بزرگان دشتی و دشتیانی
و ضا وید قبایل فارسی بدین سخن همدان شدند حسین خان دشتی سال دیوان که حلی او بود از پیش براد و بر

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

۷۴۰ ههنا که پیش جنبک باشد و با هزار تن تفنگچی حاضر خدمت شد لکن از ناراستی روزگار گذشته بیناک بود و از دفاعی
 اتفاق می سپرد و حاجی محمد خان ششتری سپرد و با دوست تن تفنگچی لازم لشکرگاه ساخت و میرزا سلطان محمد خان
 بهستانی تار جان تن گرفت و با قومان کتانی بعد از قتل سپرد و خاوندان بتر شیفه جنگ میدادند و آن
 مردم قی پرست و شاه دوست بودند و ایشان را اشتقاق و الطاف شاهان ایران و ملکات جناب اشرفیه
 فریفته بود که دواعی زن و فرزند ترک جان مال رهلی و آسان بکی کفشد مع القصد در این وقت کشف افتاد که جماعتی
 سایلین و صعلایک مردم و ششتری از بیع و شری علف و آرد و بکشگرگاه انگلیس محل میدهند و بیله الد و بفرمود
 شصت سوار از مردم فضلعلی خان امیر تومان و محمد قلیخان و یحیانی بر بفرستد و شش تن از آنجا رفت را با دو
 کمان و چند حمل پیاده و دو یکو اشیار را خود داشتند و بشکرگاه آرد و شاهزاده آن اشیار را بر شکران بخش کرد
 و هر شش تن را عرصه ملک خود را داشت و از آن پس مردم انداز که کار بر گرفته و بالشو انگلیس طریق آمد شدن
 داشتند و سپاه انگلیس در قوشه مخصوص ماند و از آن دستبر که از قلیل مردم ایران معاینه کرده بود و یکو پای ارس
 سکو و چهار بیرون نهاد و چنانکه روز شنبه غره شعبان فضلعلی خان امیر تومان و سلیمانخان افشار با فوج قرا
 داغی و فوج چهارم و فوج قرا کوک و فوج اخلاص افشار و فوج چهار محالی و سوار افشار و سوار میر خان بیون و سوار
 ناکلی و سواره کمری بجات بوشه راه بر گرفته و یحیانی با سواره خود و پاشا خان یوزباشی و محمد صادق خان و زبا
 نیز با سواران خود بایشان متفق شدند و در ضایک سرسبک تو بخانه با هفت عراوه تو ب کوچ داد و اینجمله بیست
 کرده غنای ریز تا کندم ریز بر بفرستد و از بهر تیر و آویز آنجا رفت و طلب آشد و ایشان غایت بولی و هر ب پانچ اند و دیدار
 قرائت منشور پادشاه اسلام در مسجد دار اختلاف و اتفاق بزرگان ایران در حجاب و بالشو انگلیس
 چون کار محاسمت در میان دولت ایران و انگلیس استوار بیاورد و کار داران جاسین رعایت جانب حزب را بجهت لگو داد
 بر داشتند و اجاب افتاد که شاهنشاه ایران مردم ملک محمود و رازین احد و ثریا کمانا پس بفرمود روز شنبه یازدهم
 جمادی الاولی قاضین دار خلافت در مسجد شاه که ستره بده و مرکب دایره است حاضر شوند و صفای فرمان
 شد چون این بشنیدند از حضرت شهریار خواستار آمدند که جناب اشرف صدر اعظم که امر و نارت را با صابت رای بوقی
 دولت را وکیل مطلق است و آن مجلس مجلس فرایه و مسوالات و تمینات مردم را خویش بشنود و در دست سلطنت معروض
 دارد و مسئول ایشان نیز مقبول افتاد و هم در آن روز صدر اعظم در آن عرصه قیام و تمامت علماء و مجتهدین و شاهزادگان
 و اشراف چاکران پادشاهی حاضر شدند و با بجهت عالم و عالمی و عالی و دانی کم و بیش برابر بیت هزار کس انجمن شدند و در
 کابل و قندهار و تمامت افغانستان که در دار اختلاف حاضر بودند چنانکه شرح رفت بهم در مسجد جای کردند و حاجی محمد
 که از فحول علمای افغانستان و با اتفاق مظفر الدوله و سپهسالار طغیر الدوله و جبار خان و محمود خان و عظم
 سفر طهران که وزیر حاضر شد و بر چند منبر خطیب طلیق اللان صود کرد و حاجی ملا عبداللہ نیز منبری گرفت و نخستین خطی که ملک
 الملوک عجم با ملک و بیان خویش رسم کرده بود برین شرح قرائت کردند

شرح و شخط مبارک شاهنشاه ایران

معلوم باد که مایه حق باز باق نفوس و اراقت و مار ضا داده ایم و این بهنگام که گاه و بگاه انگلیس در محاسمت و مزاحمت

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۷۲۶

یکجست شدند و ابواب معافیت و مبارزت فزاد شدند و تقض عید و کسر شاق اتفاق کرد و دولت اسلام را اول
 و زبون خویش خواستار شویم و بیاری رسول محبتی و علی مرتضی از جهاد و غزایز میزم و غر و خضر را در هم شکستیم تا که فقه
 که گفت شریف اسلام و دولت غیور ایران خوار و ذلیل مجلس نخواهد شد و من که پادشاه مملکت و خداوند مملکت
 تقویم دین و دولت جان مال خویش ایشار داشته شایم که در همانا چاکران غیور و رعایای دیندار را هرگز نماند
 نخواهند که داشت و چون از دستخط شاهنشاه فرموده شد و دستور که با علم و دین حضرت مسطور بود و عزت کرد که
 موزن قطعات آن باین شرح است همانا حفظ عهود و شرایط موافق مسیح دولتی را خارج نماید از اشیام مملکت
 انجلس عهد بگشند و ناگاه به بندر به شد تاخته نشین میافشند و مواضیه که ایلمی کبیر انجلس با سفیر کبیر و در کار صلح
 نماده بود و وقتی که داشتند مملکت این معاهده را نیز اوقات غرور و شکوایران داشتند تا جرم دارد که خداوند باریک
 بجهت دین و دولت کاشته شود کلاً علی الله در کار حرب و ضرب دست باز نخواهیم داشت اما ملی ملت و هدیان
 که بغیرت و مردانگی در تمامت مملکت نام بردارند و سالها در سایه یافت و ملاحظت اجداد امجا و با محض محبت
 وسعت عیش زیسته اند اما آنها نخواهند که داشتند مع القصد چون اینکلیات پایی رفت غفلت در مردم افتاد و چنان
 غرور داشتند که ارکان مسجد را از زیر کوفت و هم آواز معروض داشتند که جان و مال و زن و فرزند و خویش
 و سوزد ما از بهر شایار پادشاه بسیار سهل باشد خاصه در چنین امر که جاد فی سبیل الله است اگر بکشیم بهشت برین
 باشد و اگر کشته شویم هم بهشت نصیب ما خواهد بود هم در آن محاسن مصیبت عزم دادند که بی آنکه و داع زن فرزند
 سفر به شد بکنند و با دشمن رزم دهند خایا بشرف صدر اعظم ایشان را با سایش و آرایش فرمان کرد و بغیر مودود
 وقت آن میت که رعیت را بر حجت سفر و دفع دشمن متحن داریم منت خدا را که پادشاه ما را در رواج دین بر
 مال احتیاج میت خزان دولت و قشون و دولتی کفایت این امر را به نهایت خواهد بود در اینوقت پانصد تن از
 کابل و قندهار و نبرکان افغانستان و هرات تیر در مسجد حاضر بودند و سفره شهر را بحدل و همزمان خواستار
 آمدند صدر اعظم هم ایشان را به نیکو پانچ فرموده آسوده خاطر برداشت و از مسجد بیرون شده حاضر درگاه
 شاهنشاه گشت و رعیت مردم از بهر جهاد بعضی رسانید و بر حسب فرمان ملک الملک عجم با عدا و سپاه و کشته
 پرداخت و چنانکه سکنه دار و مملکت از رسیدن یح فوج و بیرون شدن مسیح کرده آگاه شدند و فطوسی بزرگ فطانت
 و موبات افزوده نشت صد هزار تن لشکر سواره و پیاده را در لجه طهران عرض داده مامور حدود و ثغور نمود
 بهین شرح که مسطور میافیه نخستین برای حفظ حدود و خراسان و تیغیر هرات هفت تن از خاندان قاجار و بخانه
 از غلام شیخستان و دوستی غلام رگابی و منصفه هشتاد تن توچی و قورخانهچی و محمد باقر خان سرکند
 فوج ششم تیر و جعفر قلیخان سرکند با فوج خدا بنده و و جانوز خان سرب با فوج عجم و فوج عرب بطام
 و دیگر فوج ترشیزی و فوج قرانی و فوج نیشابوری و جماعت سواره و قراپاق و سواره شاهپون افشار و سواره
 و بیرون و سواره و قراکندوی آدینه و ده و عبداللّه و ذوالفقار خان پسر حسینعلی خان حمزه با سواران و سواران
 باصفه و پنجاد تن پیاده و هزار عربی و عبداللّه خان سرب تو بخانه با فوج جدید طهران و محمد رضا خان سرب

یقین و تحمیر
 پایی که حکم شاه
 عجم خایا بشرف صدر
 عجم بحد و داران
 مهر داشت

شرح سلطنت و جاکیرهای ناصرالدین قاجار

با فوج دوم نصرت و قاسم خان سرتب با فوج نهران شقاقی و با قس آقای سرتبک با فوج خوی و فوج جدید مراغه ۷۲۴
 و ابو الفتح خان سرتب نیز با فوج شقاقی و رحمة الله خان سرتب با فوج دیگر شقاقی و یوسف خان سرتب با فوج
 جدید افشار روی و عباسقلی خان با فوج بز جلو و طابا با خان سرتبک با فوج قدیم قزوین و فوج جدید تنه وین و
 فوج الله خان سرتبک با فوج افشار و میرزا ابراهیم خان سرتب با فوج قدیم خنصره و فوج جدید خنصره و سواران قزاقی محمد علی خان
 خان با سواران افشار تکو و خنصره علیخان و میرزاان شاه ایون اینا ملو و پرویز خان با سواران چار دولی و علیخان
 هفت تن و دروازه اخلا فطدان عارضان عرض دادند و ایشان از پی یکدیگر طریق خراسان گرفتند چون حاکم سلطنت
 در حد و دخراسان و کنار بیوت لشکرگاه خواست که باز برودم هزاره حسن و چرک محال خراسان چندان بدو پیوست
 که شصت هزار کس شمارینفت و بخند را از دروازه اخلا فطدان و ممالک عرض خراسان خزان و قورخانه و علف و دار و
 و جابه و مواجب تبوالی میرفت و دیگر لشکریهای فارس بدین شرح بود و محمد علیخان شجاع الملک بر تانت لشکرهای
 منصب سرداری داشت با بیکله کبیده و شصت تن غلامان و غلام پیشه نشان و هزار و چهار صد تن توپچی و فضلعلی خان
 سرتب با فوج شقاقی و فوج شیرازی و فوج عرب ناصری و محمد قلیخان سرتب با فوج افشار اول خانه و خنصره علیخان
 میرنج با فوج قدیم مراغه و فوج جدید مراغه و فوج چهارم تبریز و فضلعلی خان با فوج ششم قراقرز و فوج حسن خان سرتب
 علیخان سرتب با فوج قراقرز و سوار شاه ایون و فوج نواز و علیقلی خان سرتبک با فوج افشار خردان
 و مصطفی قلیخان میرنج با فوج فدوی و سلیمانخان میرنج افشار با فوج خلاص افشار و سواره نظام و همچنین
 میرزا محمد خان کشیکچی باشی و فضلعلی خان امیر تومان و بیست تن از شاکتگان چاکران درگاه مامور فارس گشت
 و لشکری سوار ملازم خدمت او شد و محمد ابراهیم خان سرتب افواج شاه صفهان با فوج فریدنی و فوج چهار محال فوج
 سده بی بدو پیوست و عبدالقادر خان و سواران شکی و امیر خان با سواران شاه ایون قورت بیکله و علیخان سرتب
 با سواران کمری و محمد حسین سلطان با سواران قزاقی ملازم خدمت او شدند و اینجکه بیت و یکصد و چهار صد
 چند تن بسیار شدند بن را عارضان عرض دادند و جناب با شرف صدر عظم خود بدقت نظر باز پرسید که در جواب
 برک و ساز سفر به او و مامور فارس داشت و از قبایل قشقایی و مکنستانی و دشتی و شیرازی جاغجی بزرگ
 بدیشان پیوسته پنجاه هزار کس انبوه گشت و شاهزاده سوده الدوله و محمد علیخان شجاع الملک از آرد و در
 نظام سپاه خود داری بخودند و دیگر کرمان را بدین شرح لشکر برفت هفتاد تن غلام و غلام پیشه نسبت
 پنج تن توپچی و قورخانه چی و جعفر قلیخان میرنج با فوج نجم قزاق و سواره قزاق داغی و علی آقای سرتبک
 افوج کرده و شیخعلی خان سرتبک با فوج صلیح و امامعلی خان سرتب با فوج قدیم کرمان و میرزا کوکاب خان
 سرتب با فوج جدید کرمان و میرزا سلطان با سوار مهاجرین و کسکه تو و سوار خزل نواز و محمد خان جوان
 ان با سوار علیا ملو و ذین العابدین خان با جماعت خود و اینجکه بخند و چهار صد تن بسیار شدند و از کار در
 لت ساز و برک و مواجب ما خود داشتند و علی حسین خان سپهدار که حکومت کرمان داشت از لشکر کرمان
 یک محال آن مملکت دو چندان بر این افزود و قریب ده هزار تن از ایشان را روانه جیرفت نمود تا اگر قاجار
 و بجانب بلوچستان و سند راه بردارد و دیگر کرمانشان بدین شرح از کار دران ایران لشکر رفت

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۷۲۱

سید حسن توحی و قورخانه‌چی مامور شد و اسد الله خان سر قیاب با فوج کوران و علیقلی میرزای سرتیپ با فوج
 کلیانی و ملک نیاز خان سر تنگ با فوج کرندی و محمد رضا خان سر قیاب با فوج زنگنه و سواران نظام مباحره
 سواران کلیانی و سواران سنجابی و سواران کلبی اینچله نیز چهار هزار و هشتصد تن بشمار آمد و امّا سقّی میرزا
 عماد الدوله و چندان از لشکر پیاده و چریک برایشان افزودند و لشکری ساخته تهنیز کرد و دیگر مملکت خورتن
 بدین شرح لشکر گرفت چهار صد و شصت تن توحی و قورخانه‌چی مامور شد و محمد حسن خان سر قیاب با فوج قدیم فرامان
 و محمد تقی خان سر تنگ با فوج جدید فرامان و احمد خان سر تنگ با فوج بهادران و ذوالفقار خان سر تنگ
 با فوج جدید کرانی و علیقلی خان سر قیاب با فوج قدیم کرانی و محمد مراد خان سر قیاب با فوج بیات رزن و
 سر تنگ با فوج سیلانی و عباسقلی خان سر تنگ با فوج دلفان و ساسله و پور خوردار خان سر تنگ
 قدیم رستمان و زمین‌لوا بدین خان با سوارش سیون و حیدر خان با سوارش فی و علیمحمد میرزای سر قیاب با
 باجلان و مختیاری و حاجی محمد بیگ با سوارش ابرو وانی و عبدالحسین بیگ با سوارش قبه و فوج اسد الله خان با
 شترای و دیگر هشتصد تن پیاده بلوچ و عرب اینچله نه هزار و شصت تن بشمار شدند و در خوزستان از طرف
 مینی و سیدانوند و باجلان و یاراحدی و مختیاری و دیگر قبایل سه چندان بر اینجا عت افزودند که
 اگر چه هفتاد هزار و چهار صد و هشتاد تن از کارداران دولت عرض لشکر داده شد و مامور سر قیاب
 کشت یک در حدود و دوتوز صد و پنجاه هزار کس را بجن شد و بر حسب فرمان ملک الملوک محمد جناب اشرف
 صدر اعظم بیگ و ساز و علقه و آرد و آتش ایشان را چنان متوصل حیدر داشت که در بیابانهای بیکیاه و میاه
 از مردم شهرستان بختیاری بختیاری و رفا و میرستند و مردم دارا و علف و دیگر شهرها از بختیاری بختیاری و از
 سازه و بک ایشان آگاه بودند و سبیل از مزین هیچ رعیت ضایع نشد و حیدر از حمل هیچ کاروان بحد و رفت
 و هرگز نشیندند که پادشاهان ایران در چنین فتنهای بزرگ ایستاده باشند و مردم مملکت
 بدین ایمنی رو کار برند از پس آنکه سپاه سواره و پیاده بصوابه جناب اشرف صدر اعظم چنانکه رقم شد چون
 پیکر کشته و شیر ماکت از بهر غلغله و سیر بفرار برق باو طریق حدود و دوتوز سپردند و این خبر در بلدان اقصای ایران
 مرکب و قاطنین بلاد و اشرف قبایل از قصه آگاه شدند و سلا و مجتهدین که در ترویج دین جان و جاه را سگاست
 خاک راه گذارند در حوزة محراب و عرشه بنبر مردم را مخاطب داشتند و تخریص جناب هم آهنگ فرمودند و هر یک
 بخواستاری ده هزار کس دست هزار کس دخت کارزار را بختیاری شهریار علیه نثار آمدند و صدر اعظم از راه
 اجازت این سارز میا بخی نمودند نخستین علیه حاجی میرزا محمد باقر مجتهد و امام محمد تبریزی و شیخ الاسلام تبریزی
 که ایکس با اتفاق پانزده هزار کس مرد کارآزموده کار سفر ساخته ایم و دخت جنش را گوش بر فرمانم و بردست
 نهاده ایم که درین سفر که حکم شریعت بر ما واجب افتاده طس بنام اجری و موجب طلب نخبه لکه اگر تمام عمر
 این امر شود از زید و عمرو و قرآن بقرض نخواهیم خواست و از بکره خالطریف و تالده نخواهیم حبت و از کاشان حاجی
 محمد مجتهد سپهر حاجی طاهر و آقا میرزا ابوالقاسم مجتهد و آقا سید مهدی میر حاجی سید محمد تقی مجتهد و از همدان
 آقا سید محمد امام محمد و حاجی سید احمد و آقا میرزا ابوالقاسم مجتهد و آقا سید مهدی میر حاجی سید محمد تقی مجتهد و از همدان

شرح
 عرض نمایان
 ای اجازت جاده
 بهادران
 طهران

در سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

آقا محمد جعفر و از نذران و استرآباد حاجی عبد الله مجتهد و حاجی ملا محمد اشرفی و حاجی میرزا محمد تقی مجتهد و میرزا محمد حسن ۷۳۹
مجتهد و شیخ نصر الله قاضی و از کرمانشاهان آقا عبد الله و دیگر مجتهدین و از کرمان آقا سید جواد مجتهد و حاجی محمد کریم
که هم رساله تجرید جادو تالیف فرمود و ملا محمد مجتهد و آقا محمد کاظم مجتهد و از کیلان حاجی ملا رفیع و حاجی ملا صادق مجتهد
و از عراق حاجی سید باقر و آقا محسن و آقا میر معصوم و ملا محمد کبیر و از کلیان ملازین القابین مجتهد و میرزا محمد رضا
مجتهد و آقا سید حسن امام جمعه و از کردستان ملا احمد و ملا هدایت الله و بهمنان از هر شهر و بلد متاستر علماء با تقاضای عموم
رعایا معاشرت با دولت انگلیس را ترک جان و مال بکفند و هم آهنگ ساخته جنگ نشینند و چون اینخورد خراسان را بکند
کشت مردم هرات صغیر و کبیر بخر و بکشند و اعدا جنگ و خوش که دزد و از منهد و نیشا بورش و شور و شرب
خاست و ترکمان را رضی استرآباد و کرکان بجایت بذهب و او طلب شدند و از بهر کار راز میان استوار کردند پادشاه
عادل خدا پرست پاسخ مکتوب و پیچیده را در مهر و عطف و نشور کرد که ما این کج خانه را که از اجداد یافته ایم از هر جا
نهاده ایم و این مردان جنگ را که در روزگار دراز بخواخت ابادی تربیت کرده ایم برای دفع اعدای و دشمنان
تا خزانة ما بکند از سیم و زر و آستانه ما مطاف اصناف لشکرات زحمت علماء و زیان رعایا را رضا نخواهیم داد
چون مجتهدین با اینجه و جدا جازت جهاد نیافتند و عاصی و وام دولت پادشاه را در حضرت الله شمر کنند

ذکر بعضی از مخالفات و مناقشات سفرای انگلیس با دولت ایران

در کار می میرفت که فرستادگان دولت انگلیس انتظار فرصت میبردند که بهانه بطراز مذکور با دولت ایران بجا
آغازند کاهی و ندای مختار ایشان که در در خلافت اقامت داشتند تحلیف شاه و پهلوی سلامت را بکاستن گرفتند
و کاهی بیرون جبار عبد الله در کار افغانستان مداخلت انداختند و خاندان شیل مناجاد در قراره که با کاران دولت
شاه شاه ایران سلطان ناصرالدین شاه بخار داد اگر چه آن قرار نامه مستقر نیافت لکن بشرط بود که از قبل شیل جبار
کس بسوی هرات مترو نشود و او نخستین نقض عهد اقدام کرد و نوکر خود سلطان جاز بکیل هرات ساخته با عوا
مردم پرداخت چون و لپای دولت ایران آکمی یافتند و او را بینه دادند پاسخ فرستاد که من در آمد شدن مردم
هرات خود را از او میدانم و بی اندیشه ارتکاب نقض عهد کرد و بر قرار نامه خویش خط قرین کشید و بهمنان طمان
صاحب شار و در دولت انگلیس آن هنگام که ملا کریم مستوفی هرات سفردار اختلاف کرد و هنگام مراجعت بدایت
او را بیرون دروازه طهران بنهانی دیدار نمود و با مواعید بیکو و بذل سیم و زر بفریفت و بصید محمد خان ظمیر الدوله سر
نکاشت و آن خط بعد از قتل ظمیر الدوله در شهر بمبایان سال یکصد و دویست و هفتاد و هجری ما خود او لپای دولت
ایران کشت بدین شرح جناب جلالتا مستوفی آدم کار دران بوفانی بود با او چند فقره حرف زده ام اول دم او
بهینه انگلیس را در هرات بمانند آنچه از ابا ب توب و تفکک و سایر آلات جنگ شمار ضرور باشد مضایقه نخواهد
و از نقد نیز آنچه خرج شود و کرد و یاد و ناست که بد چون این فقره را حال بجه مستوفی نه پند یکفتم که کی از سر
ظمیر الدوله تا خدمت جناب جلالتا برانفر ما برو و در آن صورت آنچه بخواهد بهیج وجه من الوجوه مطلق نخواهد
رفت بشرط آنکه آنچه بدون افغانستان در حیطه تصرف ظمیر الدوله بیاید کار گذاردن دولت بهینه انگلیس به
مخفیست نباشد و افغانستان یعنی افغانان زبان که در آنجا سکنی دارند قطعاً بجناب ظمیر الدوله خواهد دانستند

مع القصد بعد از اخذ و داشتن این نکاشته و مکشوف و شهن کهنون خاطر شازده فرهمندان کارداران دولت ایران
 پرده آوارا پاره نسا خند و این از را از پیره بیرون نیندا خند و از پس ایوانقه دو ستمجد خان را تحریض تنه قدما
 و هرات و تحریب خراسان نمودند و دولت ایران انا چایستج هرات و دفع دوست محمد خان داشتند و دیگر
 متهموره ازینوی بنای کاوش و بانه جوی گذاشت و همچنانست که کارداران دولت ایران اعداد دفع نختند
 و صلاح دین و دولت را بست بکذا نند و دو ستمجد خان بر هرات و خراسان ستولی شود چون بدانچه خواست
 بودند پذیرفتار شد علم دولت کلین افزود آورد و از خاک دیرین بیرون شد اما بنه چون امین الملک سفر کرد
 ایران مامور سفارت پاریس گشت اجازت یافت که در اسلامبول بالار و کلیف ایچی کیر کلین از در مصالحت سخن بگوید
 در پایان امر که تمهید بنای مصالحت کردند لار و کلیف ایچی کیر کلین لار و کلار بندن و وزیر دول خارجه کلین نجاب
 اشرف میرزا آقاخان صدر عظم دولت ایران مکتوب کردند که کارداران ایران سیاه خویش را از اراضی افغانستان
 باز خواهند و متهموره را راضا جوی کنند که احوال و ذات این تجانب جانین بدینقدر از تغایر یابد و همل روزه
 ملت نمایند که مسرع و منعی انخیزد و آمد و شد در خلافت طی مسافت کند و خبر باز دهد و دست و هفتم ربع الاول این
 معاهده امین الملک را مغرور کردند و لشکر خود را گسی فرستاده روز ششم ربع الثانی مغفله به بندر بوئسهر درآمدند
 و کرامت بعضی از مردم دول اروپا کنار داران دولت کلین در خواصت ایشان دولت ایران
 چون مقاتلت لشکر کلین سپاه ایران استوار افتاد و انخیزد در ممالک آسیا و اروپا سرگشت املی هر دولتی و مملکتی
 با اتفاق این تقض عهده و کتر عیاق را از دولت کلین گوینده دانستند و هاقبت این جانب را از بهر ایشان ناگوارترند
 کارداران دولت کلین منجواستند تا خویش را از آلائش این تقض عهده صافی بداند پس خصلتی اندیشیدند و گفتند هر
 روس شاه شاه ایران مواضع نماده تا لشکر فرستاد و هرات را مستحوذ داشت و این از بهر آن است که ازین پس لشکر
 روس و ایران با اتفاق یکدیگر آهنگ هندوستان کنند و مملکت هند را تحت فرمان آورده در میان خود قسمت نمایند
 و این سخنان را در اقدام تقض پیمان بر بانی نمردند لکن مردم دول اروپا این توطیئات غش و دیش سخت و مبارک
 ایشان را درین مبارات پسندیدند و داشتند چنانکه املی دولت بلجیق در روزنامه که چهارم شهر ربع الاول بریت طبع گشت
 و خلاصه احادیث آن بدین شرح است

شبح روزنامه که در دار الملک دولت بلجیق طبع رسیده

در بیشتر بلدان امصار ممالک کلین همچنان در اراضی هندوستان مردم موجب محاسن محاوره و مشاوره بگردند و در کار
 امر و مناجات و مبارزت سخن کردند و در پایان امر سخن بر این نهادند که دولت کلین را در خواصت دولت ایران
 جزو غایت و ذمت بدهد و نخواهد رسید که فتنه که دولت کلین لشکری بزرگ بجات ایران گسل داشت و جزیره هند
 بر کرا بخیر کرد از جبال شامخ و محال می گاه و میاه ایران چگونه عبور تواند کرد زیرا که خط آن مسالک صعبه و عذرا
 غیر قابل تراند کرده و با اینکه نفیس سپاه ایران کمال لشکر کلینست شجاعتی و جلا داتی جداگانه دارند که هرگز مردم کلین را قوت
 ستان ایشان نخواهد بود و نیز دانستیم که کارداران دولت روسیه پای در دامن پیچند و راضا دهند که مردم کلین
 ممالک ایران راه کنند یا تجیز لشکر کنند و با خود را بتیره و وزیر در آیند و دیگر اینکه اقامت لشکر انگلند در هند و فارس

شرح سلطنت و جانشینی صراحتی و قاجار

با ایران چنان تواند کرد و در چنین وقت دولت ایران بعد از فتح هرات چه دانستیم که لشکر بجانب قندهار روند اما
 و نه نخواهد راند با اینکه مردم افغانستان از دولت انگلیس رنجیده و خاطرند و بزرگان ایشان در دارمخلافه طهران بودند
 نوازش شاهنشاه میباشند و بیکجا که اگر مردم انگلیس در بند قارس اقامت کنند دولت و آنکه چگونه خاموش شود
 با اینکه قیام دارد و خود را در جزیره خارک از سابق ایام نشان میدهد و امیرطور فرانس را در بودست با دولت ایران
 مربوطی کافی است که با کرامت کارداران انگلیس بخیر ایران را از اسیریه قبول بپارسی ثواب و عمل فرمان کرد و همچنان
 او بیای دولت بمحض چون دور زمانه مختلف از دولت انگلیس بشاه و که در نداشتی از بهر ایشان نگار کرد و همچنین
 نامه که سوزن پست نام دارد و در دارالملک لندن مطبوع کرده بودند که ما این سیه را بجانب ایران از بهر پادشاه ایران
 کسب داشته ایم مگر دولت پوسن میخواهد ده هرات راه کند و مشکلم با انجا انجن کند و آنگاه هندوستان نماید و در دولت
 دیگر که تنس نام دارد هم در انگلیس رقم شده مسطور است که جنگ لشکر انگلیس با دولت ایران فرو خاست و ذات لشکر
 داشت و مودت کارداران ایران در بنجیدکی ایشان هرگز با دولت روسیه پوشه نیست بلکه نورسلوک و شریک است
 طبع و چنان دولت انگلیس است مع الحقه بعد از شاه و بزرگان بلجی این دور زمانه متجدد و را کلماتی چندین
 کردند که خلاصه آن بدین شرح است همانا مالی انگلیس بجمارت پالاستون صدر اعظم خارت جنگ مشرق زمین را
 نخواهند زیرا که در بیشتر بلدان انگلیس مجلس شورای کرده اند و این را می دانند و داشته اند چنانکه کما تامل مشورت
 سخن بر این نهادند که ما در دو اسکانه عدالت آن سپاهی که برای فادرس سفر کرده جده طغیان و عدوین خواهیم شد
 و صاحبان مناصب ایشان را اثم و جانی خواهیم داشت و همچنان از کلکته و سبی و دیگر اراضی هندوستان هر روز
 بخارشی بشکایت اینجک میرسد و نموداری کنند که گرفتار کارداران انگلیس از بزرگانان هندوستان و کینه و خدایت
 تجارت ایشان را بخیر نشاند آید دولت انگلیس که باید بشکوهی بسیار آنگاه ایران کند چگونه آن لشکر را در
 و با با نهایی بی آب و گیاه مجبور خواهد داد و حال آنکه لشکر ایران اگر چه چون سپاه انگلیس کمال نظم است لکن بجز توپ
 و گمان میرود که ایشان را در هم شکند و دیگر آنکه چه دانسته اند که دولت روس با ایرانیان بدست نخواهند و ایشان
 در هم نخواهد شکست کرد دولت انگلیس فراموش کرد که بعد از مرگ محمد شاه پادشاه ایران شاه افغانستان
 شده و از آن شوریدگی چنانکه کرده به دولت انگلیس زیان رسید و کسی از لشکر انگلیس مقتول گشت و اکنون
 دانسته اند که بعد از فتح هرات لشکر ایران بجانب قندهار و هندوستان کوچند و مملکت هندوستان را آسوده کنند
 در انحال تخیری از بندای ایران چه بود خواهد داشت و حال آنکه دولت فرانسه بکله بلاد حق خویش را در قرق فارس
 میکند و با انگلیس مسلم نمیدارد و همچنان دور زمانه دیگر که مستعار و نام دارد و مردم انگلیس رقتسم کرده اند
 شرح روزنامه که در دارالملک انگلیس بمقامت دولت خویش در محاصرت با ایران رقم کرده اند

همانکه سبب خصومت دولت انگلیس با دولت ایران پیش کرده و در جواب لال بازم چه خود سبب دانسته ایم
 بلکه لار استرین در حقیقت دولت انگلیس سخن بگوید و میکند و ایالت را بخود پرستی برمی انجیر و با اینکه مردم مقتول
 میشود و مال و مایه در حیرت و از انگونه خاطر انگلیس نمیدهد و نمیکند که جنگ با دولت ایران که بر از سر و قیام دارد
 نه در حقیقت هرات را که امر ضد مملکت انگلیس مقصد میل حاف است چه باید دست آوریم زیرا که تو حال ملک ایران

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۷۴۲ از دربارستان در تحت حکومت سلاطین ایران بوده و سفرای انگلیس که همیشه بحالت انحراف طریق سافرت را باز
 میدادند طراز این سخن کرده اند که کارداران ایران را در ویت که لشکر به تخریبات بکارند با اینکه افغان حدود
 ایران را بمعرض نسیب و غارت میدادند همانا پادشاه ایران همی که قتل ظمیرالذول و انشا هزاره محمد یوسف
 و نظم صده و ایران لشکر پارسی هرات را مورد داشت که این هرات افغان دیت که چند سال ازین پیش بحکمت پنهان
 تا ضمیمه و خرابیها انداختیم اما در شریعت اصفاف رو باشد که با سبکایت چنین مردم وحشی با دولت ایران مصاف و بیم
 و اینکه هشت هزار لشکر دریای فارس را مبرز شده و دولت ایران را اعلام جنگ داده اند و چگونه با این اعلام نام
 قوا کنیم نقص عهده دولت ایران را روشن سازیم و برات دیت این وحشیهای افغان را از وطنیان به لال داریم
 و این اعلام جنگ غلطی چنان است که شهیدی را بسوزانند یا فقط و طاعون در اندازند و اینکه کارداران انگلیس همی گویند
 که ازین گیر و دار حفظ حدود و هندوستان را از لشکروس خواهیم کرد هم سخنی بسفاهت است زیرا که بنا کی با را از
 از دستیه تقویم دولت ایران حاضر تواند شد چنانکه دوک و نستین سردار بزرگ انگلیس سخن بر این داشت که بر دولت
 روس و انگلیس واجب است که در استحکام و استقامت دولت ایران مساعی مسکوره معمول دارند مع ایضه
 اعلی دولت انگلیس این هنگام که محاصرت دولت ایران را استحکام دادند از مودت و مصافحات دولت فرانسه
 با ایران استیجاشی بدست کردند و در روزنامه که هرچین سبت نام دارد و اینکلمات را مرقوم داشتند
 شرح روزنامه که دولت انگلیس بشکایت دولت فرانسه از مراد و با دولت ایران رقتسم کرده اند
 قبل از تذکر کار با یکجهت منع دست اندازی رویه در حد و دهند لازم است باید قدری وقت در رفتار یک
 دولت فرانسه نسبت به دولت ایران نمایم نه از برای اینکه با یکجهت باشد است بلکه کلام دوستانه کرده باشیم رقت
 دولت فرانسه با دولت انگلیس در ایران خیلی قدیم است و این رقت نهایت شدت دارد زیرا که تسلط ملک خوش را
 در ایران میخوانند همانا مردم فرانسه خواه صدق یا کذب که از برای ما علی السویه است چنان میداند که دولت
 ایران تحریک مردم انگلیس عده نه تجارتی با سیوسو تریز سبت و ازین روی بود که سیو بوره بعد از رسیدن بحد
 جبهه ملک آن عده را به بیت و از اینجا معلوم شد که دولت فرانسه میخواهد در ایران کمتر از انگلیس باشد و این معنی
 نیز نمیدانیم که سیو بوره وزیر مختار فرانسه آن هنگام که مشهوره وزیر مختار انگلیس از اولیای دولت ایران بجهت
 خاطر شد پادشاه ایران را سخنی بمعرض رسانیده باشد تا رای او را از فرستادن سپاه بجانب هرات تغییر بدهد و
 اینجا باید بقت نظر رفت که یک صاحب منصب فرانسه که بولمانام داشت و نوکر پادشاه و محکوم سیو بوره است
 و مورد بجا صره هرات شد و دیگر با اینکه نزدیک به ششست است فیما بین دولت انگلیس و ایران المچی کیر ایران فرخ خان
 بجا بصلت منی سیو بوره روانه فرانسه شد و مانند المچی که از دولت دوست بدولتی دوست رود و هدایای بسکوه
 بجهت دولت فرانسه برد و جمیع این اعمال را چنان بر معنی می بینیم که امیدوار هستیم که سیو بوره معنی سافرت پادشاه
 ایران را با انگلیس و مقصود فرستادن قشون ایران را بدست انداخته است و بعد از آنکه بداند ما مورشون قشون
 هرات تحریک المچی روس بوده و این امر را مستطاح فتح هندوستان داشته اند امیدواریم که بولمانام صاحب
 فرانسه ترک خدمت دولت ایران با خواهند گفت و دیگر باده از فرخ خان سخن خواهیم کرد که سیو بوردلی المچی فرانسه

شرح سلطنت و جانشینی اصرارالدین پادشاه

که در اسلامبول اقامت دارد بعد از رسیدن فرخ خان با سلامبول و اترعین بفرزانه کند و اجازت به دست ۷۴۳
پادشاه ایران را بادولت انگلیس خاص خواهد بود و ازین مقدمات نتیجه حاصل خواهد شد چون این کلمات
بفرزانه بردند به سیکونه یا سنج یافتند

شرح روزنامه که دولت فرانسه در جواب بشکایت دولت انگلیس نگار داده اند

درین روزنامه که کونستی تویسول نام داده جواب ایالتی انگلیس رستم میشود که سیو بوره لمبی فرانسه از دو سال برزادت
میت که بفرات ایران رفت و سفارت او بتمام مقامت با دولت فرانسه بزی و امر خطر بود یکی دوستی دولت
فرانسه را با ایران که بذات آن از ورکارپشین و دوستی که در دو ویکو که دولت ایران پشیمان دولت کند و اگر
نباشد از انداد روسیای باز دارد و ایری هر دو را به یکو تزوچی تقدیم خدمت کرد و مشهوره وزیر مختار انگلیس کارداران
ایران بنفس خویش شاهره اذاحت که بشیج کردن نمی ارزد و کردار او با دولت انگلیس مربوط نبود لکن بیرون شدن او را
از ایران واجب داشت و سیو بوره اقامت او را در طهران دوست میداشت اما وساطت او سفید نیفتاد و مشهوره
تا برات ساخت خویش کند این گناه را بر سیو بوره بت و امنای دولت فرانسه بفریش حکم فرستاد که به املت در
منارند انگلیس ایران نخند و اینکه سیو بوره دولت ایران را از لشکر فرستادن بهرات منع نموده سخنی بصدق میت بکه
سخن او پذیرفته شده است و نزد همه کس کشف است که دو تنهای آسیادرا سیکونه امور تا یکجا به وجه کنند و چون در
مختار دولت انگلیس سبب شد که دولت ایران لمبی ما را سیکو نواخت و نوازش فرمود این محبت را هر که فراموش نخواهد کرد
و اینکه بوالمر در محاصره هرات حاضر شده وی هرگز نکر دولت فرانسه نبود بلکه در ایران منصب سرنگی داشت و هنگام
ما مور شدن او و بهرات زن و فرزندش نیز الکی نیافت و با اینهمه سیو بوره مراجعت او را از هرات از صدر اعظم ایران
خواستار شد و پذیرفته تخت و اینکه فرخ خان بفرات فرانسه ما مرگشت بعد از سفارت سیو بوره و انعقاد معاهده
تجارتی بینکام بود که پادشاه ایران نیز اظهار خفا و تمی فرمایند و دوستی دولت ایران با فرانسه امروزه بدایت شده بلکه
از عهد لوبی چهاردهم تاکنون است و در عهد ناپلیون بزرگ به تجدید مودت و محبت شده و نام ناپلیون چنان شهرت است
که گوید در نزد مل آسیا بنده است عجب میت که پادشاه ایران پادشاه فرانسه بهجت خود مجذوب دارد و برای پشیمان
بزرگ مکتوب و پذیر و به دوستانه اتفاق دارد و همچنان کار داران دولت فرانسه در روزنامه دیکیو نگار کرده اند

شرح روزنامه که دولت فرانسه بشکایت دولت انگلیس رستم کرده اند

خداوند باری از برای فرانسه اعداد دولت بزرگ کرده است و ما بر زیادت ازین خواسته ایم و طمع نداریم که بر بحر و عالم
چیره شویم لکن بکبر و تمیز هیچ دولت را بر نمی تاییم اگر دولت انگلیس نیروی خویش را در بحر نمودار کند قوت ما در افرون
ازو خواهد بود و همین اعداد و آلات ناپلیون بزرگ در میان دول ما مرگشت اگر چه انگلیس که قوت ما را شناخته است
و داشت او را دانسته ایم بهتر باید حفظ موافق و داد و استداد کنیم لکن این افزون طلبی که مردم انگلیس راست چنان کثیف
میشود که این موافقت بجا لغت پسته شود اگر اولیای دولت انگلیس با دولت فرانسه از دو و استداد اظهار این
خود بینی و انایت نکنند و چنان ندانند که فرمان فرمایان ایشان است همانا دولت فرانسه بدین حکومت مرمضه و دنیا و
و نیز نگارند که هیچ جای اندویشی زمین این اندیشه را تقیر و نکین دهند و نیز نگارند دولت انگلیس بفرزانه

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

که وقت رحمت خود را بوسعته مملکت دانسته اند و ندانند که به اذیت در ممالک بید و سهرت تحریک شد اگر چه در جنگ روسته بیشتر زحمت لشکر تراشیده بود و ایشان نامور شدند لکن سود این جنگ در دولت و تحلیف خاص خوش داشت و داخلت در امور دولت عثمانی را مخصوص خویش دانسته اند که کثیتهای جنگی دولت انگلیس در بحریه و فیما بین اهل و جزیره نما روزانه روز بر زیادت میرود و سخنان مملکت سیسیلیا و آسیا نباشد و بهمین خواهد که بر مملکت ایران و ممالکی که در اطراف هندوستان است نمودار کند که انگلیس بر تمامت مشرق زمین بکلی تمامت عالم فرمانروا باشد و دولت فرانسه این فزون طلبی را دوستدار نخواهد و همچنان باز در مملکت فرانسه روزنامه و یکنگار کرده اند که چون فرخ خان سفیر کبر ایران با ایملی انگلیس کار بمالیت نتوانست آورد ایملی انگلیس او را گفت اگر خواهی اسکار شکایت موزد میاید بر صفحه بیامنی و خاتم بر بنی و بمن سپاری تا از بهر معا به آنچه خود خواهیم بکار کنیم و ازین فزون طلبی نتوان دولت که دولت انگلیس میخواهد نخستین و جزیره خارک ملکه در بندر ابو شد خانه تجارت مقرر دارد و دیگر از برای هند معبری ساخته کند که جزا و کس در اریات نباشد و در سائل دریای مدترنیا گنار رود و فرات را از آبن پرداخته کند و روی رود را کشیده بخار پیوسته دارد و سلطنت خلیج فارس را از بهر خویش گذارد و در جزیره خارک و بندر بو شهر قلعه های محکم بنیان کند و صبح نمیداند که ما فراموش نموده ایم که هشتاد و هفت سال ازین پیش موسیو پرول کار پر دوز دولت فرانسه بده تیره بصره با کریمخان زند که پادشاه ایران بود عهدنامه بخار داد و در آن عهدنامه جزیره خارک را کریمخان به پادشاه ذکر مقام شاهزاده خالمر میرزای احتشام الدوله با سپاه انگلیس در بندر حجره از آن روز که بیان دولت ایران و انجیز کار بستیز و آوین افتاد من بنده بخارنده نکر کرده بعد که حاضر بوده ام دیده ام و شنیده ام که جناب اشرف صدر اعظم با سرداران لشکر و سرحد داران کشور رقم کرده و هر که از آن حاضر بوده اند فرموده که با لشکر انگلیس در سائل بجز و فرضه بکیره و کنار رود بار بار نرم بدید چه پشیمان کشیده ها جنگی مانند کشتی و سودین کشتی فرقت و دیگر کشیده ها فراوان است که کهرشتی حمل کعبه و پنجاه توب تواند داد و کلود توب ایشان پست من و سی من بمیزان میرود و این تو بهار اجز به سیتاری کشتی سیر نتوان داد و اگر کشتی پرون شتابند بر زیادت از توب چهار پوند و شش پوند و نه پوند نتوانند با خود برد و در ممالک ارضی چندان آب نتوانند بست کرد که عراد های توب بکفر و ذکشتی را عبور دهند لاجرم آنوقت که در بحر با هزار توب رزم آغازند چون آب یک خشکی کنند افزون از پست دسی توب نخواهند داشت و ما ر قاص ر ذوق و خواص دریاستیم و کار با ماهیان بحر و مردم دریائی نداریم لاجرم جان و سر بر سر حفظ میسر مندر بباد بدید و ادوات حرب و ضرب و قورخانه و تو سخانه و غلات و جو بات در هیچ بندر نباشد از این زیر که دوست فرسنگ حدود ایران آب دریافتی شود و در تمامت این مسافت کشتی تواند سائل رسید ما را چه افتاده که سپاه با سحر است دوست فرسنگ راه جب دریا بکاریم و سینه ایشان راه ف کلود توب شصت و شش پوند بهاریم بر شما واجب است که کیمزل از مینوی آب و تراق کیند و از در کیند شتاب کشتی انگلیس در آب تفرین غرق و اضطراب نشود هرگاه از سائل بحر بد مینوی سفر کنند و از کیند آب دور افتد چون شیران جنگی بر ایشان بازید و رزم آغازید اگر چه در بندر بو شهر نخستین این خط افتاد لکن جبر کسر مایه را بشیر مندر غلطان

شرح سلطنت و جہانگیری ناصر الدین شاہ قاجار

شجاع الملک سومیانی بود چنانکه مقتضی آن بشرح رفت لکن فخر میرزای اقسام الدوله را در امثال ابر حجاب
اشرف صدر عظم غفلتی رفت و دولت ایران مازنیانی آور دشمنین چون اصفهان بود که سفرای ایران و انگلیس
در شهر پاریس اعداد کار معاهده و مصالحه میکنند این خبر را استوار داشت و در ساز و برگ مردان و اعداد و
میدان غوری بسزا نفر بود و هیچ غنیمت شد که این عهد نامه تا بمضای کار داران و وفیقین توشیح نیافته و تبدل
شده ممکن است که لشکر انگلیس خیلتی کند و در پیجی حمره غفلت ایران را با وسیله دانه و از آن پس که نشست
لشکر انگلیس این وقت را منتهم داشته اند و دانسته اند که خبر مصالحت لشکر ایران را از کارناطت باز داشته و
مصمیم عزم داده اند که بنگشت بر از جان را به پیجی حمره خبر کنند پس و اندر ز صدر عظم را از خاطر برد و وی آنکه
مردان موجب را مباد و نه طلب کند یا آنکه از مبارزان رزم دیده سخنی اصفافرا به لشکر اجنبش داد و در کتاف
سجراته ایجا که پیشانی گشتی انگلیس تواند سر باطل نهاد میدان محاربت راست کرد و سکنوی چند درازم
بست که چنانکه مردم این سکنه را به آن سکنه راه آمدن صعب میبود و عراده های توب را بتغاریتی در سکنه
جای داد چنانکه هیچک یشتوان آن و یکنواست بود و اسبهای بارکش را از بهر آنکه نرخ علوفه داران بر آن
و کار صعب پیقتد بر اتع بعیده کسبل داشت و اندیشه نکرد که اگر کار به بدست رود و نه و آخر وقت بدست دشمنین
رود یا سجد بفرمود پنجاه کام از نیوی آب آسجا که رود فرات باشد شوشتر پیوسته نشود و در جانب غربی حمره
مبافت و دیت کام و دوشکر بستند در لشکر نختین آقا جان خان سرتب با فوج بهادران جای کرد و سه غراوه
توب چهارده پوند و نه پوند مضوب داشت و در سکنه و یک محمد مراد خان سرتب با فوج پات و سه عراوه و
دشمنین جت و محمد یقینان سرتب با یک عراوه توب نزدیک به آن سکنه گرفت که در جانب مشرق قله سرتب
هزار کام نیز یک سرتب و محمد حسن خان سرتب با فوج قدیم فرامان و عراوه توب فرود شد و در جزیره انحصار
نیز چند سکنه و عراوه یکدیگر برداخته عیسی خان سرتب سپه حاجی جابر خان با چهار صد تن از مردم بلخ و عرب
و دو عراوه توب در سکنه جای کرد و در سکنه و یکدیگر فرودار خان سرتب با فوج امرائی و موسی خان یاور فوج
سیلاخوری با سیصد تن سرباز ساخته جنگ نشست و بر فرودار خان تا پایان مجادلت قانون مجادلت از دست
نگذاشت و بغروریت و شجاعت ابر و ارکشت و همچنان رجب خان یاور با چهار صد تن سرباز فوج قدیم که از
به پیوست و حاجی جابر خان سرحد در حمره با دوشیت سوار و پانصد تن پیاده عرب نیز سکنه می گرفت و
زین العابدین خان شاهین که مردی دلیر و رزم دیده است با صد سوار شاهین و دویست در جزیره انحصار
داشت و این کرده را نیز سه عراوه توب نزد خویش بدست و فرزندش ابراهیم میرزا هشتصد گاو و در آب شطرنج
نخستین او تراق نمود و شاهزاده پس از زمانی کوچ داده لختی باز پس شد و هزار کام از قنای ابراهیم میرزا
او تراق کرد و قورخانه که کار لشکر میرف در معرکه خویش نهاد و قورخانه و یکدیگر نزد ابراهیم میرزا بود و از دوق و غلوه
لشکر او دوشیت کام و دراز آب میرزا ابوطالب و وزیر شاهزاده با خود میداشت اگر چه درین هند سه قورخانه را
از قاروه آتشین دشمن هم زیان بود اما کس را اندیشه آن نفرت این وقت یک فرزند گشتی انگلیس کن بر صهره
برای حمل آوردند و نه شدن داشت و شاهزاده کشتی تجاراتی می پنداشت یکروز حیدر خان از آن کشتی بخار را

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

از دور و نزدیک سبکو لشکر و قورخان را نظاره نموده مراجعت کردند و از پشت دروی کار آگهی یافتند با مجله چون خبر رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس پراکنده شد اقسام الد و لکتن از مردم خود را بفرستاد تا خبری از عدت و عدت ایشان باز آرد دیده بانان او از کنار شط العرب لختی راه به پیوسته تا کشتیهای انگلیس دیدار شد و همچو کشتی شمار کرد از بیم که کشتیها قبل از او بجزیره درآید و بجزیره توقف بخزند و اقسام الد و لکتن با عدا و کار پخت و کشتیها روز سه شنبه پست و مقیم رجب پنجم چاشکگاه در طغای آن دور و عظیم که بدایت شط العرب است از پی هم برسید چند آنکه پیل و چار کشتی شمرده شد و دو کشتی ایشان را هر یک چهارده توپ بود و چهل و دو کشتی دیگر هر یک پست توپ منصوب داشت و اما یکی کشتی مضاف چهار هزار کام لشکر در آب انجمنه با مجله روز چهارشنبه پنجم فرو شدن آفتاب و دوازده توپ بجانب جزیره انحضرا بکشتند و دو پشته که از خاک بصره شمرده می شود در جزیره سلیمان بن غضبان کروی را از کشتی بیاورد کرده سبکوی برآوردند و دو ضیاره نصب دادند و از آنجا تا سبکو ایرانیان هزار کام سافت داشت روز پنجشنبه قبل از سر بریدن آفتاب سازمقاقت طراز دادند و از آنجا سبکو کادر چهاره می بکشتند و چون کلوله هیچ سبکو بدان رسیده نبود از سبکو آقا جان خان بکشدان توپ جنگ را پذیره بودند این بود تا یک ساعت از دیدار شدن آفتاب پرسی شدند که کلوله چهاره در میان سبکو آقا جان خان ترکید و از صد بخش افزون شد و پاره اندان به پهلوی چپ آقا جان خان آمده و بعلفید و با آن جراحت مردم خود را به ثبات قدم و صیبت کرد و او را از میدان جنگ بکناری بردند و پس از دوازده روز بفرستاد پست و دو کشتی دیگر مضاف دو سیت کام با سبکو فوج بهادران روی در روی درآید و دمان چهاره کشاده داشت و از قهای آن دو کشتی بخار و بیکو برسید و همچنان تا هشت کشتی به پشتوانی یکدیگر کرده شدند با مجله تمامت کشتیها جنگ درآیدند و کلوله توپ و چهاره بهاریدند و از سبکو بهادران مردان جنگی از در دافت برخاستند و با کلوله توپ جنگ آراستند و عبدالله سلطان کروی و همیل خان بیک و کسل بهار لو و صد بیک و کسل افشار سبکو خدمتی کردند و مردانه بکوشیدند و آن کشتی را که از در نام بود با کلوله توپ مله کردند چنانکه از کار افتاد با مجله پای سخت کردند تا بقهلهای سبکو و پاهای کلوگاه توپ انجا و اندام یافت و چند تن از توپچی و سرباز مجروح و مطروح افتاد در این وقت اقسام الد و لکتن سبکو محمد حسن خان سرب جایی داشت و عینی خان سرب نیز با فوج هندس حاضر بود شاهزاده بفرمود تا با فوج سبکو بهادران شود و مردم آن سبکو را روی و عینی خان راه برگرفت لکن دلی پریم و باک داشت و بر جان خویش هر سالک بود از نیروی چون سبکو محمد مراد خان رسید خویش متوقف شد و خدا داد خان برادرش را با فوج هندس سبکو بهادران مامور داشت سربازان نمی پراکنده شدند و نمی سبکو بهادران رسیدند لکن این قلیل مردم بجاری نبود سبکو بهادران از پای رفت و سربازان دست از جنگ باز داشتند چه کلوله تفک در این حربه کشتی دشمن رسیده نبود و اگر رسیده گزیده نبود و هم در این وقت میرزا ابوطالب حنیفلی خان را با تفنگچی مختاری جنش داده سبکو محمد مراد خان آمد باشد که می دهد و محمد مراد خان چون جماعتی از فوج پات را نزد یک سبکو بهادران از پس دیواری که یک پستوار نشسته داشت باز داشته بود این وقت فرمان کرد که از هر دسته بیست تن با صابو منصب در آنجا آفتاب حبه دیگر آن سبکو درآید و پای اصطبار استوار داشت چنانکه کیتن از سربازان خویش را بخوان شد که در فرود سبکو از بیم کلوله خضم

سبکو
کشتیهای انگلیس
در نما بجزیره

شرح سلطنت و جهاکیری صرا دین شاه قاجار

سرخوش فروگیر داد را بخواند و گفت همانند آنست که تا اهل کس را فراز نشود مرک را بدو دست رس نباشد من امروز ۷۴۰
 این معنی را بر تو کشف سازم و فرمان کرد تا زمانی در از بر فراز شکرد است بایستاد و بسیار کلوله بارید و آسیب بدو رسید
 آنگاه از فراز شکرش برآورد و گفت اکنون در فرو و کنایه باش و حنیده کار کن در آن سکو میرزا را ضایع
 نایب خرقانی و محمد حسن بیک نرقانی جلاد قتی پیکال ظاهرا خشد و نشتوار بیک در کار هزمت سبک خیز گشت و با
 بهر حال توب و حمد در وارو کوب کرانی نمود با بجهاد اینوقت در سکو جزیره آنحضرت که معدود مدعی از مردم بلوچ در آنجا
 اقامت داشت معصوم سلطان توپچی با اینکه شکرا و هرف کلوله توب و چنپاره بود قوری در ارکان جلاد و توب
 راه بخود و آنجا که بساط منازلت زود میه شد توب و کشا و میکشت رضا قلی بیک حمله که کیل توپخانه بود
 جلاد قتی بنزد آمد و در سکو محمد حسن خان نیز یک توب کشتی کشا و میکشت علینقی خان و محمد مراد خان چون سر بازار
 پراکنده دیدند کس بشا هزاره فرستاده توب و توپچی در قورخانه توب بمید طلبیدند انتقام الله و گفت یک توب
 است و کار از دست بیرون شده اعداد اینکار نتوانم کرد و از مردم انگلیس از بهارش زدن قورخانه فارغ شدند
 میان لشکر که همی آمده و بدین تعبیه در قورخانه سکو بهادران قورخانه چنپاره آنرا فاد و نا بود و صفت صرا فضل
 که در میان سکو بهادران شکر مراد خان مراد و پوراه کلوله چنپاره پی او را جرات کرد و محمد مراد خان را آنجا
 فرستاد و آن زمان رحمت جان ملامت برد از جانب دیگر در سکو ابراهیم میرزا و فوج کرانی پشت با جنگ کرده
 شکست شدند و ادویوز باشی عبدالحسین قهرمان و دیگر انتقام الله و فرستاده و بخت باز داد و انی داشت که لشکر انگلیس
 بیکان از بیرون شده و سکو را احصاء خواهد و او شاهزاده و یکسودی در حفظ سکو محمد حسن خان نه است
 او را گفت از سکو بیرون شده با تو بجان و سر باز نمی و در تر از میدان پر توب کلوله توب و چنپاره بر صف باش
 لکن سر از چون از سکو سر بر کرد و پراکنده گشت اینوقت میرزا ابوطالب بجهاد آمد و لشکر را که در جزیره آنحضرت بود حکم
 فرستاد و آنجا هزاره پیوسته شوند مع العقبه کجاعت قبل از طلوع آفتاب با چنپاره با نادر مقابلت و مبارزه
 روئی داشت چهار کشتی انگلیس نیز گشت شد کشتی را با طبا بهاستوار بستند و بقوت کشتیهای دیگر از محل رفت
 بجای کشیدند لکن کشتی اثر در چنان از کار شد که کشتی نتوانستند بعد از چنپاره مردم انگلیس کشتیهای لغتی باریس
 بروند و بدان سر شدند که تدریس دیگر اندیشند این هنگام از پراکنده شدن لشکر اسلام آگهی یافتند و دیر اندر دیگر
 بجنگ درآمد و تا یک ساعت بعد از زوال آفتاب نیز آن حال و قال اشتعال داشت از فوج بهادران بیست و
 دوتن مقتول گشت و از افواج کرانی و مخبران پات زنده بچاه و هفت تن بجایگاه از لشکر انگلیس نیز بیست و
 هلاکت گشت لکن چون قشون چرکیت پراکنده شدند و پند و اندرز جناب اشرف صدر اعظم معاینه شد و مکشوف افتاد که
 در کنار بجهاد مردم انگلیس رزم دادند از حسن و بیکانه افتادند است

کوچ دادند شاهزاده انتقام الله از کنار بجهاد و در آمدن سپاه انگلیس بجای او
 چون شاهزاده نیک نگویت که کلوله توب و چنپاره از لشکرگاه از آنسوی ترمی رود و از طرف دیگر نظاره کرد
 که بعضی از کشتیهای انگلیس لغتی در از لشکرگاه بجای آمده و لشکر خود را پیاده کرده و سپاه را با توب قورخانه مسلح
 گشته سخت هراسناک شد که مسا و حاجتی از سواره و پیاده از کشتیهای بیرون شده از قلعای لشکران آمد و لشکر اسلام

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۷۴۱ حصار دهند پس حکم داد که سربازان از سنگها بیرون شوند سرگرد کان چارسنگها را برپا داشته گردند و نزدیک شاهزاده آمدند بعد از گفت و شنود فراوان سخن براین نهادند که سیف سنگ از کنار آب واپس شوند و او تراق کنند و علف و آرد و قورخانه نیز با خود حمل کنند لکن چون آب و استر صاحبان مناصب و سربازان و درانشرگاه بود کس بجل بنه و آغز و قور و بر گرفتن آرد و دست نیافت با اینکه شاهزاده و وزیر او را آب و استر بجای بود و سربازان سرپرده و قشام الدوله بجای ماند و در وقت رستم بیک یا در تو بجانیه نزدیک قشام الدوله از برای حمل قلع بجانیه آب میخواست و دست رس نبود با بچه لشکر جنبش کردند و سه ساعت از آن پیش که آفتاب سرگرد راه برگرفت و یکسر سنگ طی طریق کرده بخوارنخستان رسیدند و بجنبش شدند و سخن براین نهادند که شب مادر کنارنخستان باید آمدند چون علف و آرد و قور بدست بودند نیمه شب از آنجا کوچ دادند و سه فرسنگ دیگر راه بریده در کنار شطری جای گرفتند و در آنجا واپس ماندگان را فراهم کردند و در جمعه بخنستان سجد رسیدند و در روز شنبه راهم در آنجا اقامت داشتند یکشنبه دوم شعبان شاهزاده سپاه را بنظام کرد و بجانب اهواز در یک تا زاهد و روز یکشنبه در آنجا از آنسوی آب او تراق نمود و چون در کار حرکت و اقامت دل کی داشت بفرامهم کردن علف و سوز داشت شب چهارشنبه پنجم شعبان شاهزاده خبر آوردند که سه فروند کشتی انگلیس به بجانب ریه ساریات و در عرض راه توبی را که عراده آن سگسته بود جامع از مردم عرب با کشتی کوچک حمل میدادند چون در ثمانیه که خانه ایشان بود فرو شدند کشتی انگلیس رسید و مردم کشتی آن توب را ما خود داشتند با بچه صبحگاه قشام الدوله فرمان کرد که هم از اینجا سپاه را کوچ باید داد و بفرمود تا بنه و آغز و قور خویش را از بهر حمل دادن برهم نهادند هم اینوقت که کشتی بزرگ و دو کشتی کوچک از انگلیس برسید و در زمان بختادون توب و چناره در آمدند فوج علیقلی خان طریق مراجعت گرفت و خود نیز فوج را مشایعت می نمود و سخن بر این داشت که سربازان بیفرمانی کردند و از حکومت من سر برافتنده محمد مراد خان رزم را تقیم هم داد و میخواست که تو بهار افراز آرد و ساز مقام طرازا کند و قشام الدوله فرمود که بعد از آنکه مازیان جنگ را در کنار بحر محبوب داشتیم واجب نیست که دیگر بار آید بجنگ کنیم و در سفرهانی صدر اعظم مرکتب کنایه و یکوشیم و فرمان کرد تا لشکر بجانب شوشتر کوچ دهد و از اهواز راه برداشت پنجفرسنگ طی طریق فرموده و محمد حسن خان سرتب فرمانیر بفرمود تا پنجشنبه ششم شعبان هزارتن بزرگ با کیمبراده توب برداشته در مقامی آب شوشتر و در فول قامت کنند و روز دیگر دو عراده توب و آرد و قور و خنزر و به و برند تا سبازان با تسانی عبور دهد و همچنان میرزا ابوطالب را با جماعتی از سواران از بند قیل بجانب شوشتر گسیل داشت تا علف و خنذرا که حاجت افتد فراهم دارد و دیگر سپاهیان را بفرمود از راه در فول بطرف شوشتر شوند و خود با فوج سواران و مخبران رزمند بیات است با کشتی کوچک از آب عبور کرده بجانب شوشتر شتاب گیرد و اینوقت که فوج و مخبران رزمند بیات شدند و محمد حسن خان آهنگ در فول با جماعت از بند قیل عبور داد سخن شاهزاده را وقتی نهادند تا چارشتا هزاره طریق شوشتر پیش داشت و محمد حسن خان سرتب را بفرمود تا با فوج رزمند از راه در فول قطع ساق کرده در شوشتر بیکوگاه پیوسته شود و مردم انگلیس بعد از کوچ دادن سپاه ایران را بچه در آنجا سه عراده توب از سنگها و آفتابان بچه از بویزه و خنزر با کیمبراده چناره ما خود داشتند و هزاره و پانصد نفر و سواران

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

از غلات و حبوبات بهره ایشان گشت و از میزوی چون شاهزاده وار و شوشتر گشت و لشکر از راه و سراه به دست
 و تو بهای لشکرگاه و دو وعده از سنه که محمد مراد خان و سه عده از سنه که محمد حسن خان شوشتر حمل شد شاهزاده
 بتجیز لشکر پرداخت و محمد مراد خان سرتیپ و بنفرمود تا قیام بهادران و زرند و سه عده و تو به و چهار صد سوار
 بجانب اهواز کوچ داد و لشکر فرمان کرد که در کنار بجا سپاه انگلیس رزم نمایند و بخوان باشند هرگاه از کنار بجا
 انبوی سفر کنند بروی ایشان تبارند و رزم اندازند اما محمد مراد خان بعد از آنکه وارد اهواز شد و کار مقامت را
 مبارز کرد و سردار انگلیس اثرم صاحب و یالور محمد مراد خان شرجی بخار کز وند که کثوف افتاد شما با تو به و سربازان
 با اهواز آمده و آنجا محصور نموده اند تا با ما رزم و مید و دوز است که از دولت انگلیس خبر مصالحه با ما آورده
 مید. اکنون کار داران و دولت ایران شمارا آگهی فرستاده اند یا هنوز بخبر نه یا بیکه اگر شما آنجا بکشد که کرده است
 خواهید بود و میان دو لیتین حریف نشوید که محمد مراد خان خط او را بشاهزاده فرستاد و در جواب نکاست
 که با هنوز از کار مصالحت بخیرم و اگر خبری رسیده نزد اتشام آمده و برده اند کلن شمارا درین سخن راست کوی میدیم
 دوست از ستاقت کشیده خواهیم داشت تا خبر مصالحت و مسالمت برسد و بعد از روزی چند چون خبر مصالحتین
 و ولایت بر رسید جانین از مناجرت و مبارزت دست باز داشتند و هم در امینال نجف میرزا که از شاهزادگان
 هندوستان بود و نسب با میر تقی میرزا که گران میرزا سید سفر عیبات عالیات وزیران و نجف اشرف را مقیم غم
 داده همه جا میت و بلند زمین را در نوشت و از حدود هندوستان در گذشت و بی آسب محافط علی مسافت
 کرده و اردو قندهار شد و آنروز که از شهر قندهار کوچ داده و در قریه کوکران منزل کرد تا هنگام خدتن از مصالحیک
 و در دوان افغانان برایشان آمده بعضی از اموال ایشان را برت در بودند با بحد از قندهار نیز راه بریده و
 اراضی خراسان را در هم نوشته بحضرت و از اختلاف رسیده و کار داران دولت ایران که حفظ ثبوت همانرا واجب
 شمارند و نواخت و نوازش او جدی بکمال منسودند و نجف میرزا معبود به خباب اشرف صید اعظم بحضرت
 شاهشاه عجم باریات و مورد الطاف و اشتاق شاهانه گشت و گاه که شاهشاه برادر که سلطنت لکمی گشت و
 چاکران درگاه بر صفت میشدند نجف میرزا نیز در صف ابرای بانرا در قاجار با تاج هر صغ و کفش زرین ایستاده
 میگشت بعد از چند ماه بکانت تمام رخصت حاصل نموده طریق عیبات عالیات برداشت و بحفظ و ثمت میرزا
 پیروی او برسد حد داران حماکت محروم و سه منشور رفت

فکر و ادوات احوال شاهشاه ایران سلطان ناصرالدین شاه قاجار و سال یکم از دودیت و هفتاد و دوجری

در سال یکم از دودیت و هفتاد و دوجری مطابق سنه لوی تل ترکی چون شش ساعت و پنجاه و چهار دقیقه از روز
 پنجشنبه سیزدهم شهر ربیع پری شد و آفتاب از برج حوت به بیت الشرف حمل تحویل داد و عید عجم و نوروز هم پیش آمد و درین
 بزرگتر و شرفتر عید مولود امیر المومنین علی علیه السلام بود که در شیرت روایت هم در این روز است با بحد شاه
 ایران سلطان ناصرالدین شاه قاجار جشن عیدی بگذاشت و حق این هر دو عید را یک ادوا کرد و بدست خویش
 در هم و دنیا بر تمامت چاکران عطا فرمود و علاوه بر نشان و حمایل امیر توانی حائری توانی و نشان تمثال
 شاهشاه و لقب ایتس و عضای مکمل و علاقه مرصع و شمیرمند و انکشته مین و ساعت الماس و خلع فاخره

جلد سیّم از مجلدات ناسخ التواریخ

۵۰ که از پس یک یک جناب اشرف صدر اعظم را بذل فرمود درین عید کقطعه تسلیم آن مکتل بالماس که شخص اول ایران
 صدارت اعظم را علانی بزرگ است بجمعت حاجی علیخان حاجب الدوله انفاذ فرمود و حاجب الدوله در حضرت
 صدر اعظم پیام شاه را بدین سخن گذاشت که ملک الملوک عجم میفرماید که صدر اعظم تا کنون از در عقیدت
 دینک اندیشی از طریق خدمت بمقامات رفیع او تقابست و بدشوارترین سختیها مرور کرد و رضای ما را بر حفظ
 تن و جان بر جان نهاد اینک انتظار داریم که از اثر لایقه و مدد جرایم قلدان آثار بزرگ در دولت ما ظاهر شود
 و او را در احکامی که باعث آبادی مملکت و رفاه رعیت و انتظام لشکر و امیدوارى کل طبقات نوکر و حصول فایده
 کلی بحجّه دین و دولت و ملک و ملت باشد جاری کرد تا سالی و یکو مورد الطاف و اشفاق بزرگتر گردد و حاضران
 مجلس حق کداری پادشاه را چنین شکر کداری برخاک رنایند با بجه چون مباحث عیدی بیای رفت شاهنشاه
 ایران بصوابدید صدر اعظم بکار عمال و حکام ممالک محروسه نظری بگذاشت و میرزا صادق قایم مقام که بمقتل سلطنت
 شافیه بود و حامل نشان امیر تومان یافته مرا حجت باز با بیان کرد و جان محمد خان قاجار بجای چراغعلی خان حکومت
 شاهرود و بسطام یافت و حکومت خرمه با چراغعلی خان تفویض گشت و محمد ابراهیم خان یزدی حاکم فوسفار و کلپایگان
 آمد و شاهزاده علیقلی میرزا لقب با عضا و اسطه گشت و عبداللّه خان صارم الدوله بمصبوب سیرکچی منتخوب گشت و
 نشان و حامل این منصب یافت از پس اینو قایم ذکر سو و سلوک مستمره و صورت حال او را که در خبریه بنی برنیت
 طبع در آورده بودند بدین شرح رسید

ذکر سو و سلوک و فتنه انگیزی سفرای انگلیز در ایران بخلاف عهدنامه بخوبی که عایین انگلیس از روی انصاف و در خبریه بنی طبع کرد
 مستمره که بایران رفت ترک دوستی با دولت ایران را و جهت ساخت و علم دولت انگلیس را که علامت دوستی بود
 بنیذاخت و این علمی بود که از روز اول افزاشته بود برای کارهای بزرگ و واقعه کار آنچه معلوم داشته و بحقیقت
 رسیده این است که دولت انگلیس دولت ایران را عظیم میدانت و آنرا نیز خواه خود دانسته بود و شک نیست که با
 هنوز هم آن عقیده باقی باشند اما مورین ایشان بواسطه اغراض نفسانی و دولت ایران بکلی نامی الهامی مذہب
 وقت را و بجا نیندازند چنانکه تغییریت برای دولت و ملت ایران پیدا شد چنانکه حال انگلیس را دشمن قوی میداند و خان
 میداند که انگلیز این سیخا دهند دولت ایران را یکی از راههای هندوستان شار کنند چنانکه کنسول صاحب در سقّه
 هرات با اینکه بی حق بود حرکتی نامناسب نمود و سفارت ایران را بجا که روم کشید عوض آنکه دولت انگلیس او را
 تفتیح کند چنانکه اجداد نباشی که امور ملحدن بود که دلائل و مضمّن خود را حالی کند راه خداوند و چسباید دولت
 انگلیس سفیریک دولت ندیم راه ندیم و عهد دوستی را برضای کنسول صاحب معلق ندارد و لهذا از آن روز دولت ایران
 از دوستی و درست کاری انگلیس بایوس شدند و ایرانیان چند آنکه ممکن بود با کمال اگر اه هر خلافی که از فرستادگان
 انگلیس بطور میرسد متعلّق شدند چه دانستند سلوک ما مورین را بدولت انگلیس حالی کردن کمال اشکال دارد و سفیر را
 نمیدهند و مکتوب را جواب نمیفرستند و دولت ایران بسیار در قید دوستی انگلیس بودند که متعلّق اینگونه نالایم شدند
 چنانکه امیر بخارا نتوانست متعلّق شود و با استاورت همان کو که مشهور شد با بجه دیگر از سفر اشیل صاحب با دام توقف
 و ایران از برای هر خبری سختیها کرد و برابر آنها برای ایران حاضر نمود و بحث در سفارت را متشنع کرد و مردم

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

بست سفارت دعوت می نمود و از دولت ایران روگردان میگردید چنانکه المغانی فارس و کچک خان و سنبلی (۷۴) و عباقلین سردار لاریجانی و حسین خان نظام الدوله و مسند و امیرزا و خانباغا خان خوانساری را می آنگاه از دولت ایران آسیمی به ایشان رسد به بست سفارت دعوت کرد و او ایامی دولت بهید اخذ سفارت برحمت تمام ایشان را در محلی کرده از بست پروت آورد و همچنان در عهد شیل صاحب و فرزند صاحب سالار پیر آصف الدوله از دولت ایران یاغی شد و ایشان همیشه حمایت از یافغان دولت کردند و خواستند به بست سالار دولت ایران ضعیف کنند و دیگر آنگاه یار محمد خان در مسند سالار لشکر خراسان آورد و دودست کرد و نسکه بنام پادشاه زد و طاعت گرفت و ظهیر الدوله لقب یافت معلوم است بهرات را خبر و محاکم پادشاه میدانست و خود را از جانب دولت حاکم میدانست و بعد از فوت او پسرش صید محمد ظهیر الدوله قرار فرمود و طاعت پادشاه حاکم بهرات شد و نسکه و خطبه بنام شاه کرد و برادر خود محمد هدایت خان را بهد از دست رکاب فرستاد و شیل صاحب چون خان دید بنای سوء سلوک گذاشت و از آنجا چون چیزی را مثل نشد به دولت خود نوشت تا با شفیع خان مشار ارد فرستیم که نترک مراده کرده و صریح مقام گردید که تا امر بهرات را او ایامی دولت با شیل صاحب نگذارند اقتضای مراده نخواهد شد و حال اینکه آنچه معلوم شده از انخلیس ابد با بدینجا که بهرات کس نرود و مراده نشود و اهل ایران چنانکه در عهد خان و محمد شاه مراده و مکتوبه داشتند و البته عریضه و پیشکش از بهرات برود و فرمان و طاعت بیاید و اگر کسی بخمال گرفتن بهرات بفرستد ایران را منع کند و حکام قابل و قسند بهرات هیچیک دست اندازی به یکی نکنند با بجهل بعد از شیل صاحب نوبت به طاعن صاحب رسید و او از بهرات برگردانم سقط را محکوم شد که بطور بای نامناسب اغتشاش کاری کرد و آنگاه ایران در بندر عباس اورا کبیر کردند و همچنان خان ارکچ را محکوم شد تا با لشکر زیاد بر سر مرود و سر حسن آمد و او هم بقتل رسید و از آنجا دید و آنچه نگار حیرت دارد و که چرا باید ما سورین انخلیس در پای تخت ایران باعث اینهمه سفته شوند تا دوستی نقصان پذیرد و حال آنکه هرگز از ایران بست با انخلیس بدیده است همه ترین کارهای که طاعن صاحب کرد و قرار نامه بهرات را بر هم زد و بنای آدم فرستادن کافه نوشتن بهرات گذاشت بود تا صید محمد خان نوکر مطیع دولت را روگردان نمود و باین قفاحت بخود نوشت یکی از انخلیسان بهرات آمد و بهلولی صید محمد خان افتاده بنای فساد گذاشت و سرحدات خراسان را اغتشاش کرد چنانکه خراسانی یکروز از تاخت و تاز بهراتی و ترکمان آسوده بودند و تا فوت صید محمد خان و حکومت شاهزاده محمد یوسف آن شخص انخلیس در بهرات بود و اگر چنین است دولت ایران حق دارد که آن سپه را نامه رانا بود فرض کند و در کار بهرات آنچه صلاح خود دارد بجزد خلاصه طاعن صاحب دولت ایران را فارغ گذاشت مدتی بر سر مسند و امیرزا جواب و سؤال کرد و مدتی بر سر حاجی عبدلکریم شکار پوری بوده اند و شکار پور داخل ملک انخلیس است و بحاکمیت او علم سفارت را اذاخت با اینکه حاجی عبدلکریم خود میگوید اصل من قندهاری است و رعیت ایرانم مع القصد بعد از طاعن سرسوری رسید کارداران دولت شاهزاده هماه را برای او فرستادند و بعد از ورود و وقتی بحرف آمد شیل سابقین بر سر فرهاد میرزا سخن در پادخت بعد از مدتی گفت و شنود چون دولت نمیتوان عموماً شاه را بابت انخلیس کرد ظنی هم با او شده و قرار بحقیقت دولت ایران در دست بخار بای و یکروز مثل اینکه فراموش او را در دست و هر بهر شخصان که رفت بودند مدتی گفتگو داشتند و یکروز

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۷۵ شعله بچوب تنبیه شوند هر چه میکشند تقصیر از ایش است که شراب خورده و سستی گردانیده داشته از مکتوبه کار داشت
 تاجیران را ششمان رسید و او را در اندرون محمد شاه غلام بچه بود و همراه خادمان حرم و تبعید به تبریز رفت و شاه شاه چون
 مراجعت فرمود و بر تخت جلوس کرد و او را غلام پیشخدمت کرد و دو دیت تومان موابب داد و بعد از چندی استعفا
 کرده نوکر نظام شد بعد بی سبب بفار تخانه رفت بخت نشست طامن صاحب خواست او را هشتی سفارت کند
 انامی دولت او را بچوب حسابی مجاب کردند و خواستند او را از نسبت بیرون بیاورند و او ماطله میداد طامن
 خواست آدمی از خود همراه او کند امنای دولت راضی نشدند چه هر کس را آدمی همراه میکردند داخل تبعه دولت
 انگلیس میشدند و کفشد بیداخله سفارت بیاید تا التفات به چند هسنوز این امر در میان بود که مترموری را
 هنگام حرکت بجانب سیلاق شد پس میرزاها ششمان زن خود را برداشته به سیلاق برد و نزدیک باغ متر
 سوری منزل داد و او اینجا در طهران بطورهای قبیح شهرت کرد او لایمی دولت مترموری را بجا غدر نمی اطلاع
 داد و بدول دیگرنیز اعلام کردند که شاید مترموری تنبیه شود و فادی برای او و ایرانیان طراز نشود
 اصلا اعتنالی ننمود و بعد از مراجعت از سیلاق نزدیک بفار تخانه برای زن میرزاها ششمان کرایه کرد و منزل
 داد و علما و مردم شهر مطلع شدند و بجا غلامی شرعیه عریض با منای دولت نوشتند و نزدیک بود لوک
 عام شود مترموری دیگر که پرده کارش دریده شده بانه نمود که میخواست میرزاها ششمان را نوکر سفارت کنم و
 بفارس بفرستم یا مخصوص کفشد بیداخله شد جواب دادند که تو نوکر دولت را چگونه نوکر سفارت میکنی اصلا
 بکوش او فرو رفت و اصرار نمود و بصراحت اسم زن او را نوشته سطلابه میمود و میخواست امنای دولت
 مجبور از زن او را بفار تخانه بفرستند و این اسباب فتنه و شورش عظیم بود عاقبت بهین بانه علم دولت را خواند
 و ترک مرادده نمود و از طهران بیرون آمد و بملک روم رفت واقعه کجاری میگوید چه زحمتها که امنای دولت این
 کشیده اند که شورش عام نشده اگر طامن علم انداخت باز برای مردی تاج بود اما بر سر یک زنی علم انداختند
 دولت انگلیس چگونه رفع این قیامت خواهند کرد و با سفیر خود چه خواهند گفت میگویند دوست محمد خان بچه بکلیس
 لکر نقبه را بر برد و آهنگ هرات کرد اگر راستست و درینست که بر خاستن سفارت انگلیس از ایران برای
 تمهید چنین کاری بود و زمانه نویس بیسی میگوید سوافی چند عهد نامه انگلیس باید ایدر کار هرات مداخله نمیکند
 و در امر افغانستان داخل نشود که وقتی داعی مصالحه در میان آید از روزیکه مترمیشیل بخلاف عهد نامه حرکت
 کرد و سفرای انگلیس بنای بیقاعدگی گذاشتند و الا هرگز انامی دولت ایران خلاف عهد که خلاف دین
 ایشان است نخواهند کرد و ننموده اند و دولت انگلیس عمو در اینان گذاشته است
 فرستادن لوی پالمان امپراطور مملکت فرانسه رسول نامه و نشان بحضرت دار اسخلافه طهرسان
 چون عهد مودت میان دولت ایران و فرانسه استوار شد و صورت معاهده چنانکه مذکور شد بطوریکه
 امپراطور ممالک فرانسه بقانونی که در میان سلاطین یورپ مقررات که نشان دولت خویش با او
 برای یکدیگر برتخت و عهدا فرستند اعظم و اجل نشان دولت خود را از درجه لژیون و نمر صق با نام شاه
 با حایل که خاص آن نشان است بحضرت دار اسخلافه به ساخت و نامه از در عهد و جفاوت بخار داد

غفاری که خازن و نیار و دراهی مخصوص بود و برب فرمان شاهنشاه ایران بفرستاد که بری نامور گشت و ملقب بامیرالملک آمد و نشان مثال شاهنشاه که مکمل بالاس آید او بود و تشریف یافت و سفر پاریس را تعظیم عزم داد و هم جداگانه فرمان رفت که در دارالسلامبول قوت حضرت خداوند کار و موم جید و شطری از مراتب اتحاد و دولت ایران و موم باز کرد و اجازت یافت که در اسلامبول یا فرانسه سفیر انگلیس را دیدار کند و سوءسلوک سفرای انگلیس را در ایران و بهانه جوئی و شرارت طبع ایشان خاصه ترموری و نامهوری او را باز نماید و دیگر دراز دوستی امیر و متحد خان را از کابل بقندهار و آنجا که او را در تیغ هرات و اختلال امیر خراسان روشن سازد و بناید که کار داران ایران در فتح هرات و تیغ افغانستان نامبار شده و اگر تو از آلائی که لال صفاء صدق و ولایت را به بی اندامی سفر اعارض شده مرتفع سازد و لا جرم بایستد و ترمیم و نشی و دیگر مردم از بد سفارت روز و شب یازدهم ذیقعد از حضرت دارالسلام فرار بر گرفت و وسیع بختی سفرات و آنکه با او همراه شده و در عرض راه تا ورو و تبریز حکام بدان واسطه رحمت سفارت کبری را بداشتند و او را بامکانی لایق در آورده و از شهر تبریز روزیت و چهارم ذیحجه طریق اسلامبول پیش داشت و چون بجای داران می رسید عثمانی رسید میبمانداری از قبل و جیه پاشا والی ارزن الروم بانامه مدخانه او را پذیره کرد و حسین پاشای فریق که بعضی امیر تومان است و جای عاکف افندی امیر پنجه و سلیم یک سرب و علی آقای سربک سواره نظام و حاجی مصطفی سربک سواره خیر نظام با و دست و پنجه سوار با استقبال بر سیدند و امین الملک را بدین تحویم بقریه آلاشکر و که تختین منزل است از حد و دولت عثمانی در آورده و در منزل و مار که چهار منزل تا ارزن الروم مسافت است میرزا بزرگ کار پر و از دولت ایران تعظیم ارزن الروم پذیره کرد و روزیت و یکم محرم که امین الملک و داران ارزن الروم خواست شد و جیه پاشا تختین که یکبار یک پیشکار خود را با استقبال فرستاد و از پس او حاجی غایب پاشای میرلو و مصطفی افندی بین پاشا بر سیدند و امین پاشا سواران طولی چند تن از صاحبان مناسب نظام را از جانب خود کسب داشت و دستین از بازگذاشتن ایران نیز طریق استقبال سپردند و قبل از ورود و بازارن الروم چون قونول انگلیس که اقامت ارزن الروم دارد حاضر بود و سیوات نیاب و باقیه خود امین الملک را پذیره شدند و قونول دولت و آنکه چون مریض بود و بعد با استقبال فرستاد و کیفیج سرباز باطل و شیپور تا نیم فرسنگی شد آمد و صف بر زدند و بعد از آن سرشیک پاشا با حاجی و قاضی و مفتی بر سیدند و در ظاهر شهر خیمه از بهر امچی کبیر که به حاجی آسایش کند افزوده داشتند و در پیش پاشا و عیال پاشا و عمر پاشا و چند تن دیگر صد کام از خیمه بیرون سو استقبال کردند و همچنان دالی شکر کامی چند پذیره شد و امچی کبیر را دریافت و از آنجا بفار تخته که معین کرده بودند سفارت کبری را تحویل دادند و قونولهای دول متجا بفار تخته آمده امچی کبیر را دیدار کردند و جیه پاشا و قیقه از طریق مروت فرو گذاشت خبر آنکه بیرون معاهده از برای خدمت او هیچ تو بنگاشته اند استند و عذری چند بر تراشیدند و در هیچ منزل از مشرب و ماکول تقدیم ضیافت نمودند بلکه گاه گاه سفره سفیر کبیر از برای رجال دولت عثمانی گسترده بود و چون امچی کبیر باز دید تعظیم عزم داشت که یکم پاشی خود را با حاجی که جا به بر رسم چنین امر در برداشتند بنزد امچی کبیر فرستاده تا بملازمت خدمت او بکرایه دالی آمده و جیه پاشا بیرون رواق خود استقبال سفارت کبری کرد و امچی کبیر بعد از دیدار او مشیر پاشا و از پس او قونولها را باز دید نمود و روزیت و هفتم محرم از ارزن الروم راه برگرفت مصطفی پاشای میرلو او

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و علی پاشا و حاجتی بحمل ماه اور شاهیت نموده مراجعت کردند و حسین پاشای امیر تومان که هماندار بود با او روانه شد
 و آنروز خاک ازین آتوم لازم خدمت بود با بجهت سفیر کبری چون از اراضی ارزن الروم بدینوی شد عظیم پاشا و اسکی
 و الی طرازن کسای خود را با اتفاق قاجاری پاشی همانداری پذیره فرستاده حاجی میرزا احمد خان که از قبل دولت ایران
 معین اسلامبول بود تا طرازن استقبال کردند و روز و روز و الی کسیر طرازن در دوزنک از شهر بیرون شد
 و همچنان و فرود را فندی و قاضی و معنی و حاجتی و لایزرگان دولت عثمانی و موسیو پوشارا و قونول دولت فرانسه
 و تجار و تبعه دولت ایران سفارت کبری را پذیره شدند و در ظاهر بشهر کسیر را در حین که از بهر او افزاشته بودند
 فرود آوردند و سررازی که حاضر بود برسم نظام سلام داد و الی پاشا نیز در حین او را دریافت و پس از ساعتی از آنجا را
 شهر پیش داشته با خشتی تمام در سرای والی پاش که از بهر منزل سفارت یقین یافته بود در آمد و بیت و یک تب
 از بهر حشمت سفارت کبری بخانه و همچنین قونول فرانسه و قونول نه از بهر حشمت سفارت پرده برق خویش را
 افزاشته کردند و در چهاردهم صفر الی کسیر از طرازن روانه اسلامبول شد و الی پاشا او را وداع گفت و بعد از مرون
 شدن الی کسیر نیز نوزده تب بخانه و قونول فرانسه و نمه تا کنان ربحر شایعیت کردند و در جمعه مقدم صفر کشتی سفیر کبری
 بخانه شد اسلامبول رسید و برق شیر و خورشید که خاص دولت ایران است بر زورق نصب کردند و بر حسب امر
 کارداران دولت عثمانی و ذوالمیرا خود و شش تن را این از صدر اعظم دولت عثمانی و دوازده تن فرانش بر سید و یک
 را اسباب خاص سلطان را خاص از برای سفیر کسیر برسانیدند و پانزده مراسم نیز از برای تبعه سفارت حاضر
 ساختند و با اینکه هم از سفارت دولت ایران و هم از سفارتخانه دولت فرانسه کارداران دولت عثمانی اعلام قیام
 و بر ذمت ایشان فرض بود که لایق شان سفارت کبری منزلی معین کنند تقدیم امر کردند و عذر خواستند
 که برضای خداوند خانه ما هیچ سرای را نتوانیم پرداخته کرد و پس سفیر کسیر و تبعه سفارت بر نشسته راه سفارتخانه
 پیش داشتند و تبعه دولت ایران در همه راه از فستق بانی و نثار خود داری بخودند و او با خشتی لایق سفارتخانه
 در آورند و روز دیگر کامل بیکت از حضرت سلطان بهار سفارت آمده پرشی بفرماند و روز پنجم در و دجا آنکه
 در روز بخینین معمول داشتند تشریف سفارت کبری از درگاه سلطان حاضر شده سفیر کسیر و تبعه سفارت را
 بر داشتند راه برگرفت و بباب عالی آمده بخینین بهر و واق فواد پاشا ناظر امور خارج در رفت و او پاشا
 یک نیمه محبس را بر زیادت پذیره شد و الی کسیر را بر بند را انجمن جای داد و تبعه سفارت بر صف نشستند
 و با کمال و ذاد و تشبیب اتحاد و ولایت این محبس بپای رفت و از آنجا برواق عالی پاشا صدر اعظم
 دولت عثمانی بر رفت عالی پاشا نیز در حین سفارت کبری و تحویم سفیر کسیر و قیقه مهمل گذاشت و تا نیمه رواقی ادرا
 استقبال کرده بعد از جلوس و کلمات مودت انجیز سفیر کسیر را سلمه که صدر اعظم ایران بخار کرده بود بدو تسلیم
 داد و عالی پاشا با فرحت طبع و رغبت خاطر اخذ فرموده آنگاه با همان تشریف و حشمت سفیر کسیر را محبس او
 بیرون شده بهار سفارت آمد و چون در آن ایام از دولت عثمانی منصب صدارت کبری متفرزل نبود
 عالی پاشا استعفا جبهه رشید پاشا که هم از آن پیش این منصب داشت بجای او صدر اعظم شد سفیر کسیر ایران را
 بتقبل حضرت سلطان تاخیر رفت تا چون روز یکشنبه سیم شهر ربیع الاول بر رسید ادراک حضرت سلطان را

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ الهواریخ

اجازت یافت و دو سراسب خاصه از بار بند سلطان با زین بزرگ رز و پانزده سراسب دیگر را ایضاً دولت
 بدو داشته بهار سفارت آوردند تا سفیر کبیر و حاجی میرزا احمد خان وزیر مقیم و بقعه سفارت بنشینند و طریق
 سلطانی پیش داشتند و عرض راه همه جا بر رسم نظام قزاقان سلام دادند و بعد از ورود برای خلعت کاکل
 بیک تشریف جی و بنعید بیک ترجمه و عاصم بیک از پیش روی سفارت کبری همی نقلی مسافت کردند و در هر روز
 و مسافتی جداگانه مردم عسکر با جامه نظام سلام دادند و خود پاشا ناظر امور خارج بنحین امین الملک را در وقت
 و لحظی در رواتی با او سخن از اتفاق دولتین کرد و آنجا به اتفاق طریق پیشگاه سلطان گرفتند و در همه جاهای
 سلطانی بر صفا داده از مکانات سفیر کبیر دقیقه حمل گذشتند و هنگام قربت حضرت ایشیک آقا سی باشی
 نیز سفیر را در یافت و با اتفاق برواق سلطان در رفتند و حضرت سلطان این وقت در ایوان خویش بر پا
 بود سفیر کبیر و بقعه سفارت بقانون ایران در حضرت سلطان سلام دادند و مورد اشفاق سلطانی شدند
 در این وقت سفیر کبیر با مودت و خوشنودن را از درگاه شاهنشاه ایران به حضرت سلطان معروض داشت و نامه مهر خاتم
 که از قبل شاهنشاه داشت بر کف گرفته پیش شد و علیحضرت سلطان از کمال مهربانی و توثیق با اتفاق دولتین قدسی بزرگ
 شد و بهت خوشتن نامه را اخذ نمود و آنجا از شاهنشاه ایران پیش گرفت و از حال سفیر کبیر خبر بخش کرد و پسندید
 من بیک شاه میشود چون چاکران مقرب از دولت ایران به حضرت میرسد سفیر کبیر عرض کرد که مبادات نقل
 و حضرت ازین پس قربت این بنده در آستان شاهنشاه بر زیادت خواهد شد آنگاه علیحضرت سلطان میرزا احمد
 خان وزیر مقیم در السعاده و بقعه سفارت را نیز بخوانت و نوازش فرموده و خدمت مراجعت داد و سفیر کبیر با
 سفارت بهمان جنت و مکانات بهار سفارت باز آمد و چون روزگاری میرفت که میان سفیران دولت و سفیر
 دولت جمهوری امریکای شمالی در اراضی دینه و اسلامبول و ماکل و میکرو با جارت کار داران و اواییای دولت
 جمهوری نیای عقد معااهده تجارتی بود این وقت که سفیر کبیر و اسلامبول جای داشت این سخن را با کارول اسپس
 وزیر دولت جمهوری مقیم اسلامبول بیای بر دو عهد نامه کنار شده طرفین بخط و خاتم انسانی دولتین رسانیده تبیل
 دادند و در ایام توقف امین الملک در اسلامبول سفرای دول خارج را به ابواب مراد و تبریدی اوگده داشتند
 جلاد و دکلیم سفیر کبیر و دولت انگلیس که یاد از وی بخود امین الملک بکشتن از بقعه سفارت را نیز بیک اورسول
 که من از کار داران دولت ایران اجازت یافته ام که بدین قانون در کوش که گسری و کشتی از بهر دولت ایران بدست
 نشود و اصلاح ذوات من کنم و این نامه را به امیران و دولتین مرتفع حازم پاسخ فرستاد که من از کار داران و
 هیچ رضت و اجازت ندارم که با سفیر ایران در مصالحت یا مناجات سخن کنم پس از آن حاجی میرزا احمد خان
 به سالت کیل داشت تا همان کلمات را اعاده کند ایچی کبیر انگلیس را نیز باز نداد چون روزی چند بر این گذشت
 در روز کلیم سفیر کبیر انگلیس نایب سفارت را نیز بیک امین الملک فرستاد و پیام داد که ازین پیش حاجی میرزا احمد خان
 از جانب شاهنشاه و اورسول آمد و من در ادیدار بخودم بیک از کار داران انگلیس را اجازت یافته است که کلمات
 شمار در رضا جی مضموم و اصفا نامه اکنون صورت کار و محوره داشته من بفرست امین الملک خبرتار و در

شرح سلطنت جهانگیری مرالدین شاه قاجار

در اصلاح دنیا بین دو لیتن ابلاغ داشت سفیر انگلیس چون در خاطر داشت که از خط و خاتم امین الملک سندی پست کند و بگوید که کس بد و فرستاد که کنون خاطر را رقم باید کرد امین الملک کلمه چند نکاشت بدین شرح که من را کار داران دت ایران اختیار تمام دارم که رفع فساد و بقای اتحاد و لیتن را بنحو شایسته مقرر دارم فرستاده سفیر انگلیس را در جهت کرد و ابلاغ داشت که این رقمه منتهی بهام و اجمال است امین الملک باید رقم کند و خاتم بزند که من از جانب دولت ایران مختارم که کار داران دولت انگلیس را بر حساب آرزو رضا جوئی کنم و بر ذمت من است که دولت ایران لشکر خویش را ادهرات و افغانستان باز خواهد کرد هرگز در ارضی افغانستان مدخلت نیکنند و نیایی بکند این کیره دار با افغانستان رسیده از خزانه دولت ایران تسلیم شود مع القصد چند کثرت در میان ایشان رسولان مترو و دشمن و پیا سبری کردند و در پایان امر پیام آوردند که سفیر انگلیس سخن بر این نهاد که اکنون از دولت انگلیس مرا اعلام دادند که اگر بی ماطله سفیر ایران خطی بسیار که پس از اعلام عساکر ایرانی از افغانستان باز خواهد داشت وزیران افغانستان را از خزانه دولت تسلیم خواهند داد و بگوید که با او قطع مکالمه و مراد داده و واجب شمار که ماضی کار ایران را بجز مال او و تمام سرکرده سپاه بجوی تعویض و اشیتم آید و خلیج فارس طی سخن کند با بخله بدین تدبیر و تقریرات اعطوط می دادند تا امین الملک را که در اصلاح امر انجاشی نهایت بود منقسم عا و آشفته خاطر نمودند و از او باینجی خط گرفتند که دولت ایران از افغانستان دست باز دارد و وزیران ایشان را موافق رضای کار داران انگلیس تسلیم دارد و بعد از اخذ این سهل سفیر انگلیس پیام کرد که چون سفیر ایران این خط بر رضای من نکاشت از دیدار او کراهتی ندارم لکن قبل از ملاقات بیاید این شرایط را بر ذمت بندگان و قطع آمدن و شدن خواهیم داشت و آن شرایط بدین شرح است اول آنکه دولت ایران سپاه خود را از هرات باز خواهد و وزیران هرات را نقد تسلیم دهد دوم دولت ایران مدخل در هرات و افغانستان را ترک گوید و اگر در میان ایران و افغانستان مخاصمتی افتد اصلاح آن بمصلح صورت کار داران انگلیس مقرر کرد و دسیم عهدنامه تجارقی از نو بسته شود و در تمامت بلدان ایران قبول انگلیس بشین چهارم آنکه جمیع مطالبات بده انگلیس را بی ماطله تسلیم دارند پنجم بندر عباس را موافق رضا و خواستش با هم مسقط تعویض او نمایند ششم آنکه اعلیحضرت پادشاهی جناب صدر اعظم را از زهرا می چند که درین ایام از بنظر دور رسیده معزول دارند و بخله سخن از اینگونه کردند و کار بر این امور می معسقی داشتند تا روز یکشنبه میت و سیم ربیع الاول در اسلامبول خبر فتح هرات سمرکشت و سفرای دول خارج شاد خاطر شدند و سفیر انگلیس شکل کثرت و روز دیگر امین الملک مبرای سفیر انگلیس رفته حاصل سخن برین نهاد که اگر ماطله طسازیه که عساکر انگلیس متعرض حدود ایران نخواهند شد من این شرط را شش کانه را عریضه کرده بحضرت دار اسخلافه انفاذ دارم سفیر انگلیس از قبول این منی سر بر آفت رسید این کار تحلیف شاه سفیر انگلیس ایران چشم گرفتن ملک الملک بعم

چون خبر ملاقات و مقالات امین الملک با سفیر انگلیس سپردن سخن و پذیرفتن تحلیف او بحضرت دار اسخلافه شاه شاهان غیور که شمشیر اطال رجال را بر روی رماست جمال تقنیسل بند و سیل اسبان خدائی را بر سر و دهبان غوانی بر صبح ده

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۷۵۸

برآشت و گفت همانا مردم انگلیس خان دانسته اند که ما قوت جنگ یا طاقت در کنت با ایشان نیست یا آنکه از بدل آن
 واعد و کار ابطال کراهتی داریم که بیرون چهار عهد نامه دولت ایران را مورد نکالیف شاقه میدارند من آن دشمنی
 دوست میدارم که کاب روی زمین بتواند یکتن فرمش مخم را بدل گیرند تا بمصدر اعظم و شخص اول چه رسد هم اکنون
 فرمان خواهم کرد تا لشکرهای ایران از هرات و افغانستان عبور نکنند و بجانب سند و پنجاب شتاب گیرند و ممالک هند
 متزلزل کنند تا بر کارداران انگلیس کشوف افتد که بر خوشیت سد باب معروف کرده اند و اندازد دوستی دولت ایران که
 از برای ایشان در مشرق زمین سه آهینین بودند استند اند و از جانب دیگر صنادید شاهزادگان و شناختگان دولت
 ایران که بمصلح و مصلوبید جناب اشرف صدر اعظم برای محاسن شاد و منظره حاضر بودند همدست و همدستان
 با یکت برداشتند که سفیر کبیر ایران را چه رسد که چیدن آشفته خاطر شد و سبیل سپرد که خدا آنکه کارداران انگلیس ضامنند
 مازین افغانستان خواهیم داد سخت آنکه بلکه ایشان ده که در مازین افغانستان را معین کنند و دیگر آنکه دولت ایران
 تاکنون ده که در مازین افغانستان بوده چه فغانان اموال کاروانیان و مجتازان را بغارت برده و چه تجارت روز و
 دیگر گرفته اند و از برای رفع تعدی و ترک تازی فغانان از عهد محمد شاه غازی تاکنون بر ذمت دولت ایران و حاکمان
 که خزانه پردارد و چندین لشکر تبار با اینهمه مازین افغانستان باید داد هرگز از پای نخواهیم نشست و دست از جنگ
 جوش باز نخواهیم داشت مگر مردان ایران را چه رسیده و دولت ایران را چه افتاده یا جان بر سر اینجا کنیم یا اینجا
 سره کنیم جناب اشرف صدر اعظم فرمود چیدن مخروشد و آشفته خاطر میباشید من آن خطا که بر قلم سفیر کبیر رقم نم
 تغییر دهم و آن عهد که با سفیر دولت انگلیس برقرار داشته از اینجا ناچیز کنم و بیوفانی خطی بفرج خان امین الملک رقم کرد
 که سفیر انگلیس با تو از در حلیت و تیرک کار کرد از یکجودی تو را آراشش داد که کار بصلح خواهم کرد و از جانب دیگر لشکر انگلیس
 آگهی فرستاد که فرصت از دست بگذارد که من ایرانیان را مشغول سخن صلح ساخته ام و از اندیشه تهنیت لشکر و هفت
 حدود کشور انداخته ام و لشکر انگلیس ناگاه به بندر بوشهر درآمد و متعلقه بوشهر را فرو گرفت و نیز فرصت از دست بگذارد
 و شرمی رستم کن که چون سفیر کبیر انگلیس کار با غلو طرح کرده و حسنی که از من سخن مصالحت و مسالمت می ستد در نهانی
 مخاصمت کرد و منافقانه لشکر بوشهر تاخت لاجرم آن خط که من سپردم باطل است و آن شرایط از درجه اعتبار قاط
 انکاه سفیر اعی دول خارجه را آگاه کن تا بر امر نکوگاه باشند و ازین پس اقامت در اسلامبول را سرمایه و خاست شمار ولی
 در کتب آهنگ پاریس کن و از آنچیز من روز تار و ز با تو خواهم کشا شب پیشی مجوی و عزیاده و کم کنوی تا مبادا کت دیگر لغزش
 دیگر کنی و ما را زحمتی صعب تر از کنی سع القصد صدر اعظم این رقم را مبرری که هنگام مسارعت با برتی و باد شاعت در دست
 و ستاره نیاره را میکانست سنگ خاره نهادی سپرد تا سهل و صعب داده و شب را در هم نوردیده به اسلامبول
 و امین الملک از پشت روی کار و کمون خاطر کارداران دربار آگهی یافته بخارشی در بطلان آن سخن که کرده بود قسم زد
 و سفرای دول خارجه را آگاه گرفت و حکم داد که لشکر انگلیس بحد و ایران آن شرایط باطل گشت و از آن پس سفیر
 برای ملاقات امین الملک بمرای او آمد و سخن فراوان کرده اما از بیان او سود و زیانی واجب نیفتاد آنگاه امین الملک
 بسج راه کرده روز بیت و چهارم ربیع الاول با تبعه سفارت کبری کشتی سنجاری که از دولت فرانسه در بوزغاز اسلام
 رای ملل سفارت ایران آمده بود و در آن طریق ما رسش داشت از قضا بطریق با و بجا آشفته گشت و کشتی

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

زمام از دست کشتیان بگرفت و بجای بند محسید بخار بندر طولون افتاد با اینکه عبور از طولون مسموم نبود و امای آن
 ۷۵۹ بند را انی وقت سفارت کبری را یک نفر فرستاد و روز در آنجا اقامت جست و از آنجا به بند رسید که یک کاهک و دو
 فرانس و دو خروج سفارت کبری را تو به کاشاده داشتند و شمت سرداری بزرگ نهادند با یکدیگر کپور از مر سید راه
 بر گرفت و شب و دو شب پست و یکم جادی لاوی دارد و دار الملک پارس شد و قبل از روز دوا و وزیر دول خارج بیخ مراد
 کالکه بفرستاد و او را با مکانی لایق و در بندر لی بکوفه داد و روز و یک سی و میر بستن که هم هم از سفارت کبری
 بود از قبل وزیر دول خارج بفرستاد و در روز پنجشنبه امین الملک بیدار وزیر دول خارج به شتافت و
 روز پنجم در امین الملک ویشیک آقاسی باشی بفرستاد و در آمده او را دیدار کرد و پس از باز دیدار شبانه بیت و سمنم
 جادی الاوی سفارت کبری بحضرت امیر اطرود دعوت شد و تن نایان ایشیک آقاسی بفرستاد و آمده و چهار کاهک
 شش اسبه دولتی حاضر کردند و تشریفات سفارت داده نمودند و بفرستاد سفارت بر نشسته طریق سرای امیر طوری
 گرفت و در میدان پیش سرای سلطنت و دو فرج سرباز خاصه و یکم کپور اسلام نظامی دادند و ششپور بفرستاد و در میان
 سرای وزیر دول خارج او را دریافت و در دوا و بعضی رسانید پس بفرستاد سفارت برواق امیر اطرود بفرستاد
 و هدایای شاه ایران را هر یک از صاحبان مناسب حمل دادند و آن نشان تمثال شریف و شیرینی معرفت
 و یک شنبه تیغ مروارید و چند سراسب باد پای بود با یکدیگر از میوی رواق امیر اطرود داده تن از رجال دولت جاد
 و از جانبی امیر اطرود با چارده تن از بانوان بزرگ نشین داشت امین الملک با نه تن از بند سفارت از سران
 امیر اطرود بقانونی که پادشاهان را تحت کند معروض داشت که نظر باستقرار کمال دوستی و یکجندی و ولایت مخمیتان
 ایران و فرانسه برب امیر اطرود شاه ایران با موزم که رسوم تبریک و تهنیت امیر اطرود سر سلطنت
 ملک فرانسه را بپای برم و دو یک ولایت با سعادت نواب مستطاب و لیعهد را که باعث مرید استقلال این سلطنت
 و مایه چشم روشنی امای فرانسه و دوستان یکجندی اند و است در دو یکم و سیم انقا و عهد دول متفق را با
 دولت روس که در پای تحت اند و لشوکت صورت بت ترحیب کم چهارم انقا و عهد نامه دوستی که میان
 دولت ایران و این دولت جا و در نشان که سالها مامل سلطانین و ولایتین بود و امروز بآرزوی دو پادشاه
 با فراه و نجات رسیدن که کداری کم امیر اطرود فرمود که من از تحت خویش با کام که تهنیت شاه ایران
 با من ابلاغ نمودید از به و یک شرق زمین دوست میداشتم که روابط با بقدر با دولت ایران تجدید نمایم و اینکه
 دولت ایران با هیچ طرف پیوسته نشد هم از برای با سودی بود و امروز تهنیت بیکم خویش را با این عهد نامه دوستی
 و تجارتی که بین دو ولایت ایران و فرانسه منعقد گشت چه استحکام و روابط تجارتی موجب استحکام دوستی مل است
 و اکنون افسوس دارم از جنگی که میان دولت ایران و انگلیس عارض شده و از خدا میخواهم که بعد از اموریت سفارت
 کبری بمصلحت ختمی شود بعد از آن امین الملک نامه و نشان تمثال پادشاه را بدست گرفته پیش شد امیر اطرود
 امیر اطرود از طرز نشین فرود شد و امیر اطرود نامه و نشان را بدست خود اخذ نمود و یک تن از اعیان بر دوا و امیر اطرود
 نیز حضور کرد و در امین الملک بگرفت و یکتن از بانوان سپرد و نگاه بفرستاد و لیعهد را از یک بر دوا و
 امیر اطرود بگرفت و فرمود شاه و شدم از پادشاه ایران که و لیعهد را با دوا و می نمود و با کار فرستاد و نگاه امین الملک

رسیدن
 سفیر کبری
 به دارالملک
 پاریس

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ اتواریخ

۶. یکیک تبعه سفارت را شناخته داشت و حضرت انصاف حاصل کرده بان تشریفات که در دشت در اجابت نمودن وقت وزیر دول خارجیه از این ملک را آگهی داد که دولت انگلیس رضامیند به که در کار ایران دولت فرانسه داخلند لکن از داخله کار و دران روس که ای ندارند این ملک گفت چون ما امکان و اعتماد تمام بودا و دولت از این است بخواهم به لاج و صوابه یک کار دران مندرانه کار کنیم پس از چند روز که فتناب پیام در رسول نازد که سیف کیر انگلیس افتاد این ملک خود بدیدار او شتافت و جانین لختی افوس بر این جنگ و جوش داشتند این ملک ختیار کمال خود را در انجام امر مصالحه بانه نمود و بعد از مراجعت بفرمانخانه و به کشن ایامی چند و یک باره بحضرت امیر فرانه باریات و بعد از آن با لطاف و اشفاق خسروانه این ملک را آگهی داد که کار و دران دولت انگلیس سفارت کبری را بشهر لندن دعوت کردند تا کار مصالحه در آنجا بجای بزنند اما این ملک از این خبر پندن گراستی و دشت تا مباد از مکانات او چیزی بجا بماند و یک باره کار با غلوط داد و دیگر کون کنند و همچو است این مصالحه را ده وار ملک پاریس صورت بند و بعد از گفت و شنود فراوان و صوابه بد سفرائی ول خارج در روز هفتم شهر ربیع الثانی امده و عهدنامه مبارکه در میان دو لیتن فیمین ایران و انگلیس بدین شرح محترکست

صورت عهدنامه که بعد از مصالحه میان دولت ایران و انگلیس در دارالملك پاریس تحریر شده
 بسم الله الرحمن الرحیم چون علیحضرت خورشید دایه اقدس میمون پادشاه اعظم و شاه شاه بالاستقلال کل ملک ایران و علیحضرت شاه انگلیس هر دو علی التوایه از روی صدق و ایل این هستند که مصائب جنگی را که میان میل و مکنونات دوستانه ایشان است رفع نمایند و روابط دوستی که مدت بدیدی فیما بین دو لیتن عیستین بوده مجدداً بیک سطحی که بودنی فواید طرفین باشد بر بنیان محکم برپا نمایند لهذا بجهت اجرای این مقصد و بطول علیحضرت پادشاه ایران خباب جلالتاب مقرب الخاقان فرخ خان این ملک سیف کیر دولت علیه ایران صاحب تقویر حارین و حایل آبی و دارای کر کلل بالماس را و علیحضرت پادشاه انگلیس خباب محبت نصاب هنری بر کار و چارس بارون کاوولی از انسانی دولت انگلیس و از اجرای مشورت مبارکه محضه علیحضرت پادشاه انگلیس حال نشان بزرگ ملک شریف حام و سیف کیر محضه و مختار دولت انگلیس در نزد علیحضرت امیر اطور فرانه را و کیلان مختار خود یقین مندرمودند و ایشان بعد از آنکه اختیار نامه ای خود را بر او مبادله نمودند و موافق ترکیب رسمی دیدند فصول فیل را مقبول و مقرر داشتند فصل اول از روز مبادله اسفانامهای عهدنامه حال فیما بین علیحضرت شاه ایران و علیحضرت شاه انگلیس همچنین فیما بین خلفاء و مالیک در عایای طرفین صلح و دوستی و آشتی خواهد بود فصل دوم چون بدولت و اقبال فیما بین دو لیتن ایران و انگلیس صلح برقرار گردد حکم انفقده مقررات که عساکر دولت انگلیس نباید در ملک ایران را تخلیه خواهند کرد و موافق شرایط و تعهدات ذیل فصل سیم دو لیتن عیستین معاهدتین تعهدی کنند که کل اسرا که در حین جنگ بدست عساکر طرفین افتاده باشد بلا درنگ آزاد نمایند فصل چهارم علیحضرت شاه ایران تعهد میکند که بلافاصله بعد از مبادله اسفانامهای عهدنامه یک عطا کمال و اعلام نماید که بواسطه آن جمیع رعایای ایران که در وقت جنگ بر او مبادله خود با عساکر انگلیس مندر خیانتی شده باشند از محقوبت این حرکت خود معاف باشند بطوری که هیچکس هر درجه که در

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

بجمله این حرکت خود مورد تنبیه و اذیت و تعدی نخواهد بود و فصل نهم علیحضرت شاهنشاه ایران تقدیم میکند که با
 ورنه لازم است بهر یک کار برود که عاقل و کار که از آن ایران را از ملک و سرپرست و مملکت افغان و دیگر مطالب
 نگیرد از وسای هرات و ممالک افغان هیچ علامت ایشان نشانی سکه و خطبه و واج و نیز علیحضرت ایشان تقدیم
 میکند که بعد از این از هر مداخله و مداخلات و مداخله افغانستان و قصب نماید علیحضرت ایشان و عده میدهند
 که استقلال هرات و تمام افغانستان با اعتراف نماید و هرگز با استقلال ممالک مزبور مداخله نگیرد در صورت
 ظهور مازعه فیما بین دو وقت ایران و ممالک هرات و افغانستان و دولت ایران تقدیم میکند که اصلاح آزار و ع
 باهمامات و دستاورد دولت انگلیس نماید و اقدام بجنب نگیرد در صورتیکه اتهامات و دستاورد دولت انگلیس نش
 ثری شود از طرف دیگر دولت انگلیس تمهید میکند که همه وقت اعتبار خود را در ممالک افغان بکار برد و نگذارد
 که از آنها ویسیچک از آنها باعث هیچ نوع تشویش و پریشانی دولت ایران نشود و اگر دولت ایران در وقوع
 مشکلات رجوع به دولت انگلیس نماید دولت انگلیس نهایت کوشش را خواهد نمود که مسامحات فیما بین دو موافق حق
 و مطابق شان دولت ایران اصلاح نماید فصل ششم در صورتیکه از جانب هرات و ممالک افغان بر سر دست
 و چون تجاوزی بشود هرگاه ترصیه شایسته داده نشود دولت ایران حق خواهد داشت که بجمله دفع و تنبیه جاب
 ستعدی اقدام بجهکات جنگ نماید اما این صراحت معلوم و مقبول است که هر لشکری که از جانب دولت ایران
 که بجمله مقصود مزبور را نمرود بگذرد و محض اجرای مقصود خود و مراجعت بمحاکم نخواهد کرد و استعمال حق مزبور نباشد
 بماند توقف دائمی عاقل و دولت ایران یا الحاق شهری یا یک جزء ممالک مزبور بممالک ایران بشود فصل ششم و
 ایران تقدیم میکند که بلافاصله بعد از مبادله مضامین این عهدنامه جمع از برای که در میان جنگ در افغانستان
 بست عاقل ایران افتاده باشد بهر عوض نقدی آزاد نمایند و همچنین جمیع افاغنه که با با هم کرده ای یا بجمله
 مورد و حتی در هر جای ممالک ایران مقیم باشند بجا منظور آزاد خواهند بود بشرط اینکه افاغنه هم از طرف خود اسرا
 و مقیدین ویرانرا که در دست آنها باشد بهر عوض نقدی آزاد نمایند و ولایت عیسیتین تقدیم میکند که در آ
 نصب و اعتراف قونولهای خزان و قونولها و وکلای قونول هر یک از این دو دولت در ممالک هر یک
 حالت دول کاخ را از مداخله خواهند داشت و نسبت بر غایای طرفین و تجارت ایشان و در باب همان طور
 خواهد شد که بر عایا و تجارت دول کاخ را بود و میشود فضل هم بلافاصله بعد از مبادله مضامین این عهد
 سفارت انگلیس مراجعت بطهران خواهد کرد و در همان وقت دولت ایران راضی بشود که سفارت مزبور را
 پذیرائی نماید باشد ایلط خاطر خواهی و تشریفات سدر به شرح علیحده که امر و دکلا و ولایت عیسیتین معا
 محض داشتند فضل یازدهم دولت ایران تقدیم میکند که در مدت سه ماه بعد از مراجعت سفارت انگلیس مطربا
 یک ماموری را تعیین نماید که با اتفاق یک مامور دولت انگلیس مطالبات نقدی جمیع رعایای انگلیس از دولت
 ایران تحقیق و منقخص نماید و دولت ایران هر یک از این مطالبات که مقتضی مامورین مزبور باشد با قوه
 یا بقط خواهد داد و در یک ماهی که بیشتر از یک سال از تاریخ اعلام مامورین نباشد و مامورین مزبور تحقیق
 و منقخص خواهند کرد و قروض دولت ایران بر عایای ایران و بر عایای سایر دول که تا وقت عزیمت سفارت

اعمال
 ورنه
 نگیرد
 میکند
 که استقلال
 ظهور
 باهمامات
 ثری
 که از آنها
 مشکلات
 و مطابق
 و چون
 که بجمله
 بماند
 ایران
 تقدیم
 بست
 مورد
 و مقیدین
 نصب
 حالت
 خواهد
 سفارت
 پذیرائی
 محض
 یک
 ایران
 یا بقط
 و منقخص

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ اواخر

۷۵۲ انگلیس از طهران در زیر حایت انگلیس بوده و از آن وقت بعد ترک حایت مزبور بخروند و فصل دوازدهم
 باستانی آنچه در فصل سابق مقرر شده دولت انگلیس این حق را ترک و انکار خواهد کرد که حایت بخند بعد
 این هیچک از رعایای ایران را که بافضل در نوکری سفارت و قونسلها و وکلای قونسل انگلیس نباشد شرط
 اینکه چنین حقی بدولت دیگر داده و معمول نشود و در این باب و جمیع خصوصیات دیگر دولت انگلیس مطالبه میکند
 و دولت ایران هم تعهد می نماید که همان امتیازات و معافیات و ممالک ایران بدولت انگلیس و بنوکرا
 نوکرا و رعایای آن داده خواهد شد که بدولت کالمه الوداد و بنوکرا و رعایای ایشان داده می شود و همچنین
 دولت انگلیس نوکرا و رعایای آن بجزه یاب خواهند بود از همان احترام و اعتبار که بدولت کالمه الوداد و
 بنوکرا و رعایای آنها داده میشود فصل سیزدهم و ولایت علیتین معاهدتین بحکم این فصل تجدید می کنند
 آن قرار را که در ماه آخوت یک هزار و هشتصد و پنجاه و یک عیسوی مطابق شوال هزار و دویست و شصت و هفت
 هجری در باب رفع تجارت غلام و کنیز در خلیج فارس فیما بین این دو دولت داده شده است و علاوه بر این
 تعهد میکند که قرار مزبور پس از انقضای مدت برقراری که عبارت از ماه آخوت هزار و هشتصد و شصت و
 دو هجری باشد تا مدت ده سال دیگر برقرار خواهد بود و باین نحو امتداد خواهد یافت تا یکی از جانبین بیک
 اعلام رسمی قرار مزبور را موقوف به اراد اما اعلام مزبور معمول نخواهد بود مگر کمال بعد از ظهور آن فصل چهارم
 بلافاصله بعد از مبادله مضامین می این عهد نامه عساکر انگلیس هر نوع حرکات خصمانه را نسبت بدولت و مملکت
 ایران ترک خواهد کرد و دولت انگلیس علاوه بر این تعهد میکند که محض نوکیرت سوار واد تخلیه هرات و ممالک
 افغانستان از عساکر ایران و همچنین قرار داد پذیرائی سفارت انگلیس بطهران کافا محجوبی شد عساکر انگلیس
 خود را از جمیع بنا و ولایات و اماکن و جزایر که تعلق بایران دارند بلا درنگ پس خواهند کشید و دولت انگلیس
 تعهد میکند که درین اثنا سر کرده عساکر انگلیس عداوت هیچ حرکتی که موجب ضعف اطاعت رعایای ایران نسبت
 باعلحضرت شاه ایران باشد نخواهد کرد بلکه تقویت اطاعت مزبوره نهایت مقصود انگلیس است و علاوه
 بر این دولت انگلیس تعهد میکند که مقدار مسکنان رعایای ایران از زحمت حضور عساکر انگلیس امان بماند
 و همچنین آذوقه که بجهت عساکر مزبوره لازم شود و دولت ایران تعهد میکند که بکار گذران خود قدغن نماید که عساکر
 انگلیس را در تحصیل آذوقه مزبور با حانت کنند و نیز دولت انگلیس تعهد میکند که در حین اخذ اشیاء قیمت آن را
 موافق نرخ روز از جانب امورین انگلیس بلا درنگ داده خواهد شد فصل پانزدهم عهد نامه حال مضی خواهد شد
 و مضامینهای آن مبادله خواهد شد در بغداد و در مدت سه ماه یا زودتر هرگاه ممکن شود و بجهت اثبات مسطور
 فوق المجریان طرفین این عهد نامه را ممضی و محقر خود مختوم ساخته و در پاریس در چهارم پنجم شهریور
 سنه هزار و دویست و هفتاد و سه هجری چون این عهد نامه تا خاتم پرداخته شد و هر دو تن سفیر کبیر ایران
 و انگلیس خط و خاتم بزدند امین الملک نمایان خان نایب اول سفارت را حاضر ساخته عهد نامه را بدو سپرد و او را
 روانه دارالملک ایران داشت چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد
 و نیز که ۱۰۰۰ نفر خواجه و ۱۰۰۰ مالک از پاریس به دارالملک لندن

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

۷۶۳ چون عهدنامه مصالحت بین دولتی ایران و انگلیس بجا شد و اولیای عهدنامه را بجا نین برآوردند نزد کولی حکم خیا خوش امین الملک را الکی فرستاد که اگر سفر لندن کنی ملکه مملکت انگلیس حشمت سفارت کبری را فردو نخواهد که داشت و از پس آن کابیتان لنج که کتاب عهدنامه را از پاریس لندن حمل کرد در زمبیت و یکم شهر جب از لندن هجبت نموده رغبت ملکه را از برای تشدید امر مصالحه و شعب متفرع آن بجا فرستادن سفارت کبری ابلاغ کرد و اولی لندن که شخص دوم دولت انگلیس است و امین الملک را بمصیف خوش دعوت نمود و این سخن با کابیتان لنج همدستان گشت لاجرم امین الملک روز نهم و دوم شهر جب از پاریس راه لندن پیش داشت و مسویرستن ترجم دولت فرانسه که از قبل امیر اطور ماور بجا ندری سفارت کبری بود تا نهایت اراضی فرانسه امین الملک را مشایعت کرد و با بجه سفارت کبری همل و پنجم ششک مسافت را از طریق آهین و چهار ساعت در نوشته به منزل امین رسیدند و از آنجا بشهر بندر لاون که سرحد مملکت فرانسه است فردو آمدند و از آنجا کارداران انگلیس کشی دوتی حاضر شده سفیر کبیر را در مضایقه ست دو ساعت به بندر فکش تن که مبدای زمین انگلیس است درآورد و در آنوقت فرستاده لر و کلارون وزیر دول خارجه انگلیس برسیه و با اتفاق مردم بندر سفارت کبری را تنیت و رو بگفتند و از آنجا به سیاری کالکه بخار به سپار شده پس اندو ساعت پیش و کم وارد و شهر لندن گشت و در زمان برادر کاتان لنج و لرید پیکر سپکی شدند و کیتن اند مردم وزیر دول خارجه به باز پرس سفیر کبیر آمده سفارت کبری را در کلانج که مصیف سفرای بزرگ و شاهزادگان است فردو آوردند و در همان روز همن صاحب نایب اول وزارت خارجه از جانب لر و کلارون وزیر دول خارجه به تنیت و در و برسیه و از پس او کابیتان لنج ابلاغ کرد که هم اکنون ملکه مملکت سفیر کبیر را با تبعه سفارت حاضر حضرت خواهد داشت و بعد از زوال آفتاب دو کالک شش اسبه و کیتن شاطر که خاص دولت بود حاضر شده امین الملک را با اتباع سفارت دعوت نمود و کابیتان لنج نیز با جاده سطر با او همراه شد و در پیش سرای سلطانی ویشیک آقاسی باشی سفارت کبری را پذیره کرد و امین الملک را با تبعه در واتی لائق فردو آورد و در آنجا لار و پالستان صدر اعظم دولت انگلیس و لار و کلارون وزیر دول خارجه اور تنیت گفتند آنگاه وزیر دول خارجه امین الملک را برداشته با اتفاق تبعه سفارت حاضر شکار مملکت انگلیس ساخت و در آنوقت ملکه با شوهر خویش پرنس آلبرت بر پای ایستاده بود بعد از رسیدن امین الملک کامی چند نزدیک فرمید و امین الملک سفارت خوش را که موجب ارتفاع ذات بین و میا بخی استقامد و تنیت میدانت بعض رسایند ملکه فرمود سیکو معروض داشتی همانا وجهی همت کارداران دولت و ملت انگلیس استقام و استقرار دولت ایران است و ازین مناجرت و مبارزت که در میان دولت ایران و انگلیس افتاده بسیار افسوس خورده ام و درینج داشته ام و اکنون که این مناطق بمصالحت انجامید فراوان شاد و خوار و خورندم و بیگ سفیر کبیر کتخن خاطر را در پای سدر ملک الملوک عم معروض خواهد داشت امین الملک زبان شکرد و از او استایش و نیایش برد و نامه مهر شاه شاهنشاه ایران را که به کرده بود نزدیک به پادشاه مملکت انگلیس به دست خویش اخذ نمود و با وزیر دول خارجه سپرد و آنگاه لنجی از منجمل ملکات شوهر خویش بر شرد و در تبعه سفارت پیش گرفت امین الملک یک یک را شناسانده ساخت آنگاه در مضیت انصراف یافته طریق سفارتخانه گرفت

شرح سلطنت جهانگیری صراالدین شاه قاجار

وزیر دول خارج و ایشیک آقاسی باشی حفظ حشمت اورا تقدیم شایسته دادند و این الملک بعد از مراجعت هم در آن شب بمضیف یکلر یکی شهر دعوت شد و مجلس او قاص بخواص اهل ملی انگلیس بود و لاری پالستان صدر اعظم وزیر دول خارج و چهار صد مردوزن انجمن شدند هنگام اکل و شرب بقانونی که ایشان راست نخستین خداوند مجلس است دوستگانی رز با خمر سرشار کرده بیا دکه مملکت نوشید و از کنار خود تن بتن را دوستگانی بخشید چون نوبت وزیر دول خارج رسید برپای خواست و شکر این مصالحت که میان دولت ایران و انگلیس برقت بگفت و چون کار با کمال و مشروب پرده افشاد صدر اعظم امین الملک به انگاری خوانده در تشیید توابع محبت زمانی دید باز سخن برآورد آنگاه مجلسیان طریق سرای خویش گرفتند و امین الملک صبحگاه حاضر مجلس پارلمند شد وزیر دول خارج را نیز دیدار کرد و روز دیگر بیازید و باز شتافت آنگاه ملکه مملکت اورا و متبع به غارت را بمضیف طلب داشت و سفیر کبیر با اتباع خود در محفل ملکه حاضر شده از کیوی رواق بر صف شدند پادشاه ممالک انگلیس بعد از اظهار الطاف و اشتیاق ایشان دست شوهر خویش را گرفته از بهر کار اکل و شرب برواتی و یکشنبه کلازه دختر او سفیر کبیر و متبع او را پیش بخواند و بر آن رواق برد بعد از خوردن و آشامیدن پادشاه ممالک انگلیس برپای خاسته همچو کد باطشایان در می سپرد و امین الملک نزدیک شد و نخستین از صحت وجود و سنین عمر ملک الملوک عجم پرشش گفت و از خلق خروانه و شمایل شاهانه او پرسید و با هر یک از متبع سفارت بهجت فرانسه مقالتی ساخت و حدیثی پرداخت و بر حسب امر او شوهرش نزدیک شده او نیز هر یک را بنواخت آنگاه ملکه برواتی و یکم خرامید و شوهر خود را با اتفاق صدر اعظم و وزیر دول خارج و سفیر کبیر و شاهزاده پیر عزم خود حاضر نمود و امین الملک را در پیروی پرسن جای داد درین مجلس نیز اظهار عطوفتی بنهایت فرمود آنگاه در حضرت مراجعت داد از پس آن امین الملک برای دیدار صدر اعظم برای او شد و روز دیگرش صدر اعظم بیازید شتافت و همچنان اوداک خدمت و لعیهد دولت و آمدن سفری دول خارج را از دست فرو نگذاشت و بر حسب دعوت تماشای تو بخانه کدر دو فرسخی شهر لندن پرداخته آن بیرون شتافت و لمس رئیس تو بخانه با جاعتی از صاحبان مناصب اورا بقانون نظام سلام دادند

شرح حال حاجی سیف الدوله

هم در اینال چون میان دولت ایران و انگلیس کار بمجا صمت افتاد حاجی سیف الدوله پیر شاهزاده خل سلطان که در ایام سلطنت شاهانه غازی محمد شاه از مملکت ایران فرار کرده باراضی دولت عثمانی شتافت و پس از آن بشفاعت سفرای انگلیس مراجعت کرد و کار واران ایران چنان صواب شمرند که دیگر باره از خاک ایرانش باریخی دولت عثمانی کوچ دهند چون وزیر مختار دولت انگلیس بهنگام بیرون شدن از ایران حاجی سیف الدوله و یکدیگر از بستگان دولت انگلیس را بمسیو قونیو شارژد فرد دولت فرانسه پرده کار واران ایران باستخفا شارژد فرد اورا روانه مملکت عثمانی داشتند و بعد از مصالحه میان دولت ایران و انگلیس با اتفاق ستر موره وزیر مختار دولت انگلیس از بغداد مراجعت به اراغلاطه طهران نمود

ذکر و روایات احوال شهریار تاجدار ناصرالدین شاه قاجار در سال یکدهار و دوست و هفتاد و سه هجری در سال یکدهار و دوست و هفتاد و سه هجری سلاطین ترکی چون چهل و دو دقیقه از شب به شبنم

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

بیت و چهارم جب سیری شد آفتاب به بیت الشرف تجلیل داد و ملک الملوک محمد ناصرالدین شاه قاجار باین ۵۶۰
 سلاطین گیان و پادشاهان باستان ایران جشن نوروزی کتوده داشت و باریافتگان حضرت را با عطای
 جواهر و ابرو و افضال و درهم و دینار رشاد و شاد خوار ساخت و چون دست ابداع آینه فیدر این پادشاه قیامت
 مسطه اشعه انوار اولیای شریعت داشته و در پهنای نظرش محبت ذریت رسول قرشی نسب را بود بعیت گذاشته
 هر روز در اظهار ولای ائمه اطهار تبریزی و یکی بکار برد و بجا کساری درگاه ایشان بر سلاطین جهان افتخار کند
 لاجرم بعد از نوروز سلطانی روزی چند باز روزی قریبی جدید و تقریبی تا براه کد داشت تا بر نیمه شعبان که میلاد
 حضرت غایب قائم غل ابد فرود آن روز مبارک نشان داده اند بر سید پس بفرمود جشنی بزرگ بگجروند و آن روز را
 یدیی بزرگ بنهاد و ممالک محمد سرانیز منشور برفت که فردم شیمی نه هب آن روز را عید بزرگ محمد و عرب دانند
 و حجت آن را از دیگر اعیاد افزون بنامند و از پس آن چنانکه ازین پیش بدان اشارت شد فرخ خان امین الملک
 بعد از عقد مصالحه بین دو لیتن ایران و انگلیس کتاب عهدنامه را بصحبت نریمانخان نایب اول سفارت پرو
 تا بقدم محل و شتاب علی مسافت نموده بهار خلافت رساند لاجرم روز هفدهم شهر شعبان نریمانخان از راه رسید
 و عهدنامه مبارک را برسانید و روز بیستم شهر شعبان در حضرت شاهنشاه ایران قرائت شده محل قبول یافت و بنام
 جاباخانزیت بنجا گشت و جناب اشرف صدر اعظم نیز خط و خاتم بنهاد و فرمان رفت تا جاباخیرخان سرتیب برادر
 نریمانخان عهدنامه را اخذ نموده حکم قرار داد و سفر بغداد کند و در آنجا کارداران دولت انگلیس با عهدنامه که در دار
 لندن به مضای پادشاه مملکت انگلیس رسیده تبدیل سازد و جاباخیرخان بر حسب فرمان مانند برق و باد
 طریق بغداد پیش داشت و نیز فرمان رفت تا حسنعلی خان سرتیب افواج کروسس حامل نشان سرتیپی سفر بغداد کند
 و چارلس موریه وزیر مختار و ایچی مخصوص دولت انگلیس را که رنجبیده خاطر از ایران پروان شده بود مراجعت
 و بدینسان سرتیب حامل نشان شیر و خورشید از در به اول نیز مامور شد که تا سرحد خاک ایران و وزیر مختار را پذیرد شود
 و در عرض راه او را همان دار باشد و ایچله راه برگردد و بعد از رسیدن جاباخیرخان به دارالسلام بغداد مترموره
 بر رسم دولت مجلسی بگردد و بتد سفارت را حاضر ساخت و ازین سوی میرزا ابراهیمخان کارپرداز اول دولت
 ایران و معین بغداد با اتفاق جاباخیرخان حاضر مجلس شده روز هفتم شهر رمضان عهدنامه که در دارالملک ایران
 طراز فتم و ختامه داشت با عهدنامه که ملکه مملکت انگلیس مضی و مختم داشته بود تبدیل دادند و جاباخیرخان
 و شقیه بدل را گرفته راه دارالخلافت پیش داشت و روز بیستم رمضان وارد طهران شد و بکار داران دولت
 سپرد و در ازای این خدمت خلعت یافت و نشان سرتیپی از درجه دو تم افتخار حجت و همچنان نریمان خان
 که حال کتاب مصالحت بود و در سرعت سیر مسامحت بخت منشور منصب سرتیپی و نشان آن منصب
 یافت و کارداران دولت از جابه خانه پادشاهی کلجه باشه مرصع بافترا امین الملک بد و سرونه و او را
 حکم مراجعت بپاریس دادند اما از آن سوی بعد از رسیدن حسنعلی خان سرتیب بغداد مترموره وزیر مختار
 و ایچی مخصوص دولت انگلیس سفیر دارالملک ایران را بمقیم عزم داد و از بغداد راه برگرفت و در سرحد عراق
 عرب و محم و دینان سرتیب بهمانداری و میزبانی او پرداخت و بعد از دور و دیگر با نشانان اقامت قیام سرانیز

شرح سلطنت جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۷۶۶ عمادالدوله سیح از مکات حشمت و فروگزاشت و در تمامت راه بی اگر راه احمد و شرو حدیث کراهتی اورا عبور
 دادند بعد از طی مسافت و دیدار خط خلافت بر حسب فرمان شاهنشاه ایران حاجی علیخان فراسباشی و
 حاجب الدوله کتیم مقدم اورا در مسیر یحیی آباد سرپرده را فراشت و نیز حسب فرمان عباسقلی خان
 سیف الملک رئیس استقبالین و جهانگیرخان سرتیب و از جانب جناب اشرف صدر اعظم محمود خان
 پسر میرزا فضل الله وزیر نظام اورا پذیره کردند و میرزا سعید خان وزیر دول خارج و میرزا عبد الغفار خان
 نایب وزارت خارج را با استقبال او و استقبال داد و همچنان محمود خان کلانتر و دایره خان سرتیب تبریم
 اول دولت و مصطفی قلیخان یوزباشی با پنجاه تن عظام رکابی پذیره شدند و یکتن رخصت با سه سراب
 رزاقین کام با اتفاق نایب شاطرباشی و ده تن شاطربزه یکده شدند و یکتن نایب خواشخانه بابت فراسباشی
 شد و اورا از دروازه شد تا سفارتخانه انگلیس بدین حشمت عبور دادند و دویت تن سرانجام از دروازه شد و اورا
 بنظام عسکریه احترام کردند و دویت تن دیگر با اتفاق یکتن نایب پرون سفارتخانه تقدیم حشمت او شدند و ده
 و ده جناب اشرف صدر و بعد از ورود جناب اشرف صدر اعظم با نقاد طبقاتی حلوا اورا با دو دوستوفان را
 میرزا عیسی و میرزا ابوالقاسم و میرزا محمد تقی و میرزا زین العابدین اورا ایتیت و رود کفشند آنگاه جناب
 اشرف صدر اعظم بحفظ حشمت این مصالحت که در میان دو دولت بزرگ انعقاد یافت و بندگان جنگی در ملکیت
 انداز باق نفوس و اراقت و بار باز رستند و در یکشنبه بیت و همقم ذیقعه خود بیدار او شتافت و فرمان کرد
 تا بیریق دولت انگلیس را افزاشته باشند و چون جنابش در ابداع سخن و اختراع کلمه و انشای پاسخ بریده
 و القای جواب متعجبار و در تمام ملکیت ایران مکه در تمامت آفاق یکتا و طاق است از روز بخشش وزیر مختار
 تا اینوقت که در دو مجلد کتاب شرح قصه آن توان کرد و حدیث کلمه و نکات را بهنایت نتوان برد و بدو فرد شعر
 فاتحه را رقم کرد و خاتم خاتمه خاتم نذیر چه از بدو و در و مندرمود بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت
 بشرط آنکه گوئیم از آنچه رفت نکات و بهنگام خروج فرمود و دوست قدر شناسند وقت صحبت را که
 مدتی بریدند و باز پیوستند بعد از میرون شدن جناب اشرف صدر اعظم وزیر مختار آنهک یلان کرده و روان
 قریه فلک شد و میرزا سعید خان وزیر دول خارج روز دیگر بیدار او شتافت و بر حسب فرمان شاهنشاه
 خان قوریاول باشی سفارتخانه رفته حکم احضار اورا از حضرت پادشاه ابلاغ داد و سه سراب جنیت از باز
 بند پادشاه حاضر ساختند لاجرم وزیر دول خارج و شهباز خان اورا برداشته بقریه نیاروان آوردند و از
 بیرون قریه بیت تن فراس و ده تن شاطره و ده تن یساول اریش روی اورا تا در سدا سلطنت عبور داد
 و چهار صد تن سرباز که در میدان پیش سرای سلطانی حاضر بودند اورا بنظام حشمت برداشته بدین نخستین اورا
 بکیشخانه در آورده و در آن مجلس محمد ناصر خان ایگ آقاسی باشی و میرزا داد خان وزیر لشکر و محمد خان امیر
 تومان و حاجی علیخان حاجب الدوله و میرزا عباسخان نایب وزارت خارج با جامه که خاصه چنین انجمن است
 اورا ترحیب و ترحیب کردند و از آنجا بعد از اجازت و پیشک آقاسی باشی وزیر مختار را با تبه سفارت بی فصل
 سه سلطنت حاضر ساخت و برواق سلطانی در آورد و جناب اشرف صدر اعظم نیز حاضر شد شاهنشاه و

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

از آنجا که سفرای دول خارجه را در دارالملک ایران بقانون سلاطین یورپ اجازت جلوس رودان پنجم ۶۷
 اگر وزیر مختار اجازت جلوس یافتی از هشت صدر اعظم که برپای بود کاتبه میشت لاجرم نخستین یک ملک الملک عظم
 جناب اشرف صدر اعظم را فرمان کرد تا باین می الاملی در حاشیه و ساده بنیشت و تا کنون سلاطین ایران
 که حوزه هشت و حریم حریت ایشان دست فرسود اینگونه اندیشه با هشت با هیچ وزیری و تابکی بذل این رفت
 در بار عام نیفتاد و با بجلد انگاه وزیر مختار رحمت جلوس یافت و به آنچه از دولت انگلیس امور بود معروف داشت
 و شاهنشاه او را مورد نواخت و نوازش داشت از ملک مملکت انگلیس پریشی بسیار فرمود و باز فرمود که سلاطین
 انگاه زلال مصداقت و معصافات سخن و خاشاک معاندت و مبارات آلوده که سفیران کنون خاطر آتشان
 فهم نکرده به یک کون جابه و به اکانه سبلی حبله دهند و معنی هم خطرات فحافت و استحکام حل موافقت در آن
 دول بر ذنبت سفیران نیست بعد از آن وزیر مختار قدامت و محرابه ملک مملکت انگلیس که میان طبقاتی زمین کین است
 سفارت حل پیدا کرد گرفته خوشنشین قربت پایه سیر سلطانی جت و شاهنشاه از دست او با خود داشته میرزا کاظم
 نظام الملک سپرد و در این همچون از جماعت شاهزادگان شاهزاده فرهاد میرزا و فیروز میرزا نصره الدوله و احمد
 میرزا از کیو بر صف بودند و میرزا کاظمخان نظام الملک با اتفاق میرزا سعید خان و وزیر دول خارجه و محمد صرخان
 ایشیک آقاسی باشی و میرزا داود خان و وزیر لشکر و حاجی علیخان حاجب الدوله نیز حاضر بودند و مرتضی خان با
 گروهی از غلام شیخیستان برده بود و با بجلد جناب اشرف صدر اعظم حضرت انصاف یافته برای خوشنشین
 وزیر مختار نیز بعد از تقبیل حضرت شیراز و اراک خدمت صدر اعظم کرد و از آنجا به اسفارت مراجعت نمود و میرزا
 تا جدار بفرمود تا سبکی که رایضان روز و روز وزیر مختار از به سوار می او مستعجار برده بودند با جلیل از نفعت افکار
 که بخیرش از زر بود و به عطیت به و بردند از پس آن وزیر مختار با نظام الملک وزیر دول خارجه ابواب مخالفت
 و مراد دست مفتوح داشت و محاممت و ولایت مسالمت پیوست و کار داران طرفین شرایطی که در عهد فیه مسطور
 و مذکور افتاد بکار بستند و لشکر از حدود و ثغور ممالک باز خوانند

رسید جناب منصب امیر اطر مملکت آستریه یقین استان شاهنشاه ایران در در اسخلافه طدان
 چون امیر اطر مملکت آستریه در فیم داشت که شاهنشاه ایران طریق و داد اتحاد سپرد که لامل شدند لا که را
 که کین از شما حق درگاه بود با اتفاق چند تن از صاحبان مناصب بفر ایران ما مورد داشت و نامه از درجه
 و حضرات بخار و او به بالائی که نقاشان تمثال امیر اطر و عیثرت او رنگ زده بودند و نیز نشانی که تمثال امیر اطر
 مصور و بالاس شاهوار مرصع بود با بعضی از نقاشان آستریه و سپرد او را به مملکت ایران پیش داشت نخستین
 میرزا ابراهیمخان کارپرداز اول دولت ایران که میقیم بغداد بود از فرستادگان دولت مناسکی یافته صورت
 حال را بعضی کار داران دولت رسانید و فرمان رفت تا امامقلی میرزای عادیله و در زمانکه در کرمانشاه و دیگر کما
 اسصار و بلدان از مرصعه عراقین عرب و عجم تا بحضرت دار اسخلافه ایشان را با حمت و محاکاتی لایق عبور داد
 غره جادی آخیره بخار و دارالملک طدان در آمدند بر حسب فرمان شاهنشاه محمود خان میرنچ با جماعتی از صاحبان
 مناصب کشیکخانه و کلانتر شد و چند تن رایض با اسببان جنیت که خاص باره بند شاه بودند ایشان را پذیر

شرح سلطنت و جانشینی صردارالدین قاجار

۷۶ شد و جناب اشرف صدر اعظم محمود خان سرسبز و یحیی خان مترجم و اجدان مخصوص عداوت را بزره و تار
و میرزا سعید خان وزیر دول خارج میرزا عبدالوهاب نایب دوم و داود خان مترجم اول دولت را حکم استقبال
داد و با بجله ایشان را با مکانی لایق در آورده و در پنجم آوراک خدمت صدر اعظم و نظام الملک نمودند آنگاه وزیر
دول خارج را دیدار کرده برای خویش شدند و روز هفتم در و تقبیل سده سلطنت کرده نامه و تحف خویش را
پیش گذاشتند و از پس آن از مخانی که از برای جناب اشرف صدر اعظم و میرزا کاظم خان نظام الملک و میرزا سعید
خان وزیر دول خارج داشتند تعلیم دادند آنگاه چندان در طرین بر فاه حال اقامت کرده و در پیهم شهر بشبان
مراجعت را تقسیم عزم دادند که گوشند لاکر و نایب اول او موسیو بارون و شش تن از تبعه سفارت از حضرت
دار اسخلاف رخصت انصراف یافته طریق مملکت خوزستان پیش گذاشتند و کار و امانت میرزا جواد منشی سفارت
بهمان داری او بگذاشتند از راه ساوه و فراهان و بروجرد طی طریق کرده و خرم آباد رسیدند و در تاست بلدان
ایشان را پذیره کردند و شتم ایشان را پذیرا شدند و میرزا جواد حاجتی از سوادان شرفانی را که مامور سفر خوزستان بودند از خدمت
خواست فرستادگان استریه برداشت ایشان را تا بشوشر کوچ داد و شاهزاده خانم میرزی اقسام الدوله که آنوقت
در شوشتر اقامت داشت رعایت مکات ایشان را بفرمود و چون خواستار اتباع همسایه تازی بودند حکم داد
تا هر که اسبی لایق بود بمعرض بیع و شری در آورده و چون حرارت هوا حدتی بکمال داشت بعضی از ایشان برهن
شدند و کوهل از طول اقامت معذور افتاد و لا جرم بعد از چهار روز طریق مراجعت گرفت و ده روز از بلده شوشتر
تا شهر همدان برانده و اسد الله خان معتمد الملک که حکومت همدان داشت ایشان را بفرستاد و در آنجا چهار روز بماند
و در آنجا نیز برانده و میرزا افضل الله وزیر نظام شیکار مملکت آذربایجان نود می کرد و بعد از چند روز میرزا جواد
باتفاق ایشان راه برگرفته تا سرحد مملکت ایران برفت و در آنجا فرستادگان را و ادع گفته مراجعت نمود
رسیدن فرستاده جانشین مملکت قفقاز به حضرت شاه شاه در دارالملک ایران

چون کار داران دولت روسیه کیناز با تنگی را بفرمان کداری مملکت قفقاز مامور داشتند بعد از ورود و بقیع قاز چوب
اتحاد بین ولایت ایران و روس جانشین قفقاز را واجب داشت که از قبل خود سیفری بحضرت دار اسخلاف کسبل دارد
و در پیشگاه شاهنشاه عجم عقیدت خویش را از در مصداقت کثوف سازد و لا جرم کیناز بیکوف را که از بزرگان مملکت
کوچکان است با مفده تن صاحبان مناصب و شمت سوار قزاق و کنگر لو با ذریع ارادت طراز روانه و بار داشت
و جب الامر از خاک آذربایجان تا طهران او را با ختمی تمام عبور دادند و روز و روز دار اسخلاف حسنعلی خان سرشت
کروسی بر جب فرمان شاهنشاه او را استقبال کرده و از قبل جناب صدر اعظم میرزا فیض سر رشته دار مامور بزره شد
و میرزا سعید خان وزیر دول خارج میرزا عبدالوهاب نایب دوم و وزارت خارج میرزا بیرون فرستاد محمود خان کلانتر شد
و کیمفر لوی باشی با صد تن غلام نیز تقدیم خدمت کردند و چند از مستوفیان درگاه بدیدار ایشان شدند و حاجی علیخان
حاجب الدوله تشریفات ایشان را مامول داشت آنگاه محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی با بیت تن فرانش
رفته و درگاه شاهنشاه حاضر ساخت و مورد الطاف و اشفاق خرویی آمد و عریضه جانشین را وزیر دول خارج
از بیکوف ما غور داشت در پیشگاه حضور عرضه داشت و بیکوف هر یک از صاحبان مناصب را شاخته آورد و شاهنشاه

شرح سلطنت جهانگیری ناصرالدین قاجار

تفقد فرمود و اتحاد و ولایت را باز نمود آنگاه از حضرت پادشاه رخصت انصراف یافته روشپور غ و دودمانیت ۷۶۹
 امیر محمد قاسمی را امیر نظام داد و از آن حضرت تقدیم تائید کرد و از آنجا بخدمت جناب اشرف صدر اعظم
 استعفا یافت آنگاه بفرمان سفارت باز شایسته پس از ایامی چند که امر رسالت خویش را انجام برد و خواست
 اجازت مراجعت کشت بفرمان شهیار نامه و در بیکوف نشان شیر و خورشید از درجه اول یا حایل سبز تشریف
 یافت و شصت تن صاحبان مناصب که خدمت او را موافق بودند بعضی بانشاهنای رز و سیم تشریف یافتند
 و برخی با طاق سیج کشیز لطاق بست و روز سه شنبه بیت و چهارم شهر رمضان از حضرت در اسخلافه آنکس
 مملکت قفقاز در تخت نشاند و بر حسب فرمان میرزا محمد قاجان سرسبک که از سرجه ایران آمده در اسخلافه همان در کینا
 بیکوف بود هم هنگام مراجعت بهماذاری او مامور شد و نشان سرسبکی و حایل سراز کشت ابوالقاسمی آنست
 فوج دماوند محمود خان کلانتر و میرزا عبدالوهاب بیابان قوم و وزارت خارجه و موسس جهانگیران مترجم اول و محمد خان
 اجدان صدات و مترجم وزارت و میرزا بدروس مترجم وزارت و بابا خان یوزباشی باسی تن غلام رحمان کاتب
 بشایعیت او را می دراز نمود و مراجعت کردند و هم در اینحال چون در شریعت سلطنت سراز او افتاد که کینا
 الکنند بار آنکی جانشین قفقاز مورد رافقی و عطوفتی شود بر حسب فرمان سیو جان دود خان مترجم سرحم
 اول دولت ایران مامور بفرات تقی کشت و نشان تمثال شاه را که مکمل بالماس بود با حایلی آسمان کن
 برای تشریف جانشین قفقاز حل داده و جناب اشرف صدر اعظم نیز مراسله و اسبی از بهادرانفا داشت و سیو
 جان دود خان روز جمعه ششم صفر از حضرت در اسخلافه راه تقی شایسته و میرزا حسین خان کارپرداز اول دولت
 ایران که مامور با قات تقی بود نیز بخلق سراز شده روز شانزدهم صفر طریق تقی برگرفت و هم درین سال
 موسیو لاغوشکی شارژ در دولت روس با قضاای اتحاد و ولایت نشان شیر و خورشید از درجه اول و حایل سبز
 افتخار یافت و هم در اینحال حیدرافندی شارژ در دولت عثمانی روز سه شنبه بیت و هشتم ذیقعد در
 میخانه بده سلطنت بقتل نشانست یافته رخصت مراجعت بدار الملک دولت عثمانی حاصل نمود
 و از آنجا بخدمت جناب اشرف صدر اعظم مشافعت و ادعای بکفت و از حضرت شاهانه نشان تمثال ملک الملوک
 از درجه دوم که مکمل بالماس بود مشغول آمد و از صاحبان مناصب سفارت نشان اول سرسبکی و حایل سفید
 و یک طاق با کثیر خلعت یافت و بجای او توفیق افندی شارژ در دولت عثمانی افتاد و در اسخلافه بخدمت آنگاه
 بر حسب فرمان مرتضی خان غلام پاشی وزارت خارجه بهمان داری حیدرافندی مامور شده روز هفتم ذیحجه از درگاه
 بیرون شدند و هم درینال شب دوازدهم شهر رمضان کثوف افتاد که ترکمانان سرخس و قرمانی با اتفاق محمد
 شیخ سردار ترکمان چهار هزار سوار با یک سر جام و بیوه زن تا متن کردند و از آن اراضی گذشته آنکس
 نمودند چون انجیر در مشهد مقدس بمیرزا محمد قوام الدوله رسید بختین ابوالفتح خان سرباز را با جاقی ارباب
 و پیاده مامور داشت تا حدود مملکت را بخواند و هر روز خبر باز دهد و خود از مشهد مقدس با هزار و پانصد تن
 سوار چادولی و خمه و فراسانی و هزاره که در مشهد حاضر بود بیرون شده عرض سپاه بداد و ایشان را
 از قضاای ابوالفتح خان کیل نمود اما از آن سوی ترکمانان اراضی سر جام و بیوه زن و محال میا در ابرو و قش

جله سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۷. غارت و آورو وند و از قبایل تیموری متوطنین را رضی مشهد مقدس و بلوچ سی هزار کوه سفند و سه هزار کاه و شتر و حمار بنیت که فشد و بر زیادت ازین از زن و مرد این قبایل و جماعت زو آرتبه مطهره حضرت رضا علیه الصلوٰه و السلام قریب هزار تن اسیر و سیکر ساختند و در چهاردهم ربیع الثانی وارد کاشغر شدند و شب پانزدهم از آنجا طریق میامی پیش داشتند از میامی ابو الفتح خان با دو عراده توپ و هزار تن سرباز و دو هزار و پانصد تن کاه خراسانی و خمره و چار دوی هنگام آمدن از پیش روی ترکمانان سر بر کرده و شکر از دو سوی صف راست کرده و در در آمدند و توپچیان دهان توپها را گشاده داشتند و در اول حمله ترکمانان را بگشند سوار ترکمانان از هول سبب جماعت اسیران و قنات غنیمت را بگذاشتند و هرگز نماندند و لشکر از دنبال ایشان طریق استعجال گرفت و سیم کس را مقتول و منقول نمودند و اسیران ترکمان را بر داشتند و مشهور مقدس در آورده و تا بحبس خانه در اندازند و مشهور آن رحمت که از بیجاقت دیده بودند بجنش آورده و غوغا برداشته پنجاه تن از اسیران ترکمان را در عرض راه صحنه مقتول ساختند با بجهل چون این خبر را میرزا محمد قوام الدوله معروض کارداران دولت داشت و جلالت سرگردان لشکر را باز نمود و بر حسب فرمان قوام الدوله و ابو الفتح خان سربت فوج شقاقی و پرویز خان سربت سوار چار دوی و ذو الفقار خان سرکرده سوار خمره و لطف الله خان سرکرده سوار شاهسون ویران سلطان خان سرکرده و سوار ترشیزی و محمد خان هزاره و ابراهیمخان حاکم جوین مورد الطاف و اشتقاق شاهان شده هر یک خلعتی و عطای جدا گانه یافتند و دیگر خانان و اقامه که جماعتی از سواران قبیله آق محمد سردار که در ارض میانه شت شصت نفر شتر را که بعضی حمل تجارت بر پشت داشت و برخی ششک آینه حمل میداد تا قبیله مبارکه حضرت رضا علیه الصلوٰه و السلام را بدان نصب کنند ما خود داشتند و چهار تن مکاری را نیز اسیر گرفته فرج الله خان که نیابت حکومت نردین داشت چون این بشنید با مردم خود بر پشت در قهای ایشان بتقریب تعجیل سبب یافت و در ارض باق توکلن ایشان را دیدار کرد و ترکمانان چون بخوان دشمن شدند بار از پشت شتر خود پشته و شتران را تعجیل راندن گرفته فرج الله خان همیشه نزد او سبب برانگیخت و چون برق خرمن سوز به ایشان در آمد بعضی بگشت و برخی را هزیمت کرد و اسیران را با شتران ما خود داشته مرا حبت نمود و بهم در اینال بعد از ارتقای ذات من میان دولت ایران و انگلیس شاهزاده طهاب میرزای سوله الدوله مورد اشتقاق شاهان آمد و تشریف خمره یافت و مهر علیخان شجاع الملک که منصب سرداری سپاه فارس داشت و جلالتی بسرا طاهر ساخت چنانکه مرقوم شد بنان میر تو مانی و بیشتر مرصع و حاملی در خورشان سرفراز گشت و محمد قلیخان ایلمخانی و علیخان سربت فوج قاکور لوشان میر بخشی یافتند و محمد قلیخان جوایش سربت فوج خاصه و لطفعلی خان سربت فوج شقاقی و عبداللہ سربت فوج تبریزی و میرزا محمد علیخان سپه حاجی قوام الملک هر یک جدا گانه تشریف و عطای در خور و لایق شاد کام آمدند و حکیم فخر قرین طبیب باشی افواج فارس و دیگر صاحبان مناصب هر یک پشائی نوازش یافتند و بهر صاحب که در درسه و در الفنون در تعلیم متعلنان نیز کفایتی ظاهر ساخت بنان سربتی حامل آن نشان تشریف یافت و از آن پس حکومت بندر بوشهر و بعضی از محال که قریب آن بندر بود با حد خان نوالی تعویض یافت و لغت بریا یکی بخوار آمد و نشان در جداول سربتی و طغی خاص و فضا ص یافت و بهم در اینال بر حسب

بدل
شاه
ایران از
خان
بوشهر

ملک فوج خاصه و دیگر طاهر خان

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین قاجار

فرمان فیروز میرزای نصره الدوله میرزا صادق قائم مقام از امارت و وزارت مملکت آذربایجان معزول شد
حاضر و اسخلافه طهزان شدند و حکومت آذربایجان بشا هرزاده اردشیر میرزای حاکم و اسخلافه تعوض شد
و لقب برکن الدوله و بشیر نصیبی که ششمین مرصع داشت مفتوح شد و برادر خباب اشرف صدر اعظم مرصع
وزیر نظام پوزارت و پیشکاری تمامت مملکت آذربایجان و نظام لشکر و نظم کشور مخصوص گشت و جنگ که آستر
از خمر او کن و ششم از زر مرصع داشت جلعت یافت و میرزا مصطفی علی مستوفی پسر میرزا فضل الله پسر شده و
و استیغای کل آذربایجان ملازم خدمت چکر گشت و حاجی میرزا محمد خان وزیر مهمام خارج برای ایام امور خارج
نیز مامور شد و حکومت و اسخلافه بعد از برکن الدوله با برادرش شاه غم محمد تقی میرزا سفوض آمد و منشور ملکی
و صفت خبری با افتخار او تقریر یافت و میرزا موسی وزیر و اسخلافه چاکر بود تشدید امر وزارت کرد و هم
در امینال میرزا فتحعلی خان پسر حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک استیفا داشت لقب بصاحب دول
گشت و چکیتی لایق سرفراز شد و ویکو اسد الله خان مستند الملک حاکم همدان و آقا محمد حسن محردار هر یک بن
بشال شاهنشاه تشریف یافتند و محمد خان امیر تومان شمیری با قبضه مرصع جلعت گرفت و ویکو اسد
میرزا خواهرزاده شاهنشاه غازی محمد شاه بجهت تربیت حیدریه منصوب گشت و ویکو انوشیروان خان سالار
خان که عین الملک لقب در دست داشت که قبضه مرصع داشت بشیر یافت و هم در امینال بادشاه غازی
محمد شاه روز پنجشنبه پست و پنجم شد شوال بهنگام نماز ویکو دواع جهان گفت و بهسپار جان جادوالی گشت
ملک الملوک عجم حفظ شمت و حرمت حده در از سره سراتانها باط خروانی بشایت جازه فرار
آمد و از اسخلافه اشرف صدر اعظم با تمامت اعظم و بزرگان چاکران سلطانی تا مسجد سلطان حیدر اصل
داوند و در آن مسجد سه روز محاسن سوگاری بخت کردند و اهل حرفت و صنعت حجات فوشراد بستند و تا مات
اهل بلد حاضر مسجد شدند رزمی کثیر با اتفاق درویش و مسکین بذل رفت و بعد از سه روز حیدر او را بگشتی که در
او بود بداد الامان تم محل داد و در جوار دفتر موسی بن جعفر علیه السلام و کنار پسرش محمد شاه غازی طاب الله ثراه چاکر شد

قتل شاهزاده محمد یوسف خان بدست پسرهای یار محمد خان ظهیر الدوله
ازین پیشین ان اشارت شد که شاهنشاه ایران که کوه با حکم کران سکنش بمنزله کاه نرود عصیان شاهزاده محمد یوسف
افغان را بشغافت و ضراعت خباب اشرف صدر اعظم معفوداشت و او را با عطای ساز و برگ لایق و تقریر اجرایی
موجب شاد خاطر فرموده آزاد ساخت و در زمره چاکران سحر فرمود در نوقت سردار بهبود خان و سردار نارادر
شاه خان پسرهای صید محمد خان ظهیر الدوله و برادر او سردار محمد صدیق خان و ویکو افغانان الکوئی حاضر
ملک الملوک عجم شده چنین داد خواهی بر خاک نهادند و معرض رسانیدند که درین حضرت کثوف افتاد که شاهزاده
محمد یوسف بی اجازت کار داران دولت ایران بر ظهیر الدوله تاخت و او را عرضد هلاک و و بار ساخت و خون
خواهرانش بر بخت و باز نامش لی مضای مدت عدت و در میخت و جامع از بر دکیان و راجون اسیران کفار
چاکران خود را تا ایشان را بعضی وقت سمر کردند شاهنشاه را که خدای حب شریعت در نهادش بود لغت نهاد
معده نداشت که دو مظلومان بهر و خون ظهیر الدوله که صیغه دولت و مطیع حضرت بود مدبر نگذارد شاهنشاه

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

۷۷۲ و خواه فرمان کرد تا کناره او را در ماه دولت چون لی امر من بودم عفو کردم لکن حقوق زید و عمر امر من ساقطاندم و بر دست خویش نیندازم اگر وقتی دم در بهای خون او با خذنیار و در هم رصاد هم دروغ خذرم و از خزانه دولت عطا کنم و اگر نه آرد او را ضایع نخواهم داشت و شاهزاده محمد یوسف را بنحو نخواستگان باز خواهم گذاشت اولیای دولت خدایه او ییای دم را با خذنیار و در هم قطع و ترغیب دادند معین نیافا و لاجرم شاهانه عادل حکم عدالت بجای علیخان حاجب آمد و در فراشباشی حکم فرمود تا شاهزاده محمد یوسف را با خود داشته بخت فرزندان طغیرالدوله سپردند و از قضا چنان افتاد که هم در آن روز که در سیزدهم شهر شعبان بود شهریار تا جبار از برای قصد کردن و تخریب کردن از قصر قاجار که آنوقت نیشن داشت با جماعتی از سواران نامور برشته طرق کوه و دشت پیش داشت و هنوز بعضی از ضنا وید چاکران بدان سر بودند که اکنون فرزندان طغیرالدوله چون بر شاهزاده محمد یوسف دست یافتند از قتل او دست باز خواهند داشت و بحکم ادب حق خود را و خون او و شرافتم شهریار خواهند نمود و ایشان نمی بودند تا مویک شهریار یکدیگر و تیر پر تاب از قصر قاجار دور افتاد پس یکبار بر او تاختند و او را با تنوع و فخر پاره پاره ساختند چون این قصاص رفت همچنان بمصوابه بدجناس شرف صدر اعظم شاهانه فرمان کرد تا شاهزاده محمد رضا برادر شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده محسن پسر عم او را خلعت فرمودند و با جرای و طیفه فواخت و نوازش نمودند و همچنان در شهر رضای محمد صدیق خان و محمد جبار خان و شاه خان و دیگر فرزندان یار محمد خان طغیرالدوله را بعطایای کیران و خلعتها که اسبقا قرین مباحات داشتند و حضرت سفر هرات فرمودند و نیز خان سوار خان هزاره حاکم مرو که بزرگان آن را بتقبیل سده سلطنت شایسته بود این زمان اجازت مراجعت یافته بجانب مرو کوچ داد

عزل غریز خان کمری که سرداری کل عساکر منصوره داشت

عزیز خان کیتن از مردم قبیله کمری است در زمان دولت شاهانه غازی محمد شاه بخوارستاری میرزا نظریه حکیم باشی سرسبک خارج نظام یافت و از پس آن با فوجی از سربازان مامور بفارس گشت و هنگام وفات شاهانه غازی در شیراز اقامت داشت چنانکه از پیش شرح رفت چون شاهانه منصور بر تخت پادشاهی جای کرده نام وزارت و امارت را بمیرزا تقی خان امیر نظام باز گذاشت او را از لای باز با غریز خان باز فحالی طعی بود و چون بزرگان ایران سابقه موافقتی داشت او را محرم اسرار خویش می پنداشت و روز آرد در حضرت پادشاهی بغنون فروست و وفات تایش میکرد و بار تعالی در جنتی و صعود و بر تری آزمایش میداد خدا که توفیق لشکریان را کفایت او باز داد و او را اجداد نباشی لقب بناد بعد از عزل میرزا تقی خان چون حاجب اشرف صدر اعظم خدایه که تواند میان مردم را نخواهد و از خشم و مکنات کس نکاهد با اینکه غریز خان چنان عزلت میرزا تقی را بدانت بدان سرشد که پشت باد دولت کند و طریق فرار پیش گیرد و این معنی در حضرت پادشاه مشرف افتاد و در خاطر نهاد که او را حاضر ساخته بدست عقاب و نکاشش کسر کند از حفظ و حایت او قهقار نور زید از بخوی شاهانه از جناب او دور گردانید و از جانب دیگر او را در سرای خود آورده سکون فرمود و بعضی رسانید که چون چاکری مورد الطاف و اشفاق شاهانه آمد شرط است که نهایت فواخت و نوازش در وجه او مبدول افتد تا اگر دست تقدیر بهتری و طبیعت او بدو نیت نهاده نیروی پیدائی بدست کند با سبب چندان در حکام او استوار

شرح سلطنت جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

بیتاوه که شاه منصورش بفرمودی کل خاک که منصوره بکاشت این زمان عزیز خان را که حمل بیاضه مصوبت ۷۷۳
میرفت باد و سکنانی شاهانه چگونگی بر می یافت چون مست طایف صالح و طایف رابکیت میزان می بنجید و بیا سینه
و طرف و قید رابکیت می نشاند همه شب بجهاریدن راق و غیب و سباط لهور و لعب باد و همیکرد و از
کار شکر چندان بخیرافا که مر قیب ما از مر سبک بلکه کار تو ب را از تفک با ندانت و بر زیادت ازین بابش
شباب و شمن افتاب آمد و حشمت صدر اعظم را که در حضرت پادشاه فسنه و ن کا ستین همیخواست جناب پسر
صدر اعظم او را طلب کرد و فرمود شب را با ترانه و طرب نهایت کنی و وزیرانیمیت و سعایت بشام بری این ایست
نا صواب و کردار ناستوده که تراست خاستاری نظم لشکر و نظام سپاه از تو کوه بناخن شخودن و بجا بیا می نمود
و ستاره با خدنگ خستین و نماند با کند خستین است یا ازین کرد و او بگو بیه که نماند بهامش ازین منصب و مقام
کیر با بجله در میان صدر اعظم و عزیز خان چند گرت این محاورت برفت و این سخنان که آرزوم لالی سلطان بود در گوش
او چون جعبن شمال با عقد جبال و ضبط آب و در غزال منمو و در پایان امر شد یار تا جاد از زیر کشوف داشت که از معناد
منکر طلب معروف چون امید ترا از اصله بید است لاجرم بفرمود تا جریده او را در کار دولت جریده کرد و نه گناه شسته
او از چیل فسنه و ن بشمار آمد که هر یک جدا گانه منشور غزل و غزل و مثال عقاب و نکال او میکرد و آنگاه در رستم شد
شوال غزل او را از عمل رستم زد و بفرمود روز دیگر بزرگان شاهزادگان و ضنادید چاکران و تمامت بران
و صاحبان مناصب نظام و مجلس صدر اعظم انجمن شدند و دستخط غزل او را بجا می علیان حاجب الدوله سپرد و فرمان
کرد تا حاضران انجمن شده حکم شاهانه را ابلاغ دهد حاجب الدوله زمین خدمت را بوسیده بجله حاجب اشرف صدر اعظم
شافت و همچنان بر سر پای ایتا ده خبر غزل عزیز خان را روایت کرد و دستخط شاهانه عجم را بدین شرح فستانت نمود
شرح دستخط مبارک ملک الملوک عجم که بجناب اشرف صدر اعظم رستم فرموده
جناب صدر اعظم ما نظم تمامت امور و کفایت جمهور را با شما محول و موکول نموده ایم و زشت و زیبای محکمت و اوز
شما میدانیم و ساختن کار سپاه و رعیت و امر کشور و لشکر و نظام قورخانه و تو بخانه و مدرسه نظام و ارتفاع سال
از شما میجوایم و بر شما واجب است که بفرمایش رونق دین دولت خاطر ما را آسایش دهی چون عزیز خان کمری بر آ
سابق موافق این جریده معاصی و بجا بیا نه گناه کرده حضرت است و لشکر را که پادشاهان تقویم دولت بدان
توانند که بدست ماطلت و غفلت باز داد چند آنکه نظام سپاهی قرین تابی افتاد امروز که بیستم شوال است او را از منصب
سروراری و وزارت امیر نظام معزول ساختیم و از آن محل و مقام که او را بد و منمو و د آور دیم تا ازین پس بقیم خانه و ملازم
کاشانه خویش باشد و بر شامت که هرگز اصطلاح و هموا یب نزدیک دانی بجای او منصوب واری چون حاجب الدوله
تقریر این کلمات را بهنایت برد خواست تا بجدیده معاصی او بدایت کند جناب اشرف صدر اعظم از مشرورن خدی کنه
بر روی او اگر اه داشت محاسیان در خواستاری درآمد و در اسحاق مسهل اسحاق فراوان کردند و در اینوقت
صدر اعظم نیز میخواست که بر دمان چنان گمان نکنند که شاهانه چاکری معروف را بی ار کتاب منکوی از محل خوش
ساقط سازد پس حضرت که و نا گناه او را بر روی او باز نمود و چنان استوار بگرداند که عزیز خان نیز از همت
بدان حذر و احتیاط نموانست داشت آنگاه صدر اعظم او را خطاب کرد که اکنون با وطن خویش شتاب کرد و ازین

جسمه سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ المومنین

۷۷۰ و مال این باش و هرگز جان خویش مرس اگر چه مردی به اندیش بوده لکن اثر وجود تو از ذبانی که زحمت چشم و چهره تو نباشد
 که صیقل تراست چه تو این مقدار نیز و نیز نباشد این پنجم عزیز خان شمشیر بجاده و حایل و شمشیر خویش باز داد
 و رخصت یافته برای خویش شافت و بعد از روزی چند بیج سفر خویش کرده بار بست و رفته سردشت که موطن او
 و مسکن پندگرمی است گشت و همچنان شاهی و کرم موابجی که کفایت معاش کند و در و جواد و سپهر برادرزاده اش میر
 قاسم و هم در این شخص دوم ایران نظام الملک که هر روز بتقدیم خدمتی مورد مرحمتی شود و بجهت که آستر خرداشت و شمشیر
 با جواهرش با هم جمع بود تشریف یافت و همچنان میرزا داد و خان پیر خباب اشرف صدر اعظم که هنوز سبز عرش
 از شاهی و بعد از بر گذشت چون در ریگان شباب آداب شیخ آموخته و با شرف حب و کمال فضل و ادب
 از وخته در علم دیری و ادوار و نگاری و کشف معضلات عمده و حسن خط نستعلیق در ترسل از معاصرین خوش نصیب
 بوده شایسته حق شناس چون این آیات تر شد و اقبال از چهره او مسطوره فرمود و اورا بمنصب وزارت لشکر اختیار کرد
 و صاحبان مناسب نظام و تمامت و جود لشکر و قوادسی که کرامت خاطر حکم او را کردن بنا و در و روائی که خاص
 از برای نظام لشکر و نظام سپاه بود لشکر خدایان انجمن شده و مانده های الوان و دوستان کتانی های جلای بنا و
 عزیز خان که هنوز مردار گل عساکر منصوره بود حامل تشریف او گشت و زیر لشکر خفت شایسته را طراز میکرد و ده حاضر
 شد و کلمات بتیست و تحت گفته آمد و هم در این حال مردار علین سیتی که حکم کار و داران دولت حکومت آن مملکت
 خاص وی است و در تقدیم خدمت از بذل جان و مال مضایقت نکرد و چنانکه شطری از آن در قصه ثانی مرآت شرح رفت
 این پنجم که تقبیل شد و سلطنت حاضر حضرت دار اسخلاف به به کجاست مصاهرت شاهزاده بهرام میرزا کب
 معالی را متطاهر ساخت و در جمعیست و سیم شد شوال میرزا زبان امیر دیوان خواجهزاده خباب اشرف صدر اعظم
 محاسن لایق این سوره سر و بخت و شاهزادگان را دعوت نموده در انجمن ایشان اعداد این امر را با انجام بود و هم
 در این حال امیر دیوان از مرتب اول سیرتی نشان شیر و خورشید و حایل سرخ تشریف یافت و هم در این حال محمد ابراهیم خان
 سرباق افواج لشکر اصغیان بر حسب فرمان شاهانه سهام الملک لقب یافت و بتشریف مخصوص معفو آمد و هم در
 این حال برادر خباب اشرف صدر اعظم میرزا افضل الله وزیر نظام که وزارت و نظام حاکم آذربایجان بر دست اتمام
 او بود چون بعد از ورود به آن راضی سپاهی و رعیت را از خود راضی داشت و آن فقط و غلای که در میان مردم بود
 بحسن تبری و وسعت عیش و غضب نفعت بر بل و او و معابر و مسالک بلاد و اصهار آذربایجان را از زحمت و صلای
 و دزدان این به اشت و معادل و دست هزار تومان که از فعال و یوانی آذربایجان از سنوات ماضیه بجای مانده بود
 از تعلق داده روانه در بار شهریار داشت و تقدیم این خدمات نزد یک کار داران دولت مکشوف افتاد و مورد الطاف
 و اشفاق خردانی آمده و بعطای نشان تمثال شاهانه که ترصیع جواهرش نشان فروغ ساره و ماه بود و تشریف یافت
 و دیگر آقا میرزا ششم که از خاندان اهل سادات و قصه تریز است چنانکه بدان اشارت شد روز کاری میرفت که خبر
 فرمان در کرمانشاهان افتاد است اینوقت برات سابت او از آلاشیش بعضی جاینها که بد و نسبت کردند ظاهر
 و حکم او یسای دولت در حضرت دار اسخلاف حاضر آمده و مورد افت و پا و شاه گشت و از جامه خانه خاص بتشریف جوی
 کثیر اخصاص یافت و هم در این حال و وقت از دیوان هند که از مناسبت با جود و بشهه مقدس سید الشهدا حسین

تشریف یافت
 نظام الملک و
 تقوی بن سید
 وزارت لشکر
 و ادو خان

تشریف
 تمثال حسین
 در وجه وزیر
 نظام

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین و قاجار

علیه اسلام پناهنده شدند و در محنت قهر مبارک مشغول بودند و در چشم هر دو تن روشنائی باز آورد و نیکوترینخت ۷۷۵
روشن شد و دیگر روز بیت و پنجم شوال در دارالامان قم از آن پس که آفتاب ماز و آل برسد و در فرزند مطهره
بعضه موسی بن جعفر علیه السلام چنانکه جماعتی از مردم دیدار کردند نوری سبز و زرد باندازه نارنجی پدیدار گشت
و چهار ذراع از فرزند مطهره ارتفاع یافت استخوانه غبطه و تحمل شده هم بر سر قندشار گشت با اینکه آفتاب و آفتاب بود
این نور چنان تابان گشت که کرباب از ساعت دیده و نظارگان را در میبرد مردم همچنان بر صف شدند و بنظر آید بایستاد
پس از زمانی دیگر باره نوری تابان ستاره مانند گشت و همچنان بر سر قند مبارک به تبار نمود و هم در آن شب زنی نامی که
از محض آباد اصفهان بامید شفا به آن حضرت شافیه بود شبانگاه حضرت معصومه و جناب امام رضا علیهما السلام را دید
دیدار کرد و حضرت معصومه پیشش شده دست مبارک بر پیشش کشید و صبحگاه روشن گشت و ذوالفقار خان پسر جناب
صدر اعظم که حکومت آن بلد داشت بفرمود تا مسج و کوس شادمانه بکوفشد و از قضا هم در آن استیاض شب و یکو فانی شفا
یافت و شادمانه مردم مکر گشت و هم در میان خسرو خان که جی ملقب بودالی که از اعیان چاکران دولت بود و در زمان
شیراز تا جدار فتحعلی شاه تاکنون طریق خدمت می سپرد و دواع جان فانی گفت و هم در ایصال چون صدق میت و حسن
عقیدت حلیقی خان میرنج در حضرت شاه ایران مشهور افتاد و بصوابه بدید جناب اشرف صدر اعظم فرمان کرد تا
اجودانباشی کل عساکر منصوره نظام و غیر نظام باشد و در نظم قورخانه و توپخانه و هر کار که متعلق بنظم پناه است
خوشیتن داری بخشد و درین منصب خلقی لایق مرفراز شد

مقتضای بعضی از لشکریان با ترکمانان و رسیدن شاهزاده حسام السلطنه بمشهد مقدس
ترکمانان سر حسن قریب در روزگاری که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه و هرات جای داشت هر روز در مد
خراسان در کار رتب و غارت بر زیادت میشدند از قضا حسن خان سر کرده سوار قراپاق با دوست سوار طریق
هرات می سپرد و در شبانه و هم در هیچ در میان طریق خوف و غوریان دوست تن سوار ترکمان را دیدار کرد و دو جنوای
آهنگر پیکار ایشان گرفت کینتن از مردم غوریان را ورا کفشد جز این سوار که از دور دیدار میسکنی جماعتی در کین
جای و از نه صواب آفت که بهار زت ایشان مبارزت کنخی حسن خان گفت من هرگز از این جماعت دست باز نمانم
و اسب بز و از قضا ایشان تا خلق کرد و ترکمانان چون این جلالت بدیدند راه فرار پیش داشتند و حسن خان
چهار فرسنگ ایستاد و دنبال ایشان بر رفت و راه نزدیک کرد و ترکمانان ناچار سر بر تافتند و ساز قوال
چون شش تن از ایشان بکلوه تفنگ سجاک افتاد و دیگر باره راه گزیر پیش دادند و حسن خان اسب را همیز زده
تا هفت فرسنگ همی بر رفت و نزد اسب ایشان بگرفت با سجد سی تن از این جماعت را بعضی سر برداشت و برخی را
گرفت و چهل سر اسب بقیمت یافت و باز شافت چون این خبر برض کارداران دولت رسید حسن خان را نشان شیر
و خورشید از دره اول مرهنگی و حامل سفید سرفراز کردند و از پس آنکه شاهزاده حسام السلطنه از هرات بمشهد
کوچ داد و خبر بد آوردند که بسیار کس از سواران ترکمانان از ازاضی آق در سبند عبور داده آهنگ تاراج حسد و
خراسان دارند شاهزاده صفر علیخان سرتیب سوار شاهپون و ایالتو و حسن خان مسکه کرده سوار قراپاق و
محمد تقیخان مسکه کرده شاهپون افشار را مامور کرد که با رضی سنگ ببت شافیه لکران ترکمانان باشند و بفرمود

لطف الله خان سکرده سوار و میرمن ذوالفقار خان سکرده سوار خمره و پوز خان سرتیب سوار چارو
از لشکرگاه که این هنگام در کمال یاقوتی بود بجانب غایت آباد کوچ و هند و دیکر پانصد سوار ترکمان در حدود
مملکت چنگس را اسیر کردند و دوتن را سیران منسره کرده جعفر علیخان را آگهی رسانیدند و او با اتفاق سوار قزاقان
و افشار از دنبال تاخته از امنوی شور کمال تبرکمان رسیده و جنگ پیوسته کرد ترکمانان چون این بیدیدن ایران را با هر
منیت بود بکشدند و بجانب غایت آباد طرق فرار برداشتند و ایشان از دنبال تبرکمان آمدند و بعد از قطع پنج
فرسنگ مسافت سواره و دوزن و خمره ذوقاتی نیز آگاه شده با لشکریان همکرده کشتند و با اتفاق شتافتند و
ترکمانان را در یافتن برخی را با شمشیر کندرا سیدند و گروهی را اسیر کردند از آنجا عتبه بر زیادت از سی چهل تن سلاطین
شد و از جانب دیگر آقا محمد سرور ترکمان با چهار هزار سوار با هشتاد و پنج تاختن کرد و سببا نقلی خان برادر جعفر علیخان
ایمانی این بدانت و با سواران خود و صد تن شمشیر لاهی مبداء فیرون شد و راه بر ترکمانان بست و جنگ پیوست
بعد از کشتن و کوشش فراوان آق محمد و مردش شکسته شدند و طرق هزیمت پیش آوردند سببا نقلی خان صد
پنجاد نیز مشر و صد تن اسیر نفیت آورد و چون جعفر علیخان ایمانی چنانکه بدان اشارت شد از حضرت دارالخلافه
رحضت مراجعت با ستر ابد یافت چون برق و باد به اسباب شافت و از کرد و راه قبیله جعفر بای ترکمان را که
شرارت و شرارت بودند بمهر و کینفر باز داشت و با فوج لشکر و واریکه حاضر بود سی فرسنگ مسافت را با بلغاریت
و مغاضبه میان قبیله جعفر بای در آمده دست قتل و غارت از آستین بر آورد و دویست تن از مردم ترکمان را تبعید کرد
و ششصد تن اسیر گرفت و مراجعت با ستر ابد کرده اسیران را در صحنه مذاخت از پس آن برزکان ترکمان هر جا اسیر
گرفته اند یا مالی غارت برده اند بتفاریق با ستر ابد میآوردند و تسلیم میدهند باشد که اسیران خود را را نگه میدارند

مراجعت فرخ خان امین الملک از دارالملک لندن به دار السلطنه پاریس

قصه سفارت فرخ خان امین الملک تا به دارالملک پاریس سفر کردن از آنجا بمملکت انگلیس شرح رفت بعد از مراجعت
از شهر لندن و یکبار آهنگ مملکت فرانسه کرده مراجعت پاریس نمود چون پس از روزی که یوئلز پادشاه بلژیک
و ختر خود را به لرش دوک برادر امپراطور مننه بشوی همی خواست داد و از برای این پیش و عرس جشنی بهمینجا است کسرت
و هم در دل داشت که با دولت ایران ابواب مودت و مصافحات گشاده دارد پس امین الملک را نیز بمجلس این
و سرور دعوت فرمود و این پادشاه بلژیک غم ملکه مملکت انگلیس است و خود داماد لوی فیلیپ پادشاه فرانسه است که
قبل از دولت جمهوری سلطنت داشت چنانکه بشرح خواهد رفت و در سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری در مملکت
بلژیک پادشاهی یافت و تا اینوقت مملکت او را پادشاهی نبود و در تحت فرمان دیگر پادشاهان میرفت و آن ملک
انما ذکر است که در مردم است و از پنجاه صد هزار تن مرد لشکری است و این پادشاه در میان دول اروپا بصفت
خاطر و حصاف عقل و سیردار است و سلاطین اروپا در اقدام امور بشورت او استظهار کنند و از آنگاه که میان
دولت ایران و انگلیس کار بمقامت افتاد و همواره در کنوینس مردم انگلیس سخن میگوید و بزمی نمود که خاتمت کار
انگلیس ازین گیر و دار بمقامت خواهد پیوست با سبب این الملک غره شد و نتیجه با سبب نت از تبعه سفارت پادشاه
دولت بلژیک که مقیم پاریس بود و بوجب فرمان کار داران بلژیک هم از سفارت کبری گشت بدستیار سی

شرح سلطنت و جانشیری ناصرالدین قاجار

کال که بخار و عجم از راه آهین هشتاد فرسنگ، یک شب می‌رسد و بشهر بروکل که در الملک بلجیک است درآمد و کار داران بلجیک حشمت سفارت کبری را بداشتند و بعد از ادراک پیشگاه سلطنت پادشاه بلجیک از سطوی خمیر و کنون خاطر که مشون بودند و دولت ایران بود شرحی کثوف داشت و فرموده می‌خواهم که از برای دولت ایران منشا و سبب آید سودهای بزرگ شوم انکار. این الملک نامه شاه ایران را نزد یک داشت و ملک بلجیک با حفظ حشمتی تمام اخذ نمود و وزیر دول خارج سپرد و درین جشن بزرگان جز مایا و شوهر که کلیس دو برادر امپراطور منده وزن لوی فلیک که مادر زن پادشاه بلجیک است و بیت و ششلی بلجی از دول اروپا حاضر بودند مع بقصه و دوازده روز این الملک در بلجیک بود و مجلس سوربهايت شد انگاه هم از راه آهین با کال که بخار در مدت هفت ساعت بیش و کم مراجعت بیارین نمود و روز پنجم پانزدهم ذیحجه دستخطی که شاه ایران پاکک و بنان مبارک با امپراطور فرانسه نگاشته بود با یک قبضه شمشیر آید که از پادشاهان صغویه در دولت ایران بیاد کار مانده بود پادشاه فرانسه را تذکره انفاذ شد و همین الملک برداشته ادراک خدمت امپراطور نمود و پادشاه فرانسه که حشمت وصول دستخط را در آن روز باطلی کتوده بود بنام غنبت و کمال تحکیم دستخط مبارک را اخذ فرمود و گفت درین میخیزم که بدین گذارش و بخارش و ده ناما سیم تا خوشین این خط شریف را قرائت کنم و شمشیر را نیز بخود داشته باشد و آن اظهار بجهتی فرادان فرمود انگاه این الملک رخصت انصراف یافته بدار سفارت شافت و چهار و نیم شهر محوم تباشی شجر البف و بلده روان با ستظهار کال که بخار در مدت دو ساعت و نیم بیت فرسنگ طی مسافت کرده و وارد البف شد و کار خانه چند را که اشیاء تجارت در آنجا صنعت کنند معاینه کرد و همچنین بشهر روان نیز سفر کرد و اهل دفت و صنعت را این نظام نمود و چنانکه کار و داران دولت ایران مامور بود که آلات کارخانه بلور سازی و شامعی ابداع نموده بایران بیاورد و تخمین مردم فرانسه خوشتر بر ذمت نهاده که سفر ایران کرده در مرکز کیلان چسب خچی که بدان سیل های ابریشم را سبیل و آسان ساز توان کرد ساخته کند با جلد از آنجا نیز این الملک مراجعت بیارین کرد و چون درین روز کار با قبال ملک الملک محم دولت ایران را روز تار و وزیر وئی و یک بدست شود و بستمی تازه بلند آوازه کرد و تمامت دول اروپا پیونذ و معاود و مصاباقت و مراوده با کار داران ایران ایران آرزو مند شدند و در مدت توقف این الملک در پاریس دولت بلجیک و و سار و دنیا و روس و جمهوریه آراد و هولاند که با صطلاح اعلی آسیا امریکا و یکی دنیا باشد و دیگر نمند با دولت ایران از در یکجتهی پروان شده اعداد عمد نامه تجارتی کردند و صورت عمد نامه دولت جمهوریه یکی و نیای شمالی چون بلجیک و خاتم اولیای دولت جاپن رسیده بود درین کتاب مبارک نگارش و کتاب معاهده دیگر دولتها از پس انکه الملک رسیده بمهر کار داران دولت محلی شود و انشاء الله تعالی در جلد دوم تاریخ ناصریه از مجلدات تواریخ قاجاریه کتاب کتب ناخ التواریخ است بخار خواهیم داشت

• صورت عمد نامه دولت ایران با دولت جمهوریه یکی و نیای شمالی

چون اعلیحضرت که ان رفت فرستید رایت ملک رتب کرد و حشمت خسرو اعظم خود با انجم خشم جایداد و ادراک و ارث تاج و تخت کیان شاهانه اعظم با استقلال کل ممالک ایران دریس ممالک متحده امریک شمالی هر دو علی بنو متنی دارا و پ مصادقانه دارند که روابط دوستی فیما بین دو تین برقرار و بواسطه عهد دوستی و تجارتی که بهوت

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ المآثر

۷۷۱

نافع و سودمند تبعه دولتی قوی بسیار خواهد بود و صورت و اتحاد و جاسن بر مستحکم سازند لهذا برای تقدیم استیجار علیه
 شاه شاه کل ممالک ایران خراب محبت و فحاشت نصاب این المملکت فرخ خان ایچی کسر دولت علیه ایران صاحب نشان
 تمثال همایون و حامل مخصوص آن و حامل کمر مکمل بالاس در پیش ممالک مجتبه امریک شاهی کازوالی اسپنس وزیر ممالک مجتبه
 مزبور به مقیم دربار دولت عثمانی را و کلای مختار خود تعیین کردند و ایشان بعد از آنکه اختیار نامه های خود را مبادله کردند و موافقت
 قاعده و شایسته دیدند فصول آتیه را برقرار نمودند فصل اول بعد از یوم فیما بین دولت علیه ایران و رعایای آن دولت
 و دولت و رعایای ممالک مجتبه امریک شاهی دوستی و صداقانه و اتحاد محکم برقرار خواهد بود و فصل دوم سفرهای کبار و
 مأمورین دیپلماتیک که از هر یک از دولتیین معا به تین خواهند پرداخت یکدیگر مأمور و مقیم سازند همان رفتار و سلوکی که
 در قس سفرهای کبار و مأمورین دیپلماتیک دول متحابه و اتباع آنها معمول میشود و بهمان استیارات مجری و محفوظ خواهند بود و فصل سیم تبعه دولتی
 معا به تین از قبیل سیاحان و تجار و پیشه ور و غیرهم که در مملکتین محو ستن سیاحت یا توقف نمایند بالیه از جانب
 حکام ولایات و کلای طرفین بقرت و حمایت قادرانه بهره مند خواهند گردید و در هر سال سلوکی که نسبت به اتباع دول
 کماله اوله او منظور میشود در قس ایشان نیز منظور خواهد شد و بالمعاوضه مازون و مرخصند که هر گونه اقمه و امتعه و محصولات
 چه ارزاده دریا و چه از راه خشکی بملکت یکدیگر بیاورند و از مملکت یکدیگر ببردند و بغرضشند و معاوضه نمایند
 و بهر مبدی از بلاد مملکتین که خواهند حمل و نقل نمایند لکن این مقرر است که تجار طرفین که اقدام تجارت و داخله مملکتین نمایند
 و مخصوص تجارت مزبوره مطیع قوانین آن ملکی که محل تجارت مزبوره میباشد خواهند بود و در صورتیکه یکی از دولتیین
 معا به تین بعد ازین در باب تجارت داخله استیارات تازه بر رعایای سایر دول که بهمان استیارات نیز داده خواهد
 بر رعایای هر یک ازین دو دولت که در ممالک دیگری مشغول تجارت و داخله باشند فصل چهارم هر گونه امتعه و اقمه که از
 دولتیین علیه تین مملکت یکدیگر حمل نمایند یا از مملکت یکدیگر بیرون ببردند و بهر مبدی که از تجارت و اتباع دول کماله اوله
 همین ورود و امتعه و محصولات ایشان بولایت دولتیین و چین خروج از مملکتین مطالبه میشود از ایشان نیز مطالبه خواهد
 و حق و بهر علیجه هیچ اسم در رسم در دولتیین علیه تین مطالبه نخواهد شد فصل پنجم در ممالک محومه ایران هرگاه مرافعه یا
 فیما بین تبعه دولت علیه ایران و اتباع دولت ممالک مجتبه امریک شاهی حادث شود در محلی که وکیل یا قونول دولت مجتبه
 امریک مقیم باشد مقالات متدعیین و تدقیق و تحقیق و اجرای حکم بعد از انصاف در محکم دولت علیه ایران که محصل
 عادیه علمی بشکونه امورات است با حضور احدى از متبسان وکیل یا قونول دولت ممالک مجتبه امریک خواهد شد در ممالک
 محومه ایران اگر فیما بین اتباع دولت ممالک مجتبه مرافعه یا سازعه روی دهد علمی که لک و اجرای عدالت آن با تمام معینه
 وکیل یا قونول دولت ممالک مجتبه امریک است اگر متوقف در محلی این مرافعه یا مبارزه یا سازعه بوده باشد و الا در محلی
 که اقرب محل نزور است خواهد بود وکیل یا قونول مزبور علمی این که لک و ابروفی قوانین مستد اوله در ممالک مجتبه خواهد کرد هرگاه
 مرافعه یا مبارزه یا سازعه در ممالک ایران فیما بین اتباع دولت ممالک مجتبه و تبعه سایر دول خارج واقع شود تحقیق و احراز
 حکم آن معبده و کلای قونولهای طرفین خواهد بود که لک که لک و سازعات که فیما بین دولت علیه ایران و اتباع
 ممالک مجتبه اتفاق افتد قرار انجام و تمام آن بجوی خواهد بود که با اتباع دول کماله اوله او در ممالک مزبوره معمول

شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین و قاجار

و مرتب میشود تبعه دولت علیه ایران در ممالک مجتمعه با اتباع دول ممالک امریکای شمالی در ممالک ایران اگر قسم
 متمم بکنایان گیره گردند بخوبی در مملکتین مزبورین با اتباع دول کائماله لوداد رفتار میشود با ایشان نیز معمول و مرتب
 و قطع و دخل خواهد شد فصل ششم هرگاه احدی از اتباع دولتین علیتین در مملکتین محروسیتین فایده در صورتیکه
 میت را اقوام یا سرکاری باشد ترک او با تمام تسلیم ایشان خواهد شد و در صورتیکه شخص میت را قوم و سرکاری نباشد سرک
 او امانتد بکیل یا قنصل دولت بتوجه میت تسلیم میشود و امشار الیه بروفق قوانین متداوله و مملکت خود چنانکه شاید و با
 درین باب معمول دارد فصل هفتم دولتین معاهدین بحکمت حمایت ابلغ خود و تقویت امور تجارت و فراهم آوردن اسباب
 حصول معاشرت و ستانه و عادلانه فیما بین تبعه جانشین چنین استیاء نمودند که حق داشته باشند که یک مامور دیپل
 ماتیک در پای تخت دولتین معتمد سازند و در طرفین سه نفر قنصل برقرار نمایند قنصلهای دولت علیه ایران در شهرها
 و شکست و دیگر نیوئورک و دیگر نیوازله این توقف خواهند داشت و قنصلهای دولت ممالک مجتمعه در دارالخلافه
 طهران و بندر بوشهر و دارالسلطنه تبریز توقف خواهند نمود و این قنصلهای دولتین معاهدین بالسنویه در محل متوقفه
 مسکونه مملکتین محروسیتین از اغراضات و امتیازات و مقاماتیکه قنصلهای دول کائماله لوداد در ممالک جانشین
 محفوظند بهره یاب خواهند کرد و مامور دیپلوماتیک و قنصلهای ممالک مجتمعه امریکای عایای دولت علیه ایران
 نه آنجا که در ظاهر و نه در خفیة حمایت نخواهند کرد و ازین اصول که در خاطر طرفین مقرر شده اصلاً تجاوزی را جایز نخواهند
 داشت و نیز مقرر است که اگر قنصلهای مزبوره مشغول تجارت شوند ایشان نیز مطلع خواهند بود بهمان قوانین و
 که سایر اشخاص عایای دولت بتوجه ایشان که در همان محل تجارت می کنند مطلع هستند و همچنین فیما بین دولتین جانشین
 مقرر است که عدد نوکرهای مامور دیپلوماتیک و قنصلهای دولت ممالک مجتمعه امریکای شتران نخواهد بود که بموجب عهدنامه
 برای مامورین روس در ممالک ایران معین شده فصل هشتم این عهدنامه دوستی و تجارتی که بملاحظه کمال صداقت و
 دوستی و اعتماد فیما بین دولتین ایران و ممالک مجتمعه امریکای منعقد شده است از تاریخ مبادله امضایا بحاجات طرفین
 تا ده سال جبراً بود و اگر پیش از انقضای ده سال مذکور هیچیک ازین دولت بموجب اعلام رسمی خود را در قطع و
 بفرای این عهدنامه بدولت دیگر اظهار نکرده و عهدنامه مزبور تا یکسال دیگر علاوه بر وعده مذکور برقرار خواهد شد و همچنین
 یادآورده ماه بعد از نوشتن چنان اعلام هر دو یکدیگر بطور نامیده و وکلای مختار دولتین معاهدین متعارف میدهند که
 امضایا بحاجات دولت جتوه خود را در اسلامبول در مدت ششماه یا کمتر اگر مقدور گردد مبادله نمایند وکلای مختار دولتین
 معاهدین این عهدنامه مبارکه حاضر را بخط و مهر خود مرقوم و مختم نموده این عهدنامه مبارکه در دو نسخه زبان فارسی
 و انجلیسی تاریخ یکروز و دویست و هفتاد و سه هجری پانزدهم ربیع الثانی مطابق هزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی
 در اسلامبول مرقوم گردید و هم در اینال عبدالعلی خان و یب الملک پیر حاجی علی بن حاجب الدوله فراموش
 بر حسب فرمان مامور سفر آذربایجان شد تا چند آنکه سال یوان از احوام ماضیه بر ذمت عامل و نواب آن مملکت بجا
 ندهد ارتقا و به تقدم خدمت را تقیم غم دارد و بعد از ورود آذربایجان حکم شاهزاده اردشیر میرزای رکن الدوله
 و از وی نیز بفضل آئینه بر نظام اینجا بر نظام کرد و طریق حضرت و اراغی افکند و مورد رافت و ملاحظت خسرو انکی گشت

ذکر اینکه که حکم شاه عمده در الملک ایران بنیان شده

از آنکه که شهریار عادل و داد و تاج و تخت را زین و ادب و نیران خطبه های خطیر را باب شیرستان و ظلمت و آفتاب
 و بهار اصفهان و خیمه روشن داشت چون آشوبی بلدان و امصار و فتنه جن جن سالار و فتنه و فساد و جاعت مایه و تکالیف
 شانه امانی دول خارجه و اظهار طینان و عصیان مردم افغانستان و مخالفت و مبارزت با دولت انجلیس چنانکه شرح
 هر یک مرقوم افتاد و در غمده سبک از سلاطین قاجار چندین فساد و فتنه پدیدار گشت پس بابت ادات الهی و نیروی اختر
 پادشاهی و حسن تدبیر خباب شرف صدر عظم خواجهها همه آباد و ظلمها همه مداح و دولت مسالک تا که تذکره مهالک بود
 پیرانی بی هیبت زیان مال سالک شد و معا بر که یاد از مقابر میداد هر تا توانی بی اندیشه بصورت عابر آه رعیت را
 از حالت آن رسید که مرغزار از غازی بهار و ولایت را از نوالت آن آمد که کاشن و از چشمه روشن و شاهانه هرگاه
 از کار رعیت و سپاه دل فارغ داشت بنیان سبانی مرصوه فرمان کرد چنانکه تمام سلاطین قاجار چندین عمارت در
 مدت امارت نفرمودند بدین شرح نخستین در میان خانه های شاهانه در سرای عمارت گلستان که گشت تیر تیر تاج
 مساحت دارد از کناره ایوان گلستان تا بپای حدان بنیانی که از دوسوی و فضای منیع را بخوان است با خار و خام
 و خشت پنجه بر آورده و با سیم خام و زر محلول و سنگ آینه تربیت کردند و دیوارهای حایط را با کاشی معرق بر روی آورده
 و بیکری که امتحان و اختیار گشتی بخار بدان میشود و خرمند و قفسی که سرخان گوناگون در فضای آن طیران می نمایند
 و هر یک را جدا گانه آشیان بود و با خشت و شادروان قفس را از قفسله های آهن که چون چشم سوزن شفا بنک داشته
 بگردان و آن را باغ طیور نام نهادند و دیگر عرش چهل ستون که از افراد تا فرود از اصله اشجار تنه در دست در و در آن توان
 بجای رفت و صورت گونا مانی فریب چون اوراق ارنگ برنگ و زیب کردند و دیگر در سرائی که کاشن نام دارد کاخ
 شاهوار و دیگر خوشکوار پر دخته گشت و دیگر چون صرح محمد بنیانی مجرور در سره سرای شاهانه بنیان کردند که مثل چپا
 طباق و حاوی کیصود و اوراق است و اینجکه را چنانکه لایق پادشاه باشد بهنایت بردند و دیگر سرائی از بهر همه علیا و ستر
 کبری و والده شاه و دیگر سرائی از بهر خصیان و خواجه سرائی و دیگر سرائی جابه خانه و جابه داران پادشاهی و دیگر سرائی
 خوان لار و دیگر سرائی نشین اداره بخاران و مستوفیان و سرائی و دیگر معروف بعارت باغ در کناره های سلطانی می
 از بهر خباب شرف صدر عظم بر آورده که هنگام حاضر شدن در حضرت سلطنت او را در امارت باشد و دیگر در مدانی که گشت
 سرائی سلطانی است رواقهای بسیار از برای دیوانخانه عدالت و نظام لشکر و کارخانه که تذکره دولت طبع کند و کارخانه
 که اقتراح و کاسات و دیگر اوانی مانند امانی محکمت چین بر دارند و دیگر حامی چند ماسک مرمر و احجار منقره ساخته و دیگر
 مدرسه دار الفنون که ازین پیش بدان اشارت شد همواره دویست تن از بزرگان و اداکان ایران در آنجا بکار تعلیم
 مشغول اند و معلم و مستعلم را همه روزه از سطح دولت خوان و خوش برند و از خزانه دولت و طیفه و مواجب دهند
 و دیگر کاروانسرای پروان ارک در زمین مشهور بسرمیدان و دروازه حدید ارک و دیگر تونجا و قورخانه و قراولخانه
 و کاسه خانه و کشیک خانه و کارخانه بورد سازی و کارخانه آهنگران و کارخانه کاغذگری و بخاری و سایر
 و دیگر کاروانسرا و فرادان کردند و سرائی سلطانی را نیز هر چه بجای بود چنان مرمت کردند که کوئی از بنیانها
 و مسجد سلطانی را در میان شهر بر زیاده از سخت روز برای مرمت نذر روز و سیم رفت و جیل و دو قراولخانه

شرح سلطنت و جانشینی امیرالدین شاه قاجار

در سلطنت مباحثه و در روزهای شهر از بنیهای نیکو و مبارک با خستهای کاشی تازه گرد و برج دایره را استوار
نمودند و کسب امام زاده شاهزاده عبدالحق از بیرون سوختن تاب روشن تر از چشمه آفتاب گرد و از سوی درون
سنگ آینه نصب دادند و در دارالامان مستقر ایوان پیش قبه مطهره بفضه موسی بن جعفر علیم اسلام بر سر
طی کردند و سعی و اجتهاد و الفکار خان حاکم قلم سوده اطراف ضریح مقدس و مرقد مطهر با سیم خام حصار دادند
و قبه شاهانه غازی محمد شاه را نیز از بنی لایق ارتفاع دادند و در کنار و در سبیل استوار بستند که از طغیان آب
شهر قمر از یابی زبده و مدرسه شهر را تعمیر دادند و پول و لاک را با خستند و کاروانسرای که در کنار پل بود عمارت کردند
و دیگر در قریه نیادوان قصر جهان نما و سربانی از بهر عهد علی و تبرکری و سربانی از بهر دارالاماره جناب اشرف
صدر اعظم و سربانی از بهر ذکر مصائب سید الشهدا علیه السلام با خستند و قبه امامزاده قاسم را از نو بنیان عمارت
کج کردند و دیگر قورخانه در زمین حیدر آباد و نیز جانی شستی برای جناب اشرف صدر اعظم در کنار قورخانه بنیان
کردند و دیگر کارخانه ریسمان که طباق چهارگانه بر زیر یکدیگر است بنیان آن را از سنگ و ساروج کردند و با کج و
ارتفاع دادند و با اصله ی چارستونهای بیار استوار داشتند و آلات و ادوات آن که بیشتر از اراضی اردو
عمل شده از حوصله تحریر افزون است بنیانت شست ذرع در شست ذرع که سقف درجه چهارم با صفحات
آهن میشود و دیگر قلع در کنار کارخانه ریسمان نیز برآوردند و دیگر قورخانه در کنار قریه امیرآباد و عمارت
توشقان تپه و بعضی عمارات در کنارستان میان گشت و دیگر مرصع خانه و دو خانها با ملازمت اطباء طایفه
و آبگیر با ساز کردند و از بیرون در روزهای طهران هشت سربازخانه با خستند که در هر یک کنجایش چند هزار سرباز
و در دیگر بلدان و امصار مانند خراسان در شهر مشهد و در بعضی طرق و شوارع قراولخانهها با خستند و اسبیه موقوف
با خستند و محن مقدس را که بنای آقا محمد شاه بود و تا کنون با بنجام زلفت به نیکوتر و حی پایان بردند و در صفهان
قراولخانهها و عمارات نیکو بنیان نمودند و بناهای سلاطین صفویه را تمام مرمت کردند و در پهلوی عمارت
سعادت آباد و مهندست سربانی شاهانه نو بنیان کردند چنانکه در میان عمارت صفویه نیز نامبردار گشت و پل
خواجور که قریب پنجاه بود مرمتی بر آن نمودند و دیگر بند شوشتر را که از لطافت آب مطبوس گشت نیکوتر از پیش
استوار کردند و بند ناصری نام یافت و دیگر باره و قلع شرفی را عمارت و مرمت کردند و دیگر در شیراز
قلعه ارک را به محکم بنیانی بنا نهادند و در بندر بوشهر با تیانها و برجهای مشید بر داشتند و عمارات کرمان را نیز
مرمت فرمودند و قلعهم را نیز نیکوتر از سخت روز تعمیر دادند و در شیراز قلع و ارک شهر را شست و محکم داشتند
و قلع شهر استرآباد را با خستند و در مملکت کیلان در بندر انزلی با سینههای مرصوبه بر داشتند و قلع رود
سبیل را به بستند و در چشمه علی و امغان عمارتی از نو بنیان گشت و در مازندران کارخانه از برای تصفیه
بنیاد شد و در تمامت مالک محروسه در هر منبری سربانی از برای چایان و مسجد جان برآوردند و اسباب
رونده باز بستند تا چایان ملکه تمامت مجازان و طی مراطل استیصال توانستند کرد و دیگر و سهمی که با خواج
شاهوار مرصع بود و شمعدان کهن سنگ از زر خالص هیه در کانه ملکات آرا مکاه امیرالمومنین علی علیه السلام

جدید سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ المآثر

فرمودند و معادل پانزده هزار تومان زر مسکوک از خزانه خاص توزیع رفت تا فایده مبارک سید الشهدا حسین علی
علیهما السلام را با زر طلی تازه کنند در صحن مقدس و روضه حضرت عباس علیه السلام و همچنان در رواق
کاظمین علیهما السلام بکار برند و شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی خود را حاضر و مقتصدی تقدیم آنحضرت نمودند
باجلایه پیر از اصناف را قسم از بخار نام هر یک کیده آمد بهمان دو کرد و تومان زر مسکوک بخرچین انبیه رفت و قنات جدید
که بقنات ناصریه نامیده و آبش بحد غزرات رسیده جاری فرمود و موقوف داشت و وقفه آن را مثل کرد و آن
بنده خلاصه صورت منشور و فقهاء را امر قوم میدارم که اگر آن صفحه محو یا منقو شود صورت آن در این کتاب باز و کس
و یک کون ساختن تواند

خلاصه وقف نامه که بمسجد بان شاهان مسطور منشور شد

ایمانا در این اوان قفایه جدید سیم بنام صریح و دلخواه که از جانب غربی دارالخلافت و جاری شده بدینوجب
وقفنامه مساجد و ارس و حمامات و محلات شهر منویم و در آن بر هفت شان روز است که عبارت از چهارده طاق
باشد و شان روز خاص مسجد و مدرسه جدید البنا که بسی جاب شیخ عبدالحسین با انجام رسیده و حمام جدید البنان
شخص و قوم ایران سیر کاظمخان نظام الملک و جلایوت غنیاء و فخرای محله موسوم بمجده بازار و کدز ملک آباد و عمار
آباد است و متولی آن شیخ عبدالحسین و بعد از او اعلم علمای عصر که در آن محلت نیشن داشته باشد خواهد بود و بعد
در آن محله تقسیم خواهد داد و یکشان روز خاص مسجد جامع و بیوت انبیاء و فقر که در آن والی خانه دارند و خانه فرخ خان
این الملک و بیوت سلیمان که در آن کدز واقع است و کوه چو غریبان نامیده میشود خواهد بود و متولی جاب شیخ رضا
و بعد از او برادرزاده او شیخ محمد می باشد و از پس ایشان آنکس که امام جماعت مسجد جامع است و یکشان روز خاص کدز
موسوم بهفت تن است و تولیت آن مفوض بجای ملا علی کنی است و از پس او اعلم علمای ساکن آن کدز متولی
خواهد بود و یکشان روز تولیت آقا سید صادق مجتهد طباطبائی و اطلاع حاجی علیخان حاجب الدوله جاری خواهد
شد و بعد از ایشان اعلم علمای ساکن آن محله متولی خواهد بود و دو شان روز از جمله هفت شان روز مخصوص سائین
ارک مبارکه که سلطانی و باغهای پادشاهی و مرغیخانه دولتی خواهد بود و بحکم شیراز تا جداره صوابه پیشکار دربار
تعیین خواهد شد و صیغه صحیح شرعی در محضر حاکم شرع شریف بتفصیل مقرر و مشروطه را جاری و واقع گردید و تولیت
کل بعد از پادشاه و عصر مقرر شد و آن قنات مزبوره را بخدمتین مصارف مشروطه تحیم ابدی دادیم و از منصب
مزایع و حدائق و اراضی ممنوع فرمودیم و مقرر سیر یاریم که اخلاف این سلسله جلیل و سلاطین مستعد مستقبله شریفه
مشروطه مستدام دارند و در حضرت خداوند یکنجام باشند و بسبب تیره بدیل ملعون و مغبون نشوند

تشیب فایده جز اول تاریخ ناصریه از مجلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات کتب نسخ المآثر
بخود شاهنشاهی قشاس بنده سپاس که در حاضر مشیگاه ساخت و بتفقه می که مرزبانان حاکم اند و یک
اصابت آن مقام کند یک بنواخت و فرمود از تاریخ دولت ما از آنجا بخار کردی یک نیمه از آنرا میدارم اما متها و آن
که هم و غریب بنواخت و هم هیچ حدیث را که بنده وایت نخودی و شیخ فتح محمد از آنجا بود و بنده وایت و غریب

باجلایه پیر از اصناف را قسم از بخار نام هر یک کیده آمد بهمان دو کرد و تومان زر مسکوک بخرچین انبیه رفت و قنات جدید

شرح سلطنت و جانشینری اصلدین شاه قاجار

و مسیح فتح را از آنچه بود بر زیادت و انمودی و مسیح شکست را بکجوت طغرل قمر ناسخی و اندون از صدق لوجی هانادر ۲
انسانی کلمه و القای قصه کلامی و نین متین و نخی چندین سپس ویدار شده این کتاب مصداق آن سخن است که در
فضاحت آمده که عام بنمید و خاص پسند و در زمان فرمان کرد تا از جا به خانه خاص تشریفی که نزد من بنده باطنیه
و طریف خزان آفاق برابر بود حاضر کردند و بر زیادت از جامه و جامی و چسبده و موجب و تقریر نیتول و توزیع و خطا
ضیاع و اقطاع بصوابید جناب اشرف صد و اعظم که آن آفتاب فوز پایش از روز تا روز در طلب استغاثت و استنا
رت است قریه بود قان را که از توابع کاشان و می است بود و در منمور و مقصور و محصور با کثرت رعیت و تمام صفیت
بیتول ابدی و سپهر خان سردی این عبد عقیدت کیش تقویض داد و بدینشور رفت و بطعن حسدیه و لعن جاوید
تاکید یافت که بیچیک از سلاطین آئیده از اولاد و احفاد این بنده که خانه را دوان دولت پاینده اند و ست
نقشرت بدین قریه آلوده نفرمایند و فرمود چنانکه خدمت تو در دولت ما جاوید است و استیم لغت ما در ارایه پانچ
این خدمت جاویدانه باشد من بنده زمین حضرت بودم و چشم و چه سناک استان بودم و بعضی را نیدم
کای دعا از تو اجابت همه تو توانائی این کویائی و قوت این سخن سرانی نیز توجیه خاطر و کیما ی نظر ملک الملوک است
اراده پادشاه که طلیعه حکم قضات زبان سوسن اکرم را کتوبیده و گوش اصمدا شنو اسازد و لغت کویائی و سبب
طلاقت و ذلالت من از یحضرت دارم و این نعمت بزرگ رزمت بنده ضعیف سگری و دیگر واجب داشت ماندگار
در اخذ نعمت و اسعاف حاجت بهیج حجت میت جز اینکه پادشاه کریم ملطف عمیم بجز در اسباب خار و گل را سیراب
کند و مانده آفتاب کلخن و کاشن را پر تاب سازد انگاه بفرمود آثار دولت ما چنانکه خواهی کاشت باید بریت
طبع محملی داشت تا در همه مسالک شمره کرده و مردم از آن بهره گیرند و روز تا روز نتوان کتاب بطبع را بشد و در
و شطری یا کلید و سطر پیونیز کرد و سیکو آن است که هم بدینجا بیکو تر حدیث رقیب خاتم کنی و هر حدیث که ازین
پس بدین شود در مجله دیگر بنیقه خدای که چون سخن پای رفت بنده بخارنده حضرت مراجعت را بتلشیم سده سینه
و تقبل حضرت علیه اقام کردم انگاه تقدیم خدمت را میان استوار نمودم و مجله بختین تاریخ دولت شاهانه
که خدایش چندان بقادها و که که تبهایی بزرگ بنام مبارکش عنوان شود و بختانت رسد بر حسب فرمان مبارک
بعده دی از اشعار آید که از نتایج طبع کدبار ملحضرت شهباز کاشاک است ختم کردم

ذکر معدودی از اشعار آید که از نتایج طبع شهباز تا جدار است

چون شهباز تا جدار بقوت وجود و بسط طبع بکوار بحر زخار است همه کار در یکد جا که از بهای خرد و نمنک
دمان بر آهنگان انجخته شود و مرور اید که اهناد و خرف ناچیز یکد صحت پرورش یابد شاهانه مرومان را در هر حرف و
ترتیب فرماید مروان مبارز را از برای ستیزه آویز با نفع تیز آموز کاری کند و علما و فضلا پرش معضلات مسائل
و حل مشکلات حکم بحقیل علوم و تحقیق معارف بکاشت و از برای تشویق و تربیت شعرا و ادبا کای بر بدین
نثری انشاک و شعری انشاد فرمود و این بنده از دیوان اشعار مبارکش بدین چند شعر خاتمه جلد اول تاریخ دولت
با صریحه از کتاب سیم تاریخ قاجاریه مشکین ختام خواهم ساخت

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

دل سبیری رویان میکنی چو
خود سبکشی مرا و فغان میکنی چرا
کرد و کین کشتی عشاق سینته
تیر کر شده را بجان میکنی چرا
کرد و خیال مرهم و لیسای خسته
آن تار طره مشک فشان میکنی چرا
این تیر غره را دل من لیل است و بس
این تیر را درین غوغا جان میکنی چرا

و نیز فرماید
ای که چون سن تو نبود سحمان کالای
چو قد سره روانت بنزد بالایی
دست در زلف رسای تو کسی نهد ز
که سرش را نهد بر سر هر سودایی
و نیز فرماید

ای روی تو را چه بده هیچ پر
وز رفیق تو رسد بخت بکایت در سپه
تشیه روی تو را هر که ز به چشم
زیرا که در نظرم سیکو تر از قریه
خورشید بر کنی سلطان هر سپه
شایسته کلهی زینده کمری
پیش تو بنده شدن بهتر ز پاویسته
پای تو بوسه زدن خوشتر ز باجریه

و نیز فرماید
ده دل از بجز صیت عاشق و معشوق
مهاش و معشوق به که کید له باشد
با کله خوش میت روی خوب تو دیدن
و دیدن رویت خوش است بی کله باشد

و نیز فرماید
برقع از روی برانداز که تا حلق جهان
یکی روز دو خورشید به پند عیان

و نیز فرماید
بتی دارم از ماه کرده و نگو تر
دو زلفش سیاه چو خون کبوتر
و چشمانش جادوی فشان مردم
و او بروش قتال و غوریز کشور
ز خوبی و رعنائی و دلپذیری
نه محتاج زیب و نه محتاج زیور

و نیز فرماید
دل ما از چه روزگار و حسنین باید کرد
عاشقی کفر نباشد نه چنین باید کرد
ما که ایان را از در که خود دور نمکن
که ترحم بکد ایان به ازین باید کرد
مرکب جن سوار است و به تندی کزد
بعد ازین مرکب بسته بزین باید کرد
بچو طاهنس چو نخرامه در باغ و چمن
تو تپایه مرده از خاک زمین کرد

و نیز فرماید

شرح سلطنت و جهانگیر بنی صدر الدین شاه قاجار

محاسن و چوشت است در این فصل چهار
خزای ساقی و ستانه کی با ده پیار
با ده همچو گل سرخ و یادانه نار
با ده سپردل عاشق یاروی نثار

و نیز فرماید

خورنجوم من و قصور نخواستم
شیفته چشم و خال و زلف سیاهم
خط غلامی بر آفتاب گرفتیم
آز دل و جان غلام آن رخ مایم
نبا کی حضرت تو مایه شایسته
تابنده ام بنده تو بر همه شاهان
۱۰۰ در عید میلاد امیرالمومنین علی علیه السلام فرماید:

عید مولود امیرالمومنین شد
عالم بالا و زیرین غمبیرین شد
از برای مرده این عید حیدر
جبرئیل از آسمان اندرزین شد
ذوالفقار کج چنین گوید بعالم
باست از دست خدا شرع مبین شد

تا نظم فرماشس اسرافیل باشد

حاجب درگاه جبرئیل امین شد

مختصری نمائیم که کتاب مستطاب تاریخ سلاطین قاجاریه خلد الله ملکهم را از آغاز تا بدینجا که مرحوم میرزا محمد تقی
لسان الملک علیه الرحمة الغفران مرقوم داشته بود با تمام رسید و خاتمه اخالات شاهنشاهی شید میرزا علی آقا
من محلل النور با جلوس ابدانوس علیه حضرت خسرو جم خدم کیوان ششم المجدد فی مناج الدین ظل الله فی الارض
سلطان الانحرف و النافقان الا عظم شاهنشاهی کل مملکت محروسه ایران یا در کار سلاطین کیان السلطان مظفر الدین
شاه قاجار خلد الله ملکه و ابد الله و الله را بر حسب دستخط جهانمطاع مبارک و فرمان قضایان هادیونی مقرر شد
که جناب جلالتنا آقای میرزا عباسقلی خان سپهرزید اقباله العالی که مرحوم بخارنده را خلف صدق و صدق صفه
بیکو تریانی ترتیب داده و بجلد چهارم این کتاب مستطاب نامیده و وزیر طبع آورده است که در دو و غنقریب اقبال
علیه حضرت هادیونی و بمن همت و الا نمت حضرت مستطاب اشرف امجد انعم آقای میرزا مصطفی

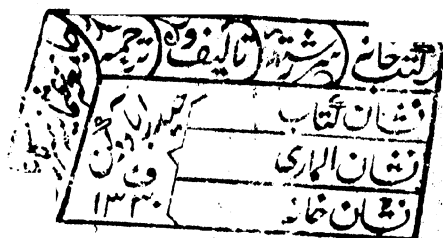
امین الله و له وزیر اعظم ادام الله اجلاله العالی با تمام رسید خام و عام را

بهره مند خواهد داشت و من الله التوفیق و عید النکاح

کتابه العبد الفقیر الحقیر المذنب محمد رضای متخلص بصفا و الملقب

بسلطان الکتاب لشکر نویس محمد آقا

نوشته جادی الاول سنه



مبنی
وجوده نوگره
واحدا

که این
نسخه شریفه
دارا خلافت طهران صانهاست
عن طوارق احمدان بے و اتهام
اقل الناس علی اصغر کتاب فروش
مطبعة سرکار سلاله السادات آقا سید
مرتضی و بستیاری عالیجا استاد
الماهر آقا میرزا حسن باجمه چی امام
پذیرفت امده است که در نظر
ارباب فضل
تاریخ

مقبول است
فی شهر حمادی
۱۳۳۰

